

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ
النَّارِ سِرًّا وَالَّذِي
جَعَلَ مِنَ الْحَدِيدِ
سَلًا وَهُوَ الْغَنِيُّ
الْكَرِيمُ الَّذِي يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
لَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْوَعْدُ
وَلَا يُحِيطُ بِهِ الْعِلْمُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْقَلْبُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْوَعْدُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْعِلْمُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْقَلْبُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ
النَّارِ سِرًّا وَالَّذِي
جَعَلَ مِنَ الْحَدِيدِ
سَلًا وَهُوَ الْغَنِيُّ
الْكَرِيمُ الَّذِي يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
لَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْوَعْدُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْعِلْمُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْقَلْبُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْوَعْدُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْعِلْمُ
وَلَا يَحِيطُ بِهِ الْقَلْبُ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

تم تنزيل هذا الكتاب من موقع العقيدة الإلكترونية

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید (المواقع العقيدة)

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam۴۱۱.com

www.videofarda.com

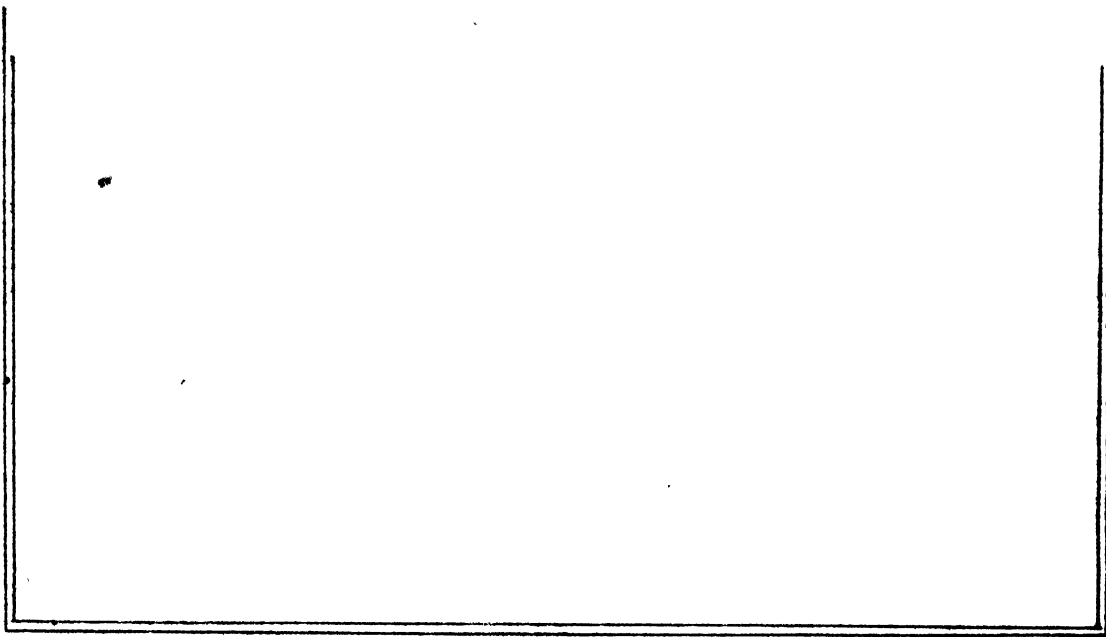
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله على نبيه المرسل سيدنا محمد وآله وصحبه اولي المنهج الاخذك
 اما بعد فقد احرقت احقر خدما احاديث نبويه ومطفل حواشي انحضرت عليه راجي رحمت باري ابو الطيب صدق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي
 البخاري كان الله لعمري عن كل شيء ووقاه عن شر كل حي كما چون اين فقير را بعد حصول اجازت روايت از مشايخ حديث توفيق الهى و تايد رسالت پنايه
 دستگيرى كرد و در خدمت اين علم شريف و اهل مى در مقام تهافت بنشانند خواست كه كتاب بركت نصاب بلوغ المرام من ادلة الاحكام را كه در كتب
 مختصه الاحكام هديه بزرگ شهرت و قبول ممتاز است و بسمت غايب صحت و نقد سرفراز شرح كند و آنچه در كتب قوم ديده و آن بيشتر است و هر چه بخاطر افان
 رسيده و آن كتر است ايراد فايد و بطالبان رساند جمع از اهل علم كه همت بر تعلم و تدريس و كاشته اند و عنذر عدم تيسر شروع آن درين ديار و روزگار
 پيش ساخته فرمودند كه اگر شرحى بزبان فارسى باشد و جامع روايت و در ايت بود هر اينه نفع آن اعم و شمل فائده اش اتم و اكمل باشد پس در شرح بزبان فارسى
 شروع كرد و جاده اختصار و همود تا شرح موافق بشرح باشد و الا مجال اطالوت در ان اگر عايت طريقه شرح كرده شود و از هر نقيه و قطيعه بحث رود بسيار است
 اما نظر در اينجا صرف بر حل مشكل و كشف محصل و تحقيق مقاصد كتاب تبين مسائل ابواب بروج تحقيق و صواب با ذكر جرح و تعديل و اوان از كلام حفاظ ثقات
 و محدثين اثبات است نه بر ضبط اقوال كسان و آراى رجال بسط كلام در ان و معذرت در حدودات خود كتابه بس مفيد و شرحى بس نفيس و سديد آمده و در
 افاضه احكام عبادت و معاملات و تميز بخلق مغنى از محل مجلدات كبار افاده نامش مستك الاحتتام فى شرح بلوغ المرام نهاده شد و كان ذلك فى سنة
 رست و ثمانين مائتين و العاشره على صاحبها الصلوة و النجحة اميد و ار از حضرت باري تمت كلمته و عمت نعمته آنست كه امروز اين خدمت را خالص بر
 وجه كرم خود گرداننده مثل شروع بقبول بارگاه خود سازد و فزا كاتب حروف را بحكم آتى لا اذنيغ عمل عامل فينكمم از اجز كتابت و صرف وقت
 در ان كه داخل عبادت است و كدام عبادت محروم نگرداند انلى بايشا رقدير و بالا اجابت جدير و سلسله سندان كتاب از محرم سطور تا مصنف مبرور بسيره و اسط
 متصل است و در ثبوت مسطور و ترجمه حافظه مصنف يعنى حافظه نام شرح الاسلام الثبوت الحجة باوى الناس اللوحى فائمة الحفاظ العالم الربانى شهاب الدين

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن ابی الحسن المکنانی اسقلانی المصری الشافعی رضی اللہ عنہ وارضاه وجعل الجنة نزلہ وما واه در کتاب تاج النبلہ المتقین با حیار
 آثار الفقہاء المحدثین نوشتہ شدہ در پنج باختصار حرفے چند قلمی میشود زیر کہ قد تصنیف از تصنیف پید است و گویا نسبت کتاب حسب نصاب است پس توان جہا
 کہ تولدش سیزدهم شعبان سنہ ثلث و سبعین و سبعمائة در محروسہ مصر اتفاق افتاد چهار سالہ بود کہ والد بزرگوارش در گذشت چون پنج سالہ شد بمکتب نشست
 ذکا و سرعت طبع بسیار داشت یک سورہ را در یک روز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم با سکنندریہ و قبرس و شام و حلب نزلہ و بیت المقدس و حجاز
 و بین شتافتہ و جمعی غیرہ از شیوخ وقت در یافتہ یکے از او عیہ علوم گردید سماعاتی ہی بیش از وصف و حضرت جلمہ و بیات خود را در تابعی فراہم کردہ و جمع ہوسا
 نام نمادہ ہمہ آن شاہد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیادہ بر یکصد و پنجاہ کتاب است و ہمہ مقبول و معتبر و از توالیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر از کہ
 تصنیف سیوطی اگرچہ در حد و بیشتر است اما تصانیف و در کثرت فوائد و تحقیقات زوائد بلوغ و اکثر مضبوط و اتفاق عبور و عبور در علمش از علم سیوطی تمام وافر
 چنانکہ بر عالم بحر پوشیدہ نیست از نجاست کہ مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمت و درین علوم و ترجیح دادند او را بر خود در احتضار این فنون از تصانیف او
 اصحاب فی معرفۃ الصحابہ و احوال المرءہ بلطاف العشرہ و تسان المیزان و تحمیل المنفعہ فی رجال اللاربع و ہدایۃ الرواۃ فی تخریج احادیث المصابیح و المشکوۃ و اثنا عشر
 بابا و الفہم و الدرر الکامنہ فی اعیان المائتہ الثامنہ و تحفیس الحبیثہ فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و احتفال ببیان احوال الرجال و تمذیب التہذیب مختصر شریفی
 بتقریب و منجۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر و المشوین الی وصول المہم من التخلیق و عمدہ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری است درودہ جلد
 ضخیم و مقدمہ اوسمی ہمدی الساری در یک جلد کلان مشتمل بر جملہ مقاصد شرح جزئینہا و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمہ آن پانصد و بیار شرح
 صرف نمود و در حیاتش بجدی شہرت قبول گرفت کہ نسخہ از ان بقیمت سہ صد و بیار رسید و ملوک اطراف آنرا بشرا و است کتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
 شوکانی را کہ قاضی القضاۃ صنعاء بود و بیژنہ اجہتا در سیدہ گفتند شاہم شرح بر بخاری بنویسید فرمود لا بجرۃ بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری سے
 حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی است در قرأت کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کردہ اند از انجملہ آنکہ صحیح بخاری را درودہ کر
 ختم کردہ و این ماجرا در چہار مجلس خواندہ و حجم صغیر طبری را کہ یکینیم ہزار حدیث دار مع الاسناد و بین النظر و العصر تمام کردہ و سنن کبیر نسائی را درودہ کر
 خواندہ ہر مجلس قریب چہار ساعت بخومی بود کہ در عرف ہندوہ و دقیقہ باشد و در دمشق بہت اقامت خود کہ قریب و نیم ماہ بود صد جلد کتب حدیث بر آ افادہ مردم قرا
 کرد و شغل عبادت و تصنیف جزین اوقات ہی بود و ہرگز خالی نشد یکی ازین سہ کار سیکرد مطالعہ یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
 خصوصاً این کتاب بلوغ المرام کہ در تفریح احادیث کام نظیرش با این اختصار در اسلام تالیف نیافتہ سید علامہ محمد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب
 استفتا سے بعضی اعلام نام این کتاب بخندہ کتب معتبرہ قابل العمل مستعمل نقل برودہ اند و آنرا براسے علی الحدیث نشان دادوہ فضائل و مناقب وی رحمہ اللہ تھا
 بیش از ان است کہ درین کتاب گنج سخاوی در ترجمہ او کتابے مستقل نوشتہ و الجواہر والدرر فی ترجمہ الحافظ ابن حجر نام کردہ و فائز و قافہ مصر اتفاق افتاد
 ووم فی عمدہ او از اسہال در گرفت و مستمر ماند تا آنکہ شرب شنبہ بہت و چشم ذی چہ سہد انتہین و خمین عثمان ما تہ بعمر ہفتاد و نہ سال بخوار رحمت الہی انتقال فرمود و در
 قراۃ صغری متصل مزار بنی الحزولی در تربت امام ہمام شافعی رضی اللہ عنہہ بیاسود و در جنازہ او از وحام خلق بسیار شد و پادشاہ وقت بنفس نفیس خود جنازہ او را
 بردوش خویش گرفت بعدہ امرا و اہل ایمان دست بدست قلاب فرمودند و گر مان بریان آن خزینہ علوم را بزرگ خاک سپردند شہاب الدین مجازی در ترجمہ ایشان
 نصیدہ طویلہ افشا کردہ است کہ تمامش در حسن المحاضر و السیوطی و اتحان النبلہ کتابا بحروف مرقوم است اولہا نظم کل البریۃ للمنیۃ صائرہ + وقفی لها
 شیئا فشیئا سائرہ + والنفس ان رضیت بذانحت وان + لہ بتوضک انت عند ذلک خاسرہ + وانا الذی راض باحکام مضت + عن
 ربنا اللہ المہم صابرہ + لکن سئمت العیش من بعد الذل + قد خلت الافکار متاحاشہ + ہو شیخ الاسلام العظیم قدہ + من کار او صد عنہ بالبلاد

الی آخر القصیدہ محرر سطور و درین نشوید این شرح حضرت ایشان را بخواب وید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحمه مخلوق الراس گویا قصیده در نعمت
انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشان می دهند و التفاتی عظیم بجانب فقیر ما ندیدیم که این خواب دلیل قبول این شرح است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** آن که شرح در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال لسانا لعمری الله تمام افراد حمد از هر جا بد بر محمودیکه باشد در برابر بر نعمت بر بر صفت کمال بر معنی و بر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مرخانی را و راجع و آمل باوست و مخصوص است بذات اقدس وی **شعیر** حمد را با تو نسبی است در دست
بر در بر که رفت برداشت و کیف که بخشنده جمیع نعم در رب تمام عالم و خالق همه کائنات و منصف جمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جمله
عباد و توفیق دهنده ایشان و امتداز بخشنده بندگان اوست پس همه اوست بلکه همه اوست **عَ الْاَكْلُ شَيْءٌ مَّا خَلَا اللَّهُ تَاطِلُ** شعیر عقل در اثبات
وحدت غیره میگردد چرا که آنچه نیستی هیچ و آنچه جز حق باطل است و با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفا
خودش در کلام قدیم بر بقی آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسبغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را به شانه و تحمید ذات حمید و
شکر نعم غیر محدود واجب شد استئصال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن این گفت مصنف علی نعمه الظاهرة و الباطنة بر نعمت
او که آشکار و پنهان است تا خود است از کردید **وَ اسْتَبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً** بهیچ در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس ازین آیت که این است از کنوز علم من است پرسیدم آنحضرت را صلعم از آن پس فرمود نعمت ظاهر تشویق خلق است و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گوید ترا کسان تو و من سوا هم فرمود پس پرده بیند علمای بد و همون پرده پوشد بالاسه خود و نعم قابل همسایه نمی بیند
و میخورد خدمای بیند و می پوشد و درین باب البخاری از ابن عباس بن لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر سلام است
و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسبغ کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در حفظ موقوفه آمده که ظاهر اسلام است و باطن آنچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود اخراج این مرد و بی عنده و چه گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله است که بر زبان است و باطن در دل است اخراج عنده سعید بن منصور و این
جریب و شرح تفسیر های دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر با عماد است قد یصما و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
و حدیث است چه نعمت های باری بر آبا گویا بر ابناء است و در هر آن از آیات با خصوصین بن کس هم شهنورد است از همین نفع مریح و روی تا وقت تکلم و کس
بدان بل تا بقا حکایت در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است **مَا قَالِ تَعَالَى وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا**
کلی از جمله نعم نعمت انفس است یعنی نفسی که فرو میرود و محترجات و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بر
آید اگر فرو رود نیز هلاک گردد پس هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نفس شکر واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عمده شکر نعمت انفس آید و تعب این نظر است لیکن چون یکبار بگوید **اللهم رب العالمین**
عَلَىٰ جَمِيعِ نِعْمَاتِكَ امید است که این غرض حاصل شود و از آنجمله نعمت وجود است که از ظلمت عدم نور وجود آورد و بتجدد از ایجاد و بخله بشر عقلا آفرید تا لایق محبت
و محرف وی شویم و بلذات از روی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جمله حیوانات و جمادات که مال آنها بقنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر ما نعمت
اسلام ممتاز کرد و از جمله انعام با لکین و مبتدعه ضلالتین نگردانید احمد مد علی نعمه الاسلام باز از جمله مردان گردانید زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت
و امامت گبری صغری و تشویب میراث محروم اگر چه در باقی نعم شرکت دارند و سببی عظم انداز برای عمارت عالم و تکثیر آدم و نسل جنی آدم باز ما را از جمله آزادگان که اهل
نصرت و حکومت اند گردانید از جمله مملوکان که مشهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله ذکور گردانید فحول گردانید از جمله عتیبان و مخنثان و غشی و خواجهرایان
باز چشم سلامت از نابینائی و احوالی و شب کوری و گوشه سلامت از گزندی و زبانی سلامت از گزلی و فساد حاسته ذوق و پائی سلامت از لنگی و دوستی سلامت

از شغل مرده و خرد و بی سلامتی از بندگان و برص و دیگر امراض و دگرگشت سلامت از جنون و نابینو لیا و بی سلامتی از نشو و نما و از فقر و
عاجز و مظلوم گردانیده نه از حمله اغنیاء و ظلمه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم و کجایند شکر این نعمت گذارم که زور مردم از اری ندارد
و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلمه خواهد بود **احشر والذین ظلموا و انزلناهم در فناء و احمدی کتب حنفیه آورده که حاکم و حجام**
و دباغ و کتاس یکدیگر را کفواند اما جنسه خاصست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت طالبا کنند. اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت حساست
ست که ظالم مال خون مسلمان میخورد و باک ندارد و **فرد و لقتم اهل ستم چه طائفه اند؟** گفت گرگ و سگ شغالی چند. باز ما را رزق داد و بجنس
تو کحل ما بسبی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و حیات و قناریت و مانند آن نه یکسب ناپاک و محقر چون دباغت
و حجامت و کنکما و تصابی و نه یکسب شریف که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جابری و کوبی و بیزیم کشی و سنگ تاشی و درودگری و گلکاری و جز آن
باجمله نعمتها و اشرافیت قدیم باشد یا حدیث **قطعه** که زاول و آخر تمام جمع اینده که راه شکر خدا عز و مه پندند. با اتفاق در سجده آن بر نشسته با جماعه گفتگوی
آن جویند. بعد هزار زبان گر کنند مکن نیست که حمد و شکر کبرین نعمت خدا گویند **والصلاة والسلام علی نبیته و رسوله و رحمت**
خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستاده اوله ام سامی و نام نامی او **مصلی مصطفی احمد محبتی صلوات الله علیه و آله و سلم** مستحق از همه مجروح شده و بعین
یعنی کثیر انحصال التي یحید علیها حمده غیره من البشر کثیر این ابلاغ است از محمود زیرا که این با خود است از مزید و آن با خود است از ثلثی و ابلاغ است از احد که افضل
تفضیل است از خود و در معنی احمد و قول است یکی آنکه یعنی احمد الحامدین است دیگر آنکه یعنی اکثر المحمودین من الله است و در مسأله خلاف و جدال است و مختار همانست
که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رح در او اعلیٰ و المعاد در بیان و اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصف است عمده و کالت است از طرف
خدا عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقه خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شرفش در بی نوع وی می نوازند تا بواسطه این تکریم از انکه
علی بن ابی طالب و از ائمه خلف نخل نموده با صلاح معاش و معاد جمله عباد کوشند و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت
دارین فلاح کونین فائز گردانند و آنگاه استحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد بکلام **عَلَّام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند**
خدا را او در دفتر ستند بر پیغمبر آن کلام قطع و محق البرکت است از جمله الیمی و الحافظ عبد القادر را با وی فی الاربعین عن ابی هریره رضی الله عنه و آله
و صحبهم و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او مراد بال بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است خصوصاً بنی فاطمه و در صحیح صلوات بر حاکم لفظ ال
آمده مراد بدان بعین ایشانند عامه مسلمی است چنانکه بعضی گمان کرده و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن است
و بی شکی نیست و آورده آن که در بخاری امثال ام حدیث تعلیم است چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نقرتند ایتان
بما مور به حاصل نیست **فرد الهی** سخن نبی فاطمه که بر قول میمان گنم خاتمه و در مراد بصحبه که هم جمع صاحب است اقوال است مختار مصنف در بنی افکر
آنست که ضحایی کسی است که ملاقات کرد آنحضرت را و مؤمن بود و مرد بر اسلام و وجه ثواب ایشان بودن ایشان است و اسطر در ابلاغ شریع بسوی عباد
الذین ساروا فی نصیحة دینه سبوا احشیت آنها که رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب آیین صفت آل ارحام بر و راست و مراد بسیر جد و
اجتهاد و بصرعون است و درین نام وضع الهی است که داعی اصحاب عقول است قبول ماجار بر رسول است و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت است
باینکه استحقاق ایشان بگردن ما ازینجاست و علی اتباعهم الذین و در ثوال العلم و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث
شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت است مراد باتباع تابعین اند بلکه جمله علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم و العلماء و ذرئة الانبیاء
و عالمان ایشان پیغمبران اند اقتباس سازد شریف است که علما و ذرئة انبیاء اند تحقیق انبیاء گنند و درهم و دینار را جزین نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بہر بزرگ رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و ابن جبان من حدیث ابی الدرداء متذکرہ ایضا
 اسناد است و ابن جبان دارقطنی در علل تضعیف می کرده اند و ذکر کرده آنرا بخامی در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد و باجمله معنی وی صحیح است
 انتشار سید محمد امیر الیمینی ہم بقولہ نظم العلم میراث النبی حکما فی النص والعلما هم وراثتہ + ما خلف المختار غیر حدیثہ
 فیما نفاذک متاعا واثاثہ + فلنا الحدیث وراثتہ نبویہ + و لكل محدث بدعہ احدائتہ + فاذا اردت حقیقہ تدرک
 لمن + وراثتہ فکرت ما میراثہ + اگر ہر بھم وراثتہ و موروثا چہ بزرگ اندین ارث و موروث فرد و زیرے چنین شہ یاری چنان
 جمان چون نگیرد و قرارے چنان + وارث ناظرست بسوی اتباع و موروث بسوی من تقدم و دوروی از اقسام بدیع لغت و نشر مشوش است و تجمل
 کہ عامد باشند ہر وصفت بسوی ہر یکے از ان اصحاب اتباع زیرا کہ ان اصحاب ارث علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند و اتباع وارث علم ایشان ہنم
 و ابروئون و موروثون و ہمچنین اتباع وارث علم من تقدم اند و اتباع اتباع وارث علم ایشان و این اولی است بنا بر عموم اما بعد کلمہ است کہ چون
 شخصے کلامی بر سلوبی راند و خواهد کہ اسلوبے دیگر بیاورد گوید اما بعد و علما اختلاف دارند در سیکہ اول باین کلمہ کلام کہ مصنف در فتح الباری گفتہ
 در حدیث مرفوع از ابی موسی شہری آورده کہ اول کسی کہ کلمہ در باین کلمہ داؤد و پیغمبرست علیہ السلام و گفتہ اسنادش ضعیف است و در حدیث موقوف از
 شجعی آمدہ فصل خطابی کہ داؤد علیہ السلام را داده بودند و در قرآن مذکورست و اثبتناک الحکمة و فصل الخطاب ہمین کلمہ است و بعضے
 گفتہ اند کہ اول تکلم بدان یعرب بن قحطان است و قبیل کعب بن لؤی و قبیل سحبان بن امل و قبیل قس بن ساعدہ و قول اول شہبہ و اثبت است و جمع
 کردہ اند میان این اقوال باینکہ اولیت در اول حقیقی است و در بواقی اضافی انتہی فہذا مختص بعد حمد و صلوة پس این الفاظ و معانی کہ در ذہن
 مختصری است یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها و اصل شئی افضل شئی باشد کما فی القاموس الاذی لہ جمع دلیل است و آن در عرف اصطوبین
 چیزی است کہ ممکن شود توصل نظر صحیح در ان بسوی سطلوب خبری و نزد اہل میزان انچہ لازم آید از علم بدان علم بجز دیگر و آنصاف اصول بسوی اول اضافی
 بیانی است اسی اصولیکان لکما و آن چهارست کتاب و سنت و اجماع و قیاس الحدیث شریعہ صفت اصول است مخصوص از غیر حدیث و این نسبت
 بسوی حدیث رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم للاختتام جمع حکم است و آن نزد اہل اصول خطاب خداست کہ متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
 ان مکلف و آن پنج قسم است و جوہ و تحریم و نذر و کراہت و اباحت الشریعہ و صف احکام است و مخصوص اوست از عقول و شرع چیز
 است کہ مشروع کرد آنرا خدا تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس و دریافت این احکام موقوف است بر بیان پیغمبر و بیان پیغمبر وحی است اگرچہ متلو نیست
 و ہرچہ جز اوست متفرع بروست و صحت فرع وقتی است کہ مطابق اصل باشد و از بنجا معلوم میشود کہ امت را در ہیچ وقتے از اوقات چارہ نیست از عرض
 مجتہدات بر سنت و قبول کردن انچہ موافق اوست و رد کردن انچہ خلاف اوست و لہذا در سلف ہیچ یکے بعد حفظ کتاب اللہ صاحب شرف نمیشد مگر باندا
 حفظ احادیث و معظم و نفوس نے گردید مگر بقدر سماعت اخبار و ہمیشہ این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اہل و اشراف علوم ماند و رغبتہای مردم
 در ان متوافر شد و ہمتہا بر تعلم و تعلیم ان سنعطف گردید تا آنکہ در طلب می مرہما طی کردند و بلاد دور دست را شرفا و غزبا و تحصیلش بقدم سیر
 و سیاحت پیووند و احادیث را از رجال می بلا واسطہ گوش کردند و چنانکہ شنیدند بچنان سہ تفاوت حرفے پسینان رسانیدند تا آنکہ مشایخ
 و دوادین این علم ہم رسید و باین حکمت تدبیر دین مرضی حق بے تحریف غائبین تا و باین جا ملین و انتحال مطلقین تا امر و محفوظ ماند و در ہر قرن تدوین
 و ترویج وی با سجا متنوع از تدریس و تالیف و تحقیق جاری ساری ماند و لہذا لحد حردتہ تخریرا بالغا نوشتہم این مختصر نوشتنی رسندہ در قاموس
 گفتہ تخریر کلام تقویم اوست و بالغ جہد وجود وی در چند چیز است یکی آنکہ حدیث را نسبت کرد بسوی صحیح وی و گفت اخراج فلان دوم آنکہ تکثیر

کرد و اخراج و قناعت نکرد بعض ثابت شود در این حدیث در دو اوین اسلام ثابت است سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحجین یا تضعیف می کرده
از این اهل حدیث ثابت شود که اول کرده اند کذا ایمنه اعلام چهارم آنکه متبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت و در بعضی طرق بیجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادین و قناعت نکرد در صحاح مستهینا ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که صحیح و اثبت حدیث بود در آن باب ترک ادب بقیاد حدیث را
که تکلم کرده بودند اهل حدیث در آن دین در احادیث غیر صحیحین است از مسانید و سنن و جامع و غیره باینکه احادیث بخاری و مسلم جمع علیه صحت است و نیست
شرط عمل کردن بر آن بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویل الذیل را برینجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و دخلی در معنای او و تقدیمی و تاخیری
در این راه نیافته بلکه من حدیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کن بر طریق کتب فقہان و ابواب را بر ترتیب فقہان نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث
است و هم کتاب فقہ تمام آنکه بعضی احادیث را در بعضی مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقد دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بسط و تفسیر است از دو سه جا
بیش نیست هم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یک از آن دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و ترجیح و تعدیل ایراد نمود
و گفته ز اولان کذا و غیره که از این هم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب غیب از اخلاق و اطهار و اعمال باطن هم محروم نماند و از این
آنکه اول هر باب از اسباب رابعه که بصحت ثبوت رسیده بود بجز بیچ کی ایراد کرده میفرماید آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاب لائق بکار برده
و معانی کثیر را در الفاظ بسیار آورده و این همه اول دلیل است بر غایت فضل کمال او درین علم و اگر کسی اسعان توجه نماید و وجه دیگر هم پیدا می تواند کرد
و باشد التوفیق کیصیر من بحفظه من یمن اقرانه نابغاً ما شود هر که یاد کرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان آقران جمع قرآن
تافت و کون را معنی کنو مثل و تابع بنون موحده و معجزه از بیخ بالفتح یعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن است بآنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نوع
باشم در قاموس گفته تا بعد از بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر سبب آنکه در احکام یا دارد بزرگ عصر و ممتاز در هر سمت چه دارنده و قبول فروع احکام بر
در یافت حفظ اصول اسلام است اما درین زمان بهمتما بحدی کوتاهی کرده که این مختصر را هم باید گیند تا بکتاب مبسوط علم حدیث چه رسد و بیستین
به الطالب المستندی و مدوید بیان طالب ادراک احکام شریعتیه حدیثیه ابته الکنده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد بر این وی اوله را در معذب
ساخت آنها را درین مختصر و اهل حدیث را مرتبه باست سیکه از ان طالب است که عبارت است از راعب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که تحصیل وادرت و معنی
در این است و شیخ و امام و معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم محقق که حافظ باشد لک حدیث را با متن و سند
و جرح و تعدیل نزوات و تاریخ و وفات آنها بیجم حال که علم او محیط جمل احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراهم بن نجوسی رح در موهب لدنی شرح شامل حدیث
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الحج و تعدیل آن زبهری نقل نموده که پیدا نمیشود عالم مگر در هر چهل سال اتنی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانه زبهری
و پیش از وی بوده باشد ورنه استغرا شاید است که در هر چهل سال حافظی هم برنخاسته تا بحکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحفاظ چه رسد
الاما شاء الله بلکه در وقت که ما در انیم طالب راغب هم عزیز الزوج دست تا بر محدث چه رسد اگر کسی در صد و از هم از هجرت و او اول من عند بعضی اقطار
عرب ازین مخرجین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علی الله امر و در عرف مردم محدث کسی است که شکوه
المصاحف و مشارق الانوار الباطنی تجی خواصه نبز و جنبط و اتقان و از علوم انبیه صرف و نحو جزان محروم است اقتاده و بر که صحاح مستهینا خوانده اگر چه بی نقص
نبرده باشد وی گویا بدرجه سحر رسیده و اگر کسی از صد هزار چنان بر آید که این برش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریق اهل علم استعمال کند او را حکم وقت باید تصور کرد و پسین از اول قاروره کسرت فی الاسلام و لا یستغنی عنه الراغب المنتهی
و بی نیاز نشود از ان راغب در علوم مستندی بالغ بطلوبه را که رغبت می باشد خواهد بود و بعد از این مختصر مذهب چنانچه وی بعد که در تمام و صرف وقت مطالعه و اوین سلام و سلام

تصحیح، روایات صحیح آن حال خواهد کرد درین مختصر نقد وقت، و دولت مفت است و ازینجاست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
 استفاده ازین مختصر کتب خودی نمایند و بر تحسین و اعلال می اعتماد کنند و قد بینت عقب کل حدیث من اخرجها من الایمة و تحقیق بیان
 کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج مست و حدیث
 بی تخریج چون شتر بی مهار باشد خطیب و بیاباچه مشکوٰۃ گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمة گویند که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوسے
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زیرا که ایشان تحقیق آورده اند اسناد او فارغ شده اند از آن و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتہی کلاذمة
 لضم الاممة این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواہی و نصیحت است تا تخیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون است و راوی وی کیست
 و مخرج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود انحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دین نصیحت منیر خواہی است گفتند برای کلام فرمود برای
 خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایمة مسلمانان و عامر ایشان رواہ مسلم عن نسیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتا زکوٰۃ
 و کردن خیر خواہی ہر مسلمان متفق علیہ شہر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جو انان سعادتمندند پیرانار اہد مصنف را
 راجی بایست کہ بعد قول خود من اخرج من الایمة این ہم سے گفت و ما قبل من الحدیث من تصحیح تحسین و تضعیف زیرا کہ وی بعد ذکر مخرج حدیث در
 غالب حدیث این ہم ذکر کرده و نصیحت بہر دو امر متعلق است فالمراد پس مراد من نہ مراد مصنف زیرا کہ لام عوض مضان الیہ است بالشعبۃ
 بلفظ سبعہ کہ یعنی ہفت است بطریق فرمودنا یہ بغرض اختصار عبارات و افادۃ اشارت ہفت کس از ایمة علم حدیث اندیکہ از انہما کہ سر طبقہ و مقدمہ
 اہمیش اہل حدیث است امام ہمام عالی مقام ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد اللہ بن حبان بن اسد بن ربیعہ
 بن زرار بن معد بن عدنان است کہ در حدیث وفقہ و ورع و زہد و عبادت معتدای عالم بوده و ولادت وی در ماہ ربیع الاول سنہ یکصد و شصت
 و چہار ہجری است در او ان صغر برای طلب علم رحلت کردہ و در بصرہ و کوفہ و مدینہ و مکہ و یمن مشام و جزیرہ و بغداد رفتہ از مشایخ آنجا سند حدیث کثرت
 و سماع و قراءت نمودہ امام شافعی و زبید بن یحیی القطان سفیان بن عیینہ و امثال ایشان اساتذہ وی بودہ اند و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج
 قشیری و ابو ولود سجستانی و ابو زرعہ رازی و غیر ایشان تلامذہ اویند و بروئے شناہا کردہ سندش ام الکتاب حدیث است و طبقہ اول معدود در
 حجتہ اللہ باللہ کفایتہ کا د مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعلہ اصلا يعرف بہ الصحیح
 و التقلید و قال مالس فیہ فلا تقبلوہ انتہی و شاہ عبدالعزیز دہلوی گفته حدیث ضعیفہ کہ در مسند احمد است بہتر است از بسیاری
 از ان حدیث کہ تصحیح کردہ اند آنرا متاخران گردانیدہ اند علی فقہ و حدیث مسند او اسوۃ خود درین علم و فی حقیقت مسندش مکن عظیم است درین
 فن انتہی گویم ہی ہزار حدیث در ان فراہم نمودہ و با زیادات پسرش عبدالمدین احمد قریب بچهل ہزار میرسد و امر وز این مسند حکم کیمیا و عققاد ارد
 ابو زرعہ گفته کتب احمد بارہ و او زہد شتر بود و ہمہ را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته ہر ام از ہنداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
 و زاہد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبد الحق دہلوی در شتہ اللغات گفته از اقوی حجج و اکمل بر این و علیہ مقام و رفیت مکان قوت مذہب
 و اجتماد این امام اجل و اکرم آنست کہ شیخ شیوخ و قد وہ اولیا و قطب اقطاب فرد اجاب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ تعالی عنہ
 و ارضاء حامل مذہب تابع اقوال اوست و در حجتہ الاسرار نوشته کان لفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و مشہور و مقرر آنست کہ ایشان حنبلی
 مذہب اند و ذکر ایشان در خانہ واقع است انتہی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبدالسلام بن تیمیہ حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
 بن القیم حنبلی جنی اللہ عنہم از اتباع و حاکم علوم وی اول دلیل است بر ترجیح مذہب ہی بر دیگر مذہب اگرچہ مذہب ہی امر و نسبت بہ مذہب دیگر

عزیز الوجود مت وقلیل تمن عبادی الشکور وقات وی رح در بغداد در سنہ ۶۰ وصد۶ چهل ویک ہجری روز جمعہ وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر مدفون شد ابن ملک کان در وفیات الاعیان گفتہ اندازہ کردند حاضران جنازہ اور از مردان سپہن شست لک برآمدند و از زمان شصت ہزار گفتہ اند کہ اسلام آوردند و روز گمی بست ہزار از نصاری می بود و تجوس انتہی و در ترجمہ وی کتب مستقلاً بسطت تالیف کردہ اند پارہ از ان در حطہ و تاج النبلاء ذکر کردہ ایم و البخاری دوم ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل بن سفیرہ بن ابراہیم بن بردزبہ جعفی و اور بخاری از ان گویند کہ تولد او در بخارا بود و بخارا بمنزلہ علم وی و کتاب می شدہ و کاتب حروف نیز بخاری لاصل و الموطن ست و عشریہ وی ہنوز بسادات بخاری مشہور ست و ہم کتاب بخاری را تمامہ سند کردہ حق تعالی از فیوض این نسبت با محروم نکرد و اند شہر فی الجملہ نسبتہ بتو کافی بود مراہ بلبل ہمین کہ قافیہ گل شود بس است بد با جملہ بخاری مستفاد ای فن حدیث و العلم اہل حدیث بودہ و اوراد میان محمد ثمان ناصر الاحادیث المصطفویہ و ناشر الموارث المدنیہ و انیر المؤمنین فی الحدیث لقب ست و علما زمان مع و عظیم او بیحد کردہ اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذر تا ہر دو پاسے ترا جو ہم می طیب الاحادیث و ای استاد الاستاذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان ش و فہم کتاب سنت و حدت ہمین و وجودت فریقت و قوت اجتمعا و استنباط فروع از اصول و وفور فقہ و کمال زہد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و وقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب لدعوتہ بود و فرشان قاری صحیح خود دعای خیر کردہ افاض اللہ علینا من برکات غائہ روایت حدیث از اصحاب مالک طبقہ ایشان ارد و برای سعادت و قرارت حدیث رحلت متعددہ نمودہ و کتابہای متعددہ تصنیف کردہ و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب حدیث ست و متواتر ست تا مصنف ح و حجۃ اللہ البالغہ گفتہ قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیہما من المتصل المرفوع صحیح باقطع و انہما متواتران الی مصنفیہما و انہ کل من یؤمن امرہما مستقیم متبع غیر سبیل المؤمنین انتہی احادیث مرفوعہ این کتاب باسقاط مکرر و ہزار و شش صد و بست و تہ حدیث ست و از احادیث او آنست کہ میان او و آنحضرت صلے اللہ علیہ الہ وسلم تہ واسطہ باشد و شانزدہ حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل ست حجر سطور ترجمہ آن با فوائد در اردو کے ریختہ نوشتہ و ترجمہ حافظہ وی رح در ہدی الساری و ارشاد الساری رسالہ حطہ و اتحاف النبلاء و غیرہا مذکور ست و سید علامہ محمد بن اسماعیل امیر مینہ رح ترجمہ وی در تالیف مرفوعہ جمع نمودہ و ولادت وی و جموع بعد از نماز عصر سیزدہم یا شانزدہم شوال سنہ یکصد و نو و چہار در بخارا بود و وفات شب شنبہ غرہ شوال سنہ ۶۰ و صد و پنجاہ و شش در قرنیہ خرتنگ اتفاق افتادہ چون ویراد فن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شہر ہر جا کہ تو بگذری و برداری بی بچکل روید و لالہ روید اندر تہ وی بد گویند بے این آنکہ از تربت او انتہام میگردند و خاک آنجا را بہ تبرک نمی بردند شہر جمال ہمنشین در من اثر کردہ و اگر نہ من ہمان خاکم کہ ہستم و مسلک مسوم ابو حسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن گو شاد القشیری نشا و النیسابور و طنائگی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدا مسلم فن حدیث ست و طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن ہارون و احمد بن سلمہ و ترمذی ابن خزیمہ و غیر ہم روایت دارند از وی و تلقی کردہ اند صحیح اور بقبول بلکہ ترجیح دادہ اند اورا بر صحیح بخاری در وجودت وضع حسن سیاق و قلت تکرار و مسانت تلخیص و زانت تہذیب تو وی گفتہ اصح مصنف فی الحدیث بل فی علم مطلقا صحیحان لم یوجد لہما نظیر فی المؤلفات انتہی و بالجملہ کتاب تالی کتاب بخاری ست و مسلم شاگرد بخاری ست و اعلی اسانید و سے آنست کہ میان او و آنحضرت چہار واسطہ و ہشتاد و پنجد حدیث در صحیح وی این حال دار و اورا تالیفات دیگر بسیار ست کہ ذکر ان در اتحاف النبلاء و حطہ کردہ ایم و ولادتش در سنہ دولست چہار و بقول دولست و شش ہجری بودہ و وفات در نیشاپور شب یکشنبہ بست چہارم رجب سنہ دولست و شصت و یک و مدفون او در ظاہر بلدہ واقع شدہ ابو اود چہارم میان بن شعث بن جحن بن شہر چستانی در طلب علم حدیث ملحقا کرد و اطراف عالم بقدم سیر ہو و مشایخ عراق و شام خزانہ مصر و جزیرہ اوریا و از ایشان کتاب حدیث کردہ

متفق و نحو ذلک نزدیک باوست لیکن باس لایس به صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محله الصدوق روی عنه شیخ میزوی حدیثه معتبره و وسط صالح
 الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صریح صدوق انشاء الله تعالی ارجوانه لایس و اسویراتب تخرج کتب کذب کذاب
 و ضاع و حال یکذب یضیع و نزدیک باوست متمم بالکذب و بالوضع ساقط بالکذب استروک ترکوه فی نظر سکتوا عند لا یعتبر به لیس شتة و لایس مامون
 مستمل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا و او بمره مطروح ارم به لیس لیس لایس و شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث منفر
 لا یجوز به و نزدیک باوست فی مقال لیس نذاک لیس بالقوی لیس لعمده فی خلف سلطون فیستی احفظ لیس کل ان فی ادنی مقال ثبوت حج و تعدیل برتول احد است علی حج
 و اگر در شخص هر دو جمع شوند بخرج مقدم باشد بشرطه اگر چه معتدل باشد کذا فی بلنہ الغریب مصطلح انما حلیب **فصل** احتجاج در احکام بصحیح لذاته و حسن لذاته جمع علیه
 اگر چه حسن در مرتبه کثرت از صحیح و حدیث ضعیف که بعد طرق بترتبه حسن رسید نیز تخرج است خصوصاً در فضائل اعمال در صفات و الجلال و حرام و حلال
 شکر کافی هم در ذیل الاوطار من اسرار منقحی الاخبار گفته احادیثه که در صحیحین باید احادیث است جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم التزام
 کرده اند صحت را و امت تعلق کرده است آنرا بقبول این صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است با آنچه سند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیر نظر معصوم خطا
 نمی کنند و سابقه الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابوالضر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن شریح و حکاه ابن تیمیة رضی الله عنه عن اهل الحدیث
 و السلف الجماعه الکثیره من الشافعیة و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفیة و غیره و علوی گفته محققین اکثر علماء خلاف کرده اند ابن الصلاح حرافه گفته اند
 که افاده میکند ظن اجزیه که متواتر نشده است و حکایت کرد این را زین الدین از محققین گفت فوی و اشتنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند

سلاکه تکلم کردند بران بعضی اهل نقد بچو و اقطعی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج با آنچه تصحیح کرده اند لایس
 معسر بن الخیر صحیحین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بچین و چه عمل بر حسن جائز است نزد جمهور خلافاً لبخاری و ابن العربی و حق نه حسب جمهور است چه
 ادله و وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل است مرحسن را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه بود او و نزدیک این صلاح بود فوی زیرا که وی گفته بیان کردم و بن
 شدید را که در حدیث کتاب من است و حدیثی که بران سکوت کردم صلاح است بعضی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شایع صحیح و مقارب او و نزدیک
 احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را از ان ضعیف گردانید پس آن خارج است از عمل حدیثی که مندری و ابوداؤد و ابوداؤد و ابوزان سکوت کردند شک نیست
 که آن صلاح احتجاج است مگر مواضع سیره و همچنین سکوت عنه امام احمد و سند و صلاح است برای احتجاج و سند وی منتفی است از هفت لک هفتاد هزار
 حدیث و نیاورد در ان مگر حدیثی که صحیح است و بعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در دست میآید و ابن جوزی بسیاری از احادیث را در موضوعات
 شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و سندش در انتقا بهتر است از موطا و سنن اربعه که مصنفین اینها
 التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در سند وی زائد از صحیحین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابوداؤد و ترمذی و عراقی گفته
 در وی نه حدیث است و جواب ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی
 موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل المند علی سند احمد نام نهاد و آن هر یک جواب گفت و آن چهارده حدیث است حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة
 فی رجال الاربعه گفته هیچ حدیث در سند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از آنجا یک در زوائد سند است و سند اصح صحیح است نسبت
 بغیر خود و هیچ سند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هر چه در سند است مقبول است و حدیث ضعیف و قرین بحسن است

انتهی بلخصه چون این بر هفت فصل مبداء که کنون شروع در ترجمه کتاب میورد و بابت التوفیق گفت مصنف ح

کتاب الطهارة

کتاب مصدر کتب کتابا و کتابا ہے و استعمال کرده اند از آن در چیزی که جمع کند ابواب و فصول را و در وی دلالت است بر معنی جمع و جمع و منہ الکتبہ باطلاق وی بر کتب قلم حقیقہ است بنا بر انضمام بعض حروف و کلمات کتبہ بسوی بعض و بر معانی مجاز است و جمع وی کتب است یعنی کتب و بعض و سکون و شتر در زبان فقہا اشتقاق کتابت از کتب است اما ابو حیان بر آن اعتراض کرده و گفته کہ مشتق نمیشود مصدر از مصدر و طهارت یا مصدر طہر لازم است پس بر او صف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طہر بمعنی پس ای اثر قائم بالفعل بود و جائز است کہ اسم مصدر طہر تطہیر باشد همچو تکلیما و کلاما و طهارت و لغت یعنی نظافت و پاکیزگی از آلودگی است و در اصطلاح فقہا عبارت است از نظافت از نجاست حکمی کہ آنرا حدیث گویند و از نجاست حقیقی کہ آنرا نجس خوانند و چون طهارت مفتاح صلوة است کہ عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان اقتراح کردند و درین کتاب ده باب است

باب المياہ

باب حقیقہ برای چیزی است کہ حسی باشد داخل شوند از وی بسوی غیر وی و مجازا برای عنوان جمل از مسائلی متناسب است و میاه جمع است یعنی آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکہ آب دریا و چاه و استاده و رود آن قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل عن ابی ہریرة روایت است از ابی ہریرة وی صحابی جلیل حافظ کثیر مجتهد است و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیار است فریب تنی اقوال ابن عبد البر گفته چنانکہ کہ ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمن یا عبد اللہ است و در جاہلیت نام او عبد الشمس بود یا عبید و غالب مدبری کینت بہمت شکار داشتن وی کہ بصریہ را از بلاد اندلس است اسلام آورد در سال خیمہ کہ سال ہفتم است از ہجرت حاضر شد آنرا با آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد بر سیری شکم و بود حافظ صحابہ و بود مشیت ذکی فقیہ متین صاحب قیام و صیام و ذکر و تسبیح و تملیل محمد بن یحیی و حاکم ابوالاحمد گفته اند کہ او را پنج ہزار و سصد و ہفتاد و چہار حدیث است در مسندات و بود اکثر صحابہ اندر وی حدیث نیست هیچ یکی را از صحابہ اینقدر حدیث و نہ قریب باین مرد درین در سنہ پنجاہ و نہ بعمر ہفتاد و ہشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند کہ مرد و در عقیق و غاز گذارد برو ولید بن عقبہ بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینہ بود قال ابن عبد البر رحمہ اللہ عنہ قال گفت ابو ہریرہ پرسید مردی پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و نام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم واقع شد و همچنین حافظ ابو موسیٰ ابن بشکوال صفحانی در کتاب معرفۃ الصحابہ با سند خود روایت این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکہ نام آنها عبد است و تبع ابو موسیٰ و گفت عبد البوزمہ البلوئی کسی است کہ پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت این منبع رسیده است مرا کہ نامش عبد بود و گفته عبید بود و تصغیر و جمعانی در کتاب اللسان نام وی عرکی بشدیدا آورده و غلط کرده زیر عرکی نام او نیست بلکہ وصف او است چہ عرکی ملاح سفینہ را گویند ابو موسیٰ گفت وار کرده است آنرا ابن سمنہ در ذکر کسانیکہ نام آنها عرکی است و عرکی ملاح را گویند و نام نیست و در شمای گفته عرکی شکار کنندہ ماہی را گویند و معنی ہر دو قریب یکدیگر است و بالجملہ پس گفت آنروای رسول خدا بدرستی کہ ما سواری شویم در بار و بر رسیداریم با خود اندک آب پس اگر وضو کنیم بان آب کہ برداشتم ایم ششمی مانیم آیا پس بگیریم از آن آب پس وضو کنیم یا نہ یا گویا استبعاد این توضع باب دریا ناشی از قسم تخصیص بود از کریمہ و آنزلنا من السماء ماء طہورا یا مخالفت می آب آسمان را در اوصاف و قال پس گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بارہ آب دریا ہوا الطہور ماؤہ دریا پاک کنندہ است آب او طہور یعنی طہیر است و بقیع طہیم یعنی مصدر آمدہ و ہم معنی اینچہ تطہیر کردہ شود بوی چنانکہ آب و خاک بگذرانند این لایباری جماعات من اہل اللغۃ عن الجمهور و جمعی مطہر نیز است و بہ قال احمد و الشافعیہ و حکی است از امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفہ کہ طہور یعنی طہیر است و در وجہ این خفائی است کہ در لغات شرح مشکوٰۃ ذکر کردہ و خلیل و معنی ابوجاتم سجستانی و ازہری و جماعہ و حسیب و بگفته برای ہر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی کہ بدان وضو کنند با بقیع است و قال صاحب المطالع

وکل فیها الضم والحکم مستتبه وحلال است خود مرده او آئینه بفتح میم چیز است که اورا فرج نکند مر او اینجا میست و فرج مایی همین شکار کردن
 و بر آوردن اوست از آب و تر و خفیه خود مرده در آب حلال نیست و ظاهر حدیث حل بر حیوان است که مر و در وی اگر چه سگ و خوک باشد کما یحیی بیا
 در سبیل الا و طار گفته و از فوائد این حدیث است مشروعیت زیادت و جواب بر سوال سائل بقصد فائده و عدم لزوم اقتصار بخاری بر اسمی آن بانی
 عقد کرده و گفته باب من اجاب السائل با کثر ما سأل و ذکر کرد حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یلبس المحرم پس گفت لا یلبس
 و لا العمامة الحدیث و این حدیث در کتاب الحج بیاید پس گوئیم سائل از حالت اختیار پرسیده بود و آنحضرت در جواب بی حالت اضطرار هم بفرمود و خطاب
 گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی در بیان که سائل را حاجت است بسوی ذکر چیزی که متصل است بمسئله مستحب است او را بگویم
 آن چیز سائل پس نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلیف لایعنی زیرا که سوال آنها از آب بود و آنحضرت و السنن که ایشان را حاجت بزاد و در بحکم
 می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد و آنکه در کلام اصولیین آمده که واجب است مطابقت جواب با سوال پس مراد آن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آنست
 که جواب مفید حکم مسؤل عندا باشد انتهی و حافظ ابن القیم هم در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان ذکر ساخته و حدیث یلبس المحرم
 و غیره استدلال کرده و اطاعت بیان نموده و این حدیث را قوا نیز دیگر بسیار است که در کتب مبسوطه از شرح حدیث ذکر کرده اند ابن القیم گفت این حدیث عظیم
 اصلی است از اصول طهارت مشتعل بر احکام کثیره و قواعد و ما ترجیه الا در جة بر آورده اند و ما ذکر کرده اند این حدیث را بود و در ترمذی نسائی و ابن ماجه
 و روه مالک و الشافعی ابن خریطه ابن حبان فی صحیحها و ابن الجارود فی المنقح الحاکم فی المستدرک الدارقطنی و البیهقی فی منمنها و ابن ابی شیبہ کفیت
 دی البوکر است و نام عبد الله بن محمد بن ابی شیبہ را هم بن عثمان العیسی مولی جنی عیسی از اهل کوفه صاحب مسند و مصنف شیخ بخاری و سلم و ابوداؤد
 و ابن ماجه است روایت ارد از شریک بن عبد الله و ابوالاحوص ابن مبارک سفیان بن عیینة و اقران اینها و فائش در سنن و صدوسی بویج بوده بقی
 در حق وی گفته حافظ العدم النظیر الثبت النخیر انتهی بقیة ترجمه او در اتحان النبلا ذکر کرده ایم و اللفظ له و لفظ این حدیث مر ابن ابی شیبہ راست
 مخرجان دیگر معنی وی روایت کرده اند و صحیح و صحیح گفت این حدیث را بیهقی و ابن مندر و ابن عبد البر و ابو محمد البغوی و گفت بقوی بد
 از حدیث صحیح مستفاد صحیح و گفته ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور از حجة الایة فی کتبهم و احتجوا به و رجاله ثقات ابن خوزیمة بضم فای
 و زانی مستین و تحتیة کفیت می ابو عبد الله است و نام محمد بن یحیی بن خزیمة نسیا بوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه شصت و یازده هجری می در حق
 می گفته حافظ الکبیر امام الایمة شیخ الاسلام انتمت الیه الامتة و حافظ فی عصره بخراسان انتهی و الترمذی و گفت ترمذی بعد سردی بذا حدیث
 حسن صحیح و گفت پرسیدم محمد بن اسماعیل بخاری را ازین حدیث پس گفت بذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی است کما فی مختصر سنن الحافظ الترمذی و مصنف در شخص
 این حدیث را بر این طریق از نه سخانی روایت کرده و هیچ طریق از آنها خالی از مقال نیست لیکن این مذکورین تصحیح کرده اند مصنف گوید و حکم کرده اند
 بصحت بسیاری از حدیث کئی رند بر بچ این حدیث و نه قریب بوی و زرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی است از اصول اسلام تلقی کرده است
 آنرا است بقبول تداول کرده اند آنرا فقها امصار در سائر اعصار در جمیع اقطار روایت کرده اند آنرا ایما که بار جده نام را بیان و صحیحان بشعوره و مارود
 در کتاب حاوی از حمید بن زینب شافعی آورده که این حدیث نصف علم طهارت است و عن ابی سعید بن سعد بن مالک بن سنان الخرج صحابی مشهور است
 از اصحاب شجرة اول مشاهیر و حقیق است و دوازده غزوه با آنحضرت کرد مشهور است بکفایت خود و پیر روی نیز صحابی است از حفاظ مکتبین و عقلا و علما
 و صلوا لود جماعتی از صحابه تابعین از وی روایت دارد و همی گفته روی حدیثا کثیرا و افنی مدة و عاش ستا و ثمانین سنه ترمذی صحیح ابن ابی عمیر و ثمانون حدیثات
 فی اول سنه تاریخ و صحیحین انتهی مدفن می بقیع است الحدیثی بضم خای مجیه و دال همای که کنه نسبت بسو خدره که می است از انصار کما فی القاموس

قال گفت ابو سعید مرگاہ پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت نعيم از چاه ببالند که در مدينه است و آن چاهي است که انداخته ميشود در آن کتھامی خون
آوده و گوشت سگ گندگی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الماء طهور ولا ينجسه شيء بهر سنيکه آب
پاک است پدي نيگر و اندا و رايچيزه نير که بسيارست و چيزه دارست و اشعة اللعات گفته اين چاه در انوقت جاری بود و راه بسا تين داشت مثل
جوسه روان اگر چوده درده نبود و آفتد نبود که آب و سه بخريک منفصل گردد و انتهي و در حجة الله البالغہ نوشته حديث بئر ارضاعه اگر چه بحسب
ظاهر مطلق است در آب قليل و کثير و متغير و غير متغير و ليکن بلالک حال ناظرست در کثرت بلکه مخصوص است بکثير و بلالک احاديث ديگر خاصست
بغير متغير و چه قسم گمان کرده شود که نجاسات در روی مستقره ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری است بر اجتناب از آنچه امور و چه قسم سے نوشيد آنحضرت
از ان چاه بلکه حقيقت حال وی اينست که نجاست در ان چاه بے قصدی افتاد و بدبيرت چنانچه امروز حال چاهها دياراست پس قتی که اسلام آمد
مردم از آنحضرت صلے الله علیه وسلم پرسيدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقررہ نزدشان باشد پس فرمود که آب پاک است نجس نمی کند او را
چيزی سے نجاست که نزد شما مقررست علاوه ان چيز ديگر نجس نشود و اينست قول فصل درين مسله انتهي گويم در حکم سياه چند حديث آمده ميکنيم
حديث باب ديگر حديث قلنتين و ديگر حديث بول اعرابي و ديگر حديث استيقاظ ديگر حديث های دائم ديگر حديث و لوع کلب اين همه احاديث ثابت است
چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و از اينجا اختلاف پيدا شد در علماء در باره آبی که نجاست افتاد در وی و یکی از سده وصف او که رنگ بود و مزه باشد و ديگر گون
نشده مالک ظاهر به تمسک کردند بحديث باب و گفتند که آب پاک است قليل باشد يا کثير مذھب مشهور مالک، عین است اما اين خلاف قول مالک است
در موطا کما فی المصنف و تحفیه و شافعيه گفتند که اگر قليل است نجس شد و اگر کثير است نجس نشود مگر وقتی که بعضی او صاف وی متغير شود باز اختلاف شد در تحفه
قليل و کثير حنفیه گفتند کثير آنست که اگر ليک طرف وی بجنا ندر طرف ديگر بجنبند و ما بعد ابن قليل است اما بگوئی گفته که اين نهایت در جهالت است بحکم
اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت ضعف که ذافی المصنف و بعضی تقدير کرده اند کثير را بده درده و جز آن از مساحت آب بگوئی گفته اين بخديري
است که باصله از اصول شرع رجوع نميکنند انتهي و شافعيه گفتند کثير آنست که مقدار دو قاعه باشد از قلال حجر و آن پانصد رطل است و ما هادی او قليل است
آما در مصنف گفته اين تقدير نیز بخديري است زیرا که فله گاه کلان مے باشد و گاه مخر و پس اصح اقوال همان قول اول است آن شبهه است بمذھب
سلف در تفويض لمفاهيم الفاظ اعرف و لغت و حديث قلنتين تقريب آن مفهوم است با زبان نه تخديد زیرا که هر چه درون قلنتين باشد در خدا و انی
و حفره داخل است و هر چه فوق قلنتين باشد چون در زمين معتدل الانخفاض بود و حوض و جابه ميتوان گفت انتهي و نیز گفته بيقين معلوم است که جياض حجاز
غدير کيبی باشد و نه عشر و عشر و نیز معلوم است که حفره و سورا حوض مے گویند و نیز معلوم است که وقوع نجاست که تغير کند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم و مانند
حکم دخول قوائم سباع پس حاصل شد اين حديث که وقوع نجاست غير مغیره احد الاوصاف در آب نجس نمی گرداند آن آب را انتهي و در اين اختلاف
تعارض احاديث مذکورہ است زیرا که حديث استيقاظ و حديث های دائم مقتضی تخفيس نجاست است مر قليل آب را و بچنين حديث و لوع و حديث بول اعرابي
معارض است زیرا که مقتضی عدم تخفيس آب قليل است نجاست قليل و بچنين حديث باب شمس اهل مذھب اول جمع کردند میان اين احاديث باين طریقی که حديث
استيقاظ و های دائم و لوع براس حکم نجاست آب نياده اند بلکه امر باجنبان از ان تعبد می است نه بغير نجاست و گفته اند که نمی درين احاديث برای کراهت
ست زنه آن ظاهر طهرت و شافعيه باين طريق جمع کرده اند که حديث باب محمول است بر قلنتين و بر آنچه فوق او باشد که آن کثير است حديث استيقاظ و حد
های دائم محمول است بر قليل و متغير گویند و مراد ببلایچه شی کثير است که تخديدش گذشته و در حديث قلنتين قرح کرده اند باصطراب و بقیه احاديث در قليل است
وليکن حديث بول اعرابي و ارباب برایشان زير که در وی دليل است بر اینکه قليل نجاست تخفيل مانيت زير که آن موضع که اعرابي بر وی بول کرده بکن آب پاک شد

عنه في رواية اخرى في حديثه في طهارت و در بعضی روايات آن است

و شافعی این را دفع کرده اند بفرق کردن در میان دو آب برنجاست و در دو نجاست بر آب و گفته اند که نجاست چون بر آب افتد آب نجس سازد و کافی
 حدیث الاستیقا ظاهر و چون آب برنجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کافی خیر بول الاعرابی و در نجاست است که سید علامه محمد بن اسماعیل امیر مومنین در شرح عمده
 و حاشی صغیر النهار تحقیقش نموده و حاصل می اینست که شافعی در دو علی النجاست ما عت عم نجس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست
 که علت در عدم نجس آب کثرت آب است که شیا فشیاء بر وی میگذرد و همین در امتقی بسیار و تا آنکه فانی میگوید نجاست قبل فغای می نی و ورود آن برنجاست چه
 تفرقه میان هر دو ورود و محقول نیست ازینجا معلوم شد که در تحدید قبیل و کثیر آب دلیل ناهض نیست پس اقرب اقاول نظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام
 گفته همان قول مالک است و این قول عید گفته و قولی است مراد و بعض اتباع او از متاخرین نصرت وی کرده اند درین قول ترجیح دادند از اصحاب
 شافعی فاضل ابوالحسن و ابی صاحب سمرقند از هب قال فی الامام و این حرم در محلی گفته همین است مروی از عایشه و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی
 بن ابی طالب میمون و ابی هریره و صدیق بن ایمان و اسود بن یزید و عبدالرحمن بن یزید و ابن ابی ملیح و سعید بن جبیر و ابن مسیب مجاهد و عکرمه و قاسم
 بن محمد و حسن بصری و غیر هؤلاء انتهى و الله اعلم الخوجه الثالثه رواه کرده اند این حدیث را ابو داؤد و ترمذی و نسائی و لغت ترمذی و ابن ماجه
 حسن غریب و جدید گفت آنرا ابو اسامه و مروی نشد بشیخی سعید در بر یضاعه بهتر از روایت ابو اسامه و مروی است از ابو سعید یحیی بن یحیی و ابن ماجه
 و دارقطنی و بیهقی هم آورده است و صحیح احمد و صحیح ابن حنبل و صحیح مسلم و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی داؤد و صحیح ابی حاتم و صحیح ابی نعیم
 و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حاتم و صحیح ابی نعیم و صحیح ابی داؤد و صحیح ابی حاتم و صحیح ابی نعیم و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی یوسف
 و شوقانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قاعده نیست زیرا که در اسما بسیار از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست
 بلکه خود ابن القطن بعد از این اعلال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن ازین طریق اما از ابو سعید بلکه از دیگری قاسم بن اصبح گفته هذان
 احسن شیئی فی بیضاعه و اینکه مذکورین تصحیح وی نموده اند و صحیح ایشان بخت است انتهى و این حدیث را شواهد است که در شرح فارسی در بر بسته ذکر کرده ایم
 و بائند التوفیق و عن ابی امامة نام او صدیقی است بضم صاد و ممل و فتح دال جمله و تشدید بیس تحتیه صحابی است اختلاف کرده اند در نسب و با اتفاق
 بر کثرت و ساکن شد مصر بعد از ان نعل کر و محض وفات یافت در ان کثیره لروایت است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است مات سنه ست و ثمانین و احدی
 و ثمانین و احدی و تسون سنه و هو آخر من مات من الصحابه بالشام علی قول الاكثر و بود مکرر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الباهلی بموجه نسبت است
 بسو کبابله در قاصد گفته باطله قومی است و نام پدرش عجلان است ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین معنی در نام وی و پدر وی قال گفت قال
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الماء لا یخسه شیء بدرستی که آب پدید نی گرداند او را هیچ چیز الا ما غلب علی وجهه و طعمه
 و لونه مگر آنچه غالب شد بر بوی و مزه و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریج یا طعم آب متغیر گردد پس آن قبیل است و اگر تغیر
 نماید پس آن کثیر است پس قوی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت است و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو قله کثیر است و احتمال خبث ندارد
 و نجس نکرده و الا قبیل است و نجس برود و تحقیق گویند اگر آب بحالی است که بعضی خالص جدا گردد و از بعض قبیل است و اگر خالص نگرده و کثیر و همین حدیث
 دلیل مالک است شوقانی گفته این مذموب است و اقوامی مذاهب است از روی دلیل و رفته اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل می حدیث این است که شافعی
 استخراجه این ماجه روایت کرد این را ابن ماجه و ابن ابی عمیر و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه
 ابو حاتم و تضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا که در سنادش ابو سفیان طریقت بن شهاب است و اضعیف و متروک است و اختلاف کرده اند
 در روئے بر شریک که راوی است از روئے و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت ترشد بن سعد است که راوی است حدیث است و او متروک است

و نام ابو حاتم محمد بن ادريس بن منذر خطلي رازي است ذهبي گفته و س امام حافظ کبير که از اعلام است منقول شد در سنه یکصد و نود و پنج هجري و در قاف
يافت در ماه شعبان سنه دویسد و وفات در هفت و بود هشاد و دو ساله نسائي گفت ثقه است و الا بصحفي و در روایت بیستی و نام وی احمد
بن حسین است کینت ابو بکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه سترصد و هشاد و چهار هجری است در بغداد و کوفه و حجاز و جزایر کرده
علم حدیث سماع کرد حاکم و الطاهر و ابن فورک سانه اویند در علم حدیث و فقه بحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجه نزد وی نبود و در
احادیث این هر سه کتاب در اطلاع کما یبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در علم نیست مگر امام شافعی با بروی منت است مگر بیستی که منت او بر شافعی است
زیرا که وی نصرت مذہب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب بیستی همیشه روح دو بالا گرفته از وی تصانیف عمده یادگار است و بیستی گفته تالیف تعادب الف
جزء انتهی وفات وی در جمادی الاولی سنه چهارصد و پنجاه و هشت هجری در نیشابور اتفاق آمده در فن بیستی است لموحده مفتوحه و مشاهه تحت
ساکنه بلده ایست قریب نیشاپور و گفته اند که نام چند قصه است که نسبت بهر یک بیستی گویند چنانکه باره در سهندستان و کوه دجاس و سیان فخر و
حدیث وزید و علی حدیث و حق تعالی در علم و قوت فهم و س برکت عظیم خشنیده بود از اشعار است نظم من اعتراف بالمولی فذاک جلیل +
ومن رام عزاً عن سواہ ذلیل + ولوان نفسیه مذبراها ملیکها + مضر عمرها فی سجدة القلیل + احب منکاجاة
الحنبیب باوجه + ولکن لسان المذنبین کلیل + و با بجزه لفظ وی در حدیث اینست آت الماء - در بدستیک آب
پاک است ناپاک کند اورا هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء اطهر اوس چنانکه است و کتاب این معانی است و دلیل ال اجماع قائم معین
دالالت میکند اصل و ظاهر و برات نیز برین اصل عنصر آب ظاهر و مطهر است بزئاع و ظهور هم افاده همین معنی میکند بر کارت اصلیه از مخالفت
نجاست مستحب اوست الا ان تغیر ریحه او طعمه او لونه بنجاسته شدت فیه مگر آنکه برگردد و بیا فره بارنگ او نجاسته
که حادث شود در شوکانی و در دربی مضمیده گفته در سندان حدیث کسی است که احتجاج کرده نمیشود بدو یعنی رشد بن سعد و هو من روک و متفق اند
اهل حدیث بر ضعف این زیادت و لیکن اجماع واقع است بر مضمونش چنانکه ابو منذر و ابن مقفر در بر سنیر ذکر کرده اند پس هر که قائل است بحجیت اجماع
زردوی انچه ازین زیادت مفاد شده همان جماع است و هر که اجماع را حجتی گوید نزد وی این اجماع مفید حجت این زیادت است زیرا که بر معنی این زیادت
اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بر زیادت است نه باجماع انتهی و در اخطی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی است
از آنحضرت از وجی که ثابت نمی کند اهل حدیث مثل از او تو دی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف و در وارد بدان تضعیف روایت استست
نه اصل حدیث که ثابت در حدیث بر بیضاه و لیکن اجماع کردند علی بر قول حکم این زیادت این مندر گفته اجماع کرده اند علی برینکه با قلیل اکثر چون واقع
شد روی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا رایح او را پس آن نجس است و همین اجماع دلیل است بر نجاست آبی که متغیر است یک از او صان نموده او
ز این زیادت انتهی و عن عبد الله ولادت او پیش از و می یک سال بود اسلام آورد و هم له پدر بزرگوار خود در صخر سن که هفت ساله بود و بعضی
گفته اند پیش از و س و این صحیح نشده حاضر نشد بر راجعت صخر سن و در حضور س ماحدر اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل صحیح
و زهد و احتیاط و تخری و تقوی و قوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی در اتباع سنت جابر گوید نبود هیچ کی از ما که آنکه میل کرد بدنیایا میل کرد دنیا بوسه الا
ابن عمر و عایشه گفت ندیم لازم گیرنده ترا اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان ابن عمر خیر منه الاله و سعد بن
جعبه گفت و دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابوسعید و غیر ایشان را می دیدند اینها که نیست هیچ کس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت که بر آن
غیر این عمر و گفت نافع بواریت ابن عمر یتبع آثار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نقلت هذا جمون در اول مصنف شرح موطأ آثار

بسیار از صحابه و تابعین غیر هم در شام و مصر پرورده نقل کرده و کاتب وی در کتب مسند مفتاد و مسند بصری اتفاق افتاد و در مقبره مهاجرین مدفون شد
یکے از او علی علم بود خلافت بسیار از وی روایت وارد بن عسمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبد الله پرسیده شد پیغمبر خدا از آبے
که می باشد در بیا بانا از زمین و از زمینی که سے چرند چار پایا و در دنیا آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله

صلی الله علیه و... در جواب سوال مذکور اذا كان الماء قلتین هر گاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام یعنی جرءه عظیمه یعنی کوزه
کلان سفالین که در وی آب افتاد و تسمیه وی بقله بحت علوه و ارتفاع اوست یا بحت تکلمه مدی عظیمه او را بر میدارد و مرتفع میگردد و قله نام هر چیزیست
که عالی و مرتفع باشد و از نجاست قله جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قله است بجز است بفتح با و جمع چنانکه در بعضی روایات تصریح آمده و
نیز معروف در الوقت همین قله است بجز بود پس ظاهر وقوع تخدیر بوسه باشد و بجز نام قریه ایست قریه یعنی که نسبت کرده میشود بوی قلهها و نام شهر
از شهر است یعنی نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد که ذاتی القاموس بمقدار قله بقول مشهور و نیم قریه است و بعضی و قریه از حد ابن جهم گفته اند
قطل بجز هر قله از دو قریه بود و چیزی و شامی گفته اند چیز بهم بود و ما از آن نصف گرفتیم احتیاطا و بعضی و قریه و نثلث آن داشته اند و بقول مختار و
قریه باشد و قریه بحساب شریع پنجاه من آب است پس قلتین دو است و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صدر ظل عراقی است و در ظل عراقی صد و نسبت
و هشت و نیم در صغری گفته شامی تقدیر کرده است به پنج قریه و یاران او گفته پنج قریه یا نصف ظل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف
قریه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت می باشد از آنرا بر صدر ظل حمل کردن خالی از تکلفی نیست انتهى لعمریه الحلیت بر نمیدارد پلیدی
را یعنی پلیدی نیکو در دفع میکند پلیدی را از خود و رحمة الله الیه لعله گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود نجاست معنوی اگر حکم میکند بان شرع نعرف و عادت
و هر گاه یکی از اوصاف نشانه او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاش شود ازین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضروریست
که چاره نیست از آن نه آنکه حکم و میزان است و همین است حال جمیع مقادیر شرعی و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالباً هفت شیره در پنج شیره
بود و این مقدار او تا محض است و اعلی در اوائی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نبرد ایشان معروف نبود و قلال بجز هم غالباً برابر نمیدانند پس این حدیث فاصل
میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوسه مثل می در ضبطهای کثیر همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آب اجزا همانند پشک یا شتران و
بالجمله درین باب آنچه مستند تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بی شبهه انتمی لخصاً گویم ترمذی گفته که
مذهب شامی و احمد و اسحق همین است که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیکرد و مواد کم که تغییر ندهد رنگ با بوی میانه او را آتشی زمین
حدیث دلیل ایشانست در صغری گفته بقیح درین مسئله آنست که درین باب حدیث مروی شد یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلو ات و ارد شده است
و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه ما دون قلتین حمل نجاست نماید دیگر حدیثیست که در بر بیضاضه وارد شده است و آن بمفهوم خود دلالت میکند
بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث مایه دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضای آنکه بای که نجس شود ببول و لند از غسل مان
منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم جاری خلاف حکم مایه است پس مالک قول مشهور قائل است با ننگلای قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست در وی
تا وقتی که متغیر نشده است بجمت عموم حدیث و شامی حدیث قلتین پیش گرفت بفسوسه گفته که حدیثیست بر بیضاضه مخالف حدیث قلتین
نیست زیرا که بر بیضاضه مایه کثیر بود که وقوع این اشیا در امتغیری ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ
نه مخصوص واقع و اگر گویند این عموم خاص است بقلتین و مانوق آن گویم قدریکه مقدم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم
ما دون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه آن مختار است بکراهت یکی و عدم کراهت آنرا باشد یا مقید بودن یکی بقید دیگری و در الآخر ابو حنیفه

مای جاری یا خاصیتی سے نہ کہ نجاست نجس نجس کے شود مترجم کو یہ بنای فهم ان از حدیث ملی بالکہ برانت کہ علت نمی تخمین باشد بفرستہ ثم بغسل بہ
وہنی متعلق باشد جمع این دو فعل درین ہر دو مقدمہ محبت بلکہ حق آنت کہ علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن سبب تجسین بالفعل اگر فی
احال متغیر گردد بسبب تجسین بعد صنی اگر فی الحال متغیر کند زیرا کہ چون این شخص فتح باب نماید دیگرہن اقتدا کنند باو و امر بخورد و تغیر و تجسین
و تحقیقت نمی از مجموع بول و غسل نیست بلکہ از ہر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد و لایون احدکم فی الماء الدائم و لایغسل فیہ من الجنابة و در روایت
دیگر منع از وضو نیز آمدہ و حکمت نمی تکدیہ ماوست و او را در معرض نفرت طمانع سلیمہ ساختن لہر الخ اقرب تحقیق می نماید آنت کہ ایجاد و علت است
و ہر دو نمونہ ترقیہ نجاست و نجاست پس تغیر اورا نجس ہزار قطعاً و نجاست مکررہ میسازد دیگر اہت شدیدہ کہ جز بضرورت نہاید مرتکب
آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و ہر قول ابن حاجب یعنی قلیل کہ مخلوط باشد نجاست مشہور از مذہب مالک آنت کہ مکررہ است و بعضی
گفتہ اند نجس است و اینجا مفہوم نجاست حدیث قلین و مفہوم نجاست قول لکن باعموم حدیث ان الماء مطہور آشتی پیدا کردہ والداعلم انہی کلام المصنف
و فی لفظ و در روایتی از ابو داؤد و ابن حبان و غیرہا بجای لم یحل الجنث لہو نجس آمدہ یعنی چون باشد آب مقدار دو قلوہ پلیدی گردد و در لفظ
بجائے لم یحل لہو نجس نیز آمدہ و تجسین بفتح جیم و ضم ہر دوست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دہلوی رح لغتہ و باین روایت اگر صحیح باشد ظاہر شود کہ
تاویل لم یحل جنثا تا بکہ بنے و در جنث را و برنی تا بدانرا یعنی پلیدی مکررہ و از جهت صنعت خود و طاعت برواہت آن نداد و چنانکہ بعضی کرده اند
صحیح نیست و نیز تعلیق آنت بشرط بودن آب قلین خالی از نجس نیست اگرچہ توجیہ آن کردہ اند کہ بلوغ گاہے از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاہے
از کثرت بقلیت مراد اینجا ثانی است انتہی الخرجہ ۱۰ ربعۃ روایت کردہ ابن را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجہ و در مشکوٰۃ لغتہ رواہ احمد
والدارمی و در جمع الجوامع گفتہ رواہ ابن حبان و الحاکم و البیہقی عن ابن عمر و جابر و ابی ہریرۃ انتہی و رواہ الشافعی و ابن خزیمہ و مسند ادر صحت
این حدیث اختلاف است ابو داؤد تضعیف می کردہ و ہمچنین ابن عبدالبر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیر ہم و بعضی گفتہ غیر قوی است
و ترک کردہ آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت لغتہ در باب اذا بلغ الماء قطین الخ
جمع میگویند حدیث صحیح شدہ و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر اہل حدیث در صفات خود ایراد کردہ اند انتہی شیخ در شرح و سگ لغتہ بین
حدیث در صحیحین است و گفتہ اند مخالف اجماع صحابہ است و خبر واحد چون مخالف اجماع مقدم و دوست و لہذا علی بن ندین کہ از اقران امام احمد و از شیوخ
بخاری و امام ایمن حدیث است گفتہ است کہ ثابت نیست این حدیث از حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفتہ کہ ہمچیکے از فریقین را حدیث در تقدیر و حدیث
آب از آنحضرت صحیح شدہ و لیکن زرکشی در شرح خرقی کہ در مذہب امام احمد است گفتہ کہ تصحیح کردہ است آنرا ابن خزیمہ و ابن حبان و داؤد قطنی و حاکم گفتہ
بر شرط صحیحین است انتہی گویم ابن مندہ گفتہ اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و نیز جامعنی دیگر تصحیح سے کردہ و دعوی اجماع صحابہ بر خلاف و منظور
فیہ است و این حدیث اگرچہ صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کردہ اند بجمع روایت و پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمہ معلوم شد کہ ایشان
استیجاب نکرده اند صحاح را بلکہ بسیاری از صحاح است کہ بر شرط ایشان بود و مسند الخراج آن نکرند و لہذا ابن قتیب العید گفتہ کہ این حدیثی است کہ تصحیح
کرده اند آنرا بعضی ایشان و صحیح نیست بر طبقہ فقہان نیز اگرچہ در سندش اہل البیہ و بعضی الفاظوی اختلافی است اما جواب داؤد اندازان بوجہی کہ
ممكن است جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب علم ثبوت وی نزد بطریق استقلال کہ موجب جمع شود بسوی تعیین مقدار قلین شرعاً انتہی
و بعضی گفتہ این اسناد صحیح موصول است و علی وی گفتہ خبر قلین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد گفتہ اما صحت شداد
پس یافتہ شد زیرا کہ روایات صحیحی انقیات اند نیست در ایشان کسی مجروح و مستہم و بعضی ایشان آنرا از بعضی شنیدہ اند انتہی و تمام بحث در تلخیص است

و صحیح است و صحیح گفت آنرا ابن خزیمه و شوکانی گفته این حدیثی است که واقع شده است اضطراب در سینه و تن وی چنانکه در مواطن آن سینه است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و بر حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون برسد آب بقلبتین بر نیاید و پدید می آید و چون باشد کمتر از قلبتین پس حاصل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماطور لا یجسه شیء مقید است بزیادت جمع علیها همچنان این حدیث نیز مقید است بان یعنی مقدار قلبتین حاصل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغییر بعضی اوصاف نجاست که در بنوقت البته بضرورت جس و مشا بهه حاصل خبث است پس نیست هیچ منافات در میان حدیث قلبتین و در میان این زیادت جمع علیها و مادون قلبتین منتهی حل است اما در آن قطعاً و بیگناهی است بر محل خبث نیست و در بر یکدیگر از خبث محل کرده آن خبث او را از ظهوریت بر آورده چه خبث مخرج از ظهوریت خبث خاص است که موجب تغییر جمله یا بعضی اوصاف ثلثه است نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلبتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حاصل خبث است غیر مستفاد است مگر آنقدر که گاهی درین مقدار اگر نجاست افتد حاصل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس و خارج شد از ظهوریت پس خود روی ازین مفهوم چیزی نیست و نه هیچ مناسبت است در میان خبث و در میان نجاست مخرج از ظهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده و در حدیث البوسید غدیری گذشت همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلبتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت این نفی بلفظی که در آن اعم صبیح عام است یعنی در اول گفت لا یجسه شیء و در ثانی لم یجسه شیء پس مستفاد شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آبی که وارد شد در آن تصریح مخصوص این عام باینطور که این آب نجس است چنانکه واقع شد و زیادت جمع علیها زیرا که وارد است بصیغه اشتنا پس این زیادت از خصوصیات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید و از خصوصیات منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بقول راجح در اصول که بهی می شود عام بر خاص مطلقاً و این جماع منافات در میان مفهوم حدیث قلبتین و دیگر احادیث ثابت شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلبتین حاصل خبث شود برومی که مستلزم تغییر سیالون یا طعم باشد در بنصورت البته موجب نجاست مخرج از ظهوریت است و اگر بر وجهی حاصل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این محل مستلزم نجاست نیست و رقیه است بقدر قلیل بمادون قلبتین و کثیر بقلبتین شافع و اصحاب او و بقدر قلیل یا آنچه در آن گمان حال نجاست باشد استعمال آب و کثیر یا آنچه در آن این گمان نباشد این هم و مجاهد و نیز مروی است از شافعی و حنفیه و احمد اما معلوم نیست که این روایت صحیح است یا نه و اصل این مذاهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرَّسُولُ فَاجْهَدْ فَأَجْهَدْ وَخبر استیقاظ و خبر و لوع و احادیثی نبی از بول مسمی و اعم و این همه احادیث اگر چه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند و اگر فرض کنیم که بعضی ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد با آنچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد و هیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر آنوقت که مخلوط شود با آب جرم یا سیح یا لون و سه در ظاهر و تنگ نیست که همچو آب مخلوط با نجاست نجس است زیرا که اگر نجس است پس متوضی استعمال عین نجاست است و اگر بر سیح یا لون یا طعم است پس خود هیچ مخالفت در میان این مذاهب مذاهب راجح نیست مگر همین جهت که ایشان اعتبار منتهی کرده اند و اهل مذاهب اول اعتبار منتهی و لیکن حنفی نیست که صدور این منتهی از غیر اهل و شوک و شکوک است پس این خود مخالفت منتهی نشد و اگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس این مذاهب مستقل نیست غیر مذاهب مذکور و لیکن ظاهر همین است که مراد معنی اول است و دلالت دارد بر آن وقوع اجماع بر تجسس آب که نجاست یکی از اهل الاوصاف او را بر آورده اند باشد پس اهل این مذاهب نیز سجدت فاکلین اند باین قول سبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول است اعم از عین و سیح و لون و طعم ثبوتاً و انتفاءً و درین حال هیچ مخالفت نشد در میان هر دو مذاهب زیرا که اصحاب مذاهب اول خلاف نمی کنند درین که استعمال متطهر با کسری عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب است از ظهوریت زائد بر آن خروج که نزد استعمال آب مغیر با احد الاوصاف بود و این مجموع چیزی است که بحث آب بر آن مشتمل نموده است در جمع بین المذاهب المختلفة و بین اوله و اوله بر آن و بعضی اهل علم استدلال کرده اند بر این مذاهب بمثل حدیث استغفرت

تخلیک حدیث و ع کایر بیگ و مستغاد نمیشود ازین احادیث مگر همین که توریع نزد ظن اولی است از اقدام بران و اهل این مذهب عمل برین ظن حتما و جزا و آ
میگویند حال آنکه دلالت اوله مذهب اول شیخ که تخصیص است بر مذهب ثانی است پس از بعد از شیخ با مثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنهاست لال بر نحو
عمل بالظن است منظر بخصوص این مسئله گوئیم اوله عمل بالظن هر چند در کتاب سنت بسیارست اما دلالت اکثر از آنها برنی از عمل بالظن است و همچنین تعویب حدیث
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفیدست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه گفته است که مستحی باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
متحرک نشود یا آنکه در ساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه تووال اثارت از علم نیست بلکه خارج است از باب روایت مقبوله و در اینست معقوله و حق اینست که
مسئله آب لذ مضایق است محقق در ساحتش متعشر میشود و مدقق نیز متعشر طبق و سه متبلد میگردد و بر صورتی که تخصیص کردیم هیچ یک را از اهل علم واقف
نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین مسئله نظر با دلایل مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله است و الله اعلم و
صحیح گفت حدیث قلین با این جنان بکسر حای مملد و تشدید موحده نام و محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید است نسب او بزید سناه بن نهم
میرسد پس کاتبی است و بنی نیز گویند نسبت به نسبت که شهرت در بیستان دوی آنجا ساکن بود شاگرد نسانی است و ابو یعلی موسلی و حسن بن سفیان
و ابو بکر بن خزیمه هم تمذکرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته تا کم از تلامذه اوست وی در کتاب الانواع گفته گفتنا کتبنا عن الفی شیخ
صاحبا تصانیف عدیده سفیده است ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین حفاظ الاثار عالما بالطب و النجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح
والتاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسمرقند و کتاب اللثة و الوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من أوعية العلم توفی سنة اربع و خمسين
و ثلث مائة و هوفی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطحمانی المنیسابوری المکنی بابی عبد الله
المعروف بابن التیمیج و تیمج بیری پاری را گویند چه یکی از اجداد او شیخ بود تولدش در سنه صد و بیست و یک ماه ربیع الآخرست و صغر سن طلب علم حدیث نمود
و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرد و از دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد و اقطنی و ابو ذر هروی
و ابو یعلی و بهیقی و ابو القاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از او روایت دارند مستند و تاریخ نیا بورد و غیر فکالت لیب اوست حج گذارده و قاضی شده
باین جهت او را حاکم گویند روزی در حمام درآمد و غسل آورد چون از آنجا برآمد آهسته کشید و جان داد و هنوز ننگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا
در سنه چهار صد و بیست و هجرت رواد بعد و فانس بخواب دیدند میگفت نجات یافتیم پرسیدند چه چیز گفت در نوشتن حدیث و الله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن كتب الحدیث و اشاعه جلنا الله تعالی سنم آمین و عن ابی هریره رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **بسم الله الرحمن الرحیم** **يا أيها الناس اذنوا ان الله قد جعل في الماء الاثر** و من جنبت گفت ابو هریره فرمود آنحضرت صل
الله علیه وسلم غسل نکند که از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنبت گفتند چون در آب غسل نکند چکری کند ای ابو هریره گفت بگیر و آب را گرفتنی
یعنی آب را دست بردار و بیرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنبت دست در آب درآورد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمی گردد اما اگر دست
در آب برآید شستن دست از جنابت درآورد مستعمل کرد و قال الثمینی اخرجه ابن ماجه و مسلم بهذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم
فی الماء الاثر الذي لا یجس ببول نکند که از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
و نجس میگردد و غسل هر دو جایز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و دفته رفته آن تغییر یابد و فید
لایجری برآه است که آب جاری بوقوع نجاست پدید نیگردد و نوزد بعضی شافعیه آب اگر قلیل باشد هر چند جاری بود مکروه است
و گفته اند که این همه تفصیل در روز است و در شب قضا است حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت

نیز ایند است جن که میگویند جاسی ایشان در شب هر جا که آب است می باشد شتر یغتمسل فیہ پسر غسل کند در آن آب و این گویا علت
 نمی از بول کردن است یعنی دورست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل می کند در و سه و قید غسل اتفاق است در وضو نیز حکم بول
 همین است بلکه سخت تر و بدتر از آن و در یک روایت مسکوم منہ آمدہ بجای فیہ و مفاد فیہ عدم غسل است در آن بانفاس مثلاً و مفاد منہ
 عدم تناول است از بوی و غسل کردن خارج آن و نزد حمزوی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمدہ و کلابی داؤد و در لفظی نزد ابو داؤد و احمد

عوض غم یغتمسل و کلابی یغتمسل فیہ آمدہ یعنی غسل نکند در آن آب و عوض و هو جنب من الجنابة آمدہ یعنی از جنابت و جز این روایات
 دیگر نیز آمدہ و مجموع آن ثلاث میکند برنی از بول در آب و اتم بالا نفرد و برنی از غسل بالا نفرد و برنی از مجموع غسل و بول در آب شوکانی گفته تفسیر
 گفت که هر دو روایت انفرادی مقید اند باجماع چه بول بالا نفرد هم در آب جائز نیست پس اغتسال با وضو هم در آب استاده بدون بول جائز باشد
 و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که بهین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیل نماید و آب را حرکت دهد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند
 و ابوهریره نمی را بر انفاس حمل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در وی انفاس نمی باشد بلکه آب است
 گرفته بجای برنی پس اولی همانست که پیش از تلذ آب را بجنبانند و جسم بر بخان این مدلول فرقی نکرده اند و استاده در وان و بعضی گفتند این
 روایات محمول است بر کراهت فقط حال آنکه هیچ وجه براس آن پیدا نیست و گفته اند که سبب این اجماع مخصوص است و با جمله راجع همین است که
 طهارت بآب ساکن مادامیکه استاده است روان نیست و چون او را جنبانیدند و وصف صلیش که مطهر بودن است عود گردانندی و در حجه الله الباقی

گفته مگر آنکه سبب باشد یا جلدی و عفاف در هر حال افضل است انتهى و عن رجل صحیح الشیخی روایت است از مردی که صحبت داشته پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره و در غزوه خبیره که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد و محمد
 حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصرین و قدما تابعین است از او راوی است قال نهی گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم -

ان یغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن زیادتی و بقیه آبی که غسل کرده است بدان مرد یا
 غسل کند مرد و بقیه آبی که غسل کرده است بدان زن و زیادہ کرد و سسد و بر وزن محکم که از کبار اتباع تابعین است در مرتبہ محمد بن ضبل این عبارت را
 ولیغتر فاجیعاً و باید که آب بگیرند از نظرن هر دو از زن مرد و یکبارگی نه نبوت اگر چه در اغتراف جمیعاً نیز ذکر است دوم غسل هر یک از فضل دیگرے
 لازم است آید اما اینقدر عفو است و منی عنہ غسل است بفضل که بعد از غسل در ظرف بگذرند و در روایتی از ابو داؤد و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمر
 آمدہ کہ نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازینکه وضو کند مرد زیادتی طوری که ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و ازینجا معلوم کرد که وضو غسل
 هر دو از فضل زن و اینست اخرجه ابو داؤد و التسانی شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته نزول حدیث در طرق اسانید این هر دو حدیث سخن است اگر چه ترمذی
 آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بعضی تضعیف آن نموده و زهری گفته که خطای گفته اهل حدیث رضی نیستند بطرق اسانید نمی از اغتسال رجل بفضل مرأة و اغتسال
 مرأة بفضل رجل و اگر نارت شود محمول است بر شیخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یک از امت بان زرفه و محال است که صحیح باشد و هیچ کس بان عمل نکرده و سبب
 آن نهمته و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ایام مذہب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهى
 گویم مراد شیخ لمعات است و مراد بان حجر کیستی است نه مصنف این کتاب یرا که وی تفسیح این روایت کرده و گفته : سنادہ صحیح و تضعیف
 و در فتح الباری گفته رجاله ثقات و لم یفق له علی علة انتهى و بیہقی در سنن گفته ہذا الحدیث رواہ ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدیثہ ہو عنہ الا انه مرسل
 جمید لولا مخالفتہ للاحادیث الموصولة و داؤد بن عبد الله الاودی لم یحج بہ الشیخان البخاری و مسلم انتهى و در سبیل گفته قول مصنف سنادہ صحیح اشارت است بسبب

قول یعنی یا قول این حرم که یکی از ذوات و سه ضعیف است اما اول این جنت که ایام صحابی منفر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و آمانی پس
 جنتی است که مراد این حرم بعضی وقت و لغو و لغوی است و هر وقت که آید این حدیث معارض است بحدیث آینه انتهی و آن اینست که روایت است **عنه** از
 ابن عباس رضی الله عنه سابق ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد و سه پیش از هجرت بسته سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سی و نه ساله
 یا نوزده ساله بود با اختلافی که در آن است جبریل علیه السلام را دو بار دیده در صورت اجل الناس در گفتار افضح الکتاب و در حدیث اعلم الناس بود لقب و ترجمان
 الطریق و سلطان المفسرین است و وی تمیز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و بود عاقل حلیم صبور طویل القاتر در مردم چنان می نمود که گویا بر
 مرکب سوار است و عباس از او سه در از تر بود و عبدالمطلب زوی در از تر بود و ابیض مشرب جسم و جسم صبیح الوجوه و افر العالمات بالطاقه کسسته ثمان و ثمن
 و بود عمر وی هفتاد و یکسال از او بگرا می هم گوید قطعه ای بسیار و بزرگ بر سر می نمود که خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی که کرده ام خوب تماشا چمن طاعت
 نزد هیچ گل او بگل عباسی **ان التبیح صلی الله علیه و آله** یعنی بعضی از بقیه بدرستی که بود رسول خدا غسل میکرد به بقیه
 آب که از غسل می نمود می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نیک و نیک میان ما و او بود
 چنانکه هر یک از ما در وحی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبارک میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم گذار بر آب من بگذار بر آب
 من یعنی مگر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث است گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند و آنحضرت
 مستلمه و وجه جمع میان این احادیث آنست که حادثی نمی محمول است بر آنیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول است بر آنچه باقی مانده است از آب
 و همین وجه جمع کرده است خطابی یا حمل کرده شود و نهی بر تنزیه جمعاً بین لادله و تشریح در ترجمه حدیث جواز را بر شخصیت و حدیث نهی را بر غیر شخصیت
 آورده و اصحاب المستنین و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرج البیهقی فی السنن و نسبه الی ابی داؤد و نیز روایت کرده اند از آنکه
 و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه اغتسل بعض از اوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی جفنة غسل کردند بعض زمان آنحضرت در کاسه بزرگ
 که آنرا گویند قباء النبی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لیغسل منها غسل کند از آن او نمایند که فاضل مانده بود از غسل می فقالت
 انی ... جنب با پس گفت بدستی که بودم من جنب و این آب بقیه است که از غسل جنابت من مانده فقال ان الماء ... یجنب فرمود آب جنب
 نمیشود یعنی نجس نمیکرد و غسل کردن جنب بان و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفر و اگر کسی که آنی القاموس در صورتی که امام محمد است که بودند و آن
 و زمان بزاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد پیشتر آب گویند یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی و صحیح الترمذی
 و ابن حزمیة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اند جواز هر دو درست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس نهی محمول بر تنزیه است و عن
 ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طهورا نساء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب یا ک
 شدن ظرف نیکی از شما چون آب خورد سگ در آن و کوع خوزون سگ آب را باطن از زبان و در آوردن زبان خود در آن و در آن فی القاموس این محض است
 برندگان آن یغسله سبع مراتب شستن آن ظرف است هفت بار و همین است مذهب اکثر محدثین و ایضا نشسته و نزد ابو حنیفه حکم سایر نجاسات
 دارد و این حدیث محمول است بر احتیاط و وجوب یا این حکم در ابتداست اسلام بود پس ائمان منسوخ گشت گویم نسخ بجز و احتمال بی استدلال منظور فیہ
 است و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرج الطحاوی و الدارقطنی و وجوب داده اند ازین که
 عمل هر وی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باید نه بر لمی فتوای راوی و نیز معارض است بقول خودی که غسل بقیه بار داده و هر دو صحیح است و نیز
 این فتوای او موافق روایت مرفوع است و حدیث یعنی شقی ابو خنساء از سبب ضعیف است لایقوم به الحجته زیرا که راوی وی عبدالوهاب بن خنیس است

یکی از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث مستفاد علی بن ابی حمزه است که چون آب خورد سگ در آوندی که از شامپس باید که بشوید آنرا هفت بار اول لهنج بالتراب بار نخستین از آن هفت بار شستن سگ است و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم سگ خاک شود این روایت معتبره حدیث گفته قائل است باین حسن بصری و قائل شد بدان غیر او یعنی از مستقدمین و حدیث قوی است و هر که قائل نیست بآن محتاج است بسوگند تاویل و جوی که در وی سگ راه است انتهی گویم مراد باین اول نووی است که گفت هفت بار بشوید یکبار از آن سگ خاک آب معطاب باشد پس خاک را قائم مقام آب و هفت و آرد بار هشتم نام نهاد و مشکی قال الدیر فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز است و باجمله در حدیث دلیل است بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک ابراب آخوجه مسلم که روایت تراب مضطرب میت زیرا که در لفظ اول لهنج آمده و در لفظ آخر لهنج و در لفظ سابعه و در لفظ ثانی و اضطراب قوی است پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب قوی قوی است که همه روایات برابر باشند و در بخار روایت اول لهنج ارجح است بنا بر کثرت روایات و اخرج احدی ششین آنرا در صحیح خود و این از وجوه ترجیح است نزد محاضرات الفاظ آن روایات که محاضرات اول لهنج بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت آخر لهنج منفرست یافته نمیشود و در کتاب حدیث مندر و روایت سابعه بالتراب مختلف فیه است و روایت احدی است در امهات نیست و فی لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فلیرقه پس باید که بریزد آنرا و این عام است از آب طعام و در وی دلیل است بر نجاست لعاب سگ و این اقوی آنکه است بر نجاست زیرا که اگر طاهر است بود حکم بارتقاع فرمود مگر مصنف و فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی از حفاظ از اصحاب اعمش قاین منده گفته شناخته نمیشود و از آنحضرت بوجوه انتهی در سبب السلام گفته ازین حدیث نجاست نم کلب معلوم شد و ملحق کرده شد بعم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم است زیرا که عرق اوست و فم او نجس است پس تعفیر بدن او نیز بچنین باشد و ابن دینار حدیث گفته نیست غسل مگر از حدت یا نجس اما در نجاسته توان گفت که این حصر ممنوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در نجاسته نیست پس تعیین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل است که نجاست در فم و لعاب باشد زیرا که این محل استعمال نجاست است بحسب اغلب نظر بعالی احوال او که نجاست را می خورد و مباشر آن می ماند حکم او در نجاست وی و این دلیل است بر نجاست عین او و وجهی قائل اند نجاست ممالک و او در زهری خلاف جمهورانند و دلیل کسانی که می گویند غسل را تعبد است نه نجاست اینست که اگر کسی نجاست می خورد که از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عنده نیست و جواب داده اند که اصل حکم که لغز نجاست معقول معنی ممکن التعلیل یعنی بر لیس نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر اعم اغلب تعبد من در حدت نه در غسل و این ماخوذ است از شرح عمده و در حواشی وی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در و سه طهارت اوست و غسل تعبد است انتی کلام لسهیل و للترمذی و مرمزی راست این لفظ آخر لهنج است او اول لهنج بالتراب و او درینجا برای شک است از بعض روایات و گفته اند صحیح است که برای تنویح است واحدین در روایت بزرگ آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر تقدیر و آخر لهنج روایت ابو داود است و الثانیة بالتراب روایت احمد است و ارجح از همه همان روایت اول لهنج است که نزد واحدی ششین است کما تقدم و الله اعلم نووی گفته خیر بر در نهی شامی حکم سگ دارد از روایح و سه غیر هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز بکقول است مرشاضی را و عن ابی قتادة بفتح قاف نامش حرث بن یسوی انصاری است بکسر او سکون با فارس آنحضرت است در احد و بعد او حاضر شده و فاشش در دین سینه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مرده و صحیح عربی بود عمرش هفتاد و پنج سال و سینه از آنرا است که کتبت بر آنها غالب شده

ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال في الطهارة فرمود آنحضرت در باره گریه و این روایت ابو قتاده وقتی کرد که در آمد بر زن خود که بشسته بنت کعب بن مالک کبشه را روی آب وضو را در ظرف ریخت پس آمد گریه تا بنوشد از آن آب و گریه کرد و این روایت ابو قتاده نظر آب را برای گریه تا آب آسانی بخورد گفت کبشه را ابو قتاده در نگاه میباید بسوی وی از تعجب پس گفت عجب آری ای دختر برادر من گفتم آنرا که فرمود آنحضرت آنها لیکن سخن بدرتکی نیست گریه بلیکه آب بدان بناختن میسپیدد و تجسس کیسیر جرم یعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده یعنی بلیدی و صریح دلیل است بر طهارت هر وضو و وضو روی اگر چه با شستن باشد و مقید نیست طهارت بدان وی زمانی و گفته اند پاک میشود نم او بگذشتن که روزی یک شب یا یک ساعت یا بخوردن آب یا بغتاً بشدن وی آنقدر که گمان طهارت حاصل شود یا زوال عین نجاست از نم و این اخیر اوضاع اقوال است زیرا که در صورت بقا عین در نم و حکم نجاست آن عین است نه نجاست نم چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابو حنیفه وضو هر مکره است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود لیکن مکره است و نزد ابو یوسف و ایمنه دیگر طهارت موجب همین حدیث و قول ابو حنیفه حکم بکرات است بجهت آنست که در حدیث دیگر هرگز از سبایع خوانده اند و سبایع نجس است و لیکن این حدیث که انما من الطوائفین نجاست را بکرات آورده انما حی من الطوائفین علیکم جزین نیست که این گریه از طوائف کندگان است و بر ایندگان این الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا بر فرقی طائف تشبیه او به هر راهنما و کسی که سبک و در بر مولاست خود و دوران میکند حوالی او ما خود است از قوله تعالی طوائفون علیکم و در روایت مالک احمد و ابن حبان و عاکم و غیر هم زیاد است لفظ او الطوائف هم آمده جمع اول مذکر سالم است نظری بسوی ذکر هر چه و جمع ثانی مؤنث است نظری بانثا وی و کلمه او برای شک را دی نیست بلکه لفظ آنحضرت است و تواند که بر اسے شک باشد که آنحضرت طوائفین گفته یا طوائف و طوائف صیغه مبالغه است مبالغه غلبه و کثرت میکند یعنی چون بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس خورده او کنیم است در حرج و مشقت افتد بنا بر آن رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گردد شما میگردد چنانکه ساکنان و محتاجان میگردد و در بانی باو سے لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مسأله و مسأله آمد بجایه الا سراج یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن خزيمة و محمد ابیضا البخاری و العقیله و الدارقطنی و رواه ابیضا مالک احمد و الدارمی و انما و ابن خزيمة و الحاکم و الدارقطنی و ابی یوسف و حسن النس بن مالک بن نصر الانصاری الخرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت و وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا نفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی است که مرد بصره سده احدی او ثلث و تسعین مناقب اولی بسیار است و آنحضرت او را با تاسد الله اش دعا کرد در دنیا و دین و دین و دنیا عمر او بعد و تسع سال یا کم ازین رسیده ملاه او از صد متجاوز شد و طغستان او در سال دوازدهم سید او ابن عبد البر گفته اصح ما قبله عمه تسع و تسعون سنه انتهی کینت و ابو حمزه است قال گفت جاء اعرابی اذ یک اعرابی بفتح بصره نسبت بسوی اعراب که با دیه نشینان عرب را گویند و در بعضی عامت ان عرب عجم و در نام وی انکلان است گفته اند ذوالخویره بانی است و قبل اقرع بن حابس بن عیینه بن حسن انقرع بن عبدالمطلب قال فی طائفة المسجد پس بول کرد در ناحیه مسجد و طائفه پاره از چیز را گویند و جنم الناس پس نجر کردند در مردم قدر روایتی باین لفظ است پس ستاد مردم بسوی وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر است پس گفت نزد صحابه نه قها هم پس نمی فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مردم را از زجر نمودن وی و گفت بگذرید او را و در لفظی قطع گفتید بر وی بول را قلما قضی بولک پس هر گاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن اصل النسبی حکم فرمود نمی صلی الله علیه و سلم بدین بول من ما بدین بولک و از آب زنوب بفتح ذال حمه لوب بزرگ که نزدیک است بول و در بعضی عوض زنوب بول آمده بفتح سین حمل و سکون جیم یعنی زنوب هر بول پس بجهت شد آن دلبران قطع مسجد کردند بر آن بول

کرده بود حدیث دلالت است بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و غیریکه زمین ناپاک پاک میشود بخیستن آب بجز سائرجنات و برا که غساله است
 و زشاشه پاک است اگر بر جاسه و دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر زمین چکه مقدار او در اینجا اختلاف است فخر آنست که اگر بعد از پاک شدن محل
 جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد در رنگ و بوسه آن متغیر باشد پلید میگردد و با اتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی
 گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد و خشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و بره داشتن خاک ازاله واجب نیست و در جوابی منبسط
 زمین خشک شدن پاک گردد و اگر خشک شدن نگذارد زمین می باید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
 ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفته اند توفیق که حدیث دلالت نکند بر آن که قوم در اینجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که کثرت آب با فضل بر آن
 بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بجز در رنگ بول نجاست غلبه آب بر طرف شود پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازان ساکت است و انما علم انتی گویم
 دلیل خفیه در تطهیر ارض شمس در سج این حدیث است ذکاة الارض بیسها ذکره ابن ابی شیبته ولیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف است بر محمد
 بن علی با قرونیت از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نیز این حدیث است جعفر المذاطی در ما ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف است بر ابن قلابه پس
 حجت بر آن قائم نمیشود و حدیث ظاهر است در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند آنچه دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
 نرم بود ریختن آب بر آن کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افکند چه آب شامل اعلی و اسفل و منبسط است و در بعضی طرق این حدیث
 آمده حد و اما مال علیه من التراب فالقوه و اهر بقوا اعلی مکانه ما تصنف در تخیص گفت این حدیث را در مسناد موصول است کیکنانین مسعود و دیگران و انکه
 بن الاستیع و در هر دو مقال است و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد و انتهی اشوکانی در شرح در بریه گفته اند چنانچه شنیدن آن
 ممکن نیست بجز زمین چاه پاک کردن آن بر ریختن آب است بر آن یا بکشیدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تشبیه با ذباب نجاست
 هم باقی ماند و این در نجاست است که جرم ولون دارد و اما بول پس وارد است از شارع در آن که تطهیرش بر ریختن دلو است از آب است بر آن و زمین نجس بول پاک
 می شود و این ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائده است از آنچه احترام ساجد است زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این
 مسجد با صلح چیزی ازین بول و قدر نیست چیزی نیست که بر آن ذکر خدا و خواندن قرآن است و چون صحابه بیادرت کردند با بخار بروی مقرر داشت
 آنحضرت ایشان را و امر کرد برین چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما یستقیم مسیرین و لم یبعثوا معسرین و از آنچه فتنست بجامل و علم تعینف و از آنچه
 حسن خلق و لطف آنحضرت است در تعلیم و از آنچه آنکه ابعاد وقت قضا حاجت برای کسی است که غافلگردن میخواهد بر آن بول چه عرن عرب همین
 بود و بول کرد آنحضرت و یکبار بر پشت خود استاده کرد تا نشتر کند او را و از آنچه دفع کردن عظم المضرترین است باخن آنها زیرا که در قطع کردن بول بروی
 اندیشم ضرورتیست که مواضع مسجد و ملوث بدن و جامه وی بود و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم احدثنا میتة فسرود آنحضرت حلال کرده شده است بر آن ما دو چیز مرده سب ذبیح و دو خون فارثا المیتتان
 فالجرا و الحوت پس دو مرده ماهی و طبع اند و در صحیحین غیر جماعت از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت
 غزوات بخوردیم طبع را و اما اللدمان فالطحال و الکبد و لما دو خون پس جگر و سپهر است که مشابه اند خون در رنگ گویا خون بسته اند
 و درین حدیث دلیل است بر طبع ماهی بر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و آنکه گفته وقتی حلال است که بسبب آدمی با قطع راس میسرود
 و در نه حرام ولیکن حدیث حجت است بر او و همچنین حلال است ماهی هر وجه که یافته شود طائی بود یا غیر آن با نجس است و حدیث الحلیست و با این برخاسته
 جمهور که حیثه بجز حلالیست برابر است که نفس خود مرده یا بصید و رفته اند و غنیت بعد مصلحت مگر چیزی که مرده بسبب آدمی یا با افکندن در یا یا جزوی

واما چیزے کہ مرد یا گشت اور حیوانے غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر است نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست کہ هر حیوان
 انداخت در آب و زوی آب پس بخورد آنرا و آنچه مرد در دنیا بطرف پس خورد آنرا و این حدیث خاص است پس مخصوص شود بان عموم شیخ در ترجمہ گفته این
 حدیث جابر است مراد بی ضیفه از هر حیوانی و همچنین منقول است از جامع از صاحب انتہی گویم در مشکوٰۃ است روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت علی ہسنہ اکثر
 بر آنست کہ این حدیث موقوف است بر جابر یعنی قول ابو ندیب است و حدیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبب ضعفه با اتفاق ایضا حدیث انتہی
 زوی گوید حدیث جابر ضعیف است با اتفاق اما ان حدیث جابر نیست احتیاج بدان اگر سائل نشود و او را چیزی سے تکلیف کہ حدیث دیگر سمارض است
 انتہی تہی مخصوص نشود عام با و خود آنحضرت از عنبر کہ این حدیث در یار بر اصحاب سر بہ و نہر سید کہ کدام سبب مرده بود و ضعف حدیث جابر
 از جی بن سلیم است و او ضعیف است موقوف است این حدیث بغیر وجہ و در دوسے نیز ضعیف است و حدیث جابر در صحیحین با این لفظ است کہ انداخت در
 ماہی مرده ما پس خورد از وی لشکر و چون آمدند گفتند رسول خدا فرمود بخورد بد روزے را کہ بیرون آورده است خدا تعالی بسوی شما و بخور ایند بار اگر
 باشد ما پس داؤد آنحضرت را بعضی ایشان چیزی سے یعنی ابو سعیدہ قدسی الزان ماہی بخورد حضرت قر شد و آنحضرت آنرا بخورد و آنجا ہی است از عمر در قوا
 اصل لکھ صید البحری گفت صید دریا چیزی است کہ شکار کرده شد و طعام دریا چیزی است کہ لانداخت آنرا و در وی است از ابن عباس کہ گفت طعام
 دریا نمیدہ است مگر چیزی سے کہ قادر شدے از ان و در وی است کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید ہودی یا نصرانی است انتہی و تہمین است قدیمہ
 جمہورہ قدر ہایہ گفته مالک شافعی گفته اند لا باس بہت از جهت اطلاق اصل لکم المیتان پس سیدہ سمحہ موصوف است بحل و ما سیکویم کہ سیدہ سمحہ آنست کہ
 بیند از آنرا در یا تا مضاف باشد موت بر یا نہ آنچہ خود مرده است در وی سے آفت و نزد امام احمد نیز حلال است طافی و گفته کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
 شدہ است از وی آب نیک تر است بعضی از اصحاب احمد مکروہ بنا شدہ اند انتہی گویم و جی کہ در ہایہ برای عدم حلت طافی ذکر کر وہ مدخل است بانکہ اضافت موت
 بسوی دریا عام تر است از چکہ بانداختن دریا سیر و با بطول مکث بدان بلکہ طفولین است از ذوق در حمت اضافت و نیز این تعلیل بعد و در نص عام خبرنا
 باشد بری تخصیص و اللہ اعلم الشرحہ احمد و ابن ماجہ و الدارقطنی و الشافعی و بیہقی و فیہ ضعف زیرا کہ در سنن ابی داؤد و ابن ماجہ و ابن سہیم
 و اضعیف است امام احمد گفته حدیث منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن ملال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آورده و گفته ہواصح و ہتم تصحیح کردہ از
 وقف اورا ابو زرہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کر وہ اندان حدیث را اولاد زید بن اسلم عبداللہ و عبدالرحمن و اسامہ و ابن سعیدانہ کہ
 و احمد بن حنبل توین میگرد و عبداللہ را تصنف در تخصیص گفتہ بی روایت موقوف ایجا در حکم مرفوع است زیرا کہ قول صحابی اصل بنا کردہ و حرم علیہا کذا
 قول او است آنرا بنا بذا و نہینا عن کذا پس حاصل میشود استدلال بوی بہمت بونش در حکم مرفوع انتہی و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
 قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا وقع الذباب فی شراب احدکم ہر گاہ بیفتد کس نہ نوشیدنے یکی از شما و در روایتی در طعام
 یکی از شما قلبیغسہ پس باید کہ غوطہ دہ کس را و در روایت سجاری تمام آنرا در لفظ ابو داؤد و لفظ ابن السکن قلبیغسہ شعر کسبغہ پشتر دور
 کند و بندازد و یکشد آنرا از ان طعام و شراب فان فی احد جناحیہ داء و فی الاخر شفاء زیرا کہ در سیکہ از او بازوی او علت و بیماری
 دور دیگر بحث تندستی شرحہ البخاری و ابو داؤد و ابن خزیمہ ابن حبان ابن ماجہ و الداریمی و ابن السکن و احمد بن حدیث ابی سعید الخدری و الغسانی و بیہقی
 نحو و زاد و زیادہ کردہ ابو داؤد در روایت خود انتہی یعنی بجانحہ الذی فیہ داء و البنتہ پر نیز میکنند وی بان بازوی خود کہ در سہ جاست
 بخون لوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این است کہ وی مقدم میکند سوزنا و نیز میکند شفا را و درین حدیث دلیل است بر جواز قتل کس سبب وضع ز
 و بر آنگند ان و خوردن آن را بر یکبار اگر در چیزی سائل افندہ بخند آنرا زیرا کہ اگر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب معلوم است کہ کس نفس نمیخورد

بسیار وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد امر میفرمود غسل طعام احوال آنکه آنحضرت امر با صلح موی فرموده و این حکم مستندی است به آنچه نفس سالم ندارد
 مثل گس شمد و زنجیر و عنکبوت و مشابهه و کسبیر که حکم عام میشود بهر چه علت و منتفی میشود با نقای سبب و امر بنفس برای شفاست و معلوم است که گس
 قوت برتیه هست چنانکه درم و خارش که از گز مین وی حاصل میشود دلالت و دلد بر آن پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر است و الهب گفته اند که اگر موضع
 تسع گس با هم بگس دنگ کنند در دم نفع و تسکین حاصل شود زیرا که در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی و دست
و عن ابی و اجد بقان مکسوره نم وی عارث بن عون ست حاضر شد بر را و بود با وی الوابی بن لیث و گفته اند که از مسله فتح ست قول اول
 سمعتمت مسعود است در اهل مدینه مجاورت کرد بکه و مرد در آنجا سه شصت و هشت بعمو فتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع قید الکلیتی نسبت
 بسی لیث زید کلابی عامر بن لیث ست **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** ما اخرج من ارضها من حیوان حیوان
 که بریده شد از چهار پایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پایه بریده شده مرده است خود نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدم آورد و یافت ایشان
 را که گویان شتر و دینما س که سفتندان می بریدند و می خوردند پس منع فرمود از آن **اخرجه ابو داود و الترمذی و حنه و اللفظه و رواه احمد**
 و الدارمی و الحاکم و وصلة و ابن ماجه و الزار و لغت و ارقطنی اصح و اشد مرسل ست و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعده و ابن عدی
 فی الکامل و ابونعیم فی الحلیة نحوه من طریق تیم الدارمی و سنده ضعیف و در سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید خدری و
 و ابن عمر و تیمم داری و روایت ابی و اقد همین باشد که در کتاب

بَابُ الْاِیْنِیَةِ

بمع ان است بعضی آوند چون شاع نمی کرده است از بعض این لهذا احکام وی درین باب آورده **عن حذیفه بن الیمان رضی الله عنه**
 صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب ستر رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود نزد او علم سنا فقیه کینیت او ابو عبد الله ست و نام پدرش حسین بن سعید
 و بیان لقب او ست عنبسی ست پسر و پدر هر دو صحابی اصحاب سترند معا در جامعته از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابوالدرداء و غیر هم را وی اندازو
 فرود در بیان سندی و شش جبری بعد قتل عثمان با بعین ایله **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** لا تشربوا فی ائنه الذهب
 و الفضة و لا تأکلوا فی صحافها ننوشید در آوند با س طلا و نقره و نخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه ست کسائی گفته صحفه
 آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصه آنکه سیر شوند از آن ده کس و تمهیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذره ب ذره فتنه میجوینی
 گویند راجع بعینه ست و ذهب در حکم او ست بطریق اولی و این عبارت بطریق قول تعالی ست **و الذین یکفنون الذهب و الفضة**
و لا یتفقون فیها و اجماع ست ایله را بر تحریم اکل و شرب و اینی ننوشیم بر مردوزن و هیچ یک را در آن خلط نیست مگر آنکه بعضی شافعی گفته که شافی
 را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قاله الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود ملاو بکراست حرمت خواهد بود زیرا که در مجاورت سلسله احتمال لفظ کراست بجا
 حرمت بسیار آمده و خلف چون باین معنی پی نبردند که کراست را بر تنزیه فرود می آرند و احتمالات کرده اند در الحاق سطله باین هر دو در مخروم بعضی گفته اند اگر
 ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیرا که درین صورت احتمال ذهبت فتنه ست و اگر فصل می ممکن نیست درست ست و اقرب اینست که اگر بروی
 اطلاق ننوشیم گفته لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جائز ست اکل و شرب و ای مضتب بالاجماع و اخلاق کرده اند در آنکه همین اکل و شرب
 در این فتنه حرام ست یا همه احتمالات او بعضی گفته اند که سائر احتمالات نیز حرام ست بالاجماع و بعضی دیگر میگویند که در آن وقتند که نفس اکل
 و شرب واروسته و غیر و الحاق سائر احتمالات بدان مذرو س قیاس غیر تمام در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب ست زیرا که ثابت از نفس

همین قدر است و دعا سه ایجاب صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ بنویس است بنویس زیرا که آنچه در حدیث وارد شده همین تحریر اکل
و شرب است نه چیز دیگر پس ازان عدول کرده و عبارات بنویس گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام است از پیش نفس خوردن و شرب و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیارست و مصنف این حدیث را مگر بعرض تحریر و ضرورت از نوز و سیم آورده و نه محل ذکر وی باب الاطعمه و الاشراب بود و در
اجماع فیه مثل یواقیت و غیره باین سبب و لفظ اختلاف است و اعلم عدم اتفاق است و ابقا که آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند از ائمه
مذکور انتهی فانها ^{کما روایت کرده است} مشرقه زیرا که این اشیا و امثال آن مرکافرا است در نوبت اول و مرثا است در آخرت و ذکر اول
اگر چه در اینجا نیست اما از ساق عبارت معلومست و گفتند بر او بن عازب نمی کردند و اسرار الله آداب خوردن در سیم پس هر که نوشید در سیم در دنیا نماند
در روز و آخرت متفق علیه این سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث ^{و سخن ام المومنین} آفر سئل عن شرب من زنت ابی امیه است
از ما جرات بود و سیرت کرد بسوی چشمه بانوح خود پست رویه نه آمد چون نوح بن ابوسلمه بن عبد اللاسد بخورد در همان سال آخر ماه شوال سنه سه یا چهار بنزنی
انحضرت در آمد و فاش در سنه چهل و شصت هجری است و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرده از و س زینب عمر دختر پسر وی این عبا
و عائشه و ابن السبیب خلقی از صحابه تابعین رضی الله عنهما قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الذی یشرب
فی اناء الفضة انما ^{نار جهنم} آنکس که می نوشد در آوند نقره گویا کمی نوشد بر چهره با دوازده شکر خود آتش و دوزخ را جرعه
در اصل نعت آواز شر را گویند که میگرداند آواز در جگر خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد اقدام در جوت میکند پس ازان خودین آب جرعه بر جرمه بلین
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب است و بر غیر نیز خوانده اند معنی آن میشود که آواز میکند در لطن او آتش و دوزخ و چون آب خوردن باین
سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ است گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در لطن او آواز آتش است و حجر بر بر تقدیر اول یعنی شرب است تقدیر
ثانی یعنی بصوت دوزخ و مختار نوزده و نصب است و روایات دیگر معاصداست و در مخشری فاعل منفعت و لفظ مسلم دین حدیث اینست که هر که می نوشد
در آوند سیم در روز اول متفق علیه و درین باب است از عائشه رواه الدارقطنی فی الحلیل من طریق شعبة و الثوری عن سعد بن ابراهیم عن
عن امرأة ابن عمر سمعت الثوری صغیرة عن ^{عنه} ^{ابن عباس} رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ذیق الاحقاب
فقد طهر چون و باغت داده شد جرم را پس حقیق پاک شد و باغت بر استن پوست با آنچه کندگی و تباهی آنرا بد و خواه با دود و خواه با غاب بدون
بجز خشک شدن و در بار گذاشتن و آداب بگره هر روز کتاب جرم مطلقا یا پیش از باغت و بعد از باغت او گویند و بخریج با او کسر و نرم آن است
نعت است حکماة ابرایک فی مشقه و یضیه الفاموس و طمات جرم بد باغت ثابت است باتفاق ایضا از ابو خواه میداند باشد خواه مذکور یا غیر آن
الا انک بعض اصحاب امام احمد را بود آداب میدت کلام است و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنجر بر و آدمی ازان مستثنی است آدمی از جهت کرامت
و خنجر بر سبب امانت و در کلب اختلاف است و صواب آنست که در می خنجر نیست مثل خنجر بر و نوز امام محمد فیل حکم خنجر بر دارد و نوز ابو صغیره و ابو سعید
و دیگر ایمنه پنچین است و از سلف منقول است که با سخنان توثیقی است فیل و جز آن اشغال میکنند و او بان می نمودند و شانه میگردند و سببی از انس آورده
که انحضرت را ایشان بود از عجاج و آوزوه اندک برای فاطمه رضی الله عندها و دستانه خرید از عجاج و مشهور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی محدثان
گفته اند که تمام حیوانی و غیر است در بیانی که آواز فیل خوانند و بعضی گویند نام سلخه است که ذائق اشعه للمعات رواه مسلمة بهذا اللفظ و عند
الاولیة و نوز ابو ذؤود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ است ایما اهل اباع هر کدام جرم که باغت داده شد پس تحقیق پاک شد و رواه اثنا
و ابن جریران و زوایه الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة و قال حسن گفت ترمذی حسن محمد و رواه الخطیب فی تخمین النشابة من حدیث جابر بن سلمة بن

الحقیق بضم حاء وفتح حاء وشدید باسے موحدة لسوره وقاف واول حدیث بار امتنع فرمائند نام محمد بن یونس در بصیرت و نیت سلمه ابوسان است روایت کرد از زین العابدین علیه السلام که در آن وقت که آمد آنحضرت در غزوه جوک بر اهل نایبین المبتدئین که با بخت طایف پوستانی مردار پاک گشته اوست و لفظ احمد و ابو داود و ایمنست که آمد آنحضرت در غزوه جوک بر اهل نایبین ناگاه و دید مشک آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست سینه است که دباغت داده شده است فرمود دباغت دادن او پاک کننده است در و در حدیث ابن عباس است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی مرده پس گفت چرا استقاع نکردتید یا باب او گفتند مردار است فرمود چنین نیست که حرام است خوردن آن و آیا نیست در آب و قرحه آنچه پاک گرداند در ارواه الدار قطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان و غیره نیز از روایت کرده با لفظ چند نزد احمد و ابی داود و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه بن ایمن لفظ آورده دباغت اللویم ذکاته و در لفظی و با غنا ذکاته و در لفظی و با غنا ظهور ما و در لفظی ذکوة اللایم دباغت و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت است بر آنکه دباغت مطهر جلوه میدهد هر حیوان است که ظاهر میشود و بان ظاهر و باطن و سوسه و درین مسند هفت قول است اول آنکه دباغت مطهر پوست هر مردار است در ظاهر و باطن خاص نیست بجزی از ان موافق ظاهر حدیث ابن عباس و ابن مرویست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو اظهر الاقوال و لیلما دوم آنکه دباغت مطهر هیچ شیئی نیست مالم مردار است از جماعتی از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبداللہ بن عکیم است که روایت کرد از اشافعی و احمد و بخاری و در تاریخ و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد بار کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از موت و سکه که سودمند نشود یا ز خود مرده پوست و نه پنی و ترمذی گفته حسن است و نه سب امام احمد عین بود و میگفت که آخر الامرین همین است بعد از این مذبح را ترک داد و این حدیث را تاریخ حدیث ابن عباس گویند و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب است در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ مجتهدین و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده و روا کرده و هم در متن که مروی است بغير تعقید و این روایت اگر است و مروی است بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سته روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نیز سلسل است بار سال نیز که ابن عکیم از آنحضرت شنیده و نیز با قطع زیر که عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد و لکن امام احمد ترک کرده قول بان کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث دباغت اصح است از ان و راوی وی مسلم است و مرویست بطرق متعدد از جماعتی از صحابه و کتاب است که ناخ مشاخر باشد و نیست دلیل برناخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد بعد از حدیث ابن عکیم و حدیث ابن عباس و من مؤا و وقت تعارض بر وجه ترجیح کند یا قوت نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض بیحکام است و می باشد و مساوات اول در اینجا مفقود است بسبب آنکه این حدیث ضعیف است و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس روایان دیگر بسیارند سوم آنکه اباب نام چرم غیر مدبوغ کما فی القاموس و نهایتا و بعد دباغت نامش قریبش باشد و نیزم آنچه هری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده میان هر دو باین طریق کنی از استقاع با باب تا وقتی است که مریغ نشده است و چون دباغت داده شد تا مشاباب مانند آهن داخل تحت نمی هم نخواهد و هر جمیع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت ظاهر میشود جلوه میدهد ماکول است لا غیر و عموم ایما اباب مریغ را و اوست چه نام آنکه دباغت مطهر جلوه میدهد جز غیر مریغ که او را جلد نیست و این مذبح خفیه است بچشم آنکه مطهر است الا حوک را لقوله تعالی فانک لا تحسبک زیرا که ضمیر مزاج است بسوی حوک و در آی حکم است بر جمیع تمام و سوسه و قوی مقیس علیه سگ است در نجاست و این قول شافعی است مشتمل آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر و باطن پس استعمال شود در بابسات نه مائعات و نماز گذارند بروی نه و روی این قول مرویست از مالک بن حبان اما حدیث عند التعارض بیحکم آنکه ما نیز است از استقاع بجلو دیته اگر چه غیر مدبوغ باشد ظاهر او باطن بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگو سفندی مرده فرمود چرا امتنع نشد

باب اول گفته که مروارست فرمود اندا حرم اکله و بهنودای الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق نیست پس مقید باشد بحدیث دیگر
 و سخن میمونه ام المؤمنین رضی الله عنهما بنت حارث بلالیه عامریه نامش بره بود آنحضرت میمونه نام کرد و در طهارت زیر مسحود
 بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابو بکر زنی گرفت و بگرد سپس بقصد آنحضرت آمد بجاه ذیقعه سه هفتم در عمره قضیه بموضع سرش که برده
 میل از آنکه آنحضرت و وفات وی نیز در موضع سرت در سه شصت و یک یا سینه چهل و یک اتفاق افتاد و قبل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله
 بروی نماز گذاشت و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر امارت بن عمیس است و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از
 زنی و دیگر نخواهد است روایت کرده از وی جاعنی منعم عبدالله بن عباس رضی الله عنهما قالت من رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و
 گفت میمونه گذشت آنحضرت بگو سفندے مرده که میکشیدند از چند مراد قریش فقالوا اخذتها اها بها پس فرمود کاش که گفته باشد
 او را فقالوا انهما ميتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال يطهرها الماء والقرظ فرمود پاک گیرند
 آنرا آب و قرظ بقتلین برگ درخت سلم که بوی پوست بپزند نووی و شرح مسلم گفته جائز است دماغ برشی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و از
 از فساد بچوب و قرظ و قشر برمان و جز آن ازاد و بی طاهره و حاصل نمیشود و باغت با قباب مگر نزد حنفیه و حاکم و کما علی الاصح انتهى گویم از هر یک
 شب بایشین بجز و موحد و چه هست مشابه بزجاج و غیر وی گفته بمثلثه است جوهری گوید و آن گیاهی است خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابو داود و احمد و غیره
 آورده اند که امام کرد رسول خدا متع گرفتن از چرمای مرواروتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بلا خلاف از مناعت
 مال و اسراف امر استجاب مراد و از نذیر صورتی دارد انتهی اخرجه ابو داود و النسائی مصنف در تخیص طرق این حدیث حکم بسیار کرده و در طرق
 حسن و در طریق ضعیف و در طریق منقطع و در طریق مسلف و نسبت تخمین وی بسوی شافعی و بخاری در تاریخ و ابو داود و
 نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح در اینجا بعارضه است باینکه احادیث داله بر دباغت اصح اند و قول بموجب آنها باین
 است که اباب نام حرم است قبل دباغت و بعد دباغت نامش شن و قریه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول است از نصر بن شیبان
 کرده است بدان جوهر که ابن شاپین گفته که چون احتمال هر دو امر شد و قول آنحضرت این است که هر اباب که بدباغت شد ظاهر گردید چنانکه در ابواب
 جماعین الحدیثین و جمع میان هر دو و تخصیص است باینکه سنی عنه جلد خوک و سگ است زیرا که حرم این هر دو دباغت کرده میشود گفته اند که محمول
 بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت و الله اعلم انتهی و سخن ابی ثعلبه بفتح مثله و لام مفتوحه نام وی جوهر بن ناشب است مشهور است
 بکنیت بجیت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس سلمان مشرک قوم وی و سهم را آورد برای وی آنحضرت سعد خنجر زود کرد
 شام را و مرده در سه شصت و یکم بفضیله گفت اندر زمان طلویه الحششی بفتح حاء و فتح شین و جمعین نسبت بسوی خشن بن النخیر که قبیله سعوف است
 قال قلت يا رسول الله انا باضقوا هاهنا قال لا تاكوا فيها فرمود بخورید در آنجا بای ایشان اگر بایید جز آن طوطی را در اینجا
 هستیم که اهل کتاب آید یا جائز است که بخوریم در آنند بای ایشان قال لا تاكوا فيها فرمود بخورید در آنجا بای ایشان اگر بایید جز آن طوطی را در اینجا
 دلالت است بر نجاست آنکه اهل کتاب این نجاست بنا بر طوبت اینهاست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالى انما المشركون نجس
 و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیز را ابن الله گویند و نزد دیگران طوبت ایشان پاک است و در بعضی قولی تعالی و طهارت الذین
 اوتوا الكتاب حل لکم و طهارتکم حل لکم و در حدیث جابر است که غزایم کردیم همراه آنحضرت و می رسیدیم
 باوند باغی مشرکان و استقیما ایشان و میبانی کرد آنحضرت زیرا انتهی الا ان لا تجدوا غیرها فاعسلوها و کواهاها مگر آنکه نباید غیر آن

آوند با پس نشوید آنرا بخورید در این ظاهر حدیث در آنست که اگر ظرف دیگر جز ظروف ایشان یا بد در ظروف ایشان بغسل نیز بخورد از جهت عدم ضرورت
 لیکن فقها گفته اند که جائزست استعمال آنیه ایشان بعد از غسل سببه کراهت خواهد ظروف دیگر یافته شوند یا خیر پس محل کرده شود کراهت در حدیث بر آنکه مراد
 ظروفی است که می پزند در و سگوشتهای خوک و می نوشند در آن شراب و مستانند برای نجاست از جهت استنطاق طبیعی هر چند شسته شود و مراد فقها
 آن بودانی است که مستعمل نیستند در نجاسات فائبا ذکره ابو داؤد فی سننه صحیحاً نقله البرادعی و لفظ ابو داؤد اینست که او شان می پزند در دیگهای خود گوشت
 خوک و می نوشند در آوند های خود شراب را و راه احمد ایضاً متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق است و حدیث ابو داؤد مقید بآنیه مطبوعه
 پس محمول شود بر مقید و بخیر است معتقدان عام است از معنی شرعی و قبل معناه ذو نجس زیرا که اهل کتاب مشرک اند و مشرک ایشان بمنزله نجاست است چه
 طهارت نمی کنند و غسل و اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملائیس ایشان است و باین تمام میشود جمیع میان این حدیث و آیت مانده و احادیثی
 که بر وفق حکم مانده است و آیت مانده اصح است در مراد انتقی و ابن عمر بن حصین بفتح حاء و فتح صاد و ملتن و سکون تحتیه از صحابه مشهورین
 اسلام آوردند در غیر همراه ابو هریره و تاسی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروی یکبار داغ کرد باز ملائکه راندند چون بشد باز آمدند
 ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقوم و افضل از وی کنیت عمران ابانجید خزاعی کجی است مرود در بصره سنه
 پنجاه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو جابر و مطرف و زکریا بن ابی اوفی رضی الله عنه ان التبیح علی الله علیه و سلم و اصحابه توضوا

من مزاد اصحابی مشرب که بدستیکه آنحضرت و باران او وضو کردند از کجالی زن مشرکه و درینجا دلیل است بر طهارت آوند های مشرکان و بر
 طهارت پیشه مطبوعه زیرا که کجالی وی از طرد و باغ مشرکین بود و باج ایشان سبب شبهه مراد است و نیز دلیل است بر طهارت مطبوعه مشرک زیرا که
 زن مشرکه مذکوره مباشرت مذکور بود و آن کمتر بود از دو ذوقه زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قطنی بردارد و هر که میگوید که مطبوعه ایشان
 نجس است این حدیث دلیل است برومی متفق علیه فی حدیث طویس و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کرد از کجالی زن مشرکه
 زیرا که صحابه زنی را با دو کجالی آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از آن هر دو در آوند ما گرفت و آنچه خواست گفت باز و پس او پس مردم
 از آن نوشیدند و آوند های خود بزرگوند و هر که جنب بود بکلم آنحضرت از آن آب غسل نمود و زن که مزاد های خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر
 بداد گوید و انتقی پس درین حدیث اگر چه تصریح بوضو نیست لیکن کافی است در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بان فاهم و من

النس بن مالک رضي الله عنه ان قدح النبي صلى الله عليه وسلم انكسر بهرتيكه ساغراب لوز آنحضرت بشکست فالتخذ من
 الشعب من فضله پس گرفت بجای شکست می زنجیری از نقره شعب بفتح شین بجه و سکون همله لفظ است مشرک هر چند معنی مراد
 در اینجا صدق و شوق اوست و تسلسل بفتح سین اول سکون لام ففتح سین ثانی یعنی رسانیدن چیزی بچیزی است یا بکسر اول بفتح زنجیر آهنی و مانند آن در
 سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل است بر جواز تضییب انا بفضله و نیست خلاف در جواز وی لیکن اشتغال
 کرده اند در واضح سلسله جبهقی از موسی بن یارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس است نه آنحضرت و جز هم به این الصلاح زیرا که لفظ روایت و
 جعلت است اما مصنف در تلخیص گفت که در وی نظرت زیرا که در بخاری از حدیث عاصم اخول آمده که دیدم قرق آنحضرت را نزد انس بن مالک که
 شوق شده بود پس نسبت آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زریا بسیم گرداند او بطول گفت متغیر کن
 چیزیست که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذاشت انس این لفظ بخاری است و حتمی که ضمیر در قولی می بست آنرا بسیم مانده باشد
 بطرف آنحضرت و حتمی که بسوی انس که قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل است مراد اول را واقع متغیر نشد از حال اول بود که بر عهد آنحضرت بود انتقی

در سبل گفته این سلسله که انس تغیری خواست غیر حلقه نذکرست پس ظاهر آنست که ضمیمه عامه است بسوی آنحضرت و هر چه که ما ذکر انتمی اخروجه البخاری و دارقطنی با زهدش این عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که در آن چیزی از طلا و نقره است پس نوشند و میکشد خرم جرمه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که دروسه چیزی از طلا و نقره است ظرفی است که در وی بجهای طلا و نقره زده باشند طبیعی از نووی نقل کرده که اگر همین سب خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام است انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در آن مفضل است و بیکیه در وضع و آن نبود و همچنین در آن مضیق هر چه نذکره که کتاب فیه برای نواری است بنی برین اگر بر موضع نجس مضمون نذکره است طین بر قدر است که از کاسه سفور و اما اگر طین از کاسه سفور و بر جای کاسه سفور و طلا و نقره است انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ سفور آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم شنیدن جمع است یا اعتبار

جس نموده و چنین از باب سماع یتجمع و گرم نیکرم هر دو آمده سخن انس بن مالک رضی الله عنه قال سئیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الخمر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بدتر چه می گفتند خلا که ساخته میشود سر که قال لا فرموده یعنی جائز و حلال نیست سر که ساختن شراب با نداشتن نمک یا پلای یا جز آن از آنچه تبا گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی واحد و مالک است در تخریج و تجسیس کرده نم و نزد حنفیه جائز و حلال است این حدیث بجهت است بر ایشان و نیز در مسنده آمده از حدیث انس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در کف او تیمان بود و نزد آن مرد خمر و قتی که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا من از این خمر را سر که فرمود مساز پس بخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شود و ای و لفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه تیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تخریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سر که فرموده پس بخت آنرا و بظن احمد و ابو داؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از طایفه تیمان که وارث شد خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا من از سر که فرموده و در مختصر شنیدن این حدیث را نسبت کرده است مسلم و او را حدیث دیگرست مانند آن اخبره الدارقطنی و احمد بن حدیث ابی سعید خوه و درین باب است از جابر و صحیح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ زر جبه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم نعم الا دام اخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است و نمی ازان اگر بود در ابتدا به امر بود بجهت منع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر حکم نخل خمر کم یعنی بهترین سر که شمار که خمر شام است انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه است لان حدیث نعم الا دام اخل تمام است زیرا که اصل حدیث بر روایت جابر رضی الله عنه اینست که بدستیکه آنحضرت در خمر است که در اهل خود اؤم یعنی ناخوش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سر که پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش ناخوش سر که است خوش ناخوش سر که است رواه مسلم پس در و این حدیث در مدح سر که است و کفایت کردن و عوض ناخوش دیگر اگر موجود نباشد در آنکه سر که هر چه خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور نیست زیرا که حرمت غیر قطعی است وصف شکر و روی موجود باشد یا نباشد حکم و سب تخریم است و لهذا تصریح فرمود یعنی از سر که نعتن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و آوردن نخل و امر و مانند آن بعد طول عهد محتاج حذر است احتمال حرمت در علت و حرمت چیزی کافی نیست و روایت خیر حکم نخل خمر حدیث و ابی است از روایت شیخ و بن زیاد و ابی الزبیر از جابر فرمود که این منفره همانست که او را هشام کعوف خوانند و وی صاحب مناکب است نزد ابی حدیث گویند مناکب بسیار است عطاء بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن شیبی حدیث غریب مضمون آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضال است از یحیی بن سعید

از عمره از ام سلمه و در وی اینست که ما بخل خل خمر جاگ گفته متصرفست بدان فرج از یحیی دوی از کسانی است که حجت گرفته نمی شود حدیث وی و صحیح
 نشده است تخمیل خمر هیچ وجه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه مستغیر شود و خمر و سرکه که در و پس حلال شود و مرتفع میشود و خلاف باین تفسیر و در اقطبی گفته
 عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکره از فرج بن فضاله و میگفت که و سے روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت
 بخاری فرج بن فضاله منکره حدیث است حافظ ابن القیم شرح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را تا حکم
 از قتیبه بن سعید آورده که گفت آدم بمدینه با یام امام مالک رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکه خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت
 آدم بعد موت مالک ذکر کردم این معنی را با اهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ سیکه و آنچه مروی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکه
 خمر و از عایشه که لایس است پس آن خل خمری است که خود بخورد و بے اتخا و سرکه که در و پس روایت منفره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیح
 محفوظ از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در حدیث گفته چون خمر سرکه که در و حلال است خواه بچیزه انداختن در و بے آن بخت پیرانی در و اما
 خادون مثلاً و شافعی گفته حلال است اگر بچیزه انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخا و در حدیث تفسیر کرده
 بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگر چه بقتل بے از سایه یا قیاب بود یا عکس آن اما
 شراب بے که بنفس خود سرکه که در و بدون علاج پس آن طاهر حلال است و سرکه که در و داخل خمر است قیل است بیکه آنکه چون خمر بے قصد سرکه که در و حلال
 و چون بقصد سرکه که در و حرام دوم آنکه حرام است هر سرکه که در و بکشد از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه که در و است اگر چه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاسد
 آنست زیرا که چو گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه که در و انید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل است شرعاً و لفته و گفته اند
 که چون شراب را سرکه که در و خواهد آب از انگور افشوده پیش از خمر شدن وی و برابر آن سرکه خالص در و بے بیندازد که در و ضرورت آپ نکور سرکه که در و
 و هرگز خمر نکند و انتهی گویم این قسم سرکه که در و خمر نتوان گفت بلکه سرکه انگور است که خمر نتوانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هر چند لغت و
 شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع است از اجزای حکم خل بر آن سرکه شراب بے که بقصد سرکه که در و و جی برای حلت وارد و الله اعلم
 استخراج مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالة نجاسات مشعر است باینکه خمر نجس است اما علمای از احتمالاً
 در نجاست طهارت می شوکافی رحم در مختصر گفته نجاست غلط آدمی و بول او است مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و مرغین و خون حیض و گوشت خوک
 و آنچه سوا می اینست در آن خلاف است و اصل طهارت است بر بنی آرد از طهارت مگر ناقص صحیح که معارض نشود و او را مساوی یا مقدم بر و انتهی و در
 شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم است از کلیات و جزئیات شریعت و شک نیست که حکم نجاست چیزه مستلزم تکلیف عبادت و اصل بر آن
 است خاصه در امور عامه البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا و فرمود که آن عفوست پس در شیا باینکه هیچ دلیل بر نجاست
 وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم نجاست وی کند مگر در اے فاسد یا بخلط و استلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را
 حق تعالی حرام فرمود نجس است و گمان کردند تلامذم حرمت و نجاست با هم و این نعم شان البطلان طهارت است زیرا که هرگز تخم چیزه دلالت بر نجاست آن چیز
 نمیدارد و بطاقت و تعیین نه بالشر پس تخم خمر و میته و دم سفوح و لالت نمیکند بر نجس بودن اینها و از نجاست که چون شایع دانست که بعض است درین
 غلط کنند فرمود حرام نیست از بیته مگر خوردن او بر اے دفع ظن مذکور و اگر مجرب و تخم مستلزم نجاست باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَمْثَلُهُمْ لَمْ
 دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده است و همین است حکم
 اعیان مخرم هیچ از لام و انصاب و نبات و شایسته منکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصویب نجاست و در نجس است و در کسیت شیء دال بر نجس بود

اوست چنانکه نجاست سرگین و لوم غیر بیس در قوله تعالی اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالاَنْصَابُ وَالاَزْلامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ جَسَدًا
حکم نجاست غیر متوان کرد که در غیر دین کریمه مقرران با نصاب و ازلام واقع شده و این فریضه مبارکه است معنی رخصیت را بسوسه غیر نجاست شرعی و لهذا
قوله تعالی اِنَّمَا الْمَشْرِكُونَ رِجْسٌ زَبْرًا لَّا يَمَسُّهُم مِّنْ شَيْءٍ لَّا يَدْعُونَ بِاِلٰهٍ غَيْرِ اِلٰهِيهِمْ وَهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَافِلِيْنَ و تَوْضِيْحُ
از او نیز ایشان و خوردن و فرو آمدن ایشان بسجده پس این دلیل است بر آنکه مراد نجاست درین آیت غیر نجاست شرعی است بلکه از شرک و این آیت
بر وجهی وارد است که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق و فد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از نجاست قوم خزیره بلکه از نجاست
ایشان بر نفس ایشان است و بعد بخالات است بر یکدیگر این نجاست حکمی نه حتی و بعد بجاسات حیثیه است نه حکمیه و آنچه وارد است در نجاست مسامحت
بازج از وسه و شک نیست که عمل متعین است بر راجح بان اگر تعارض مساوی است پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود و سور و خالص از شوب معارض
یا راجح بر خلاف واجب است منصف را قیام بمقام منع و عدم تزخیر از ان که بخت شرعیه انتهی و عده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله
عنه قال گفت ان الله ورسوله ينهيانكم عن ان تكونوا رجا من الله ورسوله ان يكونوا رجسا من الله ورسوله ان يكونوا رجسا من الله ورسوله
کند فنادى ان الله ورسوله ينهيانكم عن ان تكونوا رجا من الله ورسوله ان يكونوا رجسا من الله ورسوله ان يكونوا رجسا من الله ورسوله
خطیب که در خطبه خود و من بعصما گفته بود پیش خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه ما سواها پس تعارض شد میان روایات
و جواب داده اند که نمی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط و ایضاح است می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهری آورد و نه جمع بین ضمیرین دیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین ضمیرین می رسد نه غیر وی را بنا بر علم و سلم بجالات و عظمت و تعالی عن حوصر الحجر الا هلیة فانها رجس از غرون
گوشت خزان خانگی و در حدیث ابو حنیفه شنی است که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خزان خانگی را و درینجا است از خزان شنی که آنرا گوشت گوید و آن جلال
با تعاقب و هم صحیح است از حدیث جابر که فرمود آنحضرت روز خیر از محوم حمر الیه و اذن داد در محوم خیم و در خاری و مسلم است از حدیث ابن عمر و در نزدی از حدیث جابر است آن
حزین و در حدیث ابن عمر که فرمود رسول خدا روز خیر از گوشتهای خزان انسیه کسیر و منسوب بالنسبه انسان بضم حمر نیز میخوانند از انس حدیث و همچنین نیز آمده
بمعنی انسان و گفت زاهر سلمی که من برین حال که می افزودم آتش را نیز دیگرها بگو شتهای خزان که ناگاه آواز داد آواز و درنده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که پیشک
رسول خدا منی میفرماید شمارا از خوردن گوشتهای خزان رواه البخاری و فی الباب غیر ذلک مستفق علیه و درین احادیث دلیل است بر تحریم محوم حمر الیه
و باین قائل اند جمیع صحابه تابعین و من بعد هم و ابن عباس رضی الله عنه بعد از تحریم رفته در بخاری از وسه آورده که گفت تمیذ نامم که نمی کرد آنحضرت از ان بسبب
باز بر او حرام کرده شدند در سبب گفته ضعف این قول غیر مخفی است زیرا که اصل درنی تحریم است اگر چه عدت وی مدرا معلوم باشد که استدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قل لا اجد فیها اوجی لالی محرمها و جواب سائل از تحریم وسه و حدیث غالب بن الحبحر که نزد او دوست و در وی اینست که اطعم اهلک
من سنین محرک و جواب داده از ان باضطراب حدیث بیعتی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد است و مثل وی معارض احادیث صحیح متواترند
انتهی و نیز در سبب گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاست یعنی برین است که تحریم را تمییز لازم است و هر قول الا اکثر و در وسه خلاف است
و حق آنست که اصل در اعیان طهارت است و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم است و طاهر و همچنین جمله عذرات و سموات قائله نیست دلیل بر نجاست
آنند که نجاست را تحریم لازم است و لکنس زیرا که حکم نجاست منع ملامت اوست و در هر حال پس حکم نجاست معین حکم تحریم اوست بخلاف حکم تحریم که
پس حریر و ذهب حرام است و حال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه و باجماع و چون ایمنی معلوم شد پس تحریم محرم که مخصوص علیه است مستلزم
نیست بر آنست نجاست آنها بلکه لایست از دلیل دیگر بر آن و در اصل طهارت که مستفق علیه است باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلاف این باشد جوری است

که دلیل بیارو و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجر را دلیل بر طهارت لعاب بعد از ضرورت نبود و اگر دماغ الاویم طهورة وارد نمی شد قائل میشدیم که
مردار زیرا که دارد در قرآن تحریم لکل اوست و لیکن حکم کردیم بنجاست و سه بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم استحقاق و عین عمرو بن
خارجه انصاری است و در حدیث اهل شام و بود عیث ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از او سے عبد الرحمن بن عتم این حدیث را که وی شنید
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل فی حق حقه فلا وصیة لوارث لرضی الله عنه قال خطبت ان الله صلی الله
علیه و سلم یعنی و هو علی راحلته و لعابها یسبل علی کتفی گفت عمر خطبه کرد ما را رسول خدا در منی در این سخن و بود آنحضرت
بر سوار است خود که نام وی عصبایا صبا بود و لب دهن آن نادران میگویی بر دوش من پس در اینجا دلالت است بر طهارت لعاب ماکول اللحم فیل
و هو اجماع و این بر منی بر علم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بسبلان لعاب بر کتف و پس تقریر آنحضرت باشد اخرج احمد و الترمذی و صحیح و حسن
عائشة رضی الله عنها ام المؤمنین بنت ابی بکر صدیق مادرش اتم رومان است بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بکه و تزویج نمود در شوال
سنة عشر و وی دختر شش ساله یا زیاده بود و در آمد بر او سے در مدینه در شوال سنة اثنين و قیل غیر ذلک ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت
آنحضرت و او سه هیزده ساله بود بدون اعتبار کسر در سال فانتش و تزویج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواب زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیرنا و فقیرنا فاضله کثیرة الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی
از صحابه و تابعین و نازل شد در برات وی ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت در خانه و سه و دفن کرده شد در اینجا و در مدینه سنة سبع و بیستم
و قیل ثمان و خمین شب شنید هفتده رمضان و دفن شد در بقیع و نماز گذارد بر او سے ابو هریره و بود خلیفه مردان از طرف معاویه قالت کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم یغسل المنی گفت عائشة بود آنحضرت که می شست منی را بآب نثر یخرج الی الصلوة فی ذلك الثوب یستره بر
برای نماز در آن جامه از منی شسته و انا انظر الی اثر الغسل فیہ و من یسیدیم اثر غسل ما در آن جامه و این حدیث دلیل مالک ابو حنیفه و احمد است
در قولی ملزوم سے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر است متفق علیه و بخاری این حدیث را از عائشة من فرقی بالفاظ مختلفه آورده در لفظ بقیع
الماء و لفظ ان بقیع الماء فی ثوبه و در لفظ فی بقیع الماء و در لفظ ثم اراه فیہ بقعة او بقعاست مگر بزرگ گفته که مدار این حدیث عائشة بر سلیمان
بن یسار است و وی از عائشة شنید نداشت و سابقه الی هذا المشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند از آن که تصحیح بخاری این حدیث را و معوا
مسلم را و بر این تصحیح مفید است سمع سلیمان از عائشة و صحت رفع اوست و لمسلم و مسلم راست از حدیث عائشة لقد كنت افر که من نجا
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرکا بدستیکه بودم من که بیالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت ما لیدی فی سخت فیصلی فیہ پس نماز
میگذار و در آن مصنف در تلخیص گفته و آورده است امر بفرک منی بطرق صحیح روایت کرده است آن را ابن ماجه و در مستقی از حدیث همام بن عمارت که
گفت بود نزد عائشة نهمانے پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عائشة بود آنحضرت که حکم میکرد ما را بحت منی و اما امر
بنسل منی پس لا اصل است انتی تحفیه و غیره گویند ما را و باید آن که مع الغسل است و شافیه گویند حدیث غسل محمول بر نذبت است و نیست دلیل نجاست
چه غسل بر آبے نظافت و الا لا در آن و نحو آن نیز می باشد و فی لفظه و در لفظه مسلم راست لقد كنت افر که من نجا
من که حکم گویم منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد است بر طهارت منی و تزویج غیره و در لفظی بقیع
و این جان باین لفظ آمده که بودم من که بیالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذاشت و خودی در شرح منذب استغراب این روایت کرده است
صحیح یک نسبت نمود و اما در سبل گفته رجاء رجل الصبیح و در قطنی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم منی که میرسد

جامد پس فرمود بنابر آیه بیست و آب حلق کفایت میکند که بالای آنرا محرقه یا فخر و این حدیث را بهیچ وجه و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر فرموده آورده و از ابن عباس موقوفه و لغت الموقوف هو المصحح و نیز دلیل شافعی نیست که منی اصل مانده و پیدایش دوستان خدایت پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل عقلی مخفی نیست چه تنی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل احد از این است پس چه قسم پاک باشد و تحقیق کند غسل منی باشد مگر از نجس قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متقدره بدن از بول غالب بنا بر الطباب این همه بمقر خود و اسخلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احوادث موجب طهارت نجس منی می باشد

ست و جاری است مجرای بول پس مستقیم باشد غسل منی بآب همچو غیره و سے از نجاسات و ذکر آنرا تسهیل امرست بجهت شدت ابتلا بران و عمل غسل بر نوب و نظافت خلایط ظاهر حدیث است و در به ای حدیثی آورده کشته میشود ثوب از چ چیز بول و غایط و خون و منی و قوی و خشخ در ترجمه گفته این تمام دلیل است که منی را با اشیا نجسه جمع کرده اند انتهی گویم این حدیث را ابو یعلیٰ موسلی و زرارد و سند خود و ابن عدی و کامل و در طحاوی و بهیچ و عقیلی و ضعفا و ابوالنیم و معروفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن جلدوست و جماعه مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلیٰ و بعضی او را مستم بوضع کرده اند لکن گفته اجماع است بر ترک حدیث و سے و بنا بر گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفته متقدره است بدان ثابت و روایت نمیکند از حدیث عمار بن یاسر و بهیچ گفته این حدیث باطل است روایت نکرده است او را مگر ثابت بن جلد و او منم است بوضع و گفته ابن بلقن حلال نیست احتجاج کردن بوسه پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و تا ضمیمه گویند محل فرک بر فرک مع غسل بعد است و تشبیه آن با فضلات قیاس مع لنس است و نیز گفته اند که منی اجادیت و رحمت و قرب منی آنحضرت است و فضلات وی صلح پاک است فلا یلحق به غیره و در آن داده اند که اخبار علیّه از فرک منی از نوب آنحضرت احتمال ارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس مستقیم نشود که تنها منی آنحضرت بود و همتا بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود و غیر خط منی دیگر تا هم مختل است و نیست دلیل با احتمال گاهی میگویند که احتمال مشترک است پس آنها شاید بدان بر طهارت منی تمام نیست و اینکه میان فریقین درین سلسله مجادلات و مناقرات و استدلالات طولیده است صاحب سبل السلام در روشنی شرح عمده آورده اند آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت است و بر قائل نجاست دلیل آوردن با باقی ایم بر اصل و ضمیمه نجاست و رفته اند منی غیر خود بود و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل پاک یا از محرقه یا فخر عملاً یا بهر شیئی گویم و بائذ التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا احدی آمده است چه چیز است یک غسل و دم فرک سوّم حک و حت در معنی او است این بر سه چیز طهارت نجاست است بے شبهه چه اگر ظاهره بود سه باید که در بعض اوقات آنرا بے غسل فرک و حک میگذاشتند حال آنکه این امر مستعمل نشده و هر که دعوی کند دلیل آوردن غایت مافی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بود طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قاطع نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارت مقرر کرده اند طهارت غسل مسح بارض است و طهارت بول رضیح رشش است و طهارت ارض نجسه ببول نجس است و علی هذا القیاس نجسین طهارت معنی اگر قیاس است غسل است و اگر غلیظ است حک و فرک و حت است مقصود در هر نوع از آن جرم اوست و انلا جرم جائست که آن جرم نجس باشد گاه شنیده یا دیده که در آن از آن طهارت این همه تنوع طهارت کرده باشند و آنرا بے از آنکه داشته پس محل غسل بنسب و نظافت احتمال است در برابر استدلال و آن پسند نیست پس هر که قائل است بطهارت آوردن دلیل بود که لایم است ز بر قائل نجاست و اشباریکه دلالت میکنند بر طهارت کدیش ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند دیگر بهر ضمیمه پس معارض حدیث صحیحین می آید شد تا بهر چه چهره و اطالت کلام در تفریق این سلسله و در در رفتن و روان از باب تقمق است و دل از ان در نهایت قلع و اگر فرض کنیم که طاهر است پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معادل باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک جز آنکه طاهره نصیده علی حاله بگذراند و احتیاطاً بطله طاهره و جز آن بدان نمایند و در ان جامه نماز گذارند و چون هیچ کس باین قائل نیست مال تزلع بنزاع لفظی میان

والله اعلم ولما در مصنفی گفته سنی آدمی ظاهرست نزدیک شافعی بحدیث شخین عن عایشة انها كانت تسك المنی عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم یصل فیہ ونجس است نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابوحنیفه میگوید فركه باس كفايت میکند و مالک میگوید كفايت نمی کند و اقوی نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب را درین وقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث کانت تحک منیش نزدیک فقیر تحک فی اثنا الغسل مثل فرض و حدیث غسل دم زیرا کہ اکثر طرق این حدیث شتمل اند بر غسل مطرق شاذہ را بر همان معنی حمل باید کرد و الله اعلم انتهى **وعن ابی السخري** ما ایدست صحابی غلام رسول خداست و قبل ہولاء و اورا ہمین یک حدیث است و موضع و فائش معلوم نیست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل من بول الجارية شسته میشود از بول دختر و یورش من بول الغلام و آب زودہ میشود از بول پسر و باین فہم است

از سلف و از ایشان اند علی و ام سلمہ و ثوری و اوزاعی و نخعی و داؤد و ابن ہب و عطاء و حسن زہری و احمد و اسحق و مالک حدیث روایت است کہانی گفته و ہمین است آن حق کہ نیست محض ازان و رفته اند بعض اہل علم و حکایت کرد از مالک و شافعی و اوزاعی کہ کافی است آب پاشیدن در ذکر و انشای ہر دو و این قول مخالف احادیث صحیحہ است چہ در حدیث تفرقہ کرده اند میان زودہ و رفته اند حنفیہ و سائر اہل کوفہ بوجوب غسل بول غلام و جاریہ و این بوجوب نیز مخالف احادیث است استدلال کرده اند ایشان باؤدہ بارہ و آورده در نجاست بول مطلق و ظاہرست کہ بول جاریہ و غلام از حکم مطلق بول باؤدہ خاصہ مقررہ مخصوص ہونہ است و قیاس بول غلام بر بول جاریہ در مقابلہ لفظ فاسد الالاعتبارست و آبن حزم گفته کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زندہ

و این قول شاذست و دروے اہمال قید مذکورست و واجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر مقید انتهى و در حجتہ اللہ البالغہ زیادہ کرده کہ در جاہلیت نیز ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زندہ بول جاریہ را بشویند پس آنحضرت ہم ہمین معنی را مقرر داشت اہل مزینہ و اہل ہیم نخعی ہمین حدیث اخذ کرده اند و محمد اللہ ران اجماع قول ہونہ پس منتشر نباید شد باچہ مشہورست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول یا نضح آن انتهى و شیخ در ترجمہ تقریر سئلہ باین وجہ کرده

برائے مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاہر حدیث دلالت دارد بر آن بعضی از شافعیہ فرق کرده اند میان صبی و صبیہ و کفایت نضح در اول است نہ در ثانی و زودہ ام ابوحنیفہ و مالک ہمہ غسل سے باید و مراد نضح در حدیث نزدیک ایشان غسل است و لم یغسل بآن معنی است کہ مبالغہ در غسل نکرد و از جہت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول و ہمینی از طحاوی نقل کرده کہ مراد نضح اینجا صحت یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمدہ از عایشہ کہ خوردے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی و بول صبی این کفایت است و لیکن در بول صبیہ مبالغہ و تاکید بیشترست انتهى و بکلمہ مخلص آنست کہ در دل گفته کہ علی را درین سئلہ مذہب است

اول مذہب حنفیہ و مالکیہ کہ غسل ہر دو واجبست ہر دو را بر سائر نجاسات بقیاس کردن بول ہر دو را بر سائر نجاسات و احادیث باب را تاویل کرده اند و ہو تقدیم القیاس علی النسخ و دم و صبی است مشافعیہ را و ہواصح الاوجہ عندہم و آن کفایت نضح است در بول غلام نہ جاریہ ہر دو و ہر دو سے از نجاسات عملاً بالا حدیث الواروۃ بالتفرقة بینہما سوم کفایت نضح ہر دو ہو کلام الاوزاعی انتهى و آخرا ما قد سناہ من کلام الشوکانی و اکثر برانند کہ بول صبی نجسست و جزین نیست کہ تخفیفی در طہارت و سے کرده اند و حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین گفته کہ در غسل ثوب از بول صبیہ و نضح آن از بول صبی متحی کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہار استہ قولست یکے غسل از ہر دو و دم نضح ہر دو سوم تفرقہ و سنت ہمین را آورده و این حکم از حاسن شریعت و تمام حکمت و مصلحت اوست و فرق در میان صبی و صبیہ بستہ وجہ ہست یکے بسیار برداشتن مردان و زنان ذکر را پس ہمسے بول و سے عامست مدین صورت

غسل سے شاق باشد دوم آنکہ بول صبی کجائی ریزد بلکہ متفرق و منتشر میگردد اینجا و آنجا پس غسل ہر آنجا کہ بول رسی باور سیدہ خیلہ و شولاری دارد بخلاف بول انشی کہ مجتمع می باشد سوم آنکہ بول انشی اجث و انثن است نسبت بول فکروہ ہش حرارت ذکر و طویبت انشی است پس حرارت منن بول

را سبک نگیرد و اندوختن از طوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگردد و این معانی مؤثره است و اعتبارش در فرقی است که در بین سه فرق را در شرح مصابیح و لغات شرح مشکوٰه و حجة الله الباقیه ذکر کرده اند و نیز حافظ ابن القیم رحم در شمال پنجاه و چهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه و چهارم بر سنت مجرب صحیح حکم است در انکفاد بول غلام که چیز نخورده بفضیح نه غسل چنانکه در احادیث یحیی بن یعرب است و صحیح شده است اقتابان از علی و ام سلمه و نماید از بیچ صحابی خلاف فتوای ابن برد و پس مذکورند این همه سخن با القیاس متشابه بر بول شیخ و بیحوم که در کرده نمیشود بدان این حکم خاص هر قولی نما غسل التوب من خمس من البول الغائط والمنی والدم والقهی حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زبیر بن جده ان ثابت بن جده است و احادیثی بنا کثیر و حلولات است و اگر صحیح شود واجب گردد عمل بر دو حدیث و زده نشود یک حدیث دیگر و باشد بول در آن حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه مخصوص شده است در بول با کول الحکم با حدیثی که کمتر است از این احادیث در صحت و ثمرت انتهى استخراج ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و البزار و الحاکم و ابن خزیة و صحیح الحاکم و سنن البخاری و درین باب حدیثی است از انجمه حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیر خواره آب پاشیده شود و شاشه و نتررا شسته آید و اما احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن خزیة و الحاکم و ابن حبان و اسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری و در اقلنی صحیح است او را رفقا و وقتا و وصلا و ارسالاً و حدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس لغتم بی مهری خدا بدینید این جا بر خود بزمین و بپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پشمی میشود و از بول دختر بر او احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن خزیة و ابن حبان الطبرانی و الحاکم حدیثی است از حدیث ام قیس بنت محسن و ما مثل آمنت یا جده است که در آن آورده پس خبر سال را که پسر خود را بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل را جده و پس طلبید آب و پاشید بر آن و در پیش آنحضرت خاری از غایتی است که گفت آورده شد طفلت نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آب تخنیک پس بول کرد و در پس آب پاشید بر او و در صحیح مسلم است از حدیث عایشه که آورده میشود که در آن نزد آنحضرت پس نماز کرد و در حق ایشان و تخنیک میکرد پس آورده شد طفلت که شاشید بر او پس طلبید آب را و در پس بول کرد و یعنی شمشت آنرا و این تصریح است بعد غسل بول و مراد از تالیع کردن آب ببول با مجرد آب پاشیدن است چنانکه در حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بقی گفته احادیث مسنده در فرقی میان بول غلام و جاریه چون منضم کرده میشود و بعضی با بعضی قوی میشوند و گویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد بول جاریه و صبی از سنت تابع تفرقی ثابت نشده انتهى گویم این ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده و اشاره کرده است در ام بسوسه آن و با آنکه تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با آنست که معارض نشود و او را فعل و بر تقدیر وقوع آن مخالف قول باشد لغوی

و عن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما ما در عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بلکه بعد هفده سال و کلان است از خواهر خود غایبه صدایقه برده سال و مرده بعد قتل پسر خود برده روز و گفته اند به بست روز و عمرش صد سال بود در سنه هفتاد و سه بکه وفات یافت و از عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل و راه نیافت و دندان می نیفتاده خلق کثیر از او روایت دارند و ذوات النطاقین از آن گویند که کمر بند خود را در پا کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک پاره سفره بست و یک پاره قربان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی دم الحیض یصیب الثوب تحتها برستیکه فرمود آنحضرت در بانه خون حیض قطع که برسد و از آنکه خبرده ما را که یک را از آن چون برسد جامه او را خون حیض چه کند و چگونگی پاک کند جامه را از آن گفت چون برسد یک از شمار خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد از آن عین است تحت بفتح تاء می فوقیه و ضم حاء منته یعنی حکم است شتر بقصر صده بالماء پستری باید که بمالد آنرا بر انگشتان و ناخن آن آب تقرص بفتح فوقیه و اسکان قاف و ضم حاء

وصاد همتین یعنی تداک است شتر تضحیه پستر باشد آزا باب یا بشویید آزا آب نضح در لغت بمعنی یا شیدن آب است و لیکن نزو حنفیه محمول
 بر شستن است زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده بتر نصیله قیه پستر نماز گذارد در آن جامه و درین حدیث دلیل است بر نجاست خون حیض
 بر وجوب غسل و بالغه در آن آن بحت و قرص و نضح بر آب اذباب اثر و سوس و ظاهر حدیث در انست که جز این واجب نیست اگر چه از عین چیز
 باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حکایت او با ستوان یا ناخن افاده نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض است و در بقیه خونها اختلاف است
 و روایات مضطرب آمده و بر این اصلیه مستحب است تا آنکه دلیل خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت کائنات بر نفس
 بر جوع ضمیر طرف میتة و دم مسفوح و لم خنزیر افاده نجاست کند و لیکن دلیل مفید این معنی از نیست بلکه نزاع باقی است در اینکه ضمیر عائد بجه چیز یا
 مذکور است یا صرف طرف اخیر و ظاهر زمین است که راجع با قرب است یعنی بطن خنزیر زیرا که ضمیر مفرد است نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا نجاست گوشت
 خوک جرم کرده شده نجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در سینه مگر خوردن او و هر که طالب مزید تحقیق باشد که
 نزوح کند باصول فقه و در یابد که اهل اصول در باره آن قید که بعد از شستن را مورد استوده آید چه گفته اند منتفق علیه و روایت کرده است آن را
 ابن ماجه باین لفظ اقر صید و غسلیه و صلی فی و ابن ابی شیبہ باین لفظ اقر صیه بالماء و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث
 ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دو رکن آنرا سنگ بشوی آزا آب و کنار آن القطان گفتند استناد این حدیث در غایت صحت است پس
 بر آب او عینی و عن ابی هريرة قال قالت خولت خواله گفت ابوهریره گفت خواله بخاسه بجمه مفتوحه و سکون و او بنت یسار کما افاده ابن
 عبد البر

فی الاستیعاب یا من رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فرمود چون ظاهر شوی موضع خون را بشوی و در آن
 نماز بگذارد گفت فان لم یذهب الدم اگر زود و اثر خون قال یکفیک الماء فرمود و کفایت میکند ترا شستن بآب و کلا یضی لک اشارة و ضر
 نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن آخر جبه الترمذی و احمد و ابو داؤد و ابیهقی و سنن که ضعیف است زیرا که در روایت ابن ابی عمیر است ابراهیم
 حربی گفته وی سماعت ندارد از خول مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خول بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر است از سند
 اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس زلفت باید که تغیر دهد آنرا بصفت یا زعفران و رواه ابو داؤد
 عنهما موقوفاً ایضاً در سبل گفته تغیر بصفت و زعفران بر آب قلع عین نیست بلکه بر آب پوشیدند رنگ می ترنماعه انتی مصنف حین باب
 احادیثی آورده که مشتمل است بر نجاست فرودم محمد ابلیه و بی بول جاریه غلام و دم حیض و اگر بول عربی در مسجد و بلع اویم و نحوه را نیز درین بابها سوال میکرد وجودی

باب الوضوء

بعض و او بمعنی مصدر و بفتح یعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید و وضو از عظم شرط نماز است و اصل
 در وضو غسل اطراف است و ضبط بر آب و هر دو دست تا رنج زیر آرد و آن او اثر محسوس نمی شود و هر دو پانها تا انگ که دون او عضوی تمام است
 در حدیث ابوهریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نمازی که را از شما چون حدیث کرد تا آنکه وضو کند رواه اشعنان و آمده که وضو نصف ایمان است
 و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذ اقمتم الی الصلوة الخ و این آیت منیه است لهذا محققین بر آنند که فرضیت وی در زمین است و نیست نفسی
 نامیض بر خلاف آن در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف است در آنکه وضو از خصائص این امت است یا نه تحقیقین بر عدم خصوصیت وی باین
 امت اند آرس غره و تجلیل از خصائص این امت است عن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه
 قال لولا ان اشق علی امتی لاصنعهم بالسواک مع کل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در شفت اعلازم من امت خود را بر اینند واجب

میگردانیدم بر ایشان و امر میکردم بسواک کردن نزد هر وضو در روز و شب و بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کا حدیث است
 بر آنکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استجاب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که براسه هر نماز مسواک مستحب و از نه شوکانی نیز تقدیم
 سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنا بر ورود امامان حدیث صحیح متواتره درین باب از قول فعل آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بلا خلاف انتهی گویم
 و حدیث آمده که سواک از سنن مسلمین است و از خصال فطرت و از طهارات و فضل نمازی که در وسه سواک نمایند بر نماز است که برای وی سواک
 کنند هفتاد و چند است از حجه احمد و ابن خزیمه و الحاکم و الدارقطنی و غیرهم و لفظ سواک بکسر سین است در لغت به فعل و بر آنکه هر دو اطلاق کنند و مؤنث
 و مذکر در وسه یکسان است و جمع وی سواک است چون کتاب کتب و مراد بدان در اصطلاح علماء استعمال است و درختی است که آنرا اراک گویند در میان
 در دندان برای اذباب صفت و غیرها و نزد رفتن دندان هم مشروع است بحدیث عایشه که گفت لقمه ای رسول خدا مرده که بر دندان وی
 مسواک کند فرمود آرسه گفت چگونه گفت در ارد انکشت خود در دهان از حجه الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف است اما در مصنفی گفته تنقیح کرده اند
 سواک را بر خشکی که از آن و سخی دندان کند اگر چه خرقه از ثوب باشد الا اصعب خود زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و اصحاب او با وجود اصعب
 سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک است از جهت اتباع انتهی گویم اصعب بر سببی دندان است زیرا برای صاحب دندان فایده و حکم و سنت
 است نزد جمود علماء خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر و نماز است و منافع وی در بدن و دهن بسیار است و استعمال وی در هر حال
 مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و نزد وی دندان و تغییر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
 آن مستحب تر است و مسواک از درخت تلج باید و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطرهای همجو خضر باید و در درازی مقدار شتر
 و بر عرض گفته بروک که موجب سوده گشتن گوشت دندان است در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضغه باشد و اگر مسواک
 پیدا نشود انکشت دست راست کفایت میکند و بهیچ از انس درین باب حدیثی نیز آورده و بجا آنکه درشت باشد نیز درست است گویند چهل حدیث
 در فضائل مسواک آمده و در بر سنیه گفته قد ذکر فی السواک زیاده علی مائه حدیث فوا عجبا لسنیه یاتی فیها الاحادیث الکثیره ثم یهلما کثیر من الناس بالکثیر
 من الفقهاء فمذهبه خلیفه عظیمه انتهی اخوجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاحمدی الحمیری از اتباع امامین
 است و مقتداست فقهاست محمد بن امام دارالهمزه یحیی بن سعید زهری با آنکه از تابعین اند و از شیخ وی از وسه روایت دارند و شافعی و اوزاعی
 و سفیان ثوری و ابن المبارک و غیرهم از وسه سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم است و در شهرت و محبت و قبولی بدرجه بسیار رسیده
 شاه ولی الله محدث دهلوی در تفصیلات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر سوط است و بیکار ساختن تحریکات و انقباضات و آنچه از ظاهر حدیث
 نزدیک عالم لغت عربی تراود انتهی و کمند اوسه رح و شرح بر سوط نوشته یک مصنفی و این فارسی است و در وی شرح امام مالک و کتابی بسیار کرده
 و بتصحیح و سه برابر نه ثلثه و ترجیح کتاب وسه بر کتب روی زمین رفته و حق با اوست زیرا که امر و از تصانیف این اربع صحیح کتاب در دست مردم
 غیر از کتاب مؤطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند بقیه ایند ایشان خود تا لیف آن نکرده اند بلکه دیگران مر و بات آنها را کفایا اتفق فرام نموده منسوب
 با ایشان نموده اند و دوم ستونی و این عربی است و در وسه گفتفا بزرگ فقهیه و شافیه کرده اما متن این از شرح بر ترتیب کتب فقه است نه بر ترتیب
 کتاب مؤطا و باجماع فضائل مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و ضعیف نزد قرات و سماع حدیث و بهیبت و جلال
 صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت و رتالیف مؤطا و احتیاطاً و عظیم در روایت حدیث پیش از آن است که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستفیده
 کرده اند بنده از آن خطه و تحائف الجلا و ریاض الجنه فی تراجم اهل السنه ذکر کرده ایم و نیز ترجمه ایشان در احیاء العلوم و بستان المحدثین غیر ما مفصل

سطورت از کلام ایشانست لایبغی للعالم ان یکلم بالعلم عند من لایطیقه فانه ذل و ابانه قرأت علی الشیخ را از وجه نقل حدیث می دانند و جماع را از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکورست **نظم** فخر الایمة مالاک و نعم الامام السالک و مولده یوم هدی و فاته فایزالک و احمد والنسانی وصیته ابن خزعة و ذکره البخاری تعلیقاً این حدیث مستفیض علیست نزو شیخین بهمین لفظ ابن سنده گفته اسنادش جمیع صحیحست نوی گفته بعض کبار غلط کردند و بیان نمودند که بخاری این حدیث را روایت نکرده و در میری در شرح منهاج گفته اخرج البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لاسناد و وهم فی عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحست از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این و چه در سبیل گفته ظاهر صحیح مصنف مقتضی آنست که سبب لایبغی این حدیث را اخرج نکرده چه آنرا منسوب بسوسه شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخرج میکنند آن حدیث را بسوسه ایشان نسبت می نمایند و بروایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخرج ایشان آن حدیث را و این حدیث در کتاب الاحکام است که در ذکر جزئیات شیخین ذکر نباید کرد مگر لفظ عند کل سلوة است و در معنی وی چند حدیث دیگر است از صحابی انتمی مصنف در تخفیف گفته درین باب است از زید بن خالد نزو ترمذی و ابو داود و از علی بن ابی طالب نزو احمد و از امام محمد نزو احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و طاہر و الش نزو ابو نعیم و در کتاب السواک بهستاد بعضی وی حسن است و از ابن الزبیر نزو طبرانی و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب نزو طبرانی و از ابن ایوب نزو احمد و ترمذی و از ابن عباس معایشه نزو مسلم و حسن حسان بضم حاء مملو و سکون میم در ابی امام ابن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده مولد عثمان بن عفان است خالد بن الولید و از بعضی بابای سناری خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را از او فرمودند رضی الله عنه ان عثمان بن عفان رضی الله عنه تبره بود خواهد آمد عابوضوء ففضل کفیه ثلاث مراتب طلبید آب را که بدان وضو کند پس شست دست خود راسته بار و این از سنن وضو است بانفاق علی شرف تفضیض پسترب و در همین اثر اذاعت در قاضوس گفته مضمضه جنبانیدن آب است و درین پسترب انداختن آن و استنشاق و آب در بینی کرده استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بنفس تا اقصای بینی و استنشاق و بیفشاندن بینی را استنشاق نزو یک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخرج ما است از انفق بعد استنشاق شرف غسل و جهة ثلاث مراتب پستربت روی خود را سه بار شرف غسل یده الیهنی پستربت دست خود را الی المرفق ثلاث مراتب تا ارنج سه بار و درین بیان پستربت است که مجمل ماند و آید و این یک کلمه الی المرفق و تقدیم بینی است بر سبب سبب مرفق کبیر سبب مرفق فایبفتح هر دو دست و الی براسه انتماست و گاهی بعضی مع آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی است چنانکه در حدیث جا بر آمده که بود آنحضرت میگردد و آید آب را بر هر دو ارنج خود و اخرج الدارقطنی بسند ضعیف و بسند حسن و در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضو را و نزو بزوار و طبرانی و دارقطنی از حدیث و اهل بن حجر در صفت وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی است از حدیث تعلیق بن عباده عن ابیه پستربت هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق - بر پسترب بعض این احادیث مقوی بعضی است استخنی بن راهبوی گفته الی در آیت محتمل است که معنی غایت باشد یا بعضی مع و سنت بیان کرد که بعضی مع است شافعی گفته نمیدانم خلائی در وجوب دخول مرفقین وضو و باین شناختی که دلیل قائم است بر دخول مرفقین شری گوید لفظ الی مفید معنی غایت است مطلقاً و دخول و خروج مرفقین امری است و امر مع الدلیل بعد از آنکه آن فکر کرده و بیکبار درینجا دلیل بر دخول می قائم است که عرفت لفظ الی کثیراً مثل ذلک پستربت چپ را همچنین یعنی سه بار مع ارنج در سه مراتب مظهر به در ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانان در نوشته که آب در شستن ذراعین از جانب ارنج بر میخیزند و بطرف سر انگشتان فرو می کشند

و سے فرمودند کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نیز درین حالت با فقیر مشارکت دارند انتہی تشریح بر مساجد پسترسح کرد بسر خود و این موافقت آید
 است در آوردن بامی جازه و لفظ مسح متعدی بنفسه و بیاب هر دو آید قرطبی گفته با درینجا براسے تعدیه است حذف و اثبات وی هر دو جائز و عمل
 اختلاف است در مسح راس که بر تمام سر کند یا بر بعضی و آیت مقتضی هیچ یک از دو امر علی التبعین نیست چه و استسحاب بر تو سبکم هر دو احتمال دارد مسح
 کل راس و مسح بعضی نیست در وی و ولایت بر استیعاب و نه بر عدم استیعاب و لیکن هر که قائل است بلبسای بعضی مسح میگوید که مقتضی نیست یک از دو
 احتمال آیت است لغر غسل رجله الی المعین ثلاث مرات پسترسحت پای راست خود را هشتاد تا ننگ ستم بار مشهور آن است
 که کعب استخوانی است تا شتر تیزه تقاضای ساق و هر قول الا اکثر و محلی است از ابو حنیفه که آن استخوانی است در پشت قدم نزدیک معتقد شرکاء درین سبک مناظر است
 و تا ولایت در است و شرح مغربی گفته از او صحیح آورده بر قول جمهور حدیث نعمان بن بشیر است در صفت نماز که دیدم مروی را از آنکه می پرسید کعب او کعبی است که
 در سبیل گفته آید تا فی جواشی فتوح النهار چه نذیب الممهور یا اوله هدا لک انتی شکر الیسرے مثل ذلک پسترسحت پای چپ را هجدهمین یعنی ستم بار تا ششاد ننگ
 در صفتی گفته و ظیفه جلیین غسل است نه مسح چنانکه شیهه میگوید بول آنکه وضو امر کثیر الوقوع است هر سلامی آنرا پنج بار هر روز میکند و آنرا در حدیث است که اجتهاد
 در استن آن غسل نیست پس صحابا از آنحضرت غسل جلیین امر معتقد و تابعین از صحابه و تابعین از تابعین و کفالی پودنا جزا که یک در مثل این امور
 انکار ضروری است و در آیه و ارجلکم نصب جرم و در خوانده اند در صورت نصب ظاهر است و در صورت جرمی جواب داده اند که احتیاج مجاد گرفته است
 مانند مذاب یوم الیم و حجر ضرب غرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلًا و یکون مسحًا و میگوید ساجدی مواهب الرحمن لوفیه غسل شقوق و جلیین
 علی ظاهر الی و اذ قلت و با قول انتی عرض آنکه غسل با در هیچ حالت ترک نهد و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیا حدیث صحیح و دلالت از حدیثین
 از این خطه حدیث و یل للاعتاب من انما است و این در حق کسی فرمود که قصر کند و غسل جلیین تا آنکه غسل مسح کرد و آب بر اعتاب جاری نشود و این حد
 مروی نیست در صحیحین و در سنن مسانید بطرق مختلفه کثیره و در این آن بعد کثرت رسیده اند که فاده علم میکنند و سیوطی را و دیگران او را از صحابه بنیاده بر زده کس شمرده
 پس بطریق این و عید یکجایی سیلان آب نکند بر اعتاب معلوم شد بطریق غسل جلیین بلا شبهه فرض است و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد و آنحضرت مره مرتبه
 یا نماز نیز یک بار و فرمودند و وضو لا یقبل الیه الصلوة الا به و این حدیث مشهور است در میان محدثین و مرویست در صحاح و هو یل لانه و نحوه علی ان الصلوة
 لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق است بر شستن هر دو پا و هرگز مروی نیست از آنحضرت مسح جلیین نه در سفر و نه در حضر نه در برودن در حر و لو کان
 مشر و عانفله صلی الله علیه و سلم ایجابا بانه لجزا کما هو دایا الشریعت و همچنین منقول نشد از هیچ یکی از صحابه مسح رجل و شهبامی شدید البونیز و طحاوی و عبد الملک
 بن سلیمان آورده که ان قال قلت لعطاء بن یساف من احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ان مسح علی القدمین فقال لا انتی لخصا شر قال دایت
 پسترسخت شمان دیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را نوضا نخو وضوئی هذا وضو کرد و بچو وضوئی من که اینست و تمام حدیث اینست
 که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوئی من که اینست پسترسخت را دو رکعت کنند در آن حدیث نفس نشیده شود و او را آنچه گذشت از کلام او در حدیث گفته
 مراد بحدیث نفس حدیث با مورد دنیا و چیز نیست که تعلق بنماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بجز وعروض از آن اعراض کرد و عفو است و در حدیث نفس معذوبت
 متفق علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضایی معطوفه بحرف ثم و تثلیث می مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیر کلا این صفت فعلی است که بر وی
 فضیلت مرتب است و عدم اجزای صلوة بروی مرتب نیست و لفظی که دلالت کند بر اجاب نیامده و باین رفته اند حنفیه و تثلیث بالا اجماع واجب نیست
 و در وی خلافی است شاذ و دلیل عدم وجوب بصح احادیث اینست که وضو کرد و آنحضرت و در و یار یکبار و بعضی اعضا را سه بار شست و بعضی باطلان آن
 و در وضو کرد و آن یکبار شسته فرمود که این وضوئی است که قبول نیست نمازگر بدان و اما مضطرب استنشاق پس نزد بعضی واجب است باین دلیل که در حدیث ابو داؤد

بسنن صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت و جمله وضو یاری خود بران اهل بیت کرده و نیز بعضی سنت است بر لیل صیبت و از غنی و ابوداؤد و که در آن کلمه با سباج
وضو فرموده و اندا ما ذکر مضمضه و استنشاق نکرده پس معلوم شد که امر بر ای نبی است و حق اول است و در حجه الله سبحانه گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان علی بن عبدالمطلبین الزبیر و غیر هم از آنحضرت و متواتر شده است و امت بران اطلاق کرده این است که بشوید هر دو دست قبل از او غسل در او وضو مضمضه کند
و استنشاق نماید و استنشاق کند و تمام بر او بشوید و در امین را با مضمضه غسل در دست مسح کند بر سر بر سر و با کعبین بشوید انتقی و عن علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین ابوالحسن این عمل رسول خدا و برادر و ختن می و زوج فاطمه زهرا و اول یکدیگر ایمان آورد از ذکر او در اکثر اقوال اختلافی که در عمر اوست بهر حال
بود متر و در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهیر را مگر تنوک که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نمیشوی با آنکه با
از من بجای بارون از سوی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هجرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نمیشوی با آنکه با
بعد سه روز از مدینه رفتی این طعم قبیل غیر فلک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز بود در بیان احوال صفات وی کتب هجرت تالیف شده اند و کتب اسلام
گفته است و فیضا شطر اصالحی من ذلک فی الروضة الندیة شرح التحفة العلوئیة انتقی فی صفة وضوء التبی صلی الله علیه و سلم روایت است
از علی در صفت وضوی آنحضرت و این پایه ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر ذکر است و مفاد وی مفاد حدیث عثمان است
و لیکن لغتی خاص که در آن نبود و حکمت وی صفت این حدیث را در اینجا آورده و آن اینست که قال گفت علی و مسح بر اسنه واحده و مسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار دیگر اعضا را سه بار شست و شست در ترجمه گفته احوال است و مسح بر اسنه واحده است یا مقید یکبار و این احادیث صحیح است و در بعضی
احادیث مترجمین نیز آمده و آنرا سوم موضع گفته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده آنچه آمده همین است که وضو کرد یکبار و دو بار و سه بار
و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی بتثلیث باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل قیاس است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر
صحیح محل معتدل بر تعیین لازم و بنای مسح بر تخفیف است قیاسی بر غسل نتوان کرد و انتقی گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابوداؤد و در وجود یکی از این
دو وجه را این نیز صحیح گفته و تصحیح وی در ثبوت این سنت کافی است و قول بنیامی مسح بر تخفیف قیاس است در مقابله نص قولی بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لایا آنچه است و روایت ترک حارض روایت فعل تواند شد اگر چه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنت
اوست و شان سنت همین است که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند که انی سهل است و فیه الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریقی از صحیحین نیامده اکثر
علماء بر آنند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت است و ابوداؤد گفت که احادیث عثمان همه صحیح اند و دلالت دارند بر آنکه مسح یکبار بوده است شایع این بها
گفته که تکرار مسح بوجه غریبه آمده و لیکن در انما خلفت احادیث صحیح نیست نزد اهل علم انتقی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار یکبار نه باب جدید
شمعی گفته تثلیث مسح باب جدید بعثت است و در روایت غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث یکبار مسح در حدیثی که حسن روایت کرده است
آنرا از ابوحنیفه که اگر یکبار مسح کند مسنون باشد انتقی بخوجه ابوداؤد و اخرج النسائی و الترمذی با سند صحیح بل قال
الترمذی انه اهم شیء فی الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن صحیح چیزی است که درین باب آمده و ابوداؤد این حدیث را
بشش طریق آورده در بعضی وی در مضمضه و استنشاق نیست و در بعضی وی اینست که مسح کرد بر سر خود و آب بچکد و در روایت ابن ماجه از علی کرم الله
بجای واحده مرة آمده و روی عن سلیمان بن الاکوع مثله عن ابن ابی اوفی مثله و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و سنده صالح و رواه ابوعلی بن سلیمان
من حدیث زبیر بن حکیم عن رجل من الانصار مثله و عن عبد الله بن زبیر بن عاصم مدنی انصاری ماتنی است از زبیر بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت است در باب وضو
حدیث است و نیست آن عبد الله بن زبیر که راوی اذ ان است چه وی زبیر بن عبد ربیع است نه زبیر بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت است در باب وضو

ووی را حاکمی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه و سلم قال سیدنا انا نبت لک بکثرت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث و سبعمین حاضر شده احد را نیز در آن
روایت کرده و از وی خطاب بن تیمم و وی برادرزاده اوست و ابن مسیب فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پاره مقصود از آن در اینجا
ذکر کرده باقی را بوجه دیگر از ترک داده قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آسئه فاقبل بیده و ادمسح کرد
آنحضرت سر خود را پس بر دست خود را از جانب پیش بر سر خود از جانب پس متفق علیه و فی لفظ لهما و در لفظی از کفاری و سلم
اینست بدان مقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثوردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه آغاز کرد مسح را پیش سر خود
پستتر بر دست و دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست پستتر باز گردانید بر دست راستا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود از آنجا یعنی او بر
در راه مالک النسائی البغدادی و ابی داود و نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس است و علماء ادران سه قول است یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
بمخوخر راس و اگر دست را طرف وجه پستتر برگردد بسوی مخوخر و این موافق ظاهر حدیث است که اقبل و او بر زیر کف اقبال بسوی مقدم و دست و او با بسوی
ناحیه مخوخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمخوخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات است سوم آنکه شروع کند بنامیه و برود بسوی ناخیه
پستتر برود بسوی مخوخر راس پستتر شروع کند بنامیه و درین نوع محافظت است بر لفظ حدیث بدان مقدم راسه با قول وی او بر و اقبل و ابوداود از حدیث نقل
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد بر دو کعب خود بر مقدم راس و گذرانید آنرا تا آنکه رسیدند قفارا پستتر باز گردانید آنرا بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح است در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال تحمیه فیه است و مقصود از آن مسح راس است مسح و عن عبد الله بن عمرو بن العاص بن مالک
السهمی منسوب بسهم بن عمرو بن عثمان بن علی بن ابی طالب عالم عابد صائم قائم بود و از پدر و از دوازده سال خرد تر بود و کاتب احادیث نبوی است ابو هریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگر چه محبت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بیان در
معاویه و پذیر می بود تا مش در صل نام جدوی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد و ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در کعب بن لؤی و اسلام بود
پیش از پدر و خلق کثیر از وی روایت دارد علی بن عطاء از مادر وی روایت میکند که وی برای عبد الله سر می ساخت عبد الله شب هنگام بر قاسم چرخ می گشت
و میگفت تا آنکه در هر گان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف است که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بنی حبه سه شصت و سه و بر او قیل سنه
سبعین و ثلث و قیل سنه ثمانین و سبع و قیل اطلاق سنه خمس و خمسون و قیل بصره سنه ثمانین و خمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول است لیکن مصنف برای افاده مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد
و بر قدر ماخذ آنرا گفت عبد الله شعر مسح پستتر مسح کرد صلی الله علیه و سلم بر آسئه سر خود را در مصنفی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شاخی مسحی مسح پستتر راس را با شعر که متصل اوست بمعنی آنکه مستمر سل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید
بر هر طبعی که هم مسح بر آن طبعی است و اما مسح تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسامی راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده همانطه تقسیم است احتیاطا عاقله شاد اوست بر مالک قول حنفیان در غسل است که ثلاث اصابع
تقدیر است برای آنکه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس لفظ نا صیه که در فعل آنحضرت آمده جلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا دخول است بعدم صدق حد اجال بران بلکه مطلق است و عام باطلاق خود خاص است بخصوص
نوع و خاص است احتیاج بیان ندارد و اتقی و داخل اصبعیه السباحتین فی اذنیه و در آورد سر بر دوش و انگشت خود را که نام آن است
در هر دو گوش خود و مشهور است بجهت اشارت بدان نزد شیخ باحدیث حنی سجد و تعالی و آن انگشتی است که متصل انگشت دست و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سب نام بود از سب یعنی کشت نام زیرا که عرب بدان مردم را سب میزدند و در وقت سب بر آن اشعار می نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشتند و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و مسبه یا یسبه یا یسبه ظاهر آذنیه می گویند
 برود انگشت ز خود ظاهر برود گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدم بن معدیکرب نزد ابوداؤد و طحاوی باسناده حسن دیگر حدیث بیح
 اخرج ابوداؤد دیگر حدیث انس نزد ارقطنی و حاکم دیگر حدیث عبدا لله بن زید و در وی این است که مسح کرد هر دو گوش خود را با آب جز آن آب که بدان مسح کرده
 کرده صحیحی گفته اسناوش صحیح است و تعقب کرد او را ابن قتیح العیید و گفته لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد در آن چه بود
 و تصنیف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین است و اختلاف است در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا آب مسرکه کند در غسل گفته احادیث در هر دو واقع شده
 اخرج ابوداؤد و النسائی و صحیح ابن خزيمة و مسح گوش سنت است نزد ائمه اربعه و نزد ابو صیفه و در روایتی نزد احمد بقیاد آب مسح سوزنده
 نثاره آب جدید و در سفر اسعادت گفته مسح گوش کردی ظاهر او را طائیفی هم بیرون گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون گوش را نثاره
 در سوراخ گوش در آوردی انتهى و سخن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم
 من نومه فليستغثر ثلاثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود بیدار شد باید که سه مرتبه آب بپاشد بر سر خود تا بیداری شب بیدار شود و در وقت
 استنثار را یعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد با استنثار دفع آب از بینی و از استنشاق جنب آب به بینی خود بود و در حدیث
 دلیل است بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تفسیرا مراد او وضو آمده و تفسیر نوم شب گفته اند که حدیث وارد است بر غالب
 در نه هیچ فرقی در نوم میل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل بر وجوب استنثار است نه منضمه و هوند سب حمد و جماعه و نزد جمهور برای نوب است و دلیل استنثار
 حدیث احراری است که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا می تعالی فان الشيطان يبديت على خيشوشه زیرا که شیطان شب میکند
 و می باشد در بر بینی وی خیشوشم یعنی اعلای انف است و قیل الا نف کل و گفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ است متفق علیه
 قاضی عیاض گفته چای ساختن شیطان در بینی محتمل است که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جنیم است که توسل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ
 جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نبی کشاید غلق را و در تشاوب امر بکلم آمده بخت و دخول شیطان در غم
 و کیفیت آن موقوف بر علم شارع است و افهام و عقول با از احاطه و ادراک امثال این امر از ظاهر نظر بوقی اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده است
 که ایمان بدان پایماله و در از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و در احتمال که بتعارفه باشد زیرا که آومی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقطار در بینی که همسایه
 شجاولیت و دماغ و محل ابراع قوامی را که است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و نوم سعانی آن و باعث گردد بر قدرت و کسل از رعایت غشوش و خروج
 و اینها همه اضمیاب شیطان اند پس گو یا شیطان در آنجا نشسته است چنانکه فرمود سب که تشبیه بطعام شیطان همراه بخورد و تبرک کردن ذکر نزد خواب هر چه گوید
 در غسل گفته و ج اول التمسک و تنجیح در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم است و الله اعلم و عتقه و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری
 و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغتسل بیده فی الا ناء حتى يغتسلها ثلاثا چون بیدار
 گردد یکی از شما از خواب خود بیدار شود دست خود را در از او نداب تا آنگه بشوید دست راسته بار که دست شستن پیش از وضو سنت است و بیرون رفت
 از قید آوند نیز گما و حوضها و حدیث دلیل است بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم شب باشد یا روز یا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما
 قاله ابن قتیح العیید و ظاهر حدیث وجوب وی برستی قسط است مگر چه اراده وضو کند و لیکن نزد ابوداؤد و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما
 از نوبت اندر پنجاه میتوان گفت که تعیل مقتضی الحاق نوم نهار نوم میل است و نزد شافعی و مالک امر بنسب برای نوب است و نهی برای هر که است فانه لا یزید

این باتت دیده زیرا که وی نمی دید باید که کجا شب رویی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که گنجد دستار را بشوید و بیاورید تا پاک لطیف گردد
پس از آن آب از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علییه و هذا لفظ مسلم و این امر ترویج و جمهور مسنون و مستحب است که بطریق احتیاط بان حکم فرمود
نه فرض واجب و اگر نشویند دست پاک است و آبی که در دست فرو برد نیز پاک است زیرا که پدید شدن دست در وقت خواب بقیین معلوم است
و غیر توهم و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر نداشتند دست در آب اندازد آب نجس گردد و سخن
لقیط بفتح لام و کسر قاف بن حاکم بن حاکم بفتح صاد و کسر یاء موصوفه العقیق صحابی مشهور است معدود در اهل طائف کنیت او ابو زینب است
کما قاله ابن عبدالبر روایت کرده اند از وی پیشش عامر و ابن عمر و غیره ما قال گفت گفت ای رسول خدا خبر دهید از وضو که حسن و کمال و حیثیت
قال فرمود استیعوض الوضوء تمام کمال و ترونازه کن و وضو را در معنی گفته اسبغ وضو و نفع است فرض و سنت اسبغ فرض استیجاب
موضوع غسل است و اسبغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعضی با نقاد و نس و ک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طاعت غره و تجلیل
بعضی بتخلیص و استعاضه انتوی و حلال بدن که اصابع و تخلیص کن میان انگشتان دست چپ و تخلیص در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن
و تخلیص اصابع سنت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیص انگشتان چپ سنت است و بخلاف در تخلیص انگشتان دست از وی دور و این سنت
مشهور است که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریح آنها منی از تخلیص است و نزد مالک تخلیص با انگشتان چپ است و از آن نیز اگر گفتند
نکاتی نه ولیکن گفته اند که تخلیص خوش آمده ترست نفس را و این بر تقدیر است که انگشتان چپ را محبت است از هم جدا و کشاده باشند و اگر یکدیگر چسبیده
و متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها در آید واجب است تخلیص دو عید که بر تخلیص و حدیث دار قلمی آورده در جایه آنرا نقل کرده محمود بن
صورت است و نزد بعضی این حدیث ضعیف است و کینیت تخلیص انگشتان چپ است که تخمیر دست چپ است و اگر انگشتان دست چپ
تخلیص انگشتان دست بر آوردن بعضی در بعضی است امام الحرمین در نهایت گفته صحیح شده است و در سنت از کیفیت تخلیص اصابع که واقع شود تخلیص از
اسفل اصابع و باریت از نخضر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی است و در تفسیر گفته اقتضای کلام وی است که باریت
صحیح است و هر کما قال زیرا که روایت کرده اند ابو داؤد و ترمذی از حدیث مسنور بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید
انگشتان چپ خود را بر نخضر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در سنن ابی یوسف و درین باب حدیث عثمان است که در
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که در چنانکه من کردم رواه الدارقطنی که در حدیث راجع به من و رواه الطبرانی
فی الاوسط و سنن ابی حنیفه است و حدیث عایشه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی سکر الحدیث است و در حدیث و اهل بن حجر رواه
الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعیف است و انقطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو چپ خود را را فعی لغت
رواه الترمذی گویم هر کذبلک و کذا رواه احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالح مولی الترمذی است و وضعیف است لکن بخاری تخمین وی کرده
زیرا که از روایت موسی بن عقبه از صالح است و صالح موسی از وی قبل از اختلاط است انتهی و کالایع فی الاستنشاق و مبالغ کن در استنشاق
در لفظی مضمضه هم آمده و مضمضه نیز کردن تمام دهن است مبالغ در آن است که آب تا جلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن و حدیث
استنشاق است که آب تا زوی می برود و مبالغ در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی را که آن تکلون صائما اگر
باشی روزه دار که مبالغ در آن درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم شکستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد
در قول مشهور در غسل و وضو سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو وقت در وضو فرض و غسل نزد امام ابو حنیفه از وجه الاربعه

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزیمه و ابن حبان و المحاکم و البیهقی مطوّل و صحیح
و صحیح الترمذی و البخاری و ابن القطان و ابن خزیمه و درین باب است از ابن عباس لفظ وی اینست استثنیٰ و امر یحییٰ او صحیح ابن القطان
و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و المحاکم و در حدیث باب دلیل است بر وجوب سبغ و تخلیل اصابع و سبغ در استنشاق بر این غیر مسلم
و بی روایه لابی داؤد و سنده صحیح اذ انوصات متضمن هر گاه وضو کنی پس مضمض کن زیر که وضو بدون مضمضه و استنشاق نیاید
و حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و بینی و دهن و داخل اند در آن و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد آنرا
که مضمضه و استنشاق نکرد و با وجود اقتضای بر قدر کفایت بغسل اعضاء مرمه و فرمود که این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوسی و نیز فرمود
بدان چنانکه در حدیث ابوی هریره نزد ارقطی است و در صحیحین است که فرمود چون وضو کنی از شما باید که داخل کنی آب در بینی خود پس تر پاشان آنرا
و تیار و معتدل چیزی که قاذح باشد در آن و رفته اند بوجوب این هر دو واحد و سخن و چه قال ابن ابی سلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داؤد و الظاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی است
مثل آن از ابو صیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیع و یحییٰ بن سعید و قتاده و حکم
بن عتبّه و محمد بن جریر طبری بعدم و جوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المسلمین و جمله آن مضمضه و استنشاق است این حدیث صحیح است اما این
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطره وارد شده و اگر همین لفظ باشد گوئیم مراد سنت طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح لفظی اصول اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت است رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف است و عن عثمان بن عفان کنیت ابو عبید الله است
اسوی قریشی است یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد در اول اسلام بر دست ابوبکر صدیق قبل دخول آنحضرت در ارازم و هجرت کرد
بسوی حبشه و هجرت و حاضر نشد بدربار بسبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت بلری می سمع بر آورده و حاضر نشد در حدیث بیعت الرضوان بسبب
آنکه حضرت او را بکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان است و نسبی شد بذی النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ سیاه قد و گفته اند گندمگون
رقین البشیره حسن الوجه و بعد یا بن المنکلبین کثیر شعر الراس عظیم اللحمه و لحمه و تصغیر سیکر و روز اول از ماه محرم سنه بیست و چهار خلیفه شد و گفته شد و جمعه
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثمانین از دست اسودت و بی همی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال است چند روز کم و چون وی شهید شد با بفتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنه شهادت وی کاتب جردن در اقرابا ساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يجتلي الحبيبة
فی الوضوء برستیک بود آنحضرت تخلیل میکرد در ریش خود را در وضو و گفت انس که بود و حیه شریف انجمه رواه ابوداؤد و هم نزد وی است
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کنی از آب زیر چنگ و تخلیل میکرد بدین ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است هر بار پروردگار
من در او بلحمه چیزی است که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل یحیه در روایتی از احمد واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا بسور و ابا باشد و اگر عجز
کرد اعاده کند و نزد ابویوسف سنت است و نزد ابو صیفه و محمد فضیل سنت شمی قول ابویوسف راصح گفته و در سبیل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیست او است و احادیثی که در امر تخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتضی بر لباج نخواهند بود انتی و کیفیت تخلیل این است
که در اردو انگلستان را از بر لحمه و بر و جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است بظاهر حدیث اخبره الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

در راه انصاری و ابن ابی عمیر و الحاکم و الدارقطنی و ابن حبان من روایت عامری شقیق عن شقیق بن سلمة عن عثمان بن عمار که گفته است و می شنیدم که گفتند
 و ابویوب و ابی امامه و ابن عمر و جابر و جریر و ابن ابی اوفی و ابن عباس و عبد الله بن عبید بن جری و ابی الدرداء و در نهیمه حکم کرده اند بیعت اصحابیست و صحیح
 ابن خزیمه و گفت عبد الله بن احمد عن ابیه که نیست در تحلیل بجز چیزی صحیح و گفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در تحلیل بجز چیزی و شیخ در ترجمه گفته احادیث در تحلیل بجز بطریق مستعده آمده و بعضی از آن سخن مست و ترجمه از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
 درین باب حدیث عامری شقیق است که از ابی وائل از عثمان روایت کرده است این ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب است **و عن**

عبد الله بن زید بن عاصم الانصاری المزنی رضی الله عنه و ترجمه وی گذشت ان الشیخی صلی الله علیه و سلم انی بئالشیخی حدیث
 تجعل یدک ذراعیکه بدرستی که آورده شد رسول خدا بدو وثقت ند پس بالمیدن گرفت هر دو بازوی خود را تا بدو بچشم و تشدید دال جمله در
 تماموس گفته بیانه است بقدر دو رطل یا یک رطل و ثلث وی یا پیری که دست انسان معتدل چون پرنگندان هر دو را دراز کند دست خود را
 بان هر دو از اینجا نام نهاده شد و تحقیق تجربیه کردم آنرا پس بافتش صحیح است و در حدیث دلیل است بر شریعت و دلک مراعضای وضو او در وی
 خلاف است کسی که بوجوب رفته است لال همین حدیث کرده و هر که قائل شده بجدیم جوب گفته ماسور به در آیت غسل است و نیست ذلک از سماهی ابو
 آخرجه احمد و صحیح ابن خزیمه و در حدیث ام عماره انصاریه نزد ابوداؤد و ابی اسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت از آوندی که در وی آب
 دو ثلث بود و روایت کرد آنرا بهیقتی بلفظ وضو کرد و ثلث شد و این بی اصل است و توضیح کرد ابوزرعه از حدیث عایشه و جابر که غسل میکرد آنحضرت
 از صاع و وضو میکرد و از مد و اخرج مسلم نحوه من حدیث سفینه و ابوداؤد از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را و ترو ترو می
 باین لفظ است که کفایت میکنند در وضو و رطل و این همه احادیث قاضی بانه تحقیق در اب وضو و نهی آنحضرت از اسراف و در اب معلوم است و خبر فرمود
 که بیاید قومی که تعدی کنند وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد و قول قائل که این تقریب است نه تخفیف بید نیست بکن
 احسن برای شرح محاکات اخلاق وی صلی الله علیه و آله و سلم و اقتدایا و است و در کسیت وی **و عن** و هم روایت است از عبد الله بن زید انهدای

الشیخی صلی الله علیه و سلم یاخذن لآذنیه ماء خلاف الماء الذی اخذ لآسفه بدرستی که وی دید آنحضرت را که میگردد بر
 هر دو گوش خود آب طلائت آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود تدبیر آید ثلثه همین است که مسح گوش باب جدید کند و نزد امام ابوحنیفه و بر روایتی نزد
 امام احمد مسح گوش بقیه آب مسح سر کند دلیل آید ثلثه همین حدیث و مافی معناه است و گویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایت وی عدم ذکر را وی است
 آنرا عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حقیقه حدیث عبد الله بن زید است نزد ابن ماجه و حدیث ابن عباس است نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
 آنحضرت الاذن من الرأس یعنی هر دو گوش از سر اند و این حدیث بطریق مستعده آمده و چون اذنین از راس باشند لا جرم مسح هر دو یک آب راس
 کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و این خذیمه ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کم شمارا بوضو
 رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرض از آب مسح کردن بدان سر و هر دو گوش را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الرأس و در بوطا و نسائی
 از عبد الله ضابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکنند بنده مومن بیرون می آید غنمه گنجان از زمین و باستانشاق از زمین و غسل و جاز و جبه تا از تحت
 و غسل بزمین از زمین تا از میان ناخنان و مسح راس از راس تا اذنین و در اینجا ولالت ظاهر است بر بودن اذنین از راس قاله اشعری و در اکثر احادیث
 مسح راس و اذنین واقع شده بی تفرص باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست باب سر این اوله را حضرت شیخ از طرفه منفیه در شرح سفره است

ذکر کرده اند و در سبب گفته که حدیث الاذان من الراس اگر چه در اسناد وی مقال است مگر آنکه سبب کثرت طرق بعضی می تشبیه بعضی است و احادیث صحیح شایه است که در آن مسح هر دو گوش باراس مره واحده آمده و این احادیث بسیار از ائمه علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و سید و غیره ایشان مستفی از آنکه مسح کردن هر دو را با سر یکبار یعنی بر یک آب چنانکه ظاهر لفظ مره است زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح با سر و اذنیه مره واحده صادق نمی آید اگر چه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید است و تاویل صحیحش با اینست که در دست تری نموده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی است که گفته میشود در این انتهی و این ظاهر است در تالیف مذکور سبب خفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الاذان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن ابی امامه است و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حدیث این حدیث است گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که با جته خود گفته یا از قول آنحضرت است که ذاتی المشکوهه و حدیث ابن عباس که نزد وار قطنی است خود وار قطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن فهم است و صواب روایت ابن حجاج از سلیمان بن یحیی بطریق ارسال است و در روضه و وقف وی اختلا و نموده اند و گفته صواب و وقف است و نیز در مسقط است و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است در روی عمرو بن حصین است و از متروک است و حدیث ابن عمر که نزد وار قطنی است معلول است و حدیث عایشه که نزد وار قطنی است در روی محمد بن ازهر است و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد وار قطنی است از طریق عبدالمکرم از انس و ضعیف است پس ثابت شد که حدیث الاذان من الراس مجموع طرق خود صالح احتجاج نیست و در باب ابی عثمان که در حدیث مسح الاذنین ماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یاخذ الماء باصبغیه لا اذنیه و در مصنفی نیز آن گفته اما حدیث الاذان من الراس اگر صحیح می شده لالت میکند بر کفایت مسح اذنین از مسح راس این خلاف اجماع است انتهی و حدیث باب صحیح است چنانکه مصنف گفت اخبره البیهقی و اسناد صحیح و صحیح الترمذی ایضا پس معارض نشود و او را حدیث ضعیف و راجح نشود مای واحد برای جدید زیرا که ترجیح فرج تعارض است کما تقررنی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که در آن مسح اذنین باراس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر و دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بل در دست بعید است زیرا که در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و شعر باشد با نعدم بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از دست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت است از آنکه آب سر با یکدیگر در آب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که آب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو است بلکه دو عضو است و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند مسح هر دو یک آب بر آن بنا نمایند لازم آید که سینه و دهن را که از جهت نسبت گوش از سر اذخل است بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجوب یک عضو گویند و نه خلاف در روایت اذنین و غیره را دلالت بر اتحاد اذنین باراس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح است و مطلق محمول است بر مفید و روایات دیگر که در آن تصریح تجدید آب وارد شده اصح اند از این و هو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم است در صحیح وی باین وجه که روایت عبد الله بن زید است بلفظ باین لفظ و مسح بر اسبه بما ع غیر فضل یدیه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیاد است هر دو دست است و هو المحفوظ و همین لفظ محفوظ است نزد اهل معرفت حدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در روایت مذکور بعین لفظ است و بعین صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبب گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر است از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارد احادیث حدیث

بمقی ولیل احمد و شافعی است در اخذ آب جدید برای آذین و مودیل ظاهر کما سبق و الله اعلم بالصواب و ابن ابی هريرة رضي الله عنه
قال سمعت كفت ابو هريرة شنيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول ميگفت ان امتي ياتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدستیکه انت من می آید روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غرا محجل است از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند
غرا بضم فین سحر و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم شده است پس که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این است در روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بفرز محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليعمل پس کیسه می تواند از شاخه دراز کند غره خود را بایک که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد و تجلیل را
زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و دست و پا با آب سرد و خنک غسل اقامت بسیار آب ریختن در آن است و در لفظی از سلم
آمده فلیطل غرته و تجلده متفق علیه و رواه احمد من حدیث نعیم و گفت نعیم نیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابو هریره است یا از حدیث
در سبب گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث است آن است بر عدم وجوب زیر که در قوت سن شاذ رنگت است و اگر واجب می بود تقصیر با استطاعت نمی کرد
زیرا که استطاعت تحقق است قطعاً و تصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانی که این حدیث را روایت کرده اند و هم عشره و نه در
روایت وی از ابو هریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیات اطالت غره و تجلیل و در قمر مستجاب زوی اختتام است گفته اند در دستها تا در
و در پایها تا زانو و این از ابو هریره مروی است و ثابت است از فضل ابن عمر آخره ابن ابی شیبته و ابو عبید بن جراح گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل است تا مفرودن و قول بعد مشروعیات غره و تجلیل و تاویل حدیث ابو هریره خلاف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان وقت و از گوش تا گوش دیگر بماند بشوید در متوضی مخصوص بوجه بود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغرا با بیض الوجه یعنی
و اللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ تجاری بیدعون است عوض باقون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سیر
حلیه یعنی سیما و نشان وضو از نمون یعنی در دست و پای متوضی که تجلیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما ایست لغیر کم
رواه مسلم فرعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این است است چه وضو در ارم سابقه هم بود و عن عائشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمم گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست فی تنعله
و فصل پوشیدن که اول دران پای راست و در او روی و توجه و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا دران از جانب راست کردی و طهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شسته و پای راست شسته اما رخسارها و گوشها پس شسته میشوند و فی شانه نه کله
و در همه کارهای خود ابتدا بر دست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این نیز سه چیز بطریق تمثیل است و نه هر چه از باب تشریف ترین بین تکرم است همانند
قبیل است چنانکه جامه پوشیدن پای و روزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از دستها بیرون شدن و سر کشیدن و ناخن بریدن و مسواک
بغل مشرب گرفتن موی سر تراشیدن و در خلق راس بعضی بین مخلوق اعتبار کرده اند بعضی بین خالق و الا اول اصح و ظاهر آنچه از این باب است
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در وضو استجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب زمان آغاز بسیار است و این همه بجهت سزا
و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرض که برستی را
همه جا اعتبار است و حدیث دلیل است بر استحباب بدارت بهمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ تعجب التیمم دلالت دارد بر آن و صاحب سبل تحقیق آن در حوا
شرح کرده متفق علیه و صحیح این جهان این منة و له الفاظ ذکر بالمصنف فی التخصیص و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ فقل وايمتيا منكم چون وضو كنيد شما پس آقا كنيد بجا نهاي راست خود و در لفظ
 بايائيم كه آمده و هر دو يك معنی است اول جمع يعنى و ثانی جمع امین الخوجه الاربعه يعنى بود و بود و ترضی و نشائی و این ماجه و اخره البضا بن جانا
 و البیهقی و النظرانی و زبیده کرده و در وی اذا البستم ابن دقیق العید گفته جو حقیق بان یصح و ابن خوینة و حدیث دلیل است بر بیدار
 بسیار من نزد وضو و شستن هر دو دست و هر دو پا و اما غیر دست با پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ کس بران درین هر دو و زنه وارد می شد
 در حدیث تعلیم تکلف بدین و تعیین که وارد است احادیث تعلیم تقدیم یعنی درین هر دو بر تشریحی در حدیث عثمان که گذشت و آیت عمل بود سنت بیان می
 کرده و از جعلی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشالی برأت ام یومینی اذا التمت الوضوء رواه الدارقطنی و البیهقی و این منقطع است حجت بدان قائم نیست
و عن المغيرة بن شعبه صحابی ثقیفی مشهور است اسلام آورد عام خندق و قدم آورد و نجرت اول مشاهرا و حدیثیه است از امرای حضور
 معاویه بن سفیان و صاحب رای مشهور است او است نزول کرد کوفرا و مقر و آنجا در سنه پنجاه و پنج هجری رفتا و دو سال در حالیکه عامل بود بران از طرف معاویه
 کتبت ابو عبد الله ابو عیسی است تغیره بضم میم و فین سجد کسوره و شعبه بضم شین مع و سکون عین جمله و ابی موحده مضمومه است ان النبي صلى الله
 عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته **درستیکه** وضو کرد و آنحضرت پس مسح کرد بر سوی پیشانی خود این حدیث حجت ابو ضیفه است در حریت
 مسح چهارم حصه سر گویند تا صیغه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتضا بر سر تا صیغه نکرده ای و اگر بکلمه از ان واجب
 بودی او باقی و گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کرده ای و آیت قرآن مجید است حدیث بیان می کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ
 خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئله الرأس مسح مالک انتمی در سبب مالک جو مسح تمام سر است و در مصنفی گفته ازین هم اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتمی
 یعنی کل یا بعض سر اگر چه دو سه مو باشد و هذبه سبب احمد روایات مختلف است موافق هر یک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذاهب مالک است و در روایت
 مسح اکثر سر و ششگانی گفته مسح بعض سر مسح بر عامه هم کافی است انتمی و در سبب گفته حدیث دلیل است بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابو ضیفه
 گویند جائز است اقتصار و حافظ ابن القیم گفته مسح نشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعضی براس البته لیکن بود
 چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عامه چنانکه درین حدیث غیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را بنفاد کس و ابان کرده اند و اما اقتصار بر عامه مسح
 پس قائل نشدند بان جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه و سلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عامه و گاهی بر ناصیه و عامه هر دو و علی العامة و مسح کوبه
 و توبه اوست روایت بخاری از حدیث عمر بن اسیر غمیری و روایت مسلم از حدیث بلال بن رباح که مسح کرد بر خنجرین و بر عامه و روی مثل احمد بن سلمه
 و هود و ابو احمد عن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دست تنها و بر سر و عامه هر دو و بر مسح و ثابت است و حدیث ثوبان مشهور است باذن
 بر عامه بجز در لفظ وی نزد احمد و ابو داود این است فرستاد آنحضرت سیرتیه و رسید باوشان سردی پس بر گاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از
 بز و پس حکم فرمود بانها که مسح کنند بر عصاب و تسخیر و در سناوش را شد برین سعادت خلال و علل گفته احمد فرمود یعنی تواند شد که راشد از ثوبان
 شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر فرود سفر السعاده گفته هر گاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عامه تمام کردی چنانکه ظاهر بیان مسلم است
 حدیث غیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عامه که در ان فی الفتح و تز و ختمه مسح بر عامه ای تکمیل است و تنها بر عامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت
 مالک رسید با آنجا بر بن عبد الله که او را پرسیدند مسح بر عامه گفت جائز نیست تا مسح بوی سر نکنند و این اخذ کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه
 و نافع میگوید ویدم صفیه بنت ابی عبیدر که زن عبد الله بن عمر بود وضو میکرد و یکشبهه بخار خود را و مسح میکرد بر سر و رسید است با که در اول اسلام
 مسح بر عامه بود پس از ان منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دیدم پدر خود را که بر میداشت عامه را و مسح میکرد و در مصنفی گفته آنچه از

معلوم است که مسیح بر سر او در روز قیامت بر او نازل شود و تمام نماز مسیح را بر عمامه ساکت است و در حدیث مسلم است
 شده که آنحضرت در سفری مسیح بر عمامه کرده و بر عمامه تمام فرمود پس هر وقتی که مسیح شود دروغ عمامه مستحب است اما فی سبیل الله
 که مسیح سر را گاه بر سر کرده و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نکرده باشد انتهی شایع گفته این در بعضی احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند و اول بود بعد منسوخ شد
 انتهی گویم دعوی شیخ محتاج سند سازی با مقدم است مجرد جمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوٰۃ گفته مسیح بر دستار محمول بر آنست که چون با دای فریفته
 مسیح و تقسیم آن اقتضای بر قدرنا میگردید محکم آن و این سنت است که مسیح تمام سر است بجای مسیح بقیه راس مسیح بر عمامه کرد و از برای اقامت طریق تفسیر و تخطی
 فی الجمله و بر عمامه مالک از برای تقسیم و طیفه فرض است که مسیح تمام سر است که بر بعضی سر گرد و بقیه بر عمامه کرد و توریستی گفته تواند که وهم را وی باشد شاید که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید را وی توهم کرد که مگر مسیح کرد و الله اعلم اما مسیح بر عمامه بطریق استقلال بی مسیح سر چنانکه
 بر موزه کنند دست نیست نزد ائمه بلکه مطلقا از امام احمد بشرط آنکه عمامه بر لهارت پوشیده باشد و سائر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر
 قول گذشت مسعودی الحفظین یعنی مسیح بر سر دو موزه ناظر درین معنی است و توریستی گفته تجویز کرده اند مسیح بر عمامه جمیع از فقهای اصحاب حدیث
 و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بجز در این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسیح خفین در غایت ظهور
 و اشتباه مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام اشع گویم بعد و در نص در مسیح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آنست بجز حمل و احتمال کنیم که توریستی
 کرده الحار از سنیت دی نتوان کرد و چه ابراج حال متعدد فرو در نباید آورد که گاهی چنین میگردد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم
 اخرجہ مسلم و بخاری این روایت نکرده و هر که نسبت اخرج بهر دو نموده و بهم کرده و عن جابر بن عبد الله بن عمر بن حرام السلمي
 الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث بود حاضر شد او در او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که در راهم حاضر شده اما صح آنست
 که حاضر نشده و بعد از وی در مینوّه مشهد همراهِ آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمه الله علیه و علی آیه الکرام از وی روا
 دارد قدوم آورده بود شام و مصر را از وی عنه خلق کثیرات بالمدينة سنه اربع و ستین و قبل غیر ذلک و له اربع و تسعون سنه و هو آخر من مات بالمدينة
 من الصحابة فی قول کثیری او ابو عبد الله است از نقبای انصار بود رضي الله عنه میگوید فی صفة حج التبیة در بیان حج آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم ایدوا بما بدأ الله به ابتدا کنید بجزی که ابتدا کرد بدان خدا اخرجہ النسائی هكذا بلفظ الاصل روایت کرد
 این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشاست و هو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغه خبر است یعنی شروع
 بجزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این است که بر آمد آنحضرت از روزه حرم بد طواف که برای نگره کرده بود بصیغه صفا و چون نزدیک
 شد بدان خواند این آیت ان الصفا والمرقاة من شعایر الله و گفت شروع میکنم بجزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع
 کرد و سی از صفا بسبب بیعت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد و صفت این پایه را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و در باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم است و وی ابتدا
 بیک نکرده مگر بجزی که سخن بدایت است در فعل چه مقتضای بلاغت همین است بصیغه گفته عرب مقدم میکنند مگر چیزی را که متمم بالشان باشد
 زیرا که لفظ عام است و متمم بربب خود نباشد اصنی ما بدأ الله به زیرا که کلامه موصول است و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت و ضمیمه
 قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین داخل است زیرا که لفظ
 صلی الله علیه و سلم ایدوا بما بدأ الله به پس واجب است بدایت غسل و چه پسر بجزی که بعد از است علی الترتیب اگر چه آیت تقدیم یعنی بر پسر و اگر در این

و در بطن و حدیث بیان آن نمود و تنقیه و دیگران بعدم و وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند و استدلال ایشان بحديث ابن عباس است که وضو
 کرد آنحضرت پیش شستن بروی خود و سر و دست خود را پست بر دو پای خود را پست مسح کرد و سر خود را ببقیه آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی
 صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام است و اولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحديث ابوهریره ذکر
 می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند و الله اعلم **و عنه** و هم روایت است از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم اذا توضأ اذ الماء علی من فقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر سر و آویخت خود تمام روایت این است
 پست فرمود این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دینم رسول
 را صلی الله علیه وسلم و در روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو و این بیان
 چیزی است که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت دخول است در با قبل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
 و نسوی گفته مرفیقین و کبیرین دخول اند غسل انتی و شوقانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آویج خود انتی و دلیل بر آن همین آیت
 کتاب نص سنت است و این صحیح است در دخول غایت در تنقیح و زیاده کرد و در صحنی که غسل برین تا مرفیقین فرض است آن معنی که مرفیقین دخول حکم
 غسل باشد و همچنین است حال در کبیرین با جماع جهوار است ظاهر لفظ شاد است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد تفریح کردند که فرض است غسل باقی
 اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پای دیگر واجب زیرا که مقابله جمع بجمع مقابله واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را
 بر روی او بایزد که مخالف جماع است انتی اخرجہ الدارقطنی نسبت بسوی دارقطن که محله کلان است از بغداد و وی حافظ فقیه است بر تفسیر
 شافعی عارف بود باختلاف فقها این خلکان گفته ولادت وی در ذی قعدة سنه ست و ثلث مائة شده و وفات یوم الاربعاء هشتم باهیم ذی قعدة
 وقیل ذی الحجة سنه خمس و ثمانین و ثمان مائة فی بغداد شیخ ابو حامد سمرانی بروی نماز گذار و قریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابو الحسن است
 و نام علی بن عمر بن احمد بن حمدی اتقی ذی جمعی در حق وی گفته حافظ الزبان الامام العظیم نظیر صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشان و حاکم گفته
 دارقطنی او حدیث خود گردیده در حفظ و فهم و ورع و امام و در قرارت و نحو او را مصنفاتی است که ذکرش دراز است و گواهی میدهم که پیدانشد بر اویم برین شکل
 و خطیب گفته وی فرید عصر و امام وقت خود بود و منتی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علی اسمای جان با صدق و ثقت و صحت اعتقاد و آئینه حدیث و زینت
 اطالت بسیار کرده اند شاگرد ابو القاسم بنوی و ابو بکر بن ابی داؤد و ابن صاعد و محاملی و غیر هم است بصره و کوفه و شام و واسط و مصر را سیر کرده حاکم
 و عبد الغنی و منندی و تمام رازی و ابو نعیم صاحب حدیث شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر آرزوی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جوان نگفت
 و این آیت بخواند لا تزککم انفسکم سنن او از کتب معتبره حدیث است و اعلی سند او خاص است و اول سنن او حدیث قلین است و در تکثیر
 طرق و اسانیدش سبانه نموده چجاه و چهار سند بر وی می ذکر کرده ابو نصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از جهال می پرسیم که در آخرت
 چون شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتی با سناد ضعیف و اخرج البیهقی ایضا با سناد الدارقطنی و در هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبد الله
 بن محمد بن عقیل است و وی ضعیف است تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیر هما ابو حاتم گفت متروک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است
 و ابن حبان او را در ثقات شمرده و وی متروک است باین توثیق لیکن جرح اولی است اگر چه معسل بسیار باشد و اینجا خود جرح بسیار اند و تصریح کرده اند تضعیف
 این حدیث جماعتی از حفاظ مثل مندری ابن الصلاح و نووی و غیر هم و معنی است ازین روایت مسلم از ابوهریره که ما تقم **و عن** ابی هریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یبذکرا اسم الله علیه لغت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست و شوهر کسی را که ذکر نگردیده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض است برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض است برای حجت زیرا که حسن است و معتقد با حدیث دیگر آورده درین باب و درین حدیث دلالت است بر معنی وضو غیر ذکر تسمیه و مفید استرطاب است بر معنی که انضمام وی موجب انضمام وضوست تا بوجوب که اقل مغایرت چه رسد و تعقید و جوب بجز برای جمع است در بیان این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرموده آنحضرت هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت پاک شد همان اعضا می وضوی وی از جبهه الدار قطنی و البیهقی روایت کرده اند از اتر ترمذی و ابوداؤد و نیز از ابوسریه و دارقطنی از ابن مسعود و یونس که حنفیه همین حدیث است گویند که تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال است و ملین امارت سنیت و استحباب است ولیکن در سناد این حدیث متروک است و در سناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک است و در روایت ابن بروه از ابی هریره نیز دو کس ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن ما اگر چه دلالت برین نیست که نیست و جوب تسمیه مگر بزرگاری لیکن احادیث عدم تواتر بر سهو و نسیان دلالت دارد بر آن و با بجملة مذموب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین است که تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضوست چنانکه زکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث است و باین روایت است که شاکانی چنانکه در مختصر گفته واجب است بر هر مکلف آنکه بگوید بسم الله تعالی که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم و اعلام الموقعین زیاده بر وجهی دلیل بر وجوبش آورده و همه اوله مخالفین با جواب شافی گفته و شک نیست که حق با اوست و در حجة الله الباطنة گفته حدیث محمول است بر تنگ قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضو مقصور باشد بر ظاهر خود و محتمل است که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید است مخالف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هر ایة گفته اصح آنست که مستحب است انتهی باخرجه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه باسناد ضعیف زیرا که در سندش یعقوب بن سلیمان بن ابی هریره است و یعقوب ضعیف است بخاری گفته شناخته نمی شود برای می سماع از پدرش نه پدراور از ابی هریره و حدیث را طریقه است که باذاتی التقرب للمصنف و مثله فی سنن البیهقی و در تخفیف گفته او را طریقت دیگر است نزد دارقطنی و بیهقی ولیکن آن طریق نیز ضعیف است و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر است اذا توضیعت فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتک لا تنزل تکتب لک الحسنات حتی تحث من ذلک الوضوء و لیکن سناد این حدیث واهی است و للترمذی و لابن ماجه واحمد و گفت و الترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت است نیز این را از ابوسریه روایت نکرده بلکه عن از سعید بن زید آورده کنیت سعید ابوعبید است عدوی است یکی از عشره مبشره مسلمان شد از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد با آنحضرت جز بر که در آنوقت باطلی بن عبدالله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او سهم بر آورد فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و جده ابوداؤد اسلام عمر سبب می است مروی الطول شهر بود و در عقیق بود و بعد پینه آورده و فتن کردند در سنه پنجاه و یک بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی را وی است منخوع مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و برادر و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیره ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی است درین باب لیکن ضعیف است زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این اصح احادیث است و ابن ماجه و دارقطنی از حدیث کثیر بن زید از ربع بن عبدالرحمن بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند که نیست نماز کسی را که وضو نیست و نیست و شوهر کسی را که تسمیه گفت قال الشوکانی از جبهه احمد و ابوداؤد و الترمذی فی اهل و الدار قطنی و ابن السکون و الحاکم و البیهقی نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر است از حدیث نزدیک دارقطنی

و بهیچ و اخرج نحوه احمد و ابن ماجه من حديث سعيد بن زيد و ابی سعید و اخرج نحوه آخرون من حديث عایشة و سهل بن سعد و ابی سیرة و ام سیرة
و علی و انس انتهى در سبیل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیع سعت و در هر دو قریح کرده اند و مرئیسیت درین باب از جهات مذکوره و در هر دو مقال
مگر آنکه بعضی این روایات تقویت بعضی میکنند پس غالی نیست لغزوت و لهذا ابن ابی شیبہ گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه و سلم قاله و حدیث دال است
بر شریعت شمیة در اول و صلوات الله علیهم و علی آلهم و سلم قاله و حدیث دال است
خدا را در اول وضو پاک شد جدا و همه و هر که نکره پاک نشد از وی مگر موضع وضو و اخرج الارباقطنی و غیره و این حدیث ضعیف است بهیچ و درین
بعد اخرج وی گفته در وی ابو بکر داهری است و او ضعیف است غیر ثقه نزد اهل علم حدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذکر و نسی
و گفته که اول در حق عام است و این در حق ناسی است و این حدیث ابی هریره اگر ضعیف است لیکن حدیث تو ضا کما امرک الله محاضر است و در اوقات
بر صوم و این دلیل است بر آنکه مراد لغتی و ضوی کامل است و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم و اما اینکه
آن مثبت و دال است بر ایجاب پس راجح باشد پس جلالش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف است و حدیث
کل امر فی بال دال است بر سنیت و حدیث باب بر مطلق شریعت و اقل وی نزد میت است انتهى کلام اسبیل و لیکن قول می صلی الله علیه و سلم لا وضوء
ظاهرش عدم صحت وضو است راستا زیرا که اصل در نفی حقیقت است و تاویل بعد کمال که تقدم بعد است پس راجح حمل حقیقت باشد و قال احمد
لا یثبت فیہ شیء و گفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی مستحب و عن طلحة هو ابو عبد الله بن مصعب من فتم میم و فتح صا
مملک و کسر ای شده و فاعن ابیه مصرف عن جلد کعب بن عمرو و الهذلی و بعضی گویند ابن عمر است بضم میم و ابن عبد البر گفته اشهر
ابن عمر است بالفتح و او را صحبت است بعضی انکار کرده اند صحبت او را قال عبد العظیم در سبیل گفته نیست وجهی برای انکار آن گویم مسلم بطریق احتیاج
کرده است و جدا و او را در صحابه شمرده که ذانی اسد الغابہ و طلحة یکی از اعلام اثبات تابعین است و وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جلد طلحة
در امام بر رسول خدا و وی وضو میکرد و روان بود آب از روی ریش می بر سینه فرایت پس میم رسول الله صلی الله علیه و سلم را
یفصل بین المضمضة و الاستنشاق فصل سیکر و مضمضة و استنشاق و فصل آنست که استنشاق را بعد از قراغ از مضمضة
یکبار یا دو بار یا سه بار یا آب جدید کرده باشند و احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسته غرغره و در بعضی بیک غرغره بفضیل و وصل و مشهور از مذکور
امام ابو حنیفه فصل است زیرا که دهن و بینی هر کدام معنوی است جدا پس تطهیر غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت براس
ترجیح فصل است بموافقت می قیاس را نه تعلیل و مقابله النص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شمنی از قیاس و
تظہیر به نقل کرده که وصل هم جائز است نزد ابو حنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضة و استنشاق جائز است و جدا کردن
هر یک باب جدید و دو ستر و ارم پس خلا فی در میان نماند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحة است و لفظ وی بروایت طبرانی و ابو داؤد این است که طلحة از
پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد و آنحضرت پس مضمضة کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعاده
گفته که آنحضرت مضمضة و استنشاق را گاه بیک غرغره کردی و گاه بر دو غرغره و گاه بسته غرغره چنانکه در غسل اعضا کردی و لیک غرغره نیمه در مضمضة کار
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهى این عبارت ناظر است در عدم ثبوت
این حدیث نزد وی رخ حال آنکه درین باب احادیث است از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضة و استنشاق را و گفته اند همچنین هر دو
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم اخرج ابو علی بن السکن فی صحاحه و این مؤید صحت حدیث طلحة است و اهل ایشان تصحیح کرده اند بصحت وی

واین سعد و طهات در باب مسح از جمله بلفظ را بیه رسون الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت است قال ابن ابی عمیر
و نیز ابن ابی عمیر را بر طهات ابو داؤد آورده و گفت سکت علیه هو و المنذری بعده و رسول گفته اقرب تخمیر است و همه سنت است یعنی
و صل فصل اگر چه روایت جمع اکثر است واضح و جمع بدو طریق است یکی آنکه یک غرغزه و ثلث وی باشد و دیگر آنکه بسته غرغزه بود برای هر یکی از سینه باشد
یک غرغزه اخرجه ابو داؤد با سناد ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم است و اضعیف است و ابن حبان گفته وی قلب بیکر و اسانید را
ورفع میکرد و مراسیل را وی آرزو از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کرد ز اورا یحیی القطان و ابن المهدی و ابن سعید و احمد بن حنبل و ابو یوسف
و در تمیز لاسا گفته که اتفاق کرده اند علماء بر ضعف می و تصرف و الدطلح مجهول الحال است و حدیث را حلقی دیگر است که ذکر کرد آنرا ابو داؤد و از احمد که گفت
بود این عیینه که انکارش میکرد و میگفت ایش تراطله بن مصرف عن ابیه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان و ارمی از علی بن المدینی و زیاده که در کعبه
عبدالرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمر بن کعب است یا کعب بن عمر و ابو داؤد را صحبت و نقل کرد از ابن سعید که محمد ثانی میگوید که جد طلحه دیده است
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد جمیع اصحاب صحف بن عمر و والد طلحه است و تصریح کرد و با آنکه
وی طلحه بن مصرف است ابن اسکن و ابن مرویه در کتاب اولاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خنیسه و خلق بسیار که ذانی التلخیص و چون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت می مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال می قاضی نبود و حق جواز هر دو سنت یا در حبان و صل فصل
و الله اعلم و عن **ع** رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تغمض بتراب درودهن کرد و صلی الله علیه و سلم و استنش
و آب در یعنی کرد ثلثا استه بار بمضمض و یدش من **ا** **ع** اللذي يأخذ منه الماء مضمضه و استنشار میکرد از همان کف که میگفت
بان آب را و این حدیث از اوله جمع است و محتمل که از یک غرغزه باشد یا از سه غرغزه ابو داؤد و النسائی و مروان سب لدریه از نو وی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که هر دو بسته غرغزه کند اول مضمضه کند از هر واحد پستر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو غرغزه واحد مضمضه کند از آن غرغزه بسته بار پستر استنشاق کند از وی بسته بار سوم آنکه جمع کند بغرغزه
و لیکن مضمضه کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرغزه پس مضمضه کند از هر یکی بسته بار پستر استنشاق کند
از دیگری بسته بار پنجم آنکه فصل کند پیش غرغزه مضمضه کند بسته غرغزه با و استنشاق کند بسته غرغزه و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارده شده بان
خطیث انتی تحرف بضم پری یکشت و بفتح یکبار بر و شستن بدست شیخ عبدالرحمن بن تعقب وی کرده میگوید که ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست راست پستر مضمضه کرد و استنشاق نمود پستر و شست پستر مضمضه و استنشاق
کرد پستر و شست پستر هر دو دست این عبارات بسیار احادیث است و ظاهرش دلالت میکند بر فصل مضمضه و استنشاق اگر چه قطعی نیست و در
بعض هر دو دست شست پستر مضمضه کرد پستر استنشاق پستر و شست و لیکن ظاهر است در فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضه و
استنشاق و استنشاق کرده بسته بار بسته غرغزه از آب این نیز محتمل هر دو وجه است و صلا و فصل و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرغزه کرده بسته بار بسته غرغزه از آب این نیز محتمل هر دو وجه مذکور و در نه سب شهر امام عظیم فصل است انتی **و عن**
عبد الله بن زيد في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه و سلم ثم ادخل يده مضمض و استنشاق من لهن
واحد ففعل ذلك ثلثا پستر در او و آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این بسته بار
و این حدیث نیز از اول جمع است مثل حدیث اول و هر دو باره آنکه از دو حدیث طولی که در صفت وضو آمده و ما در مصنف است اقتصار کردن

بر موضع جفت و حتی آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت ستمو آنحضرت بود در سنن و صحیبات و عمل مضمضه و استنشاق و کیفیت آن و صلا و فصلان نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از اینها بوجوب و قرینت احد الوجوهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد بزرگان و ابوداؤد و ابن ماجه است که گفت دریم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف این را سینه بار نمود انستی و استنشاق آنحضرت بر دست راست بود و سینه را بر دست چپ چنانکه در امری از عبد خیر آورده بودیم ما شبته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در او دست راست خود را آورد پس برگرد و آب برین خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سینه بار بجهه گفت هر که خوشش دارد که نظر کند بسوی وضو رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن انس رضي الله عنه قال رأى النبي كغف الش وید آنحضرت صلی الله علیه و...**

رجلا مردی را و فی قدمه مثل الظفر لم یصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را ظفر بضم طاء و در وی لغتهاست اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و اظفار است و جمع الظفر و این حدیث معین است بر وجوب استیجاب اعضای وضو بآب نصاب و بآب قیاسا و غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث دلیل للاحقاب من انار و این در حق جماعتی فرموده که احقاب را نشسته بودند و باین رفقه اندامه و در سبیل گفته و مروی است از ابو حنیفه که مسافر است از نصف عضه یا ربع یا اقل از هر هم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی برج کلی است و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابو حنیفه و نه هیچ یکی از اتباع او انستی در جمولات مظهر بر گفته در شستن هر دو پا با سینه تمام می نمودند و میفرمودند نطقت رجل مثل حلقه ابل است یعنی بسیار کج و نارسا واقع شده که آب را با سانی بران تری نمی توان کرد مگر بکلفت و مبالغه پس باین عبارت یاران را نه اشارت بمبالغه و شستن این هر دو اعضا نمودند انستی و در قول جمیل است و تنهایی من صفات العالم الیانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء و الصلوة لمن یری احد الایستوعب غسل فینادی بل للاحقاب من انار و الاثم الطمانینه فیقول صل فانک لم تغسل و فی اللباس الکلام و غیر ذلک انستی اخبره ابوداؤد و النسائی و احمد و ابن ماجه و ابن خزیمه و الدارقطنی و گفت و ارقطنی متفرد است بدان جزیرین حازم از قتاده و او گفته است و روایت کرد از ابوداؤد و داؤد بن خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است وید آنحضرت مروی را که میگنارد ظهر و در پای وی نموده بود بقدری که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را با عاده وضو نماز سینه است گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و مروی بحث است اکثر کم گوید احمد بن حنبل را گفته این اسناد جدید است گفته آری گفته اگر مروی از تابعین گوید حدیثی رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد آری و مندری در وی اعلا کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرد از یک کوفی در سنن لیکن در سند و مستدرک تصحیح بقیه است حدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت است و توفی قول مجمل گفته و در شرح حمذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی این حال در حدیث دلیل است بر وجوب سوالات بسبب آنکه با عاده وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد شده در انکار است بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد او را با عاده وضو مراد بران غسل متروک است و شتمیه وی با عاده باعتبار ظن متوضی است که وی بزبان وضوی کامل نماز گذارد و شتمیه وی بوضو گفته است و حدیث دلالت بر آنکه حکم جابل و ناسی حکم عام است **و عنده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتوضا بالماء وضو میکرد بماء بالضم یک سطل و ثلث رطل عاقی است و رطل است اشارت و اشار چهار تویم متقال و زن یک پیچیه است و مقولی مدو رطل است و دلالت ظاهر احادیث هم برین است چه در بعضی احادیث وضو نموده واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی چو رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشند**

و غسل بالصابون غسل سیکرد و یک صلح و صلح چهار دست الی خمسة امداد و گاهی غسل سیکرد و بزوده از صلح تا پنج مد و در بعضی وضوء مذکور
و غسل بپسته و گفته اند مقصود ازین تعیین محمد نیست که بزوده و کم از آن درست نباشد فضیلت در شستن تمام شستن است بی اسراف به قدریکه باشد
و اگر بقدر کفایت کند و آن گزرا و این آب است بر وضوء نیز رواست متعلق علیها و این حدیث را نقلهاست و لابی داود و النسائی و ابن ماجه
من حدیث عائشه که حدیث الهامه للبی و الله و این با جود ابن خزیمه من حدیث جابر بن عبد الله صحیح ابن القطان که ذاتی التخصیص نظام حدیث در آن است که این
منتها می وضوء غسل آنحضرت بود و این بیانی نیست حدیث عائشه نزد بخاری که در وی این است که وضو کرد و از یک آوند که او را فرقی میگفتند یعنی تا
ورا و آن آوندی است که گفتم آن آوندی که درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدر است که یک آوند که اینقدر گنجايش است
از وی وضو کرد پس از بعضی آب کرده باشد و این حدیث من حدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعرانه تقلیل وضوء و آنکه آنرا کردن بر سیر از وی حدیث
گفته کرده داشته اند اهل علم در آب وضو تا در کردن از غسل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته فرق بختن آوندی است که سه صلح با گنجايش کند و آن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل است مترجم گوید این تقدیر برای تعیین محمد نیست زیرا که آنرا بنی لوم متفاوت اند و حالت قصد از آن در آن و تبیین
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صلح غسل سیکرد و گاهی بیکتر از آن چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل سیکرد و یک صلح تا پنج مد و وضو سیکرد و یک مد
صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل و ثلث رطل است و در صلح صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل و ثلث رطل خواهد بود انتی حصفت اگر این حدیث
مقدم سیکرد بر آن حدیث یا آنحدیث را مؤخر سیکرد اولی بود برای حسن ترتیب و **باب الوضوء** باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
جمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کعب بن اوی اسلام آورد و سن پنجم یا ششم بعد چهل کس و حاضر شد جلوسا بدینا و او را در اسلام فتوحا
و مشاهد بسیار است در عراق و شام و قاتش غزوات حرم سنه اربع و عشرين از دست ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه شده مدت خلافت می ده سال
و شش ماه است باین مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پایه نزار و نهند و علم سائر اعیای امراض را در پایه دیگر علم عمر گران آید و گفت بر عمر رضی الله عنه
و بعضی علم فتاوی او در تالیف جدا گانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازانه الخفا و او اول خلیفه است که امیر المؤمنین خوانده شد
و بود در اقامت اصلح گندم رنگ سرخ چشم و خلافت وی بعد و تنصیص ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود نماز گذارد بر وی صیبه روایت کرده این از وی عشوه
و خلق کثیر از صحابه تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من من احد بتوضاً یسیغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند پس تمام و کامل میکند وضو انما یقول یستر میگوید یا شهید ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبداً و رسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بر حق مگر خدا بی تنها نیست او را انباز و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست الا شحک
له ابواب الجنة مگر آنکه گشاده میشود و او را درهای بهشت و در روایتی الثمانیة یدخل من ایتها شاء یعنی بهشت در در را باز هر که خواهد
اخرجه مسلم و ابو داود و ابن حبان و رواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افرو مسلم و کذا ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر کرد
آنرا نوی در آنحدیث مسلم بروحی که مذکور شد و رواه الترمذی و زاد و زیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکور تین این عاراً اللهم
اصحی من التوابین و اصحی من المنتظرین بار خدا یا گروان مرا از بسیار توبه کنندگان و گردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در سنادش اضطراب است و صحیح نمی شود در وی شی کثیر گویم روایت مسلم سالم است ازین غلط و این زیادت که نزد ترمذی است روایت که
آنرا بر او طبرانی در اوسط از طریق ثوبان و لفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو پس وضو کرد پس میکافارغ شد از وضوی خود گوید باشد از
و رواه ابن ماجه من حدیث انس بن ابی السبی فی عمل الیوم و اللیله و الحاكم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید و لفظ وی این است هر که وضو کند و بگوید

بسم الله الرحمن الرحيم ان لا اله الا انت استغفرک و انقلب الیک ندمته شوه و ربق پست خمر کرده شوه و با او
 پس گشته نشود آن مهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف و می نسائی گفته موقوف صحیح است و گفت عازمی رفع و می خفیت است
 زیرا که طبرانی و او سوا گفته که رفع نکرد و آنرا از شعبه مکرر می بینیم و از قطنی در عمل صحیح وقت کرده و بقیه کلام درین حدیث در تجویز است چیزی
 در حسن صیغ بریز این ماجرا و ابن ابی شیبہ ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب و منوسبت و تووی گفته اصحاب ماسکونید عقیب
 عمل بریم مستحب است و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر کرده و مصنف از اذکار درین باب مکرر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر هر عمل
 بر وضو پس ذکر نکرد و آنرا بسبب اتفاق این حدیث بر ضعف آن تووی گفته اوجیه که در شامی وضو است لائل لهاست و ذکر کرده اند از متقدمین ابن الصلاح گفته
 لم یصح فی حدیث در سبب گفته حسن ختم مصنف مابین آنکه تمام وضو گفته میشود غیر خفی است و عقیب وضو مسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضو است پس گفت

باب الخفین

باب در بیان اوله شرعی مسح بر موز با و طین است بدان نقل حریم که پوشد لعینین راعن المغیره بن شعبه قال گفت منیره
 كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم بودم بمره آنحضرت یعنی در سفر کما صح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و تعیین سفر آمده یعنی
 غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و تعیین نماز که آن نماز صبح است پس برآمد آنحضرت بصحرای قضای حاجت نسائی پس بر دو قدم
 با آنحضرت آب را در ظرفی که از او داده گویند پیش از نماز باید او پس هر گاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفت بر هر دو دست مبارک از او داده
 پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی خبیه بود از پیشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جیب پس بیرون آورد هر دو
 دست خود از زیر خبیه و از اذخ خبیه بر هر دو دست مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد روی پیشانی خود را و بر عامه دست و پا پس
 شروع کرد وضو کما تقدم و صحت به الاحادیث چه در لفظه تفضض و استنشاق ثلاث مرات آمده و در لفظی مسح بر اسه پس مراد بقوله فتوضا اخذ فیها شد
 نه آنکه استحکام وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ است فاهویت لا نزع خفیه پس دست بر آورد و خواستم تا بکشم موزهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
 قال دشمنان فانی ادب... این فرمود بگذار و بکش موزها را زیرا که در او روم پایدار و عالی که پاک اند یعنی پوشیدم آنها را بر طهارت
 در حدیثی گفته ظاهر از لفظ طهارتین آنست که طهر شرعی که کمال وضو است ادا کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند
 و جسی گفته اند که اگر یک پای در وضو شست موزه پوشید بعد از آن پای دیگر شست موزه دیگر پوشید مسح صحیح است این هم مثل سنت و الله اعلم
 فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از آن سوار شد و سوار شد من پس منتهی شدیم در سیدیم بقوم و حال آنکه او شان با ستاده بودند
 بخانه و میگذازد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذاره بود یک کعبت پس هر گاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شستن گرفت پس
 اشاره کرد رسول خدا و یافت یک کعبت را با وی پس هر گاه سلام کرد بر خاست آنحضرت و برخاستم من با آنحضرت و گذاردیم کعبتی که سابق شده بود ما را
 و گذارده بودیم با قوم و راه مسلم متفق شد علیه و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی است از منیره ابوشعث طریق و ابن مندبه بخاری آن
 چهل پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل است بر جواز مسح بر خفین در سفر نیز که این حدیث ظاهر در آن است کما عرفی و اما حدیث کلام در آن حدیث
 سوم که می آید خواهد بود و علی اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر جواز می آید در سفر با این حدیث در حدیث باطل است و دیگر آنکه در حدیث
 وارد است در این چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل حدیث صحابی روایت است و حافظ ابن عبد البر و سببه که در حدیث روایت
 کرده اند از آنحضرت مسح بر خفین قریب چهل صحابی و ابن مندبه از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را به فتاوی اس از اصحاب رسول خدا که

میکرد و آنحضرت بر او سوزن و ابو القاسم بن مهند اسامی را بر او نشاندند که خود ذکر کرده و شهبان بر شتاب و صحابی رسیده و قائل شدند مسح است
 بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بن عجل و غیر هم این المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین
 صحابه خلافتی زیرا که از هر که از ائمه روایت انکار آمده هم از وی اجابت می مروی شده و این عبد البر گفته میدارم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن
 مگر از مالک با آنکه روایت صحیح از وی صحیح است با ثبات آن و مگر از مالک بن نوایم بن عباس ابو هریره و تصحیح کرد چنانچه از حفاظه متواتر بودن حدیث صحیح
 سوزن و روایت کرده اند از ائمه و بیشتر و کجی گفت می ترسم که برای کسی که قبول نماید در مسح سوزن را زیرا که آنرا می که در روی او وارد شده و بیشتر سوزن است
 و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم مسح سوزن تا آنکه آمد از آثار روایتی مانند آفتاب و به قال الشافعی مسح و مرویست از بدویه و امامیه و خواج عدم جواری
 بدلیل قول تعالی و از جمل کثیر الی الکعبین گفته اند این آیه متعین کرد غسل جلین را پس مسح وی را و بنا شد زیرا که کعبین مبارک جلین است
 و غسل و همچنین احادیث تعلیم همین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ است بآیه مانده و دلیل منسوخ قول علی کرم الله وجهه است که سبقت
 شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس است که مسح تکبیر و آنحضرت بعد مکه و حیوانش آنست که نزول آیهت و ضرور غزوه مرسیح است و مسح آنحضرت
 و غزوه تبوک بود و مرسیح قبل وی است بانفاق پس تقدم ناسخ ستاخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مانده فرض کنیم تا هم ساقانی میان مسح
 و آیهت نیست زیرا که قول او را حکم مطلق است و احادیث مسح علی الخفین آنرا مقید کرده با عام است و این احادیث مخصوص اوست و حدیث علی
 و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول مسح است که ثابت است از ائمه و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود است که حدیث جریر بن عجلی است
 چه وی هر گاه روایت کرد که آنحضرت را دیده که مسح کرد بر هر دو خف خود و او را گفتند که آیا این پیش از مانده بود یا بعد وی گفت و بل اسلمت
 الابد المانده و این حدیث صحیح است و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جز از مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی بود
 که خف نداشت پس دلالتی بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مشیت این هم میگوید که در آیهت مانده قراوت حرم ثابت شده بطریق عطف بر مسح
 که آن رس است پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و بلین و جثومت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التي
 توجه به قراة الجرحون مسح ثابت شد نزد قائلین همان برای بی و دو شرط است یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حتی در اول
 پیران مسح کند و این بر تقدیر ازاده طهارت کامل از ظاهر همین است که سابق و محتمل که آن هر دو ظاهر باشد از نجاست و این مروی است از او
 وی آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه استفا و از مسامی خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر از نزول اطلاق همین است و آن این است که
 باشد ساتر قوی مانع از نفوذ مای غیر خرق پس مسح کرده نشود بر سوزن غیر ساتر خفین و نه بر خرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر مسح
 زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نیز مصوب و تصحیح گفته حدیث ساتر موضع فرضی است که ممکن باشد تسلخ مشی در آن مسافر و او را حاجات خود
 نزد یک خط و در حال و غیر آن نه مسجوبی که مسح تقو ذ آب نکند مانند پا تا بر جامه و بنات و نه بر سون که خفی بالای خفی دیگر که کشند و تلبوس در تمام
 چند قسم است خف و خف و جوب و جوب و هر یکی را بر دیگری احتمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتا آنک پس بقیاس این معنی نیست
 پیدا شد در خف و ستر ساق بالای شتا آنک لغو است زیرا که فرض است غسل ابران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا تمام قدم
 و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جوب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تصحیح آن صحت است که تقو ذ آب را منع کنند پس اختر کریم از آن
 و جوب خفی است که بالای خف کشند پس از آن نیز اختر کریم و چون در اول اخفافی که در میان سلین خالی بوده است بر ساق و در خف
 نظر کرد و امکا و در آن صفت لایق و غیره و چون امکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در خفالی می گویند

سفرین طاقت مشی پشت کرده و حتی کرده که اهل بزومی رودند کجا پس قدریکه اهل رفاهیت از آن منگک نیستند اشکرویم پس این حدیث مشهور است
و تحقیق که از نماز سازند و غسل اورا بچشم کشیف گرفته باشند حکم خفت دارد و لا بد وجهه و ابوداؤود و ترمذی و ابن ماجه است از معمره و رواه احمد
و البیهقی و الدارقطنی و ابن الجارود ایضا الا النسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نموده باین لفظ ان **المسح على الخفين** الله علیه و سلم
مسح على الخفين و اسفله برستیکه رسول فرماست که در بالای هر دو موزه که بر پشت قدم است و پایان آنرا که جانب پایان قدم است
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ منقول است و در وی اسباب و علتهاست که توضیح میکند در حدیث وی و پرسیم ابانزه و محمد یعنی بخاری را این
حدیث که آیا سخت دارد و گفتند این هر دو که صحیح نیست و بلکه ضعف ابوداؤود و فی اسنادها ضعف و در سندش ضعیفی است بر دو وجه یکی آنکه
اتصال وی ثابت نشده دیگر آنکه مروی است از طریق ثور بن یزید از جابن جیوه کاتب مغیره از مغیره و ثور از جاسع بناد و نیز در اشطری بی ذکر
اعلی و سفلی آمده و در نقلی علی ظاهرها وارد شده و این موجب اضطراب است و تفصیل ضعف در تحقیق باید جست در معنی گفته کفایت میکند مسامی مسح
بر اعلای خفت قلیان باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح را س گفتیم اما قیاد علی پس ما خود است از اتفاق مسلمین بر مسح بر اعلی دون الا سفلی انتهى
و سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه **لو كان الدين بال رأي** اگر می بود کار و بار دین بر رای و حکم عقل و قیاس
و ملاحظه معانی لکان اسفیل الخفت اولی با. من اعلاها هر آینه می بود پیلان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن
زیرا که جانب پایان محل تجز و تلوث است پس تطهیر و تنظیف آن اولی و واجب باشد و قد راایت و تحقیق دیدم رسول الله صلی الله علیه
و سلم را **یسح على ظاهر خفيه** که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده
که در او روی از او دست ز بر خفت و یکی را بالای خفت بعد از آن کشید هر دو دست رواه مالک در معنی گفته در مسح دو روایت مختلف آمده و همه
جمله درست و واضح و حدیث رضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان است اخرجه ابوداؤود و مصنف در تحقیق گفته اسناد صحیح
با اسناد حسن و روی الدارمی بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو دست لا غیر و عمل را در آن دو قول است یکی بر پشت
حدیث مغیره که مسح کرد و آنحضرت بر هر دو خفت خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پست مسح کرد اعلای هر دو را یکجا
گوید من بنیم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی و هو منقطع و باین صفت رفیع است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو برده باطن
یستری زیر عقب خفت نهد و گفت یعنی بر اطراف اصابع نموده بین را بسوی ساق و یستری را بسوی اطراف اصابع بکشید و دوم آنکه مسح بالای خفت کند
نه زیر وی و این موافق حدیث باب است و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت است بسته انگشت و گفته اند سه اگر چه یک اصبع باشد و گفته اند
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و مغیره هر دو از آن ساکت است آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خفت خطوط باطن
نودی گفت این حدیث ضعیف است و در روایتی از جابر آمده که گفت دیدم آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بر
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریح کرد میان انگشتان خود و مصنف گفته اسناد ضعیف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی مستح علیه
در کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح است و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آخر مسح بر خفت نامند لغت
کافی شود او را و نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و نیاس مقابله نفس باطل است و الله اعلم و **صغوان**
بفتح صاد و همزه و سکون فابن عسال بفتح عین حمزه و سین همزه مشدده صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و از زده غزوه
همراه آنحضرت کرده گویند این مسعود از وی روایت دارد و قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا صفا اذا کنا سفرا

امر میگردنار اوقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین و سکون فاجع مسافرست چنانکه صحیح جمع صاحب و تخریج تاجر و کلب جمع را کلب
 ان لا ننزع خفافنا بيسر خاينكة تكثيم ماموزهای خود را از پايها نلشاة ايام و ليا ليهن سته روز و شبهای آنها را من جنابة مزار غنبل
 جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها را بایکشید و لای من غائط و بول و نجس و مگر در وضو کردن از غائط و بول نوما
 که درین چیز بانی بایکشید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده تعریب کلامی هست که در شروع بمسوط مذکور است اخرجنا للتساقط
 والترمذي والفظلة وابن خزيمة وصحاحه ورواه الشافعي واحمد وابن ماجه وابن حبان والبيهقي والدارقطني ترمذي از بخاری
 نقل کرده که این حدیث حسن است بلکه بخاری گفته نیست در توقيت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی و صحیح الترمذی و الخطابی و حدیث
 دلیل است بر توقيت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سته شبانه روز و در وی دلالت است بر اختصاص وی بوضو نه غسل و هو جمع علی ذلک و ظاهر
 قولش که امر میگردنار واجب است لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند و آنکه افضل است
 مسح بر خفین یا بخلع هر دو غسل قدیمین مصنف از این مندر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و توفیق
 اصحاب با تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر تمام گفته اند و این حدیث
 دلیل است بر مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در سوطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جایز بود لکن
 اکثر احادیث و آثار مرویه مالک در مقیم است و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیح از مالک صحیح اند بجز او مطلقا و بعضی گویند توقع مالک در مسح حال آنست
 در خانه نفس خودش بود اما قنوی بلور جواز است و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه شیخون است بجز از آن در سفر حضور و جوفه السلام
 گفته در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و بدت حضرت یک شب بار و ز فرمود و بدت سفر سته شب بار و زانتی
 و عن عیبه بن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام و ليا ليهن للمسافر
 و يوم و ليلة للقيم یعنی فی المسح علی الخفين گفت علی گردانید رسول خداست مسح بر موزه سته روز و شبهای آنها برای مسافر و یک روز
 و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الی مدرج است از کلام علی یا غیر وی از روایات و حدیث دلیل است بر توقيت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
 و بر مشروعت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زمان با اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بخت
 از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث حجت ظاهر است برای مذہب جمهور و همین است مذہب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جامیر علما از صحابه و تابعین
 و من بعد هم و مالک گفته مسح کند و توقيت نیست و این قول قدیم شافعی است و حجت ایشان حدیث ابی حمزه است که بیاید و هو ضعیف بالانفا
 اخرجہ مسلم و ابو داؤد و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن مانی و لفظ وی این است گفت آدم عابثه را سوال کننده از مسح بر
 خفین پس گفت بر تو باد یعنی بنی ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرس مروی است این حدیث از بنی زهراء صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سبط
 و احمد از عون بن مالک شیبی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوه تبوک سته شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد
 که این اجود احادیث مسح علی الخفين است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فصل اوست و عن ثوبان
 بفتح مشدده ثوب کنیت او ابو عبد الله ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول صحیح است ابن بخیر و اینهم صحیح و سکون جیم و ضم دال هم که
 وقیل ابن بخیر بفتح جیم و سکون جالی جمله و در آخر از اهل سراه است که موضعی است میان کوه مدینه و قبیل من جمیر در بنده افتاده بود آنحضرت اول
 خریده آنرا کرد و همواره اللذم آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس مخزول آورد و بشام پسر رفت بسوی حمص و سلم

وَمُرُوا بِآيَاتِنَا فِي رُبْعٍ وَخَمْسِينَ رُيُوسًا مِنْ خَلْقٍ كَثِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةَ فَاوَرَهُمْ أَنْ يَمْسَحُوا عَلَى الْعَصَابِ
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصاب یعنی العماثر دستارها و التناخين یعنی شناة جمع تسخان در قاموس
گفته تسخين یعنی مرچل خفان است و تفسیر کرده آنرا راوی بقول خود یعنی الخفاف موزها جمع خف و ظاهر اینست که قول بی یعنی العماثر یعنی الخفاف
درج است از قول راوی و حدیث ظاهر است در جواز مسح بر عمامه همچو مسح بر خفين و در سجده گفتند و اما اینکه در روی طهارت راس و توقیت شرط است یا نه اینست
در روی کلامی برای علماء پسترد و جوشی قاضی عبدالرحمن برین علم دیدیم که در جواز مسح بر عمامه شرط است که مسح عامه بعد طهارت کامل است باشد چنانکه در مسح بر خف میکند
و گفت رفتن از سوی مسح بر عمامه بعضی علماء و لیکن دلیل این دعوی ذکر کرده و ظاهر در اینست که نیست شرط در مسح بر آن عذر بلکه کافی است مسح آن هر دو اگر چه
آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن قیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه و کامل کرد آنرا بر عمامه و گفته اند که نمی باشد مگر بعد از آنکه در دست
واقطنی بلین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را بزود پس هر گاه قدم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصاب
و تسخين و این محمول است بر عذر و درین حل بعدی هست اگر چه در شرح میل بیان کرده زیرا که ثابت است مسح بر خفين و عمامه غیرند و سخن در
رضی الله عنه موقوفاً و انش رضى الله عنه من فوجاً **خفيفه** فليمسح عليهما چون وضو کنید
از شما پوشیده و موزه خود را پس باید که مسح کند بر آن هر دو تقید لبس و مسح بعد وضو دلیل است بر آنکه مراد بظاهرتین در حدیث میغیره و ما فی منسأ
طهارت محققه است از حدیث اصغر و لیصل فیهما و نماز گذارد در آن هر دو و لا یخلعهما ان شاء و بیرون نیندازد آن هر دو را اگر چه
وقید مشیت برای دفع و جوب و تحویم است که ظاهر امر و منی است الا من جنابة مگر از جنابت و این حدیث مفید شرطیت طهارت و اطلاق آن
از توقیت است پس مفید باشد بان کما یفیده حدیث صفوان و علی اخرجه الدارقطني و الحاکم و صحیحۃ نزد امام احمد مسح افضل است از
غسل و در ولایتی هر دو برابر از جهت ورود حدیث هر دو و نزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند و در سفر السعادت گفته مرا آنحضرت را تعلق
در هیچ بابی در مسح و نذر غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوی و اگر پایا برهنه بودی موزه پوشیدی تا مسح کند و علماء اختلاف
در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد انتهى **و عن ابی بکر** یعنی بکره یعنی موعده و سکون کاف نام او نفعی بضم نون و فتح فاء من
حمله در آخر این مسروح و قیل بن الحارث است میگفت که من بولای رسول خدایم و از انساب ابامیکرد و در وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد و مسلمان شد و آزاد گردید و بود از فضلا سے صحابہ کینیت بروی غلبه کرد این عبد البر گفته در عبادت مثل مقصود
مرد در بصره سنه احدی او اثنین و خمسين و اولادوی در بصره اشراف بودند بعلم و ولایات و له عقب کثیر و روی عنه خلق کثیر **عن النبی**
صلی الله علیه و آله انه رخص للمسافر ثلثة ايام و لیا لیهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفين و للقيم
یوماً و لیلية اذا ظهروا و برای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدیث اصغر یعنی هر یکی از مقیم و مسافر قلهس خفیه پس پوشیده هر دو
خود را و باقی تعقیب نیست بلکه تجر عطف است زیرا که معلوم است که آن در مسح شرط نیست ان یمسح علیهما اینکه مسح کند بر آن در وضو
که بعد ازین خواهد کرد و این حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار است مسح بر برای مسافر و مقیم و مثل حدیث عمر و انش است در شرطیت طهارت
و در روی ابانث است باینکه مسح رخصت است زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني و صحیحۃ ابن خزيمة و اللفظ له
و ابن حبان و ابن الجارود و الشافعی و صحیح و ابن ابی شیبة و البیهقی و الترمذی فی علل المفرد و صحیح الخطابی و رواه الاثرم فی سننه **و عن ابی**
بکر همزه و تشدید تخانی بن جملة بکسر عین معناه علی الاصح و هو المشهور و قیل بالضم مضنفت در تقرب گفته منی است ساکن تشدید او را و صحبت

و در سندین ضریف وی اضطراب است انه قال یا رسول الله اسمع علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر پرده
 موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلاثة
 ايام قال نعم گفت و سه روز فرمود آری وما شئت و تا زمانیکه خوابی و در سجده دلیل است بر عدم توقیت مسح در حضر و سفر و این مروی
 از مالک و قول قدیم شافعی است ولیکن این حدیث مقام مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست و نه در آبی آنها و اگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد
 بان حدیث کذا فی سبل و در صحیح گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که در سبب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت و تقدیر نیست بلکه او را پس
 که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد و تقب کرده اند حفاظ حدیث و فقهای اصحاب حدیث علی رضی الله عنه و جواب داده اند از جانب مالک
 که خزیجه بن ثابت بن عیین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته او است و زناه لزا دنور و در لغوی این جواب را که قول خزیمه غلطی است از وی پس چنانچه
 نیست ترک یقین یعنی حدیث صحیح باین ظن مترجم گوید محل کلام خزیمه آنست که توقیت بر سبیل واجب نبود بلکه بر سبیل ندب و احتیاط افضل است
 و حال دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده طلب می نمود البتة زیادات امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب
 و زیادت فهمیده نسبت سائر رواة و با سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر
 سنت است مگر باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بمثلین و تقدیر نماز عشاء است بثلاث شب و تقدیر صدقة الفطر است پیش از نماز عید و عید و عمل از
 حدیث توقیت سجده نباید کرد و جمهور که توقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابو صیفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت لا اول حدیث است
 که بعد پس خفین جاوش شود و احمد و اسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح است و هر دو حمل است و الله اعلم انتهى الحوجه ابوداؤد و ابن ماجه
 و الدارقطنی و الحاکم فی المستدرک و تضعیف کرده او را بخاری و گفت لا یصح و قال و گفت ابوداؤد اختلاف کرده اند که سناده وی و یسیر بالقوی
 و نیست سند وی قوی و گفت ابوزرعه و مشقی نقل عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند و گفت ابوالفتح آزدوی این حدیث نیست که قائم نیست
 سند وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر سناده وی و گفت الدارقطنی لایثبته و اختلاف کرده اند درین حدیث بریحی بن ایوب
 اختلاف بسیار و گفت ابن عبدالبر ثابت نیست و نیست او را اسناد قائم و مبالغه کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندگی وضو جمع ناقض است و نقض در اصل حل بهر دست پست مستعمل شد در البطال وضو زیرا که شارع از آنجا سبطل
 معین کرد پست حقیقت عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم است زیرا که تیمم بدل وضو است و رنجبه الله البالغه گفته ناقض وضو بر تنه کوداست
 یکی آنکه اجماع کرده اند بر آن جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بر آن روایت و عمل شائع و آن بول فائطه و مندی و نوم ثقیل و ما فی معناهاست
 دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند در آن روایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه در آن باب در لفظ حدیث
 شبهه یافته شد و فقهای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو نماز شسته انوار انتهى **عن ابن مالک رضي الله**
عنه قال كان ب رسول الله **صلى الله عليه وسلم** عهد **بنتظرون العشاء حتى تخفق رؤسهم**
 تعریصهون و يتوضون گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه و سلم انتظار میکردند نماز عشاء تا آنحضرت
 برآید و در پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان و فرو می افتادند از غلبه خواب بر سینه های ایشان پست نماز می گذاردند
 و وضوی جدید نمیکردند و در بعضی زیر این حدیث گفته چون غلظت نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کما قاله الله پس غیر نوم مثل آنجا

و سکر نیز ناقض شد و تیغ مسلماً آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تیغ نوم قاعد از نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
 نزیل باشد و در میان مقعد و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تیغ نوم مضطرب آنست که تمکین مقعد باشد هر حال که بود و ذکر اضطراب تعجبیه
 و تصویر استرخالی اعضا و نزدیک ابوحنیفه رکن و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که زوال تمکین یافتند حکم مضطرب دارد و جمعی تیغ آن خواب گران
 و خواب بیک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح است در غلبه استرخا و چون اهل شهر در حدیث نوم
 استرخا اضطراب و استلقاست آزار بر روی کار آوردند و حصر را بان متوجه ساختند انتهى اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطنی واصله فی
 مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی اینست یوحظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی است حنی انی لاسمع
 لاحدهم غلطی ثم یقومون فیصلون ولا یتوضون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از آنها آواز خفتن پست بر سر یا استند و نماز سبک زارند و وضو نیکو وند
 جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مرفوع است باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یعنی نوم هم می نهادند بپلو یا
 خود را و ابابیحی القطن ابن دینار حدیثی که در نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غلطی و ایضا مناسب آن نیست زیرا که این
 هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و با جمله احادیث مشتمل اند بر تحقق راس و بر غلطی و بر ایضا و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نیکو وند از اینها
 و از اینجا اختلاف کردند علما در آن بر پشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقاً بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
 بن عقیل که گذشت در سج و در روی است من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث
 بهر عبارت که مروی باشد در روی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانما و این مثل صحابی بدری است بهر قسم که واقع شد
 و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی بصیر قاسم بن سلام و اسحق
 و قول غویب شافعی است و این مندر گفته باین قائل من و گفته مرویست سنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
 مطلقاً بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن صالح در ایشان
 وارد است و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب ابی جله و عمید اعرج است سوم آنکه خواب ناقض است تمام وی و معاف دو خفقه است
 اگر چه متوالی باشند یا خفقات مفرقات و تحقق بمعنی میلان راس است از نفاس و حدودی آنست که چندان فرو زود که صاحب خفقه بیدار گردد
 و هر که سروی میل نکند او را بقدر خفقه معاف است و آن میل راس است فقط تا آنکه ذوق بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
 انس را حمل بر نفاس میکنند که از آن تمیز نائل نمی شود و چهارم آنکه نوم غفیفه ناقض نیست بلکه منظره و نقص است لا غیر پس چون خفت نشسته
 بتمکین مقعد از ارض وضو شکست و روزه شکست و این مذهب شافعی است و دلیل می حدیث علی است العین و کار السکر من نام فلیتوضا و حسنه
 الترمذی و لیکن در روی بقرین بن الولید است و او را ضمیمه گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مفید
 بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی اینست که نوم منظره خروج چیزی است بغیر شعور مثل سبوح و جز آن پس چون نوم کند غیر تمکین من خروج سبوح غالب بود
 و این غالب است بر حق گرفته اند و حکم کردند باینکه نوم ناقض است مگر نه نفسه سبوح آنکه چون بختند بر بدستی از بدیات مسلمی چون رکن و ساجد قائم
 پس این ناقض وضو نیست برابر است که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت سطحی یا بر قفا باشد کند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قولی غویب
 شافعی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکه یقول عهدی روحه عندی و سجده ساجد بین بد

و اما بهیچى و غیره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه وی نائم است و سجود نیست مگر بطهارت و سجودش
 نیست که ساجد نامیدند او با اعتبار اول امر است و با اعتبار بیست و هشتم آنکه ناقض است مگر نوم رکع و ساجد و سجود مذکور و اگر چه خاصست بسجود
 ما قیاس کردیم بروی رکوع رانیز و این مروی است از احمد بن محمد آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول
 ضعیف است مرشاضی را و در پیش حدیث مذکور است بیست و هشتم آنکه نوم کثیر ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذہب زہری و یزید
 و ادزاعی و مالک احمد است و یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنة نقض است پس کثیر مظنة او است بخلاف قلیل و حدیث
 انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل است زیر اقوال یا نه این است اقوال علما
 در نوم که مختلف شد انتظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکور و درین باب احادیث دیگر است که خالی از قبح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض
 کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض است بحرث صفوان و شناخته که این خرنوبه و ترندی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث
 وی مطلق است و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون است ببول غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد
 و مطلق نبود بلکه مفید باشد و در حدیث انس آمد که صحابه وضو نیکو کردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قدر ایشان
 و ایشان جاہل بودند از تواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقاً حکایت کرده معلوم است که در ایشان علما بودند عارف با موردین خصوصاً نماز
 که عظیم ارکان اسلام است خصوصاً کسیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد
 پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع
 جنوب و ایقاظ بجم استغراق زیرا که در سبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت
 بعد و بر کعبت فجر بر پنجمی غلطید و نمی نخت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخواست اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم مستغرق
 وی ناقض وضو نیست با آنکه دم بوضع جنب معلوم است و ایقاظ هم گاهی در سبادی نوم می باشد تا سنبه شود و مستغرق نوم نگردد و در حدیث
 بنوم اغما و جنون و سکر و بر مسکر که باشد جامع زوال عقل در شرح مغزی ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز با ناقض وضو است پس اگر صحیح شود
 دلیلش اجماع خواهد بود و عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش گفت آمد فاطمة دختر ابی حبیث
 بضم های جمله دفع موحده و سکون تحتیه و شین مجر کی از صحابیات است فرموده یاسدیه زوجه عبد اللہ بن جحش الی التبی بسوی رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم و قالت یا رسول اللہ و گفت ای رسول خدا انی امرأة استحاضت فلا اطهرت برستی که من زنی هستم
 که استحاضه کرده میشوم و ائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة
 آیا پس بنام نماز اقیاس نجیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود
 همان نماز را آنما ذلک بکسر کاف زیرا که خطاب بئوت است عنق بکسر عین و سکون رانیست آن خون استحاضه بگریگی از نگما در فرج المبارک
 گفته این رگ را عاذل نامند بعین جمله و ذال سجده و يقال عاذر بر ایدل لام کما فی الفاموس و لیسن حیض و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض
 در هر ماه چند روز خون الهه میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه راعفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صحیح بودند در قضای روزه
 تجضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بحد حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک یفتح ما وجازت کسره وی
 و مراد باقبال ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از ستاده است همان ایام عاده خواهد بود و اگر نیست است

اکثر حیض ده روز است و در مذہب حنفیہ نزو دایمہ و بگردید اعلیٰ تمیز کنند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض است اگر تخمین است استیاض است
و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض از حج کردند و ظاهر این است که زن مذکورہ مستأجر بود و الله اعلم فی الصلوٰۃ پس بگذار و ترک ده نماز
و این سخن نمی خالص است از نماز و نماز بروی حرام است و نمازش فاسد و بوجماع و انذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض بر گرد و خون او فاعیله

عنک الذہر پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از او که دیگر مستفاد است قدر صحتی پستتر نماز بگذار و این حدیث دلیل است بر وقوع
استحاضه و بر آنکه استحاضه را حکمی است خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا سوال خدا با کمال بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک کند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در آن ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید بخون و در بعضی طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعضی
مثل روایت مصنف و در وی اقتضاست بر غسل دم و حال آنست که در حدیث هر دو واقع شده غسل دم و اغتسال بعضی روایات بر آن بعضی
برین اقتضاست که در حدیث آمده است نماز متفق علیہ و للبخاری و مومنی راست از حدیث عایشه زین زیادت شکر تو قوی می

یک حدیثی است و مشهور گویی برای هر نماز و اشار مسند ابی حنیفہ و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
و بدیه و دانسته و لفظ وی در صحیح این است و فی حدیث حماد حون ترکنا ذکره بهیضی گفته آن قولی است تو قضی و این زیادتی است غیر محفوظ
و متفرد اند بیان بعضی روایات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادتی ثابت است بطرقی که متیقن است بان قول مسلم اتنی و این حدیث مناسبت
باب نیست آنچه مناسب است زیادت مذکور است فقط اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت است
بر آنکه دم استحاضه حدیثی است منجمه با احداث فواقض وضو و لهذا امر کرده شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیہ چون وضو متعلق
بوقت است برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضر و لواقل هر چه خواهد بگذارد و در فریضه راجع کند بر وجهی که در حدیث مذکور است
که مضام در حدیث مقدر است یعنی لوقت کل صلوٰۃ و عمارت از قبیل حذف مجاز است و لیکن برای تقدیر مضام لابد است از قریب موجبه حذف
و بالکلیه گویند که وضو مستحب است واجب نیست مگر حدیث دیگر تحقیقش در حدیث حماد بیاید و عن علی بن الجریط طلب رضی الله عنه

قال كنت رجلا مملأً گفت بودم من مروی بسیار مدعی گفته پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را که عند البخاری در لفظی نزد می
سبب بودن و خضروی نزد و در لفظی نزد مسلم سبب بودن فاطمه و نزد ابو داؤد و نسائی و ابن خزمیه از علی بن ابی طالب لفظ است بودم مروی
نزد پس غسل کردن گرفته از وی در کتابستان تا آنکه ترقید پشت من و در برابر وزن ضربک صیغه مبالغه است از منی و منی یفتح میم و سکون ذال حمه
بر لغت اوضح و اشهر و یکسری صبح و تشدید یا نیز گفته اند ابی است رفیق از حج که نزدیک شہوت بر می آید بلاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شہوت و دفع نمی باشد و بعد از آن در ذکر کسر و فتوح نمی شود و گاهی احساس خروج آن نمی شود و نسبت بر حال منی در نسا بسیار است باشد

فامیت المقلد پس فرمودم مقلد بن اسود را که از مخلصان در گاه بود و فضلا و نجای صحابه و قدیم الاسلام است نسبت او با سواد و حکمت آن
که حلیف یاریب او بود و در اصل مقدار بن عمر و ثعلبہ کندی است و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقلد کمال ادب و حیاء
از حضرت علی کرم الله وجهه و تمیز است بر آنکه و المدا و احکایت شہوت و آنچه بدان متعلق است و ذکر میباشرت زنان با اصابه مناسب نیست و بعضی
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعضی آنکه سائل عمار بود ان یسئل بالنبی ایکنه پس سزا حکم آن آنحضرت راضی الله علیه و

فساله پس پرسید او را فقال فیہ الوضوء پس فرمود و در وی وضو است یعنی هر که منی را بیند آنرا بشوید و وضو کند و این دلیل است
بر آنکه منی ناقض وضو است و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در بعضی گفته حکم منی هم و در بعضی غسل است با جماع و در بعضی وضو بان

خواه گوئیم تمنع أو حثه أحد من الناس من الغائط خروج من السبيلين است متاد باشد یا غیر متاد یا گوئیم مخصوص است بمتاد و درین صورت
 مذنی و استیاضه از دلیل مشافه ثابت میشود و سابقاً اشاره کرده شد که تنقیح عسل عمر بار نه است که در خبری داخل میشود انتهى متفق علیه
 و اللفظ للبخاري و البخاري السبيل كثر في الوضوء و عماري راست باين لفظ كه بشوي فكر خود را و وضو كن و اين ظاهر است
 در غسل تمام ذكر و همین است محكي از مالک و از احمد در روایي عملاً بلفظ الحديث و مؤيد اوست روایت ابو داؤد و بیسلی ذکره و انشیبه و بیرونی و در سنن
 فضل من ذلك فرجك و انشیک و توفوا للصلوة و جمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج است نه تمام ذکر و لفظ ذکر کس از قبیل اطلاق اسم
 کل است بر بعضی و قریب بر این قواعد شرعی است و زیادت ابو داؤد و طویون غیره است زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را ساحت از اهل
 نیست ولیکن ابو عروانه از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و در این معنی نیست تصنف در تلخیص گفته و اسناده لایحتمال فی وجه
 این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او خود صاحب السبیل فی حواشی ضویر التمهید خطابی گفته امر بغسل انشیم برای استظهار زیادت تکبیر
 چه مذنی وقت انتشار با انشیم هم میرسد در مصنفی گفته غسل ذکر بطریق و جوب است پس استیاضه در مذنی مشروع نباشد یا بطریق استحباب
 یا خارج بر حسب عادت بلاد اقوی نزدیک فقیه اول است و اقتصار بر مجرد محتاد آمده پس تنقیح آن بروحی که شامل مذنی و دوم استیاضه باشد
 دل از ان در قنوت استی و لم یسلم توفوا و انضم فرجك و مسلم راست باين لفظ و وضو كن و پاش آب فرج خود را در مصنفی گفته
 مراد از لفظ اینجا غسل است بدلیل روایت دیگر بغسل ذکره و از فرج قدری که مذنی بدان رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود
 آن را نیز می باید شست و اگر بعضی ذکر آلوده شود بعضی آخر را شستن لازم نیست انتهى و درین حدیث دلیل است بر نجاست تنقیح
 و همین است حکم و ذمی و منی که سبب شست و ده میدک بیرون آید که در ان نیز وضو است نه غسل در مصنفی گفته تمیز در بیان منی و منی و و در
 ضروری است پس صفات میزد و هر یکی بیان کرده اند بحسب تقریر پیش شناخته میشوند و منی بحمید ک یا لذت یا فتن بخروج او یا یوی عجمی اگر منی بر لب باشد
 و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذنی اذت و دفع و فتور عضو نیست و رقیق تر است از منی و بوی عجمی بافته نمی شود و ذمی قطره است
 از بول انتهى و آبی است غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور طایفه از خروج ذمی یقیناً رخصت ترک وضو نداده اند بلکه خشک کرده اند بلکه
 وضو منتقض می شود از بول و ذمی نیز قطره است انان و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل
 بعض منسائهم بدريه شيكاً اخضرت بوسه كره بعضي ان زمان خود را و این کنایت از خود گرفته کافی حدیث الترمذی شخرج الى الصلوة
 و لم يتوضأ بستره بوسه نماز و وضو نکرد و این سئله مختلفه نیست میان حنفیه و ایما جگر که آیا زن را بدست مسودن ناقص وضو است یا نه
 آیه نشه گویند ناقص است بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امر آقا اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقص است
 و نزد حنفیه ناقص نیست و مشک ایشان بایه کریمه است او لا مستتم للمنتساء و نزد حنفیه مرد و لمس جماع است و دلیل حنفیه حدیث عائشه
 که در همین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر بخت می بودم من در خواب می بودم و پای من در سجده گاه آنحضرت پس می سجده
 میرفت خله میگرد و پایهای مرا و یکشدم من پایار او چون بر بخت دراز میگردم پایار او لابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن
 زن ناقص نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و گفته اند از مذنی گفت اسناد این حدیث
 که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق صحیح بن ثابت است از عروه و صحیح از عروه طایع مار و اسامع عروه از عائشه
 محقق است چنانکه نظر در عبادت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابن سیرم از عائشه روایت کرده و در ان غیر ترمذی طایع نموده و گفته صحیح

بسناد ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم از عایشه شماع ندارد و جوایش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول بود
 اخرجه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم نمیست از عایشه پس مرسل باشد که تقدم و نسائی گفته
 نیست درین باب حدیثی حسن از وی مگر آنکه مرسل است و گفت مصنف مروی است بده وجه از عایشه و بهیچ در خلافتیات رد و تضعیف آن کرده
 و این حزم گفته لایح و مرسل السلام گفته این حدیث دلیل است بر آنکه لمس مرأة تقبیل اوست و نمی کشند و ضروراً و هذا هو الاصل پس حدیث مقرر است
 و برین است علی رضی الله عنه و مذاهب شافعیه نقض وضو است از لمس من لایحرم بریل قوله تعالی اذ لا مستتم النساء گویند لمس حقیقت است
 و درست رسانیدن و مؤید بقای او بر معنی قرارت اذ لا مستتم النساء است زیرا که ظاهرش در مجرول مس جل است بدون آنکه بازن فعلی باشد
 و این تحقق بقای لفظ است بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت اولاً مستتم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت است و جواب او اندازان برین
 لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن در جماع ملامت است بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری است و لفظه
 مؤید حدیث باب است و مؤید بقای اصل و دلالت بر آنکه لمس ناقض وضو نیست و اما اعتماد مصنف و فرج الباری از حدیث عایشه باینکه و
 حائل بود و این خاص است بوی پیید و مخالفت ظاهر است حال آنکه علی رضی الله عنه و غیر است ابن عباس که در حق وی در عامی علیه السلام اول آیه
 تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامت را بجماع بعد از آنکه نادانگشت نبرد و گوش خود گفت
 آلا هو الذی یکفین سوال کرده او را نافع بن الازرق از ملامت پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوبی مقتضی اراده جماع است
 از ملامت زیرا که او تعالی از مقتضیات تیم آمدن از غاظر را شمرده برای تنبیه از حدیث اصغر و شمر و ملامت برابر برای تنبیه بر حدیث اکبر و آن مقابل
 قول می تعالی است در امر بغسل آب و از آنکه نتم جنت با قاطع و او اگر حمل کنند ملامت را بر لمس ناقض وضو شود تنبیه بر آنکه تراب
 قائم مقام آب است در رفع حدیث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و خفیه را تفصیلهاست که ناهض نیست بران دلیل انتهى و صحفه
 البخاریه ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسماعیل را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تخریص گفت این حدیث معلول است و ذکر
 کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بهیچ و این حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول است بر آنچه
 بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهى و معنی گفته تحقیق آنست که متفقاً اختلاف درین سئله اختلاف ایشان است و تفسیر
 قوله تعالی اذ لا مستتم النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود و حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را
 ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیم در غسل اساکت باشد پس نهیب ایشان همین بود و محمد ابن عباس حمل کرد بر جماع
 پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس و ضرور اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیم از غسل پس نهیب ابن عباس همین بود و آیهن عمر نهیب
 ثالث پیش گرفت که لمس اعم است از جماع و مس پس خدای تعالی لمس را موجب تیم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع تحقق گردد نایب غسل خواهد بود
 و اگر در صورت مس تحقق گردد نایب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیم از غسل و قائل بود نقض مس مرأة و ضروراً و راجع در اینجا قول
 ابن عباس است که در قرآن حمید در مواضع بسیار ملامت و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر وضو است
 اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد متامل در ماخذ باید کرد
 تا رجحان بعضی بر بعضی ظاهر شود و ظاهر ابوحنیفه درین سئله نهیب ابن مسعود و ابراهیم نمیست سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را
 در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک جماع هر دو وقت یکدیگر و نهیب ابن عباس

وخیان ثوری عدم نقض است انتهى و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون يابد لكي از شما در شکم خود چیزی از پیشش یا در جنبش آن پس شسته بشود می که اخراج منه شيء امره آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرج من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد برای عاده وضو این کنایت است از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم است و اشک است که بیرون باید که نماز وی و جای وی در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیاورد بوی را و این با متبار غالب است و مقصود حصول یقین است بر این بادوی از شکم اگر چه آوازی نشنود و بویی نیابد و از اینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضو بر جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک اهل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در عاده وضو خواهد بود و این حد شریف اصلی است از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقہ زیر که دلالت کرد بر اینکه اصل در شیا بقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام است از سیکه در نماز است یا بیرون وی و هو قول الجاهلیر و تالکیر را تفصیل و فروق است در داخل در نماز و خارج از وی که منتقض نیست بر آن لیل اخترجه مسلم و ابوداؤد و الترمذی و در روایتی باین لفظ است نیست وضو مگر از صوت یا ریج اخترجه احمد و الترمذی و صحیح ابن ماجه و البیهقی من حدیث ابی هريرة و گفت بیهقی این حدیث ثابت است اتفاق کرده اند همچنین بر اخراج منی از حدیث عبداللہ بن زید بن عاصم زانی و عن طلق بن عطاء و سکون لام بن علی الخنفي الباقی بن علی بن طلق ابن عبد البر گفته وی از اهل بیار است کنیت او ابو علی است و اورا طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده است از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست ذکری او قال الرجل عیس ذکره فی الصلوة اعلیه وضوءه گفت طلق گفت مردی مساس کردم و مسودم دست آلت خود را یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست و در روایتی باین لفظ است پسرید شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال الشیبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند آنها وضوءه بضعه منک جزین نیست که ذکر پاره گوشتی است از تو و در لفظی این است قال بل هو الا بضعه منه و در روایت ترمذی الا بضعه آمده و لیکن حدیث حجت خفیه است در عدم انتقاض وضو از مس ذکر و در سند ابی حنیفه از ایوب بن عیینه قاضی باماره از قیس بن علی مروی است و ششمین از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت ننیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در سوطای خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در سند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی است که گفت اگر بخش میدانی تو ذکر خود را پس بر آزا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی یحیی و غیر هم عدم نقض نقل کرده اند و هشتمین از آثار نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در بنی است جمع شدند و در نقض وضو بر مس ذکر اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد و از مس ذکر و ابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو میکرد و از آن میگفت که وی گوشت پاره از دست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود و هم ابن مسعود راجح است لیکن در سنن او این اثر ابو قیس است و احتیاج بحدیث وی نمیتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود است امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ کند انتهی شیخ عبدالحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو پس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت اعتیاد و تمسک بود که مظنه شهوت و متعوم بجلست است و الله اعلم انتهی و در ترجمه مشکوٰه فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت شیخ بعضی بعضی را روا کرده اند و نیز در ترجمه گفته که انتفاض وضو پس ذکر مختلف فیه است میان کلام مذکور و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک احمد با انتفاض وضو فرقه اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دُبر و فرج امرأه است ناقض وضو است و در مذکور امام مالک و مس امرأه فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر باطنی است بی عائل ناقض است و بر روایتی از امام وضو پس ذکر مسح است نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحابی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجوه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدم مطلق بن علی چه اسلام و رسال هفتم است در غزوه خیبر و قدم مطلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود از سماع مطلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست میان ذکر و دست می چیزی حاصل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن بسر بن عمار مگر آنکه ذکر نکرد نسائی این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی است و حنفیه بجا پیش گفته اند که بجز تقدیم اسلام مطلق بن علی بر اسلام ابوهریره بجز نمی توان کرد بر تقدیم سماع مطلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات مطلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدم مطلق از طرف خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که مطلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیثی صحیحی است بود و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید که از صحابی دیگر و پیش از حدیث مطلق شنیده باشد و این قسم و احادیث بسیار است و آنرا مرسل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوسی را ازین نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصنفی بحواب محی السنة گفته که این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث مطلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس ظاهر این است که حدیث مطلق تا صحیح حدیث دیگر است و تا نیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری نمیتوان کرد و باب ترک وضو مما مسته النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بر آن عمل میکرد و حال آنکه قدم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سوسید بن انعمان روایت کرده که راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسته النار خوردند و نماز گزارند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره با نسخ آن میگفتند و این چنین نیست با اتفاق و حمل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدر روایت میکرد و جمعی از علم گفته اند نمیتواند بود که حدیث مرفوع است و ذکر کتابه از بول باشد چنانچه استخوانی از غمائل کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام نیست بلکه بیان مصلحتی است پس جمعی از متورعان صحابه نیز لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکنند برین در عا که وضوی شهره کثیر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلائی صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمهور بر خست میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایاتین است و صحیحه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث مطلق را ابن حبان و طبرانی

و این حرم و عمرو بن علی الفلاس گفت که این حدیث نزد ما ثابت است از حدیث بسره و قال ابن المدینی و گفت علی بن عبدالمدینی بهیچ میم و اول
حمله نسبت است بسوی جدوی قتیبی گفته وی حافظ عصر و قده اهل این شان است مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احوالی
و شتین و مائة بخاری و ابو داؤد و از تلامیذ وی اند این حدیث گفته وی اعلم الناس است بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم نسائي گفته وی مخلوق
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف است که او احسن من حدیث بسره که حدیث طلق بهتر است از حدیث
بسره و محمد الطحاوی و گفت اسنادش مستقیم مضطرب است بخلاف حدیث بسره و محمد الطبرانی و ابن حزم و ضعفه الشافعی و ابو حاتم
و ابو زرقة و الدارقطنی و البیهقی و ابن الجوزی و توضیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن العری و حازمی و دیگران شیخ او را و گفت بهیچ گاه نیست
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق ایکه حدیث طلق را شیخین اخرج کرده اند و احتیاج نموده اند بهیچ یکی از روایات او بخلاف حدیث بسره که
بهیچ روایات او احتیاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخرجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگر چه قابل
باشد از شرط شیخین و گفت اسمعیل لازم است بخاری را اخرج وی بسبب اخرج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص و شواکافی گفته حدیث بسره
تنها راجح است از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا بن لفظ که آوی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو است فرمود نیست آن مگر
گوشت پاره از تو و منضم است بحديث بسره احادیث دیگر و هر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طالبی نیاروده انتهی و در سبیل گفته نووی حدیث
بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان است طلق بن علی را وی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن است از قول شیخ زیرا که حدیث بسره ارجح است بنا بر کثرت ایته صحیحین و کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در وارد المهاجرین و الانصا
و آنها بسیار بودند و بهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضی از آنها بهمان طرف رفتند چون عروه که پیشتر رفع آن میکرد و بعد رجوع بسره
قول بسره نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از مسن ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مروی نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلح است شافعی
سوال کردیم از قیس پس نیافتم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرقة گفته اند که قیس بن طلح نیست از آنها
که حجت بانها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مسن فرزند بانه و جواب انتهی و **بسی** تصفوان
صحابه نه قرشی یا سیدی برادر زاده و زین بن نوفل است از بیعت کنندگان رسول خدا بود عبد اللہ بن عمر و غیره از وی روایت کرده اند
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مس ذكره فليتوضأ بغيره رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و حجة الترمذی و ابن حبان و رواه مالک
و الشافعی و ابن خزيمة و الحاكم و ابن جبار و محمد احمد و الدارقطنی و کنی بن سعین و البیهقی و الحازمی و ابن خزيمة و ابو داؤد و گفته احمد را گفته حدیث
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح است و گفت دارقطنی صحیح ثابت است و قبح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان و از مروی جمول است
غیر صحیح است و سماع عروه از بسره بغير واسطه ثابت است کما جزم به ابن خزيمة و غیره من ایته الحدیث و همچنین قبح در آن بآنکه هشام
بن عروه از او پرسد خود روایت کرده و او را از پرس سماع نیست غیر صحیح است زیرا که سماعش از پدر ثابت است نزد اهل این شان پس منع شد
قبح حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین است در نقض وضو بسنن ذکر و مراد مس و دست بغیر حامل چنانکه در حدیث ابو هریره است
اذا قضی احد یدیه الی فرجه لیس و نما حجاب و لا ترقد و جب علیه الوضوء اخر حبان حبان فی صحیح و محمد الحاكم و ابن عبد البر این سخن گفته
چو او را روی فی هذا الباب و گمان شافعی آنست که افضائی باشد مگر باطنی کف پس من اظهار نقض نیست و رد کرده اند محققین بر این

که افشاء و لغت بمنی مطلق وصول است اعم از اینکه بظاهر کت باشد یا باطن وی این حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و تاجماع و توفیق و درین باب است احادیث و دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و عثمان بن بشیر و انس بن مالک و ابی بن کعب و معاویه بن ابی جندبه و قبیصه و اروی بنت انیس و تنها حدیث بسوابع است از حدیث طلق و در حجة الله البالغة گفته که ابن عمر و سالم و عروه و غیر هم قائل شدند بوضو از مس ذکر و علی و ابن مسعود و فقهای کوفه رو کرده اند حدیث بل هو الابطنة منه و تيامه تلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و مشبه نیست که مس ذکر فعل شنیع است و کمزانی آمده است از مس ذکر همین در استخا پس قبض آن ماحاله از افعال شیطین باشد و چه عجب است اگر شارع در آن ترغیب بنی عزیمت فرمود انتهی القتم و بخدا توفیق که چنانکه این عبارت ناظر است در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در مالابده من نیز بعد بیان نواقض وضو که جمله آن مس ذکر است مع اختلاف فیه گفته که و احتیاط ازین هر هر اولی است انتهی فافهم و قال البخاری و گفت بخاری یعنی محمد بن سہیل در غیر صحیح خود که هو اصح شیء فی هذا الباب حدیث بسو صحیح ترین چیزی است در باب اتقاض وضو بمس ذکر و باین رفته است جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته و حق اتقاض است و وارد است نقض وضو بمس فرج اعم از قبل و ویر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند و این عام تر است از پیش و پس و صحیح احمد و ابوزرعه و گفت ابن السکون نمی شناسم او را علی و نزود و اقطنی است از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رسانیدی از شمالی زنان فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمري است و در مقاله است و نزود احمد و ترمذی و بیهقی است از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش یحیی بن الولید است **مسئله** **عنه** عایشه رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قي او رعا ف او قلس او مذي فليغتسل و هر که برسد او را قی یا رعات یا قلس یا مزی پس باید که برگردد و از نماز قلس بفتح قان و سکون لام خلیل گفت چیزی است که پیری درین از خلق براید یا کمتر از آن و این قی نیست پس اگر عود کند قی باشد و در نمایه گفته قلس آنچه از جوت بیرون آید و رعات خونی که از بینی روان شود و قی معروف است فلیتوضأ پس باید که وضو کند **ضمیمه** علی صلواته پسترنان کند بر نماز خود و هو لا یحکم فی ذلك و حال آنکه وی کلام نمیکند در آن یعنی وقت انصراف و وضو خود و نقض بقی مذہب ابو حنیفه و اصحابی و مذہب شافعی و اصحاب اوست و مذہب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض است بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض است پس خارج نشود از آن مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو اذنی درین حدیث شستن هر دو دست است پس بس با پوشیده نیست که تحقیق شرعی مقدم است بر آن و اما نقض بر عاف پس مذہب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و احمد بن حنبل و اسحق است و مقید کرده اند لیسلان و دلیل ایشان همین حدیث است و مذہب ابن عباس و مالک شافعی و ابی اوفی و ابو هریره و جابر بن زید و ابی سعید و کحول و ربیعہ عدم نقض است و گویند که اصل عدم نقض است این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال است و معارض اوست حدیث دیگر که جماعت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو کرد و نیز فرود بر غسل محام رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل و وی ضعیف است و نیز حدیث عایشه مجموعی طرق خود منتهض است برای حجج و این حدیث غیر صالح الاجماع است زیرا که خون رعات غیر خون جماعت است و در وقت که خروج او را از اعماق تاثیر در نقض وضو باشد و اما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم نصوص دلیل پس خارج نشود از اصل و اما مزی پس گذشت کلام در وی که ناقض است باجماع حجة الله البالغة گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم ساکن و تنگی کثیر

و حسن گفته که وضو است از تفرقه در نماز و دیگران قائل نمند باین و هر یک ازین حدیث است اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح وین
باب احتیاط است پس هر که احتیاط کرد وین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرده نیست بروی راه و صرح شریعت و در مسائل و حتی کثیر ملتوتش بن
و مبلد نفس اند و تفرقه در نماز خطیبه است محتاج بکفاره لکن شارع حکم وضو ازین بنا کند چه عجب باشد انتهی در مصنفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و حمید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو ذر که قتی کرد آنحضرت را
و افطار نمود و وضو کرد و دلالت نمی کند بر وجوب شستن وضو زیرا که آن برای معالجه قتی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند فشیان را
باینکه ارجح مذاهب در وجوب و وضو مذاهب حسن بصری است که وضو از خارج من پس بیلین از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس فرقتی و رعاف
نمی شکند و الله اعلم انتهی لخصوصاً و اما بجا نماز بعد خروج از روی و عاده وضو و صورتیکه کلام نکرده پس مروی است از زید بن علی کرم الله
و خفیه و مالک قول قدیم شافعی است که بنا کند و نمازش قاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایحکم مشیر است بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدیث مفسد نماز است چنانکه در حدیث طلق بن علی امر با عاده نماز بیاید و الله اعلم اخرج ابن ماجه و ضعفه احمد و غیره زیرا که در
در سندش سهیل بن عیاش است از ابن جریج و روایت وی از حجاز بن ضمیمه است و حال تصحیح این است که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه و سلم غلط است و صحیح آنست که مرسل است احمد و بیقی گفته اند که صواب مرسل است پس نزد کسی که مرسل را محبت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقص
و شوکانی صح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لایق استدلال است و اهل سنن و احمد اخرج کرده اند که آنحضرت قتی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا الصحیح فی الباب و صحیح این شده و نیست در وی چیزی که قاض باشد در احتجاج و احادیث دیگر زیاد است انتهی و تصحیح در تخصیص جمیع طرق
این حدیث و صلوات الله علیهم کرده در آن کلام نموده است **و حسن** جابر بن سمیة یفتح سین معمله و ضم سیم صحابی مشهور است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی است کنیت او ابو عبد الله العامری است جابر و غیره از وی روایت دارند ترویل کرد و کوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قبل است و سبعین آن رجلا سال الثقی بدستیکه مروی پرسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبب تخصیص
هم بدان تعرض نکرده انتوضاً من لحوق الغنم قال ان شئت آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر سوزا
وضو کن و عدم نقص وضو بلغم غنم بالاتفاق است و لیکن در شرح اسند و وجوب وضو از نماسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزيز آورده که فی
وضو میکرد و از اکل سمک و در حدیث ماخذ است برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقص وضو از لحم غنم کرده و مهند و وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضو است بر وضو قال انتوضاً من لحوق الغنم لابل قال لغنم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بدوی گوشت شتر باشد گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای شست گوسفندان فرمود باین بگذار گفت آیا بگذارم نماز در شنگاه
شتران فرمودنی بگذار و در روایتی آمده که نماز بگذارید در شنگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان است اما گوسفند
پس آنجا بگردد و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهار پایان بهشت اند اخرج مسلم و در روایتی باین لفظ است که فرمود آنحضرت وضو
کنید انجوم ابل و وضو نکنید انجوم غنم زواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن الجارود و ابن خزمیه من حدیث البراء بن عتب گفت ابن خزمیه در صحیح خود
ندیدم من خلافی در بیان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح است از جهت نقل سبب عدالت قلیبن او و ذکر کرده است ترمذی خلافت در آن ابی سلی که آیا آن
از بر است یا از وی الحرة یا سعید بن حصیر و تصحیح کرده که آن از بر است و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه تصحیف و تخصیص گفت فی الحرة و لقب بر
و صحیح آنست که وی غیر است و نامش لعیش است و حدیث جابر ز مسلم روایت کرده که امر مروی ابن ماجه نحوه من حدیث شهاب بن عمار عن ابن عمر

و ذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست و او را اصلی است ازین وجه از ابن عمر بن موفوف است استی و با جمله این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد آثره بیهقی از اصحاب حدیث و جماعه صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در طم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است در آن دو حدیث یکی حدیث جابر بن عمر و دوم حدیث برار بن عازب و رفته است بسوی خلافت وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی است از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ است بحدیث عدم وضو از عمارتة المنار اخریه الاربعه و ابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از آن منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل است زیرا که این اخیر عام است و آن خاص و خاص مقدم است بر عام و این کلام وی مبنی است بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و هر دو سبب الشافعی و درین مسئله خلافتی است در اصول و مراد بوضو تنظیف است که شستن هر دو دست باشد از برای زهوت چنانکه در وضو از شیر آورده که ان که و ستماء و وارود لبین متضمن است از شرب آن و مذموب بعضی اینست که امر بوضو از لحوم ابل برای استحباب است نه ایجاب و این خلافت ظاهر است زیرا که شافعی گفته امر نکر و شارع بوضو از لحوم ابل مگر از برای آن که مخلوق است از جن و لهذا امر نکر و تسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزع غضب تا استیلائی وی را نائل شود و انتهی گویم وارد شده که ابل مخلوق است از خشایا طین و بر هر شتر دیوی هست کما تقدم و در حجة الله البالغة گفته امر در آن آمده است زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم نسخ آن و لهذا کسی که غالب است بروی تخریج قائل گشته نسخ وی و تزوم آنست که لائق بآدمی در آن احتیاط است انتهی یعنی وضو کردن و در مالابین گفته و احتیاط ازین هر دو اولی است انتهی

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل به هر ميت را پس باید که غسل کند ترندی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعضی گفته اند واجب است غسل بر فاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب است غسل و واجب و شافعی نیز بهم برین است و احمد گفته امید و ارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه نه غسل است نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر اینست که مراد وی از عدم محبت حدیث درین باب امر ایجابی است چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود انحضرت من غسل ميتا فليغتسل با نفعی امر استحبابی است چنانکه در حدیث ابن عباس است نزد حاکم در سندرک که بیس علیکم فی غسل ميتا غسل و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما فاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود و از عایشة نیز درین باب آورده که غسل میکرد انحضرت صلی الله علیه و سلم از چهار چیز جنابت و جمبه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن زید را مرده بود و جنوط کرد او را و برداشت جنازه را پستر در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد و انتهی و اسحق گفته لابد من الوضوء و این المبارک گفته لا غسل و لا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث باب راجحت آورده و من جمله فلیتوضا و هر که برادر و میت را پس باید که وضو کند و ننمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندر وضو از غسل میت و لیکن در غسل گفته نیست بانروض حدیث عند از عمل بران و مفسر است وضو بغسل چنانکه حدیث ابن عباس را آورده آن کرد و تعلیل یا نکره شده شامپاک است مفید ندب است زیرا که غسل ظاهر موجب غسل برین نیست پس شستن هر دو دست در غسل میت مندر است باشد تسبیحا و مراد آنست که برداشته باشد او را بباشرت بدن خود بقره سباق و لقوله يموت طاهر ازیرا که مناسب است وضو مگر مباشر

برون را این گویم چون مراد غسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد محل وضو غیر حقیقت شرعی با وجود مقابله غسل در رمی نماید پس احسن
باقی اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل است واجب است وضو هم از حل آن واجب و اگر مسح است وضو هم مسح و اگر هیچ نیست وضو هم
هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی هر چه حمل والنسائی و الترمذی وحسنه
و صحابن القطن و ابن حزم و قال احمد لا یصح فی هذا الباب شیخ و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی و گفت علی بن ابی عمیر
فی هذا الباب قال البخاری عن احمد و علی کما نقل الترمذی و تعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر کذا فی البویطی و گفت فربلی نمیدانم درین باب حدیث
ثابت و اگر ثابت باشد لازم می آید ما را عمل کردن بدان و گفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود و گفت ابن ابی عاصم در علل عن ابی
رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که موقوف است و گفت رافعی تصحیح کرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته
تحسین کرده است او را ترمذی و تصحیح نموده است از ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و فی الجملة این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسود
احوال او این است که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است و گفت ذهبی در مختصر بهیقی گفته طرق این حدیث اقوی است
از چند حدیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال کرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را و درین باب است از عایشه روانه آمد
و ابو اوفد و البیهقی و در سنن او مصعب بن ابی شیبه است و در وی مقال است و تضعیف کرده است او را ابو زرعه و احمد و بخاری و صحابن حذیفة
و درین باب است از علی بن ابی حمزة و از حذیفة ذکره ابن ابی عاصم و الدارقطنی فی الحلال و قال انه لا یثبت گویم نفی این هر دو وثبوت بر طریق محمد بن
و الا بر طریق فقها قوی است زیرا که روایاتش ثقات اند و ما رووی ذکر کرده که بعضی اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد
و بست طریق مصنف گفته و این دو نیست و جواب داد احمد از ان تا آنکه منسوخ است و همچنین جزم کرد بدان ابو داود و بخاری این حدیث
که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیلم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه ان میتکم میوت طاهر اولیس نخس نخسکم ان تغسلوا ابیکم و لیکن
بهیقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبه است و مصنف تحقیق کرده و گفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبه احتجاج کرده است بدان حدیث
و توشیح کرد و او را مزوم و احتجاج به البخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن است و جمع میان وی باین طریق می تواند شد که امرهای ندب است
یا مراد غسل غسل ایدی است و در حدیث ابن عمر است که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند و بعضی نمیکردند و رواه الخطیب و ابی اسود
صحیح است و هو احسن ما جمع به بین هذه الاحادیث و عن عبد الله بن ابي بصير و سئل گفته وی ابن ابی بکر صدیق است مادر وی
و مادر اسماعیلی است قدیم الاسلام است حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در طائف و رسید اقدار تیری که مژده بسبب آن بعد چند سال در سینه باز
ماه شوال و نماز گذاشت بروی پیدی انتهی و شیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم است و گفته کسوی و پدر و جد وی همه تابعین اند
و جبر کلان وی عمرو بن حزم صحابی است و آنحضرت او را عامل حسن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند الا انتی و صواب همین است که او
الظاهر خطیب تبریزی در اسامی الرجال مشکوٰۃ گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین در زمین است روی
عن انس بن مالک عروة بن الزبير و عنه الزهري و مالک بن انس الثوري و ابن عبيدة و كان كثير الحديث رجل صدق قال امر حديقه شقفة توفى سنة
وله سنة انتهي و بالجمله سيكويدهان في الكتاب الذي كتبه بدمية في كتابي اني كنت قد كتبت ان رسول الله - ﷺ
كعب بن حزم برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی البخاری مدنی بابی الضحاک اول مشاهیر او حذیق است عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه
بر عمر بن زید و وی هجده سال بود تا بیا شد زانده ایشان را قرآن لعن و فقه دروین و بگیرد از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی که در رو

فرائض و سنن و مستقات و دیات بود و وفات کرد عمر و بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذریه ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور است پس در آن کتاب این هم نوشته بود آن لایس الضمان الاطاهر مسائل نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک است یعنی از حدت و اولاد مالک و الدارقطنی مرسلها بطریق ارسال و وصله النسائی و موصول کرده آنرا النسائی و ابن حنبل و درین باب است حدت حکیم بن حزم باین لفظ لایس القرآن الاطاهر و در سنادهش مقال است اما پیشی در جمع الزوائد انصاریت عبد الله بن عمر فرمایا آورده که فرمودند نکند قرآن را مگر طاهر بدواه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش لا باس است و بیقی گفته رجاله موثوقین و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتیاج کرده است بدان احمد و درین باب است از عثمان بن ابی العاص روه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع است و در سند طبرانی کسی است که شناخته نمی شود و اختلاف است در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر طاهر از حدت اکبر و بر طاهر از حدت اصغر و بر مؤمن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لا بد است رحل فی الزیاده و اما قوله تعالی لا یقیمت الا المظلمون پس اصح در آن عود ضمیمه بسوی کتاب مکتون است که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بظلمین ملائکه اند و هو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت سلیمان بن داود است و ترک وی متفق علیه است کما قال ابن حزم و لیکن او را در اینجا بهم زوداده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود میانی است حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود جولانی است و وی ثقة است شاکر در اند بروی ابو زرعه و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف است و تضعیف کرده است او را شیخ حمی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر اهل حدیث را که وارد اند و رضی از ابن ضعیف گفته و لیکن کتاب عمر و بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته شبه است بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بقبول و گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تابعین بجمع میکنند بسوی وی و ترک میکنند را بهای خود را از برای وی و گفت حاکم گوای داود عمر بن عبد الغزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدکر الله علی کل احیان بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت چه در حالت حدت و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگفتند که مراد از ذکر در اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سجاده است و اول است و غایط و بول و جماع مخصوص است ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال لیکن مراد بدان معظم اوقات است کما قال تعالی یدکر ذون الله قیاماً و قعوداً و علی جمیع ما یرزقهم فی کل وقت و مراد از این است نام باره یکدم نمیرود که مکرر نمی شود و وصف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی را و مسلم و علقه البخاری

و عن انس بن مالک رضی الله عنه ان التبیح صلی الله علیه و سلم احتجم و صلی و لم یتنوضاً برستیکه حجامت کرد آنحضرت و نماز گزارد و وضوی جدید نکند و بنظر خود بر غسل حجامت یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل است بر آنکه خروج دم از بدن غیر فریضه ناقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی مالک و جماعتی از صحابه و تابعین بحديث باب و دیگر آثار که مؤید است و قوله صلی الله علیه و سلم لا وضو الا من صوت اخرج احمد و الترمذی و صحیح احمد و الطبرانی بلفظ لا وضو الا من مسح اوسماع و حکمت آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود دلیل رافع اصل حال آنکه دلیل بر آن قانین است اخرج البیهقی و الدارقطنی و لیستنا یعنی گفت هو لیتن زیرا که در سنادهش صالح بن مقاتل است و اوضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد اورا نووی و فصل ضعیف و ابن العربی و دعای صحیح وی کرده و گفته صحیح الدارقطنی و لیکن مصنف در تلخیص گفته نیست باینکه بلکه الدارقطنی بعد از ذکر

در سنن کبری است صالح قوی و معاویه بن ابی سفیان بن حرب و می زو پرو می از شلمه الفتح اند و اولیفته القلوب من
الخطاب معاویه را اولی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان می چهل سال انجامانند چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت و نه هجری بمشغ
بعمرفقتا و در شصت و نهم درگذشت قرشی اموی است مادرش هند بنت عتب است کتاب آنحضرت بود ابن عباس و ابوسعید از وی روایت دارند
موت وی پیش لقوه شد و آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بزی لقوه می دخی و یدم این امر چیزی و حرب وی با امیرالمومنین علی می شد
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبه نفسانیت و نزو بعضی محمول است بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف خلف اول است و مشهور
ثانی است و نزد وی از او روایت میس و میس و چیزی از اموی تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود گفت درین بار چاه افتم کنید و خمر و غیره را باین سو
و ناخن پُرسازید میان منی و ارحم الراجحین بخلک نمائید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبغض
چشم هر بند و برست و کار بکسر او و در سر بند مشک و چیز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف با حلقه و بر مقصود آنست که چون کسی بیدار
گو یا بندی است بر دُبر او و بیرون نمی آید از درون می باد چنانکه فرمود فاذا قامت العینان استنک الوکاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند بر دُبر او و از پنجا است که خواب تکمیل زده را ناقص و ضو گویند که سبب استرغای دُبر و عدم ضبط او است بخلاف همیشه دیگر از خواب
و رکوع و سجود و بر وجه سنون که مقعد در آن تکلن باشد رواه احمد و الدارقطنی و الطبرانی و زاد ای الطبرانی من نامر فلیتوضأها هر که خفت
پس باید که وضو کند و هذه الروایة فی هذا الحدیث عند ابی داؤد من حدیث علی و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داؤد
از حدیث علی بن ابی طالب است رضی الله عنه دون قولیه وی استطلق الوکاء و فی کلا الاسنادین ضعف و درین هر دو
اسناد ضعف است یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه است روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او
ضعیف است و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطاء جوعالی گفته و اهی است و انکار کرد بروی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه و او ثقة است از عبدالرحمن بن عائد و او تابعی ثقة است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی شنیده و درین معنی نظر است زیرا که
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوس نیند و گفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه اشبهت است از حدیث معاویه درین باب و حسنه المنذری و ابن الصلاح و النووی و گفت حکم در علوم الحدیث گفته است در آن مکان
خبیر و ضو سوا می بر ایهم بن موسی رازی و وی ثقة است که اقال و قد تابعه غیره کذا فی التلخیص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنة اوست پس بخلاف اوله قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی حسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد و کلابی داؤد ایضا عن ابن عباس رضی الله عنه من قوها انما
الوضوء علی من ناه مضطجعا جزین نیست که وضو بر کسی است که خفت بر پهلو و لفظ ترندی این است بدستیکه وضو واجب است
بر کسی که خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو است میگرد و بندای او و آخر جابوداؤد ایضا بهذا اللفظ و درین حدیث حضرت بر آنکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لا غیر اگر چه نوم مستغرق باشد و جمع میان می و اجاد و ش مذکوره آنست که این حدیث خارج است بر اغلب
چه اغلب اراده کرده نوم مضطجع است فلا محارضة شوکانی گفته شکفته و وضو همان خواب است که در آن دراز کشند و این بطریق متعده مروی
شده و قتالی که در وقت خجرت بکثرت طرق وی و باین حال شد جمع در میان اوله مختلفه و درین مسئله مشت مذمب است که در مسوفا
مذکور است انشی گویم بیان این هر وقت مذمب در اول باب گذشت و حکمت در آن آنست که نوم تقیل مظنة استرغای اعضاء و خروج حدث

وهم مبتدئ من جنس متبداً وادحنا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم و ریح اسناداً صحیح و در سندش حسن است در این باب

گفت اند حدیث منکر و بیان کرد و وجه کثرت وی در سنن که در وی بریزید بین ابی خالد و الانی است و اختلاف کرده اند بروی در الفاظ این سنن و تصحیف کرد این حدیث را از اصل وی احمد و بخاری چنانکه نقل کرد از وی ترمذی در علل مفروده و ابراهیم حربی و ترمذی در علل و غیر هم گفت بهیچتی در خلافتی که متفق شده است بان ابو خالد و الانی و انکار کرده اند بروی جمیع ایمة حدیث و گفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ و انکره و اسامع من قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عمرو عن قتادة عن ابن عباس و عن ابن عباس رضي الله عنه ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلواته في آيدكمي راز شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن و در نماز قیظم في مقعدته فيجئ اليه ليس في دم و در او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال می آید که شیطان آنه احد است

و لم یجدت که وی حدیث که در او حال آنکه حدیث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا یصبر حتى یسیح صوتاً لئلا یوجد ریحاً پس هر گاه که یا بدین را پس برنگرد و از نماز تا آنکه بشنود آواز یا یا بد بوی و درین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشراف عبادت مآفاسد کند آنرا بر ایشان و باینکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آید از طهارت مگر بیقین اخروجه البراز یعنی موصود و تشدید را بعد از آن نام وی ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری است صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را در قطنی و ثنا نمود بروی دوهی سال ولادت و وفات وی ذکر نکرده اما اوقات او در راه در سال دو صد و نود بوده و بر از تخم فروش را گویند هندی بنساری سندا و محل است یعنی اسباب خفیه

قاده و صحت حدیث در آن ذکر کرده استفاد علم از بهرین خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ایمة نموده ابن قانع و طبرانی و حمیرة محمد بن از شاگردان او و در آخر عمر در شام و اصنفان در تبار برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و بر از بدوزا حدیث دیگر است که نامش علی بن معروف و کنیتش ابو الحسن

باشد فلیعلم و اصله فی الصحیحین من حدیث عبد الله بن زید و لفظ وی نزد او و این است چون باشد یکی از شما در نماز پس یافت بویی یا حرکتی در روبرو و پیش شکل شد بر او پس نگرود از نماز الخ و در سندش ابو اونس است و لیکن متابعت کرد او را در آوردی نزد بهیچتی گفت رضی عنین خیر حجت است بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز و در خارج از آن زیرا که حدیث مطلق است انتهی پس شامل باشد هر دو و مسلم عن ابی هريرة عن ابی هريرة ان حدیث ابی هريرة ما نند آن در معنی نه و لفظ و حدیث وی درین باب گذشته و للحاکم

عن ابی سعید من فوجاً و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق برفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد احدثت فليقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدیث کردی پس بیاید که بگوید این کس است بلکه

تو روغ گفتی و اخروجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس بیاید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان و نفس خود و نیز بیان مصنف اگر این روایات نیز حدیث ابی هريرة هم میگردم و بحسن ترتیب نزدیکتری بود و این روایات نیز و ال است بر شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصاً نماز و آنچه متعلق بدوست و بر یکدیگر آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول گاهی بفعل و ازینجا معلوم شد که اهل سواس در طهارت متثال حکم او کردند و قول فعل بود

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان او بهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائظ و بول و آن ما خود است از قول می صلی الله علیه و سلم اذا عمد احدکم حاجته و فعمنا از آن بلفظ باب الاستطاب الحدیث و لا یتطیب بهیمینه تعبیر میکنند و غیرین بلفظ باب التخلی و این نیز ما خود است از قول می صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم الخلاء و کاهی باب التبرز و این ما خود است از قول می البراز فی الموارد و البکل من العمارت صحیح النسخ بن مالک

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده ميگردد که در ايد و خلا بفتح و
بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت و وضع خاصه می نماید یعنی میکشد انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش می محمد رسول الله بود و در طحاکم سقطانی گفته این حدیث اصل عظیم است در سند و ب بودن نزع خاتم که در وی بهم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران صحیح و ترجمه گفته از اینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضار را باید که چیزی را که در وسه
نام خدا و رسول و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل است اسامی تمام انبیاء را و مانند آن الرنام خدا و رسول خدا نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد و الله اعلم انتهى و حدیث دلیل است بر ابعاد نزع قضای حاجت چنانکه لفظ خلک بر مکان خالی و مکان مسجد
گفته می شود و علاوه آن میکند و بیاید در حدیث غیر صحیح ترین که الفلق حتی تواری و نزع بود او دست باین لفظ اذا اراد البراز النطق حتی
لا یراه احد و کلیل مستبعد چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام است او خال مصحف و خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه بر شو
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود عیانت مافیه ذکر الله است در محلات نجسه
و این دلیل غیب است و خاص نیست بخاتم بلکه هر طوبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد و آنچه ابن حبان و الحاکم و الا در بعضی معنی
بود او و نسانی و نرزدی و این باجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته صحیح
وی مرد و دست بروی قائم فی الخلاصة اما منذری گفته صواب نردم صحیح است زیرا که زواتش ثقات اند و اشبات و تبیه ابو الفتح القتیبی
فی آخر الاقتریح و صحیح ابن قتیب العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حتی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابو داود گفته
منکر است و ذکر کرد و اقطنی اختلاف در این و اشاره کرد و بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریر از زهری از انس است
و روایت وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریر سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آز از زبید بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم اتاه و معهم دران از همام است کما قال
ابو داود و همام ثقة است کما قال ابن مهین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است از ایچی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل
یح همام هر دو معاخرهما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد از احمد بن حنبل و معنی از ثقات است از همام موقوفه علی النس و بهیقه برای او
شامی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده در رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است بس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان
اذا دخل الخلاء وضه و لیکن بهیقه بسبب سابق وی گفته و هذا شاهد بضعیف و الله اعلم و حدیث و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میگردد در آمدن را در ایحانه چنانکه در
روایت بخاری در اب منفرد از حدیث انس تصریح آمده که کان اذا اراد ان يدخل الخلاء قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بک بار خدا یا پناه بخوانم و این استعاذه بجهت آنست که گفتن و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین است پس یکدیگر منع
میکند و ذکر خدا را درین حالت میگوید که در آنکه ساخته شده است برای خلاصه شدن آنها این دعا را پیش از آمدن بخوانند در وان شروع
کردن مانند امان جانم بر زون و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخوانند بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد و ذکر خدا را در هر جا چنانکه
منقول است از امام مالک ظاهر حدیث انس جرئت باین کلمات پس جبر بدان مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع
بلفظ مذکر و در سبیل گفته جائز است اسکان بای موضعه نیز استی و درین صورت بجهت پلیدی باشد و تواند که مخفف خبث بضم با باشد

چو درین وزن خم و سکون هر دو می آید چنانکه حلف و کتب در غسل و سبیل و الخباثت و از ثبات جمع جیدش بلفظ مؤنث مراد و کور و انانث
 شیاطین اند که انانث پناه می جوید اخرجه التسبیحة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید
 بن منصور کان یقول بسم الله الرحمن الرحیم آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری و استناده علی شرط مسلم و غیره زیاده التسمیة و لم یزاد فی غیره و کن
 انس بن مالک رضی الله عنه ترک اضمار یعنی عمدت برای بعد اسم ظاهر است بخلاف حدیث ثانی و در بعضی نسخ عنه هم با حتمت یا قهقهه مش
 قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء قاحل انا و غلامه یخویجی بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر می شد تم
 من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبداللہ بن مسعود است رضی الله عنه و اطلاق غلام بر ذی حجاز است زیرا که بنی کعبه بود پس مانند انس و عمر
 چگونه باشد و محتمل که مراد بخوی خدمت باشد یعنی ما بعد و خادم آنحضرت بود و یم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود
 و فعل و سوگ وی صلی الله علیه و سلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبد الله حدیث دلیل است بر جواز استخراجه
 را داؤه من ملاء اداوه را پز آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی و لوطی و عذوقه
 جو بر می شد تم من و آن کوک عنزه را بعین جمله و نون و زای مفتوحات چونی که در روی سنانی باشد از نیم نوزه یا اندکی کلان تر و عادت
 شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر می بردند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجای آستره
 کنند و پیش نماز و دیگر اغراض فیستنجی بالماء پس استنجای سیکر و آب تا تعلیم کند امت را شستن آب بعد از استنجای بکلوخ و این حدیث
 و فضل است مراد بخلا درین حدیث فضا است بقرینه عنزه و این حدیث حجت است بر مالک زیرا که وی الحاکم کرده از آنکه استنجای کرده باشد
 آنحضرت آب و احادیث مثبت است پس الحاکم مالک غیر ممنوع است و گفته اند که استنجای آب ارجح است از استنجای سنگ و گو یا که آن ذکر کرده اند
 این را از زیادت تکلف محال آب برست غلام و اگر چه مساوی سنگ باشد یا ارجح است بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که فضل جمع
 میان آب و کلوخ و اگر اقتضای کند بر یکی ازین هر دو پس آب افضل است چنانکه اراده نماز نباشد و در صورت اراده نماز خلان است بعضی گویند
 کلوخ کافی است آب واجب نیست و هر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجای آب است مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزو
 ابوداؤد است از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آورد و در آب در توریار کوه پس استنجای سیکر و آن پس شرمی بود و ستر
 خود بر زمین و نزو نسائی است از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را

آورد آب و آنجا کرد و مانند دست را بر زمین و مثل این در غسل باید و نحوه المغیرة بن شعبه رضی الله عنه قال قال لی العنقی
 صلی الله علیه وسلم خذ الاداوة گفت فرمودم آنحضرت که بگیر اداوه را و بر آب من فالنظوق حنة تواری عقی پس رفت آنحضرت
 تا آنکه پنهان شد از من فقتضی حاجت پس قضا کرد حاجت خود را و در استنجای دلالت است بر اینکه استنجای پنهان شود و از نظر مردم تا صورت او
 سموع و ریح او مشموم و عورت او مرئی گردد و اما واجب نیست زیرا که دلیل فضل است و آن مقتضی و عیب نیست لیکن از ادواته و عیب تری است
 از عین مردم چه در کس به امر با ستنا واقع شده فرمود هر که بیاید غلط را باید که پنهان شود و اخرجه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و ابن جبان الی کم
 و البیهقی در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بحالیش نخلی که سفلی بدن او را بپوشد و هر که حالش نیاید بشیبی از رنگ فراخ سازد و پشت بپوشد و نشیند
 زیرا که شیطان بنا بر آنکه مجبول بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلعب میکند بقاعده یعنی آدم انتهی در سبیل گفته این غیر تواری است و خاص است
 بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا آنجا انسان نیست شتر که جمع تووه از رنگ و نحوه است و نحوه رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اللاعنون هم الذين يزدون وكرهوا صلب جنت و يعبرون بشؤونهم يعني عادات مردم لعنت
 كرون است بر كندة آن كار پس انتساب بمن بسوی آن مردود بجای عقل است و بهم لاعن یعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو كار كه هر يك لعنت است
 ای رسول خدا فرمود الذي يخلف في حق الناس انما قضای حاجت میکند در راه مردم و عمر او را بیست که مسلوب باشد نه مجور که لعنت
 نیست کسی آنچه گذرد و نیز گفته اند فرموده مسلمانان است نه راهو کافران کذا فی جمیع البحار و سبب لعنت ایندای مردم است بجنش و استغفار که بگویند
 بنظر من چنانکه در حدیث حلیقه بن سعید آمده که آنحضرت فرمود هر که ایضا و مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بروی لعنت اینها اخرج الطبرانی
 فی الکبیر باسناد حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابوبهره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که گشت بخیم یعنی عذر
 بر راجی از راه مسلمانان پس بروی است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرج الطبرانی فی الاوسط و البیهقی و غیره و رجال سندش ثقات اند
 الابن عمرو النصارى و قد وثقه یحیی بن یحیی و ابن احوث و ال اندلسی تحقیق وی لعنت را او فی ظلمه صریحاً در سایه ایشان یعنی زیر پرده
 که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در خلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلمه مناسب این معنی است و نیز مؤید است حدیث احمد و لفظ لیتظلم الی الی الی روایت مسلم
 و بول در حکم فاطم است قال المناوی زاد ابوداؤد عن معاذ الخواری و زیاده کرد ابوداؤد از حدیث معاذ لفظ موارور یعنی آنچه آنه کردن
 جایابی که مردم فرود می آیند یا جایابی که آنچه آب است مثل چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داؤد اینست هر چیز بد ملاعن گفته را
 بر از روی و وقار الطریق یعنی راهبانی که جای پای کوب مردم است یعنی محل گذر ایشان و نقل و رواه ابن ماجه ایضا و بر از بیخ سوره و بر او
 در آخر جای کشته و فراخ از زمین کنایت است از فاطم و صحیح عیسی بن عیسی او نفع ع و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ

آمده باضافت نفع بسوی ما نفع بفتح نون و سکون قات یعنی جای فرار هم شدن آب مراد بدان آب مجتمع است کما فی النهایة و چه در ضعف
 و درین هر دو حدیث ابی داؤد و احمد ضعف است اما حدیث ابوداؤد پس بجهت آنکه ابوداؤد عقیب وی گفته مرسل است زیرا که از روایت ابی سعید
 حمیری است وی معاذ را ندیده است پس منقطع باشد و این ماجه هم از روایت کرده همین طریق و لیکن حاکم و ابن السکن تصحیح وی کرده اند و اما حدیث
 احمد پس این جهت که در وی ابن سعید است و راوی از ابن عباس بهم است و اخرج الطبرانی و روایت کرد طبرانی کنیت ابی داؤد القاسم
 و نام او یلیمان بن احمد بن العرب و شهر طک از بلاد شام منقول شده در سنه دوصد و شصت باه صفر و در طلب علم اکثر شهرهای مین شام و مصر و بغداد
 و کوفه و بصرو و مسغان و جزیره و حرمین شریفین را طواف خود و از هر تاریخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیره
 ایشان است حدیث تحریر بر عیسی بن سعید و او را گرفته شهر شهر میگشت و بحضور اساتذہ می رسانید تصانیع بسیار و از آن جمله هر سه مجرم او
 مشهور است در طلب علم حدیث شگفت بسیار کشیده سی سال بر بود یا خفته ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سده یک حدیث نوشته ام
 او را حدیثی که هر که در کوفه او را فرود فرستاد از اسامی علیه و هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود و فاقش بست و شتم ذی قعد
 سه سده و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب علیه بروی نماز گزارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در همان تنقین فکر کرده ایم و بقیه
 هر انعام بود که بن فرسان نه ایشان مع الصدق و الاماتة و انشی علیه الائمة اتسی آ... عن قضاء الحاجة تحت الا شجار الشمس
 نمی آید بر آنکه درین دیر در شام میوه دار لکه در سایه دار نباشد و ضفة النضر و کراهة نردوان ضفة کبر ضاد و تشدیداً جانب نرد و ضفة جانبها
 کذا فی الصحاح و فی القاموس ضفة النهر جانب من حدیث بن عیسی بسند ضعیف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا که در روایان و

متروکی هست و از بر او سوره شریفی را میخواند و در پیشش میفش و نسی میخورد و بی قارعة الطریق و مطلق طریق را عقیدند بقاره
 دوم ظل سوم سوار و چهارم نفع ما و پنجم اشجار ششم جانب نهر و زیاده که او بود و او در کابل خود از حدیث کجول کنی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از آنکه بول کند بر ابواب مساجد و معین . **جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** إذا قعدوا الرجال

فلیتوارف فرمود و وقتی که فائز کنند و کس پس باید که پنهان شود کل منهما عن صاحبها هر کی از آن هر دو از صاحب خود و الا من تخدع
 و با هم سخن نزنند فان الله یعقبت علی ذلک پس در بستگی خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت یعنی اشد بغض است و در حدیث ابو سعید

که فرمود آنحضرت تبرائند و کس در حالیکه میزند غابظ را یعنی بر ازیب کنند کشف کرده اند عورت خود را و با هم سخن میکنند چه که حق تعالی دشمن بگیرد
 برین حرکت از خیر احمد ابوداؤد و ابن ماجه و ابن خزیمه فی صحیحهم لیکن این همه روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال با هلال بن عیاض حافظ منذری گفته

فی شمسنا هم اورا صحیح و بی حدالت و وی در شمار محمولان هست و حدیث دلیل است بروجوب ستر عورت و فی از حدیث وقت قضای حاجت و اصل
 در آن تحریم است و تعلیل وی مقت خدا زیادت است در بیان تحریم و لیکن در محدثا کرده که حرام نیست بالاتفاق و فی برای که هست است پس

آنکه اجماع صحیح شود فیما در سنن اهل تحریم است و لهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی ندهد
 برین حرکت دشمن بگیرد یعنی سخن کردن در بول از خیر الجماعة الا البخاری عن ابن عمر رضی الله عنه رواه و صحیح ابن السکین کنیت او ابوعلی است

و نام سعید بن عثمان بن اسکن البخاری و وفاتش در سنه ۹۰ هجری بود و در سنه ۸۰ هجری در کوفه دیده بود و در سنه ۱۰۰ هجری در کوفه دیده بود و در سنه ۱۰۰ هجری
 ابوعلی است نزدیک مصر ولدش در سنه ۷۰ هجری و در سنه ۷۰ هجری در سنه ۷۰ هجری در سنه ۷۰ هجری در سنه ۷۰ هجری در سنه ۷۰ هجری در سنه ۷۰ هجری

که در نزد وی ایضا حدیث است و ابن القطان بفتح قاف و تشدید طاء حافظ علامه ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالملک الفاسی مشهور بابن القطان
 از ابصر و در بعضی حدیث حافظ ایشان بود لا سیما رجال حدیث را و اشد ایشان بود در اعتبار روایت تدریس کرد و حدیث و تالیف نمود او است

کتاب الوهم والاہام و آثار اہل الحی وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی و لیکن لغت کرد در احوال رجال و فاشش در رسیح الاول سنه
 شان و عشرین دست مائه اتفاق افتاد و هو معلول در شرح معنی علت وی ذکر کرده و لیکن علت وی اینست که ابوداؤد گفته است نزد من است

پسوی عکرم بن عمار علی بانی و لیکن مسلم صحیح خود وی احتیاج نموده و بعضی حفاظ روایت عکرم را از ابوعبید بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث و
 این یکی مذکور روایت نموده و بخاری بحدیث وی از ابوعبید استشهد آورده **وعن ابی قتادہ بن نیمان الانصاری** از اہل عقبه و بدست و تبار

مشاهد از خمر شده روز بدربار آنحضرت شامی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا گرفته سجای آن نهاد پس بهترین
 و در چشم او بود مات سنه ثلث و عشرین و ابوقتیاده انصاری سلمی دیگر نیز از اصحاب است شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام سنی

این دو کس است و این دیگر فارسی سوال خداست و در حضور وی در بدر اطفال است اما آنحد و مشاہدی که بعدا دست دوران حاضر شده رضی الله
عنه قال گفت ابوجامه و در سبل ترجمه وی ذکر کرده قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمس احدکم ذکرة

بیمبیه و هو یبول کبیر و هیچ یکی از شما کث خود را بر دست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم بول
 که موضوع از برای طیبات است و لا یتمیم من الخلاء بیمبیه و استجاب کنند از خلا بر دست راست خود و در وی شرافت یمن است و صحیح

وی از آثاره فی برای تحریم است در همه جا و این رفته اند از ظاهر علامه بالحیث و همچنین جماعتی از مشافیه گفته در استیفاء و نزود جمهور برای تنزیه است
 و بخاری در ترجمه جعلی گفته باب النبی عن الاستیفاء حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرده فی برای اشارت با اینکه ظاهر نشان آورده

گفتی برای محرم است یا نه؟ یا اگر نشد قرینه شمارد نمی از محرم و این جاری است که **انکند بای و سنگ** و اگر باشد شش و بیست پس مسلم است
بالجماع ولا یتنفس فی الاثاء و دم نرزد درون او و خراب بی جا کردن وی از میان تا چیزی از میان او بیرون آید و بکس است طبعی نرزد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت خوردن آب تنفس میزد و مراد آنست که کوزه را از میان مبارک خود جدا میکرد و آب را تنفس
متنوع علی و ابن سنده گفته ایجماع است بر صحت این حدیث و اللفظ **لمس لیس** و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این است او شرط
احکم **فلا یتنفس فی الاثاء و الاثاء فی الخلاء فلا یس فکرمه یمینة و لا یتنفس یمینة و** **س** مان وی ابو عبد الله شافعی است و او را سلمان
گویند مولای آنحضرت است صلی الله علیه و سلم شمش از قدس است و طلب بین از وطن برگشت و نصرانی شد و کتب تنصیر خواند و او را اخبار طایفه یسیت
پس نقل کرده از زبانی یمنی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیر انداز در مسلمانان و حضرت در حق او
فرموده سلمان من اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از صحبه کرام و در مدینه و بچاه سال زیست و گویند صد و پنجاه سال
و بخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیه بود فاشش در مدینه سنه خمس و قبل اثنین و ثلاثین روداد انس و ابو هریره و غیره از وی روایت کرده اند
و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان است مناقب فضائل او بسیار است و آنحضرت شاد و مع وی بسیار کرده و گفته اند که اصل و سه
از اصفهان است از فریه که آنرا جی گویند طلب بین برآمده بود عرب او را گرفته بدست بود فروختند بود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعات
کتابت وی کرده وی در رفیق زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه حضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
محقق می کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول ازینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول او آنستنجی بالیمین **یا زینکه استنجانیم بدست راست و در استنجای کلنج از بول اگر استنجای بگفت چپ کند لایب عضو را بدست**
راست گیرد و بدست چپ بچنانکه عضو را بجانب کلنج نه کلنج را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجای بيمين چپین در غائط است نه در بول این
قول ضعیف است و استنجاشتنق از بوجست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید شکم و سین برای طلب است و بخوبی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوشه نرید و چون می برد وی کشد نجاست را استنجای نام کرده اند او آنستنجی باقل من **ثلاثة اجاز و نهی کرد ما را از استنجای**
کردن بکتر از سه سنگ و نه سب شافعی واحد یمین است و خفیة لطافت شرط کنند اگر چه بکتر از آن حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد شافعی که در آن
اقتصار کردن آنحضرت است بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبیل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر است در میان آب و سنگ هر چه کیند کافی باشد
و چون انکفا کند بر سنگ پس لایب است از سه مسحات اگر چه از لایب عین بکتر لزان تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انکفا بکتر از سه کافی است و اگر بکتر
هم حاصل نشود لایب است از زیادت و مندوب است ایثار و واجب است تثلیث در قبل و در بر پیشش سنگ باید چنانکه در حدیث آمده گویم در
امادیت طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیره همان نامه مگر همین سه ج آمده است بیان استعمالش در بر نه در قبل و اگر کشش حجر مرادی بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تیزتر اگر چه در بعض حالات می بود پس اگر سنگ باشد که کشش گوشه دارد سح بلان کافی بود و چیزی که انکفا کند قائم مقام
حجر است مطلق ظاهر هر که بوجوب اجاز رفته اند تسکنا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج است بر غالب بنا بر تیسر وی و دال است بر آن
نه فرمودن آنحضرت از استنجای جمیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از مساوی او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداؤد است
که امر کن است خود را باینکه استنجانند بسنگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را از زین در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن تنقی
بود در مصنفی گفته واجب است از لایب نهی است که بسبب تقوی و بول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد است از حدیث غسل جمیع

اما چه پس تفاسیر است ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة اجزاء جمع میان هر دو مستحب است و ذکر هر یک است اعتبار است و الا کلمه و با آنکه
 در علم نیست پس تنقیح کردن در حدیث کما بر قالیع آما جام پس ماخذ آن احتمال بجماعت است و درین فصل و در فطنین نزدیک برین
 و اطلاق پس ماخذ آن خواهی اولی بعد احد کم ثلثة اجزاء و مانند آنست که طرف لغت می فهمد که غرض از آن ازاله نجاست است پس قسبت نفس گفت
 نگیرد و واجب است که سنگ استنجای طاهر غیر محترم باشد اما طاهر نیست ماخذ آن نبی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از رجیح که بعضی از بروت و بیره
 تفسیر کرده اند و بعضی سنگی که یکبار بآن استخا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نبی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از استنجای با سخوان اجابت که
 طعام جن است پس معلوم است بطریق اولی و آنچه انتقال مستحب بآن مشرف است مانند جامه نودران حکم و غیر آن باشد و شرط انقاسی حجر است که
 نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجای که ازاله نجاست است محقق نشود و انتقال نگیرد از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شایع شده
 فرموده است استنجاء در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاست دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجاء برای خارج از سبیلین
 نه برای غیر آن و از لفظ اولی بعد احد کم ثلثة اجزاء مفهوم میشود که اولی استنجای ثلثة اجزاء است و حدیث سلمان نهانان استنجی با قل من ثلثة اجزاء
 اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة اجزاء ثلث سحمت است پس اگر چه کبیر باشد و بسته طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة اجزاء است
 و آن مفهوم از خواهی کلام است پس اگر ثلثة اجزاء استعمال کنند و اتفاقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث استی او ان لستنجی بر جمیع او عظم
 و از استنجای کردن بسرگین و استخوان زیرا که طعام جن است چنانکه در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت جن را هر گاه سوال کردند از آنحضرت
 نگوید برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بر آن آفرین چیزی که باشد از روی طم و هر پشک چاره است برای دو آب شامه تریه معلوم نیست
 منافی آن تحلیل روث بر کسبیت در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلل حلال کثیره میشود و نیست مانع از آنکه رکنش باشد و اکل آن
 حلال بود برای دو آب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابویوب تفسیر و
 کرده مر اخص قدیمت نحو الکعبه و دار دست نبی از استند پار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم فرمود چون نشیند یکی از شما برای نماز
 خود پس رو کند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف است در آنکه این نهی برای تحریم است یا نه قول اول آنست
 که نهی برای تنزیه است نیست فرق در میان فضا و عمر آن پس کرده باشد و احادیث نهی محمول است برین بقرینه حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
 قبل موت یک سال مستقبل قبله از جبهه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
 مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه که برگردانیدند مقعد را بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجه و سهاده حسن و سبی در میزان در ترجمه خالد
 بن ابی لهلت گفته این حدیث منکر است و در مصنفی بعد سه حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
 که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند تحقیق لغت نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این اربع است نزدیک
 فقیر و شافیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصوص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود مترجم را درین قول نظر است زیرا که کلام
 ابن عمر انکار بر مقاله ناس است مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابویوب عموم نهی است در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی تنزیه
 بفعل قبایله ما را با استقرار معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و استجاب اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را حکم گرفته بودند و جمعی برخصت سبلی
 کرده و از جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذاشت و این حدیث نیز از فروع همین اصل است انتی قول دوم تحریم است و در هر دو جا
 بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینه تنزیه است محمول اند بر عذر و در آنکه کجایت فعل اند و لا عموم لها سوم اگر اصل است در هر دو جا گفته اند

که احادیثی نمی منسوخ است بحديث اباحت زير که دروي قيد قبل بود بجام است ... و شرح هم مغزلی همین مذهب را قوی گفته چندم اگر حرام است
 در صحابی نه در عمر آن نیز که احادیث واروه در اباحت محمول است بر اباحت واحادیثی نمی عام است و بتخصیص عمران بفعل می همین صحابیاتی مانند
 ابن عمر جزین نیست که نمی که از ان در فضا و چون باشد در میان تو دور میان قبله چیزی که پوشد ترا پس لا باس است رواه ابو داؤد و غیره در سنن
 این قول خندان پس بدست از برای بقای احادیثی نمی بر حال خود واحادیثی اباحت بر حال خود انتی چه تخم فرق است یعنی استقبال مهر و حرام
 است بار در هر دو جائز و آیین هر دو است زیرا که نمی در هر یکی از استقبال و استدبار برابر واروست در سبیل گفته اقرب اقوال قول رابع است ذکر
 کرده اند شعی که سینه نمی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از معنی تلک باشد یا انس با جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد که راه بیفت
 و پس سیده شد یعنی از اختلاف حدیث این عمر که می دید آنحضرت را مستدبر قبله و حدیث ابو هریره در نمی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند
 اما قول ابو هریره صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان انداز ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ کی بایشان ببول نه بغائط
 و نه استدبار کند ایشان را و اما گفت شما پس خانا بوده اند که بنا کرده شدند نیست قبله در آنها و آیین خاص است بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست
 بنا بر حدیث ابو داؤد که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استقبال قبلین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف است قدرت ندارد بر رفع
 اصل و اضعف ازین قول بگرا هست استقبال قمرین است و للتسبعا و مر احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی است
 من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از اکابر صحابه بود حاضر شد بهر را و فرود آمد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم ستمه خمسین و قبل بعد با و رواه مالک و النسائی من طویق اخری من
 ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داؤد
 و سهل بن ضیف نزدیک و درمی و این حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انتمم الغائط فلا تستقبلوا
 القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شقوا او غر بوا و آخر وی این است که گفت ابو ایوب قد منا الشام فوجدنا
 من اخص منیت نحو الكعبة الحدیث یعنی رو نکند بسوی قبله و نه پشت و هیز بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این
 مخصوص است بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس احترام کنید از استقبال و استدبار
 بضرورت رو پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در
 تیسر الی قول گفته که این علم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند از نمی شیخ در ترجمه گفته
 این مسئله مختلف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول غائط حرام است مطلقا و نزد شافعی و مالک صحرا و خانه
 و بهر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار خصی هست نه استقبال و شنی از امام ابو حنیفه
 نیز روایتی در عدم گرا هست استدبار آورده و گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد و بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیثی است
 که گذشت و در آنجا فرقی نگرفته اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیثی نمی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی تعظیم قبله و احترام
 جانب اوست و خانه و صحرا در آنجا برابر است چنانکه براق انداختن و پایی در آن کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
 از نمی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نمی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر آنرا در نیافتد و همین نظر در ان نگرفته
 و مقام آنها می کند که تعیین و تعیین نتوان کرد انتی گویم مراد حدیث ابن عمر این حدیث است که گفت ابن عمر آدم بالا می خانه خصمه بر این معنی

الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیحہ ابو حاتم و الحاکم و رواه الدرر المعنی ایضا و عن ابن مسعود
رضی اللہ عنہ وی عبد اللہ بن مسعود است ذہبی گفته او امام ربانی ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن ام عبد اللہ بن مسعود صاحب سؤالی مدعی علیه
وسلم و خادم وی یکی از سابقین اولین است و از کبار بزرگین و از نبلاء فتنما و مشرفین اسلام آرد از قدیم و یاد گرفت از زبان دو بان آنحضرت صلی اللہ
علیه و سلم نهفتا و سوره و فرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را در نماز باید که بخواند بر قرأت ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بی شمار است و فوات یافت
در مدینه سنه ۳۳ هجری و دو بوم شصت سال اتمی و اسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدار قم بود گویند سادس بود در سلام بعد از آنحضرت پیوست
و از خواص شد سواک و نعل و ظهور آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد و بسوی حبشه و حاضر شد بر دو دیگر مشاهد ما بعد را و گواهی داد بر سب او
آنحضرت صلی اللہ علیه و سلم بخت و مشابه بود با آنحضرت در نکت و دل و ذہبی و بود ضعیف اللحم قصیر القامة شدید الادب نخب الجسم نزدیک بود
که مردم طویل و شستن با وی برایشون در خلافت عمر قاضی کوفه شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد
در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه و من بعدهم من الصحابة و التابعین قال اتی النسبی صلے اللہ علیہ وسلم الغائط گفت
آند آنحضرت قضای حاجت را قاصی ان آتیہ بثلاثة اجزاء پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ و این حدیث بخت شافعی و احمد
در اصحاب حدیث است در شرط است حج با مراعات انقا و اگر حال نشود بفرایند تا انقا حاصل شود و ایثار مستحب است واجب نیست بنا بر حدیث
ابو داؤد که من لانفا حرج فوجدت حجی بین و لمر اجل ثالثا پس یا فتم و دو سنگ و نیا تم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشراط
عدو خالی بود از فائده و لیکن چون شرط کرد عدو در انقطاع و معلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر انجام هر دو امر فائده بروثه فاخذ ههما
و القی الزوثة پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را و انداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرطی بود طلب سگ و
آنحضرت سوم را و جوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد و دارقطنی است و مصنف در مستح گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود بواجب طحاوی این است که گفتار و آنحضرت با مر اول و طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود و آنست که انقا
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بهیام و بجهل که گفتار کرده باشد آنحضرت با طران و دو حجر و بان سه مسح نموده زیرا که مطلوب ثلاث مسح است اگر چه با طران
یک سنگ باشد و سهیل گفته و این هر سه سنگ برای یکی از دو سهیل است و شرط است برای دیگری سه سنگ دیگر پس جمله شش شد حدیثی که آرد
درین باب در سند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی نیست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد یا وجود تکرار آن با ابو هریره
و ابن مسعود و غیر جماعت و احادیث بلفظ من اتی الغائط است کدیت عایشه اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیستطب بثلاثة اجزاء فانما تجزئ منه
رواه احمد و النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و گفت اسنادش حسن صحیح است با آنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج جز در برست و عاجز وی که قبل
ملانم اوست و در حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطابت فرمود سه حجر که نیست در آن صحیح و سوال علم است در سه
حجر متاثر یکی از آن هر دو و محل محل بیان است و حدیث سلمان که امر کرد ملا که گفتا کنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق است در هر دو و حج و هر کس شش
حجر شرط کرده و دلیلش حدیث احمد است و نمیدانم که صحت وی چیست تا در آن بحث زود و چون تتبع کردم احادیث و آرد را در سه حجر و نهی از آنکه زنها
یا فتم که همه در خارج از او برست زیرا که بلفظی عن الاستحباب باطل من ثلثة اجزاء و بلفظ الاستطابة بثلاثة اجزاء و بلفظ اذا تجر احدکم فلیستطب بثلاثة
و بلفظ نهی ان تتسبح بر جمع او عظم آمده و نیاید دلیل بر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر است بعد بلکه مطلوب اناله اثر محل است از ذکر هر کس که است
در آن یک سنگ با آنکه در دست بیان استعمال هر سه در غیر این طریق که یکی از آن برای مسر به است و دو برای هر دو و این نیست مگر از جهت

اختصاص می بآن انتی گویم مسر به بسین جمله و برای مضموم یا مفتوح یعنی چوای حدیث است از بر و این کیفیت استحال در حدیث ابن عباس آمده
قال رسول الله و فرمود این سرگین ناپاک است رکس بکسر او سکون کاف یعنی رخص است کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه است آنچه البخاری زاد احمد و الدارقطنی انتی بغیرها و زیاده که
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از آنکه میگفتند سرگین را که بیار ما را غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر بخاور و در حضرت
برد و سنگ کفایت کرد و حجت حنفیه تمام است و اگر آورد و هر سه استعمال کرد تا تمام است و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی بر آب
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسته سنگ شنج در ترنجبر گفته این تمسک بر تقدیری است که نبی برای تخریم بود و امر برای موجب و شاید که نبی
برای گراحت بود و امر برای استجاب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث انتی **وعن** ابی هریره رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم هي ان بنتي بعظم اور و پش نمی کرد آنحضرت از آنکه استنجا کنیم با استخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر اجازت هم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و ریح و عظم که استنجا با اینها جائز نیست و نه کافی است از
نجاست انتی و قال انهما لا يطهران و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و در بخا و دلیل است بر اینکه استنجا بسنگ طهارت است لازم است
با آن آب اگر چه مستحب باشد زیرا که تعلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند سفید آنست که غیر این هر دو مظهر است رواه الدارقطنی و صحیح و الاثر
کرد آنرا ابن خزيمة بهین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن است و روایت کرد آنرا بیعتی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بجز برای ما سنگها که قضای حاجت کنم بدان و سایر استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد دست او را بشدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجا با اینها روا نیست فرمود آدم را و فد نصیبین یعنی جن و سوال کردند از زاده پس عاگردم خدا را برای ایشان که نگزند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یا بند بران طعام را انتی و درین باب است از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیر هم با سائیدی که در وی مقال است
اما بعضی می شا هر بعضی است و در بخا تعلیل بعدم تطهیر کردند و با آنکه طعام جن است و با آنکه روث کس است و عدم تطهیر عاگرد کس بودن است
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج است نفی نجاست و قطع بلنگند و الله اعلم **وعن** ابی هریره رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزها من البول فرمود طلب نزا هت و پاکی کنید از بول فان عامته
عذاب القبر منه زیرا که عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول است رواه الدارقطنی در صحیحین است که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تنزه نکند از آن یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد از ملاست و می نمیکرد و انید یا استبران نمیکرد یا توتی نمی نمود از آن و این همه الفاظ وارد است در روایات و همه مفید و محرم است
بول و عدم تخرز از دست و فقها مختلف اند در آنکه از آن نجاست فرض است یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض است جز آنچه
سحافش کرده اند و استدلالتن بحدیث تخریب است بر عدم تنزه از بول و این وعید است و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول ارتک و اوه تا آنکه سائل شد بروی و نماز گذارد بغیر طهر زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و حنفی نیست که احادیث
امر بظهاب یسوی مخرج یا حجار و امر بستانبیت و ال است بر وجوب از آن نجاست و در حدیث دلیل است بر نجاست بول و نص است در بول
انسان زیرا که الف و لام و البول درین حدیث عوض مضاف الیه است ای بول بلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان ملائمتنزه عن بوله و بعضی

برسطق بول حل کرده ابوال ابل هم در آن داخل کرده اند کما لمصنف فی فتح الباری ورسبل گفته فقد تعسف و قد بینا وجه تعسفی فی هوامش فتح الباری انتهى و له و للحاکم فی لفظ من حدیث ابی هریره رضی الله عنه الکشف عذاب القبر من البول مشتمر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول است و رواه احمد و ابن ماجه ایضا و هو صحیح لا سناد و این روایت صحیح الاسناد است یعنی نسبت بروایت اول مصنف در اینجا چنین گفته و در تخریص فرموده اعلال کرد او را ابو حاتم و گفت که رفع آن باطل است انتهى و تقب نکر و آنرا بحر فی و در اینجا جزم بصحت دی کرده فاختلف کلاما مکاتری و شراح مغربی مع هم کلام او را در اینجا مقرر داشت و متنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبل بآن تعرض نمودند و مفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول است و اختلاف کرده اند در عدم استنزه که از کبر است یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین است زیرا که در روی آمده مایعذبان من کبیر لیس از صغائر باشد و رد کرده اند که قول می بلی انکبیر بعد ذکر معذب بودن یکی از آن هر دو سبب عدم استنزه از بول دلیل کبیره بودن اوست و گفته اند ما ائمت که در اعتقاد محتاط کبیر نیست و نزو خدا کبیر است و گفته اند کبیر نیست در شسقت احتراز و جزم بهذا البغوی و رجح این دقیق العید و قیل غیر ذلک و درین باب است از ابن عباس نزو عبد بن حمید فی سنده و الحاکم و الطبرانی و غیر هم و اسنادش حسن نیست و روی جزئی یحیی قنات و در روی یحیی بن سبت و لفظ وی این است که عامه عذاب قبر بسبب بول است پس تنزه کنید از آن و تنوید است روایت صحیحین در قصه و صاحب فخر و اما یکی از آن هر دو پس بود که تنزه نیکو از بول و درین باب است از انس نزو واقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عن صحیح ارساله و نقل عن ابی زرعة انه المحفوظ و گفت ابو حاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس صحیح ارساله و درین باب است از عباده بن الصامت و بر سنده بنا و لفظ وی این است پرسیدیم با آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس نشوید آنرا و بدستیکه من گمان سکیم که از بول است عذاب قبر و اسناد وی حسن است و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلفه از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدستیکه عامه عذاب قبر از بول است و روایت وی ثقات اند با ارساله می و عن سسراقة بضم سین ممل و بعد راقان وی ابوسفیان بن صالح بن جشم است بضم جیم و سکون ممل و ضم شین معجمه و این سسراقة همان است که پایامی است او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم هنگام هجرت از مکة مدینه بر زمین فرود رفت و درین باب گوید مخاطب ابی جهم شجره ایما حکم الله لو کنتم شاهدا لمارجوا دی حین ساخت قوائمه و علمت و لم تشکک بان محمد اذ رسول بربان فمن ایقاه و منه وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع و عشرين اتفاق افتاد مدجی کنانی است نزیل قدید بود و در اهل مدینه معدود و جماعتی از وی روایت کرده اند قال علمنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسر و گفت سسراقة آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم با بر پای چپ و اعتماد کنیم بر آن و کمتر شود احتمال یعنی از برای شرافت وی و نصب الیسر و استاده کنیم پای راست زیرا که این طور نشستن اچل است در دفع فضلات شکم و اعوان است بر خروج خارج زیرا که معده در جانب الیسر است رواه البیهقی و الطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی ریح عن ابیه حاجی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث و در سنده اش کسی است که شناخته نمی شود و ادعا کرد و این الرفعه فی الطلب که درین باب است از انس مصنف گفته فلینظر فی انتهى و عن عیسی بن برداد یفتح پای موصه و سکون رای ممل و والین مملتین و میان وی الف است و ضبط کرده اند مشاة تختمه و رای معجمه عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بال احدکم فلینظر بئس مشاة مثله ذکره ثلاث مراتب چون بول کند یکی از شما پس باید که بمشاند آن خود راسته بار تعزیر جذب کردن بقوت و جفا استنتر من بول یعنی جذب کرد و استخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استخراجه من تمام استقام

گفته بران کما فی القاموس حکمت دران حصول ظن است با آنکه باقی نماند در خروج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند استبراح حدیث صاحبی القبرین و آن خاص حدیث باب است و در شریفة الاسلام گفته دلک کند عجمان را با صبح و تسبیح و دلک قیوم نامند شود بول انتی عجمان بالکسر مابین القبل و الذبر را گویند رواه احمد فی مسنده و البیهقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفة و ابوداؤد فی المراسیل و البیهقی فی الضعفاء کلهم من روایة یحیی المذکور ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل است و گفت در علل نیست اورا صحبت و بعضی اورا در سند داخل کرده اند و گفت ابن حبان در ثقات که یزید اورا گویند صحبت است و ذکر کرد اورا بخاری و گفت البیاض و ابن عدی اورا تابعین شمرده و گفت ابن عیین ششاشته نمی شود عیسی دنه پراور و گفت عقیله در ضغفان تابعت کرده نمی شود و در ششاشته نمیشود مگر این حدیث و گفت نووی در شرح منذب القناع کرده اند زیرا که وی ضعیف است و در حدیث انتشار در بول و صحیحین است از حدیث ابن عباس **رضی الله عنه** **و عن ابن عباس** **رضی الله عنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم سأل اهل قبا بضم قات حدوده منصرف است و در وی لغتی است بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلمیح گفته در وی شش لغت است تذکیر و تانیث و مرد و قصر و صرف و عدم صرف و اصح و اشهر مرد و صرف و تذکیر است معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندست عثمان رضی الله عنه افتاد ان الله یثی صلبی پس فرمود برستیکه خدا نشا میکند بر شما پس آن کدام امر است که بسبب وی سختی این شنبلی شد یعنی درین کرمیه **فی وجال یحییون ان یتطهروا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء** گفته مایه و میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجا سنگ میکنیم بعد باب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد الغفرین است و او ضعیف است تضعیف کرد اورا ابو حاتم و گفت نیست اورا حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبداللہ بن شیبہ است و او نیز ضعیف است و در او کرده حکم از حدیث مجاہد از ابن عباس اصل این حدیث نیست در وی مگر استنجا باب فقط و لهذا نووی در شرح منذب گفته معروف از طریق حدیث آنست که استنجا میکردند آنها آب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبعه ابن الرفعه و گفت یافته نمی شود این در کتب حدیث و کذا قال المحب الطبری نحوه تصنف در تلمیح گفته و وارد است بر ایشان روایت بزار و اگر چه ضعیف است صاحب بل گفته گویم بتمیل که مراد ایشان بعدم و بدلانش در کتب حدیث و بدان بسند صحیح باشد ولیکن اولی روست با نچه در القام است چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی معذرت است زیرا که این روایت غریب و رز و ایامی خبیاست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد اهل البتہ کمتر باشد گویم حال میشود ازین بهم اینکه استنجا باب افضل است از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در المام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد میان هر دو انتی و اصله فی سنن ابی داؤد و الترمذی و صحیح ابی خزیمه من حدیث ابی هريرة بدون ذکر الحجارة و اصل این حدیث در ابوداؤد و ترمذی است و ابن خزیمه تصحیح وی کرده از حدیث ابویهریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر آب کرده یعنی طهارت آب میکنیم و رواه ابن ماجه ایضا بسند ضعیف نیست در وی ذکر اتباع احجار باب بلکه لفظ وی این است بودند که استنجا میکردند باب و روی احمد و ابن خزیمه و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه و اخرج الحاکم من طریق مجاهد و لفظ وی این است که هر گاه نازل شد آیت فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعدة و فرمود چیست این ظهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت سیرون نمی آید از ما هیچ مردوزن از قائل مگر آنکه می شوید دبر خود را پس فرمود آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن ماجه و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع اخبار سنن ابویوب و جابر بن عبداللہ و النس بن مالک اسنادش ضعیف است و رواه احمد و ابن ابی شیبہ و ابن قانع من حدیث محمد بن عبداللہ بن سلام

و حکایت کرد و این نعم در معرفت الصحابه خلاص از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و ذکر و اشافعی فی الامام بغیر استاد و لفظ وی این است گفته می شود که قومی از انصار استخا کردند بآب پس فروداد در ایشان این آیت رجال الخ انتقی شیخ ابو حامد و تطبیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعی برینکه جمع میان آب و اجار مروی از مفسرین و فقهاست در وایتش از اهل قبا باطل است و در کرده بر ایشان و طلاام و غیره و همین صحیح است و در وی اینست که ما هیچ نیکو انیم مگر آنکه بهترین مردم از یهودی هستند از یاب خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب الغسل وحکم الجنب در بیان حکم سیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم شین مجر شستن تمام اندام هم است از اغتسال و غسل بفتح میبیه مطلق شستن و غسل بضم تین آب که بران شویند و بکسر نین چیزی که بران سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز است در آن ضم و فتح و قبل مصدر بفتح است و اغتسال بضم و قبل بفتح فعل مختل است و بضم چیزی که اغتسال کنند بران و بالکسر آنچه جمع کنند بآب چون اشنان انتهی و غسل بفتح یعنی آب و شستن هر دو باید و غسل بضم آبی که براید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در صنفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود و جنب یعنی جامع اطلاق کرده و جمع گفته که مرد و قریب الجماع بعید است از عباوات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حال از حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی سخن انبی سعید و الخدی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از خروج منی بشهوت پس حکم این حدیث غسل بی انزال واجب نکرده و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف است و تحقیق آنست که مسکه مسامی اوست و اما غسل پس وارد است بلفظ انکس منکم منکم جوبا کاظم هر قوا و درین لفظ زیادت بر هر غسل و اقل وی دلک است و عدول نکرده وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر آنست که نیست دلک از مسامی او زیرا که میگویند غسل العرق غسل المطر پس لابد است از وسیله خارجی بر شریعت و دلک در غسل اعضای وضو و تکلیف غسل جنابت و حیض که در آن لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرت و لکن در حدیث عایشه و میبونه آمده که گفتا که و انحضرت در از ازاله نجاست بجز و افاشه آب بدون دلک و او تعالی اعلم است بکلمه که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو و غسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجو اتحاد و کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا آنچه رسد و خطا کند آنچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در صنفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو است بوجبی که تقاطر پیدا شود زیرا که ریش و مسح همه دخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با اسالت ما بر دست و در ریش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و سفت تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلک الشوب می فهمد در وضوی متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلدہ الماء و اطهار ما لظمت در طهارت و مراد از ان اسالت آب است بر جمیع بدن با جماع و جمعی تنسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضو و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استحباب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نماید ظهور آن در شرط مضمضه و استنشاق انتهی و باطل حدیث بمفهوم حصر خود که مستغنا و است از تعریف مسند الیه و وارو شد نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء و ال است بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای متانین و باین رفته است و او و اندکی از صحابه و تابعین

و در بخاری است که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشو و گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بیشتره قال علی رضی الله عنه و الزبیر و طلحة و ابی بن کعب و ابواب و رفعه الی النبی صلی الله علیه و سلم پستتر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ است بحديث ابی هریره که می آید که از انی اسئل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ است یعنی چنانکه مروی است از ابی بن کعب که این خصتی بود در اول اسلام بعد از آن نمی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن در رون رفت و التقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نیگردد اگر چه خوابی که دیده و لذت که چشیده یا دواورد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و این حکم در اول اسلام بود پستتر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی است و سخت در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منسوخ شد اجماع و اثر بر ایجاب غسل قاله القاضي ابن العریبی انتهى رواه مسلم و مسلم این را در قصه عثمان بن مالک ذکر کرده و رواه ابو داؤد و ابن خزیمه و ابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث المار من المار نیاورده و لهذا مصنف گفته و اصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعثت ابن مالک اذا اعجلت و اقلحت فعلیک الوضوء و حدیث را طریقه است رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج و من حدیث عثمان بن مالک و الطحاوی من حدیث ابی هریره و ابن شامه فی ناسخه من حدیث النس و حازمی و ابن شامه جمع کرده اند طسرق او را

و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود و بین ششها الا که ربع در میان چهار شعبه زن شعبه بضم شین معجمه و فتح عین جمله با موحده جمع شعبه است و شعبه بضم شین پاره از چیز و شاخ مراد ایجاد دست و دو پای زن است یا دوران و دو ساق یا دوران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج شش جهدها پستتر در تعب و مشتقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد و جب لغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو متفق علیه و در مسلم بجای جده جده آمده و نزد ابو داؤد و الزق النخنان با نخنان بل ثم جده بمصنف و رفع گفته و این دلیل است بر آنکه جده در اینجا کنایه است از معالجه ایلام زاد مسلم و ان له ینزله و زیاده که در مسلم و اگر چه انزال کنند مرد و بیرون نیاید منی و همین است مذکور است از ربعه و اکثر اصحاب خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را نسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان الفتیاء التي كانوا يقولون المار من المار رخصتة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم خص بها في اول الاسلام ثم امر بالاعتسال بعد و ان نزد احمد و غیره است از طریق زهری از ابی و صحابین خزیمه و ابن حبان و گفت اسمعیل آن بر شرط بخاری است و آن صریح است در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگر چه انزال کنند راجح است اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق است در ایجاب غسل آن مفهوم است و منطوق مقدم است بر مفهوم و اگر چه موافق باشد مفهوم بر آت اصلیه را و آیت مقتضی منطوق است در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود **وَ اِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا** یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشد پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فمیهه شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت است بحقیقت بر جماع اگر چه در انزال باشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد و اگر چه انزال نکرده باشد و نیست اختلاف در آنکه زنا موجب حد همان جماع است اگر چه از وی انزال نباشد انتهى پس کتاب و سنت هر دو معاضدند بر ایجاب غسل از ایلاج و در حدیث عایشه آمده که پرسید مروی رسول خدا را انزال مروی که جماع میکند با زن خود پستتر کسالم میکند و عایشه نشسته بود و میس و این همچنین میکنند پستتر غسل میایم

رواه مسلم واحمد والترمذی نحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعد هم که آیا غسل اتعای ختائین واجب بخروج میست یا بی خروج و حق اول است انتهى و در حجة الله البالغ گفته روایت مختلف است و را که اسال یعنی جماع بی انزال محمول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایت و بر آنند جمهور فقها همین است که هر که بعد از غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند و اختلاف است بعبثت جمع میان این حدیث و حدیث الماء من الماء این عباس گفته مراد احتلام است و فیه ما فیه یعنی نشان و رو حدیث مسلم ابابا میکند از ان و ابی گفت در اول بود بعد نهی فرمود از عثمان و علی و غیر هم وضو مروی است و تا آنحضرت رفع کرده و نزوم حمل او بر سباشرت فاشته و در نیست زیرا که گاهی اطلاق جماع بروی هم آمده انتهى **و عن** امرسلة ام المومنین هند بنت امیمة تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را نگرفته و شرح وی نگزیده رضی الله عنها گفت ام سلمه ان امر سلیم و هی امرأة ابی طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهماست قال رسول الله لفت ای رسول خدا ان الله لا یستجیب من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نمی کرد از زیاد شدن از پرسیدن امر حق و این توطئه اعتذار است ازین سوال که کرد فهل عمل علی المی آة اذا احتلمت آیا هست بزین یعنی غسل وقتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بزین غسل از خواب دیدن اذا رات الماء چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین است در صغی گفته کسی که محتمل شد نیز در حکم جماع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون احتلام خواهدیم که منع کنیم قید نوم بر بخیزد زیرا که چون عادت جاری است بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیت نوم علی غسل را نیز مقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند و حدیثی و مذی و فارق در آنها چیست بیشتر گذشت و اگر منی از مخرج غیر عادت برآمد مثل صلب شافعیان تفریح کرده اند و وجوب غسل را نزدیک فقیر بعید مینماید و این بحث در تنقیح اکل و شرب و حمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند حل از ان در طلق است بلکه انظر آن بنماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده و نادار الوقوع را علت نساخه و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریحها را گنجایش تسلیم نیست انتهى الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم و گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچه نکلا آب براید از وی فرمود آری می بیند و می براید خاک آلوده با دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی و بفرست خود در منی یا بی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او و متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و لفظه بخاری راست و این حدیث را لفظهاست نزدیک این هر دو روایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم و از حدیث عائشة باین لفظ که زنی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد و اخر جابن ابی شیبته و از ابی هریره اخرجه الطبرانی فی الاوسط و از خول بنت حکیم رواه النسائی و در روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد مطهر است و سفید و آب زن نجس است و زرد و پس هر کدام که از آب مرد و زن بالا براید و غالب گردد و بیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد بیشتر افتد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود و . . . انس رضی الله عنه بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المی آة تری فی منامها ما یری الرجل فرمود در باره زنی که می بیند خواب آنچه می بیند قال لغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی هنر شقائق الرجال اخرجه المصنف الا النسائی و در بخاری و لیل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر نسا همچو رجال و در وی رودت بر کس

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علییه و این سوال از چند صحابیات واقع شدن خولانت حکیم نزد امیر و نسائی و ابن ابی عمیر و بنت سبیل نزد طبرانی و بسیر و بنت صفوان نزد ابن ابی شیبہ زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت امر مسلم و هل یكون هذا و آیامی باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال لغیر فرمود آری فمن این یكون الشبهه و از کجایش مانند شدن اولاد شبهه بکسر شین صحیح و سکون موحده و یفتح وی و ولغت ست متفق اند بر اخرج آن شخنین از طریق ام سلمه و عایشه و آنس و این استقامت انکاری است و در وی تقریر اینست که ولد گاهی شبیه پدر باشد و گاهی شبیه مادر و احوال هر آب که غالب آمد شبیه همان غالب باشد

و عن عایشة رضي الله عنها قالت كان النبي **صلى الله عليه وسلم** يغتسل من ربيع غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق و خوب یا استحباب زیرا که حدیث دال است بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت و در خوب وی ظاهر است و یوم الجمعة و دوم روز جمع و در کجا وقت وی خلان است جمو بر آنند که سنون است بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه پس خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و داود و جماعتی گفته که واجب است و در خوب محمول است بر تاکید سنیت و شوکانی هم در واجب گفته و اما وقت وی پس پیش از نماز است زیرا که مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع تنبأ شد و حدیث من اتى الجمعة فليغتسل دلیل ایشان است و نزد و به از فجر جمعه تا عصر است و این حدیث عایشه مناسب است و من الحجامة ستم از خون کم کردن گفته اند این سنت است بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد پس معلوم شد که سنت است گاهی باید کرد چنانکه در حدیث عایشه است و گاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس است و مروی است از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت است و اگر طهارت کردی کفایت است ترا و من غسل المیت چهارم از غسل میت و علما در آن سه قول است یکی آنکه سنت است و هو اقرب با دیگر آنکه واجب است سوم آنکه سبب است و ظاهر حدیث در آن است که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد و اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداد و در بعضی شروح از آن نقل کرده اند که اول اقرب بعبارت و در عادی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده و هم اصحاب او و الله اعلم رواه ابو داود و الحاكم و صححه ابن خزيمة و رواه احمد و او را شافعی است نزد بیهقی از حدیث عبداللہ بن عمر بن العاص و لیکن در سنن او مصعب بن شیبہ است و فیہ مقال و از جمع کردن این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست و تعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشده و آنچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابو داود و طبرانی و ابن ماجه و بزار آمده نووی گفته ضعیف است و هم نزد ابن ماجه است از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف است و لیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد و شدت متابعت او

مر آنحضرت را اقتضای محنت حدیث درین باب میکند و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثله و تخفيف ثم إن ثاملاً بضم همزة و بعد وی مثله مفتوحه عند ما سلمه نزدیک مسلمان شدن او و این غسل مندوب است بر کسی که مسلمان شود و طاهر باشد و واجب است اگر جنب بود و امره النبي و حکم کرد او را آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** ان یغتسل ای که غسل کند و این حدیث دلیل است بر مشروعیت غسل بعد اسلام و امر دلالت میکند بر ایجاب و علما در آن مختلف اند نزد حنفیه بروی غسل نیست اگر غسل کرده است در حالت کفر خود و نزد شافعیه و غیر هم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب بود و سبب باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقاً واجب است لظاهر حدیث الکتاب و بدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آدم رسول خدا را غسلی الله علیه وسلم

میخوردند اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرج ابو داؤد و الترمذی و النسائی نخوه و ابن خزیمه و ابن حبان و احمد و محمد بن اسکن
شوکانی گفته و حق و وجوب است رواة البیهقی و ابن خزیمه و ابن حبان مطولا و البزار و لفظ وی این است مسلمان شد ثمانه پس فرمود آنحضرت
بر این را بسوی حائظ فلان و بگوید که غسل کند بآب و برگ کنار انتی و این ناظر در آن است که امر کرد باغتسال بعد اسلام امام را بآن نزد
اراده اسلام است چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین سبب است که شسته شود و جامه را و حلق کرده شود و اختنان نموده
انتی عبد الرزاق صاحب مصنف بن حاتم بن نافع حمیری صفانی حافظ کبیر کی از اعلام محدثین است کنیت وی ابو بکر است استفادة علم از
ثوری و لوزاعی و ابن جریر نموده و خلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسحق بن راهویه و ذہبی از شاگردان ایشان
یکی از او عیبه علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی است
و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موسی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفته حدیثنا سمر عن ثابت عن النسقال کان شعر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الی انصاف اذنیہ و لنعم ما قال مولانا آزاد البدر الحی رح شہر بگیسوی رسول ہاشمی آزاد قرآنم کہ از دامان ابن شب
صبح ایمان میشود پیدا و دیگری گوید شہر مر از زلف او موسی بسند است و فضولی میگنم بونی بسند است و ذہبی گفته و ثقہ غیر ۴۰
و حدیثہ مخرج فی الصحاح انتی در وی هیچ عیب نیافتم اند جز آنکہ اندکی تشیع داشت و محمد امی گفت از امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ متواتر
شده است کہ مر افضل ندید بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما پس کار شعی نیست کہ از امر وی رضی اللہ عنہ تجاوز کند عمر طویل یافته ہستاد
و پنج سال نیست و در نصف شوال سال دو صد و یازده انتقال کرد در رحمہ اللہ تعالی و اصلہ متفق علیہ و صلش در صحیحین است و لیکن
در آن حکم باغتسال نیست بلکہ چنین است کہ غسی غسل کرد و لیکن مؤید او است امر کردن آنحضرت و آنکہ و قتادہ را باغتسال نزدیک سلام
آمدن کما اخرج الطبرانی بحقیق بن ابی طالب لکما اخرجہ الحاکم فی تاریخ نیشابور اما اسانیدش ضمان است و سخن ابی سعید
رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یرستیکہ آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل محتلم
غسل جمعہ واجب است بر ہر بالغ و در روایتی عوض محتلم سلم آمده و مراد بآن نیز بالغ است زیرا کہ بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد
جمهور عمل است بر تاکید و مبالغہ در استحباب دلیل احادیث دیگر کہ در جواز وضو وارد شده و نزد ابن و بیج وجوب احتیاط است نہ وجوب
الزام چنانکہ بیار خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل است در آن و پیش جمیع وجوب
و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب و ترو وضو از مس نسا و وضو از تہنہ و وضو از زرعان و حجامت و وجوب صلوٰۃ بترجمہ
صلی اللہ علیہ وسلم در شہد اخیر انتی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض جنابہ و دلیل ایشان ورود صیغہ امر
و اصل در وی ایجاب است چنانکہ شیعین و ترمذی و موطاء الذہب عمر آورده اند کہ فرمود آنحضرت من جار سکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطاء است
از ابن اسحاق کہ فرمود ای گروه مسلمانان این روزی است کہ حق تعالی اورا عید ساخته پس غسل کنید حدیث و گفت عمر گواہی میدہم کہ آن
واجب است کہ زانی البخاری و ذر موطاء است از ابی ہریرہ کہ غسل جمعہ واجب است بر ہر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصہ آمده کہ لازم
بر ہر روزہ بجمہ غسل ترمذی گفت کہ درین باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و برادر ابو الدردار و حدیث ابن عمر حسن صحیح است تو می بد
و جوبش از طائفہ از سلف محلی است و بہ قال اہل الظاہر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی ہریرہ و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری
و ابن حزم از جماعتی از صحابہ و من بعد ہم انتی سیوطی در غور اللوح فی خصائص یوم الجمعة در بیان خاصیت بست و پنجم ثابت و ہم حدیث

باب را از ابو سعید نزد عثمان بن مایه لفظ آورده که گفت ابو سعید گوای میسید هم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب است بر هر مجتهد و اینک استنان کند و مس نایطیب را اگر با بدو این ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سینه چیزی است بر مسلمان غسل روز جمعه و سواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بستاند یکی از شما خوشبو ترا از آنچه یا بد از طیب دهن خود انتی و این روایات صریح است در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع است باین حدیث که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابوالقاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر این عمر قریب بست چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش بیک صد و بست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتی و همین است راجح نظر در ادله صریحه حکمه اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتی و سخن سنی بن جنذب فزاری حلیف انصار از حفص بن کثیرین است جماعتی از وی را وی است در بصره مرد در آخر سنه ۵۹۰ میل کوفه و ابی بصیر بود شمار وی در بصره است و جنذب بغم جم و سکون نون و فتح دال جمله است کنیت وی ابو سعید است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توفوا یوم الجمعة فیها و نعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است حتی فیها آن است که فی السنه اخذ نعمت است قاله الاصحیح و حکاه الخطابی ایضا و گفت ظهور تالی تانیث برای اضرار سنت است یا با الرخصة اخذ و نعمت الرخصة زیرا که سنت غسل است قاله ابو حامد الشارکی یا با بخصلة اخذ و نعمت الخصلة یا با الفریضة اخذ و نعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است و این حجت جمهور است در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو با نیز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم در آن وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون سخت در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم و خوب برخاست و آنتهای حکم با نتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفه القلوب از غنائم همچنان در میانیم تفع شد و حجت دیگر این است که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند خشنیده شد و آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر الحدیث و بعضی ادعای نسخ و جواب کرده اند و جواب از این است که در حدیث سمره مقال است زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاد نشود با حدیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف است در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت زائل شده بود مردم غنی و با جا هم شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در وضو بعد غسل است بقرینه احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود شوکانی گفته و چه خواهند درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حق است بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشنود در آن سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین غیر هاست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تشبیه غسل با بدن جمعه دال است بر آنکه این غسل برای نماز است نه برای جمعه انتی و دعوی نسخ بجز احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و نوب جمعا بین الادلّه و من اغتسل فالغسل افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت است و وضو فریضه و فریضه افضل است از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوی است که نیست غسل با او گو یا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل است از کسی که وضو کرد فقط و با جمله یکی اقوال درین مسئله سه قول است استحباب سنیت و وجوب و بهر طرف

بمعه رفته وارجح آن وجوب است کما عرفت اما در سبیل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگر چه حدیث ایجاب صحیح است زیرا که آنرا سمره روایت کرده اند و این را شیخین اخرج نموده پس احوط برای مومن این است که ترک کند غسل جمعه را انتهى و حافظ ابن قیم شرح در نهجی نموی گفته ان الامر بال غسل یوم الجمعة مؤكد جدا و وجوب اقوی من وجوب الوتر و قراءه البسملة فی الصلوة و وجوب الوضوء من مست السار و وجوب من مست الذکر و وجوب الوضوء من القمحة فی الصلوة و من الرعاف و الحجامة و النقی انتهى و آنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذست از اینجا زیرا که صاحب سفر شاکر زو صاحب هدی است و کتاب سفر السعادة را بحذف دلائل و عبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام و باجاء کلام التقاط نموده عربی را اصطلاح المستقیم و فارسی را سفر السعادة نام کرده و بائند التوفیق رواة الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و گفت ترمذی درین باب است از ابی هریره و عایشه و انس رضی الله عنهم و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب بقیع غیر خدا صلی الله علیه و سلم و گفت بعد از ایشان انداخته اند کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی و انداخته اند و حسن الترمذی و حسانه الترمذی و رواه ابن خزيمة ایضا و این حدیث بهفت طریق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از آنحضرت مرسل آورده اند و در امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته و این مذہب علی بن مدینی است کما نقله عنه البخاری و الترمذی و الحاکم و غیر هم و گفته اند که شنید از زوی مکر حدیث بعقیقه و هو قول البزار و غیره و گفته اند که شنید از زوی صحیح حدیث و تحدیث نکرد مگر از کتاب وی و رواه ابوبکر السنذلی و هو ضعیف عن الحسن عن ابی هریره و وہم فیہ اخرج البزار من طریقہ و رواه عباد بن العوام عن سعید عن قتاده عن انس و وہم فیہ قالہ الدارقطنی فی الحلیل و رواه العقیلی و ابن ابی بسند ضعیف و الطبرانی فی الاوسط باسناد اشمل من سند ابن ماجه و رواه البیهقی باسناد فیہ نظر من حدیث ابن عباس و باسناد فیہ انقطاع من حدیث جابر و رواه عبد بن حمید و البزار فی مسنده بما و کذا لک اسحق بن اہویہ من حدیثه باسناد فیہ ضعف و او را طریق دیگریست در ترمذی و در سراج بن بزرگست و در ضعیف است انتهى ملخصا و عن عیسیٰ رضی الله عنه قال کان رسول الله صلے الله علیه و سلم یقرئ القرآن ما لم یکن جنتا بود آنحضرت قرائت میکند و تعلیم میکرد و می آسوخت ما را قرآن ما را میگوید نبی بود جنب و در حدیث ابن عمرست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت بخواند عائف و جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز از قرآن و لیکن در سندش اسمعیل بن عمار روایت وی از اهل حجاز ضعیف است و این روایت از همین قبیل است رواه احمد و الخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین است و اقول الذی و در بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روایت کرد و دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفه بخواند قرآن را ما را میگوید پس یکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس بخواند و نه یک حرف و این معاضد حدیث باب است مگر ابن خزيمة گفته نیست حجت در روایت برای مانع جنب از قرائت زیرا که در وی نیست بلکه حکایت فعلیست و بیان نکرد آنحضرت که جزین نیست که بازماند وی از قرائت از برای جنابت و روایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرائت برای جنب باکی و اما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قرائت چیزی سواي جنابت اخرج احمد و اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و البزار و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این اصرح است و روایت بر تحریم قرائت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر است زیرا که این همه الفاظ اخبار است از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن را در حال جنابت نیست دلیل درین ترک بر حکمی معین گذشته حدیث عایشه که بود آنحضرت که او را میگوید خدا را در هر حال خود و این مخصوص است باین حدیث صلی الله علیه و سلم و حق اینست که نیست تا هفتن بر تحریم بلکه محتمل است که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت و نحو با و لیکن ابویعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم وضو کرد و پسر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین است مگر کسی را که نیست جنب

والمجنب پس خواند و نه یک آیت بخمش گفته رجال وی موقوف ماند و آن دلالت میکند بر تحریم زیر که معمول است و معاضد ماسلف و اما حدیث ابن عباس مروی است که لو ان احکم الاثباتی ابله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرار است برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگویی و نیز این گفتن پیش از غشیا ن اهل و جنب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبیه که بود آنحضرت چون غشیا ن میکرد اهل خود را میگفت اللهم لا تجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیباً انین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حستنه و صحته ابن حبان مصنف در تخصیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکون و عبدالحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من است و حدیث نمیکند بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس و تضعیف نموده اند و یا پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشته که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهى و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی که از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی نماند و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و ذکر الایمان است **و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی احدکم من اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند شهادت داد ان یعود پسر خواهد که عود کند و دیگر با رجوع کند فلیتق ضاً بینهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع بی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لذا میگوید که در آنرا بمغسول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی است و در روایت ابن خزیمه و بیهقی باین لفظ آمده وضوءاً للصلوة اما شافعی گفته لایثبت مثله بهیقی گوید شاید وی واقف نشد بر سنن حدیث ابوسعید و واقف نشد بر سنن غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر با سنن ضعیف انتهى و راه مسلم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و ابوالکرم زاد المحاکم و زیاده کرد عالم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاء آورده ترست برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروعیست و وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیا ن هر واحد غسل جدید بر آورده فاکل جائز گویم الحمد لله الذي جعلني من الامم و الترابعة عن حدیث عائشة رضی الله عنها یعنی ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عائشه که قائلت گفت کان بود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ینامر و هو جنب خواب میکرد و می نطفت و حال آنکه جنب می بود من غیر از آن بیست مساجد بدون آنکه دست رساند آب و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عائشه که گفت بود آنحضرت چون نمی بود جنب پس محتاج است که بخورد یا بخوابد وضو میکند مثل وضوی خود نماز را و این نیز مستحب است نه واجب و از این عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کنی و بشوی عضو خود را پسر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر بملات نوم جنب را چون این کرد خواب رفت و باین رفتن از جمهور دلیل ایشان حدیث باب حدیث طوان آنحضرت بر نسا یک غسل است ولیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر دعای نیست و داؤد و جماعتی بوجوب رفته بنا بر و در امر وضو نیز مسلم بی توشاء ثم لیتم و در بخاری است اغسل فرجک ثم توشاء و اصل امر بواجب است و جمهور تاویل آن بستمجاب کرده اند محابین الاذلة و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبي صلی الله علیه و سلم ای نام احدنا و هو جنب قال نعم و بی توشاء ان شاء الله پس اصل این حدیث در صحیحین است کما تقدم مگر در ان لفظ ان شاء نیست ولیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است در عمل و مؤید حدیث باب است و نیست محتاج بسوسه**

تاویل ترقیبی که بیاید و معاضداست اصل که عدم وجوب وضو بر کسیکه جنب فتن میخورد یکما قال الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت ابی جعفر از اسود از عایشه است و وی بهم کرد در قول می لایس ما قال ابو داود و گفت احمد بن یحیی و گفت یزید بن هارون که آن خلاست زیرا که ابویسحق از اسود شنیده و لیکن بهیچ وجه صحیح وی کرده و گفته که او را ساعت است از اسود در سبب گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محدثان بر آنکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط است از وی و بهیچ گفته طعن کرده اند و از حفاظ مسلم این حدیث را روایت کرده اما در این قول بلکه ولایس ما روگو یا وی عمداً از حضرت کرده زیرا که تعدیل کرده است آنرا در کتاب التیمیز و شما از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحیحی محتمل است که مراد آن باشد که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین بلکه اصح اند باینکه وضو کند و بشوید فرج خود از برای

نوم و اکل و شرب و جماع و غیره **عایشة رضی الله عنها** قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود بیدار میغسل یدیه آغاز میکرد غسل را پس شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار با دست راست بر شریف بر خیمینه علی شماله فیغسل فرجه پستری ریخت آب بر دست راست خود بر دست چپ خود پس بی شست فرج خود را یعنی بر دست چپ و ظاهر وی مطلق غسل است پس شستن یکبار کافی باشد تقریباً خصوصاً پشوو میکند و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت این مداخل و طهارت است و همین است زلی زید بن علی و شافعی و جماعتی و این بطلان بران اجماع نقل کرده و بجهت که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و بجهت که وضو برای نماز کرده باشد پسترب بر بقیه بدن برای جنابت ریخته و لیکن عبارت ثم اغاض علی سائر جسده مناسب است زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب رسیده بود و حدیث ظاهر است در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو در بیکه شرط نیست در حجت و وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند در طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیل بران ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذازد و در نماز با ملا و دست نیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از غسل و تمام نیست استدلال متداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گویم در حدیث سنن نماز وی همین وضو غسل ثابت شده بان در وضو مذکور مسح سر نیامده و لیکن قول میمونه وضو و للصلوة شامل است شراخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصوب الشعر پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بجهای موی سر و در روایت بهیچ آید خلل میکند بان شق این در اس خود را پس پشوی شست بان اصول شعر را پستر میکند با شق ابراس خود همچنین شعر حفن علی راسه مثلث حففات پستر می ریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار پشوی هر دو کف حقنه بمهل و فانون پشوی کف کما فی النهایة و بکسر حاد فتح وی کما فی القاموس و پشوی هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفته ملا هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملا کف است با فراوند تشبیه شعر افاض علی سائر جسده پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسلت بدل ثم افاض افاض یعنی اسات است و در وی دلیل بر عدم وجوب دنگ و بر آنکه دخل نیست در مسامی غسل دنگ زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه با فاضه و معنی واحد است و در فاضه دنگ نیست همچنین غسل و نماز وی گفته این استدلال تمام نیست زیرا که افاض میبینه غسل است و در غسل خلاف قائم است و اما سائر پشوی بقیه باقی است نه جمیع

چنانکه در قاسوس گفته السائر الباقی لا یجمع كما توهم جماعات انتهى غسل بجلیکه پسترسشت هر دو پای خود را در پاره ای گفته تا غیر غسل بر عین
 بهجت آنست که پایها در محل آلودگی اند باب و گل ولای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلاً پیشتر بشوید تا خیر
 نکند و محل حدیثین این می تواند بود و الله اعلم و در بعضی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اشخاصی وضو واقع شده و در بعضی
 روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی است متفق علیها و از پنجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دودست است قبل از داخل انا و شستن فرجه
 و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی سومی سرواشته باشد بر دودست آب گرفته در میان پنج مورساند و بعضی سوراخ بعضی بمالد بعد از آن
 جاری کند آب بجز تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه باستیعاب
 بر هر دو چشم بمالد و نضح مذکور است فقط کذا فی المصنف و اللفظ تسلیماً و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لهما و در بخاری
 و مسلم راست فی حدیث میمونیة در حدیث میمونیة در حدیث غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از از اولج مطهره و غایله این عباس است
 شرافرح علی فرجه و غسله بشماله شرفض ب بها الارض پسترسخت آب بر فرج خود و شست آنرا بر دست چپ پسترسخت
 زودست را بر زمین و دلك ارض برای ازاله رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را بگردشست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج
 هم باقی است این است آنچه مفهومی میشود از حدیث و در روی دلالت است بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند ظاهر مطهر است و بر آنکه بقای رائحه
 بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار است و یحتمل که رائحه باقی نماند باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد
 آفرغ ریختن و فی روایة فمسحها بالتراب پس بسو و دست چپ را بکفک بهجت مبالغه در تطهیر و انقا و فی آخره آخره التینه
 بالمدنیل فردة و در روایت دیگر است پسترسخت آوردن آنحضرت را سندی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را پس در کرد آنرا و نگرفت
 و در روایتی این است فتا و لته لثا با فله یا خذه و بتدیل بکسر میم معروف است و در پنجا دلیل است بر عدم مشروعیست تشفیفاً اعضا و در روی اقوال
 اشتهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند صباح است و قیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این است و جعل ینقیض الماء بین
 و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در پنجا دلیل است بر آنکه افشاندن هر دو دست را لباس بهت و حدیث لا تنفضوا الیدیکم فانما روح الشیطان
 محاض اوست مگر آنکه تضعیف است مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتعل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها و غسل
 امر مسلمة رضی الله عنهما قالت گفت ام سلمة قلت یا رسول الله گفت امی رسول خدا انی امرأة اشد شعراً بسی من زنی
 هستم که سخت میگویم سومی سر خود را لفظ حدیث ضفر است نه شعر پس گوید که مصنف روایت بالمعنی کرده و ضفر بفتح ضاد و اسکان فافتقن سومی
 بر یکدیگر چنانکه عادت عرب است آفا نفضه لغسل الجنابة آیا پس شستن آنرا برای غسل جنابت و فی روایة و الحیضة و در روایت
 بدل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرموده شستن سومی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل است بر آنکه واجب نیست
 نفض شعر بدن و شرط نیست رسیدن آب در بیج وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب در غسل جنابت غیر واجب بدلیل
 قول آنحضرت النفضی شعرك و اغتسلی و جواب داده اند که حدیث باب محاض اوست و جمع میان هر دو بیان وجهیست که امر نفض برای جنابت
 یا شعر امر مسلمة خفیف بود حضرت دانست که آب باصول می خواهد رسید و نزد بعضی واجب است اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده
 بهجت نخت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشرود دست نفض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر مشرود خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر و انقوا
 البشر پس صلاحیت محاض حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گفته شد این فعل است دلالت نمیکند

بروجوب و در حق رجال است و حدیث ام سلمه در غسل نساء این حال شرح مغربی است ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشه در حج بود چه وی احرام
 عمره بست و عائض شد قبل دخول که پس امر کرد او را آنحضرت بنقض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهللال نمودن حج و وی هنوز از حیض پاک نشده
 پس این غسل وی برای تنظیم بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل یکی نیست زیرا که سخت شعری که
 نه دیگری بمقتضی دلیل است و همچنین میشود و بدون آن نه این دعوی بلا دلیل است زیرا که لفظ راوی نقض است آری در سکه دلیل است چه واقفانی در
 افراد و طبرانی و خطیب در تلمیح و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعاً آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی
 و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بپوشد آنرا حدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیاء روایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است
 افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر نذبت است بنا بر ذکر خطمی دشمنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه نذبت باشد و حدیث
 ام سلمه محمول است بر نجابت چنانکه فرمود انما یکفیک ان تحشی بسکون یا بسست ترا اینکه بریزی آب بر او دست علی را سلف بر سر خود
 ثلاث حشیات سه بار و حشیه مانند غرغره در وزن و معنی پُری دو کف دست و ولالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشه
 که این عمره میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب است از این عمره میکند نساء را بنقض شعر چه امر میکنند باینکه حل کنند
 سر خود را بر این بود که غسل میکرد من رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم از اینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگر چه این حدیث وی در غسل جنابت است
 و ظاهر امر این عمره است که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زبانه کرد مسلم ثم تقیضین علیک الماء
 پستری بریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را قسطه برین پس پاک میشوی این ملک گفته مراد از سه بار حضرت نیست بلکه رسانیدن آب است
 تا موی پس اگر آب در یکبار برسد عدول ثلاث سنت خواهد بود و در نه زیادت بر سه واجب است تا آنکه موی برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که صفای
 آنکس باید محمول است بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد و نه شکستن موی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر دو جنابت
 و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف مخفی و مالک که نقض شعر مطلقاً واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه در حیض قائل
 علی انقاری فی المرقاة و عن عایشة رضی الله عنها قالت گفت عایشه قال فرمود رسول الله صلے الله علیه
 و آله و سلم رو بگردانید این خانه را از جانب مسجد تا راه خانه بان شو نور و عبور جنب و عائض در مسجد لازم نیاید آنی که اصل المسجد
 لمخاض ولا جنب بدستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای عائض و جنب خواهد بطریق مرد باشد یا مکتب نزد شافعی بطریق
 جائز است و مالک نیز هم برین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکتب نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بمجموعه و اطلاق مؤید بر نذبت خطمی
 در سبیل گفته قول جمهور صحیح است و نزد او و او جائز بنا بر ابراه اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز است لقوله
 تعالی الا عابری سبیل در حق جنب و حیض بران نفیس است و مراد بدان مواضع صلوة است و جواب داده اند که آیت در حق کسی
 که جنب شد در مسجد او را بر آمدن بر ای غسل ضرورت است و این خلاف ظاهر است و در وی تا ویلی دیگر نیز هست انشائی رواه ابو داؤد
 و حسن ابن القطان و صحیح ابن خزیمه و رواه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه
 صحیح حدیث عایشه است و تضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او اقلیت بن خلیفه جمول الحال است و ابن رفعه گفته در وی راوی
 متروک است در سبیل گفته قول ابن الرفعه غیر صحیح است زیرا که بعضی روای کرده اند و عنهما و هم روایت است از عایشه رضی
 عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلے الله علیه و سلم

من انا و واحد از یک آوند آب که میان سن و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید
تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد و دستهای مادران آوند من الجنبانة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود مستوف علیها
بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و سیمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلتقی و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد
دست یکدیگر در آن و در لفظی از صحیحین این است که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من انا و احد یعنی و مینه فیبادر فی حتی اول
وع لی و لی قالت و هما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث است و حال آنکه هر دو جنب می بودند و با کجه درین حدیث دلیل است
بر جواز اغتسال مردوزن از یک آب در یک آوند و اصل جواز است و کلام درین سئله گذشت **باب** هر چه رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان شئت من شعره جنابة فاغسلوا الشعر بر سئله که بر تن
آوردی است جنابتی است پس بیاغسل بشوید مورچه آنکه زیر آنما شسته گردد و انقوا للبشرة و پاک بشوید آن جا بار از انعام کند و در زیر
بموت تا پیش از عمد غسل بر آمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بغتات است و حدیث دلیل است بر آنکه واجب است
غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی از آن گفته اند که این اجماع است مگر مضمضه و استنشاق که در آن اختلاف است بعضی واجب
گویند حدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و سیمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح است مقام آن حدیث نتواند شد و اما
آنکه وضوی آنحضرت بجز وضوی نماز بود پس فعل است ناهض بر آنکه واجب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل است زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده
بیان وی کرده و او ابوداؤد و الترمذی و ضعفاه نیز که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن و جیه است و ابوعبید
وزن عظیم مشهور این است و بفتح او و سکون بجم و بای موحده و تا در اخر نیز خوانده اند ابوداؤد و گفت حدیث وی منکر است و او ضعیف است
و گفت ترمذی غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هر حدیث شیخ نلیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت یهقی انکار کرده اند
او را اهل علم بحدیث بخاری و ابوداؤد و غیره و لیکن درین باب است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید
آنرا کرده شود با وی کذا و کذا و باین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح است کما قال المصنف و لیکن این کثیر در ارشاد گفته این حدیث
علی از روایت عطابن السائب است و وی سنی الحفظ است نووی گفته اند حدیث ضعیف صاحب سئل گفته سببا اختلاف اید در تصحیح و تضعیف و
آست که عطابن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلة و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاف روایت کرده
روایتش از وی صحیح است و هر که بعد از اختلاف کرده روایتش ضعیف است و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مردی است قبل از اختلاف یا بعد از آن اختلاف
در تصحیح و تضعیف وی و حق و قف است از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متعین گردد و گفته اند که صواب قف است بر علی رضی الله عنه و کما جعل
عن عایشة رضی الله عنها نحوه و فیه را و صحیح و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی است که
حالش معلوم نیست در سبب گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و در راوی مجهول را معین کرده و چون در فنی جمولی باشد حجت بر آن
قائم نشود و انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث و جوب نقض ضافه است بر غی غسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود مستثنی تمام مومگو و نقض آن انتهی و نووی گفته
اگر فرض کنند وصول را بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز فریبها و شلن این است که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند نفس خرد تنهی

باب التيمم

تیمم در لغت بعضی قصد است در مصفی گفته پس اگر بر رو افتد و حمرغ کند و بعد از آن نیست نماید یا تقع بوی رسد بعد از آن دست بهالد صحیح است

و جسي از آيه غير يا صديقه يا ايها النبي الخ فهم کرده اند و چون نيت در تيمم و آن ضعيف است زيرا که نيت معتبر در شرع گردانيدن عمل است براي خدا و مفهوم از آيت قصه طيب است نه از گردانيدن عمل باشد و قصد عمل از عامل جدا نمي شود و اخلاص باشد يا با و آن قصد امر ضروري است تکليف شرع را با آن حاجت نيست پس درين استدلال خطا ظاهر است بلکه مستند و وجوب نيت حديث انما الاعمال بالنيات و آيه وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ است انتهي و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک براي مسح کردن رو و دست بدان نيت تظهير و استباحه نماز و غير هما و علماء اختلاف است در آنکه تيمم رخصت است يا عزيمت گفته اند وقت عدم ما عزيمت است و براي عذر رخصت و با جمله تيمم ثابت است بكتاب و سنت و اجماع است و علماء اختلاف است در آنکه دو ضربت يا يك ضربت چنانکه بيايد و ابتدای شريعت وى در صحيح بخارى از عايشه رضی الله عنها چنين آمده که گفت بيرون آيديم ما با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در بعضى از سفرهاى وى تا بويوم به بيدايان بذات الجيش پس گسست گردن بند من پس توقع فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر اى جستن آن و توقع نمودند مردم با وى و در آن منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابو بكر صديق و گفتند نى بينى كه عايشه چه كرد نگاهداشت پيغمبر را و مردم را پس آمد ابو بكر و آنحضرت سر مبارك خود بر زانوى من نموده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابو بكر نگاهداشتى تو پيغمبر خدا و مردم را نويستند براب پس عتاب كردم را ابو بكر و گفت آنچه خدا خواست كه بگويد و طعن كرد بديت خود و ترسگاه من و نوازش من بيد بيمت خواب كردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح كرد وى آب پس فرستاد خداى تعالى آيت تيمم پس گفت اسيد بن حضير نيست اين نخستين بركت شما در دين اى آل ابى بكر عايشه گفت پس برخيز اينزند شتر مرا پس يافتم گردن بند را زير شتر و در حديث ديگر آمده كه عايشه نگاه گرفته بود قلاوه را از اسما بنت ابى بكر پس گم شد قلاوه پس فرستاد رسول خدا مردى را بجهت آن پس در يافت مردم را وقت نماز پس بگزارند نماز بنى وضو و شكايهت بردند بحضرت پس فرستاد خداى تعالى آيت تيمم را پس گفت اسيد بن حضير بعايشه خبر بده تا خداى تعالى اى عايشه بخدا سوگند فرو و نيايد ترا امرى كه ناخوش دارى آنرا مگر گردانيد خداى تعالى برى تو و برى مسلمانان خير و جابر بن عبد الله با شد رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستى كه آنحضرت فرمود بطريق حديث نعمت و اثبات احكام شرعيه اعطيت خمساً داده شدم من پنج خصالت با فضائل با خصائص و آخر مناسب قول اوست كه لم يعطهن احد قطي داده نشد آنها را بهيچ كسى پيش از من و معلوم است كه داده نشود آنها را بهيچ كسى بعد از وى پس خصائص وى باشد چه خاصه شتى همان است كه در وى يافته شود و در غير وى يافته نشود و مفهوم بعد و غير مراد است زيرا كه ثابت شده كه وى صلى الله عليه وسلم اكثر از خمس داده شد و سيوطى آنرا در خصائص كبرى شمرده و شمار وى زياده برد و عدد رسيده و اين اجمال قول اوست نصيبى است بالترتيب فيروز مندم شدم بر عيب يعنى ترس و خوف در دل دشمنان مسيره شمس يكما هه راه را و لفظ طبرانى اين است نصرت داده شدم بر عيب عيسى من و ما هه راه را و نيز رويت كند وى تفسير اين حديث از سائب بن يزيد باين لفظ كه يكما هه خلعت من و يكما هه امام من و جعلت لي الارض مسجداً و گرداننده شد براي من همزه بين مسجد و مسجد موضع سجود است و تواند كه مراد موضعى باشد كه مبنى و ميتا ميگردانند براي نماز و چون جائز باشد در همه مكانها مسجد گشتند و اين اختلاف اهم سابقه است كه ايشان را نماز درست نبود مگر در صلوح و كنائس ايشان و در غير آن درست نكنا صرح جفى رويته و كان من قبلى انما كان يصلون فى كنانهم و فى آخر ولم يكن احد من الانبياء يصلى حتى يبلغ محرابه و اين نص است در آنكه نبود اين خاصه براي بهيچ كسى از انبيا قبل وى و طهوس را و گرداننده شد براي من همزه زمين پاک کننده كه مباح است بدان نماز و در بخا و دليل است بر آنكه تراب رافع حديث است همچو ما بر با شتر اك هر دو در طهوريت و گاهى منع کنند از آن و گویند آنچه او راست از طهوريت استباحه صلوه است بدان همچو آب پس پس

و نیز دلیل است بر آنکه تیمم جائز است؛ جمیع اجزای زمین و در روایتی این است جعلت لی الارض کلها و لامتی مسجد و ظهور او این از حدیث ابی امامه است
نزد احمد و غیره و هر که منع کرده این و استدلال کرده باینکه در بعضی روایات صحیح آمده و جعلت ترابها ظهوراخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعضی افراد عام مخصوص او نیست و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند آری در آیه کریمه
که در سوره مائده است دلیل است بر آنکه مراد تراب است چه کلبه من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یغتم احد من العرب من قول القائل
مسحت براسه من الدین والتراب الاستیعاب التبعیض انتی و تبعیض مستحق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از سجاده و جز آن فایما رجل ادر کتبه
الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد که در یاد او وقت نماز پس باید که نماز گذارد و در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگر چه نیاید سجده
و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امامه است فایما رجل من امتی ادر کتبه الصلوة فلم یجد ماء و جلا الارض مسجد و ظهور او در لغتی این است فغنه ظهوره
و مسجد و در وی این است که نیست واجب بر فاقد ما رطب آب و ذکر الحدیث و ذکر کرد جابر بقیه حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
زیر که سه چیز باقی را مناسبی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای تمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول اوست و اجلت لی الغنائم
و در روایتی المغنم خطابی گفته حال پیشدانیان دو قسم بود بعضی بد اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود و بعضی را که اذن جهاد بود آنها چون
غنیمت میگردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
اجازت تصرف شد متفیل و اصطفی و صرف و غنائین کما قال تعالی فکل الا نقال لله و الرسول و چهارم قول اوست و اعطیت الشفاعة
و در شرح مغربی و وارده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد و متخل
که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در راحت مردم از موقوفه زیرا که فردا کامل همان است و ازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
بر هر که در موقف باشد ظاهر گردد و پنجم قول اوست و کان البیت یبعث فی قوم خاصه و بعثت الی الناس كافة پس این عموم
رسالت خاص است بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعثت نوح علیه السلام اگر چه بعد غرق مکنذین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ
یک از ایشان آوندگان بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت وی عموم نبود و قبل غیر ذلک و ازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است
بحضرت وی اگر چه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیمه است که در کتب مطولیه بیان کرده اند و مصنف را می بالست که بعد
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه بگفت و بر آن قول خود و فی حدیث خدیفه مطعون میهنو و تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگر چه
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه است و فی حدیث خدیفه عند مسلم در حدیث خدیفه است نزد مسلم
و جعلت ترابها لنا طهورا و اگر دانه شده خاک زمین برای پا پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و در
شافعی و احمد در اقوالی روایتین و ابو یوسفین است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بزرگ نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک
و محمد در روایتی درست است بر چهار جنس زمین است و هر چه باقیش نگذارد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث
جابر است که مذکور شد یعنی و جعلت لی الارض مسجد و ظهور او و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل حدیث
خدیفه نیز هست اما عمل بحدیث خدیفه که مخصوص بتراب است مغفوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست
بلکه بر مکان و هر چه در دست از تراب و غیره اما در قاموس گفته که تربت بفتح و تراب و تربت همه یک معنی است اذا المرخج الماء و قوی که
نیاید آب در مصفی گفته و جلان ما مختلف است زیرا که در سکن بنی آدم و سحر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد

یا در اگر چه یک مرتبه باشد لیکن عدم وجدان ما در عرف جانی الملاقا کنند که یافت آب شاق باشد و در آن مرتبه نمایان بود و زیاده از آنچه مسافر است
 بر روز مقامات میکنند پس عایرله اگر از قافلہ دور افتد و وصول بقافلہ محرج تمام میسر آید یا قافلہ بدو او نرسد نمیتوان گفت لم يجد ماء و نازل
 تا جایی که اهل قافلہ از آنجا آبی آرند و خارج بلد تا جایی که متعارف آب آوردن است از آنجا و اجده است و تحدید میسر تقدیر برای است و دل با
 از تقدیر برای در غایت قلع است زیرا که تشریحی جدید میشود و قلم خود را و ظاهر آنست که متعلق بسفر است زیرا که وجدان ما با مرض مانع تیمم است
 و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان است و فقها از تاثیر عدم وجدان ما در ترخص تیمم و از تاثیر ضرر در صورت
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقد آله استسقا از دل و رشایا عدم امکان وصول با از جهت عدم وسع محل ترخص است و تصرف بسبب
 حرکت بسوی ما با احتمال آن طحی است بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهى و . . .

ابی طالب علیه السلام عند احمد و از حدیث علی است نزد امام احمد و جعل التراب لی طهوراً و اگر دانیده شد
 زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل است بر آنکه کافی نیست مگر تراب و جوالبش گذشت
 که تنفیص بر بعضی افراد عام مخصوص می نباشد با آنکه در آن عمل است بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیستند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان
 تواند شد که ذکر کردیم **وعن عثمان** بفتح عین ممله و تشدید سیم و را در آخر وی ابوالیقظان است قدیم الاسلام معذب شد از
 دست کفار که بر اسلام و هجرت کرد و طعن جسته بستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را طیب مطیب نام کرده از جماعین اولین
 و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد اوست گفته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بمر نود و نه سال گفته بود او را آنحضرت گفتک الفتنه البغیة
 روایت کرد از وی جماعتی از ایشان است علی و ابن عباس عمار عسلی است مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین که او را با تش میخواستند آنحضرت
 بروی گذشت و دعا کرد و یا ناکوفی برد او سلاما علی عمار که گفت علی ابراهیم مادرش ستمیه کنیز ابوحنیفه بود چون عمار پیدا شد ابوحنیفه
 ستمیه را آزاد کرد پس عمار مولی است و پدرش حلیف زیرا که با سر در که با او بر او خود حدث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
 و مالک باین برگشتند و یا سر مقیم که شد و با ابوحنیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضی الله
 عنه قال بعثنی التبی گفت عمار بر آنکس مرار رسول خدا صلی الله علیه و سلم فی حاجة در کاری فاجتبت فلما جد الماء
 فتمی تحت فی الصحید پس جنب گردیدم و نیا فتم آب پس غلطیدم در خاک کما تصغ الذاتبة چنانکه می غلطد چار پایه بقیاس آنکه تیمم
 در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم شد که از صحاب
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد واقع میشد و بر جهت ملامت نیست اگر چه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بود
 و لهذا آنحضرت عمار را با عاده نکرد شرا تبت التبی پسر آدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلک لک
 و ذکر کردم این ماجرا را نوی فقال انما تکفیک ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا ای که کنی و قول بمعنی فعل آید
 گفتوالم قال بیده هكذا بیدک هكذا بهر دو دست خود همچنین شو ضرب بیدک لیه الارض پسر زد هر دو دست خود را زمین
 ضربه واحد یکبار شرمه الشمال علی البین و ظاهر کفایت و وجهه پسر مسح کرد و دست چپ را بر دست راست
 و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضرب واحد کفایت میکند مرتیم را چنانکه مذکور عطا و محول آورد
 واحد و سخن و ابن منذر و عمار اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان است و تو وی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان صورت ضرب دست برای تعلیم عمار و نموده اند که او را گندون دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه عمار کرده بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل گردود بران تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و نمذا در روایت دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جزآن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم و وضو و نیست در بعضی روایات این حدیث ضربه واحد صحیح بلکه گفت ضربه بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز وارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار گردید بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر در عین بامرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم تمامه بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین است و چنانکه گاهی بد ذکر میکنند و کف مراد میدانند مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند و بد مراد دارند و درین باشد پس قول بضررتین اسرج و اقوی است این است آنچه حضرت شیخ شرح در ترجمه نوشته اند و بجا ایش توان گفت که صنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظترین است نه ضربه واحد مرادش حفظ مذہب است نه حفظ روایت زیرا که اختلاف در شافعی که مذہب اول است یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی است انتہی و حدیث ضربه واحد در صحیحین است و احادیث ضربتین در صحیح نیست پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعضی روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحد معمول است بر عقیده پس محتمل ضربتین نباشد و مذہب تیمم همین است که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار است و گفته اند که آنچه ماعدای این حدیث است ضعیف است یا منکر است و همچنین مذہب علما و اهل حدیث اکتفاست بر راحتین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان است که در صحیحین است و عمار فتوی میداد بان بعد موت نبی صلی الله علیه و سلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنانکه دو ضربه گویند و مسح عینا بامرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر است که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف است پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لہذا در سفر السعادت گفته و حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زوی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده جمیع ضعیف است انتہی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو بر دو کف و دست است مسح کند آن هر دو را یکبار یک ضربه در حالیکه ناوی و دست است انتہی و در بعضی گفته در صفت تیمم اختلاف کرده اند و هر گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو و یکی برای دست تا آنچه احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و تسک کرده است احمد و اسحق بخدیث عمار و این دو حدیث نزدیک است متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت است در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم است چنانکه لفظ کیفیک بان اشاره میکند پس چنانکه اصل آن یک بار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را با او الحاق کردن است همچنان اهل تیمم یک ضربه و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر رو و باله و اصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود و حکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتہی متفق علیہ بر این سخن و در وی دلیل است بر کفایت ضربه واحد و بر کفایت مسح کفین در یدین و برینکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بیان کرد بقتضا بر کفین و افاده کرد که ترتیب در بیان وجه و کفین غیر واجب است و اگر چه او مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت بخاری ثم مسح وجهه و در لفظا سمعی و اوضح تر ازین است انما کیفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضها ثم تمسح بیدک علی شمالک ثم علی بیدک ثم تمسح علی وجہک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کفین است که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعد کفایت یک ضربه بجا است مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رانی و صاحبین و صحاب

در جريد و بعضی از اصحاب محمد بن حنبل و دليل حديث عمار صحاح اما حديث باب است و حديث ضربتین مبارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند
ترتيب يمان و وجه و پديدن و حديث عمار قاضی است بعدم و جوب آن بلکه عطف ثم مقتضی و جوب تاخير است از پديدن و باين فته است قائل ضربت اول
و گفت قائل ضربتین که لابد است از ترتيب تقديم وجه بر پديدن و نمي بر نرسري و در حديث عمار دلالت است بر آنکه مشروع ضرب تراب است و شافعی
گفته کافی است نمودن دست بر خاک زير که در یکی از روایات تیمم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وی یاد کرده که نهاد دست خود و لیکن در مصنفی در تفسیر
فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِّنْهُ گفته که منته دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل کرد مثل آنکه دست بسکلی بر تراب
نهاد و بسکلی بردارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان ساکت است نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی و اللفظ لمسلم
در مصنفی زير قوله تعالی گفته فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیجاب وجه و پديدن است الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیه
خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح پديدن تا مر فقیهین باید زير که در کلام عرب چون یکجا تعیین قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود
و جمعی از حديث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول است انتهی گویم برن سبب و این سیرین سه ضربه گویند یک ضربه
برای ر و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده
که قول بضرترین ارجح و اقوی است و الله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات است و بر کلام که در آن است اطلاع دست بهم نداده تا در آن بحث
میرفت اما آنچه شیخ در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی بمسطغفارش کرده ایم و از آن ثابت شده که اما
در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم یاد ما اصح و اقوی نزد اهل حديث روايت بلکه در این همان ضربه واحده است و الله اعلم و فی روايت
للبخاري و در روايت بخاری است از حديث عمار و ضرب بکفیه الارض و نفع فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه و زد
بهر دو دست خود زمین را و مید در هر دو کف دست پشتر مسح کرد زهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را با این طریق که مسح کرد پشت دست
راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضی روایات بود آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه
و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول است یکی در ترتیب دوم زیادت نفع و نفع تراب
مذوب است و گفته اند مذوب نیست و این تیمم وارد است در کفایت تیمم موجب فاقاب را و قیاس کرده اند بر وی حائض و نفسا و خلا
کرده اند در آن ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب را فح جنابت است یا نه پس بیانش در حديث ابو هریره می آید **عنه** ابن عمر وی
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی است اسلام آورد با پدر بکه و وی مخیر بود و حاضر نشد بر او در حضور وی با جدا اختلاف است
و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق است و بود از اهل درع و علم و زهد شدید التحری و الاعتیاط سیمون بن مهران گویند دیدیم همه بگزارت
از این عمر و نه عالم تر از این عباس گفت نافع نمرد این عمر تا آنکه آزاد کرد هر کس را زیاده ولادت وی یک سال پیش از وی است و وفاتش در سن
هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بیست ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که دفون شود در جبل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار دفون شد
بمقبره مهاجرین بنحاک سپردن خلقی کثیر از وی را وی است **مصنفی** فقال لی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم التيمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للیدین الی المی فقین فرموتیمم دو ضربه است یک ضربه برای ر و یک
ضربه برای هر دو دست تا آنچه و با این فته اند اکثر علما و ابو حنیفه و مالک شافعی و غیر هم و دلیل ایشان همین حديث است و نیز حديث عمار بن
که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس زدند بکفهای خود و صعيد را پشتر مسح کردند بر او خود مسحوا

پستر باز روند بگفتای خود صعيد را بار دیگر پس مسح کردند بر استهای خود تمام تا منکب آب استیخ در مسح تا ابط گفته این بحسب آن بود که در استیخ
 ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف تا ابط انتهى و شیخ ابن امام گفته که حاکم حدیث ضریبین را تصحیح کرده و گفته که
 صحیح الاستناد است و لم یخرج جاهد انتهى گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ حرم که باب التیمم للوجه و الکفین باشد خلاف از
 جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده از آن جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدی این هر دو ضعیف است یا مختلف در رفع
 و وقف و راجع عدم رفع است و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین است مجمل و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است در صحیحین و بلفظ مرفقین است
 در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا ابط آمده و درین دو روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد از آن پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت
 در چیزی است که بدان امر کرده اند در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین است در اقتصار بر وجه و کفین اینک عمار فتوی میداد بان بعد از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و راوی حدیث اعراف است بحدیث از غیر خود لایسا صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضربت
 برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب است بآنکه سیاق قصد دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع است چه ظاهر از قول آنحضرت اما کیفیک
 بیان جمیع چیزی است که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تمام مرفقین بقیاس بر وضو فاسد است چه این قیاس است بمقابلت آنکه دل است
 بر مسح کفین با آنکه قائل بحدیم نیز قیاس دارد معارض این قیاس مع آن قیاس است بر حدس سرقه انتهى کلامه رواه الدارقطني فی سننه تعقیب
 روایت و قفة یحیی القطان و بیهم و غیره و هو الصواب و رجاله کلمه ثقات انتهى و کذا گفت مصنف و صحیح الائمة و قفه علی ابن عمر
 و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد در ادراک مسیح است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند از حاکم و بیهقی مرفوعاً
 و در سناوش علی بن ضبیان است و دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و روایت
 بطریق که در همه آن مقال است ضعف این معین و غیره و در سبب گفته در معنی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف فالعروة قد
 عمار و بجزم البخاری فی صحیح فقال باب التیمم للوجه و الکفین انتهى گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضریبین و در بعضی ضریب واحد و در
 بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحديث بجا اند در ترجیح ضریب واحد و مسح کفین
 و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح و یکین گفته اند که اخذ با حدیث ضریبین و مرفقین اخذ است باعتبار عمل است با حدیث طرفین
 از جهت اشغال ضریبین بر ضریب و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاك پاک کننده مسلمان است تصعید یعنی خاک آید و بعضی گفته اند
 یعنی روی زمین است در مصنف گفته صعيد در لغت تراب را گویند و آنچه درین بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعيد است بر زرنج و نوره و سخاوت
 خذ و وقع و حجر و لقیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا رمل و طهارت آن انتهى و ان لم یجد الماء عشر سنین
 اگر چه نیاب آب را فرضاً تا ده سال درینجا سالانه و تا کید است در طهرویت خاک و تشبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مرآب را چنانکه مذهب حنفیه است
 نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است در مصنف گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقاً نزدیک
 فقیه نزاع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقه ما است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در آیات
 صلوة و غیر آن بشرح مستانف پس غامل تیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تقریباتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

با سبب محل بحث است مانند ایتم فرض قبل وقت فعله و تیمم کل فرض وینوی استیاء الصلوة لرفع الحدث انتهى فاذا وجد الماء پس چون با آب را در بعضی گفته ما در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق و اگر موی عبد خود را گوید اصل الی ما مای مطلق متمثل می شود نه مقید مانند مای وزد پس در مطلق و مقید سخن افتاد و شایان گفتند هر مایع علیه اسم الماد باقیه و المتغیر مستغنی عنه که عرفان تغییر از مینع اطلاق اسم الماد پس مطلق بخلاف تغییر الی غیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم بخلاف تغییر مثل کث و طین و طحلب و حنفیان گفتند هر الباقی علی او صراف خلقیه مایع السماء و العیون و الالباب و البحار و الغدران و ان انت بطول الملکث او تغییر مما لا ینفک عنه کالتراب و اوراق الاشجار لاما نغلب علی غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحيث لا یسبغ و قبل اختلاف اللون و لاما یغص من شجر او ثم قول اول مشی است بر جاده تتبع لغت و تا ممکن باشد آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیا بد لازم آید عدول تیمم اگرچه نمید یالین موجود باشد بنص قرآن زیرا که نمید ما نیست بمعنی که تقریر کردیم انتهى فلیتق الله پس چون با آب را پس باید که بر سر از خدا یعنی وضو کند و اقتضای تیمم بعد و جود آب نمای چنانکه گفته اند آب آمد تیمم بقیات و لیست با بضم یا و کسر میم ضارح است از مساس معنی مسح ذکره الطیبی و مراد اینجا وضوست بشیئته و باید که رساند و صرف کتد آب را بشوید خود را یعنی اندام خود و در روایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدینستیکه آب نیکوست و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جایز است و لیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو جایز است و تیمم اصلا جایز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول تعالی اصحاب الجنة یؤتیهم خیرا مستقرا و احسن موقیلا و در سبب السلام گفته تسک کرده اند بقبول می و لم یسه بشره بر آنکه تراب رافع حدث نیست و مراد مساس شوره از جنابت است زیرا که باقی است بروی و مباح نگردد تراب او را مگر نماز لا غیر و چون فارغ شد از نماز و مگر بروی حکم جنابت و لهذا گفته اند که لابد است برای هر نماز از تیمم و استدلال کرده اند بحديث عمر و قول آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم که نماز گذاردن با باران خود و توجنب هستی و قول صحابه که عمر نماز گذارد با ایشان و او جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها عمر و راجب و بعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب است در رفع جنابت و نماز گذاردن خاک چند آنکه خواهد و چون آب یا بد واجب نشود بروی مساس آن مگر برای نماز آینه و استدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد و آنحضرت او را لهو نام کرده وضو نام نهاده چنانکه گذشت و حق این است که تیمم قائم مقام آب است و رافع جنابت بر رفع موقن تا وقت و جود آب اما قیام وی مقام آب پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده عند عدم الماد و هل قیام او است مقام وی در جمیع احکام پس بیرون زود ازان مگر دلیل و لایک چون آب یا بغسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمر و راجب و بجهت قول می اذ وجد الماء فلیتق الله و همین است بلکه امر با سبب آب لیبی است که مقدم است بر جود آن مایع که مساس آب با سبب و وجوب غسل و وضو معلوم است از کتاب و سنت انتهى دو اه البزار و صححه ابن القطان کلام بر ضبط لفظ و تعریف حالین هر دو بزرگ گذشت و لکن صوب الدارقطني ارساله گفت دارقطنی در صلح ارساله اصح و اقرمذی عن ابی ذر الغفاری بزال سحبه مفتوحه و رانام وی جنب است بضم جیم و سکون نون و ضم وال و فتح وی نیز بن جناده بضم جیم و تخفیف نون و بعد الف مال عمل ابو ذر از اعیان صحابه و زیاد ایشان است و از مهاجرین و اول کسی است که پیش آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تخیمه اسلام و مسلمان قدیم است در که مسلمان شد و بود حاسن در اسلام و برگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدم آورد در مدینه بعد از آن و ساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بینه و عمر و آنجا رسیدن سی و سه در خلافت عثمان رضی الله عنه و نماز گذاردن بروی این مسعود و بعد میگردد پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرد از وی غلقی کثیر از صحابه و تابعین بطریق ما نند حدیث ابو هریره

ولفظه في ابن سبت قال ابو ذر اجتريت المدينة فامرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بان اهل فقلت فيها فاتيته رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت بلك ابو ذر فقال ما حالك قال كنت تعرض للجحابة وليس قربي ما قال الصعيد ظهور لمن لم يحج المار ولو عشرين سنين وصححه
 وتصحيحه كرو حديث ابى ذر رتندى والحاكم ايضا وكفت مصنف در فتح الباري انه صحح ابن حبان والدارقطني وعنه ابى سعيد
 بن الخدرى رضي الله عنه قال خرج رجلان في سفر فخصت الصلوة فقلت بيرون آمدند و مرد در سفرى پس در آمد
 وقت نماز وليس معهما ماء فتيقما صعيدا طيبا ونبود بايشان آب پس قصد کردند خاک پاک را يعنى تيمم نمودند پس بگزارند
 نماز را شروجه والماء في الوقت يسترايقند آب را در وقت نماز يعنى وقت نماز باقى بود که آب يافتند فاعاد احدها الصلوة والوضوء
 پس باز گردانيدى ازان دوم نماز و وضوء او در روايتى بحاجى والوضوء بوضوء آمده و شتميه دى باعاده بطريق تظليل است والا نبود که وضوء کرده باشد
 يا تيمم را وضوء نام کرد چنانکه گذشت و لم يعيد الا اخر باز نگردانيد ديگرى نماز و وضوى خود را و از اينجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم هم جائز بود شرا تيار رسول الله پسر آمدندان هر دو نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم فذكر ان ذلك بين بيان کردند
 اين قصه را فقال للذي لم يعيد اصبت الشبهة پس فرمود مرا آنکس را که باز نگردانيد نماز را يا فتى تو طريقه مسلوك را در دين که
 بر تقدير نايافتن آب تيمم کردى و چون يافتى آب را عاده نکردى حکم شريعت بهين است و اجزاتك صلاتك و بس است ترا نمازى که کرده
 زيرا که اين نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تر است در اينجا دليل است بر آنکه واجب نيست اعاده نماز بر کسیکه
 گذارده است اثر آب در وقت بعد فراغ از نماز و ميم است مذهب ابو حنيفه و شافعى و رفته اند بسيارى از علما بسوى وجوب اعاده وقت
 بسبب اطلاق قول وى فاذا وجد الماء فليمتق الله و لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا و خطاب متوجه است بابقاى وقت
 و مکن است تا وى در وقت و جواب داده اند که حديث اذا وجد الماء مطلق است در کسیکه يافت آب را بعد وقت و کسیکه يافت آنرا قبل خروج وقت
 و در حال نماز و بعد آن و اين صحيح مقيد است در وقت پس محمول شود مطلق بر مقيد چه حديث ابى سعيد مدکسى است که نيافت آب را در وقت و نيز
 در وى تعرض باعاده وضوء کرده بلکه اساس بشره ذکر کرده و اما آيت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوى فاعل وى باقى نمانده و کيف
 که آنحضرت صلى الله عليه وسلم غير معيد را فرمود و اجزاتك صلواتك و اجزاتك عبارات است از بودن فعل مسقط و وجوب اعاده عبادت و سبيل
 گفته و الحق انه قد اجزاه و قال للاخر و فرمود ديگرى را آنکه وضوء کرده و باز گرداننده بود نماز را لك الاجر مرتين مرتين است اجر
 و ثواب عمل دوباره يكبار با دوى فرض تيمم بجهت عذر و بار ديگر بگذارون نماز نقل نزول و ال عذر رواه ابوداؤد و الذارمى و ابى حنبل
 و النسائي نحوه بکنه اسناد و فى مختصر السنن للمندرى انه اخرج النسائي مسندا و مرسله انتهى و رواه الدارقطني موصولا و ابن المبارک مرسله
 و كفت ابوداؤد و هم نسائي که مرسل است از عطابن يسار که از تابعين است باسقاط ابى سعيد و كفت ابوداؤد و ذكر ابوسعيد درين حديث
 محفوظ نيست و حاکم تصحيح کرد اتصال او را بر شرط شيخين و مصنف گفته اين روايت را ابن السكّن در صحيح خود آورده و او را شاهدى است از حديث
 ابن عباس و اه اسحق فى مسنده و لفظه فى ابن سبت انه صلى الله عليه وسلم بال ثم تيمم فقيل له ان المار قريب منك قال فعلى بال البغلة انتهى
 و در اينجا دليل است بر آنکه بركات فاني يك لحظه هم اعتماد نبايد کرد ايندم که زنده ايم نيز ايمم که دم ديگر دريايم ياخير و نعم ما قيل شعر
 پر تو عشر چرغى است که در غم وجود و بنسيم مژه بر هم زدنى خاموش است و عن ابن عباس رضي الله عنه فى قوله عن
 و جل روايت است از ابن عباس در تفسير قول خداى غالب بزرگ از كنتم مرضى اگر باشيد شما بيمار در مصفى گفته متعلق است

ما قبل یعنی چون اراده نماز کنید و از وضو و غسل مانعی پیدا شود و شرط صحت نماز تیمم است و مرضی جمع مریض است مثل جمیع و جرحی و مریض در عرف کسی است که مرضی که در عرف ازان حسابی بر او نماند داشته باشد مثل خدشه و بشره و الشقاق رجل و مانند آن و مریض را بجز اینقدر تشخص نمیکنند و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر است و این را صاحب لغت می فهمد مخصوص تیمم نیست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرضی بخلاف سعه من استعماله علی منفعة العضو و کذا بطور البر و الشین الفاحش فی عضو ظاهر و تحقیقان گفته تیمم المریض اذا خان شدة المرض و بطور البر استعماله کالمحموم و ذی الجذری و ظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف است او علی سفر سفری که در قصر صلوة و اقطاع موم مقبر است آیا در تیمم شرط است یا نه در تصنیف گفته ظاهر از احادیث و آثار آنست که ذکر سفر تصور و تقریب ذهن است بعد از وجدان ما را چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن و مقتضای آیت نیز همان است زیرا که فم تجرد و ما را اشعار است بانگه ملا حکم عدم وجدان آب است آیا در بلاد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک است معان فکر دخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما را با سفر است یا عدم وجدان ما را فقط و عدم وجدان ما را با بودن خارج بلد امری است که علت آن از عرف و سنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما را باشد ندرت وقوع و کثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت بر با تحقق شدن بیخ گندم با جوسب بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد و آن از حوادث قلیل الوقوع است یا بوجهی که جو زیاده شد و آن از حوادث کثیر الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افاط است حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محله در غایت رفاهیت مانع علمیت است پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چنانچه در وجه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در غیرت علت و اسباب نزدیک شایع اثری است همانا محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً للمنهاج انتهى قال

گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بمرور جراحی در راه خدا یعنی جهاد و القروح جمع قرح یعنی بشویرانکه در بدن مانند جذری و غیره پدید می شود و جنب فیناف ان یموت ان اغتسل تیمم پس جنب گردد آن مرد ترسد از این که بیدار گردد غسل کند پس آن مرد تیمم کند و غسل نکند و در اینجا دلیل است بر شریعت تیمم در حق جنب اگر ترسد موت را و اگر ترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال است بر اباحت تیمم برابر است که ترسد از تلف یا از آنچه کمتر از موت و تنصیح در کلام ابن عباس بر جرحت قروح مجرد مثال است و در نه حال هر مرض همین است و بیکم که ابن عباس این دو چیز را بجملة امراض خاص کرده باشد و همچنین بودن آن در راه خدا مثال محض است و در نه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد و چون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد بر آنکه جواز تیمم مگر برای مخافت موت و هو قول احمد و یکی از دو قول شافعی است و مالک شافعی در قولی و حنفیه جواز تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیرا که آیت مطلق است و داوود با باحت وی رفته از برای مرض الرجوع خوف ضرر نباشد و هو ظاهر الآیه رواه الدارقانی موقوفاً علی ابن عباس رضی الله عنه و دفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم السبزار و ابن خزیمه و الحاکم البیهقی و صحیح ابن خزیمه و الحاکم و گفت ابو زرعه و ابو حاتم خطا علی بن عاصم و گفته نزار لا یعلم رفعه عن عطاء بن النقات الا بعد و گفت ابن سعین می شنیده است از عطاء بعد از احتلاط و درین وقت رفع وی تمام نیست و حسن عیسی بن ابی طالب علیه السلام و کرم الله وجهه فی الجنة قال انی بت احدی زندی بتشدید تخمیه تنذیه زندقه مفصل طرف ذراع است و کف یعنی گفت علی شکست یکی باز دو بند دست من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامر لی

آن مسیح علی الجاثلیق پس مرودم که مسح کنم بر جبهه و جبهه چیزی است که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و همچنین او بروی در تصنیف
گفته این آیت یعنی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یشرید لیکفرکم و لیستم نعمته علیکم اول است
در مسح بر جاثلیق و عصاب و دردی که بر شقوق برجل بالرومانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول انقلاب التمسح
والله اعلم انتهى رواه ابن ماجه بسند و آیه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی است زیرا که از حدیث عمرو بن قانده
و وی کذاب است و بیعتی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول گفت شافعی در آنم و مختصر که اگر می شامتم
استنا و اورا بصی قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل است و انکار کرد آنرا یحیی بن یسین گفت بیعتی ثابت نمی شود درین باب
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یک
ثابت نه و گفت بیعتی اصح چیزی که درین باب ثابت است حدیث جابر است که خواهد آمد جلد آلبسیر جمعه تشدید ال عمل منسوب است بر مصدر
ای بدضعفه جدا و بد معنی تحقیق است کما فی القاموس پس مراد آنست که حقیق ضعیف تحقیقا یعنی سندی این حدیث صحیح است در فتنه اند
احمد و جمهور باینکه تیمم بعد از نماز است و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم خوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا
زیرا که قول وی تعالی انکم منتم مکرکضی الی مؤید این حدیث است و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله
علیه و سلم در غزوه ذات السلاسل و محکم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هر گاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه توجنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم و لا تقنوا انفسکم ان
الله کان بکفر جمعا تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفر مسود رواه احمد و دارقطنی و ابن حبان الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی در حجه الله البالغه گفته و همین است حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب است پس هر که آب در زیر چاه بیند
و بوجهی از وجوه و ضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین است حکم خوف طریق و همین است حال کسی که محتاج است بشرب که او نیز حکم
عادم آب دارد نسبت و ضو و آنکه گفته اند قوت نماز با استعمال آب و ادراک آن تیمم سبب از اسباب تیمم است و دلیل بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب
بروی واجب است زیرا که تراخی او در تادیبه صلو تا این وقت اگر بعد از آن است که برای تاخیر سفوح است مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب است
او تعالی مگر او کردن نماز در همین وقت اگر تراخی بی عذر است یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو است و آنم است
بالمعصیه و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن چمتی نیتیه بلکه از باب تخریجات است انتهی و کلام
درین مسئله پیشتر هم گذشته است **و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنه في الرجل الذي شحخ وقصه مرو**
که جراحت رسید بر او از سنگ و آن این است که گفت جابر بر آدمیم ما در سفری پس رسیدم روی را از رفیقان با سنگی پس جراحت کرد آن سنگ
در سر آن مرد پس محکم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من خصی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت دار
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هر گاه که قدم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود که شستن او را
ایشان را خدای تعالی چه سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس چیزی نیست که شفا دعوی یعنی عجز و ناوایی و نافع میدانی پرسیدند
انما کان یلکفیه ان تیمم و یعصب علی جرحه خرقه جزین نیست که پس بعد از آنکه تیمم میکرد و عجزیست بر جراحت خود
جامه پاره را شمریمه علیها و یفضل ساثر حدها پشتر مسح میکرد بر آن خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل است

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر ائمه اعضاء و مضموم و مخرج بود و اساس آن
باب متعذر شدن غسل و مسح و تیمم پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن متعذر شد
بسبب شیء و واجب غسل بود و مسح نمودن بر آن ولیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پس مصنف حد
جابر را بهنجی سوق کرده که دلالت میکند بر آنکه قول می انما کان بکفین غیر مرفوع است و جزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبادت
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر امیر مومنان سرفری تا آخر قعه رواه ابو داؤد
بسنند فیه ضعف زیرا که متفرد است بدان زبیر بن خریق بضم خای سحره و رای مفتوحه و مثناة تحت پیساکنه و قان گفت واقطنی لیس بالقول
و گفت ذمیه ان صدوق و قد صحیح این اسکن و خلاصت کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص روایت
کرده است آنرا ابو داؤد نیز حدیث اوزاعی و گفت رسیدار از عطا از ابن عباس و رواه الحاكم من حدیث یسیر بن بکر عن الاوزاعی و گفت واقطنی
اختلاف کرده اند و در آن بر اوزاعی و صواب این است که اوزاعی مرسل کرد آنرا از عطا گفتیم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابوجام
نشدیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی
و نقل کرد ابن اسکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خریق اصح است از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسیح و چیزی
و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس فک تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد است بسباق وی تنبیه کرده است بر ابن القطان
ولیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن جبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مروی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد بانحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را گفتند او را بکشد ایشان را خدا
سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی سعید یا تیمم را ظهور و ولید بن عبد الله را واقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را سبکه
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف است از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز روایت عطا ذکر مسح بر چیزی
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خریق باشد انتهى و فیه و درین حدیث اختلاف است علی راویه بر راوی او که عطیات
چازوی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلائها از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت ما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعارضند بر وجهی
بر جابریاب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند بنا بر این هر دو حدیث اگر چه ضعیف اند ولیکن عصبه یکدیگر اندقیاس مسح بر
خفین بر عامه و این قیاس مقوی نص است و سبل گفته و هو الظاهر و عمر بن عباس رضي الله عنه قال من السنة الاصل
الرجل بالتيمم الا صلوة واحداً گفت از سنت است اینکه نماز نکند و مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز شکر بجمه للصلوة
الاخرى باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و محتمل که مراد
طریقه مسلوله فی الدین مشروع و مسلمین باشد و در حدیث دلالت است بر اینکه بیک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه ذهب شافعی است زیرا که
تزدوی واجب است تیمم برای هر فریضه و مذموب ابو صیفه و اصحاب او حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز تا که خواهد بیک تیمم بگذارد و همچو وضو بنا بر
عموم اخبار و قیاس فالنظر بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این است که وضو رافع حدیث است و حکم نوافل بر تخفیف است چنانچه بر احوط ماند آن گذارد
میشوند و عموم مخصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه بجمعه رواست زیرا که جمیع هر دو را همچو یکی میگرداند و جواب داده اند

که این معنی معتبر نیست زیرا که اعتبار بخایر هر دو فریضه است در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که سباج میشود تیمم آنچه سباج میشود بوضو و غسل
 بلی کسی که آب نیابد یا بترسد ضرر از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفرغ از نماز و باشتغال بغير نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاص درین سئله
 معروف است و در حجة الله البالغة گفته تیمم خلیفه وضو و غسل است پس آنچه متوضی با وضوی خود و مستقل با غسل خود می بایست که مثل گذاردن نماز
 و غیره آن همه تیمم را هم جائز است پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یا فریضه
 انتهى رواه الدارقطني و البیهقي باسناد ضعيف جدا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیرا که بر روایت
 حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عندهما و بعضی فان و اثر ابن عمر واضح است
 مگر بوقوت و مرسل است پس قائم نشود بدان حجت اصل اینست که او تعالی تر از ابی القاسم مقام آب گردانیده معلوم است که واجب نیست وضو آب مگر از
 حدیث قائم تیمم مثله و باین رفته است جماعتی از اهل حدیث و غیر هم و مؤلفان تقویم و میلاد چون تیمم مثل وضو آمد نواقض و سبب نیز همان
 نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست که دلیل ما نیاستیم
 و لیلی که حجت باین قائم تواند شد پس واجب اقتضاست بر نواقض وضو است

باب الحيض

حيض بمعنى سيلان است میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از دست و در شرع عبارات است از خونی که از رحم
 زن بر آید بی علت و ولادت و آنچه بجلت بر آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و حیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حاء
 که بر آن زن باشد و بفتح کبیر حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد است ازین جهت است که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند
 از غذای که در بیرون می آید آن خون نفاس است بجزه آن خون را که ماده حیض بود خون میگرداند و این سبب کم است که مریضه حیض آرد و حاکم و غیر او
 از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از بیوه از جنم و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر زمین
 آدم و نیز آورده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلفی گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض
 و منع کرد ایشان را از در آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بانسانای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم
 بی واسطه آمدند و الله اعلم **وعن عائشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدت بيستيك فاطمة بنت ابي حبيش**
 وضبط وی در اول باب نواقض گذشت کانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی است که روان میشود و از فرج
 زن در غیر بیگام وی پس آمد فاطمة زهرا آنحضرت و گفت من نمی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود او را
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بربستيك خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته
 میشود و یا می شناسند آنرا از زنان فاذا كان ذلك بكسوف فامسك عن الصلوة پس هر گاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را
 از نماز فاذا كان الاخر فرق ضعیف و ضعیفی پس هر گاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران است
 و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است والا استحاضه است و قد قال الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض
 گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رگ است پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را چون برگردد پس بشو از خود و خون را
 و این حدیث منافی وی نیست زیرا که قول وی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود بیان وقت اقبال او با حیض است پس مستحاضه چون تیمم

کند ایام حیض خود را بصفت دم یا بآمن وی در وقت عادت اگر مستاده است عمل نماید بعبادت خود و محتمل است که فاطمه معتاده باشد و مرد این قول که پیش از حیض تو عادت وی بود یا غیر معتاده است پس مرد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرفت در حق وی می حق غیوی و مستحاضه را احکام است از آنجمله آنکه جائز است طی او در حال جریان دم استحاضه نزد جاهیه هر طاهره که وی همچو طاهر است در حکم نماز و روزه و غیره تا نکذافی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیل بخرم جماع نیامده این عباس فرمود باید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از آنجمله آنکه امر کرده شود با احتیاط و طهارت حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و بپوشید فرج را بپنبه یا پارچه جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون بند نشود فرج را نگاه کند بطریق که در کتب مطولہ معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت پسترو نکند و از آنجمله آنکه وضو کردن می پیش از دخول وقت نماز حاجت نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری است نیست او را تقدیم آن بروقت حاجت رواه ابو داؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و استسکره ابو حاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت

عن ابیه عن جده است و جدوی شناخته می شود که گیس و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و نیز و حسن اسماء بنت عمیس بضم هاء و فتح میم و سکون تختیه آسماء خنثی زین جعفر بن ابی طالب است بجزت کرد همراه وی بعبثه و زایید برای او عبد اللہ بن جعفر را و محمد و عون را پسر بجزت آورد بدینه و چون شنید شد جعفر تزویج کرد او را ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زیرا او این بیعت نبوت رضی اللہ عنہم روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد اللہ بن عباس و ابو موسی اشعری عند ابی داؤد نزد ابو داؤد باین لفظ که گفت اسماء گفتیم ای رسول خدا بدرستی که فاطمه بنت ابی جیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روز از پس نماز گذارده فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان اللہ این از شیطان است و لتجلس فی منزلک می باید که بنشیند آن در مرکز کبکسیر میم و سکون را و فتح کان نام او نیز کلان است که گرفته میشود و روی آب برای غسل و در نمایه گفته که شسته میشود در آن جاها و میم زائد است و این آوند خاص است مرزبان را فاذا رات صفرة فوق الماء پس چون بیند زروی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زردگون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغییری بدان راه می یابد اگر چه ظاهر نیست و این غیر صفاست که در آخر وقت عصر می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آید قلمت غسل الظهر و العصر غسلًا واحدًا پس باید که غسل کند در ظهر عصر را یک غسل

و لغسل للغرب والعشاء غسلًا واحدًا و غسل کند از برای مغرب و عشاء یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز و لغسل للغجر غسلًا واحدًا و غسل کند در فجر را یک غسل و این غسل سوم است پس ازین حدیث و حدیث جمله چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بموجب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بر عدم وجوب و گفته اند که رواست امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف است و بین البیهقی ضعیفا و گفته اند منسوخ است بحدیث فاطمه بنت ابی جیش که وی وضو میکرد برای هر نماز و غسل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر است مندری گفته حدیث اسماء حسن است و جمع میان می حدیث فاطمه باین طریق است که غسل مندوب که نزد بقرینه عدم امر فاطمه را بدان و اقتضای امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد جیح الشافعی الی هذا انتهى و تنقیح صفاً فيما بین ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حاشی آن نوشته که مراد نوافل است در اوقاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل کند ارد و وضو کند و وقت کرده است این حدیث را احمد و کوفت ابو داؤد و ابویان کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز حکم کرد و آنحضرت که حج کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در لغت بافتسال خلاف است میان ایام بنا بر اختلاف احادیث مذکور این عمرو بن زبیر و عطابن ابی رباح و جوب غسل است برای هر یک نماز و مروی است از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل بر او بود و ابن مسیب و حسن البنت که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و ترویج کرده است ابو داؤد و در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را با ابی علی و نوشته و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال ظهر زیرا که اصل عدم و جوب است و صحیح شده است امر کردن بان جز یکبار و درین حدیث که اذا برت فاغسل عنک لدم و صلی انتهی و سخن حسن بفتح حای جمله و سکون یم بدنت بحشش به تقدیم جیم معنونه بر جای جمله آنگاه و چنین میخورد خوارم المومنین زینب بنت جحش است تحت سعید بن عمیر بود و چون وی شهید شد تزویج طلحه بن عبد الله آمد قالت کنت استخفی حبیضه کثیره شد بدین گفته منم بودم من که استخاضه میکردم بسیار سخت استخاضه و در سنن ابو داؤد بیان کثرت آمده که گفت میرزیم بن خنیز فایت الشبی پس امم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استفتی به تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت را و خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مراد حکم این استخاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مترابره پذیرا که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین است فرمود پس بجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر نیست مگر آنکه میریزم خون را درختی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر که ام را که بگنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو چیز پس تو داناتری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است یعنی استخاضه باین خط و حیرت که افتاده تو در آن مگر کفنه از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه فراموش کنی نیت ترا عادت تو پس گوید رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و بمانندیدن پا و زدن بدان و بر انگهستن سب برای دوانیدن و نیست این سنائی آنچه گذشت که آن گوی است که عادتش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را که زود تا آنکه روان گردید و انظر همین است که رکض وی حقیقه است چنیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها اگر قاری گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز میسازد بعد از آن بیان آن دو امر میکنند و میفرماید فتیحیض بفتح تا و حاوی می شده سبعة ایتا چارو سبعة ایتا چار پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن در آن و ترک عملی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مائل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا تخمین گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها مستحار و غالب در عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبب گفته کلما و نه برای شک است و نه برای تخمین بلکه برای اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بهر چه تخمین بلکه باعتبار حال زنان قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره کرد بهیوی این خطابی و گفته بحمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی در یاد بد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحریمی کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیغ سبب ازین دو عدد انتهی غرض که فرمود حائض شوشش روز یا هفت روز و در علم خدا اشعرا غتسله فاذا استنقذت فصله پشتر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پانزده شدی محسب

پس گذار نماز اربعه وعش بن بست چهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثه وعش بن بست و سه روز تقریر کن
ایام حیض هفت روز قرار می و صلی و روزه دار و نماز گذار از فریضه و تطهر هر چه غلبی فان ذلك بهن یک و كذلك فافعل
پس بدستیکه آن کفایت میکند ترا و همچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض کن و احکام حیض بر خود جاری کن بست چهار
روز یا بست و سه روز تا کن و روزه دار کما تحیض النساء چنانکه حیض میبندد زنان و در سن او بود و زیاد کرده و چنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود و طهر خود و در وی روزه است بسوی غالب احوال زنان بعد از آن بیان امر تالی ازین و امر کرد و فرمود فان قویست
علی ان تؤخر بن الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاخه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن نماز وقت و در روزی شصت
بودم و خوب غسل بروی زیر که واجب همان وضو است برای هر نماز بعد از غسل از حیض می و در شش یا هفت روز غسل مندوب است و تجلی العصر
و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت و این لفظ ابو داؤد است و مراد تاخیر نه است یعنی بگذارد آن را در آخر وقت وی و جمع صوری کند
میان هر دو نماز شتر لغسله چون تطهر به پستریک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر و عصر است وقتی که پاک شوی و این لفظ در سن
ابو داؤد نیست بلکه لفظ وی این است فغسلین فجمعین بین الصلاتین الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت و فصلین الظهر والعصر جمعاً
و نماز گذاری نماز ظهر و عصر هر دو نیست این لفظ ابو داؤد کما عرفت شتر تؤخر من المغرب والعشاء پستریک یعنی مغرب و عشاء را و این
لفظ را در سبیل گرفته گردنیش بلوغ المرام موجود است و این تاخیر و احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و وقت عصر و عشاء چنانکه
جمع میکند ساقر بنده شب فصحی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد و یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حقیقه تاویل میکنند
جمع مسافرا و آنرا جمع صوری می ناسند چنانکه شیخ ابن حجر بیان تصریح کرده و حال این امر تالی آنست که هر روز غسل کنی یکی برای ظهر و عصر
دیگر برای مغرب و عشاء و غسل دیگر برای فجر و دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول می ان قویست علی ان تؤخر الظهر الا اشارت است بدان
زیر که این عبارت عجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود و این مذہب علی و ابن مسعود و ابن زبیر و جامع از تابعین است و همچنین
این مذہب شب و الین است و بزمذہب ابن عباس جمع است بین الصلاتین بغسل و این شب است باین حدیث که در وی تمسیر و تسهیل
نسبت غسل برای هر نماز شتر لغسلین و جمع بین الصلاتین پستریک یعنی مغرب و عشاء را پستریک یعنی برای و جمع کنی میان
دو نماز فافعل پس بکن این دو غسل را و این جمع را میان این دو نماز و لغسلین مع الضبح و فصلین و اگر قوت داری
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح و نماز گذاری پس بکن آنرا و بگذارد نماز فجر را و روزه دار اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و حال فرمود
هو اعجب الامور علی این غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینه ترست نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت است
در تسهیل و تمسیر است ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس در حکم فرجه باشد مگر آنکه ابو داؤد گفته رواه عمرو بن عقیل
نقال قتالت حمنة هذا العجب الامر من الی ثم فعله من قول النبی صلی الله علیه و سلم و درین صورت در حکم موقوف باشد و الا الخمسة الا النسائی
یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و حسنه البخاری مندری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علماء ترک
کردند قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل راوی اولین بنک است و ابو بکر بیغنی گفته متفرد است بدان عبدالله محمد بن عقیل او مختلف نیست در احتیاج
و روایت کرده است این را ابن ماجه و ترمذی گفت ترمذی بنام حدیث حسن صحیح و گفت پسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هر حدیث
حسن و گفت احمد و حدیث حسن صحیح و ازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح است زیرا که این حدیث صحیح و روایت
کرده اند

و نیز معلوم شد که صنفان حدیث را از غیر لفظ بود او و آورده از الفاظ یکی از خمسة چنانکه تمسیر کردیم بران و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمع و نماز در وقت یکی از ان هر دو بعد از آنکه اگر می عذر سبح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی سبح نکرده اند بلکه امر متوذن را

بتوقیت کما عرفت و عمره عایشه رضی الله عنها ان ام حبیبه بنت اشج بن سبکیم حبیبه دختر محسن خواهر ام المومنین زینب حمله مشهورست بکنیت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کنیت وی ام حبیب است بغیر ما قاله الواقدی و تبعه المزنی و رحمه الدارقطنی و مشهور در روایات صحیح ام حبیبه است با ثبات تا و بود زید عبدالرحمن بن عوف که ذاتی الفتح و مصنف در تلخیص گفت و از غرائب است آنچه سهیل از شیخ خود محمد بن صباح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت و مراد ازین تصویر تصحیح چیزی است که در موطا وارد شده که زینب بنت محسن زید عبدالرحمن بن عوف بود انتی در تصحیح گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت محشر هیچگاه در کجای عبدالرحمن بن عوف نبود و آنکه در کجای وی بود ام حبیبه بنت محسن است خواهر زینب و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمزه بنت محسن مستحاض شده بود در عهد آنحضرت پس بعضی گفته اند که ام حبیبه حمزه هر دو مرض استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم انتی گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل بزه بودند زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که محسن راسته دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر حمزه زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه استحاضه می شدند و ذکر کرد بخاری آنچه دلالت دارد بر آنکه بعضی اصحاب المومنین استحاضه بودند پس اگر صحیح شود که سینه استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علمای شمار کرده اند زنان استحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سید شارایشان بد زن و الله تعالی اعلم

شکست الی رسول الله حکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم الذخر خون استحاضه را در تصحیح گفته تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادت ناست و بر طریق که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوبت و فساد و اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد و اوعیه تصدع عروق انتی کما تقدم

فقال ام کلثوم قدر ما كانت تحبساك حبضتناك شرا اغتسيلي فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکنی در ترا حیض تو پستتر غسل بدار و نماز گذار و کانت تغتسل لكل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل که افی بسبل شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر تحیره و لیکن بروی نیز واجب همان وضو است که ذاتی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز واجب است بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معناه یا مدتی که قائم مقام اوست از تمیز و غیره بقرائن غسل کنند چنانکه در صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض تک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و آنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار را همیشه نفس خود میکرد آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق و سه این بود که بقدر آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل بدار و این دلیل است بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل است که بعد از او با حیض میباشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طرفی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود خصوصاً وقت معارض اقتادان با حدیث صحیح وارد و درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ است بر زنان و اینها حکم عقل و کم دین اند و شریعت مطهره سحره سهله است و حق تعالی گفته ما جعل علیکم فی الدین من حرج و اتقوا الله ما آمنتم تعظمت انتی

واین دلیل حج است و خارج از استطاعت رواه مسلم در سبیل گفته حدیث دلیل است بر ارجاع استحاضه بسوی حد معرفت که آن ایام عادت
 اوست چه عادت فنی که قبل استحاضه بود و صفت خون می که سیاه می باشد معروف است و همچنین عادت زنان از ایام محدوده و اقبال او با عرض معرفت
 و در حدیث استحاضه گذشت و مراد حصول ظن است نه یقین بر اوست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث الحاد که آن میکند بلکه نیست مراد
 مگر حصول ظن حیض و اگر مستعد شود و امارات اقوی تر باشد در حق وی بیشتر چون حامل شود ظن بر او حیض واجب شود بر وی غسل و وضو کند برای هر نماز یا جمیع
 جمیع صورتی بوضو و اگر چنانچه در حق وی یقین معنی وارد نشده و لیکن جواز وی معلوم هر یکی است و اما گذاردن وی از نوافل را بوضوی فریضه پس میسر است
 و علماء درین همه اختلافناست و **و** **احمد** **رضی الله عنهما** نام وی نشیبه است بضم نون و فتح سین مهمله و سکون مثناة تحتیه و فتح
 موحده و ختر کعب است و گفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا و غزای نمود همراه وی و او را میکرد مرضی و حرجی را و بود از کبار صحابه
 جماعی از وی راوی است **قالته** **كذلك** **لعل** **الكدرة** **والصفرة** **بعد** **الطهر** **شيئا** **قلت** **بودیم** **ما** **كنا** **نمیکردیم** **كردت** **و** **صفت** **را**
 بعد نکر یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در سبیل گفته مراد بطنه قصه بیضا است و بیضی حیض و اختلاف کرده اند علماء در قولی می گنند و گفته اند که در حکم
 رفع است زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت و علم می بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این امی بخاری است از علمای حدیث پس حج
 باشد و این حدیث دلیل است بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف و تشدید صاد
 و در وی خلافتی معروف است در میان علماء انتهی و در مصنفی گفته قصه کج را گویند و آن کنایت است از سفید بر آمدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشند
 بی آمیزش خون و بغض گفته اند که قصه چیزی است سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر این کلام و جداول است پس چون
 از فرج زنان پارچه سفید خالص آید و آن با انقطاع دم و صفت باشد حیض و منقطع میشود و همین است نه هب فقها که صفت و کدرت در ایام
 حیض طلق حیض است و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود و جاعه بر آنند که حیض نیست و به قال احمد و نزول شافعی حیض است بشرطیکه از پارچه ریزد
 تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاری و ابوداؤد و الحاکم و **ابو** **اسمعیل**
فی **مستخرج** **و** **الدارمی** **ولیکن** **بل** **بعد** **الطهر** **بعد** **الغسل** **گفته** **و** **مخط** **مصنف** **رح** **یافته** **شده** **که** **سناد** **بعد** **الطهر** **صحیح** **است** **بر** **شرط** **بخاری** **و** **عن**
النس **بن** **مالک** **رضی** **الله** **عنه** **ان** **الیهود** **کانوا** **اذا** **حاضت** **لمرأة** **فیه** **هر** **بودند** **یوم** **و** **وقتی** **که** **حیض** **میگردد** **زنی** **و** **میان** **ایشان**
لم **یواکلوا** **ها** **مئی** **خورند** **با** **آن** **زن** **و** **مئی** **در** **او** **روند** **زنان** **را** **و** **همشینی** **نمیکردند** **با** **ایشان** **در** **خانها** **پس** **بچ** **سید** **ند** **اصحاب** **سول** **خدا** **از** **این**
حال **که** **حق** **است** **یا** **باطل** **پس** **فرود** **آورد** **خدا** **می** **تعالی** **این** **آیت** **و** **لینسئلونک** **عن** **الحیض** **قل** **هو** **اذی** **فا** **عز** **لوا** **النساء** **فی** **الحیض**
و **لا** **تقر** **بوهن** **پس** **فرمود** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **و** **آله** **وسلم** **در** **تفسیر** **این** **آیت** **اصغوا** **لشئ** **الا** **التکاح** **بمنیة** **بازنان** **چون**
از **مواکلت** **و** **مضاجعت** **مجالست** **و** **مخالطت** **مگر** **جماع** **و** **بقیة** **این** **حدیث** **در** **مشکوة** **مذکور** **است** **رواه** **مسلم** **گفته** **اند** **که** **سائل** **از** **بن** **ابو** **الدرداء**
بود **قال** **الواقدی** **و** **صواب** **آنست** **که** **اسید** **بن** **حصین** **و** **عباد** **بن** **یشر** **بودند** **کما** **فی** **الصحیح** **و** **رضی** **الله** **عنها** **قالته** **گفت** **ما**
بودم **من** **که** **غسل** **میکردم** **من** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **از** **یک** **طرف** **و** **ما** **هر** **دو** **جنب** **بودیم** **و** **کان** **یا** **مربی** **قا** **نورد** **و** **بود** **آنحضرت** **که** **امر** **میکرد** **ما**
که **از** **بندم** **در** **تو** **خویش** **پس** **از** **مربی** **بستم** **آئین** **بتای** **مشده** **و** **بمقتضای** **قاعده** **صرف** **التز** **باید** **بهمزه** **پیش** **از** **تاقیة** **باشی** **و** **انا** **حاضن**
پس **میرسانید** **بدن** **خود** **را** **بدن** **من** **و** **من** **حائض** **می** **بودم** **و** **این** **صریح** **نیست** **در** **استمناح** **بلکه** **در** **وی** **صرف** **الصاق** **بشره** **بمشو** **است** **پس** **معلوم**
شد **که** **استمناح** **بچیزی** **که** **در** **از** **است** **حرام** **است** **و** **حد** **از** **از** **زنی** **و** **فقها** **از** **زنان** **تا** **ز** **نوست** **و** **این** **نه** **بام** **ابو** **حنیفه** **و** **مالک** **شافعی** **است** **و** **احادیث**

دیگر تا فرست در آن از حدیث سابقین معلوم شد که استماع از فائض جز اندرون فرج یعنی وطی جایز است و این نیز سبب امام احمد و ابو یوسف و محمد
و بعضی اصحاب شافعی است و گفته اند که گوید و آخر عمر توسع و ترخیص کرده اند و جز وطی هر چه باشد تجویز نموده اند اما مشک نیست که احتیاط و احتراک
در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعی راسته مذہب است و صحیح آنست که حرام است و دووم آنست که مکروه است بکراهت تنزیہی و مختار
اینست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق تام داشته باشد یا بجهت ضعف شهرت یا بسبب قلت وضع
جائز است و لانه و محظ سیدی المدنی قدس سره یافته اند که استماع با عدای وطی مذہب ثوری و اوزاعی و احمد و اسحق و ابو ثور و داؤد
و محمد بن حسن و ابن منذر است و اختاره النوری فی شرح المنہب و حرمت استماع با بین السرة و الرکبة مذہب شافعی و مالک ابو حنیفه و ابو یوسف
لقول صلی اللہ علیہ وسلم لک ما فوق الازار انتی و در سبل گفته استماع با بین الرکبة و النرة در غیر فرج نزد بعضی جائز است و حجت وی اصنوا
کل شیء الا الکلیح و غنوم این حدیث است و نزد بعضی مکروه و نزد بعضی حرام و الا اولی اللدلیل و اگر جماع کند و وی حاضر باشد آثم شود و باجماع
و واجب نیست بروی چیزی و گفته اند که واجب است بروی صدقه بحدیث آئینده انتی متفق علیہ و عمر ابن عباس رضی اللہ
عنه عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الذی یاتی امراته و هی حائض و روایت است از ابن عباس از آنحضرت در جمعی
که می آید و جماع میکنند زن خود را و حال آنکه آن زن در حالت حیض است قال ینتصدق بصدقات و نصف دینار فرمود و تصدق
کند بیک دینار یا نیم دینار که حسب یارمانزدیک بیک رو پیوشن آن میباشد و بعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان و به قال آن
و سعید و جوبا و گفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم و زعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف است و طیبی گفته اکثر بر آنند که کفاره آن
استغفار است و بس شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند و در تفسیر گفته در روایتی است که چون رسید مرد زن در اول دم و دم آخر است پس یک دینار
و اگر رسید او را در انقطاع دم و دم صفر است پس نصف دینار است و در روایتی است که چون رسید او را در دم پس یک دینار است و چون
رسید در انقطاع دم نیم دینار است رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و صحیحہ الحاکم
و ابن القطان و ابن دینار و ابن العین و ریح غیرهما و قفه علی بن عباس رضی اللہ عنہ و درین حدیث روایتهاست این یکی از آنست
و رجالی در صحیح اند و معذک روایتش مضطرب است شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البتہ اخذ میکردم بان تصنف گفته اضطراب در سناده
و متن این حدیث بسیار است و گفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب گفته اضطراب این حدیث است و بدستیکه در برابر است و واجب
نیست اینکه ثابت کرده شود و روی چیزی برای مسکین و غیره و اگر بدلیل که مرفوع باشد از ان و سطن نبود در ان درین سلسله معدوم است
انتی گویم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدستیکه اسان نظر کرد در تصحیح وی و جواب او از طرق طعن در ان اقتراب این توفیق
و قواه فی کتاب الامام و صوته المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بران و اما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر و شافعی پس اصل بر آن
و نه است پس قائم نشود بان حجت بر رفع برات و کفاره قول احمد و اسحق است و ابن المبارک گفته که استغفار کند و نیست کفاره بروی باین
رفعه اند سعید بن جبیر و ابی نعیم و . . . ابی سعید بالخدری رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ایس . . . ان آة لکم فصل و لکم صوم فرمود آیا نیست اینکه هر گاه حیض کند زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد و این معنی
ما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه است باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز و این در صحیحین و غیره است و این مندر
و نوری غیر باجماع مسلمین نقل کرده اند بران عدم دخول وی در مسجد باین حدیث است که لایحل المسجد الحائض و لا جنب اما عدم خلوت وی قرآن را

پس بحديث ابن عمر بن حزم است و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کرامت و اگر چه بر وجه تحريم هر سند نیز که غالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح است در تحريم متفق علیه تمام حدیث است و دلالت من نقصان نهایی یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
وین زنان است و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یکث اللیالی ما یصله و لفظ فی شهر رمضان هذا نقصان نهایی و سخن
عایشة رضي الله عنه قالت لما جئت ناگفت عایشة هر گاه ندیم یا یعنی در سال حجته الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
سرت سرف را که موضعی است میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بین مکه و مدینه است و کسرا غیر منصرف است بنا بر علیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال التبی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افعی ما یفعل الحاج کمن آنچه می کنند حاجیان
غیر آن لا تطوی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف کنی بخانه کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در این سجدات
نیست و هم در صحیحین است از حدیث عایشة از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حائض بود که جمیع مناسک را سوا طواف آخر جا حمد و روی نحوه ابن ابی شیبة
با سناد صحیحین حدیث ابن عمر متفق علیه و در بخاندیل است بر آنکه صحیح است از حائض عمل افعال حج جز طواف بیت و هو جمع علیه و احتیاط
کرده اند و علت می نزدیک بعضی منع دخول مسجد است که تقدم و نزدیک بعضی طهارت شرط است برای آن و اما در کتب طواف پس معلوم است که صحیح نیستند
نیز که مترتبان در طواف و طهارت فی حدیث طواف قبل که در صفتین حج است و حکم معافی رضي الله عنه بضمهم و بین جمله ضعیفه
و در آخر ذوال حجه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی است یکی از ان بنی نضیر است که در عقبة انصار حاضر بود و در حاضر شد بر او دیگر شایه را
فرستاد و او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی من قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از اعمال من بوی سپرده و بود و از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود و بعد بی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه عشره و قیل سبع عشره و عثمان و عثمان بن سنان روایت کرده اند از
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بمره شده سالگی انه سال التبی پس رسید معاذ رسول خدا صلی الله علیه
و سلم ما یعمل للرجل من امراته و هی حائض چه چیز حلال است مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض است فقال ما فوق الا ناز
فرمود حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید نهی امام ابو حنیفه است در سبب گفته در وی دلیل است بر تحريم مباشرت عمل ازار و آن با بین السرقه
و اگر که است و حدیث اصغوا کل شیء الا الکلیح معارض این حدیث است و آن اصح است ازین موارد جمع منه و اگر ضم می شود و صنف آنرا اولی تر است بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشة که کان یامر فی فاتر انتهى رواه ابو داؤد و وضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در سندش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبدالله الا عطش در تخیص گفته متابعت کرده شد بقیه باقی ماند جهالت حال سعید صلهانی شماسیم هیچ یکی را که توشیح کرده باشد
او را و نیز عبدالرحمن بن عائذ را وی این حدیث است از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت می از علی مرسل است چون حالش این باشد روایت او از معاذ شد
باشد در رسال و درین باب است از حزام بن حکیم عن عمه زید ابو داؤد و اتمی و روایت درین مر این حدیث را با بین لفظ است که ما یعمل من امراتی و هی حائض
قال ما فوق الا ناز و الخفف عن کل فضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن ازان فاضل تر است از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
مأمون است لیکن محلی است گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پسید آنحضرت را چنانکه
مرا از زن خود و او حائض است فرمود استوار ندی بروی ازار او است کار تو با غلای او است رواه مالک و لفظ صحیحی مرسل است و سخن اصله
رضی الله عنها قالت کانت للنساء تقعد علی عهد التبی صلی الله علیه و سلم بعد نفاسها ربعین یوما
بودن نفاس کشنده می نشست بر ناله رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهل روز و در وی دلیل است بر آنکه اکثر نفاس چهل روز است و این فتنه از جمیع فتنها

و گفته اند که اکثر نفاس شصت روز است یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست چند روز و حق همان اول است و نیست حد برای اقل آن زیرا که درین باب حدیثی وارد نیست پس ما در امیکه باقی است زن نفاس است پس اگر در پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم و حکم استخاضه باشد و نفاس مانند حیض است در تحریم و علی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف در آن همچنین نیست حد برای حیض سبب عدم در و در و در اقل بر تحمیدی و در مصنفی گفته شافعی استقر کرده است که اقل سن حیض نسیس است اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان دو حیض پانزده روز است و این همه استقرای شافعی است دلیل قوی درین باب یافته نمی شود و انتهی رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و در و در الراظن و الحاکم من حدیث ابی سهل کثیرین زیاد العزرجی عن متة الازویه و اورا الفاظ است و زیاده کرد در آن که ماطلا سیکردیم و ما خود را بر سن زعفران و توشیح کرد ابو سهل را بخاری ابن معین و ضعف ابن حبان و مسند جمول الحال است گفت و از قطنی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او و اللفظ لابی داؤد و ابن لفظ که مذکور شد مراد او در است ندیکر آن را و فی لفظه و در لفظی مراد او در است یعنی از حدیث ام سلمه و له و یا مرها النبی و حکم نکره و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفاسا بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانه نفاس و این جمع علیه است همچو حیض ملاخلاف و شاید که خوارج درین سکه مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان ناقص از قضای نماز واجب است مثل وزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النارقان در اجماع مسلمین انتهی و صحیح الحاکم و جماعتی تضعیف آن نموده تووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردوست و لیکن اورا شایسته است نزد ابن ماجه از حدیث النس که ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت للنساء الرعین یوما الا ان تری الطهر قبل فلک حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم للنساء فی نفاسهن اربعین یوما و بعضین احادیث معاضد بعض است و دال است بر آن که دم خارج عقب ولادت حکم وی ستم است تا چهل روز بازماند در آن روز بازن از صوم و صلوة و اگر چه این حدیث تصریح بر آن نکرده لیکن از تغییر وی استفاد شده و حدیث النس افاده کرده که چون طهر پیش از آن بیند ظاهر است و نیست حد برای اقل وی که مقدم

کتاب الصلوة

صلوة و لغت بمعنی و ما و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از این جهت گفته اند در مثل است برین معانی و جعلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصدیه سوختن آن باتش و نیز صلی نرم کردن چوب را است گردانیدن می باتش آمده است این معنی نیز مناسب است بحقیقت نماز گویند که نفس صلی را باتش مجاهده میگردد و گناهان را میسوزد و درست میکند و از اجوی که طبیعت است و اصوب چه اول است مراد کتاب الصلوة فرضیت نماز با پنج گانه است بلوغات آن چه کتب معنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام و نماز بدار وقت در حالت سلام و عقل و بلوغ و پاکب از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا در کتاب ابجد از کتاب الطهارت نوشتن رسم است

باب المواقیف

مواقیف جمع میقات است و میقات وقت تعیین را گویند قال ابن العمام و مراد در اینجا اوقات حیدیه و صلوات خمس است هر گاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین نوری برلی تعیین اوقات می فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه باید پس تقدیر اوقات خمس برای نماز با حکم شارع است عقل و در در یافتن مستقل نیست لیکن بعضی معانی و حکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد بکثرتی از الحجج البالغ و غیره **عبد الله بن عمر** و ان النبی صلی الله علیه و سلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی است که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین است آن دلوک که در قول می تعالی است **اقبح الصلوة لذلک لوط الشمس** یعنی بر پاک نماز را حکام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت طال گویند اول وقت نیست ابتدا میان وقت ظهر بخت آن است

که وی اول نمازی است که جماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت اورا صلوة الاول
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این است که و کان ظل الرجل کطولہ و بگرد سایه شخص مقدار درازی می و سایه فی زوال که عبارت
از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الارس نمیرسد مقداری از سایه می باشد و سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز گردد
وقت پیشین است و ذکر رجل درین حدیث تمثیل است و الا آخر وی همان مصیغ ظل شی مثل است مالم یحصی العصم مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید است در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک است
و این با امام مالک نسبت کرده اند پس سیدین سایه باین هر انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر است و در سبیل گفته چون سایه بیک مثل سید اول وقت عصر
شد ولیکن مشارک است اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند
چون وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهر و زوال بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیغ ظل شی مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شی بیک
گذارد و وقتی که در آن نماز عصر گذارده بود روز اول پس لالت کرد بر آنکه این وقتی است که ظهر و عصر در آن شریک اند و در وی خلایق است
بجست ثبوت همین است که شنیدی کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین نمیرودت ظل شی بیک مثل آن و میگوید
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت این بعد است و وقت العصر مالم یحصی الشمس و وقت نماز عصر که نماز و بیکر است ابتدای تن
سایه مثل درازی شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب این وقت اختیار است و وقت جواز تا وقت غروب است مراد با صفر از شمس نزد بعضی تغییر شخص
آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوار با افاده است چنانکه میاید در سبیل گفته بعد صفر از وقت
او اینست بلکه وقت تضاست کما قال ابوحنیفه و گفته اند وقت او است تا بقیة رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک کت از عصر قبل آنکه غایب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر او شیخ در ترجمه گفته مذہب ائمہ نشاء و ابو یوسف محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص
بمثل قامت شی بعد از وی وقت عصر است این حدیث دلیل ایشان است بر روایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذہب
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بثلین و دلیل ایشان در هر یک آنکه حدیث ایزد و ابانظر و لالت و از جمله این است و اشد حلت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگردد و گفته اند که مختار آنست که نماز مثل نگردد
و عصر پیش از مثلین نکتند و اللہ اعلم انتهى گویم سند مثلین در عصر از احادیث پیدائست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد سبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب باند مذہب ائمہ ثلاث مع صاحبین و وقت صلوة المغرب
مالم یغیب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غاب نشده است شفق و این لفظ شجین است و در لفظی از اغربت آمده ابن القیم
در اعلام المتعمین گفته درین حدیث دلالت است بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس همین است سنت تا بته صریح حکم درین باب تمویذ است روایت سلم
از حدیث ابن عمر و باین لفظ وقت المغرب مالم یسقط ثورا الشفق و هم در صحیح است از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این تناقض است از حدیث جبرئیل که در مک بود و این قول است و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز آن بر استجاب این در صحیح است و آن در سنن
و این بوفوق قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وقت هر نماز مادامی است که داخل نشد وقت نمازی که بعد است و مخصوص است فجر ازین حکم باجاء
پس نماز باینکه سوای است و دخل است در عموم و می نیست لالت فعل مکرر استجاب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهى و در حجة اللہ بالغة گفته
آخر وقت مغرب تا قبل غروب شفق آخر است و در نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد تا بقصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان باین عالم خطا و اجتهاد است با بیان نهایت قلت است و الله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور باشد اما محتاج دلیل است و آنچه از سنت صریح ثابت شده اتساع وقت مغرب است ققرآن و وقت صلوة العشاء النصف
اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیر بوقت شفق است تا نیم شب بی زیادت و نقصان و در سبیل گفته مراد با وسط اول است و شبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط است یعنی مقدار مستدرک دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب در ترین شبها و عکس این اولی و انب است و بر تقدیر این حد و وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع
فجر است انتی لیکن تا صبح با کراهت تحریمی است نزد امام اعظم و مختار جهود قول اول است و در سبیل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا ثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح است و عمل بر آن واجب است و وقت الصبح من طلوع الفجر صالمه نطلع الشمس و وقت نماز با امد از بر آمدن
صبح صادق است آن زمان که بر آمده است آفتاب ظاهر خورشید در آن است که وقت صبح همه وقت اعتبار است و بعضی گفته اند وقت اختیاری تا اسفارت
و بعد از وی وقت جواز است این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالباً و در وی دلیل است بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر است ازین
حدیث معلوم شده که نیست وقت او برای عصر بعد از صفر از شمس و برای عشا بعد نیم شب با ما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک گعت هم قبل غروب
در یافت می تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر است بر آنی از وقت معروف بخند و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم است که نیست تفریط در نوم بلکه تقریط بر کسی است که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا آخر
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص است بفرجه آخر وقت و می طلوع شمس است نیست وقت برای نمازی که بعد است همچنین نماز عشا که آخر وقت است
تا نیم شب است بعد از وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان وقت ملایم و دلیل بر آن ما همض نیست
و صاحب بیان تنقیحی کلام درین باب در رساله البروقیت فی المواقیف کرده در او مسکن این است اوقات نماز پنجگانه بر وجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بروی خود عهد و ذکر و انشی تعلیمی حضرت صلی الله علیه و سلم است مرحومه و اما توفیق آن بحساب سبایل قهری پس بدعت است با اتفاق
است سید علی بن محمد بن اسمعیل در بعض فتاوی فرموده نیست ممکن دعوی کنند عالمی از علمای دنیا که بود این توفیق و در حدیث صلی الله علیه و سلم
یا عصر خلفای اشدین بلکه ظاهر شد این بدعت و در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده
و این علم کسانی است که حق تعالی در حق شان فرمود *قل کتابنا جاءنا نضمره و نستکوننا بالنبیات فرحوا بما عندهم من العلم پس اقبلوا الی*
مقرنین این حساب آن است که اهل بدعت باشند هر بدعت ضلالت است و عظیم شد این بدعت در حریم شریفین چه در مکه معظمه اعتماد می کنند مگر بهرین ایشانی
درین باب انواع مؤلفات است مثل ربیع مجیب مانند آن که تدریس می میکنند و آنرا بیخواتند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بر آن است و این علم از ان
علوم است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جعل لایضربین علم از علوم اهل کتاب است چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دانند
می باشد و بر سلمان از یونان اهل کتاب دخل شده انتی و له من و من مسلم است از حدیث بریدة بضم موحده و وال جمله کنیة ابو عبد الله
و ابو سهل و ابو الحصیب است و وی بریده بن الحصیب لاسلی است بضم حای همدا اسلام آورد قبل بدر یکجا حاضر نشد آنرا و محمود بیعت رضوان و ساکن شد بدین
و تحول کرد بسوی بصره پست رفت بسوی نراسان برای جهاد و مرد و فرزند و برین معاویه در سنه ثمانین و ثلث و ستین روی عند جماعت
فی العصر در بیان وقت نماز عصر و الشمس بیضیة نقیة بنون فان و تحمیه مشدود یعنی آفتاب سفید و پاک است از آلالیش ز روی تمیزی
و نزد بخاری و مسلم است از حدیث ارفع بن خدیج که بودیم با سیکندار ویم نماز دیگر را بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن نحر کرده میشد جزو یعنی شتر کشنی

و قسمت کرده میشد پس خوردیم گوشت بخته و زرم شده پیش از غروب آفتاب انتی و این حدیث ناطق است در تعجیل عصر چنانکه مذکور شد
 در مصنفی گفته و همان است مذکور ابو یوسف و امام محمد و علی قولها الفتوی عند الخفیه و ابو یوسف در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و اول وقت عصر آن را
 از بلوغ سایه هر چیز بقدر او و چندان آن مقصور ساخته و در اول وقت عشا و آخر بعد از غروب است شفق ایمن مقرر کرده انتی گویم نصی صبح در مثلین برای اول
 وقت عصر یافته نشد جز آنکه در سوا آورده که عبد اللہ بن ارفع سوال کرد ابو هریره از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت
 تو و بگذار نماز عصر وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم صند
 شب و بگذار نماز صبح را در شفق یعنی طلوع سایه آخر شب است انتی و در مصنفی گفته ظاهر نزد یک این بدنه ضعیف است که در ابو هریره از مثل قامت مجرب
 فی زوال سایه دیگر است من حساب اهل مدینه در ایام شتانی زوال قریب چهار روزه قدم خواهد بود و بعد از آن چیزی تاخیر باید برای استحداد نماز پس بقامت
 آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایه آدمی قریب مثلین خواهد بود انتی لیکن این حدیث موقوف است معارض نشود باحوادث
 صحیح و آورده در یک مثل و همچنین حدیث اقلیم که در سنن ابوداؤد است ضعیف است حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه میاید و لهذا هم در مصنفی گفته که ابتدا
 وقت نماز زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت اولین است که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوسای فی زوال و بر همین منطبق است ایراد و لفظ
 و از آنجا وقت عصر زوال میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر از آن حالت حرام است از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت
 و اول وقت مغرب غروب آفتاب است آخر آن غیبت شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب اول و یکی است آنچه ما نخست ذکر کردیم
 اقوی همان است از روی دلیل و اول وقت عشا غیبت شفق است و آخر وقت اختیار نصف میل است لیکن تامل و فخر اگر کسی بگذارد در حکم او است
 نه در حکم خدا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفا تا نام که بعد از آن طلوع شمس باشد فی فصل و الله اعلم
 انتی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل است و هر المطلب و من حدیث ابی موسی عبد اللہ بن قیس الأشعری اسلام آورد و کوفه را
 و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند گشت بسوی ارض خود پشتر یا مدینه بود و عامل لصر بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهل بصره را
 و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هر گاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در آنجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه
 شهید شد عثمان نقل کرد ابو موسی بعد از تحلیم بسوی کوفه ماند در آنجا تا اوقات و مرد و عمر افتاد و چند سال در سنه ثمانین و قبل بعد با ابو الحسن شهری امام شافعی
 از اولاد او است رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم امت از حدیث می و الشمس هر تفضله یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند است مائل
 نشده است بسوی غروب این حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن می بر یک مثل می باشد چنانکه مذکور شد حدیث صحیحین است
 حافظ ابن القیم گفته مسی اینها میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
 انس نخورد و قطع و طبع آن قبل غروب شمس آمده و حال است که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم است که وقت ظهر دومی است که عصر حاضر شده و است
 این معارض مرابین سنن را نه در صحت نه در صحت نه در میان انتی در سبیل گفته در احادیث دلالت است بر سرعت عصر و صرح احادیث در تعجیل اول وقت
 عصر حدیث جبرئیل است که گذارد با آنحضرت و نقل نماز مثل وی بود و جز آن از احادیث
 بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد اللہ بن عمرو ذکر عمل بود و نصاری تشبیه بوقت عصر و در
 بر آنکه تاخیر عصر افضل است از تعجیل می نمایی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما بین ظهر تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و هر تعجیل کرد
 عصر باشد ما بین ظهر تا عصر اول از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیری بهتر است از تعجیل می و اما اگر آن بنفید و پاک است مخالفت شده است

اور صفت و هو قول ابی حنیفه و العامة من قهرا انما انتهی و باین قول امام محمد رو کرده اند سنت تجمیل عصر و گذاردن می بر یک مثل را و حافظ ابن قیم می گوید پیش گفته فیدلیم که کدام دلالت درین صیغه جمل یعنی حدیث عمل بود و نصاری بر قیاط بریکه و مثل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایه هر چیز در چندان او شود و عموماً از انواع دلالت و جزین نیست که دلالت بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس قصص است از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گوید و قول امام محمد تاخیر عصر مقید است بدون آن آفتاب سفید و پاک این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی است یا قدری کمتر از آن بعد و مثل خود آفتاب نقلی و بیضا و غیره اطلاب حضرت نمی باشد پس حجت در آن بر مثلین چنانکه باینست و نیز در وی تصریح نیست تاخیر عصر تا مثلین و نیز در حدیث در بیان زیادت اجرت سابقه و این امت است نه در بیان اوقات نماز پس احوث صحیح و آورده در تجمیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذارنده در وقت عصر باین حدیث که بخیرت ابعاد و خیر و احوال برضعیف است کما لا یخفی و در بیان الحدیث بعد سر و حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح است و بدون حدیث همین قدر است که ما بین صلوٰة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوٰة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه درست کرده و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن مستحق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها منقول است که باین حدیث تسک کرده اند در آنکه وقت عصر از ما بعد مثلین شرح می شود و قبل از آن وقت ظهر است پس دلالت حدیث بر آن ممنوع است آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این است که می شد لفظ ما بین صلوٰة العصر الی مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوٰة العصر در اول وقت مستحق نمی شود تا معاجل گردد و در تشبیه بر مقاله ما بین نماز عصر بروفق آنچه معمول آنجا بود وقت غروب آن کمتر از ما بین ظهر عصر باشد گویا از ابتدای وقت عصر تا غروب ساوی آن باشد و اگر کسی را معاطر رسد که شبیه بر آن تقسیم است و درین صورت تجمیل لازم می آید زیرا که صلوٰة عصر تعیین نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینند بخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین است گوئیم تشبیه برای تعیین مخاطبین است و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجا باشد یعنی شناختند پس نسبت بایشان بود چه حسن تقسیم مستحق شد و دیگر از اسماع از ایشان این معنی واضح شد و تقسیم مستحق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه در وقت معمول نماز عصر آنحضرت فرموده است کان یصلی العصر و الشمس فی حجر متا لم ینظر الفی بعد و معلوم است که این بیان و تفسیر غیر از کسی فی آن آن حجر مبارک را دیده باشند و بدون آفتاب را در آن حجره و نه در سایه را در آن مقایسه کرده باشند فائده نمیکند که اینها و نیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که درین عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر حدیث است زیرا که موافق قاعده ظلال القضا می باشد وقتی می شود که ربع النهار باقی میانند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوة است یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصاً در ایام صیفت که ابرو آن مستحب است و الله اعلم انتهی **وعن**

ابی بزرگه الاسدی یفتح موحده و سکون زانامش فضل بن عبید است و قیل بن عبد الله سلمان قدیم است قاتل عبد الله بن خطل و همیشه غزاکر و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزاه نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیر ما سه ستین او نمیشد و چنین

قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را بپوشانند

یکتا با بسوی رخت جامی بود و باش خود رخت بفتح را و سکون جامی عمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه و این حال است از رخت یا صفت او است و الشمس حیاة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نوری و قوی الاثر از روی حرارت و کون و انوارت شافعیه گویند که این در وقت رسیدن سایه بنشین نمی باشد و راست میگویند و نیز حنفیه درین بحث است و بیجا است و از امام احمد علی است که افضل در وقت غیر روز ابتداء غیر است تا آخر وقت مختار و شک نیست که اربع درین باب منزهت مختار اهل حدیث و ایامه ثلثه و زفر و صاحبین است کما مره لانا و کان لیستحیبت من یؤخر من العشاء و دوست میداشت اینک تاخیر کرده شود نماز عشاء را و از تاخیر ثلث لیل است چنانکه در حدیث ابن عمر زید و مسلم آمده که گفت درنگ کردیم با

یک شیء در جایکه انتظامی بر وجه آنحضرت برای نماز نشانی میرون آمد موسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی بپس حکم کرد و مؤذن را پس قاری گفت
و گنجدار نماز را انتہی و در حدیث جابر بن سمرة است نزد مسلم و کان یؤخر العتمة بعد صلاکم شما و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطرنج اللیل اراه ابو اؤ
والناسائی و کان یکر الشوق قبلها و بود که مکره میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود تا نماز در آن و بر وقت نماز
و الحدیث بعد ها و سخن کردن با مردم بعد از وی تا مشغول نشود و حدیث از قیام آخر میل و در هر دو خصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل
و حصول نشاء در نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستغرق بود با ابو بکر و امر مسلمانان و کان
ینفقل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر میگشت از نماز با او و فارغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد هفتادین
خورد مقصود آنست که شروع میکرد و در غس و تمام میکرد و در اسفار زیر که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسابیح نمود پس در وقت در آمدن مسیح شناخته نمی شد
هفتادین و این دلیل است بر تکمیل و تفنیل بجا و فوقه یکسوره یعنی یلتفت و ینصرف است و کان یقرأ بالستین الی المائة و بود که بخواند در نماز
با او شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گوید در صورت اختصار استین میخواند و در صورت طول مائة متفق یک علیه و درین حدیث ذکر وقت
صلوة عصر و عشا نجر است بدون تحدید اوقات معلول علیها و در آنچه از احادیث گذشت اصح و شاکل است ازان و عندهما من اوزة بخاری و مسلم است از
حدیث جابر بن یمن یقظوا العشاء احوالنا و میگنجدار نماز عشا را در بعضی اوقات جلد در اول وقت و احوالنا و در بعضی اوقات بدین جهت آنکه
تفصیل کرد و آنرا قول می اذ اهر اجتمعوا عجل باین طریق که چون دیدانها را که فراهم آمدند و جمع شدند در شب تا بیسکرو و میگنجدار و در اول وقت
براه می رانی بر ایشان و اذ اهر ابطوا آخر و چون دید که ویر کردند در آمدن ویر میگردد و نماز گذاردن و در بنام اعات ایشان است
با آنچه در فن است بحال ایشان دلالت است بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب است گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب کی التزام
اول وقت میکردند هم ازین جهت است از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بزمانه افضل است لیکن بعضی دیگر تاخیر او واجب میکرد و الصبح کان
یصلیها بغلس و میگنجدار و نماز صبح را در تاریکی شب ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام میل خوگر بودند و از خواب بیدار
می شدند و در عشا بهجت بعضی حاج نماز گوید تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد حضرت زینب بود آنحضرت میگنجدار نماز بلند پس بر گشتند
زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو با و بدن با بچا و با و کلیمها شناخته نمی شد از جهت غلس انتہی و غلس بفتحین تاریکی آخر شب کافی القاموس مخلوط
ببیاض صبح که ذاتی الترحمة و آن اول فجر باشد که ذاتی اسبل و مسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی
جلیل القدر است و اشعر نسبت یکی از اجداد او است و در فتح خبیر همراه اهل سفیند بلاراست آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و شائمی می مشرف شد مناقب او
بسیار است و ترجمه قوی گذشت فاقام الفجر حین الشوق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شوق شد صبح و القاموس یک کاد
یعرف بعضهم بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعضی ایشان را و این ناظر است در آنکه در غلس گذارد و تعجیل کردن
و تصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعدا نماز کند و بعد از استعدا در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود
الصبح انجم بادیه مشتبه بکوه ابوهریره گفت صلی الصبح بغیش و حضرت عایشه گفت فیصرف النساء تلتقات بمروطن ما یعرفن من الغلس این تمیز
منظوم است بر یک حد قدر وقت ظهر در یک آیت از حضرت عمر صلوات الله علیها کان الفی ذرا عاآره و در روایت دیگر صلی النظر اذ اذاعت لشمس بین
هرو و نظین است بر یک حد زیرا که نوال شمس از وسط سما بجز نبودن فی یک ذراع کما پیش ظاهر نمی شود و ابوهریره گفت صلی النظر اذ کان ظلمت شایک
و این نیز نزدیک است با اول زیرا که فی زوال و فی لومی چون هر دو مثل آدمی رسد در صیفت جابر را خواهد بود نسبت اهل مدینه و در شتا مسایط اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر و الشمس میبازد نقیه قدر یا سیر الکرکب عمر مخیرن او نیکت قبل غروب الشمس حضرت عایشه گفت کناصل العصر و الشمس من غیر ما قبل ان نطرو الشمس گفت کناصل العصر ثمه من بعد اللز ایسب الی قباہ فیا تیمم و الشمس من غنمة و ابوسهره گفت و اعصر تا کان نکلک یا کما
و این هم قریب اند یکدیگر مستطبق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایه آلودهی غیر فی زوال اندیک مثل زیلوه شود تا بوسه بشیل ثانی بلکه انکی از مثل ثانی به زیادہ تر کند
مضان ایضا نیست و در وقت غروب حضرت عمر گفت المغرب از غروب الشمس و ابوسهره نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق
الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت ان العشاء مال تم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوب غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود
و العشاء اذا غاب الشفق و ابوسهره گفت تا بینک بین ثلث اللیل و وقت شام میمنت است از اول غروب شفق آخر تا سوم حصه شب انتهى و این
تطبیق است در آثار صحابه رضی الله عنهم و عن رافع بن خدیج الحارثی کنیت او ابو عبد الله است و یقال ابو حنیف الخمری اللوی از اهل
مدینه است حاضر نشد بعد از جهت صغر سن و در آخر و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه تابعین از سوی راوی است روز احد او را
تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشهد لک یوم القیامة و تا زمان عبد الملک بن مروان زنده بود بعد از جرات وی جنگست بمودرسه نیکت او اربع
سبعین و است و تا نوز سته و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مروی است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که در وقت غروب نماز مغرب است
بودیم ما که میگذاهیم نماز مغرب را بپیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فیئمن صف احد ناوانه لیبهم مواقیع بمبله پس بر می گشت یکی
ازما از نماز و حال آنکه وی هر ایمن نمی دید جای اقتادن تیری را می خورد را بعد از انداختن آن تیر را که در روز غم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است
و آن مسجد است و نقل بیخ نون و سکون و صوره بمعنی سهام عربیست و نیست او را و اصل از لفظ وی و گفته اند که واحد وی نیز است که قمره متفق علیه
در سبل گفته حدیث لیل است بر سادرت بصلوة مغرب بچشمتی که برگردد و از ان وضو باقی باشد و قد کثر الاحت علی الساعرة بها انتهى و عن عائشة
رضی الله عنها قالت انعم النبي و تاریخکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ذات لیلة بالعشاء یک شب نماز عشا را
حتی ذهب عامه اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعم بیخ همنه و سکون عین حمله یعنی داخل شد و عتمه و عتمه ففتحین ثلث لیل اول اگر کند
بعد غیرت شفقت کما فی القاموس شخخ خرج فصلی و قال بیسبر برون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها این است وقت نماز عشا یعنی
وقت مختار و فضل او لو کان اشوق علی امتی اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشا را هر ایمن ز سر سیکروم ایشان را تاخیر کردند
گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیر را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابوداؤد و ابن حبان از حدیث ابوسهره و لفظ
ترمذی الی ثلث اللیل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکردند ایشان روایه مسلم و این حدیث دلیل است بر آنکه وقت
عشا میمنت است و آخر او افضل است آنحضرت صلی الله علیه و سلم رعایت میکرد و احت را بر امت و اگر چه ترک کرد فضل وقت را و این خلاف مغرب است
که افضل او اول است و همچنین غیر وی مگر نظر در ایام شدت حرج تا آنکه گفت و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال گفت ابوسهره
فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتد الحر و حتی که سخت شود گرمی موسم فابردوا بهمه و مفتوحه مقطوعه و کسر بالصلوة
پس سردی کنند نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ایام و وقتی که داخل شد در وقت برود بچو اظلمه و انجم و اتم وقتی که داخل شد
در وقت ظهر و رسید در نجد و تمامه اول در زمان است این برود و مکان حدیث تمیل است بر وجه بود و نیز نزدیک شدت حرزیر که اول اول بود است
و گفته اند بجای ایستجاب است باین فیه اند جمهور و ظاهر حدیث عام است در منفر و جماعت در بلد خارج آن و در وی قول است گفته اند که ایراد است
و تعجیل افضل است بنا بر عموم اوله افضل است اول وقت و جواب معاند که آن بدله عام است مخصوص شده یا حدیث بود و حدیث است این حدیث بحیث جناب

که شکایت کریم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرماید ارجاه و اکت خود پس درنگ و شکوه مارا و این حدیث صحیح است رواه سلم و جواب از آن بچند وجه داده اند از آنست که شکوه ایشان از شدت رمضا و اکت و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود صلوا الصلوة لوقتها و ما بین النذر و این ال است بر آنکه ایشان طالب تاخیر اند از وقت ابرو بودند پس معارض نشود بحدیث ابرو و در مصنفی گفته جمیع تخصیص کرده اند ابرو را ببلد حار و جماعت مسجد که از جای دی دور هستند واضح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکوه ناالی رسول الله صلی الله علیه و سلم حر الرضا قائم لشکرا محمول است بر ابرو یک از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابرو آنست که شدت گرمی رو با غلط اطارد و آن قریب بیک مثل می باشد بان معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکشکل گردد سواهی فی زوال پس سبب تاخیر نظر است تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم النظر فی الصیف ثلثة اقسام و فی اشتهاء و فی اشد اقسام الی سبعة اقسام اخرجه ابو داود و النسائی فی شیخ بن عقیس در همین تقدیر بعد از طرح سایه زوال است و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهى گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم روایت کرده و مروی است از طریق اسود و مصنف آنرا در تخفیف آورده و در سندش عبیده بن حمید شمش شیع و ی سعید بن طارق و در هر دو خلافت است در میزان در ترجمه عبیده گفته و در ضعف عبدالحی حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه و سلم فی اشتهاء و الصیف بالاقدام انتهى و در سبب گفته و قدر تینا مانعیه فی البروقیت و انه لا یتم الاستدلال انتهى و هم صاحب بل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را عمل بر ابرو کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی العقبس و تبعه الحافظ سیوطی در بیان کرده ایم ما عدم محتمل می بر ابرو در رساله خود بر اوقیت فی المواقیف و بیان کردیم در آن که این حدیثی است که قدح کرده اند و در آن گفت عقیبا لیتابع علی حدیث فی العقبول و احمد بن حنبل و یحیی بن عقیس کرده اند صدر را و عجب است از حافظ ابن حجر در تخفیف که حکم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سند و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در اوقیت آری در ایام شتاتاتی بظن غریب است تا آنکه حاصل شود ظن با آنکه آفتاب اگر در کعبه سما بود اکنون اهل شدید را این معنی مدرك می شود محس و مشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه و بی بسیار می افزاید در جهت شرف لیکن بان حد که تقدیر کرده باقدام و غایت می آنست که نظر کنند در اوقات که حاصل شود بدان ظن و ال نیست با اهل اقدام مگر همین ظن لا غیر نیست هیچ کی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود انتهى و مراد صاحب مصنفی ازین قول که جمیع تخصیص کرده اند ابرو را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی است زیرا که وی گفته که ابرو در خصت است و آن نیز بر کسانیکه و طلب جماعت مسجد ای شتاء بند و شفتت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگردد دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتهى شیخ در ترجمه گفته این مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر نیز امر میکرد با ابرو با وجود آنکه همه در یک منزل جمعی بودند و گفته است ترمذی که قول کسی رفته است بسوی تاخیر نذر در شدت حر اولی ترست با جماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابرو میکردند تا تامل سایه بر زمین افتاد و تامل چون بنسب است سایه بعد از نوال در زمان کثیر اقدام کفلات چرخهای دراز مانند سناره و جز آن که سایه آنها نوز تر نمایان گردد و از این مسود تلویحی قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوار نماز می فرستند و دیوار در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا میانه وقت گفته اند عمل بر ابرو در وقت نال بجهت برودتی نسبت بگرمی وقت است و چنانکه بعضی شافعی گفته اند بجهت است و بودن او سوز تر نسبت با ستوا خلافت تجربه است چه دوام سبب مؤثر است از قوت چنانکه از سروی وقت صبح نسبت نیم ظهر بگردد و هر چه آفتاب دیکتر می آید در دیوار میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل ابرو در تاخیر از آن باشد و بجز این اعدا حدیث صحیح در سبب ابرو وارد شده است و آنکه در حدیث جناب آمده محمول است که التماس تاخیر از تمام وقت باشد و الله اعلم انتهى لخصا و مصنف در تخفیف گفت معنی لم یسکنوا نزل شکوه آنست همزه برای سلب است کما عجمت الکتاب ای از لنت عجمه است و گفته اندی اعلم بحواله الشکوی بلخصه انما فی التاخیر است و ال است بر ابرو و حدیث ابن مسعود بن هب ان جناب کونالی رسول الله صلی الله علیه و سلم

الرضا فاذا شكنا قال اذا زالت الشمس فصلوا وسئل واثرهم وطحاوي بسوسى نفع حديثه فباب كذا قلت طحاوي والى است بران حديثه من غير كذا فافسك
 بالناجرة فقال لنا ابو واپس بيان كركه بود ابرو بعد سجود و عمل كرده اند بعض حديث ابرو را بر كركه و بركن اهل بيته و حديثه خبابه در سر و نشدن سنگر زير كركه
 آن سرخى شود تا آنكه سرد شود آفتاب فلما نخصت كركه در ابرو و كركه در تاخير تا خروج وقت انتهى فان بشدة الحسنة من حينه جمع نيز كذا سختى
 گرمى انچه شيدن و غوغ و پركنده شدن گرمى اوست و در آخر اين حديث است كه كركه آتش دوزخ بسوسى است خود و گفت خود ابرو من يكديگر را
 پس ستورى و لولو را بر و نفس سلوون و دم ندان و مى در زمستان و مى ديگر و تا بستان پس سخت تر انچه مى يايد شما از گرمى يا بايد شما
 از سردى انان نفس است كه تا بستان زمستان مى زند منتفوخ عليه و درين باب است حديث از ابو موسى و عايشه و غيره و ابو سعيد و عمر بن عتبسه
 و صفوان و لاد قسم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن علقمة و عبد الرحمن بن جابر و احاديث ايشان را مصنف در تلخيص با حرج و تفسير ايراد كرده
و حرم رافع بن خديج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح كذا صبح و در
 روشنى بگذارد نماز با مداورا و در روايتى بل اصبحوا الصبح و بالفتح آمده مفار كنيد بغير حال هر دو عبارت يكى است و ظاهر و متبادر از عبارت حديث
 آنست كه شروع در نماز وقت اصباح و اسفار كنند و اسفار صبح انكشاف و تهور و انتشار اوست و هر چه جز اين گفته اند تاويل و تكلف است اين
 حديث بجهت خفيه است در تاخير نماز اسفار و اين حديث در سنن است و حديث غلس در صراط و صحيحين است پس معارض نشود او را و نيز حديث انس است
 نزو ابو داود و كذا رواه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز صبح كيار در غلس است كذا رواه ابو بكر و اسفار كرد بان بده بود نماز او بعد از اين در غلس تا آنكه مرد وجود
 نكرد بسوسى اسفار انتهى و اين حديث بجهت شافعى است در تغليس و شك نيست كه مراد اين حديث نزاع اسفار و تغليس را بود خوب فيصل ميگند و مشعر است
 باينكه مراد با صبح او اسفار و اغني ظاهر اوست پس گفته اند كه مراد بدان تحقق طلوع فجر است و صبحه اعظم را بتمفيض نيست و گفته اند كه مراد بدان اطاعت قرارت
 در نماز صبح تا آنكه برون آيد از نماز وقت اسفار و گفته اند كه مراد بدان ليالى مفره است زيرا كه نوبت فجر در اين شبها بسبب غلبه نور قمر چنانكه بايد واضح و روشن
 نميگردد و آنحضرت صلى الله عليه وسلم كيار بنا بر عذر اسفار كركه پيتر مستمر ماند بر تغليس و طحاوي گفته ابتدا بتغليس كند و ختم باسفار و جمع كند ميان هر دو
 به مطلوب قرارت و گفته اند كه اين تاويل احسن و اولى است كه بدان توفيق ميان احاديث حاصل ميگردد و وليكن ظاهر نه بجهت خفي آنست كه ابتدا بختم هر دو
 باسفار كند و چندان تاخير كند كه شك در طلوع آفتاب نماند و بعضى حديث اسفار را بسجده عايشه كه نزد اين ابى شيبه و غيره است رو كرده اند لفظ
 وى اين است كه نگذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز در وقت آخرى تا آنكه قبض كرد او را وى تعالى اما اين رو تا م نيمست زيرا كه اسفار آخر وقت
 صلوة فجر نيست بلكه آخر او طلوع شمس است شيخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانكه از مشايخ نزهت خفيه منقول است آنست كه قرارت مسنون ارجل
 باشد يا زياده تا صد بطرفين ترتيب تواند كرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوى و طهارت ظاهر شود ممكن باشد او را عاده وضو و نماز پيش از طلوع
 آفتاب گفته اند كه ابو بكر و عمر اين چنين كرده اند انتهى گويم و برين تقدير نزاع لفظى است در اسفار و تغليس زيرا كه قائلين غلس نيز قائل اند كه قرارت
 آنحضرت درين نماز استين آيت تا نامة بود و قائلين اسفار هم تخميدان قرارت مسنون ميكنند پس هر دو وقت در حقيقت يك وقت شد بجهت
 شيخ گفت كه نه بجهت شافعى تغليس است يعنى در وقت اول بتاريك گذاردن و ميگويند مراد باسفار تاخير است تا يقين گردد كه صبح طلوع كرده و عدم
 مبادرت نزو فطن بطلوع و بى شك اجر در او اى نماز نزو تقين به دخول وقت عظم و فضل خواهد بود و اين تاويل بعيد است چه متبادر از حديث آن است كه
 اعظمتيت خصوصيتى است كه در اسفار است نه از جهت تحقق وقت كه در مى عام است اوقات نماز باره و حديثى از سعاذ بن جبل مى آرند كه گفت در ستان
 نماز فجر خدا صلى الله عليه وسلم بمن فرمود و در شتا تغليس كن و تطويل كن قرارت را آنقدر كه طاقت ابر بند مردم و چنان بكن كه طول شوند ايشان

و در وقت اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب نال توختن تا بیدارند و حاضر اند و گفته اند که این بر تقدیری است که همه حاضرینند بعضی اگر مسافر یا
تاخیر کنند پس اعلی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و این دیگر که جمیل و مبلوطه است سخن زنگ گویند که در تقدیم سارعت است در ادای عبادت پس افضل است
لقوله تعالی و سار نحو الی مغفره من ذنوبکم و یگوید که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و سارعت
بمغفرت در چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی قضی درین باب آن است که تاخیر غیر تا آخر وقت مباح است با جماع سبب که است قبل
جماعت امری مکه و است انداختن مردم در مشقت نیز مکه و است چنانکه سازد اسبغ کردن از تطویل قرار است و فرمود ائمتان انت و حال آنکه تطویل قرار است در
نار سنت است فوق الجمیل آن در اول وقت نیز نشستن و جای نماز تا بر آمدن آفتاب سبب است در غایت تاکد و این در اسفار نیست و در تغلیس متعسر
و احباب میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مردمی است از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا
چون آنحضرت در مزد و غله تغلیس کرده گفتند که در غیر وقت محمود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه بنته متصرفه النساء مستلفقات ما تفر
باین حدیث و قول اجماع است نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زمان مامور بودند بیرون آمدن نماز بعد از آن منسوخ گشت با مهور گشتن
ایشان بقدر بیعت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیحه و آورده در غلص محق ثبوت هر دو است با رجحان غلص با اسفار فاده
اعظم لا جور که پس بدستیکه اسفار بهتر است برای مزد و ثواب نماز زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار
زیاده می باشد از تغلیس غالباً و اة الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و ابن مفلح

ابو داود و حسن . ابی هر بقره رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که در یاد بر کعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را هر کس که
گفته این حکم برای مذور است یعنی هر که معذور شد و یک کعت دریافت می گوید تمام نماز دریافت و گفته که تقیید معذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات
مقرر کرده و او اهل او اخر ابعلامات حسیه محدود ساخته در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه
نماز منافق و نماز امر که می میراند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل است بر آنکه او را یک کعت در وقت خارج از اوقات مضر و به مانند وقت
طلوع و غروب و غلص است بمعذورش آنکه یار باشد و نمی تواند که نماز را کند بعد شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت در یاد یا مانع یک
شد و توانست که در یاد یک کعت را انتهی گویم حدیث از مضموم تقیید معذور خالی است و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصودست بر مردم خود
در صغی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجای آورد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر مبلوطه و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف
کرده است و آن ضعیف است و جمیع تفریح کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور نائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم
عیشود آن نماز مانند آنکه پیش از شد همچون یا بالغ شد صبی یا ظاهر شد حائض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر وقت یک رکعت از وقت یافت
لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریح نظر است زیرا که استطاعت شرط و جوب است و جوب قضا مستفرد بر جوب ادا و اینجا
رکعات اخیره قضا است که شارع تیسرا و تفضلاً در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوة بر یک منزل است پس تخصیص فجر و عصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را سبب
اول آنکه این دو نماز در وقت روز واقع اند و بعضی نماز بگذرد و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرود و یقین معلوم میکند که وقت بر آید پس اگر این حکم را
درین صورت بیان نمی فرمود و گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف او اخبار اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین مضمون و ظهور معلوم میشود و هم آنکه

و احادیث صحیحہ نبی واقع شدہ است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب غزل این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم انتهى و من ادبک رکعة من العصر قبل ان تطلع الشمس و العصر و کسی که در باب یک رکعت در از نماز عصر پیش از آنکه فرورد آفتاب پس تخمین وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل میگردد و باید که یک رکعت دیگر نماز وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین است که نماز فجر عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین است اجماع و اقوی اگر چه امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد و نماز عصر و این حدیث حجت است بر ایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض است با حدیث دیگر که در آن نمی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نقل پس عمل کردیم بقیاس زیرا که در اصول تقه مقرر شده که نزد تعارض اوله رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد و بطلوع و لیکن صحیح است تا بر آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نبی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصان در آن نی پس واجب میگردد و بصفت کمال چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد او کما و حجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص است پس موجب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بان نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و او کما و حجب باشد ولیکن نزد شافعیه احادیث نبی مخصوص است بنواقل و فرائض در هر سه وقت جائز است و مراد بفرائض فوائقی است و ظاهر احادیث در عموم است و مشک نیست که تعجیبات حنفیه درین سئله و بر از روایتی زیرا که میان این حدیث و حدیث نبی تعارض نیست چه در نبی مقصود باین نماز است در اوقات سنی عنما و درین حدیث تمام نماز است در آن که شروع آن در آخر وقت بود و از بابت تا نهایت فرق بسیار است و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از آنکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک جور وارد باشد قیاس فاسد و در برابر فرائض صحیح مرود و متفق علیها و درین باب حدیثی است که تا میاید میگذرد حدیث ابو هریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب است زیرا که اجماع است بر اینکه مراد آن نیست که هر یک یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد و وی این هر دو نماز را دریافت و در باره فجر بصراحت آمده در روایتی بهیچ باین لفظ که در ک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس رکعة بعد ان تطلع فقد ادرک الصلوة و در روایتی است من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فلیصل الیها آخر او و عصر آمده از حدیث ابو هریره باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی باقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد بر کعت ایجاب آن از قنوت فاتحه و استحکال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه اداست و ایجاب بعض قبل خروج سجده حکم او است بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را دریافت و مسلسله عن عائشة نحواً و مسلم است از حدیث عائشة مانند حدیث ابو هریره در معنی نه و لفظ بلکه لفظ او دیگر است چنانکه میگوید و قال سجدة بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت تووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر اینکه این حکم ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت در تمام صلوة و نه محال شود بر او است او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متنازل است و در وی اضمار است تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا واجب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح است بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پست بیرون رفت وقت نماز قبل سلام و او کما و باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح است و این حکم در نماز عصر جمیع علیه است و اما در صبح پس قائل است بان مالک و شافعی و احمد و کافه علماء الا ابوحنیفه که وی قائل بطلان نماز صبح است بطلوع شمس در نماز زیرا که در آمد وقت نبی از نماز انتهی نشد قال و السجدة الفاهیة رکعة پست گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یعنی که از کلام آنحضرت باشد فلاشکال و اگر از کلام راوی است پس علی این است بروی خود خطاب گفته مراد سجده رکعت است مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان است که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خوانند نه انتهی و اگر سجده

درین حدیث بر حال خود وارد نمی آید باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت حتی نماز دریافت و صلین این معنی مراد نیست بهمت و در دو سائر احادیث لفظ
 رکعت پس بعبایت سجده عمل باشد بران و باقی مانده مفهوم من اورد که رکعت سالم از صلوات و بحمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت می تمام نماز
 دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافت است و این منافعی و در حدیثی اورد که رکعت نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد است بدلیل من اورد که سجده و حق تھا
 تفضل کرده باشد بگردانیدن هر که سجده مدک یک رکعت و اخبار آنحضرت در اورد که رکعت پیش از ان باشد که او تعالی اعلم کند آنحضرت را بگردانیدن
 هر که سجده مدک نماز پس وارد نشود اینک هر که دریافت یک رکعت وی تحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **و عن ابی سعید الخدری**
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بعد الصبح حیث تطلع الشمس گفت شنیدیم
 آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و لا صلوة بعد العصر حیث تغیب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرود آفتاب
 یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفعی یعنی نیست و اهل دروی تحریم است پس دلالت کرد بر بجزیم نقل
 درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات سبب جائز است بجز تحت مسجد مثلاً و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نیست
 و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها با این لفظ که ترک نکرد
 دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانی پس مراد بان قضای نافله ظهر است که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که
 عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای نافله در وقت کراهت یا این از خصائص وی
 صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابوداؤد که بود نماز میگذارد بعد عصر و نمی میگردد از ان و بود که وصال میفرمود وی میگردد از ان
 و گزوهی از علما بعد کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید اورد که نفل می خواند بعد
 نفل و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت زیرا که در وقت کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت
 نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص افعال است یا آنکه خواهد آمد که هر گز ان نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا کند و چون
 متعارض شوند قول فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بسیار
 متفق علیه و از ابی ذر آمده که بر او در وجه کعبه گفت هر که شناخت مرایس تحقیق شناخت و هر که شناخت مرایس منم جناب شنیدیم
 رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرود آفتاب مگر مگر مگر روایه الشافعی و احمد و زرین و ابن عد
 و روایت کرد سید علی تخیرج وی در جامع از ابن خزیمه و ابوی نعیم و طبرانی و وارطینی و طبرانی در او سطر و بیعتی در سنن کلیم عن ابی ذر که ان فی حاشیه
 السید عمر رضی الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد الصلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح است از لفظ اول که بحمل نماز و زمان
 هر دو بعد پس متعین کرد مراد از آن و در روایتی آمده لا صلوة بعد الصلوة العصر و این اثر این را نسبت به تخمین کرده و در روایتی لا صلوة بعد
 طلوع الفجر لکن الحقی الفجر آمده پس متوجه شد نفعی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر
 پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا اما او میگردد آمده است عصر را نرذی گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید
 و ابی هریرة و عقبه بن عامر و ابن عمر و عمرو بن عبد الرحمن و سلمة بن الأكوع و زید بن ثابت و حاذ بن عمار و کعب بن معمر و ابی امامه و عمرو بن عبیدة و علی
 بن مریم و معاویه الضاحی انشی و گفت در تخصیص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه بن ابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان
 بن یشیع و غیرهم و آنکه و مسلم را است **عن عقبه بن عامر** از حدیث عقبه بن عامر جهنی بیضم مدین سکون قان کینت او ابو عامر است علی

معاویه بود بر مصر و با نجافات یافت در سنه ثمان و عیسی بن عمر من الصحابة و خلق کثیر من التابعین گفته اند که گشته شد روز نروان با علی کرم الله وجهه
و غلطه ابن عبد البر ثلاث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینها ان یصلی فیهن او ان یقرب فیهن موثانا
سه ساعت است که نمی بیکر و مارا رسول خدا از نماز گذاردن در آن ساعات و از گور کردن مرد های با در آن اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث
نمازخانه است حال آنکه نمازخانه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث است بچیزی که مخالف حدیث است و صواب این است که معنی حدیث
آنست که عمدتاً خیر دفن درین اوقات نکند که مکروه است و همچنین عمدتاً خیر عصر تا عصر که شمس بلا فکرت در آن اوقات صلوة منافقین است چنانکه در حدیث
آمده قادم مقرر با و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعذر مکروه نباشد چنانکه لطلع الشمس بالزغنة حتى ترتفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب
تا بان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمر بن عبد المنذر باین لفظ آمده قیاس صحیح و در حدیث قیاس بکسوف است
یعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه یا چیزی بود و انسانی و حیوانی یقوم قائم الظهيرة حتى تنزل الشمس و در حدیثی که باینست قادم نیزه تا آنکه
سپل کند آفتاب بزرگتر سما بجانب مغرب در حدیث بن عبیده آمده حتی یعدل الرجح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او و حین تنضیف الشمس
للغروب و در حدیثی که باینست قادم نیزه تا آنکه بزرگتر سما بجانب مغرب در حدیث بن عبیده آمده حتی یعدل الرجح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او و حین تنضیف الشمس
ساعت است که اگر از اوقات اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص است بکراهت و در امر دفن سستی و نماز و هر دو وقت
اول مختص اند یعنی نماز و وارد شده است تعلیل نبی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عباسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود و در قرن شیطان کاظم آن
برای وی نماز سیگنارند و زود قیام قائم ظهیر و جهنم را می افزوزند و در برای او سیگنارند و نزد غروب هم فرود میروند و در میان دو قرن شیطان و نماز می گذارند
برای آن کفار و نبی از فرض نفل هر دو است و برای تخیریم است اما فرض نماز احدیست من نام عن صلوة الذانین حکم خارج کرد زیرا که در وی این است
که نوقتها حین بیکر با یعنی در هر وقت که بیاد آید و بیدار شود از نوم بگذارد و تا آنکه بچنین بسکه در یافت یک رکعت قبل غروب شمس و قبل طلوع و
حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب است بروی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد مؤاخذ و گفته اند که عام است
از آن نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم خفت و روادی از نماز فجر بستر بیدار شد نماز گذارد و در آن وقت بلکه تاخیر کرد و آنرا
تا آنکه خارج شد وقت مکروه و حجاب داده اند که آنحضرت و اصحابی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را خبر شمس چنانکه ثابت است در حدیث
پس بیدار ساخت ایشان را خبر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر فرمود که درین اوقات
شیطان شمر شده پس بر آید از انجام نماز گذارد و در غیر آن اودی این تعلیل مشعرست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت
بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن است که حرام است نوافل و اوقات خمس و جائز است قضای آنها بعد نماز فجر و عصر
اما صلوة عصر پس دلایل همان گذاردن آنحضرت است بعد عصر فائده نظر اگر خاص نباشد با آنحضرت و اما نماز فجر پس تقریر آنحضرت کسی را
که گذارد و نافله بعد نماز صبح و جائز است گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمس برای نام و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات اول است
ما و اما یک خارج نشده است وقت عائد که این قضاست در حق وی و ذال است بخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجز آن نفل در آن قول
و الحکم الثانی حکم دوم یعنی نبی از نماز وقت زوال و حکم اول نبی است از نماز نزد طلوع شمس و لیکن مصنف در نام نهادن نبی حکم سماح کرده
زیرا که حکم در هر سه وقت واجب است که نبی باشد از نماز در آنها و این ثانی یکی از مملات حکم است نه آنکه حکم ثانی است و شارح حکم ثانی را تفسیر کرده یعنی
از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقبه لیکن در وی این است که آن حکم اول است زیرا که ثانی قیام است و هو الثانی فی

حدیث معتبره در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست
 خلاصه مگر در صورت زوال روز جمعه قائل عند الشافعی نزد امام محمد بن ادریس شافعی سلمی مکنی بابی عبداللہ ابن خلکان گفته علوم بسید
 از کتاب سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جزآن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اسمعی با آن
 جملات شان اشعار ندیدیم را که در غیر فوی قریب هم نشده بود بروی قرائت کرده و امام احمد گفته است تا ختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه بنشین او شدم
 و شافعی اول کسی است که تمسید اصول فقہ کرده و محمد بن حسن شاگرد ابوحنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد و هیچ یکی از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب
 حدیث را قوی بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس شریک نشاند و بود مستجاب الدعوات و ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه است و وفات در سنه
 چهل و پنج زج سنه دو صد و چهار ربع بن سلیمان مروزی اورا خواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کسی ذمب نشانده و مراد بر تر برین نثار
 کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش فی الخیر و النثر و آورده البخاری بطریق آخری ترجیح ذمب می بر سایر مذاهب مفهوم می شود
 و از اینجا گویند گفته است نظم اما مک فاخته شافعیاً + لنتجو من مخالفة وطیش + کفی قول النبی لنا دليلاً علی ان الایمن من قریش + و تم قیل
 نظم ان المذاهب غیر باوصها + کما قالها الحجر الامام الشافعی + فاخترت مذبه و قلت بقوله + و جعلته یوم القیامة شافعی + و باجلیا بقرب فضائل
 وی پیش از حضرت ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر دادند که در مناقب می ستیزه تصنیف بروی کار آمد انتهی گویم نام این سینه تصنیف
 مع الزیاده بانام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور است و در اتحاد النبلا مسطور من حدیث ابی هریرة رضی اللہ عنہ بسند
 صحیفه زبیر که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبداللہ بن ابی فروه است و باضعیفان و لیکن حدیث و کذابی و او اولی شایه است
 و حدیث ابوهریره را بهیچ در کتاب المعرفه از حدیث عطین عجلان عن ابی بصیرة عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول
 صلوات اللہ علیہ و سلم یمنی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا یوم الجمعة و زیاده که در این لفظ مکرر و ترجمه یعنی نماز در وقت زوال روز
 جمعه مخصوصه مکرره نیست و باین فته اند بسیاری از اهل حدیث و آثار از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی المدهی و کذا الا یوم الجمعة
 عن ابی قتادة خفی و یحیی بن ابی و او راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این است که روایت کرد
 ابوخلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی اللہ علیہ و سلم کوی مکره گرفت نماز گذاردن در نیم روز مکرر و ترجمه و فرمود جهنم افزونتر می شود
 مگر یوم الجمعة بود او و گفت این حدیث مرسل است زیرا که ابوخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تصنیف
 وی کرده اند لیکن مؤید است بفضل اصحاب چه صحابه نماز میگذارند نیم روز و ترجمه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تکبیر جمعه و ترغیب می نمود
 در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص استثناء و او اینست عام است بر محل را که نماز گذارند و مگر که خاص است از آن و ۵۰ بحسب بن مطهر
 بتصنیف و تطعم بنیم و سکون طاوکسره عن جمله کنیت جبریل محمد است بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابوامیه است اسلام آورد
 قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع و ثمان و خمسين و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فرابهم گفته بود
 روی عن جماعة قال گفت جبریل قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد مناف لا تمتنعوا احدًا طاف بهذا
 البیت ای پسران عبد مناف منع نکند هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مگر آن خانه تمام حرم است علی الصبح و صلی آیه ساعده شاء
 و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بهیچ گفت بحتمل که مراد نماز درین مرتبه طواف باشد خاصه و همین است اشبه بانبار و بحتمل
 که جمیع نماز باشد و این و دقیق العید را در پنجاه بحث است که تقویت کرده است در آن باختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی است

و تروی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع نکند بی هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه و نماز گذارد و در آن هر ساعت که خواست از شرف
انتهی و با جمله درین حدیث دلالت است بر آنکه مکروه نیست طواف بخانه و نه نماز در وی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل و نهار و حدیث ثابین مؤید
اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نبوی ترجیحاً بجانب اکثر ائمه و باین جهت که احادیث نبوی ثابت است و صحیحین غیر هما در بی هیچ من غیر ما
و شافعی و غیره عمل باین حدیث کرده اند و گفته اند که در احادیث نبوی تخصیص بفاصله آمده و نافله که بقیضه جانب عموم است مخصوص است باین حدیث
و مکروه نیست نافله در کفایتی آنی ساعه من الساعات و نیست این حدیث خاص بر رکعت طواف بلکه شامل بر نافله است بنا بر حدیث ابن جابر که در
صحیح اوست و لفظ وی این است یا بنی عبدالمطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا تعرفن احدنا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایه ساعه شامین
لیل او نهار در پنج و پنج شرح منهاج گفته و چون قابل شدیم بجواز فعل یعنی در مسجد حرام در اوقات که است پس این مختص است بمسجد حرام
یا جائز است در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است و صواب تعلیم جمیع حرم است انتهى رواه الشافعی و ابن خزیمه و ابن جابر الدارقطنی
و الحاکم من حدیث جبریه و رواه الطبرانی عن ابن عباس ابو نعیم فی تاریخ اصفهان و الخلیف فی التلخیص عن ابن عباس و لکن معلول الحکمیه
یعنی ابو داؤد و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن جابر مصنف در تلخیص گفت این تمیید این حدیث را بسوی
مسلم عز و کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری این هم است از وی زیرا که مسلم آن را روایت نکرده در ارشاد و گفت اسناد وی بر شرط مسلم
و تابع شد او را درین عز و محب طبری و گفت رواه اسمعته البخاری این را رفع و گفت رواه مسلم و لفظ لا تمنوا احد اطراف هذا البیت و صلی ایه
ساعه شامین لیل او نهار گوید وی چون دید که ابن تمیید آنرا نسبت بجاعت نموده و دون البخاری اقتطاع کرد از میان جامعه مسلم را و گفتانمود
بر وی از جامعه و متوق کرد آنرا بلفظ ابن تمیید و خطا کرد مگر انتمی گویم مراد باین تمیید درینجا صاحب منتهی الاخبار است که جدا شد شیخ الاسلام ابن تمیید
نه شیخ الاسلام ابن تمیید که شیخ حافظ ابن القیم رح است **و عن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال**
المشفق الحسنة فرمود شفق سرخی است و تمام حدیث این است فاذا غاب المشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عامه اهل لغت و نزد امام عظیم و طائفة از علما سفیدی است که بعد از سرخی پیدا گردد و بر او ای از ابو حنیفه نیز سرخی
در مصفی گفته شفق نزدیک ناکت شافعی و ابو یوسف محمد مفسر است و حضرت نزدیک ابو حنیفه مفسر است به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود و متاخر
اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهى و بر او ای از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض حمرت جمع میان احادیث
باختلاف حالین نظر با فکده در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد بیاض
یقین میگردد و غیبوت آن پس شفق نزد وی حمرت است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن نئی لیل بر غیبوت حمرت شیخ در ترجمه
گفته احتیاط در حق حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد یقین و نزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو و اذان اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذکور شافعی است گوید که اگر مقدار چند بقدر که بوی شدت جوع دفع توان کرد
نیز اعتبار کنند و در نماز باشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گزارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها
دیگر نمازهاست اشاره بان کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و تروی گفت که احادیث صحیحه معتبر است بقول قدیم و اختیار کرده اند
آنرا بسیار از شافعی مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بیاض قول پیوسته است و در قول قدیم و نئی است که در نماز
دو وقت است یکی ممتد تا غیب شفق و صحیح ائمه من اصحابه باین خیزه و غیر هم و تروی در شرح منب اوله که ائمه است و شفق آورده و احادیث

صیحه معین همین قول اند جز تا خبر که شافعی نفس کرده است بر آن در مقدمه انتهی گویم راجع همان قول اول است موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول
تا غروب شفق منصفه ثابت چنانکه در مالایه منته گفته در جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور مقدم است و اول فرض صلوة است بکه اتفاقاً و احادیث
آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر است و واقع در دین احوال و افعال پس حکم برای وی بلیشد و نیز این اصح است از روی سناد از حدیث توفیق جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که ازین حدیث قول است و حدیث جبرئیل فعل غیر نامفوض است زیرا که حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دوست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمس با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آری و در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینها نزد
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطنی و صحیح
ابن خزيمة و غیره وقفه و اخریه ابن خزيمة فی صحیح من حدیث ابن عمر مرفوعاً و گفت بیهقی مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و لایصح منها شیء در سبیل گفته این بحث لغوی است و مرجع در آن بسوی اهل لغت است ابن عمر
از اهل لغت و فصیحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگر چه مرفوع علیه بود و در قاموس گفته الشفق محرکة الحرة فی الافق من الغروب الی العشاء
او الی قرینها او الی قرینها العتمة انتهی گویم اولی تقدیم این حدیث بود و اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است
و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از وی لغت و صحیح
یکه فجر فجر الطعام و محل فيه الصلوة فجری است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی برصائم و حلال است در وی نماز گذاردن
یعنی دخل میشود وقت نماز فجر و فجر تحريم فيه الصلوة اي صلوة الصبح و محل فيه الطعام و دیگر فجری است که حرام است در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روست در وی خوردن چیزی یعنی که این تفسیر از روی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هو الاصل و تفسیر بر
آن کرد تا توهم نشود که نماز در آن وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة و الحاکم و صححاه چون فجر در لغت مشتک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجری است لذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مراد باین فجری است که او
علامت ظاهر واضع است و للحاکم من حدیث جابر بن سفيان یعنی مانند حدیث ابن عباس و معنی نه در لفظ و لفظ وی درست کرد این است
الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرجان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام و اما الذي يهب مستطيلاً في الافق فانه يحل الصلوة و يحرم
الطعام انتهی و اینجا معلوم شد معنی قول مصنف و زاد فی الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلاً یعنی زیاده کرد حکم
در صبحی که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود در آن افق در کنار آسمان و در روانی از بخاری آمده که در آن کرد آنحضرت صلی الله
علیه و سلم صحت خود را از زمین بسیار و فی الاضواء و زیاده کرد و دیگر که آن فجری است که روا نیست در وی نماز و نه حرام است در وی طعام
کذنب الشمس حان همچو دم گرگ بر حان بکسر جمله و سکون را بعد دعای جمله مؤد آنست که این صبح در آن زمین و متمدنی باشد بلکه ترفع میشود
در آسمان همچو نمود میان این هر دو بقدر یک ساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهوری فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور اینها در رو
بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک گشت و هشتم باشد که ساعت و چون برای هر وقت اولی و آخری
بود آنحضرت بیان افضل ازان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوی خود گفته که وقت فجر ظهر صفت منشر باشد و آنحضرت آنرا بیان
شافعی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض و رافع نیست آن که لا مح می شود بیاخشس همچو دم گرگ و این چیزی است که دید ما از زمین در آن

نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تباشیر ضو طالع می شود بعد از ذنب سر جان و آن فرست بعد از منتهی می شود نور صلح بقدرت فائق الاصلح
 کما قال الشاعر شعر وارزق انصبح يبدو قبل ابيضه و اول الغيث قطر ثم ينكب بدانتی و سخن ابن مسعود رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الاعمال الصلوة في اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز است در اول وقتش
 نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و در اول
 حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام است و این حدیث معارض حدیث دیگر است که در آن وارد شده
 که افضل الاعمال ایمان باشد و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ماعدا ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود پس مگر غیر
 ایمان باشد این و قین العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدین پس متاذل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود و حدیث ابو هریره افضل الاعمال
 ایمان باشد عزوجل و لیکن احادیث دیگر وارد است در انوار از اعمال بزرگ آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوبش
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر کرده هر مخاطب را با آنچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم و الیه ارجع نفوذیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد است
 و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با افضل اعمال باینکه افضل زیادت نیست بلکه مطلق افضل است و معارض تفضیل صلوة در اول وقت است
 حدیث هشامی را که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم که تا تا نیم شب و قریب است ازان اصباح و اسفار بنجر
 و احادیث ابرار در نظر و جواب آنست که این تخصیص است مرعوم اول وقت را نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی و الحاكم و صحیح
 و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان و گفت که بر شرط شیخین است و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرها و لفظ ام فروه این است
 که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذی و ابو داود و گفت ترمذی مروی
 نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری و وی قوی نیست و حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتمی و لیکن تصحیح کرده است او را ابن السکک که تا آن تغییر
 و این ام فروه خواهر ابو بکر صدیق است و هر که گفت انصاری است و پنجم کرد قال الحافظ عبد العظيم المنذری رح واصله فی الصحیح ابن بلفظ علی و قتها بدل
 قوله فی وقتها و قوی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف است و گفته اند که متفر دست بزرگ اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
 کرده اند بلفظ علی و قتها و لفظ اول وقتها و جواب اده اند من حیث الروایة که تفرودی غیر مضرت زیرا که وی شیخ صدوق است از رجال مسلم و حاکم و در
 تصحیح کرده اند این روایت را و از رجال ابن خزيمة فی صحیح و من حیث الدرر البیضاء طور که روایت علی و قتها مفید معنی لفظ اول است زیرا که کلام علی متفق است
 علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعی معلوم است که نماز پیش از در آمدن
 وقت صحیح نیست پس متین شد که مراد استقبالکم الاکثر من وقتها است و این بگذاردن نماز در اول وقت وی است و بنا بر قوله تعالی لا تقصروا کما اتوا
 یساکم و حقن فی الخیرات و بنا بر آنکه اب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اتیان نماز در اول وقت وی بود و منیکر و مگر فضل حدیث علی که نزد
 ابو داود است بجهت که تاخیر کرده نمی شود و از آنجمله ذکر کرد نماز اجزآن حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل است و نه تاخیر
 بعد حضور وقت جائز است و ولالت میکند بران این حدیث و سخن ابی حذوثة بفتح سیم و سکون حای مطه و ضم ذال سحره بعد او و در نام
 وی اختلاف است اصح آنست که نامش عمرو بن عیین کبیر سیم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبد البر لفظه متفق اند علی طرف انساب قبوش
 که نام او آوس است و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال فتح بهجرت نگرد و بکه تقیم شد و فرود بسته سیم و عیین ازان سید آمده بر

هر پنج نماز رضی الله عنه ان الصلاة لله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رسالت
 خداست جز آنچه در وی تأخیر است سبب پر عشا و الاوسط وحمة الله و اوسط وقت برای فریضه سبب محبت و مهربانی خداست و معلوم است
 که تبه رضوان المنع است و آخره عفو الله و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذه متصلی بابرایی ذمه او و ظاهر است که نیست عفو
 مگر از ذنب اخراجه الدار قطنی بسند ضعیف جدا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید است و او که آب است و در سندش ابراهیم
 بن زکریاست و او ششم است و لذت مزی و الدار قطنی من حدیث ابن عمر صحیح که در ذکر اول وقت و آخر وی دون الاوسط بدون
 ذکر اوسط و لفظ وی این است که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست و وقت اخیر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث
 سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و مشهود هر دو باید را مقال است چنانکه میاید هر دو این حدیث ضعیف است اینها نیز ضعیف است چه در او
 بر یعقوب بن الولید مدنی است و احمد بن حنبل گفت که کان من اللذابین الکبار و کذب ابن معین و ترک النسائی و گفت این جهان بود که وضع میکرد حدیث را
 و روایت نکرد این حدیث را غیر وی و گفت بهیچ تکذیب کرده اند او را بسا حفظ و نسبت نموده اند او را بسوی وضع و درین باب است از جریر و علی
 بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی مخذوم و ابی هریره لیکن این حدیث را در ان تکلم است و کلها ضعیفة و در سبیل گفته حدیث علی
 از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابيه عن جده عن علي كرم الله وجهه است بهیچ گفته است و در گمان من اصح چیزی است که مروی است
 درین باب با آنکه معلول است زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابيه است موقوفه است بر حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و از یکی از اصحاب او نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابيه موقوفه است بر حدیثی که صحیح شود و با حکم منع
 باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند در وی احتمال است ولیکن این احادیث اگر چه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را در اول وقت

و حی ال است بر افضلیت آن و غیر ذلک من الشواهد انتی و عن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدة تبين نيتك في غير ذلك من الشواهد انتی و عن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لفظ حدیث نفی است و لیکن این نفی یعنی نفی است و اصل نفی تحريم است ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آن است نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
 تصحیف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر آن است عجیب است زیرا که خلاص در وی مشهور است حکاه ابن المنذر و غیره و گفت حسن بصری لایس مما درای
 مالک آنست که بکنند آنرا که سبب فوت شد او را نماز شب و اطباء کرد درین باب محمد بن نصر در قیام سئل انتی اخراجه الخمسة الا النسائی یعنی
 احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه مگر نسائی و رواه احمد و الدارقطنی و الترمذی و در وی قصه است و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدسیه
 بن موسی و گفت ابن خزمه روایتی که درین باب آمده همه ساقط و مکره و کذب است و رواه ابو یعلی و الطبرانی بطریق آخر و مراد بعد فجر بعد طلوع است
 كما دل له قوله و فی روایة عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا سجدة تبين نيتك في غير ذلك من الشواهد انتی و عن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکنند برای آن قول می و مثله فی الدارقطنی عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلای قریش و اهل بیت
 رضی الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند مراد را بعد فجر و این وقت ششم است از اوقات که منسی است در ان نماز و اوقات خمس بیشتر گذشت و لیکن
 سحریه کرده شده است نه از نماز عصر که یکی از اوقات ششم است و در سند دارقطنی افریقی است و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه
 عن جده و در سندش روایت ابن الجراح است و رواه البیهقی من حدیث سعید بن المسیب مرسل است و روایت مروی است از ابو هریره موصوله و لا یصح و رواه
 موصوله الطبرانی و ابن عدی و سندش ضعیف است و مرسل اصح است و . امسجلة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

صلی الله علیه وسلم العصر ثم دخل بیته فیصلی فصلی فی فصلی گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را بستر در آمد و خانه بیمن و گذارد و در رکعت
فسأله فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد از ظهر است پس گفت
آن هر دو را این وقت و بیان کرد شافل را که آمدند او را در دم از قبله عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پس شغل کرد
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت اذ قضیتهما اذا فاتتنا قال لا نعظم ایا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا کن و حدیث
دلیل است بر اینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عائشه بر آنکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و
میگردان و اول می نمود و می میفرمود از آن خریجه بود او و دیگرین بیعتی گفته چیزی که مختص است آنحضرت بدان مدامت است بر رکعتین بعد عصر
نه سهل قضا انتهی اما مختی نیست که حدیث ام سلمه رو میکند این قول را و دلالت میکند بر آنکه قضای نماز خاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث
تجلی گفت اکثر اهل علم بر آنست نماز بعد عصر نماز بر آنکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نمی کرد و از نماز بعد عصر حدیث ابن عباس صح است انتهی پس
روام آنحضرت از قبیل خصائص باشد و نمیه ما ذکر اخرجه احمد مصنف در اینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها
روایة ضعیفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین می و بضعف را در اینجا خوش نیاید و کلابی داود عن عائشة رضی الله عنهما بعدة و کلام در و گوشت
و روی سلم من حدیث عائشة واحد من حدیث میمانند و او هم علیه ان بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در روی این است که لم بعد لما

باب الاذان

اذان و لغت یعنی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن است قال تعالی و اذان یحیی الله و رسوله و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز با نوا
مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت می بدین بود در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث داله بر شریعت و می بکه نیز و لیکن صحیح اول است و مشهور
آنست که نبوت آن خواب ویدن عبد الله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب بعد از نوبی بعضی گویند ابو بکر وید و غزالی گفت بینندگان
اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب بدین صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که با جهتا و آنحضرت ثابت
شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکه نماز
لی اذان سیکر و تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود
بر زمین سنت نوان باشند این است آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده مخصوصا آن اشوکانی گفته آنکه سیکو بند در شب اسرا بود هیچ حدیثی صحیح درین باب مشهور
نرسیده و صحیح آنست که شریعت آن در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه از هجرت و ثبوت آن ملا قرآن باین آیت است رَاٰ اٰتَادَیْمُ اَللّٰهُ اَلصَّلٰوةَ
اَتَّخَذَ وَهَا هُزُوًا وَاَوْعَابًا وَاَذَانَ اِزْشَعَارَ اِسْلَامٍ سَت و بآن در الحرب و ارا لاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف است ظاهر و وجوب است
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان انتهی و تولانا رفیع الدین بن شاه ولی الله حدیث دهلوی نوشته که صیغه اذان تا این ترتیب
از امور توقیفیه است اولابو اسطه تعلیم ملک در مقام عبد الله بن زید انصاری قرار یافته و تا نایابو فقط منام امیر المؤمنین عمر فاروق منیر اعتبار پذیرفته
و تا لغات بتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بران ملازمست کرد و فرمود انما رویه حق مرتبه وحی یافته و رباعا با بشارت قرآن مجید حکم تنزیل گفته آنحضرت
در دعای آخر اذان بر دعوت تا تمه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی در مصنفی گفته اذان و اقامت با جماع مسلمین
از شعائر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان رومی باید که با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده که آن
اذا غزا قوم لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم و ان لم یکن یسمع اعاز علیهم و اگر شخصی بغیر اذان اقامت نماز گذارد و اعاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علماء و مذہب عظامین بسیار و مجاہد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم می شود و انشاء علم اهل سنتی
و **ابن محمد** عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی است از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاہد که بعد از
 و مرور مدینه سنه ثلثین و ثلثین و هو این اربع و ستین که ولایه یوحیه مدعی عنده بنه محمد و سعید بن المسیب ابن ابی لیلی و هو الذی اری الاذان فی
 النوم سنه احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عدوه فی اهل المدینه قال گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زوده شود
 برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا ناسور رجل در خیال در آمد و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میبلد
 ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخواهم مردم را برون ناقوس بسوی نماز
 فقال پس گفت آن مرد آیا راه نمائیم ترا بر چیزی که آن بهتر است ازان گفتم آری گفت تقول بگوئی ازان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر
 الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر هتربیع التکلب بر تکبیر چهار بار و می آید آنچه حاضر است و حاضر او است
 بغير ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود است بسوی شهادتین بر رفع صوت بعد گفتن آن دو بار بکاهش صوت و یا سه مرتبه با
 و الاقامه فرادای و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوة مگر این لفظ که مکرر گوی آزا
 قال فلما اصبحت اذنت گفت پس چون صبح کردم آمم رسول الله صلی الله علیه و سلم را و خبر دادم آنچه در خواب دیدم فقال
 پس فرمود آنحضرت انها لرویا صحیحی که این خواب که تو دیدی خواب راست است انشاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این است
 که فرمود پس بایست با بلال اتفاق بر وی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال با آنچه دیده تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر است در آواز
 از تو پس استادم با بلال تا اتفاق کنم آن کلمات را بروی و اذان گوید وی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب بحال آنکه در خانه خود بود پس
 بیرون آمد و حالیکه یکشاید چادر خود را و میگویی ای رسول خدا سوگند کسی که فرستاد ترا بحتی هر اینکه دیدم من مانند آنچه شنیده شدی یعنی ابن زید پس
 فرمود آنحضرت و بشا الحمد یعنی حدیث خدا را بر توافقی این دو روایت رواه ابو داؤد و الدارمی و ابن ماجه و گفت ترمذی که این حدیث صحیح است
 لیکن قصه ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب است اخرج احمد و ابو داؤد و صححه الترمذی و ابن خزمیه
 و حدیث دلیل است بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غایبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرده آنحضرت در نظر در چیزیست
 که فرمایم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن است بسوی نماز و هم اعلام است بدخول وقت وی و اختلاف است علماء در وجوب آن و شک
 نیست که از شعار اهل اسلام است و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و اوله محتمل اند در وجوب همچنین اختلاف است در کیفیت الفاظ
 وی و دلالت این حدیث بر آنست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو مخذومه در بعض روایات هم ترجیح آمده و هم
 ششبار پس جاری عمل کردند شریع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول است و حدیث دال است بر عدم مشروعیت ترجیح و در وی نیز
 اختلاف است پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بر حدیث ابی مخذومه نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر
 اول الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت ولیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت
 متکرر است دو بار می باید گفت ولیکن نظر بکنایه آن در اذان چهار بار گوید و اقامت غیر مکرر است و همچنین مکرر است در آخر وی و باقی الفاظ یکبار
 باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیج کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال
 کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود متشقی متشقی است و الفاظ اقامت فرادای است الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند ازان اهل ترجیح

لاین روایت صحیح است ولالت میلند بر پنج مذکور شد لیکن روایت ترمذی صحیح است بلامرجه و این زیادت از عدل است و زیادت عدل مقبول
 پس قائل ترمذی تکبیر و اول اذان عامل است بر هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر ترمذی تکبیر و مخفی نیست که لفظ کلمه توحید
 در آخر اذان واقامت مفرد است بالاتفاق پس خارج باشد از حکم تشفیج اذان و حکما گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان
 برای اعلام غائبان است پس در آن حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و اینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
 اعلام حاضران است پس حاجت نیست بکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله قد قامت الصلوة برای آن است
 که مقصود اقامت همین کلمه است پس بس و زاد احمد فی آخره و زیاده که در احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصه قول
 بلال رافی اذان الفجر و اذان نماز صبح و آن این است که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفت شد که رسول خدا نامم است
 پس بانگ زد بلال باطلای صوت خود الصلوة خیر من النوم نماز بهتر است از خواب گفت سعید بن المسیب پس نقل کرده شد این کلمه در تاوین
 نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیک ارباب فنیق و اصحاب شوق و یکین که از باب جعل اصلی من الغل باشد انتهی
 ولیکن درین زیادت انقطاع است با وجود ثقت رجال می و ذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال و این در طریق است از طریق زهره
 از حفص بن عمر از بلال و آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهره
 از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اهتمام ایشان را بپیمیزی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریح اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در نماز
 صبح الصلوة خیر من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصنف در تلخیص گفت سناده ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث
 عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشویب گو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
 و انقطاع است و بود بر صنف که ذکر میکند و این را حسب عادت خود گفته اند که تشویب دو بار است کما فی سنن ابی داؤد و نیست الصلوة خیر
 من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم سید به عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
 پیشرو صل نمود بدان روایت بلال را و ابی خزیمه عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنه از سنت است یعنی طریقه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤمن فی الفجر که چون گوید بخون در بانگ با مداد حجی عکله الفلاح و آن فخر و تقوی است یعنی پستی
 بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خیر من النوم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صحیح ابن السکن و در روایت ناسئ
 الصلوة خیر من النوم و اذان اول است از صبح و در وی تقید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
 و گفته که تشریح تشویب جزین نیست که برای اذان اول فجر است زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نامم است و اما اذان ثانی بس برای اعلام دخول
 وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی مخذومه این است که گفت ابو مخذومه
 بدو من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم در اذان فجر اول حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم
 این خرم گفته اسناد صحیح انتهی من تخریج الزکشی لاحادیث الرافعی و مثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی مخذومه که وی تشویب می گفت و اذان
 اول از صبح بام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بسبل گفته پس نیست تشویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار بداردن وقت و
 بلکه اذان الفاظ است که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گو یا این تشویب همچو الفاظ تسبیح اخیر است که مردم درین اعصار متاخر و عادت آن
 گرفته اند عوض اذان اول و چون این روشناسی آسان شد بر تو آنچه خود آن شده اند بنفعا از جدال در تشویب که آیا از الفاظ اذان سنت یا نه و آیا

پس است پانده پستمر او از معنی وی این است که بیلدی برای نماز بهتر است از خواب یعنی راحت و درین کلام است او و معناه رسانه لطیفه انتهى گوئیم
 در روایت ابو مخذومه است نزد ابوداود که گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح که اذان میگویی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و مروی
 از مالک که سید او را که آمد مؤذن عمر رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز باید او بعد از اذان که اذان گفته بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوة خیر من
 النوم پس امر کرد او را عمر که بگوید اند این کلمه را در اذان صبح رواه فی اللطیف شیخ و در ترجمه گفته مانا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک
 شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر یمن تقریب تازه شده انتهى و باین تقریر در حال میشود تطبیق میان خبر و اثر مذکور در حدیثی که گفته مسیحی است در
 باگلب صحیح زیادت الصلوة خیر من النوم و بار مالک ابتدای این کلمه از حضرت عمر ذکر کرده و در حدیث ابو مخذومه آمده که آنحضرت او را گفته پس احتمال دارد که مؤذن عمر
 ترک کرده باشد این کلمه را در نفس بعد از اذان گفته باشد پس حضرت عمر امر کرد با دخال این کلمه در نفس اذان تا بر وجهی است او را شود انتهى **و عن**
ابی حذرة صحابی است نام او حمزه و بعضی گویند اوس و بعضی سلمان و بعضی سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت بود در کمره را و صاحب
ترجم در اذان رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان بدستیکه آنحضرت تعلیم کرد و آمروخت او را اذان یعنی الفاظ
او نفس نفیس خود و حدیث راقصه است حال می آنکه بر لب ابو مخذومه بعد فتح بسوی حنین یا ذکس از اهل مکه پس هر گاه که شنیدند اذان را اذان گفتند
بطریق استنوا با موانا پس سر بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیدیم درینا تا ذین انسانی خوش او را پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس بود من آنرا ایشان پس سر بود و میگه اذان گفتیم یا و نشانی ما روی خود و مسح کرد ناصیه ما و بارک الله علیک گفت بر من تنبار
پستمر فرمود برو و اذان گویند مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا یا موزنا آخر حدیث مذکور فیه الترجیح پس ذکر کرد در وی ترجیح را بحسن
و شهادتین لفظ وی نزد ابوداود این است پستمر بگوئی اشهدان لا اله الا الله اشهدان لا اله الا الله اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله اشهدان محمد رسول الله
پست کئی باین آواز خود را گفته اند ما و سماع قریب است و حکمت در وی آنست که او را این هر دورا بتدبر و اخلاص گوید و حاصل نمی شود کمال آن مگر خض
صوت فرمود پستمر بلند کنی آواز خود را بشهادت اشهدان لا اله الا الله اشهدان لا اله الا الله اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله اشهدان محمد رسول الله و غیر
آن ترجیح که جمهور علماء بشر و عیبت وی باین حدیث صحیح فرستند و این زیادت است بر حدیث عبد الله بن زبیر و زیادت عدل مقبول است و او چنینه
و دیگران بعدم قبول آن رفته اند حدیث عبد الله بن زبیر و در روایتی آمده که تعلیم کرد او را آنحضرت نوزده کلمه و اقامت هفده کلمه رواه احمد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و این روایت حجت امام ابو حنیفه است زیرا که میگویند که این صحیح است در آنکه اقامت دود و بار است که از نوزده چهار
کلمه ترجیح است و در اقامت زیاده باشد آنچه مسلم روایت کرد این را مسلم و تمام وی در مشکوٰۃ باین لفظ است که گفت ابی مخذومه که گفت که
برین آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود پس سر بود بگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر یعنی چهار بار اشهدان لا اله الا الله اشهدان لا اله الا الله اشهدان
لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله اشهدان محمد رسول الله پستمر بگوئی بار دیگر اشهدان لا اله الا الله اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله اشهدان محمد رسول الله
اشهدان محمد رسول الله اشهدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الفلاح حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی
انتهی و این چهار بار گفتن را ترجیح گویند و این سنت نزد شافعی و مالک و از امام احمد و در روایت است و ظاهر مذکور است و عدم ترجیح است چنانکه گفته
حنفیه است و در ترجیح و دو بار شهادتین را با او از پستمر میگویند و بار دیگر با او از بلند کما تقدم و متمسک ایشان همین حدیث است و حنیفه تا وکیل کنند
آنرا میگویند که تکرار برای تعلیم ابو مخذومه بود نه برای تشریح و وی اول بار پستمر گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و حدیث دیگر از ابو مخذومه
آمده که بران ترجیح نیست و در حدیث ابن زبیر نیز ترجیح نیست و در اذان بلا ل نیز ترجیح نیامده و در اذان ام مکتوم نیز مذکور نشده

والکن: ذکر التکبیر فی اقله مرتین فقط ولکن ذکر کرده است مسلم کبیر را در اول اذان دو بار فقط چهار بار چنانکه
 حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة
 قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابو داود والنسائی والدارمی مصنفی گفته اهل حریمین اهل شام وین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک
 باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو مخزومه آمده است تشنیه اقامت و آنچه معمول خاندان ابو بود تا زمان امام شافعی
 افرو اقامت است والله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف
 در اذن اذان مثل اختلاف در حرف قرآن است کلمات شافعی و لهذا مالک متعرض بر ترجیح و غیر آن نشد انتمی و رواه در روایت کرده اند حدیث
 ابی مخزومه را الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ف ذکر کرده است بعد از ذکر کردن تکبیر را در اول اذان چهار بار چنانچه روایت
 حدیث عبداللہ بن زید ابن عبدالبر در سنده کار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ است از روایت ثقات از حدیث ابی مخزومه و از حدیث عبداللہ بن زید
 و ابن تیمیہ در منتقى نسبت کرد ترجیح را در حدیث ابی مخزومه بسوی مسلم و مصنف بسوی شیخ نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی
 مسلم و شرح وی معلوم شد که نویسی گفته که در اکثر اصول شیخ کبیر در اول شیخ یکبار آمده قاضی عیاض گوید و بعضی طرق فارسی که مسلم راست ذکر چهار تکبیر
 در اول اذان آمده و از بیجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیہ اعتماد بر بعضی طرق نمود و از بیجا توهم نباید کرد که در بیان کلام مصنف
 و ابن تیمیہ مشکلات است و ابن الاثیر در جامع بحسب سباق روایات و ذکر روایت ترجیح در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جميعها من
 الروایة الآخرة انتهى و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخرج کرده که در وی ذکر ترجیح در اول شیخ نیست کما قرنا و ابن تیمیہ در کتاب
 قبول آن کذافی اسبیل گویم فاکلست بترجیح شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علما و قائلست بتشنیه مالک احتجاج او باین حدیث است و باینکه
 دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبولست و عمل اهل مکه بر ترجیح است و مکه جمیع مسلمانان است
 در موسم و حرات و انکار نکرد و آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم **وعنه النسائي** رضی الله عنه قال اوجر بلال گفت امر کرده شد بلال
 و امر آنحضرت بود زیرا که در امور شریعت جزوی کیست که امر کنند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار
 زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق است و این محل را حدیث عبداللہ بن زید و ابی مخزومه بیان کرده که تشفیج کبیر چهار بار گفتن
 اوست و شفع غیر وی دو بار گفتن اوست و این نظر با کثرت و در نه کما تحلیل در آخر وی یکبار است بالاتفاق و یوستر الاقامة و یکبار
 گوید اقامت را در مشکوٰه است که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از روایت این حدیث است که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدیم
 آنرا ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ابوب الا اقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول
 وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیہ و مذہب امام مالک شافعی و بعضی علما اینست که کلمات اذان را دو بار
 گویند و اقامت را یکبار و در مذہب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین واردست و گویند
 که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دو گان بود بعضی از ملوک بتی امیر بخت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یکبار یکبار ساختند
 و لم یذکر مسلم الا استثناء و ذکر نکرد مسلم استثناء را یعنی قول او الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است
 و در وی استثناء مذکور است و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند و در سبیل گفته علما را درین مسئله
 سه قول است یکی تشنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو بار میگفت اذان و اقامت را راه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم اوہامی انقطاعش منوہ واور اطریقہا ست کہ در ان ضعف ست و بالجملة تعارض نیست در بیان می و روایت تریج در تکبیر روایت افراد
 در اقامت بسبب صحت می پس نتوان گفت کہ تشبیہ در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیرا کہ این زیادت غیر صحیح ست کما مر
 و ہم نہ سب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکہ قدامت الصلوة سوم نہ سب جمہور ست افراد الفاظش جز قدامت الصلوة کہ مکرر گفته شود
 علماء بالا حدیث الثابتة بذلك و للقسائی عن انس رضی اللہ عنہ وابن جبان و الحاکم امر الشیبی امر کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بلا لابلال را کہ این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغہ معروف برای افادہ این معنی ست کہ حدیث اول متفق علیہ مرفوع ست اگر چه بصیغہ
 جمول وارو شدہ خطابی گفته اسناد تشبیہ اذان افراد اقامت اصح روایات ست و برانند اکثر علما امصار و جاری ست بدان عمل در حین مجاز
 و شام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا انصای حجاز بلاد اسلام بعدہ بر شمر و کسانی را کہ قائل اند بدان از ایماہ اعلام در حجتہ اللہ البالغہ گفته اصح طریق
 اذان طریقہ بلال ست کہ در عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک باری شد و قدامت الصلوة قدامت صلاوة
 مکرر گفته میشد بعدہ طریقہ ابی مخذومہ ست کہ آنحضرت خود اذان تعلیم اذان فرمود و درین طریقہ اذان فونڈہ کلمہ ست و اقامت ہفتہ کلمہ
 و نزوم این کلمات مانند احرف قرآن ست کہ ہمہ شافی و کافی ست انتہی و تخمین در مصنفی گفته کما سبق و شوکانی سح در شرح مختصر خویش افادہ کردہ
 کہ الفاظ اذان ثابت شدہ اند با حدیث کثیرہ و در بعض آن اختلاف ست زیادت و نقصان و مقرر شدہ ست کہ عمل بر زیادت منافی مزید نہیں
 نیست پس سبب بر وجہ صحیح ثابت ست مقبول ست بجز تریج اذان و تریج شہادتین مان اگر اول اہل قومی تر باشند زیادت در ان
 وقت مطروح گردد زیرا کہ آنجا تعارض نیست کہ ارجاع تریج شود چنانکہ بسیاری را از اہل علم درین باب در ابواب دیگر پیش آمدہ بلکہ جمع ممکن
 بضم زیادت باصل در این مقدم ست بر تریج و واقع ست اجماع بر قبول زیادت کہ غیر منافی مزید فیہ باشد کما تقررن فی الاصول اول افراد اقامت
 اقوی ہستند از ادلہ تشفیج آن ولیکن تشفیج مشتمل ست بر زیادت خارجہ بخرج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلہ تشفیج متعین باشد انتہی کلام
 الشوکانی و چه خوش ست آنچه مقبلہ در منار تہذیب بیان اختلاف علماء در الفاظ اذان کہ تکبیر در اول می دو بار ست یا چهار بار و در و تریج
 شہادتین ست یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کردہ و تلفظ وی این ست کہ این سئلہ از غرائب واقعات ست و نظیر و
 در شریعت کمتر نیز کہ الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند کہ در ہر روز و شب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند و ہر سابع و
 مامور ست کہ بگویش مثل آنچه نوذن میگوبد و صحابہ خیر القرون بودند در غرہ اسلام و شدیدہ المحافظتہ بر فضائل و معتمدان خویش آنها و تابعین اختلاف
 ایشان در ان مذکور و ما ثور نیست این ہمہ اختلاف شدیدہ ست در متاخرین ست و ہر یکی از فریقین تمدنی بجزی صالح فی الجملة کردہ اگر چه
 متفاوت بودہ باشد و نیست تنافی در بیان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن ہر یک و گفته اند کہ مثل وی ست الفاظ تشہد و صورت
 صلوة خوف انتہی و **عمر ابی حنیفہ** بضم جیم و فتح حامی حملہ نام وی مہرب بن عبد اللہ ست و قیل بن مسلم السوری العامری نزول کرد
 بکوفہ و بود از صفار صحابہ وفات کرد و آنحضرت و نرسیدہ بود وی بحکم ولیکن سماعت دار و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والی گردانید اورا علی نبی اللہ
 عنہ بر بیت المال و حاضر شد با وی در جملة مشاہد او وفات کرد و در کوفہ سنہ اربع و سبعین روی عنہ ابن عون و جماعة من التابعین قال رأیت
 بلا لابلال یؤذن و انتبع فاقہ گفت ابو حنیفہ و یدیم بلال را کہ اذان میگوبد و متبع میکنم من من ہن اورا یعنی می نگریم بسوی من ہن و بطور پیرو
 کردن او ہندار است و ہندنا و چپ و اصبعاعا و ہر دو انگشت او یعنی سباحتین قالہ النووی و قیل ابماہ و وار و نشد تعین
 اصبعین در حدیث فی اذنیہ ہر دو گوش وی بودہ انبزی را کہ انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت و کسی کہ کر ست یادوست

از اذان می بیند انگشت در گوش است بلال بکند بر تافین و بجای انکه اصبح المطلق کردن مجازست رواه احمد و الترمذی و صححه
 و لا بن ماجه من حدیث ابی حنیفه ایضا و جعل اصبعی فی اذنیه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوشش خود
 و هم در ویست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را با اینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این
 بلند گرداننده ترست آواز ترا در مصحفی گفته جمهور اهل علم سجب داشته اند بلند کردن آواز را با بنگ و شافعی گفته مگر در سجده که یکبار جماعت خوانده با
 و الحال بار و یک جماعت می کنند مسنونست اذان لیکن آواز بلند نکند و لا بی داؤد من حدیثه ایضا لوی عنقه لما یبلغ یحیی
 بلال گردون خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوة یعنی نا و شما لا بجانب راست و چپ و این میان قول اوست هبنا و هبنا
 و کمر لیستند رو برنگردید و دوز نکر و تمام بدن خود و در اینجا دلالتست بر آداب مؤذن که آن التفاتست بسوی میمنه و شمال و محل آن
 حی علی الصلوةست چنانکه ابو داؤد ذکر کرده و صریح تر از آن حدیث مسلمست باین لفظ فجعلت اتبع فاه هبنا و هبنا یعنی نا و شما لا یقول
 حی علی الصلوة حی علی الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حی علی الفلاحست و این خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله
 حی علی الصلوة حی علی الفلاح یعنی لا ببدنه کله و گفته ممکنست انحراف بفرم با انحراف و چه پست روایت کرد از طریق و کعب باین لفظ فخل یقول فی اذانه
 بکذا و حرف راسه یعنی نا و شمالا و آرا روایتست استندارت بلال در اذان پس غیر صحیحست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بلند دانیدن
 انگشت در گوش ضعیفست و قدر مرمویست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر سناره باشد بقصد اتمام اهل هر دو جهت و علیا گفته اند
 که فائده التفات دو چیزست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذنست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذنست و این در
 اذانست و اما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاذاعی و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلمست و لفظ سلم

گذشت و عمر ابی محمد و رة رضي الله عنه ان الشیخی صلے الله علیه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان
 پرستیکه آنحضرت خوشش آمد و او آوازی پس بیاموخت او را اذان گفتن و در وی دلالتست بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را
 و لبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در که رواه ابن خزیمه و صححه
 و رواه الدارمی و ابوشیخ و غیره و حدیث فی قصه و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت برستیکه شنیدم درین کسان تافین انسانی
 حسن الصوت و صحه ابن لکن **عمر** جابر بن سمره العامری کینت ابو ابو عبداللہست خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود نزد
 کرد بکوفه و مرو آنجا در سنه ۳۰ روی عنه جابر و غیره رضي الله عنه قال صلیت مع الشیخی گفت جابر گزاردم بار رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم العید بن غیر حرة نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتب و دو بار بلکه بارها بغیر اذان و اقامت بی اذان بی اقامت
 و این حدیث دلیلست بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت و نه کالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن
 عبدالعزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیحست بلکه گردون آن بدعتست مانور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی
 درین بابست از جابر بن عبداللہ و ابن عباس و حدیث جابر بن سمره حدیث حسنست و برینست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل استی رواه مسلم و هم نزد ویست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبداللہ
 که نیست اذان مر نماز را در فطر و نه اقامت و نه ندانند چیزی و گفت امام مالک در موطن شنیدم بسیاری از علماء را که گفتند نبود فطر و نه در اضحی ندا
 و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد انسانیست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگزارد

نماز بلای اذان واقامت و تحویق و مانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه و حدیث بخاری مسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه و لفظی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبد الله این است که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم الاحی و غیره و جز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق و بعضی گفته اند که در عید عروس اقامت الصلوة جامعاً گویند در سبیل گفته وارد نشد سنت بدان در عیدین و در هر یوم نبوی گفته آنحضرت چون بصلی میرسد شروع در نماز عید میکرد و بغیر اذان و اقامت نبود قول الصلوة جامعه دست آنست که هیچ یکی از آنها نگوید و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در دعا گفتن الصلوة جامعه جز در نماز عید و آنچه در اذان مشروع نیست مثل چنانچه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت است نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب و در عصر وی صلی الله علیه و سلم یافته شد و بعد از آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره انتهى **و عن**

ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل و حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوه خیبر بود این عبد البر گفته و هو الاصح ثم اذن بلال یستر اذان و اذ بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه بمن ابوداؤد ثم امر بلال ان یتادی بالصلوة فنودی بها فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و در سجاد لان است بر شریعت تا فرین بزرگی نماز فائمه بنوم و طحی است بدان منسبه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دورا در یک حکم جمع کرده است قال من نام عن هملته او نسیها الحدیث و نزد مسلم است از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت ذکر کرد اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت و ذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت است و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نقیاً و نه اثباتاً پس در اینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر اذان و ذکر نیست و در مصنفی گفته با جمله اقامت مؤکد تر است و اذان نیز در حق فائمه بدعت نیست و الله اعلم و رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذہب شافعیه این است در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در پایه گفته که آنحضرت قضا کرد و فجر را در غزاة لیلة التعرین با اذان و اقامت و شیخ ابن العمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان از سوط آورده و گفته و آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بان حدیث ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بعضی برین که با اذان و اقامت هر دو گذارده انتهى و آنکه میگویند که اذان مشروع انبرای اعلام است بدخول وقت و خواندن باجماع و در فائمه هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوایش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بزرگ این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت گوید انتهى و با جمله ابو حنیفه رح قائل است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضاست و همین است قول قدیم شافعی رح و که و سلم را

عن از حدیث جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم اتی المزدلفة برسیتک آنحضرت آمد مزدلفه را وقت الضرف از عرفات فصل المغرب والعشاء پس گنارود آنجا نماز مغرب و عشاء یعنی جمع کرد میان هر دو با اذان واحد و اقامتین بیک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذہب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد ابو حنیفه و بر او اتی ان امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء و بخار در وقت خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیادته اعلام و نزد بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارده وی یعنی در مزدلفه مغرب را با اذان اقامت عشاء با اذان

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث است و له و مرسل است عن ابي حنيفة عن ابي عبد الله عن عمر
رضي الله عنه جمع النبي صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت در میان نماز مغرب
وعشاء و مزدلفه بیک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان در هر دو وقت و این موافق مذہب حنفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح است
و زاد ابوداؤد کُلِّ صَلَاةٍ وَ زِيَادَةٌ كَرِهَ ابُو داؤد و از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبیل گفته پس روایت سلم مقید
باشد باین روایت ابوداؤد انتهی و فی روایة له امی لابی داؤد عن ابن عمر و لعمرو ینادی و احداة منهما و مذکره نشد در هیچ یکی از آن روایات
یعنی مغرب عشاء و این صحیح است در نفی اذان در سبیل گفته روایات متعارض است در پنج جا بیک اذان و در اقامت ثابت کرده و این عمر و اقامت
بانفی اذان و ابن مسعود بیک اذان و در اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمانیم و شارح گفته خبر جابر مقدم است زیرا که مثبت
اذان است بر خبر ابن عمر که نافی اذان است و لیکن ما میگوییم که خبر ابن مسعود مقدم است زیرا که اکثر است اثباتا انتهی عن ابن عمر و عایشة
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلاک لا یؤذن بلیل برستیکه بلال اذان میداد شب تا صبح
پیش از وقت بخسل و استنجاء و وضو مستعد و متبایا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد شب قبل صبح است زیرا که در وی است که نبود بیان آن
هر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکه بالار و در وقت و اید و لفظ طحاوی این است مگر آنکه صحو کند این را و نزول کند برین از پنج معلوم شد که برای نماز
باید در شب پیش از صبح اذان گفتن درست است چنانکه مذہب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز برین است و در هر شریعت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد و لیونظ نامکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی است که نماز شب میگردد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان است
در سبیل السلام گفته این اذان پنج صبح آخر است که درین اعصار میکنند غایتش آنکه با الفاظ اذان است و این مثل اذانی است که عثمان روز جمعه
احداث کرده و در موضع زور را برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و در بیان با الفاظ اذان مشروع میکردند بعد مردم صبح بایت و صلوة
بر آنحضرت مقرر کردند و مسلمة خلاف است و استدلال است بری مانع و مجیز و التفات نیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن است بر آنروز
ثابت انتهی فکوا و انشرها و این بخورید و نوشید در شجر رمضان ای روزه داران حتی ینادی ابن امر مکتوب مرا تا آنکه اذان دهد
پس ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب است تا اذان او و از پنج معلوم شد که آنحضرت را در مؤذن بود
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگری برای نماز گذاردن و از پنج فیه
گفته اند که یک سحر را در مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و در اذان برای صبح سنت است یک پیش از فجر در نصف آخر شب دیگر
بعد از فجر در اول وقت و آمدن اذان مخاپس قومی آنرا منع کرده و گفته که اول نخبوت او یعنی امید اند گفته کرده نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گویم
درین ماخذ نظر است زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود و این ام مکتوم و چون وی انمی بود پس ثابت شد که تقلید
مؤذن اعنی و بصیر هر دو جائز است و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز است چه سهل بقای لیل است و نیز در وی دلالت است بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگر چه چشم نمیبند و کان و بود این ام مکتوم رجحان اعنی مردی نابینا و درینجا دلالت است بر
جواز ذکر هاست مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جوار نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بان و نام وی عمر و و لا ینادی حتی
یقال له اصبحت اصبحت ندانی و اذنا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعضی شروع گفته اند این تاویل
برای آنست که اکل و شرب تا ندانی وی جائز است و چون وی ندانید از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونه جائز باشد انتهی گویم و در جواز

جائزست ماکل و شرب بعد دخول فجر یا این حدیث مستفاد علیہ و فی آخره ادراج و در آخر این حدیث ادراج است یعنی کلام راوست
 نه کلام آنحضرت و هو قوله و کان رجل اعمی الخ قال ابو بکر الخطیب فی کتابه فی فضل لوصول المذبح فی النقل و لفظ بخاری این است قال و کان رجلاً
 اعمی بزيادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهیری است و بعضی از قول سالم داشتند و **عمر** ابن عمر رضی الله عنهما
 بلا الاذان قبل الفجر بدستیک بلال اذان داد پیش از فجر و این تا دین می پیش از آن بود که ابن ام مکتوم مأمور باذان کرد و چنانکه برگردانید
 آنحضرت او را بران دال است فامره التي صلى الله عليه وسلم ان يرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد و بنیادی و نکند
 که الا ان العبد نام آگاه باشد که بنده نخواست و معال گفته تاویل این حدیث برود و چه است یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
 خلائی از حاجت خود نخواست یعنی غفلت و زید و بحاجت خود قیام نکرد و دوم آنکه عدو کرد و خواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
 و از نوم و سکون خود منزع نگردد و حشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اذان بشب میگفت و رفته اند بخوان آن مالک اسحق و او زاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و گفت
 که نیست جائز قبل دخول فجر یعنی رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لباس پست بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعضی اصحاب حدیث بخوان
 آن وقت بودن و مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا برین محل است
 که نبود مسجد آنحضرت را وقت نمی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعد او را مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابو داؤد
 و الترمذی و ضعفه، زیرا که گفت عقب اخراج وی بنا حدیث لم یروه عن ایوب الاحمد بن سلمه منذری گفت ترمذی گوید بنا حدیث غیر محفوظ
 یعنی رفع او خطاست و صواب و وقف اوست برین عمر و واقع شد او را این ناجرا با مؤذن خودش و گفت بهیچ اذان برای صبح شب ثابت است
 نزدیک اهل علم حدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه برین برای غیر نماز و احتیاج کرده اند بر این منع بروایت ابو داؤد و ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
 غیر محفوظ است و خطا کرده است در وی حدیث بن سلمه انتهی و متابع شده است او را سعید بن زبیری از ایوب و وی ضعیف است و معروف از نافع از ابن عمر
 که بود او مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابو داؤد و هو صح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن سعید بن قتاده عن انس
 گفت و دارقطنی متفرد است بدان ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح است و روی ابو داؤد عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ
 این است که گفت او را آنحضرت اذان گویا آنکه نمایان شود و ترا فجر کذا فی التخصیص و سبب گفته استدلال کرد و حدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع
 اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث مستفاد علیہ شیخین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل می آن باشد
 که این قبل شریعت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال است که عبد الله بن زید بروی القاسم الفانطافان با مر آنحضرت کرده بعد
 ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته نمده همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعد چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
 می گفت و **عمر** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم النداء
 فقولوا مثل ما يقول المؤمنون چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن آنچه
 جنب یا حاضر باشد و وقت جماع و وقت نحلی بنا بر کراست ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وی اقوال است اقرب آنها این است
 که دیگر کند و اجابت تا خروج از نماز و امر ولالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع زیرا کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی نشنیده یا کرد و در
 وجوب اجابت امکان است نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر و اجابت نزد جمهور غیر واجب و مستدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم

مؤذن را پس فرمود علی القطرة و چون شهادت گفت فهو صحیح من اننا اخرجه مسلماً پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت آنچه مؤذن
 گفت و چون گفت ولالت کرد بر آنکه امر درین حدیث ابی سعید بر ای استحباب است و تعقب کرده اند این استدلال را باینکه نیست در کلام را او
 چیزی که ولالت کند بر آنکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن بگفت پس جابزست که آنحضرت گفته باشد و لیکن ما وی آرا ذکر کرده است با بعاذة و نقل
 الزائد و در قول می گویند مثل آنچه مؤذن میگویی تا آنکه ساکت می شد آخره النسائی و در حدیث عمر است نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا اصلی الله
 ام سلمه میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگویی تا آنکه ساکت می شد آخره النسائی و در حدیث عمر است نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا اصلی الله
 علیه و سلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکر پس بگوید یکی از شما الله اکر الله اکر پس بگوید یکی از شما الله اکر الله اکر پس بگوید یکی از شما
 الله اکر پس بگوید مؤذن محمد رسول الله بگوید یکی از شما محمد رسول الله پس بگوید یکی از شما الله اکر الله اکر پس بگوید یکی از شما
 لا حول ولا قوة الا بالله پس بگوید مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله پس بگوید یکی از شما الله اکر الله اکر پس بگوید یکی از شما
 الله اکر پس بگوید مؤذن لا اله الا الله گفت یکی از شما لا اله الا الله از دل خود یعنی با اعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتقی پس اگر سماع جواب نداد
 مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان سحبت است اورا نذر که آن اگر فصل دراز نبوده است و ظاهر قول می آید از سمعتم الصلاة انتست که جواب هر مؤذن
 گوید بعد اذان اول و اجابت اول افضل است و گفته اند اگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمع گویم اذان قبل فجر آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلا لاه
 یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و اذان قبل حضور جمعه محدث است بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمثلت بلند کردن سماع
 آواز خود را مثل مؤذن زیرا که رفع وی صوت خود را بر ای اعلام است بخلاف مجیب همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیرا که آن گفتن نیست
 متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه التتیه و رواه الترمذی و ابن حبان و الحاكم من حدیث ابی هريرة و للبخاری و مرتضی است
 عن انهریث معاویه مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سماع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیلین و لمسلم عن عیسی
 و مسلم است از حدیث عمر و لیزار عن ابی رافع فی فضل القول كما یقول المؤمن كلمة كلمة و فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر
 هر کلمه را زیرا که در آخر حدیث آمده اذ قال السامع ذلك من قلبه فضل الجحیة و مصنف در اینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه ولت بالمعنی کرده سوی الحیلتین
 جنحی علی الصلوة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سماع لا حول ولا قوة الا بالله در جواب آن و حول یعنی حرکت است یعنی نیست
 حرکت و استطاعت مگر شیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت و تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بصحبت
 وی و نیست قوت بطاعت مگر بصحبت وی و یکی هزام فروعاً عن ابن مسعود و این گفتن مجمل است که چهار بار گوید یا یکبار نیز اول حیلله و در اجابت
 حیللتین همین کلمه آمده و آنچه حصه میگویی تا ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن بی اصل است بشوکانی گفته اختیار کرده اند بعضی علما جمع حیللتین
 میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن است اگر چه تعیین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیلله و حوقله روایت است
 از حنا بله انتهی گویم در بعضی احادیث صحیح هم وارد شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیللتین ظاهرش اقتضاست بر حیلله و لیکن در
 سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیلله ثابت نشده و نه در اقتضای حیلله انتهی در سبب گفته که این حدیث مقید است مر اطلاق حدیث
 ابی سعید را که در وی این است که بگوید مانند آنچه مؤذن میگویی یعنی در ما علمای حیلله و گفته اند که جمع کند در میان حیلله و حوقله علمای الحیللتین
 و همین است طریقه معروفه از محل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بلالاتبع و اختلاف است در آنکه جواب ترجیح و تثنوی هر یان
 گفته اند در جواب تثنوی صدق و بر برت گوید و این استحسان قائل را دست و زنده درین باب استقی که بران اعتماد و توان کرد و موجود نیست

و ابو داؤد و از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بطلال و اذان بگفت پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه الله و اقامه الله و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتی گویم در روایتی زیاده کرده و جعلی من صحیحی ایها المصنف و تخفیف گفت اما هر دو کلمه را قاست پس ابو داؤد آنرا از حدیث ابو امامه آورده و آن ضعیف است و زیادتی که در وقت تلاصق لهاست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوة غیر من الموم انتی اما بحواله ما درین انا نا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت با اجابت قوی نیست

و عن ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهورست عامل آنحضرت بود بر طاعت و همبر آن بود تا خلافت ابو بکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید در عثمان و کعبه در سبیل گفته بود از وفادین بر آنحضرت در وفات ثقیف و مخر ایشان در سن که سبع و عشرون ستمه و چون وفات کرد آنحضرت قبیله ثقیف غزیت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر موم و موم سلا پس نشاید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرد شدن و مرد وی در سنه پنجاه و یک بجزری در بصره روی عنه جامعه من التابعین انه قال

یا رسول الله صل الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در بنیاد دلالت است بر جواز طلب امامت در امر غیره و وارو شده است در روایتی که **و اجعلنا للمتقین** امام ما و نیست این از باب طلب است مگر همه چه آن ریاستی است که متعلق باشد بر نیا که نیست طالب میستی عطا و اعانت و اقتد باضعفهم و اقتد کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرارت و دیگر ارکان چنان کن که ضعیفان بر تاملند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و اتخاذ موقد نالایاخذ علی اذانه اجزا بگیر مؤذنی را که نگیرد و بر اذان خود اجرت و در لفظی اینست بگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعی گویند اخذ اجرت همانست مع الکرهینه و نزو خفیه حماد و این حرمت همین حدیث است و لیکن محلی است که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند اجازتست بر مؤذین محلی خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بلازمست مکان و لیکن دلیل مسلم

او نیست أخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنه الترمذی و صححه الحاكم و **و عن** مالك

بن الحنفی بن شاذان الثقفی کتبت ابو ابوسلیمان است آمد و اقامت کرد و نزد آنحضرت بنست شب و نزول کرد در بصره و مات سنه اربع و ستین فی عهد عبد الملك روی عنه ابنه عبد الله و ابو قلابه قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود و ما آنحضرت بگذارد نماز اینها که ویدیدم که میگذازم اذا حضیبت الصلوة فلیقذن لکم احدکم چون در امر وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پسر باید که اذان کند شمار بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصرست از حدیث طویل نزد بخاری که با الفاظ است و مصنف پاره اذان که بموضع مراد حلق و است و دلالت میکرد بر حرمت علی الاذان و ایجاب لم یردان آورد و باقی را ترک و او أخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی

و ابن ماجه و **و عن** جاسر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدستی که آنحضرت فرمود بطلال یا

اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فروخته گوشتابی کن بر سبیل یعنی تانی است و در سبیل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را و شتابی کن و اذا اقامت فاحدّد و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت کن در میان کلمات بلکه تیز گو و حد یعنی اسراع است و احد بضم وال و کسر آن واجل بین اذانتك و اقامتک قد ما یفرغ الاکل من اكله و گردان میان اذان خود و اقامت خود مقدر آنچه قانع گردد و طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخرین حدیث منصوبست بر آنکه مفعول فعل محذوفست ای اقر الی حدیث او اتم او نحوه و جاز است رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جایی می آرند که معنی غامضی لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآية والبیت وخصف این حدیث را استیفا نکرده و تمام وی این است و تا آنکه فارغ شود آب نوشنده اندو شیدن خود و آنکه محتاج است بمیون
و غائط چون در ایوب خانه برای قضای حاجت خود و بر نیزه بر برای نماز بخورد و تکبیر بر آوردن تا به زمین رسید یعنی بیرون آمده از درون خانه و در وقت نماز است
که چون می علی الصلوة گوید باید بر ناست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد و آه الترمذی وضعه گفت نمی شناسم این حدیث را
مگر از حدیث عبدالنعم بن نعیم و بسناد وی مجهول است انتهى و حاکم نیز آنرا روایت کرده و او را شواهد است از حدیث ابو هریره و حدیث سلمان اخرجه
ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخرجه عبداللہ بن احمد و کلما و اہمیت و لیکن تقویت وی میکند معنی مشروع که زیر آنکه برای غیر حاضرین است تا نماز را
حاضر شوند پس لابد است از تقدیر یعنی یتسع للتائب للصلوة و حضور با و الا فائدة نراضاع است و بخاری بر اینی آن ترجمه کرده و گفته باب کم
بین الاذان و الاقامة و لیکن تقدیر آن ثابت نکرده این بطل گفته این احدی معین نیست جز تمکن وقت دخول و اجتماع مسلمین در حدیث دلیل است
بر شریعت ترسل در اذان زیرا که غرض اذان اعلام بعید است و آن در ترسل زیادہ تر حاصل است چه ابلغ است در اعلام بخلاف اقامت که مقصود
از آن صرف اعلام حاضرین است پس مناسب می اسرع است تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند و لہ و ہم ترمذی روایت عن از حدیث

ابی ہریرة رضی اللہ عنہ ان التبی صلے اللہ علیہ وسلم قال لا یؤذن الا متوضی فرمود اذان نکونید مگر با وضو وضعه
ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زہری از ابو ہریرہ است و آن منقطع است و راوی از زہری ضعیف است و رواہ ایضا
من روایة یونس عن الزہری عنہم فوعا و ہذا اصح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ و در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل است
بنماز پس اذان نمیدیک از شما مگر آنکه وی طاہر است و این دلیل است بر شرط طہارت برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث الکلب پس اذان
جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح است عملاً بهذا الحدیث کذا فی الشرح گویم چون حدیث ال باشد بر شرط متوضی بودن مؤذن پس صحیح و ہر
برای تفرقة میان ہر دو حدیث کہ ہست لالصحی اذان محدث بحدیث اصغر بقیاس بجواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر فضل الیعل بہ عندہم
فی الامول و رفته اند احمد و دیگران بعد مسمی عملاً بهذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شد تصحیح کرده است ترمذی و وقت او را بر ابو ہریرہ
و اما اقامت پس اکثر بر شرط طہارت وضو اند بری وی و گفته اند کہ وارد نشده است اقامت بر غیر طہارت بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و لا یجفی ما فیہ
و قومی گفته جائز است بلا وضو اگر چه مکروه باشد و دیگران گفتند بلکه اہم است جائز است و لہ و ترمذی راست عن زیاد بن الحارث

الصلاتی یضم صا و ہل منسوب بصدرا قبیلہ ایست از زمین صحابی است بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی بعد دست و بر بصرین قال
گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اینکه اذان گو در نماز با ما پس اذان گفتم پس خواست بلال کہ اقامت گوید قال فرمود
آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر ستمیکہ برادر صدرا یعنی زیاد صدرا فی اذان گفته است و من اذن شخص یقیم و ہر کہ اذان گوید پس
ہمان کس اقامت گوید و درینجا دلیل است بریکلا اقامت حق مؤذن است پس صحیح نباشد از غیر وی و حنفیہ و غیر ہم گویند کافی است اقا
غیر مؤذن بنا بر عدم تہوض دلیل بران و ضعفه ایضا و ترمذی این حدیث را ہم تضعیف کرده و گفته متناختہ نمی شود مگر از حدیث عبدالقمر
بن زیاد بن النعم الافریقی و قد ضعفه القطان و غیرہ و گفت بخاری ہو مقارب الحدیث و ضعفه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عمل برین است
نزد اکثر اہل علم کہ ہر کہ اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ ایضا مطولا و لابی داؤد فی حدیث عبد اللہ

بن زید بن عبدیہ انہ قال وی گفت انارایتہ من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا کنت اریہ قال فافترانت
و من مشوا تم آنرا بر سر نمود آنحضرت اقامت گو تو و فہ ضعف و در وی نیز ضعف است بسا گفته متناختہ نشاء

و به ضعف و نه بیان کرد و آنرا ابو داود بلکه سکوت کرد و لیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرد بهیچیکه در سند و متن می اختلاف است و ابو بکر جانی
گفت در سندش مقالست و درین وقت استدلال بآن تمامست آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهى
گویم در سندش محمد بن عمروست و وی ضعیفست اختلاف کرده اند بروی گویند را ویست از محمد بن عبد الله بن قیل عبد الله بن محمد بن عمرو بن
گفته اسنادش حسنست از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تخیص مذکورست صاحب جیل مکر و اجتهاد آن کرده که چنین گفته و الله اعلم

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملوذن املك باذان مؤذن
مالك ترست باذان یعنی وقت آن موكولست بسوی وی چندی امینست بران و الا ما املك باقامة و امام مالك ترست
باقامت پس اقامت گوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی معرون
باب القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام ابن علم شریف بود در سنه سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلق بسیار سماعت حدیث کرد
و از وی آنها سماع نمود این عساکر گفت کان ثقت علی الحنفیة و حمزة بیثمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله غلیلی گفت کان عدیم
النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع و فاته وی در جمادی الآخرة سنه خمس و ستین و ثلث مائة و
محمد الله تعالی و ضعفه و گفت ضعیفست زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفردست بوی و گفت بهیچیکه در
در راه ابو الشیخ و در وی نیز ضعفست زیرا که انظر من ابی الحورار عن ابن عمرست و در وی معارک بن عبادست و او ضعیفست و رواه البیهقی
عن علی موقوفاً كما قال و للبيهقي نحوه عن عجل بن ابی طالب علیه السلام من قولهم یعنی موقوف و در بخاریست که چون اقامت
گفته شود برای نماز پس نبر خیزید تا آنکه ببینید مردم او در وی دلالتست بر آنکه اقامت گوید مقیم اگر چه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت
وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود ولیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام نماز میکرد و این بدانکه بعد از آن گویا استیذان
و اقامت بود و تصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلمست از جابر بن عمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه
و جمع میان هر دو باین جهت که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون اورا می دید شروع میکرد و اقامت پیش از آنکه مردم دیگر
آنحضرت را ببینند بستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخاستند انتهى و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در لوطا گفته
نشندیم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدیثی محدود مگر آنکه می بختم بر طاق مردم چه در ایشان اند تقییل و ضعیف و مذہب اکثر آنست که اگر امام
در مسجد باشند نبر خیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مرویست از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن ابی
و غیره و از ابن المسیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت
لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبیل گفته و لیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **و عن** انس بن مالك رضي الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود و عادت میان
اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام ترست از اینکه متصل باذان گوید یا بافاصله بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد و حدیث دیگر
که در وی قید عند النداءست و آن حدیث سهل بن سعدست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو چیزست که رد کرده نمی شود
یا فرمودم که رد کرده شود یکی دعانزد اذان و دیگر دعانزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچند بعضی ایشان با بعضی دیگر می کشند
و در روایتی نزد باس نیز بیان آمده رواه ابو داود و الدارمی لیکن درمی ذکر تحت نظر نگرفته و ظاهر آنست که نیز باران باشد و باران بروی

می بارید باشد و احتمال دارد که مراد تدریجاً در هر وقت است و با بجز حدیث اول است بقول عاصم بن یونس زید الکلبی بعد از هر دو قبول اجابت است پسر و عام است هر دو را و لا بد است تقدیر یا آنچه در احادیث آمده که ما و امیکه یا ثم ما قطعیت رحم باشد ولین یکی از مولدین اجابت دعا است که در اخبار و آثار وارد شده و بنی ازان در منسک خود در حله الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز وارد شده است تعیین ابعید که گفته میشود ما بین اذان و اقامت از جمله است رضیت بالله ربنا و بالا سلام و یتا و بحمد صلی الله علیه و سلم رسولاً انحضرت فرمود هر کس این را بگوید بخشیده شود گناه او دیگر در دو فرستادن است بر انحضرت صلی الله علیه و سلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته المصل ما یصل و یصل الیه کما علم منه ان یصلوا علیه فلا صلوة علیه اکل منها انتهی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن است از انحضرت صلی الله علیه و سلم که بگو مثل آنچه میگوید یعنی مؤذنان پس چون منتهی شود بخواه داده شوی و تدریجی است از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا القابل لیک ان اوبار نارک و اصوات دعاک ما غفر لی و حاکم از ابی امامه مرفوعاً آورده که گفت بود آنچه است چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه الدعوة المستجابة لها دعوة الحق و کلمة التقوی توفی علیها و احییها و اجعل من سلحی اهلها عملاً یوم القیامة و چون انحضرت فرمود که دعای اذان و اقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگونه با ای رسول خدا فرمود بخوابید عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح است و بی همتی گفت میگفت انحضرت نزد کلمه اقامت اقامه الله و اداجها و در بخوابید عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح است ابو داؤد دست مرفوعاً بلفظ کتاب و گفت منذری از خیر الترمذی فی عمل یوم و لیلته انتقی در رواه ابن حیان و صحیح ابن خزیمه و در سفر السعادت گفته که در اذان پنج چیز تشریح فرمود یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید بجز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که از ابی جاحل لاقوه الا بانته بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الی استوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بخندد و در بعضی اندوایات سند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة و صلوة النافعة صل علی محمد وارض عن من رخصنا لا نشخط بعدو باری تعالی و دعای ویر اجابت کند انتهی و صحیح جابر رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال من قال حين يسمع النداء كسبك بگوید به حکام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة القائمة و در روایت بی همتی باین لفظ است اللهم انی استسک بحق هذه الدعوة القائمة و مراد بدعوت تامة دعوت توحید است که از منقصت شرک کفر تفرقه است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تار و زشور باقی و اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمام سعادت دنیا و آخرت است و الصلوة القائمة اشاره است بضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعاء او دارند و از قائمه و التمه نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامة می شود انت محمدان اوسیلة و المفضیلة به انحضرت صلی الله علیه و سلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلایق و ابعثه مقاماً محموداً و بر انکیز و استاده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی است که ستوده میشود صاحب می بزبان بگویم در شک بر بند بر وی تمامه خلایق و آن مقام قرب و شفاعت است تصنف در تلخیص گفت روی البزار من حدیث ابی هريرة رضی الله عنه ان المقام المحمود الشفاعت انتهی و در اینجا تمام عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از بیبیت و درشت دم نتواند زد و سر بالا کرد پس انحضرت صلی الله علیه و سلم در سر برده عزت در اید و این در یکشاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی با انحضرت تعلیم تلقین کند که چون بآن حمد خدا تعالی استاید و در رحمت مستوح گردد و نیز آمده است که انحضرت را بر عرضش نشانند و خلعت خاص از خدا نازل بر او تا اذان بلند کند هر چه خواهد بگوید

رضای لوست بخوابد آنروز معلوم شود که مقام محمدی است و صد و سلطان آن مجلس و معرکه است شعر در مقامی که صدارت بزرگان بخشند
 چشم و دم که بجای از هر افزون باشی * بالذی وعدته ان مقام محمود که وعده کرده اورا بقول خود که در قرآن مجیدست عسکى ان یتبعک
 انک لا تخلف الیعا وحلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا را بخواند بعد از آن
 فرود می آید اورا شفاعت من روز قیامت مستحق میگردد و آنرا اگر چه از همه گناهکاران برای مغفرت و نوب و نیکوکاران برای نفع درجات
 امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص ممتاز بود بعضی از علما رحمهم الله تعالی
 امثال این بشارت را کنایه از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص هو منان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت
 بایمان باشد چنانکه در حدیث من زر قبری و حجت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم از قنایا اخرجه الاربعة یعنی ابو داؤد و ترمذی
 و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز که تقدم و در سبیل السلام این حدیث را نقل فرست مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شرط الصلوة

شرط جمع شروط است و آن در لغت یعنی علامت است و منقوله تعالی فقد جاء اشراطها ای علامات الساعة و در لسان فقها چیزی است
 که لازم آید از عدم وی عدم شروط و عمر عیلة بن طلق گذشت طلق بن علی در نزاع قض و ضوا بن عبد البر گفته گمان میکنم اورا والد طلق
 بن علی حنفی و سئل کرده اند احمد و بخاری بسوی اینکه علی بن طلق و طلق بن علی نام ذات واحد است کذا فی اسهل و لیکن ترمذی گوید بخاری گفت
 نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد منی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گو یا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر است و گفت ابو عبید گمان
 میکنم اورا والد طلقی که تقدم و بالجمله طلق بفتح طاء سکون لام است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلمه گفت علی فرمود آنحضرت
 اذا قلنی احدکم فی الصلوة یوم یوم یوم یکی از شما در نماز بر آمدن بادی از مقعد او فلینصصه و لیستوضا پس باید که برگردد
 از نماز و وضو کند و لیجد الصلوة و باید که اعاده کند نماز را این حدیث دلیل است بر آنکه فسا ناقض وضو است و این جمع علیه است و دیگر نقض
 سقیم اند بر وی و بر اینکه باطل میشود نماز وی و گذشت در حدیث عایشه که هر که برسد اورا در نماز وی فی یارعات یا قلنس پس باید که برگردد از نماز
 و بنا کند بر آن اگر کلام نکرده است و آن معارض این حدیث است و در هر یکی از این هر دو مقال است و شراح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث
 کرده و گفته که این مثبت استثنای نکرده است و آن نافی صحت صلوة و این اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح است باینکه این حدیث را این حبان صحیح گفته
 و تصحیح آن ترجیحی نکرده فنده ارجح من حیث الصحیح انتهى و شیخ در ترجمه گفته این بروجه افضلیت طلویت است و اگر بنا کند بشرطی که در وقت
 مذکور است نیز جائز است انتهى رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارقطنی البیضا و لیکن دران لفظ و بعد

الصلوة ذکر کرده مگر جرید بن عبد الحمید و اعلال کرده است ابو الیهن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف است کذا فی التلخیص و صحیح ابن حبان
 و تعبیر این عبارت گویا از باب مختص است در نه اصل عبارت چنین است و اخر جابن حبان و صحیح و این قسم عبارت درین کتاب بقرات و کرات گذشته
 و بیاورد و بخیل که این حبان تصحیح احادیث مخفی غیر خود کرده باشد و خود اخرج آن نموده و لیکن این بعید است و عمر عایشة رضی الله
 عنها ان التبعی صلی الله علیه و سلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بانکه در سبب
 حیض یکسید است الا بجماد مگر سرخوشی بخار که سرفانی همه در اصل چیزی که پوشیده شود بر آن سر و اکنون احتمال آن در سرخوشی زنان آید

در مخرج گفته غار کبر سحر زنان مقصود آنست که سر و موی زنی عورت است واجب است ستر آن در نماز و این در جرحه است و آئینه حکم مرد و او را در عورت
 ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت است انتہی در سبب گفته و گاهی اطلاق کرده میشود و قبول و مراد بان عبادت باشد من حیث تشریحها الشرا
 و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بر آن نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او عورت
 و قد بینا فی رساله الارسال حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحۃ انتہی و تعبیر از زن بالغه محائض درین حدیث نظر با قلب است و مراد از آن نفی
 که بالغ شده است بآدمین حیض و همین است صواب و در کتب فقه مراد محائض زنی است که بسن حیض رسیده نودوی گفته این تشابه است زیرا که گاهی زنی
 بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود و تقیید محائض خارج مخرج اغلب است و زنی صبیحه هم بدون نماز نماز نگذارد و قال ابن رسلان فی شرح سنن ابی داؤد
 رواة الخمسة الا التتایبی یعنی احمد و لود و داؤد و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزيمة و الحاکم من حدیث عائشة و اعلال کرد آنرا و اقلنی و گفت و ثبوت اشبه
 و اعلال کرد آنرا حکم با رساله رواه الطبرانی فی الصغیر و الاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی توارى زینتها و الا من جاریه بلوغ
 حتی تخمر و صححه ابن خزیمه **و عن جابر رضي الله عنه** گفت جابر آدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی نماز میگذازد و برین جامه بود
 پیش شتم شدم بدان و نماز گذاردم بجانب دی پس هر گاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این شتمال که دیدم آنرا لقمه مرا همین یک ثوب بود ان التبیح
 صلی الله علیه و سلم قال **لما برکتیکه** آنحضرت گفت او را از آن **کان الثوب** استعا فالتحف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشا
 پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این است که این لفظ مخرج است از کلام علی از روایت و در حدیث دلالت است بر آنکه چون ثوب واسع باشد ملحق شود
 بدان بعد از ترابره و در طرف وی و اگر تنگ باشد متر شود و بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا کعبه است بر اشهر اقوال التحاف آنست که جامه
 از زیر بغل است بر او در بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ بر او در بر کتف راست اندازد و این است از اشتمال صما که جامه را در کتف
 کرده زند و دست و در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد و کشف عورت لازم آید و اگر زبرد دارد و دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس از آن
 بند و آنرا در کفانی گفته اجماع منعقد است بر ترک التحاف اگر چه جامه وسیع باشد و این منقوض است بقول احمد که هیچ نیست نماز کسی که قادر است بر آن و ترک
 کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نصر شافعی و چون آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف او است
 و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعضی زنان او بود و آن زن بخواب بود و مسلم فی الف بین طرفین
 و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر او پوشش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دو طرف چپ
 و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دو طرف چپ اندازد و پش بر بندد هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج بر بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری است
 که گوشه های جامه دراز نباشد و هم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت بر بستن نباشد چنانکه از لباس فقرا می بین ظاهر میگردد و آن کان
 ضیقاً فاستزد به و اگر است آن جامه تنگ کوتاه پس از آن مرد بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر بر او پوش خود و گفته اند که مراد
 آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه و لهما من حدیث ابی هریره رضی الله عنه **لا یصلی**
احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز گذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر او پوشش وی از آن جامه چیزی
 یعنی بجان طریقه که مذکور شد چیر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه دارند و برین تقدیر نهادن دست بر دست است
 میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه باشد و جمهور علماء کفر است که باین نمی برای تنگی است الا نزد امام احمد
 و حسن سلف نظر بطایفه این حدیث نماز وی صحیح نیست **و عن اقرسلة رضي الله عنها** انها سألت النبي صلی الله علیه و سلم

انقص المرأه في درع وخار بغير اذن پرسيه سلمه انحضرت را ايا نماز بگذازد زن در پير و من و مخمر بدون اذنه يعني از زير بر تن مي نياشد قال اذا كان
الدرع سابغا يغطي ظهوره فموجب و بگذازد وقتي که باشد پير و من و من تمام دراز بپوشد پشت هر و پاي لور که آن در اول عورت است و در حقي گفتم
از آيد و لا يبيد بن زينت من الا ما ظهر منها من غير ان يستر باطن ضروري است نه ناظر و معني ناظر ناظر في العادة است پس مراد ازان وجه و كفيين باشد
زير که ستر آن علوت نيست و خلاف غير آن و تنقيح خار و درع سابغ ستر غير وجه و كفيين است و همين است مذهب علماء که زن آزاد را لازم ميشود پوشيدن تمام بدن
غير وجه و كفيين و بعضي گفته اند که اگر پشت پا هم مكشوف باشد جائز است نماز در پايه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سولي وجه و كفيين مكشوف باشد عاده لازم است
نزد يك شافعي و ابو حنيفه گفته است کمتر از ربع عضو مكشوف باشد عفو است و عاده لازم نيست و الله اعلم انتهى و جاي ديگر گفته كه حديث ام سلمه و لانت ميكنند بر افك اقل
لباسي که زن محرمه را مي بايد که در آن نماز گذارد و خار و درع سابغ است و معني خار و درع است که ستر جمع بدن باشد از سوي سر و ساعدت و عندئذ من و كفيين بطن
و ظهر و عان و ستر من و كفيين و احوال ظهور قد من الاكفيين و وجه و اصابع رجليين و آنچه بان نزديكتر است و الله اعلم و در ستر لباسي است که مانع
از رگ نون بشره گردد و زير که در ستر هر جا نماز باشد از قطن و صوف و كتان و غير آن كفایت ميکند و در حديث فرمود لعن الله الکاسيات العاريات پس کسوتي
که مانع و بدن بشره نمي شود و مانع جامة رقيق جمل النسيج يعني جامة که در بيان خطوط او فصل باشد جائز نيست پس بعد مذکور انتقال کرده شد و در وطن با کسي
ترودست زير که آنرا لباس نمي توان گفت انتهى اخوجه ابو داود و الحاكم و صححه الاثمة و قفه و تصحيح کرده اند امير حديث مثل عبد الحق غيرة و قف
اورا و هم مالک ابو داود و آنرا موقوفار و ايت کرده کذا في التخصيص وليکن در سبيل گفته که آنرا حکم فرج است اگر چه موقوف باشد زير که اقرب اين است که چنانکه
در آن سرخ نيست و لفظ مالک ابو داود و اين است روايت است از محمد بن زيد بن قنفذ عن ائمه که وي پرسيد ام سلمه را که در چه چيز نماز گذارد زن از جاها
گفت نماز گذارد در خار و درع يعني دهنی و درع سابغ وقتي که بپوشد پشت قد جاي خود را انتهى گويم در روطاست که حضرت عايشه نماز ميگذازد در درگرت و در
و همچنين نماز ميگذازد و همچنين نوح انحضرت در گرت و دهنی و نبود روي ازار و هم در روطاست که زني سوال کرد از عروه که بر آيه ميگردد و شواحي شود بر من پس آن
نماز گذارم در گرت و دهنی گفت آري وقتي که باشد گرت دراز يعني از کعبه پايان تر و الله اعلم خطابي گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب است بر حرة
از پوشيدن بدن خود وقتي که نماز گذارد پس گفت او زاعي و شافعي که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و پير و كعب خود و مروي است از ابن عباس
و عطاء و مالک و احمد و حنفية و اصحاب او که اگر مكشوف شود چهارم موي سر يا شكم باران يا ثلث آن منتقض شود نماز وي و اگر مكشوف کمتر از اين
نشود و بيان ايشان اختلاف است در تخدير و بعضي از ايشان نصف گفته اند و نديدتم از اينها چیزی را که بروي اعتماد توان کرد انتهى و در تقدم الکلام
و لا عورت موي كعبه حنفية راجه که آن با بين سره و رگ است با بين خبره عورت مومن با بين سره ماركه است و تقيد مومن نظر با غلبه است مستد اين حديث
حسن است اگر چه دروي مردی مختلف نيست ليکن او را شواهد ديگر است که جبرين نقصان مي گند و آن چهار حديث است در معني او و گفته اند که عورت
هر دو سوات است فقط حديث سلمه که بود انحضرت مكشوف الفخذ پس آمد ابو بكر و عمر و بنو پير شيه از رسول خدا صلي الله عليه وسلم است عثمان پس پيو
آز اين حاصل نشد حرم بجز از كعبه فخذ و بطريق تنزل مي توان گفت که اين اتمه حال محتمل است و روايت کرد ترمذي و غيره بطريق و هر کلي را حسن گفتند
که انحضرت فرمود حرم بجز از كعبه فخذ و بنو پير شيه است انتهى گويم در حديث بنو حريم عن ابيهم عن جده است که گفت وي گفت من سولي سوال
کردم يك عورت خود را اطافه كنم و كلام يك را بنامان فرمود نگاهار خود را از زن خود و از ملك ميم خود گفتم اگر بعض قوم و بعض باشد فرمود اگر مي تواني که
بشيء کلي آنرا نمي پس چنان کن که در چيکي نمي گفتم اگر کلي از با تنها بود فرمود حق تعالي احق است که شرم کرده شود از او علي خرج احمد و ابو داود و الترمذي
درين باب و علة البخاري حصة الترمذي و هو الحاكم و فرمود علي بن ابی طالب رضي الله عنه را که گفتا ران خود و همين ران بچيز زنده و مرده اخبر به ابو داود

واین باب در عالم والبرادر در سندش مقال است و اعتقاد میکند اورا حدیث محمد بن حنفی که گذشت آنحضرت بر سر بود و خود او بر سر فرموده ای که در حدیث
دوران خود که فخر بن عورت انداخرجه احمد و البخاری فی صحیحہ تعلیقاً و اخرجه ایضاً فی تاریخه و الحاکم فی المستدرک روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس
مرفوعاً که فخر عورت است و اخرجه نحوه مالک فی الموطا و احمد و ابو داؤد و الترمذی و حسن ابن حبان و علقه البخاری امام شوکانی گفته آنچه در بعض
احادیث آمده که نشود آنحضرت فخر خود روز خیمه یاد خانه خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست و آمد در باره که آنچه مفید تر است انتهی و با جمله
بر صلی واجب است پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بروی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب ابن است یا بیخی اذم خذ و ازینست که
عند کل منجد مراد نیست لباس است و مسجد نماز در مصنف گفته مسجد مصدیمی است یعنی سجود و سجود تعبیر یکسانند از را و اینجا معلوم
می شود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد در آن لباس نماز باید گذارد از است و معنی از آنرا که سائیرین
باشد از آن تا از آن انتهی **وعن** ابی عبد الله عامی بن ربیع بن مالک العنزی یفخ العین المملعة و سکون النون و قبل یفخها و الازا بنسبه
الی عنز بن اهل و او را دعوی هم گویند اسلام آورد و دو حجرت کرد و حاضر جمعه مشاهد شد و مرد در سنه اثنین و ثلث او خمس و ثلثین روی عنه نفر
قال کتاب التبی صلی الله علیه و سلم فی لیلۃ مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فصلیکنا پس نماز گذاریم تحری و ظاهر آنست که نماز گذارند بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس
اذا نحن صلینا الی غنبر القبلة پس هر گاه که بر آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
اینها تو لو اقم وجه الله در حجة الله بالذکر گفته که استقبال کعبه شرط است برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائده نماز بدون او
حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت بر خواند این آیت را **اَیْمَانًا نُوکُوْا فَوَجَّهْ وَجْهَکُمْ لِلدِّیْنِ الْحَنِیْفِ الَّذِی کَانَ لِلنَّاسِ حُرْمَتًا لِّمَنْ عِنْدَہٗ** و نماز گذارند غیر
قبله و این اشارت است بجزا صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی و در مصنفی گفته قبله جتی را گویند که در نماز رو آن جهت باید کرد و خاص عروج
معین گردانید قبله برای کعبه را معلوم است که مشاهده آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیة یا قرائن ظنیة بی نتوان برود و دلیل
قطعی در حال میسر نیست پس بطریق اقتضا نموده شد که در حال غیم و احتیاط دلائل بقرائن ظنیة بی نتوان نمود و از قصه اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
که بباختر کلمی از احکام شرعی رسیده است مانع از نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تحری مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن تحری بیعتین معلوم شد خواه نماز
خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت
استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان بیعتین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استنباط نکردند و الله اعلم انتهی
و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی با جهتا خود و بعد دانست که با یقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین است قول اکثر اهل علم
و قولی از شافعی انتهی گویم شافعی گفته مطلوب با جهتا و عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجهت راست یا چپ جهت واحد
بر روی اعاده نیست و نزد ابوحنیفه مطلوب با جهتا جهت کعبه است پس پس در سبب السلام گفته در حدیث دلیل است بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی
غیر قبله بنا بر تاریکی یا بر آن نماز وی را اگر دید بر جهت کعبه که همراه نظر باشد در امارت یا نه و بر جهت کعبه ظاهر شد خطا در وقت یا بعد و دلالت
میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
پس چون گذاردم نماز سجد شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردم بسوی غیر قبله فرمود فرج شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو عبید
تعبیر آنکه ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول با جزای مذہب شافعی و حنفی و کوفین است در داخل کسی که نماز گذارد بغير تحری

و یقین شد خطایچه در سجده کجایت کرد اجماع بر وجوب اعدا و پس اگر نایب شود اجماع مخصوص شود بروی عموم حدیث و مذہب بگمان عدم وجوب اعدا
بر روی چون بخری گذارده و خطا مکشف شده و وقت بدر رفته و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی است اعدا بر روی واجب است زیرا که خطاب متوجه است
باقی وقت و اگر متیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید بخری کند تا تواند و اگر نکند غیر معذور است الا وقت یقین اصابت و شافی گفته واجب است بر
اعاده و در وقت و بعد آن زیرا که واجب است استقبال قطعا و حدیث سر بر روی ضعف است گویم اذکر عمل است بخبر سر بر روی حدیث معارض
بن جبل است بلکه آن تما حجت است و الا جماع قد عرف کثرة و عوام له و لا یصح انتفی اخراجه الترمذی و ضعفه زیرا که در سندش ثبوت بن سعید
بن السمان است و روی ضعیف الحدیث است استدلال کرده است جمعی بکبری اینتا **تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ** بر آنکه خدا تعالی بنات در هر مکان است هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی است که نیست بروی اثار از علم زیرا که این گردیزند اکثر اهل علم منسوخ است باین قول **وَجْهَاتُ شَطْرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**
یا درباره جلوه نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در فاداة اشیموخ ذکر کرده ایم نه در بیان صفت می تعالی و بودن می در هر مکان مگر با دست آیات
و احادیثی است و فو قیوت که در آن حالات است بر علو و فوق وی تعالی از عرش و میان بودن می از خلق و همین است مذہب جمیع صحابه تابعین من بعدهم و مختار مجتهدین
اجماع جمیع اهل سنت جماعت علیا مستخدمین فقه و حدیث و هر که خلاف آن بگوید معتزلی قدری جهمی است چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث جز ایشان ظاهر است و درین باب
کتب رسایل مستقلة بوجود آمده و مناظرات و استدلال و احتجاجات طویل بلکه مقالات و محرکهای طویل بروی کار رسیده چنانکه بر عالم بنحرم مطلع پوشید نیست
و محصل همه اینست که در تعالی بنات خود فوق عرش است کما وصف بر ذات و بعلم قدرت و سلطان خود و هر جا است هیچ ذره از اثرات عالم که عبارت از اساسی قدرت از وی
پوشید نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** و **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** کافی است و در نفی **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** و **وَلَا يَخِطُّونَ**
لِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ و **إِنِّي وَبِإِنَّهُ التَّوْفِيقُ** . ابی هر برة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه منوره که واقع است جانب جنوب زیرا که وی شمال باین عظمت است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مرقومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما كنتم قولوا و **وَجْهَاتُ شَطْرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**
در مسوی گفته قبله آن جهت است که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت **فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهَاتُكَ**
شَطْرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ قَوْلُوا و **وَجْهَاتُكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**
بر استقبال کعبه برای کسی که در کعبه معتزمه حاضر است یا در حکم حاضر است چه گاهی ممکن می شود و محصول یقین پس عدول نکند بظن و این طبعی است از قطعیت
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و یاد کعبه را گویند و دیوار او را و این با در بلاد هند ما بین صید و کشت تا مغرب آفتاب است و در سبل گفته حدیث و دلیل
بر آنکه واجب استقبال جهت است نه عین و حق کیسه متعذر شد بروی عین و با این فقه است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بیان اینست
که مراد آنست که بین البتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکم زیرا که مختصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر است
و حق که مقابل عین باشد یا مقابل شطری ازان و حدیث دلیل است بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی است و در استقبال نیست
در روی دلیل بر آنکه متعین است بروی عین بل لا بد است از دلیل بران و قول می تعالی **قَوْلٌ وَجْهَاتُكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** خطاب است
با حضرت صلی الله علیه سلم و حالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر است یا متعذر مگر آنچه در حجاب وی صلی الله علیه سلم گفته اند و لیکن این
قَوْلٌ وَجْهَاتُكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام است هر محل را که متعذر شود بر هر صلی و قول ایشان تقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
نعمن است و اردن شد دلیل بران و کثرت نماز اصحاب و حال آنکه او شان بهترین قبیل اند پس حق همین است که جهت کافی است او را اگر چه در کعبه باشد

رواه الترمذی و قال حسن صحیح کذا فی التخصیص و لیکن ما چون مراجعت کردیم ترمذی معلوم شد که این حدیث را بعد از طریقی آورده و یکی از حسن و دیگری صحیح گفته و قال قد روی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم منهم عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب ابن عباس رضی الله عنهم و گفت ابن عمر چنین گفت که اگر کسی مشرق یا یمن خود و مشرق یا بریسا خود پس ما یمن هر دو قبله است وقتی که استقبال کنی قبله را و گفت ابن مبارک ما یمن مغرب و مشرق قبله است پس مشرق را انتی و گفت عمر بن الخطاب ما یمن مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گویم این حکم نسبت باهل میانه است کما تقدم و روایت کرد مالک از سعید بن السیب که نماز گذارده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد قدم میدهند شانزده ماه بجانب بیت المقدس پستتر تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بود و ماه جانب کعبه و قواة البخاری و رواه الحاكم عن ابن عمر و ذکره الدارقطنی فی العمل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و واردست مثل آن از خلفای راشدین و استقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشروع فرمود آنرا برای مردم در تصدیق است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابعبار و دلیل عقلی و اخذ محله بر کسی که سلف بنا کرده و ماند و قول صدوق که ازین سکه خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنی و نقلیه کسی که با جهتا قبله را شناخته باشد و تاسمه و چه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروص شمس که دلیل بر هم میزند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت باجه و وقت عصر که آفتاب بر بروج اخیر از فلک فرورد سایه را استخوان کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در محراب مشغول و آفتاب بایستند و چنانکه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشاء فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در محراب بکار برند و حکم آن ساجدان وقتی میتوان برد که سافت بعیده نشده است و چون ده منزل دوانده منزل ازان مساجد و در رفته اند مساجد شهر دیگر را استخوان باید کرد انتمی و

• عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال
 رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصل علی راحلته حیث توجه به و یم رسول خدا را نماز میگذاهد و بر سوار می شود هر طرفی که رو کرده با و این حدیث دلیل است بر صحت صلوة نافلة بر راحل یعنی ناقه اگر چه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابرست و دانکه بر محل باشد بانه و سفر دراز بود یا کوتاه و گورد و آیت رزین از حدیث جابر زیادت فی سفر القصر آمده و رفته اند بشرطت وی جماعتی از علما گفته اند که نیست شرط بلکه در حضور جماعت است و هر مودی عن انس من قوله و فعله و ظاهر حدیث در حق راکب است و از انشی ساکنه لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراكب رفته الا آنکه گفته اند که سافت نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود وی و اتمام هر دو و شش نهند کرد و قیام و تشهد خود و در جواز شش نخواستند اعتدال اندک و دو قول است و حد اعتدال بین این دو نیست شش نهند زیرا که نیست مشی باقیام و حال آنکه واجب است بروی نمود میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از عمار بن سعید بیان لفظ است کان یستنج علی الراحلة و انخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یستنج علی ظهر الراحلة و شافعی از حدیث جابر بیان لفظ آورده رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و هو علی راحلته النواقل و ازینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نقل بودند و فرض زاد البخاری یقولی بر اساسه نیاوه که در بخاری که شاه میفرمود بر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد این خزیه و لیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت و لم یکن یصنعها و نبود که کند این کار را که نماز است بر پشت سوسلی فی المکتوبه و نماز فرض و این صحیح است در گنادن نقل مگرد روایت ترمذی و نسائی است که آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی مضیق و آمدند اصحاب او آسمان خرق ایشان است و بگذر ایشان و حاضر شدند نماز پس امر کرد مؤذن را پس اذان داد و الله گفت پستتر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذار و با ایشان اشاره میکرد و اشار کردنی میکرد و سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است و ثبت عن انس عن فعله و صحیح عبد الحق و حسن الترمذی و ضعف البیهقی و رفته اند بعضی باینکه صحیح است فریضه بر راحله وقتی که استقبال قبله باشد و بیخروج

و اگر سوار باشد بچو سفینه صحیح است نماز در روی بالاجماع کتویم و گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر و جان ارض معتزست پس در سفینه
 جانست بخلاف راکب هنوز ج و اما وقتی که راکب استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح است چنانکه صحیح است نزد ثمان در اوج و سده و ده کجا
 و بر سر بر محمول بر حال چون استاده باشند و مراد بکتوبه نمازی است که فرض است بر همه مکلفین پس وارد نشود که در میگذارد آنحضرت بر راکب خود و در وقت
 بروی و کلابی داؤد من حدیث النس رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبال بناقته القبلة بود چون سفر میکرد
 میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقته خود قبله را فکبر شمر صلیه حیث کان وجهه رکابیه پس تکبیر میگفت ایست نماز میگذارد و جای
 رمی بود در روی سواریهایی او و در روی دلیل است بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام و این زیادت مقبوله است و حدیث حسن است پس عمل کرده شود بوی
 و نیست رکوب بر ناقه شرط زیر که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اذخر و هر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
 و یکین نیست نظام در شریعت و استاده حسن و صحیح این اسکن و اما نماز بر عجله پس جائز است بر ساکنه و نیست جائز بر تخرکه که بر بیخ که باشد
 و همین است حکم ابنه و خانیه یعنی بیل گاوی که در زمین شایع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار روی بر زمین است چه استقرار چیزی که بران نماز
 نذر اندر صورت چنانچه اگر کتب فقه حنفیه ظاهر است و این در حالت سیر است که فرض و واجب و سنت غیر غیر عذر بران جائز نیست و اما اگر ساکن باشد
 همه نماز با دران جائز است زیرا که حکم سیر بر وارد و همچنین جائز است نماز بر محمل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه بر محمل محموله بر دایره متحرکه یا واقفه
 محتمل الحکمة و جائز نیست نماز اگر چه صلی بر چیزی استقرار پذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه و غیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط
 امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین و اگر مستقر باشد بر زمین جائز است و قیاس بیل بر کشتی و جهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون
 دریا جائز است منظور فیه است زیرا که جواز نماز و جهاز کشتی بنظر ضرورت و عذر است که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و اما در مسیکه ضرورت نیست در
 هم جائز نیست آری سنن نوافل بحالت حرکتش جائز است و اگر عذر می شرعی یافته شود نماز فرض واجب و سنت فخر هم روا باشد و بخلاف عذر خوف تلغ
 نفس یا تلف ثیاب لمبوسه یا تلف دایه است از روی دایره یا دشمن یا آنکه سوار می رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
 یا سوارانچنان ضعیف است که بی تعیین سوار نمی تواند شد و تعیین موجود نیست یا گله ولای چندان است که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و بعضی
 بارش باران و ذهاب رفقار نیز عذر شمرده اند و چون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار و پیاده متوسط السیر در اقصایام سال از ابتدای صبح صادق
 تا نزول آفتاب است اگر یکی این مسافت را در یک از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسب تیر زویا ناقه تیز گام یا راکب سوار شود نیز حکم سافر در نماز را
 قصر نماید چنانکه از بحر اوق و در مختار و عالمگیری و جزآن ظاهر است **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی
 صلی الله علیه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در روی جائز است بی کراهت الا المقبرة مرقبه
 که در روی جائز نیست و آن زمینی است که دفن کرده میشود در روی مرد یا برابر است که بروی قبر باشد یا در میان قبور بود و برابر است که قبر سوین باشد
 یا کافر سوین برای کراهت و کافر برای بعد از خبث وی و این حدیث مخصوص حدیث نبلیت بی الارض کلها مسجد او طولوا است و استثنای مقبره بجهت آن
 که غالباً در روی قدرت و اختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مرد و باز نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس بیخ بانی نیست و کراهت نه
 و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکره است مطلقاً ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است با اتفاق اگر قصد تعظیم باشد و شاید بعضی چیز بازان بکفر رسا
 و الحرام و مکر حرام که در روی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کثیف عورات و ماوای شیاطین است و گفته اند محل نجاست است پس مختص باشد بخامی که در
 نجاست بود لا غیر و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست در روی نماز و اگر چه بر سطح وی باشد عملاً با حدیث و جمهور بصحت رفته اند و لیکن با کراهت در سهل گفتند

القول لا يخرج احد انتي وهو الصواب ويكره بعض من يجهل بحقيقة نكته الى الارض بيمين مقبوره وحمام مست بلکہ بجزیر مای دیگر است کہ در حدیث آئندہ می آید
رواه الترمذی و الشافعی و احمد وابن ماجه وابن خزيمة وابن حبان و الحاكم و ابو داود و الدارمی و له صلاة و حدیث راجع است زیرا که اختلاف کرده اند
در وصل ارسال او ترمذی گفته روی حماد بن سلمة عن عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن ابى سعيد و روايت کرد آنرا ثوری از عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن ابى سعيد و سلم
و روايت ثوری اصح و اثبت است و مروی است از عبد العزيز بن محمد بن بلب و روايت و ابن خريش است که در روی اضطراب است و بزرگتر است روايت
کرد آنرا عبد الواحد بن زياد و عبد السلام بن عبد الرحمن و محمد بن سحی از عمرو بن يحيى موصولاً و گفت و اقطنی و رطل محفوظ ارسال اوست و گفت حدیث کرد و اراجعه
بن محمد مؤذن از سرى بن يحيى از ابو نعیم قبيصة از سفیان از عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن ابى سعيد بطريقين و صل لیکن مرسل محفوظ است و گفت شافعی با ترمذی این
حدیث را نزدیک خود موصول و مرسل بیعتی هم ترجیح ارسال می کرده و نووی در خلاصة گفته ضعیف است و در سبیل گفته روایت کرد آنرا نووی مرسلماً
عن عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن ابى سعيد و سلم و روايت نووی اصح و اثبت است انتی و صاحب امام گفته حال چیزی که تعلیل کرده اند بدان ارسال است
و چون و اصل ثقة باشد مقبول است و این و خیر در کتاب تنویر گفته صحیح نیست هیچ طریق از طرق و صواب نکرد زیرا که مصنف در تلخیص گفت این حدیث را
شواهد است از جمله حدیث ابن عمر است مرفوعاً که نبی کروان نماز در مقبره و انرا جبر ابن حبان و از آنچه است حدیث علی بدستیکه حدیث من نمی کرد مرا از اینکه نماز بگذارد مقبره
انخرجه ابو داود و عن ابن عمر رضي الله عنه قال هي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن هي في رسول الله
از نماز گذاردن در هفت جایکی المذبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و نزل بکسر ز سرگین و دیگر نجاست و حکم آنست بلکه بعضی سخت تر از آن
و الحسنه و دوم حمزة بفتح ز و جاهی فتح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات سوم و المقبرة مقبره بجهت نجاست و قارة الطربق چهارم در میان
راه که جای پاکوب مردم است که میگذرند از آن جهت شغل خاطر بگذرندگان و تنگ کردن جابراه ایشان و نیز مردم اگر بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را
ضرورتی باشد مصلی بزه کاری شود و الاحتام پنج حلام و وار شده است نمی ازان محلل یا نکه محل شیطاین است و معاطن الا لابل و جاهی بود و باش
شتران تا از میدان ایشان تشویش راه نیابد و در سبیل گفته تعلیل می مخصوص است باینکه معاطن ابل از شیطاین است انخرجه ابو داود و در لفظی مبارک الابل
و در لفظی مناخ الابل آمده و این عام است از معاطن الابل و فوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت اوب و بعضی مقید کرده اند آنرا بگذاردن
بر طرقت بام وی جایکی بیرون آید از آن هوام و جزآن و الاصح است در سبیل گفته مخفی نیست که این تعلیل سبیل معنی حدیث است زیرا که چون استقبال نکرد
نماز باطل شد لعدم الشرطه بجهت بودن وی بر ایم کعبه پس اگر این حدیث ثابت شود نمی بظاه خود ماند در همه آنچه مذکور شد و مخصوص بود عموم جعلت لی
الارض مسجد الا لیکن در روی ضعف است اما حدیث قبور بخلاف این مذکورات صحیح شده است انتی رواه الترمذی و ابن ماجه و ضعفه زیرا که گفت حدیث
ابن عمر ليس في كل القوی و حکم کرده اند در زید بن حمزة من قبل حفظ انتی و هو ضعيف جبر اجبره بفتح جیم و کسر هاء سوخته و تختمیه و در اخباری گفت در روی متوکلی
است و در سند ابن ماجه عبد الله بن صالح است و مذاهب امام احمد آن است که نماز در مواضع منعی عنها صحیح نیست در سبیل گفته تکلف کرده اند صاحب استخراج
علل نمی ازین محلات پس گفته اند که مقبره و مجزیه برای نجاست و طریقت عابر بودن حق غیره و ان پس صحیح نیست نماز در وی واسع باشد یا تنگ معلوم للنهی
انتی گویم در ترمذی است از حدیث ابو هريره که فرمود ان حضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذاردید در ایض غنم یعنی جایی شستن گوسفند و گنزارید و در شنگاه شتران
و اختلاف کرده اند در آنکه نبی برای تحريم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نمی نه آنست که مکان نجس است و الا جائز باشد و اما کن نجسه مختصر نیست در آن
و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که سیاقه ترمذی کروان گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند
و بالایی سجاده نماز کنند نیز کرده است و عن ابی مرشد الغنوی بفتح غین معجمه و نون هو مرثبن ابی مرثا سلام آورد وی و بد روی و خاصه شد

بدر او شسته شد در غزوه بجمع در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
 الى القبور مگر در نماز بسوی گور با گور هر کس باشد مومن یا غیر وی و این نمی مثل نمی است از گزاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم است و ذکر نکردن مقدار آنچه هستی
 بسپارن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان استقبال قبر غرضش خور تر جبهه نماز کردن بجانب قبر نبی یا مر و صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است
 و هیچ کس از آن خلان نیست اما در قرب قبر ایشان سجده بنا کنند تا نمازی بکنند و توجیه بجانب آن تابرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و با بداد
 نورانیت از روحانیت ایشان عبودت کمالی و قبولی گیرد و در بنام خودی لازم نیاید و باکی نیست که افعال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهى گویم این متعقب است
 بحديث صحيح صحیح متفق علیه از عایشه صدیقہ رضی الله عنہا کہ بر ستمیکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت در بیماری خود که بخاست از آن لعنت کن و بعد بود و نصاری
 که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد یا وسیع زبیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبر برینند و مقصود عبادت
 آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند و دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجیه بقبر ایشان در نماز و عبادت حق موجب
 قرب در رضای او تعالی است و موقع و عظیم است نزد حق از جهت شمال می بر عبادت و سبانه و تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرئی و نامشروع است اول خود
 شرک حلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز شرک مخدات اگر چنی است و بر دو طریق لعن متوجه است انتهى و در روایت مسلم است
 از حدیث جنید که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنگاه بود فرمایش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد آگاه باشد
 پس بگمیرید قبر را مسجد یا بدرستی که من نمی میکنم شمار از آن و این برای تحریم است و لا تجلسوا و نه نشینید بر قبر نبی برای تحریم است درین باب
 حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وسطی قبر و حدیث بلالی هریره که اگر نشیند یکی از شمار خاک و بسوز و جاههای او و برسد پوست او بهتر است در از اینکه
 بشیند بر قبر از هر چه مسلم نمی از قعود بر قبر نه بر شافی است و مالک در سوطا گفته مراد بقعود حدیث است نووی گفته این تاویل ضعیف است یا باطل و صحیح
 آنست که مراد بقعود جلوس است و از نجاست که اصحاب با گفته اند که جلوس بر قبر حرام است و هم تکبیر زدن بر آن انتهى و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور
 اصحاب او از کراهت ماده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره را وی حدیث تفسیر کرده است آنرا نشستن برای بول یا غائط با آنکه این هب در سند خود
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین لفظ آورد که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام است بالاتفاق رواه مسلم و در سبیل گفته در سوطا
 از علی کرم الله وجهه که تکبیر نزد بقبر و دراز میشد بر آن و مثله فی البخاری عن ابن عمر عن غیره و اصل در وی تحریم است کما عرفت غیر مره و فعل صحابی حاضر نشدند
 بحديث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حلل نمی است بر کراهت و لا یعنی بکنه انتهى **وعنه** ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فليظن چون بیايد بیک از شما مسجد را پس باید که تکبیر کند هر دو فعل خود را
 فان رای فی ثعلبه اذی پس اگر یا بد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکرده که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقنورات هم
 ازین جهت است او قد ذرا یا قدر را شک راوی است که ازین دو لفظ کدام یک فرمود قدز یعنی نجاست است مراد نجاست خشک است که چیزی
 از آن تعلق گرفته است بنخل یا ثغف پس ملک آن بر زمین پاک کننده است فلیسسه و لیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بر زمین نماز گزارد و در آن و مالک
 پس بد لک زائل میگردد و نه سبب امام محمد و امام اعظم این است و نزد ابویوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از طلب نیز پاک میگردد و بد لک ایشان
 میگویند امر سببی بر تیسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است قاضی گفته هر که خلعت
 این میگوید قدر را حل میکند بر آنچه مستفاد است عرفا همچو مخاطب و مانند نقله الطیبی و خطابی و عالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بنظر اشرس استعمال میکرد
 و مروی است مثل آن از عروه بن الزبیر و غنی انتهى و صحیح در ترجمه گفته تور شستی این حدیث را تا ویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن فعل ثمر آنست که شستن

چون پی سپر کند نجاست را برود اشراق بزرب و میرسد او را که در ایستاده مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطنی ارض است زیرا که طهارت در نجاست مستحسن است اگر چه واجب نیست و این تاویل خالی از تبعیض نیست بحسب ظاهر عبارت و نحو آن است که در سبل گفته درین حدیث دلالت است بر شریعت نماز در نجاست و بریکه مسح نعل از نجاست مطهر است از قدر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست است برابر است که تر باشد یا خشک دلالت میکند بر آن سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام است آنحضرت را که در نعل می اذی است در نماز می و ستم ماند نماز مصلی چون در آمد نماز و متلبس است بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد بهتر دانست در اثنای نماز خود واجب شد بر او از اذی و بنامی نماز و درین همه خلاص است مگر آنکه مخالف را دلیل که مقام این حدیث تواند شد نیست که اطاعت بزرگروی کنیم و مؤید است طهیریت نجاست بحسب تراب اخرج ابو داؤد و صحیح ابن خزیمه و لیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال می ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من حدیث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبد الله بن الشخیر و سنادها ضعیف و حسن

ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطى احدكم الاذى يخطئ فيه فظهورها التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را برود بر منزه خود پس پاک کننده آن هر دو خاک است یعنی بالیدن خاک پاک میشود اگر چه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی برومی گذشته است شواکی گفته ضابطه و تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد است و آن امر اقتضای بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیارت نقصان اندران نباید کرد چنانکه درباره پاپوش وارد است که چون متلوث بنجاست گردد مسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و نجا بگسلن اگر امری است که شارع حکم بنجاست می کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در آن از اذی عین آن واجب است تا آنکه از مسح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه مسح یا طعم موجود است معلوم است که در آن جزوی از عین باقی است اگر چه جرم و لون در آن باقی نماند چه راحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز نبود از مسح یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم در باقی ماند انتمی اخرج ابو داؤد و صحیح ابن حبان و اخرج ابن السکن و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریرة و سنده ضعیف و اخرج ابو داؤد من حدیث عایشة و فی الباب غیره باسانید لا تخلوا عن ضعف الا انشد بعضنا بعضا و شایسته حدیث ام سلمة که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من زنی ام دامن دراز میروم در طای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد از اخرج ابو داؤد و الترمذی ابن ماجه و نحو است اینکه زنی از بنی عبد لاشهل گفت ای رسول خدا ما را را بیست بد بوی بسوی مسجد پس چون کنیم و سبکه باریده شویم فرمود آیت است بعد روی ای که پاکیزه تر است از وی گفت آری فرمود نمزده بنمزه اخرج ابو داؤد و این مابته خطابی گفته در سناد این هر دو حدیث مقال است و شافعی تاویل کرده است این را بر ای که خشک است و نجاست می بجا نمیشود گویم این غیر مناسب است بقول می که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعضی ارض من بعضی را چنین است که چون بعد وطنی ارض قدر وطنی ارض طیبه یا بیه کرد بعضی می من بعضی را پاک ساخت اما نجاستی که بجا میاید آن رسیده است جز آب پاک نشود و گفت و این اجزاء است و مؤید حدیث باب و بودن او بظاهر روایت بهنقی است از ابی المعلى عن ابی عن جده گفت متوجه شدم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه او پیاده بود پس حامل شد میان او مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد و سیر او را و نعلین خود گفتم بیاید ای امیر مومنان بروم این چیز را گفت نه و در آمد در آب و چون بر آمد از آن پوشید نعل در سیر او را و نماز گذارد و ما مردم و نه شست پایهای خود و معلوم است که آب جمیع از قری مغالی از نجاست نمی باشد و حسن معاویة بن الحکم بفتح تین صحابی سلمی است سعید و در اهل حجاز ساکن در بنی سلم رومی سنه

ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیره ما مژده در سنه یک صد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و رواست در وی چیزی از سخن مردم

و در او سخن است از خطاب توان کرد بان ایشان را تو توان طلبید از ایشان شجیع در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز است و در پیش نماز چنانچه
 مان تو در گوید انخیل و البغال و الحیمر کلمات قرآنی است یا شخصی که پیش او استاده است مردی است یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس گوید یا یحیی
 خدا کتاب را راوده او نهاده یعنی است فاسد میگردد نماز او و اگر راوده قرارت کند فاسد نمی شود و انتهی در سبیل گفته حدیث را سبب است حالش آنکه مردی
 عطسه زد و نماز معاویه را روی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بروی سبب آنکه وی فرمود جواب او را
 پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را بفظها است و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت است و از کلام مکرر و مخاطبه مردم
 که امر صریح است سبب حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز سبطل نماز است برابر است که برای اصلاح نماز باشد یا غیره و بر آنکه کلام باطل فاسد نماز را
 و وی معذور است سبب جعل خود نیز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مساویه را امر با عاده نکرد و در وقت است که ابن عمر میگفتند بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
 کرد بروی پس جواب سلام داد و آن مرد سخن گفتن یعنی بزبان گفت و علیکم السلام پس باز گشت بسوی او ابن عمر گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
 و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره ندهد به است خود در صحیفی گفته ابن عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نمی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
 آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر با عاده نماز فرمود و فقیه تا حال طلع نشده است بر دلیل از دلائل شرعی که دلالت کند بر وجوب
 اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر چه امام خود را یک حرف باز داده بر آن تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
 مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتوح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواهد نماز فرض باشد یا نقل و خواه بعد قرارت یا مجوزیه
 الصلوة فتحکر و یا قبل ازان و در سنن مذکور است که اگر متصل بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود و مثل شخصی که یا یحیی
 خدا کتاب بقوه بر زبان راند و قصد قرارت قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر متصلی رو سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
 بدست اشاره کند در مذبح امام عظیم جائز نیست و نزد غیر وی جائز است الله اعلم انتهی کلامه و انما هو و جزین نیست که کلامیکه در روی اذن است
 در نماز یا کلامی که صلوات در ان التسمیه و التکبیر و قراءه القرآن سبحان الله و التذکیر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام آدمیان
 نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نگوید و تکبیر گفت و قرآن خواند حاشا نشد و منضم است باین هر سه و عمیه و نحو آن رواه مسلم و این
 پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰه و غیره مذکور است و رواه ابو داؤد و النسائی و ابن حبان البیهقی ایضا مختصراً **عن زید بن اسلم**
 کتفی بابی عموالانصاری الخ زجر می نمود دست در کوفتین ساکن شد بگوفه و مرد آنجا در سنه شصت و شش روی عنده جماعه رضی الله عنه قال ان
 کتابنا لکنکم فی الصلوة علی عهد رسول الله برب سبکه یا سخن میکردیم در نماز بر زمانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیک کلام احدا
 صاحبیه بجا حجت سخن میکرد یکی از صاحب خود را بر لبی بت خود حتی منزلت تا آنکه فرود آمد این آیت **حَافِظُوا عَلٰی الصَّلٰوٰتِ**
حَافِظُوا کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاهدارید آنها را و **الصَّلٰوٰةِ الْوَسْطٰةِ** و تخصیص حافظت کنید بر نماز میان در صحیفی گفته اختلاف کرده اند صحابه بر نماز
 وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدا میفرماید **وَقَوْمُوا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ** و قنوت طول قیام یا قرارت را گویند و نماز صبح مخصوص است بان
 لقوله تعالی **وَقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهوداً** و او سبب آنکه این وقت متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز نظر
 زیرا که در میان روز و آکرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر است و حدیث مرفوع آنرا رسانده اند و حدیث حضرت عایشه معارض است زیرا که عطف
 دلالت میکند بر تغایرت و آنچه حضرت عایشه و حضرت امالکرده اند حرفی بود از حرف قرآن و خصت حاصل شده است در قرارت جمیع احرف و تمییزه
 بن ذوب گفته نماز مغرب است زیرا که محبت اوسط است و نماز عشاء را هیچ کس از سلف و وسطی نگفته است و بعضی متأخرین بان قائل شده اند

نیز که وسط است و میان دو نماز که تصر کرده نمی شود انتهى گویم بحسب مستند صاحب مصنفی که بر نقل اختلاف سلف گفتا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد
و جی برسی ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز مسائل مستقلة تألیف نموده اند و اطالته کلام در آن کرده و اکثر آن تطویل
لاطالته است و چیزی است که نیست بر آن اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز عصر است پس بسبب بعضی حدیث صحیح صحیح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن است شغلوا عن الصلوة الوسطیة صلوة العصر الحدیث شوقانی در فتح القدر فی فنی الروایة و الدرر البیضاء من التفسیر گفته قد اختلفت اهل العلم فی تعیینها علی تأیید
تولاه و تمانی فی شرحی المنتقى و ذکر است که لطفه و اوسع الاقوال و اصحابها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله و اذا تقررت لک هذا و عرفت ما سقتناه
تعیین لک انتم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطیة صلوة العصر و اما حج بقیتة الاقوال فلیس فیها شیء مما ینفی الاشتغال لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه و سلم
فی ذلک شیء بعین القائلین عتقل علی امر لا یجوز علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطیة بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات و بعد کذا من الصلوات و هذا المراد من المحض و التخصیص
البحر لا ینبغی ان تستدل الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فلیس مع وجود ما یجوز فی اعلی درجات الصحة و القوة و الثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و یا الله العجب من قوم لم یتفوا بتقصیرهم فی علم سنة و اعراضهم عن خیر العلوم و انقضاحتی کلفوا انفسهم التکلیف علی احکام الله و التجرأ
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم و الا بدئی فجا و ابما یضحک منه تارة و یکلی منه اخرى انتهى و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت تفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلافت آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبب گفته بی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال و قد اوعی فیہ للجماع انتهى و قَوْماً مَوَالِدَهُ قَائِمَتِینَ و اساده شود بری خدا و مانان یا قرآن خوانان در سبب گفته صحابه ازین آیه است که
فم کرده اند نیز که سکوت یکی از یازده معنی قنوت است و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرآن یا از تفسیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرنگت اند انتهى گویم
حافظین الدین عاتیق رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده مستظم و لفظ القنوت اعدو معانی تجردی مزید اعلی عشر حافی من ضمیمه و دعا و شریع و العبادة طائفة
انامتها اقراناً بالعبودیة به سکوت صلوة و القیام و طول و کذاک دوام الطاعة الرابع انبیهه فاحسن نبال التکلیف پس امر کرده شدید بعد از قول این آیه
بخاموش ماندن و بچینیدن عن الصکلام و نمی کرده شدید از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز سبطل نماز است زیرا که اصل در بنی تحریم است
کما مر از انقوی و در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل است بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علماء برینکه تکلم عامد و عالم تحریم می در نماز
بغیر مصیبت نماز و مانند آن بطل نماز است ذکر خلافت در کلام برلی مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد در سبب گفته در حدیث بجهت
که در حاشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلح بسوی تنبیه غیر خود پس مساح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینه مفید است انتهى
شوقانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلافت نیست و خلافتی که هست در سخن ساهی است و در سخن کسی که واقف نیست از منبع کلام در نماز پس حکم جابل حدیث
سعاوی بن الحکم عدم عاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین بود که تنگی فی کرد بر جابل و حکم بقضائی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتضای بر تعلیم و بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میگرد حکم با عاده کمتر می فرمود چنانچه در حدیث نبوی است و این غایت لطف و احسان است بر است نیست فرق در ظاهر و کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهى منتفی علیه و اللفظ لمسلم و غیره چنین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین غیر ما است از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز مشغول است یعنی کار و الی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است و همان وی است که بر سببیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد و اینکه سخن گفتند در نماز یعنی بقصد رواه احمد و النسائی و ابویا و و ابن جبران فی صحیح و عن
ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التسبیح للرجال تسبیح برای مردان است و در روایتی این است
که چون برسد شمار امری پس تسبیح برای رجال است مراد تسبیح آن است که گویید سبحان الله تا باند که وی در نماز است و دست بر پنجه زند که اولن بر این زیرا که

دست برهم زدن لائق بحال زنان است نه لائق بر قار و گرانباری مردان و از بدعت این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایتی صحیح وارد نشده و التصفیة للنساء و تصفیة برای زنان است و طریق وی آنست که بطن کعبه ایمن برابر نظر کعبه ایسر زنده و بطن کعبه بر بطن کعبه نزنند بر طریق کعبه اگر بزنند نماز فاسد گردد و کذا فی شرح مسلم در بعضی گفته اند که تصفیة بجنب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود این سله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث قدسی تصفیة النساء واقع شد و تعیین بیعت تصفیة نکردند با وجود آنکه مثل فعل و تصفیة ضرب بطن است راست است بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر همان طرف شائع منجری شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم است و الله اعلم و آنکه گفته اند که این بیعت کعبه است لاسیما که مطلق کعبه باشد و در حکم ذکر است نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا حی یا قیوم یا ایاک نعبد و ایاک نستعین و در اول از سایر کلام بحجت آن کرده است انتهى منفق علیها و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر هو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد است و وی نمیداند که در نماز است مشروع است برای مصلی پس اگر نمازی مروست سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در اعلی او مطلق است و اگر زن است دست برهم زدن عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کعبه دست چپ بزند در سبل گفته و بیان رفته اند جمهور علما بعضی ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل ناهض یعنی اگر برای اعلام این معنی است که وی در نماز است پس مبطل نیست و رنه مبطل است اگر چه برای فتح بر امام باشد بدلیل اعلی لا ینقض علی الامام و ازین حدیث ضعیف است پس حدیث باب باقی است بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل مستلزم حدیث دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیة زیرا که بلفظ امر وارد نشده گویم در روایتی آمده فلیسج الرجال و تصفیة النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت است و حق انقسام او است طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهى زاد مسلم فی الصلوة زیاده کرد مسلم فیدنی الصلوة و روی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفاقا علیه لفظ وی این است چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان است و تصفیة برای زنان است و تصفیة در جو از فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که نزد ابو داود و ابن جبان است از این که نماز گذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس پس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی راحاض شدی با ما گفت که فرمود پس تسبیح کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثر من غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم با کعبه فتح میکردیم بر امام عهد آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق و در ضعف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح کن بر امام و تود در نماز هستی و در سندش طارش است و او ضعیف است و صحیح شده است از ابی حمید الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی تقمیر به کذا فی التلخیص و عمو مطران بضم هم و فتح طار و اثر بر ای کسوره و فادراثر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرفور سنة الهجرة بن عبد الله بن الشخبور کلمه شین عجمه و کسبهای معی شده و سکون تختانیه و را در آخر عن اسبیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخبور که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد بنی عامر حدود دست در بصره بن روی عن ابنه مطرف و یزید الشخبور رضی الله عنه قال راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و یدرم آنحضرت را که نماز میکند و روی صدقه از بزرگوارین امر جل من البکاء و در سینه او آوازی است همچو آواز یک سینه از گریستن آواز بر بنای سوره آواز کردن و بعد آواز جوش دیگر و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشدی و سخت جوشانیدن و یک یا آوازی که می براید از آن و مزجل بالکسیر یک سینه یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مزجل دیگر بعضی گویند از مسیح یعنی سبکی بخوابد راوی ازین عبارت اینکه میگوید آنحضرت با جوش و رون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در بر این گفته اگر بنا کرد با آه کشد یا بگرید با آواز بلند اگر بنا کرد بر پشت و در و نوح است قطع نمیکند نماز را و اگر توجع و مصیبت است قطع میکند و در روایتی عوض مزجل لفظ حرمی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الحسة الا ابن ماجه يني احمد وابوداؤود و ترمذي و نسائي و صححه ابن حبان و صححه ابن خزيمة و الحاكم و غيره كقوله اخرج مسلم و غيره كقوله
 و مثل ابن است اخرج مروى است كه عمر بن الخطاب صبح گزارد و سوره يوسف خواند چون برين آيت رسيد انما اشكوا ابني و حوزي الى الله شنيد شاد و بارز حج
 اخرج البخارى مقطوعا و وصله سعيد بن المنذر و سبل لفته اين حديث و دليل است بر آنكه مثل ابن مبل نماز نيست و قياس كرده اند بران انين را انتهي **وعن**
 علي عليه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مدخلان كفت بود براي من از آنحضرت دو جاي در آمدن
 مدخل بفتح سيم و دال همل و غامبي و پوره روزن مقل يعني دو وقت كمي در آمدن در آن وقتما بروى فمكننت اذا اتيتته و هو يصلع يتخذه لي
 پس بودم من كه هر گاه مى آمدم او را و آنحضرت نماز ميگزارد و تخنج ميكرد براي من تا واقف شوم كه مى در نماز است حديث و دليل است بر آنكه تخنج سبطل نماز نيست
 برابر است كه بزرگي اصلاح نماز باشد يانه و باين فته است شافعي علامه ابوالحميد و سركه قائل با بطلان نماز بدان شده گفته كه اين حديث مضطرب است و صاحب
 گفته دعوى اضطراب تمام است زيرا كه اضطراب نبي باشد مگر در ميان احاديث صحيحه كما علم في علوم الحديث و در روايتي عوض تخنج سبطل آمده بطريق ديگر نزد
 ابن السكيت و آن ضعيف است و اين حديث صحيح و اگر بر و حديث ثابت شوند جمع ميان هر دو باين وجه باشد كه گاهي تسبج ميگفت گاهي تخنج ميكرد
 انتهي و تصفي گفته تخنج و بجا و ضحك از جنس كلام نيست ليكن در حكم اوست پس اگر اكثر اين چيز را كند بوجهي كه عقلا با قطع مجلس و ختم آن حكم كنند باطل شود
 نماز انتهي تبيره صاحب منصفى محمد اسمعيل شهيد رحمه الله تعالى در افتاكتان بزبان غزوفى سبيل الله اتفاقا در نماز تخنج كرده بود يكى از نمايان لايت حكم بفساد
 نماز كرده و گفته در نماز كلام كرده و فرمود تعريفت كلام چيست گفت يا نعمتن كلمتين بالاسماء فرمود اينجا نعمتن دو كلمه بالاسماء است و از اينجا معلوم شد
 كه بى نيز موافق اين حديث است رواه النسائي و ابن ماجه و صححه ابن السكيت **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال كفت ابن عمر
 بيزان انه رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوي قبا تا نماز گذارد و در آن پس آمدند انصار و سلام كردند بر آنحضرت پس قلت لبلال كيف
 رايت النبي صلى الله عليه وسلم يرد عليه فقلت لم بلال را كه چگونه دیده رسول خدا را كه رد ميكرد بر ایشان يعني انصار سلام حين
 يسلون عليه و هو يصلي بهنگاميكه سلام ميدادند ایشان بروى و حاليكه آنحضرت نماز ميكرد قال يقول هلكن بلال اشاره
 ميكرد آنحضرت اين چنين و بسط حقه و بسط كرد و گستره بلال كفت خود را براي نشان هي اشاره نبويه پس گردانيد بطن كفت را اسفل و نظر او را
 فوق چنانكه در حديث ابى داؤود و ترمذي و نسائي از ابن عمر آمده و گاهي بسنه گي ميكرد و اشاره انگشت در سفر السعاده گفته و گاهي ايما ميكرد و سبر
 مبارك خود انتهي و بعضي شرح نوشته اند كه جائز است رد سلام با اشاره چشم و سر تا آنكه رد سلام باين طريق هميش از نسخ بود و يا بعد از نسخ و آنچه
 مشيخ شيرازي در سلام بسلام بود و هو الظاهر و در حديث دلالت است بر احتمال فعل قليل در نماز و هو الصواب اخرج احمد و ابوداؤود و الترمذي
 و صححه و النسائي و ابن ماجه و رواه ابن حبان و الحاكم و احمد ايضا من حديث ابن عمر باين لفظ كه بوى پرسيد صهيب با اين حال بلال بلال و فكر كرد ترمذي
 كه اين هر دو حديث صحيح است و سبيل گفته حديث و دليل است بر نيكي چون سلام كند كسي بر مصلي رد كند بروى سلام با اشاره نه بطنق و مسلم از جابر آورده
 كه آنحضرت فرستاد او را براي حاجتي گفت بستر و يا فقم آنحضرت را و بى نماز ميگزارد پس سلام كردم بروى پس اشاره نمود بسوى من چون فارغ شد
 خواند مرا و فرمود تو سلام كردى و اعتذار نمود بعد از اشاره و در حديث ابن سعد است كه بوى سلام كرد بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رد كرد
 بروى و ذكر نمود اشاره را بلكه گفت بعد فراغ از نماز كه هر آينه در نماز شغل است مگر آنكه به يقين بر حديث دى ذكر كرده كه آنحضرت اشارت بسر فرمود
 و على اختلاف كرده اند در رد سلام در نماز بر سلام كنده بر مصلي جماعتى گفته رد بلفظ نكند و جماعتى گفته بغير نماز جواب گويد و قولى گفته رد
 او بجهت كند و قولى رد آن رفت كه نمى توان يا اشاره كما افاده به الحديث و بذا هو اقرب الاقوال للدين و ما عداه لم يات به دليل و گفته اند كه اين رد با اشارت

سختیست بریل آنکه در کتب بر این مسعودی گفته اند ان فی الصلوة شغلا لکوم از روایت بهیمنی معلوم شد که اشارت بر اینست که در دستر اعتذار نمودن از در غفلت بر آنکه
بی اتقار و میکور ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد و فرمود بروی باشاره دستر خبر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی ای که کلام نکند و نماز
پس عجب است از قول کسی که میگوید که بلفظ آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و در سلام با در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید سلم
بر صلی سستی جواب نیست نه باشد و در بلفظ و میکند آنرا و آنحضرت بر انصار و بر جلیب باشاره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان و رد
نی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره و در مستند از حدیث صحیح چنین آمده که گفت گذشتم آنحضرت و وی نماز میکند از پس سلام کردم بروی پس در کرد
اشاره گفت را وی نمیدانم او را که آنکه گفت باگشت خود قدر حدیث این عمر است و در وصف رو آنحضرت بر انصار که بستر و کعبت خود را این چنین بسط کرد
حضرت بن عون را وی از این عمر کعبت خود و گردانید باطن می سفلی نظر او فوق پس حاصل شد از این احادیث که جواب گوید صلی باشاره خواه بسریا دست
باگشت و ظاهر آنست که واجب است زیرا که بقول واجب است و در نماز مستدر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
در گردانیده و صحابه آنرا در سلام ناسیده و در تحت قوله تعالی **أَوْ زِدْ وَهَكَوَا** داخل گردیده و اما حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که اشاره
نبرد و نماز که نموده شود پس باید که برگردد و نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل است زیرا که از روایت ابی غطفان است از ابوهریره وی
مروی مجهول است انتهى کلام و **عمر** ابی قتاده رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی وهو حاصل
اصامة بنت زینب بود رسول خدا که نماز میکند و حال آنکه او بردارنده آما نه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت است و شوه
وی ابو العاص بن الربیع است و این آما نه در بعضی از اوقات نماز آمده با آنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را برکتی خود نشانده نماز میکرد و بر او
لفته اگر آما نه را بتنویس خوانند پس فتحه آن بنا بر مغفولیت حاصل خواهد بود و اگر بلا تنویس خوانند نایب کسره باشد زیرا که غیر منصرف است و ظاهر
یشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب است فاذا استسجد و وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی است که چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود و اذا قام حملهها و چون می استاده از سجده و در روایتی
چون بر می داشت سر از سجده بر می داشت او را یعنی بر کتف خود متفق علیه این حدیث دال است بر آنکه بر شستن معصی در نماز حیوان را
اومی باشد یا غیر او مضر نیست بنا بر برابریست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابریست که در فرض باشد یا در فضل و برابریست که مصالی ماه
بود یا منفرود و نیز والات است بر طهارت جامه معینی و ابدان ایشان و همین جهت اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
زیرا که آنحضرت آما نه را بر او شستی و نهادی و باین رفیق است شافعی و غیر وی منع میکند از آن در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویل
بعیده از آنجمله آنکه خاص است با آنحضرت و از آنجمله آنکه آما نه متعلق می شد با آنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از آنجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
گفته اند که این حدیث منسوخ است و کلاما دعای بنیر بر مان واضح و قاطع است ابن قین العینی شرح العمدة القول فی ذواته و ناه ایضاً فی حواشیا آن
تویم و آنجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ در ترجمه مشکوٰۃ گفته اینجا کسی را توهم میشود که بر شستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم آما نه را
و نهادن بر زمین باز بر شستن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد بکرده بود خطابی میگوید که بر شستن آما نه بقصد و تعدد از آنحضرت نبود بلکه در نجاست
غایت العنت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت و نماز آمده چسبیده و مشغول می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس بر شستن و نهادن از آنحضرت نباشد بر شستن با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند
این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن است که متوالی باشد و این در چنین بود زیرا که طماننت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود با گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بانحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر فمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بهتر میشد
 پیشتر از شغل منع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یوم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
 ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگزارند و الظاهر هو الاولی و الله اعلم انتهى کلام شیخ و آنجهت این تاویل از
 ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفیست و مراد نماز فرض در کلام شیخ نماز صبح است رواه الزبیر بن بکار و الطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بر روایتی رواه
 ابو داؤد است و مانند در صنفی گفته اتفاق کرده اند علما بر آنکه عمل بسیر بسطل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکورست که اگر طفلی با جامه بر بدوش خود برده
 نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بحکمت آنرا بردارد و فساد نماز است و در سنن ج مذکورست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود بیکدیگر و گام بیکدیگر
 ضرب قلیلست و ثلث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلوات عادت عمل کثیرست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در سبج یا خار این
 بدن قلیلست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آنست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مانند جل امامه و غیره عایدت و فتح
 باب حجه و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کثرت از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم کثیر بود
 و آنچه گفته اند که قلت کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه فعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
 مختلفست در هر چیزی پس قابل معیاریت نباشد انتهى و مسلم و هو یوم الناس و در لفظ مسلم چنینست که آنحضرت بر میداشت امامه را
 و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد و در سجده و در روایتی است که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود که تقدم
 در حجة الله الیها گفته بعضی چیز است که آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان تشریح فرموده و تقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کثرت از ان
 بسطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد اینست که قول بسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلغة الله ثلثا و یرحمک الله و یا شکل آناه و ما شانکم
 تنظرون الی و طشش بسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوشش و برداشتن وی و غیر نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرو آمدن از
 پای منبر بطرف مکان برای سجود و بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
 و اشاره مفهمه و قتل حیة و عقرب و گریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاسته در بدن یا پارچه ملوث شود
 مگر از فعل این کس و ندانم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست و الله اعلم انتهى و مصنف در تلخیص گفت او ما کرده اند بعضی کلمین حدیث منسوخ
 و زود کرده شد بجهل مناسخ و تباریح هر دو بلکه این دقیق العید جزم کرده که این فعل متأخرست از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان فی الصلوة شغلا
 و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و روایت مسلم ما ذواست و همچنین لفظ ابو داؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
 و امامه بر دوش او بود پس استاد در معنی و ایستادیم پس اوالح و عجبست از خطابی که میگوید تو هم نباید کرد که این وضع و عمل عبد بود زیرا که این امریست
 که مشغول میکند قلب را و چون امر خیمه او را مشغول سازد و باین شغل چه رسد و نفوی در ردی شبلع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
 بانحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و در ان نظرست و کلام دلیلست بر خصوصیت و درین باب است از انس رواه ابن عمی بن طریق
 اشعث بن عبد الملك عن الحسن عن انس که گفت انس دیم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد و یک طرف میکرد او را و اسنادش حسنست

انتهی و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الا سودین
 فی الصلوة الحية والعقرب کبشید و دو سیاه را در نماز که مار و گزومست و در جمل گفته اسود آن اسمیست که مطلق می شود بر مار و گزوم
 هر رنگ که باشد کما یفیده کلام ایمة الله پس تو هم نباید کرد که خاصست بر رنگ سیاه انتهى و در بعضی احادیث اطلاق این اسم بر آب و تکرهم آمده

وحدیث دلیل است بر وجوب قتل حیة و عقرب در نماز زیرا که اصل در امر برمان بست و گفته اند که برای ندب است و دلیل است بر اینکه باطل می شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هر دو میسر نیاید برابر است که بفعل بسیر صورت بند و یا عمل کثیر و باین گفته است جماعتی از علما و نزد بعضی اگر سه بار پیهم بزند نماز فاسد گردد و تاویل کرده اند حدیث را بخریج از نماز قیاسا بر سایر افعال کثیره که حاجت با آنها داعی است و عارض می شوند در نماز مثل انقاد غریق و خوان که بیرون می آید بسبب آن از نماز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلاست که قائم نیست بر این دلیل و حدیثی است برای قول اول آخرجه الا ربعة یعنی بود او و وتر زنی و نسائی و ابن ماجه و رواه احمد و النسائی بمخناه و رواه ابن حبان و الحاکم عن ابن عباس مرفوعا نحوه و اسناده ضعیف و او را شایسته است در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسائی آنحضرت که امر سیکر و بکشتن سگ گزنده و پوش و کثوم و غراب و زرغن و مار و گوسفند نماز و صحیح ابن حبان و نزد بود او و بسند منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان چون باید یکی را از شما کثوم و حال آنکه وی نماز سیکر و پس باید که بشد لور مثل یا چپ و کذا فی تلخیص

باب سترة المصلی

ستره بضم سین منسکون تالی فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا چیزی است که اسناد کرده شود پس مسلمی تیسیر شود و بجزه و نیز همکار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراع نباشد و وسطی از پشت و احکام آن بیاید **عن ابی یحیی بن یحیی بضم جیم مصغر جیم** نامش عبداللہ بن جیم است و قیل ابو عبداللہ بن الحارث بن الصمه الانصاری بکسر حمله و تشدید ریم صحابی معروف است خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانند امارت معاویه و او را دو حدیث است که شیخین آن هر دو را خرچ کرده اند یکی از آنها این حدیث است و دیگر در باب سلام بر بول کننده و گفت بود او ابو الجیم بن الحارث بن الصمه و قیل راوی حدیث بول مزوی میگرد است عبداللہ بن الحارث نام و آنکه در اینجا است عبداللہ بن جیم است و این هر دو دو کس اند جدا جدا رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه و سلم لو يعلم الما زین یدی المصلی اگر بداند گذرنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار و اظہر انست که مصدق بفتح لام است یعنی رو بروی مصلی اند و اصل سترة او ما ذا علیه من الا شمر چیست یعنی چه قدر است بروی از گناه سبب گذشتن او از پیش نماز کننده و لفظ من الا شمر از الفاظ بخاری و مسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ و بخاری گز نزد بعضی روایات یعنی کشمینی و قبح کرد در وی که نیست وی از اهل علم و عیب کرده اند بر طبری در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام و همچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتہی پس عیب است از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را در اینجا بسوی بخاری و سلم و واقع شد او را بر همان و بنم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکن آن یقین از بعضی بر این باشد اینکه باید تا چهل ابو انضر کنی از روایات این حدیث است گوید نمیدانم که مراد چهل چیل روز است یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیر الله بستر است او را خیر است بنا بر آنکه خبر کان است در روایت بخاری و در روایت ترمذی مرفوع است بنا بر آنکه اسم کان است و درین صورت خبر معرفه و اسم نکره آمد و هو قلیل و یجمل که در کان ضمیر شان باشد من ان یتم بین یدیہ ازینکه بگذرد پیش او این حدیث دلیل است بر تحریم مژور و بر بول مصلی یعنی باین موضع چهره او در سجود و هر دو قدم وی و غیره باینکه گفته اند و آن عام است در هر مصلی فرض باشد یا نقل امام باشد یا سفرد و گفته اند که مختص است با امام و سفرد ناموم زیرا که فرزندیکند او را و در آنچه سترة امام سترة اوست یا خود امام سترة اوست و لیکن وارد شده که سترة لایق جرح بصلی است نه بر ما و ظاهر و عید مختص است بآنکه کسی که ایستاد بعد رو بروی مصلی یا نشست یا خفت و لیکن اگر علت در وی نبود پیش بر می باشد پس این نماز در معنی ما است متفق علیه بین شیخین و اللفظ للبخاری و نیست در وی فکر میز از بعضی و وقع فی البزار

من وجه اخر واقع شده است در روایت بزرگ از وجه دیگر که رعاش غیر حال متفق علیها اند از بعضی شیخین بعد از اطلاق خیریت بر سال از قبل اطلاق جز بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر بدانید یکی از شما آنچه را دوست از گناه در گذشتن و کسی از پیش برادر مسلمان در نماز بر پهنارونده باشد هر آینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا راه ابن ماجه طحاوی گفته تقیید بسیار متاخرست از تقیید باریعین برای زیادت و تخیل هم بر گذنده و در حدیث کعب اجبارست که اگر بدانتی گذنده از پیش مصلی آنچه بر دست از گناه هر آینه باشد اینکه فرموده شود او در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **و عن عائشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصل فقال مثل مؤخرة الرجل** پرسیده شد رسول خدا در غزوة تبوك از سترة مصلی که چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر مؤخره بضم سیم و سکون همزه و کسر خای سیم و فتح آن و ضم سیم فتح همزه و تشدید خا و رای مشدود یعنی آخره بفتحات بی مد و بعد و کسر خا چوبی که تکیه میکنند بان شتر سوار و آخره فصیح است از مؤخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرجل باشد و راوی بلغث خود مؤخره الرجل روایت کرده زیرا که قریش انصحب اند از روی لغت و آنحضرت انصحب قریش است صلی الله علیه و سلم و درین حدیث نوبت برای مصلی در اتخاذ سترة و کفایت بی پیش چوب پالان شتر و آن بقدر و ثلث ذراع باشد و حال میشود با قامت هر چیز بر روی زمین از اینجا اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داود آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تحسین می کرده و قول کسی که مضطرب است گفته رونموده لیکن احمد بن حنبل بر آن اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لاقی است که نزدیک شود سترة و زیاده نکند میان خود و مؤخره بر ذراع و اگر حصا و غیره بنا بر سنگ یا خاک یا ستاع خود را فراریم نماید نووی گفته است سبب آنست که در علم و تواریخ شتره باین طور که میان و می میان سترة بقدر مکان سجود باشد و همچنین میان سفوف و امر بر نو حکمت آن در حدیث ابو داود و نسائی از سیل بن ابی حنیفه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گزار در یکی از شما بسوی سترة پسین که نزدیک شود بدان قطع کند شیطان روی نماز او را و بعضی گفته در احادیث امر کرده اند با قامت سترة در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده و این امر بنا بر سبب تجابست زیرا که عروه بن الزبیر بخیر سترة در صحرا نماز گزارد و نیز از احادیث معلوم شد که سبب است نزدیک بودن از سترة نبوی که در میان مصلی و سترة قد سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترة کم از مؤخره در حال کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند مؤخره در حال با کفایت و طول بقدر یک دست باشد و در عرض مقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از در ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا و شمیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسرین معنی قدر مؤخره الرجل را تقیید می نمودند و این دلیل صحیح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند و الله اعلم انتهى اخرجه مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحة بن عبید الله بن ابی سفيان که فرمود آنحضرت و تنی که بهندی یکی از شما پیش خود مثل مؤخره الرجل پسین باید که نماز گزارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش ازان سترة و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشانند شتر سواری خود را بر پهنای جانب قبله پس نماز میکرد و بسوی راحله متفق علیه زیاده کرده بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می فرستند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگفت پالان شتر اینست می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانب آنست که چوب پسین پالان و چون آن چوب بلند می دارد آنرا سترة می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **و عن سبرة بن مسعود** جمله و سکون موحده کنیبت می ابو شریه است بضم مثله و فتح را و تشدید تختیه بن معبد الجمعی ساکن مدینه بود و شمار وی در صحیحین روایت کرده از نووی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس تراحدكم في الصلوة ولو بسهمي باید که سترة کند یکی از شما در نماز اگر چه بیک تیر باشد تقیید امر بستره را جا بهیر حال بر ندب کرده اند ولو بسهم مفید اجزای سترة است غلیظا باشد یا قوی و نیست اقل و

مثل مؤخره الرجل ومخترانست که شتره بریمین باشد و در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان نبود پیش روی
 هیچ شی رویه احمد و ابوداؤد اخرجہ الحاکم و در حدیث ابن عمرست که بود رسول خدا میرفت در وقت باها و بسوی مصلاهی عبید و عنقه پیش آنحضرت
 برداشته می شد و ستاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور شتره پس نماز میگذازد بسوی آن و عنقه بفتحات نام نیزه خردست که سنان دارد و مقدار
 سه گز بود و راه البخاری و در حدیث ابی حمیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنقه با مردم دو رکعت و مردم و چهار پایان می گذشتند پیش عنقه
 متفق علیه از اینجا معلوم شد که بعد از نصب شتره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد و در نماز و گذرندگان آن نمی شوند و **عمر** ابی ذر رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرأة المسلمة بحدیث ابن عمر و باطل میگردد نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
 ثواب او را اذالم یکن بین یدیه مثل مؤخره الرجل و قتیکه نباشد پیش او مانند چوب سپین یا پان شترسته چیز المرأة یکی زن و الحمار
 و مخر و الکلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحدیث ای اتم الحدیث و تمام وی این است که گفته شد ابو ذر را چنان
 سگ سیاه را از سبک احمد و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس فرمود سگ سیاه شیطان
 و قیه و درین حدیث این است **الکلب الاسود شیطان** و حدیث و دلیل است بر قطع شدن نماز کسی که شتره ندارد یا این چیز یا و ظاهر قطع
 باطل است و علماء و عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خبر حدیث ابن عباس که وی گذشت روی صفت بزخ
 و آنحضرت نماز میگذازد و اعاده نکرد و نه امر کرده صحابه را با عاده آن اخرج الشیخان پس این حدیث را مخصوص حال گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
 قاطع نماز است و از زن و خرد نفس من چیزی هست اما خبر پس بحدیث ابن عباس اما زن پس بحدیث عائشه که در وی ذکر غر با و اضطیاج او
 روی آنحضرت است پس اگر بگذشتن زن منقطع شود با اضطیاج او با اولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی از اینها نمی شکند و تاویل میکنند
 حدیث را که مراد بقطع نقص اجرت نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیز
 که واجب است از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشیء و در روایتی آمده
 که قطع میکنند نماز را بوی و نفسانی و مجوسی و غیره و این ضعیف است اخرج ابوداؤد من حدیث ابن عباس من ضعفه اخرج مسلم و اخرج الترمذی
 و النسائی و ابن ماجه مختصرا و طولا و لاه و مرسل است عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر
 سگ همچنین است در نسخ بلوغ المرام و لیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود است و لفظ وی این است
 که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خرد و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخره الرجل رواه مسلم و لاجب داؤد
 و النسائی عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون آخره و ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخری یعنی در حدیث ابن عباس
 آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی است و نقلی من ذلك مثل مؤخره الرجل پس ضمیر و آخره راجع است بآخر حدیث ابوهریره و لیکن مصنف لفظ
 حدیث وی ذکر نکرده که ما عرفت و اعاده ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عبود بسوی اقرب است در سبب گفته چون مراجعت کردیم
 بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض و الکلب انتهى پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
 ابی ذر باشد و هو قوله الکلب الاسود شیطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین است زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر کرده
 و اگر چه اعاده ضمیر بسوی وی صحیح باشد اما حاله علی الناظر و الناظر و الله اعلم و قید المرأة بالحائض و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق
 بر مقتضی سبب قطع است مگر حائض چنانکه ذکر کردیم و کلب را مطلق بی قید اسود پس مستغنی شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

بنايشه و این جاست کرده اند بزيادت سگه یا حیوان بر روی زمین است نماز را و بهر طریقی از سجده غیر هم بر آنند که قطع میکنند نماز را هر چه و هر آن چیز
مصلی بگذرد و این ستم چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده در آن محمول است بر سبب آنکه در نصب ستره یا مردان است که نزدیک است که قطع شود
بجهت شغل دل مصلی که تقدم اما از زن پس خود ظاهر است و اما حارس پس از جهت کثرت ملازمت شباطین مراد چنانکه دلالت دارد بر آن استجاب
شود از شیطان نزد زمین حمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی **وعن** ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صلح احدكم الى صبي يستتر من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مرد
بینی ستره بر بگذرد که عامل گردد میان وی و مردم و اراد احد ان بيجتاز بهن يدي يديه پس خواست یکی که بگذرد پیش می یعنی میان وی و ستره
و این شامل است آدمی و جز او را از همه قلید فعه پس باید که براند و دور کند او را از ظاهرش و خوب دفع است و لیکن نوبوی گفته نمیدانم هیچ یکی را
از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب با یکدیگر مندوب است و مصنف گفته قد صرح بوجوب اهل الظاهر انتهى و گفته اند که دفع
برای دفع اثم باز است و قبل برای دفع قتل واقع بر در صلوة و هو الارجح زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود است از دفع اثم از غیر خود و دلیل
گفته اگر گویند که برای هر دو امر است دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرنده بوجوب حدیث لویعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجزای بدن
که اگر بگذرد مصلی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز گذارد و مگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اخرج ابو نعیم و در حدیث ابن مسعود است که مرد
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرج ابن ابی شیبة و این هر دو حدیث را حکم رفع است اگر چه متوقف اند و لیکن اول در باره کسی است که ستره گرفت
و ثانی مطلق است پس محمول شود بر مقید انتهى فان ابی فلیلقا تله پس اگر سرگشی کند و دور نگردد پس باید که گشش کند با وی و در روایتی خلقیقتله
یعنی پس باید که بگذرد او را و این بدانست در دفع و طرد و قهر طی گفته دفع کند با اشاره و منع لطیف پس اگر منافع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید
سخت تر از اول و لغت اجماع کرده اند بر آنکه لازم نیست او را احتمال بسطیع زیرا که مخالف قاعده نماز است که آن اقبال بران و اشتغال در آن و خشوع است
و جاحتی گفته بلکه قتال کند حقیقت و این ظاهر لفظ حدیث است و اما قول بآنکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردود است بلفظ حدیث و مؤید است
فعل ابو سعید راوی این حدیث که نزد بخاری است از ابی صالح همان گفت ویدم ابوسعید را روز جمعه نماز میگذازد بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست
جوانی از بنی سبیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان نیافت راهی مگر از پیش وی پس خود کرد و بگذشت
پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفته اند که در کتب باسل و جوه پس اگر سرگشاید پس سخت تر از آن و اگر چه بتودی شود بقتل وی پس اگر گشت او را
پس نیست بروی چیزی زیرا که شارع قتل وی سباج کرده و گفته اند که اگر دفع کرد چیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بپزد و گشته شد واجب نیست بر او
فصاص و در اخذ و یت خلان است فانما هو شیطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع است بامر او شیطان
انش است چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق علییه و در مشکوٰۃ گفته این لفظ بخاری است و مرسل را
سنی او است و فی روایة فان معه القرین و در روایتی است که همراه وی قرین است در قاموس گفته القرین شیطان المقرون بالانسان
لا یفارق و ظاهر کلام صنف آن است که روایت فان معه القرین متفق علیهاست میان شیخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم
و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره یافته شد مصنفی گفته اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه است و اگر کسی بگذرد و مصلی را میرسد
که با اشاره خفیه دفع کند و در اول امر اشاره و تسبیح زیاده بخندد و اگر از جانب گذرنده ابواالح ظاهر شود پس این را میرسد که عفت نماید و همین است
مراد از مقابل و ظاهر است که حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی است که مصلی در سجده نماز میگذازد و یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان

مصلی ستره بگذرد و اگر پس ستره نباشد این را سبالذ و دفع گذرنده نمی رسد زیرا که تفسیر از جانب مصلی است بر تقدیر این احوال مستفاد شد اگر چه
 مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تشبیح و عطف عمل کثیر نیست و الله اعلم انتهى و . . . ابی هرهبه رضی الله عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال اذا صلح احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیئا چون نماز بگذرد یکی از شما پس باید که بگرداند و در مقابل روی خود
 چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم یجد فلینصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
 که استاده کند چوب دستی خود را و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بند عصارا بران طول الا عرضا تا بر مثال خاندن بود فان لم یکن فلیخط خطا
 پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل است بر آنکه کافی است ستره هر چیزی که باشد و مختصر سنن است که گفت سفیان بن عیینه
 و میم شریک را که نماز گذارد با مادر جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را روی خود و در صحیحین است از حدیث ابن عمر که پنا سیکر در احوال خود را نماز میگذاشت و بسوی
 و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک سنگ فراجم نماید ثمر لا یضره من مزین پیدا یه پستریان ندارد و اورا کسی که بگذرد پیش او قطع نشود و در
 از بود او دو نماز تا ما به است و در روایتی از ابو داؤد امام ستره در سبب گفته در قول می ثم لا یضره دلیل است بر آنکه اگر این چنین نکند زیان دارد و او را از نقصان
 نماز یا ابطال آن و این وقتی است که مصلی امام باشد یا منفرد و وقتی که موم باشد زیرا که درین صورت امام ستره او است یا ستره امام ستره او است کما سلف
 و تعدیوب له البخاری و ابو داؤد و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که ستره الامام ستره لمن خلفه و اگر بضعیف است آنچه شافعی فی التمهید
 و ابن جبار البیهقی و احمد و ابن ماجه و ابو داؤد و حدیث عام است در امر با تخاف ستره در فضا و غیره و ثابت شد که آنحضرت چون نماز میگذاشت
 بسوی دیوار میگذاشت و در میان خود در میان می بقدر مترگوسفند و دور نمی شد از آن بلکه امر کرد بقرب از ستره و بود چون نماز میگذاشت بسوی عمود
 یا عمود یا شجر میگذاشت و آنرا از جانب راست یا چپ خود نمی گردانید بر پشت خود بود که ریز میگردد و بر او در سفر یا عنز و نماز میگذاشت بسوی می و قیاس کرده اند
 شافعی بر آن ستره مصلی و غیره را بجای اشعار مار که وی در نماز است و هو صحیح و صحیح ابی حنبلان و احمد و ابن المدینی فیما نقله ابن عبد البر فی
 الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و ابو نعیم و غیر هم بسوی ضعیف وی و گفت شافعی و ربویطی و خط کشید مصلی و روی خود اگر آنکه
 باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرطه و روایت کرد آنرا من فی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم و گفت مصنف
 و لم یصحب من زعمر انه مضطرب : هو حسن و صواب نکر کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم
 ابن الصلاح است چو وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت باوی تراغ نموده و در مختصر سنن است که گفت ابن عیینه نمی یا جم چیزی که بر تنم
 این حدیث را بدان و نیاید که همین وجود بود اسمیل بن اسمیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت بل عندکم شیء تشدونه به و گفت بعضی لایابن جونیث
 هذا حکم ان شاء الله تعالی انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قهیم شافعی و امام احمد است و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز آن قائل شده اند اما نزد اکثر
 مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست امام محمد گفته آن خط کشیدن شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابو داؤد درین باب ضعیف و مضطرب
 و نیز خط در حیولت اعتبار ندارد و از بعد تمیز و مرئی نه و مختار صاحب های نیز همین است و شیخ ابن همام گفته که سنت لولی است باتباع و فی الحدیث ظهور
 و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد و انتهى و بعد از آن اختلاف در مصنف خط است نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال است و مستنجد
 ابو داؤد و طول و لغت صاحب هذب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض میاف و شمالا همچو جنازه و مختار قول بطول است و عمر . . . ابی سعید طائی در
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نمی برد و باطل نیگردد و آن نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش
 مصلی و او را اما استطعم و دفع کنید و برانید بقدری که نتوانید از برای نگاه داشت خضوع و خشوع و در روایتی از امام شیطان زیاد کرده

یعنی گفته اجماع مجتهدین است بر آنکه از نشستن پنج چیز نماز را قطع نمیکند و مذہب انس بن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن جانفص و گذشتن سگ صورت سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن اجابت صحیح و اللات کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عائشہ از خود نقل کرد که در میان آنحضرت در میان می قبلی بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس و اللات کرد که سواره بر ماده خراز پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ و اللات علم انتہی آخرجه ابوداؤد و فی سندہ ضعیف و مختصر سنن گفته در اسنادش مجاہد بن سعید بن عمیر اللات الکوفی است شکم کرده اند و روی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی و اخرج نحوه ایضا الدراقطنی من حدیث انس و ابی امامه و الطبرانی من حدیث جابر و فی اسنادها ضعف و این حدیث معارض است بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن خر و سگ پرفتنه اند که مراد قطع درین حدیث نقص صلوة است بسبب نقل قلب گذشتن این چیزها و مراد بعد قطع و حدیث ابی سعید عدم بطلان است اگر چه ثوابش ناقص گرد و گفته اند بحدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی نوریست و این وجه ضعیف است زیرا که نیست نسخ با اسکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر معرفت تاریخ و اینجا مقدم و متاخر معلوم است حال آنکه اگر جمع معتد باشد رجوع ترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح است زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف است کذا فی اسهل

باب الحشع على الخشوع في الصلوة

در برنگه متحن بر خشوع و فروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع است یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تنزل و غیر از این در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد است لذاعتبار هر دو انتہی و اول است بر بودن از عمل قلب حدیث علی کرم اللہ وجہہ الخشوع فی القلب اخرجہ الحاکم گویم و اول است برای او حدیث لو خشع قلبہ الخشوع جوارحه و حدیث و عا در استعاذہ اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند و وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیاء سخن در از درین باب کرده و اوله وجوب ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده و اللہ اعلم **عنه** ابی هریرة رضی اللہ عنہ قال قال فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصل الرجل یختصم انہی کرد رسول خدا از یکدیگر نگذار و مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین ابن ابی عمیر در اینجا اخبار از نبی کرده و لفظه لم یفید نبی باشد نیاروده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع است متفق علیہ و اللفظ لم یصل و لفظ بخاری این است نمی عن الخشوع فی الصلوة و خصص بفتح خای مجرب و سکون مساو در لغت میان مردم خاصه تہیکاه و تفسیر کرده اند خصص و اختصار نهادن است بر تہیکاه و در اکثر روایات نمی عن الاختصار آید و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام بخواند و آن مکره است یا اختصار بر آیات سجده تا سجد نکنند یا ترک آیت سجده که بان قرارت رسیده است تا سجد کند یا اختصار در کلماتی قیام در رکوع سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکثرتن مخصوص یعنی عصاره است در نماز بر آن تاکید کرده بایستد و این معنی از کلمات لفظ است و در روایتی اختصار واقع شده است تفسیری که مشهور است از صحابہ سلف بان معنی اول است و معناه ان بجعل یدہ علی خاصہ یتلہ و معنی اختصار این است که بگوید دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و متعارض این تفسیر است آنچه در قاموس است که فی الحدیث المختصرون یوم القیامۃ علی وجہ ہم النور امی المسلمین فی اللیل فاذا انقیبوا وضعوا یدہم علی خواصرہم انتہی و لیکن برای این حدیث فخرج نیافتم پس اگر صحیح شود جمع میان می و حدیث باب باین وجوبی تواند شد که نمی متوجه کسی است که این کار بغیر تعجب کند که ما بیضیدہ قوله فاذا اتعبوا مکرانہ تفسیر نہایہ خلاف اوست کما قال اراد انہم یا تون و معہم اعمال صالحہن یتکون علیہا فی القاموس الخاصۃ الاشاکلہ و باین الحرقفہ و القصیر و تفسیر کرده است حرقفہ را بعظم الحجبہ امی راس المورک و لیکن اکثر بزمین تفسیر است که مصنف ذکر کرده و فی البخاری عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان ذلك فعل الیهود این دست بر تہیکاه نهادن فعل یہود است در نماز شان و مانعی کرده شده ایما از تشبہ با ایشان در جمیع احوالی پس وجه حکمت نبی این باشد نہ آنکه فعل شیطان است یا آنکه الیس از جنت همچین فرود

بفضل شکرین است زیرا که این عمل یعنی است و آنچه وارد شده مخصوص است از صحابی دومی عادت ترست بسبب حدیث واحمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة
و آنچه در صحیح وارد شده مقدم است بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت است از است معناه می شرح بسته عن ابن عمر و در بیان می رود و اشکال می کند که اگر از این
راحت می باشد و جواب میدهد که مراد آنست که چون از طول قیام در سوختن تعب کشند اسراحت کنند بختی و فاشدا علم بالصواب و فکر کردن مصنفین
حدیث را در باب شش مشعر بانست که علت نمی از اختصار ساعات است با حجت و **و** رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم قال اذا قدم العشاء فابدوا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنند بدان عشاء و دست گسار طعام شامی که مانع
الغایوس یعنی چیزهای گسار می خوردن و تخصیص جان بخت آنست که علت عرب تغذی و تغشی است که در پاشگاه و شبانگاه بخورند و جز وقت نماز و سجده
و غیره نباشد و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و تمیاض طعام یا تلذذ است تا باعث بشغل باطن نگردد و قبل از آن تصلوا المغرب
پیش از آنکه بگذرید نماز مغرب را و بعضی روایات مطلق نام آورده این دقیق العید گفت مطلق محمول است بر تغذیه و وارد شده است باین تعلیل چون نماز و سجده
عشاء یکی از شمار روزنه و است و مقید نشود باین چنانکه در اصول است که ذکر حکم خاص متشخصه تقیید بتمخیص نیست و زیاده کرد بطبری چون ثابت کرده
نماز و یکی از شمار نماز است پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی شکستید از عشا می خود واقفا علیه من حدیث عائشه بنتنا و درین باب است
از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد زوی در واسط و سناوه حسن و عن سلمة بن الاکوع عند سلم و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنچه شکر است صلی الله علیه
چون نموده شود طعام یکی از شتا و بر پا کرده شود نماز یعنی تکبیر بر آورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکنند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن بود
ابن عمر که نموده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آید نماز تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه دومی می شنید وزارت امام را متفق علیه و این حدیث
موصوفت است بحال سنت و اتباع پس و جرد این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تکمیل است متفق علیه حدیث و آلات کرد بر بجا تقدیم
اکل عشاء چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور محل کرده اند از این ترتیب و ظاهر هر گویند بلکه واجب است تقدیم پس اگر مقدم کنند نماز را باطل شود عملاً
بظواهر الاثر بر حدیث ظاهر است در تقدیم عشاء مطلقاً بر ابر است که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و بر ابر است که جسد از فساد طعام بانه و بر ابر است
که ضعیف باشد یا نه و در معنی حدیث تقدیم با دیگر است بغیر دلیل و متمتع کرده اند علت امر تقدیم را و گفته اند که نشویند خاطر است بخصوص طعام و آن مقتضی ترک
خشوع است در نماز و این علی است که نیست بروی دلیل بگردانیده می شود و از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبہ از ابو هریره و ابن عباس آورده که این جز
طعام می خوردند و در نور گوشت بریان است پس خواست نمودن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که بر خیزیم و در نفس ما چیزی باشد
و در روایتی است که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی می آید و نزد ابن ابی شیبہ است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة نهیها النفس الا وهی
پس درین آثار اشارت است بتخلیل مگور و این قوی است که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف است در وقت جنگ که اگر طعام می خورد وقت از دست
میرود و بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگر چه وقت برود برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی است که قائل است بوجوب خشوع در نماز
و گفته اند که بدایت نماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور است و در وی این است که حذف طعام حذر است در ترک جماعت نزد قائل و جود

و سخن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم في الصلوة فلا يمسح
الخصه فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنام پس باید که همواره نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت روبروی آید و تسبیح را و اقبال می کند
و نازل میگردد بروی پس لاین است که درین مقام سواری اوب تعب مخصی کنند تا از دریاقت اوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آن است که در
باز نازل میشود در چیزی می افتد که مزاجه مصلی است زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تعمیر نزد او در و استیغوش تسبیح تسبیحی آمده

رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد صحیح و زاد احمد و زیاده که روایم احمد در روایت خود و احده
 اودع کبار کین یا بگذارد و کین ازین نقل در نقلیست زیرا که مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاد کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
 میشود که فلا یسبح و اذبح حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر اینست سالت النبی صلی الله علیه و سلم عن کل شیء حتی سألته عن مسح لجماع
 فقال لمصلحة اذبح پس اختصار کنایه مصنف اخلل و معنی کرد و گوید یا کعبه کرد وی در بیان سنی بر لفظ برار عارف و اگر چنین می گفت و فی روایت لاحده
 الاذن بسبب و اذبح تر می بود و حدیث وال است بر بنی اذبح صحابعد و دل در صلوة نه قبل از ان شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که مسح از زیادت بر
 یکبار بجهت آنست که مسند صلوة است یا کرده است و این معنیست بر تفسیر فعل کثیر انتهى گویم در سبیل گفته تفسیر صحیحی در ابی چنانکه در روایتی هست نظر
 بغالب است و دلالت نمی کند بر نفی از ماعدای او و گفته اند که علت نفی محافظت بر خشوع است چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید است
 یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارح بر آن تصریح کرده مواجعت رحمت است پس پس تفسیر ترا بوحشی از سجده گاه نباید کرد مگر آنکه سولم وجه باشد
 و ظاهر بنی و تحریم است و فی الصحیح عن معقیب بضم هم و فتح عین ممله و یای تحتیه و کسره قان بن ابی فاطمه المدنی و معنی سجد بن ابی اسحاق
 حاضر شد بعد از قدیم اسلام است بجهت کرد بسوی چشمه واقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بدین و بود بزرگوار داشت همه آنحضرت و عامل گردانید و ابو بکر
 و عمر و بیت المال فرود رسد از عین گفته اند در آخر خلافت عثمان رومی عن ابی محمد و ابن ابی اسحاق بن الحارث و غیرها صحیح یعنی مانند حدیث ابی ذر

و لفظ وی اینست لا یسبح المحصی و انت فصلی فان فاعلاً فواحدة لتسوية المحصی بغير تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تراه و عن

عائشة رضي الله عنها قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الا لتفات في الصلوة گفت عائشة پرسیدم

رسول خدا را اگر بستم بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس بختلسه الشيطان من صلوة العبد فرمود التفات را برونستی

که نیز باید از شیطان از نماز برنده یعنی بگردد و می زیاده از ان نماز کمال از این حدیث دلیل است بر کراهت التفات در نماز و جمهور و سبب کراهت

نقصان خشوع است چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است بعضی بن یا اعراض است از توجه الی الله

چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خداست قبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگردانید و رو

خود برگردید خدا و آخره ابو داؤد و النسائی در سبیل گفته که کراهت التفات وقتی است که استند بار قبله نکند بصد ریاعنق و الا بسطل نماز است رواه

البخاری و مشکوٰة گفته متفق علیه و معنیست التفات راسته مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگردد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات

مذکوره است و نه مسند نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام ثابت شد و دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تنخل شده باشد

و این قسم حرام است و بسطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اگر بدین از استقبال قبله منحرف شود و این قسم بسطل صلوة است انتهى

و للترمذی و صحیح و مر ترمذی راست از حدیث عائشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای پسر که من آیتاک و الا لتفات

فی الصلوة و در در خود و الا لتفات کردن در نماز فانه حلاکه زیرا که التفات کردن در ان سبب هلاک شدن است در آخرت بجهت بودن او

طاعت شیطان در و گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و بلکه بفتح با و لام یعنی هلاک یعنی نیست شدن فاصحان لا بد ففی المنطوح پس اگر

است که چاره نیست تر از التفات کردن و راضی میشود بنقصان کمال نماز پس باری و نقل بکین فرض که کار آن نسبت بفرض سهل است و در فرض

اهتمام بحال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نقل موجب تطرق نقصان است بعضی زیرا که نوافل تکلیفات فرائض اند و گفته اند

لنی از التفات وقتی است که بی حاجت باشد و در نه ثابت شده که ابو بکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان و اگر انگشت نمیکردند بر آمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین انگشت مقرر داشت

و عن النبي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه ينادي ربنا
 چون باشد یکی از شما در نماز پس بدستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری است باین لفظ بدستیکه دست وی در میان او و در کتاب
 قبله است و مراد بناجات اقبال او تعالی است بروی رحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه **و** عن عيينة بن يونس عن عبد الله بن عمر
 و ز جانب راست خود در حدیث ابو هریره علیه و سلم وی چنین آموه که جانب راست وی فرشته ایست و آن فرشته در تحت قدمین او میگردد و یکی بر کنار
 جانب چپ خود زیر پای خویش متفق علییه و فی روایة او تحت قدمیه و در روایتی باو حرف عطف یا تردید است و در روایتی تحت
 قدمه ایستری و این در غیر سجده است و در سجده در جا بر خود بگیرد و ببالد و حدیث دال است بر نبی از بزاق بسوی قبله و همین در نماز و در حدیث ابو هریره
 و ابی سعید مطلق نبی آمده و لفظ وی این است که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حث کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
 پس باید که نیگند بسوی روی خود و نه بر زمین و لیکن بچکند بزاق را از ایسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علییه و از اینجا جزم کرد نوی منخ و در هر حال
 چه داخل نماز و چه خارج آن برابر است که در سجده باشد یا غیر وی و حدیث انس در جن مصلی است و لیکن غیر وی از احادیث سفید تحریر بزاق است بسوی
 قبله مطلقاً در سجده و غیر وی و برای مصلی غیر او این خزمیه و این حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده اند که هر که بخوی اندازد رو بروی قبله بسیار
 روز قیامت و باشد افضل وی در میان هر دو چشم او و این خزمیه راست از حدیث ابن عمر مرفوعاً بر انگیزد بشود صاحب نخامه و قبله روز قیامت این
 نخامه در روی اوست و همچنین است بصاق بجانب راست مطلقاً عبدالرزاق از ابن مسعود آورده که وی بگروه داشت بصاق از زمین خود و حال آنکه
 نیست در نماز و روی است از سخا بن جبل که بزاق نمیدانم بجانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبدالعزیز آمده که نبی کرد از بزاق آنحضرت
 بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس است نزد احمد و مسلم که پستبر گرفت
 گوشه چادر خود و بزاق کرد در آن و زد کرد بعضی آنرا بر بعضی یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول و صحی آذ تحت قدمه خاصست بلکه در سجده است
 و اگر در سجده باشد در جا بر ببالد باین حدیث که بصاق در سجده خطی است و گفته اند این مقید است بزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
 و جانب بسیار تحت قدم اذن داده و در خطبه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که ملی است بر روی مصلی
 پیش خدی تعالی و فرشته او بجانب راست او می باشد و قرین او بر جانب بسیار انتهی و این تعلیل منخ است از شارع و نقل درین وقت بر قرین
 می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته بسیار را درین وقت چیزی نبی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب بسیار بر طرف راست بر میگردد
 و نمیدانست بجانب زمین برای تشریف آن فرشته است و نیست و کل کتاب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعضی متاخرین گفته اند و هم از بعضی روایات ظاهر
 و این ابی شیبه از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده و لاف عن عیینة بن یونس عن ابی امامة بن ابی نعیم است از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه یقوم بین ین
 و ملکه عن عیینة بن یونس عن لیساره **و عن** روایت است از انس رضی الله عنه قال گفت انس که ان قرآن لعائشة بود قرآمی مرا عایشه را قرآن
 بگرفت و تخفیف را برده بار یک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جا مکه که در وی تصاویر باشد مستترت به جانب بیسها پوشیده بود آن
 پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل جمله اعراس ساخته بود و بعضی گویند ستام در خانه
 داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نبی کرده اند پس عایشه چگونگی آنرا در کتاب نموده باشد مگر آنکه علم داشته باشد
 و تواند که این حال پیش از نبی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنها قرآنك و در کتب او در کتب از پیش ما این پرده خود را

فانه لا تزال تصاد بوجه تعرض فوقه وکسر الی فی صلواتی و در روایتی فی الصلوة یسیر بر سنیله بمیسته این شمسها و علمهای او ظاهر میگردد برین
 در غایتین در بنیاد دلیل است بر ازاله چیزی که صلی را مشوش کند و نماز از آنچه در خانه یا در محل نماز اوست و نیست در وی دلیل بر ابطال نماز زیرا که آنحضرت
 امر با حاذق مکرر رواه البخاری و مثل اوست حدیثی که اتفاقا علی حدیثها اتفاق کرده اند بران بخاری و مسلم و غیره عایشه فی قضیه
 آنجهانیه در قصه انجانیه کبیر حمزه و فتح آن و سکون نون و کسر موحده و فتح آن نیز آمده کلیمه شین که در وی علم نباشد منسوب به وضعی انجان نام در قاهره
 اقصیه منج کجس موضع کسا و استجانی و انجانی بفتح نسبت بر غیر قیاس ابی جحر و نامش عام است و قبل عهد بن خدیفه صحابی مشهور و معتمد
 از پیران قریش و لفظ حدیث این است که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خمیصه که مراد از آنجا بود پس نگاه کرد بسوی علمای آن
 خمیصه یک نگاه کردنی پس چون برگشت از نماز فرمود بر یاران خمیصه را پیش ابی جهم و یاریدم الانجانیه ابی جهم انتی و این خمیصه را وی بخندست
 آنحضرت بعد آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد و سپس کرد و انجانیه طلبید و طلبید آن برای آن بود تا از او پس کردن خمیصه
 ابو جهم شکسته خاطر نگردد و خمیصه جاده از قرما که علم سیاه داد و اگر سیاه علم نداد خمیصه نگویند و قیسه و درین حدیث است فاتحها پس بدرستیکه
 آن خمیصه و نظر ابقادان بر نقوش و اعلام آن الهی صلو فی با داشت مرا از ذوق نماز من و حضور در وی و در لفظی آنفانیز است یعنی
 اکنون و در روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه حال آنکه در نماز من میسیدم که در فتنه بین راند
 مرا یعنی باز دارد از نماز و حضور در آن خمیه فاتحها راجع است خمیصه چنانکه معلوم شد اگر چه در کلام صنف کر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم است که
 مرجع آن انجانیه باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قصه خمیصه ابی جهم و همچنین خمیر المتنی و در حدیث دلیل است بر کراهت آنچه مشغول کند
 دل را در نماز از نقوش و غیره با و در وی عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی صیانت نماز از ملهیات و ازاله شاغلات از اقبال بران طیبی گفته
 درین حدیث ایشان است باینکه صورت و اشیا یی ظاهر را تاثیر می است در دلای ظاهره و نفسهای زکیه تا با دون وی چرسد و در وی کراهت نماز است
 بر خاش و سجاد و نیز آتش و بر کراهت نقش مساجد و نحو آن انتی و لفظ شیخ در ترجمه این است از اینجا معلوم میگردد که صورت و نقوش ظاهر را در نفوس ظاهره
 و قلوب صافیة تاثیر مائی است با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفات و غایت لطافت است چنانکه در جابر سفید
 یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و بر چند سفید تر و پاکیزه تر و صاف تر نمایان تر و اود گمان و تیره و دلان را از ان معنی آگاهی نبود و زرد من این تعارض است
 است را و تنبیه است بر ایشان را بر تثبت و احتیاط و احترام و در سببش و ملائمت ملاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقه الحال و **ع** جابر بن سمیر

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیکن یمن یفتح اللام فتح شانه تخمیه و سکون نون و فتح فوقیه و کسر ا فوا هر
 یوقعون ابصارهم الی السماء فی الصلوة البینه با زیند گروهای مردم که بر سپارند نظرهای خود را بسوی آسمان در نماز در سبب گفته یعنی با نون
 خود مطلقا اولی ترجع الیه صریحا آنکه نگردد و بسوی ایشان نظرهای ایشان نودی در شرح مسلم گفته در وی نمی آید و وعید شد بدست درین باب یعنی
 رفع بصرف با نون و نقل کرده اند اجتماع بران و نهی سفید تحریم است و گفت ابن حزم باطل می شود بآن نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند در غیر نماز
 قومی بگو گفته و اکثر جائز داشته اند رواه مسلم و در روایتی از مسلم باین لفظ است عن رفع البصار هم عند الدعاء فی الصلوة او یخطف ابصارهم یعنی
 باید که باینند از زیره شدن نظر باززدند نماز و اگر باز نیایند ربوده می شود و بصراحتی ایشان مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سببش به خود
 در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول **ج** سبحانه **و** الذین یحرفون فی صلواتهم خاشعون است که در سر خود خمیر سطور گوید عفا الله عنه
 این می برای آن کردند که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو و فوق و چون این جهت بجملة جهات است مخصوصا بر بعضی از اوصاف ذمی لابد شد

که ادب آن جهت رعایت کند و این سله در محل خود بر زمین و سخن علیه است و له و مرسل است **عن عائشة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الا خبثان** گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود است نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آورد و چیز بسیار ناپاک که بول بر راز باشد. و لم یحسب آن حد است سرج و این همراه ملافت است و اما وقتی که در نفس خود ثقل یابد و آنجا ملافت نیست پس نماز گذاردن غیر منی عنه است و با ملافت مکروه است گفته اند تنزیه بر اقصان ششوع و اگر تیر سد خروج وقت برادر تقدیم تیر و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح است اما مکروه که اقل النودی و سخب آعاده آن و ظاهر گویند باطل است **و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تتأوب يا شيطان** تیر که صادر می شود از استتلابی محده و کدورت حواس و نقل بدن دستي او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی است لفظ تثاؤب بهمه است و بجا و خطاست و اسم از وی تو بار آمده بضم مثله و فتح بجمه یعنی خازه و آن تنفسی است که می کشاید از می بین فاذا اتشاء ب احد کمر فلیکظم ما استطاع پس چون خازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز وارد آنجا تا آنکه تواند و طریقی بستاند و بان آنست که فراموش کرد بتمارا و بگیرد لب زیرین خود را بر دندان یا بند پشت دست چپ برد بان و در روی آن آمده یعنی پس گویند و بان خود را زاید که شیطان می دراید در آن و واه منسکرم و زیاده کرد بخار می لایقل با و گوید با و این لفظی است که در وقت خازه نزدیک ضبط حال از زبان می براید و در بعضی تشخ با ما مکروه فرمود که نگویایین لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست از این حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویع صورت و شکل و الترمذی و زاد فی الصلوة و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون خازه کند در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و قید کظم در نماز زنی می این حالت نیست مطلقا بنا بر وقت بطلان بقیة و این باوت و بخاری نیز هست و این هر بنا فی ششوع است

باب المساجد

مساجد جمیع مسجد کبیر جمیع و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و یعنی جهت نیز آمده و مساجد عضو بیفکانه که بر آن سجده کنند و در فضایل مسجد احدیث و اسم است و وی احب بقاع است بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا بر وی می خانه و بر پشت و احدیث فضائل می در جمیع الزوائد و غیره است **عن عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد في الدار** امر کرد آنحضرت بر آوردن مسجد در سر و محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرر نباشد تا هر قومی بجلت خود جامع میگردد باشند مخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدو محلات اند زیرا که ایشان محله را که در آن قبیله فراهم می شد و امر می نامیدند و قاصرت الملح بلح البند والدار والعصبة والبلد و مدینه النبی صلی الله علیه وسلم و الموضع و القبيلة انتهى و محتمل که مراد بان محال باشد که در آن خانها بنا میکنند یا بیت باشند یعنی منازل سیر که لفظ قاصرت بر آنها نیز اطلاق می یابد و حکمت در کمرینا می مسجد در آن آنست که گاهی مستغذ و شاق می شود بر اهل محله فتن سوسه دارد و دیگر میس محروم می مانند از اجز و ثواب مسجد و فضل جماعت اندان پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بیسر و سهولت با ایشان در بعضی گفتند مسجد البیت دیگر مسجد دارد دیگر است و بهر کی سبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست و فضیلت جماعت و حرمت جماعت و مسجد الدار را حکم مسجد است و فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز سبل نیست انتهى و ان تنظف و تطیب و امر کرد که پاکیزه و آشفته مسجد با خوشبو گردانیده شوند بجمیع این تعظیم این بقعه و حضور پلانگ و نشاء بر سونان و تنظف و تطیب بیا و تا مسخاض بط کرده اند و از اینجا معلوم شد که تجزیر مسجد بخیر و خوبتر است بخلاف مالک که مکروه گفته و سبب داشته اند بعضی سلف تخلیق مسجد بر عفران مروی است فعل آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و صحیح اردساله در غسل گفته تطیب بخورد و بخوان و امر بمنای برای نیت است لقول انما اکرک
 الصلوة فصل اخر بعد سلم و نحوه عند غیره و گفته اند که براراده معنی اول در دو برابر که در حدیث دلیل است بر آنکه مساجد شرط است در تسبیح است چاکر
 بشمی سجده کردی باید که این مالکن که در ساکن ساخته شده است برای نماز از ملک این بی بیرون رود و در شرح گفته که مراد محالی است که در وی است
 و منه سار نکند و ان الغاسقین نیز که اینها محله را که در وی تسبیح مجتمع شود درمی نامیدند گفته سفیان بن عیینة المساجد فی الله و یعنی القبائل و عن

ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله اليه من اتقوا الله و اتقوا الله و اتقوا الله و اتقوا الله و اتقوا الله و اتقوا الله
 مثل کند خدای تعالی هر دو را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجد را در حدیث متفق علیست از عایشه عمن قال الله عن ابی هريرة و انما
 الهم و توشیح گفته این در مورد واضح است و در نصاری مشکل تر و که پیغمبرشان مقبول نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسول همچو حواتین
 و مریم علیها السلام در یک قول جامع در قول آنحضرت انبیا هم با تمام جمیع از یهود و نصاری است یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس گفتا که در ذکر انبیا مقصود
 هر دو بوده اند و مؤید این است روایت مسلم و غیره باینکه صحابه یا مراد با تمام جمیع است از اتباع و پیروان است و پیروان نصاری است و پیروان نصاری است
 نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمه بود از تعظیم و تکریم میکنند انتهى متفق علیه و در مسلم است از عایشه گفت ذکر کردن نام پیغمبر و اسم سلم آنحضرت را
 کینه که دیده بودند از او در حدیث و در وی تصویر یا بود آنحضرت زمره در ایشان مردی صالح بود چون مردی گوردی سجده گرفتند و در وی این تصویر یا خفتند

ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت و اتخاذ قبور مسجدی را هم است از آنکه برای نماز در وی باشد یا بروی او در مسلم است لا تجلسوا علی القبور و لا تصالوا
 الیها و لا علیها ایضا وی گفته یهود و نصاری سجده بکردن انبیا را در این تعظیم شان ایشان و از آن قبله توجیه در نماز سجد و اینند و آنرا اوثان و غیره بود
 اند آنحضرت ایشان را لعنت کرده و مسلمانان را از آن منع فرموده و آن کسی که سجده در جوار صالحی گرفته و قصد ترک بقریب از وی نموده نه برای تعظیم است
 و توجیه میکند بسوی او پس اخل نیست درین عید انتهی صاحب سلم گفته قول می ز برای تعظیم او و آنچه گفته می آید که آنجا در مسجد بقریب روی و قصد ترک
 بدان تعظیم است مراد او و احادیث فی مطلق است دلیل نیست در آن بر تعلیل مذکور و ظاهر این است که عدل نمی شد در تعظیم و بعد از آنکه سجده اوثان است
 که تعظیم میکنند بمادات را که نمی شنوند یعنی پیوند و نه ضرر می رسانند و نه نفع و در اتفاق مال و ران عبث و تخریب است خالی از نفع بالکلیه و سبب است

برای ایقاد سرج بر آن که فاعل می ملعون است و مفاسد انچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قبایب غیر محصور اند و ابوداؤد و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم الزنرات القبور و المتخذین علیها المساجد و المنسرج و قد اوحنا ذلك فی رسالتنا
 المساة تطهیر الاعتقاد و عن ادران الاکادنتی و زاد مسلم و النصارى چنانکه گذشت و لجهما من حدیث عایشة و بخاری و مسلم است
 از حدیث عایشه کانوا اذا مات فیهم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدی بودند که چون می فرود میان ایشان یعنی نصاری که
 مردی صالح می ساختند بگور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افزا و بود بود در بخا و نصارى کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حد
 صالح آوردند کما قبیل و احسن این است که انبیا می بود همان انبیاى نصاری اند زیرا که نصاری مامورانند بایمان بهر رسول و رسول بنی اسرائیل انبیا اند
 در حق فریقین و هم اطلاق صحابه بر انبیا آمده و در حدیث جناب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود آگاه باشید باینکه
 کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید و بدانید پس نگریه شما قبرها را مسجد ماید باینکه من نهی میکنم
 شمار از آن و فیه و درین حدیث است اولی شکر شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق هم اشاره عائد است بسوی هر دو فریق و کفی
 ذنا و مراد از اتخاذ اعم است از یک ابتداء باشد یا اتباع چه یهود و ابتداء کردند و نصاری اتباع و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عيالا^۱ گفت ابوهريره فرستاد آنحضرت اسپان يعني شکر بسوی محمد جلالت بر سبل پس گرفته آورد آن لشکرموی را از بنی ضيفه که نام قبيله است گفته می شد آن مرد را ثمامه بن اثال و این مرد معتزل یا مه بود که نام بلده است فریطوه بسا دینه من سواری المسجد پس بختد آنمرد را بستونی از بستونهای مسجد و نیست درین آنچه دلالت کند بر یکله بستن می بامر آنحضرت بود چون آنحضرت مقرر داشت ربطا و را نیز که در قصد وی این است که میگفت آنحضرت بروی تاسه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامه الحمد لله ثم انزلت که طویل است و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور است و مقصود در اینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک است بستون مسجد و آمدن می درو زیرا که نجاست مشرکان و کافران ممنوع است نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیها و این جمله مخصوص قول می است صلی الله علیه و سلم ان المسجد لذكر الله والطاعة و آنحضرت و قد تقيت را در مسجد فرود آورد خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک است در مسجد وقتی که باشد او را در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی می محاکمه می خواهد در مسجد است و کفار در مسجد آنحضرت می در آمدند و او میری و نزد او بود دست از حدیث ابی هریره که بر ستمیکه بود آمدند آنحضرت را وی در مسجد بود و اما قوله تعالی **فَلَا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** پس مراد عدم تکلمین ایشان است و حج و عمره را چنانکه در قصه بعثت آنحضرت آیات سوره برات بسوی که وارد است و قول می صلی الله علیه و سلم فلا یحج بعد العام مشرک و کذا لک قوله تعالی **وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا آلَ الْاَحْزَابِ** قائم نمی شود بدان دلیل بر تحريم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول می در حق کسی است که مستولی شد بران و است او را حکم و منع کنایه سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و سنیای ایشان بر بیت المقدس و انداختن ازی و از بال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در عام نهیه از عمره و اما دخول دران غیر استیلا و منع و تحريم پس آیه که بر عاده آن مکرر در حسیل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذہب امام است در مادی مسجد الحرام انشی **وحدیث** و روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان عسمر بن الخطاب رضی الله عنه من یحسان بن ثابت بحای حمله توبن شده و شاعر رسول الله صلی الله علیه و سلم کنی بابی عبدالرحمن ابن عبدالبر و استیجاب و ترجمه می طالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین خلافت علی کرم الله وجهه و قبل بل مات سنة ثمانین و هو ابن ثمانه و عشرين سنة یکنشده بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر ثین **مسجد** بر ستمیکه گذشت عمر بر حسان و او شعر می خواند در مسجد فحفظه الیه پس نگاه کرد و عمر بجانب او و گوید که حسان فهم کرد از وی نظرا نکار فقال کنت انشد و فيه من هو خیر منک پس گفت حسان شعر می خواندم و در مسجد کسی بود که بهتر است از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخار س و ریاب بر و الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بان مشرکان را از طرف می صلی الله علیه و سلم و در حدیث دلالت است بر جواز انشاء شعر در مسجد و محارضا است حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده که گفت نمی کرد آنحضرت از نشاء اشعار در مساجد اخر این خبری است و حکایتی و او شاعر و جمع میان هر دو باین وجه است که نمی محمول است بر نشاء اشعار جاهلیت اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد و ما ذون فیه شعری است که سالم باشد از این و گفته اند که ما ذون فیه نیز مشروط است باینکه شاعر حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر نور و باطل است که خواندن آن ناشروع در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید یا بی رحمانه و تعالی و لغت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای تابعان می و مواعظ و نصایح باشد بهر حال در همه جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای حسان که وح می و وجود دشمنان می می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدس تا میاید میکند حسان را ما دامیکه خاصمت معاوضت میکند از پیغمبر خدا انشی متفق علیها قومی باین حدیث استدلار کرده اند بر جواز انعقاد مجلس مولد و انشاء شعر دران و این استدلالی بجهت وجه صحیح نیست اول آنکه انشاء حسان بمقابله بجهت کفار بود و آنحضرت و اهل اسلام را این علت در پیغمبر بود

دوم آنکه در آن اشعار معنی مخففتها بجو کفار بود و در کتب اربعه و لوازیم ان چهارم در کتب اربعه در چهارم که در آن
 در هر سال بر روز و وقت و ماه معین نبود بلکه بنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص عام معلوم شد لیکن همه الامام با
 در موطا آورده که عمر بن خطاب کفر در جنبه یعنی نصائی و ناحیه سجد که ناسیده می شد بطی اضم با و فتح طایب یعنی زمین سگریزه وارو گفت هر که خواهد که غوغا کند
 در گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این **رحبه و عنه** و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا یبشیر ضامة فی المسجد یرکب لشدن و مردوی را که بسجود میگم شده را در سجده نشد بفتح
 مشتابه تخمیه و سکون نون و ضم شین مجوز نشد الدایة اذا طلیما فلیقل لا ذها الله علیک پس باید که بگوید باز نکرده اندگم شده را خدای تعالی بسوی تو
 یعنی نیایی آنرا وظاهر است که این را بر زبان گوید بجز برای زجر و من از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از تودلی این دعا کند و نخواهد که مسلمان
 گم شده خود را بزنیا بدو اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یاد و باز نکرده این کار نکرده و در زیاد شد در سبیل گفته جبر قول این لفظ واجب است فان المساجد
 لم یقین طلع ابرستیکه مسجد با ناکره شده است برای این کار و مانند آن از آنچه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
 و صلوة و علم و ناکره خیر و خوان است رواه مسلم حدیث دلیل است بر تحریم سوال از ضایة حیوان و طیخ است با و سوال از ستاح و غیره که در مسجد گم شده است
 بنا بر علت مخصوص مذکور که ان المساجد لم یمن لهذا هر که متاع وی در مسجد و غیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه نشیند و از داخل دران و خارج از ان
 پس رد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تطهیر صبیان قرآن را در مسجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات محبتی این حدیث در آن است جنبه اسما جزم
 مجامیکم و صبیانکم و رفع اصواتکم اخرجه عبدالرزاق و الطبرانی فی الکبیر لابن ماجه **و عنه** و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال اذا ایتتم من یتبع او یتباع فی المسجد فیرود چون ببینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید
 یعنی بجز برای نجر هر یک از بائع و مشتری لا اذبح الله تجارک سود مند نگرند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان است که مساجد بر آن
 این کار با ناکره نشده اما اگرستند بیع منع نمی شود بالا اتفاق قاله اللما و ردی مالک در موطا گفته بود عطاء بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع
 میکند در مسجدی طلبید او را وی پرسید چیست با تو و چه سخن می گویی اگر می گفت سخنم که این چیز را بفروشم می فرمود علیک بسوق الدنیا فانما ه اسوق الاخرة
 یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این سخن با بازار آخرت است رواه النسائی و الترمذی و حسنه و الدارمی ایضا **و عنه** عیم بن حزام صحابی حمله
 کسوره و زار بر او تم للمومنین فدر شجر است ولدت او پیش از عام اقبل است بستیزده سال و عمر او صد و ست سال بود و شفقت در جاهلیت و شفقت در اسلام
 از اشرف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم است رضی الله عنه و فاته کرد در مدینه سنه اربع و خمسين و او را چهار پسر بود همه صحابی عبد
 و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقام الحردد فی المساجد بر پا کرده نشوند جدا در مسجد باشد مثل حذر زنا
 و حذر شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بدان در مسجد زدن و کشتن به وین مسجد کنند و لا یستقاد فیها و نه طلب کرده شود قصاص
 در مسجد با در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تحریم اقامت حد و در مساجد و بر تحریم استفاده مردوی رواه احمد و ابوداؤد بسند ضعیف و رواه الحاکم
 و ابن اسکن و احمد بن منبل و الدارقطنی و البیهقی گفت مصنف در تخفص الباب با سناده اتقی و این حدیث را در مشکوٰۃ از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نبی کرد
 رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد از خواندن اشعار در آن و از اقامت حد و در آن و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصلح از حد
 جابر روایت کرده **و** عایشة رضی الله عنها قالت لم یسب سغدر بن حاد و یضم بهم و یمن محل بعد الف و الل سحر کنیت ابو هریره و اللواتی
 اسلام آورد در مدینه میان عقبه اولی و ثانیه و باسلام وی بنی عبد المطلب مسلمان شدند و خانه او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت را در آن

سید الانصار نام کرد و در قوم خود مقدم و مطاع و شریف و صاحب باجها و شرفها بود و در خندق در محل و بنده شد و در آن روز
تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة و هو ابن سبع و ثلاثين سنة و دفن بالبقيع روى عنه نفر من الصحابة يوم الخندق سنة
نعم راسعد و زخندق در رکب هفت اندام فضر ب عليه رسول الله صلی الله علیه وسلم نجمة فی المسجد پس در بزخی شدن او رسول
خوگاهى در مسجد بعوده من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت است بر جواز نوم در مسجد بقای مرض دروی و اگر چه مجزوم
باشد و ضرب خیمه در آن و اگر چه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن در آن از آنچه همیشه می ماند در وی تخیر و آنکه در حدیث آمد که
کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا و بر بود **وعنها** و هم روایت است از عایشه
رضی الله عنها قالت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستتر فی وانا انظر الی الحبشة ویدم آنحضرت را که پنهان می کند
وی پوشده را یعنی از نظر مردم پس می نگرم بسوی حبشیان یا لعون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم است که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری است که بود روز عید پس این دلیل است بر جواز مثل آن در مسجد روز
تشریح گفته اند که این حکم منسوخ است بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرا فیها اسم الله و اما سنت پس
این حدیث است جنبوا مساجدکم صیبا نکم و مجانبکم و سل سید و قلم و اقامه حدودکم و خصوماتکم و اجرو ما فی الجمع و اجعلوا علی ابوابها المطاهر اخره ابن عبد
والطبرانی فی الکبیر و البیهقی و ابن عساکر گویند که قائل شرح این است که چون نبی از خصوصیت و سل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بعد است
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف است نیست در وی و در آیت تشریح دعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم است که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مرد و عتبه با چو در بعضی طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعوب ایشان را
بر مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را در بعضی الفاظ وی این است که فرمود عمر را بدان که در دین ما سخت است وین بجهت
شده ام بختی بیهوده و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرتش او را فرمود که این همه بعمق و تشدد و منافی قاعده شریعت است که آن تشبیه و تمسیر باشت
و از اینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود و همیشه را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جاییکه وارد است و نیز مدفوع شد قول طبری
که لعب بحراب مجزوم لعب نیست بلکه در وی تدریب شیخان است بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت است عامه مسلمین را و احتیاج است
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه است در وی دلالت است بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمعه مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکنند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خوب یا یا
و هم روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خبیاتی فی المسجد فکانت تاتی بینی و تحدث عندي
بدستیک کنیزکی سیاه بود او را نیمه در مسجد پس بود که فی آمد مرا و سخن میکرد و نزد من تصفت در فرخ الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انشی
و ولیده در اصل معنی مولوده است و میگردد متولد شد بشرط اطلاق وی بر آمده آمده اگر چه کلان باشد الحدیث و این حدیث برشته در بخاری است از
عایشه و در وی دلیل است بر اباحت تحقیق و بیعت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد و باشد یازن وقت این از فتنه و بر جواز ضرب
عمر در آن برای ماند و و مانند آن **وعن النبی** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آت و من در مسجد افگندن گناه است در قاموس گنفت بصاق بر وزن غراب بصاق و بزاق آب همن که اندوه من بیرون افگند و تاد و این است
انرا یفرق گویند و انتهی و در روایت بخاری بزاق است و در مسلم تفصل و کفار تصادف فیها و کفارها کان و در کتب مذمه آمده که اگر کردن بزاق است

یعنی بقیع مسجد تباہ گردید و اگر واقع شود گویا بید کرده که بزه آن برود و تصحیف و فسخ الباری گفته جمهور گویند و دفن کنند از او خاک ریخت و سنگریزه مسجد در میان
گفته سر او دفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتی در سبیل گفته و این بعیدست و قرطبی گفته ثابت نمی شود و حکم سینه بجز نقل بزیق در مسجد بلکه وقت ترک آن
و دفن نکردن آن و کذا اقل عیاض و ذهب الیه گفته من اهل الحدیث و شاید اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه فروعا که هر که نخاع کند در مسجد
و دفن نکند آنرا پس سینه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سینه مگر بقید عدم دفن و مانند وی است حدیث مسلم از ابی ذر
رضی الله عنه یا قوم در مساوی امت خود نخاع را که باشد در مسجد و گوید کرده نشود و نخاع و نخاعه آب همین که از سینه یا بینی براید در سبیل گفته و همچنین فهم کرده اند
سلف حسن بن سعید بن منصور است از ابی عبیده بن الجراح که وی نخاعه افکند در مسجدش و فرمودش کرد و دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانه خود گرفت خطبه از پشت
و آمد و ثبت آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص است بکسی که ترک کرد آن را
و گذشت وجه جمع که خطبه آنجا است که بجانب راست یا قبله نقل از اردو بجای که جانب شمال یا زیر قدم افکند پس حدیث در حجا مخصوص و مفید است
و حدیث دلیل است بر خطبه بودن بصاق در مسجد و بر آنکه کفاره وی دفن اوست و عارض نیست با حدیث قطیصق عن یساره او تحت قدر زیر آن ظاهر
می گشت که برابرست در مسجد و غیر وی افزودی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص است بزیق که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطبه
باقی است بلا تخصیص انتی و هم روایت است از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم لا تقوم الساعة
حتى یتباهی الناس فی المساجد بر این خواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجد با و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو
و زینت و جز آن اخروجه الخمسة الا الترمذیة یعنی احمد و ابوداؤد و نسائی و ابن جریر و صحیح ابن خزيمة این حدیث از اعلام است
و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اثر ساعت تباهی دین است آن عام است از قول کما عرفت و از فعل با این طور که مبالغه کند هر یکی در تزین
مسجد و رفع بنای می و در وی لالت فهم است بکراهتش و اینکه خدا و ست نمی دارد تشبیه مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ داری این است
برستی که از اثر ساعت است که تفاخر کنند و بنازند مردم مسجد یا انتی یعنی بنا و تزوین و تحسین و تقشیش آن بطریق ریاضت باشد تا مردم متبحر و ثنای
ایشان گویند و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم ما امرت بتشید المساجد
امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد با تمام روایت این است که گفت ابن عباس هر آینه تزخرف
می کنی تشبیه مساجد را چنانکه تزخرف کردن بود و نصاری این مرجع است از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این است راه بنی اسرائیل رود
و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشبیه یعنی رفع بنا و تزوین او تشبیه یعنی جص است کذا فی الشرح و لفظ قاموس این است شاد و الحائط تشبیه طلا باشد
و هو ما طلی به الحائط من جص و غیره انتی پس منع بنا از مسلمان می نگردانید و اما قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع پس در کثافت گفته رفع آن
بنای اوست که قوله تعالی یشهدا دفع ستمکها فسوا بها و اذ یرفع انزلنا هبم القوا اعد من البیت حسن گفته امر نکرد خدا بر رفع بنا و لیکن تخفیم
انتی و حدیث ظاهر است در کراهت و تحمیم بقول ابن عباس کما زخرفت اليهود و نصاری چه تشبیه ایشان حرام است زیرا که مقصد از بنای مساجد
جز شرم از خرد و بزدلیست و تزوین آن و لما از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت است می برد و آخرجه ابوداؤد شوکانی
در رساله ارشاد و السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشره که از عمارت مستحبه در جرم شرین مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت است نوشته
عمارت مقامات بدعت است با جماع مسلمین بدترین ملوک چرا که فرج بن برفوق در اوائل مائت تا سواد هجرت احوادث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار
فرموده و در آن بتالیف پرداخته و این عمارت در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب است از ملوک تا نملین الی الخیر که بعد از وی آمدند و بدین جهت که احوادث کرده

شکر و مسلمین در خیرت و در این مقامات که در این کتاب مذکور است جماعت کرده و حال آنکه صاحب تصدق الاصلون وقت
 نمی فرموده و بسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعت در صلوات بهم نمی کرده و باینکه کمال عاقل متشرع عیلم از حدت بسبب هذه المذاهب الهی فرموده
 الاسلام فرق مفسدة اصیب بها الدین و اهلہ و ان من عظمها خطر و اشد ما علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات و توقف
 کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل اديان مختلفة و شرائع غیر متولفة فاقابلہ و انا لایدر را چون اتنی کلامه و صحیحہ ابن حبان شیخ در جزیر
 گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مظلومی سازند اگر ما مسجد را بخشش و گل ساده بنا کنیم شاید که نظر
 حرام خوار نماید و حقیر در اید اتنی فقیر گوید عفا اللہ عنہ که در سبیل گفته قول بجواز تزیین محراب باطل است اتنی وید علی در جهت محراب سازه مستطک است
 و چون آرایش محراب تنها باطل باشد آرایش تمام مسجد چه رسد که میگوید که خانهای مشید و مزخرف ساختن مشروع است که حدت مسجد در برابر آن
 پسندنی آید این تحلیل فاسد و حقیقت قیاس است در برابر نفس نیست بروی اشارت از علم در سبیل اسلام از امام عثمندی رضی اللہ عنہ نقل کرده که در بعضی آثار
 گفته تزیین حرمین شریفین نه از برای ذی حل و عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جزین نیست که تزیین کردند آنرا اهل دولت جائزه بغیر از آن احدی
 از اهل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا اتنی و این کلام حسن است و در قول فی صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت اشارت است با آنکه این کلام
 حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستی که مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 ساخته شده بود و از خشت و سقین او از جرید بود و ستون او از چوب نخل پس نیز فرود ابو بکر در وی چیزی و نه عمر زیاد کرده بلکه ساخت آنرا بر بنا
 عمد آنحضرت لم یمن و جرید و عمد خشب باز تفسیر کرده عثمان و بسیار زیادت نمود در آن و ساخت دیوارهایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج
 این بطل گفته این لالت دارد بر آنکه سنت در بنیان مساجد قصد ترک غلوست در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ با وجود کثرت فتوح در ایام
 وی و کثرت مال بنامی قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بجهت آن نمود که جرید نخل بوسین شدن بود و وقت عادت وی گفت اکن الناس من المظروبا یا
 ان تمحرو و تصرف ففتن الناس بعین و لیکن چون زبانه عثمان رضی اللہ عنہ آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد و چیزی که نه مقتضی خرافت بود اما مسند
 بعض صحابه برومی انکار کردند و اول کسی که بار سنگی مسجد را در بنیت می برداخت و لید بن عبد الملک است و این در او اخر عصر صحابه بود و سکوت کرد
 بسیاری از اهل علم از انکار بران نخوت فتنه اتنی و این زخرفت درین دور آخر که هر دو مشن زمانه قدرت و هم آغوش روزگار قیامت است روز افزون
 خصوصاً زینت و زیب مالکن مقدسه حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت رونقه مطهره آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بالوانع تکلفات و از خاص سهر اوقات و سحر
 کناس و مصلوح بود و نضاری است و خبر جمعی موعود یا حضرت روح اللہ علیها السلام مجال گیت که بران انکار کنند و سر خود نه در باند و سخن

النس رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم عرضت علی اجود امتی حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
 ظاہر گردانیده شد برین مژگانهای امت من که بوجوه خواهد آمد از ایشان تا آنکه خس و خاشاک که بیرون می افکند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة
 مستعمل است در هر چیزی که بفتند در خانه و غیره و قتی که انگک باشد و شیخ در زجر گفته قندی آنچه در چشم و آب اقتدا خس و خاشاک چرک و درین جا
 اشارت است که مسجدی شاید چشم افشان است که آزار می کشد روحانیت می از ان یا مانند اب زلال است از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد
 و هر که پاک دارد و آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گرد و اتنی و در حدیث اخبار است باینکه هر چه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افکند اگر چه
 قلیل و حقیر باشد در وی باجور است زیرا که در ان تنظیف بیت اللہ و از الاله چیزی است که مودی مسلمانان است و مفید است بعلوم خود باینکه احوال
 قذات مسجد بخلاف او از است رواه ابوداؤد و الترمذی و استغری به و صحیحہ ابن خزیمة و در آخرین حدیث این است که عرض کرده

بر من کتابان است من پس مدیم هیچ کتابی بزرگتر از او موشش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستتر فرمودش کرد انتمی و بعضی از علمای شیعه
این را از کباب بر شمرده اند و **عنه** ابی قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد
فلا يجلس حتى يصلي ركعتين برون دراید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیتة المسجد است و ظاهر وی
و خوب است و به قال الشافعية و حنفية و جمهور بان رفته اند که مندوب است و استدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند
را جلوس فقد اذیت و تکریم کرد و نماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود وی ایکان خمسہ و گفت زیاد و کنتم برین اقلح ان صدق و اول مرد و دست باینکه
نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد چه جائز است که در طریقی از مسجد گذارده باشد بعد تخطی رقباب نموده و تانی باینکه واجب است غیر ایکان خمسہ
مثل نماز جنازه و مانند آن نیست مانع از اینکه واجب شده باشد بعد قول می که زیاد و کنتم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث
در آن است که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگر چه وقت کراست باشد و در وی خلاص است و صاحب سل در حاشی عمده ترجیح عدم گذاردن در
مسجد در اوقات کراست نموده و گفته ظاهر و خوب این هر دو است بنا بر کثرت او امر و در ده بان اخر میسلم و صحاب السنن و ابن خزیمه و ابن حبان آورده و بخار
و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده نشست و نگذارد و مشروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشروع است تدارک آن بحديث ابی ذر که وی در آمد
بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذارد اخر چه ابن حبان فی صحیح و ترجمه علیه تحیتة المسجد لا تقوت بالجوس و همچنین قصه
سلیک عطفانی چنانکه باید و بجه طبری گفته یحتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت او است و بعد جلوس وقت قضا و یحتمل که محمول شود شریعت می بعد از جلوس
بریکه فصل طویل نباشد انتمی و قول می صلی الله علیه و سلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت
بیک رکعت در شرح گفته خارج است از عموم مسجد حرام که تحیت می همین طواف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی شروع بطواف نموده
گویم حافظ ابن قیم رح در دهی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که در وی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شریعت تحیت برای کسی است
که نشست و در آئینه مسجد حرام بدین میکند بطواف پستتر میگذارد نماز تمام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشست خیار
پیش از طواف تحیت المسجد بخواند بجز دیگر مساجد و همچنین استثنای کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده و نه بعد وی و جواب داده اند آنحضرت
نشست که ترک تحیت تحقق شود بلکه بجز وصول بچانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده و بجا خود مسجد نیست که در ایستادگی
باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت
گذاردن تحیت منهی عنه است بحديث اذا قيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة استنه ۵

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه نماز چون از قبیل
اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود **عنه** ابی هر برة رضي الله عنه رواية است از ابو هریره که مردی درآمد و سجده و حال آنکه بقیب خدا
صلی الله علیه و سلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد در وی عابت تعبیر ارکان قومه و جلوسه خوب نکرد و پستتر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت
او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیک سلام باز گرد بمصلای خود پس بگذارد نماز را بر دستیکه تو نگذارد نماز را پس بازگشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم
بهمان طریقی که نخست گذارده بود پستتر باز آمد و سلام کرد فرمود و علیک السلام باز گرد و بگذارد نماز را که تو نماز گذارده پس گفت آن مرد در کثرت نماز
یا در کثرتی که هر از سوم است یعنی بار چهارم بیا سوز مرا ای رسول خدا نماز را چگونه گذارم ان التبی صلی الله علیه و سلم قال یسئلت آنحضرت

و تعلیم کرد و او را نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون
 نحاسی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی ایست بر و جوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمت الی الصلوة و مراد
 کسی است که محدث باشد کما عرفت من غیره و تفصیل این محل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبح الوضوء کما امره الله فیصل وجهه و ینزع
 الی المرفقین و ینسج برأسه و رجلیه الی اللعین و این تفصیل ال است بر عدم وجوب سمنضه و استنشاق و قریب است بر عمل که آن را نهاده بزرگ است بر وجوب استنشاق
 قبله قبل تکبیر احرام گذشت بیان جوب وضو و استقبال متفضل الی استقبل القبلة فلان یستبرأ من حیضه و ینزع الی المرفقین و ینسج برأسه و رجلیه
 و دلالت میکند بر تعیین می روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استناد
 بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پست بر گفت الله اکبر و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه با سنا صحیح که بشرط
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از اینجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرام همین لفظ است و ظاهر حدیث
 و جوب است بشرا قرآ ما تیتس معک من القرآن پست بخوان آنچه آسان و آماده گردد و از قرآن که با نیت و محفوظ است و در وی
 دلیل است بر وجوب قرابت قرآن در نماز برابر است که فاستحبه یا شد یا غیر وی و نیز از اینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چاکر واجب می بود
 از سر یکدیگر بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاستحبه و تحقیقش باید فاستحبه که حتی تطمئن باصحابک
 پست رکوع کن تا آنکه قرار آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطمینان در دست کفایت می در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان همه دو
 کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر فمکن حتی تطمئن مفاصله و تشریحی شرا رفع
 حتی نقتدک تا شتما پست بر در سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی استوی است بجای تعدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت است
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب الطمینان قائما شرا سجده حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام
 گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطمینان در دست شرا رفع حتی تطمئن جالسا پست بر در سر از سجده تا آنکه آرام گیری
 در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلوسه استراحت گویند و نزو شافی سنت است که بعد از سجده تین بشینند و بعد از آن برای رکعت دوم بر خیزد
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پست بر در سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلوسه
 استراحت نیست شرا سجده حتی تطمئن ساجدا پست بر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک کعبه است
 از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینه و جلوسه بین سجده تین پست بر سجده دیگر است همچو اولی با طمینان پس این صفت یک
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طمانینه در آن و تفصیل می در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یکن
 وجهه و جهته حتی تطمئن مفاصله و تشریحی و نیز ال است بر وجوب قعود بین سجده تین و در روایت نسائی است ثم یکبر فی رفع راسته حتی یستوی قاعدا علی مقعد
 و یقیم صلبه و در روایتی است فاذا رفعت راسک فاجلس علی فخذک الیسری و از اینجا معلوم شد که نیست قعود میان هر دو سجده گشت در ن یسری است
 شرا فعل ذلک پست بر کن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص بر کعبه اولی است و معلوم شد است از شرح عدم تکرار
 آن در رکعات فی صلاتک کلها در همه نماز خود و آخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه با لفظ استقار و اللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری است تنها و لا بن ماجه و ابن ماجه راست از
 حدیث ابویهر برده با سناد مسلم پسندی که معتبر است نزو یک مسلم یعنی بجالی او حال مسلم اند و سراج آنرا پسندی که بر شرط بخاری است

روایت کرده فی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قاشما عوض لفظ بخاری حتی تعادل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده نخونده و درین لفظ هم ذکر طمئین استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب طمئین وقت اعتدال از رکوع در صحنی گفته جلسته استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است و مثله فی حدیث رفاعه و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر با بن رافع صحابی انصاری خزرجی مکنی بانی معاذه حاضر شد آمد و بر او سائر مشاهیر را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر شد یا علی رضی الله عنه حمل و صفین را و مرد در اول آمدت معاویه و پدر او از نقیاست دوی برادر مالک بن رافع و علاء بن رافع است و دوی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبه ابوی را و عی عن

ابناء عبید و معاذ و ابن اخیمیجی بن خلاد عند احمد و ابن حبان نزد یک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما و فی لفظ لاحمد و در لفظی مراحمدر است از حدیث رفاعه قاشم صلیک پس چون بر داری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بحال اعتدال حتی تنجج العظام تا آنکه گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جامهای خود چنانکه در مصابیح است الی رفاصلها و رواه ابو علی بن سکن فی صحیح و ابو بکر بن ابی شیبہ فی مصنف من حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد بر اشیح الاسلام جلال الدین ادا لم الله بقلبه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عز انتهی و بالجمله در روی دلالت است بر طمانیت در اعتدال و اللتسائی

و ابی داؤد من حدیث رفاعه بن رافع و نسائی و ابو داؤد راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمه وی گذشت آنها برستم صلوة احد که حتی یسبغ الوضوء برستیکه شان این است که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است اورا خدا صلی تعالی بوضو در سوره مائده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا ووجوهکم وایدیکم

الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین در صحنی گفته اصح آن است که تفسیر اقامتم اذا اردتم است در لغت عرب اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صلوة شسته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضو است صحت نماز را یعنی چون قصد ای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح است درین معنی و از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت به جمع طاعات لا بدست لقوله تعالی و ما اعرفوا الا لیکعبد و الله مخلصین لکه الذین یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت

از شرک و ریاء عبادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات وضو عبادتی است از اعظم عبادات مکلف ذنوب و مقرب بجانب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن صحیح باین مضمولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت تزیین فهم میکنند و اتباع خلف سلف را و حکایات ضعیفی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلالت کند که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی است در صلوة و حج و هر چه در آن اجزای کشیده بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را و بالا ساخت با جمله با وجود این همه مجتهد فیه است ابو حنیفه بسنیت آن قائل است انتهی شریف کبیر الله بستر تکبیر احراما

گوید و بزرگی یاد کند خدا را و سجده و حمد گوید اورا یعنی بقرار ت فاتحه و لیکن قول می فان کان منعک چنانکه بیاید مشعرت باینکه مراد بقول و سجده غیر قرارت است که آن دعای استفتاح است و از اینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و ینتی علیه و ثنا گوید بروی و فیها و در روایت نسائی و ابی داؤد است از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ تو

مستقلی از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظ ابی داؤد این است فاقرأ امام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ است ثم اقر با تم القرآن ثم اقر بما شئت و ترجمه این جان باب فرض المصلی فاتحه الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت با تم القرآن قول می ماتیسه محکم محمول باشد بر فاتحه

زیر آن هین فاتحه متیسرست برای حفظ مومنان **بسم الله الرحمن الرحیم** از حال مخاطب که در نماز یا در اندر او هر کجا بنشیند باشد و بر او
جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحديث تعیین فاتحه یا مراد باینس چیز است که زیاد است بر فاتحه و مؤید او
روایت احمد و ابن حبان که در روی تعیین فاتحه کرده و متیسر را معنی او کرده و انیده پس محتمل است که راوی جائیکه باینس گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه
ذو هول نبود و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بأم الكتاب و بشار الله و بما شئت و لا فاجبر الله و کتبه و هکله
و اگر نباشد با تو و چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تملیل و توحید کن او را و از اینجا معلوم شد که هر که و شر آن یاد
داشته باشد کفایت میکند او القتن حمد و تکبیر و تملیل بجای قرآن و تعیین نیست بروی قیدی مخصوص نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد
شده که گوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد
ذکر تسبیح و تملیل کند و نیز بعضی از شافعیه بیعت ذکر کند بعد آیات فاتحه الکتاب که بیعت آیت است و ظاهر آن مرد نیز فوسلم بود و هموز احکام
و شرائع تمام نیاموخته و از اینجا معلوم بود تقصیری در راوی نماز کما یبغی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون بر خاستی
بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پسترازان گو باز آقامت گو پس اگر دست با تو قرآن پس بخوان و نه حمد گو و تکبیر گو پس رکوع کن آتی
و لا بی داؤد شحراً قرأ بآمر القرآن و بما شاء الله و در روایت ابو داؤد است از حدیث رفاعه که پستراخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد خوانی
و در ایجاب است بر وجوب قنات در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر مائیسر با فاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قنات چیز
که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب عدلی فاتحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد و لا بن حبان بما شئت و در روایت
ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ است که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پسترا آمد و سلام کرد بر رسول
صلی الله علیه و سلم پس نسرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذاشته پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون رو کرد
بجانب قبله تکبیر گو پستراخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و بر لبه در پشت خود را پس چون بر داری سر از رکوع پس
راست گردان استخوان پشت خود را و بر داری سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردد استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن
برای سجود پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر آن خود یعنی قدم چپ پسترا کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی
در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح است و روایت کرده است آنرا ابو داؤد و ابانک تفسیر و ترمذی و نسائی معنی آنرا مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعضی الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طائینت در رکوع
و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفعی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگردد و باز بگذار و این نشان فرضیت است
که فعل با انتقای آن منتفی و باطل گرد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابوحنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این
حدیث چنان میکنند که مراد از نفعی نماز نفعی کمال اوست بدلیل آنکه در آخرین حدیث بر روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان خوب و بد است
که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز آن مرد را از برای آن بود که تا بی گناه است و نقصان واقع نشود و نسبت آنکه باطل و صحیح
بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذار و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده اند

و در وی نظر است زیرا که امر بر ما عاده با صحت قول می سل فانک لم فصل صحیح دلیل است بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز اوست
نه نقصان کمال و یعنی بجز نماز طاعتی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با در نقصان ماند و در شمار نمازهای او اگر کرده تو بعد از آن روزی چند بی نماز ماند
و بعد از سبب گفته که این حدیث جعل معروف است بحديث المسی صلوة و شغل است بر تعلیم چیزی که واجب است کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست
نماز مگر بآن و بسیار است استدلال علماء بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد در آن و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب مذکور
باین طریق است که متون کرد و آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب آن نیز باین
باین طریق است که مقام مقام تعلیم واجبات است در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات در آن ترک نماید لازم آید تا خیر بیان از وقت حاجت و بهر آنچه بالا
و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد از ذکر نماز از وی بستر اگر معارض شود و وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بر آن یا عدم وجوب را بدلی
قوی تر از وی عمل نموده شود بر آن و اگر چیزی بصدقه امر آید در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود و کلام این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر نوب و محتمل باشد
بقای آن را بظاهر و احتیاج شود بسوی مرجع العمل و بجز واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیست که در آن شرح و می توان گفت که قول و
اذا قمت الی الصلوة و الی است بر انجام بی چیزی نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضا یعنی قاصدا و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیهاست
فقود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و بجز مختلف فیهاست تشدید خیر و صلوة بر آنحضرت و سلام و آخر نماز انتهی کلام سبب و گفت حافظ شوکانی رح که ارکان
نماز همه فرض است مگر نشستن در تشهد و اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگر چه سقته باشد و تشهد اخیر و تسلیم
و آنچه جز این است همه سنن است و آن برداشتن دستهاست در چهار جا و نیم بدین و توجیه بد تکبیر و توجوه و تاسمین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد و اوسط
و اذکار و وارده در هر رکعت و اکتاف و دعای خیر و ازین با آنچه وارد است و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی بنوطا گفته اختلاف کرده اند در تمیز ارکان
سنن پس از تشهد شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان است و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز است بخت و تکبیر احرام و قیام و قنوت و فاتحه و رکوع
بطمانیت و اعتدال از رکوع بطمانیت و هر دو سجده بطمانیت و جلوس بین اسجدین بطمانیت و قعود در آخر صلوة و تشهد و در و بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ترتیب ارکان بروجهی که مذکور شد و اما سنن پس این است رفع یدین و تکبیرات و وضع یمینی بر کتف چپ و قنوت و قنوت اول
و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قنوت و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و نذیب حنفیه آنست
که در نماز هم فرض است و هم واجبات و هم سنن اما فرض پس تحریمه است اگر چه تسبیح و تملیل باشد و قیام است و قنوت است اگر چه یک آیت خرد بود
در هر دو رکعت هر کدام دو رکعت که از فرض باشد رکوع و سجود است و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قنوت مفروضه را
و گردانیدن قنوت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر نذیب صحیح و قنوت اولی و تشهد در آن
و در ثانیه جهر در موضع جهر و ستر در موضع ستر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و توجوه و تکبیرات و وضع یمینی بر کتف چپ
و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قنوت و طمانیت در آن و در سجده نیز **عن ابی حمید** بصیغه تصغیر بن عبد الرحمن بن المشاعه
انصاری خزرجی صحابی مشهور است از بنی ساعه و ابو اخرج المحدثی حدیث وی اجمع احادیث است در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور است
بکثرت و در نامش اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در بیان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو است در آخر ولایت مطهره
انتقال کرد و روی عنه جماعه رضی الله عنه قال گفت ابو حمید در نظری از اصحاب آنحضرت و نظر بفتحین از سه تاده را گویند که من یاد دارم در نماز
از میان شما نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را است رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اذا کبر جعل یدیه حذو و متکبیر

چون تکبیر احرامی گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو گوش خود در بخا و دلیل است بر اینکه این از افعال نماز است و برداشتن هر دو دست متعارف
تکبیر بود و برین وال است حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این است رفع یدین مع التکبیر در بر گرفته معیت مقتضی آن است که سنتی می شود و رفع
بانتهای می و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این است رفع یدیه ثم تکبیر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کثیر مخرج یدیه اخرجه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و عماراد و قول است اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نلفظت این است صفت تکبیر
و در سنن ماج و شرح وی پنجم و پنج گفت صحیح رفع است مع الابتداء مارواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه خذو منکبیه یمن
یکبیر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و سحاب در انتهای می بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو
خط کند هر دو دست را و استقامت نکند رفع را دوم آنکه برفع کند بغیر تکبیر یا بستر تکبیر گوید و هر دو دست متعارف باشد و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چا بود و همچنین روایت کرده با سناد حسن و صحیح البخاری و اختاره الشیخ یعنی النوری و دلیل می در مسلم است از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای می همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای می با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فارغ تکبیر از قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر است پس همراه می باشد
و صحیح المصنف و نسبه الی الجمهور انتهى و در بخا تحقیق اقوال و ادله اوست و ادله دلالت کرده اند بر آنکه این فعل مخفیست پس چیزی بعینه متعین نشود
و اما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب است بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت مصنف ترا
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشره مشهوره و اجماع با بینه و بیعتی از حکم روایت کرده که گفت نسید انهم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشد
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پست عشره مشهوره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد و دور دست جز این سنت بهیچ گوید بهر کمال
استاذنا ابو عبد الله سوجین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتونی اصلا فلماذا قائل شدید
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی است از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ایما اربعه از اهل نه اهدت خلاف نکرده اند درین اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو یوسف فاده رفع تا منکبین کرده و منکب جمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیه و گفت اند که تا بر ابر
فروع هر دو گوش بردارد و حدیث وائل بن حجر و لفظ وی این است حتی نیجاذی اذنیة و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل زمره هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوشش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت وائل بن حجر ابو داود حتی کانت خیال منکبیه حاذی یا بهما منیه اذنیة و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حق الله العالی
گفته دستها تا هر دو گوش بردارد و این همه سنت است انتهى و اذ ارکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی حکم میگرفت هر دو زانو را هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاوه و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد و تشوهمی ظمها لا یستر و تا میگردانید پشت خود را لومی پیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر نشیند با گردن و در هر دو صا و مصله کشیدن و وائل گردانیدن و شکستن در روایتی از بخاری ششم خنی آمده بحامی جمله اول
و هو بمناه و در روایتی غیر متفق بر آنست و لا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه و تصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قوس
و جلسته نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند محتار که برخی آنکه لیکنان در رکوع وجود واجب است و در قوس و جلسته سنت و بهر حال صحیح در ابتدای
فاذا رفع رأسه استنوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و دست استاده می شد و زیاد کرد ابو داود و پس می گفت
بسم الله الرحمن الرحیم و در روایت عبد الحمید زیاد کرده تا آنکه حاذی میگردد آن هر دو دست هر دو گوش

در حالت اعتدال حتی یعود کف فقار مکانه تا آنکه بازمی نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فاء مقدم بر تان بند و در
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فاء و فقره کسر فاء سکون فاء و فتح آن نیز آمده و در سبیل گفته و در روی روایتی بتقدیم قاف بر فاء آمده انتهى و فقه
بمعنی درویشی مشتق از دست که از سرنگی و ناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تفسیر اوست روایت ثم یکتف فانما حتی یقف
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نمود هر دو دست خود را بر زمین یعنی بمقابل رو غیر مقتضی تنگ تر این
دستها بر زمین و لا قابضهما و نکر و آورنده آنها را بسوی پهلوئی انگشتان و کفها بر زمین ننماده و ذراعها و بازو بار بار آورنده چنانکه اگر خواهن
بزرگاله خرو از میان آنها بر رود و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رو و نخست زانو را بر زمین ننماید دستها را برود در دست
اول فاضل تر و مختار اکثریم است و اسنقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود
در حالت سجده و بیان می در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد و اذا جلس فی الزکوة کین و چون می نشست بعد از رکعت بر
تشهد و وسط مجلس علی رجله الیسرى و نصب الیسرى می نشست بر پای چپ خود و ستاده میکرد پای راست و اذا جلس
فی الزکوة الاخرة و چون می نشست در رکعت دیگر برای قعدۀ اخیر قدم رجلاه الیسرى و نصب الاخری و قعد علی مقعدته
پیش می آورد پای چپ خود را و ستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر نشنگاه خود و در بخا و دلیل است بر نظایر هر دو جلوس
که برای تشهد و وسط و اخیر باشد و نماز در روی خلاف است و در صغری گفته شافعی خست یا کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری
و در تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را بر او از زیر بران تا اعتماد را چپ بر زمین واقع شود و مالک در هر دو قعدۀ تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه
نصب یمنی و جلوس بر یسری در هر دو قعدۀ اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز است **مسئله** بر صفت که نشیند از تریج و تورک افترا
جائز باشد و اختلاف ایده در سنیت است و شبهه آن می نماید که مؤذنی بر صغری که مروی شده است مؤذنی سنت است اخراجه البخاری
و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و زیاده کرد ابوداؤد و ثم سلم یعنی پسر سلام میداد و زیاده کرد طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد
از جانب راست خود و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود همچنین زیاده کرد ابوداؤد که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی تو همچنین بود
که نماز میگذازد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باجماع این حدیث مروی است از ابو مخیر رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریق وصف و بیان نماز آن حضرت
و در حجة الله الیه گفته که اصل در بیعت نماز حدیث ابی محمد ساعدی است که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق
تسلیم کردند و حدیث عایشه است و حدیث نائل بن حجر است فی الجمل و حدیث ابن عمر است و در رفع یدین و غیره انتهى گویم در حجة الله الیه طریقه نماز
نوشته و اسرار تشریح ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمه طریقه نماز نوشته می آید که خالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر
تخریم بر او هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو دوش بر او دو و الکل سنته و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را برابر کند و نظر را بر جا
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغها بعدة تعوذ کند و در تعوذ هم صیغهاست
بعده بسطه گوید یا هسته و احتیاطاً درین است زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسطه آیتی از فاتحه و صحیح شدن است از آنحضرت اقتضای
کردن نماز با حمد و هم جز بسم الله بعدة سوره فاتحه و یک سوره دیگر از قرآن بترتیل و در حروف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در نظر و عصر بخواند
و امام جمع کند در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا و ما موم بشنود و خاموش ماند و در هر امام مقتدی صحیح خواند که وقت سکوت است اگر هسته بخواند
و فاتحه بر وجهی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اطلاق قوال است نزد مردم و باین جمع کرده هم بشود در میان احادیث این باب و گوید آیین قنوی

طریق نماز گذاردن

که امام امین بگوید و مروی است دو سکنه از آنحضرت یکی میانین تکبیر و قرارت و دیگر میانین فاتحه و سوره و بخواند در نماز هر شخصت آیت و در عتق
 سج اسم و الویل و مثل آن و معمول است ظهر بر فجر و عصر بر عشاء در بعض روایات و ظهر بر عشاء و عصر بر مغرب و در بعض دیگر و بخواند مغرب بقصر
 و هر گاه اراده کند رکوع را بردارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع کند
 و این از آن هیأت است که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و المکل سسته و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیأت رکوع این است که
 هر دو کف دست خود بر هر دو رگبه خود و انگشتان را زیر تر وارد از رگبه مانند قابض و کناره کند هر دو آریخ خود از شکم و اعتدال کند و سه
 برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو دست است و از هیأت سجود اینست که بندگان هر دو رگبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و باز
 کشاده بکنند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی اخیل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از هیأت پایین سجود اینست
 اینکه نشیند بر پای چپ و ستاده کند پای راست و بندگان هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیأت قعد اینست که نشیند بر پای چپ
 و ستاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقعد از آنحضرت و بندد عقده نگاه و سه و اشک
 بسجده مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت غیب ابوحنیفه ترک اشاره بسجده است وی خطا کرده و آمده است در تشها
 صیغها واضح آن تشهد این مسجود است پسر تشهد این عباس و عمر و این مانند حرف قرآن تا بعد آن کافی و شافی است واضح صیغ صلوات این است
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **و حسن علی بن ابیطالب رضی الله عنه** عن رسول الله صل الله علیه و سلم
 انه كان اذا قام الى الصلوة قال بوا آنحضرت چون می ایستاد نماز تکبیر میگفت و میگفت و **تجهت وجهی للذی فطر السموات**
والارض رو آورد بسوی کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را **رحمن یتقنا** مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق
 و ما انا من المشرکین و نیستیم من از کافران انباز کنندگان جز بحق در عبادت انصلاقی و لشکی و محییای و ممانتی
 لله رب العالمین بدستی که نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان است لا شریک
 له و بذک امرت و انا من المسلمین نیست انباز مرا و در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص رو آوردن بسوی
 حق امر کرده شده ام من و من از جمله اسلام آرند گانم الی قوله من المسلمین **بن تا قول او من المسلمین** کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمین
 اللهم قرانت الملك لا اله الا انت انت ربی و انا عبدك خداوند توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک ملکوت نیست هیچ
 مسبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بنده تو ام الی آخره تا آخرین دعا و آن اینست **ظلمت نفسی و اعترفت بذنوبی**
 ستم کردم بر ذات خود بتقصیر و در ستمگی و اقرار کردم بگناهای خود و تو فرموده هر بنده که بگناه خود متصرف آید بر گناه من می آمرزم او را قاعظ
 لی ذنوبی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بیامرزم همه گناهای من را زیرا که نمی آمرزد گناهای من را هیچ کس مگر تو و او بدست
 لا حسن الاطلاق لا یبدی لا خبها الا انت و راه نام را بنیکوترین خوبها و خصلتها که راه نمی نماید بنیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
 و احصوت عتی ستمها لا یعرف عتی ستمها الا انت و برگردان از من مخلقتای بد را و نگر و انداز من مخلقتای بد را مگر تو بسبب
 استادگی دارم برانی خدمت تو مقیم و دائم و سعیدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم و انخیر کلک بیت ذبک و نیکی همه در دست
 قدرت شست و التشریس الیک و بدی نیست منسوب و مضان بتوازوی ادب و تعظیم اگر چه همه آفرینش شست و محیقت در آفرینش
 نیست که حق سبحان را در پرید کردن همه چیز حلتهاست شر اگر هست و مخلوق شست چنانکه گفت من شتر مخلوق و بعضی گویند معنی وی آنست

که شریعت نزدیک گروانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شمر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه
فرمود **اللّٰهُ يَصْعَدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَاتُ** آنگاه و الیک من ذوق کننده و استواری کننده ام بتو و التجا آورنده ام بسوی تو می زیم و می میرم بتو
و بقدرت تو و باز میگردد بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعه المعات گفته شیخ شرح می فرمود این حروف حروف اندیشه یعنی
بر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهى **حَبَّ رَكْعَتٍ رَجَعْنَا وَتَعَالَيْتَ بَرَزْكَی وَبَرَزْتِی وَبَلَنْدِی** تو از رسیدن اوراک بکنه ذات وصفات تو
استغفرک و اتوب الیک **آمزش میخوابم از تو و باز میگردد از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخرین حدیث آنست و اذا رکع قال**
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت و لک امانت خداوند برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع
در نیت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
خشع لک سمعی و ابصری فروتنی کردم ترا شنوائی من و بینائی من و محنتی و عظمی و عصی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من
و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهری آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذ ابرغ راسه قال
پس چون بر می داشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوای پرورگامین مر تراست ستودن ملائک السموات و الارض
و ما بینما پیری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملائک است من شیء و پیری چیزی که خواهی بوجود آوردنش
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدوم چون کمال قدرت و بی سببانه آسمان زمین را و آنچه میان آسمان و زمین تمامه
مقدورات و ممکنات است در گرفته است همه سپاس و ستایش بروی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجد میکرد میگفت اللهم لک
تسجدت و لک امانت و لک اسلمت خداوند مرا تسجد کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا سلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد و جهی للذکے خلقه سجد کردم و من می باذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صورت که در صورت
داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شوق سمع و بصیرة و شکافت شنوائی و بینائی او را مراد آلت شنوائی
و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت اند تعبیر بشوق کرد **تسبَّحَ رَبَّكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**
بزرگ ست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جزوی پیدا کننده نیست و جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه
مفسر آن می سازند ثم کیون من آخر ما یقول بین التشهد و التسليم پستری بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التعمیات
و سلام این دعا اللهم اغفر لے ما قدمت و ما اخرت خداوند ابعاد مرا زمر گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعتلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرمت و آنچه اسرار کرده ام و مخزونی کرده ام و از صراحت دل
در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بان از من انت المقدم و انت المؤخر
تو می پیش کنسند هرگز خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس آنگونه هرگز خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق بخود
رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین است ان ذاك فی صلوة اللیل این دعا در نماز شب یعنی منجذ خواندے
مصنف در تخریص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کریم الله و جبره در دست در آن پس احتمال تخصیص عموم هر دو در **و عن**
ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لبث للصلوة له ست بود آنحضرت چون تکبیر
می گفت برای نماز خودش میشد هسبحة ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ استگان ایست بین التكبیر و بین الازارة اسکا تا یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قنوت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسلوت در اینجا ترک هرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه بخواند فاتحه
و در آن ترجمه الله الباقی گفته مروی است از آنحضرت و دو سکتگی در میان تکبیر و قنوت برای تحریک قوم با جمع نامستوج نشوند بر استماع قنوت بعرضت دیگر
در میان قنوت فاتحه دسوره تا آسان گردد ایشان را قنوت بی نشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکتگی
امام برای قنوت مأموم بلکه ظاهر اینست که این سکتگی برای تلفظ باکین است نزد کسی که آمین بسر میگویی یا سکتگی ایست نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن شسته نشود نزد کسی که آمین بسر میگویی یا سکتگی ایست لطیف برای رده نفس قاری و بر تقدیر تفریق از غراب قرن اول در آن حالت و اندر هر نبودن و
سکتگی مستقره و ناخچ عمل کرده اند بر این جهولانتهی فسالت فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ است فقلت باسے
انے در ای ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین التکبیر بین التکبیر و در روایتی تکرار ما تفرقت پس گفتم پروردگار من فدای تو باد ای رسول خدا می پرستم ترا
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قنوت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی در آن قال اقول گفت آنحضرت میگویی این کلمات را اللهم باعد بیننا و بین
خطاینا اباعدت بین المشرق و المغرب با رضایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دور کردی میان مشرق و مغرب
مراد دوری سخن کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه سبانه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب با هم مجتمع نشوند من در
خطای من هم یکجا نشویم اللهم بقنی خداوند ای پاک گردان مرا در روایتی نوح قلبی پاک گردان دل مرا من خطایایی از گناهان من کرده و ناکرده
کما یبقی الثوب الابيض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک درینا طلب میکند جو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهان آینده مخصوص بجا بر سفید بخت مبالغه در تنقیح است که ظهور در انس و روی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشاره بجهت فطرت که مولود است آدمی زاده
بر آن دنس بفتح وال و نون و بین جمله در قاسوس گفته یعنی چرک است اللهم اغسلنی من خطایایی بالماء و الثلج و الورد خداوند بشو مرا
از گناهان کرده و ناکرده من بآب و برف و ذلاله اشارت است با انواع سطر است و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیح و شنج بسکون لام است و جود
سخن یک جمع بر دو خطابی گفته ذکر بر دست و تلج تاکید است یا هر دو و آب اند که دستها استعمال آن نکرده اند و گفت این قیوم العیالین تیسر است اغتایب
چه جامه که آنرا بسته چیز شویند بغایت نفی گردد و فیما قوال آخر مستغنی علییه در حدیث دلیل است بر اینکه این ذکر را میان تکبیر و قنوت گوید شتر او بر یکباره
مختار است میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو **عمر** رضی الله عنه انه کان یقول
روایت است از عمر بن الخطاب بر سبیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه است که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد از اقرار
سبحانک اللهم تنزیه سبیکم ترا و پاکای ما و سبیکم تنزیه که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و سبحانک و تسبیح سبیکم مستبس و مختلط بحدیث
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارک اسمک و بزرگ است نام تو و تعالی جلالک و بلند است عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد یعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آیه لا اله غیرک نیست موجود یعنی جز تو در بعضی گفته بسیاری از مالکی گفته اند که
دعای افتتاح نزد یک مالک مکروه است و این بغایت بعید است با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آنست دعای تکبیر در حدیث
آمده هم صحیح است و در ادای افضل است اما تا که نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین است غرض امام مالک الله اعلم و همین است حال تجوز
پیش از قنوت و در بعد تشهد نیز ازین قبیل است و فی الواقع ما بر هیچ عملی که دلالت کنی بر التزام صحابه در دو را مطلق نشدیم پس از فضائل است از شتر
تا که و شامی در دعای افتتاح حدیث علی تسک کرده انی و جهت وجهی الخ و الوصیفة بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته سبحانک اللهم الخ
در همین بود عمل حضرت عمرو بن لوی گفته اختلاف علماء در آنکه صلوة مثل دعای افتتاح و ذکر کرم و سجود و بعد از تشهد بلکه در بعضی تشهد نیز از قبیل افتتاح

صالح است پس هر کس ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری و الله اعلم انتهى رواه مسلم بسند منقطع روایت کرده این حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی که نیست مظنه ذکر وی استطراد او رواه ابو داود و الحاكم عن ابی الحوراء عن عائشة و رجال حسنا و شقیات اند لیکن در وی انقطاع است و اعطال کرده است آنرا ابو داود و باینکه نیست مشهور از عبدالسلام بن حرب و باینکه روایت کرده است جماعت قصه نماز از زینب بنت جحش و پس ذکر کردند در آن ایام و عذرا و گفتند و از قطنی نیست قوی انتهى و او را طریق دیگرست روایا از ترمذی و ابن ماجه من طریق حارثه بن ابی الرجال از عائشة و غیره و حارثه ضعیف است و درین باب است از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عمیر و ابی امامه و عمر بن العاص و جابر گفتند که ما در صحیح و کمال و غیره استرسوق کرد آنرا از طریق صحیح ابن خزیمه است که تقدم در هر دو نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد و باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه و سلم هر میگردد و می آموخت مردم را و درین وجه در حکم فرغ است و لهذا امام احمد گفته میرود من با آنچه مروی است از عمر و اگر مروی استفتاح کند بعضی آنچه مروی شده است خوب باشد و او را مشهور است در توجیه الفاظ کثیره و این قول حسن است که بنده مختار است در میان آنها هر چه خواهد خواند و جمع میان این فکر و محقق و جمعی در حدیث این عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی روایت ضعیف و رواه الدارقطنی موصولا و هو موقوف علی عمر رضی الله عنه و لیکن از حدیث عائشه که نزد ترمذی و ابو داود است معلوم شده که قول آنحضرت است چنانکه اشارت بدان رفته و صحیح و مانند حدیث ابن عمر است که از حدیث ابی سعید مروی است بطریق رفع عند الخسفة نزد احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثه و تحقیق سخن کرده شده است و حارثه از جانب حفظ او انتهى یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست این خبری گفت وی مدنی است نزول کرد و یکوفه نیست از آنها که احتجاج میکنند اهل علم بحديث وی این صحیح است از عمر از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسم آنرا مگر باین وجه معترض است بطریق ابی الحوراء و بر روایت طبرانی از عطا از عائشه انتهى شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانک ثابت است از آنحضرت و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمه حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابو حنیفه و غیره از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبید الله بن مسعود و جابر و زبیر بن مطعم و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد و بصحیح حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح سبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با و عدیه و دیگر زیاد نیز بود انتهى گویم ترمذی گفته حدیث ابی سعید اشهر حدیث است درین باب و تحقیق حکم کرده اند در سند او می گفت احمد صحیح نیست این حدیث و گفت ابن خزیمه نیز در لغت در افتتاح سبحانک اللهم چیزی ثابت نزد یک اهل معرفت بحديث احسن احادیث حدیث ابی سعید است و نیدانم احدی را و شنیدم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر وجه آن و رواه احمد بن حنبل و ابی امامه نحوه و در وی این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سناش کسی است که نام نبرد او را در روایت کرد این ماجه و ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه و رواه الحاكم و البیهقی و لفظ وی این است که چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوه رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسودت و در وی مقال است و او را طریق دیگرست که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابی سعید و تضعیف کرده او را کذا فی التلخیص و ازینجا معلوم شد که غالب طرق احادیث استفتاح سبحانک اللهم ضعیف و معلول اند و فیه و در حدیث ابی سعید است نزومسه و ان یقول بعد التکبیر اعوذ بالله المتسمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میخواهم بخدا می شنونده و انا از شیطان سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمت بی تعالی من همزه از همز شیطان و مراد همز غیبت کردن و افتادن در مردم غیبت گوئی

و طعن است بوجوهی گفته اند که بمنزه شیطان و سوسه مراد است که در ولما می مروم می اندازد و چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همتی ایت الشیاطین و مساوس و خطرات مراد داشته اند و لفظه و از نفع شیطان و مراد آن تکبر و خود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد و این معنی با بروی می آید و او را در نظری بزرگ میدارد گو یا که در وی می در و پزیرا میکند و نفثه و از نفث شیطان و مراد نفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث برگردن آن می شود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و من شرب الثقلات فی العتق که مراد آن زنان سحره اند و بعضی گویند مراد نفث شعر است که می در و می اندازد و در نفس آدمی می برارد و از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم نیز ایه بود که مستخمن معنی کفر و فسق و وجود مسلمانان است و در تفسیر این آیه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی است که فرمود نفع شیطان که برست و نفث وی شعر و سحر و مثنوی بضم می و سکون و او در تالی قویه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض می شود آدمی را و می اندازد او را مانند است شیخ در شعبة اللغات گفته که اگر روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین است انتهی و حدیث دلیل است بر استعاذه و برینکه آن بعد گریست و ظاهر آنست که این نیز بعد توجیه با عیبت چابین تعوذ قرار است و بی قبلها و عمره عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یسبغ الصلوة بالتکبیر والقراءة بالحمد لله رب العلمین بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر اجرام و شروع میکرد قرائت را بالحمد لله رب العالمین و باین استدلال کرده اند برینکه بسمله از فاتحه نیست و هو قول النبی و ابی من الصحابة و تالی مالک و ابو یوسف و آخرون و حجت ایشان همین حدیث است و جوابش آنست که مراد بالحمد سوره فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول می چنانکه در صحیح بخاری ثابت شده مثل آنکه گویند چه بخوانی گوید الم ذلک الکتاب بخوانم و مراد تمام سوره میدارند نه این لفظ بخصوص پس نیست در وی حجت بر نبودن بسمله از فاتحه و اگر مراد عدم چه بسمله باشد نیز حقیقی بی تاویل راست است و نیز شافعی تاویل نکور از جهت اختلاف در جهر بسمله و کان اذا رکع

لم یستخض رأسه و بود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد و سر مبارک خود و لم یصوبه و پست نمی کرد و لکن بدن ذلك و لیکن نگاه میداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن و کان اذا رفع رأسه من الركوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر باستی و کان اذا رفع رأسه من السجود لم یسجد حتی یستوی جالسا و بود چون بر میداشت سر خود از سجده سجده دوم نمیزفت تا آنکه جلوسه میکرد تمام و کمال و کان یقول فی کل رکعتین و بود که می گفت در هر دو رکعت یعنی بعد هر دو التحیة یعنی تشهد میکرد و با تحیات سد و مراد در ثلاثی و رباعی و اوسط است و در ثنائی اخیر و در وی شریعت تشهد اوسط و اخیر است و دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل است مگر آنکه که بیند که بیان است برای اجمال صلوة در قرائت ما سور بنا و جوبا و افعال که برای بیان واجب باشد واجب یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صلوا اما را یتوکلونی اصلی و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مستنون و قبل

اول سنت است و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید انشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذا صلی احدکم فلیقل التحیات الخ و هر که گفته سنت است میگویند چون سهو کرد از ان اعاده نمود و جبر کرد و آنرا بسجده سهو و اگر واجب بود سهو بسجده سهو جبر آن نمودی و چو رکوع و جزوی از ارکان و در کرده اند این استدلال را باینکه جا درست است که وجوب مع التذکر باشد و اگر فراموش کرده در فرغ

دیگر دخل شد سجده سهو جبر آن می تواند نمود و کان یفرش رجلاه الیسری و ینصب الیمنی و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرغ نمود میگردانید و بران می نشست و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن است که در هر دو رقعده اولی و آخری همچنین میگردانید و این قول امام ابوحنیفه و صحابا اوست و در حدیث ابو محمد ساعدی در رقعده اولی آنرا فرغ و در رقعده ثانیه توترک آمده و این قول شافعی است و نیز امام مالک توترک است در هر دو و نیز بعضی

افتراش هم در وقت نماز است و در هر نمازی که در وقت نماز است و در هر وقت که در وقت نماز است و در هر وقت که در وقت نماز است
 درین مسئله قولی علیهم السلام است و در هر وقت که در وقت نماز است و در هر وقت که در وقت نماز است و در هر وقت که در وقت نماز است
 این است و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تعقید باولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم است و در حدیث آمده که
 افضل الاعمال اجزای ای شده و در بعضی احادیث تورك در قعدة اخیر نیز آمده و این معمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در روی طویل است
 و مناسب است بان آسانی انتهای گویم چون قضیه متحدست بر اصول حنفیه هم محل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و نیت هر دو است و به قال فی بعضی حدیث
 و تاویل باختیار است تاویل در برابر نقص صریح است و محل بر ضعف با وجود نقص ضعیف است و معنی تورك بر سرین نشستن است و در اینجا تورك را در صورت
 یکی آنکه ستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه گستراند پای چپ را و ستاده کند
 پای راست و بیرون آورد هر دو پا را از زیر رانها بجانب راست و نهد هر دو سرین را بر زمین و گمان ینهی عن عقبه بضم عین مملو سکون قاف
 و در روایتی بفتح عین و کسراف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعضی ایشان مضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قال البربادی الشیطان و بود
 آنحضرت که نمی میکرد از عقبه شیطان و مراد بان اقرار است که با اتفاق در نماز مکرر است و آن برد و صورت است یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسباند
 و هر دو ساق و فخذ را ستاده بکند و هر دو دست بر زمین بکشد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگستراند و هر دو سرین را بر پاشنه ها گذاشته
 بنشیند و مصنف این تفسیر را در تخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر است و عباوله و قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول این معنی
 گفته توومی و خلاصه گفته بعضی حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقرار حدیث صحیح مگر حدیث عایشه متصف در تخیص گفته حدیث طاؤس از ابن عباس است
 که اقرار است و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهای و جای دیگر از تخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
 و ماروردی مائل شده اند بسوی اینکه اقرار منع است و ابن عباس را شاید نمی بررسیده و بهیچ مائل شد بسوی جمع باینکه اقرار مذکور است کما تقدم
 و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نقص نموده لیکن صحیح آنست که اکثر
 افضل است از آن بنا بر کثرت روایات وی و بنا بر آنکه اعون است برای مصلی و احسن است در جمیع نماز و بکر است اول وارد شده است احادیث
 و بهیچ را درین جمع تابع این اصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی دعوی نسخ کرده و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعدد جمع و عدم علم تاریخ حدیث
 عایشه که در آن نهی از عقبه و ذکر اقرار است پس محتمل است که وارد باشد درباره جلوس برای تشهد اخیر پس منافعی قعود بر عقبن بین چندین بخوابد و
 انتهای و ینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نهی میکرد از آنکه گستراند هر دو دستخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر تدار آنها را
 افتراش التسبیح مانند گسترانیدن درنده و ستما را بر زمین و قید مرد و بخت آن است که زن باید که افتراش کند که آن بهتر نزدیک است نهی کرد
 از تسبیح بجهت آنکه سجود بر او مثل بر او شتر و التفات بهو التفات رو باه و افتراش بهو افتراش درند با و افعال بهو افعال کلب و نفر بهو نفر زاغ و درین اید
 وقت سلام بهو و همای اسپان شوخ و شنگ و گمان ینسخ الصلوة بالشک کیم و بود که ختم میکرد نماز را با سلام و آن فرض است نزد امام حاکم
 و واجب است نزد ابو حنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا کما را یمتونی اصلی و اختلاف کرده اند در آن علما پس
 گفت مالک شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض است صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت است اگر ترک کرد آنرا صحیح است
 و گفت ابو حنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدیث و غیره در آخری نماز صحیح است و احتجاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا با عباولی مسی در صلوة خود
 و حجت جمهور همان است که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی است که گفت صلوة لهو است و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی و در حدیث آمده است

گفته که خبر تحلیلهما السلام مفید و خوب است اگر چه در حدیث سسی مذکور نیست انتمی و نذهب احمد و شافعی و جمهور آنست که مشروع در تسلیم اند و در مالک در قولی یک تسلیم است و این قولی ضعیف است و شافعی را گفته اند که تسلیم ثانی نزودی حجت است و تشدید کرده اند بعضی ظاهریه و مالکیست و واجب گردانیده اند آنرا و این مخالف اجماع کسانی است که پیش از ان بودند در تصحیحی گفتند اختیار امام مالک آنست که امام و منفر و یک تسلیم گوید السلام علیکم قصد کند بان پیش روی خود بعد از ان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیم بهمین اسلوب بگوید و دیگر بجانب امام پیش روی خود قصد کند و اگر بجانب بسیار کسی بروی سلام بکند تسلیم سوم بجانب بسیار بگوید و این اقل سلام است و اکمل آن حدیث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یسلم عن یمنه و عن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و لهذا احمد و علماء بر و تسلیمه قائل شده اند و در حق امام منفر و مقتدی و بزیادت و رحمة الله مسئله اقل سلام السلام علیکم یکبار است چنانکه ابن عمر سیکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله بجانب چپ و راست انتفات نموده مسئله ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض است زیرا که چون رجوع کنیم مفهوم از لفظ صلوة و نماز یک بشیر ترتیب کرده شود و اطلاق لفظ صلوة بر آن راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمدا نماز فاسد شود و اگر سهوا کند آنچه بعد متروک است لغوت و از همان متروک نماز خورد تمام کند و سجده سهو کند انتمی اخر حجة مسلم و له علة و آن این است که مسلم آنرا از روایت ابی ایوب از عائشة آورده ابن عبد البر گفته این حدیث منسل ابی ایوب است بالجیم و اکثر دوی از عائشة نشنیده و نیز معلول است باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکتوبه اخراج کرده

و عن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة بود انحضرت که بر سیداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان می در حدیث ابی حمزید سعدی گذشت و اذا ركع للركوع و اذا رفع راسه من الركوع و بر سیداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون تکبیر می بر آورد و برای رکوع و چون سر بر سیداشت از رکوع تمام این حدیث چنین است **رفعهما كذلك برمي داشت هر دو دست را** همچنین یعنی برابر دوشها و قال **سمع الله من حمدة** و میگفت این کلمه یعنی شنید خدا مگر کسی را که ستود او را برین **الحمد خدا و نام تراست ستودن و ما ان لا يفتح الصلاة في السجود** و بود که فکر و این را در سجده یعنی در وقت رفتن بجزه و سر برداشتن از ان و بعضی از شافعیه آنرا نیز گفته اند اما مختار آنست که کنند و آنچه بصحت رسیده است نزو شافعیه رفع یدین است نزد افتتاح و رفتن بر رکوع و سر برداشتن از ان و قیام بر کعبت سوم و در غیر این چهار موضع بثبوت ترسیده شیخ در ترجمه گفته بر داشتن دستها و غیر تکبیر احرام مختلف غیر است میان ما و شافعیه و اخادیش و آثار در هر دو جانب آمده و قدر محقق در وی این است که یا هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشت و از آنکه عظامی صحابه مثل ابن مسعود که عالم بود بشریح اسلام و احکام آن و متفق بود باحوال رسول خدا و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر آنرا نمیکرد و ظاهر احتمال ثانی است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع بلح است بآنکه وی از جنس سنگون است که مناسب بحال صلوة که خضوع و خشوع و کلام درین مقام واضح است جمله از ان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتمی و آنچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این است که مصنف اینجا سخن بمال کرده و از حدیث گذرانیده بآنکه گفت لا يزال بریزن کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد راه شیخ بر سید است و حق آن است که با قطع نظر از کثرت طرق و حدیثها اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون لامل حرک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود و باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الركوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده و بعد ازین حدیث چنانکه ما در اوست اشارت بمحمد طرق حدیث مذکور از صحابه دیگر کرده و علی بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از محمد بن مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی

این حدیث صحیح است
که در کتاب است

و احمد و اسحق بران ذکر کرده و تفسیر این حدیث نموده و اشارتی بر همان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیثی است
 از عبد اللہ بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم باشما نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذارند نماز او بر نه داشت و دوست خود مگر در اول ایستادن بر
 تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از برابرین عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود و حسن است و باین قابل اندک شیری از ابل علم از صحابه تا بعین می گوید
 قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث برابرین عازب را از ابی داود نیز آورده گفت یدم سوا فی
 چون افتتاح میکرد بر میداشت و دوست خود را تا نزدیک دو دو ششم لایعود فی روایتی هم لایعود فی انصرف و آنکه ابو داود و حدیث ابن مسعود صحیح نیست
 احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است
 و حدیث حسن بی خلاف صحیح است و امام محمد در کوطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد اللہ بن عمر از پدرش که در رفع یمن
 نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع بارغ بین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود و این قول ابی حنیفه است
 و در وی آثار کثیر آمده است بعد از آن عاصم بن کلب جزمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یمن
 نمیکرد و جز در تکبیر اولی و آزا بر ایستاد می آورد که گفت برادر دو دوست مادر نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد مخفی از اول حدیثی
 روایت کرد که گفت گذارم نماز را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس دیدم که آنحضرت بر نه داشت و دوست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن
 از رکوع مخفی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدیم و شنیدیم آنرا
 من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نی داشتند و ستیهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت
 دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نه داشت در سوا می آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتمی و از شکلات آثار طی اوی نقل کرده اند که روا
 کرده از مجاهد که گفت گذارم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و مسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نه داشت
 و دوست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیده اند که چنین
 میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در خروج ابن تمام از حدیث واقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان
 از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذارم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی عمر پس بر نه داشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده
 که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بکه در دار الحنطین پس گفت اوزاعی جز بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن ابو حنیفه گفت از آن
 که صحت بر سیده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن امیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع
 یدیه لئلا یتفتح الصلوة و عند رکوع و عند الرفع من پس گفت ابو حنیفه حدیثا حماد عن ابراهیم عن علقمه و الا سود عن عبد اللہ بن مسعود ان النبی صلی الله
 علیه و سلم کان الایرفغ یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لایعود بشی من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد
 از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این سناده تو بآن سناده من که علو دارد و چهار سه ابو حنیفه گفت حماد و افضة از زهری است و ابراهیم افضة از سالم و علقمه از
 ابن عمر نیست در فقه اگر چه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و مسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد
 که در جة او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بخلو سناده کرده و ابو حنیفه بفضة روایت و مذہب وی همین است که تقرر فی
 اصول الفقه و در نهایت شرح بر ایستادگی که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میکرد و در سجده طحرام و بر میداشت و دوست خود را نزدیک رکوع و نزد
 رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین کن این چیزی است که در آثار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اول بود پس منشی

وگفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت عَشْرَةٌ بَشْرَةٌ بِرَبِّهِمْ شَدِيدَةً
و ستما را طر نزل و افتتاح و چون جاهد از ابن عمر که حدیث رفع بدین نزد شافعی از وی مروی است عمل بر خلاف آن روایت کرد و گفت سالما خلف ابن مسعود
نماز گذاروم و هرگز ندیدم که رفع بدین کرد و الا نزل افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد و انتهای و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن است و تحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن است بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است و جماعت از صحابه و من بعد هم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن جز آن
نبود که گویم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی شنبلی بجانب ابن مسعود و تابعان او است
و طریقه ایشان عدم رفع است مذہب حنفی طریقه ایشان آمده ما خود بهمین عقیده ایم و عملی مذہب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است
و چون ابن عمر را وی حدیث رفع است و بدینکه بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ است با وجود کثرت
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده چندان کلام در آن واضح است و قدر تحقیق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانین بود از جهت قیام تعارض و ترجیح
می یابد آنچه مذہب ما است یعنی عدم رفع باینکه تحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدا می حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
پس در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض است به ثبوتی که لا امر و له است بخلاف عدم رفع که طریق باب
بوی احتمال عدم شریعت زیرا که وی از جنس آن نیست که مسود است دعوی عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی خشوع
و روایت کرده است ابوحنیفه از احاد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی و اهل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد
سکوع و نزد وجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذازده با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را اگر همان روز آید وی اعلم است از عبد الله و اصحاب می آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند در جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آن را از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عبد الله اعلم است بشرائع اسلام و در وی و متفق است مرحوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم است او را در سفر
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت مالا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی نزد قحارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول نسبت هر دو فعل
و الله اعلم انتهى تم کلام شیخ روح بلفظ فی شرح صفة السعادة و حصول این کلام ثبوت هر دو فعل است از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجهی که ذکر
شد و جوابش آنست که حدیث برابر ابن عباس که در وی ثم لا یعود اولایر فعما آمده ابو داؤد و آنرا ضعیف گفته و تضعیف کرد آنرا بخاری و غیر صحیح خود
و گفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترفی اگر چه آنرا حسن گفته و لیکن کلام ثم لا یعود جز از شریک از بریزین زیاد گفته و شریک نیست
قد ضعفه الترفی فی غیر موضع عن جامعہ و گفت ابو داؤد که روایت کرده است آنرا شمیم و خالد و ابن ادریس از بریزین ابی زیاد و ایشان ذکر کرده اند
در وی ثم لا یعود و مروی است از سفیان بن عیینه که حدیث کرد بان بریزین پیش از اعلان خود بسوی کوفه و ذکر نکرد در آن ثم لا یعود و چون برگشت
از آنجا زیاده کرد در وی این کلمه را حمید می غیر گفته اند که بریزین ابی زیاد و اسانید حفظی آخر عمره و اشتراط پس زیادت این کلمه محمول است بر خلفا و پیغمبر
و تابعان و تضعیف ابو داؤد در این حدیث را بنا بیک احتمال دارد که ملحد جمع صحت باین طریق بود ساقط است باینکه شریک و ابن ابی زیاد متفر دانند بر روایت
و چون این اسناد ضعیف است حدیث ساقط شد از احتجاج و ما ندانیم وی طرفینی دیگر مروی و توهم نتوان کرد که نفر و شریک معارض است بر روایت شمیم

وقال وابن ادریس از یزید زید که چون سو و حفظ و احتلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کرد پس شریک متفرد ماند درین حدیث
 و اما تاویل تضعیف بود او و باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت بود او و آبی است از ان چه مراد از قول محمد بن ابی
 حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نفی وصف خاص چنانکه بر عالم سحر پوشیده نیست و اما
 حدیث محمد در سوطا پس در وی عاصم بن کلیب است و وی مختلف فیست غیر واحد اورا تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لا یصح به اذا انفرد و امام احمد گفته
 لا بأس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن سعید و تضعیف کرده اورا ابن حبان و گفته در روایتی شک است و نیز
 معارض است بروایت رفع که مروی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثل الترمذی و ابو داود و احمد و غیر هم و اما روایت طحاوی از جابر پس در سندش ابو بکر
 بن عباس است و وی سنی الحفظ است و روایت وی معارض است بروایت نافع و سالم و ابن هرود و مثبت اند و مجاهد نافی است و مثبت مقدم است و اگر کجاست
 شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مره ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض است بروایات صحیح
 دیگر که در ان از عمر بن خطاب رفع مروی شده و اما حدیث محمد بن جابر پس ذکر کرده است آنرا ابن جوزی در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محمد بن
 چیز است و حدیثی که اندازد مگر کسی که بدتر است از وی و گفته مصنف در تلخیص که قد اثبت فی المدیج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتی و گفته
 ابن حبان و علی بن اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفته ابن تیمیة
 که این حدیث موضوع است و اما مناظره از زاعی و ابو حنیفه و احتیاج او زاعی بسند عالی و احتیاج امام بفقہ را وی پس منظور فیست زیرا که
 احادیث رفع را نه همین یک طرفی است که او زاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشره مشره اند و ایشان سبب شک و شبهه افقه اند از تنها
 راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدر منیر مناظره سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظره طویل است
 و حال این همه مناظرات ترجیح رفع است بر عدم رفع و در نماید که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و محمد معارض است بحدیث یسعون کلی
 و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول وی است نه حدیث مرفوع و معارض است بحدیث
 یسعون مذکور و ترمذی او را از قائلین رفع شمرده بآنکه این قول وی منقوض است بر بخ در قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الایدی را خود حضرت شیخ
 غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حضرت نیست و اما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن
 سندی شارح صحیح است که این طعن از ابراهیم انسان نیست زیرا که در جامع الاصول در ترجمه وائل ذکر کرده که وی قبلی بود از اقبالی حضرت موت و پدرش
 از ملک ایشان بود و خود او در بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدم وی و فرمودید یا شمارا وائل بن حجر
 از زمین دور از حضرت موت طالع را غیبانی الله عزوجل و فی رسوله و بولقیته ابنا الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و با خود نزدیک نمود پس
 هرگز نمی سنو که در حق این چنین صحابی اعرابی بودی ششمین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر جاهل است و هر که پادشاه زاده بود و این
 شان وی نباشد چه آمدن می طالع احوال است بر شدت اعتنای وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتنای او متبع احوال رسول
 صلی الله علیه و سلم تحت تر و زیاده تر بود تا مقصدی به پیغمبر باشد و زنده فانه هجرت وی بصحبه رسول چیست و این ظاهر است بر هر که ادنی درایت می دارد و انتی
 و مؤید است روایتی بهیچ باین لفظ که گفت وائل انتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لا انظرک کیف یصلی فما مستقبل القبلة الحدیث اتقی کلام اسد
 گویم و نیست روایت وائل روایت متفرد و شاکه بطن اعراب است بر او رود بلکه روایات صحیحین و غیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت و س
 و مؤید و مثبت وی بوده اند ثبوتی که لا محصی عنده است و انکار کنند از آن مگر متصدف غیر منصف و نیز حنفیه متسک کرده اند بحدیث وی در وقتین هر دو است

خبر تاوان پس اگر اعرابیت او قاصح و تشکک بر رفع زمین است می باید که در اینجا هم قاصح باشد و او لیس فلیس و نیز در روایت رفع غیر تلمیح اولی حاصل و فقیه
 برابر است زیرا که امری محسوس است نه مفهومی معقول در روی صورت حفظ مری کافی است و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن مہام بران حدیث ابن عمر را
 که متفق علیست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحديث کما قال المشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که صحیح است
 بر تقدیر و تصنف و تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داؤد و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبدالرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و عرواه
 ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمه عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن
 گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت ہذا حدیث خطا و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته ہذا ضعیف نقله البخاری عنہما و ابی
 علی ذلک و گفت ابو داؤد لیس صحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان ابن حسن چیزی است کہ روایت کرده اند آنرا اہل کوفہ و فنی
 رفع در نماز نزدیک و نزدیک و نزدیک و نزدیک از ان و آن در حقیقت اصعب چیزی است کہ تعویل کرده شود بران زیرا کہ این حدیث را علت است کہ اہل
 میکنند و بر او این ہمہ ایدہ طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتہی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب از ان و در سبیل گفته کہ اگر ثابت شود حدیث
 ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا کہ این اثبات است و آن نفی و اثبات مقدم است انتہی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در
 شرح مستدام ابو حنیفہ زہر حدیث ابن مسعود کہ در ان ذکر رفع صرف و شروع نماز است گفته کہ یہتی نوشته است کہ ابن مسعود فراموش کرد
 از قرآن چیزی را کہ اختلاف نکرده اند در ان مسلمانان وی الموعودان فراموش کرد چیزی کہ اتفاق کرده اند بر ان تمام علما از شیخ تطہیر نزدیک و
 و عدم قبض بیدین بر کعب و فراموش کرد قیام دو کس خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکرده اند در ان علما کہ نماز گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحیح و صحیح
 در وقت وی و فراموش کرد چیزی کہ مختلف نشدند در ان اہل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون سیمان می درین چیز با آمدہ جائز است کہ در
 رفع الیدین ہم بودہ باشد انتہی و سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا ہم معارضہ حدیث ابن عمر می تواند کرد زیرا کہ این حدیث در سنن است آن
 در صحیحین در اصول حدیث مقرر شدہ کہ احادیث ابن ہر دو کتاب در احتیاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیہ باشد و حدیث ابن عمر ہم چنین است این
 کلام مختصر و ثبوت این دلائل و اما کلام و ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکہ حضرت شیخ زح بران اشارت بلکہ صراحت فرمودہ پس جوابش آنست کہ این ہمہ دلائل
 جز قول ابن بکر کہ در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود کہ ترک فترکنا منتہض بر کسی است کہ قائل است بوجوب رفع چہ ترک یکبار ہم منافی اوست بترک
 کہ قائل است بسنت نموکہ بودن وی تا کسی کہ آنرا سنت غیر نموکہ میگوید چہ رسد چہ سنت نموکہ را ہم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاہی ترک کرده و در
 اصول مقرر شد کہ اتیان بفعلی بغیر ترک می مرہ دلیل و جوب آن فعل است پس لا بدست از قائل شدن بترک سنت نموکہ نیز تا وجوب لازم نیاید
 فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث التبرک و اما استدلال بقول ابن مسعود کہ صلیت بکم صلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و در ان رفع نکرد پس
 غیر قوی است زیرا کہ تشبیه فعل مشتعل بر صفات بغض دیگر بسیار است باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما
 الالعام علی ما یشہد بہ الوجہان سلیم لکن ظاہر اشتراک جمیع است ما دامیکہ دلیل بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاہر باشد در حکم
 رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتہض اند بر ان پس قول می رضی اللہ عنہ معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان
 آن ہر دو و نہ ہیچ وجه برای تعارض نیست چہ قول وی دلالت نمی کند بر آنکہ نماز آنحضرت نبود مگر ہمین طریق و نیز این قول در سنن مروی است احادیث
 رفع و صحیح است و در تلمیح صحیح مقدم است از سنن چنانکہ در اصول مقرر شدہ پس ثابت نشود تعارض میان ہر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح
 مرزف را باشد و نسخ بدوئی اہل مساوی با مقدم با علم تاریخ تاخر یکی صورت نہ بندد و ہو ہونا مسفقود و همچنین حدیث برابہ بن غائب الرزفرض کہ ہم

صحت قول می شم لا یعود و اعراض غایم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول می لا یعود بصیغه مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه برابرین عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع و می صلی الله علیه و سلم مطلقاً
و حال آنکه معارف یکبار هم ثابت میشود و بعضی باطنین استمارا فعین از صحابه و غیر هم حکایت کرده اند که بر بوسن عازب نیز از زاویان رفع است و باقی همه آثار صحابه
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از بیچ کی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن سیر صریحاً و از ابن مسعود التزماً بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را بار و آیات متعارفه پیش
که دال است بر رفع شان ختم نموده آید ثابت میشود که آنها مره کرده اند و مره ترک نموده و هوین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فرکتنا پس مستفاد از او
همین است که آنحضرت ترک کرده و ما از وی نسخ فمیدیم پس نسخ نعم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصاً وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
و اما فهم جماع بر ترک ازین قول می پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار محارضة او مخصوص اند پس محارض نشود بان زیرا که در اصول مقرر شده که
ظاهر محارض نص می شود و اما قول ابن الزبیر تخم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقر فی الاصول لیکن برای می اصلی نزد محدثین یافته نمی شود و لا بد است
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت و دلالت پس احادیث صحیح مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قول ابن مسعود که قاصرت در
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
و فهم را عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها را احیاناً و چون نعم نمایند بر آن احادیث و آثار داله بر رفع سفیدین مدعا باشد زیرا که ترک
سخت غیر مطلق نسخ می نیست بلکه لا بد است از ترک ای حیثاً تا آنکه غیر مکرره بودن می ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که حضرت و می صلی الله علیه و سلم سنن یا
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکنند بر آن فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی تکبیراً کتبتن قبل الفجر فیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این رکعت را نمی گذارند و حال آنکه این رکعتین او کسر سنن اند تا بغیر سنن مکرره چه رسد و نزد بعضی صحابه سنیت می ثابت نبود لذا ادائیگی کردند و از عدم
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابوسیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر این مسعود چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه در
تسبیح برین سید و بنا بر اول و خلاف کرد در آن یکی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی از ارم رافی ابی بکر الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداؤد و نسائی است از روایت جابر بن سمره و لیکن در آن نمی از رفع نزد اسلام است نه درین باب
چنانکه از رجوع اهل حدیث ثابت میشود پس در وی حجت نباشد تجاری گفته من احتج بحديث جابر بن سمره علی منع الرفع فلیس لحظ من العلم فی مشهور الاطلاق
فیما انما کان فی حال التمسک انتهی و در سبب گفته بوجهی صحیح فی آنکه آنکه فی ایما تم بایدیم عند سلام و الخروج من الصلوة و سبب صحیح فی ذلک انتهی و چون
امام همدی که یکی از ائمه یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد و قبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد بعد وان کان مع سفره
سختیة الامم فهو اوسع و ارفع من ذلک و الاکتار فی هذا الجائز مجرد الی قوله و لهذا لم یقع فی خلاف الالهام و فی فقط فی سن النواذ الی التي تقع لافراد العلماء مثل مالک
و الشافعی و غیر بما فا حد منهم الا انه ناره ینبغی ان تعمر فی جنب فضله و یجتنب انتهی و اما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد است بایمانی که نزد هر کس
در نماز سیکر و نه چنانکه کتب است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما هم و ابالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرجوع
انتهی پس تحلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تحلیل در برابر خصوص هر کس صحیح غایب است
و رای حجت است و نیز رفع با آنکه نزد وی از جنس سکون نیست در نماز هر چند موضع باقی است پس از جنس نماز نباشد نه مخالف آن مستفق علیها این حدیث
ابن عمر نزد بخاری و مسلم است علی بن مدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد حجت است بر خلق سب که شنید آنرا از پدر بروی است ایچکه عمل کنند

زیر آنکه نیست در سنادش چیزی و زیاده کرده بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدیسی که کان علی اعلم اهل زمانه و قال من ثم ان بدعة فقد طعن فی الصحابة سلمته
 واحادیث درین باب بسیار است تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است چهار صد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره مشهوره
 روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین چیزی ثابت نشده انتی درینجا بعضی قاصرین گفته اند که این افراط است از مسأله
 سفر السعادة زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین راجع این اخبار و آثار هم نیاموده و این مسکین ندانست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کن
 و بخاری در آن کتاب ادعای استحباب اخبار و آثار و آورده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سابق عبا
 وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و بالجمله بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکور است و بعد
 آن گفته قدوردت فی هذا الباب روایات لایسع لذكرها بالمقام و آسامی بعضی روایات وی این است که روایت کرده اند از عشره مشهوره بحدیث حاکم گفته نیست
 هیچ سنتی که روایت کرده باشند از عشره مشهوره جز رفع یدین و روایت کرد آنرا ابو حمید سعدی رو بروی ده کس از اصحاب همه با نغم گفتند و منهم حسن
 بن علی و سهل و زید و عقبه و ابوسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و بیره و عمار و ام الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابوبکر
 و محمد بن سلمه و ابوقتاده و ابوموسی و جابر و عمیر الیهی و ابن عباس و ابن زبیر و ازنا بعین حسن بصری و عطاء و طاؤس و عطاء و نافع و سالم
 بن عبد الله و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و کحول و غیر هم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اسحق و اوزاعی و مالک و جز ایشان
 متقبل در شمار گفته امر الرفع اوضح من ان لورده الاحادیث المفردات و قد کثرت کثرة التوالدی و صحت صحیح لا تمنع و لمذالم يقع فی الخلل انتی **وفی حدیث**

ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد و الدارمی رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر سر پشت هر دو دست
 خود را تا آنکه بر میگردد و انید آنرا بر دوش خود نشاند که بر سر تکبیر می گفت و این صحیح است در تاریخ تحریریه از رفع یدین چنانکه مذکور خفیه است
 و این حدیث از روایه بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع دست در هر سه
 موضع کما فاه حدیث ابن عمر و لفظ وی نزد ابوداؤد این است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یجاذی
 بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه ثم قال الشاکر و رکع ثم اعتدل ولم یصوب بینه و لم یقع و وضع یدیه علی رکبته قال سمع
 لمن حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بگوید
 خود هم کبیر لفظ الحدیث سیقت تا معلوم بشود که شدلال تمام حدیث است زیرا که ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه
 از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک اسی الرفع الا اهل الکوفة انتی و گفت ابن جوزی نیز به انتی
 للمقیم و المسافر نقلا عن الی فی ان قال سمعت الشافعی یقول لا یجوز لاحد سماع حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة و عند
 الركوع و الرفع منه ان یرکع الا اقتداء بصله صلی الله علیه و سلم و هذا صریح فی وجوب انتی و بخاری از حسن جمیدین بلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک
 عن بخاری و لم یستن یحسن احد و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعی از صحابه و شاید که مروزی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان
 نگفت این اندر اختلاف نکرد اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا افزوده تن از صحابه و سر در کرد
 یعنی در سنن و خلافت نام را ویان رفع نزدیک استی تن و گفت شنیدم حاکم را سیقت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهوره و لم یجئته
 من بعد هم من کابر صحابه گفت بیعتی و به و کما قال ابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمه المرع آورده که گفت در ایامم هم مردم را که رفع یدین میکردند
 و یک بر نفس و رفع و روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر مروزی چون می دید صلی را که رفع یدین نمیکند سنگر زود میزد و او را رواه البخاری

بیر کتاب رفع الیدین بلفظ راه بالخصی و بالجمله اقاویل علماء درین باب بیش از شصت و هفت در تلخیص مرین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده
 رفع را معنی گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سندست یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله فراموش
 نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق قربت و عبادت بودند عادت و این ظاهرست زیرا که افعال نماز همه عبادتست لایسما
 بن این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود و اگر عادت نمی بود صحابه و فقها اهتمام نمی کردند بر ولایت و اتباع وی و از روایت حاکم که ان الله امره بقول
 علی الله علیه و سلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهومی میشود که عبادتست و از رفع کردن آنها بر وی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم است آنها
 نشان را ثابتست که این فعل مختص آنحضرت نبود آری این قدر است که آنحضرت ملتزم وی نبود باری میگرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت
 هم موجب و سنت مکتوبه است و هر که دعای منع رفع دست وی در حقیقت مثبت است و متسک بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر اینست که آنچه
 آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازمست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را حرج و دلائل مانع کافیست و چون حرج تمامست
 با تقدم دعای ثابت گردید و عدم اجماع بر ترکیبی غنی از بیانست بلکه لائق آنست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغه و بعضی از علما بوجوب
 رفع همین مواضع رفته اند که ما ذکره صاحب الفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنتست و بعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت حارضا آثار صحیحین را
 مع ذلک منافی بدعای مانیستند آن حاجب در مختصر گفته نمی شناسم رفع یدین را و گفته اند که سنتست انتهی و مقوی سنینت اوست روایت علی است
 و بنا قول مالک فی آخر عمره انتهی و یدل علیه حدیث المنوطا و اودامت بر سنت غیر مکتوبه و معوجست فاعل آن باجماع سلف و خلف مشابست با آنکه مدیم
 نیاز چاشت و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قدرت طوال از مفصل فضلست از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مکتوبه است و این مطلب هر تر از آن
 بشد مال باثبات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مکتوبه ملامت نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملامتست اما توهم این معنی که چون عدم
 سنت باشد تارک می باید که مشاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفای وی البته قطع وی بدعت باشد
 نیست و مفهوم بدعت از آنست تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلیست که کرده نشد در زمان ایشان آری اگر مراد بدعت
 طریقه مسلک و در عهد آنحضرت و دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که التقابول هم نیز میگرد و شک نیست که فاعل
 مثل این سنت مشاب نیست زیرا که نصی و دو رکعت بعد جمع ثواب برگزاردن این دو رکعت می باید بدنه بر ترک آن آری کفایت میکند برای می در اتباع
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دو رکعت و هر که چهار میگردد ثوابش اکملست از ثواب اقل و الله اعلم **و مسلم بن عمار** مالک بن الحویرث
 رضی الله عنه نحوه حدیث ابن عمر لکن قال حتی یجاذبی بهما فروع اذنیه و مسلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر
 لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی میگردد و انید هر دو دست بالای هر دو گوش را این ملک گفته فروع هر دو
 اعلاهی اوست و گفته اند که فروع گوش شجیه اوست و طیبی گفته مراد فروع عوالی اوست و بالجمله مراد فروع اطراف گوشست و این مخالف روایت ابن عمر
 و ابی حمیدست درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیهست و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه نظر بر دو رکعت
 محاذی میکنند و اطراف انامل را محاذی اذنین دارد و نمایند کرده اند این را بر روایت ابو داؤد و اهل باین لفظ حتی کانت حبال منکبیه حاذی
 باهما می اذنیه در سبیل گفته و با جمع حسن انتهی و تصنف در بیجا نیز اختصار محل و ایجاز محل کنار برده زیرا که از وی نیز فهم میشود که مراد فروع در بیجا
 صورت رفع نزد تکبیر تحریر است پس حسن حال آنکه در حدیث ابی طلحه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائیست آمده
 وی دید مالک را که چون نماز گذارد تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت

اندر وقت برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت **ع** فرمودند که هر کس در هر چهار موضع مذکور باین روش بایستد
بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سخن ظاهر است و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند و گویند که است کبی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی بر خفی رافع اما اولی
نفته اند که اقوامی روایات که بران رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر است که مسافت حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد و باین عمرویی دست برداشت
مگر بار اول در اصول مقرر شده که چون رومی بروایت خود عمل کند حدیث از حجت بپذیرد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر او وارد شود که این عمر را وی
و جواب رافع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل لبین عمر کرده و فعل را عموم تبیین است چندی نگفته که این عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه گاهی
نمازی مخصوص کرده بآنکه در حدیث سالم و نافع است که وی نماز گذارد و بعد از آنست هر دو دست و این حدیث مشهور است و حاصل میشود از جمع این آثار رافع
و ترک هر دو مرة فمرة و بهر المطلب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان بجهت ایشان بر ما و نیز گویند که رافع در قرن صحابه شرت نداشت و بسیار
از صحابه آنرا میگردند جزین نیست که بعضی از ایشان احیانا میگردند چنانکه از قول یحیی بن عیسی بن عباس که ندیدم هیچ کس را که نماز گذارد چنانکه این زبیر گذارد
و لالت میکنند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن یحیی بن عیسی که رافع
گفته منع منع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندر یافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایب مافی الباب آنکه غایت این فعل در قرن تابعین
ثابت شود در فضای سنت دین قرن صحیح استبعاد نیست چنانکه تکبیر نیز در هر خفض و رفع بهم درین قرن مخفی مانده چنانکه از روایت بخارست
از عمره ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیدم روی را که نماز میگذارد و دست از سینه تکبیر میگردید که وی ایمن است و عمره را علم است از یحیی
و این قول مستانست از کلام یحیی بن عیسی و آن محاضر روایات صحیح و داله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی غفیر از تابعین بر رفع دست و نیز گفتند
که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علو قدر و در اجماع صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد و سننیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه حکایت است پس
اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت برسیده
بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکشافش بجهت برسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافق مطلق است
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بروی مخفی مانده چنانکه بر اجماع صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع اہم است
اولا و مخفی مانده و بر عمر بن خطاب تطہیر متبرک از جنابت و مثل این بسیار است با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیره بهم و همچنین تابعین
و فقها بیشتر مکرر شده تمیز گفته اند که ابوحنیفه و صحابی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراہیم با حضرت علی خود و بعضی از روایات خصوصاً ثوری که از ابیہ
حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبحر آنکه بر ایشان بعضی سائل مخفی مانده حال آنکه
آن سائل پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک علم از ثوری است چنانکه اقبال علماء و فقہا شایسته است سعد بن ابی وقاص دست برداشت
دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد و بار سال با آنکه وضع الید علی الاذنی در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرن آخرین
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بر واقع است زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیہ متروک است و فاعل آن جز شیعیہ نیستند و آنحضرت
فرموده پس هر یک از این مواضع تم که گوئیم این تصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شمار شیعیہ شد شمارا باید که بر فعل آن اتفاق ندیدید تا مختص شیعیان
و ترک سنتی را می نخواستند بفرق صنایع غیر مشروع است ترمذی و شمائل آورده که آنحضرت فرمودند داشت سوی سر را و مشرکان فرقی میکنند
و حضرت موافقت اہل کتاب در غیر ما مورد دست میداشد پس فرقی کرد موی سر را و دیگری گفت که فرقی باین جهت کرد که او را معلوم شد که
تفریق از ستمن ابرو بر سر است پس در اینجا آنحضرت تشبیه اہل کتاب با وجود کفار بودن آنها و دست داشت در اینجا گمان بودن آن ابرو بر سر است

سابقین کرد حال آنکه ما مورثه تقلید ایشان در جمیع افعال تالیسینیه که سنیت آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شده چو رسد بانکه ما درین نوع کلام
تشبیه فرقی خالصه کنیم بلکه موافقت با ایشان تعلق است بعد از آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده باشد که این موافقت شد با آنکه اینها در آثار اهل کتاب تا به علوم
شدند این معنی که فرق از سنن ابراهیم است و بعضی قاصدین گفته اند که رفع منسوخ است بقوله تعالی و قَوْمًا مَلَأُوا الْقُلُوبَ قَانِطِينَ اسی بالتسکین و التکون و رکعت
خلاف سکون است پس هیچ حرکتی نباید کرده مگر آنچه شوتش مشتبه باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست و لیکن قضاوت حق المقام آن تعرض رفت
پس سبکیم که رفع هم شتر است و قنوت عبارت است از ترک حرکات عادت و عبادت و در نماز باید که در نماز هیچ دعا جز دعوات مشهوره که در حال آنکه
بالاجماع جلال است و آمانی یعنی ایراد بر افعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد است یا تقلید پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکه خارج فریب و دیگر بود و جز از بعد مذاهب چه وی رفع میکند و حنفیه منع میکنند و قنوت نمی خوانند و غیر حنفیه منع نمی نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع
و ترک قنوت مذہب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم کبری است احمد دارد پس معنی اجتهاد کاذب است
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مقلد و این نیز خلاف اجماع است چنانکه در مسلم الثبوت است لایرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود و حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین همچو صاحبین زلف و طحاوی و جصاص و غیر هم از حنفیه بودند با آنکه اجتهاد
ایشان از نظرین شمس است و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعضی مسائل قول مجتهدی را در بعضی دیگر قول مجتهدی دیگر را خور اجماع است بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذہبی اختیار کند که مخالف احوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب است کما هو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحده مشتمل بر شرائط و ارکان که اختلاف کرده باشند در آن بسوی دو قول با ثبات شرطیت بعضی باریکیت و
موافقت بقول المشبوت و نفی بعضی موافقت بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح موافقت
مذکور است اسی ایجاب یعنی مشتمل بر منافاتش بالاجماع و اگرچه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع است و اما بودن مجتهد کیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد آن مجتهد مطلق است و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد آن کسی است که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله
با علم بطریق و دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بقانون آن نیست مثل ابو حنیفه و شافعی بلکه بقدری که بران مرجحان ظن معینی شود
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئله کافی است و مسلم نیست که عمل مقلد در بعضی مسائل
بقول مجتهدی و در بعضی دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود است زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن معتقد باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن تفصیل مذکور
و سخن در تحقیق این مسئله در ذرایع اواد ما نعین دفع بسیاریست و در بسوطات مذکور و آنچه در خور این مقام است آنست که کلام درین مسئله در دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتق نموده از خروای گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصاً مذہب حنفیه و آنکه یکی از بسیار از آن است
که در حجة الله الباطنه گفته حق نزوم آنست که همه سنت است و نظیرش در ترست بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند دست ترست بسو
من از غیر رافع زیرا که احاد پیش رافع اکثر و اثبات انداخته و در ارکان اربعه گفته رافع احسن است و عدم رافع حسن و در مال ابی یوسف گفته رافع بدین نزد
ابو حنیفه مست نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتی و در تکمیل مولفه مولانا رفیع الدین دهلوی رخ است که سنیت رافع باقی است و نیست
مجتهدین ازنا گفته در اصل سنیت وی فی الجمله و نه در جزای بقای او اگرچه بعضی متعصبه از آن منع کنند زیرا که رافع از آن چیز بانیست که مخالف افعال
صلوة باشد چاقی است در تحریمه و قنوت و عیدین پس نگیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتی و در بعضی سنده در بیان رکوع که نزدیک است

یعنی بر کوع رفتن برفیع بدین کند و فکر می از اذکار ما توره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین است که حق این است برفیع بدین نزد ائمه
و کوع و قیام از آن قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مکرده است از سنن حبسی مشابست فاعل او بقدر فعل او همیشه کند موقوف آن و اگر یکبار کند مثل کون ثواب با
و نظام نیست تا رکب او و اگر چه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم محدث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نیکمم او را کند
کسانی که گفت خلی تعالی در شان ایشان و من یشاقق الرسول من بعد ما تبیین له الهدی و مراد است بری فعل غیر فرض است و غیر محقق بود
صلی الله علیه و سلم که گروه باشد از رسول خدا و خلفای راشدین یا مرنوده باشند بدان یا تقصیر نموده باشند بران بطریق قربت و تسبیح نشده و باجماع مذکور
گشته و مراد غیر مکرده چیزی است که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول فاعل صدم برفیع زیرا که مردم فعل نیست و غیر فرض فاعل بدین است
و بنیر محقق هم فاعل محقق باحضرت بجموع وصال و بقید عدم نسخ سنن مشهوره بجموع قیام برای جثانه و بقید عدم ترک بالا جماع سنن متروکه بالا جماع بجموع برفیع بلایه
الی قوله پس ثابت شد برفیع بدین در مواضع اربع مذکوره بر روایات صحیحه ثابته و آثار ضعیفه را جمعه و مذاهب معتدله از ائمه حضرت و از کبری ای صحابه و عظامی علماء و فقه
جمهدین بجمیعیتی که شوب نیست بان نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان تو اتر را و از شهرت خود الا اقل نیست انتهی و دلایل مذکوره غالباً با ما همین بسا
ما خود است اما بالاتر تب باضمیمهها مناسب مقام و این مهمان حنفی بلکه محققین حنفی اند و کتب فتاوی ایشان کتب و فتاوی حنفیه است پس تحقیق این برای
حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذاهب حنفی باشد و الله اعلم بالصواب **و سخن و اصل بفتح و او و الع بعد بجز کثرت و می الی یونئیده است**
بضم ما و فتح نون بن جحس بن ربیعہ الحضرمی بضم حای مملو و سکون جیم و برا پدرش از پادشاهان حضرت موت و بمن بود و وی نزد آنحضرت معززی است
و خود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد چون در آمد بر آنحضرت بکس و برای وی ردای شریف و نشان او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی اول و اوله و عامله
او را بر اقبال حضرت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد و جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد با وی و روی عنه ایناه علقه و عبد الجبار و غیره
قال صلیت مع التبی صلے الله علیه و سلم فوضع یدیه الیمنه علی یده الیسریه علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا
پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک نبویش و آیین حدیث دلیل است بر مشروعیست وضع مذکور و بر اینکه محل وحی صدر است کون
در سناج گفته جعل مره تحت صدره و در نجم و حاج گفته عبارت صحاب تحت صدره است یعنی درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت بسیم
انگاشته انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیها این را به است اما نزد مالک ارسال است با جواز وضع بر سینه نهادن یعنی بالاتر از آن مذاهب
امام شافعی است و بر روایتی از امام احمد بن حنبل است خواه زیر ناف نهادن یا بر سینه و نزد امام ابوحنیفه و بر روایتی از امام احمد زیر ناف شد شیخ در ترجمه گفته
احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متفق علیست نهادن دست راست بر دست چپ است
و زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه محمود و معتاد است اختیار کرده و آن تحت سینه است انتهی
تویم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این جهت که زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد
حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی روایت کرده که سنت وضع بدین است زیر سره و نماز و از ابی حمیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت
وضع کف است بر کف در خانه و نهادن هر دو را زیر ناف اخرج رزین و این حدیث صحیح است و در زیر ناف و لیکن نودی گفته حدیث صحیح ضعیف است
یرا که در سندش عبدالرحمن بن سحی واسطی است و او ضعیف است بالاتفاق و رواه الدارقطنی و البیهقی ابی نعسان طریقه و حدیث و اعل صحیح است در نهادن
سینه در سفر السعاده گفته دست راست بر دست چپ نهادن بر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شد فانتهی و نزد ترمذی است از قبیده بن
نیکیش گفته دیدم سوانی حدیثی نهاد دست بر سینه خود و شوکانی گفته ضم بدین یعنی کف است بر کف نهادن ثابت شده است بر روایت صحیح که گس از صی

تا آنکه این سید البر گفته که درین باب از آنحضرت نقلانی زیاده انتهی بود و در سبیل گفته و در قول جمهور الصحابة و التابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و این مندرج
 و غیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مردی است از وی ارسال به سارا الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنزیر العینین است که وضع بر بر آخری اولی است از
 ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بیثبوت رسیده بر روایات صحیح ثابته از آنحضرت و از اصحاب بی مالک در موطا
 و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکمی کردند باینکه بنده مرد دست راست خود بردست چپ در نماز گفت
 ابو حانم نمیدانم بلکه آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن حلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
 پس میگفت شمال خود یعنی خود ترمذی گوید و درین باب است از وائل بن حجر و غطفان بن الحارث و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد گفت
 ابو عیسی حدیث حلب حدیث حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و تن بعد هم می بینند که بنده مرد و همین خود بر شمال
 در نماز و بعضی بگویند که هر دو را بالای ناف نهد و بعضی زیر ناف و این هر دو واسع است نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و اسود
 و نسائی عن اهل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطفان بن الحارث و قبیصه بن حلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء
 که وی گفت از اخلاق پیغمبران است نهادن برین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم اجاب بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
 خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الحوراء و اما روایت ارسال از بعضی تابعین مثل حسن بن ابراهیم
 و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر که اخرج ابن ابی شیبه پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است حمل است بر آنکه وضع راست است
 نه چپ استند بلکه عادت از عادات انکاشند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت می باجو از وضع و اگر حدیث وضع بایشان رسیده است چنانچه است
 که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بنا علی الاصل نمودند زیرا که وضع امری جدید است محتاج بدلیل و چون دلیل
 پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال تا آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیره است قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که پیش گیز
 همین خود شمال خود را گفت این را از برای تو فرموده که اخرج ابن ابی شیبه و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمر بن دینار را می گفت این را
 چون نماز میکرد هر دو دست خود می گذاشت اخرج ابو بکر بن ابی شیبه پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات است از وی چنانکه ابو داود
 از زید بن عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صفت قدین و وضع بر علی الیه از سنت است و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح
 پس فعل او باشد و فعل العموم که در روایت وضع از وی مرفوع است زیرا که آنرا منسوب به سنت کرده و قول صحابی من است حکم رفت است کما احتج فی کتاب
 اصول الحدیث و معنی شایر وی وضع را از سنن هر بی نداشت و فم صحابی حجت نیست لایسا و حتی که مخالف اجاب صحابه بنحو ابو بکر صدیق و علی بن ابی
 و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد و نحو هم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال سفیهه سیاه است در باب وضع
 پس لایق عدم تعویل است بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم الثقات بسوی می و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب است اهل تدنس
 از اصحاب بی مطلقا از وی روایت وضع می کنند بر این است که در فرض باشد یا نقل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکرم
 بن الخارق بصری شاهد است و اهل مصر از اصحاب بی ارسال روایت کرده اند در فرض وضع و نقل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
 روایت نموده و شهب اباحت وضع نقل کرده و ستانین مالکیه اگر چه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذه مخالف روایت
 جمهور اصحاب است پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و صادم الطابق نخواهد بود بنا بر شد و وی این صاحب تا پیش کرده در مختصر خود با اعتماد
 بر ارض چون بر او در خود از جمله و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او بتساوی است زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مردی است

شیخ ابن امام گفته ثابت نشد چیزی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف و محمود از حنفیه زیر سره و از شافعی تحت صدر است
 و از احمد و قول است کالمذہبین بتحقیق مساوات است میان هر دو و انتی کلام التنزیر و از نجاست که شوکانی در مختصر ضم بین گفته و تفسیر تحت سره علی
 الصدر نموده و لیکن در معمولات مزار مظهر جانچانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند و می فرمودند که این روایت ارجح است از
 روایت زیر ناف انتی اخروجه ابن خزيمة و اخرجه ابو داود و النسائی بلفظ ثم وضع ید الیمنى علی ظهر کفة الیسری و الریح من الساعد
 و ریح بضم یاء و سکون سین جمله مفصل را گویند که در میان ساعد و کف بوده است **و عن** ابی الولید عبادة بضم عین جمله و تفسیر بوده
 و بعد الف ال جمله بن الصمامت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی است حاضر شد هر سه عقیده و بدر وجه مشابه را عمر بن خطاب او را قاضی شام
 و محکم کسان آنجا مقرر کرد و وی اول در محصل اقامت نمود پسترسوی فلسطین آمد و در راه انتقال کرد و گفته اند که در بیت المقدس نرسیده اربع و ثلثین
 و هو این ثلثین و سبعین سنه و سی یکی از انماست که کعب بن اشرف یهودی را شتند روی عنه انس بن مالک و عبد الرحمن بن ثابت و قتل یموم الیهامه
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرء القرآن نیست نماز کسی را که نخواند آتم القرآن را
 و این نیز نام سوره فاتحه است بحمت شمالی بر مقاصد قرآن که شنا بر خدا عز اسمه و تعبد بامر و نهی و بیان و وعد و وعید است یا چون مبدأ و مفتح
 قرآن است و یا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابو داود و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست است لیکن
 ابن حبان گفته که متفرد است باین زیادت معمر از زهری و اعلال کرده است آنرا بخاری در جز الفقرة و در روایتی باین لفظ است لم یقرء بفاتحة الكتاب
 عوض لم یقرء بآتم القرآن شیخ در ترجمه گفته متسک کرد باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز نیز کافی کرد نماز را از کسی
 که فاتحه نخواند و زود ما لو کمال است بدلیل قوله تعالی فاقرؤا و اما تکتب من القرآن و نیز فرمود آنحضرت امر الی را اقرء ما تیسر مسک من القرآن
 پس فرض که نماز بی وی روا شود خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و آنچه
 گفت محرم بطور صریح خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که در او وارد درین باب و آن احادیث بیان تا مبر
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد احمد و بیقی و ابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان آتم القرآن را و امر است
 در وجوب و صاحب منور المنها لاین روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این دهم است و آنچه در بخاری است از حدیث وی این است
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحه الكتاب و مراد بقول وی افضل ذلک فی الصلوة کما نیز هر رکعت نماز است نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا
 صلے الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قریبه موآله است بر زاد در هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 همراه قرارت فاتحه از صفات رکوع و سجود و اعتدال و خوان ذکر کرده مامور به است در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع و سجود و اعتدال و الیه بیان رکعت
 از نماز کافی است تا قرآن فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیز بار در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کمال است
 بلا دلیل آنرا بخیا معلوم و متعین شده که مراد از قول وی بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند کما رواه مسلم فرمود
 صلوا کما را بتونی استی پس واجب شد که در هر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعیه چون متعلی در آن فاتحه خواند زیرا که نماز مرکب است از افعال
 و افعال مرکب منتفی میشود با تنفای جمیع اجزا و بعض اجزا و حاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تقدیر صدق نفی ذاتی با
 و انصاف آینه معلوم می شود که نفی متوجه است بسوی کفایت آن مانده نفی ذات است در حال زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در صنفی نیز
 جایزین عبد الله بن علی رکعتی یقرأ فیها بآتم القرآن فلم یصل الا در الامام گفته ابو حنیفه قرابت فاتحه را در هر رکعت از نفل و در هر رکعت از فرض واجب گفته

وتبرک واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا کله نماز در پیش می فاسد نمی شود و شافعی قائل است بآنکه همراه نقصان فاسد هم می شود
 مسئله جمعی گفته اند که وجوب سوره فاتحه سحر می شود بیسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوب فاتحه شامل
 این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست است بحديث ابو داؤد که آنحضرت بر آمدند مسجد و آنجا اعراسی
 و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت فرمودند الحمد لله القرآن واحد والاسنة شتی و تصویب آنهمه و استحسان قومی که تجویز قرات
 استند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جانب ثابت نشده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابض مطهرین و غیر آن کرده باشند با وجود
 دخول عجمین و اعراب در اسلام مسئله کلمه از فاتحه اگر چه کند بوجهی که در عرف آنرا قرات فاتحه گویند نماز درست نشود و از فصلی که هم قرات را
 نقلی کند ضرر نمیرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که هم قرات کل فاتحه را نقلی کند قاطع قرات اوست بخلاف آنکه نقلی کند انتهی متفق علی
 در مستقی گفته رواه الجماعة ولیکن بلفظ فاتحه الکتاب و در تخیل الاوطار گفته و درین باب است از الشرح فی الترمذی و از فتاویٰ زید ابو داؤد و نسائی
 و از عبد الله بن عمر زید ابن ماجه و از جابر بن زید ابن ماجه و از علی رضی الله عنه زید بیهقی و از عایشه و ابو هریره و فی رواية لابن حبان

والدارقطنی لا تجزئ صلوة لا یقر آیهها باقر الکتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سوره فاتحه در مستقی
 منه دارقطنی گفته اسنادش صحیح است و صححه ابن القطان و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و او را شاهی است از حدیث ابو هریره باین لفظ که فرموده
 می شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بآتم القرآن نودی در شرح مسلم و مصنف در رفع قول بوجوب فاتحه در هر رکعت بالنسبت بمحمود کرده و ابن سید الناس
 در شرح ترمذی گفته مروی است از علی و جابر و ابن عون و او را عی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داؤد و به قال مالک و در حزر خاگر گفته ظاهر حدیث بالکسی است
 باینجا پیش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیث ابی سعید زید ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز کسی را که بخواند در هر رکعت الحمد و سوره در قرض یا غیر او
 لیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف است و نیز حدیث ابو سعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحه الکتاب در هر رکعت رواه
 سمیل بن سعید الشافعی این الهمادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل بن زید و صاحب الامام احمد من حدیث عبادة و ابی سعید بن النضر و ظاهر وی
 وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام و ماسوم و سر و جهر و مؤید اوست حدیث جابر که هر که گذارد یک رکعت و بخواند در آن
 فاتحه پس ننگزار و مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا و الترمذی و صححه و ذهب حسن بصری و اسحق و وجوب خواندن فاتحه باقرآن است در نماز
 در هر رکعت که باشد یکبار و کذا قال ابو حنیفة ولیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیفا فی لائل طرفین و ترجیح حدیث باب زیل الاوطار

و فی آخری لاحمد و البخاری فی جز الفقرة و صححه و ابی داؤد و الترمذی و ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی من رواية
 عبادة بن الصامت یعنی در روایت دیگر است از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز با ما در پس قرات کرد آنحضرت
 پس گرانی کرد بر وی قرات و دشوار شد پس هر گاه که فارغ شد از نماز فرمود لعلمکم تقرؤن خلفت اما مکرر شاید که شما بخوانید پس امام خود
 و نفرمود و خوانید پس من اشاره بآنکه ما مویست مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن است مرقرات امام را هر که باشد من یاد دیگری و سبب نقل قرات
 بظاهر سماع صوت قاری من باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریعت شده باشد و الله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلمکم تقرؤن
 سنائی این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن سبب است پس لعلمکم یعنی چه و تواند که سبب نقل کر است باین فعل و ناخوش داشتن آنحضرت از این عمل را
 از ایشان باشد و سبب نقل تاثر آنحضرت باشد از نقص که ناشی می شد مرایشان را از عدم انصات و سماع قرات آنحضرت و کامل گاهی تاثر می شود
 بنظر ناخوش چنانکه مروی است که آنحضرت روزی در نماز صبح اقتضای قرات بسته شد و بیان کرد که سبب این بیگلی آنست که قومی پس من می استند

که حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم کفریم ما نرى شیخی میگوید رسول خدا قال
فرمود لا تفعلوا کفیند این کار را و بخوانید خلف امام الا بقا حفة الكتاب مگر سوره فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این خطا
بوتین است واجب است قرار حفة فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذکور شد شافعی است در مستوی شرح منوطا گفته نزد شافعی قرار حفة امام واجب است
خواه امام بجز خواند یا بجز پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتات امام نماید و الا بخواند براه امام و الا ک گفته بخواند وقت اسرار امام بجز حجاب ابو حنیفه
گفته اصلا بخواند و اگر خواند مکرره باشد انتهی و در قوی از ابو حنیفه در نماز سر می که رکعت جائز است و در کفایه از امام محمد و ابو حنیفه عدم رکعت قرار حفة
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد اباباس آورده و در تنویر العینین گفته و الا فی قرار حفة فاتحه در جانبین قوی اندکی بعد تا مل
ظاهر میشود که قرار حفة اولی است از ترک تعویل درین باب بقول محمد است چنانکه در برابر از وی نقل کرده انتهی و باین گفته از صاحب جمیع المسائل الغر
ووالله اشیح عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظفر جفانان در معراج رحمت الله تعالی و در احسن علی حدیث گفته یحیی بن رمدین باب رساله مستقل است که در آن
اثبات قرار حفة از کتاب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار است از جمله این حدیث است که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام
قرار حفة می کند گفتند تا سکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحه الكتاب را تصنف در تخفیف گفت استناوش حسن است و نزد ابو داؤد است از حضرت
ابی سعید که گفت ای کرم ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینک خوانیم فاتحه الكتاب و ما تیسرا و اسنادش صحیح است در سبیل السلام گفته این حدیث
والت کرد بایجاب قرار حفة خلف امام تنصیفا چنانکه دلالت کرد بر ای وی لفظی که نزد شافعی است بنا بر عموم خود و این ظاهر است در عموم نماز حرة
باشد یا ستره و در هر رکعت و باین گفته اند شافعی و گفته اند حنفیه بخواند آنرا امام مکرر در سرب و نه در جهره و حدیث عباده حجت است بر همه و الله اعلم
بحدیث من ضللی خلف امام فقره الامام له قرارة با وجود وضعیف بودنش مصنف در تخفیف گفته مشهور است از حدیث جابر و او را طرق است از جماعه
از صحابه کلها سلوک انتهی و در سنن الخیار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضحاک و صحیح اند مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام است
چه لفظ قرار امام هم جنس مضاعف است شامل بر آنچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی قل اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و حدیث
اذا قرئ فی فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص است بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام اسمیل و در ذیل الاوطله
دارقطنی گوید این حدیث یعنی قرارة الامام له قرارة را جزای منصفه و حسن بن عماره دیگری سند کرده و این هر دو وضعیف اند و مصنف حدیث الهامی گفته
ان وضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مگر کسی را که بخواند
فاتحه الكتاب و ظاهر حدیث در فرضیت قرار حفة امام و هو الصواب خلقا للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قرار حفة او که است بعضی گفته اند
میان سکتات امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قرار حفة فاتحه و دلیل برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث جابر
وال است بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید او است بایضاح حدیث عباده نزد ابو داؤد که وی نماز گذارد خلف ابی نعیم و جگر کرد ابو نعیم
بقرارت و خواندن گرفت عباده ام الكتاب را چون برشتند از نماز بعضی سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم چه میگوید
گفت آری گذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض نمازها که در آن جگر کرده می شود بقرارت پس ملتفت شد بروی قرار حفة و چون فارغ شد از نماز
رکورد بر او فرمود آیا میخوانید شما و گفتند چه میگوید بقرارت بعضی از ما گفتند آری بخوانیم فرمود بخوانید من میگویم چیست مگر آن نمازعت کرده می شوم
قرآن را پس قرار حفة کنید هیچ چیز را وقتی که جگر کنم مگر با تم القرآن پس عباده که راوی این حدیث است در پس امام بجز قرار حفة فاتحه که در زیر آن کلام آنحضرت
ضمیمه که قرار حفة آن خلف امام بجز باید کرد اگر چه با امام منازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فی خلع کرد و ابی السائب از وی پرسید که من این را

در پس امام می باشد یعنی پس بگوید یا همیره ذراع او را خله کرد و گفت آخر ایها فی نفسک یا فارسی الحدیث و طویلی که در حدیث
و صحیح در هر رکعت بسرباید خواند پستگفت در نمازی که امام بچهر کند تو نزد سکت و وی بخوان و اگر سکت نکند قبل از نوب و بعد از وی و همراه وی بخوان
و ترک کن آنرا در هیچ حال رواه ابو داؤد و در حجة الحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سکت طویلیه میکرد که ماموم در آن فاش می خواند
فهی سکتة قل من الایمة من یستعلمنا فی من لسن المجره انتهى و نودی و راؤ کار گفته مستحبست تطویل این سکتة تا ماموم فاش بخواند انتهى حافظ ابن
در کتاب الصلوة که از مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سناد صحیح و در ضعیف که سکتة میکرد بعد قرائت فاش تا بخواند فاش را که سکت که
تحلف اوست و اگر این سکتة طویلیه که در آن ماموم قرائت فاش را در یاد میکردی بر اصحاب وی مخفی نمادی و معرفت و نقل ایشان آن سکتة را هم تر
می بود و سکتة افتتاح انتهى و مصنف روح در تخریج الاذکار برای قول نودی دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب حجة الحافل قولی عجیب است
و باطله احتیاج کرده اند ضحیه بر عدم فرضیت فاش بحدیث مسی زیرا که در آن امرت بقرائت ما تیسر من القرآن و شافعی را ازین احتیاج جوابات
اقوامی اجویب این حدیث لا تجزی صلوة است دیگر آنکه در حدیث مسی نیز غم قرآنم القرآن وارد شده رواه احمد و ابو داؤد و ابن حبان دیگر حدیث
مسی است بر ما جز از تعلم آن و حال آنکه وی از اهل اوست و در نیل الاوطار گفته قول مسی ما تیسر مجمل همین است یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که تیسر
برای حفظ مسلمین همین فاش بود و گفته اند که مراد ما تیسر ما را و علی الفاش است جمعا بین الاوالة زیرا که حدیث فاش زیادتی است که تفسیر سابقین واقع شده
و این جمع حسن است و حسن الشیء یعنی الله عنه ان الشیء صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر ک انوا یستفتحون بربیتکه
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خوانند
لیکن قرائت آن مجمع علیه است هیچ یکی را در آن خلاف نیست و با حدیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده خواه جزو فاش و ازین
چنانکه شافعی گویند یا نمانند چنانکه مذهب ضحیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنیفه که او را افتتاح الصلوة میدارد مثل توفذ و در فاش
از وی و نیز در صلیب در اول هر رکعت زیرا که تسمیه افتتاح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیات تسمیه فاش را
نه در میان فاش و سوره مگر نزد امام محمد و صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد با الحمد مدرب العالمین سوره است و ما میگویم که مراد
نقی جهت بسمله نه نقی قرائت آن در تصحیف گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسمله را بجز در ضحیه و همین است مذهب امام مالک جمعی تاویل
کرده اند بلکه خوانند بوجهی که مسجع می شود پس مالک کند بر نقی جهت بر نقی قرائت مطلقا و فقیر هیچ دلیل بر فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافته است
که مالک کند بخواندن بسم الله ضحیه و در پیش شافعی خواندن بسمله فرض است زیرا که جزو فاش است و بجز بسمله در صلوة جهت سنت است و در پیش
ابو حنیفه مستون است خواندن آن بطریق اخفا در جریه و سهریه و الله اعلم انتهى و حافظ ابن القیم در می فرموده که آنحضرت گاهی جهر میکرد
بسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جهر و شک نیست که اگر همیشه جهر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای و
و بر جمهر اصحاب اهل بلدة او در اعصار فاضله که این از اهل مجالست و در ثبوت وی احتیاج با الفاظ محمله و احادیث و ایهیه باشد ضحیه تک الاحاد
غیر صحیح و صحیحها غیر صحیح انتهى منتفوخ علیه و درین باب احادیث دیگر است و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظ و علما اختلاف کرده اند و جهر
بسمله در نماز از ابی هریره آمده که وی نمازگزار بود و جهر کرد بسمله در قرائت و گفت بعد فراغ اذان انی لاشبهکم صلوة برب رسول الله رواه النسائی و ابن خزيمة
و ابن حبان فی صحیحهما و الحاکم فی المستدرک و صحیح الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیرهم و ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را بسم الله الرحمن الرحیم
رواه ابو داؤد و الترمذی و گفت ترمذی پس سناده بزرگ و روایت کرد و حاکم در مستدرک ان ابن عباس بن اخطاک بود آنحضرت جهر میکرد بسم الله الرحمن الرحیم

قال صحیح ودر بخاری است از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت بود قرارت او مدیتر خواند بسم الله الرحمن الرحیم و حال
 از میگرد بسم الله را و در از میگرد الرحمن را و در از میگرد الرحیم را و از آن مسلم آمده که گفت بود رسول خدا قطع میگرد و قرارت را بسم الله الرحمن الرحیم
 اب العلیین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرج احمد فی مسنده و ابو داؤد فی سنن و ابن خزيمة فی صحیح و الحاکم فی مستدرک و ارقطبی گفته است او شن
 صحیح است این احادیث تحت کسی است که قائل است بجهر بسمله و اما کسی که میگوید جهر نکند بسمله پس حجت و هی حریث عایشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 شروع میکرد نماز بکبیر و قرارت را بالجهد شدت العالمین اخرج مسلم و قد تقدم فی کتاب و دیگر همین حدیث است و اهل سنن نیز از حدیث عبد الله
 بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای باربعه و دیگر ائمه از صحابه شوقانی و فرغ القدر گفته احادیث ترک اگر چه صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح است با آنکه
 خارج است بخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لایسا با اسکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی است یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی جهرا
 نزد جهر بقرارت آن سوره که مفتوح اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این سئله استدلالا و ردًا و دفعا و روایة و در ایة موضع
 دیگر است گویم استیفای این بحث بوجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطال بسیار بود و گذشته آمد زاد مسلم لایذکر
 بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قرلوة و لافی آخرها زیاده که مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را در اول قرارت و نه در آخر
 آن و هم در مسلم شدت از حدیث ابوهیره که چون بر میخواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرارت را بالجهد شدت العالمین
 سکوت میکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن است که ابتدا بسمله نمی کرد و شافعی که قائل اند بجهر بسمله مرفا تاجه را تا اول
 میکنند که مراد بالجهد تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که جهر بسمله نمی کرد انتهی و در سبب زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفس ورنه
 در آخر وی بسمله نیست و احتمال که مراد بآخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل است بر آنکه این هرست بزرگ بسمله مقتضایان خود می شنوایان
 جهرا با احتمال قرارت وی سرا و عدم قرارت هلا و لیکن قول وی و فی روایة عن انس لاجم و النسائی و ابن خزيمة بضموم خود است
 بر قرارت وی سرا لا یجوز من بیسم الله الرحمن الرحیم جهر نمی کردند بسمله و فی آخری و در روایت دیگر است از انس که ابن خزيمة
 کانوا یسرون بودند که نهان می گفتند بسمله را و جهر میکردند بران و این صریح است در قرارت بسمله و لهذا گفت مصنف رح و علی هذا
 و برین یعنی قرارت آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را بسر یجمل النفی حل کرده میشود و نفی فی روایة مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لایذکر
 یعنی ذکر نمی کردند بجز آنکه ترک میکردند و نمی خوانند خلافا لمن اعلمها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم علت
 این است که او زاعی این زیادت را از قتاده مگاتبه روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه او زاعی منفرد نیست بان بلکه غیر وی نیز از ائمه و
 صحیح اخرج کرده و باین حدیث استلال کرده اند برینکه بسمله را بجهر یا بیهر گفت و نه بسر و نه دفاتحه و نه در غیر وی بنا بر آنکه مراد بقول وی و لافی آخرها
 اول سوره دوم است و هر که اثبات کرده گفته مراد بجهر است حضرت عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است و بسمله را بسر میخوانند که گفته مصنف
 در سبب السلام گفته علماء درین سئله اطال کلام کرده اند و بعضی اعلام در آن تصنیف نموده و بنامی آن بر ضرب طراب حدیث انس نهاده و گفته که در و
 حجت نیست و اصل این است که بسمله از قرآن است و در از شد جدال در میان علماء از طوائف بنا بر اختلاف مذاهب اقراب این است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم گاهی جهر میکرد و گاهی اخفا و قد طوئننا البحت فی حواشی شرح لعمدة بالازیادة علیه و جماعتی از محققین برین است که بسمله مثل سایر آیات
 قرآن است در جهر یا بران جهر کند و در سریه سر نماید و اما استلال بجهر خواندن آنحضرت بسمله را در فاتحه و جز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت با آنکه قرآن
 اهلالت میکند برینکه وی آیت است پس غیر نتمض است زیرا که ترک قرارت در نماز اگر تا بر ته شود دلیل بر نفی قرانت وی نباشد زیرا که جهر بقرارت آیه در

دلیل بر قرآنت نیست بلکه دلیل عام است ازان و دلیل عام بانتقای دلیل خاص منقحی نمی شود انتهی در حجة الله البالغة گفته بسمله آهسته تویزیر الیه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرات و نیز احتیاط بهمدرین است انتهی و بعضی احادیث آمده که آنحضرت جبر میگردید بسمله و همچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف است و تخلص بران کلمه کرده شیخ در ترجمه فرموده تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و صحابه و دیگر که جهر نمی کردند بسمله اگر چه نماز جهری بود شیخ ابن العمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در سنن او بی سخن است و هیچ یکی از ابواب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد حدیثی در آن با وجودیکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیر هم از ائمه لاتعد ولا تخصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بهجت کمال قرب بعضی از سبندیان آنرا شنیدند و ترندی و اباب عقده کرده یکی برای جهر تسمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفتند که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیر هم من التابعین و من بعد هم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذنب امام عظیم صرح و ارجح است انتهی گویم احادیث جهر بسمله بالا گذارشته و بعضی ازان بیحجت و تشوکانی بترجیح جهر بر سر رفت و با و له صحیح با تباشیر رسانیده فتنه بر و سخن ابی عبدالله نعیم بن عبدالله تصغیر مولای عمر بن الخطاب المجعول بضم سیم و سکون جیم و کسره سیم نامی و را در آخر و یقال بفتح الجیم و تشدید الیم الثانیة ذکره الجلی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بجهولین را گفته است که بجای آن ذکر کورست و در فتح گفته که وی با شتر مجرمی مانند این وجه ملقب شد این نام و جرم به ابرای سیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بخرم سبب آنکه ما را بود

بترجمه جبریدینه در هر جمعه وقت نیمه روز قال صلیت و راء ابی هر برة رضی الله عنه فقرا بلسم الله الرحمن الرحیم شقراً بأمر القرآن حتى اذا بلغ ولا الضالین قال المبین گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سوره فاتحه تا آنکه رسید بافظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت است بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماسوم اگر چه امام آمین نگویید و در تأمین مقتدر در صلوة سر بر تقدیر سماع خلایق است نزد بعضی نگویید از جت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن العمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهول بود چنانکه مذنب شافعی است و آمین تخفیف سیم است بدالف و قصر آن نیز آمده حتی آن اللهم اسمع و استجب یا لذلک فلیکن کذافی المصنف و یقول كلما سجدا و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوهریره هر گاه که سجده کرد و چون راست بایستاد از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استناد از سجده اولی و ثانیه و در بجای دلیل است بر تکبیرات نقل در مصنفی گفته اتفاق کرده اند ایبر برین تکبیر او آن است و دو تکبیرت در چهار رکعت و همه آنهاست است مگر تکبیر اولی که آن فرض است معتقد نمی شود نماز بدون آن انتهی

شرفیقول اذا سلم والذي نفسي بيده اني لاشهدكم صلوة برسول الله بستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند شما هم از روی نماز گذاردم برسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن خزیمه و ذکره البخاری بنیلقا و اخرجه السراج و ابن حبان و غیر هم و بوب علی النسائی الجهر بسم الله الرحمن الرحیم و این صح حدیثی است که وارد شده است درین باب و بنویسد مراحل را که بدون حکم بسمله است حکم سوره فاتحه در قرات جهر او شرازی را که این ظاهر است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بسمله را اقوال ابی هریره انی لاشهدکم صلوة برسول الله صلی الله علیه و سلم اگر چه محتمل است که مراد مشابهت باشد و اکثر اقوال و افعال آنحضرت طریقی این احتمال خای ظاهر است و بعد است از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا برسول خدا صلی الله علیه و سلم پستر گوید و الذی نفسي بيده اني لاشهدکم صلوة و در وی دلیل است بر شریعت تأمین بر ای امام داقلنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت پس شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غیر الغضوب علیهم ولا الضالین بگفت آمین ورازمیکرد بدان آواز خود را گفت که این حدیث صحیح است اخراج ابن حبان والدارمی وابن ماجه
وعن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأ آية الفاتحة فارقوا الله

الرحمن الرحيم فانها احدى اياتها چون بخوانید شامسوره فاتحه پس بخوانید بسم الله را زیر که بسمه یکی از آیات فاتحه است چنانکه مذکور شد شافعی
و در حدیث ابن عباس است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم شروع میکرد و نماز خود را یعنی قرات را بسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذی و لیکن
ترمذی گفت که این حدیثی است که اسنادش قوی نیست و ظاهر آنست که هر دو جهت شمی خواهد بود و الا در افتتاح بتسمیه خلافی نیست و در حجه الله البالغه
گفته که روایات در بودن و نبودن بسمه آیتی از فاتحه مختلف آمده و صحیح شده از آنحضرت افتتاح بالمحمد و عدم جهت شمی در روایت که جبر و بعضی احیان
برای تعلیم سنت صلوة بایشان باشد و ظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاص می فرمود و خاص صحابه را همچو اذکار و آنچه انبی گردانید
که نامه بران ما خود شوند و بر ترک آن ملامت گردانند و در سنن ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و مسند احمد و سنن ابی یوسف و سنن ابی حنبله و سنن ابی شیبه
احادیث جبر بسمه در نماز بوسعت تمام بطریق رفع از علی و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سلمه و جابر و انس بن مالک سوق کرده بعده
گفته روی الجبر بسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم عن اصحابه و از واجه غیر من ستمینا کتبتنا احادیثهم بذکر فی کتاب الجبر مفرد او مقصرا
بعلی من ذکرنا ههنا طلبا للاختصار و تخفيف انتهى بلفظه انتهى و بالجمله حدیث دال است بر خواندن بسمه پیش از قرات اگر چه بسمه باشد و بر بودن و
از آیات فاتحه رواه الدارقطنی و صهوب و قفه روایت کرده این را و دارقطنی و گفت صواب و قف است یعنی این قول ابو هریره است
نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم تصنف در تخیص گفت رجال این اسناد ثقات اند و تصحیح کرده اند غیر واحد از ایامه وقف او را بر رفع و اعسله
ابن القطان بعد التردد و لیکن این وقف در حکم رفع است زیرا که اجتماع او در شمر دن آیات مدخلی نیست و رواه البیهقی بطریق آخری و عنه

و از ابو هریره روایت است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة آية القرآن رفع صوته
وقال امين بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سوره فاتحه بر می داشت آواز خود را و می گفت آمین یعنی بجز و آیه شریفه
در جبر تا مین احادیث صحیح و مذکور شافعی و احمد بن است و در مذکور مالک خلافت است و در مذکور ابو حنیفه چه کند مطلقا و احادیث در جبر
بجز بیشتر بصحت آمده و بعضی علما در عدم جبر نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در رو
اختلاف کند تعوذ و بسمه و آمین و ثنا و از ابن مسعود نیز مثل این مروی است و تواند که جبر و اختفاه هر دو بوده باشند تا رة قناره قاله الشيخ فی التجره
گویم حدیث باب دلیل است بر شریعت تا مین برای امام بعد قرات فاتحه بجز و ظاهرش در جبر و تشریح است و بشرعیست می قائل اند شافعیست
و حنفیه گویند در جبر به هم بسمه گوید و مالک را در قول است اول مانند حنفیه دوم نگفتن آن و حدیث حجت روشن است برای شافعیه و نیست و حدیث
معرض برای تا مین ماموم و منفرد و بخاری شریعت دی برای ماموم از حدیث ابو هریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم چون آمین گوید یا ماموم پس آمین گوید زیرا که هر که موافق شد تا مین او تا مین ملائکه را بخشیده شد او را آنچه مقدم شد از گناه وی و نیز و
از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده که چون گوید یا ماموم ولا الضالین بگوید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مرفوعا آورده که چون گفت یکی از شما آمین
و گفتند ملائکه آمین در آسمان پس موافق شد یکی مرد دیگری را بخشید او را خدا آنچه گذشت از گناه وی پس این احادیث دلیل است بر شریعت
آمین برای ماموم و اخیر عام است برای منفرد و جمهور از جمله بزرگ کرده اند و بعضی ظاهر به بوجوب رفته علما بظاهر اللعمه واجب گردانیده اند بسمه
و در جبر تا مین در نماز جو قریب بصدقه حدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید و جوب است بر مومتم و نکند او است اغناؤه بود در آن چنانکه

وحدیث عایشه مرفوعاً از داود ابن ماجه و طبرانی است که حسد نبرد بر شما بود و آن قدر له حسد کرد و نذر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت
 آمین و خفض سر و آورده جبراً ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر اصحاب و تابعین برین است حتی آمین
 زیرا که روایت رفع صوت و مید صوت و بی سجع با المسجد مؤید است و روایات خفض خالی از ضعف نیست در تنویر العینین گفته بعد تحقق
 در روایات و تحقیق ظاهر میشود که جبر تا بین اولی است از خفض زیرا که روایات جبر اکثر و واضح است از خفض انتهى رواه الدارقطنی

و حسنه والحقه صحیحه گفت حاکم سنده صحیح علی شرطها و گفت بیعتی حسن صحیح و لاجبی داود و الترمذی بخوع
 مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در معنی این است چون خواند امام و لا الضالین گفت آمین و بلند کرد بران آواز خود را و در لفظی این است
 که وی نماز گذار پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس جهر کرد و آمین در سبیل گفته آمین بعد تخفیف است در جمیع روایات و از جمیع قرائت و حکایت
 گروه اند روی لغتها و معنی و بی اللهم است و قبل غیر ذلک انتهى گویم یکی از ان لغات آمین است بقصر و تخفیف میم گاه ثعلب دیگر بعد و تشدید
 میم است حکا بالواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد بالف باشد که فصیح
 و ظاهر معنی اولی است بقریه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بصوت بر میدشت آمین آواز خود را و آن صریح است در جهر و در بعضی
 روایات بر میدشت آواز تا آنکه می شنواید صفت اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود و در بعضی
 اول و در بعضی روایات خفض صوت با آمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد از خفض عدم عنف است یعنی
 عدم مبالغه در جهر و جگر استماع کسی که قریب می بود در صفت اول چنانکه در روایتی آمده است انتهى و شک نیست که ارجح همان اول است من

حدیث و اشل بن حجر بتقدیم جبریم و گاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حاشیج در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکند که می
 ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره را می باید خواند انتهى و سخن این ابراهیم یا ابی محمد یا ابی سعاد و
 عبد الله بن ابی اوفی نام وی علقه بن قیس بن الحارث الاسلمی است حاضر شد حدیثه و خجیر و ما بعد ما او همیشه ماند در مدینه
 تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برگشت بسوی کوفه و مراد آنجا و وی آخر کسی است که مرود کوفه از صحابه سینه سح
 و ثمانین قبیل سینه است و در آخر عمر نابینا شده بود از اصحاب شجره است کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلی الله علیه

وسلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیاً فعلمنی ما یجربنی منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت
 رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که پسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن
 بنشیند قال قل فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلیم

استباد در با تمام بقریه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح کرد و بران نماز و این
 بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات
 آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموزت کفایت میکرد و می گویند که این مردی است که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در سیده و گنجی
 چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموزت او را صلی الله علیه و سلم این کلمات و با وجود استبعاد و بر طرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی
 از قرآن است که او را در خود سازد و بدان اوقات خود را سمور وارد و لا بد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در قرآن بود و بعضی فرمودند
 که حفظ انقدر در ایشان آسان نمیکرد پس آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا بحدیث است کند بران و در خود

سازد از شب و روز کند احوال و لیکن در سبب استقامت گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار قائم مقام قرأت فاتحه و غیر است برای
 کسی که قرأت نمی توانست کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی الاستطیع لا احفظ الا ان یحفظ غینا
 پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسی سلمه
 گویم ظاهر آنست که لغتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحه که ذاقی البدر و در مصنفی است اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید هر قدر که خواهد
 و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی تدریجی است بحدیث بنصب امی اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داؤد است که گفت آن مرد
 امی رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود و بگو اللهم ارحمینی و ارحم فی و عافنی و اهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکنز او اشاره کند
 بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس بگردید و دست خود از خیر انستی لیکن در سنن ابی داؤد و لفظ العلی العظیم است رواه احمد
 و ابوداؤد و النسائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاكم و الدارقطنی و الاذقله و در سنن ابی ابراهیم سکنه از رجال بخاری است لیکن عیب
 کرده اند بخاری را بترجیح حدیث وی وضعه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاوردند جمعی و ذکر کرده است او را تود
 در خلاصه در فضیلت نصیحت و گفت در شرح منزه ابوداؤد و النسائی بسنا و تضعیف و پیش کلام ایشان است در برابریم و گفت ابن عدس
 نیاقتم مرور حدیثی منکر المتن استی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه وایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریقین طلح بن
 عن ابی اوفی لیکن در سنن ابن فضال بن موفی است و ابو حاتم و ارضعیت گفته که ذاقی التلهیس و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم
و سنن ابی قتادة رضي الله عنه انصارى عقبى بدرى است حاضر شد همه مشاهیر از مشاهیر صحابه است قال كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگزارد و با ما فبقرا في الظهر والعصر في الركعتين الاولىين پس میخواند
 در نماز پیشین نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاصلة الكتاب و سورتين فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام
 سوره که باشد از قرآن میخواند و لیسعنا الآية احيانا و می شنوایید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این شنوایید
 بقصد بود تا بداند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سوره بیگان آیتی بجز خوانند مفسد نیست
 و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جرح حال می شد و ظاهر مفهوم استماع در قصد و اختیار است و تخصیص
 بظهر و عصر اتفاقی است و بطول الركعة الاولى و در نمازی میگرد و قرأت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد و در رکعت
 پسین همچنین میگرد و در نماز و دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی و در مذبح ثلثه در همه نماز است و مذبح امام محمد نیز همین است بنص و نظر
 و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق ابو عمر در آخرین حدیث زیاده کرده که ما گمان میگردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود
 که مردم رکعت اولی در یا بند و ابوداؤد و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابو صنیعه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت
 نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرأت برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در هر رکعت
 مقدار آیتی و اطالت و حدیث محمول است بر وعاد استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکتر است و در سبب گفته ظاهر تطویل سورت است در رکعت اولی
 و ادعا کرد این حبان که تطویل جزین نیست که بتثیل قرأت است در ان با استوائی مقرو و مسلم از حدیث حفصه روایت کرده که کان یرتل السورة حتى
 یکون اطول من اطول منها و این قرأت پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاهر است و بهیچتی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر
 کسی هست هر سه خواند و اولین استی و در خلاصه گفته قول محمد احب است که ذاقی شهر ابن الهمام زیرا که اوفی است بصراحت نظر و ابی

از تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگرست که تقویت او میکند و یقیناً فی الآخرین بفاحة الكتاب و می خوانند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاشحه فقط و هم ایله قائل اند که در دو رکعت اخیر بقصا بر فاشحه جائزست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائزست و قرات افضلست و شخصی و ثوری و علامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدتاً سکوت کند بگردیده باشد از جهت مخفی گفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قرات در مابعد اولین واجبست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرات کن
در اولین و تسبیح گو در آخرین فکره اشمنی و نیز گفته است که اگر در آخرین فاشحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرات فاشحه در آخرین
مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه و سلم که گاه گاهی زیاده میگرد برفاشحه در آخرین لیکن سخت ترک سوره است کذا فی الترجمة
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرات سوره در آخرین مسنون نیست و هم با آنچه روایت کرده اند شخنین در نماز مغرب و نشانی با سنن اوجین
و گفته اند که مسنونست خواندن سوره در آخرین نیز برای اتباع روایت گردند از آنجا بخاری و مسلم و طبر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بر آن عشا انتی و در سبیل گفته در وی لیلست بر آنکه زیاده بخند در آخرین برفاشحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگر چه مالک در شرطها از طریق ضناهی
روایت کرده که وی شنید ابا بکر را که میخواند در آن لا تُرَخُّ قُلُوبُنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الْآيَةَ و شافعی را و قولست در سبب قرات سوره
در آخرین و نیز در حدیث دلیلست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت اعیان اولاد
نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دالست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث حباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قرات
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت با نظر بر ریش شریف وی پس اگر حال قرات شریف با اخبار وی صلی الله علیه و سلم میدانستند هر آینه ذکر میکردند آنرا حتی
مستوفی عکبیه درین جا دلیلست بر شریعت قرات فاشحه در هر چهار رکعت در هر رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولین
و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه و سلم کما یصل علی کان یصلی زیر که این عبارت مفید استمر است غالباً و اسماع آیت اعیان دلیلست بر عدم وجوب اسرار
در سر و برینکه مقتضی سجده سنونست و قول وی اعیان دلیلست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نشانی از حدیث بر او آورده که گفت بودیم ما
که میگذاریم پس آنحضرت نماز ظهر وی شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزیمه سن حدیث انس نحوه و لکن قال
سبح اسم ربک الاعلی و هل اشک حدیث الغاشیة و در حقه الغفار گفته حق اینست که حدیث ظاهرست در ایجاب هر آنچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه و سلم زیرا که اصل در امر همینست و بیرون نمی رود از وی مگر بلیل پس هر آنچه ثابت شده است از جبر و سر لازمست لا محضه و اما آیت
پس محمل و مجملست دلالت وی در اینجا تمام نیست انتی گویم مراد بحدیث صلوا کما را می تونی اصلیست و مراد آیت و لا یجهدوا بصلواتیک و لا
تخافت بها و سخن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کتابک بقیام رسول الله صلی الله علیه و سلم
بودیم ماکه اندازه میکردیم بپیتادن بغمیم خدا را خردنهای محله و زاور اندازه کردن کشت و سیوه بردشت و خنجر بفتح نون و سکون حای حمله و خنجر
ای شخص و نقد و در قول وی کتا خنجر دلالتست برینکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و این ماجرا روایت کرده که حاضرین می گس بودند از نماز
فی الظهر و العصر در نماز ظهر و عصر فخرنا قیامة فی الزلعتین الا و لیکن من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت
مختمین از نماز ظهر اولین برویای تحسبه و همچنین آخرین تشبیه اولی و آخریست قدر مقدار سوره العر تنزیل السجدة مراد مقدار
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاشحه و موافق این معنیست آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار تنسی آیت چه
سوره مذکور شد و ذآیتست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده حصرین حدیث مجرورست

برسبیل ولایت و منسوب است بتقدیر یعنی و مرفوع است بر حضرت مبتدای محذوف گویم این هرست و وجهی است بر رفع تنزیل حکایة و اما در حدیث
اعراب پس متعین است بر سجده باضافت و فی الاخرین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از آن و از اینجا معلوم شد
که در رکعتین آخرین ظهر سوره میخوانند مختصرتر از آنچه در اولین میخوانند و فی الا ولین من العصر علی قدر الاخرین من الظاهر
و در دو رکعت اولی از عصر بر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر و معلوم است که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده سه شود
و الاخرین علی النصف و در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از آن ای از اولین آن رواه مسلم احادیث در اینجا مختلف آمده
در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد و حاجت خود را پستی آمد
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر طالت وی این رکعت را واحد مسلم از حدیث ابی سعید
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر شتی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت
نیم آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن بنا لفظ مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه بخواند در دو رکعت
اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب
نومی شنود تید ما ایا حیانا ای و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که
بخاری و مسلم بروی اتفاق کرده اند و من حیث الدراية زیرا که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد است بآن مسلم و نیز آن خبری است از خبر تقوی
و تخمین و احتمال که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در آخرین غیر فاتحه همراه فاتحه میخواند و ایا حیانا در آن بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت
بر فاتحه در آن هر دو رکعت سنت خواهد بود یعنی ایا حیانا و یکر ایا حیانا و عن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین جمله
سوالی ام المؤمنین میمونه از کبری تابعین و فقهای سبغه دین است برادر عطاء بن یسار بود فاضل ثقة عابد و روح حجت مرد در سنه ۵۰ و هجرت ۳۰
سنة قال کان گفت بود فلان بنوی در شرح است گفته مراد از فلان شخصی است که والی مدینه بود و از جانب مروان بن عبد الملک ناسنش عمرو
بن سلمه بن نفع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز است و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابو هریره است
یک و سال تو ز پشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابو هریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی است و بهر حال حدیث مخرج است باینکه ابو هریره نماز گذارد پس این فلان سلیمان گفت که نماز گذاریم
من پس آن مرو که ابو هریره او را شب صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود یطیل الا ولین من الظاهر مراد سیکر آن فلان دو رکعت
اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد و رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در آخرین ظهر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قرارت ظهر است
و یخفف العصر و سبک میکرد قرارت عصر را یعنی نسبت نماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در غرب سوتهای کوتاه
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن است علی الصحیح که فی التوشیح و در سبیل گفته از مسافات یا جایش یا قاتل یا فتح یا حرات یا صفت یا تبارک یا سبح تسبیح
و اتفاق کرده اند بر اینکه منتهای او تا آخر قرآن است و تسبیح در ترجمه گفته مراد مفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند
که در وی فضول یعنی فصلها بسیار است و بعضی گویند از جهت قلت منسوخ در وی در بعضی گفته است و یا داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور که در تسبیح
طوال مفصل خوانند در ظهر و عشا و اوساط و در عصر و غرب تصار آن و مفصل یک سبج است از سبج قرآن که صحابه احزاب خود را بر آن سبج سبج خوانند
گویم سوره قسم است طول با اوساط و قصار طول از اول قاف تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا و بعضی یا سوره زلزله باقی قصار است تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه ويجزأه در عشا بوسط مفصل که میان اندر درازی کوتاهی و فی الصبح بطواله و در نماز با ما و بسو نمازی در آن متصل
 بدانکه در نماز طویل مفصل گفت بلکه محال گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت و بمثل و مقرر الآن در وقت ظهر
 قرارت طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله
 صلى الله عليه وسلم من هذا قلت ابو هريرة نكذروم پس هیچ کی که مانند تر باشد نمازی بنماز رسول خدا ازین شخص هر سبیل السلام گفته
 علماء گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار گفته اند که حکمت در تطویل صبح
 و ظهر آنست که این هر دو وقت فطرت اند بنا بر نوم و آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت نوم و نحو جماست و در عصر این حال نیست بلکه
 وقت اعمال است پس تخفیف مناسب اوست و در مغرب ضیق وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه دار و همانا
 و در عشا غلبه نوم است و لیکن وقت وی واسع است پس مشابه بشد بصر و علوم شود و اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریق که تمام نمی شود بدان
 این تفصیل انتهى أخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول می تخفف لعصر **وعن جبير بن مطعم**

بضم سيم وسكون طاي عملة وكسر عين رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را بخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل سلام بود که از فی الفتح و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب مختص نیست
 بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوج عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بخواند در مغرب سوره و الم سلمات را مستقیماً علیه و نیز وارد شده که بخواند آنحضرت در مغرب القص و صافات و حم الدخان و سبح هم ربك الاعلى
 و تين و حمود تين و قصار مفصل و کلهما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین
 قرارت چنانکه ایماة فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در اوست بر قصار مفصل در مغرب لعل
 مروان ابن الحکام است و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که بخوانی قصار مفصل تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که
 میخواند در مغرب بطولی الطویلین اخرج البخاری و هی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در
 مشائین و توقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضحاها و باللیل اذینش و سبح هم ربك الاعلى و نحو ما و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه
 عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیره نه کبیره که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز
 و سبیل گفته جمیع میان این روایات چنین است که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عدا و وجود انتهم
 مستفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سوره کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی شعری که والی کوفه بود
 از جانب می پس نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر بران و با جمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در طول قصر
 مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب امیر المؤمنین عمر و لابد از دلیل و سماع
 از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه و سلم همچنین و بر زمین هیچ خواهد بود و احیاناً بنا بر خلاف آن
 و اینست از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهى **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله**

رسول خدا صلی الله علیه و سلم یقرأ فی صلوة الفجر یوم الجمعة یخوند نماز فجر و جمع در رکعت اولی الترتیل البجدة
 و هل اتی علی الانسان سوره سجده و در رکعت دوم سوره و هر مستفق علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از آنحضرت

این مجلس آورده و در روی سبیل است بر عکس باب آنحضرت درین نماز همین بود و للطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه
 یدید عذابك و در حدیث ابن مسعود است نزدیک طبرانی که همیشه میگردید این را و در روایتی دیگر از طبرانی این است که بخواند این دو سوره
 همیشه در جمیع عبادت و حاجی وی بود و در سبیل گفته شیخ الاسلام بن تیمیة رح فرموده که سرور قرأت این هر دو در جمعه آنست که این هر دو
 مستقن چیزی است که شد و خواهد شد درین روز زیرا که مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذرک معاد و عشر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس هر خوانند اینها
 تذکره عبادت بماکان فیہ و یکون انتی گویم از ماکان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتی کلام سبیل و بعضی گفته اند که ثابت
 شده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این هر دو
 در غیر مستعار و سوگند و مستحکمست نزد شافعی و برینست عمل ایشان در حریم شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتاب ما مذکور است که مستعین مگواند
 چیزی از قرآن را بنام می همین را مثال آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفرجه تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه این
 سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و صاحبان نقل کرده
 که این بر تقدیری است که آنرا لازم و مقرر دانند و جز آنرا مکره و پندار دانا اگر از جهت تمسک بقرارت حضرت صلی الله علیه و سلم بخواند باکی ندارد و بشرط
 آنکه احیانا جز آنرا نیز میخواند باشد تا جاہل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وار شده است در احادیث صحیحہ تعیین قرارت در بعضی صلوة چنانکه
 قتل ایها الکافرون و قتل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سج ام ربک الاعلی و قتل یا ایها الکافرون و قتل هو الله احد در نماز و تراشیدن آن
 و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه مداومت چنانکه حنفیه حصری کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی بجز نماز
 بالماتوراتی و گفتند بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتدال باهام و جوب و عدم صحت غیر آن تنگ است بر ظاهر
 آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انداز و تشریح بخوانده باشد چنانکه در وجه خواندن این دو
 سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبداء معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر هر دو
 چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق واقتراب الساعه میخوانند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضلتر باشد و الله اعلم انتی کلام شیخ رحمه الله
 و در حجة الوداع الباقی گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سوره را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مگر پس هر که در آن پیروی کرد
 وی بسیار خوب کرد و هر که نکرده نیست بر وی حرج انتی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جا نیک از حضرت صلی الله علیه و سلم تعیین بصوت رسیده
 آنجا همان سوره همان کیفیت تعیین باید خواند و جایکی تعیین مروی نیست فرض باشد یا نقل آنجا هر چه از قرآن شنید کرد و در وقت همان بخواند
 نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجوبی است برای تعیین مذبح شافعی و حنفیه و الله اعلم و عن حذیفة رضی الله عنه

قال صلیت مع النبي صلی الله علیه و سلم فما حرت به آية رحمة الا وقف عندها يسأل الایة
 عذاب الا تعوذ منها گفت خذیفة نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت با آنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد و نزدیک آن آیت
 و چنانکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوسی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از آن و این حدیث دلیل است بر آنکه قاری را در نماز
 باید که تدبیر در قرارت و نخواهد از خدا و پناه جوید بوسی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
 و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیہ تعیین آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بر
 دست و نار و گفت الحمد لله من النار ذویل لالی النار رواه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عایشه استادم با رسول خدا در شب تمام حج نمود و بفرجه

و نساء و آل عمران و منی که شدت آیی که در وی تجلی است و گویند که در حدیث آمده که در وی تجلی است که در وی استشارت آنکه خدا
 کرده باشد مردم را بسوره بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشعر است با کلام لیل و این باعتبار ورود
 و اگر یکی در فریضه هم بجای آن باشد باقی باشد و علی در نماز وی گفت مخصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس اهل است و سخن

ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **ان احقرکم القران لادب و ساجد**
 آگاه باشد که کسی نمی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بر سستی از هیات بنوی از انواع ذکر و مخصوص گردید
 قیام با اول هیات و اعظم آنست و اذ دل در قدرت بقرآن که اعلی و اقدم و عظم و افضل اذ کارست پس بعد از تعیین و تخصیص می تعالی و تقدیر گشایش
 ندارد که خلاف آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی است که عقل با لایبرک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علیتی در آن نیز برانگیزند
 و گویند رکوع و سجود به جهت خضوع و تنزل مخواری است پس نمی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان است درین هیات خوانده شود و از خطایی
 نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و بر لایبری داده شود میان هر دو و این نکته خالی از چیزی نیست
 حقیقت همان است که بندگی در امتثال امر و تنبیه حکم شارع است شمر زبان تازه کردن با قرآن و نه ناگینختن علت از کار نبود هر چند که کین آن کین
 و آنچه گویند که کین آن کین باقی ماند این که اگر قرآن در رکوع وجود خواند نماز فاسد گرد و یا نه صحیح آنست که نگردد و چون سخن کرد از خواندن قرآن در رکوع
 وجود و تعیین فرمود آنچه و طیفه عبادت است در آن فرمود فاما الركوع فعظم وافیه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد نماید در پروردگار
 خود در احوالی شانه و مشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تنزل است و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از خدیجه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله
 علیه و سلم سبحان ربی اعظیم و اما السجود فاجتهد و افي الدعاء ففتمن ان یستجاب لکم اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوار
 دعا در سجده که قبول کرده شود شمار از جهت حصول قرب بموجب قول می تعالی **ان ینزل علیک الذی یرید ان یخبرک ان ینزل علیک الذی یرید ان یخبرک**
 چنانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تعجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحد و ستایش در گاه عزت و جلال او و دعا طلب سوال است
 و دعای که امر فرمود و تکبیر آن در سجود متداول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه اقتضای بر ذکر کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر
 دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت فخلص باشد در تعظیم و ذکر حق یا بکلمه شمله ذکر می عن سألنی اعطیته فضل باصلی السالمین
 بافضل و اعظم از آنچه خواهم گشتند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در الفرائض مقتضای استجاب است کنند
 چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث لیل است بر تحمیل قرات قرآن وقت رکوع و سجود زیرا که اصل دینی تحمیل است و ظاهر وی و موجب
 تسبیح رکوع وجود و وجوب دعا در سجود بنا بر امر آن هر دو و باین رفته است احمد و گوی از محدثین و جمهور گویند تسبیح است بعد از تسبیح که او را
 حضرت تعلیم نمود و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول می عظم و افری الرب آنست که گفتن یکبار کافی است و بآن مثال امر حاصل میشود
 و بعد از آن حدیث این مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی اعظیم و این او نای اوست و روایت کرده اند این را از نزد
 ابن ماجه نیز که آنکه ابو داود گفته در وی بار سال است و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول می که این او نای اوست و دل است بر عدم چهار مرتبه و اصرار
 حدیث دلیل است بر جمعیت دعا در حال سجود هر دو و آنکه باشد از طلب خیر دنیا و آخرت و استعاذه از شر پروردگار که سجده عمل اجابت و کفایت
 و سخن عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی رکوعه و سجده **یا رب ینزل علیّ من السماء** گفت

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان بکثران بقول یعنی بسیاری گفت سبحانک اللهم ربنا و محمدک اللهم اخبرنا فی زیارة رکوع و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر هر رکوع از نزول سوره اذا جازعین بود و لهذا در آخرین روایت آمده که بتاول القرآن فتسبح بحمدک و استغفرنا یعنی میگردد آنحضرت تسبیح و استغفار بطوری بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گوید و در کار خود را و امرش خواه از وی و هم در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت در رکوع و سجود خود تسبیح قدوس رب الملائکة و الروح و تسبیح و قدوس هر دو صیغه مسالمة است در تنزیه و تقدیس و طهارت و مراد تسبیح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملک بر او کل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه متفق علیه حدیث و دلیل است بر اینکه این اذکار رکوع و سجود است و منافی نیست بحدیث فاعلموا ان فی الرب زیر که این مذکور زیاد است بر تعظیم که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فجمع بین و بین بنوا در قول می صلی الله علیه و سلم اللهم اغفر لنا قال فیقول بحمدک و استغفرنا مساعت است بسوی امتثال ما موبر برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا و فضلا و قد غفر لنا ما تقدم من ذنبنا و ما تاخر

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة بود آنحضرت چون می ایستاد نماز یکتربن یقوهر تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریم است و در وی دلیل است که انی و جنت نبخاند و پیش از تکبیر هیچ چیزی نمیکرد شکر یکتربن یرفع پسترب تکبیر میگفت وقتی که بر رکوع میرفت شکر یقول پسترب می گفت سمع الله لمن حمده شنیده خدا کسی را که ستود او را مراد از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچه متعرض شد بدان و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا و لک الحمد جین یرفع صلبک من الزکوع وقتی که بر سر پشت استخوان پشت خود را از رکوع شکر یقول و هو قاشر پسترب میگفت و حال آنکه وی استاده است ربنا و لک الحمد با شات و اعطف بر مقدرای ربنا اطعنا و حمدناک یا وادبراک حال است یا زانده است و در روایتی بخذف و او نیز آمده و بی نسخه بلوغ المرام در ردی نبوی گفته که جمع میان او و اللهم صحیح نیست انتی قسطلانی و ربنا لب لدنیه گفته صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید یا امام سمع الله من حمده پس بگوید اللهم ربنا و لک الحمد پس جمع کرد در میان اللهم و او و این وارد است بر حافظ ابن القیم انتی تحریر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در را مومین است و کلام ابن القیم در سیاق صلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاعترقا شکر یکتربن یرفع پسترب تکبیر میگفت حین تهوی ساجدا وقتی که فرو می رفت سجده کند شکر یکتربن یرفع راسته پسترب تکبیر میگفت وقتی که سر بر سر پشت یعنی از سجده اول شکر یکتربن یسجد پسترب تکبیر میگفت و یک سجده دوم میرفت شکر یکتربن یرفع راسته پسترب تکبیر میگفت وقتی که سر بر سر پشت یعنی از سجده دوم شکر یفعل

ذالك في الصلوة كلها پسترب میگردد و آنچه تا آنکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی بقیضا تا آنکه او را میگردد تمام نماز و یکتربن حین یقوم من الشنتین من بعد الجالوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قصه اولی بعد از شستن بر آب شستند و او وسط متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال مذکور یعنی انتی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات احوال فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز کنی نه و غایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد و آن شافی رفع نیست و حدیث و دلیل است بر شکر است اذکار مذکور پس اول تکبیر تحریم است و دلیل بر پیش از رفع حدیث سابق گذشته و اما عذای او از تکبیرات پس بعضی امرای بعضی آئینه است اهل آنوار ترک و او در امام جواد طرفت آورده که گفت گفتن عثمان بن حصین را که در تکبیر اطلاق می کرد تکبیر نقل از گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد و از او

متصفت گفته بجهت که ترک جهر بر آن کرده باشد و طهرانی از ابو هریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو بصیر روایت کرده که اول آن
 ترک زیاد و این منافی ما قبل نیست زیرا که زیاد و بترک معاویه ترک نمود و معاویه آنرا ترک عثمان ترک نموده بود و الله اعلم انما عمل است مستقر مانند فعل آن در هر
 نوع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر تروض لا تشدا و سطرزاده کنند پس در کتب و ابواب خمس مع تکبیر احرام
 نو و چهار تکبیر است و بدون او شتاد و نه و اختلاف کرده اند علماء در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است مراحم بن جنبل را زیرا که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در امت کردن بر آن و فرمود صلوا کما رايتونی اصلي و جمهور گویند و مندوب است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تعلیم نفرموده و آنچه او را آنحضرت
 تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تا خیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیثی است از ابو داؤد از حضرت
 ز فاعه بن رفیع آمده و در وی گفته شتم بقول الله اکبر ثم رفیع و ذکر کرد در قول صحیح الله من حمده و بقیه تکبیرات نقل و آنچه همانا الترفی و التسانی و لمدانیه
 احمد و داؤد و بوجوب تکبیر انتقالات و نظایر قول می یکبر همین کذا و همین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد
 و اما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست و جوی بری آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت بر او و نقصان ازان بگوید و ظاهر قول صحیح
 شتم بقول صحیح الله من حمده ربنا لک الحمد شریعت اوست برای هر مصلی از امام و اماموم زیرا که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
 اگر چه احتمال حکایت در حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجب همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت بجامعت می بود و وی امام
 آن جماعت بودی و برین تقدیر قول می صلوا کما رايتونی اصلي امرت مر بر مصلی را با اینکه بگذار و مثل نماز وی صلی الله علیه و سلم امام باشد یا منفرد
 و باین رفته اند شافعی و ابو داؤد و از شعبی آورده که گوید سوتم خلف امام صحیح الله من حمده و لیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوف است بر شعبی
 فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد و در ابو یوسف و محمد گویند جمع کنند میان هر دو امام منفرد و محمد گوید
 سوتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو است و حکم امام و منفرد است و **عنه** ابی سعید بن خالد رتی رضی الله عنه قال

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بورد رسول خدا چون بر سیداشت سر خود
 از رکوع میگفت اللهم ربنا لك الحمد خداوند ترا ست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که
 نزد مسلم است یافته شد **صلا اللهم ربنا لك الحمد** پری آسمانها بنصب حمزه ملا بر صدر است و جائز است رفع بر خبر بیت مبتدای محذوف و حکایت
 جواز رفع و نصب می از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث
 و یصح نصبه علی الحال ای بالیا و الارض و تبری زمین و در سنن ابو داؤد و غیره ملا الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس این تمام
 روایت نادر لفظ ابی سعید است و نادر لفظ ابن عباس زیرا که در اول می لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملا الارض است و ملا ما شئت من بعد
 و پری چیزی کند است پیرا که در آن بعد آسمان زمین و آنچه در وی است بخندیم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیت مضایق الیه اهل الشفاء
 و الحمد ای سزاوار ستایش و بزرگی نصب ال بر بلیت است یا اختصاص و رفع بقدر است اهل الشفاء احق ما قال العبد سزاوار تر است
 و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق بر رفع خبر مبتدای محذوف است و ما صدق است تقدیر قول اللهم ربنا لك الحمد احق قول العبد و در شرح منذهب
 از ابن ملاح آمده که احق مبتدایست و خبر اول مانع لما اعطيت الی آخره و قوله و لکن عبد اعراض است میان مبتدای خبر یا احق خبر با قبل خود است یعنی ربنا
 کما الحمد و اول اوقلی است تروی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی اعراف است کمال قدرت و عظمت و سطر سلطان وی افراد و
 ابو هریرت و تدبیر مخلوقات استی چون در بعضی روایات مانع الی آخره مخدوف است لهذا آنرا احوط کردیم بلکه جمله استثنایه گفتیم تا وقت محذوف وی

مکلام تمام باشد و کلمات عبد و حال آنکه با همگان ترا بنده ایم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندانست هیچ کس بازدارنده ای را که تو بدی و لا مانع مما منعت و مست هیچ کس بنده چیزی را که تو بازاری و در بعضی روایات طاروا لما قضیت نیز آمده و مست بازدارنده و لا ینفع ذالجد منک الجهد و سود نمی کند خداوند سخت مال و دولت را از فقر و عذاب تو جزد بفتح جیم سه و سخت تو نگردد یعنی هر چه بدتر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و مروتی است چه که ستر جیم یعنی کوشش در مع اموال یا اگر سختی از عذاب و این روایت ضعیف است رواه مسلمه ایضا من حدیث ابن عباس تمامه و رواه ابن ماجه حدیث ابی حنیفه و میرسته حدیث و دلیل است بر جمع امام میان شمس و تحمید چنانکه مذکور شد شافعی است و بر مشروعیت این ذکر درین مکن برای هر صلی

ع ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **ادوات انما علی سبعة** انداخته کرده شدم که سجده کنم بر صفت استخوان و لا بدست از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود نقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق موضع است و لا بدست از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده می شود و الا انبطاح باشد نه سجود و اکمل آنست که تکبیر گوید بغیر رفع بین و سختی که زمین را بر زمین نهد بعد از آن بدین را بعد از آن جبهه و الف را و ذکر می از اذکار با اثره بگوید و می باید که دو دست را نزدیک یکدیگر بچسباند و اصابع خود بجانب قبل نشکند و تفریق کند میان کبیتین و بطن را از نخدین و مرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبهه پیشانی و علی متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دوزانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک ابو حنیفه وضع بین سنت است و اشارت بید به الی ایفقه و اشاره کرد بر دست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت یا طابوس و نهاد دست خود بر پیشانی خود و گذرانید آنرا بر بینی خود که این واحد است قرطبی گفته این دلالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی است و بینی بر اوست این دین العید گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده و در اعضا هشت خواهند شد انتهی و در روایتی جبهه و الف آمده در روایتی عوض جبهه وجه واقع شده و از اینجا است که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذکور شد غصیه سجده بجهت و الف هر دو افضل است و اگر یکی ازین دو کند کفایت است طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفه یقول لو قصر علی الاذن و عندهما و الثلثة لا بلا عذر انتهی و از اینجا معلوم شد که اجزای سجود بر الف فقط مذکور ابو حنیفه است و صاحبین او محمد بن حسن و ابو یوسف غلامی اند پس اگر بجهت تنها کند نزد امام ابو حنیفه و صاحبینی که است جایز نیست اگر ایستد تنها کند نزد صاحبیه و امام شافعی جایز نیست و در روایتی از امام عظیم جایز نبود و در روایتی دیگر جایز دیگر است و الی بن و در دست مرا و کفین اند و در روایتی بهمین لفظ واقع شده در بعضی گفته متفق اند بلکه کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضروریست انتهی و الرکبتین و دوزانو و نهادن دستها و زانو ها سنت است نزد حنفیه شافیه و فقیه ابواللیث گوید که اگر زانو ها بر زمین نهند جایز نبود و کذا فی شرح ابن الهمم و اطراف القدمین و کرانای هر دو پا که این همه اعضا نگاهدارند سجده بر زمین باید نهاد و اگر هر دو پا بر دارد نماز فاسد است و اگر یک پا بر دارد مکروه است و مراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را بطول اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرتفع باشند و ظهور قدیم مستقبل قبیه بودند چنانکه در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شده و گفته اند که اصابع بین مندریب است زیرا که در صورت انفرج رؤس بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود و اما اصابع طلین پس در حدیث ابی حمید در باب نه الصلوة گذشته و مقبل باصابع رجلیه القبلة و این حدیث دلیل است بر وجوب سجود حسب کعبه که اگر کسی که آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کرده و امر رو نمود مگر نحو صیغه افضل و این سفید و خوب است و اختلاف است در سجود بر جبهه و الف ابو حنیفه بر ثماله الف کافی گفته بدلیل اشاره سیده الی انکلت

واین وقت بعد گفته و الحق ان مثل هذا لا يعارض التصريح بالمجود وان لم يكن ان يعتقد انها مضمرة واحدة في التسمية والعبارة لان الحكم الذي دل عليه انتهى
و نیز دلیل بر صحت حدیث سنی است که در آن صورت ذکر جهه است و ممکن جهت است و این فریضه عمل امرست در پنجای غیر واجب و جوابش آنست که این حدیث
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث سنی تا فریضه بر عمل امرست در پنجای که در آن ذکر الف است بر ندب باشد و چون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشروع باشد و ممکن است که شریعت می متأخر باشد و با جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجع بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجود
کشف چیزی ازین اعضاست زیرا که مساجی خود صادق است بر آن بنیاد آن بر زمین بدون کشف نیست خلاف در آن که کشف رگستین
غیر واجب است زیرا که در آن وقت کشف عورت است و در جهه احتمالات است بعضی گویند واجب است کشف آن موافق روایت ابو داود و در سبیل
که در آنحضرت مردی را که سجده کرده پهلوی آنحضرت و عامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد و چه خود را در یکین بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده میکردند و حال آنکه ستیهای ایشان در جاهای ایشان است و سجده میکرد مردی از ایشان بر عامه خود و صله البیهقی گوشت هذا صحیح ما فی السجود
موقوف علی الصحابة و مردی است احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة در سنن او ضعیف است و در
حدیث ابن ابی اوفی است اخرجه الطبرانی فی الاوسط و فی ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متر و ک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی الصلوة و در وی ضعف است و بیقی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عامه لا یثبت فیها شیء یعنی مرفوعا و احادیث
جانبین غیر ناهض اند بر بحاجت قول وی یسجد علی جهته صادق است بر هر دو امر و اگر چه با عدم حائل اظهار باشد پس اصل جواز امرین است و اما حدیث
نخواب شکون الی رسول الله صلی الله علیه و سلم حر الرضار فی بابنا و القضاة لم یسکنوا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
و نه بر عدم او بلکه در حدیث دیگرست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گسترده و جامه خود را از شدت گرمی پس سجده میکرد بر آن و شاید که در امثال این خلافت
نیست خلافی که هست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع است و حدیث انس محتمل است متفق علیة و فی روایة امرنا ای ایها الامم و فی
روایة امر النبی صلی الله علیه و سلم و این هر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این است و لا یكف الثیاب و لا یتشبه بینه
و ایام کرده شده ام که نگردم و فرجه نیارم جامه را و نه سوراخ نماز را اگر آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامه را گردانند تا خاک آلوده نشوند
بلای این غرض همین طور گردانند و این بر زنند و بعضی مکرستین عنده در ستار خلافتین داخل آن دارند و مکرستین در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فرجه
آوردن مجموع کردن آنهاست و در زیور دستار و بعضی گویند کرده آنست که بپند یا بچیزی بر بندد و گردانند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست
و سخن این بحکمینه روایت است از عبد الله بن مالک ابن نجیحة بضم حده و فتح مهمل نام دارد عبد الله است و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را
بشترین میخوانند و الف را بر سر این اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن نجیحة است بلکه عبد الله را و صفت است یکی این مالک دوم این نجیحة و در بی شهرت
با این نجیحة و با این مالک مشهور نیست و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مرد و امارت معاویه مابین سنته اربع و خمسین
یا ثمان و خمسین قوی در تندیب گفته پس در هر دو صحابی اند و کا شغری ذکر کرده که نجیحة مادر وی از صحابیات است و مالک پس قریش است که قرائت
و سکون مجرعه موحده و بهر حال میگوید عبد الله بن نجیحة انصاری رضی الله عنه ان التشی صلی الله علیه و سلم کان اذا صلی
فخرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذاشت و گشاده میداشت و فرجه می گذاشت میان هر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجده آورده فتح
بفتح فاء و تشدید است و در آخر جمیع یعنی هر سه را از پہلو که نزدیک اوست و در میداشت و ظاهر روایت آنست که تفریح در کوع و سجود هر دو دست
و لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و تشدید سجود ننوده پس مطلق محمول باشد بر آن و حدیث دلیل است بر فعل این حدیث در نماز و گفته اند که حکمت آن

انهارم برهنه مشورت با صغیر کرد و از دیگری و انسان واحد وجود خود بمنزه استعد و باشد مقتضای ششغال بر عضو است بنسبه عدم اعتماد بر بعضی اعضا
بر بعضی این معنی نیز طبری از حدیث ابن عمر صریح واقع شده با سنا و ضعیف که اقتضای کمن همچو اقتضای سیم و چهار کمن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کمن
هر دو دست خود و چون کندی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نیز مسلم است از حدیث بیحونه که بود آنحضرت سجافی میکرد و هر دو دست خود تا آنکه اگر
همه خواهد گذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قول صلوات الله علیها ایتمنی اصل مقتضی و خوب است و لیکن ابوداؤد از حدیث ابوی هر سه باین لفظ آورده
که شکایت کرد و اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرج میگردد فرمود استعانت کنید بزلف و یا و ترجمه کرد ابوداؤد برای آن باب باب این حدیث
الرضیة فی ترک التفریح این جملان که یکی از او بیان این حدیث است گفته استعانت بزلف با چنین است که بنده یکی از او آنچه خود بر یکی از روزانوی خود
وقتی که دراز باشد سجود پس این حال است بر آنکه تفریح واجب نیست حتی بید و بیاض البطیکه تا آنکه ظاهر میشود سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ
ترجمه گفته ظاهر این نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود با ظهور موضع اوست و بیاض البطیکه بحمت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سفید بود چنانچه تمام بدن نمکده و سیاه که در مردم دیگری باشد انتی چنانکه تصریح کرده است بدان طبری در کتاب الاستقار من کتاب الاحکام و گفته که از
خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قطعی گفته و زیاده کرده که نبود موی در آن و عقب کرد و در
صاحب تقریب الاسانید و گفته ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مونا باشد او را که اقال المناوی و لیکن در سبل السلام گفته
که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود در نیت وقت زیرا که اگر چه لابس آن باشد تا هم اطراف البطن نمایان می تواند شد چه آستینهای
قمیص این آن عصر غیر طویل بود پس ممکن است که دیده شود بغل از آستین نیست دلالت در آن بر آنکه بغل شریف آنحضرت موی نداشت که قبل
زیرا که ممکن است که مراد رویت اطراف البطن باشد نه باطن آن هر دو جانبی که موی آن جا دیده نمی شود مگر تکلف و اگر ثابت شود که نبود شعرات
از خواص اوست کما قبل فلا اشکال انتی متفق علیها شیخ عبدالحق بلوی رح در المراج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن
و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث بنسبت البطیکه نیز آمده یعنی میکنند آنحضرت موی بغل را در بعضی عضوه البطیکه واقع شده و عفره بیاض
غیر خالص را گویند که اقال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخ بازنند و مرومی است از بعضی صحابه که گفته ضم کرد مراد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بسوی خود پس میدبرین از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتی ۱۰۰ الابرار بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی
صحابی مشهور است و اول مشاهدوی خندق است نازل شد کوفه را و فتح کرد رومی را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان
و در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کثرت بر او ابوعمار است فی الاشرع و عازب نیز صحابی است اما مشهور نیست صحبت وی قال قال
رسول الله صلوات الله علیه و سلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین و ارفع طرفتک
و برد از هر دو آنچه خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آهنگار بر زمین و بچسبند پهلوهای خود را که در ستر داخل و اوقت است و در
حدیث یزید بن ابی حبیب است که گذشت آنحضرت بر دوزن که نماز میگردد زدن پس سر مود چون سجده کنی شامه بر دو کف کنی بعضی هم را بسوی زمین
زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرج ابوداؤد فی مرسیة قال البیهقی و هذا المرسل حسن من موصولین فیہ مراد و حدیث موصول است که بعضی آنها را
در سنن خود ذکر کرده و تصحیف آنها نموده و راه مسلم حدیث دلیل است بر وجوب این بهیئت بنا بر روید امر بدان و علما آنرا حمل کرده اند بر
و گفته اند که حکمت در وی آنست که شبهه است بتواضع و اتم است در نگین چهار و الف بر زمین و ابعده است از بهیئت کسالی زیرا که منبسط مشابهت
و حالش مشهور است و بتواضع و اتم است بر آن و از سنن است تفریح اصابع و رکوع بنا بر روایت ابوداؤد از حدیث ابی نعیم

ساعدی که میگفت آنحضرت هر دو رکبه خود بهر دو دست بچو قابض بران و تفریح میکرد در میان انگشتان خود و هم از سنت است در لوی حافی ازین
 بطورکما فی حدیث ابی حمید عن ابی داؤد بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمه بلفظ و تخایمیه عن جنید و **و** ابن حجر بن یسیر فی صفة منی گفته وی
 صحبت و روایت است رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکع
 میکرد می کشاد در میان انگشتان هر دو دست خود فرج را و اذا سجد ختم اصابعه و چون سجده میکرد و می کرد و با هم می نمود در انگشتان خود را
 علی گفته اند که حکمت در ختم اصابع نزد وجود توجیه است قبل است رواه ابن خزیمه و ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم است و مقروضا
 ابن باز همی گفت بهیچیکه اسنادش حسن است و **و** عائشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
 مسترقعا گفت و دیدم آنحضرت نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایت آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته
 چهار زانو نمی نشست و لهذا صنعت این حدیث را در تلخیص در باب ملوئه للمريض آورده و حدیث دلیل است بر کیفیت قعود علی جلی چون نشسته نماز گذارد
 زیرا که حدیث وارد است درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت است چون بیفتاد از اسپ و منقلبت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته
 و در سبب گفته بودیم همین قعد را اختیار کرده اند و قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر است و دلیل این است که آن این حدیث
 باشد انتقی مراد بود و ایمن اند که مذہب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائی و صححه ابن خزیمه و رواه الدارقطنی
 و ابن حبان و الحاكم من حدیثا گفت نسائی نمیدانم هیچ کی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابو داؤد و حفصی و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتقی تصحیح
 در تلخیص است روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بهیچیکه از طریق محمد بن سعید بن الاصمغانی بتابعیت ابی داؤد پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت
 کرده است آنرا بهیچیکه از طریق بن عیین از ابن مجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو
 دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی مترجیح جالس است و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این است دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو
 بر فراش خود و علقه البخاری انتقی و علی گفته اند که صفت تزییح این است که باطن قدم یعنی راز بر فخذ نیسی کند و باطن نیسی تحت بیضا
 در حالیکه مطمئن است و هر دو رکعت را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انا مل خود دست بچو رکع و **و** ابن حجر بن یسیر
 عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدين بود آنحضرت که می گفت در میان دو سجده و وقتی که سر
 از سجده نخستین برداشته می نشست این **ع** الله اعظم اعف عني و ارحمني و اهدني و عافني و ارزقني ای خدا بخش مرا و مهربان بر من
 و راه نام مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بهجای عافنی و اجرینی و در ابن ماجه بهجای و اهدنی و ارزقنی و حاکم
 هر دو را جمع کرده مگر آنکه و عافنی نگفته و در وارجی و نسائی بر روایت حدیث صرف رب اعف عني آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل حدیث
 مطالب است و حذفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاد برین نیز می گفت ابن عباس آنرا روایت کرده با حذفه بنا بر شریعت
 این **ع** ما اقتصار بر اول بگفته و مراد همه است و حدیث دلیل است بر شریعت دعا در قعود بین السجدين و ظاهرش گفتن آنحضرت است این **ع** بچو
 و در در مختار گفته نیست در میان هر دو یعنی جلوسه فکری سنون موافق مذہب و آنچه وارد شده است محمول است بر نقل انتقی و این حدیث و اشیا
 آن وارد است بر صاحب در مختار و لهذا در بالا بدست در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدين آورده و گفته اند بشنید باطمینان
 و بخوان اللهم اعف عني اللهم استر کبريکوبان باز سجده کند مثل اول انتقی رواه الاربعة الا النسائی یعنی ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و بهیچیکه
 و اللفظ لابن داؤد و صححه الحاكم و در سندش ابو العلاء کامل است و در مختلف نیست و **ع** مالك بن الحويرث رضي الله

عنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلواته لم ينهض حتى يستوي قاعداً ويذكر تحفراً
 که نماز میگردد پس چون می بود و طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استوار تا بر اینی نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده نشین
 پس از آن بر پهنی نشست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر می نشست سر خود از سجده ثانیه می نشست اعتماد میکرد بر زمین پستری میخواست
 و هم بخاری راست از حدیث ابو هریره در قصه مسی پستری در سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی در حالیکه نشسته و لیکن در روایتی دیگر از ابن
 آمده حتی مطمئن قانما و این شبه است و نزد ابو داؤد و است از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت خم اموی ساجد احتیاجی نشی رطبت و قعد حتی
 هیچ کل عضوفی موضوع نم نهض و این حدیث دلیل است بر شریعت این قعد در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستری نموض بود
 و ای رکعت ثانیه یا رابعه و این با جلسه استراحت ناسند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعد اولی
 و بعد از جلوس هر دو دست تکبیر بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع است و گویند که آنجا که بوجوب
 خذ و حاجت بود دیگر بنشین و غیر آن پس که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متک امام شافعی همین حدیث است و نزدی گفت حدیث مالک بن نویر
 صحیح است محل بر دست نزد اهل علم و همین قائل اند بعضی از اصحاب اثنی و دلیل حنفیه حدیث ابو هریره است که هم نزدی آورده که گفت بود رسول خدا صلی
 علیه وسلم برینجاست بر صدور قدیم یعنی بی آنکه بنشیند اما بعضی طرق این حدیث ضعیف است لیکن شیخ ابن الممام گفته که صحیح الاصل است این اشبه
 از ابن مسعود آورده که وی برینجاست بر صدور قدیم خود بی آنکه بنشیند و از عمر و علی ابن عمر و ابن سیرین آورده اند و از عثمان بن ابی عیاش آورده که با
 بسیار از خواب که چون بر می داشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی تا ثانیه برینجاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث و اهل بن حبرست و صفت صلوة
 آنحضرت بلفظ و کان ان ارفع راسه من سجده من استوی قانما اخرجه ابن زنی مسنده و لیکن نوعی تضعیف آورده بر روایت ابن منذر از حدیث عثمان که گذشت شیخ
 در ترجمه گفته و اگر بعضی احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن ضرورت خواهد بود اثنی گویم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف است که گفت
 و اخبار که در اثبات آن آورده و صحیح است پس معارض خواهد شد ضعیف بصحیح چون خبر در بخا معارض خبر ترا نشد باثر صحابه و غیر هم چه رسد خصوصاً
 حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی است و تحلیل کبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر روایتی از حدیث ابی ای احتمال است در برابر استدلال
 فالیعبار به و این قعد در بعضی الفاظ حدیث مسی هم مذکور شده و ظاهرش مشهور و خوب است و لیکن در علم من هیچ یکی بان قائل نشده و در سبیل گفته جواب
 از همه آنست که هر که این گروه بجهت آن کرده که سنت است و هر که ترک کرد فلذک انتی رواه البخاری و کنی بر روایتی وجهه علی مخالفه و عن النس

بن مالک رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهراً بعد الشروع بدستك رسول خدا قنوت کرد و دست
 یکماه بعد رکوع یدعو علی احیاء من العرب دعای بر میگردد بر قبایلیها از قبائل عرب و واروده است تعیین ایشان که آنها را علی و عصبه بر نولیان
 بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ترتر که پستری کرد قنوت را و در بر گفته یعنی دعا را قنوت را منتفق علیه لفظ حدیث و بخاری
 مطول این است از عاصم حولی که هفت پرسیدم النس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد از آن گفت قبل از رکوع
 گفتم فلانی از تو خبرم و او که بعد از رکوع است گفت وی دروغ گفت جزین نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
 که وی فرستاد تو می را که گفته پیش ایشان قرار بفتا و کس بودند بسوی قومی از مشرکان پس آنها خدا کردند و گشتند قهار را و بود میان آنها و رسول خدا
 بعد پس قنوت کرد تا یکماه بعد عا سیکرد بر ایشان و لا احمد والذاری قطنی نحو من حدیث النس من وجه آخر و رواه البیهقی من حدیث
 محمد بن ادریس بن موسی ابی نعیم و صحیح الحاكم فی کتاب القنوت و لیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح است ازین طریق

چنانکه در باب ست و شصت الغفار گفته است که مصنف گفته که در وقت آنکه در نماز ایستاد و در وقت آنکه در نماز ایستاد و در وقت آنکه در نماز ایستاد
 این خزیمة فی سجود من حدیث ابی هریرة انجر جابن حبان بنظن کان لا یقت الا ان یدعو لحد و علی احد و اصله فی البخاری من الوجوه الذی انجر جابن حبان
 و اقره فی المنار و ارتضاه انتهى و زاد و زیاده کرد و فاما فی الصحیح فلم یزل یقنت حتی فارق الذنیا و اما در نماز باجا و پس همیشه قنوت
 میگرد تا آنکه جدا گردید از دنیا پس قول بود در حدیث اول ثم ترک در اعدای نجاست و عادت در قنوت فجر از انس مضطرب متعارض آمده و در بعضی نبوی
 جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث انس همه صحیح است بعضی آن تصدیق اوست و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که ذکر کرده است آنرا قبل
 رکوع غیر آن قنوت است که بعد از رکوع ذکر نموده و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت است که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل رکوع است اطلاق قیام است
 قنوتی که در حق آن فرموده فضل العباد لول القیام و قنوتی که بعد رکوع است آن اطلاق قیام است بر ادعا که تا یکماه بر قومی بود و برای قومی علاوه بر طول
 این کسب و عبادت است گفته تا آنکه جدا گردید از دنیا چنانکه دلالت کرد بر آن این حدیث که انس چون بر بیدار شد سر خود از رکوع علی السواء قائم تا آنکه می گفت گویند که اگر
 فراموش کرد و انس بایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم است از هر جمعی که در حق آن قنوت است که در حق آن قنوت است که در حق آن قنوت است
 حتی فارقی در دنیا قنوتی که آنرا ترک کرده آن دعاست اوقام از عرب بود بعد رکوع و اراده کرد انس قنوت قبل رکوع و بعد قنوتی را که مازال بر آن بود و آن اطلاق قیام است
 درین دو محل بقرابت قرآن و دعایین است مضمون کلام همی و مخفی نیست که این غیر موافق است قول او را و اما فی الصحیح فلم یزل یقنت حتی فارق الذنیا
 زیرا که دال است بر اینکه این خاص است بقراب و اطلاق قیام بعد رکوع عام است همه نماز بار و اما حدیث ابو هریره که بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بر بیدار
 سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم بر بیدار شد هر دو دست خود را پس میگردد این دعا اللهم اهدنی فیمن یدیت الخ اخر جابن حبان و صححه ابن سبینه
 عبد الشدین سعید مقبری است و لا تقوم به حجة و رفته است جماعتی از سلف و خلف و شافعی بایک دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت است اگر چه اختلاف
 کرده اند در الفاظی و اینها معلوم شد که قنوت مشروع است در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفته و درین اند اکثر علما و محققین از اصولیین در صحیح
 داده است آنرا این در قیوم العمید و بیان کرده است درین حدیث عمل قنوت را که آن بعد رکوع است درین اثر خلفای اربعه و امام شافعی و مذاهب جمعی از
 صحابه که از ایشان اند ابو موسی و بر آنست که عمل قنوت قبل رکوع است و همین است مذاهب ابو حنیفه و مالک و رفته است جمعی بسوی ترک قنوت
 بائکل وجوب کرده است آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و تحقیق کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلف است نقل از امام احمد درین باب که اقول الله و
 و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او و دعا
 علی قوم بود آنحضرت قنوت نیکو و مکر و قنوتی که دعا میگرد بر برای قومی یا دعا میگرد بر قومی انجر جابن حبان و صححه ابن خزیمة و اصل فی البخاری
 ما دعای وی برای قومی پس ثابت شد که دعا میگرد بر برای مستضعفین از اهل کفر و اما دعا بر قومی حکما عرفته قریبا و ازینجا گفته اند بعضی علما که مستنون است
 قنوت در نوازل پس دعا کند یا آنچه مناسب دارد باشد در سبب گفته پس قول بسنیست می در نوازل قولی حسن است تا نسبتا یا با فعله صلی الله علیه و سلم فی دعای
 علی اوتنک العرب و لیکن میگویند که دعای مثل حصار خندق و غیره بآن حضرت نازل شده و مروی نیست که در آن قنوت کرده باشد و این شاید که بر آن
 بیان جواز باشد انتهى در حجة الله البالغة گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صحیح و نزد این است که قنوت و ترک هر دو سنت است
 در هر که قنوت نکند مگر نزد یک طایفه عظیمه یا بکلمات بسیر بطور مختصرا و دیگر رکوع وی دو دست هرست بسوی من زیرا که احادیث شایه اند بریکه دعا بر بر علی
 چگونه اول بود و آخر ترک شد و این اگر چه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایامی کند باینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گوئیم که وظیفه راتیه نبود
 این قول صحابی است که ای پسرک من محدث است یعنی مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفای می که هرگاه مصیبتی بایشان می رسید دعا میگویند

برای مسلمانان در کافران بعد کرم یا قبل وی و ترک نکرده آنرا این معنی که آن نزدیک تا غیر هم خوانده نمی شود انتی و عن ابی مالک
 سعید بن طارق بن اشجیم بر وزن بحر الا شجعی و اورا ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده و لیکن صحیح سعیدست بن غیر حقیه
 بن عبد البر گفته طارق معد و دست در کوفین روایت کرد از وی پس وی سعد قال گفت سعد قلت لابی نعیم مرید خود را یا ابنت قد صلیت
 خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بدستیکه تو نماز گزارده پس آنحضرت و هر چهار خلیفه
 وی و در روایتی هتایا لکوتة یعنی اینجا رکود و این متعلق بعلی است زیرا که نمازش کبوفه پس علی بوده خلفای ششم تا نهم پس آنحضرت و هر چهار خلیفه
 افکارنا یقنتون فی الجهر پس بودند ایشان که قنوت میخوانند در نماز صحیح و جز آن از نمازهای دیگر گانه قال گفت ای صحیح حدیثی
 پس که من ایضا میخوانند و موافقت بر آن نمایند بدعت است نوید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صحیح خوانده بود و ترک
 داده چنانکه گذشت بطریق گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با اثبات آن داده
 مثل حسن ابی هریره و انش و ابن عباس و غیر هم و در سب گفته و مروی است خلافت آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو مابین وجه است که گاهی
 قنوت کردند و گاهی نکرند و اما ابو حنیفه و غیره منعی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منعی مناسبت است
 رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سنن او حسن است که ذاتی آنخصیص شیخ در ترجمه گفته این اول دلیل است
 بر ذهاب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین آیه ماکه آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صحیح آورده اند و اثبات آن کرده
 علماء اند و بسیارند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت بخوانند آنحضرت
 در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از امام سلمه که نفی کرد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم انتی گویم خالی است از تکلف زیرا که آثار
 نفی در سنن است و احادیث با اثبات صحیح پس معارض نشود بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت مانع اباب آنکه فعل مره و ترک آخری و این مانع
 ثبوت و بقایست فی الجمله و عن ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام سبط رسول خدا و صحابه وی متولد شد در نصف رمضان
 سنه سه هجری ابن عبد البر گفته این اصح اقوال است بود حلیم سلیم درع قائل و این فضل و ورع او را داعی شده بترک ملک دنیا بیعت کردند با او
 بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و با ثعالبان وی در کوفه بر موت زیاد از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بجای آورد
 در نصف جمادی الاولی سنه هجریه فماعتا شد و زهرا فی الدنيا الدنیه و بسوسید شباب اهل الجند و سبب السلام گفته فضائل آنخصیص قد ذکرنا مناشطه
 فی الروضة الندیة انتی و در کتاب استیعاب در عذ فضائل او اطالت بسیار کرده پس حسن بن حسن جماعتی کثیر از وی را وی است توفی رضی الله عنه
 فی سنه احدی و خمیس و الیوم سلیم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیر می کرده که مثل امام حسن همه ملک مال پر خور و پزافیه و رغبت فماعتا شد
 گداشت و تمام عمر بر بند و توکل و تقوی بسر برد هر چند اولاد حسین بود اما کار حسن کرد ازین بجا است که اولاد او را حسن خوانند و کیف که حسن و حسین است
 اول آن خرسبتی دارد حق تعالی بارها هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طبقه ایشان ندمه دارد و میرزا امین ثم امین قال عسکرتی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم کلمات اقوطن فی قنوت الو تو گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا و مانی مشتمل بر چند کلمه میگویی آنرا در قنوت و در خطاب است که
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق تعالی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خوانند و لیکن می گویند بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم فرمود و بگردان این را در روز خود و این روایت خوب است و ندمه سبب گفته و فی سب بیان محلله انتی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

یعلنا به الدعاء وتنبیه کرده است ابن خزیمه و ابن حبان برینکه قول می فی قنوت الوتر سفردست بدان ابو اسحق عن یزید بن ابی مریم و صحابنا و الوتر
 و اسرئیل گفت و روایت کرده است آنرا شعبه و وی حفظ است پس ذکر نکرد و روی قنوت را و نه و ترا بلکه گفت کان یعلنا به الدعاء و مصنف در مختصر
 قول ابن حبان ایضا کرده تمام بحث را آنجا بیاوردید و عاقل ابن القیم در بیهی نبوی گفته زیاده کرد و حاکم در مستدرک قال علی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی وتری اذ رفعت راسی و لم یبق الا سجود و رواه ابن حبان فی صحیح و لفظه سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یحیی و یجوز انتهی و باجماع قنوت شافعیه بین
 در و ترجمه و نیز و عنقه اللهم انک تعینک است اما سندش از حدیث پیدانست ابن حجر کی در تحفه المحتاج شرح للمتنج گفته لم یات عنه صلح فی شیء
 انما اخرجت عن عمر و تبعه انتهی و ابن علان در شرح اذکار گفته قوله لم یات الخ البسی صیح موصول انتهی گویم ابو بکر بن شیبه آنرا از ابن مسعود و ابوداؤد آنرا
 در مسند آورده و تفاوت بعضی الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع است و گفته اند که افضل آنست که هر دو بخوانند ابن حجر کی در ایجاب شرح عبا گفت
 و لواتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی الله عنه الذی صح عنه انه کان یقنت به فی الصبح لا الوتر كما رواه البیهقی و غیره فصح و اذ اجمع بینما
 قدم الاول و هو اللهم اهینی لثبوت عن صلح فی الوتر انتهی المصحف اهدنی فیمن هدیته خدا یا راه نامر او در میان آن کسانی که ارادت
 نموده ایشان را و عافنی فیمن عافیت و عافیت ده مراد ضمن آن کسانی که عافیت داده ایشان را مراد عافیت سلام ^{لی} ^{جمع}
 آفات دنیا و آخرت و قولنی فیمن تولیت و دوست دارم او متولی امر من باش و بر زنده لطف گرم خود گیر ^{لی} ^{جمع}
 فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مراد چیزی که داده از نعمتها و قنی شتر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر نموده
 و طلب ثابت ازین باعتبار ظاهر سبب آلات است و لایزال محو و اثبات در آن جاری است فانک تقضی و لا یقضی علیک پس
 بدستیکه تو حکم میکنی بهر چه بخواهی و حکم کرده نمی شود بر تو و آنه لا یدل من والیت بدستیکه شان این است که خواری می شود کسی که دوست
 داری تو آنرا سخ عزیز تو خواری نه بیند کسی سخ تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگارا و بلندی رواه الخمسة یعنی احمد
 و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمه و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی ایضا و حدیث دلیل است بر مشروعیت قنوت
 در صلوة و تر و ابن مجمع علیه است در نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی و البیهقی و لا یجوز من عادیات و کرامی و غالب نمی شود
 کسی که ضمن داری تو آنرا یعنی بکسر جمله است علی الاصح و این زیادت بعد قول می است و لایزال من والیت مصنف در تلخیص گفته و واقع شد
 ما را سید این زیادت بطریق عالی متصل بسمع و قرات بر ابی الفرج بن حماد انتهی و گفت رافعی این زیادت ثابت است در حدیث مگر آنکه گفت تو
 در خلاصه که روایت کرده است آنرا بیهقی بسند ضعیف انتهی و گفت شیخ در ترجمه زیاده کرد شمنی این کلمات را نیز فلک الموعظ ما قضیت
 استغفرک اللهم و متوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچه تقدیر کرده طلب مغفرت میکنم ترا از خدانور
 و تو بیکنم بسوی تو ای رب من بیا مرز و جبرانی کن تو بهترین مهربانی کنندگانی انتهی و لیکن مخزن صحیح بین زیادت معلوم نیست و زاد النسائی
 من وجه آخر فی آخره و زیاده کرد نسائی از وجه دیگر در آخر این قنوت این کلام را وصل الله علی النبی و رحمت کامله الی نازل با در
 پیغمبر او علیه صلوة و السلام مصنف در تخریج احادیث اذکار نووی گفته این زیادت غریب است ثابت نمی شود زیرا که در وی عبداللہ بن علی
 و وی معروف نیست و برین قول که وی عبداللہ بن علی بن حسین بن علی است سندش منقطع باشد زیرا که وی جماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا
 بسین شد که این حدیث بنا بر جهالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتهی و للبیهقی عمه ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله
 گفت برو آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعلنا دعاء ندعوا به فی القنوت من صلوة الصبح می آموخت ما را دعائی که بخوانیم

وگویند نماز قنوت از نماز صبح مصنف در اینجا اجمال بجا برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بهقی گفته اللهم اهملی الی اخره در تصنیف است ابوحنیفه
گفت قنوت بخواند در چیزی از نمازهای فرضیه و بخواند در هر تمام سال و معنی حدیث نزدیکها و محمول بر همین است و نیز شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنه
درین سابقه فرض قنوت در هر وقت نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزدیک شافعی است و عروه بن الزبیر نقل
از کعب بن قنوت میگرداند از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جبر باید کرد و حدیث ابوهریره و مقتدیان تا این گویند که حدیث
ابن عباس در قنوت و نیز اختلاف علماء است مذنب ابن مسعود در و ام قنوت است در و هر دو همین است مختار شافعیان نووی و ابن المبارک
و ایضا حنفیه و جامع بان رفته اند که در و تر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذنب مالک شافعی و اقوی درین باب مذنب احمد
و اسحق است که اگر نازل از نواز بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سایر صلوة عامه مستحب است و قنوت و تر در آخر نصف رمضان تا که است
در تمام سال صحیح الله اعلم انتهى و فی مسند هضعت و در سنن ابن روایت ضعف است زیرا که مروی است بطریق عبد الرحمن بن هر قز
مصنف در تلخیص است احتیاج است بسوی کشف حال فی انتهی پس ضعف وی من حیث الیما له باشد و نیز مروی است از طریق زبیر بن ابی مرجم و
مسندش نیز جمعی است اما برهنتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین
میگردانند در آن نیست تحت و یا سخن فیه و لنداره بان شرح سوابب الرحمن گفته و لم تقف بعد علی بیل تقلی فی رفع الیدین و التکبیر و الاعلی بایقتمنی و جوب
القنوت و قول صاحب الهدایة بقوله صلعم الحسن بن عمر و عار القنوت اجعل بذانی و ترک لم یوجد فی لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لایدل علی الوجوب لعدم بلوغ کز
بعضی فاذا لم یجب علی المأمور لایجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الیدین الا فی سبع مواطن لم یجد الا تر منها احدث انتهى و سخن ابن عمر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعده چون سجده رود کسی
از شما پس باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو بار پیشتر و بوضع یدینه قبل رکبته و باید که بپندد دو دست را پیش از زانو با گفته
که وضع یدین پیش از رکبته و اول امر بود باز مامور شدند بوضع رکبته قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر است بدان اخراجه التلخیص
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت و ارقطنی بنی دانم که شنید از ابی الزنادیانه و ترمذی گفته غریب است
فی شناسم آنرا مگر از حدیث ابی الزنادیانه و وجه و نسائی نیز از حدیث ابوهریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و بوضع یدیه قبل رکبته و ابو داود
از حدیث ابوهریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد و بابت میکرد و بر دو دست خود پیش از زانو و مانند اخراج الدر و مروی من حدیث عمر
و هو الشاهد فی سبب المصنوع الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نمازیم هر دو
دست پیش از زانو و زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانو پیش از دست و حدیث دلیل است بر تقدیم دستی دست را بر زانو وقت اخطاط بسوی سجده
و ظاهر حدیث و جوب است لقوله لایبرکن و این نیز است و امر بقوله و بوضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شده مندوب است و اختلا
کرده اند علماء در مذنب مالک از اعمی علی برین حدیث است تا آنکه از اعمی گفته در یا ختم مردم را که می نهند و شام پیش از زانو با گفت بن ابی داود و هو قول اصحاب
الحدیث و شافیه و حنفیه مالک روایتی عمل کرده اند بسوی اهل وهو و آن یعنی حدیث ابوهریره اقوی فی سنن قوی تر است در سند خود من از حدیث
و اهل بن حجر بضم حا و کون جمیع این حدیث و اهل دلیل حنفیه و شافیه است و هر مروی عن عمر از حدیث عبد الرزاق و عن ابن مسعود از حدیث ابی داود و ابن قائل است حدیث
و جامع از علماء و ظاهر کلام مصنف ترجم حدیث ابوهریره است و آن خلان مذنب مالک شافعی است و نووی گفته ظاهر می شود ترجم حدیث ابوهریره از حدیث ابن ابی
ترجم کرده اند حدیث اهل با و نقل از حدیث ابوهریره مضطرب است زیرا که مروی است از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این سئله اطاعت بسیار کرده و گفته در حدیث

ابوهریره قلب است از روی حریف قال و لیضع بریه قبل رکبته و اصل می این است و لیضع رکبته قبل یدیه و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی قبل
 ظایب یک کما یک الی غیره معروف از بروک بعیر تقدم بین بر جلین است و ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر بما لفت سائر حیرات
 حدیثیات نماز پس نمی کرد از التفات کالتفات للثلب و از افتراش کافتراش السبع و از افترا کافترا کالکلب و از فقر لثقر غراب و از رفع یدیه کاذناب خیل
 شمس اوی وقت سلام و یجها قولنا ایسات اذ اغن قننا للصلوة فاننا نهینا عن الاثنان فیها بسبعة + بروک بحیر و التفات کثلب و فقر غراب فی
 سجود الفریضة + واقفا کلب و کبسط فرامه + و اذ ناب خیل عند فعل الخیة + و صاحب بل برین ابیات زیاده کرده و گفته است و زدنا کتب الخیار
 لسنن و تصویب لارس بر کتبه + و این هفتم است انتی مگر آنکه نویدی گفته حدیث تخرج ضعیف است و بالجمله حدیث و اهل این است رأیت للنبی صلی الله
 علیه و - اذا سجد وضع رکبته قبل یدیه و یدیم آنحضرت را که چون سجد میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوئی خود را پیش انگشتران هر دو
 خود و تمام حدیث این است که چون بر میخواست بر سر برداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو تخرج در ترجمه گفته اند نهادن اعضا سجد نسبت
 قرب است بر زمین هر چه بر زمین نزدیکتر نهادن او پیشتر برداشتن بر عکس آن در نهادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزدیک بعضی بینی
 پیشتر نهد که نزدیک است بر زمین شومی گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانو پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و جز آن بند و دستها را پیشتر انتی و نیز شیخ
 گفته گفته اند که این حدیث اصح و اثبت است از حدیث ابوهریره و جای از حفاظ تصحیح نموده و ترجیح کرده اند چون در حدیث مختلف آمد بسبب آنست که عمل با قوی
 واضح کنند و بعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابوهریره است انتی گویم دعوی نسخ حجت نیخواهد و حدیث ابوهریره نهی قوی است و حدیث اهل بیت
 و قول مقدم است بر فعل و لکن امصفت آنرا اقوی گفته الحوجه که اربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمه و ابن حبان ابن اسکن فی صحاح
 من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابی روه الدارمی ایضا و گفت بخاری ترمذی ابوداود و بیهقی که متفرد است بدان شریک و اشاهری است از اصحاب حول
 از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد و بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوئی او هر دو دست او را هر چه الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و گفت
 حاکم بر شرط شیخین است و گفت بیهقی متفرد است بدان علا بن عطا و علا جمول است فان لا اول زیر که برای نخستین یعنی حدیث ابوهریره شاهد
 من حدیث ابن عمر شاهی است از حدیث ابن عمر که تعویب وی میکند صحیح ابن خزیمه و وی از ایمة معتبرین علم حدیث است و تصحیح او
 حجت است درین فن و لیکن برای حدیث اهل نیز شاهی است چنانکه گذشت و حاکم آنرا علی شرطها گفته و غایت و می این است که برابر باشد
 باشد حدیث ابوهریره که متفرد است بدان شریک و در تصور ابوهریره و ذائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن قیم حدیث ابوهریره
 اهل است بسوی حدیث اهل ذمیت در وی مگر قلب و این انکار نتوان کرد زیرا که قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده و ازینجا است که جمهور
 ائمه و ابوصنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذاهب می عمل بحدیث اهل بن حجر نموده اند و زانو یا پیش از دستها نهاده و از اذاعی واحد
 در روایتی از روی و طائفه از محدثان عمل بحدیث ابوهریره کرده اند و دستها را پیش از زانو نهاده و ذکره البخاری معلقا و موقوفا
 و ذکر کرده است حدیث ابوهریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبته و لکن زانوئی از وجود شیخ
 و عمر ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا قعد للتشهد وضع یدیه الیستری علی رکبته
 الیستری و الیثنی علی الیمنی بود آنحضرت چون می نشست در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوئی چپ و می نهاد دست راست
 خود را بر زانوئی راست خود و عقد ثلثة و خمسه و عقد سیکر و پنجاه و سته را و صورتش این است که قبض کند خضر و خضر و وسطی را و بسط کند
 سبزه را که آنرا سبزه نیز گویند و هند طرف انگشت نر که آنرا ابهام خوانند و بیخ سبزه و شافعی و احمد بر و ابی باین اخذ کرده اند عملاً بهذا الحدیث

و دیگر عقد شصین است و صورت او این است که قبض کند خضر و نضر را و بسط کند شصت را و بپند سر ایهام را بر سر وسطی و طوق کند و نزو حنفیه و مختار در کتب
امام احمد عین است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابوداؤد و ابوالفضل بن عمر آمده است
و نزو مالک قبض کند و همه انگشتان دست راست بسط کند سبابه را و شافعی را در کیفیت تخلیق و جوی دیگر است و آن نهادن سر انگشت وسطی میان
دو عقد ایهام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بنی هاشم نیز
آمده و مختار بعضی حنفیه این است غالباً عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف
آمده همین است و در سبب گفته الظاهر از مخیر بین الیهیات و وجه الحکمة شغل کل عضو با دواته و اشارت با صبعه السبابه و اشاره می کرد
با انگشت سبابه که نام انگشتی است که بنسب انگشت نرسد و سبابه از سبب است یعنی دشنام کردن و عادت عربان است که بآن در مقام دشنام اشاره
کنند و در زبان شرح تام و حی است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوجه انبیت حق تعالی و صورت اشارت آنست
که بر دوازده آنرا نزو تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزو تکلم بالله و مشهور آنست که بر دوازده این انگشت را نزو دلفی و بپند نزو انبثات و از بعضی ائمه شافعیه منقول است
که بر دوازده وارد آنرا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بخشد و در حدیث و ائمه آمده که بروا است آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا
و دعای میکرد بر آن زواہ ابن خزیمه و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد سبابه و حرکت نمیداد آنرا از جبهه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن حبان فی صحیحہ
بیست گفته میخورد ان کیون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریه تحریکها حتی لا یبصر حدیث ابن الزبیر تثنی دواة مسلک شیخ در ترجمه گفته مانند آنکه از حنفیه ماوراء النهر
و بپند و بستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نیز معتقدین همان اول است و در متاخرین ایشان خلافتی ظاهر شده و مختار نیز علمای حرمین غیر
از بلاد عرب عمل آنست و تحقیق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول نشند تا شهادتین بسط کند و در وقت تملیل عقد اشارت کند تا عمل هر دو طرف جمع
گردد و گفته است قول منع اشاره خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی روح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجع ساخته اند
و شرح سفر السعادت از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزو ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابویوسف و نجم الدین زاهد
گفته که متفق اند روایات از اصحاب با هم در بودن وی سنت و چون مذاہب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این است و بسیار
اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و راجع باشد انتهى و درین باب رساله ملا علی قاری و در آن تشبیح کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و چون
بر محدثین گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبودی این قول او کابل الحدیث کافی بود برای تکفیر و نمی و درین باب سنت رساله قاری از شاه ولی اللہ
محمدشاه دہلوی و مکتوبی از مرزا مظہر جانجانیان قدس سره که در آن از طرف حضرت محمد و العتباتی شیخ احمد سرہندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده
و عمل خود بر آن ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر آله ابادی روح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی فرمود
پشاه خوب اللہ روح نوز خواب گفته از شما عجب است که اشارت بمسبحی کنید از آن باز و نمی نیز رفع مشروح کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اہل علم
قدیم و جدید بسیار است و عمل بر آن جاری ساری است لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد و فی روایة الہ و در روایتی مرسل است
و قبض اصابعہا و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را و اشارت بآلتی تالی الا ایہام و اشاره کرد با انگشتی که نزدیک است پشت
در حجة اللہ الباقی و اردش است که گفته اند از انوی خود را بر دست چپ خود و بند عقد پنجاه و سه و اشاره کند سبابه و مروی است قبض و اصبع و حلقه
باقی و هر که گفت مذہب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن است بسبب وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتقد وی چنانکه ابن الہمام گفته آنرا محمد آنرا
در اصل فکر نکرده و در روایات ذکر نموده و یا فتم بعضی که تمیز نمی کرد در میان قول ما کہ نیست اشاره در ظاهر مذہب و درین قول ک ظاهر مذہب این است

کتابت اشاره و مفاسد جبل و نصب پیش از احصاست انتهى و در باب صفة گفته وقت شادت اشارت کن این اشارت از ایزد بر روی است لیکن مشهور است امام عظیم است که اشارت کنند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارند انتهى و در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند سبب گردیدن رسول علیه صلوة والسلام و طرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشاره نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که سفتی بنزد ما اشاره است همان صحیح و در تحفه مستحب گفته در طراوی گوید سنت غیر مؤکده است **و عن عبد الله بن مسعود** رضي الله عنه قال **كففت ابن مسعود** و در بیان چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتیم یا سلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان می سبحانه می گفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر قحطان پس هر گاه که برگشت از نماز التفت علینا و گوید سوی ما رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال پس سر سوگوید سلام است بر خدا زیرا که خدا خود سلام است **اذا صلی احدکم فلیقل** بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید یا ایها النبیات الله همه عبادات قولیه خدا است و تحیات جمع تحیت است و در جمل گفته معنی تحیت بقا و دوام با عظمت یا سلامت از آفات یا همه انواع تعظیم است و الصلوات و همه عبادات بنیة اعم از فرض نقل با دعوات یا رحمت یا نماز یا سجده و الطیبات و همه عبادات مالیه زیرا که قاصد آنست که چون کسی در حضرت ملوک در ایاد اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه در گاه بگذارد تا لایق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و فوادی گفته لفظ جمع آوردن زیرا که ملوک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بر آن پس فرمود تحیات همه خدا است و دیگران را عاریتی پیش نیست شکر خدای رحمت بزرگی و ملک بی انباز به دیگر هر که به بینی بجاریت و ادب است و در غیره لویطیبات کلام طیب و حسن است که ثنا کند بر آن خدا را و ذکر کند او را یا اقوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم ازین و طیبیت آن بودن است خالص از شوائب ریاء و غیره و تحیات مبتداست و خبرش بعد است و صلوات و طیبات معطوف است بر آن و خبر هر دو محذوف است و فیه تقاریر نیز

السلام یعنی سلامیکه هر واحد آنرا می شناسد علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته بر تو ای پیغمبر و مهر بانی خدا و اقر و نیمای غیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً بسلام بنا بر عظیم حق وی است بر ایشان و لهذا تقدیم کرد آنرا بر تسلیم بر نفس خود پس سلام کرد و در برخورد با او و در خطاب با آنحضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدیر سن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در صحن تعلیم است نیز بر همان لفظ است گذشت تا ایشان را اندک آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه نصب همین مومنان قره العین عبادان است در جمیع احوال و اوقات خصصه بیاد در حالت عبادات و نورانیت و انگشتان درین محل همیشه در قوی است و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سر بیان حقیقت محمدیه است علیه صلوة والسلام در ذرات موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در دعوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا با نواز قرب و اسرار معرفت منور و فاضل گردد آری شکر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست به می نیت عیان دعای فرستمت یا السلام علینا سلام بر ما گردد و حاضر در هر که با او از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند و علی عباد الله الصالحین و بر تمامه بندگان که نیکو کارند حاضر و غایب دور و نزدیک در زمین و بر آسمان و صلاح خدا فساد است بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بروجی که فرموده اند چنانچه باید بجا می آید و استقامت بر آن در زود و هیچ وجه غیله و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن می راه نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بر آن حق تعالی انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را بر ائمه بسیار است بعضیها فوق بعضی و همه را بر قدر صلاح نفسی از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فنا می مطلق است و بودن بنده قائم

بر مرد حق و فعل از مصالح فی الحقیقة کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شده و به متولی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و بد تقدیر متولی ترتیب می گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل مضیع یا دایه و میت یا غاسل و گوی پیش چو گمان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفات سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کرده سلامت ما نذا سلم تسلیم این معاملة خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعضی عبادت و اشخاص علی تعین جزوات کریم خود که منبع تمام بركات و خیرات است منع تخصیص کرد و اشارت کرد بوجه آن فرمود بدستیکه وقتی که بگوید بنده این دعا را میسر شد آن هر بنده صالح را که در زمین آسمان است حاجت بخصیص چیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد و خلاصه کار و اصل تمام اعمال است و فرمود شهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست سستی برای عبادت بحق جزوی پس این قصر فرادست زیرا که در کتب عبادت میگردند خدا را و شریک می ساختند با او غیر او را و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در جمیع روایات اصحاب سنی همین لفظ عبده و رسوله است و ابن الاثیر در جامع الاصول و هم کرده و حدیث ابن مسعود را بلفظ و ان محمدا رسول الله آورد و آنرا بسوی شیخین و غیره مناسبت کرد و تابع شد او را برین و هم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در ضور النهار و زیاده کرد این لفظ را که آیه لفظ البخاری و لفظ بخاری همان است که مصنف ذکر کرده فتنه و باجماع چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول استگشت اشاره کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود شکر لیختر من الدعاء اعجبه فیدعی ایسترا اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید و بسوی می پسندد و عا کند و سخاود از خدا که گفته اند شکر از خدا خواهیم و از غیر نخواهیم بخدا که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و زیاده کرد ابو داود و برین حدیث لفظه و نحوه للنسائی من و جواخر بلفظ فلیدع و ظاهرش و جوب است بنا بر امر بدان و داعی مجاز است هر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت بخواد و در وقت اند حنفیه و حنفی و طاووس بایک دعا مانند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن و بعضی گفته اند دعا کنند مگر بچیزی مانور و هر دو قول مردوست بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیختر من الدعاء اعجبه و فی لفظ البخاری من البشار ما اشار و این اطلاق است مردواعی را تا دعا کند هر چه خواهد و این سیرین گفته دعا مانند در نماز مگر با آخرت متفق است کی که و این تشهد غنما حنفیه است و حدیث و میل است بر و جوب تشهد لقوله فلیقل و رفته اند بسوی و جوبش عمر و ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و صحاح گفته غیر واجب است بسبب تعلیم نکردن آنحضرت امری را و اختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان و جوب و سنت هر دو مختار اکثر حدیث ابن مسعود است فهو الاصح تصنف و تلخیص گفت حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصلوة است و اکثر روایات در وی بتعریف السلام است و هر دو موضع و واقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتنگید در هر دو جابو در روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنگید آری ترمذی گفت و این اصح حدیثی است که روایت کرده شرح است و تشهد و عمل بروی است نزدیک اکثر اهل علم در وی است بسند از حنفیه که وی دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد تشهد ابن مسعود و گفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من است حدیث ابن مسعود است که مروی است از وی رضی الله عنہ منبت و چند طریق و نسید انتم که مروی باشد از آنحضرت در تشهد نامت تراودی و نه صحیح تراودی اسناد و نه مشهور تراودی رجال و نداشتند از وی تطایر بکثرت رسانید و طرق و گفت مسلم جزین است که اصحاب کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحابی بخلاف نمی گفتند بعضی ایشان در بعضی را و غیر وی اختلاف کرده اند اصحابی گفت محمد بن یحیی الهمدانی حدیث ابن مسعود اصح چیزی است که مروی شد در تشهد و روایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن بکر بن عبد الله بن الحصب عن ابن مسعود

نشیدم در تشهد حسن از حدیث ابن مسعود انتی و مختار امام احمد نیز همین تشهد است و گفته اند نماز هر دو عاشرت و لیکن سخن در اولی در اول
واللفظ للخاری و این لفظ که مذکور شد من بخاری است و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت تا از ابی انحضرت تشهد بخواند
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسئلك من الخیر کلہ ما علمت حسنة و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کلہ ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی
اسئلك من خیر ما سئلك منه عبادک الصالحون و اعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار و لذتنا فی الدار القطنی و البیتقی ایضا من حدیث ابن مسعود و هو من ادلة ما افاده التمشد کما نقول قبل ان
یقرض علینا التمشد بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود بر تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت بگویند
این چنین و بگوید التعمات الی آخره و استلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر بقوله قبل ان یقرض و لقوله بگوید و تبویب کرده است نسائی
برای ایجاب تشهد و لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عمیر بن عبد البر در استناد که گفته متفرد است ابن عمیر بن عبد البر بقوله قبل ان یقرض و اخرج
مشکل الدار قطنی و البیتقی و صحابه و لاحمد و احمد است از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله و جوب است ان الشیء صلے الله علیه
و سلم علمه التمشد و امره ان یعلمه الناس برستیکه آنحضرت تعلیم کرده او را تشهد و امر کرده که بیاموزد و آنرا بر زبان اخرجد احمد
عن ابی عبیدة عن عبد الله قال علمه رسول الله صلے الله علیه و سلم التمشد و امره ان یعلمه الناس التعمات شده ذکره و در لفظی این است که گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حتی که
از آن محض نباشد همین است که هر تشهد از تشهدات ما نوره که خارج بخرج صحیح اندکافی است برای مصلی واضح تشهدات تشهد ابن مسعود است که حضرت بویا
آموخت و ثابت است در صحیحین غیر به انتی و المسلمین و در مسلم است عن از حدیث عبد الله بن عباس رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلے الله علیه و سلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التعمات المبارکات الصلوات الطیبات لله الی آخره تمام وی این است
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان لعنة مسلم
و ابوداود و دست و رواه الترمذی و صحیح کذا لکن منکره و روایت کرد آنرا ابن ماجه بجز مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند
آنرا احمد و شافعی بتکبیر سلام بلفظ و ان محمدا بنی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات است و حذف و او از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
برین تشهد است و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجملة تفاوت است و این تشهد از افراد مسلم است و جز بخاری اصحابی بکتابه است و این روایت
کرده اند تصنف و تلخیص گفته رواه سلم و الشافعی و الترمذی و الدار قطنی و ابن ماجه و گفته شد شافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را تشهد
گفت ویدم تشهد را واضح و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزد من اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سزانش کسی که
غیر آن اختیار کرده از آنچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روایات در حرفی از آن بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا
بریک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتی بنوعه و تشهد نام مالک تشهد حضرت عمر است التعمات الزکیات مد الطیبات لله الصلوات علیک
ایها النبی الی آخره رواه مالک الشافعی و الحاکم و البیهقی بالفاظ الدار قطنی در عمل گفت اختلاف نکرده اند در آنکه این حدیث موقوف است بر عمر
و روایت کرده اند آنرا بعضی متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن در هم است و روایات تشهد بجملة صحابه ابو موسی اشعری عایشه و عمر بن هند
و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید و مروی است از ابو بکر مرفوعا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع التعمات

الذی فیما ذکرنا ذکره رحمه الله البانی لکن گفته آمد است در تشدید صیغتها صح آن تشدید بن مسعود است پسر تشدید بن عباس و عمر و ابن ابی نذر احد قرآن حکم
شانی و کافی است انتی و عبارت مصنفی درین مقام این است صیغ تشدید مؤدی از فرض است و اختلاف ایمنه در اختیار است و درین اختلاف هم بعضی
قوی بهم نمی رسد پس باید گفت که بهر صفتی که خوانند مؤدی سنت است و عامل بختم است شافی الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشدید گفته
و این معنی قریب است بقاعده تنقیح مناط و الله اعلم **و سخن** ابی محمد فضالة بفتح فاء و زین سجا بن عبید بن نعم بن وفتح انصار
اوسی صحابی است اول مشاهد را واحد است مشاهد بعد از حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجره و حاضر شد خیر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق
و ابی شد قضای و مشق را برای معاویه در زمان خروج ابی بصری و عمر و انصار سه ثلث و نهمین بر قول صح روی است یسره سوره و غیره قال سمع
رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یدعیونی صلاته لریجھل الله و لریجھل علی النبی صلی الله علیه وسلم
گفت فضاله شنید رسول خدا مدعی را که دعا میکرد در نماز خود و تمجید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجمل هذا
پس سرود شتابی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوة بر من شعر دعاء فقال اذا صلی احدکم فلیسجد ابی تخمید به و الثناء
علیه پسر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بتائیس کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بر او
نعم یصل علی النبی تمجید عو بما شاء پسر در روز فرستد بر پیغمبر خدا پسر دعا کند بهر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت
آن مرد را آداب نماز پیش از حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد و صلوة باید گفت
حدیث دلیل است بر وجوب تمجید و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بامیثار و این موافق است در معنی حدیث ابن مسعود و غیره زیرا که احادیث تشدید
حمد و ثناست و این قوی است که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آنرا شنیده در قعدہ نشد بود و نه در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدہ تشدید است
اما ذکر مصنف این حدیث را در اینجا دلالت بر بودنش در تشدید گویا از سیاق حدیث دریافت و در وی دلیل است بر تقدیم وسائل بین بی سوال و این
نظیر ایان بعد و ایان استعین است که عبادت را که وسیله است مقدم کرد بطلب تاخت رواه احمد و ابن خزیمه و الثلثة یعنی ابو داود
و ترمذی نسائی و صحیح الترمذی و ابن حبان و الحاكم و در حدیث ابن مسعود نزدیک ترمذی که گفت بودم من که نماز میکردم و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم حاضر بود و ابو بکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم به ثنا بر خدا پسر برود بر پیغمبر خدا پسر دعا کردم
برای خود پس سرود آنحضرت دو بار سوال کن داده میشود و هم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا است او کرده میشود میان آن
و زمین بالا برده نمی شود یا نمی رود از آن دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجا پیش هر قوت بر تفضلیه است و درود خود مستجاب مقبول
و بصدد قبول اصل بر وصول است بظلیل و توسل وی دعا نیز بجل قبول میرسد شعر مورسکین موسی داشت که در کعبه رسید دست در پای کعبه ترزد
و تا گاه رسید **و سخن** ابی مسعود رضی الله عنه تاش عقبة بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری است حاضر شد عقبة ثانی
و بود مصغیر حاضر نشد بر را بلکه نزول کرده بود بعد پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفه را و مرد و آنجا خلافت علی رضی الله عنه سینه احدی
لواثمتین و اربین موسی بن بشیر و خلق سواه قال قال بشیر بن سعد بن ثعلبة الانصاری و الدنعان بن بشیر حاضر شد عقبة و ما بعد او را
یا رسول الله امرنا ان نصلی علیک گفت ابو مسعود گفت بشیری رسول خدا حکم کرد ما را خدا صلی تعالی علیه و سلم درود فرستیم بر تو یعنی در قول
تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیک و سلوا لتسلیما فکیف نصلی علیک
پس چگونه و چه فرستیم درود فرستیم بر تو تسکنت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد احمد و مسلم تا آنکه آنرا زد و دریم که کاش می سوال است کرد

انما حضرت شترقال پستر فرمود قولا ابوبکر و ابن مسعود و جوبست در مصنف گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین سخن دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوة نیست
 و امام شافعی تنها قائل است بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر در وقت نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب است تترجم گوید
 اصل صلوة اللهم صل علی محمد و آل است و اکمل آن این صیغه است که مذکور شود و صلوة سنت است نزد جمهور و فرض است نزدیک شافعی و قول جمهور اترقی
 می نماید انتهى اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و بارک لعلی محمد و علی آل محمد کما بارکت
 علی ابراهیم فی العلمین انک حجتک خداوند در وقت بر محمد و بر آل محمد چنانکه در وقت تارود بر آل ابراهیم و بر کس و ده
 و افزون گردان خیر و نعمت بر محمد چنانکه برکت داده بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدستیکه تو ستوده حمید صیغه سبانه است بر وزن تخیل یعنی
 مفعول مذکور و ثبوت در وی یکسان است یعنی تو محمودی بجای کسی که لائق عظمت شان تو باشد و این تعلیل است برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی از تمام
 افاضه انواع عنایات و زیادت برکات است بر پیغمبر آنکه تقریب می جوید بسوی تو با مثال امر تو که ادای رسالت باشد و احتمال که حمید یعنی حامد باشد
 یعنی تو ستاینده کسی که مستحق محبت و محمد صلی الله علیه و سلم از احق عبادت است محمد رسول گفته و هذا النسب بالمقام حمید سبانه ما جدت
 و حمید یعنی شرف است یعنی بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهان آل ابراهیم که در ذوالرجل اهل و عیال او را گویند و بعضی
 اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لفظ که کیف الصلوة عنیک اهل البیت در حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم است اتباع که خانه
 در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد آل در اینجا ذات شریف است چنانکه آل داود گویند و مراد داود و آل علیه السلام باشد گویم
 این استعمال صحیح است و لیکن در اینجا قرینه صارف از یعنی موجود است که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت است و واقع شده
 پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و در تفسیر اهل بیت اختلاف است اصح اقوال این است که مراد آل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام است باین
 تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را صحابی اعرف است بر او وی صلی الله علیه و سلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشرک
 و قد فرسدهم آل علی و آل حفص و آل عقیل و آل العباس و آل بن القیم و آل جبار و الاقسام و تحقیق آل کلام فائق نموده و ما از وی در احتجاج النبلاء نقل کرده
 و السلام علیکم و سلام فرستادن همچنان است که آموخته شد بدینا آنرا یعنی در تشهد و آن قول شاست السلام علیک ایها النبی
 و رحمة الله و برکاته علیکم بصیغه جمول و تشدید لام و در روایتی است بنیاسلکم و تحقیف لام و مفعول ثانی محذوف است ای کما علیکم ثموه
 رواه مسلم و رواه الحاکم و البیهقی من حدیث یحیی بن الساق عن رجل عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم و رجال اهداوش
 ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیہ و اخرجه الشیخان عن کعب بن عجره عن ابی حمید الساعدی و النسائی عن طلحة و الطیرانی عن سهل بن سعد و احمد
 و النسائی عن زید بن خارجی و درین حدیث اشکال کرده اند که بعضی تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد
 و جواب داده شده است که شهرت ظهور کافی است در تشبیه بی اشتراط کمال قوت و جوابهای دیگر داده اند مگر تا ایمن معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام شد
 و شیخ عبدالحق دهلوی و فرزند ایشان شیخ نورالحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که در آن تمامه اجوبه مع السائل و علیها
 ذکر کرده اند این موضع بسط نیست و زاد ابن خزیمه فیہ و افزون دین خزیمه در حدیث ابی مسعود فکیف یصلی علیک اذا
 سخن صلینا علیک فی صلاتنا پس چگونه در وقت ستم بر تو ای رسول خدا و میکانه نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود و اینجا معلوم شد
 که این صیغه را نماز بعد تشهد باید خواند و نتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعا است پس دل نباشد بر ایجاد صلوة در نماز زیرا که بنا بر رسا

صحابی از نماز فی قول صلواتنا صلوة شریفه است نه لغوی و حقیقت عرفیه مقدم است وقت تردد بین العینین و نیز ثابت شده است و جواب دعاء آخر تشهد آخرت
من الامم به دور و بر آنحضرت پیش اندو ما واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل نماز که اهل
بر و جوب بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخیرها ابو حاتم و ابن خزيمة فی صحیحا و حدیث دلالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث است
با زیادت مذکوره در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که ما مور به واحد است و دعوی نووی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل مندوب است مسلم نیست بلکه میگوید که صلوة
بر آنحضرت تمام نمی شود و نده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل است صلوة نفرستد زیرا که سائل گفت بود کفایت فصلی علیک و جوابش
فرمود که آن صلوة است بزوی بر آل می پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکفایتی که بدان ما مور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصطلح بر آنحضرت
نگردید و همچنین اقیه حدیث از قوله کما صلیت الیه زیرا که این نیز از کیفیت ما مور به است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعضی الفاظ
و ندب بعضی پس نیست او را دلیل بر آن و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی ما یبغی نیست و پرسیده شد
ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین شیخ یعنی بر آنحضرت و بر آل می و ایشان
تراوات آن اند و لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویہ انکار میکردند بر ذکر آل با زعم مردم بر یک بر اقرار
گرفت بطریق متابعت یکی مدیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی باین جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهى و هم وی رح در جمع اثبتیت
فی شرح ابیات التثبیت دین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و بایحی حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی است
و در بعضی روایات و ارحم محمد اکما رحمت و ترجمت واقع شده و لیکن بصحت نرسیده و در حجة الله الی الغلغلة که اصح صیغ صلوات این است اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید حمید اللهم صل علی محمد و از واجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی از واجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید حمید انتهى و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و در روایات بر سواصلی الله علیه و سلم
و صلوة از بندگان طلب فاضله رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب است پس بعضی گفته اند
که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر خاتم شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن سبب
و سنون ارند و او که سنن سلام و شعار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و نگرددند بر
آن وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و صلوة و غفلت و رزیده نشود در آن و بعضی از علما قول اول را صحیح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض گفت و گفته اند که این قول از وی شاذ است هیچ یکی از علما در آن شریک نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجمله و تشهد است
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بی شمار است و همچنین صیغ وی چه مانور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستقل ساخته اند
و شک نیست که آنچه ما فورست اصح و ابلغ است و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال اجازت است یا نه مختار جمهور آنست که محض
با نبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمحضت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی
و بعضی گفت اند که حرام است یا کرده تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفت متعارف و مستقیم تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج
مطهره و در کتب قدیم از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهى گویم هر کما قال و عن ابی هريرة رضوان الله علیه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا التفهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهده خواند از شما در نماز خود پس بپناه که پناه جوید بخدا از چهار چیز و خوف تا از لفظ اربع بجمت حذف حد و دست و اصل اربعه شایسته و در حقیقت هیچ چیز است لیکن فتنه میان و ممان یکی شود و ندر برای تقابل و چیز دیگر و لهذا عاده نکرده لفظ فتنه را در اول لفظات بقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ

بک من عذاب جهنم خداوند پناه میجویم به تو از عذاب و فرخ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور و من فتنة المحکا و المعات پناه میجویم به تو از ابتلائی حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنة همیا آنچه موجب زینج و زلل و میل و انحراف گردد و از راه راست و ثبات برین اسلام تحصیل مریضات حق از انواع بلا و محن اسباب خنلالت و بطالت که در مدت حیات می عارض میگردد و افتتان بدنی و شهرت و جاهالات و می و اعظم آن و العیاذ بالله امخاتمه است نزد موت و گفته اند که فتنه همیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنة معات و سوسه شیطان و حالت نزع و سوسه منکر نکره و اگر سوسه شیطان را داخل فتنه همیا دارند و فتنه معات را مخصوص بفتنة قبر نیز وجهی دارد و در بخاری است انکم تغفنون فی قبورکم مثل او قمری با من فتنه الدجال و من شرفتنه للمسیح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمائش مسیح و جال که در آخر زمان بر می آید و دعوی خدا می کند و با استدراج خوارق عادات بردست می ظاهر گردد و مردم را همراه گرداند فتنه و لغت بمعنی امتحان و اختیارت و بر قتل و اخراج و نعمت و غیره هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین جمله و حای جمله در آخر و فی ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود در جال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و تر و اراده وی مقید است چنانکه در نهجاست و دجال را مسیح گویند مسیح الارض و قیل ان مسیح لعین و عیسی را مسیح گویند زیرا که بر او از بطن مادر مسوح برین قیل لان زکر یا مسیح و گفته اند زیرا که هر زوی هابیه را کسح میکرد و دست میرسانید در دم بمیشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیه عیسی مسیح پناه قول جمع نموده متفق علیک و در بخاری است

بر شیوت عذاب قبر و فی روایة لمسلم و در روایت است مسلم از ابو هریره اذا فرغ احدکم من التشهد الا خبر چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نشائی پشتر و عا کند برای نفس خود چیزی که نمایان شود او را و این روایت اطلاق تشدد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه نامور بهادر تشهد اخیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین مذمب ظاهر بود و این حزم گفته در تشهد اول هم واجب است نظر با اطلاق لفظ متفق علیه و امر کرد و طواس پس خود را با عاده نماز وقتی که استعاذه نکرده در آن گویا که وی نیز فاعل وجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب و عن ابی بکر الصدیق

رضی الله عنه انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء اذ عوي به في صلاتي يا ميزان مراد عالی که دعایم بان در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجمت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز برین محل مقرر بود و در بخاری است بر طلب تعلیم از عالم سما در دعوات که مطلوب در آن جوامع کلمت قال قل فمروا بکوا و بعبارة بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسي ظلما کثیرا خداوند تحقیق من گنایم که در راهم بر نفس خود گنایم کردنی بسیار و اکثر روایات لفظ کثیر بنامی مثلثه است و در بعضی روایات مسلم کثیر البعده آمده و امام نووی در افکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبیل این را رد کرده و گفته جمع نکنند میان هر دو زیرا که وارد نشده مگر یکی ازین هر دو و چیزین نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف است باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست باز کتاب منی عنہ یا تقصیر از ادای امور بود و لا یعفر الذنوب الا انت و منی امر زد همه گنا یان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوجدانیت است فاغفر لی پس بیا مرز ما و این استجاب مغفرت است مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره بر این تعظیم است من عندک خاص از نزد تو چه هر چه از نزد او عالی است

هیچ عبارتی مجرب آن توان شد و رحمتی و رحمت و مهربانی من مرا آنک انت الغفور الرحیم بدستی ~~در حدیثی که در حدیث~~
 گفته بر بندگان و در وی توسل است بسوی وی تعالی با سالی او نزد طلب حاجات و استغاثه کرمات و بر بندگان هم مقام صفی مناسب آن مقام ذکر کند
 مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت و نحو و از زقنا و انت خیر الرازقین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعیه نبویه معلومست باین مضمون علیه
 حدیث دلیل است بر شریعت دعا و نماز علی الاطلاق بغير تعیین محل و از محلات اوست بعد تشهد و در دو استعاذه لفظه طاهر من الذنوب ما شاء
 و وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنچه حدیث جا برست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله
 و احسن الهمدی بری محمد و ابوداود و از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم آت علی الخیر طهر بنا و اصلح ذات بیننا
 و ادرنا سبیل السلام و یجنا من الظلمات الی النور و یجیبنا الفواحش و الفتن مظهر منبأ و ما یطمن و یبارک لنا فی اسماعنا و البصاریا و قلوبنا و از او اجنا
 و ذریاتنا و ثبت علینا انک انت التواب الرحیم و اجعلنا شاکرین مثنین بما قالها و اتمها علینا و هم نزد ابوداود است از بعض صحابه که گفت آنحضرت
 هر وی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پست میگویم اللهم انی اسألك الجنة و اعود بک من النار و لیکن خوش نمیدارم دندنه تراوندند و در دعاها
 پس سرود آنحضرت محل ذلک ندمن انا و معاذ تو می در اذکار گفته دندنه کلامی است که معنی آن فهمیده نشود و معنی حولها ندمن آنست که حول
 الجنة و انرا و حول سالمتها که یکی سوال طلب است و دیگر سوال استعاذه و از اینجا معلوم شد که انسان خیر است بهر لفظی عبارتی که خواهد از آثار و غیره

وعن و اعل بن حجر رضی الله عنه قال صلیت مع النبي صلی الله علیه وسلم فكان یسئله عن یحیی بن
 یسوی و اهل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
 و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمن و شمال خود گویا من می بینم بسوی منفره رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما
 سفیدی رخسار وی از رخسار من و نسائی و عن شماله و سلام میداد از چپای خود السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
 و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست و چپ وی از اینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود
 که بیاض خند مبارک مرئی می شد رواه ابوداود و ابوداود و این حدیث را از علقمه بن اعل عن ابیه روایت کرده و مصنف در تلخیصش بسوی ما یحیی
 بن اعل کرده و گفته وی از پدر سماعت ندارد پس محلل شد بانقطاع و در اینجا گفته با سناح صحیح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم
 که از علقمه بن اعل عن ابیه روایت کرده است و سماع علقمه از ابیه ثابت است پس حدیث سالم باشد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث را و در اینجا
 اولی باشد اگر چه مخالف چیزی است که در تلخیص گفته و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند با حدیث مختلفه که در وی صحیح حسن
 و ضعیف و متروک هم است و هم این احادیث بدون زیادت و برکات است الا درین روایت و اعل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است
 و نزد ابن حبان و با صحت حدیث و اعل چنانکه مصنف در اینجا گفته متعین است قبول زیادت زیرا که زیادت عدل است و عدم ذکر آن در روایت
 غیر و اعل روایت عدم زیادت نیست تناسخ مغربی گفته که قائل وجوب زیادت و برکات دیده نشد در سبب گفته چون این زیادت در حدیث وارد شده
 و بصحت رسیده هیچ عنده از قول بآن نیست و قال السخسی و الروایانی فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف صحیح
 از ابن نجب کرده و گفته ثابت است نزد ابن حبان در صحیح وی و نزد ابی داود و نزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا
 در ابن ماجه گویم چون نسخه صحیحی قرات کرده شده این ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتیم و لفظ وی این است باب التسلیم حدیثنا محمد بن عبد الله
 بن نضر حدیثنا عمر بن عبید بن اسیح عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسئله عن یحیی بن یسوی

بیاض خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتی بلغظه مصنف سرح در تلخیص الاحکام استخراج الادکار زیر قول نووی ان زیاده وبرکاته روایة فردة طرف
 بین زیادت سوق کرده فرمود غنزه عدة طرق تحتت بها وبرکاته مختلفه یا تو به کلام شیخ انماروایة فردة انتهى و چون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم ثابت شده وصلوا کما را یمتونی اصلی و حدیث تحریرها التکییر و تحلیلهما التسلیم پس صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده
 و باین رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم همین است و ترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم و بعد ایراد حدیث
 ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد بن عمرو و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و اهل بن حجر و عدی بن عمیره و جابر و حبیب بن مسعود حکم بصحت حدیث
 حدیث کرده و گفته و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب غیر صلی الله علیه و سلم و کسانی که بعد از ایشان اند انتی و نیز درین باب است از سهل بن سعد
 و حذیفه و طلح بن علی و مغیره بن شعبه و واثله بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی رزمة و غیرهم و ازینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز
 دو تسلیم با یدکی جانب یمین دو و جانب یسار و یمین است مذموب ایینه ثلثة جز مالک ولیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت است بدلیل قول صلی
 علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام هر خود از سجده و نشست پستتر حدیث کرد قبل تسلیم پس تحقیق تمام شدن نماز او پس معلوم شد که تسلیم
 زکون واجب نیست و رنه واجب بشرا عاده و دلیل دیگر حدیث مسی است که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف است
 باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده و گفته هذ حدیث مستواه لیس بذاک القوی و قد اضطر یوافی اسناده و حدیث مسی منافی و جوبت
 یرا که این زیادت است و آن مقبول است و استدلال بقوله تعالی ارکعوا و اسجروا بر عدم وجوب سلام شمال غیر تمام است زیرا که آیت مجمل است
 محل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تنها آیت عمل نمایند نه قرارت واجب باشد نه غیر آن پس حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بر یمین و یسار و این حدیث
 عامتی و شافعی بر وجوب یک تسلیم و سنت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای حدیث هم اجماع کرده اند بر یک و واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتضای هر یکی
 مذموب است که تلقای و جکند و اگر هر دو کند اولی جانب یمین و ثانیه جانب یسار کند و شاید که جهت شافعی حدیث عایشه است که بود آنحضرت
 ون در سیکند زارونه رحمت نمی نشست مگر در نامه پس حمد سیکر و خدا را و یاد می نمود و او دعا میکرد و پستتر می ایستاد و سلام نمی کرد پستتر سیکند رکعت نشست
 ذکر سیکر و خدا را و دعا می نمود و پستتر تسلیم میکرد یک تسلیم اخر جابن جهان و حدیثی گفته اند بخرجا احمد و النسائی و فی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم
 نیلته واحدة السلام علیکم یرفع بها صوتة حتی یوتقلنا انتهى و اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و جواب این است که این حدیث معارض این روایت
 است زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول است و نزد مالک مستنون تسلیم واحد است مقابل وجه و دلیل ایشان حدیث عایشه و عدی بن عمیره است
 در آن تسلیم واحد آمده ولیکن اهل حدیث در آن گفتگو نموده و اعلال و جرح کرده اند و بعضی تاویل کردند بجهت یکی و ستر دیگری و مالکیه استدلال کرده اند بر
 نایت تسلیم واحد بعمل اهل یمین و هم عمل توار ثوه کابرا عن کابره و جوب البش این است که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و ابن عبد البر
 حنف جلا دله این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم است و همین است مختار صاحب سفر السعادة و مستفاد می شود
 بوب آن از قول صاحب حجة بالینه چنانکه لغت واجب شد خروج بجلامی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام است و لهذا فرمود و تحلیلهما السلام انتی
 یم و روایة الترمذی عن علی کرم الله وجهه و عند الحاكم و غیره من حدیث و له علة ذکرها ابن عدی و الدارقطنی و من حدیث عبداللہ بن زید عند الدارقطنی
 و ضعیف و من حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است رافعی در امامی حدیث عایشه که صحیح است و بود آنحضرت که خم سیکر و نماز را تسلیم
 قول صلوا کما را یمتونی اصلی کذا فی التلخیص و عن المغيرة بن شعبه صحابی مشهور است و ترجمه وی گذشت ان التبی صلوا الله
 یمه و سلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبه بر ستمیکه آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته و بر بعضی اهل

وهم تینین یغنی قبل واز هر شی عقب در بر بحر که الدال والبار بالفتح نماز در آخر وقت آن وساکن کرده میشود و اولیقال یغنیین زیرا که آن
از من محمد بن است و مراد از هر دو در اینجا بعد از خروج از نماز است نه بعد از نشستن در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام و همچنین دعا بعد از هر چه بگفته
لا اله الا الله فصله لا شریک له له الملك وله الحمد و زیاده کرد در روطرانی یعنی بحیث و هو علی الامیوت و هم چنین ابن السنی زیاده
کرد بمیده الخیر و در این زیادت مؤثر اند و هو علی کل شی قل یالله صلا ما نعطا اعطیت و لا تعطی لما صنعت و نذر ابن
حمید بعد این کلمه لا اولی الا قضیت هم آمده و لا ینفع ذا الجلمنک الجلمنک شرح این کلمات سابقا گذشت و حدیث دلیل است بر استجاب
المن و معاقب صلوات بنا بر اشتمال وی بر توحید خدا و نسبت هر امر بسوی وی از منع و عطا و قدرت تمام بعد بفتح جیم معنی او غناست مراد آن
که نفع نمی کند او را و در دنیا مال و ولد و عقلت و سلطان بلکه نجات میدهد او را رحمت و فضل متفوق علی شیخ در ترجمه می فرماید
که حضرت این کلمات واد کار دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام می داد و بر زمین است بی آنکه هیچ چیز بگوید
و بخواند و در بعضی اوقات این او کار کل یا بعضی از آن میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از آن اللهم
انت السلام و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن دعا و دعوات و دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکورند و در روایت آمده که آنهار بعد از
نماز میخوانند و معنی بعدیت همان است که مذکور شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند انتی گویم کتاب حصن حصین واد کار نوی و حزب
اعظم و جز آن متکفل اکثر اذکار و ادعیه مانوره در نماز و بعد آن و جز آن است با رعایت احوال و اوقات **و عن سعد بن ابی قحاص**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یتعبد بجمه من صلوات بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این
کلمات در پیش هر نماز لفظ در صلوة در اینجا در اول محتمل است که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که در حیوان انوی است و برین اندیش
امیه حدیث و محتمل که مراد بعد نماز باشد و هو الا قرب و مراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض است اللهم انی اعوذ بک من الجمل خداوند پناه
میجویم تو از جمل و آن ترک اخراج چیزی است که واجب است بیرون آوردن آن افعال خود شرفایا عاداتا و تقوی از جمل در بسیاری از احادیث
آمده و اعوذ بک من الجبن و پناه می جویم تو از بدولی و ترسیدگی بر جان از چیزها و تاخر از کردن آن یقال جیان کسی با من قاهره و مقتوی
ان و متاخر است از اقدام بنفس از جهاد واجب و تاخر از امر بالمعروف و نهی عن المنکر و نحو آن و اعوذ بک من ان اذالی اذ ذل العسر
و پناه می جویم تو از اینکه واپس کرده شوم من بسوی خرابی تو تا کس تر عمر مراد آخر عمر است که بعد خرامت کشته قوی شست و میکار گردد و از علم
و معرفت و عبادت باز دارد تا آنکه برگردد بر پیشین اذ اول خود که در آن طفولیت بود ضعیف البینه نحیف العقل قلیل الفهم و اعوذ بک من
فتنة الدنيا و اعوذ بک من غلب الفتور و پناه می جویم تو از ابتلا و آزمائش دنیا و غلب گور مراد بفتنة دنیا
افتتان بشتوات و زخارف دوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن و آن عبادت باری و خالق خود
است و هو المراد من قوله تالی انما اموالکم و اولادکم فتنه طر واه التجاری **و عن ثوبان رضی الله عنه قال**
گفت ثوبان که مولای آنحضرت دعا فرموده بیکاه در گاه بود کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انصرف من صلوة
بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود بمن تمام میکرد و سلام می داد استغفرت لله ثلاثا استغفرتی کرد سه بار بلفظ استغفرت الله
و نوی در اذکار گفته او را می راک یکی از روایات این حدیث است گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفرت گفت میگفت استغفرت الله استغفرت الله
استغفرت الله و در بعضی روایات آمده که میگفت استغفرت الله لا اله الا هو الیوم و اتوب الیه و قال و میگفت بعد از استغفرت اللهم ان الله

خداوند تویی سلام یعنی سالم از جمیع تغییرات و آفات یا بخشنده همه سلامت هر کراختی و منک التلازم و از تو امید داشته میشود سلامتی
 و از تو خواسته میشود سلامت و توقع آن کرده میشود استغفار اشارت است باینکه منده قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عاجز شود
 اصل و سایرین و خاطر پس مشروع شد برای می استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد اول و وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده
 اوزان خود را بدان و مراد سلامت است از هر نقص آفت مصدر است وصف کرده شد بدان بطریق بیالغه آیین الجوری گفته زیاده میکنند ببدنک سلام
 این کلمات را و الیک یرجع الیه تمییز بنا بسلام و او غنا دار السلام نیست اصل برای آن بلکه مختلق است از بعض قصاص قاله علی القاری
 فی شرح المحسن تبارکت یا ذا الجلال و الا ام بابرکت بوده امی صاحب عظمت و بزرگی و احسان در سبیل گفته مراد بان غنا می مطلق
 و فضل تام است و گفته اند کسی که نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی است و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرموده انظر ایا ذا الجلال و الاکرام امی الزموا و گذشت آنحضرت بمرودی که می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرموده قد استجب لک انتهی رواه مسلم
و عن ابی هریرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من سبح الله دبر كل صلوة کسی که تسبیح کند
 خدا را و سبکی یاد کند او را پس هر نماز یعنی بگوید سبحان الله ثلاثا و ثلاثا و سبحان و سبحان و سبحان و سبحان و سبحان و سبحان و سبحان
 یعنی الحمد گوید و کثرت الله ثلاثا و ثلاثا و کثیره و سبحان یعنی الله اکبر گوید فقلت لتسبح وتسعون پس این مجموع نود و نه مرتبه
 میشود بعد از نماز حسنی و قال تمام المائة و گوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك
 و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و ترجمه این کلمات گذشت عقرب خطایا و ولو كانت مثل زبد البحر آمرزیده شود
 گنا بان او اگر چه باشد مانند کف و در کثرت و درین روایت تمامی صد بیان ذکر است و در حدیث دیگر نزد مسلم بیست و چهار بار گفتن تکبیر پس هر چه خوا
 کفایت کند مفاخر گردد و مقصود و این و زود وقت نوم نیز آمده و در اینجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است و فضل آنست که گاهی عمل برین کند
 و گاهی بران تا عمل بهر دو روایت کرده باشد و اما جمع میان هر دو چنانکه شارع مغربی گفته و سبغه غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها
 وارد نشده و هم مخرج عدوست از مائة و حدیث را سببی هست که فقرا می مهاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بر و ندانم دل و ثور
 در جات غلی و نعیم بقیم لافرمود و ما ذاک گفتند نماز میگذارند چنانکه ما میگذاریم و روزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم و صدقه می دهند و مانند شما
 و آزاد می کنند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیا موزم شمار چیزی که دریا بید شما بدان کسی را که سابق شد بر شما و سابق شود بر شما بدان
 کسی را که بعد شماست و نباشد هیچ کی افضل از شما مگر کسی که بکند مثل آنچه بکنید شما گفتند آری فرمود تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح
 همان است که ذکر کردیم و گفته اند بگوید سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر
 عشر و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح و تسبیح تسبیح
 له الملك له الحمد و هو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و بود او از حدیث زید بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گفت در پس نماز
 اللهم ربنا ورب کل شیء اناشهد انک انت الرب و هکذا لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء اناشهد انک انت الرب و هکذا لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء
 اناشهد ان العباد و کلهم اخوة اللهم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک العلی فی کل ساعه من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام استمع و استجب
 الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اخضر لی ما قدرت و ما اخرجت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اعلنت

اعلم بمنى انت المقدم طنت المؤمن لا آله الا انت وروایت کرد ابو داود و نسائی از حدیث عقبه بن عامر که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 که بخوانم سه مرتبه در پیش هر نماز و مسلم از حدیث بر او آورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد نماز رت قنای عذاب یک یوم بخت عبادک
 و وارد شده است بعد نماز مغرب و نماز صبح با مخصوص گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له لا الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر و بار خیر احمد
 و بهیو زیاده علی ما ذکر فی غیرها و ترجمه از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پیش نماز فجر و حال آنکه وی دو تا کند هر دو پای خودست پیش از آنکه
 سخن کند لا اله الا الله وحده لا شریک له لا الملک له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و بار نوشته شود او را و ده حسنه و محو کرده شود از وی
 ده سینه و بلند کرده شود بر وی وی ده درجه و باشد درین روز خود در حرز لاله هر گروه و در حرز این شیطان و می رسد هیچ گناهی را که در یادش
 درین روز بگذرد و بجزای عزوجل ترندی گفتن این حدیث غریب حسن صحیح است و روایت کرد آنرا نسائی از حدیث معاذ و زیاد که در دران سید الخیر
 و نیز این لفظ که باشد او را بر بار که بگوید ثواب برابر حق یک رقبه و ترندی و نسائی از حدیث عماره بن شیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له لا الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و بار بعد مغرب بر انگیزد بر وی و
 خدای تعالی فرشتگان را که نگاهدارند او را از شیطان رجیم تا آنکه صبح کند و نویسد بر وی و بسبب این کلمات ده حسنه و محو کند از وی ده سینه
 سو بقات و باشد بر وی او ثواب برابر حق ده رقبه است ترندی گفته این حدیث حسن است نمی شناسم او را مگر از حدیث رشید بن سعد و نهی شام
 برای عمار سماع از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه مسلم در سبل السلام گفته و اما قرأت فاتحه بینه که اول آن است و متعارف است پس
 دلیل بر آن وارد نشده بلکه بخت است و اما در و بر آنحضرت بعد تمام شیخ و شناس پس عابد ذکر سنت است و صلوة بر آنحضرت اول عابده است
 اما عادت گرفتن بدان و آنرا در حکم سنن راتبه داشتن و همچنین عاکرون امام مستقبل قبله مستدبر امورین پس سنتی بدان وارد نشده بلکه آنچه وارد شده
 این است که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی که سلام سیده بخاری گفته استقبال کند امام مردم را وقتی که سلام دهد و ایراد کرد حدیث
 سمره بن جندب و حدیث زید بن خالد که وی چون نماز میکند رو رو میکند به ما بروی خود و ظاهرش را دست مستبرین عمل اتقی و سخن معاذ

بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال له اوصیایک یا معاذ لا تدع عنک کل صلوة
 ان تقول برستی که گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک کن این کلمات را پس هر نماز قرآن را در من نهی است از قول ایشان
 و وجه مگر آنکه ماضی وی مجبور الاستعمال شده در اکثر بنا بر استغنا از او ترک و قد ورد تلیلا و قرنی ما و علی ربک و تعبی و اصل برای تحریم است
 پس ال باشد بر سجای این کلمات و پس نماز و گفته اند نهی ارشاد است و لا بد است از قرینه بر آن و گفته اند بخیل که در حق معاذ نهی تحریم باشد
 و درین قول بعد است و این کلمات عام است خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوة عام است از مکتوبه و نافله و ظاهر اول است و در اینجا دلالت است بر
 مشروعیست و عابد نماز فرضی بخاری بایی عقد کرده و گفته بایلد عابد الصلوة المکتوبه مصنف در فتح الباری گفت و درین ترجمه درست کبری که
 زعم میکنند که عابد فرضیه مشروعیست بحدیث مسلم از روایت عبداللہ بن الحارث از عایشه که کان نبی صلی الله علیه و سلم اذا سلم لا یثبت اللقدیر
 ما یقول اللهم انت السلام الخ و جواب آنست که مراد از تعنی نفی استمرار جلوس است بر پیشتی قبل سلام مگر این قدر زیر که ثابت شده که بعد نماز رو میکند
 طرف اصحاب خود پس آنچه از عابد نماز آمده جمول است بر آنکه بعد اقبال بر اصحاب بیکر و حافظ این القیم روح در بدی گفته و اما الد عابد السلام مستقبل
 القبلة سوار الشرف و الا امام المأموم فلم یکن فلک من بدی النبی صلی الله علیه و سلم اصلا و لا روی عنہ باسناد صحیح و لا حسن و لا حسن و لا حسن و لا حسن و لا حسن و لا حسن
 بصلواتی الفجر و العصر و لم یفعله النبی صلی الله علیه و سلم و لا الخلفاء بعده و لا ارشد الی استه و انما هو استحسان رآه من رآه عو شاعین سینه بعد ما و لغت

وكانت الادعية المتعقبة بالصلوة نافعا فيما وادبرها فيها وهذا لا يخرج بحال الصلوة فانه يقبل عليه ربنا بما فيه فاذا سلمت القلعة المناجاة وانتى موقفه
 وقرء بكيف يترك سواها في حال مناجاة والتقرب منه وهو يقبل عليه ثم يسأل اذا انصرف عن بعدة گفت الاذكار الواردة بعد المكتوبة يستحب لمن اتى بها
 ان يصل على النبي صلى الله عليه وسلم بعد ان يفرغ منها ويصومها وكيون دعاءه عقب هذه العبادة الثانية وهي الذكر لا يكونه وير المكتوبة انتهى گویم
 دعوی نفی مطلق هر دو دست زير که حدیث معاذ صحیح است و در حدیث ابی بکره است فی قوله اللهم انی اعوذ بک الخ کان انسبی صلی الله علیه
 وسلم یوم عیدین ویر کل صلوة اخرجه احمد الترمذی والنسائی وصحاحی کم حدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عیدین ویر
 الصلوة اللهم ربنا ورب کل شیء الحدیث اخرجه ابو داود والنسائی وحدیث مسیب مرقوم قال کان یقول اذا انصرف من الصلوة اللهم صلح لی وینی واشت
 اخرجه النسائی وصحاح ابن حبان وغير ذلك اگر گویند مراد بصلوة قرب آخر است و هو الشهد گویم وارد شده است امر بکره در بر نماز و مراد
 بدان سلام است اجماعا فلذا بذاتا که خلاف این ثابت شود و ترمذی از حدیث ابی امامه آورده نیل یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال جوت
 اللیل الاخر ویر الصلوات المكتوبات وقال حسن وطبری اندر روایت جعفر بن محمد صادق آورده که گفت الدعاء بعد المكتوبة افضل من الدعاء
 بعد النافلة کفضل المكتوبه جسد على النافلة و بسیاری از خدایه که با ایشان ملاقات شد چنان فهمیده اند که مراد حافظ ابن اقیم ح نفعی و عابده
 صلوة سطلقا نیست بلکه نفعی بقید استمرار استقبال مصلی است فبدا را ویر او ان عقب سلام و اما چون برگردد و برود خود وقت کم کند اذکار
 مشرود را پس مستغنیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتی بلخص من فتح الباری گویم و شبهه نیست که مراد و سهیم است که بعضی
 خدایه گفتند و مساعدت آنچه در سفر السعادة گفته این دعا که بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا نبود و درین باب هیچ
 حدیث ثابت نشده و بدعتی است مستحسن انتی و تشیح در شرح آن گفته یعنی این دعا که ایضا مساجد بعد از سلام می کنند و مقتدیان
 آمین آمین می گویند چنانچه الان در دیار عرب و مجسم متعارف است از عادت پیغمبر خدا نبود انتی اللهم صلح لی وینی و شکاک
 و حسن عبادتک خداوندایاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس و شستن تو و نیک کردن عبادت تو و بر بجا آوردن آن بر وجه شعور و
 و مراقبه رولاة احمد والیو داود والنسائی بسند قوی و زیاد کرد و فرج و صحیح ابن حبان و صحیح کرم و در روایتی این حدیث باین لفظ
 آمده که گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا و فرمود بدرستی که من دوست میدارم ترا می معاذ پس گفت من که من هم دوست میدارم
 ترا فرمود ترک مکن این دعا را و پس هر نماز و درین روایت بجای اللهم القم ترب آمده اخرجه الثانیة مکرر روایت ابو داود این لفظ نیامده که من
 دوست میدارم ترا و این حدیث مسلسل است باین فعل خذ بیدی و باین قول انا احبک و در سلسلات محرز سطون زینر دست و عن ابی امامة
 نام وی ایاس است بر اصح کما قاله ابن عبد البر رضی الله عنه ابن ثعلبیه کسار فی الاضیاری اخرجه حافض نشید بد سبب معذور و شستن
 و شخرفت او را بنا بر مرض والده وی و ابو امامة باهلی و دیگر است که ماول کتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد ابی امامة همین ایاس باشد و چون آن
 دیگر اراده کنند باهلی گویند و باین جمید تمیز حاصل کند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ آية الكرسي فی دُبُو
 کل صلوة مکتوبه کسی که بخواند آیت کرسی را در پس هر نماز فرزند مراد از بصلوة درینجا بعد سلام است نه بعد تشهد کما هو الظاهر و این
 حال است چرا که مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ همین است پس دعا بعد فریضه ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکه اطلاق لفظ و بر گامه
 بر چیزی آید که از جنس مضان الیه باشد مثل قوله تعالی و من کیف لهن من ذبذبة و کاه بر چیزی که نه از ان جنس است
 مثل قوله تعالی و من الیل کسبته قاذبا را الجوم ای آخر اللیل عقب غصبا و مثل حق التبدیر لما بعد الموت پس لفظ و بر

مشکل است در آنچه بعد چیزی باشد و اذان چیز نبود و در سابقه آن اذان چیز باشد و عمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بودن دلیل صحیح نیست
 پس هر که میگوید که مراد بر صلوة آنست که بعد تشهد باشد برومی آید و در آنست و چون از دلیل تخصیص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده است چون
 در بخاری و دیگران خلف کل صلوة ثلاثا و تثنین پس لفظ خلف دلیل است بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از در هر کل صلوة خلف اوست عقب خروج
 اذان و تثنین اوست حدیث ابو داؤد و بلفظ اثر کل صلوة ای بعد با ویزید به بیاننا حدیث من سجح در صلوة الخدایة تسبیح و تهلل یا تسبیح غفر
 ذنوبه و لو کان مثل زبد البحر که مراد بدبر در اینجا عقب صلوة است بعد خروج اذان بسلام ویزید به بیاننا حدیث ابی دران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 من قال در صلوة الفجر و هو ثان رجله قبل ان یحکم لآله الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدبر در اینجا
 قبل خروج اذان باشد حاجت تقیید بقول می ثان رطبه نیست و نه بقول می قبل ان یحکم و از اینجا دریافتی که مراد بدبر در حدیث باقی حدیث
 تسبیح و تکیید بعد خروج اذان است نه داخل در و که این اراده صحیح نیست که بمنع من دخول الجنة الا الموت باز نیدرود و
 از در این مبحث مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بان ظاهر آنست که گویند الا حیوة
 چه حیات مانع از دخول جنت است مجلاً و وجود موت و نبودن او شرط دخول جنت است که مؤجل است اگر وجود موت و شرط است و منی بود با فعل در
 فی در آمدیم او آنست که اگر در موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نمی بودی در آمدیم موت
 مجلاً و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت و همشت و همشت جای موت نمود لیکن جنت در دخول جنت تا جیل و تاخیر راه یافت و چه می گفت
 موت حاجز است میان تالی آیت الکرسی دخول جنت چون مستحق گردد و منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن نه از
 رتبه پیش از موت و چون مبعوث شود و در اید و همشت بی توقف در تسبیح گفته الا الموت مخدوف مضارع است ای لا یمنعه الا عدم موته و مخدوف
 برای ثلاث معنی است و اختصاص آیت الکرسی بجمت آنست که مشتمل است بر اصول اسما و صفات الالهیه کما هو شأنه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت
 اراده و قیل هو الله احد متخص است برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیه الکرسی بعد از نماز پنجگانه و در احادیث بسیار آمده و آیه الکرسی
 صحیح ابن حبان و در مشکوٰۃ این حدیث را از حضرت ثمالی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیه الکرسی را هر گاه میگوید که در خواب خود را
 بین گرداند او را خدا می تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرایا که گرد او آیند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بهیقی بنیاد
 نعیمت است و زاد فی الطبرانی و قیل هو الله احدی و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیه الکرسی
 پس هر نفس از فرض باشد در نه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست حدیث ضعیف در مجموعاً مقبول همچون است در سفر السعادت
 منته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است
 ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر این جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از اجمل
 یلموتین علی شت مجابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه ابو امامه و اختلاف طاق و تعدد مخارج حدیث را
 سلمی صحیح است و موضوع نیست انتهی و حسن مالک بن الحویرث رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم صلوا کما را بهتونی اصحی نماز بکنار بد چنانکه بدید شما را که نماز میگزارم لفظ استفوع علیه اینست پس هر گاه که نماز
 و در نماز پس باید که اذان گوید برای شایکی از شما حدیث را الفاظ مختلف است و نقلی که اینجا مذکور است روایت بخاری است چنانکه گفت
 و آیه البخاری است ای فی کتاب الاذان و زیاده کرد و در اول می وقت و در آخر می این لفظ پست باید که امامت کند شمار اگر شاکذا فی الخبر

واین حدیث اصل عظیم است و دلالت بر بیکه افعال اقوال می صلی الله علیه و آله وسلم بیان اجال امر بالصلوة است که در قرآن حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت است بر خوب ناستی یا بخیرت صلی الله علیه و سلم در آنچه کرده است در نماز پس هر آنچه محققان کرده اند آنحضرت بران از افعال اقوال صلوة آن واجب است بر امت مگر آنچه خاص است آنرا دلیل ازینها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن قتیب العید استیغافی آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در حاشی عمده بران زیادت فرموده و

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فان لم تستطع فقام فان لم تستطع فعاذ فان لم تستطع فعلى جنب و الا فاومر فکفت
 عمران فرموده و در رسول خدا نماز بگذارد استاده پس اگر نتوانی بگذارد نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن
 رواه البخاری و النسائی و زیاده کرد پس اگر نتوانی پس ساقه شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفسی را مگر بقدر وسع او و درین حدیث که در حاکم و مستدرک
 آن در سنن السلام گفت لفظ فاومر در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی شیخ یکی یافته نشد و لیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاومر
 و روایت کرده است آنرا در قطنی از حدیث علی بن لفظ فان لم تستطع ان لتجد فاومر الحدیث و در سنن او ضعف است و در وی متروک است
 و گفت مصنف واقع نشده است و حدیث ذکر ایما و جزین نیست که آنرا رافعی آورده و لیکن در حدیث جابر ان استطعت و الا فاومر ایما
 اخرج البزار و البیهقی فی المعرفة بزرگ گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب قف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی است از حدیث
 ابن عمر و ابن عباس و در سنن او هر دو ضعف است و حدیث دلیل است بر بیکه فریضه را نشسته نگذار و مگر بجز روآن عدم استطاعت است و طبعی
 بان خشیت ضرر لقوله تعالی و ما جعل علیک من حرج و کذا قوله فان لم یستطع فعلى جنب و در قول می در حدیث طبرانی
 فان ثلثة مشقة فمالسا فان ثلثة مشقة فمالسا ای مضطجاً حجت است بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط است و این دال است بر اینکه هر که مشقت
 رسد و اگر چه ناظم باشد مباح است او را نماز نشسته نگذارون در وی خلاف است و حدیث با کسی است که گفت ناظم را مباح است قعود در نماز و از مشقت
 خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذار و یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در تصنیف گفته عجز از قیام محقق می شود بل خوف مشقت شدید در اثنا
 صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را توان تر نفس و گرانی اعضا و بر عجز و گی حواس و در بدینا زیادت مرض یا در این سر در سفینه و مانند آن انتهی
 و این حدیث در حق مریض است حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناظم است انتهی مراد بقرآن شریف شایعین آیت است فاذا اقصینتم
 الصلوة فاذا کسر الله قیاماً و قعوداً و علی جنب فیکسر در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمار است و فرموده
 گفته و لفظ جنب دلالت است بر بیکه نماز بر پهلو نشسته بخواند و دراز شده بر راستی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث
 همیست قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر بیعتی که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما
 در تصنیف گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته نگذار و خواه بر صفت جلسه خواه مریع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلو
 راست خفتن بهتر است از پهلو چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و در پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح المبارک گفت
 اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثة ترجیح است گفته اند مغزش بگذار و قیل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ما خود است از حدیث
 که نیست واجب هیچ شی بعد تقدیر از ایما و از شافعی آمده که واجب است ایما بر دو چشم و ابرو و آرزو فر آمده که ایما کند بقلب گفته اند واجب
 امر از قرآن و فکر بر زبان پست بر طلب مگر این کلامی است که نیامده در احادیث و در آیت کریمه است فاذا کسر الله قیاماً و قعوداً و علی
 جنب فیکسر و اگر چه عدم ذکر سنائی واجب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب است علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شود شما بچیز

پس بیاید از وی چیزی که توانید پس چون سلیح چیزی باشد از آنچه کرده می شود و نماز واجب باشد بروی اتیانش زیرا که مستطیع است
 و عن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صل على
 الارض ان استحيك واذ ذكرا ايماء فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفتند آن وساده را و گفت نماز گذار
 بر زمین اگر توانی در نماز اشاره کن اشاره کردنی واجل سجودك اخفض من ركوعك وگردان سجده خود را ایست تر و کمتر از رکوع خود
 رواه البيهقي بسند قوي في العروة و لا يحجج ابو حاتم و قفة و اخرجه البزار ايضا من طريق شفيان التيمي و درین حدیث اینست که
 بیفتند وساده را و گرفت چیزی را تا نماز گذارد و سوسوی او پس گفت آن چوب را و میبنداخت و گفت بزایشناخته نمی شود هیچ کی که روایت کرده باشد از ارسطیا
 ثوری جز ابو بکر خفی و بر سینه شد از ابو حاتم پس گفت صواب از جابر و وقت است مرفع او خطاست روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت
 عاود رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكره و در سنادش ضعف است و حدیث دلیل است بر آنکه نگید و بیمار چیزی تا سجده کند بر آن حتی که متعذر باشد بروی سجده بر زمین و ایشان فرمود
 بفصل کردن در میان رکوع وجود و ایست کردن آن نسبت بر رکوع و چون قیام و رکوع شود اگر در نشسته باشد تگبار و و ایما سجود اخفض از ایما رکوع کند یا اگر
 قیام متعذرت ایست ایست بر ایست رکوع بحالت قیام و بر سجده بحالت سجود و گفته اند که درین صورت برای هر دو قیام ایما کند و نشسته برای نشسته و گفته اند که برای
 هر دو نشسته ایما کند و بر آن قیام نشسته نماز گذارد پس اگر نشسته گذارد جائز شد و اگر متعذر شود بر و خود ایما کند بر هر دو نشسته

باب سجود السهو و غیره من سجود التلاوة والش

سهو و بیان و غفلت و بی خبری اومی از چیزی که در وقت بر رفتن دل جانب دیگر و نسبت سجده سهو برای تدارک تقصیر نماز است یا زیادت آن
 و در وی شبیه تقصیر و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا در اقوال در آنچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است
 و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیح در آن وارد شده پس چاره نیست از فاعل شدن بدان محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است
 و تحقیقت از جمله تمام نعمت بر امت کمال دین ایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن عبد الله بن مالك**
 ابن بحينة ترجمه وی پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين
 الاولييين ولم يجلس بدستك ان حضرت گذارد باصحاب نماز پیشین پس ایستاد و در رکعت اولی و نشست و قعد و نکر و فقام
 الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلوة وانظر الناس لتسليمة ما انك چون تمام کرد نماز را
 و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید که بر و هو جالس تکبیر گفت و حال آنکه همی نشسته بود و در وی دلیل است بر شریعت
 تکبیر احرام برای سجود سهو و درین که تکبیر مختص به خول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگر چه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام **فهي حدیث**
 قيل ان يسلموا پس سجده کرد و دو سجده پیش از آنکه سلام گوید شکر سگوست سلام داد و از نماز برآمد و حدیث دلالت است بر اینکه
 ترک نشد اول را سهو سجده سهو چه میکنند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جاه
 از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد است ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آن فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میگرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کمند از جهت کثرت اخبار و آورده درین باب و قوت آنها
 و در کتب است از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد و بعد از سلام اگر چه در حدیث ابن محینه پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده
 بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آید عقیده متسک بقول کردند زیرا که نزد اهل حدیث قول اقوی است از فعل شمنی گفته که این قول صحیح

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید بر آنست که
 سجده قبل سلام کند و هر جا که زیادت است سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و فرنی و ابو قریز از ائمه
 هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل صلوة باشد
 و در زیادت ترغیم شیطان است و درین صورت نظرست و مذمب عالم احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از سلام
 کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب است بصواب و نقل
 کرده شد است از احمد که گفت اگر نبی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و هیچ
 در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در فضیلت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف فی صریح
 فی کتب الایمة الاربعة انتهی گویم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی
 و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگر چه مذاهب اربعه متعین افتاده
 پس هر دو جایز باشد و لهذا شوکانی شرح فرموده که در پنج اولات است بر جواز هر دو صورت لیکن لائق به وارد لغوص آنست که عمل کند
 بارشاد شایع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از ان گفت و جای که بعد تسلیم کرده بعد از تسلیم کند در راعلی آن مختار است و الکمل سننه
 و عین است اقرب بصواب جمعا بین الاولیة و اتباعا لظاهر سننه و هذا لفظ البخاری و اینکه مذکور شد لفظ بخاری است و سجده سهو
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند جا واقع شده یکی از ان در قعدة اولی است چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث
 ذوالیدین بر یاد سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پنجم مختصرا
 بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجب از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب گردد و صاحب طوایف هم برین مواضع که آنحضرت
 سجده کرد اکتفا کردند و در غیر این مواضع سجده نکنند و فی دوا یة لمسلم و در روایت مسلم است از عبد الله بن یحیی که گفت در هر حال آنکه آنحضرت

سجده کرد و هر جا که در سجده کرد و در هر جا که آنحضرت سجده کرد و در هر جا که آنحضرت سجده کرد و در هر جا که آنحضرت سجده کرد
 نشسته بود و سجده کرد و در هر جا که آنحضرت سجده کرد و در هر جا که آنحضرت سجده کرد و در هر جا که آنحضرت سجده کرد
 مکان مانسی الخ مدح است از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که همانی تا از قرینه حال در یافته و هم درین حدیث
 دلیل است بر وجوب متابعت امام اگر چه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک
 ایشان تشهد را عدا و درین تامل است زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت و اینها ترک کردند آنرا بعد تبلیغ بولجب دیگر و عن ابی هریرة

رضی الله عنه قال صلی الله التبی صلی الله علیه و سلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدی صلواتی العشی
 یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده از میان هر دو متحد قطعه
 و عشی یعنی کسر شین و تشدید تختیه از هر ی گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند و گفته است در رکعت ششم سلم بر سلام کرد
 یعنی سهو کرد و برای رکعت برخواست فقام الی خشبة فی مقدم المسجد پس استا و بسوی چوئی که در یک جا سهو کرد و در هر جا
 بجای مقدم معروضه فی المسجد آمده یعنی چوئی که بر عرض نموده شده بود در مسجد فوضع یدک علیه پس نهاد دست خود بر ان چوب
 و در روایتی پس تکبیر کرد بر ان چوب گویا که خشکین است و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر را زد و انگشتان را و نهاد

رضایه راست خود بر پشت کعبت خود و فی القوم ابو بکر و عمر فبا به ان یکلماه و در قوم نماز گذار ابو بکر و عمر و زینب
 ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه بهیبت می باشد و از دزد خوف که کلام کنند با وی در سلام دادن بر او رکعت و خروج مسکن
 التامی و بیرون آمدند از سجد بیشتر و زود تر بر آینه گمان مردم شمرعان بفتح سین مملد و را اول ناس که شتابی کنند بر رفتن و بسکون
 نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گرویی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف بکنند و شتاب از همه پیشتر بر آیند
 و جماعت را که از معرکه جنگ از همه پیشتر بر آیند و بی صبری نمایند نیز گویند فقها الواسع من الصلوة آیا کو تا باشد
 نماز قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و که صا و هر دو روایت است یعنی بصیغه معروف و مجهول هر دو آمده و اول انودی قوی گفته و علیه الاکثر مراد آنست که از
 جمله رکعت بدو رکعت آمده و در جل بید عو النبي صلی الله علیه و سلم ذالیدین و مروی میخواند او را آنحضرت صاحب دوست زیرا که بهر دو دست خود
 کار میکرد و بعضی گویند که دو سپرداشت و مضمون حدیث بروایت دیگر صحیح است در آنکه چه ششمین مان در از بودن هر دو دست اوست تا منش عمیر بن عبد غیر بود
 و کسیت او ابو محمد و بعضی گویند تا منش خریاق بکس خاری مجع بود و بعضی گویند خریاق نام مروی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند
 خریاق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قبیل غیر ذلک و هم کرد زهری که ذوالیدین و ذوالشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علمایان
 این هم وی کرده اند فقال یا رسول الله النسیت امر قصی من الصلوة آیا فراموش کردی و سهوشد ترا یا کوتاه کرده شد نماز
 فقال لمر انسی و لم تقصین فرموده فراموش کردم من و نه کوتاه شد نماز و در روایتی باین ملفظ است که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از اینها
 و قصر نمود و درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال
 و جواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال و در اخباری است که متعلق باشد به تبلیغ شرایع و احکام و حجی نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف است
 زیرا که اخبار خلاف واقع کذب است اگر چه نه عمد ابود و واجب است تنزیه صحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ان و همین است
 نه به جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول می هیچ نبود نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه و نفس الامر و این خبر صادق است
 به شمه باین قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق است قال یسکله قد نسیت گفت آنست
 بتحقیق فراموشش کردی و در روایتی چنین است که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین است که میگوید ذوالیدین گفتند آری چنین است
 فصل پس پیش رفت و بگذارد رکعت پنجم دور رکعت که مانده بود و نگذارد و بود آنرا مشورت مشورتی است سلام داد پس تکبیر
 بر آورد و سجد مثل سجود ۴ و اطول پس سجد کرد و مانند سجد خود که در نماز کرده بود یا در نماز از ان بجهت اعتذار و وقوع تقصیر
 و مشا به عظمت حق و اتقاد حکم و تقدیر وی سبحانه و تعالی تشیخ مرتزبه گرفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از کلام مقام است لا بد از مرتبه انتقال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست معقول از زمین ابراک آن قاصرت انتهى ثور دفع دانسته
 و کبر پشتر برداشت نه خود را و تکبیر گفت و سجد کرد و چنانکه سهو مشروع است شرح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض
 به مباحث اصولیه وی کلام طویل است اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض است پشتر محقق ابن رفیق العید در شرح عمده در سبب لفته
 و تدوینا المقام حقیقی حواشی الهمة و صفت نیز در فتح الباری استیفای آن بوده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
 لیکن در اینجا این قدر باید دانست که مهم شرعی که ازین حدیث ما خود شده آنست که حدیث و آلات میکنند بر یک نیت خروج از نماز و قطع آن
 بر گمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگر چه هر دو سلام داده باشد و بر یک کلام نامی باطل نمیکند نماز را و همچنین کلام کسی گمان اتمام نماز را

که احدی بوجوب وی قائل نشده و لفظ تشدد دلالت میکند بر اتیان بشما و تین و به حال بعضی علماء گفته اند که تشدد اوسط کافی نیست و لفظ اول ظاهر تر است و نیز درین حدیث دلیل است بر شریعت تسلیم چنانکه دلالت میکند بر آن روایت عمر آن که ذکر کرده ایم آن روایت که مصنف آورده چنان صریح نیست که تسلیم بر وسجده سهو بود زیرا که محتمل که آنحضرت سلام نماز نداد و باشد وسجده قبل از سلام کرده پسر سلام نماز داده است

و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشک احدکم فی صلاته فلم یبدر حکم صلی ثلثا امارا بجا فلیطرح الشاک و لیسین علی ما استیقن چون شک کند یکی از شما در نماز خویش ندر یا بد که چند رکعت گذارده است یا چهار پس باید که بیندازد و شک را یعنی آن رکعت را که شک و در دست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد و متیقن است و جود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار نماز نهد و در هر دو سجده سهو است پس باید که سجده کند و چون چنانکه بسهوی باشد قبل آن یک پیش از آنکه سلام دهد و روایت بخاری این قید نیست و از اینجا است اختلاف ایمره در بودن سجده سهو پیش از سلام بعد از آن فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده و در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد و پنج رکعت شد مشفع که اصلات که شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شود و ان کان صلی تماما و اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نماز بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس این چهار رکعت تمام شد کانتا تر عینا للذی طان می باشد این دو سجده غوار گردانیدن و بین بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجده تین نیست که شفع گرداند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجده تین زخم شیطان است که میجو است که در شک اندازد و از عبادت باز دارد مصلی بر غم او سجده کرد و در عبادت افزود و او مسکرم در راه ابن جبان و الحاکم و البیهقی گفت ابن منذر حدیث ابی سعید صحیح حدیث است درین باب و رواه مالک فی الموطا عن عطاء بن یسار مرسل و در روایت مالک بجای شفع از صلاته چنین آمده شفع ما بینین لبعده تین یعنی شفع میگردد و اند مصلی این پنج رکعت را با این دو سجده چنانکه جهش معلوم شد و ظاهر حدیث در آن است که بعد از شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند و مذہب جمهور ایمره از مالک و شافعی و احمد یقین است و عامی از ائمتان بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفتند آنکه سه بار اعاده کند و چون شک کند در نوبت چهارم اعاده نیست بروی و حدیث با و مذہب اقل است و حدیث ظاهر است در آنکه این حکم برای مطلق شاک است مبتدی باشد یا مبتلا و امام ابو حنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشن است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل بخند و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقر است در شرح چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه بیاید و شمنی این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده و امام محمد در سنن طحاوی خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار است و گفت اگر چه یقین کرده شود پس نجات از سهو و شک تغذ گردد و اعتبار حرجی عظیم است انتهى شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صلا الله علیه و آله که حال مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول از اشک احکم فلیستفک او كما قال دوم من شک فی صلاته فلیطرح الصواب سوم این حدیث که مذکور شد که حکم است بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابو حنیفه میان هر سه حدیث بمحمل اول بر عرض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری در این کمال حاجت نباید یقین است در مذہب امام احمد که رم رضی الله عنه و الله اعلم و عن عبدالرحمن مسعود رضی الله عنه

قال صلّى رسول الله صلّى الله عليه وسلم نماز گذار و آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کردی کم و در لفظی آمده که گذار و نماز پنج رکعت فلما استلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قبیل له یا رسول الله احدث فی الصلوة شیءی گفته شد پس رسول الله آیا نوید آمد در نماز چیزی و در روایتی اینست آیا زیاده کرد شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذالك فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاروم قالوا اصلیت لذنابنا گفتند گذاروه چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای گذاروه آمده قال فثنی رجلاً واستقبل القبلة فسجد سجدتین گفت ابن مسعود پس دو تا کرد و آنحضرت هر دو پای خود را زود کرد و بسوی قبله و سجده کرد و سجده برای سهو سجدتین سلام داد و شما قبل علینا بوجهه فقال آتاه لو حدث فی الصلوة شیء انبأ تکم بهم پسترو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمودشان اینست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر بگردم شما را بان چیز نوید پیدا شده و لکن انما انابتم من متکلمه و لیکن نیستیم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود و چه مماثلت بقول خود انسی كما تتنون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز زنیان بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهبی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول نفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه و سلم بر فرستصل حادثه و واقع نمی شود در این تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهبی تاخیر آن ناهت حیات و صلی الله علیه و سلم و همینست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو در آن ممتنع و تسخیلست اجماعاً و اما امور عبادت و امور دنیوی پس پنج جواز سهوست در افعال الشرائع کذا فی الذی یباح شرح صحیح مسلم بن الحجاج اللیبی طیّرح فاذا انسیت فاذا کسرت فی پس چون فراموش کنی من یاد و هر سجد مرا و اذا سکت احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما نماز خود که زیاده گذار و یا کم فلیسحر الصواب پس باید که تحسری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بظن خود بغیر تقفود در میان در رکعت یا بکن و تفسیرش در حدیث عبدالرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود چون شک کنند یکی از شما در نماز خود پس ندانند که یک رکعت گذار یا دو پس بگردانند آن هر دو را یک رکعت و چون ندانند که دو رکعت گذار یا سه پس بگردانند آنرا و چون ندانند که سه گذار یا چهار پس بگردانند آنرا سه است سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد و سجده فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن شریکست پسترباید که سلام بگوید شکر بسجدتین پسترباید که سجده کند و سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی در قیلست بر آنکه متابعت و تمم را علم را در ظن و می واجبست و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را با عاده نکرده این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تفسیر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبیه سازد پس اگر نشیند انتظار تعود او کند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق و می واجبست همان کرد و این دلیلست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلامست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ایبه مختلف گشته بعضی حدیث گفته اند که احادیث باب سجود سهو متعددست از آنجمله است حدیث ابوهریره در باره شک کسی که نماز گذار و ندانست که چند گذار و در وی امرست بر و سجده اما موضع سجده سجدتینست و این حدیثیست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکرده اند که محل این سجده قبل سلامست یا بعد آن آری نزد ابو داؤد و ابن ماجه در وی زیاده است

قبل ان یسلم و از آنجمله است حدیث ابو سعید من شک فی الزکوة و روی در سجود است اصل حدیث ابو هریره در روی قیام است بسوی چپ
و سجده بعد سلام و حدیث ابن بختیمة است و روی سجود است قبل سلام و از اینجا آرای علماء در اخذ بدان مختلف شده و او گفته است تعل فی مواضعها
علی ما جارت به و لایقاس علیها و مثله قال احمد و لیکن بالخصوص درین نمازها و در اعدای او خلاف کرده و گفته برای هر سه سجده قبل از سلام کند
و دیگران گفته اند وی مخیر است در هر سه خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان مالک گفته اگر سجود برای زیادت است بعد سلام
کند و اگر برای نقصان است قبل کند و خفیه گفتند که اصل در سجود سهو بعد سلام است و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شدن آنرا تاویل کنند
و شافعی گفت اصل سجود قبل سلام است و در کرده اند این را با حدیثی که مخالف است با دعای شیخ سجود بعد سلام و مروی است از زهری که سجده در
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامر من قبل سلام بود و مؤید اوست روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه متاخر است و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریره و کحول و الزهری و غیر هم در شرح مغربی گفته طریقی است
این است که در احادیث وارد درین باب قولاً و فعلاً نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بر اوایت صحیح و موصوله ثابت نیست که قول شیخ مستقیم شود
پس اولی حمل است بر توسیع در جواز هر دو امر انتهى متفق علیہ درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکلند بنا بر
اقل نهد و تمام کند و شافعی چون قائل نیست در تحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نیز و خفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد
از قعدہ اخیر و برخاست برای رکعت خامسه جوع کند بقعدہ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل کرد و فرض او و لغو کند
خامسه اگر کرده است قعدہ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدہ مادامیکه سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت و شرف او
و ضم کند بسوی سادسه و ششم است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و گفتفا
نکرد و سجده برای سهو چنانکه ذهب شافعی است و الله اعلم قاله الشیخ و فی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود فلیتم تسلیماً ثم یسجد
پس باید که تمام کند پسترسلام گوید پسترسجده کند و لمسکیر و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان التبی صلے الله علیه وسلم یسجد
یسجد فی التسهو بعد السلام و الکلام بر سببیکه آنحضرت سجده کرد و سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان
و جواب او اوزان و درینجا دلیل است برای خفیه که قائل اند بعبودت سجده از سلام اما اختلاف است درینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذہب جمهور
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل و گوید و باخلاف حاجت نیست چنانچه
مجرد تحلیل است و شمس الایمة و غیره بر آن اند که دو سلام دهد و مختار صاحب برای نیز همین است زیرا که محمود در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور شد
منصرت بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام است زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس
ضم ثانی بوی عبث باشد و لاحمد و ابی داؤد و النسائی من حدیث عبد الله بن جعفر مرفوعاً من شاک فی صلاته
فلیسجد سجدة بن بعد ما یسکیر کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند و دو سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک
گویند که مطلقاً بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نیز و خفیه در صورت شک چنان تحری است پس پس
و بیانش گذشت در صغری گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکعتی از اثناسی صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجود آن کن را
بلند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رجوع کرد بقول ذوالیدین قول حضرت ابو بکر و عمر پس نمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج است چیز است اخذ باقل و تحری صواب

و بر جمع بقول ثقه و الله اعلم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اتشای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد و بقیه
 و صحیحه ابن خزيمة این او که کسی است که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقا و لیکن محارضاوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بیهقی گفته روایت
 کرده شدیم که آنحضرت سجده سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجده مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح
 و هر دو را شواهد است که طویل میشود کلام بزرگان بعد گفت اشهد بصواب جواز هر دو امر است جمیعا و گفت این است مذاهب بسیاری از اصحاب
 انتهی در حدیث عبدالرحمن بن عوف است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان
 چنانکه شک کرد در رباعی سه گزارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
 سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم را می گویند
 که فرموده بگذارد تا شک کند در زیادتی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امداء العم خود شک در عدد رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبه استخفاف
 و توجه بجانب حق نیسان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و میفرمود که شک از شیطان است چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
 نماز کنیدی از شامی آید و از شیطان پس تلبیس میکنند بروی تا آنکه در غمی بآید که چند رکعت گذارده است پس چون بیاید از آن یکی از شما پس باید

که کند دو سجده در حالیکه و نمی شسته است متفق علیه **و عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى**
الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعة من بيتا و در دو رکعت و قعه نکرد و فرق میان
شک سهو است که بسهو جزم میکنند در یک جانب و در شک در تر دو دست که این است و آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت و حالت بنهاده
فلمض ولا يعو و ليسجد سجدة تن پس باید که بگذرد و عود میکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجده سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم يستتم قائما فلجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جایز است تم
و لم يستتم استوی و استوی آمده و لا سهو عليك و نیست سجده سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هر ایه گفته بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واضح آنست که نکند رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطني و اللفظ له بالسنة ضعیف زیرا که
مداروی در جمیع طرق بر جابر جفی است و هو ضعیف جدا و گفت ابوداؤد و اخرج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذاهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برگردد و بنشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر نصف هفل راست ایستاد بقیام اقرب است و گفته بقعود
و بعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانو باست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی است از ابو یوسف که اختیار کرده اند از اشباح بن خالد
اما ظاهر مذاهب نزدیک عدم استوای قیام عود است و هو اناصح انتهی و نیز درین حدیث دلیل است بر آنکه سجده سهو است مگر برای قنوت تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله و لا سهو عليه و باین رفته است جماعتی واحد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنب بیدار
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس هیچ گفتند مقتدیان پس شست و سجده کرد برای سهو و اخرجه الدارقطني و این هر فعل آنست
موقوف بروی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس نه است و حدیث غیره مرجح است بر آن بسبب وقوع بودن و مؤید است
حدیث ابن عمر فرمود لا سهو الا فی قیام عن جلوس جلوس عن قیام اخرجه الدارقطني و الحاكم و البيهقی و در وی ضعف است و لیکن مؤید است
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نگردد

بن عوف گفت ویدم رسول خدا را سجده زود را از السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس است که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زانو
 آمد بدین رو او ابو داود و ابو علی بن اسکن فی صحیح من طریق ابی قدامة الحارث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمه و ابوقدامة و مطر از رجال مسلم اند و لیکن
 هر دو ضعیف داشته شده اند و ابو علی بن حزم فی المحلی و حدیث ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال است بر مشروعبیت سجده تلاوت و علماء اجماع
 کرده اند بر آن نیست اختلاف مگر در وجوب و موافق سجود جمهور گویند سنت است و ایمة خفیه بر آنند که واجب غیر فرض است پسترسنت است
 در حق تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک و در روایتی از امام نیز
 واجب است اگر در نماز باشد و حجت و وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته
 و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتضای بر آن کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود
 بوجوب قائل شد نذر فرضیت و اما مواضع پس شافعی در اعدای مفصل گفت و آن یازده موضع است و خفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه خفیه در
 سورة حج یک سجده شمارند و در سورة ص سجده دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و اجماع گفته در یازده موضع سجده باید کرد مع سجده حج و ص و اخرج
 ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح که زانی النهر در مصنفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند حدیث ابی داود و عن عمر بن العاص و در سورة حج و یک
 در اعراف و یک در زمر و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در بقره و یک در فرقان و یک در نمل و یک در آل عمران و یک در سجده و یک
 در تم سجده و یک در نجم و یک در الشق و یک در اقراسین مگر سجدات مفصل را شمرده اند و گویند که مالک آنست که استحباب سجدات مفصل بر آن
 نیست و لهذا گفته عزائم اجماعی عشرة و بنی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کنند و بطلون استحباب قائل نباشد و نذر شافعی سجده
 صلی نیست و نذر حقیق سجده دوم حج اتقی و اختلاف کرده اند و آنکه شرط است برای سجده تلاوت آنچه شرط است برای نماز از طهارت و غیره یا نه
 جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گویند این عمر سجده بیکر دبی وضو و اخرج ابن ابی شیبة عنه و در سنن ابن ابی شیبة
 که زوفی آمد ابن عمر از احدی ریخت آب یعنی بول بیکر و پسترسوار می شد و سجده میخواند پس سجده بیکر و وضوئی ساخت و وافقه اشعری علی ذلك
 و مروی است از ابن عمر که سجده نکند مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول فعل می بر طهارت از حدیث اکبر و دلیل اسلام گفته اصل این است
 که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادله و وجوب طهارت و اوردند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بر وی دلیل آوردن است
 و همچنین نمی آمده از نماز در اوقات کراهت پس شامل نه باشد سجده منفرد و بعد ویدم که ابن حزم روح در محلی نوشته سجود در قرأت قرآن نیکو است
 و نه در کت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز است بلا وضو و جائز است برای جنب و حائض و بسنوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق زیرا که
 لازم نیست وضو مگر برای نماز و نماز بر ایجاب می برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز است بعض نماز است
 گویند کبیر هم بعض نماز است و قرأت قرآن هم بعض نماز است و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز است پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیز
 از این افعال احوال کند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتقی تلخیص انتقی و عمر ابن عباس
 رضي الله عنه قال صلیست من عزائم التبحر سورة صلیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنب است
 که در وی امر یا تحرص یا تخصیص یا حث و اوردن باشد بلکه بینه اخبار از داود و عزم و اورد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتضای دست
 سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شئی است فی اصلاح عزم بالفتح و الضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن شامل
 کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالا صالت و صحت و در فتح الباری گفته عزائم آنست که اورد شده است عزیمت نکردن آن

بچو صیغه مثلاً بنا بر آنکه بعض مندوبات موکد تر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است بن مندوب غیره
 بن ابی طالب کرم الله وجهه با سند حسن که عوام هم و نهم و اقوال آنم تنزل است و همچنین ثابت شده است از ابن عباس سوره نجه و گفت
 که اعراف و سبحان الذی و تم و آنم نیز عزیمت است آخر جبر بن ابی شیبته و قد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و یخفق
 و یدم آنحضرت را که سجده میکرد در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت در آن بجهت موافقت و آود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود فرمود ما نیز
 سجده میکنیم بشکر گذری آن دوریجا دلالت است بر آنکه بعض مسونات آند اند از بعض و بعضی گفته شانه سجده من را سجده شکر قرار داده اند
 پس در تحقیق است و وصلوة حرام بحديث نسائی سجده با توبه و شکر آوقیه نظر بر آنکه ظاهر آنست که مقصود از این سجده اقتداء بحضرت و آود
 شکر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتهى **رواه البخاری و ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی الباب عن ابی سعید الخدری ابوداود**
 و اسحاق کرم الله وجهه البیہقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی صلوة و روایتی آمده که گفت مجاهد گفت مردی بن عباس را که آیا سجده کنم در صلوات پس خوانند
 این عباس بن ابی ساریت را و من کذرت به کذا و کذا و سلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قیل لهم اقتلوا پس هدایت این بخیران که مذکور شد نداشتند لکن پس گفت این عباس بن مغیرة از جمله کسانی است که امر کرده شده اند
 که اقتدا کنند بایشان **رواه البخاری** یعنی پس بوسه او از تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت می
 سجده کرد ما نیز باید که در تشیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب است چنانکه سایر سجدهات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر
 وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موافقت وی بود
 و سجده متابعت آنحضرت و اقتداء بانیا که مامور است آنحضرت بدان و در تحقیق همه عبادت از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال
 امر و اتباع پیغمبر است و قول ابن عباس که این سجده انهم است باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبیر ان کرده شده
 باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و انشاء علم و امام احمد از ابویکین عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص میخوانم
 و چون باین آیه سجده رسیدم دو ات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که سجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 و سلم عرض کردم بعد از ان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر و اولیبت بر ان مثل سایر سجدهات شد و استقراریافت بر ان اگر
 در ادانگی نه از عوام بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که مذکور است
 ابن الهمام و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم یسجد فی النجم تحقیق آنحضرت سجده کرد در
 نجم و ابوالخاری و ابن ماجه است بر سجده کردن در فصل چنانکه حدیث اول هم دلیل است برین و مخالف است درین مالک و گفت نیست سجده
 تلاوت در فصل و مروی است از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از فصل از وقتی که بمیدینه آمد آخره ابوداود و لیکن سندش ضعیف
 است زیرا که در وی ابوقلامه است و نام وی حارث بن عبد الله ابادی بصری است و در حجاج کرده نمی شود حدیث وی که قال لا یحافظ المتذکر
 فی مختصر السنن و عن زید بن ثابت الانصاری که کتاب آنحضرت است در وقت قدوم آنحضرت بمیدینه یا زده سال بود یکی از فقهای
 صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض است و وی یکی از انماست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
 آن را از صحف در زمانه عثمان روی عنه خلق کثیر ما بالمدینه سنه ۴۵ و ۴۶ سنه رضی الله عنه قال قرأت علی
 النبي صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت نید خواندم من بر آنحضرت سوره النجم را پس سجده نکرد در

و این بعد از تحویل بسینه بود و درین حدیث تمسک ایمنه شریف است در عدم وجوب سجده تلاوت و جواز ایش از طریق تنقیح آنست که وجوب سجده تلاوت
 علی الغزیه است شاید که در وقت مکروهه واقع شده باشد یا سجده نکرده نسبت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده و اینهم باشد که در آن اختلاف است
 متفق علیها من بدل الوجه واللفظ للبیاری و آخره اصحاب السنن و الدارقطنی و زیاده کرده و ارقطنی و سجده نکرده اما هیچ کس از زید بن ثابت از اهل بیت
 و قرات وی این سوره را در مدینه بود مالک گفته پس مؤید حدیث ابن عباس باشد جواز ایش آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی و دلیل سنیست
 باشد یا نکردن در آن وقت بنا بر این باشد بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد حدیث غیره و مثبت مقدم است بر
و عن ایس عبد الله خالد بن معدان بفتح سیم و سکون عین همله و تخفیف و ال شامی کلامی بفتح کاف تا می است انساب اهل بیت گفت
 ویرم هفت او کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از اوقات شامیین هر روز سه راجع و مائه و قیل سنه ثلاث و طرک
 قال فضیلت سوره الحج بسجده تین گفت خالد فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده و نوزده خفیه بیک سجده که سجده اول سجد حج و اخذ کرده اند
 بقول ابن عباس زید بن ابی اسلم گفت که درین سوره بیک سجده است در اول نقطه و تصغی گفته خفیه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند
 و حدیث ابو داؤد و عن عمرو بن العاص فی الحج سجده تان محبت است برایشان آنست که دو ایه الوداؤد فی المراسیل مصنف همچنین نسبت کرد
 این حدیث را بسوی مر اسیل ابو داؤد زیرا که خالد ذکر کرد آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن بی موجود است
 بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سوره الحج سجده تان قال نعم و من لم یسجد بها فلا یقرها پس عیب است
 از مصنف که با وجود بودین او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمر اسیل ابو داؤد کرده آری در روایتش آینه آنرا موصول میگردد لیکن
 نکرده بود او و اگر مرسل هم بود بر خفیه محبت است زیرا که حدیث مرسل نیز در ایشان محبت است و لیکن گفته اند که این حدیث ابو داؤد ضعیف است
 و رواه احمد و الترمذی موصولاً من حدیث عقبه بن عامر و زاد ای الترمذی فی روایتی که لم یسجد بها فلا یقرها
 و هر که نکرده بود سجده را پس گوید که خواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در دعای لم یقرها بضم تین آمده یعنی بخواند هر دو آیت را خواندن کامل
 مقبره در روایت اول بالقرینه است زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر دو سجده نکرده وی گوید تمام سوره بخواند و ترک سجده مغفوت ثواب قرآت تمام سوره
 است و سندش ضعیف و سندش ضعیف است زیرا که در وی ابن سعید است گفته شد که وی مشغول است بدان و تأیید کرده است
 آنرا حاکم باینکه روایت حدین باب بصحت رسیده است از قول عرو بن عروان بن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء ابی موسی و عماره سوق کرد اینها
 موقوف بر ایشان و متوجه کرد آنرا بهیچ با پنجه روایت کرد و در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته است این حدیثی است که شناسش قوی است
 اگر چه ابن سعید که در وی است از این حدیث است و لیکن در آخر عمر خلط و غلظت بجز حفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت
 و در حدیث روایت بر ابی حنیفه و غیره آنرا که می گویند که نیست در سوره حج مگر یک سجده در آخر وی در قول وی لم یسجد بها فلا یقرها تا که شریعت سجده
 در آن فاند اول قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن نورات
 پس عت مایه سنون ایق است و از آنکه ترک نکند آنرا و چون ترک کرد آنست که خواند سورت را **و عن** محمد بن عمرو رضی الله عنهما
 قال یا لها الناس انما نضربوا السجود ای مردمان بدرستی که ما میگذریم سجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیع بن
 عبد الله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر بر منبر سوره نحل تا آنکه آمد سجده را پس نسرود آمد سجده کرد تا آنکه چون نسر
 جمعه آمدند خواند آنرا تا آنکه رسید بیک سجده پس گفت یا ایها الناس انتم فتن سجد فقل صاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق بر منبر

سنت را خوب کرد و صواب نمود و من امر یسجد فلا اثم علیک و هر که سجده نکند پس نیست بزه بروی و سجده نکند عمر این بار و مردم
 نیز نگذاشت که سجده کنند و اه البخاری و فیه و هم بخاری است از عمر ان الله له فرض السجود بدستیکه بخاری قائل
 فرض نکند سجده تلاوت را بر الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم و هو فی الموطاء و این روایت در موطای امام مالک است
 از هشام از عروه عن ابیه ان عمر الخدیج داین روایت در صحیح بخاری نیز هست و زعم کرد و متری که سحاق است آن و هم است و مصنف این روایت را
 در تلیق تعلقین بدلیل واضح کرده و لفظ بخاری این است ان السلم یکتبهما علینا الا ان نشاء و رواه البیهقی من ذلک الوجه ایضا و مولد البیهقی
 آتی مستخرجه و از اینجا معلوم شد که سجده تلاوت سنت است چنانکه مذکور است حضرت عمر و مالک و شافعی است نه واجب چنانکه حنفیه گویند و منوط است
 کرده از بقوله الا ان نشاء برینکه هر که شروع کرد درین سجود واجب است بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجده است و جواب
 داده اند باینکه این استثناء منقطع است و مراد آنست که این سوکول است بسوی مشیت ما و عمر بن رضی الله عنه قال کان

السجود صلوات الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن فاذا امر بسجدة کثرت و سجدا مائة بود آنحضرت کمی خواند بر ما
 قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سماع هر دو می باشد
 و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سماع اگر اتفاقاً آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند
 اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند
 که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه قصد قصد و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و مذکور است خفیه و جمهور ایبه آنست
 که واجب است بر قاری و سماع مطلقاً بشرط صلوة و مصنفی گفته سجده تلاوت مسنون است قاری و مستمع را و بنا که می شود بسجود قاری و شرط
 صلوة شرط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد و نماز بعضی علماء تشبیه داده اند آنرا بنماز و طریق ادانیز پس تکبیر احرام و تکبیر
 انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس و سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتی شیخ
 در ترجمه گفته طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد
 و هیچ یکی از علماء درین حکم با وی موافقت نکرده الا شعبی و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو
 میگذاشت که اقال شیخ ابن العمام انتی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل است زیرا که اصل
 در آن عدم شرط طهارت است و ابن حزم و دیگر اهل علم قادیاناً و حدیثاً با وی متفق اند و هو الاصح الارح کما سبق و بر دعوی شرط طهارت
 که دلیل صریح بیارد و از فلیس فلیس و در حدیث دلیل است بر تکبیر و شریعت وی و بود و توری که خوش می آمد او را این حدیث ابوداؤد و گفته بعضی
 از جهت تکبیر و اختلاف است و آنکه این تکبیر افتتاح است یا نقل اول اقرب است لیکن کافی است از تکبیر نقل گفته اند که برای نقل هم تکبیر گویند
 نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خوانند و سلام دهد قیاساً للتخیل علی التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل
 بر آن نتواند بود رواه ابوداؤد بسند فیه لکن زیرا که از روایت عبدالله المکبری است و وی ضعیف است و عالم آنرا از روایت
 عبدالله مصغر آورده و وی را بر دیگر است و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی ثقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین است مصنف در
 غنیفت احسن صحیحین است از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتی گویم و آن این است که گفت ابن عمر بخوان آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه
 نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما با وی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما را پیشانی خود را جانشیکه سجده کند بر آن

لیکن درین روایت که در حدیث است که گویند این همه مبالغه و تالیف اجتماع و ازدحام بطایر علامت و جوب سجده است اگر واجب بود و درین هم از راه
برای چه بود گوئیم این از وحلم برای محبت و استفاده علوم بود نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده
کرد و اتباعا السنه همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تالیف و ازدحام نبود که هر انظار پس علامت و جوب نباشد و گفتند ما
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را بسجود و جوی للذی خلقه و شق سمعه و بصیره بحوله و قوته اخرجه احمد
و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و صحیح ابن اسکن گفت در آخر وی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود این عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا و اجلا لی عندک ذکره و وضع عنی بها وزرا
و تقبلها منی کما تقبلها من عبیک و داؤد و رواه الترمذی و الحاکم و ابن حبان و ابن ماجه و در وی قصه است و ضعفه العقیل بالمسن بن محمد بن عبید الله
بن یزید و گفت در وی جهالت است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و تصویب میکرد
و دارقطنی و علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند تا خم شش در ترجمه گفته خواندن این دعایت در وی است رب انی ظلمت
نفسه فاغفر لی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان و عد ربنا المقولاً و ظاهر مذہب خفیه آنست که تسبیح مسنون در سجده تلاوت
توجه سجده صلواتی افضل است و چون در اینجا کفایت کند در اینجا بالا و کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شدن است روایت آن از
او عین خصوص در سجده تلاوت خواندن آن در وی اولی و النسب خواهد بود انتہی و هر کما قال فان لما نور منہ صلی الله علیه و سلم اثر الیس لغیرہ
و بالذات التوفیق و ~~بکلیه~~ این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد
آنحضرت او را ابو بکر کنیت کرد از موالی آنحضرت است نامش نفع بن الحارث و قبیل عبد الحارث بن کلدہ اشقیقی است نزول کرد و در صحره
و مرد آنجا در سنه تسع و اربعین روی عن خلق کثیر رضی الله عنه ان التبتی صلی الله علیه و سلم کان اذا جاء امر یسئرا
حز مساجدا بیدرستی بود رسول خدا چون می آمد اورا امری که شادان و خوشش میکرد و انید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدایان
حدیث دلیل است بر شرمیت سجود و شکر و باین رفته است شافعی و احمد خلاف مالک ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است بر آن
آن یسئرا بعضی گفته شرط است قیاسا علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست و هو الا قرب کما قدمنا و حجت شافعی و احمد در سنیت
این سجده همین حدیث است و مافی معناه و در سفر السعاده گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که چون نعمتی میخورد شدی یا نعمتی
سفر کردیدی شکر آنرا سجده کردی استی و مالک ابو حنیفه گویند نعم الی غیر متناهی است چه هر نفس کمی زید نعمتی است متضمن بنعم کثیره و در
آن نعمتهاست که در حضور واحد مانیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مؤدی بحکلیف
مالایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن سجده کردند یا مسوخ است ولیکن این تطلیل
و اراده نماز خلاف ظاهر حدیث است و آنرا که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده ماثورست قهرا منسوخ درست نبود رواه المغسسه الا النسائی
و در روایتی زیاده کرده شکر آنرا یعنی بجهت شکر گذاری کردن مرخدا ی را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ
کان علی ما قالوا و بظاہر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا اتمتم الی الصلوة و در روایت آنست که بزرستی که آنحضرت بشارت داده شد حاجتی یعنی
ببراندن آن پس شکر او بسجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استحباب و سنیت آنست

ثابت است و سجده در علاج نماز بر چند قسم است: سجده سهوت و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و درینها خلافت نیست
دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر آن کلام اکثر است که این نیز مکرر است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد
اکثر سنون است و هو الاصح و دیگر سجده تحیت است و آن حرام است و دیگر سجده تعظیم است برای غیر خدا از ملوک حکام و آن کفر است **و عن**
عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مکتفی بابا محمد زهری قرشی یکی از عَشْرَةَ بَشْرَةَ بالجنت است مسلمان شد در قدیم بر دست
ابوبکر صدیق و دو سحر کرد و بسوی چشمه و جمله مشاهد را حاضر شده و ثابت ماند روز احد و نماز گزار و آنحضرت در پس می بغزوه تبوک تمام
باقی نماز خود بود و در از قد بار یک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ گفت بلند بینی لنگ بود زخمی شد روز احد و دست زخم یازیده برداشت
بعضه ازان پایی می رسیده بوده سال بعد از واقعه فیل پیدا شده بود و در سنه سی و دو و در فتن شد در یثرب روی عنه ابن عباس و غیره
قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد در رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی با آنحضرت رسید که هر که یکبار
سجده بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در عتبات
سجده شکر این نعمت بشارت گزارد و **فاطال النبي** و بغایت سجده طویل کرد پس اطال این سجده هم سنون باشد در تاریخ ندینه آورده
که یکی از صحابا بطلب طاعت ملازم است آنحضرت بمنزل شریفی وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلح که جانب غربی مدینه مطهره است
برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری ازان کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زبان
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته و از بدن انسلخ پذیرفته است سینه وی بترقید و بی طاقت گشت
و بس اختیار بگیرد در آمد پس آنحضرت سر از سجده بر آورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چه را میگوئی عرض کردم ترا در سجده
دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد و فرمود همین
جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازی ترا ای محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من به بار بروی درود فرستم
بر رسیدن این مژده بسجده رفته و شکرانه این نعمت بگذارم بشو و رفع دست که پستتر برداشت سر خود از سجده و **قال فرمود ان جبرئیل**
عليه السلام اتاني قبضتي في مسجدك يا الله شکر کرد بدوستی که جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن
خداه بار بصلوة و سلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد فی مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجده شکر و درینجا اشکال
می آید که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت است جبرئیل آنکه درود فرستاد
بر آنحضرت **حسنه است لاجرم حکم من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها** کینه بدان سختی ده درود گردید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده
درخواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بنده باین درخواستن که فعل اوست بتهواب آن بر رسید اکنون حق جل
رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچه تا نکه میخواهد و چند آنکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریا یعنی خود و نطفی که بحسب خود دارد درود میفرستد چند آنکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود
تواند که آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله اعلم رواه احمد و صحیحه الحاکم و اخرجه البزار و ابن
فی فضل الصلوة و لعقيلي فاصنعها و احسن طرق مستنده و الحاکم کلمه من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت یهقی و درین باب است از جابر و ابن عمر و انس و جبر
و ابی حنیفه در سفر سحاده و شرح آن گفته که در سنن ابوداؤد و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یک مدینه میرفت و چون قریب

عزیز کی به مشغولی است بین الحرمین سجدان تا قزو آمد دست بد عابرو داشت و ساعتی دعا کرد بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس بر پشت
 و باز دیگر دست بد عابره داشت و سجده رفت سده بار و فرمود که است خور اشفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و چون سر از سجده
 برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثه دیگر بمن بخشید و دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثه دیگر
 بمن بخشید سوم بار سجده شکر کردم و در سند امام احمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از فرزدی نغانشی
 و نیمم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسأل الله العاقبة و در صحیح آمده است که چون روز بدر رسد ابو جهل امین را آوردند آنحضرت سجده کرد
 و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتی طمخا شیخ عبد الحق و بلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است نماز چنانکه امام ابوحنیفه
 و امام مالک کرده انتی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که با حدیث دیگر سجده مفروضه است
 شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شریعت مانده هم برای شکر مفروض شد و لا باس بذلك **و عن** البراء بن عازب رضی الله

عنه ان التبی صلی الله علیه وسلم بعث علیاً الی البیمن یدرستیله رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را
 بجانب مین در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار است بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداود
 و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب مین گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در جنگ سال بزرگتر ازین اند
 و من فرود سال ام و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نماز دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند ثابت گردان زبان او را و هدایت کن
 قلب او را و گفت یا علی چون نشینند نزد تو و کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الحدیث پس
 بیرون آمد علی با سده سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بچنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس نفس نفس خود بر ایشان تمله آورد
 و دست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و نهزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و نیت اسلام بر دست
 وی نمودند پس در همین سال سالماً فاتماً بکرم و موسیج بلازمیت شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدند القدره با خبر یافت که کربلا رفت
 پس فکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور است و بنزدی از آن مذکور شد قال گفت برادر فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسبب
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسلام صحرا سلام آوردن شان یعنی قبیله بهمان که بلده ایست بنا کرده بهمان بن طلح بن سمام
 بن فوخ کزانی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم الكتاب ختر ساجل انیس برگاه خواند آنحضرت

این کتاب را اعتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی سیدان السلام
 علی بهمان کزانی سفر السعاده رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری وینا که سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردید در سفر السعاده است کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد
 و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر مسیلمه کذاب شنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون دانستید که از رؤسای خوارج بود و در میان
 قتل بدید سجده شکر کرد انتی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قصه های کتب و مثل مسیلمه قتل و الشیه در شرح سفر السعاده مذکور است

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت ناقله را تطوع گویند و هر متغزل بخیر را تطوع خوانند
 و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تفعیل یا برای تکلیف یا برای سبانه است که بنده بی تکلیف شایع آید و سبانه در عبادت

فرمان برداری می نماید و مراد در اینجا از تطوع سنن روایت است یعنی غیر فرض که در روز و شب بطریق راست و توکلیت میگذرد و عام تر از جمله
 و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت شکی و جز آن محل در بیعه بن کعب الاستخانی بفتح را در کسره با کنیت او
 ابو فراس است بکسر فاء و سین در آخر معد و دست در اهل مدینه و اصحاب صدقه صحابی قدیم است خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم درگاه
 در سفر و حضر و بود از قدما می صحابه ثانی سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة رضى الله عنه قال گفت بودم من که شب میگردم با پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میگردم حاجتها و خدمتای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس
 قال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم سأل بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که
 فرمود بخواد و تخصیص نکرد بطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست است کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر که خواهد بآید
 پروردگار خود بدو بشهر فان من جودک الدنيا و ضررتا من طوبى علم اللوح و القلم شعر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو و ارسته
 بر گاهش بیا و هر چه میخواهی تمکن فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی تری و با تو بودن
 در بهشت در اینجا تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که جز نغم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و مخطوطه و زیویه فانیه التفات کند لایسا از نغم
 و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل اهلک و النجیات و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیه از خود راضی باشد
 و بجزر هوس آرزو و گفتا کند که بکار نشستن و آرزو داشتن آهین سر و کوفتن و با در بهشت پی بودن است عز و آن گرفت جان برادر که کار کرد
 خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بر آن چنانکه می آید خفقان
 او غبر ذلک پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر نخواهد که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است و این کلمه را بفتح و او و سکون آن در رفع غیر
 و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آنرا تحقیق هست در مجلس مذکور فقلت هو ذلک پس گفتم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم
 دیگری شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر کنی که از خودم جدا کنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجزئی در حصول این
 طلب فاعیثی علی نفسك بکثرة السجود پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود بسیار کردن سجد یعنی بنماز
 نازدن و دعا کردن در سجرات و قابل مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کار کنی
 از پان نشینی چنانکه طبیب بر بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی کطرتی حاصل
 نفا و تبریر کار این است از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و وصلوات از تطوع است رواه مسلم مصنف حج خود را که درین حدیث
 آورده حل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقتی می برگردانید یعنی سجد های نماز غیر مرغب فیه است علی انفراد و سجود
 هر چه صادق می آید بر فرض لیکن لایست از اتیان بفرض بر مسلمان را و ارشاد و ذکر آنحضرت او را مگر چیزی که خاص است بومی یا دریا بد بر آن پنج
 طلب اوست و درومی دلالت است بر کمال ایمان و بی رضی الله عنه و سموهت او بسوی اشرف مطالب اعلامی است و نزع نفس از دنیا و شهوات
 ی و دلالت است بر اینکه نماز افضل اعمال است در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوی نیل سطوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه طلبش اشرف المطالب است و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
 شان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و جود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات
 صلی الله علیه و سلم و عمر رضی الله عنه قال حفظت من النبي صلی الله علیه و سلم عشر رکعات

در کعبتین قبل الظهر و رکعتین بعد ها و رکعتین بعد المغرب فی بیته و رکعتین بعد العشاء فی بیته
و رکعتین قبل الضحی گفت ابن عمر باو که فرم از پیغمبر خدا در رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب و خانه خود
و دو رکعت بعد عشاء در خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر فریب امام شافعی است و تمسک می رسد همین حدیث ابن عمر است
که اصحاب کتب سه آثر باختلاف در الفاظ روایت کرده اند ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث است چنانکه
بیاید و مختار صاحب سفر السعاده نیز دو رکعت است قبل ظهر و بعد آن و حق این است که همه ثابت است و همه کافی و شافی منقول **یا علی**
و اخرج مسلم نحوه فی صحیح و احمد و الترمذی و صحیح من حدیث عبد الله بن شقیق و اخرج نحوه مسلم و اهل السنن من حدیث ام حبیبه ایضا و مراد خانه درین
حجره حقیقه است که خواهر ابن عمر بود و فی **دو آیه هکما** در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیگوید بعد از فرض
نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز می آمد در خانه و میگذارد رکعتین بعد الجمعة فی بیته دو رکعت بعد جمعه در خانه خود و نیز ابوالحسن حنیفه
بعد از جمعه چهار رکعت است و نیز او این شش ششست چهار بعد از روی و در این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه پس در سفر السعاده گفته
سنت گذاردن پیش از جمعه نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن
بقیاس جایز نیست و ایضا و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاروی و اگر در مسجد گذاروی دو رکعت گذاروی و می فرمود من کان منکم مصلیا
بعد الجمعة فلیصل بعد ما ارجع انتهی و در تجاربحت است که در باب الجمعه خواهد آمد و مسلم هر گاه کان اذا طلع الفجر لا یصل الا
در کعبتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد و صبح صادق نمی گذارد مگر
دو رکعت سبک چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر
و بود این ساعت که در غی آدم بر آنحضرت و از آنجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت
معدود اند و در رکعات جزین نیست که روایت مسلم افاده خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و خفیف این هر دو
ندرب مالک شافعی و غیرهماست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الكتاب حدیث دلیل است بر اینکه این نوافل برای نماز است و در
حکایت مشروعیست می گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه است و تا داخل شود و متصل در فریضه و باشد صدوی منشرح باتیان
وی و توجز شود اول او بر فعل فریضه و در حدیث تیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اول چیزی که حساب کرده شود بران
بنده روز قیامت نماز است پس اگر است که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید ضایعی
در شنگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بنده من از تطوع پس کامل کنید فریضه او را پست زکوة همچنین اخذ کرده میشود اعمال موافق آن از جنبه
بن ماجه و الحاکم و احمد و ابوداؤد و ابن دلیل حکمت مشروعیست او است و باین زیادت مسلم استدلال کرده است سیکه مکره میگویی نفل را بعد از
قد قدمنا ذلک و الا لاینه گفته سنت قبل فجر دو رکعت است سوره کافرون و اخلاص در آن بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت است
یک سلام و بعد ظهر و رکعت است و بعد چهار رکعت و نیز ابویوسف شش رکعت و مستحب است که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام
پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب است و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت است و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب است که آنرا
صلوة الا و این گویند و بر روایتی بعد نماز مغرب بیست رکعت آمده و پیش از عشاء چهار رکعت مستحب است و بعد وتر دو رکعت نیز خواندن مستحب است

در رکعت اولی اذان زلزمت الارض و در آخره قل یا ایها الکافرون خواند انتمی و خواندن سوره تبارک لذی بهم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی است و مجرب است و در حدیث نام وی منجیه آمده این است سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

و عن عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعاً قبل الظهر و ركعتين قبل العشاء و في غير هذا ترك تركه و چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از اجامه و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابر ابن عازب آورده که گفت پیش از گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گو یا تمجد کرد و در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گو یا که در شب قدر گذارد و بهیچینی این را از قول عایشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل هر فوجی است زیرا که مقادیر ثواب جز بجماع از حضرت صلی الله علیه و سلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر جماع و در سنن امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه روایت که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه بزوج رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش و در نزد ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح معتبر است باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگنزد شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر و طریقی است یکی اثبات آن بحديث ام حبیبه و غیر آن که در اینجا ترغیب بگذاردن آنها نموده اند و لیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لا ارا نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب استحب است و طریقی احکم در اثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا با آنکه چهار رکعت شریف میگنزد و عایشه آنرا دیدن ابن عمر و وی روایت که در مسجد آمده میگنزد و نتیجه اینست و ابن عمر آنرا سنیت ظهر بخداست یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در وی دیگر است که در وقت زوال شمس میگنزد و از جهت فتح در لای آسمان دین وقت انتمی رواه البخاری در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت است عایشه آنرا دانست و ابن عمر دانست و محتمل که این هر دو بخلاف آن چهار باشد و حضرت آنرا در دو رکعت کرده و ابن عمر همین دو را بدو محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگنزد و چهار رکعت و مؤید این است حدیث ابویوب نزوی و ابی داود و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر لم یس فیمن تسلیم فتح لمن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر کعد لمن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار میگنزد و بران اقتضای نمود و عایشه از آن خبر داد و گاهی دو رکعت میگنزد و ابن عمر از آن اخبار کرد و انتمی **و عن** عایشة رضي الله عنها

انها قالت گفت عایشه لم یکن النبي صلى الله عليه وسلم نبوا آنحضرت علی شیء من التواضع بعد هیچ چیزی از تواضع اشد تعاهدگامنه سخت تر از روی خبر گیری از آن علی رکعتی الفجر بر دو رکعت با او متفق علیه و بشیوه رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر و نه در حضر و محلی است و خوب آن از حسن بصری و مسلم عن عایشة و مسلم راست از حدیث عایشه مرفوعاً رکعت الفجر خیر من الدنيا و ما فيها دو رکعت صحیح بهتر است اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در دست و در رجا دلیل است بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط **و عن** أم حنیبة أم المصعب رضي الله عنها تزعمت وی سابقاً گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليله كسبي بگذار و دوازده رکعت در هر روز و شب بخوبی لذی

بهن بیست و الحقیقتنا کرده مشهور برای او خانه بسبب این دوازده رکعت در هشت و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید و او را مسلم
و احمد و ابو داؤد و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی و ابن ماجه عن عایشة و فی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبہ تطوعاً
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعاً بر تیرست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم است و لکن ترمذی صحیح
و ترمذی راست از حدیث ام حبیبہ باند حدیث مسلم و زاد و زیاد کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل است
اربعاً قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشة گذشته یعنی ظهر و رکعتین بعد ها و دو رکعت بعد
نمازی که در حدیث این عمر گذشت و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده
بنفی بینه و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقیدست بنفی بینه و رکعتین قبل صلوة الحج
و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر و عایشة و هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب
من ذالوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال می سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبہ که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اهل
حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن سنن فخر است پس سنت مغرب و بعد از وی سنت ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش
از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در ترتیب ذکره ششمی و لکن سنن عشا و مر احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبہ من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در آنست که این یار کتبتین سنت اند یا برای آنها و انظار الشافی حرّمه الله علی المتأخر
حرلم گرداند او را خدا می تعالی بر آتش دوزخ و در بعضی روایات آمده که میگزارد آنرا بدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن خمره از ابی
علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگزارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب است که
از عایشة و ام حبیبہ و حدیث علی حسن است و هم برین سنت عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها که بعد از ایشان اند
و برین سنت قول سفیان ثوری و ابن المبارک اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة یل و نهار و دوگان دوگان است و مقصود ایشان آنست
که فصل کنند میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشة آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی
میگزارد و این را طریقی است انتہی و مسلم و ابو داؤد از عبداللہ بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشة را از صلوة تطوع رسول خدا صلی
علیه و سلم گفت میگزارد و در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر روی می آمد و میگزارد نماز بر دم پستری در آمد خانه و میگزارد و دو رکعت
و ابو داؤد و در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوالیوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در انما تسلیم
کشاده میشود برای آنها و برای آسمان و در سنن طای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهار است و لیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بسیار
کرده که مقدم و مختار شوکافی نیز چهار است قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست و لیلی را که گذشت بر مشر و عیت اربع قبل ظهر و بعد
آن چه این زیادت مقبول است انتہی و برین سنت عمل حنفیه الیوم و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم رحماً لله امری اربعاً قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته گذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبہ ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده رکعت
می شود و تصنف رح گفته شیخ مشایخ ما این زیاد روح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و نه برای کسی که مقصد

بر دو رکعت لیکن هر رکعت هم بیرون میرود از جمله این خبر که میان هر دو اذان نماز است پس بایک نیت شناسد و اولیبت کبته برین چهار رکعت این دنار انتهی رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنة ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح ما و کذا لکن ابن حبان و پیشندش محمد بن حمران است و در وی مقال است لکن وثقه ابن حبان و ابن عدی و ابوداؤد و از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی و احمد مدان سجای کعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این روایات است که مذہب حنفی تخمیر است میان چهار رکعت و جمعا نیز الا حادث و چهار افضل است چنانکه در کتاب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مُصلی اربع است نه رکعتین و اما در رکعت قبل عشا فقط پیش از است آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن معقل المزنی بضم میم و فتح غین بجم و تشدید فای مفتوحه بن غم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود بصره آمد و خانه بساخت و یکی ازان ده کس است که عمر رضی الله عنه آنرا برای فقه آموختن مرد بسوی بصره فرستاده بود مردی در سنه یستین و قیل قبلها بسنة رومی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری و قال ما نزل البصرة اشرف منه رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب نماز بگذارد پیش از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را شرف قال فی الثالثة لم یسأله بستر گفت در بار سوم این امر برای کسی است که خواهد یعنی این امر اجبابی نیست بلکه تخمیر است هرگز خواهد گراهیة ان یخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز اسنت مؤکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشية ان یخذها آمده پس گذاردن آن مندوب و تحب باشد اما در روایتی که بر آن مواظبت بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد و ابن حبان و فی روایة لابن حبان و در روایت ابن حبان است از حدیث عبد الله فکور ان النبي صلی الله علیه وسلم قبل المغرب رکعتین بر سئیکه آنحضرت بگذارد و قبل مغرب دو رکعت و از اینجا شریعت این دو رکعت از فضل و قول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در چهار دو رکعت پیش از مغرب منافعه بدان قائل شده و منکرند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسک آن طائفة با جادینی است که در صحیحین و غیره ما و روایان یافته و جوابش معارضة آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذازد آنرا و خصصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و ارجح است بحمت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگر چه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحبت معتبر است با جهاد و راه ایشان و در آنست امرواات بر قرار و ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی شیخ عبد الحق دلبوی رح در شرح سفر السعاسة بعد از این نقل فرموده که این چنین گفت شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق سخن کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحبت و قرار واد محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکره و الله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف و فقه الله کتابت ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عنا صادر است از غایت تعصب هب علیه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی رجحان صحیح است ابوداؤد بحمت عمل اکثر صحابه مرفوع است بعمل اکابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید و حدیث صحیحین و چون باعتبار صحیح است حدیث بخاری و مسلم صحیح خواهد بود از غیر خود اگر چه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام ترتیب محدثان در حدیث احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم بر غیر آنها گفت که این ترتیب تحکم است و جائز نیست در وی تقلید است و دوست با آنکه در وی خسران اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث است بلکه اکثر امت و کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

این قسم خجرات کرده باشد اگر ندوی از علمای بود چون کیدانی همین یک کلمه برای نوین و تبذیر او کافی بود و جائز نیست هیچ کس را که ایمان دار
 بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم است که از وی بوجود آمده و خطای فاحش است که در عشا و عجمت مذمت تقلید خفیه
 سر بر زده تجاوز از الله و در حجة الله البالغة گفته و کل من یؤمن بامرهای صحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و مولانا معین الدین رح
 و کتاب و رسالت النبیب فی الاسوة الحسنة بالجیب خبر این الهام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی مشیح بر شیخ عبدالمحق دهلوی نموده و آنچه
 صواب محض سنی تحت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجح الیه و لمسلم عن النبی رضی الله عنہ
 و سلم راست از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگزارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت میگذارد و لیکن
 کتاب نصیبی رکعت بن بعد غروب الشمس و کان النبی صلی الله علیه و سلم یرانا فله یا امرنا و لم یبقها تا بودیم ما
 که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را پس امر میکرد ما را و نه میفرمود ما را از ان و از اینجا معلوم شد که گذاردن
 این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول فلفل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتاب صحیح
 مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لمنا و سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی
 از انس آورده اند که چون نخواند اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه بر بیخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز
 می دیدند بمان می بردند که نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتابت خمس غیبیه بر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سه بار نماز بود درین کل اذانین صلوة و در مرتت ثالث فرمود لمن شاء و مراد بدو اذان اذان و اقامت است و انگفت با وجود آنکه میان اذان
 و اقامت فتره کمترین است میگذاردند و از اینجا است که بعضی گفته اند که این را تبه مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی است
 اگر نخواهند بگذاردند و همین است مختار شوکانی رح و از اینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب است باین اخبار و آثار صحیح و عمل جماعه از صحابه
 بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بالجمله لوافل باین حساب بشت رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب
 سی و هفت و با سه رکعت و شتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر روز و شب بر چهل رکعت حافظت میکرد
 هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت آمده و بیازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما
 ذکر کردیم عدد نوافل غیر و ثریه بشت و دو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر و بعد او را در تحت سی دخل کنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر است
 باز یادت آنچه در حدیث آمده است بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بشت و چهار رکعت باشد جز و ثریه و فرائض و عن عائشه رضی الله
 عنہا قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یحقیق لثلاثین اللکن قبل صلوة الصبح حیث انی اقول اقرأ آة الدتاب
 بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض با عادت یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحیه متفق علیه
 و تخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرارت در آن بیاید و حنفیه تطویل فرستند و هم منقول است از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر
 درین باب آورده و در وی راوی است که نامش نموده پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود و عن انس مرسل
 رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ فی رکعتی الفجر قتل یا ایها الکافرون و قتل هو الله احد خواند
 آنحضرت در دو رکعت روايت قبل این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از همین جا است که این دو سوره قصیر میخوانند و مع هرگاه این دو رکعت

ترک کرده و گذشت حدیث عایشه که بنور آنحضرت اشرف تمام بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر منفق علیه و در صحیح مسلم است و غیر او از حدیث عایشه که می فرمود و دو رکعت صبح بهتر است از دنیا و ما فیها و درین باب احادیث دیگر است و رواه مسلم در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت در دو رکعت فجر و آیت کی قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهَا مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ بِقُرْآنٍ مُّحْتَمِلٍ لِّتَحْمِلَ أُنْفُسُ كَذِبٍ أُولَئِكَ يَلْعَنُونَ

تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي كَرَّمَ ذِكْرَهُ لِرَبِّهِمْ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أُولَئِكَ كَانُوا لِرَبِّهِمْ حَرَمًا مَّحْذُومًا

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر اضطجع على شقه الا يمنة بود آنحضرت چون می گذارد دو رکعت فجر را می شد بر پهلو راست خود علماء درین سئله مابین مفطر و مفطره و متوسط اند جامع از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان است درین باب افراط کرده و گفته فرض است این اضطجاع می فصلی تا آنکه اگر این نخستن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذموب یک مجله تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ فطیقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیره و دلیل برین همین فعل آنحضرت است که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابو هریره آمده اذ اصلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطجع علی جنبه الیمین ترذی لکفت این حدیث حسن صحیح است و این تمییز گفتن صحیح نیست زیرا که منقوض است بآن عبدالرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال است و مصنف گفته حق آنست که محبت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و جماعتی تفریط کرده و گفته کرده است بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمر است که در جامع الاصول از نافع آورده که دید این عمر مردی که گذارد دو رکعت فجر پیستر اضطجاع کرد و فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خودم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود که اام فصل بالاتر از اسلام باشد گفت فاما سنت فرمود بل ہی بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابو هریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث باین عمر رسید گفت اکثر ابو هریره انکار و افراط میکند ابو هریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه دی می گوید گفت انکار نمی دارم ولیکن وی حجرات کرد و ما اساک نمودیم و چون این حکایت باین هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگیزه میزد این عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذازد دو رکعت غلطه چنانکه می غلطه حار و جاهل علمای طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت است پسندیده است یعنی برای رفع ثقل قلب که در قیام بیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنان است کرده است و قول امام ابو حنیفه نیز همین است و می شناید که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده تشبه و تنوید است حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خواب پس اضطجاع میکرد برای استراحت آخر چه عبد الرزاق و فیہ را ولم یسیم و بالجملة حلم بدعت بودن این عمل بغایت بعید است از بدعت و رواه حدیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آنم کرد و اما فرضیت بروجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعضی احادیث بعد از نماز تسبیح آمده که اضطجاع کرد بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب یا بدین شب و اوفق بصواب مختار جمهور علماء است یعنی استحباب نمودن گفته مختار آن سنت است بظاهر حدیث ابو هریره و سبیل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه که صحیح شود غایت می اخیل باشد از قوم خویش عدم استراحت آنحضرت بر آن دلیل نیست مستحسن آنست که بر شرف این بنحسب این حزم فرمود اگر خسپیدن بر دست راست نغز شود یا کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهی رواه البخاری

عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطجع

قلید صلوة علی جنبه الا یتمن چون بگذاروی از شاد و رکعت را پیش از نماز صبح پس گویند بر پهلوی راست و چون امر کرد با صلواتی ظاهر امر
 چون قنونه بر خلاف آن نباشد و خوب فرضیت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و صحیحاً گفته ترمذی فی
 حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فیہ و سر در خیدین بر پهلوی راست که عادت شریعت در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا
 خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و نوسوری است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و راحت و آسایش
 غلبه کند و بخت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ است کند و در قنونه بر آرا
 افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود طوبیت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب ویراید و چون بیاید گران نبود و از بخت که بر جانب راست خفتن باعث
 قنونه و دیدن و سنگ بودن خواب است اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهضم طعام را که بخت توجه حرارت غریبی بر داخل بدن
 و حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر است کامل تر و بهضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کنند طلب بک خوابی و بهسیر
 قیام شب را و ازینجا عایت قلب طعام نیز لازم آمده حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه ندر که است
 و خواب بر جانب چپ بدن را جانب جسمانیت را سود کند و الله اعلم **و عن** ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلوة الله علیه
 و سلمه صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دو گان دو گان است و باین رفته اند صاحبین و جمهور علما و گویند نماز روز چهار گان چهار گان بود
 و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دو گان زیرا که مفهوم حدیث حضرت چه در وقت ما صلوة اللیل الامثنی مثنی است بخت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید
 است و جمهور گویند حدیث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی کند بر حد و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض است و آن ثبوت ایثار و اختیار
 آنحضرت است بیچ رکعت را چنانکه در حدیث عایشه است نیز ششین و فعل قرینة عدم اراده حضرت و نیز شافعی دو گان دو گان است در روز و شب
 هر دو و فضل نزد ابی حنیفه و شب روز چهار گان چهار گان است و بهما متمسک اند با حدیث که در روایت یافته است در آن و به آمده است و صحیح است
 فاذا احتی احد الضمیر صلوة رکعة واحدة یوتر له ما قد صلے پس چون بتسد یکی از شما طلوع با بدو و بگذارد و یک رکعت
 که در تر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است در شب زیرا که نماز شب بضم و تر بدان و تره بگیرد و چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب و تر بگیرد و وارز
 شده است که نماز مغرب و تر روز است و تر یعنی طاق است مقابل جنت از عدد و چون دو رکعت دو دو گذارده است همه جنت واقع می شود پس یک رکعت
 که با وی ختم کند و تر بگیرد و در حدیث آمده است که ان الله و تر یحی الیوم سبب شروعیست و تر لاین است و گاهی تمام نماز شب را نیز و تر بگیرد
 و ظاهر مفهوم حدیث همین است و قول او چون بتسد طلوع فجر را گویا اشارت است بتطویل نماز شب و وقت صبح و الا اداسی و تر موقوف بخوف نیست
 و نیز در وی دلیل است برینکه و تر بگذارد یک رکعت مگر بخوف طلوع فجر و تر و تر کند به پیچ یا هفت و مانند آن نسبت رکعت بنا بر نهی ازان در روایت
 دارقطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعاً و لفظ وی این است او تر خمس اوسبع اوتسبع او احدی عشرة و زیاده کرد حاکم و لا تو تر و ثلث
 لاشبهوا بصلوة المغرب تصنف گفت رجال فی ثقات اند و حضرت نمیکند آنرا و گفت کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض است حدیث
 ابویوب من احب ان یوتر ثلث فلیفضل اخرجه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و غیر هم و جمع کرده اند میان اینها باینکه نهی از ثلاث جاتی است که بر آن
 تشدد اوسط نشیند که این مشابه مغرب است و چون بنشینند مگر در آخر وی پس نیست مانا با مغرب ما در سبیل گفته این جمع حسن است و سواد است
 حدیث عایشه نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت و تر بگیرد و بیسته رکعت فصل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقعدت و اما مفهوم طویل قول
 نه و تر کند یک رکعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض است حدیث ابویوب که در وی این است که هر که و بیست دارد و تر بگیرد رکعت پس باید که بگذرد

وَأَنَّ اقْوَمِي سِتْ اَزْ غَرْمِ عَدِيْثِ كِتَابِ دُرُوْیِ وَ دَرْ حَدِيْثِ اَبُو الْوَبَّ اَلِیْلِ سِتْ بَرِحَتْ اِحْرَامُ یَهِیَا كَعْتِ اَنْتَهیْ مَسْتَفْعِلٌ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ تَرْمِذِيْ اَزْ حَدِيْثِ جَابِرٍ اَوْرَدَهْ اَنْكَرَ فَرَمُوْا رَسُوْلَ خُدَا هَبْ كِهْ بَرَسَدَكِهْ دَرْ اَخْرِ شَبِّ نَتَوَا فَرِیَا سِتْ بَا یَدَكِهْ هَمَّ دَرْ اَوَّلِ شَبِّ تَرْتَكِبُوْا رُوْیِ وَ نَحْسَبُوْا وَ هَبْ كِهْ اَلْمِیْدَادُ وَ كِهْ بَر خِزْدُ دَرْ اَخْرِ شَبِّ لِیْلِ بَسْتِيْ كِهْ نَا زْ اَخْرِ شَبِّ مَشْهُوْهُ وَ مَحْضُوْرَسْتِ وَ اِیْنِ فِضْلِ سِتْ وَ تَرْمِذِيْ اَزْ اَبُو هَبْرَهْ اَوْرَدَهْ كِهْ كَعْتِ اَمْرُ كَرْدَمَر اَسْرُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ تَرْتَكِبْ مَشْهُوْهُ اَزْ اَنْكَرَ نَحْسَبْ وَ كَعْتِ تَرْمِذِيْ نَزْدُ بَعْضِيْ خَوَابِ اِیْنِ اَزْ وَ تَرْتَكِرُوْهْ بُوْدُ وَ اِخْتِیَارُ كَرْدَهْ اَنْدَقْوَمِيْ اَزْ اَصْحَابِ غَمْرِ صَلِيٍّ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ مَنِّ بَعْدِ هَمَّ كِهْ نَحْوَابِ نَزْدُ تَا وَ تَرْتَكِبُوْا اَمَّا اَلْاَشْرَاحُ بَر اَنْزَكَهْ وَ تَرْمِذِيْ اَفْضَلِ سِتْ تَرْمِذِيْ كَعْتِ حَدِيْثِ عَالِیْثَهْ حَسَنٌ صَحِيْحٌ سِتْ وَ حَدِيْثِ اَبُو هَبْرَهْ حَسَنٌ غَمْرِبٌ وَ الْخَمْسَةَ وَ اَحْمَدُ وَ اَبُو اَوْدُ وَ تَرْمِذِيْ وَ نَسَائِيْ وَ اِبْنُ مَاجَهْ رَاسِتْ اَزْ حَدِيْثِ اَبُو هَبْرَهْ وَ هَمَّ اِبْنِ خَزِيْمَهْ رَاسِتْ اَزْ حَدِيْثِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْبَارِقِيْ الْاَزْدِيْ اَزْ اِبْنِ عَمْرِو كَعْتِ اِبْنِ عَبْدِ اللهِ كَعْتِ اِسْتِ اِیْنِ اَحْمَدِيْ اَزْ اِبْنِ عَمْرِو عَلِيٍّ وَ اَنْكَارُ كَرْدَهْ اَنْدُرُوْیِ وَ بُوْدِ یَحْيَى بْنِ مَعِيْنٍ كِهْ تَضْعِیْفٌ یَسْكُرُ حَدِيْثِ اَوْرَادِ اِحْتِجَابِ حَنِيْ كَرْدِ اِبْنِ كَعْتِ كِهْ نَافِعٌ وَ عَبْدِ اللهِ بْنِ دِيْنَارٍ وَ جَاعِعِيْ رَوَا یَتْ كَرْدَهْ اَنْدَا یْنِ حَدِيْثِ رَا اَزْ اِبْنِ عَمْرِو بُوْدُ وَ ذِكْرُ نَمَارٍ وَ مَرُوْیِ سِتْ بَسَنْدُوْیِ اَزْ یَحْيَى بْنِ مَعِيْنٍ كِهْ كَعْتِ نَمَارُ وَ زِجْرَهْ رَكْعَتِ سِتْ فِضْلُ كَرْدَهْ نَمِيْ شُوْدُ مِیْاَنِ اَنَّا لِیْسِ كَعْتِ شَدَكِهْ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ مِیْگُوْیْدُ نَمَارُ شَتِيْ مَشْنِيْ سِتْ كَعْتِ بَكْرَامِ حَدِيْثِ كَعْتِ مَحْمُوْدِ اَزْ دُوْمِيْ فَرَمُوْدُ كِیْسْتِ اَزْ دُوْمِيْ كِهْ قَبُوْلُ كَعْمُ اَزْ دُوْمِيْ وَ بَكْرَامِ یَحْيَى بْنِ سَعِيْدِ اَنْصَارِيْ رَا اَزْ نَافِعِ اَزْ اِبْنِ عَمْرِو كِهْ وَیِ تَطْوِیْعٌ یَسْكُرُ دَرْ رُوْزِ زِجْرَهْ رَكْعَتِ وَ فِضْلُ نَمِيْ كَرْدِ مِیْاَنِ اَنَّا وَ اَكْرَ حَدِيْثِ اَزْ دُوْمِيْ صَحِيْحٌ یِ بُوْدُ وَ اِخْتِلَافُ نَمِيْ كَرْدِ اَوْرَابِ اِبْنِ عَمْرِو وَ صَحِيْحٌ اِبْنِ حَبَّانٍ تَصْحِيْحٌ كَرْدَهْ اَسْتِ اَنْ رَا اِبْنِ حَبَّانٍ صَلَوَاتُ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ مَشْنِيْ مَشْنِيْ نَمَارُ شَبِّ وَ رُوْزِ دُوْكَانٍ دُوْكَانٍ سِتْ مَشْنِيْ مَشْنِيْ بِعِنِيْ اَشْتِیْنِ اَشْتِیْنِ نَمِيْ مَرْصُفٌ سِتْ بِنَا بَرِ عَدَلٍ وَ وَصْفٌ وَ كَعْتِ مَسْلَمٌ دَرْ صَحِيْحِ خُوْدَكِهْ كَعْتِ رَا وِیِ كَعْتِ اِبْنِ عَمْرِو اِیْسِتْ مَعْنِيْ اِیْنِ حَدِيْثِ كَعْتِ سَلَامٌ وَ هَبْرَهْ دَرْ رَكْعَتِ وَ اِیْنِ مُوَافِقٌ مَزِيْبٌ شَافِعِيْ سِتْ وَ لَكِيْنِ قَالُ كَعْتِ النَّسَائِيْ اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَذَا اِیْنِ حَدِيْثِ خَطَا اَخْطَا سِتْ وَ یَحْمِنُ كَعْتِ اَسْتِ حَاكِمٌ دَرْ عُلُوْمِ الْحَدِيْثِ وَ نَسَائِيْ دَرْ سُنَنِ كُبْرَى كَعْتِ اَسْتِ اَسْنَادُشْ جَیْدٌ سِتْ لَكِيْنِ جَاعِعِيْ اَزْ اَصْحَابِ اِبْنِ عَمْرِو اَخْلَافُ كَرْدَهْ اَنْدُرُوْمِيْ رَا اِیْسِ كَرْتَكِرُ دَرْدُرَانِ لَفْظِ نَمَارٍ وَ حَمَّ اِبْنِ خَزِيْمَهْ وَ الْحَاكِمُ فِیْ مُسْتَدْرَكِهْ وَ كَعْتِ رُوَا تِ وَیِ نَقَاتِ اَنْدُ كَعْتِ وَ اَرْقَطْنِيْ دَرْ عِلَلِ ذِكْرِ نَمَارِ دُرُوْیِ وَ هَمَّ سِتْ وَ كَعْتِ خَطَابِيْ رَوَا یَتْ كَرْدِ اِیْنِ حَدِيْثِ رَا طَاوُسٌ وَ نَافِعٌ وَ غَیْرُهْمَا اَزْ اِبْنِ عَمْرِو اِیْسِ ذِكْرُ نَمَارِ هَبْجِ كِيْ دَرْدُرَانِ لَفْظِ نَمَارٍ رَا مَكْرَ اَنْكَرَ سَبِيْلُ زِیَادَتِ اَزْ نَقَّةِ قَبُوْلِ سِتْ وَ كَعْتِ بَهْقِيْ اِیْنِ حَدِيْثِ صَحِيْحٌ سِتْ وَ اِحْتِجَابُ كَرْدَهْ اَسْتِ مَسْلَمٌ بَعْلِيْ بَارِقِيْ وَ زِیَادَتِ اَزْ نَقَّةِ مَقْبُوْلِ سِتْ وَ قَدْ صَحَّ الْبُخَارِيْ لَمَّا سَأَلَ عَنْهُ بِسْتِ رَوَا یَتْ كَرْدِ بَهْقِيْ اِیْنِ رَا بَسَنْدُ خُوْدُ تَا اِبْنِ عَمْرِو كَعْتِ مَرُوْیِ سِتْ اَزْ حَمْدِ بْنِ سَیْرِيْنَ اَزْ اِبْنِ عَمْرِو فَوْجَا بَسْنَادِيْ كِهْ هَمَّ رَا وِیَا نِ اَوْثَقَاتِ اَنْدُرُوْمِيْ اَلْفِيْ التَّلْخِيْصِ دَرْ سَبَلِ كَعْتِ نَظَرْنِ مَسُوْمِيْ كَلَامِ اِیْمَهْ دَرِيْنِ زِیَادَتِ كِهْ چِهْ قَسْمِ اَخْتِلَافِ كَرْدِنْدُ دَرْدُرَانِ اَخْتِلَافِ شَدِيْدٌ وَ لَعَلَّ الْاَمْرَ یَنْ جَائِزَانِ وَ كَعْتِ اَبُو حَنِیْفَهْ مُصَلِّعٌ اَخْتَارَ سِتْ خَوَاهُ دُوْدُ وَ بَكْرَامُ زِیَادَتِ اِیْچَا رَچَاهُ وَ لَكِيْنِ زِیَادَهْ بَرِ چَا رَنْكَنْدُ وَ بَخَارِيْ هَشْتِ حَدِيْثِ دَرِ بُوْدُنِ نَمَارِ رُوْزِ دُرْ رَكْعَتِ اَخْرَاجُ نَمُوْدَهْ اَسْتِ وَ عَنْ اَبِيْ هَسَنٍ بَقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ صَلَاةُ اللَّیْلِ بَرِ كَثْرَتِيْنَ نَمَارِ بَعْدَ نَمَارِ فَرَضِ نَمَارِ شَبِّ سِتْ اَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ بِمَجْمَلِ كِهْ مَرَا وِیْلِيْلُ جُوْنِ لَیْلِ بَا شَدُ لِحَدِيْثِ اَبِيْ هَبْرَهْ عِنْدَ الْجَاعِعَةِ الْاَبَخَارِيْ كَعْتِ اَبُو هَبْرَهْ اِیْسِ اَشْتِ رَسُوْلِ خُدَا صَلِيٍّ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ كِهْ كَلَمُ نَمَارِ اَفْضَلُ سِتْ بَعْدُ كَلَمَتُوْیِ فَرَمُوْدُ نَمَارِ دَرِ جُوْنِ لَیْلِ اَخْرَجُوْا حَدِيْثِ عَمْرِو بْنِ عَبْسَةَ اَسْتِ نَزْدُ تَرْمِذِيْ وَ صَحَّ اَقْرَبُ اِنْجَمِيْ بَا شَدُ رِبْ اَزْ بِنْدَهْ دَرِ جُوْنِ لَیْلِ اَخْرِ سِتْ اِیْسِ اَكْرَمِيْ تَوَانِيْ كِهْ بَا شِيْ اَزْ ذَا كَرْنِ خُدَا دَرِيْنِ سَاعَتِ اِیْسِ بَا شِ وَ مَرَا وِیْ جُوْنِ اَخْرِ ثَلَاثِ اَخْرِ سِتْ لَمَّا وَرَدَتْ بِهْ الْاَحَادِيْثُ وَ عَنْ اَبِيْ اَيُّوْبَ الْاَنْصَارِيْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَنْ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْوَتْرُ حَقٌّ

على كل مسلم وتر ثابت لازم است بر هر مسلمان و این دلیل قائل و جوب اوست فمن احت ان یوتر بخمس فلیفعل پس یک
دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی ایمنه دیگر و من احت ان یوتر بثلاث
فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت پس باید که بکند و این مذہب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست و گذشت جمع و تطبیق میان
این دو میان معارض این و من احت ان یوتر بواحد فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند
و این مذہب ثانی و ایمنه دیگرست و حق آنست که همه کافی و شافعیست رواة الاربعة الا الترمذی یعنی ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه
و رواه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم و له الفاظ و صحیحة ابن حبان و صحیح التسانی و صحیح ابو حاتم و الذهبی و الدارقطنی فی الجمل
و البیهقی و غیره و وقفه و هو الصواب له حکم الرفع زیرا که اجماع را درین مقام مسامح نیست یعنی در مقادیر و حدیث دلیل است بر ایجاب
و ثرو دال است برای آن حدیث ابو هریره نزد احمد من لم یوتر فلیس شیئا و باین رفته اند حنفیه و مذہب جمهور عدم و جوب اوست و دلیل ایجاب
حدیث علی است که می آید و لفظ وی نزد ابن ماجه این است ان یوتر لیس بحتم و لا کصلاکم المکتوبه و لکن رسول الله صلی الله علیه و سلم اوتر
د قال یا اهل القرآن اوتروا فان الله ویرثکم ویرثکم الیوم ویرثکم الیوم ویرثکم الیوم ویرثکم الیوم ویرثکم الیوم ویرثکم الیوم ویرثکم الیوم
و لیس بواجب و این حدیث که سه چیز است که بر من فرض است و بر شما تطوع و بر شما تطوع و بر شما تطوع و بر شما تطوع و بر شما تطوع
تا بیهوش می کند با آنکه حدیث ابو ایوب که بر آن استلال بر ایجاب کرده اند اصح و وقف اوست بروسی اگر چه گذشت که او احکم مرفوع است و کن
ح هذا مقلوم ادله و الا بر عدم ایجاب نمی تواند شد و ایجاب اطلاق کرده می شود بر سنون تا کید اچنانکه در غسل جمعه گذرشته و مراد بقوله خمس او ثلاث
نست که نه نشیند مگر در آخر آن و می آید حدیث عایشه در بیان خمس بقوله بواحدة ظاهراست بر آن و مروی است فعل آن از جامعه
رضی الله عنه و غیره باستناحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت و نگذازد جز آن در روایت کرده بخار
نه و تر کرد و سواد بیک رکعت و متصواب کرد آنرا ابن عباس شیح در ترجمه گفته اختلاف است که در ترکیب رکعت است یا سه رکعت به پنج رکعت
یزانند و نزد اکثر ایمنه یک رکعت و نزد مایسه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنرا که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند
و اگر نگذارند مگر دو رکعت است از امام احمد پس بیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم با یخا بن ابی حمزه و در وقت دیگر رسیدند
لفظ سلام دهد در دو رکعت و اگر نه در زبان نداد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در ترزیف قول بسه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره
د آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیارست و دلائل جواب آن و بودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعاده
بفصیل مذکورست انتهی گویم مختار ایمنه اهل حدیث و محققین ایشان یک رکعت است تا هفت رکعت و باین رفته است حافظ ابن القیم رحمه الله
و اعلام الموقعین و غیره فی غیره و نزد صاحب حجة بالغیک رکعت و سه رکعت هر دوست و در مصنفی گفته نزدیک جمهور اهل حدیث و ثرو در اصل تمام رکعت
غیره است و او هم نماز او و تر میگرداند و لیس اگر بارزده رکعت و تر گذارد می شاید و گرد رکعت گذارد می شاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت
گذار می نماید انتهی و سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الیوم بحتم بیت الله تعالی و لکن سنة
رسول الله صلی الله علیه و سلم است و ثرو واجب و جوب نماز فرض و لیکن شتی است که سنون کرد آنرا رسول خدا صلی الله
علیه و سلم اختلاف است میان علماء حکم و تر که سنت است یا واجب اکثر ایمنه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه بر آنند که سنت است و نزد ابی حنیفه
واجب است لیکن نزد بعضی غیر از او روایتی از وی فرض بر روایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اقل است و گفته اند که با وجود سنیت بی قضا واجب است

و تصنیف لغت مذہب جمہور علماء اینست کہ و تر سنت است کثر نزدیک ابو صفیہ واجب است خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است
 الا ان الله زادكم صلوة هي خير لكم من حمر النعم ولا بدت كذا في الدرر جسد من عليه باشد تحقیقا المعنی الزیادة و جواب او ان احادیث آنست که چون این نماز
 تابع عشاءت و صلوة خمس داخل شد انتہی رواہ النسائی و الترمذی و حسنه و الحاکم و صحیحہ گذشت کہ این از اولہ جمہور است
 بر عدم وجوب درین حدیث علی عاصم بن ضمرہ است تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن جمعی در حواشی بلوغ المرام گفته نیا فم این را در تلخیص
 بلکه نیا فم کہ ذکر کرد از درینجا و گفت صحیح الحاکم و عقب نکرد و آنرا پس نزد کم کہ قاضی از کجا نقل کرد و در تقریب دیدم نوشته است عالم من ضمرہ
 السلولی الکوفی صدوق من الثالثه مات سنة اربع و سبعین انتہی و **ع** جابر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ

وسلم قام في شهر رمضان ثم انظر من القابلة فلم يخرج وقال اتي خشيت ان يكتب عليكم الوتر بدريتيك
 رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پست انتظار کرد و صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برآمد و فرمود
 بدریتیک من تریدم کہ نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو یا حق تعالی وحی فرستادہ بود بسوی آنحضرت کہ اگر تو مواظبت کردی
 برین نماز فرض میگردد آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکہ بعضی عبادتہا کہ مداومت کرد بر آن فرض گردانیدہ شد بعضی ہیچ
 عادت اللہ جاری بود بر آن کہ هر چه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود کہ بسیاری از سنن روایت
 کہ آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد در سبب گفت تعلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث ہن خمس و ہن
 خمسون لا یتبدل القول کدعی مشکل است زیرا کہ چون از تبدیل امن حاصلست وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابا
 بسیار نقل کرده و ہمہ را تزیینت نموده و بعد از آن سہ جواب داده و گفته کہ این احوال را باری تعالی بر من فتح نموده و سجدہ را این ہر شب یکبار
 جتیدہ گفتہ و آن اینست کہ خوف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اقراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تہجد در مسجد جماعت شرعاً و صوت نقل شب
 و گفت ایما میکنند این قول می در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یتب علیکم و کونتب علیکم ما قتمہ بہ فصلوا ایہا الناس فی بیوتکم پس
 منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد و شرفقت بر ایشان از اشتراط آن انتہی گویم مخفی نیست کہ این غیر مطابقت بقول می ان یفرض
 علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا کہ این ظاہرست در آنکہ خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث
 عایشہ کہ نزد او دوست برینکہ نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب برینکہ گذارد با ایشان یک شب
 و در روایتی از احمد است کہ گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اہل خود در شب چهارم و در قول می خشیت ان یتب علیکم
 دلالت است برینکہ و ترغیر واجب است انتہی و بالجملہ مراد بو تر درین حدیث نماز تراویح است کہ در آخرش و ترمیمی باشد چنانکہ در روایات
 مشہورہ آمدہ است کہ این قصہ تراویح بود و ششمی تراویح گویا ما خودست از حدیث عایشہ کہ گفت بود رسول خدا میگردد و چهار رکعت
 در شب پست تر و میگرد و الحدیث اخرجہ البیہقی و قال تفرد بہ المغیرہ بن زیاد و لیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی ترویج الامام فی صلوة
 التراویح انتہی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمدہ کہ نماز گذارد آنحضرت با صحابہ ہشت رکعت و بو تر کرد
 پست انتظار کرد و در اول در شب آئندہ پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواہ ابن خزیمہ و ابن حبان فی صحیحہما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان
 بتراویح از حدیث عایشہ صحیحین نیز ہست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس وفات کرد آنحضرت و الامم علیہ
 فلک انتہی و حدیث را الفاظ است و سبل اسلام گفته ہر کہ نماز تراویح نماید کہ در آنرا سنت گردانیدہ در قیام رمضان ہست حال کرده

باین حدیث یعنی حدیث باب نخست در وی ثلاث بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر کیفیت آن زیرا که ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند
و میان هر دو رکعت ترغیب میکنند فاما جماعت پس آنحضرت بگذار و با ایشان بجماعت بستر ترک نمود بخوف آنکه فرض کرد و بر ایشان بعد از آن کسی
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت است چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابو هریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغير آنکه امر کند ایشان را بغيریت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از وی ایمان و احتساب بخشیده شود
اورا آنچه متقدم شد از گناه وی گفت وفات کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابو بکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزدیک به حق
گفت عروه پس خیر و او را عبد الرحمن قاری که بر امر عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و بر ایشان از نماز می گذارد
مردی برای خود نماز میگذازد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بن الخطاب میگویند که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر بر آنکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد مرد مردم نماز
میگذارد و در نماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب است این بدعت و بهیچ در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از اینجا شناختی که جامع است
بر معین عمر است و وی نام آن بدعت کرده و اما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه صحیح کرده شود بلکه بدعت منکرات است و معین است
مسئل قولی را تا بدعت بر جماعت ایشان بر عین الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله
جماعت کرد با ایشان و اما کسیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی
از طریق ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان از عزم از مقسم از ابن عباس که بدستیکه آنحضرت میگذارد در رمضان بست رکعت و در حدیثی در حبل الشارب گفت
ابو شیبہ ضحیفه احمد بن حنبل و البخاری و مسلم و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذب شیعیه ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکر است
شمرده و گفت افندی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر است و گفت
زر نشی و خادم دعوی این معنی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذارد صحیح نشن بلکه ثابت و صحیح نماز است بغير ذکر عدد و بهیچ از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذارد در ماه رمضان بست رکعت و شتر و زیاده کرد و سلیم رازی در کتاب الترعیب یوتر بثلاث و گفت بهیچ
متقدم است باین ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان و اوضحین است در خطا و ابن ابی شیبہ و بهیچ است از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی
بن کعب پس بود ابی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بقیام با مردم بست رکعت
و در روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر بست رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
ببست رکعت و شتر میکرد بسته و گفت در وی قوت است و چون این همه شناختی در یافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عایشه مرفوعا که نیاید می کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی هر یازده رکعت و ازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاقا
کرده اند بر وی اکثر مردم بدعت است اگر قیام رمضان سخت است بلا خلافت و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره
ایتام کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صلوة لیل لیکن این کیفیت و کسب راحت گفتن در آن محافظت نمودن همین بدعت میگویم و این عمر
بن خطاب است که بر او بود و از آن مرفوع بود و متفرق بود و بعضی متفرق میگذارند و در بعضی جماعت بر وی میگذارند از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند
و غیر الامور جماعت است که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و اما حدیثی در صحیح مسلم یعنی منشیة الخلفاء الراشدين بعد منی تمسکوا بما وعضوا علیها بالانوار
اخرجه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح ابی که گفت در خط شریفین است و نقل است حدیثی از احمد بن حنبلین من بعد منی ابو بکر و عمر اخرجه الترمذی

وقال حسن واخرهما احمد واين باجواب ابن حبان واورا بطريقهما است که در وی مقال است مگر آنکه بعضی می مقوم بعضی است پس نیست مراد سنت
 خلفای راشدین مگر طریقه ایشان که موافق طریقه آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعار دین و مانند آن زیرا که حدیث عام است مگر هر خلیفه
 راشد را خاص نیست شیخین و معلوم است از قواعد شریعت که هیچ خلیفه راشد را نمی رسد که طریقه جز طریقه که بران آنحضرت بودند شروع کند و این
 بقس خود خلیفه راشد است مع بذات جمع مذکور ابرو بعین و شب ماه رمضان برعت نام کرد و گفت که این سنت است فتامل با آنکه صحابه رضی الله
 عنهم خلافت کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل پس لایات کرد بر عهده حمل نکرده اند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و جز ما و بی در شرح الغیبه
 که در اصول فقه است تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی برینکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته است که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاقاً
 کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از آنها منفرود بود و تحقیق این است که اقتضا تقلید نیست بلکه غیر او است کما حققتاه
 فی شرح نظم الکافل فی بحث اللجام انتهى کلام سبیل و او که این جتان گویم مصنف ابتعا دخیفه کرد و در حدیث در بخاری است مگر این لفظ
 ان یفرض علیکم صلوة اللیل در روایت کرده است آنرا بود اورد از حدیث عایشه و لفظ وی این است ان النبي صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فی
 بصلاته ناسی ثم صلی من القابلة فانه الناس ثم اجتمعوا من الليل النائمة فلم يخرج اليهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد اريت الله
 صائتم ولم یعنى من الخروج اليکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین است و سعید بن منصور از سائب بن یزید
 آورده که میگفت بودیم با که قیام میکردیم حوزمان عمر بن الخطاب بیان زده که حدیث و اخرج محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل و رحمة القاری گفته
 اختیار کرده است مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابو بکر بن العربی و در اثبت بالسنه از بعضی سلف آورده که بزانه عمر بن عبد العزیز
 یازده رکعت میگذازدند قصد التشبیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رساله التراجیح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
 که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست ترست بسوی من و آن یازده رکعت است و بی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
 یازده با و ترست لغت آری و تیره قریب است از وی گفت و نیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و این امام در فتح القدر گفته
 قیام رمضان سنت است یازده رکعت با و ترست جماعت آورد آنرا رسول خدا بترتک نمود بعد از اخامه کرده که اگر خشیت فرضیت نبی بود ترا
 میکردم و شک نیست در تحقق این از ان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین است
 و قوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين مذنب است بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
 که موافقت کرد بران بنفس خود مگر بعد از بر تقدیر عدم عذر جزین نیست که موافقت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس
 سنت رکعت سقوب باشد و این قدر بخلاف آن سنت بود آنچه چهار رکعت بعد عشا که سقوب است و در ازان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست
 که سنت است رکعت است و مقتضای دلیل هلاک است که ما نفیم انتهى و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن امام گفته پس درین وقت مستنون بر اصول مشایخ
 است رکعت است از تراویح و در ازان رکعت سقوب است انتهى و هم در طحاوی بعد نقل کلام فتح القدر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی قانون کون
 المستنون علی اصول مشایخ ثانیة منها و السقوب اثنی عشرة انتهى و در اداد الفلاح از کمال نقل کرده که آنچه مروی است که آنحضرت نور رمضان
 سنت رکعت میکند و سواى و ترست بیست است و در نجات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
 بران در رمضان که ممتاز چیست از انما زیرا که در وی نفسی نیست پس بعضی سنت رکعت سواى و ترست اختیار کرده اند و بعضی بیست و شش رکعت
 سخن گفتند و و ترست رکعت است و همین است ما فرمودیم که صدر اول بران بود و آنچه من میگویم درین باب آنست که سنت تقویت در

پس اگر لایق است از اقتدای رسول الله صلی الله علیه و سلم است در آن زیرا که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود بر اینکه هرگز
 با و تر چیزی نه در رمضان و نه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد و همین است آنچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام و رمضان و اقتدای رسول
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی لقد کان لکفر فی رسول الله استوفی حسنة انتهى و در مرقات شرح مشکوٰۃ گفته بر آنکه سوخت نکرد آنحضرت
 در تراویح حدودی معین را بلکه زیاده میگرد و در رمضان و نه در غیر آن بر ایزده رکعت لیکن دراز میکرد و رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر آن
 میگذارد و با ایشان بیست رکعت پست و تر میکرد بیست رکعت و بود آنی که سبک میکرد و قرارت را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
 میکرد و پهل رکعت و در غمی نبود بیست رکعت و دیگر آن بسی شمش و در بیست و نه رکعت و در شرح منهلج سبکی گفته این امر آسان است فلان
 در وی نیز که این یعنی تراویح از نو اخل است هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که او شان اجازت دادند در وقتی به نظر مل
 قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی به یکتیه عدد رکعات و بیست گردانیدند آنرا انتهى و آثار و ابیات ابن عباس که میگذارد آنحضرت بیست رکعت
 جزو تراویح در رمضان پس گذشت کلام در آن و باقی کلام اینست که در فتح القدر گفته روایت مذکور ضعیف است بابی شبیه ابراهیم بن عثمان جدا مانا
 ابی بکر بن ابی شیبہ متفق علی ضعفه مع مخالفة للصیح انتهى و شرح عبدالحی و دهلوی رح در فتح ستر المنان گفته ثابت نشد روایت بیست رکعت
 آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس گفته اند که اسنادش ضعیف است و معارض
 اوست حدیث عایشه و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه و سلم از غیر خود و تصنف و تلخیص گفت بهنقی گوید منفرد است بان ابو شیبہ ابراهیم
 بن عثمان و ابو ضعیف است و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس بیست رکعت روایت کرده
 گوئی این حدیث را ابو القاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان عسی کوفی قاضی واسطه جدی بکر بن ابی شیبہ
 کذب شعبة و ضعف احمد و ابن حین و البخاری و النسائی و غیر هم و ابن عسای این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهى و در تنزیب الکمال ابی ایوب
 خزری است ابو شیبہ را مناکیر است از آنجمله است حدیث بیست رکعت و در فقر و تضعیف کرده اند او را احمد و ابن حین و بخاری و نسائی و ابو حاتم رازی
 و ابن عدی و ابو داؤد و ترمذی و احوض بن فضل الملانی و ترمذی در حقی و می گفته منکر الحدیث و بحر حانی گفته ساقط و ابو علی نیشاپوری گفته حسن القوی
 و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لایکت حدیث و معاذ عنبری گفته نوشتم بسوی شعبه و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم از او گفت روایت کن
 آنرا زیرا که وی حدیث مذکور است انتهى و در میزان الاعتدال نهی است و در ترجمه می کذب شعبة یعنی گفت روایت کرده عثمان وارجی از ابی حین که این شیخ
 و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی مکر الحدیث و از مناکیر اوست آنچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذارد
 آنحضرت در ماه رمضان بیست رکعت و در غیر جماعت و در تراویح و در تدریسها را لودی شرح تقریب النواوی است که اطلاق میکند بخاری لفظاً فی نظر
 و سکتوا عنه و رخی را وی که محمد بنان حدیث او را ترک کرده اند انتهى و ابن ابی شیبہ فرمود از همین قبیل است و تصریح کرده است لودی و شرح مسلم
 باستجاب تراویح و گفته مراد قیام رمضان صلوة تراویح است و اتفاق کرده اند علیها بهستجاب آن انتهى و مثل اوست در کتابی شرح صحیح بخاری
 و ابو الطیب حقی در شرح جامع ترمذی گفته است اجماع کرده است بر آنکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب است انتهى و در علاج شرح قدوسی
 اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفته نقل است و بعضی گفته سنت است این روایت حسن است از ابی حنیفه و هو الاصح انتهى و خلاصة الفتاوی
 مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بر روایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت است انتهى و در فتاوی عالمگیری است
 نفس تراویح سنت است بر اعیان نزد ما کار و منی الحسن عن ابی حنیفه و گفته اند سکت است اول اصح است و در شرح کتبه گفت کلام

در تراویح و مواضع است اول در صفت می و این سنت است نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة و فیل مستحب الاول اصح لانها اطلب علیها التقفیر الرشید و
 انتی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت است و در جامع صغیر بلفظ استحب یا ذکر کرده و اصح این است کنت است انتی و در مشتمل بالمسنة
 گفته اختلاف کرده اند علماء در تراویح که آیا سنی میشود یا سنت بعضی گفتند نه بلکه این از نوافل است و سنی می شود مستحب و بعضی گفتند سنی است
 سنت و هو الاصح انتی و در ذر البجور گفته مستحب است بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل است علی الاصح انتی و عینی در شرح صحیح البیضا
 نوشته اختلاف کرده اند علماء در عدد مستحب قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی و عشرین الی ان قال و قیل عشرین انتی و در فیه شرح و قایة الروایة
 گفته و قول الاصح آنست که سنت است یعنی نفس تراویح شرح این حجر گفت نیا فتم لکن المعنی انما اطلب انما اطلب انما اطلب انما اطلب انما اطلب
 هم منظور فی سنت انتی و در قایة الروایة و مختصر الوقایة است مسنون شد تراویح بیست رکعت و مثل اوست در کنز الة قانون و کافی و غیره الا بها
 و فی الايضاح و زیاده کرده که سنت است برای مردان و زنان و در مناقع گفته نفس تراویح سنت است و ادای آن بجماعت مستحب انتی و در بیان
 صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة بیست است این سنت است نیز ما و در جواهر اخلاطی است این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
 سنت عمر است و الاول اصح انتی و در محیط برمانی است تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بر آن و سنت رسول خداست
 که خود آنحضرت بر آن مواظبت نموده انتی این است روایاتی کتب حنفیه که در آمدند سنت ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
 باجماعت بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت یا سه رکعت و ترک جمیع یازده رکعت شد سنت است و باقی مستحب یا افضل
 یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت است پس آنچه در در مختار و حران گفته که تراویح سنت مؤکده است آن است که سنت است
 مراد آن سنت نفس قیام است نه عدد رکعات زیرا که روایاتی بر آن ناهض نیست کما عرفت ما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب هم برابر یازده رکعت
 و بیست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت است و بی مستحب و لکن نظمت جمیع صحابه بر آن ثابت نشده و سنت آنحضرت
 دو گونه است آنچه بر آن مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت همی است و آنچه بطریق عادت موده سنت ناعه است که از فی شرح الوقایة
 و در صحیح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع است سنت همی و آن سنتی است که بر آن مواظبت کرده جهت عبادت پس اخذ آن همی است
 و ترک آن ضلالت دیگر زیرا که مواظبت کرد بر آن بطریق جهلت انسانیه نه بحیثیت تعبد و این منسوب است انتی و در فتح العنقا شرح منار است منین که
 مؤکده نمید گاهی اطلاق میکنند بر آن هم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بر آن با ترک
 بلا عذر سنت است و آنچه مواظبت نکرد بر آن مستحب است اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب است اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که
 یکبار یا دو بار کرد و اصولین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتی و در مبسوط گفته سنت دو سنت است یکی آنکه اخذ آن همی است و ترک آن
 لا باس بچون سنتی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم سنتی است که اخذش همی است و ترکش ضلالت همچو اخذ آن و اقامت و نماز
 عبید انتی و در کشف بزدوی است اما سنت است پس هر فعل است که مواظبت کرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم مثل تشهد در نماز یا وسنن روایت
 و طش ندب است بسوی میل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با حقوق انهم بسیر و هر فعل که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
 در کدام حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب است تحصیل آن و ملامت نیست بر ترک آن و لایق نمی شود
 بر ترک بی گناهی و مثل اوست در تقویر شرح مخیر و از بیجا ثابت شود که تراویح سنت زائمه است زیرا که مواظبت آنحضرت بر آن بطریق تعبد
 ثابت نشده و نیز بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد نماز شهب بود که در اول میل بجماعت خوانند چه جماعت در نفل ثابت است

نه نازی علمیده بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته و حاصل چیزی که دلالت کرد بر آن احادیث باب و آنچه مشابه اوست آن مشروعت قیام است
 در رمضان و نماز گذاردن در وی به جماعت و فردی پس قصر نماز که نامش تراویح است بر عدد بی معین و تخصیص او بقرات مخصوصه وارد نشدست
 بدان انتهی و الله اعلم **و سخن خارجة** بخای مجیه و جیم و رابعه صوابی قرشی عدوی است با هزار سوار برابر شمرده می شد و بیست کس و عمر بن العاص
 سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست وی سه سوار داد خارج بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و هر یکی را یک سوار
 سوار قرار داد خارج قاضی عمرو بن العاص بود بر صر و بر شرط و عدد وی بود تا آنکه خارجی گمان عمرو بن عاص او را بکشت و این واقعه در کنگام عقب
 فواج بر قتل سه کس بود علی و معاویه و عمرو بن عاص و لیکن تقدیر الهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه و عمرو و خارج بخلط گذشته شد
 فاعلی گفت **فلیتها اذفت عمر** خارجة **فدت علیا** بن شارت من **ال** **فقتل خارجة** در سنه اربعین بود **بن حذافه** بضم حاء **مطهر**
 فذال جمعه ففاه بعد الالف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امنکم بصلوة یومئذ **بدر**
 خدای تعالی مد کرده است شمارا نمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و اما در فرستادن یکی بر یکی دیگر برای تقویت و تاکید و در روا
 بجای آنکه زاد کم و در بعضی امر کم آمد در سبب گفته حدیث مفید عدم وجوب و ترست لفظه ام کم چه امد از زیادت چیزی است که تقویت مزید
 بلند گفته می شود **تد الجیش** و **اندک** اذ ازاده و **الفتح** به **بانیقوته** و **بکفوه** **مد** امد الدوار **اند** باز زیاده کرد **اند** از چیزی که اصلاح کند **اند** از مروت **الشر**
 و الارض چون اصلاح کردی **اند** بر و غن و **تاد** و گذشت خلاف در وجوب و تر و عدم آن است و نوافل و غیره برای تقویت فرائض و تمیم
 نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تمیم داری و غیره وارد شده هی خبر لکم من حشر النعم ان نماز به ترست شمارا از
 چار بابیای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز و انفس اسوال است نزد عرب یعنی نماز مذکور به ترست از شتاع دنیا و دینت آن که محبوب است
 نزد شما **بضم** حاء و سکون **سیم** جمع **احمر** بضم سیم جمع **حمار** است قلنا و ما هی **یا رسول الله** قال **الوجش** گفتیم ما که آن کدام نماز است ای رسول خدا
 فرمود و ترست گردانیده است و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما ما بین صلوة العشاء الی طلوع الفجر در وقتی که میان نماز
 عشاء تا آنکه طلوع کند فجر و این حدیث استدلال کرده اند بر وجوب و تر ابو حنیفه و من قال بقله و گذشت که در وی دلالت بر وجوب نیست
 رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه الا النسائی مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارج گفته این حدیث غریب است فی شام
 آنرا مگر از حدیث زید بن ابی حبیب گفت هم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن و هم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه مسکرو برین قول کند
 و بخاری گفته این حدیث ضعیف است ابن حبان گفته اسنادش منقطع و من اباطل است و صحیح **الحاکم** و درین باب است از سعادت بن جبلی نزد احمد
 و در وی ضعیف و القطاع است و از عمر بن العاص و عقبه بن عامر نزد طبرانی و در وی نیز ضعیف است و از ابی بصیر غفاری نزد احمد و حاکم و طیحاوی
 و در وی **ابن** **السیعمی** است و وی ضعیف است و لیکن متابعت کرده شده است و از ابن عباس است نزدیک و از قطنی و در وی **لفظ** **الجم** است
 و وی ضعیف و متروک است و از ابن عمر است نزدیک ابن حبان فی الضعفاء و در ترجمه احمد بن عبدالرحمن بن وهب دعوی کرده که موضوع است از عمرو
 بن شعیب عن ابيه عن جده نزد احمد و از قطنی و اسنادش ضعیف است و روی احمد عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده **مصحف**
 ای نحو حدیث خارج و گذشت که سندش ضعیف است و حفاظ اختلاف کرده اند در احتیاج بنسخه عمر و مذکور و در احتیاج است بدان مطلقا و ضمیر و جده
 ارجع است بسوی شعیب عمر زیرا که وی این شعیب بن محمد بن عبداللہ بن عمرو بن العاص است و محمد مذکور را مدین اسناد دخلی نیست بل در حد
 لسانی نرارد آن حدیث را عبادہ در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابيه بن محمد بن عبداللہ عن عمرو بن شعیب بن ابي سلمة و

لا احدثکم باحکم الی و اقرکم سنی مجلسایوم القیامة الحدیث کذا فی مرآة البصیر شرح سنن ابی داؤد عن عبد الله بن بریدة انهم موعه
 بن الحصیب بصیفة تصغیر اللسلی و عبد الله از ثقات تابعین است سماعت و ارا و از پدر خود و عمره بن جذب غیره متولی شد قضای مزور و امر و اخبار و عی
 ابن اوله حدیث کثیر عن ابی یحیی بریده بن الحصیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوتر حق فمن
 لم یوتر فلیس مستا و شرحی است و ثابت پس سیکه و فرنگند نیست آن کس از تابعان ما و بر طریقه ما و در روایتی آمده که این راسته با شکر
 و این دلیل است بر وجوب و تر و در سبیل گفته حدیث محمول است بر تاکید سننیت و ترجمه عابینه و بین الاحادیث الدالة علی عدم الوجوب آخر جا
 ابوداؤد بسندین لیتن زبیر که در وی عبید الله بن عبد الله العتکی است مکنی بابی المنیب بخاری و نسائی تضعیف کرده اند و او را وقت حکم صلا
 الحدیث است و نویسن کرده است او را یحیی بن معین و صحیحة الحاكم و گفت ابن سعین انه موقوف و له شاهد ضعیف عن ابی هریرة
 عند احمد و او را شاهی ضعیف است از حدیث ابو هریره نزد احمد باین لفظ که هر که و تر نکرد پس نیست از ما و در وی خلیل بن مزه است
 و هو منکر الحدیث و در سندش انقطاع است در میان معاویه بن مروه و ابی هریره کما قال احمد در حجة الله البالغة گفته حق اینست که و تر او که
 سنن است چنانکه علی و ابن عمر و عباد بن الصامت بیان کرده اند انتهى و

رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید فی رمضان و لانی غیره علی احدی عشرة رکعة یصلی اربعاً فلا تسال
 عن حسنهن و طوی . . . نبود رسول خدا که زیاده میکرد و در رمضان و نه در غیر آن بر یازده رکعت میگذاشت و چهار رکعت پس سپس از خوبی
 و درازی آن یعنی این هر چهار رکعت در غایت حسن و جمال و طول می بودند تا آنکه بی نیاز از آن بنگرید و بر سیده شود از حال آنها بسبب کمال ظهور حسن
 و طول کزانی الیرباج و محتمل که این هر چهار متصل باشند و هر اظاهر و محتمل که جدا جدا باشند و این بعید است مگر آنکه موافق حدیث صلوة اللیل
 شنی شنی است شری یصلی اربعاً فلا تسال عن حسنهن و طوی لکن یستر یگذار و چهار رکعت پس سپس از خوبی و درازی آن در سبیل
 گفته نمی کرد و از پرسیدن یا از برای آنکه مخاطب بر مثل آن قادر نیست پس چه حاجت است او را در سوال یا آنکه حسن طول آن بنا بر شهرت معلوم
 پس سوال کرده نشود و از آن یا آنکه وی قادر نیست بر وصف آن انتهى شری یصلی ثلاثاً یستر میگذاشت و سه رکعت و تر از اینجا بعضی از علماء
 حدیث گفته اند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود اما صحیح آنست که سیزده رکعت هم می بود چنانکه باید گفت عایشة گفت عایشة
 فقلت یا رسول الله پس گفت ای رسول خدا آتنام قبل ان توتر آیا می خسی تو پیش از و تر کردن قال یا عایشة ان عیسی
 تنامان و لا ینام قلبی فرمود ای عایشة می خسیند چشم من و نمی خسید دل من و در اینجا اشکال آورده اند که اگر حال این است پس چرا
 در لیلة التعرین خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و جوابش آنکه در یافت طلوع و غروب کار نیست
 لازم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب درک نکرد اگر چه دل بیدار بود و مثلاً شخصی بیدار است و در کج خانه دیده افتاده
 طلوع و غروب در نیا بد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد
 و جوابهای دیگر هم داده اند که در شرح سفر السعادة و غیره مرقوم اند نوی گفته و این از خصائص انبیاست که نمی شکند و ضوی ایشان از نوم
 زیرا که امر حدیث و مانند آن متعلق بقلب است نه چشم انتهى و مصنف هم بدان و تلخیص تصریح کرده و باین حدیث استدلال نموده و هم حدیث
 این عباس که حضرت تا آنکه نغم کرد و پستر و خاست و نماز گذارد و وضو نکرد و در بخاری است بدستیکه انبیای خواب چشمهای ایشان
 در خواب و نامی ایشان منتفی علیهم و در سبیل گفته روایات و کیفیت نماز شب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدد آن از عایشة صدقه

مختلف آمده هفت و نه و یازده سواهی و در وقت مجزوا از آنکه است این روایت که می آید و فی دویة لهما و در روایتی است مرغاری و سلم
 عنها از حدیث مابسته کان یصلی من اللیل عشر رکعات و یقوی تر یصح بود آنحضرت که میگزارد از شب زه رکعت و در هر یک و یک
 و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعدہ میان آنها و در کح راعتی ای او میگزارد دو رکعت صبح بعد طلوع وی فتاک تلتة صبح
 پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند و در رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب و التصال انتهای آن بدان بود
 نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده اما در سفر السعاده گفته صواب آنست که سیزده رکعت در ای رکعتین فجر بود و
 و اهل سنت در آن اتسی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد و در خانه خانه خود میبوید بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت چهار
 پس گذارد کشتش بار دو رکعت پستروتر کرد یک رکعت پسترا شطیج کرد تا آنکه آمد او را نمودن پس سخاست و بگذارد دو رکعت شبک پسته
 بسجود و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پسترو خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد از راجه
 بگذارد دو رکعت شبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما منفق اند بر یازده رکعت
 و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمارند چنانکه عنار اکثر علما است و بعضی بایک رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده تارة
 و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل است و باین رفته صاحب نوحه بالغه و شوقانی گفته اکثر آن سیزده رکعت است انتی و این در جانب زیادت
 پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و در رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ
 بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب است حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول است بر اوقات متعدد و مختلفه بحسب شرایط خاطر
 جواز و همه جائز است و لیکن این بقول می و لانی غیر مناسب نیست پس احسن است که چنین گویند که عایشه غیر او را اغلب فعل آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم نیست شافی او آنچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار است از نوادرو شواذ امور و **عنها** و هم روایت است از عایشه
 قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی من اللیل ثلاث عشر و اربعة بود آنحضرت که میگزارد از شب سیزده رکعت
 و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول می و تر ثابت شده و یقوی تر من ذلك و هر یک
 از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لایجلس فی شیخ الا فی اخرها می نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
 یکی از انواع ایثار است صلی الله علیه و سلم و فقهارا در اینجا اختلاف است کبی قعدہ زیاده بر دو رکعت گذاردن درست است بانه آنرا منع گفته
 این را مقصود من حضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند آما بنای نوافل بر یک تحریرینه جائز است بی خلاف و در کره امیت زیاده بر چهار رکعت
 در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافتی مشهور است و صحیح در مذہب حنفیه آنست که مکروه است و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بتوحی گذارده و متعبد غیر است و در آن به نوعی که تسک کند شرف اتباع و یا بدو اگر اوقات متعدد
 به نوعی از آن است نه از وقتی و انسب باشد سیزده و یازده و در وقت هر آمده بعضی طایفه نیز گفته و از سیزده اکثر نیز در بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بدان این اصح و سهولت
 و گاهی نیز تمیز رکعت کرده و گاهی نیز رکعت در بعضی روایات عدد و در داخل آن شمرده و در بعضی ارجح و در بعضی اطلاق کرده و شررا بر یک رکعت
 و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را و تر گفته کما مقرر چون تحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجه معتد
 بوده است پس یکی از آن وجود این سنت که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان چهار سلام و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت
 یک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز است بیک سلام با اتفاق و نیز در حنفیه جائز است تا هشت رکعت و **و** و هم از عایشه است

رضی الله عنہا قالت من كل الليل او ترسول الله صلى الله عليه وسلم فانتهى وتكلم الى التخصي كفت عابدة من تمام شب
 و ترکر در رسول خدا پس منتهی شد و ترا و تا صبح یعنی آخر ام حضرت گزاردن و ترا و در سجده و ترا و بعد از آن شب است چنانکه در روایت ابن عمر آمده است
 که فرمود و ترک رکعت است از آخر شب و سفر السعاده گفته و ترا گاه در اول شب میگذارد گاه در میان شب غالباً در آخر شب میگذارد و
 شرح عیون گفت ابتدای وقت و ترا بعد از عشا است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه عابدین بدان ناطق است و تا طلع الما بران متفق و در میان
 میان تمام شب وقت و تراست الی قوله و بالجملة یعنی رسیده که غالب احوال آنحضرت آن بود که و ترا در آخر شب بگذارد می فریب صبح و اگر امایا
 در اول شب یا وسط آن و ترا کردی و بعد از آن به تنجد بخاسته و ترا را عاده نکردی انتهی متفق علیها یعنی هر دو حدیث را می نویسد و سلم
 روایت کرده اند که سبیل السلام گفته درین حدیث بیان وقت و تراست که آن تمام شب است بعد از نماز عشا و حدیثی دیگر هم افاده آن کرده
 چنانکه گفت و ترا برین صلوة عشا تا طلوع فجر قدرنا انواع الوتر التي وردت فی حاشیة منور النهار انتهی و سخن عبد الله

بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان
 يقول هر من الليل فترك قيام الليل كفت عبد الله فرمود رسول خدا ای عبد الله مباش تا مثل فلان شخص بود که بر میخواست بنام شب
 پس بگذاشت بر خاستن شب مقصود تنبیه ابن عمر است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورث ملامت و ستم گشته منجر بیک آن
 کرد و چنانکه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعاً خواب نیکرد و پدرش از آن منع می نمود پس پدر آنحضرت
 آورد حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است و آنحضرت نام این فلان را برده باشد لیکن مصنف در مقدمه فتح الباری گفته که واقف نشدم
 بنام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ابهام آن بقصد پرده پوشی اوست متفق علیها یعنی ابن عمری گفته درین حدیث دلیل
 بر آنکه قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی بر تارک نمی برانقدره گفتا نفرمودی بلکه المانع نوم کردی و در وی استصحاب دو راه صحیحی
 که آدمی عادت آن گرفته باشد از خیر بغیر تفریق و استنباط کرده می شود از حدیث که است قطع عبادت و سخن علی بن ابی طالب

عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او تر و یا اهل القرآن و تر کنیدی یعنی بگردانید نماز خود را
 در شب و ترا بضم یک رکعت یا سه رکعت بران ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و مشغولی حفظ و تلاوت او شده
 تنبیه است بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود و در تیل القرآن قرآنی خطاب گفته
 تخصیص اهل قرآن باین امر دلالت میکند بر عدم وجوب و تر زیرا که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف همرا و حفاظانند و
 کما فرده ابن علان فان الله و تر یحجب الو تر زیرا که خدا و تر است دوست میدارد و تر را و تر یکسر او و فتح آن عدو فردا گویند
 و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه یعنی فرد ذات خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند آن و در افغان معنی آنکه
 هیچ شریک معین ندارد پس در وی سحانه معنی و تر است بمعنی فردیت و باین نسبت دوست میدارد و تر را و ثواب میدهد بران که در تیل
 افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد و ترا و این را امثله بسیار است در شرع چنانکه برستتج حنفی نیست قاضی عیاض گفته هر که بچیز
 تناسبت دارد گو آن مناسب است اولی باشد دوست تری باشد آن چیز طرف و می دانم ما قبل است لذت همه در تناسبت است و از شیر
 دل شکر گشاید و رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة در سبیل گفته امر درین
 حدیث بر این مذمت بنا بر آنکه و ترا بر عدم وجوب و ترا چنانکه گذشت و سخن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال اجعلوا اخر صلاکم باحسان وقرابکر وانید آخر نماز خود را به شب و تر ازین حدیث معلوم شد که بعد از این در وقت بعد از نماز شب
 حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بر بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد از نماز شب گفته صحیح شده است این حدیث
 و امام احمد گفته من نیکنام این دو رکعت را و من نیز نمیکنم کسی را از آن و جاهل علمای قائل اند از جهت ورودش در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه
 از عایشه که بود آنحضرت میگذازد دو رکعت بعد از نماز و حال آنکه وی نشسته است و میگذازد حدیث باب مختص است بکسی که در نماز رکعتین بجا میآورد
 بهین جهت گذارد تا بعد از آنکه نقل بعد از نماز شب است پس این حدیث محمول است بر استجاب ببرد و خوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
 از نماز و همان دو رکعت فجر است و محل کرد آنرا نوبی بر آنکه گذاردنش بعد و تر برای بیان جواز نقل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
 شفع چند آنکه خواهد و نقض کند و تر از علما بحديث طلق و عمر بن طلق ترجمه وی مکر گذشت رضی الله عنه قال

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا وتران في ليلة ليست دو و تر در یک شب یعنی چون در اول شب
 وتر گذارد پس از آن بهتر بر خاست دیگر عاده و تر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نقل بود
 و وتر از نقل در شرع وارد نشده و تر نزدی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد و تر
 جماعه از اصحاب و من بعد منهم گویند نقض کند و تر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد بیشتر و تر کند در آخر نماز خود زیرا که
 در یک شب دو و تر نبود و مذہب اسحق این است و جماعت دیگر از اصحاب غیر هم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد پس از آن بخوابت
 و بر خاست بگذارد آنچه خواهد و نقض کند و تر را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک ابن المبارک و احمد این است
 و این صحیح تر است بوجه مستوده روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابوامار و غیر
 ایشان آموخته که گذارد آنحضرت بعد از دو رکعت این کلام ترندی است رواه احمد و الثلثة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی گفت
 ترمذی حسن است و صحیح ابن حبان و عبدالحق و غیره و بالجماعه حدیث دلیل است برینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چند آنکه خواهد و هر وی است
 از این عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذارد هر چه ظاهر شود ترا بیشتر بگذارد و عمر بن
 بن کعب الاکبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس است که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
 در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود آفر اصحاب کتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدينة سنة ۱۹

روعی عن خلق کثیر قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول ان تر بود آنحضرت که وتر نکند یعنی بخواند در نماز وتر بستیج اسم
 ترتیل الابدعلا در رکعت اول بعد قرات فاتحه و قل یا ایها الکافرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت
 سوم بعد فاتحه رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و زاد ای النسائی ولا یسکم الا فی آخرها من و سلام نمیداد مگر در آخر آنرا زیرا که
 وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است با اتفاق و نزد حنفیه جائز است تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز وتر بسته رکعت چنانکه مذہب حنفیه است
 معلوم گردید و حدیث ابوهریره لاوتر و ابثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض است و هم حاکم از ابن عباس و عایشه که حدیث و تر بسته رکعت روایت
 کرده و قد قد کنایه و الجمع و بالجماع چون تصحیح و تر بسته رکعت یکی از انواع و تر است کما عرفت پس مستعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند
 بر جواز ایثار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ماعد او پس اخذ بدان اخذ باجماع است و رد کرده اند بر ایشان بعد صحت اجماع کما عرفت
 و لابی داؤد و الترمذی و احمد بن حنبله عن عایشه ما نند حدیث ابی و در سندش این است زیرا که انطریق خصیصه بریر است

وسواءه الدارطنی و ابن حبان و الحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن عمره عن عائشة و متفقون است بدان یحیی بن ابوب و در وی مقال است و بن
سدوق است عقیلی گفت اسنادش صالح است لیکن حدیث ابن عباس و ابی بن کعب باسقاط معوذتین اصح است و گفت ابن جوزی اخبار
کرد احمد و یحیی بن سعید زیادت معوذتین را و روایت کرد ابن اسکن در صحیح خود برای وی شامی از حدیث عبداللہ بن عمر بن ابی اسحاق و غیر
و غیره و در وی این است کل سودة فی رکعة **صلوة التطوع** الموقوف ذہبن ہر سورہ و ہر رکعت است
و در حدیث بسیرتہ اخلاص معوذتین ہر سہ آمدہ و آنچه مختار اکثر اہل علم است از صحابہ و من بعدہم بہمان اول است کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الہمام
گفتہ کہ احمد در سند خود از عائشہ روایت کردہ کہ گفت بود رسول خدا کہ ایثار میکرد و بستہ کہند در اول سبج اسم بک الاعلی و در ثانیہ
کافرون و در ثالثہ قل ہو اللہ احد و ہمین اخذ کردہ اند اصحاب با انتہی شیخ در ترجمہ گفت در رکعت اولی سورہ انا انزلنا میخوانند و در سبج ہا
مردی و ما ثور نیست و میگویند کہ بعض روایات فقہیہ آمدہ است واللہ اعلم کہیم در حدیث علی رضی اللہ عنہ آمدہ کہ وتر میکرد و آنحضرت بدہ سورہ
از افضل پس میخواند السلام التکاثر و قدر و اواززلت و عطر و کوش و اذاجاد نصر اللہ و کافرون و مثبت و قل ہو اللہ در ہر رکعت سہ سورہ ہاء
بن ابراہیم الدورقی فی مستند علی کرم اللہ وجہہ و عن **ابی سعید** نا الحدیثی رضی اللہ عنہ قال او ترا قبل ان یصبح
فرمود و تر کنید پیش از آنکہ صبح کنید رواہ مسلم و این دلیل است بر آنکہ و تر قبل صبح است و لا بن حبان ابن حدیث ابی سعید
من ادرك الصبح ولم یؤت فلا یترکنا ہر کہ دریافت طلوع صبح را و وتر نکرد پس نیست و ترا و یعنی بطریق اولی بگذار و بگذارید در و
دلیل است بر آنکہ مشروع نیست و تر بعد شروع وقت و اما اینکہ قضای می صحیح نیست فلانیرا کہ مراد از ترک نماز است و فوت شد
از وی سنتی عظیمی کہ تدارکش ممکن نیست ابن منذر از جماعتی از سلف حکایت کردہ کہ آنچه خارج می شود بجز وقت اختیاری اوست و وقت اضطرار
خود باقی است تا قیام نماز صبح و ہم روایت است از ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
من نامر من الوتر اولتسیہ فلیصل اذا صبح او ذکر کسی کہ خفت از وتر یا فراموش کرد و آنرا پس باید کہ بگذارد و وقتضا کند آنرا
وقتی کہ صبح کند یعنی بیدار گردد یا وقتی کہ بیاورد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب معنی مقابل مندرض و این لغت و نشر تر است یعنی
نام چون بیدار گردد و وناس چون بیاوند و در روایتی لفظ استیسیہ قطبجای اصح آمدہ رواہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی
و ابن ماجہ و عن **جابر** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر
اللیل فلیؤت اولہ کسی کہ نمی ترسد کہ نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید کہ بگذارد و تر اول شب و نخواستہ و من طمع ان یقوم
آخر فلیؤت اخر اللیل و کسی کہ امید بیدار دہ می تواند برخاست آخر شب اعتقاد دارد بر بیدار شدن پس باید کہ و تر کند آخر شب
فان صلوات اخر اللیل مشہود ہے زیرا کہ نماز آخر شب گواہی دادہ شدہ است بفضل کرامت وی و حاضر می شوند در وی ملائکہ
رحمت و در روایتی محصورہ آمدہ و ذلك افضل و وتر در آخر شب فاضل تر است از وتر اول شب ازین حیثیت کہ مذکور شد و تواند کہ
بجزی عارض گردد کہ در حق خصوص شخص و تر اول شب اولی و متوسط و آلتیق بحال باشد و رقمہ است جماعتی از سلف بسوی این و بسوی آن
کردہ و کار در ابی داؤد است حدیث از ابی قتادہ کہ فرمود آنحضرت ابو بکر را تو کہ ام وقت و تر میکنی گفت اول شب و گفت عمر را تو کہ ام
وقت می کنی گفت آخر شب پس گفت ابو بکر را اخذ کرد این بخند و گفت عمر را کہ گرفت این بقوت و می فرمود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مر ہبہ ہر کہ و تر اول شب بگذارد و نخواستہ زیرا کہ اول شب بیداری بود و احادیث کہ از حضرت شیخیند یاد میگرفت رواہ مسلم

وعن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل
 والوتر فاذا قبل طلوع الفجر فمروا بوجوهكم بدمع العين حتى ينبت ثم انزلوا بوجوهكم بدمع العين حتى ينبت ثم
 بايتارست براي زيادت عنایت بشان وی در بیان آنکه وی اہم صلوة است و میرود وقت وی بر وقت شب و گذشت در حدیث ابی سعید کہ
 در ترکند نام و ناسی نزویقظہ و ذکر پس آن مخصوص است باین و ازینجا ظاہر شد کہ مراد بر وقت و وقت بر وقت شب بر کسی کہ ترک کرده است
 در ترا بغیر عذر و در بارہ ترک اوست بجز روایت ترمذی از عائشہ کہ بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب من میگرد او را از ان خواب یا غلبہ
 میگرد بروی چشم او میگردد و روز دوواندہ رکعت و گفت حسن صحیح و باین تدارک باقات می شد رواہ الترمذی قلت وقال علیہ
 سلیمان بن موسی قد تغردہ علی ہذا اللفظ و روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است کہ ببارت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید و در بارہ
 صبح را مسبق بوتر و مراد اوست آن خواهد بود و الاقضا جائز است در وقت صبح چنانکہ در حدیث زید بن اسلم آمده کہ ہر کس وقت از او بتر خود
 پس باید کہ بگذارد آنرا وقتی کہ صبح کند رواہ الترمذی مرسلًا و خود قضا جائز است در ہر وقت کہ باشد یا عایت **وعن عائشہ**
رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی العشاء بود رسول خدا میگردد نماز منعی فارسی منعی چاشت
 و گفته اند کہ نحو وضو و نحو غیر روزن عشیہ یعنی ارتفاع نماز و بلند شدن روزت و منعی بضم و قصر فوق اوست و بمنی شعاع آفتاب نیز
 آمدہ چنانکہ قول وی سبحانہ و تعالی است و الشمسین و خضلتا و غنما و یفتح و در وقت بلند شدن آفتاب تریح آسمان و متعارف میان
 مردم در اول روز و نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزہ و این را صلوة الاشرق گویند دیگر
 بعد از بلند شدن وی مقدار تریح آسمان تا انتصاف نماز کہ حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة منعی و نماز چاشت گویند
 در اکثر احادیث ہمین اسم صلوة یعنی واقع شدہ است شامل ہر دو نماز و ہر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشرق نیز واقع شدہ
 چنانکہ سیوطی از حدیث طبرانی آورده کہ آنحضرت فرمود یا أم ہانی ہذہ صلوة الاشرق و این را بعد از حدیثی آورده کہ ہم از نظر ابی انعم آورده
 کہ ابن آدم ضمن لی رکعتین اول المنار الفلک آخرہ حضرت شعیب اجل علی متقی در ترویج جمع الجوامع سیوطی کہ آنرا جامع کبیر نام کرده بر
 نماز اشراق عنوانی جدا نمادہ و این حدیث آورده کہ ہر کہ بگذارد نماز فجر در جماعت پست نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پست بگذارد و رکعت
 باشد مراد مثل اجر حج و عمرہ تا تہ تہ رواہ الترمذی عن انس و نماز یکہ آنحضرت در خانہ أم ہانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر
 قول حق سبحانہ بالعشی و الاشرق گفته کہ وقت اشراق وقتی است کہ روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت منعی است
 و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق نماز منعی آمدہ و بر نماز در وقت اشراق ہم آمدہ پس ہر دو را ہم نماز منعی می توان گفت و ہم نماز اشراق
 و بصحت رسیدہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب دادہ و امر استحباب فرمودہ است و در
 یک وقت است و یک نماز کہ اول وقت وی اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نماز و چون در بعضی اوقات در ہر دو وقت نماز کہ
 ازینجا گمان بردند کہ اگر انجامد و وقت است و در نماز و بعضی ضحوة صغری و ضحوة کبری نیز گویند و اللہ اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمدہ
 تا آنکہ محمد بن جریر طبری گفته کہ اخبار درین باب و اہل برجہ تو اتر معنوی است و رسیدہ است بحدیقین و قاضی ابو بکر علی مالکی گفته این صلوة
 سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از ویلی از حدیث ابو ہریرہ آورده کہ صلوة منعی اکثر صلوة ما و در جمیع است علیہ السلام و از ابن العجبار
 از حدیث ثوبان آورده کہ منعی صلواتی است کہ محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراہیم و موسی و عیسی علیہم الصلوٰۃ والسلام و اختلاف است

در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار ظاهر و در وی مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنست که سبب است و تسک ایشان با حدیث است که درین باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که در بیع آنحضرت را میگذارد و سبب ضحی را چهار رکعت و بدستیکه من نیز میگذارم آنرا و غیر ذلک و او مسلم واحد و ابن ماجه اربعه و بزیده ما شاء الله میگذارد و آنحضرت چهار رکعت و زیاده میگوید بر چهار رکعت چیزی را که بخوانست خدا و این دلیل صحیح است در آنکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن و تنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین سخن چینیست در احادیث و آمده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را و ثابت شده است از صحیح یکی از صحابه و تابعین و من بعد هم که این نماز منحصرست در عددی بحدیثی که بر آن افزوده نشود و جزین نیست که ذکر کرده روایاتی که اکثر وی دوازده رکعت است و تابع شد و اراغی در زیست او را دلیل حصر درین سکه شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمد و مختار نزد اکثر علماء چهارست زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثرست انتهى و حافظ شوکانی شرح فرموده اقل آن دو رکعت است چنانکه در حدیث ابوهریره و صحیحین و غیرهماست و اکثرش دوازده رکعت است چنانکه آمده بر آن دال اند انتهى گویم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحد و ابن ماجه چهار رکعت آمده که مقدم و در حدیث انس هشت رکعت که روایه الحاکم فی المستدرک احمد و صحیح ابن خزیمه در مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده و در حدیث جابر بن عبد الله شش رکعت آمده از جابر الحاکم و در حدیث ام سلمه و هم عایشه و دوازده رکعت آمده روایه الحاکم و در روایت علی و عایشه و انس و جابر شش رکعت آمده و در روایت ترمذی از ابوهریره دو رکعت آمده و در روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده و در روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده و احمد و مسند خود در مرفوع گفت غرض که این همه اعداد ثابتست منبع حدیث که اختیار کنند شرف اتباع در یاد و الترتار فتناره هر یکی از آن بجا آورده باشد و وفق بود رواه مسلم در سبیل گفت این حدیث دالست بر شریعت ضحی و برینکه اقل وی چهار رکعت است و گفته اند دو رکعت است و ابن صحیحین از روایت ابی هریره و ابن دقیق العید گفته شاید که وی فریاد کند که تا کید فعل آنست کرده و در بخاند دلیلست بر استحباب صلوة ضحی و برینکه گفته وی دو رکعت است و عدم موالمبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلال قول حاصلست و نیست از شرط حکم نظر اول قول فعل بر آن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجعست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهى و اما حکم این نماز چنانکه نظر بقیم اقوال جمع کرده و جمله شش قولست اول آنکه سنتست سبب دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه مستحب اولست تارة و ترک او تارة با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحبست مواظبت بر آن در خانه ششم آنکه بدعتست بعده مستند هر یکی ازین اقوال ذکر نموده و ارجح اقوال آنست که سنتست سببست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آیین

وله عنهما و هم مسلم راست از حدیث عایشه روایت عبدالله بن شقیق که از مشاهیر تابعینست و از علی و عثمان و عایشه سماع دارد مات سنة ثمان و مائة و این روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده آنها سئلت هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحی قالت لا الا ان يجئ من مغيبه متحقق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که نیگذارد و نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از سفر خود و آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و این حدیث دلیل گروهیست که میگویند مستحبست که این نماز را گاه بگذارد و در بعض ایام ترک کند و نیز ایشان استدلال می کنند حدیث ابی سعید خدی که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی که حسن غریب و این است که بود رسول خدا میگذارد و نماز ضحی را تا آنکه میگفتم ترک نخواهد کرد آنرا و بود که ترک میکرد تا آنکه میگفتم که نخواهد گذارد و این یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و روایت کرد ابن جریر از عمر

مولای ابن عباس که بود ابن عباس که میگنند و از یک روز و ترک میکرد و روز و گفت عبد الله بن دینار که بود ابن عمر که نمی گذارد و نماز چاشت را چون می آمد مسجد قبار میگنند و می آید و او هر روز شب زنده گفت منصور بن معتمر سلمی بود یعنی صحابه و تابعین که مکره می برداشتند محافظت و مداومت بر صلوة شخصی همچو محافظت بر نماز فرض می گذاردند آنرا در بعض ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگوید که این نماز گذارده می شود سی از سی است که حادث گردوش قدم از سفر و حصول منسج و مانند آن و آنحضرت هم که در روز فتح مکة گذارده در بیت ام هانی بسبب فتح بود و نماز صلوة شخصی نام کردند و همین است مختار صاحب سفر السعاده و لیکن گفته مراب آنت که مواظبت بر آن سخت است و خوف توهم فریبست مرتفع شده اما او آنت که در خانه گذارند انتمی و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت است و ازین حدیث گذارون آن مگر در حال آمدن از سفر و غیره کند و سبب گفته جمع میان هر دو باین طریق است که کلمه کان بفعل گذاردالت بردوام نمی کند و اما بلکه غالباً و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد کلمه مذکور از معنی دوام گرفته اند و مراد عایشه از قول خود الا ان یحیی من مغیبه نعی رویت خود است صلوة شخصی را یعنی وی ندید که آنحضرت این را گذارده باشد مگر در عنوقت و لفظ اول اخبار است از آنچه باور رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت صلوة شخصی را و لیکن تضعیف می کند قول من

وله عنهما و مسلم راست از حدیث عایشه یعنی مد نعی نماز چاشت ما دایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی سبحة الضحی قطع ندیدم آنحضرت را که میگنند نماز چاشت را گاهی سبحة و تسبیح بعض نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لانی حضرت و لانی سفید زکرة اسپوطی بی معنی گفته مراد بعد رویت نعی دوام است و مراد تسبیح خود مداومت است بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شیخین مرجح است یعنی اثبات ندر روایت نعی که مسلم مستفرد است بدان گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست گویم و از متفق علیه است حدیث ابو هریره و صحیحین که وصیت کرد و او رسول خدا باینکه ترک نکند و رویت شخصی را و آتی لا سبحة یحیی و غیره سخن میگنند آنرا و این حدیث را بخاری مالک ابو داود هم روایت کرده اند و در آن این است که و تحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را و حال آنکه آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس اینکه عمل کند بپست فرض کرده شود بر ایشان از جریان سنت الی بر افتراض عمل بر امت نذر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت ابن حدیث تقدیم و تاخیر کرده و این حدیث تحت طائفة ایست که بگراست آن قائل شده اند و میگویند گذارون آن بدعت است که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جامع با تیری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طیفه ثانی است گفت گفتم مرابن عمر را میگنند وی تو نماز شخصی را گفت لا گفتم میگنند و عمر آنرا گفت لا گفتم میگنند و ابو بکر گفت لا گفتم میگنند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت لا اغال یعنی گمان نمی برم که میگنند آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد و اگر چه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرده اند ابن جریر مروی است که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگنند و ندانند ایشان را گفت برستی که شما آیه میگذارد نمازی را که گذارده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه عامه اصحاب و یعنی اکثر صحابه و قیس بن عسید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبد الله بن مسعود و میگنند هرگز ندیدم که نماز چاشت گذار و یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک می چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی وارد شده که ضمیمت لامنی ماضی به ابن ام عبد و گفت مجاهد و آدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم که ابن عمر نشسته است در مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگنند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت است یا بدعت گفت ابن عمر که این نماز گذارون ایشان بدعت است و نیکو بدعتی است این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شیخی از وی روایت کرده که گذارند

نموده مسلانان بدعتی فاضل نماز چاشت پس این اخبار و آثار ضعیف نفی این نماز و غیر آن نیز آمده و علماء در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت نمی کرد بر نماز شبی اگر چه است ملاحظه مداومت آن مجرب است ترغیب می نمود از جهت مخالفت اینکه بر ایشان فرض کرده و در شفقت یافتند و در آخر خروج از عده آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عایشه و لیکن در گذارون آنحضرت از آن شب نیست چنانکه احادیث صحیح بر آن ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت نمود از نفی کرد یعنی خود آنحضرت را ندیده که میگذازد و لیکن از آنحضرت یا از مردم شنیده که میگذازد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا بعد از آن نفی دوام باشد پس حسن ماکان یصلی و ما صحیح بلد اوم علیها باشد و محل ناگذاردن این مسعود و نابدین قیس بن عبید بن تمیم تواند بود و آن نفی بسبب عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد و هر گاه از جهت خوانده بهجت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در صدها ذات خود مشروع است لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در بعضی گفته است چسنت در نوافل و فضیلت آن در میان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است منی گوید گفته اند این عمر را خبر فعل آنحضرت فرسید و نه امر او و لذا بهجت گفت و اما در حق ما پس سبب است چنانکه جمهور بیان رفته اند انتهی غرض که از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که روایت یا مداومت یا اجتماع باشد و این ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذازد و نماز شبی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لا بد میگذازی پس درون خانهای خود بگذاری و الله اعلم **و عن** روایت است از زید بن ادریس رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذازد و نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز و غیر این وقت فاضل تر

آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بدرستی که آنحضرت فرمود صلوة الاقابین حین ترمض بفتح میم الفصا ل نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گرمای بخورد می نشینند مشرب میمایند و از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و بیشتر حر النهار سخت می شود گرمی روز فجد الفصا ل حر الرضا پس می باید بیشتر چنان گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از مرضت بالکسر معنی سحر قی مشتی از مرضا است و آن سخت گرم شدن زمین است از افتادن آفتاب بر ریگ غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر است و فصا ل جمع فصول است بمعنی سحر شتر نام نموده شد باین بهجت جدا شدن او از نادر و خور و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر نمایی تا گرم شدن روز فاضل تر است اگر گویند این مخالف آید بآنکه گفته شد سختی یک وقت است اول او اشراق است و آخر او چاشت چه پیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم افضلیت اول وقت بر ذهاب کسی که بدان قائل است در فوفض است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با سحر است عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لایساکه از اولی فرض صبح تا این وقت بزرگ و تلاوت مشغول بود و رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و آخر چه مسلم ایضا و بر از حدیث ثوبان روایت کرده است میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد از نماز چاشت گفت عایشه امی رسول خدا شادوست و در این ساعت را فرمود مفتوح می شود در وی درهای آسمان و نظری کند خدای تعالی بر حمت بسوی خلق و این نمازی است که محافظت میکرد در وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و در سندش متروک است و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت است **و عن** النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم من صلا الفطره ثلثی عشرة رکعة هکذا بگذارد نماز چاشت را و از زده رکعت بنی الله لک قصه لک الجنة بنا کند خدای او کو شکی در بهشت و در روایتی من ذکرت آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و استنصر به گفت ترمذی این حدیثی است غریب نمی شناسم او را اگر باین وجه گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف است ابن ماجه و غیر این نیز این را

من الغافلین ومن صلی علیہم یحاکم من المعاصیین الی آخر الحدیث انتمی رواه ابن حبان فی صحیحہ ورسیل کثیرة روایت سلم از عایشه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه وی کزاده و جمع میان هر دو باین طرفین است که عایشه نفی روایت کرد و نماز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه وی گذارد جائز است که عایشه آنرا ندیده باشد ولیکن ثابت شد او را بروایت وقاضی میاض همین وجه را اختیار کرده و نیست بعد در آن اگر چه در خانه وی باشد بنا بر جواز غفلت عایشه درین وقت فلا منافاة فیہ والجمع مما لکن بهما الواجب انتمی

باب صلوة الجماعة والامامة

باب در بیان حکم نماز جماعت و امامت و آن پیشوا شدن است و امام پیشوا و مراد در اینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صحفری خوانند و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنهاییست و مستحق امامت و اولی بآن کبیرت **عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوا لی الجماعات**

افضل من صلوة الفرد نماز یک جماعت بگذارد از نماز یک تنها بگذارد قذف و تشدید ذال جمع است مفرد و تنها بسبع و عشس بن درجه هفت و بیست درجه متفوق علیه حدیث حدیث است بر جماعت و در وی دلیل است بر عدم وجوب کسب و کمالها عن

بخاری و مسلم است از حدیث ابی هریرة بن سفيان بن عيينة بن جهمس و عشمی بن جهمس است و پنج جنس عوض هفت و بیست درجه شاید که نخست بیست و پنج و بیست

پس از آن زیاد کرده شد تفضلاً و انعاماً یا اختلاف بتفاوت حال مُصلی است یا بیست و هفت درجه است و بیست و پنج در ستره و در روایتی بجا جزاً ضعفاً آمده و در روایتی هزار آمده صلوة و بیضا و عشرين بدل سبعا و بیست روایت مسلم ترمذی گفت هر که این حدیث را روایت کرد و عشا و عشرين

گفت الا این عمر که سبع و عشرين گفته و در روایتی از وی نیز بیست و پنج آمده و نیست منافات زیرا که مفهوم عدد غیر امامت است پس بیست و پنج داخل است زیرا که بیست و هفت و صاحب پر در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بیست و پنج و بیست و هفت ذکر کرده یکی از آن حذف ابتدا و انتهاست در یک روایت و اثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول است بر درجات یکبار که برابر

بیست و هفت درجه کمتر از خود است و کذا و همچنین بلفظ خمس و عشرين است بلخاری و ابی داود و ابن حبان و الحاکم عن ابی سعید خدره و لیکن بجای جزاً قال درجه در گفته و در روایت احمد و ابی یعلی و برزار و طبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بیضا و عشرين درجه

آورده و روایت کرده است این حدیث را جماعتی از صحابه جز ثلثه مذکورند سنم انس و عایشه و صهیب و معاذ و عبد الله بن زید و زید بن ثابت و قوی نمیده است که سبع محمول است بر کسی که بگذارد و در سجد و خمس مسکسی که در غیر وی بگذارد و گفته اند که سبع برای بعید است و خمس برای قریب

و بعضی از ایشان مناسبات و تعلیلات در آن ذکر کرده اند و مصنف آنرا در شرح الباری استیفا کرده در حیل گفته می اقول تخمینیه لیس علیها نقص استی و درجه هر دو یک معنی است زیرا که بهر یکی از دیگر تشبیه کرده اند و وارد شده است تفسیر هر دو بنماز و باینکه نماز جماعت بیست و هفت

درجه افضل است بر نماز فردی و بر تفسیر علم تخصیص عدد علم آن موکول بشارح است جزا و در تحقیق آن اطلاع نیست **و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذمي نفسي بيدك** سوگند بآن کسی که نفس من در دست قدرت

اوست یعنی در ملک تصرف او و در بنجاده دلیل است بر حجت اطلاق لفظید و مانند آن در حق وی تعالی و در احادیث اطلاق آن بسیار آمده و مشتمل مابول می کند آنرا نعمت غیره و مذهب سلف عدم تاویل است و این را ظاهر بانی تشبیه و تشبیل و تکلیف تقدیم است ان امر محطه محطه

تحقیق است که مردم که امر کنم جمع کردن چیزم تلمیح کرده شود و نیزم و این جواب قسم است و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عقلم نشان

مکورت بطور جز از ترک جماعت شرعاً با صلوة قیود آن است پسترا کم مردمی را با اذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مردم را
 شرعاً امر رجلاً فی حق الناس پسترا کم مردمی را با امامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را شرعاً اذاعت الی رجال پسترا با هم بسبب
 مردانی که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان
 با تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لای شهودون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و در وقت
 بین نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است فاحرق علیهم بهی تهمیس بسوزم بر ایشان خانه
 ایشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مباهغه است در اتمام تعذیب جماعت که حاضر نمی شوند جماعت که آنحضرت که بتقسیم
 نمود بقید با امامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگردد خود بخود آن جماعت مقید می شود و الذي نفسی بیده لو یعلم احد هم انه یجد
 عرفاً سمیناً و جدا سگند اگر بدانند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فرور عرق بفتح عین مملو و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شده
 زوی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم عین او مر ما تبین بکسر میم و فتح آن حسنتین یا می یا بدم گاویا گوسفند
 یکو در ص و طبع و نارت همت وی و بعضی مراتب را تفسیر پوشش پاره کرده اند در نهامی گفته مرآة تیر خرد که آن تیر اندازی آموزند و آن احقر را
 و در او زل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیر برای ناچیز و بی حقیقت البته جلد ترا جابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
 نماز عشا را بیان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امری خیس خیس بر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق تعالی
 نه بی تیری و حق بی خردی متفق است کتبه ای بین الثمین واللفظ للمخادی حدیث دلیل است بر وجوب جماعت عیناً لا کفایه زیرا که
 فی زمان بر آن قیام نموده پس ستم حق عقوبت نشوند نیست عقوبت گم بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی واحد و ابو ثور و ابن
 ابن منذر و ابن جابان آنست که فرض عین است و قالت به الظاهریه و داوود گفته شرط صحت نماز است پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
 است نماز او و این مبنی است بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز است و لیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لا بد است از دلیل و لهذا
 هر گفته واجب است غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
 اند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این
 شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب است بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بسجدهای جماعت اگر در دنیا
 اجماع را واجب نیست گشتن در مسجد بای دیگر با اتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهى پس استدلال قائل وجوب
 حدیث باب است زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر است مثل حدیث ابن ام کلثوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرد
 فارسی و جمیع را بر جماعت و تنویب کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین است چه اگر فرض کفایه است بود
 بل آنحضرت و هم را بیان وی و چون آنرا ساقط میکرد و اما تحریف در عقوبات بنا را اگر چه از ان عموماً منی آمده اما این خاص است و اوله قائل فرض کفایه
 ان اوله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارت اوله از فرض عین بسوی فرض کفایه و اما کما قائل سنیت وی اند و جواب ازین حدیث اطال کلام
 و در اندام شافعی نیست و اقرب آنها این است که این حدیث خارج مخرج زجر است نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم تحریف را
 دلیل قائل سنیت قول وی است صلی الله علیه و سلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل است از نماز تنها پس هر دو شریک فی فضیلت است
 اگر تنها کافی نمی بود و او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیث اذا صلیتما فی حال کما است و در وی اثبات صلوة است در حال بدون آنکه

جماعت بودن وی بیان کرده باشد در تصنیف گفت اقوامی اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایست بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه در قریه منغیره یکجا و در کبیره چند جا زیر که خدای تعالی فرمود **آتِمْمُوا الصَّلَاةَ** و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده ما من ثلثه فی قریة او ید و لا تقام فیهم الصلوة الا استخوذ علیهم الشیطان ای قلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها جماعت نماز گذارد بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شده استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت علماء و توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه بقدر بهمت الخ دلالت بر تحريم ترک جماعت نمی کند زیرا که آدمی قصد چیز یا می کند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر هم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از مصلحت دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قسم بنا بر نفاق بود انتهى **و سخن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال

رسول الله صل الله علیه وسلم ائتمل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء وصلوة الفجر کران تر نمازها بر منافقان نماز خفتن نماز باند است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بر وزیر یا تواند گذارد و وقت غشا و وقت راحت و سکون است و وقت صبح و وقت نوم و داعی و بینی و تصدیق با جبر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود و لو یعلمون ما فهمد الا تو هما و لو حبا و اگر بزرگان تو ای را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آینه می آیند آن دو نماز را اگر چه بطریق حسوب باشد یعنی بر هر دو دست و سینه یا بر مقله چنانکه کودکی رود یعنی اگر قوت پایی رفتن نداشته باشد می آیند بدان طریق که ضعیفان روند متفق است که کجه درین حدیث صحت بلیغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر اینکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست نمی آید بجنبه آن هر دو در حال که باشد زیرا که حاکم میان منافق و این نماز با جز عدم تصدیق با نفیها نیست **و سخن** دهم روایت است از ابو هریرة

قال که گفت اتی الشیخی اذ آنحضرت را صل الله علیه وسلم رجل اعلمه مردی نابینا بعضی گویند مراد این ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر او است فقال یا رسول الله انه لیس علی قائد یفوقنی الی المسجد پس گفت آن مراد ای رسول خدا بدستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و فو کوشیدن ستور و نیز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسیر آورده که خواست آن مراد آنحضرت اینک نیست فرماید و را پس بگذارد وی نماز در خانه خرد یعنی در مسجد نماید فرخص له پس سخت که در حضرت آن مراد فلما ولی دعا فقال

هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هر گاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیامی شنوی اذان را نماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا به مسجد هر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد شنیدن اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذرست و چون شنید هیچ عذر از حضور زمانه و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لکن لائق آنست که این وجوب عینی را تمسک کنند بسامع ندای بنا بر تفسیر حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است عمول شود بر مفید و از بنجاشناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم مخوف است و دلالت این هر دو در وجوب حضور جماعت می صل الله علیه وسلم در مسجد است مراسم بزار او این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب یعنی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را پس کس را که نماز گذارد و بانو می فرمود در باره متخلفان که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

صلی اللہ علیہ وسلم اور جماعت میلند در منازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور
 و جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینا بر سامع ندانہ بر مطلق و وجوب جماعت کفایہ و لا عینا و در وی عدم ترخیص سامع ناست از حضور
 و اگر چه او را عذر باشد زیرا کہ این اعلیٰ ذکر کرد عذر را اگر کشنده را نمی باید لیکن او را عذر و نگذاشت و چنانکہ ترخیص ثابت باشد برای وی بگذرد
 لیکن او را امر فرمود با حاجت ندانبا لا وجوب بانا جمع کند اجر را که در فی سبیل رواہ مسلم کہ خطابی گفتہ درین حدیث دلیل است بر وجوب حضور
 جماعت واجب است بر ہر واحد و اگر مندوب می بود اہل ضرر و ضعف بچو این ام مکتوم و غیرہ اولیٰ ترمی بودند متخلف اذان و بعد عطا کہ می گفت
 نیست هیچ کی را در حضور نہ در غیبت چون بشنود اذان را اینکہ بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر و اللہ را در ترک جماعت بگذرد
 اذان را یا نشنود و البوتور واجب می گفت جماعت را و محبت ایشان آنست کہ اللہ تعالیٰ حکم کرده است رسول خدا را بگذارون نماز جماعت در حال
 خوف و عذر و نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد کہ جماعت در حالت امن واجب ترست و اکثر شافعیہ برین اندکہ جماعت فرض کفایہ است فرض
 و تاویل کرده اند حدیث این ام مکتوم را کہ معنی وی این است کہ نیست خصمت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع کنی اجر جماعت را در صورت
 تخلف اذان در هیچ حال و محبت او شان این است کہ آنحضرت فرمود نماز جماعت زیادہ میشود بر نماز تنها است و ہفت درجہ و سخن

ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة لہ کہ کسی کہ بشنود اذان را
 و نیاید بر مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را حدیث دلیل است بر تاکید جماعت و آن محبت کسی است کہ قائل است بفرض عین بودن او و ہر کہ
 قائل است باینست او میگوید کہ مراد صلوة کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای مبالغہ است لہذا من عذر لہ مگر آنکہ نیاید بگذرد
 ایقتہ شایع رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گویم اتفاق دارند کہ جماعت بعد ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و بزرگی
 دست پا از وجانب و فالج و انتفا از سلطان و ضعف کہ نتواند بران راہ رفت و کوری نزد ابوحنیفہ و بعضی گفتہ اند بالاتفاق و باران و گل
 ولای و سختی سر ما در قول صحیح و روایت است از ابو یوسف کہ گفت پرسیدم ابوحنیفہ را از حضور جماعت از گل ولای و سر بود کہ بہتر آنست کہ ترک
 کند و امام محمد حدیثی روایت کرده و اذا اجلت النعال فالصلوة فی الرجال و بعضی گفتہ خصمت نیست و ترک جماعت مگر بہت عذری
 برای تا کیدی کہ در حضور جماعت از شرع دانستہ شد و لیلة مطیرہ و ذات بزد و ریح عذرت بحدیث شیخین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 در مثل آن امر فرمودند کہ بگوید لا صلوا فی الرجال و انقول ابن عباس معلوم شد کہ قید لیل ضروری الرعاۃ نیست پس حکم روز پیمان است
 و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدوا بالعشاء و علت ان تضرر بجوع و توقان نفس بطعام است پس حضور
 بشرت جوع و توقان نفس و عطش و حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضررست بلکہ اقوی از وی بود اذ افت الخبثین بحدیث شیخین و اطلب
 و اکل فومی را کہ کہیدہ بحدیث شیخین من اکل من ہذہ الشجرة المنتہیة فلا یقرین مسجدنا انتہی و در سبیل گفتہ چون نہی بازان بجماعت آنست کہ در خورد
 وی تقویت فریضہ است باید کہ اکل آن گناہ باشد اما کسی کہ میگوید جماعت فرض عین است شاید کہ اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد است
 نہ در خانہ پس در خانہ جماعت باید گزارد انتہی رواہ ابو داود و الدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمدہ کہ فرمود آنحضرت کسی کہ
 بشنود بانگ نماز را باز نداد او را از پیروی کردن یعنی مسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بہانہ گفتند صحابہ و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول
 کردہ نمی شود از وی نماز کہ گزاردہ است بی جماعت یعنی اگر چه در مسجد بود و این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت باین تا کیدی
 او مبالغہ است و در ہتمام بدان قدروری گفتہ اہل و عیال خود را جمع کند در خانہ و جماعت بگذارد و اختلاف است در آنکہ جماعت مسجدی

افضل است يادرسجد جامع گفته اند اقدم را اختيار کند و اگر هر دو برابر باشند اختيار کند انبوا را در اول وقت و شنيع است در نماز هر دو را
و اگر نذر آمده برود اين ماجه والدارقطني وابن حبان والحاکم در سندش ابو خباب کلبی است و او ضعيف و مدلس است و حديث با
معنعن روایت کرده و رواه قاسم بن اصبح في مسنده موقوفه و مرفوعاً من حديث ثبته عن عدي بن ثابت نكفت در مرفوع الا من عذر و رواه
که و آنرا يقي بن مخلد وابن ماجه وابن حبان و دارقطني و حاکم از حديث محمد بن عبد الحميد بن بيان از هشيم از شعبه بلغظ من سمع النداء فلم يجب فلا صلوة
له الا من عذر مرفوعاً هكذا و اسنادش صحيح است ليکن گفت حاکم که وقف کرده است او را عنذر و اکثر اصحاب شعبه پست اخراج کرد و او را شواهد
که مذکور است در تخييص مصنف و اسناد عله شمس مؤسسه لکن رتخ بعضهم وقفه اسنادش بر شرط مسلم است ليکن ترجيح
کرده اند بعض ايشان وقت او را پس اصح موقوف است قاله البيهقي و طبرانی در کبير از حديث ابو موسی از آنحضرت صلی الله عليه وسلم
آورده که من سمع النداء فلم يجب من غير ضرر ولا عذر فلا صلوة له بهيتمی گفته در روی قيس بن ربيع است و ثقه شعبه و سفیان الثوري
و ضعفه جماعة و حديث ابن عباس را بود او در هم روایت کرده بزيارت قالوا و اما العذر قال خوف او مرض لم يقبل الله منه الصلوة التي صلاها ليکن
اسنادش ضعيف است و عن يزيد بن الاسود السوائي و يقال الخزاعي و يقال العامري او را صحبت است و محدود است
در اهل طائف و حديث او در کوفين است روی عنه ابنه جابر و بعضی يزيد بن ابی الاسود گفته اند کنيت وى ابو جابر است رضي الله عنه
انما صل مع رسول الله وى گذارد با آنحضرت صلی الله عليه وسلم صلوة الصبح نماز با او يعني در مسجد خيف که در منی است
و اين واقع در حجة الوداع بود فلما صل رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا هى برجلين لم يصليا پس بگذارد آنحضرت
نماز پس نگاه ملائک و مقارن است با دو مرد که گذاردند نماز را يعني با آنحضرت فدعا بهما فجي بهما ترعد بعضهم مطه فرائضهما
پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزيد گوشتهای شان ايشان از خوف و هيبت رسول خدا که نزد آنحضرت
و جلال وى که بجای خود نمى ايستاد و تا با وى چهره فرانس جمع فریضه بفتح فاء و صاد حمل گوشت پاره ايست میان دو پهلوى شامى لرزد
نزد خوف و گاهى مشابهى مى افتد اين حال از گاو و نر و اراده فوج فقال لهما ما منعكما ان تصليا معنا پس گفت چه باز داشت
شمار از نيکه نماز بگذارد شما هر دو با ما قالوا قد صلينا في رحالتنا قال فلا تفعلوا گفتند آن دو مرد و تحقيق که ما گذارد و دويم نماز را
در منزلها و جاهاى رخت خود فرمود پس گفتيد اين چنين رحال جمع رحل است بفتح راء و سکون حاء يعنى منزل و مطلق مى شود بر غير وى وليکن بر او
در بجا همين منزل است اذا صلينا تما في رحالکم چون گذارديد شما نماز را در منزلهاى خود شما اذا در کتم الامام و لم يصل فصليا
پس در بجا همين شما امام را که نماز گذارده است پس بگذاريد بالامام اگر چه در خانه خود گذارده باشيد فاتها لکم ذافله زيرا که اين نماز که با شما
ميگذاريد شما را نماز نفل است خواه سابقاً نماز بجماعت گذارده باشيد يا بجماعت و تصفى است بغوى گفته است قول اکثر اهل علم آنست
که اگر نماز گذارده باشد بعد از آن او را کند جماعت را بگذارند آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نماز باي حج گانه و همين است قول
حسن بصرى و زهرى و همين قائل اند شافعى و احمد و اعحق فقير گويد عموم حديث دليل ايشان است و ترجيح مذهب ايشان و آنکه گفته اند که نماز
مغرب شفع ميگردد دخول است با کله مغرب يکى است از اين دو نماز لا على التيسير نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و اين فقير است
در صورت عدم تيسير و الله اعلم انتهى و سياتى الكلام في ذلك رواه احمد والدارقطني والحاکم واللفظ له و الثلثة ابو داود و ترمذ
و نسائي و صححه ابن السکن و الترمذى و ابن حبان ثم من طلق يعلى بن عطاء بن جابر بن يزيد بن الاسود عن ابيه و گفته است

در قدیم کسان دش معمول است گفت بهیچ زید بن زید بن الاسود نیست اورا راوی غیر ابن می نیست برای ابن می جابر راوی جز علی تصنف
و تلخیص است یعلی از رجال مسلم است و جابر را نسائی و غیره توشیح کرده اند و یا فتم برای جابر راوی جز یعلی از رجال ابن مندة فی مسلم و اخرجه من حدیث
ابن سعید الیضا و البزار من حدیث شد ابن اوس عن معین الدین فی الموطا و النسائی و ابن حبان و الحاکم در سبل لفته ابن حدیث در حجة الموعود بود
پس لالت کرد بر مشر و عیبت نماز با امام چون یافت اورا که نماز میگذا. و یا خواهد گذارد و بعد از آنکه این کس نماز خوانده است بجاعت یا تمام پس اول و ثانی
و ثانی نافله کما صحیح به الحدیث و ظاهر وی این است که وی محتاج نیست بر فرض اولی و هر قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
البود او از حدیث یزید بن عاصم که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یا نیتی مردم را که نماز میکنند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذارده تو خواهر بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف است ضعف النووی و غیره و بهیچ گفته که این حدیث مخالف حدیث
یزید بن الاسود است و موافق و در روایتی از زین العابدین با این لفظ است و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانه خود نافله واقطنی گفته سید
این حدیث ضعیف است و برین قول لابد است از فرض اولی بعد دخول در ثانیه گفته اند بشرط فرغ از ثانیه صحیح است و شافعی را قولی ثالث است
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله بحسب یا تمام اشاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب است روایت بود او و نسائی و غیره نماز این
مرفوعا للصلوة فی یوم مترین و جوابش آنست که منی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو است نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که گذارد آن
هر دو در آنها انتهی بستر ظاهر حدیث باب عموم است در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشاء صبح و عصر زیرا که نمی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن و تر روز است پس اگر آنرا اعاده
کنند شفع کرده و گفت مالک که اگر نماز بجاعت گذارده است اعاده نکند ورنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی داو زاعی که همه نماز بار اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر است در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت است بر ایشان و بر مالک
زیرا که مخصوص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود است که این در نماز صبح بود پس نظر باشد در قول ابوحنیفه مخصوص
شود وی عمومی عموم نمی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت هر گاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی و ابوداود عن ابی سعید الخدری
و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و در سنن بهیچ آمده که آن مرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه **و عن ابی هریرة** رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **انما جعل الامم ليقوموا** گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی فاذا **كبروا فليكنوا** پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر بر آید از پس وی متصل برای اعرام یا مطلقا پس شامل باشد
تکبیر نفل را و لا **تکبروا حتى يكبروا** تکبیر بر آید شما تا آنکه تکبیر بر آید امام و این زیادت توکید است برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باب
جمل آتیه و اذار کع فار کعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید و لا **ترکعوا حتى يركعوا** پس رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند
وی یعنی شروع نماید در آن نه آنکه فارغ شود از آن چنانکه متبادر از لفظ است گفت مالک در موطا در حق شخصی که سه رکوع پس داشت سر خود را
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از کبر
بکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود **انما جعل الامم ليقوموا** و ابو هریره گفت آنکه بر دار و سر خود را و فرود آید پیش از امام پس جزین نیست که
مردی پیشانی او بدست شیطان است انتهی در مصنفی گفته رجوع بر رکوع یا سجود درین صورت مستحب است بر قول منزه و واروی نمی شود بر

که زیادت زکونی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گوید یا بگوید یا بود و اگر پیش از امام و در کن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنساج ولو تقدم بفعل کرکوع او سجود آن کان بر کتبین بطلت و تفرقه نظر زیرا که مفارقت امام جائزست و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امامست و متضمن سنت نیست مفارقت را نیست امری که لازم مفارقت است انتهى و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقو لوالی پس بگوید اللهم ربنا لك الحمد و از اینجا معلوم شد که منصب امام شایعست و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسومست میان ایشان چنانکه خفیه گویند و مذہب امام مالک امام احمد نیز همینست و مذہب امام شافعی جمعست مر امام را میان این هر دو و همچنین جمع کند میان هر دو امام و منفرد نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همینست و گفته اند بگوید مومن سمع الله لمن حمده بحديث ابی هریره که میگوید این را آنحضرت زیرا که ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق مومن نادرست و مذہب ثوری و اوزاعی نیز همینست که جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید مومن بنا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقو لوالی اللهم الم مفهوم میشود که گوید مومن مگر همین را و مذہب شافعی که جمعست مطلقاً و بایش حدیث ابن ابی اوفی است نزد مسلم که آنحضرت چون بر میداشت سر خود از کرکوع می گفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد و ظاهر عموم احوالست جماعت و منفرد او آنحضرت گفته است صلوا کما را یتونی ائمتی ذیست حجت در سایر روایات بر اقتصار زیرا که عدم ذکر و لفظ دلالت نمی کند بر عدم شریعت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول و ربنا لك الحمد و قول وی فقو لوالی ربنا لك الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول مومن سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل و کسب الله علیه و سلم زیادت مقبوله است زیرا که قول مطرئ از نیست و ابن منذر این قول را از عطاء ابن سیرین و غیره روایت کرده پس شافعی باین منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راسست و قول وی ربنا لك الحمد نزد انتصاب و در روایتی از ابو حنیفه هم جمع برای امام و منفرد آمده ولیکن گفته که تحمید سزا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و انقباض یکی نیز جائزست و ظاهر انقباض تحمیدست و در صورت جمع میان هر دو شایعست و حالت قیام گوید همچنین گفته است ترمذی و از ابی حنیفه آورده که اگر شایع در حالت رفع گفتند و حالت ایستاد بگوید و بعضی گفته اند هر دو بگوید و فی روایتی ربنا و لك الحمد و در روایتی بوا آورده و جمع میان اللهم و او بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته بروایت آن از عبد الرزاق آمد و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمینی است و اذا سجد فاسجد و او و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی لیسجد و بسجده زوید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی قاعدا فصلوا قیاماً پس چون بگذارد امام استاده بگذارد شما نیز استاده و اذا صلی قاعداً فصلوا قعوداً اجمعین و چون بگذارد امام نشسته پس بگذارد شما نیز نشسته همه اجمعین بنصبست بر حال و این روایتیست در بخاری و اکثر روایات اجمعونست بر رفع بنا بر تاکید ضمیر جمع و در اینجا دلیلست بر وجوب متابعت امام در قعود بعد و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تالیفات با یکدیگر قیام با قعود امام فعل فارس رومست زیرا که آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پا شما با خود حال آنکه ایشان نشسته اند پس کنند و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیره و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد نه قائم و نه قائم نماز بر قول آنحضرت که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسناد و شرح بسوی کتابی نکرده و بنا بر قول وی لا تابعوه فی القعود و در حدیثی قلینظر و مذہب شافعی صحت نماز قائمست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته اند

سبب نمازگزاران اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس سبب بجانب چپ
پس این بناح امر آنحضرت ایشان را بجایوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرت
بود که طرفش شده بود بسبب سقوط از پشت سبب یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پس می استاده بودند و امر نکرد ایشان را
نشستن و گرفته نمی شود مگر تا آخر از فعل آنحضرت که ناخ فعل اول است انتهى و کذا قرره الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که در آن امر بجایوس
ایشان است اختلاف نکرده اند و صحت آن و در سیاق آن و اما نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلف نیست که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و بجمله که امر بجایوس بطریق مذکور باشد و تقریر قیام فرینه است بر آن این جمع
میان هر دو روایت خارج از هر دو مذکور زیرا که مقتضی تخیر است برای موت در میان قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منم رسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره این مندرگفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافت آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخراج البیهقی و الدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبي عن النبی صلی الله علیه و سلم و جابر
ضعیف است چندانکه مع ذلک مرسل است شافعی گفت هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل است و از روایت مروی
که اعراض کند ابل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی واحد بن جنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته
بجست مرضی که اسید می اوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر است که طاری شود در آن آنچه مقتضی قعود امام باشد باینکه در احادیث
مرض موت اوست صلی الله علیه و سلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرت و بقیة نماز
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هو جمع حسنک رواه ابوداؤد و هلال
لفظة و این لفظ ابوداؤد است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است
بر اینکه شریعت امامت برای اقتدا کردن است با امام و از نشان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با و س
و تقدم نکند بر موقوف وی بلکه مراقب احوال او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلافت وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبر فکبر و الخ و آنچه در آن مذکور نیست مقیاس است بر آن بچو تسلیم و از اینجا معلوم شد که مخالف امام در چیز
از احوال آنست اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافت وی کرده باشد در تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وی
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتداست با او
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلاف امام باینکه تو عد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
وجود باینکه بگردد از خدا سر او را سه چهار و امر نفرمود با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگری نیت نفل یا یکی نیت ظهر کند و دیگری نیت عصر و نماز جماعت و
باین رفعت شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر بیاید و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم دانی فی اصحابه تاخرًا بدستیکه آنحضرت دید و اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گو یا تاخر کردند از
ترب و دونو آنحضرت با در اخذ علم و طلب مزید و در درج اول فقال تقدموا پس فرمود پیشتر آید و در صف سابق ایستید

فانما هو ان وليا تتر بكم من بعدكم و اقتدا كنيد بهن يعني بايستيد پس من متصل تا افعال مراد به كنيد و بايد كه اقتدا كنند بشما
 گسانيكه پس شما شده اند زير كه صفت پسین متابعت پيشين ميكنند و افعال او را ديده ميكنند و تمام اين روايت چنين است كه همیشه
 قومي كه پس مي آيند در صفون تا آنكه پس مي افكند ايشان را خداي تعالي يعني از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر علمت حديث در عين معنی است
 وليكن بعضي محدثان آنرا در باب تنويه صفون آورده اند و آن نیز طلب قرب و كمال است وليكن مخصوص نيست بآن رواه مسلم و حديث
 دليل است بر جواز اتباع کسی كه در پس امام است مگر کسی را كه نمی بيند امام را و نمی شنود او را همچو اهل صف ثانی كه اقتدا نمايند بصف اول و اهل صف
 ثالث ثانی و نحوه و در حديث حضرت است بر صف اول و كراهت بعد از ان **وعن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال**

احضر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة مخضفة گفت زيد بن حنبله گرفت رسول خدا حجرة كوچك فصلی فيها فتبع
 اليه رجال و جاؤا يصلون بصلواته پس نماز گذارد در آن پس پیروي کردند بسوي وی مردمان و آمدند در حاليكه نماز
 ميگذارند نماز رسول خدا فتبع از تتبع است بمعنی طلب اي طلبوا موضعه واجتمعوا اليه و در روايت بخاري است فقار اليه الحدیث
 تا آخر حديث و گذشت در شرح حديث جابر در باب صلوة التطوع وفيه و درين حديث است افضل صلوة المس في بيته

الا المكتوبة فاضل تر نماز دمی در خانه اوست مگر نماز فرض يعني نماز فرض در مسجد بايد گذارد بجماعت و در روايت از بخاري است كه
 نماز گذارد در آن حجرة آنحضرت چند شب و نماز گذاردند نماز دمی مردم از اصحاب او پس هر گاه دانست ايشان را نشستن گرفت و بيرون
 آمد بسوي ايشان و گفت شناختم آنچه ديدم از صنيع شما پس نماز گذارد ای مردم در خانه های خود زير كه افضل نماز مرد دست و خانه خود مگر
 مكتوب اين لفظ بخاري است و در مسلم قريب اوست و نیز در بخاري است نماز گذاردید در خانه های خود و گيريد آنها را گوربا و شك نيست كه امر عمومي
 نوافل برای استحباب است با اتفاق بدلائل سياق حديث و مصنف اين حديث را در ابواب امامت برای افادة شريعت جماعت بناقله
 آورده متفق عليه در سفر السعادة گفته مجموع روایت و سنن را در خانه خویش گذاردی علی الخصوص دو ركعت سنت بعد از نماز
 كه در هیچ وقت در مسجد نگذار و ازین جهت علماء درین محل خلاف است كه اگر کسی اين دو ركعت را در مسجد بگذارد مجزي باشد يا نه بعضی
 از علماء ميگویند مجزي نباشد و مروزی گوید من صلی الرکتين بعد المغرب فی المسجد کیون عاصیا و ابو ثور ميگويد هر خاص سبب عصيان
 وی آنست كه پیغمبر فرمود اجعلوا فی بیوتكم و نزد بیشتر علماء مجزي باشد و ترك اولی بودالی قوله سهل آنكه عادت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم آن بود كه مجموع نوافل در خانه گذاردی مگر برای سببی و می فرمود ایتها الناس صلوا فی بیوتكم فان افضل صلوة المر فی
 بیتها الا المكتوبة انتهى **وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** گفت جابر بود معاذ بن جبل می گذارد نماز با پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم پستری آمد پس میگردد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ يك شب با آنحضرت نماز عشا پستری آمد قوم خود را پس
 امامت کرد و ايشان را و شروع کرد سورة بقره پس برگشت از نماز دمی و سلام داد یعنی قطع کرد نماز را پستری گذارد آن مرد نماز تنها
 و برگشت و بر او نماز گذارد پس گفتند آیا منافق شدی ای فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر ايند می آيم بخبر خدا را صلی الله علیه و سلم
 و خبر ميکنم او را باین فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت ای رسول خدا ما خداوندان شترانيم كه آب می کشيم بآن و كار ميکنيم در روز يعني
 پس در شب كوفت آن می کشيم و بدرستيكه معاذ نماز گذارد و با نوعش را پستری آمد قوم خود را و امامت کرد پس افتتاح کرد بسورة بقره و الاخره
 و مصنف اين حديث را مختصر آورده می گوید قال صلی معاذ باصحابه العشاء فطلق یعنی گفت جابر نماز کرد معاذ

باصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد و در قنوت برایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان تكون يا معاذ فتاها
 آیا خبر اینی قوامی معاذ که باشی در قنوت نماز زده مردم را و گریز ازنده ایشان را از ملازمت جماعت و انگیزه و فساد باختلاف و باز استادان
 ازین و در روایتی باین لفظ است پس رو کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا فتانی تو آذا امتت الناس فاقر أقرن امامت
 کنی مردم را پس سخن آن یا الشمس و ضحیاً و سبیح اسم ربک الا غلب و اقر یا اسم ربک و اللیل اذا بغضه و در لفظی
 و الشمس و اللیل لغز ایضاً و سبیح اسم ربک الا غلب و اقر یا اسم ربک و اللیل اذا بغضه و در لفظی
 منتفح علیه بخاری و صحیح خود برای این حدیث ثبوت کرده و گفته اذ اطول الامام و کان للرجل الماسوم حاجه فخرج و حدیث
 دلیل است بر صحت صلوة مفترض خلف منتفل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذازد و پشتر نزد اصحاب خود می آید و با ایشان نقل میکند
 و عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند می که تطوع و مصنف در استدلال باین حدیث در فتح الباری اطالبت کلام
 کرده اما دلیل گفته قد کتبنا فی رساله مستقلة جواب سوال و ابنا فیها عدم نهوض الحدیث علی صحت صلوة المفترض خلف المنتفل انتهى
 و حدیث افاده کرده که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قنوت را و اللفظ لمسلم و لفظ مسلم راست
 و حدیث را لفظاً است و در لفظی این است که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذازد با آنحضرت عشا را پشتر میرفت بسوی قوم خود پس میگذازد
 عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را مکتوبه رواه شافعی و گفته شافعی در روایت حرمله این حدیث ثابت است نمیدانم هیچ
 حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضاً مصنف در تخفیف گفت اصل این حدیث صحیحین
 از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را مکتوبه با فریضه بود انتهى و آن همین حدیث باب است و روی الطبرانی من حدیث معاذ
 نفسه نحوه و در روی دلالت است بر جواز اقتدای مفترض منتفل و همین است مذهب شافعیه اگر چه جمیع و خلاف آن بحد اند زیرا که معاذ چون
 یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس غازی که با قوم بگذارد نفل باشد نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
 این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرده همین بود که چرا قنوت در نماز بخوانی و نفرمود که امامت تو بر این عشا
 درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و تخفیف جواب ازین استدلال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
 دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض او میگذرد پس از آن می رود و قوم را امامت می کند شاید معلوم نشده باشد و دلالت
 میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا ما من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت
 تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مرا و یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذازدن با قوم از جهت اقتدای مفترض
 منتفل یا نگذازدن تخفیف و چون همراه نگذازد مستقل باشد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود ذکره شیخ ابن العمام و شیخ در ترجمه
 بعد از این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگذازد و باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
 میکرده باشد برای امامت قوم خود انتهى گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب باین العام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو
 منظور فریب است زیرا که در حدیث صحیحین صحیح موجود است که آن مرد در شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد و با قوم عشا را پشتر آمد و آنها
 قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و تنبیهی که معاذ را کرد همین بر قنوت کردن بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت
 معلوم نباشد که وی نماز گذارد آنها امامت میکنند باقی نیست چنانکه از پیشتر معلوم نبود و باری اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شد

ویران سکوت کرد و از اسلام داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامین در آن است همچنین این هم از وی مستفادست که ای نماز با من بگذرد
 و آنچه مطلقا امامت کن که مقتدایان از طول قرارت تو در شقت افتند یا اگر امامت میکنند و با من هم میکنند بیای در قرارت یکی کن و این قدر
 قرارت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین ترویج اقتدای مفترض بمنفعل جائز داشت و هدایت وی مقصود فقیر
 قرارت مانند بر احد الامین و چون اقتدا با آنحضرت در نظر انصاف افضل است از امامت کردن دیگران با چاره احتمال باید کرد که معاذ
 و پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میکند و آنجا نفل می کرد و متباد از نشان رود
 این حدیث نیز همین است و الله اعلم باقی ماند صحت نماز منتفل بمفترض پس در آن خود خلافتی نیست و اما نماز منتفل بمنفعل پس چنانکه نماز گذاردن
 عباس با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت با آنس و بیتم و عجز و غیر ذلک این همه ثابت است در صحیح

و عن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض
 روایت است از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا بامروم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این است که گفت عایشه هرگاه که آن
 رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و به نهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بامروم یعنی
 امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر در آن روزهای بیماری او پست یافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد و حالیکه
 میرود تکبیر کرده میان دو مریض یعنی دستها بر دوش این دو مریض نهاده و هر دو پای مبارک وی خطمی کشید بر در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه
 در آمد سجده پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرت که پس زود و بر جاست خود
 ایستاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حتى جلس عن يسار ي بکر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ
 ابو بکر رضي الله عنه فكان يصلي بالناس جالساً و ابو بکر قائماً پس بود آنحضرت که نماز میگذارد بامروم نشسته و بود ابو بکر که نماز میگذارد
 ایستاده بقتدی ابو بکر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر نماز آنحضرت بختم که این اقتدا
 بروجه ای تمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم ماموم و محتمل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبب گفته اختلاف است در حدیث عایشه و غیر او
 که آیا آنحضرت امام بود یا ماموم و روایات سفید هر دو معنی واروشن لیکن ظاهر همین است که آنحضرت امام بود و بعضی علماء ترجیح روایات
 رفته اند و گفته راجح این است که آنحضرت امام بود بوجه ترجیح که در فتح الباری مستوفی است و گذشت در حدیث ابو هریره بعضی وجه
 ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علماء قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اما نادگاهی ماموما در مرض موت استنبه
 و یقتدی الناس بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم و اقتدا میکرد مردم نماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند و الا امام در آن نماز
 آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند
 افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و در سجده و احوال است بر جواز رفع صوت تکبیر برای اسماع مؤمنین و بر اینکه مقتدی را
 اتباع صوت مکه جائز است و در آن سبب الجمهور و فيه خلاف لما لکبیه قاضی عیاض گفته مذہب بعضی ابطال صلوة مقتدی است و بعضی
 عدم ابطال و بعضی گویند که امام اذن اسلاع داده اقتدا بوی صحیح است و الا فلا و ایشان را تفصیلاً است غیر ازین که نیست برانما دلیل
 و گویا که آنها درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان تصنف و تلخیص گفت حدیث
 عایشه از طریق کثیره است که در ذکرش تطویل است و مراد اینجا احتیاج است بر جواز صلوة قائم خلف تا بعد این یعنی است بر بودن آنحضرت

امام و ابو بکر با موم و این همچنین است در طریق مذکوره و الطاب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه در این
 انتی و قد بوب البخاری علی ما انفال باب الرجل یصلح بالامام و یاتم الناس بالامام ابن ابی عمیر گفت این موافق قول مسروق و شعبی است که بعضی صحف
 امام بعضی باشد خطا فاما الجهد مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریر است پیش از بر داشتن صفی که متصل است سر بر ای خود را از رکعت پس در یافت
 آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد زیرا که بعضی ایشان ایضا بعضی اند و این دلیل است بر اینکه وی می بیند عمل بعضی ایشان
 در بعضی را آنچه عمل می کند آنرا امام و مؤید است قوله صلی الله علیه و سلم فاتوالی و یاتم تکم من بعدکم انتی گویم و آنکه در حدیث ابو بکر آمده که محتسب
 مستحق علیه است آمده که چون بگذرد امام شسته پس بگذرد یثامه شسته و مثل است حدیث عایشه و انس در صحیحین و حدیث جابر در مسلم
 پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است ابن ابی حاتم در صحیح خود و کلام بسط و در آن کرده و گذشت تمام
 این بحث اولاً متفق است بیکه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوایند ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اول سنت و عینت
 دلیل بر اختلاف ابو بکر نماز جوایش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابو بکر را با امامت است و چندان ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد
 امام روز که آنحضرت بنفس نفس خود تشریف شریف آورد و خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول
 نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکبارگی دیگر آنحضرت با صلح عمر و پیغمبر
 که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت با آخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید
 ابو بکر خواست از نماز برگردد و تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد و امام باشد و خود اقامه کرد پس ابو بکر
 و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری در حدیث دلالت است بر جواز وقوف واحد بهمین امام و اگر چه با وی غیر وی حاضر باشد و همچنین که آنحضرت
 این را برای جمیع ابو بکر از وی کرده باشد باین سبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صفت تنگ بود یا غیر وی از عملات و با عدم دلیل بر فعل یک
 از اینها ظاهر جواز است علی الاطلاق و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اقم

احدکم الناس فليخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید در تصفی گفت مراد
 بتخفیف ادای ارکان و العاض است و اتیان با ذکر مسنونة متوسطة طویله و قرارت سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه محصورین
 که بتطویل راضی باشند انتی فان فیهما الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذالحماجة زیرا که در میان ایشان خرد است و پیر است
 و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد و فاذا اصله و احد فلیصل کیف شاء و چون نماز گذارد تنها
 یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده و مراد بتخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند
 سنت قرارت و تسبیحات را و تماون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند
 مفصل و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قنونه و مجلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است در احادیث بتخفیف قرارت
 و این بنحویه حقوق مقتدیان است بر امام تا مردم از حضور جماعت بازمانند متفق است بیکه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و نماز
 در جمیع ارکان او و اگر چه بترسد خروج وقت را و صحیح بعضی شافعیه و لیکن معارض است بحدیث ابی قتاده که انما النظر ليطان یؤخر الصلوة
 حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحتی سبب آنکه در کمال بتطویل مفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک
 مفسده اولی باشد و محتمل که مراد باین سخن کسی باشد که در اول نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی نماز

پس نیست صادق بروی و عمر بن سلمة الحزبی بسلام صحابی صحیح است کفایت وی ابو یزید است قاله البخاری و غیره
و سلم و غیره گفته اند یزید است بموحده و فتح را ابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را دریافته و امام قوم خود بود بعد آنحضرت بسبب آنکه آنرا ایشان
بود قرآن را و گفته اند که قدم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدم پدرش خود خلافتی نیست عمر و نازل بصره شد ابو قلابه و عامر نخعی ابو الزبیر
کلی از وی روایت دارند و سلمه همه جا بفتح لام است مگر عمر و بن سلمه که نام قبیله از انصار است قال گفت بودیم ماساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
و می گذشتند با سواران و می پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت است
صلی الله علیه و سلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن است پس بودم من که با او
می گفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خوانند گو یا که می چسبید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار است بر روند
در اسلام خود فتح مگر را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می در ایام در اسلام پس گفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی صادق است پس هر گاه که شد واقعه فتح مکه یعنی در سال ششم از هجرت شتابان کرد هر قوم با سلام خود و شتابان کرد پسرین قوم خود را
در اسلام فتال گفت عمر و قال ابی پس هر گاه که آمد پسرین سلمه بن نضیع نزد قوم خود گفت جنت تکم من عند النبي صلی الله
علیه و آله و سلمه حقا بحقیق آدم شمارا بخدا سوگند از نزد پیغمبر حق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف است ای نبوة حقا یا مصدر مؤکد
بمدعی جمله مستفهمه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا است پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد فتال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضت الصلوة فلیؤذن احدکم و لیؤتمکم اکثرکم فترا نا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما و امامت کند شمارا کسی که بیشتر یاد و در قرآن را قال گفت عمر و بن سلمه فلفظ و افلم یکن احدکم اکثرکم انا می بینی
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یادمی داشتم از جهت آنکه بودم من که همیشه می آدم قرآن را
و یاد میکردم آنرا از سواران فقط مکتوبی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود و انا بن سبت او سبع سنه و حال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیله حنی ایامی پوشید از ما و بر قرآن خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
بچیزی بچو شادان شدن من بان پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
غضل و کرامت الهی رواه البخاری و در وی دلالت است بر آنکه احق با امامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عنقریب و در وی
این است که امامت افضل است از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نگردیده و آ بود اذ و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر حجت امامت صبی و عدم کرامت در امامت میسر و باین رفته است حسن بصره
و شافعی و اشعری و لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بفقده و قنارت از جهت اختلاف علماء دران و نزد مالک ثوری مکروه است
و از احمد ابو حنیفه و روایت است و مشهور از ایشان اجازت در نوافل نه فرائض و اللسناتی و در روایت وی آن که من هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی از جمعی مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذارم
بر جنازه ایشان تا امر و روایت صریح است در صحت نماز و بعضی گفته اند که این با خبر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جواز
آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز دران متصور نیست بجا در نماز که اعظم کاران اسلام است و تشبیه کرده شد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسی بر قنوی که در نفل بود پس اگر امامت صحیحی صحیح نمی شد نازل می شد و حی بدیان و بسته الال کرده اند ابو سعید و جابر
 باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر و را تقدیم کردند و نماز جماعتی از صحابه بودند این حزم گفته معلوم نیست مخالفی بر
 ایشان درین باب احتمال امامت او را ایشان را در نفل و در این سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات بلای قرآن نفل کرده
 و گفته بودیم اکثر هم قرآن را روایت ابوداود و در باب حضور جرم عام است در نفل و نوافل در سبیل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض
 و نفل می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض می محتاج است بسوی دلیل و در حدیث دلیل است بر قول بصحبت نماز مفترض خلف متغفل

که ذاقی الشرح و در وی تامل است انتهى و کلام در آن گذشت **و سخن** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم یقرء القرآن و هم لکتاب الله تعالی امامت میکنند قوم انخوانان تر مرتاب خدا را یعنی بهترین
 تجویز کننده قرآن را در رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم باشد
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و نولف که حادث میگردد در نماز در سبیل گفته ظاهر است که مراد اکثر ایشان است از روی حفظ قرآن گفته اند
 اعلم با حکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم آقرء بر افقعه و این مذہب ابو حنیفه و احمد است انتهى
 گویم مذہب ابو حنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی است که اعلم و افقعه مقدم است بر آقرء زیرا که احتیاج بقراحت در یک رکن است
 و بعلم در تمامه ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست
 بر رعایت آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرعون آقرء کم ابی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که آقرء در ایشان
 اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ابن مسعود گفته بودیم ماکه تجا و زنی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم امر و نبی
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد آقرء در حدیث و در زمانه ما نخبین است پس تقدیم کردیم افقعه را در سبیل گفته مخفی نیست که این درست از قول و

فان كانوا فی القیامة سواء فاعلمهم بالسننة پس اگر باشد همه قوم برابر در قرارت پس امامت کنند و ناترین قوم سنت یعنی با حکام
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب می تواند خواند قرارت مسنونه را زیرا که این دلیل است بر تقدیم آقرء مطلقا و آقرء را تفسیر کرده اند با علم پاسته
 پس اگر زمین مراد از آنان هر دو قسم یک قسم باشد انتهى و همین است مذہب امام احمد و اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوکانی و الیه ترجیح
 صاحب الحجیه البالغیه و در مصنفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که آقرء حق است با امامت از اعلم پاسته بعد از آنکه هر دو با مجوزیه الصلوة می تواند
 و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرارت قرآن تحصیل می نمودند پس سیح قاری نبود الا فقیه پس حدیث در آقرء است از فقهای مستوفین
 در فقه و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم پاسته را مرتبه نمانده اند بعد از آقرء پس معلوم شد که گاهی در قرارت مساوی می بودند و در علم پاسته متفاد
 پس تقدیم آقرء بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریح آقرء است و تنویع بوسی و والی در محل و لایت خود احق است از آقرء و فقه
 انتهى و شیخ ابن الهمام گفته بهترین آنچه استلال کرده شود بدیان بر تقدیم اعلم بر آقرء حدیث تقدیم ابی بکر است و ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
 آقرء بود و از وی نه اعلم دلیل قول اول آقرء کم ابی است و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر علمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 انتهى گویم این فعل آنحضرت است و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم است بر فعل و نیز از آقرء بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جزوی دیگری
 آقرء نباشد چه نتواند بود که ابوبکر هم آقرء باشد و هم اعلم و وی اول کسی است که قرآن را جمع کنانید و بود اکثر هم حفظا للقرآن پس آقرء مقدم باشد
 بر اعلم و الله اعلم فان كانوا فی القیامة سواء فاعلمهم بالسننة پس اگر باشند در علم سنت و در قرارت برابر پس امامت کنند برین ترتیب

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه پیشتر آورد و درین فضیلت سابقین متقدم شد با امامت و تقدم در نماز اولی واقع باشد و در فقه بعد از سادات
در علم افزون و افضلی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای می هجرت از ذنوب و خطا که موطن طبیعت است اعتبار
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من هجر خطایا و الذنوب و در سبب گفته این هجرت شامل هجرت زمانه آنحضرت و بعد از اوست مثل سبب
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجرین را حکم آباء ایشان است در تقدیم انتهی فان کانوا فی
الطهارة سواء فاقد معهم سببنا بکسر سین و سکون لام پس اگر باشد در علم و قنات و هجرت برابر پس امامت کند ویرینه ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر تاخر الاسلام و همچنین کبر بر اصغر چنانکه باید بحدیث مالک بن حویرث لیؤتکم الکتب کلم
وفی رواية سیئاً و در روایتی عوض سببنا آمده یعنی اگر باشد در هجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمام این امور
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر که انبوا هبند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الهمام در حادی که در نه هب شافعی است
بعد از سن نسبت تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی است
یعنی برای مبیان و در سبب گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند قریش اند حدیث قدیموا قریشا تصنف گفته اند قد جمع طریقه فی جزر کبیر و از ایشان
احسن الوجوه بنا بر حدیثی که در دست مدان و در وی بکراوی ضعیف است انتهی گویم این حدیث نزدیهقی است از ابی زید انصاری ذکره ابن جوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سوریس صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عایشه مانند آن و گفت خواسته است عایشه حسن است
واللهی کذا فی ضوء النهار و لا یقمن لرفع یای تحت نیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و امامت بکنند
مردم در در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده فی الهله پس تقدیم حکم دالی را در ولایت و
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصاً در اعیاده و جمعات و نه بر امام حی و صاحبخانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد و نسبت گردانند
امر سلطنت عزت و مؤدی می شود و متباغض و تقاطع و ظهور و جلالت شریعت جماعت مروی است که ابن عمر بان فضل و شرف که وی داشت در سبب
حجاج نماز گذارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود و کار واه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم را در خانه انس زیرا که وی امام است هر کجا که باشد انتهی و محتمل که باذن انس باشد و سبب گفته این حکم خاص است و اول حدیث عام بود
و لحنی است بسطان صاحب بیت نابرو و در حدیث مخصوصه در حق وی اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و لقد علمت ان من استه
ان یتقدم صاحب البیت تصنف گفت رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان باعمال او باشد داخل است در حکم سلطان
و اگر اتفاق اهل مسجد باشد محتمل که احق گردد باین جهت و این ولایت خاصه است و لا یقعده بجزم و دال جمله و رفع آن فی بیست
علی تکر منته و نشینند مرد در خانه مرد دیگر و تکریم وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده ایست که برای خود بخاده و انداخته هلس از تکریم
و اکرام است و بعضی از تکریم مانده مراد داشته اند و اول اصوب است الا باذن هم مگر باذن وی متعلق بر و حکم است که ولایت و سبب و لا یقعده
و در روایتی بجای سلطانه فی الهله آمده یعنی در اهل خانه وی و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان با آنچه در ملک و حکم است چنانکه گفته شد
رواه مسلم و هم مسلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان احق
ایشان با امامت آقا ایشان است و ابو داود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما بیجان شما و امامت کند

شهادت اقرار شهادت این همه صریح است در تقدیم نماز بر غیره و مطلقاً کاین مباحثه من حدیث جابر و این ماجراست از حدیث جابر و حدیث
طبرانی که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر همه و تغلیط است باین لفظ لا تقربن یعنی تقرب نامی فوقانیه و ضم عمرة و فتح میم شده و کشتید توبه
امر آن در جمل او امامت نکند هیچ چیز مرد را زیرا که وی عورت است و ناقص است در عقل و دین و مردان تو اهل انبیا و ائمه و در حدیث جابر
نشد قومی که والی گردون را بر کار خود گذاشتی بخاری پس هر که زن را امام خود کرده گویا وی زن را بر کار خود گذاشت و والی ساخت شوکتی گفت
در نماز گذاردن زن پس مردان خود زاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد و باین است فقط و هر که این را صحیح نمی داند بروی آوردن
دلیل لازم است انتهی در سبب گفته در اینجا دلیل است بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذمب حنفیه و شافیه و غیره است در حدیث جابر و ابو یوسف
جابر در حدیث امامت زن و جابر گفت طبری امامت زن در تراویح و قنیه که حافظ قرآن حاضر می شد و حجت ایشان حدیث است که در حدیث
و سیاقی و این نمی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف است انتهی و لا اعراض ابی معاذ جابر و امامت نکند باو پیشین مهاجر را
زیر که هجرت یکی از اسباب تقدیم است در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام است کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند
جاهل غافل از چه غالب بر او باشد نشینان جل بود و لا فاجر موق متنا و امامت نکند فاسق مرتکب من صالح را و در روایتی آمده الا ان یقره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اگر اه کند صاحب سلطنت بخان سیف و سوطه ترسیده می شود از تبع و تا زیاده وی باین طور که خود امامت کند
با دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر است گویم دلالت این حدیث بر نبی امامت فاجر است اما شافیه و حنفیه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است و ال بر صحت صلوة خلف بر و جابر مگر آنکه ضعیف است
و معارض اوست حدیث لایوشکم ذو جبراة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف است چون احادیث جابن ضعیف آمد رجوع بهل کردیم و آن
آنست که هر که نمازش صحیح است امامت هم صحیح و مؤید این اهل است فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت دریا فتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نماز میگذارند در پس این جور و مؤید اوست حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما انرا که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بپوشانند نماز را از وقت آن گفت پس جمعی فرمائی صرافه بود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا ناقص است پس افزون داد آنحضرت بخانه گذاردن در پس ایشان و آنرا نافه گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت می میگذارند در این نماز وی فریضی بود با وجود فسق و جور ایشان
در سفر السعاده گفته در باب صلوة خلف کل در ترو فاجر حدیثی صحیح شده است گویم مصنف قد تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و نظیر او است و بهیچ از حدیث کجول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جاهد و اسح کل بر و فاجه
و اسنادش منتطح است و او را طریقی دیگر است نزد ابن حبان و ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عهد
متر و کفست و روایت کرده اند از دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث کجول از
ابن وائل نماز حدیث ابی الدردار و هم این طرق خیلی واهی است گفت حقیقی نیست درین متن سنندی ثابت و نقل کرد این جزوی از احمد که سوس
پرسیده شد این حدیث گفت با معنایها و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بهیچ از حدیث باب احادیث است بل ضعیف و صحیح
چیزی که درین باب است حدیث کجول است از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر است حدیث در شرح سفر سعاده گفته
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت داشته اند بخلاف آن فرقه که صحت

در امام شریف و لغت و اجماع ایشان قطعی شده و یقین پیوسته و بالجمله وی از جمیعت حدیث نقلی است و از جمیعت اجماع قطعی و الله اعلم النعمی
و اسناد و ایضا و اسناد این حدیث ایست زیرا که در وی عبدالمؤمن بن محمد العدوی است و در کتب او ما تمم بوضع حدیث کرده و شیخ و بی بی
علی بن زید بن جدهان ضعیف است و رواه عبد الملک بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبد الملک هم متمم است بسره و احادیث و تخلیط
لهما نید قالا بن الفرزی عبد الحق در احکام گفته دیدم این حدیث در کتاب عبد الملک و گفت ابن عبد البر فاسد گردانید عبد الملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد از اسناد و کس را کذا فی التلخیص و **باب الثانی** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا
بضمي او صلوا وحده صنفو فكم يوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ شست و جز آن مراد
نماز جماعت است بانضمام بعض بسوی بعض و قاروا بجمعها و نزدیک کنی میان صفها و نزدیک و بهم بایستیدنی است از فرجه
و حاذوا بالاعناق و برابر کشید گردن هارانی است از پس و پیش استون رواه ابوداؤد و النسائی و صححه ابن حبان
و در آخرین روایت نزد ابوداؤد این است سوگندست کسی که جان من در دست اوست بدستیکه هر آینه منی بنم شیطان را که می در ایستاد
کشاوی و فرجه صفت گویا آن مشتیا طین حذف اندکهای حمل و ذال سجده مفتوحین گو سفندان سبیه ریزه از گو سفندان حجاز و من تفسیر کرده است
آنرا را وی در حدیث ابی امامه به بجمای میس که نمودند و در روایتی کائنا بنات الخذف آمده گویا که آنها دختران حرف اند و حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو او رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را ستمه یا نه خدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلما می شاکت نعمان دیدم مردی که می چسپانید و دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او خراج الشیخی
و ابوداؤد و هم ابوداؤد از وی روایت کرده که بود آنچه حضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم با این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد و زنی بر باروی خود ناگاه دیدم مردی را که منتیست بصد خود یعنی از صف فرمود برابر کشید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان و چو شما و تیروی از حدیث برابر بن عازب آورده که بود رسول خدا می در صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر میگردد و در کتاب ما را وی فرمود مختلف میشود پس مختلف شود و دلما می شاکت نعمان دیدم مردی که می چسپانید و دوش خود را بدوش صاحب خود
و ابوداؤد و هم ابوداؤد از وی روایت کرده که بود آنچه حضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم با این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد و زنی بر باروی خود ناگاه دیدم مردی را که منتیست بصد خود یعنی از صف فرمود برابر کشید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان و چو شما و تیروی از حدیث برابر بن عازب آورده که بود رسول خدا می در صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر میگردد و در کتاب ما را وی فرمود مختلف میشود پس مختلف شود و دلما می شاکت نعمان دیدم مردی که می چسپانید و دوش خود را بدوش صاحب خود
و ابوداؤد و هم ابوداؤد از وی روایت کرده که بود آنچه حضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم با این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد و زنی بر باروی خود ناگاه دیدم مردی را که منتیست بصد خود یعنی از صف فرمود برابر کشید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان و چو شما و تیروی از حدیث برابر بن عازب آورده که بود رسول خدا می در صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر میگردد و در کتاب ما را وی فرمود مختلف میشود پس مختلف شود و دلما می شاکت نعمان دیدم مردی که می چسپانید و دوش خود را بدوش صاحب خود

و عن محمد بن يحيى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها
 بهترين صفهای مردان از روی کثرت نخستین آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و ششها اخرها و بدترین صفها از روی قلت
 پسین آنهاست و خير صفوف النساء اخرها و ششها اولها و بهترين صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان
 نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
 و رواه ايضا البزار والطبرانی في الكبير واللاوسط واحاديث در فضائل صف اول واسع است احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت
 خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتندی رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم و رواه الطبرانی في الكبير قال البيهقي رجاله موثقون
 و در حدیث نعمان بن بشیر است گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودید بر سستی که خدای تبارک و تعالی و فرشتگان او در روی فرستند بر صف
 اول یا صفوف اول اخرجه احمد و البزار قال البيهقي بر حال ثقات و بزار از حدیث ابو هریره آورده که استخفار کرد آنحضرت بر صف اول
 سه بار و بر صف ثانی دو بار و بر صف ثانی یکبار بیست و یک گفت در روی ابوب بن عتبیه است ضعف وی از قبل حفظ اوست و نیز وارد شده است
 در بعضی صف اول مسامطه نام و افضلیت او بر البیضا حدیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش و الا پس چنان راست او پیش می گفته فیه من لم اجده ذکر او نیز وی در اوسط و کبیر از حدیث
 ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بیمنه و دور و اید خود را از صف کردن در میان سواری پیش می گفته در روی سهل بن مسلم
 کافی است و احق بصف اول اولوا الاحلام والنهی اند بزار از حدیث عامر بن ریحه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم باید که نزدیک
 شوند مرا صاحبان بلوغ و عقل و دانش ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم پیش می گفته در روی عاصم بن عبد الله عمری است و اکثر بر تضعیف می اند
 و اختلاف است در جهت گرفتن بوی و مسلم و اربعه از حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشود پس مختلف شود و دلهای شما و دور و اید شما
 خود را از پیشات اسواق و درین باب حدیثهاست و در حدیث باب دلالت بر جواز اصطفاة نسا از روی صفوف برابر است که نماز
 ایشان با مردان باشد یا با زنان و محلل است خیریت آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان و از رویست و
 شنیدن کلام ایشان بگمرا این علی است که تمام نمی شود و گوی وقت که نماز زنان با مردان باشد و لیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و در پیش
 صف کشند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد و عن ابن عباس رضي الله عنه
 قال صلیت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شب یعنی در خانه خانه خود می بینید
 کیکی از اذواج مطهره است پس ستادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوٰۃ
 و غیر آن مذکور است فاحسن رسول الله صلى الله عليه وسلم بر آسی من و رانی فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت
 سر را از پس پشت من پس بگردانید مرا بجانب دست راست خود متفق بحکم علیه حدیث دلیل است بر جهت صلوة مستقل مستقل
 و بر اینکه مقتدی اگر یک کس بود در موقف او جانب دست راست امام است بدلیل ادلت زیرا که اگر بسیار موقف می بود وی اولاد نمی کرد
 و باین رفته اند جاهل به اختلاف نخی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام بایستد پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن دیگری
 بایستد این کس از زمین لواخره سعید بن منصور روایتش آنست که امام منظره اجتماع است پس معتبر باشد در موقف امام تا آنکه ظاهر شود
 خلافت وی و گفته اند دلالت میکند بر جهت صلوة قائم بر سایر امامان آنحضرت امر نکرد این عباس را با عاده و جائز است که لغز بخت آن

باب صلوة الجماعة والاها

که وی سوزد بوی بنابر جمل یا حرام صلوة نبسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهر است در آنکه وی را بر وی صلوة شد
 در بعضی اقا صاحب حدیث است فقلت الی جنبه و از بعضی اصحاب شافعی آمده که مستحب است استادن با مردم اندکی در پس امام مگر این جرح روایت کرده
 آنکه گفتیم با عطار امیکندار و یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شوق وی گفتیم آیا مجادوی او شود تا آنکه صفت کشد همراه وی
 تا آنکه یکی از دیگر قوت نشود گفت آری گفتیم بطریق که دور نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفت آری و مثل فی الموطا عن عمر بن عبد
 ابن مسعود انه کففت عن فقهه حتى جعله جزءا من یمنه وبالجملة درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند که بر زمین وی ایستد
 اگر زیاد باشد خلف امام بایستد امام شوکانی گفت در همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که
 واحد بر زمین امام بایستد و وزیر اندازد و پس امام ایستد و جمهور گویند که این واجب است و سعید بن مسیب گفته که سندی است
 در بعضی مردی است که واحد خلف امام ایستد اما در پیش پیدایش انتقی گویم کیش گذشت در مصنفی است عادت مسلمین طبقه بعد طبقه
 است که تا مردم بر امام مقدم نشود پس سادوی می باشد یا متاخر و نقل کرده شد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و خلفا را شین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتضا
 باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی و راء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر
 شیوخ سنت است و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مفهوم می شود مخذوف است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بسا سنین
 موهوم که شایع می شود و در افرادی هم ایشان یافته می شود لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است
 و ترک آن نماز باطل میگردد و قریه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختی می بایستد که ترک اقتدا بطریق اولی نماز باطل گردانید
 و در حدیث یحیی بن ثابت ثابت شد قوم ترک اقتدا با بوی که صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم انتقی و عن النبی صلی الله

عنه قال صل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت ویتهم خلفه نماز گذارد و آنحضرت پس استادم من و یتیمی که
 در خانه ما بود پس آنحضرت درینجا عطف است بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح است بر مذهب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام
 یتیم ضمیر بود و موجود عبد الله بن حسین بن ضمیره و بعضی گویند یتیم نام برادر انس است که نه صبی بود و امر سلیم خلفنا و امر سلیم پس ما
 و این کیفیت ما در انس است و نامش تنگ بود و تصغیر و ازین حدیث معلوم شد استادن کودک با مرد در صفت شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست
 ملین را بر استادن صغیر تا مردمی توان گفت که چون نماز نقل بود مسأله رفت باشد و آن احکام در نماز فرض است انتقی و قریه تا مل و هم در حدیث
 انس است نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت ما در یا خالدی پس استاده کرد مرا جانب بین وزن را پس ما درین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفته
 مقدم کرده شود صفوت مردان پسر کوکان پسر زنان بحدیث ابومالک شعری که میگردد انید آنحضرت رجال را پیش فلان و فلان را پس ایشان
 و نسوان را خلف فلان اخراج احمد و اخرج بعضه ابو داود و در حدیثش شهرن خوشبخت و محمدی اوست حدیث انس متفق با علیه
 و اللفظ البخاری در سبل گفته حدیث و پس است بر صحت جماعت در نقل و بر صحت صلوة برای تعلیم و تبرک کما میل علیه القصد و برینکه
 مقام دو کس خلف امام است و برینکه و قوت ضمیر هم معتد است چنانکه از لفظ یتیم ظاهر است زیرا که بعد از قلام یتیم نیست و برینکه زن در صفت با
 نایستد بلکه در صفت عامه بایستد و از زنی دیگر با وی سنغم نشود و بیان عند و صفت مرد بایستد نمازش جایز است زیرا که نیست و حدیث بر تقوی
 آن زن بر نماز که آن موقف اوست و نیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر گذارد و در غیر موقف خود و رقتا نه غنیه ایسا و نماز مردن زن

اما ولي بن سواد پدائنت انتهى **وعن** ابي بكرة رضي الله عنه انه انتهى الى النبي كهوى سيد بسوى يتعجب بخدا
 صلى الله عليه وسلم وهو راكع وحال انك انحضرت وركوع بود فر كع قبل ان يصل الى الصف پس ركوع كرد پيش از انكه
 برسد بصف يعنى خواست كه داخل ركوع گردد وفضل تكبير اولى دريا بد شمشى الى الصف پسترمى كرد بر ركوع بسوى صفت و ذكره للنبي
 وذكر كروه شد اين فعل او نزل و انحضرت فقال له النبي پس گفت اورا انحضرت صلى الله عليه وسلم زادك الله حجا زياره كرد انقرا
 خدای تعالی طلب حرص خير و وصول مقام قرب ولا تعجل بفتح فوقيه از عود يعنى و باز كرد ان و اين امرت بايستاون در موضعي كه از كم
 دور بعضى روايات و لا تعجل بسكون عين و ضم وال نیز ضبط كرده اند از عود يعنى دويدن يعنى چندان شتابى دشى مكن كه بدويدن رسد و اول
 صحیحست روايه و در آيه مصنف و تلخيص گفت اختلاف كرده اند در معنى قول انحضرت لا تعجلو يندى فرمود از عود بسوى احرام خارج صفت انكار كرد
 اين معنى را ابن حبان و گفت اراده كرد كه عود مكن و در آيد آمدن بسوى نماز و گفت ابن القطان به تبعيت مهلب بن ابى صفرة معنى وى آنست
 كه عود مكن بسوى دخول خود در صفت و حال انكه تو در ركوع هستى زيرا كه اين مانند رفتار بائيم است انتهى رواه البخاري حديث وال است
 بزنيكه هر كه دريا بد با نام را ركع ندر بايد در نماز تا انكه برسد در صفت و زاد ابو داود فيه و زياره كرد ابو داود درين حديث فر كع دون
 الصف شمشى الى الصف پس ركوع كرد جدا از صفت و پس آن باز رفت بسوى صفت و اين زيارت در روايت بخارى هم موجود است
 چنانكه گذشت اما بتفاوت عبارت و از اينجا معلوم شد كه انفراد خلف مبطل نماز نيست زيرا كه امر با عاده صلوة نكرد و سبب لغته انحضرت امر
 نكرد زيرا كه وى جايل بود از حكم و جهل عذرت طبرانى در اوسط از روايت عطا از ابن الزبير آورده كه وى گفت چون در ايد يكى از شما سجده را و مردم
 ركوع اند پس بايد كه ركوع كند وقتى كه در ايد پست برود و جا ليكه را ركع است تا انكه در ايد بصف بدستگاه اين سنت است عطا گويد و مردم اورا
 كه چنين ميكرد اين چري گفته و مردم طا را كه ميكرد اين چنين هيئتى گفت رجاله رجال الصحيح گويم اين بنى است بزنيكه لفظ لا تعجل بضم ثنات فوقيه
 از عاده باشد يعنى عاده مكن نماز خود را كه آن صحيح است و مروى است بسكون جمله از عود و مؤيد اوست روايت ابن بسكون از حديث ابى بكره
 بلفظ قيمت الصلوة فانطلقت سحى حتى دخلت في الصف فلما قضى الصلوة قال من الساعى انفا قال ابو بكره نقلت انما قال صلى الله عليه وسلم
 زاو ك المسحوا ولا تعدوا قرب الزوى در ايت آنست كه لا تعدوا ز عود است اى لا تعدوا عيا الى الدخول قبل و صوكك لصف زيرا كه نيست و بين
 كلام چيزى مشهور فساد نماز تا انكه گفت اورا صلى الله عليه وسلم كه عود نكند آنرا بلكه قول دى زاو ك الله حرا مشعر اجز اى اوست يا لا تعدوا و بائند
وعن وابصة بفتح واو و كسره موحده كنيته او ابو قرفانه است بكسرة قاف و سكون را و قيل ابو شداد بن معبد بكسرة ميم و سكون
 عين ممله ابن مالك بن بنى سعد بن خزيمه الاسدى اورا صحبت است قدم آورد در سنه تسع صالح و گريان و بر يان بود نزول كرد و كونه بعد
 بخزيمه و مرد برقه و قبر وى آنجاست رضي الله عنه ان رسولا الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا يصلي خلف الصف و حده
 و يد انحضرت مروى را كه ميگند نماز پس صفت نخستين تنها فاسد ان يعيد الصلوة پس سر نمود اورا كه باز گرداند نماز به جهت تغليظ تشديه
 بر تقصير از تقديم از جهت بطلان و فساد نماز و فاسد بطلان اين قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعى و امام احمد و بعض ايمه و ديگر
 و شافعى تضعيف اين حديث ميكرد و ميگفت لو ثبت هذا الحديث لقلت به بهيمى لغته اختيار توقيى است از اين بنا بر ثبوت حديث مذكور و هر كه قائل
 بعدم بطلان نماز است دليلش حديث ابو بكره است كه انحضرت اورا امر با عاده نفرمود با انكه وى بعض نماز خلف صف منفردا گذارده پس امر با نماز
 درين حديث محمول باشد بزنيكه و گفت انكه اولى صل حديث ابو بكره است بر عذر و ان خشيت فوات است با انضمام وى بقدر امکان و اين عذر

مرفوعه بود در جميع صلوات است در سبيل گفته احسن است که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر تکرم و انحضرت
 او را با عاده بنا بر عذر بود که جاهل بود از امر با عاده مرصعی خلف صفت را منفر و این دیگر عالم بود بدان انتهی گویم بعضی استثنای کرده اند نماز
 بخانه را وقتی که پنج کس باشد از برای تحصیل سه صفت که مستحب است در آن بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز ضا و صلوة بر تقدیری است که نماز
 نماز خلف صفت تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صفت بماند و بعد از آن بصفت در آید فاسد نگردد و هم در زهد امام احمد حکم نماز گذارد بر پهلوی امام
 بروست چپ همین است رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنه و صححه ابن حبان و حاکم نیز تصحیح کرده **وله**
 و مر این حبان راست عن از حدیث طلق بن عیسی و ترجمه وی و بار گذشته لا صلوة للنفر دخلت الصفت است نماز
 مرتنهار پس صفت چنانچه ظاهر در نسی صحت است و نزوایه دیگر محمول است بر نفی کمال و زاد الطبرانی فی حدیث و ابصه و زیاده کرد
 طبرانی در حدیث و ابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صفت بودند یا نکشیدی
 مروی را از صفت و او را نزد خود ستاده میگردی تا نماز تو تمنا منی شد و تمام حدیث طبرانی این است اگر تنگ شود و بنویسد مکان پس عاده کن
 نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس است که چون سنتی شود یکی از شما بسوی صفت و حال آنکه صفت تمام شده است
 پس باید که بکشد مروی را بسوی خود و ستاده کند آنرا بر پهلوی خویش گفت رواه طبرانی فی الاوسط و گفت مروی نیست از آنحضرت مگر همین
 اسناد و در سندش سری بن ابراهیم است و موضوعیت جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و ابصه هم سری عن ابیه است
 و در ضعیف است و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طبرانی است که در وی زیادت است مگر آنکه
 ابوداؤد در مسایل از روایت مقاتل بن حبان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتلاج نماید بسوی خود مروی را
 از صفت و بایستد با وی و چه بزرگ است ابر محتلیج و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد آئینه را و حال آنکه
 تمام شدند صفها اینک بکشد بسوی خود مروی را و ستاده کند او را بر پهلوی خود و اسنادش او همی است **وعن ابی هریرة** رضي الله عنه

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعلیکم التکينة والوقار چون شنیدید
 شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و گرانبار می یعنی شتاب و در آن نیاید بلکه با هستی و تکلیف تیار
 نوزی گفته سکینه یعنی ناتی است در حرکات و اجتناب عجت و وقار در هدایت باشد همچو غرض طرف و خفض صوت و عدم التقات و گفته اند
 معنی هر دو واحد است و فکر تانی برای تاکید است و در حدیث امر است بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بیدار شود گامها و در یاد فضیلت
 آن نیکو کرد در مسلم است از حدیث جابر که هر خطوه که می بردارد بسوی نماز در جه است و نزد ابوداؤد است مرفوعا چون وضو کرد یکی از شما پس
 نیکو کرد و وضو پست بر آمد بسوی مسجد نیر داشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و نهاد قدم نیکو کردی مگر آنکه حاکم و خدا از وی
 سینه را پس هر گاه که آمد مسجد را و گذارد در جماعت بخشیده شد و او را پس اگر آمد و بعضی نماز گذاردند آنها و بعضی باقی است پس از او آنچه در یافت

و تمام کرد آنچه باقی است باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارده اند آنها باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید ضا در کتم
 فصلها و مافات کفر فامشوا پس آنچه در یاد بیدار نماز با امام پس بگذارید و آنچه فوت کرد و شمار او در نیاید پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ
 امام بر خاسته بگذارد و این جواب شرط محذوف است ای اذ اقلتم با امر تم به من ترک الاسراع و نحوه فماد رکتم الخ و گفته اند که علامت سکون
 و غفلت و حماقت و دیدن است برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی در یا بند پیش ازین می بایست مستعد و تمهینی شد

شتابی که محمود است اینست متفق علیہ و در روایتی مسلم راست زیرا که یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی می پس در نماز است یعنی در وقتی که برآمد و میگردد نماز و باید که در هر جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود از بعضی طایف مسامحت تکبیر اول مستقول و انور است و اللفظ المنجاری در حدیث دلالت بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگر چه کمتر باشد از یک رکعت و هر قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود در رکعت مگر در یافتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من اذکر رکعة من الصلوة فقد اذکر کتابا و مد باب الجماعت اطراف ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بر آن غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات است نه در جماعت و وجه مخصوص است بروی قیاس نتوان کرده و استدلال کرده اند بحديث باب بر صحت دخول بالامام در هر حالت که در یاد او را و اخراج کرد آن ابی شیبہ مرفوعا که هر که در یاد او مرا که یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست مدین دلالت بر اعتقاد چیزی که در یافته است آنرا بالامام و نه بر اهل امامت بلکه در هر حالت بلکه در وی امر است بودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی ابن سعید آورده که گفتند هر که در یافت رکعت و الیس نشد و سجده را همیشه گفتند بر حال مؤمنین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آدم من و ابن سعید و مسجد و امام را کعب بود پس کعب کردیم پیوسته می نمودیم تا آنکه برابر بیتنا دیدیم بصف پس چون فارغ شد امام استاد ما قضا کنیم گفت تحقیق تو در یافتی او را همیشه گفتی اخرج به بر حال مؤمنین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل است بر ندیدن ابن الزبیر و قد تقدم و در بعضی روایات حدیث باب خاقضوا امره عوض التوا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی التوا باشد و الاستغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که در یافته است آنرا لاحق بالامام خود که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو ذلك مایلتر می بود و اگر آخر است عکس این احکام کند همچو در رکعت سوم مغرب در سجده گفتند حق این است که این اول نماز است وقت تحقیقا فی حواشی شعور الثمار و اختلاف کرده اند در آنکه چون در یاد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا سا قنوی شود و قرار است این رکعت نزد کسی که واجب می گوید یا تا آخر هر رکعت پس اعتقاد کنند بدان یا سا قنوی شود پس اعتقاد کنند بدان پس گفتند آن معتد به است زیرا که امام را پیش از راست کردن پشت در یافته است و گفته اند نیست معتد به آن زیرا که فاستح از وی فوت شده و قد یسئنا القول فی ذلك فی مسئله مستقلة و لاج شذوذ و اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند آنحضرت را این رکوع او را مقرر داشت و نهی نکرد بلکه از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصفت کما عرفت انتهى و عن ابی بن کعب رضي الله عنه

گفت ابی بن کعب نماز گذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز با ما و پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس یعنی نام شخصی را بر او گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر است فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء اگر آن نماز باست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز است هر آینه می آمدند این دو نماز را برزوا و روزه یعنی آفتاب و خیزان و بدستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر در کبرای ابی استاده می باشند و اگر می دانستند که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا در رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل اذکی من صلواته و صحیح بدستی نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گذاردن وی تنها و صلواته مع الرجلین اذکی من صلواته مع الرجل و نماز جمعی با دو مرد فاضل تر است از نماز جمعی با یک مرد و ما احسان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار است از جماعت پس این نعمت است

بسوی خدای تعالی و بیشتر است از روی ثواب رواه احمد ابو داؤد و النسائی و ابن حبان و صحیح ابن حبان و اخرجه
 ابن ماجه و صحیح ابن اسکن و العقیلی و الحاکم و ذکر کرد اختلافی را که در وی است یعنی احمد و ابن ماجه و ابن ابی عمیر و ابن کثیر و ابن کثیر
 و یقین نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحیح می و ابرج همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذیلی و ابی حاتم رازی
 قاله فی الارشاد و لفظ بزار و طبرانی این است صلوة الرجلین یوم احدیها صاحبہ انکی عند اللہ من صلوة مائة تتری و درین باب حدیث است بالفاظ
 و در حدیث دلیل است بریکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم است و موافق است روایت ابن ماجه از حدیث ابو موسی اشنان فمافوقهما جماعة
 و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید پسر اقامت گوید پسر باید که امامت کند شما را
 اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت
 چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس فکر کرد چیزی اعتدال نمود بدان گفت ابو سعید پس استا و آن مرد در حالیکه نماز میگزارد پس فرمود
 آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استا مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بهیچ گفت جالبه رجال انهم

و عن اقره بنت نوفل و قیل بنت عبداللہ بن الحارث بن عویمر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شهیدہ نام نهاد و وی
 جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزوه و امر کرد او را آنحضرت
 با امامت اهل مروی و مقرر فرمود بر وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را علامی و واهی بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو
 شب او را در چادرش چنان کشیدند که جان داد صبح آن عمر رضی اللہ عنہ آن هر دو را بهر سائیده بردار کشید و این هر دو لعل مصلوب بند و تیر

ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم امرها ان تقرأ اهل دارها برستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
 خود را حدیث دلیل است بر صحت امامت زن کسان خانه خود را اگر چه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست
 که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و در وقت از بصیحت این امامت ابو ثور و مرنی و طبری خلافا للجماعه و اما امامت مرد صرف زنان را پس
 روایت کرد عبد اللہ بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفت یا رسول اللہ کردم امشب کاری فرمودید کرده
 گفت در خانه من زنان اندم گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و در تریخ چنان
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را در رضا همیشه گوید در سنادهش کسی است که نام نبرد آنرا و گفت روایت
 کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی و در او سطر و سنادهش حسن است شوکانی گفته امامت زنان در میان صف است چنانکه مروی است از فضل
 عائشه که بی امامت کرد زنان را و استا در وسط صف اخرجہ عبدالرزاق و الدارقطنی و البیهقی و ابن ابی شیبہ و الحاکم و مروی است
 مثل آن از امام سلمه اخرجہ ایشافعی و ابن ابی شیبہ و عبدالرزاق و الدارقطنی رواه ابو داؤد و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و در سنادهش

عبدالرحمن بن خلاد است و در وی جالت است و لیکن صحیح ابن خزمه **و عن** النضر رضی اللہ عنہ ان النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم استخلف ابن اقرم لکن یوقم الناس و هو اعلم خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشایخ
 صحابه قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سوره عبس است که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند
 که آن سینه بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل عیال
 و باعث برستی فلان ابن ام مکتوم بر ای امامت همین بود تا علی رضی اللہ عنہ را اشتغال با امر ملت مانع از قیام حفظ عیال نماید رواه احمد و ابو داؤد

وخطب ابي نوح حديث النبي لا ين حبان في صحبه واكويكي والظهيراني عن عائشة رضي الله عنها ود طبراني است از حديث عطاء بن عبا
 كه خليفه كره و انحضرت ابن ابي عمير مکتوم را بر نماز و جزآن از کار و بار مدینه و سعادش حسن است و ذکر کرد ابن سعد و ابن سحر آن مخازن را که در وی آنحضرت
 او را خلیفه کرد و در بعضی وی اختلاف است و درین باب است از عبد الله بن عمر الخطمی که وی امامت میکرد و قوم خود را که بنی حطیانه و حال آنکه نایبنا بود
 در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جده الحسن بن سفیان فی مسنده و ابن ابی خنیمة و عنه قاسم بن اصبح فی مصنفه در حاشیه تلخیص گفتند که قوی تر
 ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا که است حدیث محمود بن الربیع است ثابت در صحیحین که عثمان بن مالک امامت میکرد و قوم خود را در
 اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت است بر جواز امامت اعمی بلا که است و بعضی گفته اند اگر علم باشد پس کونی تر است که ادانی شرح الکفر ففکا
 عن البسوط و همچنین است در کتاب اللشباہ والنظائر شیخ در ترجمه گفته دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی را که رفته بود بصره و
 در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از ان و میسرنی شدم اسوال بجهت تا دؤب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان
 کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس با فتم در فقه که حکم می کنند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول
 با وجود افضل که با وجود علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد انتهى شو کانی روح گفته صحیح است جماعت
 در پس مفضول زیرا که آنحضرت نماز گذار و عقب ابو بکر و غیره از صحابه و یافته نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکه در بعضی روایات احادیث آمده
 که امامت کند شمار اصحاب جزاآت درین و مثل آن پس قائم نمی شود بجهت بمانند آن و بر فرض قیام بجهت ثابت از ان همین قدر است که امامت
 و جزاآت درین ممنوع است نه آنکه امامت مفضول ممنوع است و معارضه کردند این را با حدیثی که مستضمن ارشاد نماز گذار و ان است در پس
 چهره و فاجر کسی که لا اله الا الله گوید و این اگر ضعیف است لیکن نیست ضعیف از معارض خود و اصل این است که نماز عبادت است صحیح
 گذاردن او پس هر مصلی که ارکان و اذکار آن بر وجهی که نماز از صورت مجزیه خود بر آید بجا آورد اگرچه مصلی مجتنب از معاصی نبود و مستحب باشد
 از چیزی که از ان توسع می باید و لهذا شارع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرارت و علم سنت و قدم هجرت و کبر سن را
 اعتبار فرموده پس مفضول لائق نیست که امام شود و فاضل را مگر باذن وی و در ماورای این امور اعتبار افضل نیست انتهى ملخصا و همین
 است و الله اعلم و عن ابن عمی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوا علی من قال
 لا اله الا الله نماز جنازه بگذارد بر کسی که گوید این کلمه را و در روایت احمد و ابوداود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده نماز جنازه واجب
 بر هر مسلمان نیک باشد یا بد اگرچه کبائر کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون که هیچ نگذاشت که بدان دین او را ادا کرده شود
 بقصد جزا و تشدید بود و همچنین بر محمد و محمد زنا و غیره و الا ان اتفاق است علماء بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفه نگذارد و دیگران
 بگذارند و این موافق ظاهر حدیث است و صلوا خلف من قال لا اله الا الله و نماز بگذارد بر کسی که بگوید این کلمه را
 و در روایت احمد و ابوداود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده واجب است بر جماعت پس هر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچه کرده باشد
 سائر یعنی جائز است که بوی اقتدا کنند گو کرده باشد یا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کرده اند باین حدیث بر ایجاب عبادت
 این بر تقدیری است که فسق وی محذوف نکشد و مصلح حاضر باشد و درین حدیث دلیل است بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگرچه
 تمان بواجبات نماز نکند و باین رفته است زید بن علی و ابو حنیفه مگر استثنا کرده است قاطع طریق و باغی را و شافعی را در قاطع طریق
 نه ایست و قوی که مصلوب شود و اصل این است که هر کلمه شهادت میگوید پس او راست است آنچو مسلمانان راست و از آنجمله است نماز جنازه

تفادون بروی و دلالت میکنند برای او حدیث قائل نفس منقصه فرموده و آنحضرت من نمی گذارم بروی و نمی مگر و صحابرا و نیز عموم شریعت نماز جنازه منقصه نشود هیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل و اما نماز ناعت قائل لاله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت در وسه و هر که نمازش صحیح است امامتش هم صحیح رواه الدارقطني باسناده ضعیف زیرا که از طریق عثمان بن عبدالرحمن از عطاء از ابن عمر مروی است و عثمان را که یکی بن معین کاذب گفته و نیز مروی است از حدیث نافع از ابن عمر و در وی خالد بن سمیل است از عمر بن عثمان بن عمر و خالد بن عمر و درین طریق ابو الولید مخزومی است و حالش بر ضیاء مقدسی مخفی نموده و تا بعد ابو البختری در سب و هر که کتاب و نیز مروی است از طریق مجاهد از ابن عمر و در وی محمد بن فضل است و او متروک است و این حدیث در طبرانی نیز هست و او را طریق دیگر است از روایت عثمان بن عبدالله عثمانی از مالک از ابن عمر از ابن عمر عثمان را ابن عدی مضموم بوضع کرده کذا فی التلخیص در بررسنی گفتند که حدیث من جمیع طرقه لا یثبت و عن علی بن ابی طالب

علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی احدکم الصلوة واکامام علی حال و قتی که بیاورد یکی از شما نماز را و امام بر حال است از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و جزآن فلیصنع كما یصنع الا امام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تخریم بند و در ایام در همان فعل لیکن حساب کرده شود بدخول و در رکوع بعد از آن رواه الترمذی روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسناده ضعیف زیرا که در وی ضعف و انقطاع است و گفت ترمذی منیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده است آنرا عبدالله بن المبارک و ذکر کرده است از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبیوار در سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد ابو او از حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی گفت حدیثنا اصحابنا الحدیث و در وی این است که گفت معاذ لا اراه علی حال الا کنت علیها و باین مسند می شود انقطاع چه ظاهر این است که راوی عبدالرحمن غیر معاذ است بلکه جماعتی از اصحاب است و نیست انقطاع مگر در میان عبدالرحمن و معاذ و گفته اند زیرا که عبدالرحمن سماعت ندارد از معاذ و از دیگر صحابه سماعت دارد و مراد با صحابنا صحابه اند و در حدیث دلالت است بر آنکه واجب است بر لاحق الضمام با امام در هر چیز که از اجزای نماز باشد پس اگر امام را رکع یا قائم است اعتدال او خواهد بود و اگر قاعدا یا ساجد است قعود و سجده کند با وی اما اعتدال نکند و در حدیث ابن ابی شیبه است هر که یافت مرا قائم یا رکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم و این خبری مرفوعه از ابی هریره آورده چون شما بیاید و ما سجده کنیم ای پس سجده کنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مرفوعه از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند پشت خود را پس تحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفت این را و معنی گفت اندکی آنکه مراد رکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس تحقیق دریافت نماز را یا امام و حاصل شد او را ثواب نماز جماعت و فضیلت آن در هر ایگفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و دریافت سکر رکعت نگذار و ظهر را جماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر جماعت نگذارده و لهذا حاشی نمی گردد در همین خود که لا اصلی الا لله بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه فذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر در یا بد رکعت رکعت ثانی را چنانکه در یا بد رکوع و اگر در یا بد اقل آنرا بداند بروی ظهر و نزدیکترین بنا کند بروی جمعه را و اگر چه در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار عن عائشة رضی الله عنها قالت اول ما فرضت الصلوة رکعتین اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر و حضر فارقت صلوة السفر و امتت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضرت یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز قصر چهار رکعت گردید متفق علیہ در جواز قصر صلوة در باس
در سفر هیچ کس اخلاقی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است
و غیرت همین است و اگر چه آنرا خصت نیز نامند ولیکن تشمیعی بر خصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قصه اولی بجای آرد که آن در حقیقت قصه اخیر است اگر چه بترک سلام آتم گردد و اگر قصه اولی
نماز جائز نباشد و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن زبیر است همین است زیرا که گفته است مومن مسافر بجز دو رکعت
نماند مگر آنکه در بعضی از بعضی شریعی است و در بعضی شریعی است و در بعضی شریعی است و در بعضی شریعی است و در بعضی شریعی است
قصر خصت است و فصلی غیرت است که قصر است یا تمام و اصل فرض تمام است و دلیل ایشان ظاهر قولی می تعالی است و اذ اضحی بقصر الا رکعتین
فلکیس علیک کس و جناح ان تقصیر من الصلوة و ظاهر اذ دلالت بر تخفیف و خصت کند نه بر اجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز
بر روزه چنانکه روزه در سفر غیرت است و افطار خصت حکم نماز همچونین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرد ولیکن در حدیث آن حدیث
سخن است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول است که در ایام حج در معنی چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی گفتند
و از عایشه نیز آمده که تمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لاجناح علیکم نص نیست و تخفیف اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمان
کامل و نفع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و تکلیف و تمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعضی علما که قائل اند بوجوب سنی بین الصفا و المروءة در قول حق تعالی
و لا جناح علیکم ان یطوقوا ان یطوقوا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسدست زیرا که قضای او لازم است و این علامت و جواز
و غیرت بودن او است بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکورست قصر فعل
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزام مکان و جزآن در آنجا ساقط است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو رکعت در سفر خصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزودن سالی و این ماجرا نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آرد و مانند
گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی الله علیه و سلم
و همچنین روایت کرد این جهان در مسیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و سلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد بطرفی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه مذکور
گردد و در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس عمل کنید صدقه او را گویند تصدق در آنچه قابل قبض نبود و اسقاط محض است و نیز
چون بولا تعالی بکم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار باشد جراتی بود که لائق مقام بندگی نباشد و خلاص صوم مسافر
که در روزی بر او افتد مسلمین سهولت است چنانکه در افطار و مانند امام شافعی و احمد با وجود توجیه قصر تمام قصر واجب آرد و همچنین لفظ را در صوم از جهت همین چون گفته
شد و آنکه گفته که عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با او موافقت کردند و صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذارم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی دو رکعت
روای که دو رکعت با عثمان نیز در اول خلافت دو رکعت گذاردم بعد از آن تمام میکرد عثمان گفته اند که در قصر می در اول خلافت پیش از هشت سال بود علی خلاف فیما

وهم در صحیح بخاری است که آنحضرت دو رکعت گزار و در بعضی با وجود آنکه اسن تمام داشت و خونی در میان نبود و نیزه کوهی است که چون عمار
چهار رکعت گزار عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اشارت کرد بوقوع مصیبت بغوات سنت در
پستر گفت گزارم بارسول خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی دو رکعت و گزارم با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در بعضی دو رکعت کا شاکا
ازین چهار رکعت دو رکعت منتقله نصیب من بودی تقریض بعثمان کرد و اظهار کرد که اوست نمود از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا این
پس تو چرا کردی و یافت نمودی فرمود الخلفاء شریعی مخالفت با امام عصر در آنچه بکنند خوب نیست و ازینجا احتمال جوازی برای تمام علوم
چه سکوت این مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز روانه بود اکنون در توجیه تمام عثمان و جواز آن از وی و جوه گفته اند بعضی گویند که وی تامل کرد و با
و نوحه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگرد مسافر نشود و بهر وضع که رو و خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بلکه
و رد کرده شده است و چه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بازواج خود سفر میکرد و حال آنکه تمام نکرد و تانی بآنکه وی صلی الله علیه و سلم
احق و اولی بود بدان و تا آنکه اقامت بکنه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصوت رسیده است که مساعت میکرد در خروج
از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات است غیر مقرون بروایت و وجود دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد
بآنکه قصر چنانکه از ظاهر کرمیه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام فضل بود و جواب داده شده است ازین وجه حدیث
عمر که پسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کن سید اگر بر سید از کافران و ما امرنا انیم از ایشان فرمود این صدقه است
که تصدق کرد خدا بآن پس قبول کن صدقه خدا را و نیز آنحضرت آمن تر از عثمان بود یعنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اقیانی است و بسنی
بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گزاردین عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که در آن سال اعراب اهل بدر که تفصیل
احکام و علم بدان بروج کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است
و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گزاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر است رسول خداست صلی
علیه و سلم و صاحبین او و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند تر رسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضی گویند که عثمان آن بود
که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند یا کانی و چند روز در اینجا بایستد اگر چه نیت اقامت
نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تامل عثمان در جواز اتمام و عایشه نیز گاهی چهار رکعت میگذاشت که ایشان
باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت قصر از جهت اخذ السیر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ شدت
کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عایشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذاشت پس گفتم یا ام المؤمنین چرا
دو رکعت گزاردی گفت یا ابن اخی برین چهار رکعت گزاردن متعصب نیست و مشقتی در آن نمی بینم ازینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عایشه
آن بود که مذموب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم بکذا ذکر شیخ فی شرح سفر السعادة عرض کرده مذموب حنفیه
و جوب قصر است خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین است در سایر محس
سفر و مذموب گویند ثلثه آنست که قصر خصت است و متصلی خیر است میان قصر و اتمام و شک نیست که ارجح درین باب مذموب حنفیه است
و اندر بیان آن اطالت کردیم و للبخاری و حدیث من حدیث عایشه شوهاجر قصر حضرت اربعاً و اوقات الصلوة التضرع
عنه لاول پستر هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر و مقرر داشته شد نماز سفر در حال اول که دو رکعت است

در مصنفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد اللہ بن عمر و جمعی از تابعین بان رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بان رفته است تا این حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن نظر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت و طیفه سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از قصر باشد چنانکه چون مسافر بقیه اقتدا میکند نماز او چهار گانی میگردد و الله اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر بایه فاقصر و انست بلکه اول در کتب بخوانند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده و طیفه مسافر قصر است باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمیع صحابه و اگر اتمام کند کسی است بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح است یا نه ظاهراً آنست که صحیح باشد باشراب مسعود که مذکور است قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلائق شرکاً از جهت فحاشی مخصوص چنانکه مریض که استعمال آب در او ضرر میدهد مأمور است بنیم و اگر در وضو کند و او باشد زیر که عدول تیمم از جهت شفقت است برومی و همچنین اگر برومی نیت مخاض واجب شود و بی نیت چهار ساله بطیب نفس خود بدبرد و او باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد و امام احمد از عایشه بعد قول وی اول ما قرئنت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که در آن قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانتها و ترا نهاد زیر که آن و تر روز است اگر در آن قصر بود رکعت گفت شفع کرد و الا الصبح فانها تطول فيها القراءة و مگر نماز با مدد زیرا که در آن راز کرده می شود و قدرت لهذا تعبیر کرده اند از آن بقرآن الفجر در آیه کریمه چه قرار است معظم ارکان او است بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از آن بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر است که گذارد آنحضرت نماز مغرب و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب در حضور و در سفر و آن و تر روز است

رواه الترمذی و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويستتم ويصوم ويفطر بدستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد و نماز او دو رکعت میگذاشت و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذاشت و در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزی میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل یا نیت است حافظ ابن قیم رح گفته مروی است بقصر بای نیتیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عایشه بنی نیت می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ حافظ ابن تیمیج این باطل است نبود اتم المؤمنین که خلافت کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد و خلافت نماز ایشان و کیفیت که در صحیح است از وی که فرض کرد خدا دو رکعت و چون بجزت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد و صلوة حضر و قصر شد نماز سفر پس باین همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلافت صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذاشت و گویم تمام گذارد عایشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد و مثل تاویل عثمان قال ابن عباس و غیره انتهی رواه الدارقطنی و رواه من طریق عطاء عن عائشة ثقان گفت دار قطنی اسناد صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول است و دار قطنی و بیعتی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این است که گفت عایشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و آن تمام گفتیم بانی انتهای رسول الله تو افطار کردی من روزه داشتم و تو قصر کردی من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عایشه و عیب نبرد بر او و در مشکوٰۃ جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام است از شرح الحسنه نیز نقل کرده اما در سفر سعاده گفته که در مجموع اسفار نماز فرض بایه بقصر گذارد و ثابت نشد که وقتی نماز را باقی در سفر می تمام گذارده و در آنکه مروی است از عایشه بصحت نبی پسته انتهی گویم امام احمد از منکر گفته زیرا که عروه از عایشه روایت کرده که وقتی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت می بود و در وی گفت و تاویل کرد و تحقیق ثابت شد و همچنین خلافت آن در اتصال حدیث باب خلتان است زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشه است و دار قطنی گفته که وی دریافت عایشه را در حالیکه مرهین بود مصنف گوید بر کما قال چه در تاریخ بخاری و غیره او تا بدو

موجود است و ابو حاتم گفته و نقل کرده شد بر عایشه ثمودی صغیر بود و جماع نکرد و از عایشه و دعوی کرد این را **عنه** و ما می گویند **عنه** و ما می گویند **عنه**

وقول دارقطنی در حدیث مختلف است در سنن گفت سه سناوه حسن و در علل گفته المرسل شبهه این کلام صنف است و در سبل اسلام چون
جمع کردم بسنن دارقطنی یافتیم که وی بعد سوق حدیث گفته اند صحیح و در وی علابن زهریر است در میزان گفته وثقه ابن سعید و ابن عباس گفته بود
از آنها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که در مشابه حدیث اثبات است انتهی پس باطل شد احتیاج بدان در آنچه موافق اثبات است و باطل شد
باین چه دعوی ابن حزم جهالت و ازیر که معروف برآمد از روی عین و حال هر دو و حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام
شدید میگفت این دروغ است بر آنحضرت انتهی مراد روایت بقصر و تیمم است بمنزله تخمیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
زیر که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد و روزی فرض داشت در آن و قد حقیقنا فی البحث فی رساله مستقله اخرا تا فما ان القصر خصه
لا عزیمته انتهی و المحفوظ عن عایشه من فعلها و قالت ان الله لا یشق علی و محفوظه مضبوط از عایشه است که تمام رباعی
در سفر فعل اول بود و گفته که آن برین شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد **اخرجه البیهقی و اشکره احمد و ابوالعزیز**
ایه ثلثه است که قصر خصت است و تمام عزیمت و نزدیک حنفیه قصر واجب و تمام است و هو الاصح و عن ابن عمر رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یعاشی رخصه کما یرکبه ان توفی معصیته

برستی که خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را و او احمد و صحیح ابن خزيمة
و ابن حبان و ابن حدیث ناظر است و اینکه قصر فضل است از تمام کما قبل حال آنکه در وی دلیل برین مدعا نیست بلکه دلیل بر مساوات قصر است

بغزیمت است و حدیث موافق قول می تعالی است **یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و فی روایة کما یحب ان توفی**
عزائمها چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را در سبل گفته فشرت حبه الله بر ضاه و کراهیه بینه بخلاف اول و دلیل اصل خصت
چیزی است که مشروع شده از احکام بنا بر عذر و غزیمت مقابل اوست و مراد در اینجا چیزی است که آسان گردانند آنرا برای بندگان خود
و وسعت و او آنرا زود شدت از ترک بعضی اجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفته قصر واجب است و هر که آنرا تمام گذارد گویا در حضر
دو را چار و چار راهشت گذارد و عمد او بود آنحضرت که اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهی و هو کما قال و الله اعلم بحقیقته لئال

و عن النبی بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خرج مسیرا

امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت سه میل راه را از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن است زیرا که مراد آنست که
چون اراده سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و سبیل ارض منتهای بصر را گویند زیرا که بصر میل کند بر روی زمین تا آنکه فانی می
آید اگر کسی و باین معنی حزم کرده است جوهری و بعضی گویند حدوی آنست که نظر کند بشخص در ارض مستوی و در دنیا بند که مرده است یا زن
آینده است یا روزه و گوئی گفت شش هزار ذراع است و ذراع بست و چهار انگشت به پنهان برابر و انگشت شش پوست و حالیکه
پنهان برابر بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان است و بعضی چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شش و بعضی هزار
ذراع بنوعی باشمی و آن سی و سه انگشت باشد و این ذراع عمری است و در معنا و بلاد وی همین معول است او ثلثه **عنه** یا نه فرسخ را
و فرسخ سه میل است و هوناری معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از نجیب بن زید نهانی آورده
گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت الخ در سبل گفته این شک از راوی است در اصل حدیث تخمیر نیست انتهی

وَشَوَّكَالِي كَفْتِ ابْنِ احْسَنٍ چيزی است که در تقدیر بر غیر او شده اغیر مسلم وغیره انتهى **صلی** و کعت بین میگزارد و دو رکعت در حین
اختلاف کرده اند علی در مسافتی که در آن قصر صلوة باید کرد بر بست قول حکما با ابن المنذر و رفته اند ظاهر به بسوی عمل باین حدیث گفته
مسافت قصر است میل است و جواب داده اند که این مسافت مشکوک فیه است پس بدان احتیاج بر تحدید بستنه میل نتوان کرد آری احتیاج بر تحدید
بسته فرسخ می توان نمود زیرا که امیال در آن داخل اند پس اخذ بکثره باید کرد احتیاطا ولیکن گفته اند که هیچ یکی بر تحدید بسته فرسخ نزفنه آرس
صحیح است احتیاج برای ظاهر به با پنچ روایت کرده است سعید بن منصور از حدیث ابی سعید گفته بود رسول خدا چون سفر میکرد یک فرسخ
قصر میکرد و نماز او فرسخ همان بسته میل است و اقل آنچه گفته اند در مسافت قصر روایت بن ابی شیبه است از حدیث ابن عمر موقفا که وی می گفت
چون بیرون رفتی یک میل قصر کردی نماز او ستادش صحیح است انتهى **رواه مسلم** و ابو داود و لفظ وی این است که قصر میکرد و نماز او را
گفته اند این اصح حدیثی است که وارد است درین باب و گفته اند هر دو باین مسافتی است که ابتدای قصر از آنجا است نه غایت سفر کذا فی الفتح
اصحاب ظاهر گویند سفر خواه ممتد بود یا قصر صلوة در وی مباح است زیرا که در نرض قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر
شامل است قریب بلوی بعد را و نیز اختلاف است امت را در تعیین و تحدید آن تا آنکه گفته اند که قریب هشت قول درینجا است پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص آولی باشد در سفر سعاده گفته اند برای قصر جمع مسافتی معین تحدید نفرمود و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در
مطلق سفر نخصت فرمود و همچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست انتهى حافظ ابن قیم ح در زاد المعاد گفته و لم یحد صلی الله علیه و سلم لامتة
مسافة محددة للقصر و الفطر بل اطلق لهم ذلك فی مطلق السفر و الضرب فی الارض كما اطلق لهم التیمم فی کل سفر و اما ما یروى عن ابن عمر
بما یوم و الیومین او الثلاثة فلم یصح عنها فیها شیء البتة و الله اعلم و جواز القصر و الجمع فی طویل السفر و قصره مذکور است من سلف انتهى و آنچه
که حضرت شیخ نیز در شرح سفر سعاده بآن اقرار کرده و گفته شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب مخصوص قطعی نیست
و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافت است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز سفر بانی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعد
چنانکه نظر در احادیث ظاهر میشود لیکن صحابه و تابعین در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار است انتهى **و عنه** و هم روایت است از انس
رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله **صلی الله علیه و سلم** من المدينة الى مكة بیرون آمدیم با آنحضرت از مدینه بمکه
و این در حجت الوداع بود و کان یصلی رکعتین پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت بجهت مسافت حتی رجعتا الى المدينة
تا آنکه برگشتم بامدینه و در آخر این روایت چنین آمده که گفته شد مرا نشنایا اقامت کردید شما بیکه چیزی یعنی مدتی گفت اقامت کردیم بیکه زود
بیرگردیدین بگو صبح چهارم ذی حجه بود و برگشتن برین صبح چهارم پس معلوم شد که باقامت ده روز تیمم نمیشوند و نماز چهارگانی نمی گذارند
متفق علیه و اللفظ للبخاری **در** **صلی** گفته است که این در سفر عام الفتح باشد یا حجة الوداع و ابو داود و تصریح کرده که اقامت پانزده روز
در عام فتح بود و در وی **لک** است برینکه نفس خروج از بلده نیست سفر مقتضی قصر است و اگر چه از شهر یک میل هم زفته باشد و نه اقل از آن **الیرایا**
قصر کند تا آنکه در آید ببلده و اگر چه نماز گذارد و خانه های شهر در جای نظر او باشند و در مصنفی گفته ابتدای سفر کی تحقق شود پس نیست سفر فقط
کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادا اقامت بشرط آنکه اگر آنجا دلالت حال که نیت را متلاشی میکرد و اند موجود نباشد چنانکه اقامت براس
حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که درین صورت نیت فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد حج داشتند و سبب سفر آمده کردند
پس بدان نظر چهار رکعت گذارند و چنان پس مسافری سفر معتبر نماز او نیست زیرا که آن نیز از آماده کردن سبب سفر است نه تعیین سفر

پس لا بد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این سخن محقق میشود بخروج از سوخته اگر در ای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از محله
و فی المنهاج فان كان وراءه یعنی السور اماره اشترط تجاوز تمانی الاصح قلت الاصح لا اشترط و درین تصحیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله دیوار است
فاصله بین المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائز نمی کند و اقامت بلد بموصول در آن بلد می باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از آنها نباشد شرعا او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بر وی استنباط کنیم لابد است
از تنوع متمم و مثال استقرای افراد سفر و تفتیش مجال استعمالات این شرع بهم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم قسمی است که او را تنزه و اصطیاد
و خروج الی الحله و الفنا و البساتین و المزارع گویند و آن با سفر میبایست دارد و قسمی است که او را هیجان گویند و آن نیز در اول حال میبایست
تا وقتی که بعد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در خارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در همان
روز یا در اول شبی که بعد از وی است و مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گردش بسیار میکنند
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بر آن جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه را میبکشد و مسافران گاهی یک یک برید در اجتهاد هوا بر مرکب آنها
میروند و یک یا همه راه باین صفت قطع می کنند و چاره نبی با بیم از اطلاق اسم مسافر بر این جماعه پس طول مسافت زیاده اند یک برید صفت نفسیه
سفر شود خارق در میان هیجان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر السبوی ریم و بجانبات نصب سفر فرمود و قصر صلوة درین موضع
می نمود این عباس مابین مکه و طائف و مکه و حسفان و مکه و جده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین مسئله ما باید آن طول
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی و احمد میل کردند باربع برید و تقدیر کرده
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دور و روز معتدل باحال انقال و از سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعاً و ثانی
نیز مذکور است با اعتبار اصول اگر کسی بان رود و انکار نتوان کرد انتهى و **عنه** ابن عباس رضی الله عنه قال اقام
التی صلی الله علیه و سلم تسعة عشر يوماً یقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگذاشت
و فی لفظ و در لفظی تعیین محل اقامت آمده بکلمة تسعة عشر یوماً بلکه بکلمة نوزده روز مذکور است که اگر نیت اقامت کند
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال او ماه ایستد قصر کند و این تقدیر مروی است از ابن عباس
و این عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شش ماه بایستاد که امروز قدر او را بد
مسافران میگنارند و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان و شام دو ماه ایستاد و گفته میگنارند و مذکور است شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند بقیع میگردد و چهار رکعت میگنارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از پانزده روز
بایستد تمام میکند نماز او ایشان تقدیر باربع از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طه
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر است و ظاهر آنست که این اقامت بی نیت بود
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شده
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر پانزده روز است و گفته اند که شاید روز نزول در حیل را راوی دخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعد است کذا فی الترمذی رواه البخاری و احمد در مصنف گفته است که نیت چند قسم می باشد اقامت و مکث و سیر و مکث دیگر که نیت اقامت است

و نه کثرت يسير کث يسير آنست که مسافر يا هر روز ميشي مي آيد از کث ليده و بعض يومين يا يوم و بعض ليلتين گاهي کث زانوا من باشد کث
دو روز و سه روز و در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلي الله عليه وسلم صحابه در مني اکثر يوم نحر و يوم حادي عشر و ثلثي عشر و اکثر يوم ثالث عشر کث فرمود
و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که اين کث هم سفر يا بر مني دارد و در حديث شيخين آمده است که يعقيم المهاجر بعد قضا و نسکه ثلثا از نماز بطريق فوسخ
معلوم مي شود که اقامت زانوا از ثلث را در احکام شرعيه اشري هست پس سعيد بن المسيب کث اربع ليال گفت و شافعي اقامت اربعه ايام کوا
و احمد بيست نماز فرود آورد و نيت کث اين قدر نيز شرط است بحديث ابن عمر که مي آيد و نيت کث در موضع معين نيز شرط است زيرا که آنحضرت صلي الله
عليه وسلم دخل شدند بکتاب تاريخ پنج ذی حجه در اول نهار و هشتم بسوي مني برآمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در مني آمدند و دين درت قصر مي فرمودند پس
اگر کث در موضع معين شرط نبودي مي بايست که نماز اقامت ميکنند و در ابو حنيفه نظر خود را در تراخي و نيت کث يوم و يومين اهم
سفر يا بر مني دارد و بالاتر از ايام در تقدير است شرعيه مشهور است و بسا احکام که نصف شي را در آن حکم تمام داده اند پس هر گز نيت اقامت پانزده روز
يا زانوا بران در شري يا در وي دار و مقيم است و الا بر حکم سفر يا في است و شرط يگر هم است و آن صلاحيت مکان است براي اقامت پس اگر
در صحرا نيت اقامت پانزده روز مستحق شود سفر منقطع نگردد و في روايه لابي داود سبع عشره و في اخري خمس عشره
و در روايتي مراد او در از ابن عباس هفده روز و در روايتي پانزده روز آمده است و گفته و ابو داود است از حديث عثمان
بن حصين ثمانى عشره هجده روز و رواه الترمذي و البيهقي ايضا و گفته و ابو داود است عن جابر اقامت يتبعوا لعشره
يوما بقصر الصلوة اقامت کرد آنحضرت در تبوك بيست روز قصر ميکرد و نماز را بهيقي گفت اصح روايات درين باب روايت
نخاري است نوزده روز و جمع کرد امام الحرمين و بهيقي درين روايات با احتمال آنکه در بعضي از اينها شمار نکردند روز دخول و خروج را و آن
روايت هفده روز است و بعضي شمار کردند آنرا و آن روايت نوزده روز است و در روايت هجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را تصدق
در تخفيف است اين جمع مشين است باقى ماند روايت پانزده روز در حکم شاذ و نادر مخالفتش و روايت بيست روز صحيحه الاسناد است
اما اين نيز شاذ است اللهم مگر آنکه حمل کرده شود بر جبر کسر و روايت هجده روز من حيث الاسناد غير صحيح نيست شوکانى گفته چون
اقامت کند در شري در تردد قصر کند تا بست روز زيرا که هر که رخت خود در خانه انداخت حکم سفر از وي بر خاست و مشقت سير از وي جدا
و اگر شارع اين چنين مقيم اسافر نام نمي نهد و مي گفت لبي اهل که تمام کنيد نماز خود را که ما قوم مسافر نيستيم البته حکم سفر را مي او ثابت نمي شد پس در
و قصر قصر است با وجود اقامت بر مقداري که شارع آنرا جائز داشته و بر زانوا از آن مسافر احکم مقيم است و واجب است بروى اتمام نماز
زيرا که وي مقيم است نه مسافر و اقامت کرد آنحضرت و در کوفه و غزوه فتح هيزره شب يا نوزده شب يا کمتر از آن پس واجب بر نماز قصر قصر
برين مقدار و تمام نماز بعد از آن و خدائي راست نيکي ابن عباس جبر است چه عجب فقه و افهم است مراد مقاصد شرعيه را که گفت نيار و الهجاء
چون فتح کرد آنحضرت که در اقامت بنود نوزده روز و گذارد و در کث پس هر گاه که مسافر ميگردد و نوزده روز اقامت مي نموديم قصر ميگردد
و اگر زياده مي مانيم تمام ميگردد من گفتم که اين است فقه دقيق و نظر عميق بر ابلع تحقيق و اگر مي گفت او را جابر که مانيم ما بار رسول خدا صلي
عليه وسلم بيست شب در تبوك و حاليكه قصر ميگردد نماز را البته ابن عباس او را نيز چنين مي گفت و درين سلسله نيه است ارجح آن
اين است اتقى و ذواته ثقات الا انه اختلف في وصله و روايان حديث جابر همه فقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است
در اصل اين حديث زيرا که در سندش معتبر است ابو داود گفت غير او آنرا مسند نگرد و رواه ابن جابر و البيهقي من حديث معتبر

وهم ابن حزم والنووي واعلم ان هذه استأذان قطني وعلل باسناد في انقطاعه وبابك وبغيره من حفاظه وروایت کرده اند از ائمه
بن کثیره ثوبان مرسله وروایت کرده اند از ائمه اربعین از انس بن مالك گفت بضع عشرة دروي الطبراني في الاوسط من حديثه نسى شارة وهو ضعيف
ويعني سمعت نزار وازانس وابلجاء چون نوبسي واین حزم آنرا صحیح گفته اند حجت قائم می شود تصحیح این ائمه صحیحین پس قیاس پانزده روز بر مدت
طهر و دیگر احوالات معاین این صحت نمی توانند شد گویند موصول باشد و بود او و برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب می تیم المسافر
بعده این حدیث را سابق کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقام سبعة عشر قصر من اقام اكثر اتم ورسول السلام گفته اختلاف کرده اند علماء
در حدیث اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند در آن نماز بر اقوال ابن عباس گفته اقل مدت اقامت ده روز است لقول علی بن رضی الله
عنه اذا اتمت عشر اقامت لصلوة لیکن در سندش ضرابین صورت مصنف در تقرب گفته اند غیر آنچه قال وهو توفیق وحنفیة پانزده روز گفته اند
مستدل یکی از روایات ابن عباس بقول می و قول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر و فی نفسك ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و ما یکم
و شافعیة بیان رفته اند که اقل آن چهار روز است و این مروی است از عثمان و در او غیر یوم و دخول و خروج است و استلال کرده اند مع انحضرت
مما بین را بعد از آنکه از زیادت بر سه روز در مکة و این دلائل که در یک با اقامت چهار روز مقیم شود و مثله اقوال غیر اولی علیها و این
در حق کسی است که داخل بلد شد بعزم اقامت و اما کسی که مشرد است و اقامت بر عزم نکرده است بر آن پس در وی اختلاف است ابوحنیفه
و اصحاب می گفته اند و هو قول الشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربایجان ماند و قصر کرد
و مروی است از انس بن مالك که یکسال یا دو سال در سیلاب اقامت نمود و نماز را بقصر بگذارد و از جماعتی از صحابه مروی است که اقامت که چند
در رام هر چند ماه قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند پانزده و هفده و هجده حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مکة و در مدینه
و بعد تجاوز مدت مذکور اقامت اوست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد در آن بر نفعی قصر در زمانه بران و چون دلیل بر تقدیر است
فانهم نیست اقرب آنست که لازمال قصر کند کما فعل الصحابة زیرا که بجا با تردد روزانه در اقامت و رحیل مقیم نماند نمی شود اگر چه مدت بطول
گشود و مؤید این است روایت یحیی بن یسین از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد و نماز را پستتر گفت نفر و یحیی بن
بن عماره و هو غیر صحیح بائنی در مصنفی گفته اکثر علماء مستفق اند بر آنکه چون مسافر اینست اقامت نباشد و با اتفاق در موضعی درنگ کند حکم
سفر از وی زائل نگردد و گویند آنرا عمر بخیر شود شافعی را و قول است یکی موافق جمهور و دیگر مختار یعنی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز
اتمام لازم است گویند خروج باشد بگذرد در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بحرین ازین سه شتر
او ثمانیة عشر یوماً از بر صورت خوف و حرب فرود می آرد و الله اعلم انتهى **وعن** النبی صلی الله علیه و سلم قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا ارسل قبل ان تریغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصم شهر نزل لجمع بهنهما بود آنحضرت چون کوچ
میکرد و بر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد تا خیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر پستتر فرود می آمد و جمع میکرد در میان ظهر و عصر
و این را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلواتین نبود مگر در وقت ثمانیه یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتیاج کرده است
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر است در وقت ظهر نیست در وی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم انما
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه و سلم مخصوص احادیث توفیق است که گذشت و علماء را درین مسئله اختلاف
نزد ابن عباس و ابن عمر و جماعة از صحابه و مالک احمد و شافعی جواز جمع است در سفر برای مسافر تقدیم و تاخیر با هم واجب این حدیث و تاخیر

وحدیث ابنه در تقدیم و مروی است از او زاعی جواز جمع تاخیر فقط علامه الحدیث و هم مروی عن ابی بصیر ~~عن ابی بصیر~~ بن حزم و در سبب
 شخصی و حسن ابو صفیه عدم جواز جمع است تقدیم و تاخیر برای مسافر و تاویل کرده اند از آن جمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ظهر تا آخر وقت و تقدیم نمود عصر را در اول وقت و مثلاً العشاء و در کرده اند بر ایشان که اگر چه این است در جمیع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود
 این تاویل در جمیع تقدیم که مفاد قبول است و فی عیایة الحاکم الخ کما سابقی فان ذاعت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر بشرط کتب
 پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پستر سوار می شد و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر گذاردی و درین صورت
 جمع واقع نشدی مستغنی علییه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از آمدن
 وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفت که بود رسول خدا در غزوة
 تبوک چون ارتحال میکرد قبل بیع آفتاب تاخیر میکرد و ظهر را تا آنکه جمع میکرد و او را میگذارد و هر دو نماز را معاً و چون ارتحال میکرد بعد از بیع آفتاب
 تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معاً پستر این می شد و تعیین است مختصاً حافظ شوکانی چنانکه در ذریعہ گفته
 و این جمع تقدیم و تاخیر است در جمیع احوال با الفقه گفت مشهور است در جمیع احوال تاخیر و لیکن در طبرستان آنحضرت را بران در غزوة
 بروی پیوسته واجب نگردانید آنرا چنانکه در باره قصر فرمود انتمی در سفر نماز جماعت در سفر عادت و اهل بی هو بلکه چون سیر تعجیل بود
 جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهى و فی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد اصحیح صلی الظهر

و العصر ششم کتب و در روایت حاکم باسناد صحیح و در ابین آمده که بگذارند ظهر و عصر را پستر سوار شد یعنی چون آفتاب زانغ شد قبل
 از ارتحال این هر دو فریضه را معاً بگذارند و این مفید ثبوت جمع تقدیم است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و متصور نیست در آن جمع صورت
 و زیاده کرد و سهیلی که از روایات بخاری است لفظاً و معنیاً تصنف در تلخیص گفت این زیادت غریب صحیح الاسناد است و قد صححه المنذری من هذا
 الوجه والعلالی و تجب است از حاکم که آنرا درست کرد نیارده و او را طریق دیگر است نزد طبرانی در اوسط انتهى و بالجمله در مصنف گفته تفتیش
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیت که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت
 جمع است نه حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطئه و تغلیط صحابه می کشد و در بعضی احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است
 و در جمع دو نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعضی صحابه جمع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که
 استیصال که سبب ترخیص است در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن در صفت مستفوع می شود پس این نیز خصصت است و آن نیز خصصت و لفظ
 جمع دلالت نمیکند بر موالات عرفاً و قید عرفاً جهت آنست که فاسل سیر آنرا ضرر نمی دهد و در بعضی حدیث آمده که بین الصلواتین اناخت اهل
 احال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز
 بعد از قضای وقت اول دیگر است و جمع دیگر و لهذا اسم قضای بر جمع استعمال نشده پس فارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخیص جمع نمی تواند بود
 پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم است و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول
 و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط است و اگر رعایت ترتیب کند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن
 غیر جمع است پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اولیس فلین پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شد و آیا شرط مشروعیت آن
 سفر طویل است یا مطلق سفر یا قصد سیر فقها را در اینجا اقوال است و آنچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل محل خصصت

سائر باشد یا نازل بحديث معا و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنه حج ساخته ادا را بر شخصت همان فرموده است
بغير ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر شر و است خوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله
بن عباس که عظمی رسول الله صلی الله علیه و سلم الظهر والعصر ثمانیا جمعا و قید ضرورت لاحق شده با جماع جهورت و لهذا جمع فی المطر
و فی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفه بعلت سفرست یا بعلت حج قول سالم تأیید احتمال اول میکند و علیه اشافی باقی ماندند و نزد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تا بعین را و بگویم چه اهل که را از اقتدا با امام مسافر که جمع میکنند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد انشی و کلابی
فی مسافر حج مستخرج می فی مستخرج علی صحیح مسلم حکان ابن ابی نعیم صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر فزال الشمس صلی
الظهر و العصر و جمیعاً ثم احتل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زانرا گریه آفتاب میگذازد ظهر و عصر را همه و سخا بده کوچ
میگرد و فرغ الباری این لفظ را از روایت اخق ابن راهویه آورده و با جمله روایت حاکم و ابونعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین اهلوتین ازین احادیث تقدیماً و تاخیراً بر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف
مگر حافظ ابن قیم رح گفته اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفته و بعضی قوی کرده و موضوعش گردانیده اند بر دو حکم
حکم بوضعه بستر کلام حاکم در میان وضع وی ذکر نموده بعد ابن قیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر معنیست
زیر که بجزم نموده که اسنادش صحیح است و این دلالت میکند بر دو معنی کلام حاکم را و مؤید صحت است قوله و عن معاذ الخ لکما سجدی
شخج در ترجمه مشکوٰه و هم در شرح سفر السعاده گفته و ارد شده است احادیث صحیح در جمع بین اهلوتین در سفر بعضی احادیث مطلقه بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جرد در سیر و تعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علماء پس بعضی قائل شده اند بجز از جمع علی الاطلاق و بعضی
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جرد در سیر و تعجیل در فتح الباری گفته
مشهور از مذہب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذہب وی جواز است مطلقاً و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که پیشینه را
بومی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبار شمرده میشود امام محمد در سوطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر
بن الخطاب که وی نوشت حکام خود در افاق و نبی گرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین اهلوتین در وقت واحد و اخبار گرد ایشان را که جمع
صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبار مروی آرد که روایت کردند ما را باین خرافات از علان الحارث و وی ایت کرد از کجول و چون
تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود و از اخبار آحاد بخلاف قطار و قصر در سفر که منحص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر در نماز
مغرب و عشاء را که جمع کرد میان آنها بمنزله و در احادیث جمع ظهر و عصر و عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز وقوع فصل جمع آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و انی نبود بلکه آنچه بدان تصحیح و احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشد
که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بر روایت
ابو داؤد و ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء و هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر آورده

که روی جمع کند و گویای شب که خبر فوت زنده بوی از جای رسید و نماز بر وقت و در روزی نکرد الا یکی بار یا دو بار و ترمذی آورده که سالم بن عبدالرحمن
 بن عمر را پرسیدند که کیا جمع میکند و عبد الله در شبی از صلوة و بر سفر گشت الا که در روز و گفته و آحادیست در جمع تقدیم بر صلح اقل قلیل است و در روز
 صحیح بخاری اختلاف است و اندک بسیاری از آن که بر آن قائل است که پس تا در مجموع تاخیر و بعضی احوان و تا و بعضی آنست که مراد جمع بین بعضی
 آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارد و شود در آخر وقت و بعضی که گفته شود ثانیه را و گذارد و شود در اول وقت آن و بعضی این را
 جمع صورتی نامیده اند که بطاهر و صورت جمع است نه تنقیح و بعضی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه درین جمع سفر تصویر می کنند
 در حدیث در باب استخاضه آمده در حدیث حمه بنت عمار گفتند روایت کرد که جمع میکرد و در میان
 ظهر و عصر میکرد و در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقق تخلف و دفع حرج که در بعضی روایات واقع شده است
 که جمع میکرد و تا در حرج نبود و امت خود را بر آن است که روی توسیع است که اگر یکی را قرائت و در قاعده است حال و است جمال در گذاردن نماز در اول
 وقت باشد آنچنان است و اگر نباشد تاخیر است و در آخر وقت بگذارد و تا متصل گردد و اول وقت نماز ثانیه و توسیع و تنقیح و جمعیت
 این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در همین نیز بحسب ظن تخمین میرسد خصوصاً در صورتی که در وقت اول
 و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعی گویست که در عمل با این طریق حرج تمام است و در همین
 آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جای عوام قند بر و تحقیق روایت کرده است ابو داؤد و از علی که چون مسافرت میکرد و میرسد و بعد از
 غروب آفتاب تا آنکه نزدیک مسجدها شود که تاریخ شود پس نزول میکرد و میگذاشت مغرب را پس می طلبید طعام را و نقی می کرد و پسر میگذاشت
 عشارا و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطنی خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که
 می میگذاشت مغرب را و وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب شفق بود جامع الاصول از ابو داؤد
 از نافع و عبد بن واقدی آورده که گفت مؤمن ابن عمر صلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس این
 رفتار کرد تا غاب شد شفق پس بگذارد و عشارا پسر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل می آورد او را امر می میکرد چنانکه
 من کردم و در روایتی از انس آمده حتی اذا كان آخر لشفق این روایات است که ناظر است در جمع بطریق مذکور است و ظاهر
 آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع یعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ
 عدم جمع یا جمع بعضی اخیر اختیار کرده احتیاطاً لحاظاً الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اند که ترک جمع افضل
 در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم این است آنچه
 حضرت شیخ رحمہ الله تعالی درین مقام نوشته بوده در ترجمه مشکوٰۃ گفته که این است آنکه میسر شد از کلام درین مقام بموافق ملک عالم و پیام
 صحیح یکی از شارحین که حکم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام و الله اعلم انتهى و لیکن حقیقی مساو که اکثرین استدلال است که حضرت شیخ
 در ترجمه مذکور حنفیه بایراد آثار در برابر اخبار کرده اند بعد احسان نظر مخدوش می نماید و حجت بر آن قائم نمی شود و بیان آنست که روایت
 موطنی امام محمد درین از جمع ناظر در اوقات است نه در سفر پس از ما نحن فیها نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آن حضرت
 همچنان جمع هم بقتل اوست که جازاً نباشد از سن جازاً بنگار فلانی منحصراً بالمجته و عدم روایت ابن مسعود و جمع آن حضرت را در غیر مذکور است
 بخصوصاً درین مورد که این نقل عدم است نه عدم نقل و مثبت مقدم است بر نافی و این مسعود و غیر بای بسیار فراموش کرده بود بعضی که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضی ازین چیزها در ذیل مسلم رفع الیدین گذشت و همچنین در ای نبی نبودن این فعل افاده نمی کند و نقلی این عمل
 حسب معلوم خودست یکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سند باید
 که کثرت روایات پس مرفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم و صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع بجمع صورتی خلاف ظاهر احادیث این
 باب است که در آن صحیح گزیده آن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود است پس در برابر نفس حلی مقبول نشود و گواطلاق وی بران جای دیگر جایز
 داشته باشد شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاہل و عالم در آن برابر است چنانکه در باب ایتیه صلوات
 گذشت پس قول بعضی شافعیه در وجود حج بجای خود باشد و روایت مالک صحیح است از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید
 جمع تاخیر باشد بجمع صورتی و چون از شارع جمع صلواتین تقدیمات و تاخیر یافته شده جمعی از اهل معرفت بحدیث بان رفته اند و یعنی احکام سفر
 بر اثر وقت است چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده از ان خبری دهد در برابرش نبی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذہب
 و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضی از حنفیہ نیز بان رفته اند شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان الجین فی ذکر
 مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و مغرب
 و عشاء و در حالت اقتدا سوره فاتحه میخواند انتی بعدہ خود گفته عرض آنست که با وجود این ہمہ علم التزام مذہب مغنین در جمیع امور لازم
 نمی دانست و تلیفیک جائز میداشت بی ملاحظہ آنکہ حقیقتہ ممتنع نزد یک فریقین محقق شود انتی والله اعلم بالصواب و عن معاذ

بن جبیل رضی الله عنه قال خرجنا مع النبي براديرم باهرا رسول خدا صلوات الله عليه وسلم في غزوة تبوك
 در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و کان یصلی الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً پس بود
 که میگذازد نماز ظهر و عصر را هم و مغرب و عشاء را هم دو اہ مسلماً واحداً و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
 که بود رسول خدا در غزوة تبوک چون ارتحال میکرد بعد از بیع اکتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذازد عصر و ظهر هر دو و معا پستروان میشد
 و زیاده کرد و احمد از حدیث ابن عباس مغرب عشاء یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکہ میگذازد او را با عشاء و چون کوچ
 میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشاء را پس میگذازد او را با مغرب اخرجه ایضاً البیهقی والدارقطنی و صحیح ابن العرطی استاده و لیکن تعقب کرده اند
 این را باینکه در سنادش کسی است که احتیاج کرده نمی شود بحدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعضی او تقویت بعضی میکنند
 و نیست در ان انچنان مقالی که احتیاج را بجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشاء بحدیث ابن عمرست و صحیحین و غیره اما که بود رسول
 چون چه میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکہ غائب می شد شفق پست جمع میکرد در میان مغرب و عشاء و بحدیث ابن عباسست نزدیک
 بخاری که بود آنحضرت که جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشاء و این شامل جمع
 تقدیم و جمع تاخیر هر دو است تقدیم آنکہ نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشاء را در وقت عصر و مغرب را
 در وقت عشاء بگذارد و اختلاف است در آنکہ افضل برای مسافر چیست جمع است یا توقيت شافعیه ترک جمع افضل گفت اند و مالک گفت
 غیر مکره است و گفته اند مختص است بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در ہی نبوی گفت نبود آنحضرت که جمع کند راتب را در سفر
 چنانکہ بسیاری از مردم می کنند و نه جمع وقت نزول جزین نیست که جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقب صلوة کافی احادیث تبوک و اما جمع
 آنحضرت در حالت نزول و غیر سفر نیست منقول مکرر عرفه و مزدلفه برای اتصال قوتن کما قال الشافعی و شیخنا ابو تمیمه و ابو حنیفہ

از تمام نسل داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفت سبب جمع بعرفه و منزه و لغه سفرست و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع
 در حضرت پس تمام کلام در آن در رساله افاده الشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ کرده ایم و در سبب اسلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد از اولاد
 عالمین جواز گفته که اکثر ائمه بآن رفتند که جائز نیست جمع در حضرت بنا بر احادیث معتبره اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن سعور ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر در نماز که جمع کرد و در مسافر
 مغرب و عشا در منزه و لغه و گذارد نماز صبح قبل از میقات وی و اما حدیث ابن عباس که نزد مسلم است که وی جمع کرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
 در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتیاج
 بدان زیرا که این غیر معتبر است برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایت مسلم و تبیین یکی از آنها حکم است پس واجب است عدول از آن بسوی موجب بقا
 بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصوص و هذا هو الجواب الی هم و آنچه مروی است از آثار صحابه و تابعین آن حجت
 نیست زیرا که اجتهاد برادران مسرح است و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صورتی و پنجاهم القرطبی و بر حقه و جزم به الما جشن الطلوع
 و قواه ابن سید الناسی یا اخرج الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب
 و عجل العشاء قال و انا اظنه ابن سید الناسی گفت راوی حدیث اعلم است بمراحدیث از غیر وی و اگر چه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من میگویم
 که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلیت بی جانی است که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظرت زیرا که قول آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فریب حاصل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم اول آری این تاویل متعین است چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
لم یزل یصلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالمدینه ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء و عجل
الزوال و منی چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت و زبیده و مطلق در روایت محمول میشود بر تقدیر وقتی که در یک قصه باشد
 کما فی هذا و این قول که قول وی اراد ان لا یخرج امته تضعیف جمع صورتی میکند بنا بر وجود حرج در آن مدفوع است باینکه این ایست
 از توقیت زیرا که برای او نماز یکتا برب آموگی و یک قصد بسوی مسجد و یک ضو کافیه است بحسب اغلب مخلاط و وقت پس حرج درین جمع بی
 محسبک ترست و اما قیاس حاضر بر مسافر کما قبل پس هم است زیرا که علت در اصل سفرست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن
 قصر و فطر انتهی گوئیم و هو کلام رصین و قد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا البیواقیت فی الواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی و جزاه
 خیر ابعد گفته بر آنکه جمع تقدیم درونی خطر عظیم است و جامع همچو صلی صلوة است قبل دخول وقت وی پس حال قائل چنان باشد که حتی قائل
 گفته **وَهُوَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِبُونَ صُنْعًا** الایه و این صلوة متقدمه نیست دلالت بروی بمنطوق و مفهوم و نه خصوص
 و عموم انتهی کلام سهل و فیه تامل و **عن ابن عباس رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لا تقصر و الصلوة فی اقل من اربعة برة و قصر کنک بعد نماز در کمتر از چهار برة و برید شانه زده فرسخ را گویند و فرسخ است سبیل
 و سبیل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانه زده فرسخ چهل پشه است و این رفته است شافعی چنانکه در جوی که در نزد ایشان
 تعیین کرده شانه زده فرسخ را و در پایه و شرح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم و لیلة و در قول دیگر بیومین و همین است
 قول مالک و دلیل ایشان همین حدیث است و باین سبب کرده است صاحب مجله بالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن است مآدون
 مشکوک و حجت این هم مخروج است از سور بلد یا محل قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم بنیت قامت

ويعتبر ما لم يستبهر ايام ليله او يافقه انتهى من اكمال حيطان انك باعشقان ودر روايتي انك اما طاعت ودر بعضي انك تا جفته ودر
 حديث ابن ابي عمير و ظاهر اين احاديث در ان است كه اين هر سه مسافت برابر باشند اما واقع آنست كه مسافت ميان كوفه و مائت
 و ثمان مائة است از هر يك از كوفه تا مائت باخير باشد كه مسافت ميان كوفه و جده است رواه في الدرر المنجدة و زاد امام ابو حنيفة مسافت مائت و ثمان مائة معتبر است
 في النبي صلى الله عليه و آله و سلم من حنيفة مسافت مائت و ثمان مائة و هو من حنيفة و ما استلحت فاما في حديث
 القدر و روى و هو و در روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد مقصد ميگردد و مسافر و مترتب مي شود و روى احكام سفره
 در قول صحيح و شرط آنست كه از صبح تا شام برود و معتبر نزديك ايشان مراحل است نه فراخ و هو صحيح و بعض اعتبار فراخ كرده تقدير نموده
 است و يك فراخ و بعض بقدره فراخ و بعض پانزده و او على تقدير يترسوه است كه وسط است و عليه الفتوى كه ذاتي يوشح مشروع الهداية و هر كه
 تقدير كرده و بخبري اعتقاد كرده كه آن مسير سه روزه است و نزد امام ابو يوسف دور و زواكثر روز سوم معتبر است زيرا كه اكثر حكم كل دار و تاريخ
 و شرح سفر السعاده گفته كه دليل بر نهى ابو حنيفة بعض اين حديث را آورده اند كه در صحيح بخاري از ابن عمر آمده است كه آنحضرت فرمود
 لا تسافر المرأة ثلثة ايام الا مع ذي محرم ليس معلوم شد كه نمايت و طول حد سفر و مشقت و عرض لوازم و مخاوف اين سه روز است هر چه
 لم از اين است قصيد و لا يعبد به است و در و الا لت اين حديث ريفي بودن سفر اقل از ثلثة ايام نظرت و نيز در بعض طرق اين حديث مسيره
 و هم نيز واقع شده و اكثر استدلال كرده اند بحدِيث صحيح كه فرموده است يسبح المقيم يوما و المسافر ثلثة ايام و ليا لهما زيرا كه لام الف
 مسافر براي استفراغ است پس سعي اين چنين مي شود هر مسافر مسبح ميگردد سه روز و شب پس اگر حد سفر كتر از ان اعتبار كنند بايد سه روزه
 مسافري باشد كه ممكن نباشد او را مسبح ثلثة ايام و اراده اين معني كه مسافر مسبح ميگردد اگر مستوعب گردد و سفر او سه روز را خلاص نمايد
 سه روزه است و همچنين بودن ثلثة ايام ظرف مسافر نه مسبح كذا ذكره و انما ليقيم و بالجملة بعض احاديث و اخبار ناظر اند در ثلثة ايام و بعض در كتر
 زان و بعض در چهار بر يد و در بعض احاديث سه ميل يا سه فرسخ نيز واقع شده الي قوله و شك نيست كه نهى ابو حنيفة باحتياق قريب است
 ما لا يخفى انتهى كلامه گويم آنچه مذاهب درين باب آنست كه در دوديه ميگفتند واجب است قصر بر كسي كه بيرون آمد از شهر خود و حاليك
 حد كنده است سفر را اگر چه كتر باشد از بر يد و شهر گاه كه اقامت كند در شهری در تردد قصر كند تا بشت روز و چون عزم كند بر اقامت
 ما روز تمام كند نماز را بعد آن و براي اوست جمع بتقديم و تاخير باذان و اقامت انتهى و در درار مي قضيه گفته در تعيين قدر سفر كه مسافر
 بر آن قصر كند چيزي نياده پس واجب شد رجوع بخبري كه گفته و شرعا مسمي شود بسفر پس هر كه از محل خود بر آيد و در مسير خود مسافر شمرده شود
 بي قصر كند نماز را اگر چه اين محل كتر از بر يد باشد و هر كه اعتبار كرده است بر يد و يوم و يومين و ثلاث يوم و رايد جوان وي نياده است مخفي نيزه
 ان و غايت آنچه آورده اند اين حديث است كه نيست جلال زني را كه ايمان دارد و هذا و رسول و روز آخرت اينكه سفر كند سه روز بغير ذي محرم و در
 روايتي يك روز و شب آمده و در روايتي بر يد پس درين حديث ذكر قصر نيست و در اين حديث در سياق سفر پس احتياج بدان مجرد تخمين است
 بتجسيم مسافت سفر زن سناني تسميه ملعون او بسفر نيست و آنحضرت صلى الله عليه و سلم چنانكه مسافت سه روزه را سفر تمام كرده همچنين مسافت
 بر يد سفر گفت پس اختلاف روايت و تسميه بر يد بسفر سناني تسميه با و دان بر يد بسفر نيست انتهى لمخاض و حامل شده زن جواب آنچه
 حضرت شيخ ذكر كرده بود در تاييد نهى ابو حنيفة و در سبيل گفته استندلال كرده اند بحدِيث ابو هريره مر فو قال لا يملك لامرأة تا سفر بغير الا و هما
 هم اخراج ابو داود و گفته اند كه مسافت بر يد را سفر تمام كرده و در روايتي دليل بر اقل از اين مسافت سفر تمام كرده نمي شود بلكه اين حد
 در روايتي كبر روز و شب آمده و در روايتي بر يد پس درين حديث ذكر قصر نيست و در اين حديث در سياق سفر پس احتياج بدان مجرد تخمين است
 بتجسيم مسافت سفر زن سناني تسميه ملعون او بسفر نيست و آنحضرت صلى الله عليه و سلم چنانكه مسافت سه روزه را سفر تمام كرده همچنين مسافت
 بر يد سفر گفت پس اختلاف روايت و تسميه بر يد بسفر سناني تسميه با و دان بر يد بسفر نيست انتهى لمخاض و حامل شده زن جواب آنچه
 حضرت شيخ ذكر كرده بود در تاييد نهى ابو حنيفة و در سبيل گفته استندلال كرده اند بحدِيث ابو هريره مر فو قال لا يملك لامرأة تا سفر بغير الا و هما
 هم اخراج ابو داود و گفته اند كه مسافت بر يد را سفر تمام كرده و در روايتي دليل بر اقل از اين مسافت سفر تمام كرده نمي شود بلكه اين حد

سفری است که واجب است در وی محرم نیست تلازم در میان قصر و در میان مس - و وجوب محرم بنا بر جواز توسع در اجاب محرم غیر مطلقا
 العباد و ضعیف است و چهار فرسخ گفته اند لما خرج البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس و الاقتصار و الصلوة فی اقل من اربعة برد و اخرج
 البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس ابن عمر و بان روای البخاری علیها بصیحة المزمع من حدیث ابن عباس ان سئل البصر الصلوة من مکة الی
 عرفة قال لا ولكن الی عسفان و الی جدة و الی الطائف و میان هر یکی از این مکة تا مکة چهار برید است و اقوال متعارض است کما سمعت و اول
 متقاربه انتهى بجمعه از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده و قد تقدم رواة الدارقطني و البیهقی باسناد ضعیفه بیهی و سند
 عبد الوهاب بن عباد است و او متروک است نسبت کرد او را قوری بسوی کذب و ترک کرد او را دارقطني و گفت از وی حلال نیست از روای
 روایت و تشدید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعیل بن عباس و روایت وی از حجازین ضعیف است
 و الصحیح انه موقوف و صحیح آنست که موقوف است بر این عباس و سند وی صحیح است و لیکن اجتماع در او را ن سرچ است
 پس محمول شود بر اینکه این حکم از رای اوست و گذشته که ثابت نشده است در تحدید حدیثی مرفوع کذا اخرج ابن خزيمة
 شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پرسیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه و لیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و سناش
 صحیح است و ذکره ملک فی الموطا عن ابن عباس بلانا شوکانی رح در درای تشدید گفته این هر سه بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر
 و اقامت در تردد و اقامت به نیت از آن مسرک است که بلید میشود در آن زمین و مضطرب میگردد در آن مذمما باشد اضطراب
 و متبلین می شود در آن انظار باشد تباین اینکه مذکور شد ارجح مذاهب است اگر چه درین سکه مذمما است انتهى لمخصنا گویم محل ایرو

این حدیث قبل حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و سخن جابر رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر امتي الذين اذا ساءوا استغفروا و اذا سافروا قصر و اذا فطروا بهتمون
 امت من كساني انك يكون كار بكنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را و سبب گفته حدیث
 دلیل است بر آنکه قصر و فطر افضل است برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعی گفته ترک جمع افضل است پس قیاس آنست که چنین
 گویند که تمام افضل است و قدر صحابه ایضا گویند که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعف وی انتهى گویم احادیث صحیح و افطار
 و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند و دوم تخمیر میان افطار
 و صوم و آنرا اصحاب کتب سه قسمه از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و صوم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث
 جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل
 یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر
 و اگر متضرر گردد و افطار اولی است و فعل آنحضرت در صوم محبت ایشان است و نیز جاهل می شود بر آن بر ارباب ذمه اگر چه در افطار تخفیف است
 و نزد سعید بن مسیب اوزاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی در فضل است مطلقا و صحیح قول اکثرین است در سفر السعادة گفته
 اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را تخمیر میکرد میان افطار و روزه انتهى اخرج الطبرانی فی

الادعاء و الاوسط باسناد ضعيفه زیرا که در سندش ابن سعید است از ابی الزبیر از جابر بر رواه اسمعیل بن حنبل فی کتاب الاحکام
 وهو فی مرسل سعید بن المسیب و آن در مرسل ابن مسیب است عند البیهقی مختصمه آنرا و یک برهه بطوله مختصمه

شوکانی در مختصر گفته نظر سافرو مانند اورا خصصت است مگر آنکه تبرک شرف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عمریت است اشقی و
 عثمان بن حصین رضی الله عنه قال كانت دینی بوا سیر فسالت الثبتي صلى الله عليه وسلم
 عن الصلوة گفت عمران بود مر ابو اسیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز و صنف در سابق این روایت را ذکر کرده قال صلوا فانما
 فان لو تستطع ففعا اذ ان لو تستطع فعلى جنب فمرو و یکنوا استاده پس اگر نتوانی استاده گنارون پس بگذر از شسته پس
 اگر نتوانی بگذر بر پهلو و او به البخاری هو كما قال و صنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر ولیکن
 از مناسبت نکرده بسوی هیچ یکی در بیان کردیم منزهین بود از بخاری یا آنچه در دست از زبانت و عن جابر رضه
 الله عنه قال عاد النبي صلى الله عليه وسلم مريضاً فراه يصلي على وسادة ففرها بها وقال
 صل على الارض ان استطعت والا فادم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك عبادت کرد آنحضرت
 بیماری را پس ویدوارا که نماز میگذارد و بر وساده پس بگیند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و نه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان بگرد
 بعد از است نماز رکوع خود و دیگر که از اشاره هم عاجز گردد نماز روی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة میسر میسر از قبیل تکلیف بالاطلاق
 و متعلق بر کس تکلیف فوق الطاقه او نمی دهد همچنین هر که بیوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بروی هم و موجب صلوة نیست
 زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه و غیره زیرا که از آنها مکلف نیند و خطاب تکلیف مستند است
 غیر مکلف را و نیست خلاف حدیث میان واجبات شرعیه و آنکه در باره تعویذ صبیان و تحرین اطفال وارد است خطاب آن
 بکلفین است که برایشان تعلیم او شان واجب است نه خود بر صغار کنانی الداری رواه البیهقی باسناده قوی که تقدیر
 فی باب الصلوة قبل باب السجود السهو و صحیح ابو حاتم و قفنه و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف است و عن علی بن فضال
 عنها قالت لآیة النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصلي متروفاً كويدهم آنحضرت را که نماز میگذارد چهارزانو نشسته رواه انسائی
 و صحیح الحاكم و این حدیث نیز در باب صلوة مريض گذشته و آنجا گفته بود صححه ابن خزيمة و آنجا گفته صححه الحاكم و هیچ یکی از شرح و وجاوه
 این همیشه حدیث و مناسبت او با باب ذکر کرده و حدیث دلیل است بر صفت قعود و صلوة چون او را عذر باشد از اقامه در روی خلافت است

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه صوم و سکون و هم وضع است سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
 عرب به لفتح مهله وضع را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز است پیدایش
 عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس
 استناد او ضعف است و این جنج دلالت کند بر تعیین ایام و اسامی آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود و آنست که اعلی
 و بعضی گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزيمة از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
 و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام است در روز
 که یکی از آنها خلق آدم است و این نسبت از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز
 قو خود را و کند که میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و فرموده آمدن پیغمبر آخر الزمان و این حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع است

در وی برای نماز این اسم اسلامی است و در جاهلیت نام او عربی بوده و تحقیق آنست که عربی نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل بیت
تغییر دادند و جمیع آنچه تغییر دادند سائر نامهای هفت ساله نامهای قدیم این بود اول اهل بیت چهارده بار منس عربیست بار دوم این روز را در زمان جنت
نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت که ذاتی شرح سفر السعاده و جمیع را خصائص است که در
سفر السعاده ذکر کرده و در هر می نبوی است و چند خاصیت آورده و سیوطی در توفیر المعانی خصائص جمیع صدیک خاصیت بزرگی است
از احادیث کتب سنی و جزآن مابین القوی و الضعیف بیان نموده **عن عبدالله بن عمرو** و ابی هریره رضی الله
عنهما انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول علی احواد منبره لا می فرمود بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر تغییر
باین عبارت ظاهر است آنست که در اول ساختن منبر شناختند ایشان منبر را و متعارف نبودند ایشان چیزی بودی چند بر هم نهاده و ترکیب داده
تا تفریح گردد بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری است که آن را در سینه سبع یا ثمان غلام فرستاد از انصاف
برای آنحضرت ساخته بود و نام دوسه علی الاصح میمون است بخار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمان معاویه
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آنرا قصه است که معاویه آنرا بشق طلبید مروان فرستاد آن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت ای سیر المؤمنین حکم کرده بود ازین جهت و برآورد و ششم و زیادت در وی بهجت کثرت مردم کرد و مردم در سینه
اربع و خمین و ست ماته چون آتش سجد شریف در گرفت منبر هم در آن سوخته شد لیسنتهین اقوام **عن** و **عنهم** الجماعات باید که
الیه باز آیند و وهامی مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعاً و عادت گرفتند تیرک آنها و اندا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک شد
جمع است چنانکه در احادیث دیگر آمده **و لیختمن الله علی قلوبهم** و شریف کون من الغافلین یا تحقیق نمیکنند خدا تعالی بر دلها
در ایشان بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از خافلان و معدود در ایشان و مشهور و محکوم بران یعنی این دو ثابت و واقع اند یا با آنکه
از ترک جمیع یا ترک کردن بر دلها اگر باز آیند مگر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مگر کرده می شود بر دلها ای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از غفلت
تخلفت و اناب و باب تنکر و قبول مواعظت و نصیحت و رواه مسکن این حدیث از اعظم و اجز است بر ترک جمیع و تساهل دران و در وی
انبار است باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست و تساهل گفته شناخته ایم این معنی که هر که جمیع را یک هفته ترک داد و سه بسبب خذلان
یا تلبیه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم است بر وجوب دوسه علی الاطلاق و اکثر بران اند که فرض عین است و در معالم السنن گفته
فرض کفایه است نزد فقها انتهى گویم بودن دوسه فرضیه از فرضی است ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافرست و مراد
در قوله تعالی **فاستعوا لی ذکرا لله** نماز جمیع است یا خطبه دوسه و وجوب خطبه ستادم و وجوب جمیع است که اقالوا و مذکور در تفاسیر آنست
که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمیع خلف ظاهرست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
مصعب بن عمر را مدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمیع را **و عن** سلمة بن الاکوع و طی
الله عنه قال کتابنا فی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **الجمیع** ثم منصرف و لیس الخیطان
خلل یستظل به بودیم که میگنایم یا رسول خدا جمیع را بستر بر می کشیم و نیست برای دیوار با سایه که سایه گیریم بدان و ازینجا معلوم
یشود که نماز جمیع قبل زوال هم کافی است و باین رفته است امام احمد شیخ و ترجمه گفت که هیچ کس از علما موافقت نکرده است و او را
باین معنی گویم حق و غیره موافقت کرده اند و بر او نیز قول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه دال است بر کافی بودن و قبل زوال

دوازدهم است در صحیح از حدیث جابر که میگزارد آنحضرت نماز جمعه پستری در مقدمه مردم بسوی شتران خود پس فرج میکردند اول وقت که زائل
می شد آفتاب و در اینجا تصریح است بگذارون نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگزارد آنحضرت نماز جمعه پستری
بر می گشتند مردم بسوی قائم پس قیلوله میگردد و این حدیث در صحیح است و مثل اوست حدیث سهل بن سعد انقی و حافظ ابن قیم هر دو گفته
نیست که وقت نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر روایح حدیث صحیح درین باب است و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابوبکر جمعه را پس بود خطبه نماز او قبل نصف نماز پستری حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میدویم گفت که
نیم روز شد پستری حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدیم هیچ کس را که عیب کرده باشد این
یا انکار و روایت کرده است ابن راهب و ابن راهب در روایت پسر خود عبد الله و گفت گذاروی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویه تا هم صلوا
قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذہب احمد واضح تر است و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس است و نفی
در قول می نیست للعیطان ظل متوجه بسوی قید است یعنی قوله لا یستظل یعنی ظل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گویم این تاویل مدفوع است
بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سوره جمعه و منافقون در آن خواندی وقت ذهاب ایشان از جمعه ضرور حیطان
سایه بودی که بآن استظلال میگردد اما صاحب سل السلام در جواشی ضویر النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال است و گوید اوست حدیث
سهل بن سعد چنانکه باید متفق علی کجه و اللفظ للبخاری حدیث دلیل است بر سبادت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
و نزد جمهور وقت وی همان وقت طلعت و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث است هر چه ترا تا
روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر ان ابی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة ثم یندب الی جالنا فخر بها صین زوال الشمس یعنی التواضع
و فی لفظ المسلم و در لفظی نزد مسلم است از حدیث سلمه که تا یجمع معاً اذا زالت الشمس ثم یرجع ثم ینتبع الفجر بوجوه
که جمعه میگزاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پستری بر می گشتیم پستری بر می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس است
که بود آنحضرت میگزارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
بر تقدیر عموم شداد و حر است و در شداد تبرید میگردد چنانکه در بخاری است که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
در اول وقت میگزارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگزارد و سخن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک
الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تشبیه کرد روی عمه ابنة العباس و الزهری و ابو حازم از نشانه هر صحابه است
و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کنان
نقیل و لا فتغی الا بعد الجمعة گفت بودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائم نصف نماز را گوید
و قیلوله خواب نماز را کذا فی القاموس در نهایت گفته مقیل و قیلوله سترحت و نصف نماز خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز است
متفق علیه و اللفظ المسلم و حدیث دلیل است بر مدلول حدیث اول و این از اول امام احمد و ابن مسعود و فی روایة فی
عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را صنف برای آن کرده
تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و نه معلوم است که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است
از نماز وی صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفت این حدیث فی الجملة تا یسید مذہب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه است

و تلبیه بدان تا داخل وقت برسد نهی در سفر سعاده و خاصیت باز هم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوائی روز جمعه ملوئه نیست چنانکه در سایر ایام مکره است و این مذہب بیشتر علم است چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مکره می داشت نماز نیمه روز الاربعه و جمع و فرمود و فرغ را درین وقت می افزودند هر روز الاربعه و جمع و در حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی با سنان بن سنان روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علماء از درین سلسله قولهاست بلی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست در هیچ حال و در پنج روز فایز مذہب امام مالک است دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذہب امام ابو حنیفه است و قولی از امام احمد است سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و این مذہب امام شافعی است و جمیع محققان انتمی گویند و همین است مذہب امام ابویوسف نیز و باطله وقت جمعه وقت تلمست زیرا که جمعه بدل نماز ظهر است و سبیل گفته نیست دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه مکه قیلود و غدائی کردند مگر بعد از نماز ظهر که قال تعالی و حین تقهون شیئا بکفرتم الظلمة بقرآنی آنحضرت مسارت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف نذر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فریاد آیند مردمان تنهی

و عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما برستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را که قدرت دارد و چنانکه نماز را تصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیش شک او بسیار شکر بود و طاعت نشاده شدن و خطبه خواندن ناشت انداخته اولی نشسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود و حکم ضرورت بود حجت مجاب باشد در آن مگر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را رجاء است عبیر من المشامیرین امر کاروانی از شام و ابام حنظل بود و غیره بکسر عین معلله و سکون عتید در نماز گفته الابل باحمالها فانفصل الناس اليها پس بگردیدند مردم بسومی آن قافله و بی طاقت شده برای دیدن بیرون فرستند انقتل بنون ساکنه و فتح فوقیه یعنی انصر من حنة که یقین الا اثنا عشر رجلا تا آنکه نماز در مسجد مکره و آواز کس پس نازل شد این آیت و اذا اذنا جازة اذ انصوا فانفضوا اليها و تركوا قائما و ازینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و این حدیث را لفظا است و صحیح ابو عوانه و جابر گفته بودم من در کسانیکه با آنحضرت فاندند روایت کرده و در قطعی باین لفظ که نماز مذکور چهل کس و سنادهش ضعیف است چه متفروست بدان علی بن عاصم و می متروک است قاله النسائی و بنیردین یارون گفته ما نزلنا بغيره بلکه در روایت کرده عقیلی در ترجمه اسدین عمر البعلی از حدیث جابر و زباید کرده بودند باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و ابو عبیده یا عمار شک از اسدین عمر است و بلال و امین مسعود و امین یازوه کس شدند و اشاره کرده عقیلی که امین تعدید مروج است در خبر و گفت روایت کرد امین را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است ازومی اسدین عمر و بسین کرنگر و ندانین هر دو تعدید را و گفت عقیلی که امین قومی است که می آمیزند با حدیث آنچه ازوست و هستند لال کرده اند بدین برانکه اعتبار را بر همین غیر متعین است زیرا که عدد متعین برای ابتدای متعین است و در و ام و جواب داده اند با احتمال اینکه او شان خود کردند یا غیر او شان آمده شریک شدند پس حصر شد در این معین اگر چه خطبه نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض انما در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بهیچین این را ترجیح داد و بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمع میان این هر دو باین طریق است که هر که روایت کرد که نماز میگذارد و در او می خطبه است مجازا و قبل خطبه در آن وقت بعد نماز بود و کذا فی التلخیص و بعضی انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز مع کذا فی البدر المنیر و او مسلم

در سبیل گفته حدیث دلیل است بر شریعت خطبه قائما و بریکه شرط نیست برای وی عدوی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید و نه آنچه گفتند اند
 که اقل پنج منعقد می شود بدان جمعه و واژه کس از کما روی عن مالک زیر آنکه نیست و دلیل بریکه منعقد نمی شود بکنتر ازین و درین قصه نازل
 شده است آیه و اذ اراوا تجارة الخ قاضی عیاض گفته بود او در مر اسیل خود روایت کرده که خطبه آنحضرت که در آن منقض شد ندید نماز جمعه
 بود و گمان کردند که نیست بر ایشان چیزی در انقضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این است که است
 بحال صحابا که گمان کرده شده است بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت و لیکن گمان کردند که جواز انصراف را بعد قضای نماز انتہی
 شو کافی گفت جمعه مانند دیگر نماز با است مخالفت نمیکند نماز بارا مگر در مشروعیست و دو خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات
 در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام عظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیل بر استحباب این شرط دلالت
 نکرده چه جای موجب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جایی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند آنچه
 واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت است
 و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید و وجوب جمعه بر هر مسلمان بی بودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را بزمانه خود بغیر جماعت
 البته گزاردن جمعه تنها هم کافی بود همچو دیگر صلوات و لیکن لابد است جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتہی و عمر بن عمر رضی الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى
 وقد تمت صلواته فرمود کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سایر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت یا
 در جمعه و در غیر وی بقدر باقی یک رکعت یا زیاده و تحقیق تمام شد نماز او در هر پایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد و با وی آنچه دریافت
 و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول صلی الله علیه و سلم ما ادرکم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هر چه در یادید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کنند آنرا و اگر
 دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کند بروی ظهر را انتہی ذواة النساء و در بخاری و سلم
 از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را و این حکم عام است شامل جمیع صلوات
 و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقدر حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی است و لفظ وی این است که فرمود آنحضرت
 هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند و این ملجاة در سبیل گفته درین حدیث دلیل است
 بر آنکه جمعه صحیح است مر لائق را و اگر چه خطبه را ندید و بدو باین رفته اند شافعی و ابوحنیفه و در مصنفی گفته بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله
 دریافت از جمعه وی ادرک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادرک نکرده است با او یک رکعت
 و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس نیت شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چار رکعت زیرا که وی ظهر است
 و همین است مذہب مالک و ثوری و شافعی مگر گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فتدارك لصلوة و از روایت دیگر حکم
 من ادرك من الجمعة فليضف اليها اخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر درون یک رکعت دریافت جمعه را ندیده است پس ظهر را کند
 استینافا او بنا بر آنکه در نزد یک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت و در رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتہی و دارقطنی و اللفظ له
 شو کافی گفته این حدیث را طریقی بسیار است و باعتبار حسن غیر مست و در سبیل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسبب طریقی از
 ابی هریره و بسبب طریقی از ابن عمر و در هر دو هم ماقال است انتہی و اسناد صحیح و سندش صحیح است لکن قوی ابو حاتم را رساله لیکن

ابو حاتم نقیبت ارسال می کرده و گفته که صحیح مرسل است و روایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابيه ابو داود
 و دارقطنی گفته اند متفق است بر آن بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در عیال که عن ابیہ خطاست و مرسل و کساد بلکه مروی است از زینب
 از ابی سلمه از ابو هریره مرفوعاً باین لفظ من ادرك رکعة من صلوة فقد ارکها و اما قول می من صلوة الجمعة پس هم است در امام گفته بقیه
 موثق است و تمت تدریس می بنا بر تصریح بحديث زائل شده **و** جابر بن سمرقون رضى الله عنه پسر و پدر هر دو صحابی اند
 و وی خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است و مادر وی خاله بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از پدر خود از عمر بن الخطاب
 ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائماً ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائماً بود آنحضرت که خطبه بخواند
 استاده پستری نشست پستری ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل است بر شریعت قیام حال خطبتین و فصل میان هر دو در جلوس و ایستادن
 اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت است یا واجب ابو حنیفه گوید قیام و قعود هر دو سنت است و ذهب مالک آنست که قیام واجب است پس اگر
 ترک کرد و آنرا بد کرد و خطبه صحیح شد و شافعی گفت خطبه نبی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتیاج کرده بمواظبت آنحضرت بر آن تا آنکه
 گفت جابر من انتم انما كان يخطب جالساً فقد كذب پس سیکه خبر دهد ترا که وی خطبه بخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگویی
 در مصدق گفت سنت است که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سوره اخلاص بیان
 کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقر است و خطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین و بآیه
وكان قائماً انتهى و اما تسلیم خطیب بر منبر بر موم پس در روایت اثرم است از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه رو میکرد
 بسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد و کسیکه نزدیک
 می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستری نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعد از ابن عبد الله
 الانصاری و ضعفه به ابن حبان **اخرجه مسلماً** و تمام حدیث این است **فقروا لله صلوات مع اکثر من اتقوا صلوة پس تحقیق بخدا گویند**
اگر گذارم با آنحضرت بیشتر از نماز شیخ در ترجمه گفت آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت
نگذارده نزدیک پا نصد جمعه چاره اول جمعه که گذارده بعد از قعود بمیدینه بود و مدت اقامت بمیدینه ده سال است پس مراد نماز با سه
بخجگاه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است با آنحضرت انتهى و مؤید حدیث باب است حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را
 و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان بود خطبه بخواند نشسته پس گفت کعب گه گنید بسوی این جنبیست که خطبه بخواند نشسته
 و حال آنکه گفته است خدای تعالی **و اذا را و الحجاره او لهنوا ان نفسوا البکاء و تزکوا لک قاتلوا** رواه مسلم و رواه ابن خزمیه نحوه و درین حدیث
 دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر سیکه از کتاب میکند حرام را یا کرده را زیرا که از کتاب خلاف چیزی که بر اوست کرده بران پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم بی ضرورت نبی از جنبت باطن است و روایت کرد عبد الرزاق از سعید بن قتاده که رسول خدا و ابوبکر و عمر خطبه بخواند روز جمعه و چون برخاست
 شاق شد قیام در اثنا می خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و بخواند انتهى و ابن ابی شیبہ
 از طاؤس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابوبکر و عمر و عثمان و اول سیکه نشست بر منبر سعادت است و اما حدیث ابی سعید که نزد
 بخاری است که نشست آنحضرت روزی بر منبر نشستیم ما برگردا و پس جواب داده است از آن شافعی که این در غیر جمعه بود در سبیل گفته و این
 اوله مقضی شریعت قیام و قعود است و خطبه لنا و جوب و شرط بودن وی در صحبت آن پس نیست دلالت بر آن در لفظ مگر آنکه منضم بشود

بر آن دلیل تالی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد قال صلوا كما رايتوني اصلي في فعلی و در جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبه نین بر نماز مسبین این جمعه است
پس هر چه بر آن آنحضرت مواظبت کرده واجب است و آنچه بر آن مواظبت ننموده و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب است پس اگر صحیح شود که قعود
آنحضرت در صدیفالی سعید و خطبه جمعه بود قول اصل قوی باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتمی و **صلوا** بن عبد الله رضی
الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احدث عيناه و حلاصه و اشتد
غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سر می شدم و چشم می می و باند می شد و از او و سخت می گشت چشم می بسبب آنچه تجلی میکرد بر روی
از بوارق انوار عظمت جلال و کرم اضواء البلاغ و انذار حشمت **صلواته** مندر جیش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا و نمی سر
و هنده است از آردن لشکر رومی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر ایشان بقول صحیح کرم و مساکم میگوید آن سنده جیش
به آن قوم را که صبح کرد و شمار شام کرد شمار آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شمار اید و غارت کند و در روزگار
شمار اید و بیقول می گفت بر انگیزنده شده ام من باقیامت همچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد بر لبی بیان دو انگشت
نور که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد از آن گفتی اما بعد فان خیر الخلد است کتاب الله بعد از جمعه و نماز پس بدستیکه
بهترین سخنان و فصاحت و بلاغت و در فضل شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم است و صفت خدای عزوجل و منزل است بر
تبلیغ احکام و هدایت خلق خیر الهدی یعنی یا سکون ال تو می گفتند خطب کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم با و فتح و ال و تفسیر کرده است
از هر دو بر روایت فتح بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد است که اضافت آن بسوی رسول و قرآن می
قال تعالی لا تَنكُ كَتَهْدِي و ان هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي و گاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
لا تَنكُ كَتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتِ الْآيَةَ هَدِي سَجْد و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد صلی الله علیه و سلم و این طریقه
امروز در کتب اهل حدیث و اشباع ایشان مضبوط و موجود است بی غلط آرا و اوام مردم و شش الامور خدا تا آنها و بدترین چیزها
چیزهایی است که نو بدید کرده شده است و بدعت است در دین و سبب گفته مرگ و نجات چیزی است که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
در سول می و کل بدعت ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی است
شیخ در ترجمه گفته هر چه پدید آمده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است قیاس کرده شده است
بر آن آثار بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعت ضلالت محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب است
چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غراب کتاب سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر آن متوقف
و بعضی مستحسن است مثل بنای یا لها و درهما و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و صاحب بقول بعضی بعضی مساجد مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بودند چنانکه سیری و غیره و مانند آن و بعضی حرام چنانکه ذاهب اهل مع و انبوا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند
اگر چه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیر بد سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتمی وزیر حدیث علیکم یسئلی و سنته الخلفاء الراشدین الهدی بین نوشته مراد مختلفا
راشدین خلفای اربعه و نوشته اند هر کس سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و در حقیقت سنت خلفای راشدین همان

سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان آنحضرت شهرت یافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و صفات ایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی از اجداد آنصفت ایشان بدعت پندارند و رد کنند و منکر گردند و وصیت کرد با اتباع آن پس سر بر خلقای راشدین بر آن حکم کرده باشند اگر چه با جهناد و قیاس ایشان باشد موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانچه فرمودند که پس از آن مباحث کرد و وصیت با اتباع و فرمود چنگ در زینت من و سنت خلقای راشدین بدعت بر زینت است و نه انما و حکم گیرید آنرا و در روز خود را از کارهای نو پیور شده که در زمان آنحضرت و خلقای راشدین نبوده اند زیرا که هر فصلت که احداث کرده شده بدعت است و هر بدعت ضلالت را سبب ضلالت است زو اما نه و ابوداؤود و الترمذی و ابن ماجه انتهی در حدیث تسک که بسنه غیر من احداث بدعت و مشت چنگ و زردی است اگر چه آنکه باشد مترس از فرود یک درون بدعت اگر چه حسن باشد زیرا که با اتباع سنت پیدا میشود و نور و دیگر قاری بدعت در می آید ظلمت مشلا رعایت آداب خلایق استغایر بدعت بدعت است از بنای رباط و مدرسه چو سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کند تمام قریب و دیگر او منزل کند از آن و این مولودی میگردد و هر یک فضل از آن تا بر سه قساوت قلب که آنرا زین و طنج و ختم گویند میرسد و نو بدعت است و درین عبارت دلالت است بر آنکه سنت حقیر فضل از بدعت حسنه است و اداست بر بدعت حسنه موجب صدق قول او تعالی است بلی همان علی علیه السلام و طبع الله علیه خیر و خیر الله علیه قلوا بوجوه و لهذا حضرت شیخ از آن استعاذ کرده و این تقدیر قول قسمت بدعت است و الترمذی است که قائل ببدعت تقسیم است و هم المحققون و دلیل ما هم بر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابدع بدعت ضلالت لایرضا با الله و رسوله و اولیائه رواه الترمذی و ابن ماجه تخصیص ما تقسیم بدعت نصیده اند مرفوع است بآنکه حدیث قل بدعت ضلالت در مسلم است و عبارت است درین باب این حدیث و بدعت من سن سنة سیده و نحو آن اقتضاست و در سنن است و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم است بر سنن صحاب است مقدم است بر اقتضا پس مفید تقسیم نمودند و لفظ بدعت و محدث هر جا که بر زبان شارع گذشته موصوف بر دو طرف و دوم و تکی گشته نه بحسن و استحباب لهذا اصحاب طهارت و فقها و محدثین قریبا و حدیثا انکار کرده اند بجز بسیاری الاستحسانات علما و افراد اهل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب ایشان است و مجادلات و مطارات و مقالات طولی تاخران از نضایتی بیش نیست بلکه بعد از این معنی که سنت حقیر بهتر از بدعت حسنه است و تخیلش بر رعایت آداب خلایق و جویا قریب با بنای رباط و مدرسه زود چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیره مباحثی غیر ما نوشته اند این نزاع استراعی لغظلی می ماند زیرا که مآل هر دو فریاد یکی است و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیری فی کتاب القواعد من اصغر بعد مثل من التقسیم علی الاقبال علی علیه السلام علی علم بدعت و کلام دقیق و علی التفریح عن الکتاب استه تمویق بقول القائل من له بصیرة فزاد فی کل بدعة فهو کلمة عن منج الحق انما رواه مسلم و ادایت که در این حدیث در مسلم و در وی دلالت است بر سبب بودن بدعت صوته خطبه ای خطیب و جزالت کلام و آوردن جوامع کلم از ترغیب و ترسب و گفتن کلاما بعد و مخاری در حدیث خود در سببایش با بی عقد کرده و در آن جمله صالحه از اجل و یث ذکر نموده و جمع کرده اند بعضی اهل حدیث رویای آن که در آن ذکر ابعاد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ بود و ذلک حدیثه و انشاء علیه السلام کما تفهید الروایة المشار الیه بقوله و فی روایة لة و در روایتی از مسلم است از جابر بن عبد الله رضی الله عنه که گفت کانت خطبة الیوم صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة بود خطبة آنحضرت روز جمع قبل نماز بعد از الله و یسنی علیه باینکه حدیثی گفت خلا و نشان حسن میگردد و روی و در روایتی زیاده کرده با هوایله یعنی بصفات کمالی که او تعالی سزاوار آنست و در حقیقت سستی حدیثا اوست پس شریقول علی اثر ذلک پسر میگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا و قد علا صویحفا و انکله

بلند شده است که از آن وقت صلوات الله علیه و آله بر او فرود آید و تمام نماز را بخواند و تشهد است و در تشهد او در تشهد کسی که استقامت را برای آن مشاهده است
 شویتش در غیر این روایت نیز ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند خبر جناب است بوقتی
 در واکل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنده مروی است که حکایتی است از ابوعبیده بن جراح که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر خطبه که نیست
 یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تشهد نفس نفیس خود را با اسم شریف خویش ذکر میفرمود و در روایتی که در
 در و این است نیز مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من بعد الله فلا مضل له و من يضلل الله فلا هادي له
 و کسی که راه نماید خدا می بسازد پس نیست گمراه کننده برای او و کسی که گمراه کند او را بخدای تعالی پس نیست راه نایزنده سر او را و نسائی نیز مثل
 این حدیث مسلم جامع هر دو روایت اخراج کرده و لیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه در جامع اصول آورده است و للنسائی و مر نسائی راست در
 روایت این زیادت بعد قول وی و کل مدعة ضلالة و کل ضلالة في النار و هو صاحب ضلالت و ارتش در نسخ است مروا است که
 اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد و امر و نهی می فرمود و ذکر میکرد دشت و نار و معاد را و امر می نمود بتقوی الله و تخذیری فرمود
 از غضب او ترغیب میداد و روحیات رضای الهی و دارنده است خواندن آیتی و خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت راد و خطبه می نشست
 میان پرده و خواند قرآن را و تذکیر میکرد مردم را و تخذیری نمود و ظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه و سلم را بخیر گذر شد و در خطبه و جواب
 زیرا که فعلی می بیان اجمال آیه جمیع است و قد قال صلوا الما را بتونی اصلی و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته کافی است سبحان الله الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اكبر و مالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد که کافی است و در سفر سعاده و فصل خطبه نبویه در روز جمع
 بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته و گاه گفتم الحمد لله الحمد لله و المستعينة و المستغفرة و تعود بانته من شرور النفس و من سيئات اعمالنا من بعد الله
 فلا مضل له و من يضلل الله فلا هادي له و شهد ان لا اله الا الله و شهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرة و نذير لامن يدي الساعة من
 يطع الله و رسوله فقد رشده و من يعصها فانه لا يضره الله و لا يضر الله شيئا انتهى و در و این است و من يعصها فقد غوى و نسال
 ربنا ان يجعلنا ممن يطيعه و يطيع رسوله و يتبع رضوانه و يتجنب عقابنا نحن به و له رواه ابوداؤد و عن ابن مسعود و الترمذی النسائی مع زيادة

و - عطاء بن ياسر رضي الله عنه ازاكبر صحابي است و قد ذكره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مثنى مثنى من فقهم شنيدم آنحضرت را می گفت هر سئوگه درازی نماز مرد و کوتاهی
 خطبه وی علامت و دلیل فقر و فم اوست و ناشی است از ان و بعضی تفسیر مثنی بمتنه کرده اند مثنی بفتح میم و همزة کسوره با نون مشدود و سبیل
 گفته و کل شیء دل علی شیء فهو مثنی که انتهى و در آخرین روایت آمده فاطیلو الصلوة و اقصر و لا خطبة پس در آن کنید نماز را و کوتاهی بخوانید خطبه را
 و مراد بطول نماز طولی است که داخل نشود فاعل می زیر نبوی و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میگذازد جمعه را بسوره جمعه و منافقون و این طول
 بنسبت خطبه و نیست تطویل منی عنده و طیبی در و جبر و ان آن مظنة فقر و فهم گفت که نماز هر است و خطبه فرع و از جمله قضایای فقیه است
 که اصل بر فرض ایثار کنند و ایتام بشان آن بیشتر نمایند و در سبیل گفته قصر خطبه از ان جهت علامت فقر جعل شده که فقیه تطویل است بر حقائق
 معانی و جوامع کلم و الفاظ و متکلم است از تعبیه بعبارة جزا تمفیده و لهذا تمام این روایت این است فاطیلو الصلوة و اقصر و لا خطبة
 و ان من البیان السحر الیه شبیه که کلام را که عمل میکند و در دل و جذب میکند عقول را بجاد و بنا بر شمال می بر جزالت و تناسق و لالت افاد
 معانی کثیره و وقوع در مجال می از ترغیب و ترغیب و خوآن و قادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی و تناسق و لالتش نیز که وی می تواند

که جمیع الکلم بیلد و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که در او شد و در کلماتی طریقی است که در تکرار آن گفتند بنده صدیق
عفا الله عنه که شاید در قصر خطبه آنست که کفایت است در الفاظیک که خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که مصدر جمیع کلم و نظر غرائب حکم
ع در خانه اگر کسی است یک حرف نیست و در راه و در آن تنبیه است از حضرت وی مرتبت را بر آن کسی کنند در تکفیر عبادت و طاعت و مشغول شوند
بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تنبیه مردم مطنه عجب و عدم موافقت قول بفعل است و عمل آنکه گفته شود لَمْ تَقُولُوا مَالًا تَفْعَلُونَ پس ایشان
کرد است را بر آن قولاً و فعلاً انتی و بجلال نزد او حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا اللهم الله یا سبحان الله در فرض کافی است و زیادتیا سبیت در حجاب
دارد چه در قرآن فرموده است فاستمعوا لى ذکر الله و مراد بذكر الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق است و بعضی گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روان باشد و این فرج اختلافی است که میان وی صاحبیه در قرات قرآن است و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی آخر رجوع کرد
بقولها و هو لصحیح و علیه المحول که ذاتی شرح سفر السعاده رواه مسکود در صفی گفته ام خطبه پس در قرآن عظیم فاستمعوا لى ذکر الله آمده و در حدیث
شخصین آمده فاذا خطب الامام طویب الشیخ و استمعوا الذکر و مراد از ذکر خطبه است و عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب با هم جز اولاد است میکنند
بر ضروری بودن آن و عمل تمام دلالت میکند که وظیفه جمیع خطبه است و چون خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا و بهم جرم ملاحظه کردیم تنقیح آن
و چون چندین مرتبه در شهرها تدریس سلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امر متقوی تلاوت یافتی بعد عابری سلیمن مسلمات و عملی بودن خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در حکایت خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده فحمد الله و اشنی علیه و در خطبه حاجت الحمد مستحده آمده و عمل مستمره مسلمین بر آن جاری شده اما تشدید
بجست بودن آن و خطبه حاجت خطبه هم و ابوداود و دیگر حدیث را باطلت کرده و در حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکرر آمده است بجهت
حدیث ترمذی کل خطبه لیس فیها تشدید فی کالید الجذارة و بجهت آنکه تشدید خطبه کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و امر مسلمین باستقامت بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده یعنی تذکیر بجهت آنکه عامی و جاهل بهم میدانند که مشرب خطبه پرایی بند
دادن است و تلاوت بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلاث آیات و در حکایات خطبه جمیع آمده است تلا یا مالا لک فی فیض کلینا کثر بیک و اما در حکایت
مسلمین مسلمات پس عمل مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستمره مسلمین در مشاقد و مغارب با وجود آنکه بسیاری از اقا قایم مخاطبان
عجمی بودند انتی و حسن او هشام بنت حارثة بن النعمان صحابیه انصاریه است گفت بود تنورا و تنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جواروی صلی الله علیه و سلم بوی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساق احمد بن زهری گفته نشنیدم پدر امیلت لم هشام بجهت رضوان کرده بود و ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نموده و همین قدر گفته که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها قالت ما اخذت لک رقم
من سورۃ و قال القرآن الحسین الا عن لسان رسول الله از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقرؤها کل جمعة
على السجدة یخوند این سوره را هر جمعه بر منبر آید **بسم الله الرحمن الرحیم** چون خطبه بخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده اند آنکه همیشه وقت العزم در خطبه بخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تلم سوره را
و خطبه بخوانده است پس برین تقدیر یا اگر فرض لم هشام نیز اول سوره را خواهد بود که ذاتی الترحمه و سفر السعاده گفته سوره و بسیار برین فرموده
انتی یعنی از جهت اشتغال می بر سوا عطا شدیده و زوایر الیه و ظاهر لفظ دلالت دارد بخواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بجهت
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نودی تردد و تخریر مفهومی شود در قرات کل بعضی و قرات بعضی او نیز است بجهت خطبه

کتابی شرح منبر السعادة رواه مسلم امام نووی زنه درین حدیث احتجاج قرارت سوره قیامت کلاما او بمصداق در خطبه جمعه استی و در سبل لغته
 معنی دلالت است بر شرف و عیبت قرارت سوره در خطبه جمعه و هم دلالت است بر قرارت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شد است اجماع بر عدم
 وجوب قرارت سوره فکوره و ذب بعضی در خطبه و محافظت آنحضرت برین سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و در بعضی
 دلالت است بر ترویج و عطا در خطبه استی و احسن خطب بعد خطب نبوی خطب ابن جوزی است روح که برای هر جمعه از جمعات سال معین و کسوف و خسوف
 است و استغفار غیرا عبارات جزله و الفاظ مرقعه با معانی تفسیر فرام نموده بیده المنتخب من استجا و الخطب للسید العلامة محمد بن احمد بن عبدالباری الاهدل

سنة الله تعالى فاین خطب و یارین شهرت دار و **عمر بن عباس** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من تكلم يوم الجمعة والا ما مخاطب فهو كمثل الحمار يجعل اسفارا آسى که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
 بخواند پس می ماند خرس است که بر سیدار و کتابار بر پشت خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن و آنکه
 يقول له انصت ليست له اجمعه فان کسی که می گوید او را که حاضرش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و از کتاب منعی عنه
 رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن اشباق بن عیین تشدید با که از تابعین حجاز است بطریق ارسال با سند
 لا باس له بسندی که نیست باک آن و آنرا شاهی است قوی و جمیع مواد مسل از ابن عمر و هو یفسر حدیث ابی هريرة رضي

الله عنه فی الصحیحین و حدیث ابن عباس میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم است مرفوعا بطریق برقع اذا قلت
 لصاحبك انصت يوم الجمعة والا ما مخاطب لغو است و قتی که گوئی تو مر یا خود را که با تو نشسته است خاموش
 باش و ز جمعه سخن کن حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد یک خطبه این نیز که بدیگری امر کنند و خود نگویند
 نشاعتی دارد که داخل لم تقولون الا لا تقولون است و از اینجا معلوم می شود که مکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
 زیرا که اشاده و مقصود کافی است و حکم عیب است در سفر السعادة و شرح و گفتند خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب
 پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق استحباب امام شافعی از ایشان است در جوابی که میگوید که از شافعی

و قول است و از احمد نیز در روایت است وی گوید که ابن عبدالبر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین این سخن غریب است استی
 و گفت فردی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر دست نزد اهل علم که کرده و شتر اند
 مکلم و وقت خطبه اختلاف کرده اند در رسول سلام و تثبیت عاطس بعضی مکروه دارند و بعضی رخصت کنند و در سبب ابوحنیفه آنست که از وقت
 بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد و قطع گرداند نماز را بر خود
 برو حرکت و نیز وصاحب سینه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است چه که است
 از جهت اخلال بفرص استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که استناد

دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج الملم
 حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی حکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام
 و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غریب است و معروف آنست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبة در مصنف خود
 از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می بیند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی تحت است و واجب است

تقلید وی نزد امامت می گفت اندک مراد نماز نماز نافله است والا قضای فائمه وقت خطبه درست بود بی گراهت و نیز اختلاف است که آنکه در شسته
و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متأخرین گفت اندک در نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذكر و تسبیح در وقت فکر
صفات ظاهری بهتر بود و در شرح این هم گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف باشد یا تسبیح و تملین حرام است اکل و شرب و کتابت
و مکروه است تشمیت عاطس و در اسلام و روایتی از ابی یوسف مکره نیست زیرا که فرض است وجوبش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و در وقت تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطف
نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت پنجم و دست مکره نبود و هو الصبح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده است
در سبب گفتن در قول می یوم الجمعة دلالت است بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منی بودن کلام در آن هنگام و در قول می یوم الجمعة
خطبه دلالت است بر اختصاص نبی بحال خطبه و در وی رد است بر سبب که نمی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو
خطبه پس می غیر مخاطب است پس منی نباشد از کلام در آن هنگام و گفته اند که این وقت یسیر است خسته بسکوت برای تنفس پس و
در حکم مخاطب است و تشبیه بحاجرت آنست که از وی ارتفاع یا بلوغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود شکل تعب در استصحاب اسفار و در قول می یست له جمعة دلیل است بر عدم صلوة زیرا که مراد جمعه نماز است
مگر آنکه باجماع کافی است پس لابد است از تاویل باینکه مراد منی فضیلت است چنانکه در حدیث ابن عمر است من لغا و تخلفی رقاب اناس کانت
بروایه ابو داود و ابن خزیمه این و سبب که یکی از روایات این حدیث است گفته معنی می آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و حاجت
کرده اند ابو حنیفه و مالک شافعی و در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیرا که تشبیه می بشبهه مستنکر و ملاحظه وجه شبهه دال است بر حج
آن و قوله اذا قلت لصاحبك ان تاکید نمی از کلام است و چون امر معروف از لغو معدود و شد غیر وی بالا اولی لغو باشد و ظاهر آنست که منی
شامل است مکالمه و ذکر و قرأت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بروی دلیل آوردن است پس نشان جواب تشبیه
و در روایت آنحضرت نزد ذکر شریف و منی پیش قائل وجوب محارص این حدیث است و تخصیص کلی بعموم دیگر حکم است بدون مرجح و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر است که اللغوا لا یحسن و قيل بطلت فضیلة جمعک و صارت ظهر الائمة و عمر . جا
رضی الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة درامردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی بقره و قیل غیره
والتبئی صلے الله علیه و سلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را که از روی دو رکعت تحیة المسجود قال
گفت نه قال ففصل رکعتین فرمود بر خیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفین هم آمده و نزد مسلم بخاریها
و تبویب کرد بخاری برای این و گفت باب من جاء والا امام یخطب یصلی رکعتین خفیفین و در حدیث دلیل است بر گذاردن تحیة المسجود وقت خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است مستند شافعی و احمد و اسحق و در وجوب تحیة المسجود بمن حدیث
و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفتند و از ایشان اند خفیه و حدیث حجت است بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیازده و چه همه مردود است و صنف آنرا در فتح الباری بیان کرده اند آنکه می گویند فرمود آنحضرت شاید که پیش از من بود یا مخصوص بیان
مرد باشد که درامرد و تسبیح این هم گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین است چنانکه در قطنی
در سنن از حدیث الش آورده که درامردی مسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و او حدیث و مساکیر

مروی است در مثل تحت است نزد اخصوئنا که مرفوع نیز آمده و خالی است از معارض چه غیر وی سالت است از قطع خطبه و اسباب آن و این زیادت
 زیادت نفع مقبول است انتهى گویم در تکلم مشکوٰۃ نیز این حدیث را از اقطعی از محمد بن قیس آورده و در وی را از اوزار و جوب تحیت المسجد است چنانکه اسباب
 و قطع خطبه بر آن و مال است حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مگر و است بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت
 خطبه آمده و همین است مذہب مالک و سفیان ثوری و بعضی گویند که امر بتأخر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت فرمود
 که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس منبر بود که میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را به بپندد و بر حال بی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه
 این معنی هم بوجود آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد است پس در برابر نص صریح ستمشی نشود و همچنین آنچه گفتند اند
 این صلوة که آنحضرت آن مرد را بگذارون آن امر کرده نماز صحیح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافت و نیز سه تالال کرده اند
 بقول تعالی و لاد اقریح القران فاستمعوا له و انصتوا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص است و آن عام و خطبه قرآن نیست گفته اند
 آنحضرت نمی کرد که گوید و صاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب میخواند و این امر بالمعروف است و جواب گفته اند که این امر شارع است
 و آن هم امر شارع است پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذار و نیز گویند اهل بیت خلف از سلف اطلب
 کرده اند بر منع ناقله و وقت خطبه و این دلیل مالکیست و وجوبش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام
 زیرا که ترمذی و ابن خزيمة از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذار و در رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند و
 ابا کرد و بگذار و بعد گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث در قطع
 هم حاصل شد و آن حدیث ابن عمر فرموده باین لفظ اذ دخل احدکم المسجد و الامام یخطب فلا صلوة و الاکلام حق پیغمبر الامام رواه الطبرانی فی الکبیر و
 ایوب بن نیک است و وی متروک است و ضعف جماعه و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال خطی متفق علیهم در سبل گفته اند کرده اند
 باین حدیث جواز قطع خطبه بر این خطیب بکلام سیر و گفته اند اینک از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده منجلا و امر مشرود و خطبه است و امر آنحضرت
 بر آن دلیل وجوب است و باین رفته اند بعضی و هر که در آید محرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع است زیرا که طواف تحیت است با آنکه غلب
 آنست که دخل نمی نشیند مگر بعد و رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید و چنانچه غیر مستحب است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر
 در مسجد است مشروع باشد و نگذارون آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بجز دخول مشتغل نمازی شد و عادت شریف آن بود که نماز عید
 در عید گاه میگزارد و در مسجد جز یکبار نگزارد پس نیست در وی دلیل بر عدم شریعت آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد اتقی

و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة
 و المنافقون بعد آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورة جمعه و سورة منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و در
 تخصیص این دو سورة آنست که در سورة جمعه حث است بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 و ذکر چهار حکم در بعثت وی حث بر ذکر خدا و در سورة منافقون توبیح اهل نفاق است و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار
 از رسول خدا و اجماع منافقین درین نماز بسیار بود در آخر وی و عطا و حث است بر صدقه و اما خواندن اخیر سورة جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون
 در رکعت ثانیة مخالف است در سفر سعاده گفته خاصیت و او از هم آفتاب خواندن سورة جمعه و منافقون در نماز جمعه یا خواندن
 سبحان الله و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مطلب می نمود و اقتضای بعضی از سورة جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت

وجمال ايمه بران ماومت می نمایند انشی و در روایت مسلم و ترمذی است که عتیفه ساخت مروان ابوهریره را بحدیث خود بکه آمد پس گزاره با ابوهریره
 جمع و خواند بعد الحمد سوره جمعه در رکعت اولی و اذاجاک المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا اباهریره تو دو سوره خواندی که
 علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا اصلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابو داود و بی
 اختلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم در مصفی گفته در پیش مالکی و شافعی است قرأت سوره جمعه و منافقون
 و همچنین قرأت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را بعض صلوات مکرره داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند
 آنست که این قرأت در صورتی است که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرأت بغیر آن مکرره سازد و اگر بجهت آسانی یا تیرگای بقرات آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید که گاه گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة نماند انشی **وله**
 ابی سلم عن النعمان بن بشیر یفتح باب کسرتین مجر صلی است و اول مولودی است که در آنه مار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
 آنحضرت هشت ساله بود رضي الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العید بن و فی الجمعة

در نماز هر دو عید و نماز جمعه بستیج اسم رَبِّكَ الْأَعْلَى وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانی
 بعد فاتحه و تمام حدیث این است و چون جمع می شد عید و جمعه در یک روز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و از اینجا تاکید است بر قرأت
 این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهومی می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود ولیکن در سفر السعاده گفته که بر یک
 ازین دو سوره التبت می نمود انشی و در سبیل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس فکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفت و در سوره سبح اسم و غاشیه
 تذکیر است باحوال آخرت و وعد و وعید است پس قرأت آن مناسب حال این نماز جامع است و وارد شده که در عیدین سوره ق و واقترت
 میخواند انشی **و سخن** زید بن ارقم قال صلی الله علیه وسلم العیدین در خص فی الجمعة ثم قال من شاء

ان یصلی فلیصل گزارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه بستر رخصت داد و در نماز جمعه بستر فرمود هر که خواهد بگذارد و جمعه را پس باید که بگذارد و این
 بیان رخصت است و اعلام است باینکه ترخیص این لفظ بود و ابو داود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
 تحقیق جمع شدند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی است او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کنند ایم و این حدیث معلول است بار سال
 و در سندش بقیه بن الولید است و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کنه احمد بن حنبل در واه البخاری من حدیث سفیان بن عیینه
 عن عبد العزیز موصولاً مقیداً باهل العوالی و سنادش ضعیف است و رواه الطبرانی من و ج آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
 و الحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیث است از ابن عباس و ابن الزبیر و غیره در واه الخمسة الا الترمذی

یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز و صحیح علی بن المدینی و ابن خزیمه حدیث دلیل است بر اینکه نماز جمعه بعد نماز عید
 رخصت است و فعل و ترک و می هر دو جائز است و خاص است بکسی که نماز عید گزارده است نه کسی که آنرا نگذارده و باین رفته است جاست
 مگر در حق امام و تنه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین جهت که دلیل و جوبش عام است هر یک ایام را
 و احادیث و آثار مذکوره معقومی تخصیص او نیست زیرا که در اسانیدش مقال است گویم حدیث زید بن ارقم را بن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
 در ان طعن ننموده پس صلح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام با جاود و ذهب عطا سقوط فرض است از همگان بنظایر قول و
 من شان ان یصلی فلیصل و فعل این الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد و عطا گوید بستر آدمیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد بنیابن الزبیر پس گذردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس و طائف چون از آنجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصحاب ششصد یعنی فعل او موافق سنت واقع شده و لیکن شوکانی گفته در سناوش مقال است و ابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که اباس ابن ارمه را وی می اندیزد جمعی است و نزد وی نیز ساقطی شود فرض ظهر و گذارد نهی شود مگر عصر و بود او و از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو وعید است که مجتمع شد در یک روز پس جمع کرده دورا و گذارد و در رکعت صبحدم و زیاد نکرد بر آن تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه اصل است در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی صحت این قول است زیرا که چون واجب اصل با امکان او اسقاط شد بدل با اولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر آن زیرا که در جمعه نخصت داد و نماز ظهر امر نفرمود با تقدیر اسقاط جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربي و آید مذہب ابن الزبیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج ابن الزبیر برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در نگذاشتن وی ظهر را بخانه خود پس خرم باینکه مذہب ابن الزبیر سقوط ظهر است روز جمعه بر کسیکه نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم یعنی ظهر را مشعرست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجماعت صحیح نیست بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح است بلکه فرض اصلی همان ظهر است که شب امیر ابراهیم فرموده شده و جمعه تا آخرت از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجما تا زیرا که این بدل است از وی و تحقیق صاحب اسهل فی رساله

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعاً چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل است بر شریعت چهار رکعت بعد جمعه و ظاهر امر اگر چه واجب است لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مسلماً بعد الجمعة فليصل اربعاً آنرا از وجوب بر آورده و زواه ابو داود و الترمذی ایضاً و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذہب اسحق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل است از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن آن در پی نبوی گفت و کان صلی الله علیه و سلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین مستهما و امر من صلاها ان یصلی بعد اربعاً قال شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعاً و ان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبیل گفته و علی بن ابدال الاحادیث و ابو داود و از ابن عمر آورده که چون مسجد بگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین است از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت و خانه خود آتی در صحیفی گفته در بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است آتی گویم و نزد صاحبین شافعی چهار رکعت و در شرح سفر سعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث کفرگوشد و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی با عث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت قتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و باین قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر می گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگردد

این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطاء آورده که دید این عمر را که گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روا
 آمده که بود این عمر چون میگردد و بعد از آن چهار رکعت پس بیشتر میگردد و چون بدین می بود
 میگردد و جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذازد و دو رکعت و میگذازد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که میگردد و آنرا گفته اند این پیشتر رفتن این عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دلیل
 نگذازد تا تکلم کند یا ببردن نزد و این حکم در جمیع نماز با جاری است و فصل کردن بیکان بمنزله خروج است یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه بتقدیم
 نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد و الله اعلم کنهات ایشانشان در مدینه از مسجد نبوی فریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و منزل
 پس فرقی بیکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوٰه گفته اند که نگذازدن بلکه در مسجد بجهت تقظیم مکه است که جائز است در و
 آنچه مکروه است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است
 از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد و بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پیشتر چهار رکعت انتهی و آه مسلّم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بلی عقیقه
 کرده است بعنوان باشد فی الصلوة قبل الجمعة و بعد از آن گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذازد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
 چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك بندهب این مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک
 القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و از آن
 مؤذن الحدیث و خاتمه آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنتین ثم یصلی ما کتب له ثم یصمت
 و در صحیح مسلم از ابی هریره که من غشلت ثم آتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم الصمت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی در شرح صحیح
 از ابی هریره آورده من کان یصلی یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعاً و بعداً اربعاً و رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور است بعضی گفته اند
 که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو سلیم غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه
 و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود این عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
 و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود می گفت که همچنین میکرد و بخیبر خدا صلی الله علیه و سلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی و خلاصه
 بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد و بخیبر خدا صلی الله علیه و سلم صحیح فضل الخیر
 که نگذازدن دو رکعت است بعد از نماز جمعه در خانه نه بجموع نگذازدن قبل الجمعة و بعد از آن حدیث دیگر و نیز نگذازدن نماز پیش از جمعه اگر مراد
 بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبته می شد و بعد از وی نماز جمعه پس نگذازدن
 نماز پیش از جمعه بگنایش ندارد پس آن متقل مطلق باشد سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعاده گفته حصول یقین بر اینست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصل زوال و اثبات آن محدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل است و در شرح ابن العمام می گوید
 که خروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از زوال بود پس جائز است که بعد از نگذازدن اربع رکعات باشد و می گوید واجب است حکم کردن بوقوع
 بن مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذازد و بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
 ساعتی است که کشاده می شود در وی در بامی آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را
 چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و در این وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکردند او را بر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهى اگر گویند مقصود این بعضی که نفی است قبل الجمه میلند نفی نمازی است که در آن جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه باشد و الله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد اذان حدیث آورده و در رکعت بعد الجمعة را گفته و در صلوة قبل الجمعة حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیل بر خلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عناية و بی بذکر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود بهجت و در صحیح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد از قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت انتهى و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و سبالتا کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیست رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبداللہ بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ما بین صلوة مغرب و ضحی الا و بین یدیهما رکعتان قال العبد الضعیف اصلح اللہ حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علیاً در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهى کلام شیخ الدہلوی رحمۃ اللہ تعالی گوئیم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ است زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از آن صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی است آری روایات مذکورہ اقتضای جواز آن میکند و تا بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هوکامتری و اقوال و افعال صحابه را در تشریح چیزی دخل نیست اهل مدان و رود و نصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس اگر مصنف یعنی صاحب سفر السعاده از روایت علما درین امر خاصه بر جای خود و دلیل غایت استقرای اوست و اللہ اعلم بالصواب و سخن ابی یزید الشائب بن یزید الکندی صحابی صغیر است پیداشد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجه الوداع حاضر بود و هفت ساله روایت میکند از پیغمبر خلیل الحدیث است عمر بن الخطاب او را بر سوق مدینه عامل کرده بود مدت ثمانین و قبل سنته و ثمانین و هفتاد و نین مات من صحابه بالمدينة علی قول رومی عن الزهیری و محمد بن یوسف رضی اللہ عنہ ان معاویة قال له اذا اصلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تتکلم او خرجه بدرستی که گفت او را به ماده چون گذاردی جمع را پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برائی از مسجد فات پس بدستیک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرنا بذلك ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی تتکلم او خرجه امر کرده را باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآیم و این حکم در جمیع نماز با جاریست و درین باب است از ابن عمر مرفوعاً و از عصمه مرفوعاً و راه الطبرانی بسنه ضعیف رواه مسلم و درین حدیث مشهوره فصل نافله است از فرضیه و وصل نکردن آن بدان و ظاهری تحریم است و خاص نیست بجمعه اگر چه راوی تخصیص کرد آنرا بیک نماز جمعه و حکمت در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بنا فله و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب است تحویل برای نافله از موضع فرضیه و افضل تحویل است بسوی خانه خود زیرا که کردن نوافل در بوقت افضل است و رنه در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود است ابو داود

از حدیث ابو هریره آورده مرفوعاً آیا عجز می آید بی از شما از اینکه متقدم شود یا متاخر از زمین یا از شمال خود در نماز یعنی سجده و تضعیف کرد و از آنجا

بود او و گفت بخاری در صحیح خود و دیگر عن ابی هریره رفعه لا یبتلع الامام فی مکاة ولم یصح اتقی و عمر بن الخطاب رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اغتسل ثرانی الجمعة فصلی ما قدر له ما هر که غسل کند پستری یا پیرجمعه را

پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او و نماز او نافل است و بعضی آنرا بر سنت جموع حل کرده اند و علماء در سنت قبل از پیرجمعه سخت

و قومی آنرا سکر کرده و تفصیلش در شرح سفر السعاده مذکور است ثمرانصت حتی یفرغ الامام من خطبته پستری خاموش ماند

تا آنکه فارغ گردد و امام از خطبه خود انصت از انصت است و هو السکوت و این غیر شماع است زیرا که شماع اصفاست برای سماع چیز

و لذا حق تعالی گفته قاسم عوالة و انصتوا و گذشت کلام در آنکه انصت واجب است بانه و در وی دلالت است بر آنکه نمی از کلام

در وقت خطبه است نه بعد فرغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما قلت علیه حتی ثمر یصلی معک پستری بگذارد نماز

جمعه با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری و فصل ثلثة ايام امر زیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه

دیگر است از گنا یا آن و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روزه است سه دیگر

افزاییده می شود داده شود و مغفور کبارند یا صغائر جمهور بر آنند که صغائر اند زیرا که کبار برون توبه بخشیده نمی شوند و فضل پر فرغ و نصب

در روایت است در احوال مسلم در وی دلالت است بر آنکه لا بد است در اخراج از آنرا از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم

من توبتاً فاحسن التوضوء ثم اتی الجمعة و این روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه مذکور است

ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذهب امام احمد نیز استحباب است و در روایتی واجب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز در مذهب مالک

و بعضی از حنابله واجب است و باین رفته است شوکانی روح و بران ادله صحیح راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ اعم

در شرح سفر السعاده در آن کلام کرده اما مذهب حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصاف در آن بعد جمع مجموع احادیث وارد درین باب

قول بوجوب است و تقریر تصفی درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عایشه استحباب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمعه

صحابه و تابعین برین استحباب است پس قضا در روایتی واجب و استحباب یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیثی واجب فسخ باشد

حدیث استحباب و همین است میل ابن عباس یا این است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله اعلم مسئله

غسل از سنن بدی است در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه تا اول پس حدیث

اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما تانی پس حدیث یخین حق علی کل مسلم

ان یظن یتو ما من سبعة ايام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بعضی مأمور باشد و باین تفصیل که گردیم خلاف در میان دو قول فقها

بر خاست و دلیل هر یکی را محل پیدا شد و همچنین است قضای این بنده ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند

بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت او است و بدیهه پس میگویم که سنت تخفیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد است

و کلام درین سبب در باب غسل گذشت و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

ذکر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم وهو قائم يصلي يسأل الله عز وجل شيئاً الا اعطاه اياه

مراد نماز عاست سوال میکند خدا در آن ساعت چیزی را که حرام و نامرغی نباشد مگر آنکه بر به خدای تعالی آن بنده را آن چیز و اشارت بین یقولوها
 و اشاره کرد آنحضرت برست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شده و درین حدیث ابهام ساعت است و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم است
 و نسبت بارگان و نوبت معنی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از حفاظ و ساقط است در روایت دیگران و محلی است از بعضی علمای امر
 میگردند و محرف می از حدیث گویا تشکیک کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که است نماز است و همچنین چون از وقت جلوس
 خطیب سبب باشد تا انصراف می و تاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة است و منتظر صلوة و صلوة است کما ثبت فی الحدیث بقوله
 قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کنند نماز میجی مصلی است یا از باب اطلاق مسبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة
 سبب است برای ایقاع صلوة و مشیه آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیه بعضی روات اند و اما
 کیفیت اشاره پس این است که نماز انگشت خود را بر لپتن وسطی و از خضریان کرد قلت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده و در این باب
 مفید آمده مالک سیال الله انما و عند احمد مالک سیال انما او قطیعة رجم متفق است کیکه سیوطی در نور اللعمه فی خصائص الفقه گفته اختلاف
 کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعد هم درین ساعت بر زیاده از سنی قول بعد از این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید فی روایة المسلم
 و هی سحابة خفيفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است در سفر السعادة گفته علماء را یعنی از صحابه و تابعین
 و من بعد هم درین ساعت خلافت است بر و قول بعضی میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد و هم و آن
 صحیح است باقی است و در تعیین وقت آن خلافت است که در وقتی تعیین است از روز جمعه یا آنرا وقتی تعیین نیست و کسانی که می گویند وقت
 آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتمی گویم و درینجا دو قول است یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند و در جمعه
 به چو شب قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که
 فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب بن جبار آورده که اگر یکی شتمت کند جمعه را بر جمعه
 متعدد هر آینه بیاید آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین و عاکنند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوی
 شود تا مانه را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل جمعه مشغول شود نیز در یابد و سبب است اکتشاف و عا در روز جمعه بامید آنکه توافق ساعت اجابت
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و اما غزالی گفته
 که این شبها اقوال است و جزم بر این عساکر و غیره و سبب طبری گفته اظهر تعیین است و عن ابی یزید عاصم بن عبد الله بن قیس
 عن ابيه بصم با و سکون ابن ابی موسی الاشعری از تابعین است ساعت دارد از پدر خود و علی ابن عمر و غیر هم قال گفت ابو موسی
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی ما بید
 ان یجلس الامام الی ان یقضی الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان خطبه
 مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد و الله اعلم و آه مسکلم و ابوداود و این یکی ازان یازده وجه است که صاحب
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی مار و عن البیهقی و ابن ابی عمیر و ابن العری و عجم
 و سبب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و شهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیجاب جمیع وقت معین
 نیست بلکه می باشد در انشای این وقت لقوله یقولها و قوله خفیفه و فاعن ذکر وقت انتقال اوست در ان پس ابتدای جمله و بی ابتدای خطبه است
 مثلاً

والتنهایی وی انتهایی نماز است انتقی قول دوم مروی از ابوهریره است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب و لیکن در سنن ابی یوسف است و او ضعیف است و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان است روایت کرده اند و این عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوهریره هم بطریق کبریث در آن داخل است روایت کرده و طبری و عیاض و قریبی و غیر هم نیز از احکامیت کرده و حال این روایت نیز وضعف مثل روایت اول است قول سوم عند الزوال است و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول است رواه عبد الرزاق و ابن المنذر قول چهارم گاهی است که مؤذن شروع کند در اذان جمع و این انغایشه مروی است از جبر بن المنذر قول پنجم آن زمان است که نماز جمع میگردد و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمر و ابن عوف از پدر از هر مرفوعاً روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف است در روایت بهیچ این قول را در شعب الایمان روایت کرده و ابن شیبانه ابو هریره آورده و سنن ابی قوی است قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گفتار دن جمع است و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر روایت کرده قول هشتم آخر ساعتی است از روز سفر السعادة گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین است انتقی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعاً و مالک ابن خزمید و ابن حبان و صحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز و این را ابن جریر از شیبی و از ابی برد بن ابی موسی آورده و گفته که این عمر مشهور آن کرده قول دهم ساعت سوم است از آخر روز جمع و این را صاحب معنی حکایت کرده و در سنن امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعاً آمده و لیکن اسناد وی ضعیف است و در القصال می سخن است و علی بن طلحه که از ابوهریره روایت آن کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست قول یازدهم همان است که در حدیث باب مذکور شده و در صحیح الدارقطنی آمده من قول ابی بردة و ترجیح داد و دارقطنی این معنی را که آن قول ابی بردة است قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را در تعیین اوقات عبادات مسرح نیست و یاتی ما علیه به الدارقطنی قریباً و فی حدیث ابی یوسف عبد الله بن سلام از ابی قینقاع هر اشقی از اولاد یوسف بن یعقوب الغنوی علیهما السلام و یکی از اخبار است و یکی از آنهاست که گواهی داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای و سه بهجت رومی عن ابناه یوسف و محمد و النس بن مالک غیر هم مرد در مدینه سه تلت و اربعین و سلام تخفیف اللهم است مبر و گفته نیست و عرب سلام تخفیف جزوی عند ابن ماجه و لفظوی این است از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالساً انما التجد فی کتاب الله یعنی التوراة فی الجمعة لایوافقها عبد مسلم یعنی یسأل الله عزوجل فیها ما شاء الا قضی الله حاجته قال عبد الله فاشاری رسول الله صلی الله علیه و سلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت آتی ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعة النهار قلت انها لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس للجلسة الا الصلوة فهو فی صلوة انتهی و جابر عند ابی داود و النسائی انها صابین صلوة العصر الی غروب الشمس که آن ساعت در میان نماز عصر و فرود رفتن آفتاب است آفتاب بفتح همزه مبتدأ است و خبر وی قول او است و فی حدیث عبد الله بن ماجه و لفظ سفر السعادة درین مقام این است که از وقت عصر است تا غروب آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعاً روایت کرده اند و سنن ابی یوسف ضعیف است در سفر السعادة گفته این احوال و در قول است اول آنکه از جلوس امام است

بر منبر تا تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول صحیح اقوال است انتہی و تصنیف در فتح الباری نیز ذکر کرده که در صحیح اقوال این دو قول است و هر چه جزین دو قول است یا ضعیف الا سناد است یا موقوف که سناد کرده قائل آن با جتاد خود بی سماع و توقیف لهذا درین جانب زمین دو قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف را که ازین دو قول اسحج ترک کند است بهیچ وجه و جماعه از علما قول اول را اسحج گفته اند بهیچ گفت مسلم گوید حدیث ابی موسی صحیح ترین و جدیدترین چیزی است درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صحیح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود و بجانب غیری و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لایجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح است و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر بر ترجیح قول عبداللہ بن سلام رفت و رجح احمد بن حنبل غیر العقول روایتی از احمد بن حنبل است که احمد گفته اکثر احادیث درین جانب است و ابن عبدالبر گوید که این اثبت چیزی است درین باب سعید بن منصور با سناد صحیح آورده از ابی سلمہ بن عبد الرحمن کہ مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکره ساعت جمع کردند پس مفرق شدند و اختلاف نکردند درینکه این ساعت آخر ساعت است از روز جمعہ و تبتخه اسحج و غیره و اکثر ایمن را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بر آن و اشکال کرده اند کہ این ترجیح چیزی است کہ نیست در صحیح بر چیزی کہ در صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیره با این است کہ آنچه دو صحیحین یا یکی ازین هر دو است مقدم است بر غیر و س و جوابش آنست کہ این تقدیم جائی است کہ حدیث صحیحین یا یکی ازین هر دو از منتقدات حفاظ نباشد و آنچه حدیث ابو موسی کہ در مسلم است و معلول است با نقطاع واضطراب اما اول پس باین جهت کہ از روایت محرفه بن بکیر است و تصریح کرده اند کہ وی از پدر خود ساعت ندارد پس بشرط مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت کہ اهل کوفه آنرا از ابی بردہ غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بردہ کوفی است و اهل بلد او اعلم اند بحدیث وی از بکیر پس اگر نزد ابو بردہ مرفوع می بود و وقت نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرد و قرطبی کہ صواب وقت است پس این حدیث یعنی حدیث ابو موسی اگر چه در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن در اتصال سندش مقال است و از جمله آن ساعتی است کہ در احادیث مسلم اتفاقا و احواتا واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نوده اند و باین جانب است صاحب سفر السعاده نیز کما تقدم و شیخ نیم در ترجمه باین رفت چنانکہ گفت گفت بنده ضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زہرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوته کہ وی می گماشت خادم خود را تا انتظا کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتہی بلغظه و حافظ ابن القیم رح میان هر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق کہ ساعت منحصر است در یکی ازین دو وقت و سبقت الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه وقد اختلف فیما علی اکثر من اربعین قولاً املیتها فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده شده است درین ساعت اجابت کہ در روز جمعہ است بر زیاد از چهل قول املا کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری کہ موسوم است بفتح الباری و این یازده قول کہ مذکور شد سنجار آن اقوال است و قول دوازدهم آنکه وقتی است کہ اذان گوید مؤذن برای نماز یا باد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا باین ابی شیبہ از عایشه زینب و هم اول ساعت بعد طلوع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرده او را محب طبری در شرحش چهاردهم نیز طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء یا نیز هم بعد از زوال تا اشدن سایه نصف ذراع حکاه الحب الطبری و قبله الزکی المنذری شامز و هم نیز بعد از زوال ولیکن تا اشدن سایه یک ذراع حکاه عیاض القرطبی و النووی هفتدهم از زوال تا خروج امام مخطبه حکاه القاضی ابو طیب الطبری هیشدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الرومانی عن الحسن و ذکره بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نیز خروج امام مخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترجمه ابن حنبل بصری گفته کہ

بمردی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد و او را بستم باین خروج امام تا اقامت نماز و این نیز منقول است از حسن بصری و از بعضی تابعین شام است و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سنی جمعه است تا فراغ از نماز و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه و یغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده است و دوم نزد تافزین و نزد فکیر امام و نزد اقامت و این را بعضی علما از عوف بن مالک شحی صحابی روایت کرده است و سوم نزد اذان و بر این امام و اقامت این را ابن شیبہ و ابن المنذر از ابی امام آورده است چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابن عمر فرموده آورده و اسنادش ضعیف است بستم پنجم تاریخین خطیب منبر و شروع در خطبه چگاه الفزالی فی الاحیاء است و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین چگاه اطیبی عن بعض شرح المصابیح است و هفتم نزد نزول امام از منبر رواه ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با سند صحیح عن ابی هریره و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذ اقام الناس الی الصلوة بست و هشتم همگام قیام ناس و قیام امام در مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری آورده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سند ضعیف است و نهم ساعتی که بغیر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از اذان و خطبه و غیر هما هم مسائل است و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیب است شمس که نصف و سی ظاهر باشد و نصف و سی غائب و این را طبرانی در اوسط و اوطنی در علل و بهیقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زبیر بن بن الحسین بن علی سلام الله علیه جمیعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث کرد مرا فاطمة گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب پس بود و نماز که میکند شست روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بافتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه شیدان اقبال میکرد برای عاتا آنکه غائب می شد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال او این است آن اقوال که مصنف در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانکه نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمع جهات متغایر و متخالف باشند بلکه بسیاری از آن بحدیثی است که متحد است با غیر خود نیست مراد اکثر آنها که مستوعب شامل است تمامی آنوقت را که تعیین فرموده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جز وی از آن بر لیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث دیگر وی ساعت خفیفه چنانچه از وقت زوال یا وقت نماز یا وقت نماز و فائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای منظره آن ابتدا خطبه باشد و انتهای آن صلوة مثلاً کما تقدم مجلاً و بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و وقوع آن ساعت را در الوقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعاً و الله اعلم بالله التوفیق

و سن جا بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصا عدا جمعة گذشت سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسته کس با امام و بعضی چار و بعضی و بعضی دو زده و بعضی بست و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفته اند و بعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه مصر جامع و بعضی بدون حمام و جامع با تعداد سکنه بلده و همچنین دیگر حد و روش الط مثل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

غیر صالح احتجاج است شوکانی گفته نیست برین اقوال اثار از علم و یافته نمی شود حرفی واحد از ان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت کند بر بودن این امور شروط صحیح جمعه یا فرضی از تراخیص آن بار کنی از ارکان آن انتهی و وی را هم درین باب رساله مستقلة است رواه الدارقطنی در مصفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه سبب بیهود و احد نصاری بران دلالت می نماید و بی شبهه در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا یهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه و سلم جمع بالمدينة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و بهم جزا بیشتر می بود نزار اربعین بدجته بسیار و آیا وجود اربعین ضروری است در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری است و فی نظر زیر که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از ان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الخامی و صف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شریعت بوده است و لهذا صلی تعالی فرمود و لذلک اذا اوتجارتا او فکفوا الایه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالباً خطب آنحضرت طویل بود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در وی اگر دین اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنم شوند و آنافرها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه نبی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مدینه که در عرفه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تختم در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل مدینه می تواند شد در حق اهل مدینه نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و آنحضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر جمع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در مدینه نیست و نه در بیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود اربعه است و در عوالی و قریه قلت متوطنان پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اهم قریه توان اطلاق نمود و واجب است صدکس باشند یا زیاد و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس و حال بالغ حُر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند نشأ آن تحقق جماعه عظیمه است که در صورت تعدد جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر استماع و عظیم ایشان و صفیه نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر نشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر مستمر بود و نشأ آن امرست تقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استخاب باشد چنانکه تقدیم اقرام علم و سایر نظائر مسأله و آنحضرت علی که اربع الی الامام الخمیس برین مقدم والی در محل ولایت خود است الی قوله و اگر جمعه در یابد نماز نظر لازم شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز جمعه در عرفات و قوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف زیرا که در سند وی عبدالعزیز بن عبدالرحمن است و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبدالعزیز ضعیف است و خصیف مختلف نشأ گفته عبدالعزیز بن شقیق و دارقطنی گفته مسکر الحدیث و ابن جان بخوبی نمی کرد احتجاج بوی و بهیقی هم این حدیث را روایت کرده و بحجای فصاحتها فاقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یصح بشک و درین باب حدیثهاست که نیست اصل برای آن و گفته عبدالخنی ثابت نیست در حدیثی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس فته اند بسوی و جواب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد عمر بن عبدالعزیز و شافعی در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است نزد شافعی و نه سبب خفیه آنست که منعقد می شود بسته کس بعد از آن و این اقل عددست و منعقد می شود بان پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فاستحقوا و گفته اند

خطابه جماعت راست بعد از اقل جمع سه کس اند پس دلالت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمع بعد از نماز الالبست از منادی پس سه کس
باشند مع امام نیست و دلیل بر این شرط زیادیه برین قدر و در بعضی کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا با جماعت و قد
صرح فی البحر بعد از مناقض اوست قوله تعالی **اقْبِلُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ كَمَا تَقُونَ** زیرا که لازم نمی آید ازین ایتمای نیکو در جماعت
گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست در اینجا دلیل بر تعیین عدد از کتاب و سنت و چون معلوم شد
که نماز جمعه نمی باشد مگر با جماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی
و در کس اقل باقیم به الجماعه اند حدیث الاثنان جماعه پس تمام شود جمع بر کس در ظاهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد
معتبر در نماز جمعه که شمارش پنج باره قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبیه کرده بود بر دعای خود آورده که نیست ناهض
از روی حجت بر شرطیت پسر گفته و آنچه منقول است از حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که در جمع کثیری گذارد و موقوف نبود بر عدد و معتبر
جمعی است که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و حاجران به گنجهت رسند و مصداق
سرور شوند و آیه کریمه دال است بر امر جماعت پس اگر وقت کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بر آن آیه کریمه دور نباشد قلت و قد کتبنا رسالت فی
شروط الجمعة التي ذکرناها و وسعنا فيها المقال و الاستدلال سمینا باللعنة فی تحقیق شرائط الجمعة التي گویم ارجح غایب درین باب فخر و شوکانی
کما تقدم و باقی قیل و قال است پس **وعن** سمره بن جندب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه

وسلم كان يستغفر للمؤمنين والمؤمنات في كل جمعة بدريه استغفرت طلب آمرزش میگرد برای مردان
و زنان ایمان دارد بر جمعه و در روی دلیل سنت بر مشروعیست استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن
خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گوایه ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بر آن دلیل وجوب است کما یفید و کان
و غیر ایشان گفته اند که مندوب است و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته و الاول انظر رواه البزار باسناده
لکن زیرا که وی گفته نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه و سلم مگر همین اسناد و در سند او یوسف بن خالد بستی است و او ضعیف است
و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مکرر زیادت و المسلمین و المسلمات **وعن** جابر بن سمرق رضي الله عنه ان النبي

صلى الله عليه وسلم كان في الخطبة يقرأ آيات من القرآن يذکر للناس بدريه استغفرت که میخواند
در خطبه آیتی چند از قرآن تذکره میگرد مردم را قواعد اسلام و محبت دین بایشان تعلیم می فرمود و نیز که موت و زنده دنیای ترغیب
در آخرت و عظمی نمود رواه ابوداؤد و اصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم است گوایم او وی حدیث ام هشام بنت حله است
و در روی این است که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من
حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این است که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش همی مجهول
و بقیه رجال می موثق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند در خطبه آخر سوره نصر
پس بگنبدش در آمد منبر و دوباره در سندش در کس ضعیف اند **وعن** طارق بن شهاب رضي الله عنه صحابی کوفی است
بن عبد شمس احسی بجلی در ریافت جاہلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی مگر تاورد و غیر کرد در خلافت شصتین سی و سه ایسی آنچه از غزوه
و سر به و فرود گشته پیشش و دو یا بیشتر او درین دلد از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آن رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال الجمعة حتى واجب على كل مسلم في جماعة بحقه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است
و جمعی جماعت در سنت نیست در حجة الله البالغة گفته است تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن در جمعه شرط
نواخت حضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای وی و ائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلقان و مواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازینجا قرنا بعد قرن و عصر ابد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعه
واجب است بر بیجا کس نیز بلکه بیجا کس قریه متفرقی می شود و فرمود جمعه واجب است بر هر قریه و این اقل چیزی است که گفته می شود در حق
وی جماعت پس گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که از آن تخلف ورزد گنهار باشد انتهی مخصوصا و لیکن این حدیث که جمعه واجب است
بر هر قریه که مدعی امام باشد اگر چه همین چند کس بوند و در روایتی و اگر چه نباشند مگر سه کس و چهارم ایشان امام بود بیعتی و این عدی این را
روایت کرده اند گفته اند که ضعیف است و منقطع نیز است لا عمل اگر چه چهار گروه واجب نیست مملو که یکی بنده که در
ملک و تصرف کسی است و امر آقا و دوم زن و سومی سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی و من بعضی چهارم بیمار از جهت ضعف
و ناتوانی و ظاهر استقامت فرسویت ازینما بتدریج و ترتیب واقع شده شیع در شرح سفر السعادة گفته شرط و وجوب جمعه بعد از آن وجود مصرا یافتای آن
بلوغ و عقل و ذکورت و خیریت و اقامت و صحت و سلامت عین در جلیین است پس جمعه بر مردان فرض بود بر زنان و بر آزادگان و بر
بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه انگان و نه که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود
تواند رسید جمعه بروی واجب بود و بهذا قال ابو حنیفة یحیی بن آدمه است در حدیث الجمعة طلع من آواه اللیل اخرجه الترمذی انتی لیکن
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی قلابة رواه البیهقی مسلما و در روایتی آمده که جمعه واجب است
بر هر که راه یابد سوی وی رواه ابن ماجه عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من و جد الیه سیلا همین بیان مسافتی است که اسکان و حول
جمعه داشته باشد رواه ابوداؤد و قال لم یسمع طارق بن شهاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد
این را ابوداؤد و گفت تشنید طارق را وی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابوداؤد این است طارق قد رای النبی صلی الله علیه
و هو من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ولم یسمع منه شیئا انتی و اخرجه الحاکم من دواية طارق المذكور عن ابی موسی
در روایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص صحیح غیر واحد رواه فی شرح استه بلفظ آخر
عن رجل من بنی وائل ولم یسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب است از حدیث تیم داری و ابن عمر
و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تیم چهار را وی ضعیف است قال ابن القطان و در مجمع الزوائد گفته در وی ابراهیم بن حماد
ضعفه العارظنی و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده لیس علی مسافر جمعه و نیز در وی از حدیث ابو هریره است مرفوعا
تمتة لاجتة علیهم المرأة و المسافر و العبد و الصبی و اهل البادية و اخرجه الثقلی و الحاکم ایضا با سند ضعیف و حسن ابن عمر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی مسافر جمعة نیست بر مسافر جمعه زیرا غالب
این است که مسافر نمی شود و وارد چنان است که جمعه بر کسی است که نداشتند کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داؤد و اختلاف دارند که مراد از
اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود رواه الطبرانی
فی الاوسط با سند ضعیف مصنف در تلخیص ضعیف وی ذکر کرده و نه و در ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود

که بجمع بر پیش کس واجب نیست کی می دان منفق علیه است دویم ملوک وان نیز منفق علیه است مگر نزد او و که وی واجب می گوید بنا بر دخول
 نیز بر عموم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّيْ لِمَا صَلَّوْا** در اصول مقرر شده که بعد داخل است در خطاب و جواب داده اند که احادیث مختصر
 اوست اگر چه در وی مقال است زیرا که بعضی او تقوی بعضی است سوم زن و بر عدم وجوب جمعه بروی اجماع است و شافعی گفته است
 عجز از حضور جمعه باذن زوج و از روایت مکرر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب است خلاص ما هو مخرج به فی کتب المشافیه چهارم
 مریض و بروی واجب نیست حضور جمعه چون مضر بن نفوذ بدان چشم مسافر و بروی نیز حضور آن واجب نیست و تکمیل که مراد مسافر با شکر
 سفر باشد و اما نازل پس واجب است بروی و اگر چه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته است جماعتی از اهل علم گفته واجب نیست زیرا که
 داخل است در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم گفته و همین است اقرب زیرا که احکام سفر باقی است برای او از قصر و مانند آن و لهذا
 منقول نشده که آنحضرت جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مری
 نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و این حرم و هم کرده و گفته که گذارده آنحضرت جمعه را در حج خود و علی تغلیط وی کردند
 ششم اهل بادیه در نهایت گفته بادیه مختص است با اهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه است
 ذکوره فی شرح حدیث لا یصح حاضر لبادیه در تصفی گفته و آنرا که معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه غیر حاجت می باشد
 پس خصت است در ترک جمعه مسله در کتب شافیه مذکور است که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن
 حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید
 زیرا که علت جواز رجوع اهل بیو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که
 اهل بیو مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر بر آیند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه
 نبودند گو که الحال مانع بر خاسته است پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهى **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر
 استقبلناه بوجوهنا يود انحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروای خود پس سنت آنست که مردم متوجه
 بجانب او نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن
 آنچه گفتیم نیز مطابقت صحیح است در سبب گفته حدیث وال است بر استقبال مردم خطیب یا در حالیکه مواج اند بسوی وی و این امری است مستمر و در
 حکم جمع علیه است و جزم بوجوبه ابو الطیب من الشافعية رواه الترمذی باسناده ضعيف یعنی گفته که این حدیثی است که فی شام
 آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعيف است و اهل حدیث یعنی روده است حدیث او کنایت است از سنو و حفظ وی و نیز
 تضعیف کرده اند آنرا در اقطنی و ابن عدی و غیرها و روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته امیدوارم که
 متصل باشد که اقال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت است برای بعضی حفاظ تاخرین که
 فی التخصیص و لاه شاهد من حدیث المبراء عند ابن خزيمة و این حدیث را شاهدی است از حدیث برادر دیک ابن خزيمة
 که تقویت او میکند و ضعف وی می رباید و از شرح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بیدر تمام است و نه در سبب السلام
 و نه در تلمیض مصنف علام و لیکن حدیث بهر حال دال است بر استقبال امام و صاحبها تا گفته واجب بر همان عدد است که مستند می شود

محمد بايشان زهري غير ايشان و الحاکم بن حزن بفتح حمله وسکون زاون ابن عبد البر گفت اسلام آرد حکم عام فتح
 وقيل يوم الهمامة واليه حزن بن وهب المخزومي قال شهدنا الجمعة مع النبي فقلت حاضر شدیم ما جمودا همراه آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم فقام فتواكفا على عصا او قوس پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی یا کمان و تمام حدیث ایست فحمد الله واشنی
 علی کلما تحفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیعوا ولن تمعلوا کلما امرتم به ولكن عددوا و اسیروا و فی روایتی
 والبشر و انیست حکم را حدیثی جز این حدیث و سنادش حسن است و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه است و اکثر حفاظ توفیق وی
 کرده اند و قد صحیح ابن لیسکن و ابن خزیمه و اورا شاهی است از حدیث برابر ابن عازب نزل بودا و دابین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی
 پس خطبه کرد بروی و دراز کرد خطبه را رواه احمد و الطبرانی و صحیح ابن لیسکن و شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد
 بر عنقه و عنقه مانند نصف ریح است یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان ریح و درین باب است از ابن عباس ابن الزبیر رواه ابوالشیخ
 بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص و غیره رواه ابوداؤد و حدیث دلیل است بر ندب اعتماد و خطیب بر سینه و خوان
 وقت خطبه و حکمت دران ربط قلب است و حی باید که اعتماد کند بر دست خود پس اگر نیاید چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند بر دست
 یا بندیمین بر شمال یا جانب منبر و کرده است کوفتن منبر بر تیغ و مانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر سعاده گفته شمشیر و نیزه
 بدست نگرفتن بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی و این پیش از ان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد
 فی عصا و نی کمان و غیر آن انتی شیخ در شرح آن گفت اعتماد بر سینه و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح
 و حافظ ابن القیم گفت که این سخن چیزی نیست چه قران این بقران و وحی است کذا فی المصابیح در بعض روایات فقه حنفیه آمده که انکار قوس و عصا
 کرده است و صحیح آنست که کرده نیست از جهت ورود دست و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد بر عنقه میکرد که با وی
 می بود و از وضه العلیا نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح می بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بصلاح گنند و آنجا که بصلح است
 چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سینه کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نزد حنفیه بجما که نزد
 ایشان بصلح است کما بین فی موضعه انتی گویم دلیل این تفرق از سنت غیر ظاهر است و آنچه از سنت ثابت است تکیه است بر عصا و قوس و آن قبل از اتخاذ منبر و اندک علم

باب صلوة الخوف

این نماز ثابت است از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قوله تعالی است وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ
 فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم مَّاء و ابو یوسف و حسین بن زیاد از حنفیه و مزنی و غیره از شافعیه بران اند که این نماز
 مخصوص بزمان نبوت است و ظاهر مفهوم آیه و اذا کنت فیهم نیز همین است و لیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز است بعد از زمان نبوت
 و اما صاحبها مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست که مارواه البیهقی عن علی و ابی موسی
 و ابوداؤد و النسائی عن حذیفه و هر چه آنحضرت کرده ما دام که اختصاص آن محضرت وی ثابت نشود امت را اجتماع آن لازم است و عموم منظور
 صلوات کما رایتونی اصلی تحت است بران و قید از کنت فیهم اتفاقی است با ما و کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در کرمیه حدیث من
 أموالهم صدقة ثابت است و گذاردن این نماز بوجود ستمده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه و جمعی از ان وجوه اختیاری کرده
 شوکانی ریح در ردیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر صفتای گوناگون و هم آن صفات کافی است

در درباری مضیبه گفته این نماز بر پنجای مختلفه واردست گفته اند که بر شانزده وجه گفته اند که بر بیجده وجه و کمتر ازین نیز گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهى تصنف در تخیض رسیده مروی است صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر چهارده وجه ذکر با این حزم فی جزیه مفرد و بعضی وی در صحیح مسلم است و بعضی در سنن ابی داود و ذکر کرده است حاکم از ابن ماجه هشت نوع را و این جان نه وجه را و گفت انس میان این وجود تضادست ولیکن آنحضرت گذاردن ازابار با آدمی را مباح است بگذارد آنچه خواهد نزدیک خوف ازین انواع و این لذا اختلاف مباح است و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی مگر صحیح انتهى . صحیح

بن خوات یعنی خای سجد تشدید و او صالح تابعی مشهور ثقه عزیز الحدیث است سمع جماعة من الصحابة روی عن یزید بن رومان و حدیثه عند اهل الیمینة و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدر است اول مشاهد او احدث رضی الله عنه روایت می کند صالح عمن صل مع رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح مسلم است عن صالح بن خوات بن جبر عن سهل بن ابی حمزة و در پنجاه تصحیح کسی است که حدیث کرد از وی و در روایتی بهم آمده چنانکه در پنجاه است یوم ذات الرقاع روز ذات الرقاع بکبر را نام غزوه ایست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قال ابن اسحق و غیره من اهل السیر و المغازی و درین غزوه ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بآنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه بودند و پاها سوده شد و ناخنان پا افتاد پس جامه پارها را بر پا پوشیدند مشهور این وجه است و کذا فی البخاری من حدیث ابی موسی و بعضی گویند در آنجا کوهی بود که پاره اوسرخ بود و پاره اوسفید و پاره اوسیاه و پاره اوزرد رنگ برنگ گویار تمناست بر دم خوست صلوة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این است ان طائفة صفتت معه و طائفة وجاه العدو و روی صفت بستند با آنحضرت و کرد وی ایستادند در مقابل دشمن و جباه بضم واو و کسر آن و در روایتی بجاه احد و بنای فوقیه آمده فصلی بالذین معه رکعة شکر ثبت قائما و اتسوا لا نفسهم حرس گذاردن با آن طائفه یک رکعت بستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان نماز برای خود شکر انصافوا فصهوا و جباه العدو و بستر نماز کرده برگشتند و برتند پس صفت بستند روی دشمن و جباه الطائفة الاخری و آمد گروه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صفت بسته شده بودند فصلی بهما الركعة التي بقيت پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی شکر ثبت جالساً و اتسوا لا نفسهم حرس شکر سلم بهما بستر بجای خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود بستر سلام داد آنحضرت با ایشان صفتفوا علیک و این غزوه در پنجاه از هجرت بود که مقدم حافظ ابن قیم رح گفت این سخت شکل است زیرا که بصحت رسیده که مشرکان جس کردند آنحضرت را روز خندق از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع است در سنه خمس گفت و ظاهر این است که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاص در میان ایشان در آنکه عسفان بعد از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس سلام شد که این بعد خندق و بعد عسفان است و ظاهر شد ما او هم اهل سیر اتمی و احتیاج کرده است به تقدیم شکر عیت این نماز بر خندق علی و این اهل اسیکیسیگو میگردد و می شود نماز خوف و حضرت مانند آنکه گذارد آنرا رسول خدا و خندق و هذا لفظ مسلم وقع فی المعرفة لابن مندة عن صالح بن خوات عن ابيه و این لفظ مسلم واقع شده است در کتاب معرفة که تصنیف ابن مندة است از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبر روی صحابی است ذکر کرد او را منهم روی پدر اوست و فی سائر من ذکرناه و روایت

روده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حمزة که صحابی صحیح است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک جهت است از وجوه صلوات خوف و دلول می سلطان ظاهر قرآن است قال تعالی وَلَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ و این کیفیت اقرب است به واقعت مستادا از صلوات زیرا که در وی تقلیل افعال منافیه صلوة و متابعت امام و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعد هم و مالک شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و معتدی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد تمام صلوة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در نماز ثنائی است پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار کند در تشهد و اما این مندر پس بفتح میم و سکون نون و دال جمله امامی کبیر است از ایبه حدیث گذارده فی السبل و عن

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل یحیی گفت ابن عمر اگر دریم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل کسیر قاف و فتح موحده یعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری است اعلای تمامه و بین و اسفل عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه نجد مین و یعنی راه و روش هم آید فوازینا الحد و فضا فقتنا هم در سبب شدم دشمن را و وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و ازینا بزرگوار و مشناه تخمیه یعنی قابلنا و انکار کرد و جوهری که و ازینت لفته شود بلکه ازین همزه بعد وی الف و لکن بختل که و ازینت ازان باشد اما همزه را با و بدل کردند فقار رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در نمازی بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی لنا بلام است مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا و ذکر کرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی نست بفعل مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفة

على العدو و رکع من رکع معه و سجد سجد تبین و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت و رُو آورد گروهی دیگر بر شیمان و رکوع کرد با آن طائفة که با وی بودند و سجد کرد و دو سجده شد انصی فوامکان الطائفة التي لم تقبل پیتر گشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاءوا فركع بهم رکعة و سجد سجد تبین شهر مسلم پس آمدن آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجد کرده و دو سجده پیتر سلام داد و فقار

كل واحد منهم فركع لنفسه رکعة و سجد سجد تبین پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع و سجد کرده و دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفة اقتدا کردند بر رسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود و دیگر رکعت تنها و این مذکور ابوحنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص ستر آن و پوشیده نماند که سبیل نسبت با آنکه هر دو طائفة یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته با چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن ذمیب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و ذمیب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا كنت فیهم کذا قالوا و لفته اند توانند اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص است بسفر متفق علیه در صنفی زیر کبریة فان خضتم فوجاهلا او کبانا الایة و اذا اضی بتم فی الارض فلیس علیکم جنة ان تقصصوا الایة و اذا كنت فیهم فاقمت لهم

الایة اوله و قید مذکور شد سفر و خوف و مذہب جمهور فقہا آنست که نماز سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نماز خوف دیگرست و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقراءه ایشان یکی از دو وجه تو اندر بود یا اینست که قید سفر اتفاقی است و آیت در نماز خوف وارد شد و قصر در اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت پایده و سواره می توان گذارد و بجای سجود رکوع ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است نزدیک من و اوفق است بسایق آیت که در خوف واقع است با اتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً این صورت در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر خواهد بود یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نماز چهارگانی است و همین وجه میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر پس گفت خدای تعالی ان تَقْصُرُ فَا مِنَ الصَّلَاةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِكُمْ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوا و مرادمان این شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود صدقه تصدق الله باعلیکم فاقبلوا صدقته و فقیر میگویید اینرا مشکل است زیرا که ما میگوییم معنی جواب آنست که قصر مسافر شرح جدید است و تخفیف است ابتدا از خدا می آید و همینست توجیه قول ابن عمر که گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر رو بروی عدو بایستند بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو ایستند و این نماز آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع روایت جابر بن عبد الله دیگر آنکه یک طائفه یک رکعت گذارد بعد از آن بر کعبه دوم ستاده شود این طائفه در انشای قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدو شوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام در یابند و چون امام تشهد مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع بروایت صالح بن خوات عن رجل من راصورتها هم میتوان بود و الله اعلم و قید اذا كنت فیهم و حمل سلاح و حذر اتفاقی است بلجماع و قال اتفاقان ختم الخ و درین آیت دلیلست بر آنکه در حال سابقه نماز واجب می شود و همینست مذہب شافعی و نزدیک ابوحنیفه در حالت مسالمت و مشی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان و خوف بحديث خندق انتهى و اللفظ للبخاری این لفظ بخاری است و در بواب کتب خمسہ باجمعا نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتملست که آنها تمام کردند نماز در حالت واحده و محتملست که علی التتابع تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تفسیر حراست مطلوبه و افزای امام تنها و مروج اوست روایت ابوداود از حدیث ابن مسعود بلفظ اثم سلم فقام هو لانه یعنی طائفه دوم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا ثم ذهبوا و رجع اولئك الى مقامهم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا انتهى و اطلاق کرده می شود لفظ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس اگر کس کس باشد جائزست امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست کما ر و بعده وی با امام بگذارد و این اقل چیزی است که محال نمی شود بدان جماعت و ظاهر حدیث در آنست که طائفه ثانیه موالات کرد در میان هر دو رکعت خود پستتر آمد طائفه اولی بعد از وی و باین کیفیت رفته است ابوحنیفه و محمد و روایت ابویوسف و عن جابر رضی الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلی الله

عليه وسلم صلوة الخوف فصنفنا صقین صفت خلف رسول الله والعدو بيننا وبين القبلة ما نرشد
 همراه آنحضرت نماز خوف را بر صفت بستیم در صفت کما در سنن آنحضرت در شهر مسان و اللفظ للبخاری این لفظ بخاری است و در بواب

فقد رآه النبي صلى الله عليه وسلم وكبنا جميعاً پس تكبير بر آورد و آنحضرت و تكبير بر آوردیم ما همه نشود که در خطبه صلوات بر او است
آنحضرت سر خود را برداشتم ما همه نیز تا اینجا آنحضرت و ما موافق بودیم شتران خود را با... ج و الصفت الذي يليه وقام الصفت المتوختر
في محل العد و پستر فرود رفت بنشیب آنحضرت برای سجده و صفت پیش که متصل بود او را و ایستاد صفت پایان در مقابل و دشمنان برابر ایشان
فلما قضى السجود قام الصفت الذي يليه پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را با ایستاد صفتی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر
برداشتند از سجده فذكر الحدیث پس ذکر کرد و جابر تمام حدیث را که پایان افتادند صفت پسین برای سجده پستر برخاستند از سجده و پیش
رفت صفت پسین پس رفت صفت پیشین پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از رکوع رکعت
دوم و سر برداشتم ما همه نیز پستران خود را کرد آنحضرت برای سجده و صفتی که متصل بود آنحضرت را از صفتی که مؤخر بود در رکعت اولی و ایستاده ماند
صفت پسین در مقابل و دشمنان پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و صفتی که متصل بود او را سر برداشتند صفت پسین برای سجده پس سجده
کردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه گفت جابر چنانکه می کنند این حراس شما با امرای خود انتهی لفظ مسلم و این طرفی دیگر است
برای نماز خون یعنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراس و نگاه داشت از عدو و چون عدو در اینجا در مقابل بود بجانب قبله یکی در مقابل ایستادند
و تا رکوع هم اتفاق نمودند در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله
نمودند احتیاج بفرستادن جماعت با آن طرف نشد و فی روایة و در روایتی است نزد مسلم از حدیث جابر و در آن تعیین قومی است که مجاز
کردند با آنها و لفظ وی این است غزاکر ویم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم قومی را از جنبه پسین قتال کردند ما را قتال شدید پس چون گذاریم
نگه را گفتند مشرکان اگر حمله کنیم بر ایشان حمله هر آینه اقطاع کنیم و پاره پاره نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیه السلام رسول خدا را
پس فرمود این را آنحضرت بما و گفتند مشرکان بدرستی که اینک می آید ایشان را نمازی که دوست ترست بسوی ایشان از نماز اول و در
روایتی از اولاد و در روایتی از ابناء و اولاد پس هر گاه که حاضرند هم شکر سجد و سجد معه الصفت الاولی و الصفت الثانی سجد
الصفت الثانی شتر تا آخر الصفت الاولی و تقدیر الصفت الثانی پستر سجده کرد آنحضرت و سجده کرد با او و صفت اول پس هر گاه
که ایستادند سجده کرد صفت دوم پستر پس رفت صفت اول و پیش رفت صفت دوم و این تقدیم و تاخیر و تفسیر بندگان در اصطفاق برای آن بود
ما فضیلت صفت اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صفت دوم که اهل صفت باز پسین اند و سجده رکعت دوم را با آنحضرت در یابند چنانکه
اهل صفت اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صفت اول و فضیلت سجده برابر آنحضرت همه مساوی باشند و این غایت
عدل است از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت از صحابه و ذکر مسئله و ذکر کرد درین روایت هم
مانند روایت اول بقیه حدیث را و آن این است که گفت جابر پس ایستادند در مقام اول پس تکبیر گفت رسول خدا و تکبیر گفتیم ما و رکوع کرد
و رکوع کردیم پستر سجده کرد و سجده کرد با وی صفت اول و ایستاد صفت ثانی پس چون سجده دیگر کرد جلسه کردند همگنان و فی آخر
و در آخر این روایت آنست شکر سلمه صلی الله علیه و سلم و سلمنا جميعاً پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه و این
کیفیت نه موافق ظاهر آیت است و نه موافق روایت صالح بن خوات و نه مطابق روایت ابن عمر پس توان گفت که این نماز مختلفه بصفت
باختلاف احوال دواة مسلم حدیث دلیل است برینکه چون عدو در جانب قبله باشد پس حکم دی مخالف صورتی است که در آن جانب
قبله نباشد زیرا که درین صورت ممکن است حراست با وجود دخول ایشان جمیعاً در نماز چه حاجت بسوی حراست جزین نیست که در وقت

هموست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حر است کند صفت مؤخر در حال سجده بین طریقی در متابعت امام اندک شده
 سجده کنند نیز قیام صفت اول و برود صفت مؤخر بجای صفت مقدم و متاخر شود صفت مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجده تاخیر
 پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجده نین و حدیث دال است بر یکو در است نمی باشد مگر فقط در حال سجده حال رکوع نیز که
 در رکوع ادراک احوال عدم متنخست و کلابی داؤد عن ابی عیاش الزرقی مسئله و در حدیث ابی داؤد دست از ابی عیاش زرقی مانند
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گفتار دیم نماز پیش از رفتن
 مشرکان تحقیق یافتند و دیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمل میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیه فصر و چون حاضر شد عصر
 ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صفت بیستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صفت دیگر تمام این کیفیت همان
 که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم
 روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابو داؤد درین روایت آنها کانت بعسفان که این نماز و عسفان بود بضم سین معلوم سکون سین
 نام جای مشهور است بر دو مریه از مکه کما فی القاموس شمس گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع
 و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهری شود که در سفر بوده پس بخوبی فقهائرا از حضرت بقیاس بوده باشد و نسائی من وجه اخر
 و نسائی راست لذو وجه دیگر غیر وجه مؤخر بود مسلم

جابر از حدیث جابر ان التبی صلی الله علیه و سلم صلی بطائفه
 من اصحابه رکعتین ثم سلم باخ بن ایضاً رکعتین ثم سلم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پستر
 سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پستر سلام داد و در شرح سنن این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت
 که میگذازد نماز نظر در حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس میگذازد با طائفه دو رکعت پستر سلام میداد پست آمد
 طائفه دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد و درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت
 در سفر السعاده گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تشدد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذازد و با اتفاق
 سلام میدادند استی و در سبیل گفته ایلی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفه دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی و عوی کرده
 که منسوخ است و این بینی است بر عدم صحت نماز مفترض خلف منتقل نیست دلیل بر نسخ و مسئله کلابی داؤد عن ابی بکر
 و مثل دست ابو داؤد و از حدیث ابی بکره و گفت ابو داؤد و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه رکعت میگذازند

و عن حذیفة رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف نفوا ركعة و نفوا ركعة و نفوا ركعة
 گذارد آنحضرت در حالت خوف باین طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته این است که گاه
 با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند پس آن طائفه دیگر یا مدنی و یک رکعت بگذاردند سه
 و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدند پس چنانکه گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت آتی و ابو داؤد
 از ابن عمر روایت ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر
 شهادت حضرت چهار رکعت و ورده دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طواس حسن و غیر هم گفته اند که بگذارد و در

خوف یک رکعت است و اگر ایستاد در نماز است و اگر نه در سجده است و اگر نتوانی پس سجده کن و اگر این نتوانی پس تکبیر گوید آن گرفتار است و اگر بقتضای او هیچ کس قضا نکند و نمی رکنی دیگر را و او را و گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند که از فی جامع الاصول در او احمد و ابوداؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و مثله عند ابن خزیمه عن ابن عباس رضی الله عنه و این نماز ابو حنیفه بهین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است با آنحضرت نماز خوف منید گفت من پس گذارم با ایشان این نماز را شوکانی رح گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله است که در هر جا آنجا حوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حر است بآن تخری می فرمود انتهی و در سفر السعاده گفته و این وجه همدو است انتهی یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین است مذہب امام احمد چنانکه قاعده اوست در اتباع ما و رد و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیری است که مجال اقامت باین پنج صورت بندد و اگر خوف زیاد بود و مجال تنگ گردد و بگذارد بر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کعب و سجود بایا و اشارت کما تقدم و عمر ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه و سلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بنی قره گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صحیح ابن حبان و غیره اما شافعی گفته لایبست و حدیث دلیل است برین که نماز خوف یک رکعت است در حق امام و ماموم و به قال الثوری و جماعة من اصحابه ابو هريرة و ابو موسی مخفی مبارکه مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداؤد هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است و مصنف در فتح الباری گفته مروی است در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داود ابن عبدالبر که کیفیت وارده را در حدیث ابن جبر بنابر قوت اسناد آن و موافقت اصول درینکه موتم تمام کند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفته صحیح شد چهارده وجه و ابن عربی گفته در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف است و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان کرد آنرا شیخ حافظ ابوالفضل در شرح ترمذی و افزود یک جد دیگر پس بفرقه وجه شد و لیکن ممکن است تا داخل آن و گفت در بعضی بود که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرقه بار و ابن عربی گفته بست و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه و تخری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی المراسن را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفق المعنی است انتهی و عنه ای من ابن عمر

مرفوعاً لیس فی صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو آخرجه الدار تنی باسناد ضعیف و باین هم موقوف است و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در آن شرطها از انجمله است سفر بقوله تعالی و اذا حضرتمکم فی الارض و زجعت انکه آنحضرت آنرا در حضر نگذاشته و رفته اند شافعیه و حنفیه بعد از شرط سفر بقوله تعالی و اذا كنت منهم بنابر آنکه معطوف است بر قوله اذا حضرتم فی الارض پس اخل نباشد و تعقید بضرب فی الارض شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است بآن و تقدیر عبارات چنین است و اذا كنت فیهم مع هذه الحالة التي هي الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی است در تفسیر و تقدم یعنی من البصر و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل است از نماز من پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم اذلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح است در حالت نماز و شرط کرده است این را داود و پس صحیح نباشد مگر حمل آن نیست دلیل بر اشتراط این وجه شافعی الامر فی الآیة و ایشان را در سلاح تفصیل معروض است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر است که واجب عین بود یا کفایة

و از آنجا که صلوة عیدین در روز عیدین واجب است و در روز عیدین نماز را تمام و نماز را تمام میباشند از آنکه در خود و این شروط مستوفی اند در فروع یا خود اند از احوال شریعت این نماز و ظاهر نیستند در شرطیت و شریعت این نماز از اعظم او است بر عظم شأن صلوة جماعت

باب صلوة اعیان

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی عمر . عایشة مرضیة عن رسول الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الفطر یوم یفطر الناس و الاضحی یوم یضحی الناس عید فطر آن روز است که روزه بکشایند مردم و عید اضحی آن روز است که قربانی کنند مردمان در سبب گفته تفسیر کرده اند بعضی اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم است اتقی بلفظه و در وی دلیل است بر آنکه معتبر در شریعت عیدین موافقت مردم است و هر که متفرقه است بمعرفه عید برویت بروی موافقت غیر خود واجب است و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و ترمیزی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن است در معنی او است حدیث ابن عباس که گفت او را کرب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روزه در شام و قدم آورد بدین در آخر ماه و خبر کرد این عباس را این حال پس گفت ابن عباس و لیکن با هلال باش شب شنبه و بده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل کنیم عدوتی را یا به بینیم ماه را کرب گوید گفته آیا اکتفا نکنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه بلکه امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ظاهر حدیث اینست که کرب هم از آنهاست که هلال را دیدند و لیکن ابن عباس را امر کرده با تمام صوم و اگر چه متیقن باشد باینکه آنروز عید است نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب است موافقت مردم و اگر چه خود خلافت آن کرده و همین حکم است مرج زیرا که وارو شده است هر حکم یوم تفرق و خلافت کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب است بروی عمل کردن در باره نفس خود و آنچه یقین کرده و عمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت می بخلاف مردم مراد او چون تکشف شد بعد خطا پس کافی شد او را آنچه کرده است گویند و متاخر است ایام در حق کسی که ملتبس شد بروی امر و عمل کرد باطل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را با یکدیگی قائل برویت اهل شام از آن جهت نشده که مطالع شام و حجاز ختافات است با آن جهت که محبه واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینک و وی امر کرد کرب را بعمل برخلاف یقین نفس وی زیرا که وی خبر نکرد و اگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بر یکی ازین دو امر متقی کلام سل و هم صاحب سبیل رح در ریخته الغفار حاشیه ضور النهار گفته درین حدیث اخبار است که مردم اضراب متحرک کردند و خلافت بروی نبوی گشتند پس گروهی عمل کنند بحساب برین است استی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که استی از مردم اند تقدیم میکنند صوم و افطار و وقوف را و این شعرا ایشان است و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان مراد اند درین حدیث و همین است آن کرده که همیشه ماند بر حق نضر کنند ایشان را هر که خلافت ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگر چه یک کس تنها باشد و هم الذین یبدون بالحق و به بعد لون و همین است آن جماعت که دست خدا بر ایشان است من شد عنهم شد فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی است که افطار کنند ایشان و اضحی روزی است که قربانی کنند ایشان بنا بر عظم ایشان پیغمبری که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از موافقت و علامات اتنی کلامه رواه المتر مذی و صحیح الدار و لغت ترمذی از حدیث حسن غریب اما حکم این نماز با پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض است چنانکه جمع و بروایتی واجب و گویند که تسبیح او بسنت است بجهت ثبوت او است بسنت نه بکتاب و نزد صاحبیه سنت است و شافعیه نقل گفته اند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مکرره و مالک گفته سنت اجبه و وجوب اينجا معنی نماند باشد و احتمال چي که در مذهب ابوحنيفه مذکور شد نيز دارد و نزد امام احمد
فرض عين است چنانکه نزد ابان حنيفه و صحيح زردوي آنست که فرض کفایه است و بروايي از ابوحنيفه نيز همچنين آمده و شوکانی گفته حق و وجوب
زيرا که آنحضرت خود هم بر آن مواظبت کرد و ما را هم حکم فرمود بخروج بری آن چنانکه ثابت است در صحيح از حديث ام عطيه پس امر عزرو
مقتضی ام بصلوة است برای کسی که نیست او را عذر بفقوای خطاب و مردان اولی تر اند از زنان انتهى و **باب** سبب بضم سين
بن النس بن مالک النصارى گویند که نام وی عبدالله است و وی از صفار تابعین است روی عن جماعة من اصحابه و زنده ماند بعد از
خود تا زمانه دراز عن عمومة له من الصحابة روايت میکند از اعمام خود که از اصحاب آنحضرت بودند ان ذكبا جاؤ افشده
انهم رأوا الهلال بالأمس برستیکه سواری چند آمدند نزد آنحضرت پس گواهی دادند که ایشان دیده اند هلال را در روز
فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم ان يفطروا و اذا اصبحوا يغدوا الى مصلاهم پس امر کرد آنحضرت اصحابه
که افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عیدگاه زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت
این ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حديث دارقطنی اینست که صحابا گفتند پوشیده شد بر هلال
شوال پس برخاستیم باز و در پس آمدند سواران در آخر نماز پس گواهی دادند نزد آنحضرت که ما دیده ایم هلال را در شب و در روایتی بعد زوال
آفتاب مذهب حنفیه همین است چنانکه در دیگر گفته و متصلی مکانی است بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصر
که قافله که از آنجا در میاید میان بی مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در ایجاد دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز
عید صحر افضل است از گذاردن وی مسجد چنانحضرت با وجود آن فضل و شرف که مسجدی دارد و متصل بیرون آمدن مگر در خروج بسوی آن
پس صحابی دیگر بطریق اولی بود و هم برین است عمل ناس در امصار مگر آنکه غرضی باشد رواه احمد و حديث دلیل است بر اینکه نماز عید
نمازه می شود در دوم زیرا که ظاهر حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاهر حديث اطلاق است بنظر وقت صلوة اگرچه وقت آن باقی باشد
زیرا که از اول روز معلوم نبود و باین رفت اند حنفیه لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت که درین صورت روز دوم قضا کند در وقتی
در روز اول او میگذرد و این بظاهر حديث اوست نه قضا و مالک گفته که قضا کرده نشود مطلقا و شافعیه را در وی تفصیل است و این حدیث
در باب عید الفطر است و عید اضحی را بران قیاس کرده اند و ترک لبس و بران اعدا و دیگر اقیاس نموده اند و در قیاس نظر است زیرا که
عرفت جامع متعین نیست و ابوداؤد و هذا لفظه و سناد صحیح و النسائی و ابن ماجه و صحیح ابن المنذر و ابن السکن و ابن حزم
رواه ابن حبان فی صحیح عن انس ان عمومت له وهو قال ابو حاتم فی علل و علق بها فی القول به علی صحه الحديث فقال ابن عبد البر
بوعمیر جمول کذا قال قد عرف من صحابه و عن النبي صلى الله عليه وسلم
لا یغدو ایوم الفطر حنة یا کل تمرات یا ک حنة و قرأ بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه بخورد چند خرما و بخورد
نار و تر و در روایت ابن حبان و حاکم از عقبه بن حمید صریح آمده که بخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن مگر و تراخرجه البخاری
نماید که حکمت در استحباب کل تمرات اوست و وی سفید تقویت بصرت که صوم مضعت آنست و حلو موافق مزاج ایمان است که
بمن طوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب می گردد و شیرین تر قوت قلب است و لهذا بعض
ما گفته اند که افطار بخیزی شیرین افضل است چنانکه عمل و غیر آن رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس و فی دواية معلقة

للبخاری علقما عن النضر ووصلها احمد في مسنده والاسمعيلى والحالم وابن حبان وياكلهون اخر الحاکم بخور و ان چند خوارا افرو یعنی
آن طاق بودی در عایت عدد و در همه چیز عادت شریف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمودی ان الله و نوره و نور و نیر در ایما
اشارت است بسوی حدیث پس عایت آن در جمیع امور تبرک است و اخرجه البخاری فی تاریخه و صلب گفته حکمت در اکل قبل صلوة آنکه
که کسی گمان نکند که صوم لازم است تا ادای نماز عید پس باین خوردن سدا این ذریعه کرد و گفته اند که چون وقوع و جوب فطر فقیب جوب صوم است
لذا تعجیل فطر مستحب شده مبارکه الی انشال امر الله و این قدومه گفته نمیدانم در سحباب تعجیل اکل درین روز قبل از نماز خلا فی یعنی در علماء و علماء
و عن ابن سیرین قال بعثتم موحده و فتح را و سکون تحتیه و دال جمله و نام وی عبد الله ابو سهل الاسلمی المرزنی قاضی مروست از طبقه ثانی
قاله المصنف فی التقرب عن ابيه هو بريدة بن الحبيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعمه بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر برای نماز تا آنکه بخورد چیزی و لا يطعم يوم الاخر
حتى يصلي و نیز خورد روز عید قربان تا آنکه میگذازد و نماز گفته اند که اکل آنحضرت در هر دو عید در وقت مشروعت اخراج صدقه بود که مخصوص
به هر کدام چون اخراج صدقه فطر پیش از بر آمدن بمصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه از منی چون بعد از فوج بود که
وقت آن بعد از نماز است فوج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و رواه احمد در سبل السننم گفته حدیث دلیل است بر شریعت اکل
یوم الفطر قبل صلوة و تا خیر اکل روز منی تا بعد نماز و حکمت در این آنست که چون اظهار کرامت الهی برای عباد بشریست مخرجاتی است
اهم ابتدا است با اکل آن برای شکر خدا بر انعام وی از شریعت تشنگ جامع خیر دنیا و ثواب آخرت و الترمذی و ابن حبان و الدارقطنی
و الحاکم و البیهقی و در روایت بیعتی این است که چون بر میگشت بخورد از جگر قربانی خود که در فی الجامع و رواه ابن ماجه و الدارمی و صحیح
ابن حبان ابن القطان و گفت ترمذی درین باب است از علی کرم الله وجهه النضر رضی الله عنه انتهى و روی حدیث علی الترمذی ایضا
و العقیلی و قل اسناده غیر محفوظ و رواه ایضا عن ابن عمر و ضعفه و رواه البزار عن ابی سعید و ذکره الشافعی مرسلأ عن صفوان بن سلیم
و سعید بن السیب موقوفاً علی عروة کذا فی التلخیص و عن اصحطیة از کبار صحابیات انصاریه و عاقلات ناست نام وی
نسبیه بنت الحارث و قبل بنت کعب و همراه آنحضرت غزا میکرد و بیماران را تیمارداری میکرد و مجروحان را تدوی می نمود محدودست
در اهل بصره جماعتی از صحابه و تابعین در بصره از وی اخذ میکردند غسل میت را زیرا که وی حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلی الله
علیه و سلم و عایت میکرد آنرا با اتفاق تمام پس حدیث وی اصل است در غسل میت و این حدیث وی در کتاب الجنائز خواهد آمد قالت أمیرنا
گفت امر که شدم با گروه زنان بنامی جمول بخت حصول علم بامر است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند و در روایت بخاری است امرنا بنیما
ان حضرت که بیرون آریم بسوی مصلی العواقیق زنان بالغات و دختران دوشیزه را که مقارب بلوغ اند و الحیض و زنان حائض را
و این اعم است از اول من و جوفی العیدین در هر دو عید که فطر واضحی اند و در روایتی ذوات الخدر آمده یعنی زنان پرده نشین در مشهد
الخبر و دعوة المسلمین حاضر شوند غیر را که در آمدن است در فضیلت صلوة و دعا های مسلمانان را و تعزیر الحیض المصلی
و گویشیزند و یکسوشینند زنان حائض از جای مصلی متفق علیه لفظ بخاری این است امرنا ان تخرج العواقیق ذوات الخدر
و قال العواقیق و ذوات الخدر و فی تعزیر الحیض المصلی و لفظ مسلم این است امرنا یعنی نبی صلی الله علیه و سلم ان تخرج العواقیق و ذوات
الخدر و فی الحیض ان یعزیرن من سنی المسلمین پس این گفته که ضعف آورده لفظ هیچ یکی باز ششمن نیست و در حدیث راجع است بر وجوب

اخراج زنان و در وی سه قول است یکی آنکه واجب است و باین قائل اند خلفای ثلاثه علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد
 ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرت بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهر است در استمرا این اجزای از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و این عام است در ذات بیعت و غیر با و صریح است در زنان جوان و در عجز بالاولی دوم آنکه سنت است و امر محمول است بر
 ادب قاله جماعة و قواه الشارح المغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بود
 تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امری بود گویم و در وی تامل است زیرا که واجب هم گاهی محلل می شود بفقوای که در وقت
 و محلل نمی شود بذات و در کلام امام شافعی که مرآت است تفرقه است در میان ذوی الهیات و عجزان و گفته واجب است شهود عجزان و غیر ذوی الهیات
 از نماز برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب است سوم آنکه منسوخ است طحاوی گفت در اول اسلام بود بنا بر احتیاج
 خروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی از باب عدم و پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بجز دعوی است و رافع
 اوست شهود این عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسودی زنان در تقویت اسلام
 درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شادت خیر و دعوات مسلمین و نیز فتوی و ابان ام عطیه بعد وفات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلاصه نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشه که اگر می دریافت آنحضرت چیزی را که احدی از زنان بعد وی
 هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد استفق علیه پس الیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل است بر اینکه ما هم منع نمی کنیم زیرا که آنحضرت منع نفرمود
 بلکه امر کرد باخراج ایشان پس را انبیر سده که آنچه وی بیان امر کرده ما از آن منع نمائیم و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل المخطبه بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذارد
 نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت است زیرا که آنحضرت فرموده اقتدا کنید بعد از من باین بگو و عمر می گویند که عثمان
 آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بحکم وجود کثرت مردم تا بهما نماز را دریا بند و برسند بآن و تمام و کمال آن بیایند و ابن المنذر
 بسند صحیح الی الحسن المصری و در مسلم است که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان است و قبیل سبیه الی ذلک عثمان چون ابوسعید
 انکار کرد مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب بوده و افراط
 در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریر از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بر هر تقدیر
 این تقدیم بدعت است مخالف بدی صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف
 بدی وی صلی الله علیه و سلم است که ذاتی اسبل گویم فقط ابوسعید این است که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدن من با جوان روی
 امیر مدینه بود در آنحضرت یا نظر پس ناگاه سببری بود یعنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کنند پس شید من جامه او را
 و کشید او را و رفت بر سینه و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابوسعید رفت چیزی که سبانی تو آنرا
 و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم این کار را سب بار گفتم و گریستم و در بنیاد دلالت است برینکه عالم امیر
 که با میر و امردین برای تغییر مکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد و فیاورند ذمه عالم بری است و در نسخ الباری درین مقام کلام بد ذکر کرده
 و آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل است برینکه امر دائمی آنحضرت و هر دو خلیفه را شد وی بهمین بود و برین
 استمر مانند و ظاهرشستن خوب تقدیم صلوة است بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان بدیست

عبدالله بن التائب است که گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم عید را پس هر گاه که بگذارند نماز را فرمود با خطبه بخوانیم پس هر که دوست دارد که بشنید برای خطبه پس باید که بشنید و هر که دوست دارد که برود پس باید که برود در راه النسائی و ابن ماجه و ابوداؤد پس معلوم شد که واجب نیست پس اگر مقدم کند خطبه را مشروع نیست اعاده آن را اگر چه فاعل خلافت سنت شده شوکافی گفته اصحاب کتب ستة اتفاق دارند بر آنکه آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحیٰ پیش از خطبه بخواند و همچنین ابویکر و عمر و ترمذی گفته برینست عمل نزد اهل علم از اصحاب ائمه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان انتهى و عمن . ابن عباس رضی الله عنه ان الشیء صلے الله علیه و سلم صلی بوم العید

در رکعت پنجم بر ستیکه آنحضرت بگذارد در روز عید دو رکعت در اینجا دلیل است بر آنکه نماز عید دو رکعت است پس پس این اجماع است در حق کسی که با امام در جهانه گذارده و اگر نماز با امام فوت شده و تنها گذارده نیز همین حکم است عند الاکثر و احمد و ثوری گفت چهار بگذارد و سعید بن منصور از ابن مسعود روایت کرده که هر که نماز عیدش فوت شده با امام پس باید که چهار رکعت بگذارد و پنداش صحیح است و سخن گفته اگر در جهانه گذارد دو بگذارد و در نه چهار و ابوحنیفه گفته چون تضا شد نماز عید پس بخیرست در میان دو و چهار و بر شریعت عیدین اجماع است و در وجوب و سنیت و شی اختلاف و سبب گفته یک قول و جوب عینست نزد ابوحنیفه و همان ظاهرست از ما و مت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای وی و امر آنحضرت با خراج نسا و امر ایشان بعد و متصلی و امر سهل است در وجوب قول دو و فرض کفای است زیرا که شعارست و ساقطی شود باقیام بنفس کابنه قول سوم سنت موده است و مواظبت آنحضرت بر آن دلیل آمد سنیتست بقوله صلی الله علیه و سلم

نخمس صلوات کتبتم الله علی العباد و انتم الله انکم این استدلال مفهوم عدست و احتمالی کتابت هر لیل یوم دارد و لعل یصل قبلها و لا بعدها و گذارد پیش از آن و نه بعد از آن در اینجا دلیل است بر عدم شریعت نافله قبل عید و بعد آن زیرا که چون آنحضرت این را نکرد و نه امر نمود بدان پس مشروع نباشد در حق وی صلی الله علیه و سلم و نباشد مشروع در حق ما و در حدیث ابوسعید که بیاید دلیل است بر ترک وی صلی الله علیه و سلم این را ولیکن هم در حدیث وی بیاید که میگردد دو رکعت بعد عید در خانه خود و صحیح الحاکم اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رومی الترمذی عن ابن عمر نحوه و صححه و هو عند احمد و الحاکم و اورا طبرانی دیگرست نزدیکانی در اوسط لیکن در روای جابر جعفری است و او متروک است و اخرج کرد در حدیث علی رضی الله عنه در قصه وی که گفت بگذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل و نه بعد وی پس هر که خواهد بکند و هر که خواهد ترک کند و جمع میان این احادیث با این طریقست که نفعی از صلوة در مساجدست نه در غیر آن

و هم روایتست از ابن عباس رضی الله عنه ان الشیء صلے الله علیه و سلم صلی العید بلا اذان و لا اقامة گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحیٰ بغیر اذان اقامت اخرجه ابوداؤد و اصله فی البخاری و اصل این حدیث در بخاریست و آن اینست که بخاری از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده که گفتند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شدند یوم فطر و نه یوم الاضحیٰ و در صحیح مسلمست از عطاء که گفت خبر دارم جابر بن عبدالله که نیست اذان در صلوة را روز فطر و نه اقامت و نه ندان و نه چیزی روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس بگذار و نمازی اذان و اقامت و سلم و ابوداؤد و ترمذی از جابر بن عمر آورده اند که گفت گذارم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم عیدین نه یکبار و نه دو بار یعنی اذان و اقامت و وقت ترمذی که درین با حدیث از جابر بن عبدالله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن عمر حسن صحیحست و عمل برینست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان که اذان گفت نشود در عیدین را و نه هیچ یکی از اولاد او و ائمه مطهره گفته که شنیدم بسار از اولاد او گفته بود و نطوبه و نوحی

تداونه اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و بالجمله اذان اقامت در نماز عید جمع علیه است در سبیل گفته این حدیث دلیل است بر عدم
 شریعت اذان اقامت در صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شیبہ با سند صحیح از ابن مسیب که اول کسی که اعلان کرد اذان
 برای نماز عید حایه است و مثله رواه بشافعی عن الثقه و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر مدینه و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او
 زیاد است در بصره و گفته اند اول کسیکه اخذ کرد بدان مروان است و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد اللہ بن زبیر است و بی اقامت هم گفت و شافعی
 از ثقه از نسری روایت کرده که آنحضرت امر میکرد موزن را در عیدین پس میگفت الصلوة جامعة در شرح گفته این امر مسلم است معتقد بقیاس است
 زیرا که گفتن آن در کسوف ثابت است و در وی تا مل است انتہی زیرا که حافظ ابن القیم رح در ہی گفته آنحضرت چون می رسید بمصلی شروع میکرد
 نماز را بقرآن اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز ازینها نکند انتہی و در جای دیگر گفته که هر چه پیش از زمان
 آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد اللہ بن محمد الامیر و ابی صاحب بل رحمہما اللہ تعالیٰ

گفته شاید و جتا مل برای منع قیاس همین است و اللہ اعلم و عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت هیچ کنی که گذارد پیش از
 نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت دو رکعت بعد عید و خانه
 و معارض اوست حدیث ابن عمر نزد احمد مروا که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن جمع میان هر دو این است که نیست نماز در خانه و زکشی
 ثقه علی رضی اللہ عنہ خلیفه ساخته بود ابو سعید و انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از
 امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن سعید و خدیجه باستاند و ندونی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید
 و زهری گفته نشنیدم از هیچ یکی از علما ی خود که ذکر کند کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در بیوطا
 آورده که قاسم بن محمد میگذازد روز فطر پیش از آنکه برود بمصلی چهار رکعت و عروہ نماز میگذازد روز فطر پیش از عید در مسجد در مصنف گفته ماخذ
 فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و اخذ دیگران استحباب مشروعیست اصل صلوة است و نیافقن دلیل که دلالت
 کند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل کراهت
 نمی تواند شد پس از اختلاف ائمه دلیل اثبات ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست که تطوع قبل از عید
 و بعد از آن امام را کرده نیست و در پیش خفیه امام و ماموم را در مصلی کرده است انتہی گویم خلاصه در آن است که این مخصوص بمصلی است یا شامل
 مصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگذارند فلا باس است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در ہدایہ گفته متقل نکند
 در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصہ و اگر نماز اشراق و صبحی را پیش از خروج بجا نماند کند مکرده نباشد کذا فی اشراج و بعضی گفته اند
 در مصلی و غیر مصلی بر است و در شرح ہدایہ گفته این نفی باطلاقش متداول است امام را و قوم را جمیعا و شافعی گوید امام را مکرده است نہ قوم را
 و گفته اند ما را بدین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نہ آنکہ مکرده است فی حدیث و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید
 و بعد احتمال دارد که مراد از آن منع متقل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع متقل آیا از جهت کراهت است یا عام تر از آن و بر هر تقدیر نیز چه بانام
 یا شامل است امام را و ماموم را و خصوص است یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را و در جمیع آن کو فیان می گویند بگذارند
 بعد از عید نہ قبل از آن نیز از عی و ثوری و خفیه این است و بصریان می گویند بگذارند قبل و بعد و مذہب حسن بصری جماعت این است نہ میان میگنند

که قبل و نه بعد و نه پس زهری و ابن جریر و احمد این است و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم نفل امام در صلوة و هر که بخیز کرده است می گویند
 که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نگذاشته و من اقتدی فقد اهتدی و حال آنست که نماز عید را
 سنتی ثابت نشده و قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت که است که در سایر
 ایام است انتهى و او ابن ماجه باسناده حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بنا بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل خطبه
 در روز عید و لغت صحیح است بر شرط شیخین در حدیث ابن عمر آمده مرفوعا که نیست نماز روز عید نه قبل آن و نه بعد آن اخرجه احمد و روی الترمذی
 عن ابن عمر نحوه و صحیح و هو عند احمد و الحاکم و له طریق آخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی است و وی متروک است و درین باب
 حدیثهاست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل یسین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و روایت است از ابی سعید
 رضی الله عنه کان التبی صلوات الله علیه و سلم یخرج یوم الفطر و الاصل فی المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز
 عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر و الا آن گردوی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف
 تا آنجا هزار قدم است و قاله عمر بن شیبه فی اخبار المدینه و اول شیخی سید ابی الصلوة پس نخست چیزی را آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
 بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد و شریفی است فیقوم مقابل الناس و الناس علیه صفوفهم فی عظمهم و یا مروه
 پس بر می گشت از نماز می ایستاد و بر روی مردم یعنی بی آنکه بر منبر ایستد زیرا که در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند
 بر صفهای خود پس چند سیکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال حرام و تمام حدیث این است و اگر بخواند که جدا کند و بفرستد لشکری
 می فرستاد آنرا یا اگر بخواند که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پس بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جزآن بسوی خانه متفق و علیه
 و ازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع است و قباد در اذان خروج است بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز
 پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دوپای
 خود و اول سیکرد خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان است چنانکه در مدونه امام مالک است و رواه عمر بن شیبه و گویند مروان است ذکره البخاری
 عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابوسعید بران مطلع نشد و فتح القدر شرح ابن همام بر هدایه گفت اختلاف کرده اند
 در بنای منبر چنانکه بعضی گفت اندک و است و خواهر زاده گفته حسن است درین زمان و مروی است از ابوحنیفه اللباسی انتهی او در بعضی اجازت
 آمد که خطبه بر راحله خواند اخرجه ابن عثمان چهارم آنکه خطبه عید مشروع است و مثل خطبه جمعه است و لیکن درین حدیث ذکر خطبه است
 جمع باشد و میان هر دو نشینند و رسول گفت لعلم ثبت فلک من فعله صلی الله علیه و سلم و انما صنعنا الناس قیاسا علی الجمعه لنتم
 بنجم استجاب عطا و تذکیر درین روز در خطبه چنانکه در حدیث جابر بن عبد الله است که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
 ابتدا کرد و نماز قبل خطبه بلا اذان اقامت پست است و تذکیر زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و برنگذخت بطاعت و بی تقا
 و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پست بگذشت از ایشان تا آذنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آنج که فرمود ایشان را صدق
 و همد و خیرت مید پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشوارها و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد و سخن
 ابی ابراهیم عمی و بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابن عباس عن جده سماع دارد از پدر خود و ابن سبیب
 و طاووس روایت کرد از زوی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و ضمیه ازیه و جده اگر عادت است بسوی او پس معنی وی

اینست که پدرش شعیب روایت کرد از جدوی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را نیز یافته است و اگر شعیب از بیه عادت بسوی عمرو و شعیب چه راجع است بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جد خود عبد الله و شعیب جد خود عبد الله را نیز یافته پس شعیب باین علت حدیث او را استخراج نکرده اند و ذی بی گفت ثابت شده است سماع شعیب از جدوی عبد الله و احتیاج کرده اند بدان ارباب بنی ارباب بن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی سبیل و قد تقدم ذکره ايضا رضي الله عنهما قال قال نبي الله صلى الله عليه وسلم التكبير في الفطر سبع في الاولى وخمس في الاخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است در رکعت اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل است که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در بعضی است ظاهر این کلام آنست که این سبع خمس در ای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتہی و گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین است امر مسلم مفتی به نزد یک یا در سبیل گفت اوضح اینست که بی ملوست و در وی خلاف است در هر بی نبوی گفت تکبیر افتتاح از دست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج است و باین مذهب است جماعتی از صحابه و غیر هم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیه گفت اند که در هر دو سه است و گفته اند که ششم در اولی و پنج در ثانیه گویم و اقرب علم بحديث باب است زیرا که طرق آن اگر چه همه واهی است اما بعضی مشد بعضی است و آنچه ما علمای اوست از اقوال نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بران انتہی کلام سبیل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین سلسله مذہب است و این ارجح آنست و همین است مذہب ائمه ثلاثه و نزد حنفیہ در رکعت اولی قبل قنات چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قنات و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حدیثی و این مسعود است که درین باب آمده و لیکن گفت اند که در سناده حدیث ابو موسی ضعیف عبد الرحمن بن ثابت است و ابو امران کسیرت و بعضی توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجہول است و گفت یدہقی کہ خلاص کرده اند درین روایت در دو موضع و زرفع وی مجوز ابو موسی مشہور آنست کہ مسند بسوی ابن مسعود است کہ وی فتوی داد ایشان را چهار و مسند نکره آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی التخصیر گویم طبرانی در بحیرہ از ابن مسعود آورده کہ تکبیر میگفت در اولی قبل قنات و در ثانیه بعد قنات و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد بر تکبیر چهارم و طبرانی روایت این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف است بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوا می تکبیر تحریریه و تکبیر رکوع رواه ابو داؤد و الدارقطنی و الحاکم من حدیث عایشه و لیکن در وی ابن لعیبه است و وی ضعیف است و حق اینست کہ اصحاب رسول خدا هم درین سلسله مختلف اند و لذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکہ زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله المبالغه گفته ہما سندان و عمل الحرمین ارجح انتہی و در مصنف گفته و از همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکہ اہل کوفہ نقل کرده اند و بزیادت ہفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیہ چنانکہ اہل مدینہ ذکر کرده اند و عمل اہل حرمین احق باتباع است و از همین جا سلف صالح مستنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبہامی عیب و الله اعلم انتہی و القراءة بعد ہما کلتیہما و قنات الحمد و سورہ بعد ہر دو در رکعت بود و در پنج دلیل است برینکہ قنات بعد تکبیر در ہر دو رکعت است و بہ قال الشافعی و مالک و گفت ابو ضعیفہ تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قنات سه تکبیر سوا می تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قنات سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخوجه ابو داؤد و احمد ابن ماجہ من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده و سنادش صالح است کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی بن المدینی و البخاری فیما حکاہ الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لعیبه است از عقیل از ابن شہاب از عروہ از عایشه و ذکر کرد ترمذی در علل کہ بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطرار است از ابن لعیبه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

در عمل وقت اورا روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی جعل عن ابی رافع اللیثی ونقل کرد از پسر خود که آن باطل است و رواه البزار من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضال است و وی ضعیف است گفت ابو حاتم ان خطا و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر و بعدین حدیث صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد است و درین باب است از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوف از راه عبدالرزاق و عز ابن عباس رواه ابن ابی شیبہ ابن رشد گفت جزین نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است در وی از اخفیه چیزی انتہی و نقل الترمذی عن البخاری تصحیحاً در تخفیف گفت بخاری و ترمذی گفت اندک از اصح شیء فی هذا الباب در سبب گفت منیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمر و بن شعیب اصلاً اخراج نکرده بلکه وایت کثیر بن عبداللہ عن ابیہ عن جده آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیء روی فی هذا الباب عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال فی الباب عن عایشہ و ابن عمر و عبداللہ بن عمر و ابن بخاری چیز نقل نکرده و همین هم بیہقی را در سنن کبری بعینہ واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سالت محیی بن البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیء اصح منه و گفت حدیث عبداللہ بن عبدالرحمن طائفی از عمر و بن شعیب عن ابیہ عن جده درین باب نیز صحیح است انتہی کلام البیهقی و نیا فیتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الاظهار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب است از ابن النجومی که در خلاصہ خود ذکر کرده از بیہقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الذ و از اینجا ساختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظ بیہقی کرده و لهذا نسبت نکرده حدیث را مگر بسوی ابو داود و انتہی کلام سبیل گویم زکشی گفت که ترمذی گفت هو احسن شیء فی الباب پس این نیز و نم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفت نقل الترمذی فی جعل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتہی بلفظ و نہ عراقی در شرح مذکور گفت قال الترمذی فی کتاب جعل المفرد و زاد و عبداللہ بن عبدالرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتہی بلفظ و از اینجا معلوم شد که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در جعل مفرد آورده پس اعتراض صاحب بل از مصنف بر جاسته و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما اورا می بایست که نسبت بطرف جعل مفرد میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب بل تقلید بیہقی کرده نسبت مذکور اطلاق نگار برده و اللہ اعلم بعده در سبب گفته که اولی عمل است بحدیث عمر و بن شعیب لما عرفت و انه اشرف شیء فی الباب و بود آنحضرت که میکرد در میان ہر دو تکبیر سکتہ لطیفہ و محفوظانست از آنحضرت ذلک بر معین میان ہر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و در دفتر ستمہ بر نبی صلی اللہ علیہ وسلم ہم از وی طبری در تکبیر روایت کرده کہ میان ہر دو تکبیر بقدر یک کلمہ است و این موقوف است و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف است و بود ابن عمر با وجود تخری اتباع رضخ بن میگرد با ہر تکبیر انتہی و شوکانی گفت ہما حدیث عمر و بن شعیب کہ در متن است صالح است و ابن ماجہ آنرا بدون ذکر قرارت اخراج کرده و از جہ الدارقطنی و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث است کہ شواہد است و ہمہ صالح احتجاج است و عمر و ابی رافع اللیثی نامش حارث بن عوف است و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام است حاضر شد بر را و قبل انہ من سلسلہ الفتح و الاول اصح شمار وی در اہل مدینہ است مجاور شد کہ را و مرد آنجا در سنہ ثمان و ستین و ہوا بن خمس و بعین و ذوق بن بقیہ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الاضحی و الفطر بود آنحضرت کہ میخواند در نماز عید و اضحی و فطر بقاف و اقربت این دو سورہ را یعنی در رکعت اولی سورہ ق و خواند و در رکعت دوم اقربت و از اینجا معلوم شد کہ قرارت این ہر دو در نماز عید است و گاہی ابن ہر دو سورہ در از خواندن و مقتضای

برسج هم رکب الاعلی و هل اثنک حدیث الفاشیة فرمودی چنانچه در جمعه و ظاهر آنست که گاهی آنرا خوانندی و گاهی این را و فرموده است
 بسنیت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن و نزد مالک خوانند این دو سوره
 مستحب است و بعضی مستحب گفته اند و این را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده
 اگر چه حکم قافیه **أما تبتس من القرآن** هر چه خوانند درست بود و لذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است گفته یقرا فی کل عید
 بالحمد و سوره انتی گویم فی تامل زیر که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم پستار لون و و اشمن و ضمها میخواند کذا فی التلخیص و الله اعلم

اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و **عمر** جامع راضی الله عنه قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا کان بوم العید خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از
 راهی که بعید گاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه راه دیگر برگزیدی و مترش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه بکرت
 وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر
 و نفاق بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین اند و بگین گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف متکثر گواه طاعات وی بخوند یا آنکه براس
 مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعاده شیخ گوید و این جماع و اولی است چه اسرار

و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود خلافت را مجال درک و حصر آن تنگ است و وصول بدان متعذر و الله اعلم اخرجه البخاری
 و لابی داؤد عن ابن عمر نحوه و لفظوی در سنن از ابن عمر این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ یوم العید فی طریق ثم مرجع
 فی طریق آخری در سبیل گفته ابن عمر با آن شدت تحریری بسنت تکبیر می گفت از خانه خود تا مصلی انتهی و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین
 باب حدیث از عبداللہ بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب است بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید بر ابی رجوع کند بر ابی دیگر از خدمت
 اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهی و حدیث را الفاظ است و رواه احمد و الترمذی و ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریره
 و رواه ابن ماجه و الحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر صرح است و درین باب است از سعد قرظ و ابی رافع رواها ابن ماجه و از عبدالرحمن بن عمار
 رواه ابن قانع و ابونعیم و از سعد قرظ رواه البزار و در نسخ الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب است مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه
 برین اند و لیکن در وجه تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد و مثلاً باقی است
 حکم نیز باقی است و الاستثنای شود حکم بافتقاری علت و اکثر علماء بر آنند که حکم باقی است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه در مل و طواف و غیره است
 جویم شیخ عبدالحق دهلوی رح در پنجاهم گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در مانحن فی منصوص نیست چنانچه در مل که اظهار
 عبادت و شهادت بود بیشتر کان اما اینجا معانی و علل که پیدا می کنند بجز و جمال و گمان است چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعاده در اول

و آخر کلام خود ایمانی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نیاید داشت و لو ای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افرشت انتهی و **عمر**
 رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینة و لهم یومان یلعبون فیهما قدم آورد
 آنحضرت مدینه را و بجهت کرد بسوی می و حال آنکه اهل مدینه را دور روز بود که بازی میکردند در آن دور و روز معلوم نشده که آن دور روز کدام بود بعضی
 ویند که نیز روز و مهر جان بود و لیکن استبجا کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس من عادات ایشان است فقال پس گفت آنحضرت
 چه چیز است این دور روز گفتند همچنین است جینی حقیقت آن معلوم نیست که از کجا است و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دور روز در جاهلیت فرمود

قد ابد لکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق بدل گردانیده است حدیثی تعالی بآن دو روز شک در جاہلیت است
و روز دیگر بهتر از آن هر دو روز عید قربان و عید فطری فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید که عید عبادت باشد پس در حدیث نمی استند
امو و حسب یا اشاره خفی بجواز چیزی از آن دو روز عیدین از آنچه در حدیثی فاحشه و خروج از طریق و شعار دین نباشد و نمی است از تعظیم اعیاد و شکرین
و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی علماء براه مبالغه زفته حکم تکفیر کرده اند کما سبجی بقصد زجر و تهدید و سب و ذرائع و اتقا از مظان
انذافی منسج الباری یا اشاره خفی است باینکه ایام سرور و شادمانی در عیدین و یوم است نه غیر آن پس اظهار سرور در عیدین دیگر حدیثی خودیو دیگران منعی نباشد
مثل مواسم محافل مولود و قصه شهادت امام حسین رضی اللہ عنہ و بدتر ازین همه آنست که بعضی از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد
و جشنها بر زوالات ملکه انگلستان و روز صدارت وی و جز آن ایجا کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کلامی آید
و شک نیست که چیزها از آن بکفری رساند و حضور این چنین محافل عصیان شامل و مجامع ضلالت منازل خذلان مآب خیران نصاب بی شبهه
از کبار است آنچه ابوداؤد حدیث و ال است بر آنکه آنحضرت این را بعد قدم مدینه فرمود چنانکه حرف فاقصتضه اوست و در کتب سیرت
که اول عید یکم شروع شد در اسلام عید فطر است در سنه دوم از هجرت در سبیل گفت در وی دلیل است برینکه اظهار سرور در عیدین مندوب
و از آن قبیل است که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاہلیت بعیدین مذکورین دلالت
بر آنکه بکنند درین هر دو عید مشروع آنچه اهل جاہلیت در اعیاد خود میکردند و خذلان نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبیل گفته
مراد وی از افعال جاہلیت چیزی است که محظور نباشد و شافل از طاعت نبود انتهی گویم آنچه شرح مغربی گفت در حدیث برگزیران دلالت نیست
بلکه دلالت بر خلاف است چنانکه لفظ ابد لکم الله بهما خیرا منها نص است بر آن و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخرم بدل کرده
نعم البدن آورد و این صریح است و نمی از گردن آنچه اهل جاہلیت میکردند کما تقدم فافهم و النساء فی باسناده صحیح در سبیل گفته و اما توسع
بر عیال در ایام اعیاد و چیزی که محصل ترویج بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع است و استنباط کرده اند بعضی که است
فرح در اعیاد و شکرین و تشبیه بایشان مبالغه کرده شیخ کبیر ابو حفص سستی روح از حنفیه و گفت هر که بدین فرستد یک بصد بسوی مشرکی برای تعظیم عید
پس تحقیق کافر شد بخدا انتهی و چون حکم بدین است در باب حکم مشرک و منظر سرور چه خواهد بود و لیکن چون عمل سنت از قرون کثیره موقوف
شده و عالم هر چه مرع گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صدر هر یکی هم آنچنان نتوان یافت که
لذین اعیاد و مواسم خود را در و دارد الا ما اشار الله تعالی و عن علی رضی الله عنه قال من السنه ان یخرج الی العید ما شیا
از سنت است که بیرون آید بسوی عید گاه پیاده پا و آخر حدیث این است و بخورد چیزی پیش از آنکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ثانی رافع است نزد ابن
عبیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و بر می گشت پیاده و هم وی از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در آنم گفته
ما را از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عید و نه در جنازه هرگز و رواه سعید بن منصور عن الزهری مرسل بود ابن عمر
پیاده میرفت و پیاده بر میگشت و ترویج کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب بعضی و ال کرب الی لهدی و لتسویه بنود میان هر دو نظر بصحت حدیث
در رجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند
مگر بعد انتهی و حسنه و گفت ترمذی این حدیث حسن است در سبیل گفته نیا فتمیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم
نه تحسینش گشت زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و محمد بن رادوی مقال است انتهی کلام اهل گویم سید علامه عبدالعزیز بن محمد الکر

فرزند صاحب بل رحمة الله تعالی گفت تخمین ترمذی ثمانت است چنانکه مصنف رح گفت در شرح ترمذی است باین لفظه حکم کرد مصنف
 بر حدیث باب که آن حسن است و نووی در خلاصه بروی اعتراض کرده و گفت که اهل حدیث مستفق اند بر ضعف وی و حارث کذاب است مگر نزد
 که حدیث را حسن گفت و دعوی وی زرین باب مقبول نیست نویم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و نه بر ضعف وی زیرا که یحیی بن سعید گفت لا یأت
 رواه عباس الدورعی عنه و عثمان بن سعید الدارمی گفت که گفت ابن معین ثقة و نسائی یکبار گفته لیس به یاس و بار دیگر گفته لیس بالقوس
 و گفت ابوبکر بن ابی داؤد بود وی افتد الناس و افرض الناس و حسب الناس و علم الفرض از علی رضی الله عنه آری شعبی گفت حدیثی از حارث
 الاعیری و کان کذابا و نیز کاذب گفته اند او را ابو اسحق سبعی و علی بن المدینی و ابو زرعه گفت لا یحجج به و ابن حبان گفت کان غالباً فی التشیع و اهل
 فی الحدیث و دارقطنی گفت ضعیف و ضرب یحیی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدی عالی حدیثه صاحب میزان گفت جهود بر تو بهن امر او رسد
 با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفت حدیث وی در سنن اربعة است و نسائی با وجود تعنت می در رجال احتجاج کرده است
 بوی و قوی نموده است امر او را گفت و ابن شعبی است که کاذب میگوید او را بر سر روایت میکند از وی گفت و ظاهر آنست که وی دروغ می گفت
 در حکایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از او عید علم مره بن خالد گفت حدیثا محمد بن سیر بن قال کان من صحاب بن مسعود و خسته یوخذ عنهم اکت
 سنم اربعة و فاتی الحارث و لم اره و کان فیفضل علیهم و کان اجسهم و یختلف فی هؤلاء الثلاثة ایتم فضل علقمة و مسروق و عبیده اسی البیلاک فی
 انتهی کلامه گفت بنده ضعیف غنی عنه که این جواب یکی از دو وجه است که در سبب گفته و یک چه چنان باقی است یعنی در سبب گفته بود که لم اجد
 فیه انه حسن پس چون در ترمذی تخمین می موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تخمین بسوی وی هنوز باقی باشد و جوابی که
 از تخمین گفت نیز حق مقام قضای کرده زیرا که از تقریر مذکور ظاهر است که هر که از حارث اعور روایت کرده و هر که از وی روایت نکرده تضعیف درین روایت
 و توثیق بعضی در برابر تجرح جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جرح مقدم است بر تعدیل بودن روایت او در سنن اربعه و ثابتن
 نمی توانند زیرا که در سنن اربعة اخبار ضعاف و حسان صحیح هم است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چه کار می کند نسبت

و عن ابی هريرة رضي الله عنه انهما اصاباهم مطر في يوم عيد فصلى بهما النبي صلى الله عليه وسلم صلوة
 العید فی المسجد بدستیکه رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد وین
 جز یکبار پیش نبی و صاحب مواهب لدنیة از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت گذارد و آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید
 پس بمصلی بیرون نیامد اگر تابت شود این حدیث انتهی شیخ در شرح سفر سعاده گفته که اهل مکة هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد
 گذارند و بجهت بیرون نروند و بعضی گفت اند که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد گذارد و بجهت ضیق بود و بخلاف مسجد
 که وسعتی تمام دارد و الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه
 تفاوت است با آبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک و می صلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام
 میگوید که سنت آنست که بر آید بجبانه و استخوان نماید کسی را که باضعفا نماز در شهر گذارد زیرا که نماز عید جائز است گذاردن آن در شهر در وقت
 با اتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع نیز اگر چه استخوان نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگردد و در بلده لاهور و بعضی بلاد
 دیگر همچنین می کنند انتهی کلام شیخ گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که تعلیل گذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضمیق مسجد شریف
 باینکه چون یکبار بعد از مطر در آن گذارد معلوم شد که مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل بنداشت و همی می درین نماز بخصو

چنین واقع شد پس سنت در برابرین صحرا اقامی شود نه بگذاردن در مسجد گویند چنانست و حصول شرف و برکت اجماع همدرین است گویند که بجز
 حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگر است و این چیز دیگر چون علت خروج درینجا مخصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید بود
 پس بجز و تخمین و قیاس علی معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد و بعد گذاردن بی عذر پس در اینجا ضمیمه حجت نباشد غایت آنکه افاده جواز
 کند و ازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبهه افضل است و اگر چه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت بر همین طوط
 رده و در مسجد جز یکبار بعد از مطر گذارده و وی صلی الله علیه و سلم محافظت نمی کند مگر با فضل و مروی است از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
 جبهه و گفت لولا السنة لصلیت فی المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبهه مسجدی باشد کاشوف
 پس نماز در وی افضل است و اگر مسقوف باشد پس در وی تردد است در سبل گفته قول شافعی این است که اگر مسجد شهر و اسع باشد در
 بگذاردن بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع است و لهذا امر کرد آنحضرت با خراج عواقب و ذوات خود
 و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان فضل باشد و لهذا اهل مکه بنا بر سعادت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و این فیه آ
 جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل است انتهى گویم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل است زیرا که اخراج عواقب و حیض ذوات الخدود
 دلیل است که دال است بر اتمام شان این نماز و تصریح است با فضیلت گذاردن آن بصحران در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث
 در خروج بیصله غیر کافی است در اثبات فضیلت زیرا که اجتهاد در آن مسرح نیست و حدیث باب که دال است بر گذاردن یکبار در مسجد بجز در روز
 مقال است چنانکه مصنف گفته رواه ابوداؤد با سند او این نیز که در سندش مردی مجهول است و زیاد کرد در تخصیص واه این باب
 و الحاکم و سنن او ضعیف است پس درینجا بی عذر و تقلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمرا آنحضرت باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود
 زلفی نمی بایرشد و بعمل بلده لاهور و بعضی بلاد دیگر و قول این بر آن نباید و بجهت و با الله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
 موطن گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و ضحی که امام بر آید از خانه خود آنقدر بگردد که برسد بجا
 و حال آنکه حال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقصد یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علماء از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
 زوال است و مذموب شافعی آنست که بگاه تر آید مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد و در عید
 تا شب کند فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر است تجلیل در ضحی و تاخیر در فطر انتهى و هم در مصفی است زیرا که بگوید و لکن کثیر و الله علی ما هدر کفر
 این آیت و آنستة شد که ماوریم با کثارتکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در نازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
 بگویند باید که رفع صوت کنند و خفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه در حدیث آمده بارش
 بنده ضعیف گوید که عید از شعار اسلام است و اظهار در شعار اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
 در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اهل ایشان نیز انتهى گفت محرز سطوع عفا الله عن
 تفصیل مقام این است که تکبیر در عیدین مشروع است نزد جماعه فاما تکبیر عید الا افطار پس سنت است نزد اکثر و وقت وی نزدیکتر نزد خروج
 امام است برای نماز تا ابتدای خوابه درین باب بیقی و حدیث ذکر کرده و هر دو را ضعیف نموده اما حاکم گفته بنده مستهترا و ما اید الیه
 و قد صحیح الاربعة عن ابن عمر و غیره من اصحابه و نزد شافعی تا خروج امام یا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت می پس فضائل الاوقات
 یعنی است مسننا تا سلیمان که وی همی آموخت ایشان را تکبیر و گفته الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر

لک صاحبیہ او کیوں لک ~~کتاب الصلوة~~ او کیوں لک فی شہین الذل وکثیرہ تکبیرا اللهم عظمنا اللهم عظمنا وانا تکبیر
 عید النحر پس سنت ہو گئی ہے تہ وجموں برای مردوزن وخصی خاص کردہ اندر وان واما وقت وہی ہے حسب ظاہر آیت کریمہ واذکرم واللہ فی آیت اور
 معن وکانت واثار صحابہ این ست کہ نیست مختص بوقت دون وقت مگر اہل علم گویند عقیم صلوتہ ست مطلقا ووزو بعض عقیم فر ارض نہ فاعل
 ووزو بعض خاص بجماعت وون افرادی و بہوات نہ بمقتضیہ بمقیم نہ بسافر و بامصار نہ بقری واما ابتدا و انتہای وہی ہے در وہی نیز خلافت ست
 افضتہ اندر اول صبح روز عرفہ و قبل از ظہر آنروز و قبل از عصر وہی و در ثانی تا ظہر ثالث وہی و قبل تا آخر ایام تشریق و قبل من ظہرہ و قبل من عصرہ
 و درین حدیثی واضح از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ و اوضح چیزی کہ وارد شدہ ہے در ان قول علی و ابن مسعود است کہ ان از صبح عرفات
 تا آخر ایام یعنی آخر جماد الاول و نصفی غفت نزدیک حنفیہ شرط و جوب تکبیر اقامت و مصر و فرض بودن صلوتہ و جماعت مستحبہ است و ابتدای تکبیر
 بعد از صلوتہ فجر ست از روز عرفہ و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوتہ عصر ست از روز نحر نزدیک ابی حنیفہ در آخر ایام تشریق ست نزدیک صاحبین و معلوم
 و مفتی بہ مذہب صاحبین ست وہمیں ست قول غیر مشہور شافعی و عمل شافعیہ میں ست انتہی و اما صفت وہی ہے اصح آنچه وارد شدہ و دلیل و ا
 عبد الرزاق ست از سلیمان بسند صحیح گفت اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر کبیرا و مروی ست از سعید بن جبیر و مجاہد و ابن ابی لیلی و بہ قول للشافعی
 زیادت و شد الحمد وصفات دیگر و استحضارات ایہ نیز ہست و آن دلالت دارد بر وسعت امر و اطلاق آیت کریمہ بمقتضی اوست و نیست فرق میان
 تکبیر ہر دو عید و امر در آیت بزرگ در ایام معدوات و ایام معلومات وارد شدہ پس بعضی گویند ہر دو ایام مختلف اند معدوات ایام تشریق
 و معلومات ایام عشر ذکرہ البخاری عن ابن عباس تغلیقا و وصلہ غیرہ و ابن مردویہ از ابن عباس آورده کہ معلومات قبل یوم ترویہ و یوم
 عرفہ ست و معدوات ایام تشریق ست و ہنادی صحیح ست و ظاہر ہش او خال یوم عید ست در ایام تشریق و روایت کہ روایت کہ
 از ابن عباس نیز کہ معلومات یوم نحر و سہ روز بعد اوست و رجح الطحاوی لقولہ تعزیرا کثرا و التسم اللہ فی آیتا و معلوقا ما ہے علی ما زدتم
 متن بی شکی کہ لغا ہر و این مشہر ست کہ مراد بدان ایام نحر ست انتہی و این مانع نیست از تسمیہ ایام عشر معلومات و نہ از تسمیہ ایام تشریق
 بعدوات بلکہ تسمیہ ایام تشریق بعدوات متفق علیہ ست لقولہ تعالی واذکرم واللہ فی آیتا و معن وکانت و قد ذکر البخاری عن
 ابی ہریرہ و ابن عمر تغلیقا کہ این ہر دو می بر آمدند بسوی سوق در ایام عشر تکبیر گویند و تکبیری گفتند مردم تکبیر ایشان و بغوی و بہقی ہم این را
 ذکر کرده اند طحاوی گفتہ مشایخ ما قائل ہونکہ تکبیر ایام عشر جمیعاً و ہچنین مذہب ست پوشیدن جامہای نفیس و مالیدن عطر در روز عید و نمودن قربا
 بسیار فر بہ چنانکہ در حدیث حسن مجتبی ست رضی اللہ عنہ کہ امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العیدین ان نلبس اجودا و نخذوان تطیب باجود
 ما نخذوان نضجی باسمن ما نجد البقرۃ عن سبۃ و الجوز عن عشرۃ وان نظرو علینا اسکینۃ و الوقار رواہ الحاکم من طریق اسحق بن ہریرہ
 و قال لولا جمالت اسحق لحکمت للحدیث بالصحة ورجل گفت ظلت لیس بمہول فقد ضعفه الازدی و وثقه ابن جان ذکرہ فی التلخیص

باب صلوة الکسوف

اختلاف کردہ اند علماء در کسوف و خسوف کہ مستعمل اند ہر دو در ہر ماہ یا مختص ست ہر لفظ علی ازین ہر دو در قرآن جمید استعمال خسوف
 در قرآن آمدہ و در حدیث خسوف الشمس واقع شدہ و ہم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمدہ و در لغت استعمال کسوف در شمس استعمال خسوف در قمر
 و روای حدیث بعضی بجاہ روایت کردہ در ہر دو و بعضی بخامی صحیحہ در ہر دو کہ الشمس و القمر بخشگان و بخشگان آنچه در احادیث نیامہ نسبت
 کسوف ست بسوی قمر بہر جهت ما افراد و ہر بہرست استعمال فقہا کہ ایشان خاص کہند کسوف را بآفتاب و خسوف را بیاہتاب و اختارہ ثعلب

در جوهری گفته اند انصوح و قيل يقال بها في كل منها معنى كسوف و لغت تغيير است بسوی سواد و منه كسف و وجهه كسفت الشمس اسودت و در شمسها
 و معنی خسوف نقصان است قاله الاسمعي و في ذلك قول آخر ويقال كسفت الشمس بفتح الكاف و تضم نا و ذرا و انكسفت و خسفت بفتح الخاء و تضم نا و لا
 و انخسفت عن المغيرة بن شعبه مرضي الله عنه قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لقرعة شد آفتاب و بی نور شد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد
 وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسفت شد شمس در زمانه آنحضرت دو بار یکی در سنه سادسه و دیگری در
 سنه عاشتر روزیکه مروا پسرش ابراهیم و منخسفت شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدند و رضی بشفب کردن گرفتند و گفتند سحر شد
 قمر پس گذار و آنحضرت نماز خسوف انتهی و روایات صلوة کسوف از صحابه است و چند کس اند و در عده شرح عمده گفته اند اینجا معلوم شده که سحر کردن آنها
 بناویق و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود است یوم مات ابراهیم روزیکه مروا پسر ابراهیم بن رسول الله که از ابراهیم قطبیه بود
 و در مدین بنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انكسفت الشمس لموت ابراهیم پس
 گفتند مردم که گرفته شد آفتاب سبب موت ابراهیم بود او و گفته موت او و دهم ربیع الاول بود و قيل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا
 و در بخارا دست بر چرخان کمی گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سنه روز آخر ماه عادت این چنین است و این برخلاف عادت بود اگر گویند و غیر
 این سه روز محال است ابن سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیزی فقال پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق ربه انكسفت
 ان الشمس والقمر آيات من آيات الله بدستیکه آفتاب و ماهتاب و نشان اندازند نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی آفتاب
 زیرا که خسوف و کسوف و ال اندر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند ما اهل انشا را که در یک ساعت با آن نورانیت و اہمیت تاریک و تیره
 و بی نور شدنند همچنین قادر است او تعالی و العیاذ باللہ که نور علم و ایمان از عمر و ماہ قلوب بنی آدم کسفت کند و تاریک گرداند پس در اینجا نحو این عبادت
 از باس مسطوت خود و حدیث ماخوذ است از قول می تعالی و ما ترسل بالآيات الا تحق نقبا لا ينكسفان لميت احد و لا حياة
 گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نہ حیات وی این دفع است مراعتقاد جاهلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
 و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات با دینی بجهت اشتیاع و انتظار و موت بود و در سبب گفته ایشان ادعای حیات
 هیچ کی نگردیده بودند پس مذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف می برای حیات کسی نمی گویند همچنین این کسوف برای
 مات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و اندانست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود شمس یادت افادت است و بیان آنست که حکم تشریح است
 فاذا را ایتوها فادعوا لله و صموا پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کند یا خدا را و نماز بگذارد این لفظ مسلم است و لفظ بخاری فصلوا
 و دعوا الله است و در وی ارشاد عبادت بسوی آنچه مشروع است نزد ربه می از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر بسبب و جوب است
 مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت مکرده بنا بر انحصار و اجابت در نماز بیخاکانه و ابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زین بن المنیر از ضنیفه
 نقل کرده که واجب است شوکانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید بطلت بر سنت نیست استتم
 حتی ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت بر آید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است مستفاد علیہ پس در اینجا آنحضرت فرمود
 علیہ وسلم غایت وقت دعا و نماز انگشتان کسوف گردانیده و این دلیل است بر فوت صلوة بانجلا پس چون آفتاب بنجلی شود و وی در نماز با
 نماز را تمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است فصلم و قد انجلت و این دلیل است بر تمام نماز و اگر چه حال شد باشد انجلا

و مؤید اوست قیاس سایر صلوات زیرا که اینها مقید اند بر رکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و در وی دلیل است بر اینکه گذاردن این نماز مقید است بحصول سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند جمهور و نزد احمد و حنفیه ماصحی اوقات کراهت و نزد مالکیه از وقتی که حلال است در آن نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر مصنف گفته و ائمه نشدم بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت و لیکن واقع شد این اتفاقا پس ثلاث نکند بر منع ماعدای او کذا فی البدرو فی روایتی للبخاری عن المغیره حتی یخجل تا آنکه روشن شود عوض قول وی حتی یکشف و معنی هر دو یکی است و در وی دلیل است بر طول قرائت و رکعات این نماز و للبخاری و ابن حبان و الحاكم و النسائی نحوه من حدیث ابی بکره رضی الله عنه فصلوا و ادعوا حتی ینکشف ما بکمر پس نماز بگذارد و دعا کند تا آنکه منکشف گردد چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که سبوق کرده و آورده آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف است و مراد آنست که مرتفع شود آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیصش واقع شده است در خلاصه و شرح منذب آنچه موهم بودن این روایت متفق علیه است حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد مسلم از ابی بکره در صلوة کسوف هیچ چیز استی و عن عائشة رضی الله عنها

ان التبی صلی الله علیه وسلم جهر فی صلوة الکسوف بقراءة بله خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را و مراد در اینجا کسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خفت اشمس و قال ثم قرأ بقره بالقرارة و جهر از نزدی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقرات در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جهر کند بقرات مطلقا و کسوف شمس و قمر تا بر هر شیء باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس لیکن قمر مثل او است بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یکجا چنانکه فرموده و اذ را با یتو بهما ای کاسفین فصلوا و دعوا و اصل استوای هر دو است و کیفیت نماز و مانند آن و این نزد سب احمد و سحی و ابو حنیفه و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحدیث ابن عباس که استادا آنحضرت استادنی در از قریب سوره بقره پس اگر جهر میکرد آنحضرت انداز نهی کرد ابن عباس قرائت او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تطبیق آورده که وی بایستاد پهلوی آنحضرت در کسوف پس شنید از آنحضرت حرنی و بیعی آنرا موصول کرده از تطبیق که اسانید همه واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقرات نشنیده سوم آنکه مصلی مخیر است در بیان جهر و اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله هر دو امر چنانکه از اول هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ائمه ثلاثه است عملا بحدیث ابن عباس قیاسا بر صلوات شمس و لیکن در سبیل گفته که دلیل جهر مطلقا آنحضرت است ازین همه اقوال در مصنفی گفته ظاهر آنست که جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة و اما جمع شافعیه بآنکه اسرار در قمر است و جهر در شمس پس دخول است بآنکه ظاهر از حدیث عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استتمام خسوف بر شمس غیر تطیل است انتهى لمخصا فصلی اربع رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی دو رکوع کرد بر خلاف معمول که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجده است و چهار سجده چنانکه معمول است متفق علیها و این حدیث دلیل است بر شرعیت جهر بقرات در نماز کسوف و بر اینکه این نماز دو رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت دو سجده و بیاتی خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجه متعدده او و این وجه از ابن عمر و ابن عباس هم آمده و رواه ابن حبان الحاكم و گفت بخاری حدیث عائشه که در جهر صحت است از حدیث سمره انتمی و لفظ سمره این است

صلی عنانی کسوف الشمس لاسمع له صوتا وصحة الترمذی وابن حبان والحاکم واعلمه ابن الخزم. القهلبی بن عباد ورویه عن سمرة ولقت ابن المذنبی بنی
 بمول ست وقد ذکره ابن حبان فی الثقات بالکذا نیست اورایاوی جزا سود بن قیس جمع کرده اند میان حدیث عایشه و سمره باینکه بود سمره
 در اخبار الناس پیش نید آواز آنحضرت را لیکن قول ابن عباس کہ انی کنت الی جنبه دافع اوست مصنف در تلمیح گفت اگر صحیح شود تعدد
 را اعل شود اشکال انتهى و ترجیح داد شافعی حدیث سمره را بسبب موافقت او با روایت ابن عباس جز آن در مصنفی گفته اما حدیث ترمذی
 عن سمرة پس لاسمع له صوتا گفته نه استر بالقراءة یا لم یجهر بلکه عدم سماع خود بیان کرد و نتی بمنه و این ناظرست در ترجیح حدیث عایشه و بالجملة
 در حدیث عایشه که نزد اقطنی است آمده که خواند آنحضرت در رکعت اولی عنکبوت و در ثانیة روم یا لقمان و فی روایة لانا الی مسلم عن عائشة
 تبعث پس برانگیزت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مناد یا ینادی نذاکند و آواز دهنده را که نذاکند الصلوة جامعة نماز جمع
 لنده است پس جمع آمدند و پیشتر رفت آنحضرت برای امامت و گذارد نماز بروحی که مذکور شد و در اینجا دلیلست بر مشروعیت اعلام باین لفظ
 برای اجتماع مردم درین نماز و وارد نشده است امر باین لفظ از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر درین نماز و این هر دو لفظ منصوبست یعنی
 لصلوة جامعة اول بنا بر آنکه مفعول فعل محذوفست است ای احضروا و ثانی بر طلال و جابریست رفع هر دو را ابتدا و خبر و فیہ تقادیر آخر

و . . . پس رضی الله عنه قال انما انشق الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا

صلی الله علیه وسلم فصلی پس نماز گذارد آنحضرت و مردم با وی اقتدا کردند فقام قیام اطوی انسخوا من قراءة سورة البقره
 پس قیام کرد آنحضرت قیام دراز نزدیک از خواندن سوره بقره یعنی آن زمان مقدار که در وی سوره بقره بخوانند و از اینجا معلوم نمی شود که سوره بقره خوانده باشد
 لیکن در وی دلیلست بر آنکه در آن قرآن باید خواند بنوی گفت علما متفق اند بر آنکه بخواند در قیام اول از رکعت اول فاتحه و اختلان کرده اند
 در قیام ثانی پس مذہب مالک آنست که صحیح نیست نماز بقره آن در وی دلیلست بر مشروعیت طول رکوع و مشروع در آن ذکرست از
 تسبیح و تکبیر و غیره شمر رکوع رکوع اطوی لا پست رکوع کرد رکوعی دراز و در بعضی روایات آمده که برانند از قیام شمر رفع فقام
 قیام اطوی لا پست برداشت سر از رکوع و ایستاد زبانی دراز و هو دون القیام الا قول ولین ایستادین فرود قیام اول بود و در
 یعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانیست شمر رکوع اطوی لا و هو
 دون رکوع الا اول پست رکوع کرد رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع اول بود پست برداشت سر از رکوع دوم شمر سجده پست سجده کرد
 یعنی دو سجده چنانکه معهودست در سجده و مجلسه اینجا طویل کرد و در اینجا دلالتست بر آنکه قیامی که بعد از سجودست در وی تطویل نیست بلکه
 فرود اولست و اگر چه نزد مسلم در روایت جابر آمده که انه اطال ذلک نووی گفت این روایت شاذست عمل کرده نمی شود بران و نقل کرد قاضی
 عیاض اجماع بر عدم تطویل اعتدالی که متصل سجودست و تاویل کرد این روایت را که مراد باطالت زیادت طمانینتست و ذکر نکرد درین روایت
 طول سجود را ولیکن ثابت شده است اطالتی در روایت ابی موسی نزد بخاری و حدیث ابن عمر نزد مسلم نووی گوید محققان از اصحاب گفتند
 و هو المنصوص للشافعی که طول کند بنا بر احادیث صحیح که دارد دست بدان بود او و نسائی از حدیث سمره آورده که کان لطلیل مایسجی
 فی صلاته قط و در روایت مسلمست از حدیث جابر و سجده خوانم رکوعه و بجزیم اهل العلم بالحدیث و گوید عقیب هر رکوع سمع الله لمن حمده باز
 بگوید ربنا لک الحمد الی آخره و طول کنند در جلوس بین بسجده بین چنانکه واقع شده است در روایت مسلم از حدیث جابر اطالت اعتدال میان
 هر دو سجده و گفت مصنف و لغت نشدم بران در هیچ طریق مگر درین طریق نقل کرد غزالی که اتفاق بر عدم اطالت و سه مرد دست

شعر رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاوّل یستر برداشت سر از سجده و ایستاد ایستادن دراز و این ایستادن فرود
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الركوع الاوّل یستر رکوع کرد رکوع دراز و این
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاوّل یستر برداشت سر
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل است بر اطالت قیام در رکعت
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داؤد از عروه آمنه که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفت نیست خلاف در آنکه رکعت
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصا اند
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قولی است و هر دو دون القیام الاول که مراد بدان اول
از اولی است یا راجع است بهم پس هر قیام کتبه باشد از قیامی که قبل است شعر رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الركوع الاوّل
یستر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود شعر سجده تسبیحاً تسبیحاً یستر برداشت
سر خود را یستر سجده کرد یعنی دو سجده یستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکر و این را از جهت ظهور وی و قد تجلّت الشمس
و حال آنکه تحقیق آشکارا روشن شده بود مخرج خطب الناس پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه همان است که در حدیث مغیره گذشته
یعنی هر ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس فرخند کنید
متفق علیها در اینجا دلیل است بر شریعت خطبه جب صله و کسوف و رفته است به تحباب آن شافعی و اکثر ائمه حدیث و حنفیه گویند
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و تقب کرده اند با حدیث مصرحه خطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفرموده مقصود از آن خطبه نبود
بلکه قصد بود بر کسانی که معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول متعقب است باینکه در روایت بخاری است فحمد الله و ثنی
علیه و فی روایه انه عبده و رسوله و فی روایه البخاری انه ذکر احوال الجنة و النار و غیره فذلک این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمه از اسامه این است قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فحمد الله و ثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی نقامی هذا
حتى الجنة و النار و انه قد اوحی الی انکم تقتنون فی القبور قریباً او مثل فتنة المسيح الدجال لا ادری امی ذلک قالت اسما و فیوتی احدکم فیقال
ما علمک بهذا الرجل فاما المؤمن او الموقف لا ادری امی ذلک قال فقالت امار فیقول هو محمد رسول الله جاب بالبینات المذموی فاجبتنا و اطعنا
ثلاث مرات ثم یقال قد کتنا نعلم انک تؤمن به فمصحاحی و فی مسلم روایه آخری فی الخطبة بالفاظ فیها زیاده تصنف در تلخیص گفت صاحب هدایه
از حنفیه می گویند نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت است در حدیث غایب و حدیث اسما بنت ابی بکر در
حجین احمد اثر از حدیث عمره بن جناب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور است که استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر آمد بر منبر
و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جایی تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود است تعجب این است که در هدایه زیاده برده جا او را سهو و خطا روده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع حنفی نیست
و اللفظ للبخاری و لفظ من بخاری راست در سبیل گفته نماز کسوف بر وجه کثیره مروی است ذکر را الشیخان و ابو داود و غیره هم و این
سنت است با اتفاق علما و در دعوی اتفاق نظر است زیرا که ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوبی و محکی است از مالک که آنرا
جاری بجای جمعه داشته و گذشت از ابو حنیفه اینجای می مذمت شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون است در جماعت گفته اند

یگران یعنی ابوحنیفه و گروهی که تنها بلندار و تحت اولین احادیث صحیحی است که در آن گذاردن آنحضرت بجاعت آمده بعد اشتکاک کرده اند بصفت
ی جمهر گویند دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و سجود و سجده است غیرهما و باین کیفیت رفته است مالک شافعی و لیث
دیگر آن انتهی و حنفی گفت کمال هر نماز که در آنست دو قیام اول را بلویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندک کمتر از وی و قیام ثالث از قیام
ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایم پایم کند و در بعض روایات
طویل سجدات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند
آفتاب و ماه تاب و آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتناق کند انتهی گویم و این همه افعال در احادیث
صالح وارد اند و فی روایة مسلم ای عن ابن عباس **صلی الله علیه وسلم** حين کسفت الشمس فماني رکعات
بأربع سجداً ثم گذارد آنحضرت و میگردد رفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیر هر رکوع یک
سجده است و باین کیفیت رفته است گروهی و **عنه علیه السلام** ای و اخرج مسلم عنه مثل ذلك ای مثل روایت
بن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند و لکن مسلم راست
عن جابر بن عبد الله **صلی الله علیه وسلم** ست رکعات باربع سجداً ثم گذارد آنحضرت شش رکوع
یعنی در هر رکعت سه رکوع چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه جمهور است و لابی داود عن ابی بن کعب رضی الله عنهما
ای **صلی الله علیه وسلم** فرج خمس رکعات و سجد سجدتين گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد
دو سجده و فعل في الثانية مثل ذلك و در دو رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده و رواه البيهقي والحاكم ايضا
و صحیح این بسکن قال الحاكم رواه سونوقون و بالجملة از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی نیست
در کیفیت رکوعات است در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مضمون آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع
و باین اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیر هم و برین حال است حدیث عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفت
هو اصح ما فی الباب و باقی الروایات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس
و علی رضی الله عنهما سه رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین حال است حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اند بقره نوعی بعض صحابه گفت
جماعتی از محققین که مصلی غیر است میان ابن النواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این مبنی است بر تعدد کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاهی
چنان و لیکن در سبیل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت است روز وفات ابراهیم
ولهذا اتقول کرده اند دیگران بر اعتدال احادیث حاکیه صورثلاثة و این قیام گفت که بار اید تصحیح نیکست مذقده آنرا کالامام احمد و البخاری و الشافعی
و منیستند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذارون در رکعت همچو سایر نوافل انتهی نهیب جمهر گویند و ثوری نیز همین است و یک رکوع اقل عبادت
موجب اکثر آن در حنفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا را یتیم ذلک فصلوا را کار بسته است و هر که دو رکوع
و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم او فی حال گردانتهی شش در هر رکعت نزد ما صلوة کسوف شمس و رکعت است
بجاعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نمازی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفیر خود تنها بلندار

دنزد شافعی برای هر دو جماعت و در رکوع در هر رکعت است بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد و مشهور از مذہب شیعی
 و جائز است نزد اکثر اصحاب شیعی همان نیز در رکوع واحد بی خطبه و دلیل ما حدیث ابن عمر است که ناظر است بآنچه در مذہب است و حال اشکاف است
 مردی را که در صفت پیش استاده اندازنسا و صبیان که موقف ایشان صفت پسین است پس روایت ایشان را بجز ترا باشد که آن فی الہدایۃ
 و شیخ ابن الممام احادیث آورده بر روایات صحیحہ و حسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند و حکم کرده بر احادیث تعدد رکوع کہ در انما اضطراب کرده اند روایات
 بعضی دور رکوع و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش و بعضی ہفت و بعضی ہشت و بعضی نہ و بعضی دہ و بعضی یازدہ و بعضی بیست و بعضی سی و بعضی چهل
 آنحضرت فاذا کان ذلک فصلوا و بجمعت ہین اضطراب کہیہ گفتہ اند بعضی از مشایخ ما کہ سبب آن اشتباہ است کہ بجمعت کثرت از جام الہام صفت
 پیشین را او فتادہ و ظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز یکبار واقع نشدہ و هیچ کس تعدد وقوع روایت نکرده و وقوفا
 آن متعدد و مدت وہ سال بعید و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال اشکاف است مردی را بر تقدیری تمام است کہ غیر عیالینہ
 از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد انتہی گویم اضطراب دلیل صحت روایات است و چون حادثہ متحدہ است اطلاق را حاکم کند بر تفسیر
 و مذہب حنفیہ ثابت اما ترویج غیر ثابت مصنف و تلخیص گفتہ تسک کرده اند حنفیہ بظاہر حدیث ابی بکرہ کہ در وی لفظ مثل صلا تکلم آمدہ
 و حدیث عبدالرحمن بن سمرہ کہ نزد مسلم است و در آن این است کہ خوانند و سورہ و گذارد و رکعت و حدیث یحییٰ بن یسار کہ روایت
 کہ پس گذارد و رکعت را اخرجہ ابو داؤد و رواہ النسائی بلفظ فصلوا کا حدیث صلوة صلیتہما من المکتوبہ و اخرجہ احمد و الحاکم و صحیحہ ابن عبد البر
 و اعلم ابن ابی حاتم بالانقطاع و حدیث قبیصہ بن مجازق فصلی رکعتین اخرجہ ابو داؤد و الحاکم انتہی **وعن ابن عباس رضی اللہ**
عنه ما هبت ریح قط إلا جثی التبی صلی اللہ علیہ وسلم علی کعبتیکہ نوزید ہرگز بادوی مگر آنکہ نشست آنحضرت
بر دو را نومی خود و این قعدہ مخافت است نمی کند آنرا مگر خائف مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد و ریح بلفظ جمع
در رحمت و خطابی توجیہ آن کرده کہ چون ریح متکثر شود سخا بہا را پیدا آرد و امطار بسیار آید و در زروع نشوونما پیدا آرد و چون یک
ریح وزد عقیقہ باشد این چنین است اعتقاد اہل عرب و طحاوی این را منکر شد و ہشما آورد بقول وی تعالی و جثی بن ریح
طیبۃ و بائجہ در بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد و خیر و شر چنانکہ در حدیث ابو ہریرہ است التبیح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعزای
وقول آنحضرت انا سألک من خیر ہذا الریح و خیر ما فیہا و لفتہ کہ این حدیث ابن عباس ضعیف است مقاومت با آن حدیث صحیح نتوان کرد
و طیبی گفتہ غالباً ریح در ریح چون طلاق واقع شود این حکم دارد و بخلاف آنکہ مقید بوضع کردہ و در دنیا سخن بسیار است در لغات و غیرہ
مذکور است و قال و کفت این کلمات را اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا خداوند بگردان این باد را موجب رحمت
و مگردان او را مادہ عذاب و در آخر روایت این است اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحاً خداوند بگردان او را ریح و مگردان او را ریح گفت ابن عباس
کہ در کتاب خداست ما فرستادیم بر عادی ریح صرصر یعنی باد سخت و تند و فرستادیم بر ایشان باد نازایندہ کہ بارور نمی گرداند و خندان را و فرستادیم
باد بادی آگستنی کہ در خقان بومی بارور می شوند و از آیات الہی است کہ می فرستد باد بار بار بشارت دہندہ بر ایران و درین بیان است کہ مجموع ریح
در رحمت است و مفرد در عذاب پس تشکال شد در حدیث و جواب دادہ اند کہ مراد آنست کہ ہلاک مکن ما را باین باد زیرا کہ اگر درین ریح ہلاک
شوند بادی دیگر بعد از آن بر ایشان نہ وزد پس این ریح باشد نہ ریح رواہ الشافعی فی الام و الطبرانی و ابو یعلی و البیهقی فی العزای
الکبیر و ہم روایت است از ابن عباس رضی اللہ عنہما قندہ بدستیکہ وی یعنی ابن عباس در بعض نسخ از صلی اللہ علیہ وسلم

صلی فی زلزلة ست رکعات و اربع سجرات گذارد و زلزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و هر رکعت سه رکوع
 وقال و کنت هکذا صلوة الابرار این چنین است نماز نشانه های خدا و اه البیهقی من طریق عبد اللہ بن الحارث عن اذکان فی
 زلزلة فی البصرة و رواه ابن ابی شیبة من ہذا الوجه مختصر ان ابن عباس سئلی بهم فی زلزلة اربع سجرات رکع فیہا ستا و روایت کرد ابو داود
 از ابن عباس مرفوعاً کہ چون ببینید شام آتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها ما قال الشافعی و در اینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت
 نیست ولیکن ظاہر آنست کہ بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نباید آنکہ امر کرده باشد آنحضرت بنماز چندی از آیات و نہ هیچ یک از خلفا
 او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیہقی در سنن و معروف بسند خود تا شافعی کہ ذکر الشافعی عن علی رضی اللہ عنہ نحو ذکر کرد
 شافعی از علی مانند آن کہ بگذار و دی کرم اللہ وجہہ شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی
 گفته اگر ثابت شود این از علی رضی اللہ عنہ قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذنی کنند بدان دون آخر و ہو قولہ ہذا
 صلوات الایات و ذکر نکرد و شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم اللہ وجہہ و رفته اند بعضی علماء باینکہ برای افزایش دو رکعت نماز بگذارند مثل
 نماز کسوف و واقعاً علی ذلک احمد بن حنبل گویم در کتب حنابلہ اینست کہ برای کسوف دو رکعت بگذار و وقت بیک خواہد و شافعی و غیرہ
 گفت اند کہ جمیع مسنون نیست و اما صلوة منفرد پس خوب است زیرا کہ امر آنحضرت بجمیع جز در کسوفین مروی نیست و اللہ اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در شرح خود زیاد عایا سوال بابران نزد قحط سال با کیفیت مخصوص صدابن ماجہ از حدیث ابن عمر آورده کہ فرمود
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کم نکر و هیچ قومی بیامد و تراز و راگر آنکہ گرفته شدند لقط و خشک سالی و شدت سوز و جور سلطان بر آنها و منع نزل و نہ
 زکوٰۃ سوال خود راگر آنکہ منع کرده و باز داشته شدند باران را از آسمان عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال خرج النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینہ منورہ متواضعاً فروتنی کننده متبذللاً بمشاۃ فوقیہ و موحده و قال مجیر یعنی
 لابس ثياب بذل و بذل جامد کہ سائر ایام در خدمت خانمی پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن بیعت است برای تواضع و
 اظهار حاجت متخشعاً خشوع کننده و چشم فروغوا باینکہ و تواضع و تشعق قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و تانے را
 بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصر باشد و خضوع در بدن مقرر سلا فرومشته از عاجزی ای بتاقی و عدم عجلت متضیی عا از کسی کنند
 لفظ ابو داود و متبذلاً متواضعاً است در نایه گفته تضرع تذلل و مبالغہ و سوال در غیبت فصلی رکعتین کہ ما یصلی فی العید
 پس بگذار و دو رکعت چنانکہ گذارده می شود در عید لفظ ابو داود و اینست لکن لم یزل فی الدعاء التضرع والتکبیر ثم صلی الخ و از اینجا معلوم شد
 کہ نماز بعد دعا بود و لفظ کہ مصنف آورده غیر صریح است درین کہ بخطب خطبت کم هذ و خطبہ بخواند مثل این خطبہ شما کہ میخوانید
 و این عبارت نفی خواندن خطبہ میکند یا خواندن خطبہ باین کیفیت کہ ایشان میخوانند طویل و بسیط و بکلفت و ظاہر همینست زیرا کہ در روایت
 ابو داود و زیادہ کرده اللہ علیہ وسلم رقی المنبر و ظاہر آنست کہ رقی منبر نبود مگر برای خطبہ و گفته اند بخواند خطبہ مانند جموع بحدیث
 عایشہ کہ می آید و بحدیث ابن عباس و از حدیث ابو ہریرہ خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجہ و ابی عوانہ
 و بیہقی اینست ان صلی اللہ علیہ وسلم خرج للاستسقاء فصلی رکعتین ثم خطب و باین رفته است شافعی و غیرہ و در حدیث ابن عباس
 کہ لفظ وی نزد ابو داود گذشته قبل نماز آمده و باین رفته است جماعتی و جمع میان ہر دو حدیث بار و ہر دو حدیث است اگرچہ در بعضی روایات

کرده بود پس بعضی روایات اذان خطبه تعبیر کردند و بران اقتضای نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند
 هم بران اقتضای نمودند و ما قبل نماز ذکر نکردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تحتی ماورد عنده صلی الله علیه و سلم است
 چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و در اینجا دلیل است بر شریعت نماز
 استسقاء و این رفته اند اکثر ائمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم و واجب زانق و استغفار
 بعض قرآن سبب اذکار نماز است و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد
 و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکور است عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقاء کرد و در دعا و استغفار
 اقتضای نموده و نماز نگذارد و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قریب عهد وی بر زمان نبوت بعید است و ترک وی با وجود علم
 بعد است با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تشبیه ناکردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مردی بقول ابی حنیفه نیست نماز
 در استسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یک نماز نفل کند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار
 کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقاء خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد زبیر موافق این دو دیگر
 درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الا ان نزد حنفیه بر مذہب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصار
 آن با آنحضرت علی السلام انتهى و در شرح سفر السعاده گفته نزد صاحبیه و این ثلاثه در استسقاء نماز است جماعت و خطبه و بعضی گفتند که این قول
 امام محمد است و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است
 الا انکله تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه می بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در نزد
 امام احمد روایات است مشهورتر از آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحابی خطبه است قبل لصلوة او بعد یا و بعد مختار تر است یک
 خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی در روایت است و نزد آنها میگوید قائل اند نماز قرائت بجز است و تحویل بر دهنده امام را یا قوم را نیز در قول است و نزد
 ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذہب ابوحنیفه و عمل بمذہب صاحبیه است انتهى کلام
 گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز و بخاری است از عباد بن تیمم باین لفظ ان صلی الله علیه و سلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت
 شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذارن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم باشد و تشبیه نکردن صحابه را بجماعت آنست که
 استسقاء از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی اذان چه بود پس چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجود دیگر هم از سنت ثابت است
 تشبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتضای دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقاء اگر چه بوجه
 مستعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یک اذان و وجه بجای خود سنت مستمره است و ترجمه الله الیها لانه گفته استسقاء کرده است آنحضرت بر آنجا
 کفایت و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که بر آید بسوی مصطلح با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد و در رکعت بقرات
 جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در دیگر دنوانتهی و در سفر السعاده گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقاء کرد
 انتهى گویم باین آن شش وجه در وی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج است صلی الله علیه و سلم بسوی مصطلح و نماز نگذارن و خطبه خواندن دوم
 روز جمعه بر سبب در انشای خطبه سوم استسقای می بر سبب مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقاء و حالیکه تشبیه بود
 در مسجد رسد داشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عزوجل بجز استسقاء کردن نیز در احجار زیت قریب زور و این بیرون دروازه مسجد بود

حشتم استسقاء بعض غزوات و قتی که سبقت کردند لور اشترکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد اتقی و از اینجا معلوم شد که در استسقاء نیز نماز ثابت است و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صححه الترمذی در مصنفی گفت در مثل این مقام دور ای می شود یکی آنکه هر فعلی که بیهیبتی سنت است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر مایع خواهد شد و بگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس هر یک بعضی و بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجاء در مثل جمعه که یک فرض است و ارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفا مسلمین بهم جزا و سبیل شافعی برای اول سنت و سبیل مالک و ابی حنیفه برای ثانی است و اکمل استسقا است که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجود خیر از صدقه و صلوات بجاء بعد از آن روز چهارم بصره و روز روزه گرفته و جامه های خاکلی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس انگاه دور کعبت نماز گذارند مانند عید بعد از آن دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تجویل روا کنند امام و ماموم همه اثنی گویم و این ظاهر است در راه لول

و صحیح ابو عوانه و ابن حبان و اخرجه الحاكم و البيهقي و الدارقطني ايضا **عاشرة** رضى الله عنها قالت شكى الناس

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحوى المطر فظنوا انهم قد نزلوا بسوى آنحضرت باز ایستادن باران را قاصر بمنبر فوضع له بالمصلع پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نخواستند منبر برای وی و فصلی که بیرون دین است و وعد الناس بوما يخرجون فيه و نوید داد مردم را برون زمینی که بیرون آیند در آن روز و تعیین کرد آن روز را برای ایشان و در اینجا دلالت است بر یک مستحب است تقدیم زمین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن و خاص شوند از مظالم و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا گر آنکه با حضور شدت و طلب تفریح و بی از و تعالی بتضیق آن نیز که وارده است در اسرائیلات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا نیز که در ایشان عامی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان غیر هم و از اینجا گفته اند که مشروع است اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند فخرج حين بدأ حاجب الشمس پس بیرون آمد و قتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بروی آفتاب یعنی کرانه او و بد ابالف و همزه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد على المنبر ليشتم بر منبر حافظ ابن القيم ح گفته اگر صحیح شود و روزه در دل ازین حرف چیز است فکبر و حمد الله پس تکبیر بر آورد و دستايش کرد خدا را شوقال پشتر گفت انکم شکوتمو جذب دیار کعبه برستیکه شما کله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرا و کله کردید پس مانند باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما

وقد امرکم الله ان تدعوه و تحقیق فرموده است خدای تعالی شمارا که بخوانید او را قال تعالی ادعونی استجب لکم و وعدکم ان لیستجب لکم و نوید داده است شمارا که قبول کنید دعا و سوال را برای شما کما قال و اذا سألک عبداً فادعنی عتی قاتی قرینک **أجیب دعوتی الذاع اذا دعان** شمر قال پشتر گفت آنحضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم معج سبحان و ستایش ثابت است مر خدای را که پروردگار جاتیان است و مهربان است در دنیا و آخرت در اینجا دلیل است بر عدم اقتلاح خطبه مسلم بلایک جمله و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بنیر تعجید ملک یوم الدین مالک همه چیز است روز جزا بود او و گفت اهل دین

ملك يوم الدين سيخونند و این حدیث محبت است بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود بر حق سواى خدا نیست و هیچ چیز **اللهم انت الله لا اله الا انت الغنى و غنى الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت علينا قوة و بلاغنا الرحمن خداوند توتوی معبود بر حق نیست خدای بر حق سواى توتوی نبی نیا و ما نیاز مند انیم و محتاج فرود فرست بر ما بدان و بگردان چیزی را** **انزلنا و فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طولی بین بر سیم بطالب خود کمال و تمام شود انتفاع ما بوسی و ببلغ بفتح با چیزی**

که بوی مطلوب برسد شرف رفع یدیه فلما یزال حتی رؤی بياض البیضاء پست برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت بردارد
 و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه تمام شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر لباس شریف در آن زمان فقط بر او بود مراد ظهور بطن
 علی الحقیق خواهد بود و اگر قیص بود مراد موضع البطن است و بر هر تقدیر ظهور بياض البیضاء کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع سبب
 و سلمه و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و در اینجا دلیل است بر شرفیت رفع یدین نزد دعا و لیکن در استسقا مسأله در رفع مطلوب است تا آنکه
 برابر برود و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نینداشت هر دو دست خود و چیزی از دعا نکرد در استسقا گفت
 سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص است اینظر کفین کما فی مسلم و ابی داود و اما در سایر دو عا پس بر میداشت هر دو دست خود بطون آنها ثابت
 شده است رفع یدین در دعا و یک صد حدیث و قد افردت ما بحج و انتهی و این جزو رکات پنج حروف عقی عنده در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه
 آورده است و تصنف روح در فتح الباری گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبوی صلی الله علیه و سلم غم رفع یدیه و رایت بياض البیضاء و گفت ابن عمر
 رفع النبی صلی الله علیه و سلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک فانسج خالد و در وی در دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جزو استسقا
 و تسک کرده است بحدیث انس و آن صحیح است ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است
 نه مهمل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء حاصلش این است که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالمه تا آنکه دستها برابر برود
 شوند و در دعا برابر هر دو در شرف و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یدیه بياض البیضاء بلکه جمع کرده می شود باین طور که روایت بیا
 در استسقا بالغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند مندری گفته و بتقدیر تعویذ جمع جانب اثبات راجع است گویم
 تا سیما با کثرت احادیث آورده در آن نیز که در وی حدیثهای بسیار آمده اند ما المنذری فی جزر و سده منها النووی فی الاذکار و فی شرح المذهب جمله
 عقد کرد برای آن بخاری بابی در اب مفرد و ذکر کرد در آن حدیث ابو هریره که قدم آورد و طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت
 بدرستی که دوس نافرمانی کردند خدا را پس بدعا کن بر آنها پس زد او در آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهدنا سبیلنا
 و این در صحیحین است بدون قولی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مزنی دیگر باری فقال النبوی
 صل الله علیه و سلم اللهم و یدیه فاغفر فرغ یدیه و سندش صحیح است و آخر چه مسلم و در حدیث مایثه است قالت رایت النبوی صلی الله علیه و سلم
 یدعو را فعا یدیه یقول اللهم انما ابشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد است و در جزر رفع یدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را فعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن عمره و در قصه کسوف فانهتیت الی النبوی صلی الله علیه و سلم و هو رافع یدیه و هو یخوض و هم نزد
 مسلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرغ یدیه ثلث مرات
 و در حدیث طویل ابو هریره است در فتح مکه فرغ یدیه و جعل یدیه و در صحیحین است از حدیث ابی حمید و در قصه ابن اللثیمه ثم رفع یدیه حتی رایت عقره
 البیضاء یقول اللهم بل بلغت و در حدیث ابن عمر و است ان النبوی صلی الله علیه و سلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرغ یدیه و قال اللهم استی و در حدیث عمر است
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل علیه الوحی یسمع عنده وجهه کدوی یخجل فانزل علیه یوما ثم سری عینه فاستقبل قبله و رفع یدیه و دعا بالحدیث
 اخرج الترمذی و اللفظ له و النسائی و الحاکم و در حدیث ابی امامه است کنت ردت لنبی صلی الله علیه و سلم بعرفات فرغ یدیه فالت به تا فقه فسقط خطا
 فقتناه له یدیه و هو رافع الید الاخری اخرج النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه
 و یقول اللهم اجعل صلاتک و حجتک علی آل سحر بن عباده و سنه جید و احادیث درین باب بسیار است و کلاما نیز مسلم از حدیث عمارة بن ربیع

آورده وی در بشرین مروان را که بر میدارود و دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسا بر سر صبری از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بطا هر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و در کرد و آنرا باینکه در روش در باره خطیب است بحال خطبه و این ظاهر است در سیاق حدیث پس است معنی برای تمییز آن بر رفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بیشتر و رعیت آن در روایت کرده اند بود او داد و ترمذی و حسن و غیره از حدیث عثمان مرفوعاً از آن بر یکم می گویم که استیجی من عبده اذ رفع یدیه الیه ان یرد بهما صغراً ای خالیته و سنده جید طبری گفته و کرده است رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبرین مطعم و در شرح سدی را که بر میداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما الاظفار یک طبری این را با سانیخ خود تا آنها سوق کرده و ابن التین از عبد اللہ بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت و در مدونه گفته خاص است رفع با استسقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا بر بردوش و گفت که آنها را بر آبرین باید داشت کذلک سنده الطبری عنه یعنی و از ابن عباس آمده که این صفت دعاست و ابوداؤد و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت مسالت آنست که دستها را دوش برداری و استسقا آنست که بیک انگشت اشاره کنی و اینها آنست که هر دو دست را جمعاً دراز نمائی و طبرسی از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت بر رفع یدیه حتی بجای از بهما لاسه و ثابت شده است از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرج البخاری فی الادب المفرد من طریق القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یعود عند القاص بر رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه باطنها ما لم یهتدی کلام المصنف صحیحاً من کتاب الدعوات من فتح الباری و تودوی در شرح مسلم نیز حدیثی نقل کرده ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود کرد و استسقا و لیکن بحال این چنین است بلکه ثابت شده است رفع یدین می در دعا در مواضع دیگر غیر استسقا و همی اکثر من ان تحصر و قد جمعت منها نحو من ثلثین حدیثاً من الصحیحین او آمده بها و ذکر تمانی او اخبار بصفة الصلوة من شرح المذهب و تاویل حدیثی آنست که رفع یدین که از ان بیاض البطین دیده شود نکر و اگر در استسقا یا مراد آنست که وی جزو استسقا نگیرد و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شونز مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را و لا بد است از تاویلی که ذکر کردیم انتهى شحول الی الناس ظهره و قلب رداعه پستر گردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و در کرد بسوی بگردانید چادر خود و اقدمی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول از چهار ذرع و یک شبر در دو ذرع و یک شبر و این بر ذرا و از او در جمع و عیدین می پوشید که مانی گفته رد آنست که در نصف اعلی پوشند و از او آنکه در نصف سفلی پوشند و طریق قلب را باین وجه است که بگیرد بر دست راست خود طرف سفلی را از جانب یسار و بر دست چپ طرف سفلی را از جانب بین و تقلیب کند هر دو دست خود را بر پشت خود تا باشد طرف مقبوض بیدینی بر کتف اعلی از جانب بین طرف مقبوض بید سیمی بر کتف اعلی از جانب یسار و در ابوداؤد بحامی لفظ قلب جوف لفت و هو رافع یدیه در حالیکه بر دارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را شرف علی الناس و نزل پستر را آورد بر مردم و فرود آمد ز نبر و صلی الله علیه و سلم پس گذارد و در رکعت و در سجده لیل است بر آنکه صلوة باران دو رکعت است بموقول الجهمی قال نشأ الله سبحانه و تعالی صحابة فرغت و برقت پس بیدار کرد خداوند پاک بر ترا بری را پس غریب آن برود خشنید برق بفتح و کسر هر دو روایت است نحو امطرت پستر بارید آن بر بر ستوری خدا و امر وی پس نیاید آنحضرت از مصلی بسید خود تا آنکه روان شد سید ما پس سرگناه که دید آنحضرت شتاب فن ایشان بسوی خانما خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهان وی پس گفت آنحضرت گو این شایسته که خدا بر هر چیز قادر است و من بنده خدا و رسول اویم رواه ابوداؤد و ابوعوانه و ابن جبان و الحاکم و قال ترمذی و اسناد که جلیل و صحیح ابوعلی بن اسکن و قصة التحویل فی الصحیح و قصة التحویل را در صحیح بخاری است و آن گردانیدن یدین است بر شمال زیاد که در این باب

واین خزیمه گردانید شمال را بر بیدین و در روایت ابو داود دست گردانید عطاق المن اورا بر عاتق اینسر خود و عطاق الیسر اورا بر عاتق بیدین خود
 و در روایت ابو داود دست که بود بران حضرت خمیصه سودا پس خواست که بگیرد و هفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون شقیل شد بر وی قلب کرد آنرا و گردانید
 بر دو کسش خود و شش و کرد برای مردم که تحویل کنند هم او وی لما اخرج احمد یلفظ و حول الناس معه ولین و ابویوسف گویند مختصست تحویل مانا
 و بعضی گفته اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم است چون خواست که دعا کند و کرد و قبله و گردانید چادر خود را
 و مشرفی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی را وی اذان چنانکه بعضی حفاظ و هم کرده اند و لفظ وی
 این است که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقاء دارد پس بلندارو با ایشان دو رکعت جهر کرد و در آن هر دو
 بقرات در و آورد و قبله و حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را ببالند و گردانید روی خود را که پوششیده بود هنگام استقبال قبله
 و فیه و درین حدیث عبد الله بن زید است فوجهه الی القبلة یدخول پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و حالیکه دعا کند در بخاری
 بعد بعد عواین است و حول رواه ذی فی لفظ قلب رواه شمس بن محمد بن جعفر فیهم ما بالقرائة پستر بگذارد دو رکعت جهر کرد و در آن
 هر دو بقرات و درین جا دلیل است بر شریعت جهر در آن آیهن افعال گفته است جمع علیه یعنی جهر در نماز باران و آنرا بخوابض علیا اخذ کرده اند که
 این نماز را جز روز نیاید گذارد اگر در شب گذارده می شد در روز در آن انبار میکرد و در شب جمعی نموده و تسبیح گفته و فی هذا الوجه بعد استسقاء
 و گفت عفا بنی که سفیان گفته خبر کرده ام از اسعوب ابی بکر که گفت گردانید زمین را بر شمال استی و زیاده کرد این خزیمه شمال بر زمین چون در حکمت
 تحویل اختلاف است اشاره کرده مصنف بسوی آن در روایت آمده و این حدیث صحیحین حجت است بر کسی که میگوید که در استسقاء نماز نیست

صرف دعا و تمسک است و چون در بخاری و مسلم موجود است تعلیاش با صراطی خالی از تعسف نیست و لکن در قطنی من مرسل ابی جعفر

ابن اقرع در روایت و ارقطنی است بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
 رضوان الله علیهم و سمعت ابا را زید خود زین العابدین و جابر بن عبد الله در روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق و غیره و در سنه ست و حسنین
 و مات بالمدينة سنه سبع عشرة و مائة و عمرش ثلثت و سته سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که در آن پدر و عم پدر وی حسن بن علی
 بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون است و موسوم شد باینکه تقریبی توسع کرد در علم کفای جامع الاصول و حول رداعه الیستول
 القحط و گردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردن و خشکالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاوت بود برای تمیز حال و تبدیل مساک با مطار و تنگی بفرخی و بعضی
 گفته اند که این ایشال امری است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یا بر حال نمجرد تفاوتی چه شرط تفاوتی است که بقصد
 و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از اینجا تفاوتی گیرند قاله ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است و تفاوتی حدیثی که رجال و
 تفاوت اند و در فتح الباری گفت اخرج الدارقطنی و الحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زیرا که محمد بن علی ملاقات کرده است جابرا
 و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفت و ارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بنده گفت و بر هر تقدیر این اولی است از قبول بالظن و عن النبی

رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعة والتقی صلے الله علیه و سلم قائم یخطب یدرستیکه مردی در آن مسجد
 روز جمعه و حال آنکه آنحضرت ایستاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال و انقطعت السبل یسئلت ای رسول خدا بملاک
 شدند اموال منقطع شدند راهها و در روایتی بملک العیال قاع و انا و در روایتی قحط الطر و احمرت اشجر و هلکت البهاجم و در روایتی هلکت الموال
 هلکت العیال بملک الناس فادع الله عز و جل یعمیثنا پس دعا کن خدای بزرگ برتر که بدان دهد ما را فرج بدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود و چنانکه وقت دعا مسجودست و در روایتی از بخاری آمده و بروگشتند مردم و ستمای خود شرفال پسر گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی سه کثرت و در روایتی چهار کثرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا و بار بار یا سبار خداوند باران ما را و بنوشان ما را آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم مادر آسمان قطعه لبری و هنوز فرود نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستار تانا که برخواست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس بیاید همان مرد یادگیری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن باران بکشاید الله تعالی این ابر را و فيه الدعاء بامساکها و درین بقیه حدیث دعاست باز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و از جهت سرعت طلال بنی آدم و گفت اللهم حوالینا و لوالینا و در روایتی اللهم علی الاکام و لضراب و بطون الاودية و سنابت الشجر و سبوا که اشارت کرد می کشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جو به و روان شد وادی و قنات تا یک ماه و نیاید هیچ بکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید کرد بگرد و می نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاق بود و اتفاقاً آنحضرت بر دو عا درین وقت هم از اینجا است اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیها و مالک ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بر و آیات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت و هم از انس رضی الله عنه روایت است که آن عخص بدرستی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا فحطی بسنتی بالعباس بود چون فحط کرده می شد مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و قال اللهم انکنا نستسقی الیک بنسبتنا فنتسقینا خداوند ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس میداد می تو ما را آب و تسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا نتوسل الیک بعم بنسبتنا فاسقنا فیسقون بدرستی که کنون و سیله میخواهیم بسوی تو و طلب آب بعم پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم ان لم نزل بلای الابدن ولم یکشف الایتوبه و قد توجهت لی القوم الیک لکمالی من نیک و هن ایدینا الیک بالذنوب و نواصینا الیک بالتوبه فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سر سبز شد زمین انخرجه الزبیر بن بکارقی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر عباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت باز در آن عام یاد سال هجرت بود و درین قصه دلیل است بر استسقا با اهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس است و تو وضع عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه و سلم را که ذانی اسبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب و دیگر صحابه که با وی می بودند دست تمسک تو سل حضرت عباس می زدند عباس گفت خداوند این قوم بنیبت پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم بمن تو سل کرده اند خداوند این پیغمبری ما را رسوا سازد و ما را از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و در اینجا دلیل است بر جواز تو سل بصلی بحباب کبر یا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی انتهی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بنیز پدید آمدن اسب و کذا انخرجه ابو زرعه الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللاکانی فی السنه فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق ضمیر از ابن ابی حله که گفت رسید قحط مردم را در مشوه لیر بهرون آمدن حاکم بن قیس در حالیکه استسقا می کنند لیر گفت کجاست زبیر و الا

پس ایستاد و بر روی بر نش و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بر وی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب ده ایشان را پس بزرگه دیدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و زبید که واقع شد مثل این معاویه را با ابی مسلم خولانی کذا فی التخصیص و هم روایت از انس رضی الله عنه قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطرٌ رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم باران فحسرتن ثوبه حتى اصابنا من المطر پس بکشا و جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید ما را چیزی از باران حسرتن بودیم حال و سکون سین مملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعضی بدن پس گفتم ما ای رسول خدا برای چه کردی این را و قال انه حدیث محمد صریح فرمود این باران نوز سیده است از پروردگار خود آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است با جزای این عالم کثیف است ای نفس خرم باد صبا باد از بهر آرمه مر جابذ و لا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گنگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در اینجا اشارت و تعلیم است مرامت را بتقرب و ترغیب در آنچه خیر و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استجاب آن و بزرگه او تعالی و راز الوار است و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه شیاست نه چنانکه جمعی معتزله و قدریه گویند که وی بذات در هر مکان است و با هر انسان در او است مسلم و یوت لب البخاری فقال باب من مطر حتى يتجاوز عن لحيته و ساق حدیث انس بطوله

و عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان اذا رآي المطر بدستیکه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقاء قال می گفت اللهم صيبًا نافعًا خادونا بفرست باران ریزان بسیار شود مندر صیبت بفتح صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صبت بوجهه مشدده روایت کرده اند یعنی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیبت خنار ابن بطل گفته در وی دعاست دراز دیا و خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظنا ه سببا خطابی گفته سبب بمعنی عطا و مجاری با دست جمع سیوب و قد ساب یسوب اذا جرى اخراجا روایت کردند این را بخاری و مسلم و ابن خلاف عادت مصنف است که می گوید متفق علیهم

و عن سعید رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم دعا في الاستسقاء بدستیکه رسول خدا دعا کرد در استسقاء این کلمات اللهم جللنا سبحاننا کشفنا خادونا بپوش ما را با باران بسیار و انبار قصیدقایی در پی که آواز رعیش سخت و درشت باشد و بعضی او را بعضی را قصف کند و این از امارات قوت مطر است ذلوقا هجوم کننده سهل الخرج شدید الفهم ضحی کا خندان و تابان با برق غطر نامنه باران دهی ما را از بهجو ابر ز ذاذ آریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نمایه گفته الرذاذ اقل یا کمون من المطر و در سبیل گفته ما کان مطره دون لطمش ققططاً بکسر هر دو قاف با زبان ریزه یا پایانی انبوه با سرد یا اندک قطره ابو زید گفته الققطط اصغر المطر ثم الرذاذ و هو فوق الققطط ثم الطش و هو فوق الرذاذ سجلاً بسیار و سبیل مصدر است يقال سجت الماء سجلاً اذا صببت صباً و صف کردند محاب را بدان مبالغه بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است یا ذا الجلال و الاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق است باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند از اباستغنا می مطلق فیاض تمام و این هر دو از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده نطوا یا ذا الجلال و الاکرام ای الزموه و اشتبوا علیه و اکثروا من قوله و التلطف فی دعائکم و مروی است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم در می و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرمود قد تجیب لک رواة ابو عوانة في صحبه و عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

سليمان عليه السلام يستيق بيرون آمد سليمان بقصد آنکه دستها کند و در روایتی باین لفظ است خرج نبی من الانبیاء بالناس
 و در بخا و دلالت است بر آنکه دستها شرف قدیم است و همچنین خروج برای آن فرای غملة مستلقية على ظهرها پس دید سوچه را در پشت
 بر پشت خود رافعة قوائمها الى السماء بر دارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعضی خوانند آنها آمده پس مراد توایم پیش باشد
 که بمنزله دستهاست و در وی استخوان استخراج بهائم است و دستها و دلالت بر او را که آنها آنچه متعلق است به معرفت خدا و معرفت است بذكر
 خدا و طلب حاجات از وی در سبب سلام گفته و فی ذلك قصص بطول ذکر با و آیات من کتاب الله و الة علی ذلك تاویل المتأملین لما لا یلیح له انتهى
 تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا عنی عن سفیك خداوند من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
 ملا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سليمان عليه السلام ارجعوا قد سقیم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدو غیر که
 بعد از غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ است برگردید که قبول کرده شد و عابری شما از بهر این مورچه رواه احمد و الدارقطنی
 والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی و ابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثنا حدیث ولولا البهائم لم تمطر و اوصحة الحاکم و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استنشق فاشارة بظهور كفيه الى السماء
 برستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد بر پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم دستها آنچه بطن کفین بجانب بین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است و در عا که بطن کف دستها
 بسوی آسمان کنند و گفت اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعام بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
 آسمان و هر گاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت با ظفای نائرة فتنه و بلا است کرد
 و فرود داشتن قوت حاد و غلبه آن طبعی گشته این نیز تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بترک سحاب گردانیدن
 بطن سحاب بجانب زمین و در سخن آنها ایران گویم و حدیث خلا و بن سائب عن ابيه صرح و ار و شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
 بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد و میگردد و انید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله بیطون الفکم
 و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف است اما جمع میان هر دو باین طریق است که حدیث ابن عباس مختص است بسؤال حصول
 شیئی بر اے و دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یدعوننا رعباً و رهباً را باینکه رعب بیطون است و رهب بظهوره

باب اللباس

یعنی آنچه چیز حلال است از آن و چه حرام لباس مصدر است بمعنی لبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب یا ضی و مضارع از وی از علم جسم آید
 و آنچه بمعنی التباس است از ضرب بایض بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثانی لبس بفتح لام است عن ابی عاصم الا شاعر
 و کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبدالله بن مانی و قیل عبدالله بن وهب و قیل عبید بن وهب و زنده بود و تا خلافت
 عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری گفته شد در ایام تخمین در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نام و
 عبید بن سلیم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من امتي اقوام يستحلون الخ
 البيت باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خزر این لفظ را بحا و را می حملتین هم ضبط کرده اند ضبط ابو موسی مراد بدان احتمال
 زناست چه چیزی کی از اسامی فرج است و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس است که مختار وی خرمست سخا و را می جمعتین و برین نص

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث درنمایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرق همان اول است یعنی مجتهدین چون مراد از آن چهار
 پس خمر بفتح خای مجرّم و زای مشدود خالص از حریر است و عطف حریر بر روی از قبیل عطف علم بر خاص است زیرا که خمر نوعی از حریر است و در قاصدا
 گفته جائه معروف است و درنمایه گفته خمر در زمان سابق نام جامه بود که منسوج از صوف و ابریشم بود و لیکن مراد در اینجا این است زیرا که این
 مباح و حلال است و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول است حدیث ابوداود از عبد اللہ بن سعد دستکی عن ابیہ سعد گفت دیدم
 بنجارا مردی را بر بقله سفید که بروی عامه بود از خمر سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرا پوشانیده و اخرج الترمذی
 والنسائی و ذکره البخاری پس نمی از آن بعلت تشابه با جامه خواهد بود که بطریق تکبر و خیلا آنرا بر زمین اسپان بیندازند و گفته اند که المراد
 سخن آن بود که الان معروف است آن خود همه ابریشم است و حرام است مطلقا و برین محمول است این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
 نبوت نبود پس اخبار آن بنیید مجزّه اوست صلی اللہ علیہ وسلم و در مطالب المؤمنین گفت لا باس باللبس الخ و گفته اند که خمر اسم و ایه ایست
 در حکم که بر پوست وی خمری باشد و وی نه از جنس حریر است و محرم بر رجال لبس حریر است نه غیر کذا فی المحيط و نیز گفته اند که سید نام ناصر الدین
 گفته است که خمر در زمان ایشان نام جامه بود که از سوی حیوان نحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
 می سازند لا بحریم باشد کذا فی استراجیة و ابوداود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سوا نشوید خمر را
 و نماز را یعنی باین طریق که آنرا بر زمین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ است و بعضی معنی جلوس بران نیز گفته اند و متنا
 جمع نموده است یعنی کسانی مختلط لبس نمی از آن برای گرا هست تنزیهی باشد که بجمت زینت و خیلا و تکبر بر زمین اسپ می اندازند و اکثر برانند
 که جمع نموده است معنی سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زمین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نموده است نه نماز می گویند
 که جمع نموده است چنانکه نورست نماز نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نماز آورده و این قریب است بران که نماز معنی اوست و فی القاصدا
 الترمذی گفت سبع معروف جمده انمرو و نمرو و نمرو و نمرو و الله اعلم و الحی بر جامه افریشم در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
 صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که پوش جامه افریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و از اینجا معلوم شد که پوشیدن افریشم
 حرام است مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
 نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنی از نیمی وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در آن رواه ابوداود و اصله فی البخاری
 و اصل وی در بخاری است و اخرج البخاری تعلیقا و حدیث دلیل است بر تحریم لباس حریر زیرا که معنی استخوان بجلون الحرام حلال است و حدیث
 ثانی که می آید تصریح این معنی است و در حدیث دلیل است بر آنکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسامی امت بیرون نمی کند کذا قیل و لیکن ضعف این قول
 غیر مخفی است زیرا که هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی ملذّب رسول خداست که خبر بحر متشن داده پس حلال گفتن این
 آنرا در کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی اللہ علیہ وسلم و تکذیب وی کفر است پس لا بد است از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که کسی
 امت است قبل استحلال چون استحلال کرد از مسامی امت بدر رفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیرا که آن امت خود استحل محرم است
 خصوصیت این محرم چیست و عن حذیفة رضی اللہ عنہا قال فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نشرب
 فی انیة الفضة و الذهب و ان ناکل فیها و عن لبس الحی بر و الد بباح و ان یجلس علیہ نمی کرد و اما بر این غیر خدا
 نشیندن و نظر نمایی نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامه افریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف است و از نشستن

بحریر و دیار و اه البخاری ظاهر آنست که نهی درینجا برای تحریم است و باین رفته اند ما همیر امت برای مروان بن زینان و حکایت کرده قاضی عیاض
 از قومی اباحت آن و نسبت کرد و در سحر اباحت را بسوی ابن علی گفت منعقد شد اجتماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت
 شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان بود او گفت پوشیده نماند اباحت کس از صحابه یا زیاد و رواه ابن ابی شیبته عن جمع منهم
 و اما جلوس بر حریر بر حدیث مفید نهی است از ان مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حدیثی را از غیر یک حدیث روایت کرده اند و در
 این زیادت نیست یعنی قوله وان یجلس علیہ و این حجت قوی است مانع جلوس بر هر قول الجمهور خلافا لابن الماجشون الکوفین و بعضی از ائمه
 و ارجح ذمیب جمهور است و جائز است افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

و عن عمر رضی الله عنه قال ففی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین
 او شلت او اسبع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر بجز جای دو انگشت یا سه انگشت که مباح است شاید که در
 زیاده برد و انگشت مباح نبود پس از ان رخصت کرده تا چهار انگشت و ذمیب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و ذمیب
 تنقیه نیز همین است و مراد بوجوب این قدر آنست که یکجا بودند آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علییه مصنف گفته او
 درینجا برای تمغیر و تنویج است و این ابی شیبته بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا لکنه و لکنه اعلی صمیمین او ثلث او اربع و هر
 گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را و او است که رخصت نداد در دیبلج مگر در موضع چهار انگشت و اللفظ لیسلم و این
 حدیث را حضرت عمر در موضع جامیه بیجم و موحده و تخمنا نیکه که شهری است از ولایت شام و خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد **عن** رسول الله

عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لبعده الرحمن بن عوف و الزبیر رضی الله عنهما فی فیص
 الحریر من حذو کاه کانت بهما بدستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند و در
 جامه افریقینی از جهت خارش بدن که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم است آنها شکار اقلین حسن آن هر دو
 شکایت کردند در بعضی غزوات پیش راقمل بفتح قات و سکون بی پیش و جمع آن قمل بضم قات و فتح و تشدید بیضم مضمومه فرض نما فی الحریر
 پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای افریقینی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری
 الفراء مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو این بصلاح و عبدالحق و نووی در بر منیر گفته مراجعت کردیم بخاری را پس نیافتیم در
 این زیادت و چکه بکسری مملو و تشدید کاف نوعی از خارش است و ذکر چکه در اینجا علت است نه قید یعنی از برای حکم پس من بر اطلاق است
 مصنف گفته ممکن است جمع باین طور که حاصل شد حکم از پیش لبس است کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب و اختلا
 کرده اند علما در جواز وی برای حله و غیر او طبری گفته رخصت و ال است و لبس وی برای حله پس هر که آنرا برای نفع اندازی اعظم از حله
 پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص سفر نمی کنند و بعضی شافعی گویند مختص است بسفر و طبری گفته حدیث
 حجت است بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کنند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در ان سفر
 علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و گفته ابن قیم بعد در شرح امام که منشا اختلاف
 درین باب اختلاف روایات است و ذکر سفر و عدم آن و متعین است اعتبار قید در روایت و واجب است اعتبار آن در حکم زیرا که برین
 وصف معلق است حکم و ممکن است که معتبر باشد لبس ملغی گردانیده نشود و ائمه علم و در ترفیت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن نیز بر روایت

متفق علیہ و بالجمله ازین حدیث مفہوم میگردد کہ لبس حریر حرام است الا برای حاجتی و مصلحتی مثل حرب قتل و حر و برد و این نیز مشافعی و
 و نزد مالک جائز نیست اصلاً و در بیه کی گفته لا باس است بلبس حریر و دیبا در حرب عند نماز اگر که دافع است منحنی سلاح را و مهیب ترست
 چشم اعدا و نزد امام ابوحنیفه مکروه است از جهت اطلاق نبی و ضرورت منافع است بخلوط و صاحبین گویند که حریر خالص دافع ترست
 و در علاج قمل و حکنه بحریر کلام درازست و اشعة اللغات و غیره مذکور و بعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی است که حدوث آن بر سبیل توأکد
 زیرا که فاسد میگردد و اندک آنرا که حادث می شود از بیضهای می پس متولد نمی شود از آن قملی و نوومی غیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکم
 بروت اوست و تعجب کرده اند بآنکه حریر حرام است پس مواب آنست که حکمت در روی دافع قمل است که از روی حکم پیدای می شود بخاصیت
 گفت چون از حریر لباسی گیرند و مزاج خود معتدل الحرات باشد و سخن بدن بود و گاهی دور میکنند بزراحتن خود و عن
 علی رضی الله عنه قال کسافی التبی صلی الله علیه و سلم حلة سیراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا طهیراً
 حله جفت جامه یعنی رد او از ازار قال ابو عبید و ابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد و سیر از یکسیرین مصلح و منفع تخمیه و اوالف ممدو
 برد و مختلط که مخلوط باشد بوسی حریر و بعضی گفته حریر محض در سبیل گفته و هو الاقرب انتهى زیرا که مختلط از حریر و غیره حرام نیست مگر آنکه در
 حریر زیاده باشد و وال است بران حدیث ابو داود و ابن عباس که نمی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر و اما علم حریر و سدنی ثوب پسر
 لا باس است و تیسیر در لغت خضاب کردن زن است اصابع خود را بخلوط و حله بتنوبین است و سیر اصفت او یا بغیر تنوبین است بنا
 اضافت خلیل گفته نیست و کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوا می سیر او جولا و عنبا که لغت است در عنب فحش جفت فحش پس بر
 آمدم در آن جفت جامه یعنی آنرا پوشیده برآمدم فرایت الغضب فی وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک می و گفته اند
 که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن لباس مقیمان بود که مثل می رضی الله عنه آنرا پوشد اگر چه صورت حریر باشد بلکه مخلوط بدین
 و با وجود آن شان مثل می نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد و چنانکه زیاده کرد و مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من لغزنا
 آن حله را بسوی تو تا پوشی آنرا جزین نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا و خارسازی میان زنان و لهذا پاره کرد آنرا مقدار خا
 در میان فواطم فشققتها بین نسائی پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار و امنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
 و مراد بنسافواطم اند و فواطم چند فاطمه که در خانه امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمه زهرا بنت رسول الله و بعضی می علیت سلام دوم فاطمه
 بنت اسد بن هاشم زوج ابی طالب ام علی و جعفر و طالب و عقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که فاطمه
 فاطمه بنت ولید بن عتبہ ابن ربیع است و اول صحیح ترست چه اعطای آنحضرت باهل بیت حمزه بن عبدالمطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که فاطمه
 و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیرا که آنحضرت جامه را فرستاد و هیچ نفرمود و علی بر ظاهر ارسال فرست
 از روی منتفع شد و لباسی ساخت و چون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن بر می می مباح نفرمود و هذا اللفظ لمس
 شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد و استدلال کرده اند بانعین از لبس حریر بحدیث حله
 سیر او لیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حله سیر گفته اند که ذات الخلط است و گفته اند که مختلف الالوان است و این هر دو تفسیر و لکن
 بر مطلوب استدل ندارند و گفته اند که حریر محض است و استدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد و او او که نمی نفرمود آنحضرت که از ثوب
 مصمت از قزو در سنادهش حصیف بن عبد الرحمن است و در روی ضعف است و مصمت همان است که همگی حریر باشد بی آمیزش با غیر

و بزبان و این محاسبیاد راست انتهى و **باب موسی**، شعری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال **احل الذهب والحمر لاننا امتی و حرم علی ذکورهم حلال ساخته و مباح گردانیده شد استعمال پوشیدن** افریشتم مرزبان الزامت و حرام گردانیده شد استعمال هر یکی از آن بر مردان ایشان رواه احمد و الدارقطنی فی عمل والنسائی و در وی دلیل است بر تحریم لبس رجال ذهب و حریر را و جواز لبس آن برای زنان و لیکن گفت اند که حل ذهب برای زنان منسوخ است که از فی اسبل و درین باب است از علی کریم الله وجهه نزد احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و ابن جبار که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا بر دست راست خود و گرفت طلا را و نهاد آنرا بر دست چپ خود پیتر فرمود که این هر دو حرام است بر مردان امت من زیاده کرد این ماجه و حلال است برای زنان ایشان عبدالحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن است و رجال وی معروف اند و اخرج البیهقی مثله با سناد حسن و روایت کرد بزار از حدیثه عمر بن جریر البجلي مانند آن و در سنادش قیس بن ابی حازم است و الترمذی و صحیح و غنت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و زیاده کرد در تخیص که در سنادش سعید بن ابی هند است که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی نزدیک او را و گفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی گفت ابن جبار و صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است و صحیح نیست گویم و رفته است ابن حزم بر ظاهر سناد وی صحیح گفته با وجود معلول بودن با نقطاع و صحیح کرد آنرا ابن خزیمه و روایت نمود به هشت طریق غیر این طریق از هشت صحابی و کلهما لا تخلو عن مقال و لکن یشد بعضها بعضا **و عن** عمران بن حصین رضی الله عنه ان

التی صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب ان انعم علی عبد ۱ نعمته ان یری اثر نعمته علیه بر سنیکه خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود که ان نعمت را اینکه ببیند اثر نعمت و انعام خود بر آن بنده و این حدیث را نسائی از حدیث ابی الاحوص و ترمذی و حاکم از حدیث عمر بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عقی حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده و لفظ ابوالاحوص عن ابیه این است اذا اناک الله مالاً فیری اثر نعمته علیک کرامته یعنی تحسین ثیاب و تنظیف تجرید آن بقدر حالت و قدرت وی بی مبالغه و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن و تا مردم برانند و محتاجان بطلب صدقات و زکوة بوی رُو آورند بقصد تکبر و خیالار رواه البیهقی و ازینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم و فضل باید از آن استفاده نمود و شناسند و استفاده نمایند و در صدق و عمار زقنا هم یفقون و دخل شونذ و بذات هیت صورت سوال اظهار فقر است بلسان حال و لذا قبیل ع و لسان جالی باشکایه النطق و قیل ع و کفاک شاهد منظری عن مخبری **و عن** علی رضی الله عنه ان

رسول الله صلی الله علیه و سلم هدی عن لبس القسی بر سنیکه آنحضرت نمی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر و بکسر قاف نزد محدثین منسوب است بسوی قس بسین مشدده موضعی است از زمین مصر و در حدیث تفسیرش بر ثیاب ضلعه واقع شده که از مصر و شام می آید که ذانی مسلم و در بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج و ثیاب مضله آنرا گویند که در وی خطای علی عرض باشد مثل اضلاع یعنی استخوان پهلو و گفته اند که ثیاب کتان است مخلوط با حریر یا قاله الطیبی پس نبی از آن بر تقدیری است که در وی حریر باشد و از حریر بود و المعصم و نبی کرد از پوشیدن جامه رنگین بوجوه سرخ باشد یا زرد و در لبس وی اختلاف علماء است جمابیر صحابه و تابعین بجواز فرشته و به قال الفقهاء غیر احمد و بعضی حرام مطلق دانند و بعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حله حریر پوشیده و در صحیح است از امام احمد

که دیدم آنحضرت از رنگ میگرد بصفت اما حافظ ابن قیم رح گفته که حله حمر سرخ سخت نبود بلکه دوچادر بود بافته شده مخلوط سرخ و سیاه
و معروفست باین اهم باعتبار خطوطی که در روی است و اما حمای بخت پس منتهی است اشد انهی زیرا که در صحیحین مست که نمی کرد آنحضرت از میان
حمر انتهی و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر بافتن بعد از رنگ کنند سیاح و بعضی گویند اگر از آن زایل شده سیاح
و الا حرام و بعضی گویند نیست آن در مجالس محافل مکرره و اگر در خانه پوشد درست و مساعده نیست این اقوال را دلیل از سنت و مختار در زهد
حنفی کرامت تحریمی است و نمازگزارون بآن مکرره و در رنگ سرخ از غیر عصفرنیز خالص است شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متأخرین معاصر
است تا ذقطلانی است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون است نه صیغ پس سرخ حرام و مکرره باشد در راه مسلمان
شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفردو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب از رنگ دیگر مفردش را از جوانی در عربی و گلنار زنی نادر
و سوا در هندی گویند و آن مخصوص التحریم است و آن دیگر که مرکب است بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل است اختلافی بنی بر تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی رنگ گل زعفران و درومی سفیدی که نسبت اول
فی الجمله زیاده دارد و آنرا سوزد گویند یعنی سیر کلابی و سومی که درومی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا کلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه
حرام است و چهارم آنکه سفیدی غالب و سرخی عصفرمغلوب و آنرا کم سیر کلابی گویند و در هندی بچیکا کلابی حلال است و علی بن اقیس
در جاکه بعد ازین پیدا شود مانند پایزی و نخوان و درومی اختلاط زردی با عصفردرجه اول زردی کم و سرخی غالب آنرا ناجی گویند
دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم آنچه فریب و می است مانند چینی این همه اقسام حرام است چهارمی آنچه درومی زردی بود
و سرخی عصفرمغلوب باشد مانند طلایی و کیسری و مانند رنگ زردچوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائزست و اما آنچه اختلاف اول
در روی باشد چند قسم است درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن نافرمانی و آنچه فریب می است حرام است و دیگر رنگها
که نیل در روی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند آوده و بعد از آن فاسی کاسنی و سوسنی و آسانی و دهانی و نیلا و لوگمی و گنجی این همه جائزست
و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام است به سبب حدیث نبوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یزعفران جل یعنی نمی فرمود آنرا رنگ
مصبوغ سازد و پاره چاهی خود را زعفران و این را زعفران گویند حرام است مادامیکه رنگ زعفران باقی است و جز آن آنست که رنگش
افشانه نشود و تیره نگردد و اگر بجا افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائزست ورنه حرام و الله تعالی اعلم و مناظر حرمت
در اختلاط رنگ زرد و سفید و نیل غلبه عصفرست یا مساوات آن نسبت دیگر رنگ اگر عصفرمغلوب است و رنگ دیگر غالب آن جائزست
و این احکام در الوان تمام برای مردان است اما سرخ و زرد و نجهت بالاتفاق حلال است و برای زنان اینهمه رنگ رنگهای دیگر تمام و نجهت بالاتفاق و الله اعلم و عن
عبدالله بن عمر بن العاص رضی الله عنه قال رای علی النبی گفت دیدم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم تو باین معصفرین دو جامه
رنگین معصفر و عصفرنیست که رنگ میکنند بآن طایفه رنگ سرخ بریدت مخصوص فقال قلت اصرثک بهذا پس فرمود ماد تو امر کرده باشد ترا پوشیدن
این رواه مسلم و در روی اعلام است باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان است و دلیل است بر تحریم عصفر
و معاصدنی اول است و زیاده میکند قوت او را تمام این حدیث نزد مسلم که گفته بشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از سلم آمده که
این جامه ای معصفر از جنس جامه کفارست پس پیش آنهارا و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مباح است در خارج آنها از ملک سبج یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا بیاورد و امر شستن بجهت آن نکرده جامه معصفر اگر چه بر مردان حرام و مکرره است و لیکن برای زنان مکرره

پس در سخن آن تعسیع مال است پس زمان خود را بدهد یا بفروشد یا بخشند تا دیگر زمان ازان تمت شوند و در روایتی آمده که این عمر و نظر بظاهر امر بر رفت و آنها را بسوخت و چون فروای آن روز بملاست آماز حقیقت حال خبر او فرمود چنانچه شنیدی آن جا ما را بابل خود زیر که رواست مرزبان را پوشیدن آن و بقره این روایت حمل کرده اند احراق ما بر خلافت ظاهر قاضی میاض در شرح مسلم گفته امر و صلی الله علیه و سلم با حراقمان باب التخلیظ و العقوبة انتهی و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است در اعلام آثار آن خلافت روایت و در ابنت است و بعضی گویند درین حدیث بحقیقت بر عقوبت با ثلاث مال و این معارض حدیث علی است و امر بشوق آن در میان زمان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا این عمر و امر بتخلیق کرد و در کتب گفته فینظری وجه الجمع مگر آنکه سنن ابو داود از این عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دل است بر اینکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این روایت صحیح شود تعارض از میان بر خیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض هنوز باقی است و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد با حراق ندبا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعضی اهل خود را بنوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندب است استی و معارض نمی شود این حدیث بانچه وارد است در بس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین است از حدیث بر آنکه گفت و یم آنحضرت را در حلقه حمر لم و ندیم گاهی بیخ چیز می اجسن از وی و درین باب حدیثهاست شوکانی گفته جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که ممنوع همان سرخ است که رنگ کرده شده است بعصفر و مساح آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعصفر انتهی و در سفر السعادة گفته جلایبارت از دو جامه و حمر آن خطوط سرخ است که در آن بود مگر آنرا آن نیست که سرخ خالص بود چه سرخ خالص منعی است و فی الجمله از پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد انتهی و درین صورت خود بهیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینها و وقوع آن پیش از وقوع نبی است و در بعضی احادیث بعصفر عطف بر حمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل است و الله اعلم و سخن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها انها اخذت حبة رسول الله صی بیرون آورد حبة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قاموس گفت الحبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الاثر گفته که حبة جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و در روایتی حبة طلیا لسه کسر و انیه آمده و طلیا لسه جمع طلیسان یعنی چادر است و این حبة سیاه و مدور باشد که تار و پود او هر دو از صوف است و کسر و انیه نسبت بکسری است بفتح کان و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است مملو قه الجیب و اللمین و دوخته شده جیب او هر دو استین و اصل معنی مملوف کفه و است کفه بضم کان و کفه هر چیز طرف و حاشیه آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا کفه بضم گویند چنانکه کفه جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کان خوانند چنانکه کفه ترازو و این بفتح نیز آمده و الفر جیب و هر دو فرج یعنی کشتاکی و پارگی آن جبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جیبها در هر طرف دامان و پیش و پس تن می کنند بالذات بهایج بدی که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و هر دو استین و دامان این جبه بکرت قبه را از حریر پارها ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است بغیر کراهت و غرض اسما از بر آوردن این جامه و نمودن آن بمردم اظهار نعمت و برکت این جامه شریف بود و زوی میباید آنکه جامه که آنرا بحریر پارها باین طریق دوخته باشند مرست و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسما فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید علم را و جامه پس گفت که وی شنیده است عمر اعمی گفت شنیدیم آنحضرت را می فرمودنی پوشد حریر را مگر سیکه نیست حمدا و را پس رسیدیم

که علم هم ازین باشد پس بر او و اسما جبهه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمودنی پو شتم من قمیص ملفف بحجره را رواه ابو داود
 پس جنوم است بر آنکه قدر گفته از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که منخص است و درین حدیث کمتر از آن یا آنکه حدیث عمران بیان دروغ است
 و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و تزئین در قمیص بیشتر از جبهه می باشد چنانکه عادت است اما جواب نسخ یکی ازین
 بدیگری می بود نیست چه قول منسخ را تاریخ معلوم باید که تاریخ مؤخر است از منسوخ و بمجر احتمال حساب قائل بدان نتواند شد یا آنکه
 منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورد و منسوخ بودی ازین جهت
 روا نمودی مگر آنکه گویند ویرا علم منسخ نبود و بزعم خود نمود و این بسی بعید است یا گویند نمودن می جبهه را محض از برای اظهار کبر بود و زیاده
 بیان جواز لبس غم قول منسوخیت حدیث عمران درست است و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که آن
 که منسوخ باشد رواه ابو داود و اصله فی مسلم و زاد فیه و اصل این حدیث در مسلم است و زیاده کرد در آن یعنی از روایت اسما
 کانت عند عایشة حتى قبضت فقضتها که بدین جبهه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتم من آن جبهه را
 و بمن رسید آن جبهه ظاهر است که از عایشه میراث رسیده باشد که خواهد یکدیگر اند و عایشه را جز وی وارث نبود و دیگر او را و ابو بکر

پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان الشیخی و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلبسهای پوشید آن جامه یا القم
 نذساحا لکس ضی پس نامی شویم این جبهه را برای بیمار ان لکن شیفه بها تا طلب شفا کنیم بدان و در جنادلیل است بر جواز شفا
 بلبسات بزرگان و بودن آن بابرکت سبب ماسات بن ایشان کما قیل و لیکن در سبیل گفته این فعل صحابه است نیست در روایت
 و زاد البخاری و زیاده کرد محمد بن حمیل بخاری صاحب جامع صحیح فی در کتاب خود که سستی به الادب المفرد در روایت
 اسما بنت ابی بکر و کان یلبسها للوفد و الجمعة و بود که می پوشید آن جبهه را برای ایلمپیان و روز جمعه و در رومی دیبیل است
 بر استجاب تجمل برت برای وفد و مانند آن و اما در ضمن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و یقذوات
 و کیره مصحف و غشای کتب پس قول بدم جواز آن غیر لائق است زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس از انجمله آنکه عذبه عامه را
 بسیار و از آنکه کتاه دارد و در میان هر دو کتف بگذارد و جائز است ترک آن بالا اصالت و از انجمله تقصیر آستین است در قمیص زیرا که
 در حدیث ابو داود از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبدالسلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بعثت و اسراوت است
 و در میر و مثل می از لباس قمیص این است که زیاده بر نصف ساق اسما نکند و تجاوز از آن کعبین حرام است کذا فی سبیل اما این بعثت درین زمانه
 در زمین شهر یمن بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض سائل خود گفته عمامه کالانماح و کما نم کالانماح و همچنین در دیگر بلاد و عجم از من و غیره
 و تفصیل این مقام در رساله اقرب الساعه فی اشراف الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان بسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شرح
 عبد الحق و هلموی روح را درین باب رساله ایست مستفاده که در آن ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوسه رجوع باید کرد

کتاب الجنائز

جائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را برومی بردارند و آنچه مرده برومی نباشد آنرا نعش و سر خوانند کذا فی بصراح و در نهایت گفت
 جنازه بکسر و فتح میت بر سر بر و بعضی گویند بکسر سر بر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز یعنی ستر عکس . ابی هنی بقی رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا تشوا ذکرها ذم اللذات بسیار کنید یاد و بران گفته و برنده که لذتها و مزایا

مفهوم اوست که با دم از دم است بلال مملع یعنی ویران کردن و انداختن شکستن بنا می خاند چنانکه مشهور است بر زبان مردم و چون
استواری در حیات و سهیلی در روزی گفت که روایت با دم است بذال معجزه یعنی قاطع و اما بمملع پس یعنی منزل شی است و نیست مراد در اینجا
مصنف گفته و درین نطفه نظر است گویم مراد این است که معنی بلال مملع صحیح است زیرا که موت منزل لذات است چنانکه قاطع اوست و لیکن
عمده روایت است و زعفرانی گفت جائز است بذال معجزه گویم و می تواند که باضم ایضا معجزه باشد از هضم یعنی شکستن اگر روایت آن صحیح شود لیکن
و صحیح طریق یافته نشد الموت بالکسر بدل است از با دم یعنی آن بریند مراد و ویران کننده لذت تمام مرگ است و ذکر موت کنایت است
از خوف و خشیت حق و عمل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع و اراخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در آن عالم
جامی آن بکه درین مرحله آن پیشه کنم که زمرگ در آن مرگ خود اندیشه کنم یعنی بندگانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات
افشانند است و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب مساوت قلب گردد چنانکه
ذکر حق سبحانه بغفلت سأل الله العافیة رواه احمد و الترمذی و النسائی و این ماجه در سبب گفته حدیث دلیل است بر آنکه لا یقین
انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواضع است که موت است انتهی آنکه کفای بالموت و اعطاس امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست و فرو است
درین بزم ز راهم اثر نمی نیست و فائمه ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که انکم لاتذکرونه فی کثیر الاقله و لاقلیل الا اکثره و در روایت دیگری
از حدیث ابوهریره آمده اکثر و اکثر الموت فاما من عبد الله ذکره الا اخی الله قلبه و هو ان علیه الموت و در منقحی از این بیان بهیچ در شعب الایمان
اکثر ذکر با دم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الاوسع و لانی وسعه الاضیقه و در حدیث النس است اکثر ذکر الموت فان ذلك تحمض للذنوب
و ترهید فی الدنيا اخرجه ابن لآل فی مکارم الاخلاق و زود بزار است اکثر و اکثر با دم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الا وسعه علیه
و لانی سعه الاضیقه و زود ابی الدین است اکثر و اکثر من ذکر الموت فانه یحی الذنوب و یزهد فی الدنيا فان ذکر توه عند الغنی همه وان ذکر توه عند
الفقر له ضاکم همیشه کم کذا فی اسبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعلمه الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انس
نزد ترمذی زیاده و صححه ابن اسکن و گفت ابو حاتم در علل الاصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است
که شناخته نمی شود و آن در حلیه است و در ترجمه مالک و ذکر کرده است از ابوعبوی از عبدالرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسله کذا فی التلخیص
گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فحای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشته از ملکوت و پرتو
از جبروت است فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و جوارح قرون را بجهز ذات او تعلق نه و از نه نجاست که انسان را ابدی گویند
و دلائل این دعوی در علم حکمت مهند شده است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعم
شود انسان از انعام این جز در آن نیست خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین باستفای عضوی دیگر و بازم جز آنوقت که انتفای تمام
اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فحای محض نشد بلکه قطع تعلق
نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی است حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق ماست پس موت کمال تمام است نه نقصان
ع نشینده که هر که بمیرد تمام شد و در حجه الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد
نروا بوجدان صحیح که موت انفکال نسیم است از بدن بنا بر فقه متعده و بدن برای تولید نسیمه انفکاک روح قدسی از نسیمه و چون تحلیل
شود نسیمه در امراض مذمه واجب شود در حکمت الهی بقای چیزی از نسیمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیه کریمه

یعنی قتل الروح من امر ربی و ما اوتینکم من العلم الا قليلا نص در آنکه نمی دانند هیچ کس از امت موحود حقیقت روح را چنانکه گمان
میرود زیرا که نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرح ناممکن البته بلکه بسیار است که سکوت کرده می شود از ان از جهت آنکه شناختن و
دقیق و در یک است جمهر امت صالح تعاطی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتق و بالجمله چون موت ضروری است و حقیقت آن مخلص
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف است و پرواز طائر ملکوتی از قبض ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سعادت بر وی
مرح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی ببرد و همین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زبان
و کمان بیعت اعلی علیتین و جوار قدس رب العالمین و مقدر صدق که مقرر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و بچهار
طبیعی ابدی فائز گردد و افلاطون گفته است بالارادة تجی بالطبیعة و نعم ما قیل فی فحی علی جنات عدن فانها به منازک الالوی فیها الخیر
و کلتنا سبئی العدة و هل تری فی نعود الی اوطاننا و نسلم و عن النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله
علیه و سلم لا یشتبه فی احد کرم الموت لضر کزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آید بوسه
زیرا که آرزوی مرگ بجهت ضرورت دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکره است چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و دلخواه
بودن از ان است اما از جهت محبت و شوق ببقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و حصول ملک آخرت و نعم آن
نشان ایمان کمال ایقان است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکره نیست از جهت خوف ضرورتی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام است یا لیتینی میت فیکل هذا زیرا که این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دل را حدیث الدعاء از اوردت بعلوک فتمتة فاقبضنی الیک غیر مفتون فان کان کابداً متمتتاً
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و عدول کند باین دعا و در نه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لا برای لافراق و لا محاله فلیقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله الصخر
احببنی ما کانت الحیوة خیر الی و توفنی ما کانت الوفاة خیر الی خداوند ازنده دار مرا ما و امیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیها در سبل گفته حدیث دلیل است بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقة و مانند آن از مشاق دنیا و عن بسید بن الحصیب رضی الله عنه
عن النبی صل الله علیه و سلم قال المؤمن یموت بعرو الجبین مؤمن می میرد و بعرق پیشانی عرق بفتح عین
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جبین عبارت است از مکاید شدت که از ان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تجویز بقیة ذنوب وی دیگر آنکه گنایه است از کذب و جرم مؤمن و طلب حلال و تصدق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزوع روح شدید است بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این است که در می یا بدوار موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از ان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در ان حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان
و اخرج احمد و ابن ماجه و جماعة و اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و عن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما
قالا قال رسول الله صل الله علیه و سلم لقیتموا موتاکم تلصقین کتیدم و کان خود را یعنی آنان را که نزدیک من رسیده اند

و در سیاق موت بعد از این مجازست و هر دو در گان سکنین اند و امام زهرا علیها السلام نیز که آنرا قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که قلب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه کلمه تلقین و تلقین شفق است از تلقین یعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کند از او سخنان آن زیرا که وی در آخر ایام است از ایام دنیا و اول ایام است از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در فاشی از ایمان و بیاید شرفه آن در عبادت و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انوره و اشرف اذکار است و مشتمل است بر توحید الهی و نفي شرک و یکن در تلقین تکلیف و ابرامه است زیرا که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید ترمزی از ابن المبارک آمده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکتفا نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتیم بم برانم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکتفا صیست و عمل گفته ام و تلقین در حدیث عام است برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای مرد است و مکروه در شسته اند علماء اکتفا بر آن و سوالات تا سباده حالش تنگ گردد و کرب و سخت شود پس ناخوشش دارد آنرا از دل و تکلم کند یا آنچه نه لائق تکلم است و چون یکبار گفت اعانہ تعویض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و راه مسلم و این لفظ مسلم و ابن حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ من اصابه من الاله و ان اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این است بقولنا موتا کم لا اله الا الله فانها تدم ما قبلها من الخطايا و رسل گفت و فی الباب احادیث صحیحه انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب النسبت به نخله کی کرده و محبت طبری آنرا مستفق علیه گفته و نسبت بشخصین نموده حال آنکه این چنین نیست در رسل گفته و قد غلط من نسب الی الشیخین او الی البیاضی انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است با لفاظ مختلفه و الا سبعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و رسل گفت مستحسن است ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خردار و نیک کردن گمان برت خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و دیگری نیست مرفوعا از حدیث ابی هریرة که گفت خدا انا عند ظن عبده یعنی بی من نزد یک گمان بنده خودم که بمن و لرد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت صحب می دانستند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند بارت خود و گفته اند بعضی ایسه علم که خوب است جمع کردن چهل حدیث در باره بجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود است و محم دست امتزاج خوف و می بار جانز و سیاق موت ترمذی یا سنبله جید از حدیث انس روایت کرده که دخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می رسم گناهای خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده و مثل این جا مگر آنکه سید به او را خدا بی تعالی آنچه امیدش میدارد و ما دون می کند او را از آنچه می ترسد و لانی است که بگزاند و کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت کرده و حال صحیح از حدیث ابی قتاده که برستیکه آنحضرت قدم آورد بدین و پرسید از حال برابری من و وصیت کرد بر لری شما بثلث مال خود و وصیت کرد که متوجه گنند او را بقبله و وقتی که محتضر شود فرمود اصحاب الفطره رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در ذکر دم و نیز گزیدیم ثلث او را بر فرزندان می پست رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله الجنة و قد فعلت و گفت مگر نمی دانم

در توجیه محضر موسی قبله غیر این حدیث **وعن معقل** بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن لیسار بختیه و سیدین جمله صحابی است از ابناء بیت شجره سکونت کرد بصره را و نه معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال اقرأوا علی موتاکم لیس بخوانید بر مرد باسے خود سورة یس را که دل قرآن است و مقداری صالح است از ان برای وعظ و مراد برده کسی است که حاضر شد او را موت زبیت ذکره ابن حبان فی صحیح و رواه المحب الطبری فی الاحکام و غیره فی القراءۃ و سلم فی التلقین کذا فی التلخیص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر قبر باشد شیخ عبد الحق رح گفت تخصیص این سوره سوگول بعلم نبوی است و احتمال بر اصول دین طیبی لغت است مشترک است میان وی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن ستر کتوم در فاتحه این سورت است که تتضمن تصدیق رسالت است باؤکد وجود و خانم وی که مشتمل بر رجوع بدرگاه صومیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود **قُبْحَانُ الَّذِي يَبْدَأُ مَكَائِدَ كُلِّ شَيْءٍ** **وَالْمَيْتَةُ تَرْجُوْنَ** ابن عباس گفت نبی دانستم که این همه فضل این سوره که واروده بجهت است آخر یافته که بجهت این آیت است رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الحاكم و صححه ابن حبان مرفوعا و نزد احمد و ابن ماجه از حدیث سلیمان تمیمی است از ابی عثمان و نیست نمدی عن ابیه عن معقل زگفت نسائی و ابن ماجه عن ابیه و اعله ابن القطان بالاضطراب و الوقف و بجماله حال ابی عثمان و ابیه نقل کرد ابو بکر بن العزلی از دارقطنی گفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن مضطرب الاستناد صحیح نشده است درین باب حدیثی و فی الباب عن ابی ذر و حده اخرجه ابوشیخ فی فضائل القرآن و اخرج نحوه صاحب سند الفردوس عنه و عن ابی الدردار و گفت احمد در سند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند شیخه یعنی مشایخ نمی گفتند که چون خوانده می شود لیس نزدیک موت تخفیف کرده می شود از بسبب آن و هم ابوشیخ و فضائل القرآن ابو بکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی اشعثاه صاحب ابن عباس آورده که مستحب است قرات سوره زهد و زیاده کرده که این تخفیف است از بیت و نیز در وی است از شعبی که بودند انصار دست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

وعن امرأه رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم علي أبي سلمة وقد شوت بصبي كفا غصده فگفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق باز مانع بود چشم بوسلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد پس فرود خوا بانید آنحضرت بصره و راتق بفتح شین بصره بر رفع فاعل اوست بکذا اضبطناه و ههنا مشهور و بعض ایشا بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح است و شین مفتوح است بلا خلاف و ضم وی غیر محتمل است يقال شق الميت بصره اذ حضر الموت و صار ينظر الى شئ لا يريد عن طرفه و در اعراض وی دلیل است بر استحباب آن و مسلمانان بر آن اجماع کرده اند **ثُمَّ قَالَ انَّ النَّبِيَّ شَمِعَ اِذَا قُبِصَ اَتْبَعَهُ الْبَصْمُ** پستر فرمود بر سینه جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیر وی میکند او را بصره نگاه می کند بجانپای و باین جهت بازمی ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیف است منتخل در بدن میرود حیات بر رفتن و از تن نیست عرض چنانکه دیگران گویند و با جلد چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد وضعی ناس من اهلها پس بانگ و فریاد کردند مردم از اهل خانه ابوسلمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بخصبر پس گفت آنحضرت و عالم کنید بر زواتهای خود مگر نیکی و گویید و او یلا و مانند آن فان الملائكة تؤمن علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما و دعا می کنید **ثُمَّ قَالَ** پستر گفت آنحضرت این کلمات را و در بنجا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقب میت

باوردنیا و آخرت و بریکه میت منتمست در قبر یا مقبب اللهم اعف عن لابی سلة و ارفع درجته فی المهد یمین و افسح له فی قبره
و نور له فیہ و اخلقه فی عقبه خداوند ایام مرزبوسمه را و بلند گردان پایه او در آن کسانیکه راه راست نموده شده اند و زانی
کن او را در گور و روشن گردان مر او را و قبرش و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مسالیم در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی
و در روایتی زیاده کرده فی الغابین یمین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کاین باقی مانده و برین معنی
فی الغابین صفت عقبه است و اخلقه بجزه و سل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر و لده و ولده و راه مسلم
فی صحیح و عن عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حين توفی سجد سجدة و سجدت بر ستمکه
آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه جبره بکسر ج و فتح موحده بر دیمانی مخطط از جنبه یا کتان این از اشرف ثياب ایشان بود
و احب لباس بود بوسوی آنحضرت و جائزست اضافت بر بوسوی جبره و وصف او بدان و این تعظیبه قبل از غسل بود که هر نظام هر نوز
در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه است و حکمت در آن صیانت میت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند
تسجیه بعد از نعش ثياب و کشیدن جامه از تن باید که در آن وفات کرده تا بدن می بسبب آن متغیر نشود و منفق علیه بن اشجین و ستم
روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ابا بکر الصديق رضی الله عنه قبل التبی صلی الله علیه و سلم بعد موت
بر ستمکه ابو بکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن می رواه البخاری و در بخاری دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد موت و نذر
تسجیه او بر طهارت میت خلافا للبعض و سبب گفته این افعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل در آن برای انحصار
اوله در چهار چیز آری این افعال جائزست بر اصل اباحت انتهى گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد نمونه لفظ
همو میث گفته و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بر ستمکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت
می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفته حدیث عایشه حسن صحیح است گویم در راه احمد و ابو داود و ابن ماجه ایضا
و عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال نفس المؤمن معلقة بدهنه حتى
يقضي عنه جان مؤمن آویخته است بوزام او تا آنکه او کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسنة
و وارد شده است تشدید در بین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بر وی زمین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعضی صحابه و خبر داد
آنحضرت که مغفور می شود برای شهید در اول وقع از خون وی هر گناه مگر قرض آری قرض از مرتبه مردمی انداخته را این بسکه این
راه گران بود بسکانت مراد و این حدیث دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغولست بدین خود بعد موت پس در وی حشمت تجلیست
از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اعم حقوقست و چون این حال در قرضیست که برضای صاحب می گرفته شده پس چه حال باشد در مالی
که بطریق نهب و غضب سلب و سرقه و ظلم گرفت باشند اعوذ بک من المأثم والمغرم و عن ابن عباس رضي الله عنه
ان النبي صلی الله علیه و سلم قال فی الذي سقط عن راحلته فمات بر ستمکه فرمود آنحضرت در حق مرد
که بیفتاد از سواری خود پس مرد و این مرد محرم بود و در عرفه استاده که ما فی البخاری و نامة او را انداخت و گردن او بشکست
فاغسلوه بماء و سدر بشوید او را با آب و برگ کنار در بخاری دلیل است بر وجوب غسل میت نوز و لغت اجماع است بر آنکه
غسل میت فرض کفایه است یعنی چون این غسل بجهت او ای حق میتست ازین جهت فرض کفایه شده و تا در بعضی اول عمل بعضی

کافیست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفت این فہول شدیدست زیرا کہ خلاف در آن مشہورست نزد مالکیہ تا آنکہ قرطبہ
در شرح مسلم ترجیح داده کہ آن سنت است ولیکن جمہور بر وجوب او بند و رد کرده است ابن العربی بر کسی کہ قائل این نیست و گفت
استوار دست قول و عمل بر آن و غسل داده شد طاهر مطہر تا بغیر وی چہ رسد و می آید کیت غسلات در حدیث ام عطیہ عنقریب شیخ گفته
اختلاف است در غسل میت کہ نیت شرط است یا نہ ظاہر آنست کہ شرط است کہ اقال الشیخ ابن الہمام مضمضہ و استنشاق و غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفہ و نزد امام احمد و خلاف شافعی انتہی و ظاہر این حدیث آنست کہ کنار را آب مخلوط سازند در برابر از قرآ
غسل و در وی شعاع است بآنکہ غسل وی برای تطہیف است نہ تطہیر زیرا کہ بمای مضاف تطہیر نمیکند و گفته اند کہ کنار مغیر نمی کند
و صف آب را پس مضاف نشود باین طور کہ اول بکنار بمالند پسترباب بشویند در برابر و قرطبی گفت کنار را در آب کنند و بمتبان
تا آنکہ رغوت وی بر رود و سپس بر آن جسد میت را دلک نمایند بعد آب خالص بر وی بریزند این سنت غسل وی و گفته اند کہ کنار
را در آب بیندازند یعنی تا متغیر نکند و صف آب مطلق را و متک کرده اند بظاہر حدیث بعض مالکیہ و گفته غسل میت برای تطہیف است
پس آب مضاف ہجوج کلاب غیرہ ہم کافیست و گفته اند کہ نیست مگر از جهت سرف و مشہور نزد جمہور آنست کہ غسل تبدیلی
شرط است در وی آنچه شرط است در غسلہای واجبہ و مندوبہ و گفتوہ فی حق یکتا و کفن کنند او را در دو جامہ کہ برای احرام
پوشیدہ بود و تکفین کفن ساختن مژدہ را و کفن در محل سوختن و کفن بفتحتین جامہ مژدہ و در آخرین حدیث آنست کہ نیت
او را بوی خوش و پوشیدہ سر او را چنانکہ حکم حرم است پس در بستیکہ وی برانگیختہ می شود از قبہ لبیک گویان و مصنف این را ذکر
نمودہ و تعلیل تلبیہ وال است بر آنکہ طاعت نہی محرم بودن اوست و چون علت مندغی شود نہی بر خیزد و این دلالت دارد بر آنکہ خوبتر
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند کہ محرم را ہم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفہ و مالک
حکم محرم حکم سایر موتی است و آنحضرت کہ محرم را در دو جامہ تکفین کرد بجهت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نہ داشت و فیہ تامل نیز درین
حدیث نہیست از تخمیر و تغلیظ لباس و بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تغلیظ ہر دو کنند و حقیقہ گویند این مخصوص وی بود و آنرا امر کلی
بطریق تشریح نکرد و در وی نیز تامل است در سبب گفته قول بالقطع حکم احرام ہوت چنانکہ حقیقہ مالکیہ گویند ذوات ظاہر است
و در شرح خلاف و اولہ ایشان ذکر کرده و نیست بنا ہضنہ علی مخالفتہ ظاہر الحدیث فلا حاجت الی سر و باہ قول وی کفن کنند
در دو جامہ دلالت دارد بر وجوب تکفین و برینکہ شرط نیست در وی کہ وتر باشد و لغتہ اند کہ در بیان بہمت آنست کہ وی مژدہ
دان ہر دو و تلبس بود باین عبادت و فائزہ و کجرت آن است و زیادت و آن از اسم النبال بود زیرا کہ امر کرد و نہت بدان و پیر
لہ بروی زمین است مستغرق بانہ و تو بین درین روایت مطلق وارد شدہ و در مخالفتی توبیہ گفته و در ناسانی توبیہ الذمی احرام فیما
مصنف گفت در وی استحباب تکفین میت است در جامہای احرام او و اینکہ از مشایخ باقیست و کفن کردہ نشود در جامہ دوست
و در قول می کہ برانگیختہ شود تلبیہ گویان دلیل است برینکہ ہر شروع کرد در عملی ہدایت سپس حائل شد میان وی تمام آن عمل سوت
امید است کہ بنویسد او را خدا می تعالی در آخرت از اہل این عمل و مساعداوست کریمہ و من خیر من نیکم من مضاجیر اللہ
و رسولہ ثم یدر لہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ ثم نقی علیہ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما ارادوا
غسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم قالوا اللہ ما ندی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم كما نجدہ موتا ناملوا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا می دانییم ما بریده ایم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم خود را یا نکنیم
الحديث تا آخر این حدیث آن اینست که پیش سرگاه اختلان کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پست کلام کرد ایشان را
کلام گنده از گوشه خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهد نبی صلی الله علیه و سلم را و بروی جامهای اوست پس غسل دادند آنحضرت را
و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص می مالیدند او را بقیصش بستهای خود و می گفت عایشه اگر بیشتر میکردم از کار خود آنچه
پست کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان
که پس بود کسیکه نشاند و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد زراره علی کرم الله وجهه وصیت کرد
آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بدست علی
پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص آنحضرت است و در روایت طبرانی در اوسط از حسن
بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس بود آسامه بن زید که می ریخت آب بروی روایت کرد ابن ماجه و حاکم
و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هر گاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که کشید از آنحضرت
قمیص او درین باب است حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست بجز خود او
رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان و الحاکم و مصنفی گفته مسنون است نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نه ایشان
جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و السلام
و عن امر عطية الانصارية از کبار صحابیات است و با آنحضرت غزاسیکرد و مجرد جان را تا دومی می نمود و تقدم همها و فی خلا
رضی الله عنها قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نحن نغتنم ابنته
و اغسل میادیم و خنجر را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن سبيع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان قول اول
اصح و شهرت و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادري اسی بناته و در سبل گفته لم يقع فی شی من روایات البخاری سماه فقته
اغسلنها ثلثا او خمساً او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهد او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد
چنانکه در روایات آمده است و در بخاری دلالت است بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع است بر کفایت غسل یکبار و او برای تخفیر است و هرگاه
ان را باین ذلک اگر مصلحت بسنی شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء و سد می شوید آب و
برگسای فرخت کنار در آب می جوشانند که آن اوخل است در تطهیر و تنظیم و حکمت در آن تلمین جسد است و اجعلن فی الاصح
کافور یا بگردانید در مرقه آخر کافور را او شتیما من کافور یا چیزی از کافور خشک از او میست که کافور گفته باشند یا شتیما من کافور
و اول معمول است بر ثانی زیرا که نکره است در بیان اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور است در آب
جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل خشک کردن بدن بمانند و حکمت در استعمال کافور تطیب
راست است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تخفیف و تبرید و قوت نفوذ است و خاصیت می تصلیب جسد است و صحن همام و روع
فضلات متخلله و منع اسراع فساد و بسوی میت است و وی اقوامی رواج تطیب است درین باب و همین بهرست در گردانیدن وی
و در آخر زیرا که اگر در او بار بار میزند مثلا آب آنرا برود و گفتند اگر کافور یا بند مشک قائم مقام آن میگردد و در نزدی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جا زست استغفال آن پس گفت هو اطیب طبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم این قول صحیح است و بعض از اهل علم کرده داشته اند مشک را برای میت بعد فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خیر کنید مراد اعلام آنست
 قلنا فرغنا اذناه پس نگاه فرمایید ما اعلام کردیم آنحضرت در بخاری است اند صلی الله علیه و سلم قال لمن قال لمن فاذا فرغ من اذنی
 و در روایت بخاری است فلما فرغ من عوض فرغنا قال لقی الینا حققة پس انداخت بسوی ما تندی خود را و حقوه بفتح حای ممل و کسر زبانه
 و سکون قاف بحسن از او بجهت از او بجهت هر دو آمده اند از باب تشمیه حال با محمل و مراد اینجا از راست و در لفظ بخاری است فاعطانا حقوه فقال
 اشعرنھا آیاتہ پس فرمود شما گردانید برای می این از او را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعرا جامه که در درون جامه پوشیده
 از جهت اتصال می بشعر یعنی مو در اینجا احتیاط تبرک است بل لباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز بهمین بوده
 مفتوح بکعبه این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست
 که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است چه انسان نجس نیگردد از جهت کرامت دی
 و لیکن در حق اقصا کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدیث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
 حرج نبود عائد شد با کمال شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس شستن گردد
 بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را نخورد بر او در پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدیث بودی همچو در شستن حدیث
 نایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم خدات کافر که پاک نمیکرد و غسل و صحیح نمی گردد و نماز حاصل می
 بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن لا یجس حیوا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
 با آنکه سبب وجوب غسل میت حدیث است که انی الترجمة فی دوایم و در روایتی نیز شستن ازام عطیه چنین آمده بشوید او را سه بار یا پنج بار یا
 هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند کرده است و در فتح الباری گفته که ایضا رطلوب است و سه بار استجب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
 اکثر من یک گردد و روایتی از ابی داؤد و ترمذی کلین لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و بقال احمد و کرده داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ کس
 که قائل باشد به زیادت بر سبع و ما روید که گفته زیادت بر سبع اسرار است نهی گویم در روایت بود او آمده او سبعا و اکثر من یک قطا هر شتر شربت زیادت بر سبع است
 ابدن بمیامنها و مواضع الوضوء منها و آغاز کنید و غسل اعضا از جای راست می و جای وضو یعنی اعضای آن از وی و در
 اینست که غسل سوئی بمنزله غسل احیاست و در ابتدا میامین و مواضع وضو اگر ام این اعضاست و در سبب گفته در وی دلالت است بر تریا
 در غسل میامین و مراد بدان چیزی است که متصل جانب میامین است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان برایت هر دو معا
 و گفته اند مراد بدایت میامین در غسلات است که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن در غسل متصله وضو است و حکمت و امر بوضو
 سمت سومین است در ظهور اثر غوه و تجمل و ظاهرا مواضع وضو دخول مضمضه و شستن شاق است نهی فی لفظ للبخاری عن أم عطية
 قطفرتنا شعرها ثلاثة قرون فالقیناه خلفها پس باقیم ما سوی او راسته کیسوی پس انداختیم آن کیسویا را پس پشت می و در اینجا
 دلیل است بر یافتن بوی میت و خفیه گویند مو را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز با آنحضرت یا اذن
 بوده باشد یا معلوم بود فصل و در شرح و الله اعلم انتهى گویم قرطبی گفت که ام عطیه این کار را از خود کردند با آنحضرت و لیکن مصنف گفت که
 لفظ سعید بن منصور این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجلسن شعرنا خلفا و در حرج این جهان است و اجعل لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان نظائر است و در بعضی الفاظ بخاری ناسبت است. قمرها آمده پس در لفظ ثابته قرون تخلیص است و همه این جهت است که تفسیر زیر اکثره و ایشان ارسال شعر
 و یافتن بعد کشادن بوی سر و غسل اومی باشد و این در بخاری است صریحا و در وی دلالت است بر اقا شریف خلیف می غافل شد این قوی العیادین القا
 در بخاری پس است قول آن طرف بعضی شافعی کرده و ستاد و محدثی غریب در آن نموده در مصنفی گفت غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه
 فرض اللفظ است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علم جرایم بر آن موقوف نبودند و اقل غسل تعیم بدن اوست بآب بعد از آن نجاستی که
 با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است اکل غسل اوست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت تر
 نگذارند و حدیث باب ابتدا کند بمواضع وضو و میامن او حدیث صحیح ام عطیه و استعمال سرد کنند در سرد و پیش و سائر بدن صفت استعمال سرد است
 که ورق سرد در نظر فی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد از آن بشویند و در غسل آخره قلیل کافور مخلوط سازند و حدیث باب مسسله
 وظیفه مستقره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان از زنان و هر که اقدر باشد بر غسل احسن است و هیچ وسیلی از سنت تعیین
 احسن غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احسن بودند و اقرب و آنحضرت اهل بیت
 غسل دادند و آنکه بن سرد مرده رانند بنند و غسل ندهد اگر چه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت به حیاست نسبت اموات
 و سیلی می طلبد و از زمین طیس و اگر قیاس کنند بر اجناس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن نامجا
 بمس کشد و اسما بنت عمیس غسل داد و ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند حضرت عائشه را لومگ قبل الفسک و گفتنگ

رواه ابن ماجه انتهى كلامه لصفه وعمر عائشه رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة
 اثواب گفت عائشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که از او روید و افاقه است بیض جامه ای سفید جمع بیض بحولیته نسوب
 بحول بیض سین که نام قریه ایست ازین نوری گفت فتح اشهر است و همین است روایت اکثر و بعضی بحول قصار را گویند و عمل بعضی مشهور است
 یعنی منسول و مقصور بود آن جامه قاله فی النهایة تجالله وی و درین معنی نیز بفتح است و بضم سین نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید است
 از پنجه انانیت بجمع شاد است و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بعضی لفظ یمانیه نیز آمده تحقیق یا می نسوبت
 من کز سفید از پنجه بود آن جامه که بضم کاف و سکون را و بضم سین قطن بضم نینب لیس فی جامه بیض و لا حمامه نیست در آن
 سه جامه پیر این نه دستار بلکه از او روید و افاقه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن بشعی ظاهر این عبارت درین است که قیص و عامه در کفن
 آنحضرت نبود و بود صحیح و تاویل بعضی که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع الکفان پنج باشد غلط است و سبب گفته
 و در البیضاء جذا انتهى و باین اخذ کرده است شافعی و نیز و حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده از آن در برای قیص را نه عامه را در سخنان
 بعضی متأخرین آنرا برای اشراف بدعت است مخالف سنت و مراد بسته جامه سه لفاقه است و کذا عند احمد و سبب گفته فضل تکفین است
 در سه جامه سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر فضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که پوشید جامه های سفید که آن اطیب
 و اطهر است و کفن کنید در آن نام و بای خود را و صحیح الترمذی و الحاكم و او را شاهدی است از حدیث عمره اخره و اسناد صحیح ایضا و نیست
 تعارض میان این حدیث و حدیث عائشه که گفته شد و در وی این است که تفسیر شده شد آنحضرت در برد بمانی مختلط زیرا که تشبیه بدان بر آنحضرت بود
 بعد از آن کشیدند که اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تشبیه پیش از غسل بود تر زمی گفت تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی است
 که وارد شده است در کفن نبی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبة و ابی یوسف و ابی حنبله

عبداللہ بن محمد بن عقیل است و وی سنی الحفظ است حدیث او صالح متابعت است نه انفراد و تکلیف اذا خالف كما یجوز فلا یقبل مصنف لفته حکم از حدیث یوب از نافع از ابن عمر معاضد روایت بن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی روایت حسب اطلاع خود کرد که ستمه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیمیا اگر روایت از علی کرم اللہ وجہہ ثابت شود زیرا که وی مباشرت غسل بود متفق علیہ واجب از نفع مقداری است که ساتر جمیع جسدیت باشد پس اگر قاضی باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائر را جانب کس نشند بر پایا حدیث و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با حرمه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که در تر باشد و مقصود بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که ستمه جامه از ازار و دوا و لفافه است و قبیل میزد و در جان لغو نماند یک قمیص ناز و خسته است دیگر ازار از زنان تا زانو سوم لفافه که از ستر تا پیش دران به پیچند و گفت اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابر است در ستر با زیرا که آنحضرت عبداللہ بن ابی زرارہ در قمیص خود کفن کرد و آخر جہ البخاری و وی نمی کند مگر آنچه احسن است و در وی این است که قمیص است مثل قمیص زنده است مکفون و منزور و قد استحب ہذا محمد بن سیرین کما ذکرہ البیهقی فی الخلافیات در شرح گفته در بخاری است بر یک یک بعد شریعت قمیص رفت مگر وقتی که غیر مکفون باشد گویم این موقوف بران است که کف قمیص عرف اہل آن عصر باشد در تصنیف گفته اکمل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که ستمه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از آن دوم و سوم بعد از آن پیچند یک را بعد دیگری و ابتدا بپوشانند پس از جانب یسار بجانب یسین آزند بعد از آن از جانب یسین بر یسار برند و ہمین است رسم پوشیدن قبایر یسار عرب بخلاف اہل ہند کہ جانب یسین بالای یسار می کشند و یا این است کہ ازار و قمیص بر پوشانند و دو ختم باشد یا ناز و ختم مد عرض باشد یا بنیر آن زیرا کہ اکثر استعمال قمیص محیط مد عرض باشد بعد از آن در لفافه پیچند انتہی و

عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لما توفي رسول الله بن أبي هريره و در حدیث منافیین بود در مدینه جماعہ ابنہ الی رسول اللہ امیر البر عبد اللہ بن عبد اللہ بسوی رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فقال اعطني قمیصك اکتفه فیہ فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را کہ کفن کنم او را دران پیرهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی بیعتی نماند مکافات ناکرده زیرا کہ و سہ عباس سار روز اسیر بد رجائت خود پوشانیده بود یا آنکہ عبد اللہ بن عبد اللہ مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان بود کہ سائل را محروم نمی کرد پس او را پیرهن داد و وی بکار پیر کرد پس این احسان و کرام در حقیقت با وی شد نہ با پدر وی زیرا کہ وی عظیم منافقین بود و ہم بزناقت و در گذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد و لا تضل علی احد من خلقک مات ابدًا متفق علیہ در حدیث و دلیل است بر شریعت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست کہ وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این است آنچه در بخاری است از حدیث جابر کہ آمد آنحضرت عبداللہ بن ابی زرارہ و دفن وی پس بیرون آورد او را بیسنه از حفره گور و انداخت و در مید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح است در آنکہ اعطاء الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمع میان هر دو باین وجه است کہ مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست کہ انعم لبدنک پس بر عدت اطلاق اسم عطیہ کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد مدفن ای دلی فی حضرت پس مراد آن باشد کہ واقع بعد اخراج او از حفره همان نعت برین است و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معاند و زیرا کہ مقتضای ترتیب نخست و زعمت است کہ ما ذکر کردیم آنحضرت نسبت بوی را بر او نترتیب کرد و گفت اند

که آنحضرت اوراد و تمیص و او یکی اول و دیگر بعد دفن بسوال لدوسی و فی الاکلیل للحاکم یا بؤتید ذلک و انت اعلم و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم قال البسوا من ثيابکم البيض فانها من خصالکم و ثيابکم من ثيابکم آنحضرت فرمود پوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن نخله بهترین جامهای شماست و گفتنوا فیها موتاکم و تکفینکم سفید در آن مردی با می خود را و از اینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب است و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت و در سه پارچه سفید و در سبیل گفته ظاهر امر و وجوب تکفین است در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن و لیکن امر در لبس مصروف عنه است بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت غیر بیاض ایتم ثابت شده و اما تکفین لبس ظاهر آنست که نیست صادر از آن مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه در تکفین شهدای احد واقع شده که آنحضرت جماعتی را در غزه کفن کرد و کمایاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد آنحضرت و قطیفه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع است و اوضعیف است و گویند که بروی مشتبته شد این حدیث آنکه جعل فی قبره قطیفه حمراء و کذا ما قبله آنکه کفن فی برد جبره و تقدم الکلام انه شیخی بهما ثم نزع رواة الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و صححه الترمذی و رواه الشافعی و ابن جابر و الحاکم و البیهقی و صححه من ابن القطان فی معناه احادیث أخری عن عمران و سمرة و ابن عمر و ابی الدرداء و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کنیدی از شمارا در خود را پس باید که نیک کند کفن او را را و تخمین آنست که تمام نظیف و سفید باشد بجز اسراف و تبذیر و نو و نو شسته در آن برابر است اما آنچه مسرفان کنند ریاء و تکبر حرام است و مکروه است حرمت و کراهت نوکافی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس اوجب است تکفین او بچیزی که پوشد او را تمام و کمال انتهی مر و اه مسلک و رواه ترمذی ایضاً من حدیث ابی قتاده و قال حسن غریب قال قال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله و یحسن کفنه قال هو اضافة بالاضافة العجبة الفاعل ای الواضع الفاضل و در امر باحسان کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد و زوات و صفت و کیفیت حسن ذات نگر آن قیمت نباشد و نهی از آن بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث احسان کفن آمده و در آن علت می مذکور شده و علی از جابر مر فوقاً آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون بهما فی قبورهم نیز می از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن و لا تؤذوا موتاکم بعویل و لا بترکین و لا بتاخیر و صیئة و لا بقطیعة و عجلوا بقضاء ذینهم و اعدوا من جیران اسود و اعظموا اذا حفرتم و وسعوا و نخله احسان الی البیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده من غسل میتاً فادبی فیہ الامانة و لم یفش علیہ ما یکون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امره و قال صلی الله علیه و سلم لیلید اقرکم لکان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حطامن و سع و امانة رواه احمد و اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ستر مسلماً ستره الله لیوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائكة و غسلوه لغفوه و خطوه و حفره و اجدوا و صلوا علیه و دخلوا قبره و وضعوا علیه اللین ثم خرجوا من القبر ثم شوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم ذاستکم اما انی ابوداود و حاکم و ابن جابر آنحضرت ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعد گفت بنیدم آنحضرت را می فرمود که میت بمحوت می شود در ثیاب خود که مرده است در آن پس روایت کرد آنرا ابن جابر بدون قصه و گفت اراده در ثیاب اعمال را قوله تعالی و ثیابک فطهره یعنی عمل خود را صالح کن و گفت اخبار صحیح و صحیح در آنست که مردم محشور می شوند بر سینه یا

عربان انتی و لیکن قصه حدیث ابی سعید رومی کند این را رومی اعلم است بر او از من بعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که بصورت در قیام
شوه و محذور عربان و هم روایت است از جابر رضی الله عنه کان النبي صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتل
احد فی ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوه احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو دست است
در یک جامه بنا بر ضرورت و این یکی از دو احتمال است دیگر آنکه جامه را دو پارچه کنند و هر یک را در پارچه کفن کنند و باین رفته اند اکثر بلکه گفته اند
ظاهر آنست که قائل نیست با احتمال اول هیچ یکی نیز که در آن اتفاقاً بشود دو دست است و جائز نیست بر همه کردن آنها چنانکه هر دو با هم شوند
ولیکن مخفی نیست که قول جابر در تمام حدیث که کفن کرده شد بر دو عم من در یک نمره دلیل است بر احتمال اول و شایع گفته ظاهر احتمال ثانی است
یعنی تقطیع کردن ثیاب میان هر دو و تقدیم شتر عورت آنها چنانکه با حمزه کرده شد در سبل گفته حدیث جابر اوضح است در عدم تقطیع ثوب
میان هر دو پس یکی از دو جائز باشد و تقطیع جائز است علی الامل انتی خطابی گفته جابر است جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند
مرا و ثوب واحد قبر واحد است شریقی قول ایتم الشراخذ للقرآن فیقدمه فی الحدیث پتیر می گفت و می پرسید که کدام یک ازین
هر دو بیشتر است از رومی گرفتن و یاد داشتن مرقم آن را پس پیش میگرد و او را در قبر یعنی جانب قبله گوید و می نامد است از جهت بودن او
آقر و در وی جواز جمع جماعت است در یک قبر و گوید که این بنا بر ضرورت است و بوثب البخاری باب دفن الرجلین و الثلثه فی قبر
و او در حدیث جابر می آید و اگر چه روایت جابر در دو کس است اما ذکر سه کس در روایت عبدالرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلثه
فی القبر الواحد و روایت کرده اند اصحاب بن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار لبسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد و گفتند
رسید ما راجع وجد فرمود بگنید و وسیع نمایند و بنهید و در دو یا سه را در یک قبر صحیح الترمذی و مثل او است حکم دوزن و سه زن و اما دوزن و
وزن در یک قبر پس روایت کرد عبدالرزاق با سناد حسن از وائل بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد و زن در یک قبر پس مقدم کرده می شد
مرد و نهاده می شد زن و می آید گوید که میان هر دو حالتی از تراب میگردند و گوید غسل داده نشدند شهادی احد و ازینجا معلوم می شود
که شهید را غسل نیست و عدم غسل متفق علیه است میان ائمه اربعه و مروی نیست که آنحضرت شهید را غسل داده باشد و اما کسی که بروی
اطلاق شهید آمده همچو مطعون و مطون و نفا و غیره پس ایشان محسول می شوند با جماع در سبل گفته و باین رفته اند جمهور و اهل فایده با تفصیلاً
از سعید بن السیب و حسن و ابن شریح مروی است که غسل واجب است و حدیث مجتهد است بر ایشان واحد از حدیث جابر آورده که فرمود
آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدستیکه بر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت این حکمت عدم غسل است
که آنرا بیان کرده و گوید غسل علیهم و نگذارد بر ایشان نماز و در وی خلافتی است معروف و در میان علما نیز در حنفیه بر شهید نماز
میگذارند و نزد امام مالک شافعی نماز بر شهید نیست از امام احمد و قول است مشهور و مختار در مذمت بی عدم صلوة است و بقول غیر
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض اوله در مواهب که در گفته اختلاف است میان شافعی که منع صلوة بر شهید نزد شافعی یعنی حرمت
یا معنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب است نه واجب و تمسک لیمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است
و دلیل ابو حنیفه احادیثی است که در نماز بر شهید آمده خصوصاً در قضیه احد و می گویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر ثانی مثبت
مقدم است بر ثانی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود و آنکه پدر و خاله می کشته شده بودند و بیدیت آمده بود تا ندید بیری کند ایشان را
و بر پشت بیدین آرد و آنها یکدیگر حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند و شمنی گوید حکم از جابر آورده و حکم بصورت کرده

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و دیگرانست مروی از انصار حاضرند و جامه خود را روی انداختند
 گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرد که پسر نماز گذارد بر شهادت او نهاده می شد بنای ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان پسر در آشته می شد
 و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذار و نماز بر همه شهادت او گفت حکم که این حدیث صحیح الاستناد است شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایت در جانب صلوة
 راجع تر و غالب تر است انتهی گویم شوکانی گفته در بعضی رجال اسناد روایت حاکم مقال است و گفته مجموع و ضعیف است و گویند که این حدیث
 بشهادت ائمه بود این مسلم هم از معارف است انتهی و مختاری روح عدم نماز است بر شهید و همین است ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح مسلم
 چنانکه گفت مصنف رواه البخاری و در احادیث معارض وی مقال است پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن
 اخرج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس یکی را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلامرجه است و تقریر سبیل در
 مسلم این است که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم اول نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی است از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 که نماز گذارد بر کشگان احد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قبا بجای احد و گفت طائفه
 گذارده نشود بروی عملاً روایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گو یا که عیان اندازد وجه متواتره که آنحضرت نماز گذارد بر کشگان احد و آنکه مروی
 که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق است کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیح را با این روایت که حیال کند و شرم نماید
 بر جان خود و اما حدیث عقبه پس هر نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالفت می گوید که نماز گذارده نمی شود بر قبر
 اطالت است پس استدلال بآن ناتمام باشد و گو یا که آنحضرت و عا و استخفا کرد در برای ایشان تا آنکه معلوم کرد و قرب اجل خود پس و اد
 کرد ایشان را باین دعا و ال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و توبه بودن او دعاست فراهم نکردن اصحاب چنانکه نماز جنازه می بود
 اصحاب با آگاه می فرمود و نماز بجاعت او امیکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل است قطعاً و اهل احد اولی تر اند با فضل و غیره
 نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبر تنها حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده اند صلی الله علیه و آله سلم صلی علی قلی احدی
 ثمان سنه و زیاده کرد این جهان و لم تخرج من میتة حتی قبضه الله تعالی انتهی و - - - علیه السلام قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله یقول لا یغالبوا فی الجفن گران بهانکتید در کفن پس در وی منع است از زیادت شستن در کفن فانه
 یسلب من بها یرکب وی بروده می شود کتاب یعنی زود کند و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عالیه
 که نظر کرده ابو بکر بسوی جامه که بیماری شد در آن و دو دو داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامه را و بپزائید بر آن دو جامه دیگر و کفن
 کنید مراد آن گفتیم این گفته است گفت زنده سزاوار تر است بجدید از مرده این جامه برای بیم و زرواب و تراب است ذکره البخاری مختصراً
 رواه ابو داود من روایت اشعری عن علی کرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی است بفتح جیم و سکون نون و بای موحده و و
 مختلف فیه است و در وی انقطاع است میان شیخی و علی رضی الله عنهما زیرا که گفت دارقطنی که می شنیده است از علی جزیک حدیث
 و عمر و عائشه رضی الله عنهما گفت عائشه بر گشت رسول خدا از یقیع و من می یایم در دوسر خود و میگویم و از اسناد یعنی با
 سر من پس آن النبی صلی الله علیه و سلم قال لها فرمود آنحضرت مر عائشه را الوستة فی الجفن اگر بپوش
 پیش از من بر آئینه غسل در هم ترا غسلتک بلام تخریف است و آنچه در کتب است فصلتک است بفا و همین است صواب و فرق میان
 این است که اول شرطیه است و ثانی برای تنی که ذاتی الظنصر الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا واصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر شود این چنین و من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نماجم و در روی دلالت است بر آنکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگر را جائز است و هم قول الجمهور و شوکانی گفته اعلی است و در تحفه فی المصنف و ابوحنیفه گفت مرد زنی را زید بن مخلان عکس بنا بر ارتفاع نکاح و نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابوداود و دیگر سبیل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد زن با مردان و نیست میان ایشان زنی جزوی و مرد مرد با زنان و نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو نیز که کسی اندک نمی باید آید انتهی و محمد بن سهل را این جهان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لایطایع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فی ذک و لا تنظر الی مخزجی و لا یسب رواه ابوداود و ابن ماجه و در سنن او اختلاف است رواه احمد و ابن ماجه و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن سحیح است و نیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی است درین روایت

صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و اسماء بنت عمیس رضی الله عنهما ان فاطمة رضی الله عنها اوصت ان تصلى علی علیه السلام بدرستی که فاطمه زهرا وصیت کرد اینک غسل دهد او را علی رضی کرم الله وجهه و این نیز دلالت است بر آنچه دلالت حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس در پیش روایت ابوداود است از عائشه که گفت لو استقبلت من امری ما استبرت ما غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر نسائه و صحیح الحاكم اگرچه قول صحابه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند بر آنکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه و سلم و مویداوست روایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را و استمانت کرد وی عبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از آنها انکار نکرد بروی درین امر و این برخت اندجه بود و همچنین قریب اولی است بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست و شما اگر میاید و اگر زیاد کنید پس بکسی که بینید در وی برود و حصه از امانت و در اخرجه احمد و الطبرانی و در سنن او جعفر جعفی است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قریب را فریت است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال عنایت باوست انتهی و بخلاف درین مسله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح گذرانی اشرح و در دلیل لطالب که از کتب خالی است گفته للرجل ان یغسل زوجته و امته و بنت دون سبع و للمرأة غسل زوجها و سید ما و این دون سبع انتهی رواه الدارقطنی و الشافعی و ابونعیم و البیهقی بسناد حسن و برین فی قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا روايت است از بزرگواران در استان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا و غامدیه فسوب است بسوی غامد و بیاید قصه او در حد و وقال گفت بریده شفا امری با فصلی علیها پستتر امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن شد و دفن کرده شد و ازینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود و بحد زنا و سرقه و جز آن رواست ولیکن نیست در و اینکه آنحضرت خود بر این نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در نماز گذارند زیرا که فضلا بر فستاق برای زجر آنانی گذارند این چنین است در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انما تابت لقرية لوقمت بین اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علماء اخلاف است در نماز بر فستاق در مقتول در حد و بر حجاب و بر ولد زنا ابن العربی مذہب علماء کافه صلوة است بر هر مسلم و مرد و در مجموع و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر و عمر جابر رضی الله عنه قال اتی النبي صلى الله عليه وسلم و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر

شته بود جان خود را بشاقص جمع مشقت است یعنی فصل عریض و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فم یصل علیه پس نمازنگذاری
روی و از اینجا معلوم شد که بر قائل نفس نمازگذار در نیست و اختلاف کرده اند علماء درین باب بعضی گفته اند که نمازگذارده شود بر هر که نماز میگذا
یانب قبله و بر قائل نفس انتہی و مذہب جمهور ائمہ این است و زردانام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و نگذارند آنحضرت نماز را بروند
تعال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت یا باین قتل نفسہ لم یصل علیه و به قال لشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذاشته و دیگری
م منع نکرده چنانکه در حجت مدیون و غال کرده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام نمازنگذاری
و دیگران بگذارند لیکن لفظ حدیث عام است ازان روایه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته سخن ترک صلوات
فقوت است و روع غیر از مثل فعل وی و بود و عمر بن عبدالعزیز که نمی دید نماز بر قائل نفس و کذا قال الاوزاعی و اکثر فقہا گویند یصل علی
نتی گفته اند درین حدیث که صحاب بگذارند بروی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر و امر کرد صحاب را بنماز بروی
سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قائل نفس فعل تمام باشد و نه رای عمر بن عبدالعزیز را و فقی است بحدیث مگر آنکه در
روایت نسائی است اما انما فلا اصالی علیه و ازین ماخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی نمازگذارده انتہی و

بی همی بقه رضی اللہ عنہ فی قصه المرآة التي كانت تقف المسجد روایت است از ابو هریره در قصه زنی که جاروب میداد
مسجد شریف آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم تقم بفتح تا و ضم قان و تشدید میم و مقمہ کسر میم کنسہ یعنی جاروب و قامہ کناسہ یعنی خاک روزه و این از
سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشکب راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد و فسال عنها رسول اللہ صلی اللہ علیہ و

بقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پرس گفتند که مرد فقال افلا کنتم اذ تموتی فکانہم صغروا امرہ
پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر من نگردید پس گویا که صحاب خورد پنداشتند شان آن زن و حقیقہ پنداشتند او را و چنان
روند که لاف نیست که تکلیف نینماید بکس و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و در حقیقت لم یوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی اللہ
علیہ و سلم مصنف در اینجا جزم کرده که این قصه بازن بود و در بخاری است ان رجلا اسودا و امرآة سودا و لبشک از ثابت راوی حدیث لیکن
در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرآة و باین جزم کرده است ابن خزیمہ از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرآة
سودا و در و راه البیهقی ایضا بسناد حسن و سما یا تمحجن و افاد ان الذی اجاب صلی اللہ علیہ وسلم عن سوالہ ہوا ابو بکر و در بخاری است عرض فسال
نہما فقال افضل ذلک الانسان قالوا مات یا رسول اللہ الحدیث فقال دلونی علی قبرها فدلوہ فصل علیها پس نصت آنحضرت راہ
مائید مرا و برید بر قبر آن میت پس راہ نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نمازگذار بروی و اختلاف است در نمازگذاردن بر قبر جمهور علماء
انند که مشرعی است خواه گذارده باشد پیش از آن یا نہ ابراهیم نخعی و ابوحنیفہ و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست است و در
روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده است یکبار نگذارد و آنما که گذارده اند اگر بگذارند درست
نزد ابوحنیفہ که درست است بر تقدیر بی است که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرد آنرا بعضی سبب روز و امام ابوحنیفہ و ابو یوسف میگویند
آنچه وارو شده است در احادیث بروی صلوة نیست بلکه بروی دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر
بیرات و آن روایات که در آن ذکر تکبیرات است صحیح نیست چنانکه مروی است از آنحضرت گذاردن نماز بر شهیدای احد بعد از هشت سال
ان بطریق تو دلچ بود نماز از خصائص نبوی است چنانکه از ان اللہ بنور ہا لم یصلونی علیہم مفہوم میگردد و لیکن در حدیث بخاری و مسلم

از این عباس آمده که آمد آنحضرت بسوی قبری تازه و نماز گذارد بروی و وصف کشیدم ما پس آنحضرت و بر او دو چهار تلبیه و همچنین نماز گذارد
 آنحضرت بر قبر ام سعد بعد یکماه اخراج الترمذی من حدیث سعید بن مسیب شوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه
 بلکه شش وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت
 نبوی مجرد احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد و سبب گفته و اما القول بان اصلوة علی القبر من خصائصه
 سلمه الله علیه وسلم فلا ینقض لان دعوی الخصیصه خلاف الاصل انتهی و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه
 و بعضی بوسیدگی میت و بعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بحدته انتهی و تاویل آن بدعا و استخفاف صرف ظاهر
 حدیث است و خود نماز دعا و استغفار کس بیش نیست و نماز بر شهدای اهل بطریق توذیع محتاج سندست و استدلال در اینجا بهمین
 نماز بر اهل اجدت بلکه روایات دیگر موجودست که دلالت صریح میکنند بر آن مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر او بن معرو
 و وی مرد و آنحضرت در رکعه بود پس چون از که قدم آورد و نماز گذارد بر قبر وی و این بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلامی
 که دفن کرده شد شب و آگاه نشد آنحضرت بموت وی اخراج البخاری در سبب گفته و دلیل له ایضا احادیث و روت فی الباب عن شعث بن
 اصحابه اشار الیها فی اشرح انتهی و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود بخاری زیرا که این زیادت مریجست از مرسل ثابت

کما قال احمد شوقال ان هذه القبور مملوءة بالصلوات و ان الله یسجد لها و یصلی علیها و یسجد لیسجدت و یسجد لیسجدت و یسجد لیسجدت
 آنحضرت بدستیکه این قبر با پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرد با اند و تحقیق خدای تعالی روشن میگردد آن قبر بارالسبب
 نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیکرد بلکه ظاهر از آن جواز نمازست بر قبری
 اگر تنویر قبور را مخصوص اصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علیهم می تواند شد و لیکن چون دعای اهل صلح از غیر انبیا هم مجزوب قبول
 این احتمال هم ضعیف پیدا گرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ و اتم و اکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز بانیست و عن

حدیثه رخصی الله عنه ان التبی صلی الله علیه وسلم کان یسجد عن النبی بود آنحضرت که نمی میگردد از نعی بفتح
 نون و سکون عین جمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یاء نیز روایتست بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته لغاه له لغوا و لغوا
 و لغوا نا خبره بموت و در ترمذیست از حدیث عبداللہ بن سعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در و در اید خود را از نعی زیرا که نعی از عمل
 جاهلیتست اما در سندش ابو حمزه میمون اعورست و نیست قوی و درین باب حدیثهاست و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه
 نعی نزهتشان نذا کردنست در مردم که فلان بمردنا حاضر جنازه او شوند و بعضی اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت
 و اخوان خود را و مردیست از ابراهیم لایس ان یعلم للرجل قرابته انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیتست که یکی را می فرستاد بر درهای خانها
 و بازارها تا اعلام کند بخدمت میت و در نماز گفته مشهور در عرب آنست که چون در انام مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری
 نزد قبائل می فرستادند بخدمت مرگش باو شان میرسانید انتهی در سبب گفته و یقرب عندی ان هذا هو المنی عن گویم بنجر نعی سببش کرد
 از بالای مناره چنانکه معروفست درین اعصار در موت عظاما ابن العربی گفته از مجموع احادیثست حال ما خود می شود یکی اعلام اهل و سخا
 و اهل صلح و این سنتست دوم خواندن صحیح کثیر بلوی مغاخرت و این کرد دست سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت و نحو ذلك این حرمت
 انتهی و گویند نسبت اول از اینجا اند کرده که لابدست از جماعتی برای غسل و نماز و دفن و بدل بقول صلی الله علیه وسلم الا انتمونی و نحو و منتم

حدیث نفی النجاشی رواه احمد وابن ماجه والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و عن ابی هریرة
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نفی النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را برگ
نجاشی در روزیکه مردوی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و بعد الف شین بجز و یای مشدده یا مخففة لقب پادشاه
حبشه است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصححه بود وین نصاری داشت ایمان آورد و حضرت و هجرت کردند
صاحب بسوی او و وی خدمت های ایشان کرد و خروج به حال المصلی فصفت به حد و کبر علیه اربعا بیرون آمد آنحضرت با مردم
بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم و تکبیر بر او و بروی چهار تکبیر و در بیجا دلالت است بر آنکه نفی اسم است برای اعلام نبوت آن
برای مجرد اعلام جائز است و نیز در وی دلالت است بر شریعت نماز جنازه بر غائب و در وی اقوال است اول آنکه مشروع است مطلقا
و بر قال الشافعی و احمد و غیرهما و گفت ابن حزم لم یات عن احد من اهل سنت خلافه و گفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد
و راست گفته زیرا که حدیث صحیحین خالی است از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بدان مستعین باشد و دوم منع است مطلقا و این مذ
حنفیه مالک است شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود بلکه در آنجا بوده است پس بروی
و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی و روایت امام کافی است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل معاویه
مزننی که در مدینه مرد و آنحضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزوه مؤتة شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت
کرده اند و در سناده آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و الا آن در حریم شریفین
زادها الله تعظیما و تشریفا متعارف است و بعضی حنفیه نیز میکنند انتی گویم چون در حریم متعارف است و بعضی حنفیه نیز می کنند مثل
رشدیکه مخصوص با آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویه المزنی و قیل الیشی از ابی امامت بن سعد و طبقا
از حدیث انس روایت کرده و سیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده و مصنف در فتح الباری گفته که اگر چه این سخن
ضعیف دارد لیکن نظر مجموع طرق و تعدد آن قوتی پذیرفت انتی و احادیث نماز بر زید بن حارثه و جعفر و ابن رواحه را و اقدسی در سخاوی روایت کرد
و هم سیوطی از عطار روایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در غور استدلال نیندباری از مرتبه متابعت و شهادت خود ازال
نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تنها برای اثبات ما نحن فیہ کافی است و تاویل مانعین بطلی ارض یا کشف برده یا تخصیص آن با آنحضرت
همه احتمال است نه استدلال و احتیاج سند دارد و لهذا ابن وقیف العید گفته که این قول محتاج بنقل است و بجز احتمال ثابت نمی شود و در سفرها حاد
گفته بر هر غائب نماز نگذاروی اما صحیح شده که بر نجاشی و معاویه پیشی گذارده انتی و عمل حریم مرجع اوست سوم آنکه نماز بر غائب جائز است در
همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز است وقتی که میت در رحمت قبله باشد و وجه تفصیل در تالیف جامع است
بر قصه نجاشی در سبب گفت مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص نجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت است و اقتدار کرده اند
بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مرده باشد در زمینی که هیچ کس در آن بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که در تبوک
در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند و اختاره ابن تیمیة و نقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و انه احسنه الله و یانی گفته که این
متمثل است ولیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ
کس در بطوری نماز جنازه نگذارده بود باین جهت آنحضرت گذارد تا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه منزه از مدینه بود

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوه مؤتمه شهید شدند و مسلمانان برایشان نماز گذاروندند مع هذا که تهم بگذارند پس این وجه تهم تهم باشد
 و این جواب بر فاعله حنفیه است که بر شهید نماز میگویند و نه نماز بر معاویه برای حجت کافیست متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است
 در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرف و الفاظ است ابن عبد البر در مستدرک از طریق بکر بن سلیمان بن ابی صیبه عن ابی آروه
 که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی متصله و صف بستند
 مردم پس او گفت چهار تکبیر بستر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدا می عزوجل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبه
 و نیز روایت کرد بهیقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد و عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد
 هر کس با آنچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم مخفی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانه ابن مسعود
 پس اجتماع کردند بر اینکه تکبیر بر جنازه چهارست گفت رافعی اولی چهار تکبیر است بنا بر سطرار امر بر آن و اتفاق صحابه و الله اعلم گویم حجت
 از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با آنچه موافق غرض است اگر چه دلالت حدیث بر هر دو
 امر یکسان باشد چنانکه صیغ ایشان درین جااست که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنا بر غائب که دلالت حدیث بر آن اصرح است از دلالت
 بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صیغ ناظر است در تقدیم
 رای و قیاس بر نصوص اوله و لهذا انکار جماعتی از علماء در عصر اصول و فروع ایشان متوجه شده نیست این مگر ترجیح بلا مرجح بسیار
 از مواضع چنانکه معلوم شده و باید و نیز استدلال کرده اند علماء باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه است و در کرده اند باینکه در حدیث نبی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکره است نزد قائل کراهت از اول
 میت است در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکبیر جماعت مسلمین بر وی بود و نیز درین حدیث شریعت سفوف است
 بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صفت ثانی یا ثالث بود و بوقت له البخاری باب من صف صفین او ثلثه علی
 الجنازة خلف الامام و درین حدیث انما غلام نبوت اطفال ایشان است بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعدی که باین درین وجه است

و عن ابن عباس رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ما من رجل مسلم يموت فيقوم

على جنازته اربعون رجلا يستحقون من الله ان يردوا به الجنة و من لم يردوا به الجنة اربعون رجلا يستحقون من الله ان يردوا به النار و من لم يردوا به النار اربعون رجلا يستحقون من الله ان يردوا به الجنة
 ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مردی از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرموده لایبش کنی بالله
 شیتا که شرک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک كما قال تعالی و ما
 یؤمنون الا کلمة بالله الا و هم مشرکون و چون اتفاقا از شرک خصوصا آنچه از ان در غایت وقت و خفاست جمعی و سوار
 لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایضا تا انسان مناسبت تمام دارد و به تمام و در ذکر عدد و تعیین دلیل است بر فضیلت تکبیر جماعت
 بر میت و در روایت آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بر وی اتمی از مسلمانان که بر سندا ایشان همه با یک صدک شفاعت کنند و حق
 آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب پس قاضی گفته می گویند که این آحاد
 و جواب سلطان واقع شده که هر یک را جواب موافق سوال شان داده و بعمل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده باشد هر یکی را قبول
 شفاعت هر واحد این امداد نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدم مطرح است با وجود نص پس همه حدیث محمول است

وشفاعت ائمه من جنس است الاستغفار الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می تعالی در حق می و در وی دلیل است
بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اند از ره کرده شدند کسیکه
حاضر شدند جنازه امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
روزی که مردوی بست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس اثنی و یحیی در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تمیمه قدس سره از قضا
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار درآمد و جنازه امام احمد با ناله عظیم بود و سبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشر اهل بغداد بودند هم حاکم حاضر نبود سید صفی الدین الحنفی انابلسی در قول حلی
در ترجمه وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجمع فی جنازه لمات ما اجمع فی جنازه شیخ تقی الدین بن تمیمه رح غیر الامام احمد کما اشار
الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر قد صح عنه صلی الله علیه و سلم انتم شهداء الله فی الارض اثنی و از اینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همتام بعد موت ایشان صلحی سلام منامات
حسنه کثیره دین اند و بر علو مرتبه ایشان در جنت مطلع شده **و الله یختص برحمته من یشاء و عن مسروق بن جنید**

رضی الله عنه قال صلیت و راء رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امرأة ماتت فی نفاها فقام وسطها فکفت
سمره نماز گذاردم پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت زچگی پس استاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور است که یک سینه است و بسکون
سین نیز روایت کرده اند و تحریک حسنه سینه و بسکون یعنی میان است چنانکه بعضی ظنفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد
و از جانبی بجائی نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می جنبد و در مواضع متعدده مستغرق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافع است که
میگوید سبب است وقوف امام نزد عجزه امراه و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
لذین حدیث منافی صدر است زیرا که صدر و وسط است باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و دست و تحت وی بطن در آنها و محتمل که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل عجزه در او می گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد و از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت
از ابی حنیفه یبلی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت است اثنی در حجة الله البالغه است امام در جنازه بجائی ایستد که
سیت در میان او و در میان قبله باشد اثنی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی سبب ساز
گذارد بر جنازه مروی است و نزدیک سر او و چون بروشته شد آن جنازه آورده شد جنازه زنی پس نماز گذارد بروی و ایستاد برابر وسط او
پس بر سینه شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد وی ایستاد در جنازه مرد و زن گفت بان اخرج احمد و ابو داود و الترمذی
و حسنه و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذازد آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجزه زن گفت اسی و حدیث صحیحین که
در کتاب است مخالف روایت عجزه نیست زیرا که عجزه زن وسط است و خلاف درین مسئله معروف است و حق همین است که گفته شد
اثنی و در سبب گفته در حدیث دلیل است بر شریعت قیام نزد وسط زن و این مندوب است و واجب استقبال خبر وی است از سبب مرد باشد
یا زن و اختلاف علماء است در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مروی است از شافعی که بایستد برابر سر مرد
و عجزه زن حدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در نسخ گفته که اشاره کرد بخاری باین حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس است
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **و عن** روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدستیکه عایشه رضی الله عنها هرگاه

که مروی سعد بن ابی وقاص قائلت گفت در آریه در راه مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله قائلت
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی میضاه بخدا سوگند هر آینه بختیون گذار و آنحضرت برد و پسران زنی که نامش زهد
و یفشتن بیماست فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سبیل و دیگر سبیل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت با در و نام پدر ایشان
و هب بن ربیع است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و او مسلم در ترجمه مشکو
گفته علماء اختلاف است در گذاروی صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما کرده است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا بیست خارج مسجد باشد
و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت است
بنابر آنست که مسجد یعنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و نذر لیس علم و بعضی گفته اند که میت وقتی که بیست خارج مسجد باشد
و این بنا بر آنست که کراهت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق ترست با اطلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیه است
یا تحریمی و اول ظاهر ترست و نیز شافعی جائزست بکراهت و مذاهب مالکی موافق است و از امام احمد رضی بنیافتیم و ظاهر آنست که با
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و متسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذار و بر میت در مسجد اجزیت مراد
و اما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت ضرورت
باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت متکلف بود ازین جهت بگذارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قریبی بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نماده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجر با سه ازواج مطهره ایضا یعنی بران است و ظاهر
می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائزست در وی بکراهت و نیز انکار صحابه تابعین
با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسب آن محل سخن است بلکه
دی رضی الله عنهما فراموشی کرد نسخ فعل سابق را کما قبل و در شرح سخن درینجا بسیار است فلینظر ثانی لغت کاتب حروف عقی عنده مذاهب
مجموعه و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض است معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود و یابین لفظ است من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء و امام احمد نص کرده بر ضعفی زیرا که متفرد است بدان صالح
مولی الروم و در ضعف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
و قول مخصوصیت واقعه مرویه عایشه عند فوج است با اینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذار و بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذار و بر
بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسب آنرا بسوی آنها بر جای خود است و توان نسیان وی
رضی الله عنهما نسخ فعل سابق را منقول فریب است و نسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نسی از نماز جنازه در
موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پسر بینما با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است و در سبیل گفته لا یخفی بعد و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصد نسی است
که آنحضرت در مسجد بروی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد و جواب از آن گذشت و نیز اینجا جنازه بنجاشی حاضر نبود نماز بر جنازه غائب چیزی بکراهت

و نماز بر جنازه حاضر و بی چیزی دیگر و آنکه شیخ حواله شرح یعنی لمعات را در آن سخن بسیار است این شرح را نظر عمر و سطون فلاشته درین
در سخن بسیار سخن میرفت و طریقه حضرت ایشان عفا الله عنهما و عنهم در جواب مخالفین خفیه غالباً ایجاد او با هم و تولد احتمالات است الا ما خاف الله
و چنانکه استدلال بر روایات کرده اند سرایه آن همه شیخ القیصر شیخ ابن العام است پس من ظاهر است که روایات صحیح و حسن ثابته با احتمال و تاویلات
بی سند هرگز رد و نسخ نمی پذیرد و تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح بیکه از دو امر است یکی از وجوه
ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرر شده است فافهم و سخن **ابن عیسی** عبد الرحمن بن ابی لیسله و لادب وی در سنه ششم
از بقیه خلافت عمر بود و رضی الله عنه از کبار تابعین است صد و بیست صحابه را روایت کرده است که روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان
و غیر ایشان می در کوفه بود و بلی نظیر وقت خود است و فاتی می در سنه هشتاد و دو بوده و در سبب وفاتش اقوال است قبیل فقه بدر الجاهم
و قیل قتل بر حیل و قیل غرق فی نهر البصره سمع منه اشعری و مجاهد و ابن سیرین و خلق سوا هم کثیر و وی در طبقه اولی است قال کان زید بن اسرار
گفت بود زید بن اسرار گفت که از مشاهیر صحابه است یک بر علی بن ابی طالب گفت بر جنازه ای ما چهار تکبیر و آنه کبر علی
جنازه و بدرستی که وی تکبیر گفت بر یک جنازه بیج تکبیر فسالنا فقال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یلبسها
پس بر سیدیم او را از اینکه تو همیشه چهار می گفتی امر و بیج پذیرفتی گفت زید بود رسول خدا کی گفت بیج تکبیر یعنی احیاناً بیج هم می گفت
در سبب گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازه نجاشی چهار تکبیر و مروی است این از ابن مسعود و ابو هریره و عقیبه بن عامر
و بر ابن عباس و زید بن ثابت و در صحیحین است از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری و گفت چهار تکبیر و ابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر و گفت ابو داود و لیس فی الباب اصح منه و باین رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند
فقهای اربعه و روایتی است از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هر دو باینکه بیج تکبیر گوید و احتجاج کرده اند باینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
بیج تکبیر گفت و حسن بن علی بر پدر خود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که مراد بر روایت اربع ماعدا می تکبیر اقتضاست و هر چه درستی
کلامه گویم شوکانی گفت اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعد هم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین
بر اینست که بیج است قاضی عیاض گفت اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده است و ابن عبد البر گفت که دعوی اجماع بر چهار مردود است
زیرا که خلفان درین مسله از زمان صحابه تا به الان معروف است بیج و چه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج است بخارج صحیح
با آنکه این زیادت غیر منافی است انتی پس حق خیار است در اربع و خمس رواه مسلم و الا سبعة یعنی ابو داود و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایمة اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از اصحاب می زیاده از آن مروی
و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار دارد و در شرح زیاده ازین کلام کرده است
انتی و ما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **و سخن** علیه السلام آنه کبر علی سهل بن حنفیه
بضم حمله و نون و تحتیه است و اقال انه بددی تکبیر گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بدری است حاضر شده است
بدر بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و اصله فی البخاری آنچه در بخاری است اینست ان علیاً
کبر علی سهل بن حنفیه زیاده کرد بر فانی در استخراج خود است که از ذکره البخاری فی تاریخیه و رواه ابن خنیسه من و ما آخر عن عبد الله بن سهل
و قال حسام مصنف در شیخ الباری گفت که از علی رضی الله عنه که وی در اصل بر شش تکبیر میگفت و بر سایر صحابه بیج و بر سایر چهار

وابن ابی شیبہ از جابر آورده که نماز گزار آنحضرت بر اصحی بهفت تکبیر و ابن عباس از وی آورده که اگر مردی بود که بر شجره حاضر شده بود
 برونی تکبیر گفت و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بر برابر وی بهفت تکبیر بر آوردی و اگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر شده چهار
 تکبیر گفت و در مسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز روایتی هست و بکر بن عبد الله مزینی بر آن رفت که کم از سه
 و نه یا ده بر هفت نباید گفت انتهى و بالجمله در کسیت تکبیرات جنازه اختلاف است بهیچ از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود
 چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید و روایت کرد نیز بهیچ از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بر عهد
 آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را و خبر داد هر یک آنچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار
 تکبیر و ابن عبد البر با سند خود در دستند کار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنازه چهار و پنج و شش و هفت و هشت تا آنکه صورت نجاشی
 پس بر آمد بسوی مصعب و صف بستند مردم و زیاد کرد که گفت چهار تکبیر بیشتر ثابت ماند آنحضرت بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدا می پس
 اگر صحیح شود این پس گو یا که عمر و آنانکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بر آن جمع ساخت و مشورت کرد
 با ایشان درین باب و عمر . جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یلکد علی جنازته ناربعاً
 بود رسول خدا که می گفت بر جنازه ما چهار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن و یقرأ بفاتحة الکتاب فی
 التکبیرة الاولى و یسجد سورة فاتحه را در تکبیر اولی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر
 از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشروعیات آن و به قال الشافعی واحمد و سحن و نقل کرد از ابو هریره و ابن عمر که نیست در وی قرابت
 و هو قول مالک الکوفین و استدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث و اگر ضعیف است و شاید اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهى
 گویم اگر فاتحه را مخصوص در نماز قرارت منعی و جوی دارد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند و در سفر سعاده گفته چون نماز شروع کرد
 بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند انتهى و ترجیح داد این را علی قاری در رساله خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم بلوی رح والد شاه ولی الله
 محدث رح و در حجة الله الباطنه گفته از سنت است قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی
 بعباد خود در حکم کتاب خویش انتهى و قاضی ثناء الله هانی بنی فزاس ستره در وصیت نامه خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود
 رواه الشافعی با سند ضعیف این حدیث از سنن شرح مغربی ساقط شده فلذا شارح بر آن تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته
 که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف است و در تلخیص گفت رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد
 عن محمد بن عبد الله بن فضال عن جابر انتهى و رواه الحاکم ایضاً من طریق ابی عقیل الضعیف کرده اند و عمر . طلحة بن عبد الله
 بن عوف الخزازی از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة
 الکتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذارم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سورة فاتحه را و گفت تا بدانی شما
 که خواندن آن در نماز جنازه سنت است و این حدیث دلیل است بر وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقه مألوفه است
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه است چه آن اصطلاح عرفی است و قول می چنانکه در بعض روایات است بیاید
 مفید تا کید و جوی است و رفته اند بوجوب وی شافعی و احمد و غیر جماعت سلف و الخلف و بعضی بجدم مشروعیات رفته اند بقول ابن مسعود
 لم یوقت لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم قراءة فی صلوة الجنائز بل قال کبر اذا کبر الامام و اخر من اطایب الکلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

در انحصار بسوی هیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحبت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی است و وی منافق است ابن عباس
 مثبت این مقدم باشد بران و هم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشریعت آن گذشته و از اوله و چون است که ایشان اتفاق کرده اند
 بر آنکه این نماز است و حدیث لا صلوة الا بفتح الکتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی از ان محتاج بسوی
 دلیل است شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قرأت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخواند و می گویند که ثلث نشاء
 از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ و مالک و ثوری است و عمل صحابه در ان مختلف آورده و طحاوی گفته شاید
 که خواندن بعضی صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بود و نه بر وجه قربت و نزد شافعی بخواند فاتحه را و از کلام شیخ الباری ظاهر میشود
 که مراد وی باین مشروعیت قرأت است نه وجوب آن و کرمانی گفته که واجب است و مراد بسنت و کلام ابن عباس طریقه مسلک در سینه
 و طیبی نیز چنین گفت و اللہ اعلم انتی و شیعنی گفته اگر به نیت ثنا خوانند نزد ما نیز جائز است و آنکه ابن ہمام گفته که قرأت در نماز جنازه
 بعد از تکبیر از آنحضرت مثبت نه پیوسته است مساحت است چه بعد روایت قرأت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری بود او
 و نسائی و ترمذی بلفظ آنهاست چه محل تشکیک است و قولی صحابی اتناست او من است در حکم مرفوع است چنانکه در علم اصول
 حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلک فی الدین بطریقه مالوفه از سید المرسلین خلاف ظاهر حدیث و قاعده اصول است
 خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند این ماجرا حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم که بخوانیم فاتحه الکتاب بر جنازه و در سندش ضعیفی یسیر است که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از اوله و چون است و نیز
 حدیثی در نهی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دوست کما قال المصنف رواه البخاری
 و اهل السنن و الحاکم و ابویعلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بهیچ گفتی ذکر سوره غیر محفوظ است و گفت نووی اسنادش صحیح
 و ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش از ان پس گفت آری ای پسر برادر من
 ان حق و سنته و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجز تا آنکه شنو انید ما را پس هر گاه فارغ شدم گرفتم دست او را
 و پرسیدم از ان گفت سنته و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحه الکتاب پس گفت صحیح نیست
 صحیح از ابن عباس قول است من است حکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من است حدیث مستندست مصنف گفته که ان نقل الاجماع
 مع ان الخلاف عند اهل الحدیث و الاصولیین شیعیه انتی گویم و اگر چه خلاف در ان مشهور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح
 بر نفی و اللہ اعلم و عن عوف بن مالک اشجعی صحابی است و اول مشاهد او خیر است رضی اللہ عنہ قال صلی رسول اللہ
 لقت نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازه بر جنازه محفوظت من دعائهم پس یاد گرفتم من چیزے
 از دعای آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه خداوند ایام ز و رحمت کن او را و عافیت
 و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر هر نزله و گرامی دار معافی او را نزل بضم نون و سکون ز از بضم ز از نزله آنچه پیش من
 نرو آید و بنده از طعام و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و فرخ گردان جای در آمدن او را که قبر است و بشوی
 او را آب و برون و ژاله یعنی بانواع مطرات کنایت است از تمام مغفرت و کمال آن و نقه من الخطایا کما نقت الثوب البیض
 من الدنس و پاک کن او را از خطایا چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک و آبدله دادا خبرا من داره و اهلا خبرا من اهله

و ادخله الجنة و قه فتنة القبر و عذاب النار و بدل گردان او را سرای دوزخ است و بهتر است که درین جهان اهل خانه بهتر از اهل خانه دومی فی بصر اهل کسان و کسان سرای و جا و جفتی بهتر از حضرت دومی و نتایج بر صفت در آن هر دو اطلاق یابد و در آرد او را در صفت و نگارند او را از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک را وی این حدیث است می گوید که چون این عاز حضرت در حق آن بیت شنیدم رشک بروم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن بیت متلاخ حضرت این دعا و حق من میکرد گویم این دعا می است که هر مسلمان سلیم لفظه که آنرا بشنود رشک بر دبر وی و آرزو کند که کاش آن مرده وی بودست تا آنکه دعا می نبوی در حق و صادر شدی و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من خود شریفه و آشفته این آرزویم ختم اللہی بالحسنی و اذا قنی حلاوة ضوانه الایمانی امیدوارم که این دعا بر جنازه من خوانده شود که اگر چه از زبان نبوی نیست باره حروف نبوی است و فیه مالیس فی غیره عوت من عرف و باللہ التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جبر کرده باشد باین دعا و عوف آنرا یاد گرفت و یحتمل که از آنحضرت پرسیده باشد و حضرت ذکر فرموده دومی یاد گرفت و فقها گفته اند اسرار مندوب است و بعضی گویند مخیر است و بعضی گویند در روز اسرار کند و در شب جبر و در دعا میست اخلاص لائق تر است لقوله صلی اللہ علیہ وسلم اخلصوا له بالدعاء و سئل گفته ما ثبت عنہ صلی اللہ علیہ وسلم

اولی و اصح الاحادیث الواردة فی ذلك هذا الحدیث و كذلك الثوریث الآتی انتهى یعنی و عن ابی هریرة رضی اللہ عنہ قال

کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صل على جنازة یقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و غیر ما و کبر ما و

فاجبه علی الاسلام و من نوفیته متفقوه علی الایمان خداوند بیا مرزنده مارا و مرده مارا حاضر ما را و غائب ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و زار ما را و ماده ما را خداوند کس را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام کس را که بمیرانی از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در حیات ایمان زیر که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت نبوت جز بقصد حق قلبی که عبارت از ایمان است همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجرک و لا تضلنا بعدک خداوند محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجریکه بمصیبت می بار سیده

و گمراه مگردان ما را پس از وی تخمرنا بفتح و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نوسید کردن از چیزی رواه مسلم و احمد و الاخرجه یعنی الیود او و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاکم و گفت حاکم او را شاهد صحیح است و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از عایشه مانند آن و ترمذی بعدا خرج شاهد مذکور اعلال کرده است آنرا بجز مرید بن عمار و گفته که وی و هم می کند در حدیث خود و نسائی و ترمذی و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشلی عن ابی هریرة کرده و مسلم ابراهیم مذکور در کتب دیگر نموده و گفته بخاری اصح این روایات روایت ابی ابراهیم عن ابی هریرة نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پرسیدم گفت او را نقل کرد و ابو جهم از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول است و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک است انتهى بعضی علماء گفته اند که اختلاف احادیث درین باب مجملی بر آنست که دعا می کرد آنحضرت بر مرده بعدا بر مرده دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعاست که لانی الخیص گویم احادیث در دعا برای میت بسیار است در سنن ابوداود از ابو هریرة روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز چنانچه اللهم انت بها وانت خلقتنا وانت هدیتنا للاسلام انت قیضت روحها وانت اعلم بسرنا و علانیتهما جنتنا شفعا له فاغفر له ذنبه و ابن ماجه حدیث و ان

پس بالاستیع آورده که گفت نماز گزار و با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مروی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان طان بن الماکان
فی ذمتک و جبل جوارک قد فطمت القبر و عذاب النار و انت اهل الوفاء و الحمد اللهم فاغفر له و ارحمه فانک انت الغفور الرحیم و اختلاف روایان برینکه
امر درین باب متعینست منصوص بر چیزی معین نیست و هر گاهی از شافعی و غیره برای خود و عا اختیار کرده و بالجمله روایت نسائی درین حدیث
تمام شده است نزد قول او و اثنا عشر من اجیمه الی آخره در روایت وی نیست و لفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان و توفی علی الامان
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در مات اسلام یعنی عکس روایت اولی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی است هر دو درست است
در سبب اسلام گفته و اما قرارت سوره بالحمد پس ثابت است که اعرفت فی روایة النسائی و لیکن در وی یقین سوره نیامده و جزین نیست

که شان در اخلاص دعا برای میت است زیرا که شریعت نماز برای همین است و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان القتی
صلی الله علیه و سلم قال اذا صلیت علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گزارید بر میت پس خالص
کنید برای وی دعا را اخلاص بامیغ کردن و بیاریا و همه آوردن طاعت خدا و امر با خلاص بخت آنست که ایشان شافع اند و شافع
مسالغی کند و طلب قبول شفاعت بطرفی از این عمر روایت کرده که چون جنازه برای دید می گفت یا انا و عذنا الله و رسولنا و صدق الله
رسولنا اللهم زدنا ایمانا و تسلیمنا بعدة سنه از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند گوید الله اکبر صدق الله رسولنا و عدل الله و رسولنا
اللهم زدنا ایمانا و تسلیمنا نوشته شود برای او بیست حسنه رواه ابو ذر که در این ماجزه و البیهقی و در سندش ابن اسحق است و حدیث را
معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطرف دیگر از ابی هریره صحیح بسلع و لکن گفت مصنف صحیح و صحیح ابن حبان

باب رقیب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال اسرعوا بالجنائز شتابی کنید بجنائز یعنی
برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم پوی رفتن نیست این قدر گفته است اسراع برای نبی است بلا خلاف بین العلماء و این حزم
گفته برای وجوب است و مراد بدان شدت مشی است و چون حمل کرده اند بعضی سلف و نزد شافعی و جمهور مراد باسراع زیاده بر رفتن است
معتاد است و اسراع شدید مکرده است حامل آنکه اسراع صحیح است لیکن نه آنقدر که منتهی شدت شود و خوف حدوث مفسده است
یا مشقت بر حامل و مشیح گردد و طرفی گفته مقصود حدیث دیر نگردن است در دفن میت زیرا که بسیار است که دیر مودی بمبایات و
اختیال می شود و این معنی بر آنست که مراد بجنائز حمل او است بسوی قبر و گفته اند که مراد بشتابی تجمیر و تکفین است نفوی گفته
این باطل مردوست بقول فی الحدیث تفضونه عن رقابکم و تعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی بتبیری گفته بدان از معانی که ما قول حل
فلان علی رقیبه فنوبا و مویداوست اینکه بگنان جنازه را یعنی بردارند مصنف در فتح بعد تعقل آن گفته و مویداوست حدیث بن عمر شنیدم
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود چون بسوزی از شما پس جس کشید او را و شتابی کنید بسوی بسوی قبر وی اخراج الطبرانی باسناد
حسن و لابی داود مر فاما لا یبغی بجمیعه مسلم ان یبغی بین ظهرا الی اهل و حدیث دلیل است بر مبادرت تجمیر میت و دفن وی و این در غیر مفلوج
و مانند اوست زیرا که در امر وی ثبت لاین است فان تک صلحه فحیر تقد مونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکو کالپس
شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آنرا یکی است که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیک و از آن سوی ذلک فتنه تضعوا لها
عن رقابکم و اگر میت جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شری است که می نمید آنرا از گردن متفق بحلیه و احر و نسانه
و ایود او و وحاکم از ابی بکر روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بودیم باک شتابی میکردیم جنازه شتابی

و بخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد و آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پا پوششهای ماروزیکه مرده سعد بن معاذ شوکانی گفت جمهر گویند اسراع
 یستحب است و این حزم گفته واجب و بعضی اهل علم گفته اند مستحب توسط است بحديث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانید
 می شد مانند جنبانید و شدن مشک پس فرمود بر شماست میان روی اخرجه احمد و ابن ماجه و البیهقی و لیکن در سنن او شضعفی مست و ترمذی
 و ابو داود و از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن اند
 و در سنن او شضعفی مست و نیست حدیث ابی موسی صالح احتجاج اگر چه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیما
 روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیرا که اسراع دون پویه دویدن است و الله اعلم و هم روایت است از ابوهریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شهد الجنائز حثی یصلی علیها کفلة قبرها طهره که حاضر شود
 جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف دانق شد
 که نام ششم حصه از دینار است و بعضی بست چهارم حصه از دینار گفتند پس ربع دانق باشد و من شهدها حثی تدفن فله قیراط
 و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط است از اجر قبیل و ما القبر اطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد
 چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق بحیثیه ابو عوانه تصریح کرده که قائل و ما القبر اطان ابوهریره است و لمسلم حثی
 توضع فی اللحد و در روایت مسلم چنین است تا آنکه نماده شود جنازه یعنی میت در لحد و بخاری و در روایتی از بخاری از حدیث
 ابوهریره چنین است من تبع و در روایتی اتبع بمشید جنازه مسلم ایمانا و احتسابا و کان معه حتی یصلی علیها کسی که
 پیروی کند جنازه مسلمان را بهمت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام مصلی
 نیز روایت است یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرورت زیرا که ترتب ثواب
 بر عمل مستدعی سبق نیست است پس بیرون آمدن از این بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات و بیفراغ من دفنجا و تا آنکه فارغ
 گردد و یا فارغ کرده شود از دفن می فانه يرجع بقبر اطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدستیکه باز میگردد و بدو قیراط هر قیراط
 آن جهان مانند کوه احد است و این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این است و یک نماز گذارد پست بر گردد
 پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدستیکه بر میگردد و یک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است و رواه مسلم ایضا و این حدیث او از
 صحابی روایت کرده اند و واقع شده است در روایت نسائی فله قیراط من الاجر کل احد منما اعظم من احد و در روایت مسلم است اصغرهما
 مثل احد و نزد ابن عدی است از روایت و انکه کتب له قیراط من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة الثقل من جبل احد و شهود معنی حضور
 و ظاهر حضور است با او از ابتدای خروج و وارد شده است در لفظ مسلم من خرج مع جنازه من بیها ثم تبعها حتی تدفن کان له قیراط
 من الاجر کل قیراط مثل احد و من صلی علیها ثم رجع کان له قیراط و روایات چون بعضی وی رد کرده شود بسوی بعضی مقتضی آنست که نسبت
 مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود این است که حصول اجر برای مصلی است
 و اگر چه همراه زلفت زیرا که این وسیله نماز است لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه
 از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه او اگر دی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبه بلفظ اذ اصلمتیم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر
 زیاده کرده فخلوا ینها و بین اهلها و معنی وی این است که قضا کردی حق میت و اگر از فرودی اتباع پس تراست زیادت اجر و ثواب الجنائز

قول حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنائز اذنا ولكن من علی ورج فله قبر او آما حدیث ابی ہریرہ امیران و لیسا بامیرین الرجل یكون مع الجنائز یصل علیها فلیس ان یرجع حتی یستاذن ولیها اخرجه عبدالرزاق پس منقطع موقوف است و مروی است در معنی وی احادیث مرفوعه که همه ضعیف است و چون ما را هیچ راهی بسوی معرفت حقیقت وزن اعمال در آخرت نیست و لا یعلم الا الله و تعریف کردن با آنرا جز بطریق تشبیه باحوال مقادیر معروفه نباشد لهذا مقدار اجر را که حاصل می شود از ان تشبیه دادند بقبراطا معقول در صورت محسوس نمایان شود و چون وزن قیراط نسبت بانچه از اوزان دنیا می شناسیم حقیر بود تشبیه کردند بر معرفت قدر وی که یک قیراط برابر یک کوه احد است که معروف است در مدینه و قوله مرفوعه ظاهر است در وقوع مطلق دفن آنچه از همه فارغ نشده و همچنین است لفظ حتی یوضع فی اللحد و در روایت دیگر است نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان و تفسیر چیزی است که در غیر این روایت است و در حدیث ترغیب است در حضور میت و نماز بروی او و دفن او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا و تکریم او و مریت را در ارام او بجناب ایشان برای کسی که احسان کرده است بسوی می بعد موت وی تشبیه در محل جنازه بیعتی در سنن کبری بسند خود تا عبد الله بن مسعود آورده که گفت اذ اتبع احدکم الجنائز فلیاخذ بکوب السریة الاربعه ثم ینقطع بعد او ینزفاته من السنه و بهم بسند خود روایت کرده که ان عثمان بن عفان عمل بن العموذین سریر امه فله یفارقه حتی وضعه و نیز بسند خود آورده ان ابابکر یرثه حل بن عمرو می سر بر سعد بن ابی وقاص و هم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بن عمرو می سر بر المسورین محرمه و از حدیث یوسف بن مالک آورده که گفت شهدت جنازه رافع بن خدیج و فیها ابن عمرو و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریة بین القامتین فوضعه علی کاهله ثم مشی بها انتهى و عن سالم بن عبد الله بن ابی عبد الله بن عمر و عن ابیه روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر بن الخطاب است رضي الله عنه یک از فقهای مدینه و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان است مات سنه ثمان مائه بالمدینه و انه است و ستون سنه روی عن ابیه و غیره انه رای النبي صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر و عثمان مشون امام الجنائز که وی دید آنحضرت و ابوبکر و عمر را که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در ان بر پنج قول اول آنکه سنت است که رفتن پیش جنازه افضل است و دلیل ایشان همین حدیث سالم است گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند که قوم شفاعت اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته می برد و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد و مالک دوم آنکه رفتن پس جنازه افضل است بدلیل آنکه ابن طووس از پدر خود روایت کرده که نرفت آنحضرت تا آنکه مرد مگر پس جنازه و سعید بن منصور از حدیث علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل است از مشی پیش او همچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها و سندش حسن است و این موقوف را حکم مرفوع است و انتم حکایت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است و باین رفته است امام ابو حنیفه و اوزاعی و در بعض کتب فقه حنفیه مذکور است که باک نیست بر رفتن پیش جنازه و چپ و راست وی و باین قول حال می شود جمع بین الاحادیث شیخ گفته پس رفتن از او داخل است در اعتبار و اتقاط و تفکر و اقرب است بجا و نیز احتیاج بدان انتهى سوم آنکه بروی پیش و پس و چپ و راست و علقه البخاری عن انس و اخرجه ابن ابی شیبه موصولاً و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع است بر شایع کنندگان و موافق سنت هر اعراب الجنائز است و در وی عدم الزام مکان احد است برای مشی که در ان مشقت است بر آنما که ان فی اسبل و شوکانی گفته که حق همین است که همه برابر است و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت سنانی تشویق نیست زیرا که رفتن با جنازه همین پیش و پس برابر است

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از آنکه مذکور شد بخدا ارشاد نبوی است انتهى چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد بود و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفه از علمای بیل حدیث سفیر و مرفوعا الراکب تلعت الجنائز و الماشی حیث شاء منها اخرجه اصحاب یمن و صحیح ابن حبان و الحاکم و بیهم آنکه اگر با جنازه زنان یا شنبه پیش جنازه رود و در نه پس آن و الله اعلم و باین رفته است ثقی و غیره

رواه الجسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز واقظنی و بیهقی و صحیح ابن حبان و عبد الرزاق و آعله النسائی و الترمذی و طائفه من اهل الحدیث بالا رسال احمد گفت انها موعن الزهری مرسل و حدیث سالم موقوف علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحدیث بیرون المرسل اصح قاله ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان در صحیح خود از زهری از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر و عمر و عثمان زهری گفت و کذک سنة و ذکر کرد واقظنی در علل اختلاف کثیر در ان از زهری و گفت صحیح قول من قال عن الزهری عن سالم عن ابیه انه کان یسئلی عن وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر یعنی پیش جنازه و این مرسل است و گفت بهیقی ان الموصول اصح لانه من روایة ابن عیینة و بهوثة حافظ و بزم بصحة ابن المنذر و ابن حزم و مروی است از علی بن المدینی که گفت گفتیم ابن عیینة ریا ابا خالفک الناس فی هذا الحدیث گفت سهتیقن الزهری حدیثی مرار است احصیه بعیده و بیدیه سمعته من فیه عن سالم عن ابیه مصنف گفت این ثانی و نهم نیست از ان زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال یحتمل است مگر آنکه در وی اوج است و شاید که زهری در ان اوج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینة را و وصله غیر انتهى و گفت نسائی که جعل این حدیث خطاست و صواب مرسل است حامل آنکه روایات این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان است مختار نزد یک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف است نزد محدثین و از اینجا اختلاف شد در علمای که مشی پیش جنازه افضل است یا پس او یا راست چپ یا هر طرف که ما تقدم و

رحمی الله عنهما قالت هینا عن اتباع الجنائز و لم یعن مر علینا گفت ام عطیه نبی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنس بائیه در رفتن با وی و واجب و غیرت گریوانیده نشد بر ما ظاهر نبی گرامت است نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید و در نه اهل نبی تحریم است و رفته اند بسوی گرامت جمهور اهل علم و دلالت میکند بر ان روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دیدم نفسی را و بانگ زد بر وی پس فرمود آنحضرت بگذار او را و ای عمر الحدیث و اخرجه النسائی و ابن ماجه من طریق اخری و رجالها ثقات متفق علیها جمهور اهل حدیث و اصول گفت اندک قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی نفع است زیرا که ظاهر است که امر و نایب جز آنحضرت نیست و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ نهینا رسول الله صلی الله علیه و سلم الحدیث مگر آنکه مرسل است زیرا که

ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم سماع ندارد و عمر ابی سعید رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا را بهتوا الجنائز فمرو و چون به بینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه است در وقتیکه نشسته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فقو موا پس ایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان است همول در هشت شان آن ضمن تبعها فلا یجلس و در روایتی یقعده حتی توضع پس یکدیگر پیروی میکند جنازه را و همراه می رود باید که نه نشینند تا آنکه نهاده شود و جنازه یعنی بر زمین یا بر لوح و اول اصح و اوفی است با حدیث امر ظاهر است در وجوب قیام برای جنازه چون بلند بر یک کف اگر چه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه است از مومن و غیر او و مؤید اوست روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازه یهودی که گذشت بوسی و تمایل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فرزند است و در روایتی ایست نفسا و حاکم آورده که انا قننا للملائكة

واحد و حاکم روایت کرده اند اما تقوم اعظام الذی یقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظام الله است و نیست منافات میان هر دو تعبیر و معارض
 این است حدیث علی کرم الله وجهه انما تقوم اعظام الله علیکم و لم یقال للجنازة فم قد و این قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه در ترزفت
 نشست مرفوع است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد و بقوم که نشینند بعد از این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
 علماء در آن باختلاف کردند شافعی گفت حدیث علی ناسخ امر بقیام است و رد کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال
 این معنی که قعود وی صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز باشد و لهذا نووی گفت مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن الصامت
 که بود آنحضرت می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوی عالمی از یهود و گفت همچین می کنیم با پس سر بر پیشینید و مخالفت کنید ایشان
 اخرج صحاح ابن ابی شیبة و ابن ماجه و الهزار و البیهقی پس این حدیث ضعیف است زیرا که در سندش بشر بن رافع است بزرگ گفت
 انفر و بشر و هولین الحدیث کذا فی سبیل قاضی عیاض گفته رفته است جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی و جواب از آن گذشت
 و اما قیام باشی خلف جنازه تا وضع پس حکم است و منسوخ نشده بهین حدیث و یحتمل که مراد نادان آن بر زمین باشد یا در محدود مروی است
 حدیث هر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری غیره روایت تو وضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
 بنا بر افاده نبی آنرا و بخاری ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی است ما را اینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شهد جنازة قط غلبس حتی تو وضع
 و جمهور گویند مستحب است متفق علییه و روی ابو داود و نحوه من حدیث ابی هریره رضی الله عنه **و عن ابی اسحق السبیعی**
 بسین جمله و کسر بای موحده و عین جمله المدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه است ولد بسنتین بن
 خلفه عثمان و مات سنة تسع و عشرين و مائة ان عبد الله بن بزید الخطلی الاوسی الکوفی حاضر شد در را و بود هفده ساله و بود امیر
 بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و جل ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل الميت من رجل القبر بدستیکه عبد الله بن بزید
 در آورد مرده را و رگور از جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنة
 و گفت که این چنین در آوردن از سنت است و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد
 بقبر یعنی از جانب پائین او و مروی است از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مرده از او و عبد المطلب پس حکم کرد
 بسر بر نهاده شد جانب پایی قبر و امر کرد پس کشیده شد کشیدنی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی
 از ابن عباس نقل آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و یعنی باز این عباس مبرج مسعود و بریده
 روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بیهقی تضعیف می کرده و با جمله دین مسئله قول است یکی در آوردن است
 از جانب پائین قبر و این رفته است شافعی و احمد و م شیدان وی از جانب سر این طرفین که جنازه را در پائین قبر نهد بعد از جانب سر
 بیرون آورده و قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی است سوم آنکه از جانب قبر معترضه در قبر بیارند و این آسان تر است و مذہب ابوحنفہ
 این است شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نمانده شود جنازه بجانپ قبله از قبر چنانکه باشد پائین جنازه بجانپ با مانده بود
 و بر داشته شود میت و نمانده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت آنقدر رحمت نبود که از جانب قبله آورده و
 زیرا که قبر شریف ملصق بحدیث است انتهی گویم و اوست نص موافق این مذہب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید و شوکانی گفته نیست این
 معارض با آنچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبیل گفته که استفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل غیر نیست

انتی گویم و هو الاشبه ابوداد اختلاف کرده اند و تجلیل قبر محبوب نزد موارات میت بعضی گفته اند بزند خواهر بقی بن عثمان
یا مرد و بحدیث ابن عباس که نزد بهیمنی است گفت جلال رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر سعد بن ابی وقاص گفت بهیمنی لا تحفظ الامن حدیث یحیی بن عقیب
بن ابی الغیر را در موضعی و گفته اند مختص است بزنان بحدیث ابی اسحق که نزد بهیمنی است که وی حاضر شد عذانه حارث اعور را پس انکار
کرد عبد الله بن یزید که بگستر اند بروی ثوب را و گفت که این مرد است بهیمنی گفتند که این اسناد صحیح و امکان موقوفاً گویم و مژید او است روایت
بهیمنی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را و ایشان دفن میکردند مرد مرده را و گسترده بودند ثوب بر قبر او پس شیهه جابه را از قبر

و گفت این کار با زنان نمیکنند **و عمر بن عبدالمطلب** علیه السلام قال اذا وضعتهم
موتا کم فی القبر چون بنسید شامق را با بچه و راد قیبر فتش اولی پس بگوید وقت فرود آوردن او در گور بسم الله و علی
مذکر رسول الله و در روایت علی است رسول الله صلی الله علیه و سلم اخرج احمد و ابوداد و النسائی و الحاکم مؤمن
و صحیح ابن حبان و اعلمه الدرر فی باقی و ریح النسائی و وقفه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح
مغزلی آنرا ذکر کرده و حدیث را طریقی است و درین باب است از عبد الرحمن بن العلاء بن اللخاری نزد طبرانی و از ابی امامه نزدیک حاکم و بهیمنی
و سندش ضعیف است و لفظ وی این است که چون نماده شمام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منمت خلقناکم و منما
تعبیدکم و منها نحن حکم تارة اخرى بسم الله و فی سبیل الله و علی مذكر رسول الله الحدیث و شافعی را دعای دیگر است که استحسانش
کرده پس کلام وی دال است بر اینکه دامن مختار است هر چه برای میت ازین ادعیه خواهد یکند صدی محدود درین امر است **و عمر حلیته**

رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کس من عظم المیت ککس من حیا شکستن استخوان مرده بخور
شکستن اوست و حالت حیات ابن عبد البر گفت از اینجا استلهاد میگردد که میت متالم می شود و جمیع آنچه متالم می شود بدان حی و لایم
این است که مثل ذکر کرده و همه آنچه مثل ذکر کرده بدان زنده و او ابوداد و با اسناد علی شرط مسلم روایت کرد این را ابوداد و با
که بر شرط مسلم است ذکره لشیری و در امام گفت ان مسلماً روله و حال آنکه وی روایت نکرده و ذکره مالک فی الموطا بلا غناعن عایشه موقوفاً
و روایت کرد احمد و بهیمنی و حسن ابن القطان و زاد ابن ماجة من حدیث امر سله و زیاده کرد این ماجه و نیزه و از قطنی از حدیث ام سلمه
رضی الله عنهما این لفظی که لاشهر یعنی برابر است شکستن استخوان مرده شکستن استخوان زنده در گناه مجربیل گفته در وی الا است
بر وجه احترام ایلام میت مثل احترام حی ولیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان و آن محتمل است که میت متالم
می شود مثل متالم حی و قد روید حدیث انتی و **ابن ابی وقاص رضی الله عنه** قال گفت سعد در بیماری که مرد را

الحد و الی الحد بسازید برای دفن من لحد ساختمی لحد بفتح لام و ضم اوست و سکون حا و کسوه هجره و لغت بنی سبیل در شرح شکانی که
کرده می شود در قبر در جانب قبله و در سبیل گفته بود الحفر تحت الجانب القبلی من القبر و الحمد بکسر هجره و فتح حا و فتح هجره و کسر حا هر دو روایت است
و این کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسا می برای تو چیزی مانده صندوق از چوب گفت بکنید و انصبوا علی اللبنة
و ایستاده کشید بر من خشتها نمیخام ایستاده کردنی لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنة بر وزن کلمه و لبن نیز آمده که اصنع
لرسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت و درین جاد لیل است بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
لحد احمد و ابن ماجه با سند حسن آورده اند که بودند در مدینه و مرد یکی لحد می ساخت و دیگری شق لب فرستادند صحابه کسی را و طلب آن هر دو گفتند

هر که بیاید کار خود کند برای آنحضرت پس اگر آنکه کسی بحدی ساخت پس بعد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم و مثله عن ابن عباس عند احمد و الترمذی
و بیان کرد ترمذی که ضریح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود و آنکه بحدی ساخت ابوطیحه انصاری بود و در سنادش ضعفی هست و در روایات
بر آنکه بحدی افضل است زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل است و درین باب حدیثهاست بعضی
صحیح و بعضی حسن و بعضی ضعیف و باین رفته اند اکثر علما و نووی در شرح مسلم اتفاق علی نقل کرده بر جواز بحدی شوقانی گوید باک نیست
بضح یعنی شق و حدی اولی است و للیبهقی عن جابر صحیح و بهقی راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد و زاد و زیاده که در رفع
قبر که علی الارض قد در شش بند کرده شد قبر وی بر زمین اندازه یک شبر این حدیث را بهقی و ابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده اند و درین باب است از حدیث قاسم بن محمد گفت در ایدم بر عایشه و گفتم ای مادر نما و ظاهر کن برای من قبر
آنحضرت و هر دو صاحبی بسط ظاهر کرد برای من سه قبر نه شتر نه و نه لاطه گشته و شده بنگر زده سرخاخرجا بود او دو و الحاکم و زیاده که در عالم
و دیدم رسول خدا را مقدم و ابا بکر سر او میان هر دو گفت رسول خدا بود و عمر سر او نزد هر دو پایی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرد
ابو او و در مرآة ایل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر و معارض اوست روایت بخار
از سفیان قمار که وی دید قبر آنحضرت را مستقیم یعنی مرتفع مانند همیست نام یعنی بر شکل کوهان شتر و ابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
نه کور آورده که گفت در ایدم در خانه که در وی قبر آنحضرت و قبر ابوبکر و عمر بود و دیدم قبور ایشان را مستقیم و جمع میان این روایات آنست
که بهقی گفت که اول قبر شریف سطح بود بعد چون دیوار روزمانه و لید بن عبد الملک بیفتاد اصلا حش که در مستقیم ساخت انتهی شیخ در ترجمه
گفته سنت و قبر سنیم است و اخبار و آثار صحیح در وی آمده و اصل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است
ترمذی گفته و برین است عمل نزد بعضی از اهل علم که کرده میدارند بلند کردن قبر اگر همین قدر که معلوم شود که این قبر است تا پائال کرده نشود و نه بلند شود و بر
و درین دیار ما اگر چه ترمیم میکنند اما بالای آن مستقیم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی سطح ساخته می شود و قبر در حاوی که
در هر چه ایشان است گفته که سطح اولی است از سنیم و در شرح وی گفت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سطح گردانید قبر پس خود را که
ابراهم است و از قاسم بن محمد آرنده وی قبور متبرکه را سطح دید و شیخ ابن همام از جماعه از صحابه و تابعین آورده که مستقیم اند و هو اصحیح
و الله اعلم انتهی گویم از جمع بهقی که گذشت معلوم شد که سنیم قبور متبرکه بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد و هر که آنرا مستقیم دیده
بعد این سنیم دیده و هر که قبل وی دیده سطح دیده پس سطح راجع است بر سنیم و الله اعلم و صحیح ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورد
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز و ثنوبه بوقت غروب آفتاب و از جمیع الاول و دفون شد در زمین کمانی الموطا و جماعتی گفته روز چهارم
و متقی شد غسل شریف و دفن را علی و عباس و اسامه رضی الله عنهم اجمعین بود او درین حدیث اشعی و زیاده که حدیث کرد ما را حرب یا ابو حرب بشک که ایشان
دخل کردند چهار خود عبد الرحمن بن عوف را نیز زود روایتی از بهقی زیادت فضل بن عباس و صالح که شقران است با علی و عباس آمده و ابن عوف را ذکر کرده و
از وی از ابن ابراهیم علی فضل و قثم و شقران آمده و زیاده کرده که بر کرد قبر را مردی از انصار و جمع میان روایات آنست که هر که کرد با عتبا
روایت اول امر کرد و هر که افزود را داده آخر امر نمود و مسلم عنه و مسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نفی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یجصل لحد بر نمی کرد آنحضرت از گنج کردن گور از جهت آنچه در دست از تخلف و تزیین و تزیین مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود و درست است انتهی و در جای دیگر از ترجمه گفته روایت شده است حسن بصری کل کردن را

او شافعی گفته است کحل کردن و در خانه گفته تطیین قبور لایسق است خلافاً لکفرخی کذا فی مطالب المؤمنین گویم این مستحب است با پنجه
 در سفر السعاده گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و شست و غیر آن نکردی و گچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالایی گور
 عمارت و تخته نشاختی و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالف طهرین نبوی است انتهى و آن یقعد علیہ و نهی کرد از آنکه نشسته شود
 بر قبر که آن منافق عزت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است در سفر السعاده گفته نهی نمود از خود
 داشتن گور محمی که پامال کنند یا بران حکم کنند یا بالایی آن چشینند و آن پبئی علیہ و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند
 سزاوار کردن است بسنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن است و مانند آن که آن نیز مکروه و منهی عنه است در سبل گفته
 حدیث دلیل است بر تحریم هر سه زیرا که تحریم اصل است و نهی و زفته اند جمهوراً بآنکه نهی در بنا و تخصیص برای تنزیه است و از خود برای
 تحریم و این جمع است در بیان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارت است از حمل جمع بر حقیقت که اصل نهی است و حال آنکه
 وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور و نشستن بران و چراغ روشن کردن و افزودن دران و پامال نمودن ابو داود و ترمذی
 و نسائی از حدیث ابن مسعود و مر فوفا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گور بارها و گیرندگان مایه قبور مسجد با و چراغان و در
 نطقه از نسائی است نهی کرد از اینکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بر روی و بخاری از حدیث
 آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض خود که برخواست اذان لعنت کند خدا بهود و مضاری را که گرفتند قبور پیغمبر
 خود را مسجد با و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه الی المیاج اسدی را برمی انگیزم ترا بر آنچه بر انگیزت مرا بران رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم ایچکه نگذارم هیچ گوری بلندتر از آنکه بر آید بر کتم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن است
 و عملی است و بعضی اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شایع رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن و تشبیه
 بوشن بقوله لا تجملوا قبری و ثنائی بعد من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزین و تخصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر
 بر قبر و بر سامی او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی است بانه عمد و فشو جعل لبسوی آنچه بودند بران امم سابقه از عبادت او تان پس
 در منع ازین همه با بکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد است و همین است مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مضار
 برابر است که بانفسها باشد یا باعتبار مایضی الیه انتهى و این کلامی است حسن و قدوفینا المقام حقه فی سئله مستقلة انتهى کلام ایل
 گویم حدیث باب را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این است که نهی کرد آنحضرت از تخصیص قبر
 و بنا بر روی و نشستن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم است و بی صحیحه غریبه و عمل از ایدر مسلمان
 از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهى بعضی ایشان کتابت می کنند و آنحضرت از ان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد لصلح صحیح صحیح
 شارع است غلابیاب و بیس بزابدول قاروره کسرت فی الاسلام و بیعت عمری است که چیزی با می بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی
 سنن متروک گشته و عجب است از بعضی اهل علم که تعامل خلق را بجهت جواز می بیند تشیخ در شرح سفر السعاده بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور است
 گفته که آنچه حنفی یعنی صاحب سفر السعاده ذکر کرده حق است و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
 همین بود و لیکن بعد از ان تکالیفات در تقابیر پیدا شد و مفاخرت و مباحات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصاد نظر عوام بظواهر مصلحت در تقمیر
 و ترویج مساجد و تقابیر مشایخ و عظاما دین چیزی با افزودن در آنرا از آنجا است و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً دیاپهند و شان که اعدا

دین از منوره و کفار بسیارند ترویج و اعلام ایشان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است انتهى کلام شیخ ساجده الله تعالی و نسبت برین
 مصلحت انارت از علم و از مثل حضرت شیخ روح جرات برانظار همچو مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق است و احادیث صحیح در آن وارد
 بغایت نازیباست و شوکانی روح را درین باب رساله ایست مستقله مستحی بشرح اصدورنی تحریرم رفع القبور که از مکه معظمه آورده ایم در آن نوشته
 قد اتفق الناس سابقم و لاحقهم و اولهم و آخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور و البناء علیها من البدع التي یستنبه
 عنها و هشتم و عید رسول الله صلی الله علیه و سلم لفا علیها ولم یخالفت فی ذلك احد من المسلمین اجمعین و لکنه وقع للامام یحیی بن حمزة مقاله نزل علیه
 الالباس بالقباب المشاهد علی قبور فضلاء و لم یقل بذلك غیره و لا روی عن احد سواه و هذا خلاف واقع و بین سائر العلماء من الصحابة و التابعین من
 المعتقد من من اهل البیت و المتأخرین و من اهل المذاهب الاربعة و غیرها و من جمیع المجتهدین اولهم و آخرهم الی قوله استوضح لک صاحب حنة صلی الله
 علیه و آله و سلم فی غیر حدیث من لینی عن رفع القبور و البناء علیها و وجوب تسویتهما و هم ما یرفع منها و عند ذلك تبین لک من له فهم ما فی رفع القبور من
 الفتنه العظيمة لئلا یلزم من المکیة البانیة التي کاوهم شیطان بها و فکا و بها من کان قبلهم من الامم سالفه و کان اول ذلك من قوم نوح علیه السلام
 الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه و فی هذا اعظم الدلالة علی ان تسویة کل قبر مشرف بحیث یرتفع علی زیادة بقدر المشروع و اوجبه مستحیة فمن اشران
 القبور ان یرفع سکلها او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلك منی عن بلاشک و شبهة و هو یصدق علی من بنی علی جوانب حفرة القبر كما
 یفعل کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقه و لانه لا یکن ان یجعل نفس القبر مسجداً فذلک مما یبدل علی ان المراد بعض ما یقرب ما یصل به
 و یصدق علی من بنی قریباً من جوانب القبر کذلک كما فی القباب و المساجد و المشاهد الکبیرة علی وجه یکون یقرب فی وسطها او فی جانب منها فان
 هذا بناء علی القبر لا یخفی ذلك علی من له ادنی فهم و من زعم ان فی الفتنه العرب ما یمنع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب و لا یفهم لسانها و لا یدرس
 بما استعمل فی کلامها و اذا تقررت لک هذا علمت ان رفع القبور و وضع القباب و المساجد و المشاهد مثلها قد لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعل تارة
 و تارة قال شد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فلعن علیهم ما فعلوه من هذه المعصیة و ذلك ثابت فی الصحیح و تارة نبی عن ذلك تارة بعث
 من یهود و تارة جله من فعل الیهود و النصارى و تارة قال لا تتخذوا قبری و تارة قال لا تتخذوا قبری عیداً ای موسماً یجتمعون فیه كما صار
 یفعل کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یتقدرون من الامرات او قاناتا سلوتمه یجتمعون عند قبورهم و یکفون علیها یعرف ذلك کل احد من الناس
 من فعل هؤلاء المتخذون الذین ترکوا عبادة الله الذی خلقهم و رزقهم ثم یحییهم و یمیتهم و عبدوا عبداً من عباده الله صارت تحت الطباق النری
 لا یقدر علی ان یقلب نفسه نفعاً و لا یدفع عنها ضرر انتهى لمخصراً و عن . عاصم بن سیرین رضى الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم
 صل علی عثمان بن مظعون بدستیک رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بطای سحر و وی اول کسی است که مراد از ما جرین بن عبد
 فانی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را حشی علیه ثلاث حشیات وهو قائم لم یس خاک انداخت بروی سه بار بدست در حالیکه استاده بود
 یعنی نزد سر وی حشو خاک زدن بر روی کسی و حشی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و در اینجا دلالت است بر مشرف و عیبت حشو بر قبر سه بار و خوش بود
 دست می باشد مثلاً بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیع بلفظ حشی بیدید و نزد صحاب شافعی مستحب آنست که بگوید نزد خاک انباشتن صحیح است
 حَلَقْنَا كَثْرًا وَفِيهَا نُعِيدُ كَثْرًا وَمِنْهَا نُخْرِجُ كَثْرًا تَارَةً أُخْرَى رواه الدار قطنی و اخرجه الزهراء و زاد بعد قوله و هو قائم عند سره و زاد ايضا
 امر فرزش علیه الماء گفتم بهیقى و این باشد همی است از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابيه مرسل و روایت کرد ابو شیخ در کراهه الاخلاق
 از ابی هریره مرفوعاً که خاک انباشت بر مسلمانى با میدوثواب نوشته شود در راه هم هر خاک و هر یک حسنه است و ضعف است و روایت کرد

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابو هریره که نماز گزاره آنحضرت بربیک جنازه پستراه قبر میت را پس خال انداختند و می از جانب سر او تسبیح را ابو حاتم در نقل گفته این حدیث باطل است مصنف در تخریصش بر موده گفته سناوش ظاهر لصحت است و در سندش سلمه بن کلثوم است و نیست در سنن ابن ماجه و غیر او مراد مگر همین یک حدیث و رجال می ثقات اند و قد رواه ابن ابی داود فی کتاب البقره من هذا الوجه انتهی و در سبیل بعد ایراد این حدیث بر نقل قول ابو حاتم گفتار کرده و تصحیح مصنف روح ذکر نموده و گفته که روایت کرد و بعضی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مرود می پس با ذمه نشد مراد را هیچ حسنه مگر سه حیثیات که انداخت آنرا بر قبری پس نخشیده شد برای می گناه او پس این احادیث بعضی است شاید بعضی است

و عن عثمان رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت بود رسول خدا چون خاک می شد از دفن مروه و دفن بعضی سترست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بعضی دفن است غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بر دفن انسان است و سخت کسی که دفن کرده شد در زمین با بیل است از جهت بودن می اول میت در نوع انسان و وقت علیه می ایستاد بر قبر او و قال می گفت استغفر و الا تخیرکم امرزش خواهد از خدا برای برادر خود و سلوا له التثبیت و سوال کنید برای او از خدایا میت دشمن او را یعنی در جواب سوال تلکین فانه الان یسال زیر که می درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل است بر آنکه دعای زندگان سود کننده است مراد او استغفار و طلب آمرزش را ایشان با سبب احوال رحمت و علیه و رد قول تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَقوله وَاسْتَغْفِرْ لَكَ رَبُّكَ وَ لِمَنْ مِّنْهُنَّ وَالْمُؤْمِنَاتِ و نحوها و همین است مذہب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقه تم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب مثبت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب است نزد بسیاری از شافعیه بعضی از خفیه رواه ابوداود و المحاکم و البیہر و گفت بر امر می نیست از آنحضرت مگر باین وجه و صحیح الحاکم و در می دلیل است بر آنکه میت در قبر پرسیده می شود و وارد شده است بآن احادیث صحیح از جمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ستمیکه مروه چون نهاده می شود در گور خود و بر میگردد از وی یاران او می می شوند و قرع نخال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون بر کرد دیدند مردم می آیند او را و فرشته زیاده کرد این جهان و ترندی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته از رزق اسودانند گفته می شود یکی را از آن هر دو شکر و دیگری نکیه زیاده کرد طهرانی در او سطر که چشمهای شان مانند دیگهای مسی است و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آواز بامی شان مانند عر زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپری کشند در مویهای خود با این هر دو مطره است کلان اگر فراتر آیند بران اهل بیته نمی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث برادر پس عود کرده می شود جان مروه در تن می و استفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می پرسند او را می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا بابت می کند او را می گویدی پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پس مومن می گوید گویای میید هم که می بنده خدا و رسولی اوست و در روایتی است بدان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله پس گفت می شود او را راست گفته پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پست گفته می شود او را که بر یقین بود و بران مروه و بران بر انگیزه شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این است که پس ندای کند صدای از آسمان که راست گفت بنده من فرش کشید برای او از بهشت و یکشاید برای او در می بسوی جنت و بر پشانی او را از جنت پس می آید او را از روح طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا مدتی بصورتی و گفته می شود او را بر بین بسوی مقعد خود از آتش و در حق تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بیند وی هر دو مقعد خود را جمعاً می گوید بگذارد بر او و بر او می نشیند و او را خاموش باش و کلاه بپوشد
برای می در قبر او شصت گز و پیر میشود از سبزه تا روز قیامت و در نطق است و گفته می شود او را بخشب پس می خسبد همچو خسبدین عمر و س
له پیدا میکنند او را مگر و دست برین کسان او و اما کافر و منافق پس می گوید او را بر دو فرشته کیست ت تو می می گوید باه باه می دانم و می گویند چیست بن تو پس می گوید باه باه می دانم
و می گویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیزد شایان شما می گوید باه باه می دانم پس گفته می شود او را لا دریت و لا یتلیت یعنی ندانستی و ندانندی و فهمیده سوزده میشود
ببطارق آهینی زدنی که اگر زده شود بدن کوه را خاک کرد پس صیاح می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل است جز نقلین یعنی انس و جن
در تذکره الموتی و القبور گفته و کیفیت سوال اختلاف روایات است شاید که بعضی مردم را از بعضی اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع
آن باریاوی و روایت بر بعضی اقتصار کرده و در بعضی روایات است که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طردس مردی است که
تا هفت روز سوال کرده شود فاضل که هر که دفن کرده نشده بر او کشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از مضافه
سوال و عذاب یا ثواب بی نصیب نیست فر عبارت از عالم برنخ است ابن عبد البر گفت سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب است
بین اسلام و کفر و قرطبی و ابن تیمی می گویند که کافر را هم باشد و بیوطی گفت که قول اول اصوب است فاضل که این تمیز گفته
احادیث متواتره و دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن خود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در انوقت با بدن نوعی علاقه
باشد اگر چه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن فاضل که بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نیک بسوی
هر مرده و کس از ان می روند انتی بلفظ و سبیل اسلام گفته و ارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این کسبت بسوالی در قبرند امم سابقه
علمائ گفته اند و سر در ان آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعتشان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کتاره کشیدند
از آنها و شتابی کرده شدند عذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و خلق فرستاد باز داشت از ایشان عذابها
و تجویل کرد و اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا بر ابراست که با خلاص گردن دایانه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان
تا بیرون آرد خدا ستر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته است حافظ ابن قیم بهم مسألت و بسط کرده است در ان در کتاب الروح
و عن ضمیر یعنی ضاد و سکون میم بن حبیب بجای جمله مفتوحه الحیصه احد التابعین یکی از تابعین ثقه است روایت دارد
از شداد بن اوس و غیره سرخی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را بیستجوبت اخاصوی یعنی
مطالز تنویه علی المیت قبره و دست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او و انصرفت الناس عنه ان یقال عند قبره
و بر میگردد بدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزد یک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قتل ای فلان بگو و در اینجا نام میت هر چه باشد می گویند
لا اله الا الله ثلاث مرات این راسته باری گفتند یا فلان قتل ای فلان بگو ولی الله و دینی که اسلام و نبیتی محمد
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور موقوفه قبر ضره بن حبیب
یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن النمام گفت خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و آخر آن از امن الرسول نیز آمده است
و اگر ختم قرآن کند اولی در فضل باشد و از بعضی علمائ شنیده شده است که اگر مسلم از مسألت فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر
مسئله قرآن است و باعث نزول رحمت است و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر مرده نیست خلافاً لبعضهم انتی شیخ در ترجمه گفته

و آثار قرارت فاتحه الكتاب و معوذتین و قلم بر سر کتاب و در کتاب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در روایت آن
 ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بود و صحیح و اصول اوست شیخ عبداللہ یاضی در روض الریاحین آورده کہ شیخ محی الدین
 عبدالسلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم کہ ثواب قرآن بمیت نمی رسد و این عالم برخلاف آن ظاہر شد و در این حکم کہ پیوسته
 استغنی و الطبری بخوبی من حدیث ابی امامة مرفوعاً مطلقاً و طبرانی راست مانند حدیث ضمیرہ از حدیث ابی امامہ بطریق
 رفع و طول و لفظ وی این است کہ چون من بمیرم بکنید با من چنانکہ امر کرده است ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر کرد آنحضرت ما را
 کہ بکنیم با مردگان خود پس سر مرده چون مردکی از برادران شما و دفن کردید او را و بختید بروی خاک پس باید کہ بالیست مردوی از شما از
 سر وی و بگوید یا فلان بن فلانة و وی یعنی میت می شنود آنرا و جواب نمی دهد پستری بگوید یا فلان بن فلانة چون این باری شنود می نشیند در قبر
 پستری بگوید یا فلان بن فلانة درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا و لیکن شما نمی شنوید پستری بگوید یا کن ای فلان آن
 کلمه کہ بر آمد تو بر آن از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اینکه راضی شده کہ خدای تعالی پروردگار است و اسلام
 است و قرآن امام تو چون گفت این را میگردد یکی از منکر نکیه دست دیگرے را و می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما
 با وی اکنون کہ من سبحانہ تلقین کرد او را حجت او را مردوی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و یکے نسبت کنیم او را
 فرمود نسبت کن بخواتم مادر هکنان است انتہی مصنف در تلمیح گفت اسناد این حدیث صالح است و قد قواه ایضاً فی احکامہ و اخرجه
 عبدالعزیز من اشافعی گوئیم پیشی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی اسنادہ جماعة لم اعرفهم و در ہامش و می گفت
 در وی عاصم بن عبداللہ ضعیف است بعدہ گفت و راوی از ابی امامہ سعید از وی است بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم و یکن
 او را شواہد است و ذکر کرد مصنف رح این شواہد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجہ و در صحیح مسلم است از حدیث عمر بن العاص
 کہ گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کند پید شام را پس بالیستید کرد قبر من بقدر آنچه فوج کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت
 وی تا آنکہ استیناس کنم باشما و بدانم آنچه مرا حجت میکنیم آن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه در حق میت
 کہ چون میت و دفن شد مردوی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را کہ کند آنرا مگر اہل شام و قتی کہ ابو المغیرہ بمرد مردوی
 درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از شیخ آنها کہ این چنین می کردند و باین رفته اند شافعیہ و گفت در سنار کہ این حدیث تلقین شک
 نمی کنند اہل معرفت بحديث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمیرہ بن حبیب از شیخ وی از اہل حمص آورده پس این
 حمصی است و نیست شہادت برای وی درین جملہ کہ فاسا و التثبیت فانه الآن یسال و یجین عمر بن العاص کما تقدم و حسنم کرد
 حافظ ابن قیم رح در ہی بشل کلام منار انا در کتاب الروح این حدیث را از ادلہ سماع میت برای کلام احیا گردانیدہ و نیز عمل بحديث تلقین
 بغیر نکیه کافی در عمل بدان گردانیدہ و حکم بصحت نکرده بلکه گفته کہ این حدیث ضعیف است و حاصل می شود از کلام ایہ کہ این حدیث ضعیف است
 و عمل بر آن برعت و کثرت فاعلمین و مغرور نباید بود و اللہ اعلم بالصواب و ہرید بن الحصبی لاسلمی بضم با و فتح را

از مشاہیر صحابہ است رضی اللہ عنہم و ترجمہ وی گذشت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ھیت کمر عن زیارة القبری
 نمی کرده بودم شمار یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبر ما فرود و ہا پس زیارت کنید آنها را الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند
 کہ سب نبی قبر عبد جاہلیت بود و خوف آنکہ نگویند و گفتند آنچه در جاہلیت می کنند و می کردند اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن حبان الحاکم و در قول می زور و با هرست بر می رجال بزیارت و هوامزب اتفاق است که است
در حق والدین بنا بر آثار می که وارد است درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و
یوسیدگی سخنان و فتاوی نیاست و جز آن و از تواند عمره در آن دعاء اموات را در استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به بیعت میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارت است که در بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بزیارت و بوسه نهد بر آنرا و سخن نشود و رو سخاک نکند که این عادت
نصاری است و قرأت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه نزد محمد مکروه نیست و صدر رشید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده
و فتوی هم باین است و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قرأت قرآن بجز است و اما مخالفت لا باس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا است و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و زیارت روز جمعه
فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادها الله تعظیماً و تشریفاً که بیرون می آیند
در اول روز جمعه بعملی و بیعت برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزها
دیگر تا آنکه می شناسد زائر از زیاده از روزهای دیگر انتهى مخصوصاً در تذکره الموتی و القبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنہا روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد
و چنین بهقی و غیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً و موقوفاً صحیح مسلم از ابی هریره مروی است که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی مقبره بر آمد
السلام علیکم و ارقوم مومنین و انا انشاء الله بکم للاحقون گفت و از عایشه مثل آن و زیاده کرده بر حرم الله المستقیمین متا و المستأخرین
و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد للاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط و سخن کم تسبیح اسأل الله لنا و لکم العافیة و در
از ابن عباس و طبرانی از علی بن ابی طالب و ابن ابی الدنیا از ابی هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب مغفرت کند و بر آنها
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنها گذارده انتهى فاضل کا اولد زیارات سنونه بلکه واجب زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم در حق کسیکه مژور او بر زمین طینه شود و بشریف حضور آن بقبر نور سعادت آمد و زکردد و مشروعت و استجاب می ثابت است با دست
و هیچ کس را در زب و استجاب بلکه ایجابی خلافی نیست و بعضی اجماع بر آن نقل کرده اند و از ترک زیارت شریف با وجود حضور در آنجا تخذیر
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند و آنکه فضیلت تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم باج مختار زید و عطا و مجاهد
و نحی و احمد و شافعی تقدیم حج است و به قال الامام ابوحنیفه و ذهب علقم و اسود و عمر و بن میمون تقدیم زیارت مذکوره است **فائدة** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی محدثی است لاشد الرجال المالی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عبداً استلام
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن حجر هتیمی یکی شافعی تبعاً لالسبک و غیره تشنیع و تسبیح بسیار بروی کرده و زیارت
بمقتضی و تکفیر مانع رسانیده و حجر بطور چون مراجعت بمنسک می رح که بر طریقه ماثوره نوشته است کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت برد و گویند است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصود از آن
از ان طلب حاج خود از ان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی با مقصد و عابدان میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ائمه آنرا مستحب گفته
بعده در بیان این هر دو زیارت اطاعت کلام کرده و از ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت است هر زیارت که باشد مگر آنرا

که قصد روضه شریفه یا دیگر قبور صالحان و اولیا و شهدا و انبیا برض طلب حاجت و مطالب خود از آن بطریق که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
 و در ضمن آن مرکب صد کبائر بلکه بعضی کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند بترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه
 اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحان مشهور است حاشا عن ذلک پس طعن طاعنین برومی بسنی بر غلط فحشی خودشان است
 و اعجب العجایب اینست که المم مالک صاحب مؤطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوبینی و والد امام الحرمین و غیر هم نیز من میکنند از سفر جز بسبب
 تنه سبکی که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکر است زیارت قبر وی صلی الله علیه و سلم گفته که ما حکمی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جوابش گفته اند که بر آن
 قطع و زیاده بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده داشته و باینی حال این است اینه ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بود
 اما هیچ یک بکفریة ایشان نپرداخته و این اول دلیل است بر نفسانیت مخالفین و حسب طاعنین در وی و لهذا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی ح
 در رساله عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عنه انه منع اسفرا للزیارة لنبی صلی الله علیه و سلم و لا برومی
 کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع اسفرا للزیارة بحديث لا تشد الرجال و حدیث لا تتخذوا قبری عبدا فاذا کان لقوله
 مسلخ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک تشددا متقی بل یفقط و در تناسی وی اطالک بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و بحر سطور
 در شرح که در متن الاجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المتبکی علی نحر ابن السکلی از تصانیف حقاظ ابن عبد المادی المقدسی رحمه الله تعالی
 و آنرا بقلم خود نقل گرفته در وی جواب داده است سبکی را از همه آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سلسله برومی که هیچ صفت را چاره نباشد
 از قبول آن دو و تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده طایفه جمع الیه و آنرا کلاما اعتراض کرده اند برومی درین سلسله با مسائل دیگر عشر عشیر علم و فضل
 و نقاوت وی تر سیده اند و علو مرتبه و رفعت شان می از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
 دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب منقله است که بران علمای نامهربان بجه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
 موجود است و آنرا از حرمین شریفین زاده الله تعالی ما همراه آورده و ترجمه او در اتحاف النبلا در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
 حال واضح شود زاده الترمذی فانها تذکر الاخره که زیاده کرد و ترجمه از حدیث بریده بدرستی که زیارت کردن قبور یا وجی به آخرت ستمانه
 جزین عالم عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و عبرت باید بود نه غافل ذلیل **س** برز بسنی که همین
 میگذمی ساکن روده که عیون است و خطوط است و قدود است و خود و این همه چشمه خورشید جهان افروز است که بهی تافت بر آرا مکه عاود و مژده
 و نراد ابن ماجه من حدیث ابن مسعود و تزهده فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بصد غیبت
 میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سر انجام کار این است این همه تعلق بدنیاست **س** یکی بخور غریبان شهر سیری کن بهین
 که نقش علما چه باطل افتاده است **ب** و درین باب حدیثهاست از ابی هریره نزد سلم بن اوفی لفظه که طلب افن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر
 ماد خود را پس افن داد مرا پس زیارت کنی قبر ما را زیرا که آنها یاومی و مانند شمار موت و رواه الحاکم و ابن ماجه مختصر او از ابن مسعود و از ابن ماجه
 و حاکم و در وی ایوب بن یانی مختلف فیه است و از ابی سعید زید شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی اینست بودم من که نمی
 میگردم شمار از زیارت قبور پست ظاهر شد مرا که آن رفیق میکند دل را و می گرداند چشم را و یاد میدهد باند آخرت را پس زیارت کنی آنرا و نگویید
 بهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف است و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه رضی الله عنهما و از آنحضرت
 در زیارت قبور رواه ابن ماجه و بسبب گفته این همه حدیث و است بر مشروعیست زیارت قبور و بیان حکمتی که در دست و آن اعتبار است

یعنی چند گزفتن از حال مردگان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بر اعمال خود زیرا که در لفظ ابن مسعود است فانما عجرة و ذکر للأخرة والترهيب
 فی الدنيا و چون زیارت ازین امور غالب است مراد مقصود شرع نیست انتهى **فائده** در مقرر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را
 دلالت است بر آنکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن
 در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنان کامل مراد اند و مصیبات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر همین
 کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضی احادیث دلالت دارند که جای قرآنها بیرون بهشت است و بعضی احادیث دلالت
 بر آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم باشند و منازل خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بر آن باشد که بعضی
 مومنان اعمالشان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمان هفتم اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید و میان
 زمین و آسمان باشند لیکن چندان مجوس بنوب نباشند قدرت سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرت سیر نداشته اند
 و ارواح کفار همه شان در سیمین زیر زمین هفتم جا نیکه دوزخ است مجبور باشند صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند **التَّائِبُ كَفْرًا ضَمُّونَ عَلَيكَ صَا
 عِدُوا وَاعْتَشِبُوا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ** و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و
 کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبورشان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علماء درین باب مختلف آمده
 ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیث سوال منکر و تکبیر و نمودن بر مرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب در آن
 و زیارت قبور و سلام بر آن و خطابشان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواحشان در قبورشان باشند و تشفی در ذکر الکلام
 گفت ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بیوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح
 شهدا در شکم پرنده سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تنعم نباشد
 مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مومنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میان هوا و آوار و ارواح کفار در سیمین باشند در شکم جانور
 سیاه زیر زمین هفتم و آنرا بوجی الصالی باشد یا جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را در درسد چنانچه آفتاب بر آسمان است و کوز و
 در زمین و مصنف رح گفته ارواح مسلمانان در علیتین و ارواح کفار در سیمین و هر یک روح را با جسد خود الصالی باشد معنوی که مشابه آن
 الصال نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن الصال از الصال خفته قوی ترست بیوطی
 گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میان احادیث که موافق قول مصنف آمده که مقرر ارواح سیمین و
 علیتین است و قاضی ثناء اللہ پانی بی و تذکره الموفی و القبور بعد ذکر اقوال مذکور و سرد احادیث و اخبار و آله بر آن فرموده فقیر جمع درین
 مقام بین الاحادیث در آن می بیند که ملائکه چون روح مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از آنجا حکم می شود
 که نامه او در علیتین بنویسند و لو را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پدید کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از آنجا بیرون آریم پس
 روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و تکبیر می شود و انبیا و کسی که مشابهت تمامه با انبیا بهم رسانند شان آنها از سوال ارفع است و بعد سوال
 چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرشتگان کشند و پوشاک دهند از بهشت و یکشایند برای او دروازه بسوی بهشت انگاه روح او
 صعود کند بمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان اولیاد آن بهشت باشند و هر جا که خواهند
 سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیتین و اعلی علیتین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر است

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصاها مؤمنین با ما مغفرت و نوب دست نهد از آسمان ترقی میسر نشود در میان آسمان زمین باشد و در برزخ زمین سینه‌هایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوبان باشند و کفاسا که ارواح قبض کرده ببرند در باهی آسمان برینها مفتوح نشود و نامه او در سجین نوشته شود و او را بیدارند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از آن راه روح او را بسجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت دارد و قوله تعالی قَبِيلٌ اَدْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلِيكَ قَوْمٌ يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجاست و انبیا و صدیقان افضل و شرف انداز شده است لیکن چون راهی از قبورشان تا بهشت مسلوک و نزدیک ساخته است هر گاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طریقه لعین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس دیدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و بلند بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب است و بعد مردن هر چند روح را با جسد اتصاف نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَاللَّهُ لَدَّ الْعِلْمِ و الاذلال بران دارد لیکن البینه علاقه باقی می ماند که از آن ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علمی و معذب شود و جسد علمی این هم ممکن است و جسد بباروح هر چند نزد عوامل احسان لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت است که عند الله احساس دارند اَتَيْنَا طَارِعِينَ وَاذْنَتْ رَبُّهَا وَحَقَّتْ وَايُومِي تَحَدَّثُ أَخْبَارَهَا نصوص قرآنی است انتمی لمخصا حاصل آنکه مقرر ارواح از قبور تا عرش است بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلندتر و خوشتر و هر که عمل او بدتر روح او زیرتر و محبوبس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی در قبر و بعضی میان زمین و آسمان و بعضی زیر آسمان دنیا و بعضی بالای آن و بعضی بر آسمان و دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در جاه زمزم و بعضی در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح اصدور باحوال الموتی و القبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مشرح مسطور است این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للمحافظ ابن القيم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التشتیت لصاحب السبل و قصر الامال بذكر الحال و المال و تذكرة الموتي و القبور از عمده کتب این احوال است فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدستیکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کننده قبر باراکه در زیارت جنع و فرع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود و در زیارت قبور و چون رخصت کرد و درآمد دران مروان و زنان و بعضی گفته اند مکره پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نساء بجهت قلت صبر آنها و کثرت جنع شان بعده بسند خود آورده که عبدالرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بکله مدفون شد عایشه بر قبر وی آمد و این شعر بگفت و کنا کندهانی جزیه حقیقه من الله هر حتی قبیل من یقصد عابده و عشنا بخیر فی الحیوة و قبلنا اصحاب المنا یا رهط کسری و شجاعه و لما تفرقنا کانی و ما کما به ل طول اجتماع لم نبت لیله معا به انتی و در سبل گفته و دلیل است مر قول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عایشه که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر از فرموده بگو السلام علی اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین یرحم الله المتقدمین منا و المتأخیرین و انا ان شاره الله بکم الاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گوید ای رسول خدا این حدیث من سئل عن زیارت علی بن حسین فاطمه زهرا را اندر یافته و عموم روایت بی همتی در شعب الایمان مرسله که هر که زیارت کرد قبر الدین را یکی را از آن هر دو در هر جمعه بخشیده شود و او نوشته شود مگر می گفته اند انتمی و این نظر

در آنکه میل صاحب سبل بر خصیت زیارت است برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را بر آمدن بزیرات مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتهى شوکانی لغت و آورده است احادیث و در بی زنان از اتباع جنازه و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم و سین خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت و از زنان را در زیارت تمهید و روایت کرد آنرا این ماجرا عایشه با خضار که رخصت کرد و آنحضرت در زیارت قبور پس بگفت که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است کنت نیتکم عن زیارة القبور الا فرودها و این محبت نیست بر آنکه در بعضی عام معارض نهی خاص نبی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه است آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از قاطع مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین طریق است که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جزآن و اذن کسی راست که این حرکات نکند انتهى **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم الناحية لعنت کرده است رسول خدا بر زن نوحه و المستعمه و بر زن گوشه دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بحمت آن آورده که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جامع نوحه یا نفس نوحه است یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است در سبل گفته نوحه رفع صوت بشمردن شمائل میت و معاذم افعال می و حدیث دلیل است بر تحریم آن و بر مجمع علیه انتهى و در حدیث ابی مالک شعری است نزد احمد و مسلم که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم زن نوحه گسندند چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی است از قطران و پیراهنی است از جرب و احادیثی که در بی از بجا آورده شده معمول است بزیناحت اخبره احمد و ابوداؤد و استنکره ابوجام

فی جعل در راه اطبرانی و البیهقی من حدیث عطار عن ابن عمر و رواه ابن عدی من حدیث الحسن عن ابی هریره و کلما ضعیفه **وعن** ام عطیة رضی الله عنها قالت اخذ علینا رسول الله عهدا فقلت لعلنا نعلم ما نزلنا من نجات انزلنا من نجات است پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته و در سبل گفته حدیث دال است بر تحریم فعل نجات و تحریم اجتماع می زیرا که نبی باشد لعن لکن بر محرم متفق است علیه و درین باب است از ابن مسعود که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست از بعضی از اهل طریقه تا کسیکه بزند رخسارها و پاره کند گیاهان را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه در حدیث ابی موسی است که فرمود آنحضرت من می ام از کسی که تیر باشد یعنی موسی سر نرزد مصیبت و سبیکه دراز آواز خود نرزد مصیبت بگو بروی خود و بر در و جامه خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزنان بنی عبد المطلب می گریستند آنها با لکان خود را روزی احد پس نه بود لیکن حمزه نیستند که گریستند با برای وی پس آمدن زنان انصار و حالیکه می گریند حمزه را حدیثی که این منسوخ است با آنچه در آخر این حدیث است باین لفظ فلا تبکین علی مالک بعد الیوم پس نگریند بر مالک پس از امروز و این دال است بر آنکه تعبیر کرد از نجات بجا زیرا که بجا غیر منعی عنه است چنانکه دلیل است مراد را روایت آنست از ابوهریره که گفت فرموده از آل رسول الله صلی الله علیه و سلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریند بروی پس ایستاد عمر بنی میکرو و دور می نمود آنرا از پیش او را آنحضرت بگذارد ایشان را می عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب است و میت زینب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که صرح به فی حدیث ابن عباس خرج احمد و در وی این است که گفت آنها را دور داری خود را از غیب شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل است از جانب خداست و از رحمت است و آنچه از دست و زبان است از شیطان است و این دال است بر جواز بکار زیر که نبی نگر و دیگر از او و منه قوله صلی الله علیه و سلم العین تریح و یخزن القلب و لا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

و در زیارت قبور پس بگفت که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است کنت نیتکم عن زیارة القبور الا فرودها و این محبت نیست بر آنکه در بعضی عام معارض نهی خاص نبی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه است آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از قاطع مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین طریق است که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جزآن و اذن کسی راست که این حرکات نکند انتهى

پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اند و گمین شدن ل و لیکن عذاب می کند باین و اتفاق
 کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول می صلی الله علیه و سلم هر کسی را که حکم کرد او را که نمی کند زبان
 مجتمعات را برای بجا بر جعفر بن ابی طالب بحث فی افواه من التراب پس محمول است بر اینکه بجا با آواز نیاحت بود پس امر کرد نهی از آن اگر چه
 بخاک انداختن باشد در و بان آنها و عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال المیت یعذب
 فی قبره بما ینبغ علیه مروه عذاب کرده می شود در قبر خود بجز یک نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی است که می گوید آنرا تا که
 برای میت و گفته می شود بوی بطریق استنزا و تحزیت گوید که وی ظاهر میگردد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس
 عمل نجر و توبیح باشد مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد بجا چیزی است
 که از نیاحت منعی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد او را از اذن از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مراد می تعالی را و اختیار کرده است
 این جماعتی از ائمه آخر ایشان شیخ نقی الدین بن تمیمی رحمت و الله اعلم انتهى متفق علیهم ابن علان در شرح ریاض در باب
 تحريم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت است که وصیت کرد
 به بجا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان می بروی و لیکن
 کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را بقوله قالوا لا تزر وازر الذکر و آخری گفت
 طائفه که این محمول است بر کسیکه اهل کرد وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می معذب گردد و بتقریط خود در اهل و وصیت ترک نوحه و هر که
 وصیت کرد که بروی نگرند وی معذب نشود زیرا که از وی درین باب تقریط رونداه و حاصل قول ایجاب وصیت است بر ترک نوحه و در
 اقوال دیگر است اما هنگامی که با وجود اختلاف مذاهب جماع کرده اند که مراد بگریستن بجا بصوت نیاحت است نه مجرد شک چشم انتهی ملخصا
 و هما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا اصلی الله علیه و سلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود
 بروی پس بدستیکه آن کس عذاب کرده می شود بجز نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغیره بن شعبه از حدیث
 رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت است بر تعذیب میت بسبب نیاحت و هتکال کرده اند
 این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جو ابا عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی و لا تزر
 وازر الذکر و آخری و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استجاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه
 پس نیست و چه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعد قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال بر زخ ملحق است با حوا
 و بنا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر است بان قوله تعالی و اتقوا فتنة الا تصيبتم الذین ظلموا منکم خاصة
 پس محاضرات حدیث تعذیب آیه مذکوره نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح و بسیاری از علما تا ویش فته اند
 بوجه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد
 و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود و بعض بجا می اهل خود و حالش معذب شدن عذب
 بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور است گویند که این معروف
 بود نزد قداما قال طرفه بن العبد است اذا است فاکبني بما انا اهل به و شقی علی الحبيب یا اقم معبدي و لازم نیست که اگر اثنالی

امروسی نکتند مغرب نشو و بلکه تعذیبی بر مجرد ایصاست پس اگر اشتغال هم کردند بر هر دو امر مغرب شود زیرا که ایصا فعل دوست
 و نیاحت بسبب او اگر چه فعل غیرست سوم آنکه خاصست بکافرنه مومن زیرا که مومن بزنب غیر هرگز مغرب نیست و فیه بعد لاجتی زیرا که بر کافر
 هم زنب غیر وی بارنی کنند لقول تعالی و لا ینزل الایه چهارم آنکه معنی تعذیب توجیح ملائکه است میثما یا آنچه مذکور می کنند اهل می چنانکه امام احمد
 از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب بکاء الحجی از اقات الناسحة واعضاده و اناصراه و اکاسیاه جبذ المیت و قال انت عضدها و انت
 ناصرها و انت کاسیها و اخرج سنن ابن ماجه و الترمذی بیخیم آنکه معنی تعذیب تالم میت است به نیاحت و غیره که از اهل می واقع می شود و وی
 رقت می کند برای اینها و باین تاویل فیه است محمد بن جریر و غیره و گفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال احتیاج کرده اند بحدیثی که در وی
 اینست که آنحضرت زجر کرد زنی را از گریستن بر پسرش و گفت ان احکم از ابی استعیر له صریحه فیما عباد الله لا تعذبوا اولادکم و نیز استدلال
 کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر فردهای ایشان و هو صحیح و عظم تا ویلات آخر و ما ذکرنا اشرف ما فی الباب انتهى کلام اسهل

و عن النسخی الله عنه قال شهدت بنتا للذبی صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه
 و سلم جالس عند القبر فرأیت عینیة تد معان گفت النسخ حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجة عثمان را در حالیکه
 دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود ز زقبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری
 و از اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس است و مکرده است ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات
 ابراهیم بن رسول الصلی الله علیه وسلم از حدیث النسخ آمده که چون روان شد اشک زهر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه
 می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک یختم رحمت است و در روایت دیگر آمده فرمود بذه رحمته جعلنا الله فی قلوب عباده
 فانما یزحمه من عباده الرضا متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام طبقات
 و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد
 همه چیز را حق و می ظاهر می شد اندوس آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه مقدور بود صادر
 می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت است این دلیل سلامت حواس و قوی است
 پس آنحضرت را بهر مرتبه کمال تمامست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم و الله اعلم و با جمله
 این حدیث برای گریه امت در هیچ احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیره است جتی است روشن و یکی از آثار رحمت الهی است
 به نسب و دست کند گریه بایزاری ما به همین بس است پس از مرگ خیر جاری ما به و این حدیث را در سبل السلام و غیره نقل فرست

و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدفنوا موتا کما باللیل الا ان
 تضطر والیه دفن نکتند مردهای خود را شب بگر آنکه مضطر گردید بسوی آن ازین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه است
 مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نمی باینکه ملائکه بنا را رانند از ملائکه لیل در حدیثی شایع گفته
 و الله اعلم بصحته تنبیه در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گفته که سه ساعت است که نمی میکردار آنحضرت که نماز کنی بدان باید که کنی در آن
 ساعات مردهای خود را وقتی که براید افتاب درخنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهره تا آنکه زائل شود افتاب و در سیکه
 مانلی شود بغروب تا آنکه غروب و انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد و اخرج ابن ماجه

واصله فی مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و سلیم در مسند و لفظ وی این است که خطبه خوانند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد و کفنی غیر طاهر و کبر کرده شد و شب و لکن قال و لیکن لغت درین حدیث بعد آنچه ذکر کردیم زجر آن یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرده ازینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن در این ظاهر است در آنکه نمی جانی است که مظنه حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان کفن چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلمین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن است و برین تقدیر تاخیر باید کرد در سردی بدن و اگر چه در روز باشد و ال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب و دفن صحابی بکر را در شب و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که راه آنحضرت قبری را در شب پس افزوده شد برای آنحضرت جماعتی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدای تعالی تحقیق بودی تو بسیار راه کننده فتنه قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف است ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود که دفن در شب رست است و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در الوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار است العلماء و از پنجاه خصت کرده اند بعضی اهل علم در دفن بشب ابن خرم گفته مدفون نشود هیچ کس در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت دفن اصحاب از و اوج آنحضرت بشب بطرف و خوف زحام یا تغییر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح است و حلال نیست هیچ کس را که گمان کند یا بنا جزین انتمی و عن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعی جعفر

گفت هر گاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مؤنه شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لاج جعفر طعاما بسازید برای او لا و جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میارند ایشان را از طعام نختن که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفت درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشاوندان همسایگان و دوستان را تهیه طعام مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل تجنیز میت و روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گریز جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اغم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته بآل نیست مگر کسی را که مشغول است بجماز میت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و شافعی نیز صحیح این است و حسن الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجه من حدیث اسما بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر و بسبب گفت درین حدیث دلیل است بر شریعت این است بساختن طعام برای شان بنا بر شغل آنها موت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناد صحیح از حدیث جریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم کمی شمر و می جمع شدن مردم را نزد یک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او از نیازت پس محمول است حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت است طعام را برای کسی که سائیکه همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد شان کما عرف بعض اهل الهیات و اما احسان بایشان بکحل طعام بسوی ایشان پس لا باس است و همین است مفاد حدیث جابر و بسبب آنکه حرام است بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده است نبی از ان احمد و ابوداود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میگردد دلیل را بر قبر مردی می گفتند جزای فعل او میدهم زیرا که وی در حیات خود شمر عقر کرده همانان را اینچونانید پس ما هم نزد قبر وی جانور فنج کرده بخوردن در نهد و پزند ما میدهم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و نهد بعضی از ایشان آن بود که چون راه او را نزد قبر وی فنج کرده شود روز ششم سوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پاره بر خیزد و این برد

فالمسلمين حشرنا ايشان راست می آید پس این فعلی است جا بل مجرم انتق و **عمر** سلیمان بن بریدة الاسلمی رومی عنه ابنه و عمران بن حصین و جماعة مات سنة خمس عشرة و مائة عن ابيه روایت می کند از پدر خود که بریده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا ابو و انحضرت که تعلیم میکرد صحاب را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره با اینکه گویند این کلمات السلام عليكم اهل الدار من المؤمنین و المسلمین سلامت بر شما ای اهل سرزای از مؤمنان و مسلمانان و گفته اند که سلام اینجا یعنی استسلام است یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع درست و در نام پنهانی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند و انان نشاء الله بكم لاحقون و ما اگر خواسته است خدای تعالی بشارتندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء است در اینجا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را می گویند انشاء الله تعالی صحت خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا با اعتبار قرب و گزینة فضا بود که با هم رویم و میرسد آنوقت که ما هم رویم یا با اعتبار تنوع وفات که بعضی ماکول سبع اند و بعضی غریب و بعضی سوخته و جز آن لوق بظاہر متضنی فنیست و اینها غیر مدفون اند اسأل الله لنا ولكم العافية می طلیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم و اخرجه ايضا من حديث عايشة و فيه زيادة برحم الله المتقين منا و المتاخرين و حديث دليل است بر شریعت زیارت قبور و سلام بر قبور خطابي گفته اسم دار واقع می شود بر مقابر و بهر صحیح زیرا که دار در لغت بر ریح مسکون و بریزاب غیر مایهول هر دو واقع می شود و عافیت میت سلامت اوست از عذاب مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد در دنیا و اما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و متصرخ و ستغاثه و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه از بیع و جهالات است و **عمر** ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله كذبت انحضرت صلى الله عليه وسلم بقية المدينة بقبر ما که در میت بود فاقبل عليهم بوجه پس مقابل شد انحضرت برایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام است بر شما ای کسان قبور بیا مرز خدای تعالی ما را انما انتم سلفنا و نحن بالانثر شما پیش گذشتگان بائید و ما در پی شما میسریم امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست و فردا ستیزیم بزهر ز با هم اثری نیست و در اینجا دلیل است بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگر چه قصد زیارت آنها نکرده است و در وی دلالت است بر آنکه مر و ما می اند کسی را که میگذرد برایشان و سلام میکند بر آنها و نه اخذ است باشد و ظاهرش در وجه و غیر اوست و در هر دو حدیث اول و این حدیث دلیل است بر آنکه چون انسان برای یکی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد است او عیبه قرآنیه رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَاسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا ضَالِّينَ و در وی دلیل است بر اینکه این ادعیه و مانند آن نامحتمل است برای میت بلا خلاف و اما غیر وی از فقرات قرآن پس شافعی گوید نمیرسد او را و احمد و جماعتی از علما بوصول می نیست گرفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه بآن رفته اند که میرسد انسان را اگر و اندین ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقة یا فقرات قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد در سبیل گفته هذا القول هو الارجح و لیسلا و در بعضی روایت کرده که پرسیدم روی انحضرت را چگونه نکلونی کند با ما در و پدر خود بعد موت ایشان فرمود نماز گذار و برای ایشان با نماز خود و روزه دارد برای ایشان بار زده خود و در حدیث بخاری و مسلم است که انحضرت از طرف نفس خود گو سفندی و از طرف امت خود گو سفندی و در وی اشارت است بر سیدن نفع بانسان از عمل غیر وی در سبیل گفته و قد بسطنا الكلام فی حواشی ضو و المنار بما يتضح بقوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي و قال حسن غریب و گفت عايشة بود انحضرت هر گاه که می بود شب

نهیست وی بیرون می آید در پایان شب بسوی بقیع میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان در اتانم ما تو مردان
 عدل و عادلان و آمر شما چیزی که وعده کرده شدید شما فرمای قیامت مدتی مین و مهلت داده شده اید شما و اتان ان شاء الله بکم لاحقون و اما اگر خواسته خدا
 بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لایل البقیع الفرقه خدا و بنمایا مرزا ایل بقیع غرقه را رواه مسلم بقیع بفتح موحده نام گورستان مین است
 و غرقه یعنی مجر و قات نام درختی است که در آن مین بزانه پیشین بسیار بود و هم از عایشه روایت است که وی پرسید از آنحضرت چگونه گویند
 یعنی در زیارت قبور فرمود بگو السلام علی ایل الایمان یعنی ای اهل ایمان و المتقدمین برنا و المتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش مردگان از ما
 و پس مانده گان را و اتان انشاء الله بکم لاحقون رواه مسلم و عمر

عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 لا تستبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید و بدگوئید مردگان را زیرا که ایشان تحقیق رسیدند بسوی
 چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیر است بدی یاد کردن نشاید و اگر شر است شاید که خشند ذکر کردن شما آنرا وقوع
 در الای یعنی است رواه البخاری و غیره و ترمذی و ابوداود و از هر بیابان عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم یاد کنید و بگوئید
 نیکیهای مردهای خود را و باز استید از ذکر کردن بدیهای شان شیخ گفته و این مخصوص است بمسلانان صالحان و آنانکه آشکارا فسق نکنند
 و ظلم نکنند انتهی و در سبب گفته حدیث دلیل است بر تحريم سب الاموات و ظاهرش عموم مسلم و کافر است و در شرح مغربی گفته ظاهر تخصیص
 اوست زیرا که سب کافر جائز است لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتابه العزیز کعاد و مشود و هش با هم گویم لیکن قول می قد افضوا الی ما قدموا
 علت عامه است مرفیقین را معنی وی آنست که نیست هیچ فائده در بدگوئی شان و تفکر در آبروی آنها و آنچه او تعالی ذکر امم خالیه و ضلالت آنها
 کرده مقصود از آن ذم شان نیست بلکه تحذیر این امت است از افعال که منقضی به وبال و نکال فاعل آن شدند و بیان محرمات است که از کتاب آنها
 کردند و ذکر خصال مجروره قاجر بغرض صالح جائز است و از قبیل سب منعی عنه نیست پس مخصوص بحفاظت نباشد آری حدیث مخصوص است
 بعض مؤمنین چنانکه در حدیث دیگر است که گذشت بر آنحضرت جنازه پس ناگفتند بروی بشر الحدیث و آنحضرت مقرر داشت ایشان با بران بلکه
 فرمود واجب شد یعنی تار جده گفت شما شهدای خدا اید و نتوان گفت که آنکس که شنای بد بروی کردند مؤمن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
 کرده که بد مرد بود وی تحقیق بود فقط غلیظ و ظاهر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود تعرض بدم وی بغیر کفر نمی کردند و قرطبی جواب داده
 از سب آنها مورا که میخمل که وی مستظهر بالشرب بود تا از باب لا غیبه لک فاسق باشد یا معمول شود وی از سب اموات بر ما بعد دفن گویم مناسب
 تعلیل یا فضاء الی ما قدموا همین است زیرا که افضای حقیقی بعد دفن است و روی الترمذی عن المغیره و ابن عباس نحوه

مانند حدیث عایشه در نهی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام دهید مرد و با افتوژ و الا حیات پس ایاز و هید زند ما را
 و در سنادش صالح بن بهمان است و اوضعیف است و لیکن حدیث سهل بن سعد یعنی شایه اوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته
 سب کافر حرام است و فقیه متاوی شود بدان مسلم زنده و حلال است قتیکه حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام است مگر وقتی که
 داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی صحت میت بود و مرد و تخلیص او از مظالم باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب است
 سب او و نظیر وی چیزی است که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از اعیان یا بعض امور تنبیه منجمه اذیت میت است مستثنی
 بر قبر وی بدلیل حدیث عمر بن حزم انصاری که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و من تکیه زده ام بر گوری پس فرمود ایذا کن بسیار
 قبر از قبر احمد مصنف گفته سنادش صحیح است و مسلم از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر نشیند یکی از شما بر غلظ

ولیسوند جاناو و برسد بسوی جسم وی بهترست او را ازینکه بنشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرتضی فرموده که نه نشیند بر قبر و نماز نکند از یاد کسی
 آن و نهی ظاهرست در تحریر و گفت مصنف روح در فتح الباری نقل عن الثوری که چه در قائل اند بکبر است جلوس قبر و گفت آنکه مراد بقعود است
 ولین بعل ضعیف است یا باطل انتی و بمثل قول آنک قال ابو حنیفة کما فی الفتح کویم دلیل مقتضی تحریر بقعود بروی است و مرور بالای آن نیزه که قول می
 اینها که صاحب قبر انهی است از اذیت مقبول از منان اذیت مؤمن حرام است بنقل قرآن و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یعذب
 ما لکنسبوا فقد اختلفوا ایها تافها و ائما صبیحا و ازین جا شاعت نزهت شیعه توان دریافت که افاضل مؤمنین را بعد وفات شان
 سب میکنند و شام بذهبی که طاعت با خدا ندهد سب معلوم و اول نزهت معلوم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت مشترکست میان فقه و عفو و حق و نما و طهارت و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و نظیر مال سبب نامی اجر صاحبان و طهارت
 آواز ذنوب است و زکوة را صدقه نیز می گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحبی در دعوی صحت ایمان و زکوة فریضه است از فقر الفتن
 دین و زکونی است از ارکان اسلام و ضروری است از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف است که قبل هجرت است یا بعد آن ابن خزیسه
 در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت است در سده ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضی گویند که قبل
 فرضیت رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن با اتفاق فقها در چهار صنف است از مال یکی زرع و شمار چنانکه جو
 و خربا و انگور و مانند آن نه بقول و خضراوات که زود تباه گردد و دوم بهیمة الا نعام از شتر و گاو و گوسفند و سوم طلا و نقره که قوام محاش اهل عالم
 باعتبار تقویم شیا بدان است چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد بجز ظروف و فروش و سایر اتمش و اتمش و در جمیع اصناف اموال
 در هر سال یکبار است و در زرع و شمار وقت حصاد و در کردن کمال آن که وقت حصول غله است باین چنین است نزد ائمه بالاتفاق و نزد
 شیخانی و ذیلی بر زکوة در مال تجارت نیست می گویند که نیست واجب مگر در همان چیز که شارع در آن واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا
 برای مردم چنانکه فرمود خذ من أموالهم صدقة و انوا الزکوة و تحقیق توسع کردند بسیاری از اهل علم در باب زکوة در اموال
 که واجب نگردیده است خدای تعالی زکوة را در آنجا بلکه تصریح فرموده است در بعضی از آن بعد و وجوب مثل قول آنحضرت نیست بر آدمی و نه
 و اسپ او صدقه و بود صحاب را اموال و جواهر و تجارت و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بترکیه آن اموال نه طلبید زکوة آن از ایشان
 پس اگر در چیزی از این اموال زکوة واجب می بود هر آینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و اصح از روی دلیل همین است
 که مخالف جمهور باشد عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن بدینکه
 آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنه عشر قبل حج بود کما ذکره البخاری زنی او از
 المغازی و گفته اند که در آخر سنه تسع بود وقت انصراف از غزوه تبوک قبیل سنه ثمان بعد الفتح و بالجمله در اینجا دلیل است بر فرستادن سعادت
 برای اخذ زکوة و آنحضرت فلغای می که فرستادند را عیان او آن شهسورت و صحیحین است از ابی هریره که فرستاد آنحضرت عمر را بر صدقه و هم صحیحین است از ابی حمید که حاصل کرد
 آنحضرت مردی را از قبیله ازده که او را ابن اللبتیمی گفتند و هم صحیحین است از عمر که وی عامل گردانید و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
 که فرستاد آنحضرت اباسعود را در حالیکه ساعی است و در سنه است که فرستاد آنحضرت اباجهم بن حذیفه را در حالیکه مصدق است و هم در وی است که فرستاد
 عقیبه بن عامر را برای امی و هم در وی است از حدیث قره بن و عموص که فرستاد و حاکم بن قیس ساسعی و در مستدرک است که فرستاد قیس بن سعد را

که دور آن نیکو بر اجتماع مال است نه حال مالک که در مال صبی و محزون نزدیک اهل بیته واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید و گویا
مصلحت در اداست حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک نام با جواد و قری می رود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمر با می رود و تحقیق حال متعسر می شود و مخلان رهما و گله با که بر شارح و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بشاگرد می توان حاصل نمود
و منی اجتماع و بیجا اجتماعی است که بسبب آن همذایک گله و یک روم می توان گفت این با نجا و مشرح یعنی جای آب خوردن مسرح جائی از فتای
قریه که در آن از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و در آن جای آنها در وقت شب و موضع حلب
و راعی و محل پس با نجا و این اشیا گله و روم یکی می باشد انتهی و در زکوة ما شنید چند شرط است که بیاید و توله الغنم مبتدای بنوعی است و خبر
ما قبل اوست و در بعضی نسخ من الغنم است پس بیان شات باشد برای تاکید و در وی تعیین اخراج غنم است و در مثل این صورت و به قول مالک
واحد پس اگر شتر سه بجای آن بر آرد کافی نیست و جمهور گویند کافی است زیرا که اهل اجزاست و اگر قیمت یک شتر دهنه قیمت چند گاو سفند
پس در و مخلان است نزد شافعی غیره مصنف در فتح لغته و الاقیس ان لایجزی فاذا ابلغت خمساً و عشتین الی خمس و ثلثین
ففيها بنت مخاض پس چون برسند شتران بست پنج شتر تاسی پنج شتر پس واجب در آن بنت مخاض است و باین رفته اند جمهور
و مروی است از علی رضی الله عنه که واجب است در بست و پنج شتر یا به حدیث مرفوع که وارد است بدان وحدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
و لیکن مرفوع ضعیف است و موقوف تحت نیست فلذا قائل نشدند بدان جمهور آنتی ماده و این را برای زیادت توکید آورده و در نه معلوم
که بنت مخاض جز ماده نه باشد و مخاض یعنی میم و تخفیف بجای میم و در آخر ضا و محمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال بعین نام دارد و برابر است که ز باشد یا ماده نیر که مادر وی از حوامل است و مخاض ناقصی حاصل را گویند و بست او را واحد از لفظ
وسی و ماخص آنست که وقت حمل می در آمده باشد اگر چه حامل نبود و ضمیر فیها راجع است بسوی ابل فان که فکن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب در آن ابن لبون نرست و زیادت ذکر برای تاکید است لبون یعنی آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد بچ دیگر را که زانیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا ابلغت ستاً و ثلثین
الی خمیسین اربعمین ففيها بنت لبون آنتی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل مینج پس در آن بنت لبون است ماده
فاذا ابلغت ستاً و اربعمین الی ستین ففيها حقة پس چون برسند چهل شش را تا شصت پس در آن حقه است بکسر حا
و تشدید فان تا که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او بعین نام اوست و ذکر راجع گویند بنا بر آنکه استحقاق
بگذرد بروی شده است و لهذا گفت طر و قة الجمل کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بچهد و طر و قة یعنی اول
معنی مطوق است بر وزن فحوله یعنی مفعول مراد آنست که شان او این است اگر چه فعل آنرا مطوق نگرده باشد فاذا ابلغت احداً
و ستین الی خمس و سبعین ففيها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب بروی جذعة است
یعنی جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا ابلغت ستاً و سبعین الی تسعين ففيها بنت لبون
پس چون برسند اهل هفتاد و شش را تا نود و یک در دو بنت لبون است بیانش گذشت فاذا ابلغت احدى و لتعین
الی عشتین و مائة ففيها حقتان طر و قة الجمل پس چون برسند نود و یک تا یکصد و بست پس بروی دو حقه است
توفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا از ادت علی عشتین و مائة پس چون زیاده کرد بر عدد و بست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهورست و اول است بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بیست و یک پس در وی سه بنت لبون است تا آنکه برسند صد و بیست و یک و مقتضای اینست که آنچه برین مقدار میفرزاید زکوة وی ابل است چون ابل باشد پس واجبست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد یک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون است و یک حقه و چون یک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون دو حقه است و از این صنف آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بیست برگردند بسوی فریضة غنم پس در یک صد و بیست و پنج سه بنت لبون و یک گو سفندست گویم در حد حکم هر بعین و تمسین فر کرده اند پس چون یک صد و بیست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکمست پنج و نحو آن ذکر کرده پس هم قول ابو حنیفه محتملست نیز محتمل که و قص باشد تا آنکه برسد یک صد و سی کما قد مرناه والله اعلم ففی کل العین بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقه و در هر پنجاه حقه است و من لم یکن معه الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب فیها صدقة الا ان لیثاء و تبها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدید پس این استثنای منقطعست ذکر کرده شد برای تو تم ناشی از قول می فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقة است زیرا که لفظ محتمل است و اگر چه مقصود نباشد پس این صدقة واجب ابل است که درین حدیث تفصیل یافت و ظاهرشست جو با عیان مذکوره است و لیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیا بدغیر وی مراد را کافی باشد کذا فی السبل گویم بقیه حدیث اینست که پس چون برسد پنج شتر پس در وی یک گو سفندست و سیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت یک تا هفتاد و پنج است و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از آن کس حقه می گوید و میدهد با وی دو گو سفند آن اگر بیشترند آن دو گو سفند مراد را یا بدید بست در هم و سیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد او حقه و نزد او جذعه است که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه میدهد او را صدقه ستانده بست در هم یاد و گو سفند چنانکه مستند میداد در قسم سابق و سیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدید هر چه از آن دو شات یا بست در هم و سیکه برسد صدقه و وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون یا بست در هم یاد و گو سفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و سیکه برسد صدقه او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدید با وی بست در هم یاد و شات و سیکه برسد نزد وی صدقه بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی بنت لبون است پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدید او را بمصدق بست در هم یاد و گو سفند حاصل آنست که اگر بمصدق کمتر از او بدید چیزی دیگر یا آن ضم کند و اگر بیشتر دهد بمصدق چیزی بوی و بدید پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی این لبون است نه بنت لبون یعنی زن ماده پس قبول کرده می شود از وی همان این لبون نیست واجب فیها چیزی و درین دلیلست که فضیلت انوثت منجر میگردد بفضل سن از زکوة غنم پس همینست درین قول و فی صدقة الغنم فی سنا متجا و در صدقه گو سفندان بیرون چرنگا بدلست از صدقه غنم با عاده عامل و لکن خبر مقدمست و سانه از گو سفند آنست که بچر دو حلق داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی شرطست و جوبه کوة غنم و به قال الجمهور و مالک ربیع گفته شرطست و داد و گفته شرطست و در غنم باین حدیث گویم و در اهل حدیث بنز بن حکیم که نزد او بود و در نسائیست باین لفظی کل سانه ابل الحدیث آری در گاؤ ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم در مصنف گفته شرط دیگر سومست که در کلابی مباح چرا کند پس اگر کلام ملک باشد از سانه گویند یا معلوفه و دو وجه آمده است و از نظر نزدیک فقیر بنما

انبات است که ریاضات کرده باشد زرع اشبیه می شود و اگر نگردد باشد بکلانی صلح اشبیه می شود و شرط نوم و غنم خود است از لفظ و بی سامنه
الغنم و در ابل بقدر بقیاس آن بود و گویا در ابل تصحیح آن نشده زیرا که ابل در عرب البتة سالمه می بود نه بخلان غنم که بعضی آن را بجن و معلون
می بود پس اگر در اکثر سال علت می دهد بروی زکوة واجب نیست و اگر علت می دهد قدری که براد آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
در صحرا می چرد زکوة واجب است انتهى اذا كانت اربعین الی عشرین ومائة شاة شاة و قتی که باشند چهل تا یکصد و بیست گوسفند
یک گوسفند است شات اول مجرور است زیرا که تمیز مایست و عام است از ذکر و انشی وضان مغز و شات دیگر مبتدا است و خبر وی قول باوست
فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شات است تا یک صد و بیست فاذا از ادت علی مائتین الی ثلاث مائة ففيها ثلث شایة
پس چون زیاده شوند برویست تا صد پس در آن سه گوسفند است فاذا از ادت علی ثلاث مائة ففي كل مائة شاة پس
چون زیاده شوند بر صد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند است ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم است تا آنکه چهار صد رسد و این قول
جمهور است و در ولایتی از احمد و بعضی کوفین است که چون زیاده شود بر صد صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا كانت سائمة الرجل
ناقصة من اربعین شاة شاة واحده پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انما زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربی فمکر آنکه خواهد صاحب آن
بطریق نفل چیزی بدهد و کلا مجمع بین منصرف و جمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی است مالک چهل گوسفند را و واجب
در وی یک شات است پس رفت و خلط کرد و چهل شات شخص دیگر تا بگرد و صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بست شات مخلوطه بست شات دیگر
پس تفریق کرد تا بحد نصاب نزد شافعی گفت و این هر دو احتمال دارد نمی مرتب المال را و بی مساعی را قاله الخطابی و کلا یفرق بین مجتمع
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گرد و در وی زکوة یا مردی است که او را بست
شات بود و واجب در وی یک شات است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا بست شات واجب گرد و شواکافی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح
و ملحق و خلطه است اگر چه مالکان مختلف باشند چنانکه اوله بران ال انرا انتهى گویم و درین جا دلالت است بر عدم جواز حیدر شرع مرا مالک مال
و مساعی هر دو را با هم و باب تحریم حیل را حافظ ابن قیم شرح در اعلام الموقعین استیفا می کند کرده که فوق آن تصور نیست خشية الصدقة
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و احتیاط با تکلیف و ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفت ترس و گونه است
ترس ساعی و قلت صدقه و ترس مالک در تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکند و خوف او است صدقه
و ما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعا بینهما بالتسویة پس بدست یکه آن
دو شریک رجوع کنند میگوید که برابری بیانش آنکه مثلا دو مردند در دو نیست شات شریک یکی را چهل شات است و دیگری را صد شات است پس
واجب گرد و بر اول یک شات و بر دیگری نیز یک شات نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شات بانی بر ثانی و در سبل مثال تراخ خلیطین چنین
گفته که یکی را مثلا چهل گاو دست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک است پس ساعی از پنجاه گوسفند ستاند و از سی یکی تبعیه و با ذل مسند چون
بست مساعی بر خلیط خود و با ذل تبع چهار سباع زیرا که هر واحد از دو سن واجب است بر شیوع گویا مال ملک یک کس است و در وی ذیل است بر آن
چون ساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بروی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده که از او بشود
و اگر گویند که هر دو مساوی اند و در حق و ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و کلا شخصی فی الصدقة هر صفة و بیرون آورده نشود و او را نشود

در صدقه در اهل غنم و بقر نیز آن سال که دندان می افتاده باشد و لا ذات عوار و نه خداوند عیب نقصه مان عوار بفتح عین ممل عیب
و نقص ظاهر امر ادعایی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغیبه العین است و بالفهم بمعنی عوار العین
پس داخل باشد در آن مرض در سبیل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات اجیب بود چنانکه در حدیث ابی داؤد است از عبدالمد بن سعید
الغافری هر فوقاً باین لفظ که داده نشود در صدقه هر سه و نه در نه و نه مرضه و نه شرط بلیمه و لیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی بخوبی است
از شما خیر او را و نه امر که شمارا بشمار او راه الطیرانی با سنا و چند و در نه از درن است بمعنی چرک یعنی جربا و شرط بلیمه بمعنی مال روی است و گفته اند
صغار و شمار آن قاله فی النهایه و لا تیس و نه تیس بفتح فوقانیه بسکون تخانیه در آخر سین جمله بزرگه آنرا تله گویند و زیاده کرد شوکانی در مختصر
و نه خرد سال و نه اکوله و نه بزبا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی و این بروایت مالک در سوطا و شافعی از سفیان بن عبدالمد ثقفی است که نمی کرد عمر
بن الخطاب بصدق را از نیک بگیرد و اکوله و بزبا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند
و اکوله شاقی است که عاقر باشد و بزبا شاقی است که پرورده شده است و زغانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل است و فحل غنم چند بر گو سفند زیرا که
مالک ثل محتاج است باینها اگر چه از خیار مال می نباشد الا ان یشاء المصدق مگر آنکه بخواد صدقه ستانده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلافاً
کرده اند و ضبط وی اکثر بر آنند که تشدید است و مجلسش متصدق بود تا ارباب صدق بمل کرده و صداد او غام کردند و مراد بدان مالک است و استثنای راجع است
بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انرا نباشد از خیار بود و مالک امیر سده که مال فضل در صدقه بر آرد و محتمل است که راجع باشد بسوی هر سه
و مفاد آن بود که مالک است بر آوردن هر سه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت می اکثر از وسط بود و درین خلاف است در میان مفرعین
و گفته اند که ضبط و تخفیف است مراد بان ساعی است و این ال است بر آنکه ساعی راست اجتهاد و نظر اصیل برای فقرا و وی گویا بچو و کیل است پس
مشیت او مقید باشد بصالح و عائد باشد استثنای بسوی هر سه و همین است مهل در استثنای ما عرف فی الاصول و این وقتی است که غنم مختلف باشد
و اگر همه معیب یا تیس نباشند کافی است اخراج یکی از آنها و مالکیه گویند بخرد و گو سفندی که کفایت کند عملاً بظاهر الحدیث و لیکن در قاموس گفته
المصدق کحدث اخذ الصدقات و المتصدق معطیها انتهی و این بیان زکوة غنم است و زکوة ابل و بقر بالا گذرشته و اما زکوة فضة پس قمل است
و فی الرقة و واجب و زقره و رقه کبیر را و تخفیف قان بمعنی سیم خالص و بچسبیدن و رقی سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینها مطلق سیم
سابع العشس چهل یک است در مصنف گفته نصاب فضة و صد درهم است و نصاب ذهب است متقال زکوة هر دور ربع عشر است و مالک در حدیث
الی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از زقره صدقه در کتاب عمر و روایت کرده که در سیم چهل یک است و مالک گفته سنتی که اختلاف نیست
در آن نزدیک آنست که واجب میشود زکوة در سیم نینار از ذرهبان که واجب می شود در دو صد دراهم و در همین که زکوة بدان معین شده
اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری این اختلاف فاحشی است که جمع آن
نموان کرد شعیره بلا و ناسبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گدای شقیم حساب دیگر گفته اند که شش
دو این را که اهل حرین امر و زدی وانی گویند بحدیث قان وزن کردیم آن نیز مختلف بر آمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیره و بعض
نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از ایجاد است شده که در هم سه ماشه است کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و درین
یک متقال است و نسبت در میان متقال در هم آنست که ده در هم هفت متقال می شود و درین سله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی
علیه و سلم متنوع نمودند احتیاطاً اخذ اقل است و الله اعلم انتهی گویم در باریه گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد درهم است وزن سبعة است

که ده درم از ان برابر هفت مثقال باشد و همین میزان جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بدان مستقر یافت و در شرح و تفصیلاً گفته یک درم باین وزن سبعة نیم مثقال بیست و پنج حبه است پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بیست و چهار است و قیراط پنج جو پس یک درم چهار و قیراط بوزن هفتاد و چهار رتی چهار جوست پس هفتاد و چهار حبه و نیم رتی است بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه و یک نیم رتی شد و یک درم دو ماشه و یک نیم رتی شد و ده درم شریعی بیست و دو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی پانزده چارم کم تقریباً باشد پس دو صد درم که نصاب زکوة است باین حسابی شش توله و پنج و نیم ماشه می شود و واجب از زکوة در این ده ماشه هفت نیم رتی است و بحساب روپیه چهل روپیه تقریباً یعنی سی و نه روپیه و دو وازده آن و یک نیم پانزده کسری کم خواهد شد واجب در ان ربع عشر چهل است یعنی یک روپیه و اگر بقدر پنج حبه زیاد شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلاً بیفزاید یک روپیه و سه آن کسری زیاد بر بد و در زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی است زیاد نباید داد و زیر آن نیز حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر چهل روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاد شود و یک روپیه بد و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آن کسری زیاد بر بد و در هر زیادت همین قدر خمس معتبر است مثلاً در چهل و شانزده روپیه که زیادت دو خمس است یک روپیه و شش و نیم آن تقریباً می باید داد و نصاب طلاست مثقال است و مثقال بیست قیراط که بوزن بیست و پنج رتی که مقدار سه ماشه و یک رتی است پس یک مثقال بمقدار سه ماشه و یک رتی شد و است مثقال بمقدار شصت و دو نیم ماشه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم ماشه شد این است نصاب طلا و بحساب اشرفی راجع وزنش ده و نیم ماشه و نیم رتی است شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهل حبه که نیم مثقال است یعنی یک نیم ماشه و نیم رتی زکوة بر بد و قیمت طلای جدید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک نیم ماشه و نیم رتی طلا دو روپیه یک پانزده کسری زیاد می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطاً دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر النفع است و تفصیل سله در کتب الحقا و غیره باید جست فان کم تکن الا تسعین و مائة فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها پس اگر نیا شدیم مگر یک صد و نود و پنجاهی کمتر از دو نیست اگر چه یک درم کم باشد پس نیست در ان چیزی مگر آنکه نخواهد مالک آن چیزی بد یا اگر چه واجب باشد بطریق تطوع و از آن قول می صد و نود و تو هم می شود که چون زیاد شود بر صد و نود قبل رسیدن بر صد و دو صد و دو صد است حال آنکه چنین نیست بلکه در وی بجهت آنست که این آنقدر عقدت قبل مائة و حساب چون تجاوز می کند از احادیثی باشد ترکیبی بعقود و عشرات و مئین و اوف پس فکر تسعین نیز از همین جا است و من بلغت عنده من الابل صدقة الجزعة و لیست عنده جذعة و عنده حقة فانها تقبل منه الحقة و یجعل معها شاتین ان استیسر تاله او عشس بن درهما کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جزعه و نزد او جذعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گو سفند اگر آسان شوند او را یا باست در هم اگر نشوند دو گو سفند و در حدیث و لیست بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است و من بلغت عنده صدقة الحقة و لیست عنده الحقة و عنده الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسیکه برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد او جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد او و لعیطیه المصدق و بد یا در صدقه ستانند مقابل چیزی که زیاد شده است نزد وی شاتین او عشس بن درهما و دو گو سفند یا باست در هم کما سلف فی عکسه اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سایر اسنان مذکور شافعی آنست که تفاوت میان

به و حسن موافق حدیث باب ست و او ابوالخاری و روایت کرده اند این حدیث را احمد و نسائی و ابو داود و ترمذی و حسن خود اجماع
گفت که این کتاب بر نهایت صحت است و عمل کرد بران صدیق عینی رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یک خلاف نکرد و انتهی و روایت کرد آنرا
بخاری در مذمومین از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحیح کرده اند آنرا ابن حبان و غیره و روایت کرده اند
احمد و ابو داود و دارقطنی و عالم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را بکنین بگویند
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بران تا آنکه وفات یافت بجهه عمل نمود بران عمر
بن الخطاب و در گذشت وی روزیکه در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمین وجه جاری
کنند بجهه سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت است در حدیث انس و ابن عمر در
زکوة ابل و غنم و واقع است اجماع بران انتهی و **عن** معاذ بن جبل رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن روايت است از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فامرته ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبيعاً او تبيعة
پس امر کرد او را که بگردد از گاو و گوسفند و از هر یک ساله یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست
و من كل اربعين مسنة و بگردد از هر چهل گاو و دو ساله را یعنی میش و تبيع مذکور و مؤنث هر دو را ذکر کرد و در مسنة بر مؤنث انقضاء
زیر که در تبيع هر دو برابر است و در مسنة ماده متعین و نوزده خفیه در هر دو نوزده ماده برابر است و هر دو جانر است و بر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو
پس نیست در وی چیزیست تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد و یک تبيع و یک مسنة است تا هشتاد و در هشتاد و دو مسنة است پستتر همچنین قیاسند
ابن عبدالبر و او که گفته که نیست خلاف در میان علی که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث است و همین است انصاب جمع علیه انتهی و در
گفته حدیث ابل است بر وجوب زکوة در گاو و بر اینکه انصافش همین است که مذکور شد و بهو جمع علی الامرین و در وی لالت است بر آنکه واجب
نیست و کمتر از شتی چیزی و در وی خلاف است زهری را چه وی گفته که واجب است در هر چرخ گاو و یک گوسفند قیاساً علی الاطلاق و جواب
داده اند چه که ثابت نمی شود انصاف بقیاس هر دو می است که نیست در کمتر از شتی گاو و چیزی و این روایت اگر چه جمول الاستناد است و آن
مفهوم حدیث معاذ مؤید است و من كل حاله و بگردد از هر محتلم یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است آنرا ابو داود و مراد بآن
جزیه است از غیر مسلمان دینار او عدله افتح عین جمله و سکون ال جمله معافاً یا یک دینار یا برابر آن معاف می نسبت است بسو
معاف بر وزن مساجد قبیلک است در یمن ثیاب معاف می منسوب باوست و او ابوالخسنة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن
و هم دارمی و ابن حبان و دارقطنی و عالم و اللفظ لا محمد و این لفظ مذکور شد امام احمد راست و حسنه الترمذی و گفت
ترمذی حدیث حسن و اشارت الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد از خارج
این حدیث است و در بعضی نه الحدیث عن الاعمش عن ابی دائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فامرته
ان ياخذ ثلثين و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را از آن جهت ترجیح کرد که روایت
انصاف متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق بهرانی نسبت است از و ادعای بیانی ندارد و ابو داود
معاذ در یمن پس اقامت میان هر دو ممکن است پس حدیث حکوم بالاتصال است بر رای جمهور در سبیل گفته رای ترمذی رای بخاری بود در
لا بد است از تحقق لقائنتی گویم دارقطنی هم در عمل تهر تبيع روایت مرسله رفته بهمین وجه مسروق از معاذ سماعت ندارد و با لفظ کرد

ابن خزم در تقریر آن وابن القطان گفت عدم سماعت محتمل است و البقی حکم بانصال است و ابن عبدالبر و تمهید گفته اسنادش متصل ثابت صحیح است و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مسلمین اثبت اند از مسندین انتمی و بیعی در سنن کبری گفته که ابو بکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مسلم باشد حجت نیست و عبدالحق گفته نیست در زکوة بقره حدیثی که سخنش متفق باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع بر آن نیست خلاف در گو که در هر پنجاه بقره یک بقره است پس اخذ بدان واجب است و آنچه کمتر از این است مختلف فیه است و نیست نص در ایجاب آن و عقب کرد او را صاحب امام محدث طویل عمر وین که در دیات و غیره است زیرا که در آن در هر سی بقره یک تبیع است جنع یا جنعه و در هر چهل با توره یک بقره اندافی التلخیص و صححه ابن حبان و الحاکم و غیره کما سلف و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جداه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تؤخذ صدقات المسلمين على مياهم ثم گرفته شود صدقتهای مسلمانان بر

آبهای ایشان رواه احمد و لابی داؤد من حدیث عمرو بن شعیب ایضاً لا تؤخذ صدقاتهم الا في دورهم گرفته نشود صدقتهای ایشان مگر در سر راهها و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و زنجب هر دو در حجم و سحر الا اول بلام و ثانی بزون مراد و جلب آنکه فرو و آید ساعی جای دور و امر کند خداوندان ما شید را که کشیده یارند ما شیه خود را در جای که فرو داده است و جنب آنکه خداوند ما شیه دور و روز از جا و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو معنی حسنه است از جهت حصول تقرب و مشقت و اول بر مصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و در اینجا تفسیری دیگر است که حدیث از باب خارج میکند و احادیث و ال اندر آنکه مصدق نزد مال برود و صدقه گیرد و لفظاً از جهت خاص است بزکوة ما شیه لفظاً بود او دعاء بر صدقه را و هم بود او از جابر بن عتیق مرفوعاً آورده سر انجام است که بیایند شمار سواران ببخوش پس چون بیایند شمار جا گوید بیا و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسها خود را و اگر ظلم کردند پس بر جانمانی خود و رخصی کنید آنها را زیرا که تمام زکوة شمارضای آنهاست پس این روایت و ال است بر نزول آنها باهل اموال و رخصی ساختن ایشان آنها را و اگر چه آنها ظلم کنند و نزد احمد است از حدیث الشک گفته آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدیم زکوة و او را کفم آنرا بسوی رسول تو پس تحقیق بر می شود م از ان بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و اثم آن بر کسی است که بدل کند آنرا و مسلم از حدیث جابر مرفوعاً آورده که راضی گشتید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدستیک مردم از صدقین می آیند ما را و ظلم می کنند و لیکن در بخاری است که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب است بروی پس بد مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین طریق است که این جایی است که زیاده ستانند و طلبیند از واجب بدون تلویل و این احادیث جایی است که تاویل طلب کنند و اگر چه صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف تلخیص گفته و درین باب است از عمران بن حصین رواه احمد و ابو داود و النسائی و الترمذی و ابن حبان و صحاحه و از انس رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و صحیح و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على المسلم في عبادة ولا فريضة صدقة نيت بر مسلمان و نیت وی و نه سببی صدقه خفیه گویند مراد بنده خدمت و سب سوار است رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حق تعالی از صدقه سبب و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد و مسند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از جابر

آورده اند که فرمود آنحضرت تحقیق عفو کردم شمار از صدقه و سبب برده در سفر سعاده گفته عادت نبوی نبود له از سبب برده و در از زکوة
 زکوة بستند و این سله مختلف فیه است و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة است در آن و به قال الشوکانی و مذمب شافعی و صاحبین نیز همین است
 که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان است و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده است یعنی صاحب خیل حق خدارا بدو
 و رقاب او پس مراد از آن نزد شافعیه غمخواری و خبر گیری آنهاست بدانگاه و آب و دفع ضرر از آنها و حقیقه گویند که مراد با سبب که در آن صدقه
 نیست اسپ غازیان است و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب غیره است که در شرح فارسی مختصر
 شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاد نبوده است بلکه محمول بر رضا
 ارباب خیل است و تحویل ناظر در تطوع است و میل خاطر صاحب جمه الله البالغه نیز همین جانب است چنانکه گفته اما خیل پس قلیل لصره است
 یعنی نسل او بسیار نمی شود و در اقطار سیره مثل ترکستان انتهی پس راجع عدم وجوب است و مسلم و مسلم راست از حدیث ابی هریرة
 لیس العبد الا صدقة الفطر نیست در برنده مگر صدقه فطر در سبیل گفته حدیث نص است در آنکه نیست زکوة در عبید
 و نه خیل و این اجماع است در آنچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیل که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در و خلاف و تفاسیل است
 مر حقیقه را و احتیاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة درلهم اخرج الدارقطنی والبیهقی و ضغفاه و جواب داده اند که این بمقاوم
 حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و درین باب با صحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل
 فی عبده و لافرسه صدقه روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای ابا سعید ابو هریره گفت عجب است از مروان من او را حدیث
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گویم می گوید ای ابا سعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد بدان فرس
 غازی است و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر سبب یک دینار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب
 نیست در خیل و اگر چه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب است باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع
 با این خلاف ظاهریه انتهی و عن بعضی بفتح موحده و سکون ما و زاتابعی مختلف فی الاحتیاج است یحیی بن معین درین ترجمه
 گفته اسنادش صحیح است وقتیکه من دون بهز نفعه باشد و ابوحاتم گفته بهوشیخ یکتب حدیثه و لایحجج به و شافعی گفت لیس بحجة
 و ذهبی گفت ما ترکه عالم قط بن حکیم بن معاویه بن حیدة القشیری بفتح حای مطه و سکون تحتیه و فتح وال عن امیه عن جده
 هو معاویه بن حیدة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون
 در هر بیرون چرندة شتر در چهل یک بنت لبون است آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بر سینه دیگر که زائیده است و گذشت
 در حدیث النسک بنت لبون واجب است درسی و شش تا چهل و پنج و این صادق است بر اینکه واجب است در چهل یک بنت لبون مفهوم
 عدد در بیجا مطوح است یا ده و نقصاناً زیرا اننطق صریح که حدیث النسک است معارض اوست لایفرق الا بلی عن حسابها
 بداند کرده نشسته شتران را در شمار خود یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارو من اعطاها مو تخرها بها
 فله اجرها هر که داد او از امید اجر و ارنده بدان پس راست اجرا و من منعها فانها اخذوها و هر که منع کننا ترا و ند پس ما گینه ایم آنرا
 و شطر ماله عن مة من عن مات ربنا و نیمه مال او تا وان است از تا و انهای پروردگار ما معنی عزمه جدد است یعنی در اخذ
 وی جدا کنیم زیرا که واجب مغر و غم است و عزمه مرفوع است بنا بر خبرت مبتدای محذوف و نصب می بر صدقیت است و این مصدر است

مردم نفس خود مثل لعن علی الف وجمع اعترافا و ناصب فعلی است که دلالت میکند بر آن جمله فاما آخذوها لایحل لای محم منها شیء
 حلال نیست برای آل محمد از آن چیزی رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و صححه الحاکم و علق الشافعی القول به علی ثبوت
 و تعلیق کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوتی زیرا که وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم
 بدان ابن جبان گفت بنظر خطا بسیار میگرد و اگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات و وی از کسانی است که تخلف میکنند خدا را در و
 و با جمله حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقهر و جبر و ظاهراش آنست که این اخذ جمع علیه است و برینکه نیت امام کافی است و مجزی است
 از کسی که بروی زکوة است اگر چاره زوی اجز قوت شده مگر واجب ساقط گردیده و قول می شطرا مال عطف است بر ضمیر منصوب در آخذوها و مراد
 از شطرا بعضی است و ظاهراش آنست که این عقوبت است باخذ جزوی از مال برین او را از خارج زکوة و گفته اند که این منسوخ است اما مدعی
 دلیل بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکر کافی اشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بنابر جواز عقوبت
 بمال زیرا که روایت و شطرا مال بضم شین فعل سببی برای جمول است ای جبل مال شطرا و بتخیر علیه المصدق و یاخذ الصدقة من غیر شطرا
 عقوبت منتهی زکوة گویم در نهایت است قال الجری غلط الراوی فی لفظ الروایة فانما هی و شطرا مال ای یجبل مال شطرا من تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد
 و مثل می صاحب ضور النهار هم مائل شدن در سبب گفته و ذکر کرده ایم در حواشی می که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیرا که
 گرفتن از بهترین و در حدیث عقوبت است باخذ زیاده بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است
 باین در حواشی ضور النهار قبل وقوف بر کلام می و دیدیم نووی را بعد مدت طویله که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه بطریق دیگر سبب
 گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال و لفظ می اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من غیر الشطرا من فقد اخذ
 زیاده علی الواجب و می عقوبت بل مال مگر آنکه این حدیث بنظر اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت مخصوصا در مانع زکوة نه در غیر و
 و این شرط ماخذ حکم می حکم زکوة است در آخذ و صرف و لاحق نمی شود بزرکوة غیر او درین حکم زیرا که آن بقیاس عمل باید بود و نیست بطن بر علت و
 و غیر نص از آنکه علت مفیظن محمول نیست یا چون حرمت مال مسلم مقرر باشد باذنه قطعیة همچو حرمت خون می پس حلال نیست گرفتن چیزی از آن
 مگر بدلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بنظر وارد شده احادیث جزطن افاده دیگر نکند پس بحث می چه قسم می توان گرفت و بر
 مقدم تواند شد لیکن اهل امر درین اعصار سه سال کرده اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی که منکر است نزد شرع و عقل و مناط ولایات برهما
 نهاده اند که از شرع و دین هیچ شیء امر نمی شناسند و نیست در قصد و نیت ایشان مگر قبض مال از هر سبب که بروی ایشان را ولایت حاصل است
 و این را در فتاویب نام کرده اند و از ادراجت اقوات کس اطمیان و عمارت کن در اوطان صرف می کنند فاما نایب و انا الکتب را چون بعضی
 از ایشان آنچنان اند که حدیث یا شرب سکر را ضائع می کنند و بران مال بگیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند و این همه مجرم است بضرورت
 و ینیه لکنه شاب علیه البکیه و شرب علیه لصغیر و ترک علماء النکیه فاذ بشر فی الامم الخ طیاره انتهی کلام اسبل و ح - علیه السلام
 قال قال رسول الله صلک الله علیه وسلم اذا کانت لک مائتا درهم و حال علیها الحول ففها خمسة دراهم
 چون باشد ترا و صد درهم و حوالان کنند و بکنند بران یک سال کامل پس واجب است پنج درهم است و واقع است اجماع برینکه فصل نقره و و صد
 درهم است و نیست هیچ یک مخالفان مگر این جمیع اندلسی و خراسانی و قیبه که در حدیث آینده بیاید و صد درهم است زیرا که وزن
 هر اوقییه چهل درهم است در مالایند گفته نصاب سیم و صد درهم است که پنجاه و شش روپی سکه دهل و وزن آن می شود انتهی در کاشیه

وی گفته وزن دو صد درم شرعی بجا و دو نیم توله می شود پس از روپیه لکنه که یازده ماشه می باشد بجا و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه
کلدا چون در وزن یازده ماشه و چهار رتی است پس قدر نصاب از آن بجا و چهار روپیه و نه ماشه سیم میشود انتهى در سبب گفته حدیث دلیل است بر آنکه نصاب
نصفه دو صد درم است و این اجماع است و خلافی که هست در قدر در هم است فان فیة خلافا کثیرا سرده فی الشرح و لم یأت بما یشتفی و بما تسکن بنفس الیه
فی قدره در شرح دیرری گفته هر در هم شش و اینست و هر در هم هفت مثقال و متغیر نشد در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند مسلمانان
برین و مقرر کرده است در سناری بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده و برای حنفیه بیست و آنکی زیاده است و نصاب سبب
نزد حنفیه بیست است بعد گفته و این تقریب است و دروی این است که قدر زکوة دو صد درم ربع عشر است و هو اجماع انتهى گویم بیان وزن
سبعه و قدر نصاب زر و سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء اللطیفی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی
مثقال و در هم تشویش حاصل شده بود زیرا که سخات هندوستان توله و ماشه و رتی است و اینها در عرب نیست و سخات عرب شعیرت و قیاط
و امتحان کرده شد که شعیر عرب و هندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار در هم راهی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح سنه
یافته شد که در هم شش دانق است و دانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه و قدری بر آمد آنقدر در بعضی دو شعیره بشعیر هندوستان
و در بعضی کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پا و ماشه بر آمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی است و مثقال
مختلف نبود در اول اسلام لهذا معیار در هم مثقال را نهادند و بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی است چهار ماشه و نیم ماشه می باشد شاید بعضی قلیل
کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دینار عرب اخذ کرده شد آدمیم بر نقل از کتب بهقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه
نقود مختلفه از دینار عجمی آوریدند و همان معمول رایج بود چون حضرت عمر خلیفه شدند و دینار عجم مفتوح شد و دینار ضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمر کبری تطبیق آن بجات زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ده درم صغیره و ده درم متوسطه و ده درم کبیر جمع کرده که اخته قسمت
علی السویه کردند سی درم متساوی القدر هم رسید بوزن سبعة یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمود و از سوق کلام فهمید
میشود که در زمان آنحضرت شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعضی آن در هم صغیره بود و بعضی کبیر و بعضی متوسط همان مثال
امروز هم که نقود با خود دارد و معامله بیع و شرا میکند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری با هم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر شد
پس در صورت خلط چون علی وجه تحقیق کثرت و قلت و در وسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای شریف
رضی الله عنهم مقرر شد و در اهل آن زمان شایع گردید و بعمل آمد دلیل شرعی است بلکه اجماع است پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر همین
مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند سوله همان است و این سخن است که بسط میخورد اگر این راه را بگیریم دست ناویزنی در دست مانخواه ماند
بگفته فتوی نویسان تشویش خاطر شریف راه نهند شیخ طیب عرب در سری عرب می ماند درین سخات سخن بسوط دارد و آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که اسن از تقدیر بر خاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش و وبالاشد بالجمله مقرر میش فقیر و معتقد فقیر
همین است والله اعلم انتهى گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این است که در هم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر تمام
بعضی از آن در هم بیست قیاط بودند مانند وزن دینار که بیست قیاط است و بعضی از آن در هم ده و آنده قیاط که سه خمس دینار است و بعضی سه حصه
از پنج حصه دینار و بعضی ده قیاط که نیم دینار است پس اول یعنی درم که بوزن بیست قیاط بود از آن وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن
بمقدار ده دینار بود و ثانی یعنی درم که بوزن دوازده قیاط بود از آن زمان گفته اند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

و ثبات یعنی در همی که بوزن و در قیراط بود آنرا وزن خمسة یقینند زیرا که ده درم باین وزن مقدار بیخ و دینار بود پس واقع شد بسبب این اختلاف
نزاع و جدال میان مردم در داون و گرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و پسر را با هم
مخلوط ساخت و ازین هر سه نوع سه درم مساوی الوزن گردانید پس هر یک ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند
در هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازه و یتها در مغرب آورده که این جمع دراهم و صرت آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم
بصورت خمسة یخ بود بعد از آن در زمان حضرت عمر مدینه کشت چنانکه امر وزست بعده بر درم و دینار هر دو کلیه تو حید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله
و ناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه و سلم مفرود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاد است از درم معتبر الوزن در زکوة
پس نصاب بر دراهم مصر یک صد و شصت درم و در حبه می شود این است ترجمه عبارت بحر الرائق والله اعلم و لیس عليك شیء حتی یکون
لك عشرون درهما و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر است ازین مقدار که دو لیست در هم باشد تا آنکه باشد مزرشت
دینار و این مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی است از حسن بصری و طاووس خلکان آن و آن مروی است و بیان زکوة طلا
سابق گذشته و در سبیل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب است و قدر زکوة آن که بیست دینار است و در مروی نصف دینار است و این نیز ربع عشر
و عام است از هر فضه و ذهب مضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مر فوعا آمده لایحل فی الوریق زکوة حتی تبلغ خمس اوق اخرج الدر القطنی
و نیز مروی از حدیث جابر مر فوعا آورده که لیس فمادون خمس اوق من الوریق صدقة و اما ذهب پس مروی همین حدیث باب است و نقل کرده مصنف
از شافعی که مروی گفت فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد مروی صلی الله علیه و سلم در طلا نیز یا حدیثی که ما ز سیده است یا بقیا
و ابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل احوال و ذکر کرد در این حدیث را که نزد ابوداود و در دارقطنی است گویم لیکن قول تعالی
و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقوا بها فی سبیل الله الا یمکنه یمکنه بر بکنه و ذهب حقیقی است مراد تعالی را و بخاری
و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهب لا یفقه
لا یؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح و احمی علیه الحدیث پس حقیقی وی زکوة وی است و درین باب است چند احادیث که بعضی مروی شد بعضی
سرد باقی الدر المنثور و لا بد است در نصاب ذهب و فضه که خالص باشند از غش در شرح و تفسیر برین معراج است اذ کان الغش یا مثل اجره الضرب و التخلیص
قیس معراج به و به عمل الناس علی الاخراج منها انتبه حال علیها الحول و بگذرد بروی یک سال کامل و درین قید غایت عدل است و رعایت همی با
و الی که بعد از گذشتن حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن است و جولان حول جاهای علمایست
و در روایات مختلفه است جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود ظاهری گوید حول شرط نیست بلکه زکوة مال بر مالک مال چون بحد
نصاب رسد فی الحال واجب است بنا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید است باین حدیث و معاضد است شواهد
و دیگر و از شواهد است حدیث آینه از ابن عمر قفیح انصف دینار پس در مروی نصف دینار است و وزن و دینار موافق مشهور یک مثقال
و دینار از زر میشود چنانچه در هم از سیم منتخب اللغات گفته مثقال در هم و ثلث سبع در هم است و در قیاس موس گفته الدرهم سه دینار و در منتخب
وزن در هم شش دانگ گفته و ده در هم شرعی هفت مثقال باشد کما مر از او در هم شرعی را در هم بعلی نیز گویند زیرا که راس البعل نام ضربی از عجم است که
و قدر آن درم در پینا بقدر بیان کتب دست بود و با بجمه نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم رقی مشت اشرفی و بیخ و نیم ماشه
اطلافی شود و زکوة واجب در آن هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه است و این باعتبار توله و ماشه و رقی است چو توله و از ده ماشه می باشد ماشه هشت

ورقی چهار جوی باشد مشهورست که مثقال چهار و نیم باشد می باشد و درم سه ماشه و یک رتی و ده درم دو قول هفت ماشه هشت جوی میشود و نمازاد
 ذلك بحساب ذلك پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره پس بحساب همان نصاب است در رفع این روایت خلاف است چنانکه معلوم شود
 و بر تقدیر ثبوت دال است بر آنکه واجب است در زائد و باین قائل است جماعتی از علما و مرویست از علی ابن عمر که گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب
 از نوب و فقه پس در و یعنی در زائد در پنج عشرت در قلیل و می و کثیر و می و نیست و قص میان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی صدقه بر منفرد از نصاب بر مضان بسوی مضان این خلاف در ذمه و فقه است و اما جوی پس گفت نووی در شرح مسلم
 که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج و سق که واجب است زکوة آن بحساب آن نیست اوقاص در آن انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوساق من تمر و لاجب صدقه بر منضم خمس اوسق و این مقوی فقه علی و ابن عمر است که در بیان نقدین گذشت و لیس
 فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر آن مال سال کامل و شرط حولان حول ناظرست در سیر و فق
 رواه ابوداؤد و احمد البیهقی و الدارقطنی من حدیث انس و در وی حسان بن سیاه است و وی ضعیف است متفرد است بدان از ثنابت
 و رواه ابن ماجه و الدارقطنی و البیهقی و العقیلی فی الضعفاء من حدیث عایشه و در وی حارثه بن ابی الرجال است و او ضعیف است و رواه الدارقطنی
 و البیهقی من حدیث ابن عمر و در وی اسمعیل بن عیاش است و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف است و هو حسن شکوکانی گفته در اسناد
 این حدیث مقال است لیکن حافظ در بلوغ المرام تخمین می کرده و ترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی و قد اختلفوا فی رفعه
 و اختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر و عمیر است از شیخ خود عبداللہ بن عمر و وی راوی است از نافع پس موقوف کرد آنرا
 و تصحیح کرد و دارقطنی در عمل وقف او را و اطریقی دیگر است در سبل لفته روایت کرده است آنرا ابوداؤد و در مرفوعا از حدیث حارث اعور الاقول و
 نمازاد فی حساب مالک گفت نمیدانم این قول علی است یا مرفوع یا بخضرت و موقوف می لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی و این کلام ابوداؤد مفید است
 که در رفع وی بجملة اختلاف است و مصنف در تلخیص تنبیه کرد بر آنکه حدیث معلول است و بیان کرد علت او مگر دارقطنی جمله اخیر از حدیث ابن عمر مرفوعا
 آورده بلفظ لا زکوة فی مال امری حتی یحول علیه الحول نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول و لایق است که این کلام سبل
 گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال
 رواه مالک فی الموطا و الترمذی عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبدالرحمن بن زید بن اسلم عن ابیہ عن ابن عمر و رواه الدارقطنی
 و البیهقی ایضا من استنفاد مالا فلا زکوة فیہ حتی یحول علیه الحول کسی که بیا بد مال را پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی
 یک سال رواه مرفوعا در وی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم الحنینی عن مالک عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی استحق
 حنینی ضعیف است و صحیح از مالک موقوف است و در وی البیهقی عن ابی بکر و علی و عایشه موقوف علیهم مثل ما روی عن ابن عمر و گفت اعتماد
 درین باب بر آثار ابی بکر است مصنف گفته حدیث علی لابان اسناده و آثار معاذا و بنید پس صالح لجمت باشد و الله اعلم انتهی و الراجح
 وقفه و راجح وقت اوست و هو الصحیح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع است زیرا که نیست مسرح اجتهاد و ادان و مؤید اوست
 آثار صحیح از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حولان کرد بر وی حول لافق است مبادرت با خراج زکوة شافعی و بخاری و تاریخ از حدیث عایشه
 مرفوعا آورده که ما خالطت اصدقه مالا الا اهلکته و زیاده کرد جمیدی بکون قد وجبت علیک فی مالک صدقه فلا یخرجها فی مالک الحرم الحلال
 این تمییه و مفتوح گفته قد حج بن بریق زکوة بالعبین و عمر علی رضی الله عنه قال لیس فی البقر العوامل صدقة

وگفت علی نیست در گاوانی که کاری کنند مثل شکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنانچه در سپان سوار می عبید حضرت چیزی نیست این نزد ائمه ثلاثه است و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة است رواه ابوداؤد و حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مقرر عاقل چیزی و ظاهرش بر است در سائمه و مخلوق و ثابت شده است شریعت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بنزاد ابوداؤد و نسائی و میری گفت و الحقت البقرهما و الدار قطنی و درین باب است از ابن عباس نزد وی پس بنده ضعیف از حدیث جابر و صحیح موقوفه و استناد وی نیز ضعیف است گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق انصاری و عاصم از علی رضی الله عنه است موقوفه و مرفوعه و الراجح وقفه ایضا و راجح وقفه او است بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت کرده است آنرا نقیلی از زبیر بطریق شک در وقت یارفع و رواه ابوبیر عن زبیر مرفوعه و عن غیر زبیر عن ابی اسحق موقوفه انتهی مصنف گفته و این نزد ابوداؤد و ابن حبان است و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بقاعده خود در توشیح عاصم بن ضمیره و عدم تحلیل بوقت و رفع و در سبیل گفته ذکر کرده است آنرا مصنف بلفظ لیس البقر العواجل شیء و رواه بلفظ الكتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطنی و در وی متروک است و دارقطنی از حدیث علی آورده

و آخر حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المیشرة صدقة و ضعف البیهقی اسناده **و عن** **عمر** **بن** **شعیب** **عن** **ابیه** **عن** **عبد** **الله** **بن** **عمر** **بن** **العاص** **رضی** **الله** **عنه** **ان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **قال** **بدر** **ستیکه** **ان** **حضرت** **خطبه** **خواند** **پس** **گفت**

آگاه باشید من ولی بیت الله مال فلیتم الله له که ولی شد و نگاه داشت تیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای لای فیه آمده و لای یتزکک حشته تا کله الصدقة و نگذارد مال تیم را بی تجارت تا آنکه نخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا بلاغ عن عمر بن الخطاب گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکنند آنرا زکوة و هم در وی است از قاسم بن محمد که گفت عایشه مشغول شد مر او بر دوی را از ان من که بودیم تیمم در پرورش او پس می بر آورد از مالهای ما زکوة در مصنفی گفته درین سلسله و قول مشهور است واجب می شود و واجب نمی شود منظور اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او با مال باشد نه بحال صاحب مال و منظورشانی حدیث رفع القلم عن ثلاثه است انتهی رواه الترمذی و الدارقطنی و البیهقی شوکانی و در روایتی گفت واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخن است که ابا می کند ذمین سامع از ان و لیکن چون مراجعت میکند با نصاب می آید در جائی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین است بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوام اسلام است و نیست خلاف درین که از ارکان اربع که زکوة پنجم است هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر دلیل است آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شرع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی است که حکم فرمود با تجارت در اموال غنای میان زکوة آن مال را نخورد و حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و آنچه مروی است از بعضی صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است با بندگان چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر آن سالها و وقتی که دفع کند مال را بسوی تیمم خبر دهد او را بچیزی که در آن زکوة است تا اگر نخواهد زکوة دهد مال خود را پاک کند و اگر خواهد نهد و روی مشاء عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام است که **حذرن** **أموال** **الیتیم** **و ما** **اندان** **گویم** **این** **ممنوع** **است** **چون** **نیست** **خطاب** **درین** **آیت** **مگر** **کسی** **را** **که** **صالح** **خطاب** **است** **و صالح** **خطاب** **نیستند** **مگر** **مکلفین** **و نیز** **خطابات** **و بقیه** **ارکان** **سائر** **کالدیف** **که** **اتفاق** **است** **بر** **عدم** **و** **جوب** **آن** **عام** **است** **پس** **اگر** **در** **زکوة** **هم** **عموم** **خطاب** **سوغ** **باشد** **برای** **ایجاب** **آن** **بر** **غیر** **مکلفین** **باید** **که** **در** **غیر** **این** **رکن** **نیز** **خطاب** **بر** **عموم** **بود** **و آن** **باطل** **است** **بالاجماع** **و آنچه** **ستلزم** **باطل** **باشد** **باطل** **است** **و آیه** **فخر** **من** **أموالهم** **صدقة** **دلالة** **دل** **در** **بر** **عموم** **و جوب** **زکوة** **بر** **صبی** **و** **جذبه** **ن** **زیر** **که** **قوله** **تعالی** **لنظنهم** **هو** **و** **ن** **که** **بچه** **سوار** **در** **تطهیر** **و تزکیه** **صبی** **و** **چون** **همچون** **همچو** **معنی** **نیست** **غرض** **که** **اموال** **عباد** **حرام** **است** **بنص** **کتاب** **سنت** **متخلل** **نمی** **شود** **او** **را** **مگر** **ترا** **صی** **طیب** **نفس** **و** **رو** **و** **شرع** **مانند** **زکوة** **و** **دیث** **و** **ارث** **و** **شفعه** **و** **مانند** **آن**

پس هر يك از اين گمان است که مال کسی از عباد الله خصوصاً کسی که قلم تکلیف از وی مرفوع است حلال است واجب است بروی آوردن بر این و بر نصف است
و قوت بر موقوف منع تا آنکه منزه خرج گرداند و او را دلیل بر واجب نگردیده است خدای تعالی بر والی یتیم و محنون بر آوردن زکوة از مال وی نه حکم داده است
ولی با آن و نه او را اجازت بلکه وارد است و مال تمام آن قواعد که مستصحب می شوند از آن دلما و متراجعت میگردند از آن افنده انتهی گویم نمند
خفیه نیز همین است که نیست در مال صبی همچون زکوة و نذر اید ثلاثه واجب است و گویند ولی از طرف وی او کند و حق همان است که شوکانی گفت
و خفیه بدان رفته و لیکن در حدیث ابن مسعود نرد بهیفتی که گذشت سخن است شافعی آنرا تعلیل با نقطاع کرده و راوی وی یث بن ابی سلیم است و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابی عباس آمده در سنادش ابن لیسیم است و وضعیف است و اسنادش ضعیف است زیرا که در وی مشتی بن ابی حاجب است بشدت
بای موصوفه در روایت ترمذی و وی اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی وضعیف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه مروی است
از عمر و بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفاً علیه و گفت من با پرسیدم احمد را از این حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مشنی از عمر و راه الله از طرف
من حدیث ابی اسحق اشیبانی ایضاً عن عمر و بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنبری است و او وضعیف است و مندل لقب اوست و نام او عمرو
و هم از حدیث عمری از عمر آمده و عمر می وضعیف متروک است و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وضعیف است و گفت واقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمر و بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح است مصنف در تلخیص قضیه و آتاه قصد الترتیب
وله شاهد که مرسل عند الشافعی صحیح و مر او را شاهد می است مرسل نرد شافعی باین لفظاً استخوانی اموال الايتام لاتا کلها الزکوة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخرجه من روایت ابن جریر عن یوسف بن مالک مرسل و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیح در اجاب زکوة مطلقاً و مروی است مثل حدیث عمر و ایضاً از انس و از ابن عمر موقوفاً و از علی رضی الله عنهما و واقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مر آل ابی رافع را اموال نرد علی پس چون او آنرا علی بایشان باقتند که ناقص است پس شمار کرد و نرد با زکوة پس یافتند تمام
و آمدند نرد علی فرمود شمامی دستید که نرد من مالی باشد که زکوة آن ندهم و از عایشه است نرد مالک که وی می بر آورد زکوة ایتام که در کنار پرورش او
بودند پس درین آثار و دلالت است بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب است بر ولی اخراج آن و این را می جمهور است و مروی است
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف رفته اند بر ابن عباس جماعتی باینکه لازم است او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم اوله
نه غیر آن حدیث نزع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل است در غیر وی که حدیث فی الرقة بیع عشر انتهی و عمر و عبد الله
بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا اتاه فقو بر صدقه فصره لفت بود آنحضرت چون می آورد نرد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مرد مصدقات
و زکوة خود را پیش آنحضرت آرد و آنحضرت در مصدقات آن صرف کند قال دعا مسکروا ایشان را وی لفت اللهم صل علیهم و در روا
سل علی آل فلان خداوند آورد و در دست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی لفت عبد الله
پس آورد نرد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین است که چون می آورد مرد
نرد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیهم و از اینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان است و آل معتم است چنانکه آل اود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت در آن دخل اند گویم و این امثال امر و تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی
خذ من أموالهم صدقة الی قوله و صل علیهم هر چه درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را بر رحمت فرستادن بر آنست

وآنحضرت با لفظ آنرا بجا آورده چنانکه گذشته و داده شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت که آنرا جزیه النسائی گفته است و مروی زکوة نزد آنحضرت بپشت
 اللهم بارک فیہ و فی ابلہ و لفظ مصنف در تلخیص این است که درین باب است از اوائل بن حجر که فرستاد مروی تا قدر آنرا نزد آنحضرت یعنی زکوة و فکر کرد و اهل سن
 آنرا بگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم بارک فیہ و فی ابلہ انتهى بعض ظاهر به گفته اند که این لفظن واجب است بر امام گو یا که از امر که در آیت است افکار کرده
 و رد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را لفظن آن و منقول نشده پس امر در آیت مجمل است بر آنکه خاص است با آنحضرت
 زیرا که صلوة وی سکن است برای ایشان و مستلک کرده اند بحديث برجواز صلوة بر غیر انبیا و برینکه دعاء بر تصدق بمصدق و کرمه مالک
 و گفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعوله پس صلوة آنحضرت بر امت دعاست بر این آنها بپشت و صلوة ایشان بر وی
 دعاست مر او بر زیادت قرنی و زلفی و لند الاتق : یا نیست **و عن** علي عليه السلام ان العباس رضي الله عنه سأل

المتبيح صلى الله عليه وسلم في تعجيل صدقته قبل ان تحل بدريتيك عباس سأل كره آنحضرت را در شتاب دادن زکوة خود پیش
 از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل یکسر حاست از حلول من و حلول در مکان یکسر و ضم هر دو است که تا قالوا فرخص لك في ذلك
 پس رخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذہب حنفیہ و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و دلیل
 گفته حدیث دلیل است برجواز تعجيل زکوة باین سفته اند اکثر کما قاله الترمذی و غیره و لیکن مخصوص است جو از آن مالک و صحیح نیست از متصرف
 بوصایت و ولایت و مستلک کرده است مانع تعجيل حدیث لازکوة حتی بحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال است بر آن و جواب داده اند
 که معنی آنست که نیست و جواب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جو از تعجيل نیست و گو یا آن نماز قبل وقت است و جواب داده اند که نیست قیاس بالنص
 رواة الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و احمد و عبد الرزاق و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این مرسل است و مروی است

از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتمد بودیم پس بیشتر داد ما را عباس صدقته دو سال رواه البیهقی و رجال می ثقات اند لیکن در بعض
 انقطاع است ترمذی گفت و درین باب است از ابن عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تعجيل زکوة قبل محل وی در اسی و الله ان اهل علم آنست که تعجيل
 نکند و ببقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجيل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهى در سبب گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و ابن سنی
 و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی است که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال منی دانم که ثابت شده است یا نبیهقی
 گفت مرادش همین حدیث است و آن معتقد است بحديث ابی البختری از علی رضی الله عنه که تقدم و وارد است از طریقها با الفاظ که جمیع آن دال
 میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوة دو سال و روایات مختلف است در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی بیشتر داد و کتبا و افعال صحاح
 انتهى گویم در حدیث متفق علیه است از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت در زکوة عباس که این زکوة بر من است و مثل او بالوست گویند که آنحضرت
 زکوة دو ساله از وی بیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در آن امتناع عباس از تاوی زکوة مذکور است مساعد تسلف زکوة دو ساله نیست و لند بعضه
 اهل علم گفته اند که آنحضرت حلت داد و تاخیر کرد در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز است که مصلحت دهد و نظر مصلحت باین
 امر خاص بود با آنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل مصلحت خواهد بود نه حجت تعجيل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجيل بالاولی روا بود و دلیل تعجيل حدیث

علي است **و عن** جابر رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه قال ليس فيما دون خمس اواق من الورق
 صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة مد مسلم اوقی است یا در غیر وی بحذف اوست و هر دو صحیح است زیرا که جمیع
 اوقیه است و جائز است در جمع او هر دو و جکما صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون و او و کسوفان و تشدید یا چهل در رسم

پس پنج اوقیه دوست در هم باشد و ورق بفتح و او و کسر را یعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه است که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل در هم یک در هم است و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه تمام شود و دست در هم پس چون باشد دست در هم پس در
پنج در هم است پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابو داود و بعضی هر چه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند است و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الاصل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود است باضافت
و مروی است بتینون خمس ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر و القاضی و غیرهما و معروف اول است و نقله ابن عبد البر و القاضی عن الجیهوری انتهى و ذود
بزال صحیح از دو تانه یا از سه تانه و نیست واحد بل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون دلغت عربیت بر دو معنی واقع می شود و قوتعا
متساویا لیس احدی من الاخریکه یعنی اقل دیگر معنی غیر قال عمرو بن لا شتی و امر ذود ذود یک لای من غیر ی و قال تعالی
و الاخرین من ذویهم ای من غیر هم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر است پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را در اینجا بر معنی غیر و دخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا بر این از نض
نیست پس صحیح شد یقینا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از جب و تمر و واجب است در زیاده بر پنج شتر و پنج و سق بنص رسول الله صلی الله
علیه وسلم و باجماع متیقن بر این استی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من الشتر صدقة و نیست
در بیان از پنج و سق از شتر صدقه شتر مثله مفتوحه و سیم و سق بفتح و او و سین جمله شصت صاع و صاع چهارم و صد یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود و سق شصت صاع است و در روایتی از احمد و ابو داود و ابن ماجه آمده که و سق شصت صاع است گوئیم
سق حدیث جابر مذکور ضعیف است و رواه الدارقطنی و ابن جبان عن ابی سعید نخوعه و رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه ایضا عن ابی سعید نخوعه
گفت ابو داود و منقطع است زیرا که در سندش ابو البختری است و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابو حازم وی در ریاضت او را رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب است از عایشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شامعی پنج و ثلث رطل بغدادی است و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی است گوئیم صاع حجازی که نزد شامعی است بحساب میزان دیار یک آنار و یک نیم پاونیم چنانکه یک رومیه چهار است
و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاونیم چنانکه دو ماشه کم است بغوی گفته و سق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل است
و اوقیه چهل در هم را گویند و در هم کی شش دانگ است و در حدیث آمده است الوزن و وزن اهل بکة و المکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعة شتر را
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس حکم کرده نشود آنرا با اتفاق علما کذا فی المصنف گوئیم در سفر السعاده گفته در غلات و شمارشش
من شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد انتهى و در شرح و گفتی که در حدیث و فقه در زر و سق و ثمار خمسة اوسق گفته اند غلثا خمسة اوسق
بهین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهى رواه مسکودر سبل گفته این حدیث تصریح است بمغایم اعدا و یک ذکرش در بیان انصاب
گذشت آری نصاب طعام گذشته و ازین حدیث معلوم شده بغنی واجب از مادون پنج و سق که در پنج واجب است بمفهوم نفی و له ای مسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوسق من تمر و مثناة فوقیه و لاجت صدقة نیست
در چیزی که کمتر است از پنج و سق از خرما و دانه صدقه و این نهیب ایمة ثلثه است و نزد ابو حنیفه در خارج از از نهی عشرت است مطلقا کم یا بیش

مردنی و هیزم و گاه و محبت ایشان حدیث ما اخرجته الارض ففیة العشرست و روی النسائی مثله در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و تمر نطفان من الله تعالی بعباده و تخفیف او این بالاتفاق است در اول ثانی و در ثانی خلاف است بسبب معارضه حدیث آئینه انتهی و اصل حدیث ابی سعید متفق علییه این حدیث هم مصرح است با آنچه گذشت از ثانی اما حدیث مگر تمر که ذکرش گذشته و آوساق جمع و سق است بفتح واو و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع است و صاع چهارده است پس پنج و سق سه صد صاع باشد و نزدیک رطل و ثلث رطل است داودی گفته معیار روی که مختلف نمی شود چهار حقه است بهر دو کف مردی که نه عظیم الکفین است و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جرئت ذکک فوجدته صحیحاً انتهی انتهی

و عن سالم بن عبد الله عن ابيه یعنی ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقت السماء والعيون در چیزی که آب داده است آنرا آسمان بمطر یا تلج یا برود یا طل و چشمه یا یعنی انهار جاریه که می نوشاند از آن آب را با ساحت بغیر آنرا بآله او کان عشر یا یا باشد زمین عشری بفتح عین جمله و نامی مثلثه و کسر را و تشدید ثنائة تحقیقه در قاموس گفته عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شود بجانور و عاقل و گوی است که گنده می شود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبزها و تره ها و درخت خرما و کشتکار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و آخرت کارش کند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن برآید و مانند آن تعب نمی کشند عشری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس بدان قال الشيخ فی الترجمة گویند خطابی گفته هو الذی یشرب بعروقه الا انه عشر علی المار و ذکک حیث کان المار قریباً من جوارض فیغرس علیه فیصل المار الی العروق من غیر سقی در سبل گفته و فیها قوال آخر ما ذکرناه اقرها انتهی و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ وی اینست عشری چیزی است که آب می نوشد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بر لو و مانند آن بکشند العشر ده رایلی واجب است و این بیت است خبرش قوله فما سقت است یا فاعل فعل مخذون است ای فسیما ذکر بحجب و فیهما سقی بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است بکشیدین آب از چاه و جز آن نصف عشرت یعنی است یک است نضح بفتح نون و سکون فاعل جمله مراد بدان چیزی است که آب داده شده است بسانیه از ابل و بقرو غیره با من الرجال رواه البخاری و ابن حبان و ابوداود و النسائی و ابن الجارود و گفته ابوزرع صحیح و قف اوست بر این عمر و ذکره ابن حازم عن ابی اسلم و رواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی ابن ماجه عن ابی هریره و النسائی و ابن ماجه من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم او کان بعلا یا باشد بعل عوض قول می عشری و بعل بفتح مو حده و ضم عین در قاموس گفته آن مسکن عین است و تفسیر کرده است آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود با آنچه آسایش آب بخارده و آن نخلی است که بر گمانی خود آب می نوشد العشر ده رایلی واجب است و فیهما سقی بالسوانی و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده است بسانیه و بکشیدین آب از چاه و غیره نیم ده است مراد بسوانی دو آب است از ابل و بقرو نضح آنچه بغیر دو آب باشد همچو نضح رجال بآله و مراد از همه چیزی است که سقی آن بتعب معنا باشد در سبل گفته این حدیث و ال است بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بهار سا و انهار و حکمت می ظاهرت که آن زیادت تعب و عینا پس بعضی واجب را کم کردند رفقاً من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب است زکوة در طلیح و کشته مخ طارض بحسب آنچه مذکور شد

واین معارض است بحديث جابر و حديث ابی سعید و علی مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حديث اوساق مخصوص حديث سالم است و نسبت کوفه
در آنچه پیش و سبق فرسیده و رفته است جماعتی که از ایشان اند زید بن علی و ابو حنیفه بآنکه مخصوص نیست بلکه علی عموم وی باید کرد پس واجب
باشد در خلیل و کثیر آنچه زمین آنرا بر آورده و حق بلبل قول اول است زیرا که حديث اوساق حديث صحیح است و ارد شده است برای بیان قدری
که واجب است در آن زکوة چنانکه ارد شده است حديث دو صد در هم برای بیان وی با وجود ورود فی الرقة ربع العشر و گفته است هیچ یکی
که واجب است در خلیل فضه و کثیر وی زکوة و خللات در خلیل است که بعد نصاب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نسبت ورود حد
فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر آنچه واجب است در آن پس موقوف است بسوی حديث که مسبین است
بدو صد در هم همچنین درینجا قوله فیما سقت اسماء العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان آنچه واجب است در آن پس موقوف
بسوی حديث اوساق و زیاده کرد ایضاح آن قول می درین حديث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویند که ارد نشده است مگر برای بیان
دفع آنچه توهم می شود از عموم فیما سقت اسماء العشر چنانکه ارد شده است در قول می لیس فیما دون خمسة اوقی من الورق صدقة بعده چون
خاص عام متعارض شوند عمل بر خاص باشد زوجهل تاریخ چنانکه درینجا است فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهى کلام اهل و عمر ابی موسی
الاشعری و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هر گاه فرستاد
آنحضرت ایشان بسوی مین فرمود باین هر دو لا تأخذوا فی الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة تلکیر بدشما هر دو
در صدقه مگر ازین چهار جنس الشعبر والحظنة والزبيب والتمر و جو و گندم و مویز و خرما حديث دلیل است بر آنکه واجب است
زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فته است حسن بصری و حسن بن صالح و ثوری و شعبی و ابن سیرین و مروی است از احمد و واجب نیست
در ذره و نخ و باین باجه و دارقطنی از حدیث عمر بن شیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم و جو
و مویز و خرما و زیاده کرد باین ماجه و ذره و در سنادهش محمد بن عبدالله عزیزی کوفی است و مروی مجبول است و متروک مصنف گفته این حد
و ابی است و بهقی انظر بقی مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کرد همین هر پنج را و هم از طریق حسن آورده که گفت
فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در دره چیز پس فکر کرد باین پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زرو سیم را و نیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت
باین من که نیست صدقه مگر در گندم و جو و مویز و خرما و درین باب احادیث است مفید مذکور و این مر اسیل طرق وی مختلف است و بعضی
مؤکد بعضی است و با او حدیث ابی موسی و معاذ است و با آن قول عمر و علی و عایشه که نیست زکوة در تره با در سبل گفته درین باب مر اسیل
که در وی ذکر زره است بهیچ گفت اند یقوی بعضها بعضا کذا قال و اظهر انست که آن مقاوم حدیث کتاب که مفید حضرت نتواند شد
و الحاق کرده است شافعی زره را بقیاسن چهار چیز مذکوره بجماع اقتیات در اختیار و احترام کرده است باختیار از اقتیات در مجاعات
زیرا که در وی واجب نیست پس که لیس می عمل بقیاس است او را این لازم است اگر دلیل قائم شود بر آنکه علت اقتیات است و هر که در رای او
این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند و حدیث معاذ و ابی موسی وارد است بروی زیرا که این حضرت
عموم مقاوم او نتواند شد و نه قیاس ازینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث فخذ الحبت من الحبت اخرج بود او و زیرا که این عموم است
پس دلیل واضح با حاصرین و وجوب است در رابعه در مشار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذ و ترکها و الذی یقوی انه لا یؤخذ من غیرها
گویم اصل مطلق به حرمت مال مسلم است و نیست مخرج از آن مگر دلیل قاطع و این که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست غیر آن را برت در

واین هر دو اصل را هیچ دلیل که مقاوم آنها تواند شد رفع نکرده پس مست محل احتیاط مگر ترک از ذره و غیره با از آنچه نیامد بدان مگر مجرد عموم که تخصیصش ثابت شده انتہی و آنچه را فہمی گفتہ کہ ثابت است اخذ زکوٰۃ از ذره و غیره با بام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد نقل این قول در تلخیص گفتہ در روی نظر است زیرا کہ اسناد ذره سخت ضعیف است و اما غیر ذره پس واقع است در روایت مرسل است کہ از طریق عمر بن عبید آمدہ و وی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و اہمیہ اخذ توان کرد انتہی رواہ الطبرانی و الحاکم بہیقی گفتہ روایت این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و طبرانی از حدیث موسی بن طلحہ از عمر آورده کہ جزین نیست کہ مسنون کرد آنحضرت زکوٰۃ را درین چهار چیز پس فکر کرد این ہر چارہ را ابو زرہ گفتہ این حدیث مرسل است زیرا کہ از روایت عزرمی است و وی متروک است و للذاری قطنی و الحاکم و البیہقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما الفتناء و البیطیح و الرثمان و الفضیب فقد عفا عنہ رسول اللہ لیکن خیار و خربزہ و الارونی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ را در سبب لغتہ تصیب بقاف و صا و مہل و ضا و مجہ ہر دو است و اسناد ہذا ضعیف است و سند این حدیث ضعیف است زیرا کہ در سبب اسحق بن یحیی بن طلحہ است و وی ضعیف است و سید علامہ محمد بن ابراہیم بن الفضل رحمہ اللہ در حواشی بلوغ المرام گفتہ در سندش محمد بن عبید اللہ العزرمی الفزاری است و وی متروک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ابیہ کہ گفت پرسیدہ شد عبد اللہ بن عمرو از نبات ارض بقل و قنار و خیار گفتہ نیست در بقول زکوٰۃ و این حدیث از روایت عزرمی است و اما روایت معاذ کہ در کتاب است گفتہ مصنف در تلخیص کہ در روی ضعف و انقطاع است مگر آنکہ معنی او مفید حضرت در اربعہ اشیا می مذکورہ در حدیث اول و حدیث لیس فی الخضراوات صدقہ نزد دارقطنی است مرفوعا از طریق علی بن طلحہ و معاذ و قول ترمذی کہ صحیح نشدہ است رفع آن بلکہ وی مرسل است از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و موسی بن طلحہ تابعی عدل است لازم کسی است کہ مرسل را قبول می کند و ثابت شدہ است از علی و عمر موقوفاً و آنرا حکم رفع است و خضراوات آنست کہ کیل و قوت کردہ نشود و کذا فی اسبیل گویم دارقطنی در عمل گفتہ حدیث خضراوات مرسل و بہیقی بعضی آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفتہ نزد یک کتاب معاذ است و رواہ الحاکم و گفت موسی تابعی کہیر است انکار کردہ نشود دیدن او معاذ را مصنف در تلخیص گفتہ منع کرد این را ابو زرہ و گفت ابن عبد البر زندی وی معاذ را و نداریافت او را درین باب است از محمد بن حنفیہ نزد دارقطنی نیست در ان جز عبد اللہ بن شیبہ و گفتہ اند کہ موسی می دزد و حدیث را و از عالیشانہ نزد دارقطنی و در روی صالح بن موسی است و در وی ضعیف است و با کلمہ باین رفتہ اندایمہ ثلثہ الا ابا حنیفہ کہ نزد وی در ہر چہ از زمین روید کم یا بیش دہ یک است یعنی عشر مگر گاہ و بی و ہنرم و دارقطنی از علی آورده کہ نیست در سبنا و قرہ ہا صدقہ و در سندش صفیر بن حبیب است و ہر ضعیف جہ او روایت کرد بزار و رازی از طریق حارث بن بہمان از عطاب بن اسائب از موسی بن طلحہ عن ابیہ مرفوعاً نیست در سبنا صدقہ گفت بزار نمی دہم بیچ یکے را کہ گفتہ باشد در ان عن ابیہ مگر حارث و رواہ ابن عدی للحارث بن بہمان و حکایت کرد تصحیف او را از جامععی و مشہور از موسی مرسل است لکن تقدم و رواہ الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السخاوی عن جریر عن عطاء بن اسائب بجای عن ابیہ عن ابن عباس گفتہ و شاید این تصحیف است از وی مروان خلی ضعیف است کذا فی التلخیص و لفظ بہیقی این است نیست در خضراوات و بقول صدقہ و لفظ دارقطنی از عمر و انس این است نیست در سبنا صدقہ و ابن جریر از عبد اللہ آورده کہ نیست در بقل و توابع و زعفران و ناکہ تر و خشک زکوٰۃ و در قنار و کثیری نیز بخصوص حدیثی آمدہ کہ نیست زکوٰۃ در ان و ہمین است مذہب صاحبین کہ ہر چہ قرۃ باقیہ ندارد در وی عشر واجب نیست

و دارقطنی و حاکم و اشرم در سنن ابن عساکر و ابن سنی روایت کرده اند که عبدالمطلب بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه تیره با یکسخت
 اورا موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قویست و رواه الدارقطنی و الحاکم من حدیث اسی بن یحیی
 بن طلحه عن عمر موسی بن طلحه عن حماد بن سنانی گفته در طرق حدیث خضرات مقال است و لیکن مرویست بطریق کثیره که بعضی از اهل بیت و بعضی
 برای احتجاج و چون منضم کنند یا موسی آنچه واردست در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا نهمه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک بی شبهه و مروی
 شده است این روایات بلفظ حصه درین اجناس و این بیان است انما خضرت مر چیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات
 و نیز ممکن است جمع باین طریق که این اوله مخصوص اند برای عمومات کتاب سنت و این ظاهرست و نیست صحیح گردانیدن آن نصن بر بعضی افراد عام
 چه درین صورت گاهی حصه باشد و گاهی بی غنی ماعدا می مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنت که اختلاف نیست در آن نزدیک ما در آنچه شنیدیم از اهل علم این
 که واجب نیست در چیزی از میوه با همه انواع آن هیچ زکوة اتار و شفتالو و انجیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از شرم فواکه باشد
 گفت مالک نیست در نصب یعنی سبب و نه در تره با همه انواع آن زکوة و در ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنما یک سال
 از آن روز که فروخته است آنرا و قبض کند صاحب آن ثمن را و گفت مالک آن دانمائی که در وی زکوة واجب می شود گندم است و جو و جو بر همنه
 و جواری و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سبب و آنچه بر شنبه آن باشد از آنکه طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد از آنکه در روزه
 دانه خالص گردد و گفت مروان را باورد داشته شود در آن مال مقبول کرده شود از ایشان آنچه داو ندانستی و عمر بن السخنی بن ابرو حنظله
 بفتح ممله و سکون مثلثه صحابی است صغیر و ولادت او در سال سوم از هجرت است رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد مرا آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم اذ اخرصتم فخذوا و دعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
 از آن یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و از آن دو ثلث شما بگیرید و ثلث باکب می بگذارید و احسان کنید بوی تا به مسا ایهای خود بخورند و بر بگذارند
 دهد و هر که بر سر وقت می برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسع است بر تصدقان در فواکه و ثمار
 که محل صرف و بذل اند فان لم تعد دعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید و در معنی
 این حدیث اختلاف است ابن حبان گفته حدیث را در معنی است یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تم بگذارید قبل از شرم
 و شافی گفت معنی می آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود و بر اقارب جیران خود تصرف کند و صرف نماید و گفت در امام بگذارید برای او
 و کسان او چند آنکه بخورند و خرص کنند آنرا در بر منبر گفت مقتضی این امر آنست که چون می و اهل می محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را
 بگذارند و قدحگاه المنذری لذلک فی حواشیه انتهى و در بدر تمام گفته اولی رجوع است بسوی صراحت حدیث جابر و آن تفتیف است در خرص
 پس بگذارند از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی بدرک حصاد می شوند پس در وی زکوة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاریست
 بر قواعد شریعت و محاسن می موافق است بقوله صلی الله علیه و سلم لیس فی الخضر اوت صدقة زیرا که عادت جاریست بر آنکه لابد است رب المال را
 بعد کمال صلاح که خود از آن بخورد و عیال او بخورند و مردم را بخوراند از آنچه قابل فخره و بقایست پس هر چه در عرف جاری مجرای طعام و اکل است
 بمنزله خضرات است که ذخیره کرده نمی شوند و موضع این است آنکه عرف جاری بمنزله چیزیست که ترک آن ممکن نیست چه لابد است نفوس را
 از خوردن شمار طبعه لابد است از طعام و ترک آن مضر و شاق است بر نفوس انتهى رواه الخمسة الا این ما حجة یعنی احمد و ابو داود
 و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و در اسنادش عبدالرحمن بن مسعود بن نیارست که روایت میکند از ابی حنظله بزرگ گفت و ما

مفروضت باین حدیث و ابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهی است باسنادهی که صحیحش متفق علیہ است که
 عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بخدیجی کرده که عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و ابو سعید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خاص را بگذارد
 ایشان چند آنکه مخزند و چند آنکه بیفتد یعنی بر زمین و ابن عبدالبر از جابر مرفوعاً آورده تخفیف کنید در خرص یعنی اندازه کردن زیر آن در مال عین
 و واطیه واکله است الحدیث و **عنتاب** بفتح عین مهمله و تشدید شتاة فوقیه و در آخر موحده بن اسسید بفتح همزه و کسره سین
 فرضی موی است اسلام آورد و زفتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم برکه و هم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت
 روز وفات ابی بکر بود بست و پنج ساله از سادات قریش بود خیر و صالح **رضی الله عنه** قال امرنا رسول الله گفت امر کرد
 ما را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن **مخمس العنب** کما **مخمس الخمل** ایگه اندازه کنیم تا که رایعنی میوه او را که انگور است بردخت
 چنانکه اندازه کرده می شود خراب بردخت و تو تخن زکاتة نر بسبباً گرفته شود زکوٰۃ آن در حالیکه زبیب است چنانکه گرفته می شود
 زکوٰۃ نخل در حالیکه تر است حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خرماشیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهر است در آن که انگور وی چون
 مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر نصاب رسد زکوٰۃ آن بدو در سبیل گفته حدیث
 دلیل است بر وجوب خرص قمر و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فمیده می شود از وی که آنحضرت صیغه مفید گفته بود و اصل در علم وجوب
 و بوجوب قائل است شافعی و ابو حنیفه گفت حرام است زیرا که رجم بالغیب است و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل است بظن و وارد
 شده است بدان امر شارع و کافی است در آن یک خارص عدل زیرا که خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشیء از اهل اجتهاد نیست
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد و هم خارص گویا حاکم است اجتهاد میکند و عمل
 میکند ابن عبالب گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخزوص را آنحضرت قبلاً چند پس نیست ضمان فائده
 خرص امن جنایت است از رب المال و همچنین واجب است بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حتی فقر ابر مالک مطالبه مصدق
 بقدر مخزوص و انتفاع مالک با کل نخوه و لفض در خرص نخل و عنب و اردست و قیاس کرده اند بروی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر
 ممکن است و گفته اند مقتصر است بر محل لفض و همین است اقرب بنا بر عدم لفض به علت و نزد شافعی در زرع خرص نیست از جهت تعدد ضبط
 زیرا که پنهان است در قشر و چون دعوی کند مخزوص علیه نقص را سببی که ممکن است اقامت بینه بران واجب است اقامت بینه ورنه صادق
 باشد همین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بردخت و ببیند همه ثمره او و بگوید خرص و اندازه این درخت رطباً چنین و چنان
 و یا بسا آنکه او را **الحسنه** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی و فیہ انقطاع
 و در سندش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود و گفت نیست او را سماعت از وی ابن قانع گفت
 وی ندیافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و موت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق است
 و سبقت الی ذلک ابن عبالب و گفت ابن اسکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است آنرا دارقطنی بسندی که در
 واقعی است و گفت ابو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نووی گفت این حدیث و اگر چه مرسل باشد لیکن
 معتضد است بقول میمه و بهیقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن مسیب گفت عتاب
 غدر سنت باینکه گرفته نشود زکوٰۃ از نخل و نه عنتاب آنکه برسد خرص و پنج و سق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه یا اگر

و عنب گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبدالمطلب بن رواحه را که از مشایخ صحابه بود بسوی یهود خیمه پس اندازه میکرد و می خرابار بر خیمت
 هنگامیکه خوش می گشت خرمای یعنی ظاهر می شد و روی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از آن اخراج بود و این احادیث دلالت دارند بر کفایت
 خویس درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را ولیکن فقها می گویند که این مفضی میگردد بر باومی گویند که ورود
 این احادیث پیش از تحریر کتاب است شیخ در ترجمه گفته و ورود این احادیث در باب صدقه است و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استبدال مال مال
 است تا مال لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است مخصوص گردانید شود بغير آن
 از حق و در مضمونی است مسنون است خرص در تموز و بیب نزدیک بدو صلاح با ننگیک خاص عادل تخمین کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و در
 بدل نماید پس منقطع شود عن زکوة از عین مخصوص ثابت شود بر ذمه او و اگر من بعد هلاک خرص دعوی کند اگر راست دانسته شد فیهما و الا
 دایره شود انتهی و تقدم مثل فلک من سبل عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 زنی که نامش اسماء بنت زید بن اسکن بود انت التبیح آمد آنحضرت راصله الله علیه وسلم معها ابنة لها و فی بین ابنتها
 سسکتان و با او دختر او بود و در دست دختر وی دوباره بود سسکتان بفتح سیم و فتح سین مملو واحدی مسکه است و بی الاسورة و الخال
 من ذهب از طلا فقال لها تعطين زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
 گفت نمی دهم قال اليس لك ان ليسوا لك الله بهما يوم القيمة سوارین من سوارین فرمود آیا خوش میدار و ترا اینکه پوشتان ترا
 اندازی تعالی سبب این هر دو روز قیامت و دو سوار از آتش و فرخ فالقتهم ما پس اثلاخت آن زن هر دو را و پوشید و این حدیث دلیل است
 بر وجوب زکوة در حلی و ظاهرش این است که نیست انصاب بر ای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که بیچ اوقیه نخواید
 در این سله چهار قول است اول وجوب زکوة و این مذہب جماعی از سلف و قولی از شافعی است عملابند الحدیث دوم عدم وجوب و این مذہب
 مالک و احمد و شافعی است در احد الاقوال با ثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث بیچ اثری برای آثار
 است سوم آنکه زکوة زیور بجاریت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب است اما یکبار رواه البیهقی
 عن انس و رسل بعد نقل این اقوال گفت که اظہر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوتی و اما انصاب و بی سسکتان و جنین
 انصاب فضه و طلاست و ظاهر حدیث اطلاق است و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا با حدیث نقدین و مقوی وجوب اوست حدیث آینه
 انتهی گویم در موطا است کسی که باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زر از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از آن از جت پوشیدن و استعمال
 نمودن پس هر آینه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از او هم حصه آن مگر آنکه ناقص
 شود وزن آن از بست و بنا بر خالص یا از دو صد در هم پس اگر کم شد از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جزین نیست که زکوة لازم
 است یک بندند آنرا بر ای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک و زیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس جزین
 که آن بشا بستانعی است که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحبی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در مر و ارید و در مشک
 و غیره در مضمونی گفته درین سله و قول مشهور آمده است و نشأ اختلاف اختلاف ایشان است و در آن که زکوة نقد بجواب اوست یا بمعنی کفر
 که معنی از بست فیهما انتفاع بآن است پس بر اول واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مسباح باشد مانند سوله و خمال برای مردان انتفاع و کلا
 انتفاع است انتهی رواه المشکلة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفت این حدیثی است که روایت کرده است آنرا مشنی بن حنیف

از عمر بن شعیب ثنی بن صباح و ابن لمیعه که وی نیز از روایت ابن حدیث است ضعیف داشته می شوند در حدیث و صحیح نشده است و درین باب
 یعنی زکوة مخفی از آنحضرت چیزی و لیکن مصنف فرمود و اسناد کوفی زیرا که ابو داود و آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد
 روایت کرده و حسین ثقة است پس در وی روایت برتر نمی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لمیعه و ثنی و قدتا بعما حجاج بن اظاة
 ایضا گفت بهیقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمه و حدیث عایشه و روایت کرد حدیث ام سلمه را ابو داود و حاکم
 چنانکه بیاید و صحیح الحاکم من حدیث عایشه و حدیث عایشه نزد حاکم و غیره باین لفظ است انما دخلت علی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرأی فی یدها فتحات من ورق فقال ما هذا عایشة فقالت صنعتن اترین لک بهن یا رسول الله فقال التوین زکوة من قالت لا
 قال بهن حبیب من النار حاکم گفت اسناد علی شرط اشعین و اخرج ایضا ابو داود و الدارقطنی و البیهقی و روى ایضا عن اسماء بنت زید
 عند احمد و روى الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابو بکر بدلی متروک است **و عن ام سلمة رضي الله عنها**
 انها كانت تلبس اوضاحا من ذهب روایت است از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع و وضع بضایع و تخم و حای حمل
 نوعی از زیور است که از سیم می سازند و وجهش تسمیه او بوضع از جهت وضوح و سفیدی و روشنی اوست و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین
 حدیث است در صراح گفته و وضع درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله انکرها پس گفت ام سلمه
 ای رسول خدا آیا گنج است این که بران و عید واقع شده قال فرمود اذ ادیت زکاته فلبس بکنز چون ادا کردی و دای زکوة آن
 پس نیست گنج که بران و عید است و هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطة و عید خارج است رواه ابو داود و الدارقطنی و صححه
 الحاکم و روى مالک نحوه در حدیث دلیل است بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و برینکه هر مال که زکوة اش بر آن زکوة نیست
 که شامل و عید آنکه در **الذین یکنزون الذهب و الفضة** باشد شوکانی گفته نیست زکوة در غیر نقره و طلا از جواهر همچو دریا قوت
 و زمره و الماس و لؤلؤ و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة در آن بودن برات اصلیه مستحب و انتهی **و عن**
سبیرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن رضي الله عنه قال گفت عمره کان رسول الله بود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم یا مرنا ان مخرج الصدقة من الذي نعد للبيع امر میگرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی
 که آماده میگردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بران زکوة نبود و این حدیث
 دلیل است بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فروش و اتمش و اسپ و ابل و کتب جز آن راسته لال کرده اند بر وجوب
 آن بقول می تعالی **انفقوا من طيبات ما كسبتم الاية** مجاب گفت نزلت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم است بر وجوب زکوة
 مال تجارت و بخاری قالین و می فقاهی سبب اند لیکن گفته اند که جاحد می کافر نیست بنا بر اختلافی که در دست گویم و بوجوب رفته اند از ایه
 بالاتفاق و ظاهر یہ گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی و هو الصواب زیرا که دلیل بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته
 بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انواع است و منقول شد از آنحضرت درین باب آنچه مفید و وجوب زکوة اندران باشد انتهی
 و در جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعضی تحسین می کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت است و آنکه حاکم و دارقطنی از عمر
 مرفوعا آورده اند که در شتران است صدقه آنها و در گوسفندان است صدقه آنها و در بز است صدقه آن پس مصنف در فتح البار می تضعیف
 جمله طرف می کرده و در طریق واحد از آن گفته که اسناد این طریق للباسن است و لیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود و خاصه

و تکلیف عامه البلوی با آنکه ابن عبدالبر گفت که در مستدرک درین حدیث بر روایت کرده اند بر آنکه بزانی و دارقطنی بزانی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتملست پس تمام نیست بان استدلال و اگر فرض کنیم که حکم اسناد این حدیث را صحیح گفتیم چنانکه در محلی شرح منہاج تا نیمه مجرد احتمال مسقط استدلال است تا معارضه این تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست ایشان مستدرک اند بر وی مؤید عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلافتی می کنند در آن ظاهر به اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و با بجد شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و در نه خط القتا و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانه های کرایه و دو اب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ تناول این حالت است یعنی مستغلات بکبری اگر چه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافیست ذکره لشوکانی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و الهزار من حدیث سلیمان بن سمره عن ابیه و در شانکس جمالت است و لهذا گفت مصنف و اسناده لهن و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجهول و عن ابی حمیرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وفي الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس است رکاز یکسر را و در آخر زای مجمه در قاموس گفته معدن و دوفینه جاهلیت و در نهایت گفته رکاز هر دور گویند و حدیث وارد است و دوفینه انتهی شیخ گفته معنی اول النسب است بسبب حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بان متعین گردد که لایان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه و آله و لیکن این حدیث را بهیچ روایت کرده است و سندش ضعیف است و تابعه جان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله بن عمرو الحدیث است پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیک و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که رکاز مال مدفون است که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود و مال کشیده نمی شود در آن مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود مال مذکور در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصنفی گفته اختلاف دارند علماء در تفسیر رکاز از احوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز است و یک قول شافعی موافق این مذہب است انتهی و شیخ در ترجمه گفت نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذہب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بے اشتراط حوالان حول انتهی گویم و لیکن جمهور مخالف خنفیة اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و آنچه کرده اند همین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول دومی این است و معدن جبار است و در رکاز خمس است پس عطف دلالت دارد بر بخاری و لهذا مالک شافعی گفت اند که هر ادبر کاز دوفینه جاهلیت است متفق علیہ و این حدیث را طریقه است و سبب گفته علماء در حقیقت رکاز و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جاهلیت دوم آنکه معدن است مالک قائل اول است و اما معدن پس در زکوة گیرند زیرا که بنزله زرع است و مثله قال شافعی و ثبانی رفته است ابو حنیفه و دال است بر اول قول صلی الله علیه و آله و سلم العجا جبار و المعدن جبار و فی الرکاز الخمس اخرج البخاری زیرا که این ظاهر است و آنکه رکاز غیر معدن است و شافعی معدن را بذہب و فضه خاص کرده بحدیث بیستی که انهم قالوا و ما الرکاز یا رسول الله الخ كما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک احمد نصاب بخاری لیس فیما دون خمس اواق صدقه در فضائ

وهرب وفضله واینکه واجب است در آن ربع عشر بحديث وفي الرقعة ربع العشر بخلاف رکاز که در وی خمس واجب است و معتبر نیست در
 نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسهولت است بغیر تعب بخلاف استخراج از معدن که لابد است در وی از مشقت انتهى در بعضی
 گفت و نیز اختلاف دارند در صرف خمس رکاز ابوحنیفه می گوید صرف آن صرف خمس فی است و شافعی گوید صرف آن صرف زکوة است
 یعنی اصناف ثمانية که در آیه **لَا تَمَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ** مذکور شدند و مراد از رکاز در ظاهر اقوال شافعی نقدی است که در جاهلیت
 دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک
 رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمینى که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در مسجد
 یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت و الله اعلم **وعن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه**
عليه وسلم قال في كنز وجدته رجل في خربة ان وجدت في قرية مسكونة فخرقة فرمود آنحضرت در باره
 گنج که یافت آنرا در دیرانه که اگر یافته تو آنرا در قریه آبادان پس شناسان آنرا تا از آن هر که باشد ستاند و آن وجدته فی
 قرية غیر مسکونه ففیه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در دهه که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس است در اینجا
 دلیل است بر آنکه رکاز ملک یا بنده اوست و بروی اخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
 آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط است یکی
 جاهلی بودن دیگر در سوات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بروست و مالک او مجهول است
 پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد
 و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محی ارض وجه مذکور شافعی حدیث عمرو بن شعيب است که خودش روایت کرده است باین لفظان **النبی**
صلی الله علیه وسلم قال فی کنز وجدته رجل فی خربة جاهلیة ان وجدت فی قرية مسکونة او طریق بیتا فخرقه و ان وجدته فی خربة جاهلیة
او قرية غیر مسکونة ففیه وفي الركاز الخمس کذا فی اسبیل أخرجه ابن ماجه باسناده حسن و رواه اشافعی و ابوداود و النسائی و الحاکم
 و البیهقی نحوه و لغت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
 گرفت از وی خمس و باقی را بیا بنده داد و رواه من وجه آخر عن شعبی و کذا لک ابن ابی شیبة کذا فی التلخیص **وعن** بئزل
 بن الحارث من زنی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینه قدم آورده بودند در سنه خمس سالن شد مدینه را و حامل الویفرینه
 بود روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنه ستین و له ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اخذ من المعادن القبلیة الصدقة بدستیکه آنحضرت گرفت از کانامی قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف و بامی هو صدقه نام
 ناحیه است از ساحل بحر میان رمی و میان مدینه پنج روزه راه است و لفظ حدیث این است که قبلیه از جانب فرج است بضم فاء سکون و
 موضعی است در جانب بالاحی مدینه میان حرمین و زکوة و می چهل یک است یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن است در این مذکور
 امام مالک شافعی است در قولی و نیز امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
 بتعب و ثنوت چهل یک دهد و الا خمس در سبیل گفته حدیث و الی است بروجوب صدقه در معادن و یحتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
 باول احمد و اسحق و بیانی غیر ایشان بقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال است رواه ابوداؤد و الطبرانی و الحاکم و البیهقی

وما لک ولفظ مالک اینست اقطاع کرد و آنحضرت بلال مزنی را معاون قبیلہ و گرفت از وی زکوة و این ناحیه ایست از فرج پس این معاون گرفته نمی شود از وی زکوة تا امر وزود در لفظ اینست و اخذ منها الزکوة دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنست که اهل حدیث آنرا اثبات می کنند نیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن و اما زکوة در معاون نه خمس پس می باشد نیست از آنحضرت گفت بیهقی هو کما قال الشافعی فی روایة مالک گویم در مصنفی زیر روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیه ظاهر میشود آنست که قبلیه از ذوب و فضا نه بود والا اهل تاریخ متعرض آن می شدند و این فرج نزدیک است بدین معنی خفای حال ابو سعید می نماید بلکه از سایر منطبعات مثل سرب و آهن یا غیر منطبع مانند مضره و نوره و این اخیر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول احمد راجح است که واجب می شود در هر معدن برابرست که منطبع باشد یا غیر منطبع و احتمالات کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند کار و تریح مانند نقود و قول ثالث تفصیل است اگر معتب حامل می شود مانند نقد است و اگر بغیر تعب مانند کار است فقیه گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه وجه می تواند شد اگر خمس یا خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ربع اعشار باشد منظور حضرت نسبت خمس و اقرب در معدن ذوب و فضا حمل او بر کار است یا ادخال او در لفظ کار از آنست

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست گماید که روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان عمره ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را و حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر بقوله فرض کی یعنی الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی و احمد و ظاهر مذموب است یعنی گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است داود و بعضی شافعیه را که قائل اند بآنکه سنت است و تاویل کرده اند که مراد بقرض قدر است و رد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر است شیخ در ترجمه گفت و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است نزد حنفیه یعنی مقابل فرض و حنفیه گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید و وجوب است انتمی و بعضی گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عباده امر کرد و اما رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکه نازل شود زکوة و چون نازل شدند امر کرد و ما را و نه نمی اما درین حدیث را وی مجهول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر صحت آن تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقة فطر ثانیا مشعر نسخ اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر رابع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس هر که قادر باشد لازم می شود بر او بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا یكلف الله نفسا الا وسعها شیخ در ترجمه گفته شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بشرط نما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه خود و بر کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتمی و شوکانی گفته خلاف است در تقدیر مقدار معتبر و وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک قوت ده روز و گفت مالک و شافعی و احمد و عطا و سحر و معتبر نیز همین است که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتمی یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلی شرط است اگر چه نامی نبود بقوله صلی الله علیه وسلم لا صدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلب صحیح آمده لایجب الا علی من ملک لصابا صاحبان

یک صاع مضروب است بر شتر یا بکری است از زکوة و بیان است برای او من شجر او صاعا ثامن شعیرا از متر یا صاعی از جو و سبب
 خلط در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین در دست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و از اینجا توهم کرده اند که اخرج نصف
 صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت محادلت می بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر مویز و شنبلیله
 درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در دست کم شد از جو میداد و آن جز
 یکبار نبود که ذائق الشریفة شکرانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع است از گندم و غیره رفته اند بعضی صحابا باینکه از گندم نصف
 صاع است و حکاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریره و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسامه بنت ابی بکر با سائید صحیح و همین است در سبب
 ابو حنیفه و مسک ایشان محدث مرفوع ابن عباس است که صدقه فطر دو دست از قمح اخرج الحاکم و اخرج الشریفی نحوه من حدیث عمر و ابن شعیب
 عن ابیہ عن جده مرفوعا و ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض کردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم این صدقه را یک صاع
 از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یک از آزاد باشد یا بنده مرد یا باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در تصحیفی گفته در جنس صاع پنج
 چیز مصرح شد طعام که مفسر است بگندم بقرینه مقابله ابو بشعیر و شعیر و تمر و زریب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر است و ظاهر
 آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلا مخیر است در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد و الحر و الاذن
 و الاشی و الصغیر و الکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل است بر عموم وجوب وی بر عبید و احراز ذکر و انا
 و صغیر و کبیر اغنیاء و فقرا و بیہقی از حدیث عبداللہ بن ثعلبہ یا ثعلبہ بن عبداللہ مرفوعا آورده که او گفت یک صاع از گندم از هر انسان
 مرد یا زن خرد یا کلان تو آنکه یاد و رویش و ملک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاد تر از آنچه وی دادوست
 سنذری در مختصر شن گفته در اسنادش نعمان بن راشد است لایحجج بحدیثه آسی بنده چون ملک ندارد و وجوب بروی بمعنی وجوب بر او
 وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم است و همچنین صدقه زوجه
 بر زوج است و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسیکه نفقه وی بروست بحدیث ادوا صدقة الفطر عن ثور بن ابی الدار قطنی
 و البیهقی و اسناد ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در سلسله چنانکه در بد تمام بسو است و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر
 اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال می خواهد بود مثل لزوم زکوة قال الجمهور و گفته اند لازم است بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد
 و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شریعت و حق بر اسطه صائم است از لغو و زفت و طعمه مساکین است و جواب داده اند که این خارج است
 مخرج اغلب پس تشریح حدیث ابن عمر باینجا بش بر صغیر تقاوم وی نتوان شد و گفته اند که مراد بر عبید بنده ایست که برای خدمت است و آنکه بر
 تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذہب ثوری و حنفی نیز همین است من المسلمین از مسلمانان این حدیث را درین زیارت کلاما
 طویل است زیرا که روای بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر تقدیر این زیادت از عدل است مقبول باشد و ولایت میکند بر اشراط اسلام در
 وجوب صدقه فطر و بر یک نیست واجب بر کافر از نفس می و این تحقق علیہ است و اما اخرج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند و نزد حنفیه
 و غیر هم واجب است بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص است و خاص حکم بر عام
 می توان کرد پس عموم قول می عبده مخصوص است بقوله من المسلمین و لهذا در تصحیفی گفته از لفظ من المسلمین ظاہر شد که بر کافر لازم نیست
 و نیز مسلمان از عرض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین است نه صفت مخرج عنہم پس ظاہر حدیث آبی است از ابن عمر

دروی مید و صغیر نیز هست و ایشان بجز مخرج عنهم اندرین حالات کرد برائمه صفت اسلام محقق بجز همین نیست و مؤید است حدیث مسلم بلفظ علی کل نفس من المسلمین حرا و عبدا و امری بجان تقوی قبل خروج الناس الی الصلوة و امر کر و بصدقة فطر که او کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در آن است که او ابد از نماز کفایت نمی کند لیکن ایمنه از بعد اتفاق و از آنکه او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا است استجاب است تا گردان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه باید متفق علییه در مصنفی گفته در اول وقت و بوجوب زکوة فطر سه تله آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید بر آرد و اگر بعد عید بر آرد نیز جائز است و تاخیر روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتمی در حبل گفته در وی ثلاث است بر آنکه مبارک با خراج وی مأمور به است پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقه فطر بدون بلکه صدقه از صدقات است و مؤکد این است قول ابو ولایت بن عدی و الدار قطنی من حدیث ابن عمر با سند ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواعظی است اغنی هو علی نیازگر و انبیه ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدا یان را عن الطوائف از کویچه کویچه گردین و رفتن در بعد برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر با عطا صدقه بایشان در اول روز زیرا که اعجاز ایشان در دادن صدقه بایشان است **و نحوه ابن سعید بن الخضری رضی الله عنه**

قال کنا نعطها فی زمان النبوی صلوات الله علیه و سلم صاعا من طعام و رویم ما کی بر آوردیم صدقه فطر را در زمان آنحضرت یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که مستعار و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد زرد است بعضی آن بجهه و تشدید که مستعار در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب قنوت ایشان آن بود او صاعا من نتمر او صاعا من شعیر او صاعا من جویبار او صاعا من حب یا صاعی از زرد یا خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند مستحب است علیه در قاموس گفته اند ان و الله یارون النهم کسرت والصیغ و فی الذی یکال به و یذور علیه الحاکم المسلمین و هو اربعة ادا و کل مدخل ثلث قال المد بالضم کما یقال و هو رطلان او رطل او رطلان الفنی الانسان المشد اذا الما جا و یدیه بما او به سی ما و قد جربت ذلک جده صحیحی در بدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد بن هشام رطل او صاع و نیز ابی یوسف پنج رطل و سوم صد رطل است و صاع حضرت عمر شست رطل بود و در معر الرائق گفته بعضی نخلان میان ابی حنیفه و محمد بن ابی یوسف رفیع کرده اند از این طریق که یاقوت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل میرسد و این رطل یازده است از رطل بغداد و چارین رطل است و آن ثبت است و گندام شست رطل یا جو را بر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نیز بعضی این اختلاف حقیقی است نه لفظی و در شرح و قایله گفته مراد از صاع و صدقه فطر نزد اصحاب عراقی است که شست رطل است که چارین باشد و هر من چهل ستار و هر پستار چهار و نیم مثقال پس یک من یک صد و شستاد مثقال باشد پس صدقه فطر بربع شستاد مثقال بود و شش روپی است و روپی یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش تانک و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع است و نصف صاع بسیر انگریزی که شستاد روپی چهره دار و هر روپی یازده ماشه و چار رتی است یک سیر نیم پاؤ و نیم چھانک و یک تولد و سه ماشه می شود احتیاطا در صدقه فطر دو سیر انگریزی گندم باید داد و صاع از جو دو چند آن یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چھانک احتیاطا از جو چار سیر باید داد و فی رواية او صاعا من اقراط و در روایتی اینست یا صاعی از اقراط یعنی همزه و کسرات و طامی جمله قوت که آنرا ماضی نیز گویند و آن شیر ترش است که خشک می شود مثل سنگ میگردد کمانی نهایت نیست خلاف در جوب صاع درین چیز باخلافی که هست در خطه است در حبل گفته ابن خزیمه یاز سفیاء از ابن عمر آمده که خون حاد و خلیفه شد مرد نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی شایده که در وی همین یک

صاع برانند و قوران یا نیکه مراد ابو سعید از طعام درین حدیث خطه است غیر صحیح است کما حقته المصنف ابن منذر گفته در ندیم چیزی ثابت که بروی
 اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آنوقت مگر شیخی یسیر و چون در زمان صحابا بسیار شد دیدند که نصف صاع
 از روی بجای یک صاع از شعیر است و هم الایته پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابو سعید خلا
 آن کرد و چنانکه مفید است قولی قال الراوی قال ابو سعید اما اننا فلا زال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث است لیکن بن
 پس پیشمی بر آن صدقه فطر را کسک کما کنش بخرجه بی است رسول الله چنانکه بود من گوی بر آوردم آنرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین
 حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع است و در بعض اجار است نصف صاع از گندم آمده پس از تحقیق مطلق بگو است بر طوع و عقید تخصص است چنانکه راوی از نقل
 نیز برین است و آنرا فاروق نیز آورده که وقت شیع و ایشا ان طهاران کنه پیش این صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر است چنانکه از حج فلیست و غیرت
 فدر شب سفیان ثوری و ابن المبارک قمر و ابو یوسف گفته که در باره این گفتند و در صحابیه نیز دیگر می رسد از احادیث باب نیز ظاهر برین است و غایب است
 آن باعتبار اختلاف زمان است و قیمت و نیز واحد و شافعی مالک یک صاع است و اقربا باعتبار اختلاف قیمت است و الله اعلم و کاتبی در اندک عن ابن
 لا اخرج ابدا الا صاعا نیمی بر آوردم همیشه مگر یک صاع یعنی آنوقت این خزیه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید در حال تنگ ذکر کرده اند نزد
 صدقه رمضان نه بر آوردم مگر آنچه بی بر آوردم بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاعی از قمر یا صاعی از حنظل یا صاع از جو یا صاع از اقسط پس گفت او را مرو
 از قوم یاد و دنا گندم گفت ندان کار مع او پس قبول کنیم آنرا در آن حال تا می بران یکین این خزیه گفته که در خطبه در خبر ابو سعید غیر محفوظ است و نمی نام
 که هر س از کفیت از روی کفیت شک کرد و بقول را و بر هر چه قائل شد بر در حدیثه و در زنی نهرست تیرا که آن فعل صحابی است و ابو سعید و غیر او
 از صحابا که اطرا اند و صحبت از روی واعلم الله انی صلی الله علیه و سلم خلافت کرده اند او را و ما و به تصریح کرده که این را نی است که وی آنرا
 دیده اند آنکه از آنحضرت شنیده اند اما اخرج البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویة جاجا او معهما فکلم الناس علی المنیة فکان فیا حکم بانها
 ان قال انی ارى من سمرا الشام تعد اصنافا من قمر فاخذ بذاک اناس فقال ابو سعید اما اننا فلا زال اخرجه پس این صحیح است در آنکه آن
 را می موی او به بعضی بعد یاد احادیث باب گفته قد و درت اخبار عن النبی صلی الله علیه و سلم فی صاع من بر و در و در اخبار فی نصف صاع و الاصح شی
 من ذلک قد بینت علیه کل واحد منها فی الخلافات انتهى بلفظه **و حکم** ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله
 صل الله علیه و سلم زکوة الفطرة لیسبیه من اللغو والرفث فرض کرد انید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزی
 از سخن زهیر بوده و لا یعنی گفتن و از رفت که واقع باشد در صوم رفت بفرج را و با حسن جلع و فحش و آنچه سیر و داند سخن میان مرد و زن در زیر گجا
 و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از آن استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان است که در ادای روزی بگناه حقیقه
 بوجود آمده باشد و طعمه للساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از رسول
 در آن روز در سفر له عاده گفته مسکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه فتنته و کما و اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
 از علماء بدان قائل شده که صحت آن با صناف ثمانیه جائز نیست بمسکین خاص است انتهى و در شرح موسی لغت شک نیست که افضل و احوط
 بمقتضا اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود همین صنف که فقرا و مسکین اند انتهى گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة است
 زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربع نیز همین است که مصارف آن مصارف زکوة است و در کتاب خرفی که در زهد باب ام احمد
 تصریح است بان گفته تعطی صدقه الفطر لمن يجوز ان تعطی صدقة الاموال و ترکشی در شرح موسی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

تو تعالی انما الصدقات للفقراء والمساكين مراد تخصیص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیرا که در زکوة هم این حسین واقع شده و هیچ کجی تخصیص معصرف می قائل نیست و در حدیث معاوست امرت ان اخذها من اغنیاکم بار و باقی فقر اکرم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقر است بنا بر این معنی کردن ایشان درین روز و آنچه بجز این از ایشان صرف کرده شود در سایر اصناف انتمی فمن اذاها قبل الصلوة فهي زکوة مقبولة پس هر که او را در آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی مترتب است بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصی که جمع میکرد شده نزد یک او پیش از عید فطر بود و زیاده و زرواد مالک فی الموطا و در وی است که در امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند نمازگاه در مصفی گفته تجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام است از اول رمضان تا آخر آن انتمی ومن اذاها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هر که او را در آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقات نیست مقبول از فطر رواه ابو داؤد و الدارقطنی مرفوعا و البیهقی و صحیح الحاکم و درین حدیث دلیل است بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مفرسیات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید است و بر اینکه جویش موقت است و گفته اند واجب از فجر اول شوال است لقوله اغنوهم عن بطواف فی هذا الیوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان است لقوله طهره للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت عملاً باللیلین و در جواز تقدیمش اقوال است بعضی تلحق بزکوة کرده اند و گفته اند جائز است تقدیم آن اگر چه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز است در رمضان نه قبل از آن زیرا که او را دو سبب است یکی صوم و دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت و جوب نکند مگر آنچه معتقد باشد مثل یک روز یا دو روز و اوله الاقوال کما تری فی کتابنا

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقة تطوع و مراد بر آن صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست و تسمیه آن بصدقة از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که در تنزیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال الهی اندر آن

ابن جریرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جاودا ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصر درین عدد نیست زیرا که در اینجا خصلتها می دیگر است که مقتضی ظل بوده است و مصنف روح در فتح الباری آنرا تا بستم و شست خصلت رسانیده و سیوطی بر آن افزوده هفتاد و خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للنصال الموجهة لظل العرش نام کرده اند در کتابه تلخیص فرموده ما شش بزوع المللا فی الخصال المتقتضية للظلال نهاده فن ذکر الحدیث پس ذکر حدیث را تا آخر و تعداد سبع و ایشان امام عادل است و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دانش آویخته مساجد است و آن دو کس دوستی گرفتند با هم برای خدا جمع شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را از فی صاحب نصب و حال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی و هیه در آن حدیث این است و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق بهمیه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او منفق علیه مراد بسایه حمایت و کفست یا بسایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان این سبعة یظلم الله فی ظل عرشه و بجزم القرطبی و قوله اخفاها بلفظ افضل صیغه ناشیست حال است تقدیر قد و قوله لا یعلم شماله بالغة است و اخفا و تعدید صدقة از نظارن ریا و تحمل که بر صفت رمضان باشد ای من عمن شماله و در وی دلیل است بر فضل اخفا

صدقه برابر ای آن مگر آنکه بدانکه اظهارش موجب ترغیب مردم است وراقتد او ستر و می چارس اوست از دواعی ریا و قد قال تعالی ان شئد و الصدقات ففعلها کبری الآیه و صدقه در حدیث شامل واجب نافله هر دو است پس لیان نباید کرد که خاص بنا فله است چنانکه صنف در باب تطوع آورده و نیست مفهوم معمول به در قولی و در جل تصدق بلکه حکم زن نیز همین است مگر در امامت **و عمر** عقبه بن عامر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول کل امرء فی ظل صدقته هر آدمی در سایه صدقه خودست روزه خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتی یفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان و الحاکم در روی حدیث است بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت است که اعیان صدقه بیایند و از وی حرشتمس دور کنند یا مراد کف و حمایت اوست و از فوائده صدقه نافله توفیق صدقه فرض است اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقه بنده من اگر ضائع کرده است ازان چیزی بجز به بینید اگر می یابید برای بنده من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم است از زکوة پس گرفته شود صدقه نافله بر فرائض خدا و این بر رحمت و عدل او تعالی است **و** . . . **ابن سعید** الخدری رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال ایما مسلم کسما مسلما ثوبا علی عمری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عمری بضم عین و سکون را بر بهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از غلگهای سبز بهشت خضر بضم خای مجرب و سکون ضاد جمع اخضر تلحیح است بقوله تعالی عالی به شرباب سئد من خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه من ثمار الجنة و هر مسلمان که بخورد از مسلمانی برگر سنگی بخورد او را خدای تعالی از میوه های بهشت و ایما مسلم سقی مسلما علی ظمأ سقاه الله من الریح المخبق و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر شنگی ظما بفتح تین هموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شرباب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من تریحی تخفق حیاتا مکة مسکک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که اوانی را بدان مهر می کنند از جهت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید **و** **ابو داؤد** و **الترمذی** و فی اسناد ابن مندزمی و مختصر السنن گفته زیرا که در اسنادش **ابو خالد** زید بن عبدالرحمن معروف بدالانی است غیر واحد بروی ثنا کرده اند و غیر واحد بروی علم نموده و در حدیث شش است بر انواع برودادون آن کسی که محتاج است بسوی می و بدون جز از جنس عمل **و عمر** حکیم بن حزام سرحا و بز اصحابی است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه تو له او در کعبه بود از اشارت قریش است عمر او بصد و بست سال سیب شصت و چهل و شصت و بیست و اسلام . **رضی الله عنه** عن النبي صلی الله علیه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود الید العلیا عبر من الید السفلی دست بالاتر بهتر است از دست پایین تر او بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند کمافی اکثر تفاسیر و علیه الاکثر و گفته اند بد متعفف است که سوال نمی کند از کسی و اگر چه معطلی برای دادن او دست خود دراز بکند پس غلو این دست منوی است و گفته اند بد اخذ دست بغیر سوال گفته اند علیا معطیه است و سفلی مانع و قومی از متصدوفه گفته که بد گیرنده بهتر است از دهنده طلقا ابن قتیبه گفته ماری هولا الا قوما استطابوا السؤال فهم یحجون للذنابة و در سبل گفته و لنعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی باینکه علیا آن است که زهد یعنی گیر دهنده است فی مسنده حکیم بن حکیم گفت ای سوال خدا چیست بد علیا پرسن کرد آنرا در صحیح بخاری و مسلم است از ابن عمر که فرمود آنحضرت بد علیا بیفقه است یعنی خرج کننده و سفلی بد ساک است یعنی سوال کننده و همچنین ذکر کرده است **ابو داؤد** و همچنین است در اکثر روایات و در روایتی از **ابو داؤد** متعففه آمده زعفت بجای منفقه یعنی باز ایستادن از سوال اگر مردم این معنی است نسبت به بیساق حدیث اگر چه هر دو معنی صحیح است از نووی منقول است که روایت اولی صحیح است

و بر هر تقدیر در حدیث نیست از سوال بیان فضیلت ترک سوال است و لذا در روای می متفرع گردانید حکیم بن حزام بروی قول خود را سؤالتی می
که فرستاد تراحتی و راستی سوال نکنم بعد از تو هیچ کس را تا آنکه جدا کنم و نیاراست از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم ندهد غیر و نه خدای دیگر است
و ایداً. عن تعول و آنازکن بانفاق بر کسی که غمخواری می می کنی از عیال زیرا که ایشان اندام فالاهم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم یک دنیا که انفاق کرده تو از راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگر است که انفاق کرده آنرا از راه خدا کردن بنده و دیناری دیگر است که تصدق
کرده بران بر کسی و دیناری که انفاق کرده آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینار است که انفاق کرده آنرا بر عیال خود
رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند کسی که در ثروت او باشد و خیر الصدقة ماکان عن ظلم غنی و بهترین صدقه چیزی است که ناشی است
از قوت غنا که اعتماد کند تصدق بران و استظهار نماید بران یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با آنچه
زیاده از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمع مال خود نادم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد و نسبت
که صدقه کند خطابی گفته ایراد لفظ نظر در مثل این مقام برای تسامع در کلام است و قبل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد و توکل و ثقة بر خدای تعالی در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا ستایش کرد آنست ابو بکر را چون برادر تمام مال خود
پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت اللہ اما احادیث در معنی اول بسیار است و من یستغف یعنه اللہ و سیکه باز ایستند
از سوال و نگاه برادر خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بخدمت و من یستغف یعنه اللہ و سیکه استغنا و رزد
می نیازد و راند خود را از سوال مردم غنی میگردد و بی نیازی سازد او را خدای تعالی بی نیازی همی دارد که ایمان اقف اند و ما هم از دست
رو خود چیز با بخشیده ایم و متفق علیہ در سبب گفته علما اختلاف کرده اند در صدقه در اهل بجمع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء و
الاصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور
باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابرا ندین نیست کلام در حسن آن و میل بقوله تعالی و یؤثرون علیک انفسهم حر الآیه
و یطعمون الطعائم علی حیثه و هر که باین مشابه نباشد او را کمروه است و اللفظ للبغاری و لفظ حدیث مروی است و عن
ابی هریرة رضی اللہ عنه قیل **یا رسول اللہ انما الصدقات فی سبیل اللہ قال جهدا المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یک**
از انواع صدقه فاضل تر است فرمود صدقه مر و قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بد بهر جهت بضم جیم و فتح آن هر دو وقت است
و بعضی گویند بفتح یعنی مشقت است و بضم یعنی وسع و گفته اند یعنی مبالغه و غایت است و گفته هر دو وقت یک معنی است در زمانه گفته امی قدر
ما یجهد القلیل من المال و این معنی این حدیث است که سابق شد یک در هم صد هزار در هم را مردی است که او را و در هم است یکی را نگاه داشت و
دیگری را صدقه کرد و مردی است که او را مال بسیار است پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد و اخرج النسائی من حدیث ابی ذر و اخرج
ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بهر قی گفته این است که این مختلف است باختلاف
احوال مردم در صبر و فاقه و شدت و کتفا با قیل کفایت و بعد احادیثی و آل بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل قوت یقین
و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند و نیست و لهذا فرمود و ایداً عن تعول و روایت کن بکسی که عیال مندی آنما می کنی
و نفقه ایشان واجب است بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاضل ترین و نیکدی که انفاق کند آنرا مرد و دیناری
که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری است که انفاق کند آنرا بر چار بای خود در راه خدا و دیناری است که خرج کند آنرا بر ایلان خود در راه خدا

رواه سلم اخبره احمد وابوداؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضليت صدقة باعتبار انست که آن در ذات خود
 مانع است مردم را بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج است در وقتی و عالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت محمود و که موجود
 و در متصدق مثل جمد مثل بودن وی بزرگتر غنی و صدور آن بروج اخص و صدق و الشرح صدق بی من ماضی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در
 متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و هم روایت
 از ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار
 فرمود انحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید و وجود و ثواب آنرا بگفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینار است قال تصدق به
 علی نفسك فرمود صدق کن و خرج کن آنرا بر ذات خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به
 علی ولدك فرمود صدق کن آنرا بر فرزندان خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی زوجتك
 فرمود خرج کن آنرا بر زن خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی خادمك فرمود صدق کن آنرا بر خدمتگار خود
 و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال انت ابصر بهم فرمود تو بینا تری بان یعنی
 بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داؤد و النسائی در سبل گفته ذکر نکند درین حدیث زوج را
 حال آنکه وارث است و صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این است که نفقه بر نفس صدقه است و بوی برایت کند پستری زوج پستری بر ولد پستری بر پند اگر
 باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستری بر جا که خواهد و بیاورد و نفقات تحقیق نفقه که بر کرام یک واجب است اولفا و الا انتهی گویم در بعض نسخ
 متن زوج را گرفته و لهذا آنرا ایدر کردیم ولیکن بعد نفقه بر نفس و صححه ابن حبان و الحاكم و ازینجا معلوم شد که این همه افضل مصارف
 صدقه است از غیر وی و فضل آن انفاق بر عیال است و **عاشية** رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه
 وسلم اذا نفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق
 نماید زن از طعام خانه خودش از آنچه خورده می شود و ذی نه نماند نمی شود در حالیکه تباها نگننده و اسراف ننماید است باشد مرزن را ثواب آن
 بسبب انفاق کردن می و لزوجها اجره بما اكتسب و باشد مر شوهر او را اجروی بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست و الخازن
 مثل ذلك و باشد مگر نمیند و اگر که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر او است لا ينقص بعضهم من اجر بعض شها
 کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفق زن و بعد و خادم نفقه
 بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این درست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی است در مال زوج
 و تصرف است در خانه او پس او را تصدق جائز است بخلاف خادم که او را تصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و واروی شود
 برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون ازان تصدق کرد مختص باجر خودش و ظاهر آنست که این همه باجر برابر اند
 و محتمل که مراد بشل حصول اجر باشد فی الجمله و اگر چه اجر کم است و فر باشد مگر آنکه در حدیث ابو هریره و لهما نصف اجر آمده و این مشعر بساوست
 متفقاً علیه و حدیث دلیل است بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد انفاق طعامی است که او را در ان تصرف است بصنعت خود
 برای زوج و غیره بشرطیکه غیر منفر و محمل بنفقه کسان خانه باشد ابن عمری گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند و چیز اندک که
 لایوبه است و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگر چه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخار است

ووال است برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سر
تفست شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این فضل اموات است و لیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
نزد زن از کسب شوهر خود از غیر او پس او راست نصف اجر وی و شاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق باذن مستحق
اجر کامل است و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن قتی است که در صورت غیر اذن فساد و نخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او
نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز است و او راست نصف اجر

و عن ابی سعید بن الخدری رضی الله عنه قال جاءت نربنب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب
زن ابن مسعود که صحابی است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دار
فقلت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که تو امر کردی امر و زبصدقه دادن یعنی
فرمودی که تصدق کنی ای گروه زنان اگر چه از زیورهای شما باشد و کان عندی حلی فاردت ان تصدق به و بود نزد
من زیور برای من پس ختم که تصدق کنم بآن در راه خدا با میداجر و ثواب فرمود ابن مسعود آن و لکه احق من تصدقت
به علی صبر پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق تر کسی اند که تصدق کردم بآن زیور برایشان فقال التبی صلی الله علیه
وسلم صدق ابن مسعود زوجك و ولدك احق من تصدقت به علی صبر پس فرمود آنحضرت راست گفت این
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدق کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را و اجر است اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس
کمال و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا نزد تو ابی هست از جنت
نکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مگر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در روایت
دالت است بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن مندر و عوی کرده که اجاع است بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرد حدیث را بر اینکه
بن اجزا غیر صدقه واجب است یا مر او بدان انفاق بر زوج است که متفق است بر او لا دیام او از ان اولاد زوج است که از شکم این زن
اشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایام باعتبار تیم از طرف ام گفته
و اه البخاری و در حدیث دالت است بر اینکه صدقه بر اقرب از تصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث در صدقه واجب است و بحکم که مر او صدقه
موسع باشد و اول اوضح است و نموی اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانیم صدقه
نوع فقیر و برادر زادگان تیمم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و اجر ایضا مسلم و این اوضح است در صدقه واجب
بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که تا در عند الاطلاق صدقه واجب است و بهذا جزم المازنی و این
بل است بر جواز صرف زکوة زن در زوج و به قول الجهمی و در وی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را و لیلی که مقام و نص تو اند شد و این دلیل
ن صدقه نوی در نفقه هم بروی عود کند پس گوید که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
له بالاتفاق جائز است چه آن هم در نفقه وی در آید ای فرج را صرف واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب
ست ای بی نیاز است از زکوة قال المصنف فی الفتح در سبب گفت نزد من درین صورت اخیر توقف است زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج
چنان نیست که از حل زکوة بی نیاز را اند انتهی

و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتيه من القيامة، همیشه است که سوال میکند مردی از مردان اموال ایشان را تا آنکه می آید روز قیامت و ليس في وجهه مزعة لحم در حالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت مزرعه انجم سیم و سکون زاومین هله پاره از گوشت و بعضی بفتح سیم و زاحبط کرده اند و محفوظ از حد زمین ضم و سکون است خطابی گفته یحتمل که مراد آن باشد که بیاید ساقط که نیست ساقط قدر و نه جا یعنی کنایت از خواری می آید و بی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عقوقه ساقط شود در موضع جنایت زیرا که وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود و روی او استخوان باشد تا شانه شانه شود و باین شکار یعنی استخوان بی گوشت باشد چه صورت در آخرت تابع معانی است و مؤید اول است روایت طبرانی و در برابر حدیث مسعود بن عمرو لایزال العبد يسأل وهو غني حتى يحل في جهنم فلا يكون له عند الله وجه و در اینجا اقوال دیگر است متفق علیها حدیث و دلیل است بر قبح کثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی بقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان است چنانکه بیاید و حدیث مطلق است در قبح هر سئوال مطلقا و بخاری آنرا مقید کرده بکسی که سوال میکند از برای تکثر و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی است و بروی رحم کرده چیزی میدهند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند او را سبحانه است در خواستن آن وی آید بیان غنا که مانع از سوال است

أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم فتكثر
 کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فاما يسأل جمرًا پس جزین نیست که سوال میکند از گوشت پاره از آتش را ابن عربی گفته معنی وی آنست که معاقب شود بنا بر و یحتمل که حقیقت باشد و آن از گوشت روی او را داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمد و فلیستقل پس گو که کم طلبد این امر است برای تمک و مثل او است محطوف بروی یا برای تهدید است از باب اعلموا ما شئتم اولیست کثرت یا بسیار طلبد بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش رواه مسلم و این مشعر است بخرم سوال برای استکثار و عمر ابن عبد الله الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید و اصحابی مشهور یکی از عشرة بشره بهجت است مادرش صفیه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد بعد از شازده سالگی عم وی اورا بدعا تعذیب کرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت و هر مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بود سفید رنگ و از قامت ماثل بخت لحم و گویند گندم گون بود بسیار موی خفیف العارضین عمیر بن جرهمور در سفوان که از زمین بصره است در سنه شصت و شش او را یکشت لدر اربع و ستون سنته و مدفون شد در وادی السباع پست بر بصره آوردند و قبر وی در آنجا مشهور است روی عن ابنه عبد الله و عروة و غیرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ أحدكم حبله فیاتی بحنمة حطب علی ظهره هر آینه بگیرد یکی از شمار سن خود را پس بسیار و پشته همیزم بر پشت خود خرمه بضم همله و سکون یا بند همیزم فیبیبها پس بفرود آمدن پشته همیزم را فی الله بها وجهه پس باز در خدا بقیمت آن پشته همیزم آبر و وجه او را درین عبارت اشارت است یا آنکه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بروی در جزای اختیار شقت در کسب طلال و ترک سوال خهرله من ان يسأل الناس بترست مراد از اینکه سوال کند مردم را اعطوه او منعه بدهند او را مردم یا ندهند اگر ندهند خود آبر و میرود و محمود می ماند و اگر بدهند بدتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در بقع جوید و امتثال ایشان می در آید و بطبع سوال عادت میکند است باغ احسان برینا بدعت والای ما از خنارنگی بگیرد دست استغناسی ما رواه البخاری حدیث دال است

برنج سوال مع الحاجت و در وی حث است بر کتاب اگر چه نفس خود را بر شقت در آرد و عوض او خال فل سوال بر نفس خود و دولت را گردانند و عوض ضعیف که در مال مسؤل عنده می دراید اگر هر سالگی را چیزی بمهر و شافعی را در وجهت در سوال سیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام است بیجا بر حدیث دیگر آنکه مکروه است بسته شرط یکی آنکه نفس خود را دلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را اینانند هر پس اگر یکی هم ازین سه چیز مفقود کرد سوال حرام است بالاتفاق **و عن** سحره بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار است از حفاظ مکران الخ از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند ما ت با بصره سنه تسع و خمسين او ستین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسئلة کدوح یکدح بها الرجل و جهه سوال خراشها و جراحتها که مجروح میگردد و اندانها در وی خود را پس سیکه خواهد نگاه دارد در وی خود را از خراش و سوال نکند و سیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد اموال مردم را خدش معنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه نیت نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی کیل است پس سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان تکثیر سوال کند لایسب است و نیت اثم در آن زیرا که آنحضرت او را تقسیم امری که لایسب است ازان گردانیده او فی امر کلاب منته یا سوال کند در کاری که نیست ازان چاره یعنی حصول تمام نیست با وجود ضرورت مگر سوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر لمر لا بد در حدیث قبیده چنین آمده که حلال نیست سوال مگر ت کس صاحب فقر مدقع یا غرم مفقوع الحدیث رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صححه و در حدیث ابن مسعود است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در وی او بود نموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیزی بی نیاز میگردد او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام است چیست فسر بود بیجا در هم با قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و پنجاه درهم بحساب و پنیه دیار ما قریب بره رویه می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک را وی است و بعضی گفته اند که تنابین اند در معنی خدش پوست کردن بچوب و تمش کردن بناخن و کدح بردن ان اشارت است بتفاوت احوال سالکان در وقت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطار بن یسار است که فرمود آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست او قییه که چل در هم است یا مثل او قییه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاح و الحاح که مذموم منعی است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مدح فقر گفته اند لا یسئرون الناس الحاقا و در حدیث سهل بن حنظل است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس چنین نیست که وی می کند طلب بسیاری از آتش نفیلی که یکی از زرات این حدیث است در جای دیگر گفته و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن مقدار چیزی است که آنرا قوت با مدد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این است که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روزیاد شب و روز و خرج ابوداود و حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم با قیمت اوست و حدیث عطا و ال است بر چل در هم که هشت رویه می شود و درین حدیث تغذی و تقشی و شمع یوم و لیله مذکور است پس شافعی اخذ با دل کرده و احمد و سح و ابن المبارک بشالث و بعضی بنانی و ابو حنیفه و اصحاب او ملک دو بیست درهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آید ذکر کرده و در آن ذکر پنج اوقییه است طبعی گفت که این آسان تر است بر مردم لیکن در پنجاه و چیز است یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال اعتبار دو بیست درهم نزد ابو حنیفه در اول

و در تانی قدر تقدی توشی است و درین باب حدیثی است شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علماء بر نبی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال یا مکروه بسته شرط کا تقدم و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون بوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خسیس است و چون بوجه الله طلبید تقظیم کرد چیزی را که تحقیق کرد او را خدا بی تعالی پس داده نشود چیزی بهجت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد برده واجب نمی گردد بر رسول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر بگوید دروغ که من علوی ام و سائل که طبل زده بر دریا میگردد و مطرب را که از همه افحش است نباید داد انتهی مخصوصاً در حدیث ثوبان است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکنم از مردم چیزی پس ضامن شوم من عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمی کرد هیچ یکی را از چیزی که خرجه ابو داود و النسائی

باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقهارا در مصرفهای وی . . . ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحل الصدقة لغنی حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقوال در صدغنا که با آن قبض صدقه حرام است و لیس علیها ما تنکون لنفس من الاشدلال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه لغت امری نسبی است در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد ابو داود مائغذیه و بعشیه و صحیح ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال است و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک دو صد در هم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان آخذها من اغنیاکم و اردوا فی فقرکم پس در اینجا مقابله کرد آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی است که بازگردانیده می شود در وی صدقه بنا اقرب مایقال فیه و قد بیناه فی رساله جواب سوال انتهی الا الخمسة مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها یکی مگر کسی را که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن من و خود است بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او و سرجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را مال خود زیرا که آن مال در صورت خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که دومی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غاسر حر سوم کسی را که مدیون است و دینی بر ذمه وی نشسته که غنای می با دای دین می و فانی کند اگر این دین از غیر معصیت است یا توبه کرد و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگر چه تلک باشد او غازی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدرتام گفته و طحی است بایشان هر که قائم است بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتادند لیس اگر چه غنی باشند و داخل کرد ابو سعید در ان عالمین را نیز و اشاره کرد بخاری بسومی آن و گفت باب رزق الحاکم و العالمین علیها و مراد داشته بزرگ چیزی را که میدهد امام از بیت المال بقائم مصالح مسلمانان همچو قضا و فتیاء و تدریس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگر چه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمیع بجز از اخذ قاضی اجرت را بر حکم نیز که حکم شاغل اوست از قیام بمصلحت ذاتی وی جز آنکه گردوی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام گفته و نزد و روی اخذ رزق بر قضا اگر از بیت حلال باشد جلزست بالا جماع و هر که آبر او ترک کرده بطریق توشه ترک داده و در محل شبه ترک اولی است و حرام است وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از محتاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

در باب ائمه و سایر کسین چون شایخ در اینجا آن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منتهی است
 که تصدق کرده شد بر وی از صدقه فاهدی منها لغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین برای تو گوی چنانکه در حدیث عایشه در وقت بر بره
 ایستاد کسی است که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
 اگر چیزی بفقیر برود جز زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بداند که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
 بر که بر او است و آنحقاق نمازی زکوة را مذنب شافعی است و نزد خفیه عامل و غارم را و وصیت است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنث
 و فقر در آن برابریست و غارم را بسبب احتیاق می دین را آن قدر درست است که دین وی او ایابد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث سعادت
 بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیایا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و جهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مرغی را ولیکن می توان گفت که هر که
 صدقه مرغی حلال نگردد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد
 و ابو داؤد و ابن ماجه و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالادرسال ظاهر آنست که روایت همگان معلول است ولیکن در شرح مرغی
 گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن نموده انتهی گویم و چرا علل آنست که مروریست از عطارد بن یسار تابعی که بیشتر از حدیث مولانا
 ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابوسعید خدری و در روایتی از ابی داؤد از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان سافر
 که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال می از ملک می برآمده و می حکم فقیر دارد و با شارت قول تعالی **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا**
مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ پس گرفتن زکوة او را درست باشد **وعنه** عیسی بن عدی بن الحیار بلخاری بحجه و تخفیف
 تحتانی از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود و روی عن عمر و عثمان و غیر همان سر جلین حدیثاه بدستیکه دو مرد خبر دادند او را
 انهما اتیارسول الله که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجه الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
 یسالاته من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما المهر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو
 کس نگاه را یعنی از سر تا پا برشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده **رفع فینا النظر و خفضه فراقهما جلد بن پس دید آن هر دو را**
چاکب و توانا فقال ان شئتما اعطیت لهما پس فرمود اگر خواهید شما بهم شمارا ولاحظ فیها الغنی و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
 مر تو اگر را و لا تقوی مکتسب و نه مر تو انار که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذنب شافعی اینست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر
 شماراضی می شوید بر خوردن حرام سید هم شمارا و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر باین معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع
 همچنین ای که تو اگر بید حلال نیست شمارا و الا بهم شمارا و در مذنب خفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزاق است اگر باین صفت راضی آید
 شمارا بهم و درین نیز نوعی از تشدید و تویج است و آنچه مهدی در حدیث گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسی حاصل است که بدان غنی
 تواند گشت پس متعقب است باینکه درین صورت دخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
 بر غنی است و این تصریح مضموم آیت است و اگر چه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی که سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده
 و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بخیزی که قبول کرده نمی شود و قوا و لفظ وی اینست ما اجوده من حدیث ابو داؤد و الترمذی
 و در حدیث ابن عمر بن العاص بسند حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
 زیاد الترمذی ابو داؤد و الدارمی و رواه احمد و الدارمی و ابن ماجه من ابی هریره و درین باب است از طلحه ذکره الدارقطنی فی الجمل و رواه ابو

وازابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادة فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد من طریق ابی زبیل عن رجل من بنی ہلال
وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی و **عمن** قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتیه و صاد مملہ بن عمارق بضم میم
و خای معجمہ و کسر اوقاف و در آخر صحابی ست معدود و زراہل بصرہ الہلالی نسوب بہلال و فود آورد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
روی عنہ ابنہ قطن ابو عثمان الہندی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المسئلة لا تنحل
الا احد ثلثة رجل ہرستیکہ سوال روایت مگر کی را از ستہ مرد و رجل بکسر بل ست از ثلثہ و صحیح ست رفع او بتقدیر احد ہم
تحمّل حمالہ اول کسیکہ برداشتہ است حمالہ را یعنی مالی را کہ ادا کند از آنچه ضامن شدہ است بدان حمالہ بفتح حای حمالہ مالی کہ بر سبب دارد
و بر خود می گیرد آدمی از قوم بہمت دیت و جزآن و دیون می گرد و بہمت اصلاح ذات البین یعنی جماعت و میان خود چگونگی کنند
و خون یکدیگر می ریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتہا کہ برایشان لازم می آید بر خود می گیرد و بخواند میگردد و بہمت آن
دینی بر زمینہ او می نشیند فحلّت له المسئلة حتّٰی یصیبہا پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حمالہ را و اگر چہ غنی باشد
زیرا کہ لازم نمی آید اورا تسلیم کردن آن از مال خود شہر پمسکت پسترباز دارد خود را از سوال بعد او می حمالہ و زیادہ بر قدرت حاجت سوال
کنند و بر جل اصابتہ جائزہ اجتاح مالہ و دم مردی کہ رسید اورا حادثہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از بیچ بکنند مال اورا
بجوح ہلاک گردانیدن و از بیچ بکنند جائز شدت و سختی کہ ہلاک کند مال را از قحط و فتنہ فحلّت له المسئلة حتّٰی یصیب قواما
من عیش پس حلال ست اورا سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را کہ بی نیاز شود و بر پاشود بدان حاجت ضروری
وی از زندگانی و در روایتی آمدہ کہ گفت سداؤ من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی کہ بہ بند حاجت اورا از زندگانی قوام بکسر
قاف چیزی کہ قائم شود بوی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی کہ نظام و عماد و ملاک می بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بہین معنی ست و اما قوام
بفتح قاف بمعنی عدل و وسط ست چنانکہ در قرآن مجید ست و کَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و سداؤ بکسر سین چیزی کہ بستہ شود
بوی حاجت و ہر چیزیکہ بہ بند چیزی را سداؤ است چنانکہ سداؤ قارورہ و جزآن و سداؤ بفتح سین بمعنی راستی و میانہ روی در قول
و عمل و در ذکر قوام یا سداؤ مبالغہ ست در باز آمدن از سوال گویا تشبیر داد سائل را بمضطر کہ حلال ست اورا اکل میتہ برای سترق
و قوام بدین اگر چہ رسیدن باین مرتبہ شرط نیست در حل سوال بلکہ فقدان قوت یوم در آن کافی ست و این گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حاجت
فقیر این ست کہ میفرماید و بر جل اصابتہ فاقتہ سوم مردی کہ رسید اورا حاجت در ویشی فاقتہ حاجت احتیاق حاجت شد
حتّٰی یقول و در روایتی بقوم ثلثہ من ذوی الحجی من قولہ تا آنکہ بگویند یا ایستند و خبر دهند کہ کس از خداوند
عقل و فراست از قوم وی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن بختین و قیاس نمی گویند و حتی بکسر مملہ و حیم مفتوحہ بمعنی عقل و باین رفتہ اند
شافعیہ گفتہ اند کہ مقبول نیست در اعتبار کمتر از ستہ کس و غیر ایشان می گویند کہ دم ہم کافی ست بر قیاس سائر شہادات و حمل کردہ اند
حدیث را بر ندب و نیز محمول ست بر کسیکہ معروف باشد بغنا پستہ فقیر شد و چون از اول امر غنی نباشد سوال اورا حلال ست اگر چہ
برای وی شہادت فاقتہ نہند و قول او مقبول ست لقتہ اصابت فلا نفاقتہ بتحقیق رسیدہ است فلان کس را فاقتہ
فحلّت له المسئلة پس حلال شد اورا سوال نمودن و گدائی کردن حتّٰی یصیب قواما من عیش تا آنکہ بر قوام را
و در روایتی سداؤ را از زندگانی ظاہر آنست کہ مر او از بقوم آنست کہ شہادت و ہمت نہ گفتہ اند کہ آواز نہ است یا کہ او را

قول خبرت چنانکه روایت بقول مؤید است و در ذکر بقوم مبالغه است که چنان بییقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقا صابت نیز
تا کم است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال مسالت و ران فاسوا هتق
من المسئلة یا قبیصه سحت یا کله صاحبه سحتا پس چیزی که جزین سته صورت است از صورت نامی سوال کردن ای قبیصه حرام است
که می خورد آنرا خداوند می حرام را و در روایتی یا کله آمده بضمیه مؤنث زیرا که سحت راعبارت ازان گردانیده و رنه ضمیه برای سحت است و در سئل
ضمیه مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مملتین حرام سحت و اسحت در اصل بمعنی اهلک و هتیمال است در سئل لغته سحت حرامی که حلال است
کسب آن نیز که آن میورکت و در راه مسلم او دود و این خرمیه و این جهان مذمب این ابی لیلی موافق این حدیث تحریر سوال است و اینکه ساقط میشود
عدالت از سوال مظاهرت تحریر سوال است که کس مذکور را یا باشد رسول سلطان کما سلف و عن عبد المطلب بن سبعت بن الحارث
بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پسر بر مشق رفت و بهما بجا
در گذشت در سن شصت و دو از آنحضرت درخواست کرد و بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در تب جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب قال لفت
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد بر سببیکه صدقه حلال نیست مرآل محمد را مراد به آن
لا تحال است پس بضم تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک و بی اما بر آنحضرت پس با جماع و همچنین او عای جماع
کرد و این قدامه بر حرمت آن رسول صلی الله علیه و سلم و منقول است جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و مالک احادیث
بر تحریم است و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر احتیاج بسوی
آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقه مگر چیز کمای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند
قاضی است بر تحریم صدقه واجب بر ایشان نه نافله زیرا که مطهر همین صدقه واجب است کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
و تزکیهم و انما کما نزل آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نقل نیز مرآل
در سئل گفته و اخترانه فی حواشی ضویر النهار لمعموم الالدته و در وی تکریم فرمودن آنحضرت است آل را از اینکه محل غسل باشند و تشریف است
صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین است علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابو نعیم مرفوعا باین لفظ که بان لم
فی خمس الخمس یا کیفیم او یعنی هم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیرا که
منع انسان از مال و حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لهذا فی روایة و در روایت
آمده و انما لا تحال لآل محمد و لا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مرآل محمد را و نه آل محمد را در سئل گفته در مراد بآل
خلاف است و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زمین بر ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهى گویم و الحارث
بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیر وی کما عرفت فی علم الاصول پس رجوع بان در تفسیر آل محمد
در اینجا ظاهر است زیرا که لفظ آل مشترک است و تفسیر راوی دلیل است بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم است و اما تفسیر آل در اینجا بنی هاشم
که لازم زوی دخول اولاد مسلم و ابی اصب و نحو ایشان است پس این تفسیری است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة
بنو المطلب از عبید بن جراح که داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الا انما انتهى روایة مسلم شیخ و در ترجمه گفته اند

که حضرت وی مطلقاً حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و برایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب خفیه نوشته کرده است
 نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحب سنی و نزد ابی حنیفه و در روایت انتهی یعنی جواز عدم جواز و راجح عدم جواز است زیرا که حدیث ازین تفصیل
 ساکت است پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایت
 از امام ابو حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتهی گویم حدیث
 باب وارد است برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودنی آن اموال است در آن زمان و درین زمان هر دو موجود است و تعلیل با احتیاج
 و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و در هنگام عدم حصول
 اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثی است و همه صلح احتیاج است و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
 بر عدم جوازش بر بنی هاشم در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آئی که صدقه برایشان حرام است و اظهر احوال این است که بنی هاشم اند و موالی
 ایشان را درین باب حکم ایشان است انتهی و در عموم بنی هاشم کلام است کما تقدم در تصحیف گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علما
 و قال اشافعی بنو مطلب بنو مسلم و اختلاف دارند و موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتهی و عمر بن الخطاب بن مطهر
 بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد مدینه و مر و آنجا در سنه پنجاه و چهار و قیل غیر ذلک پس بصیغه

تصحیف است و پدر بصیغه فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی الشیخ صلی الله علیه و سلم
 فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خبیر و تزکاتنا و نحن و هم بمنزلة واحدة گفت جبیر فتم من
 و عثمان بسوی رسول خدا گفت من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب از خمس خبیر و ترک کردی ما را و دادی حال آنکه ما و او و پسران
 یعنی بنو المطلب یکم تبه ایم یعنی نسبت به تو زیرا که اولاد عبد مناف ایم که جد تباریع ما و توست چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف
 و من جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیخ واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم
 و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بودند در اسلام و در قضیه تخالف بنی عبد شمس و نوفل
 که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عدلستند که با بنی هاشم مناکحت و مباحث نکند تا آنحضرت را بس و تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب بنی هاشم
 یک بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شی واحد را بعضی سی واحد بسین معمله روایت کرده اند یعنی مثل برابر و واحد تفسیر است غرض که
 جبیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پسران عبد شمس را که عثمان بن نوفل اویند و بر پسران نوفل را که من و اقربان من باشند
 هیچ چیز رواه البخاری در سبل گفته مراد بنی هاشم در بنی آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و آل ابی لیب در آن
 نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و محبت پسران ابولیب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث کتب
 برینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه من عدای ایشان اگر چه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
 کرده است آنرا با ستم را ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
 در احکام و این دلیل واضح است و باین رفته است شافعی و خالفه الیه و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل دادند نه باستحقاق
 و این خلاف ظاهر است بلکه لفظ شی واحد دلیل است بر مناکحت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوة انتهی و عمر بن الخطاب مولی

سوال شد صلی الله علیه و آله وسلم نام وی را برایشم بود و قبیل هر فرز و گفته اند مولای عباس بود وی با حضرت مخشید و چون عباس اسلام آورد ابورافع
این خبر با حضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث
رجلا علی الصدقة من بنی نخز و مرید برستیکه فرستاد آنحضرت مردی را برگر فتن صدقه یعنی زکوة از قبیله بنی مخزوم و نام آن مرد
ارتم بن ابی الارتم بود صرح به النسائی و الطبرانی فقال لابی رافع اصحبني فانک تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع
همراه من شو و صحبت دارم پس برستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را برایشم بتوان چیزی فقال پس گفت ابورافع حتی آتی التبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتا ه فاسأله پس آمد
نزد آنحضرت و پرسید او را از همراهی آن مرد فقال صولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان
دارند و چنانکه صدقه با حلال نیست موالی ما را نیز حلال نباشد و اتا لا تحل لنا الصدقة و اما که بنی هاشم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای
مائی نیز نباشد رواه احمد و الثلاثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و هوفی الطبرانی من حدیث
ابن عباس رضی الله عنه و حدیث دلیل است بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم آل محمد است در تحريم صدقه ابن عبد البر در تهید لغت
نیت خلان در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت و بنی هاشم و موالی ایشان انتهی و جامع بی عدم تحمیش بر ایشان رفته بنا بر عدم
مشارکت در نسبت بنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست و جواب داده اند که مقدم نمی شود بر رض این عئل پس مرد و و باشد زیرا که رافع نص است ابن عبد البر
لغته هذا خلان الثابت من لیس نیز این حدیث نص است بر تحريم عماله بی موالی و بر آل محمد بالا اولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعضی آنچه
آنحضرت او را بران عامل کرده و الی گرداند و عماله آن ولایت بوی بدهند آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشند که گرفتن این ابورافع را جائز بود زیرا که
این دخل است زیرا آن هیچ کس که حلال است او شان را اگر فتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را سکه که هر کرا خواهد از آن بد پس
ابورافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیة قول می است که گذشت و رجل تصدق علیه فاهدی منها و عمر سأل عن عبد الله
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان یعطی حرمی اعطایا بود آنحضرت که میداد و عمر را عطیة
فیقول اعطه افر منی پس می گفت با آنحضرت بده آنرا بحتاج ترین بوی از من فقال خذ ه فمقله او تصدق به پس می فرمود
آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا با تصدق کن بآن و ما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذ و چیزی که بیاید
از این مال حال آنکه تو اشرف نگنده و انتظار بنزله و طمع نگنده و نه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا و مالا فلا تتبعه نفسك چیزی که
این چنین است پس پیر و مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع مکن و انتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور است لا رد و لا کد و گویند
لمنحس و منع نکند و جمع نکند رواه مسلم حدیث افاده کرده که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیرد آنرا و نکند زیرا که حدیث
در همین باب است کما صرح به فی روایة مسلم و اکثر بر آنند که امر در قول می فخذ به برای نب است و قبیل برای موجب و گفته اند مندوب است در هر
میدهد آنرا انسان قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند و وقتی که مال معطی حلال باشد و اما عطیة سلطان جائز و غیره که مالش حلال
حرام است پس این بند گرفته اخذ آن جائز است نصت کرده شده است در آن و حجت اخذ این است که حق تعالی در حق میوه و گفته است
لکذب اکثون للشحوت و آن حضرت درع خود تزیید و می گوید و کرد مع علمه بیک و همچنین چیزی گرفت از آنها با آنکه میدست که مال ایشان حرام
باطل است بلکه اکثر اموال آنها از غیر خنیز و معاملات باطله بود انتی و در جامع کافی گفته عطیة سلطان جائز و نکند زیرا که اگر میداند که این عین مال مسلم است

قبولش تسلیمش یا کسان مال اجب اگر ملتبس است پس مظلمت بر سختی وی صفت شد و اگر عین مال جائز است پس در وی تقلیل باطل است که آنچه باقی
 آن استعانت بر بصیرت میکرد از وی گرفته در سبیل احد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جابر علی قواعد الشریعه لیکن در گرفتن این مال شرط
 که قابض بر نفس خود مأمون باشد از محبت حسن که نفوس بر حجت وی مجبول اند و در وهم نیندازد که سلطان بر حق است و لهذا وی عطیه لغو
 قبول کرده و قدی سلطان فی حوائش ضویر النهار فی کتاب البیوع ما یروى من ذواته

کتاب الصیام

صیام و صوم در لغت بمعنی امساک است و امساک عام است از قول و عمل مردم و دو اب و غیره ابو عبید گفته هر مسک از کلام با طعام
 یا سیر حاصل است و در شرح عبارت است از امساک خاص که بازداشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جز آن از آنچه وارد است شرع بر آن
 بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم امساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر دو روایت و احادیث و درنی از آن در صوم زیاد بر غیره
 در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت می رسند دوم از جهت بود و اختلاف کرده اند در آنکه صوم
 افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده خیر اعظم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل است
 زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است یا مراد آنست که نیست او را عمل بعد از نماز و بر طلال صوم
 رکنی است از ارکان اسلام و فرضیه ایست از فرائض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافرست و تارک بے عذر آن فاسق

عن ابی هریر بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم لم یومروا

و لا یومنون پیشی نکلید ماه رمضان را بر روزه یکروز یا دو روز درینجا دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره ترو
 احمد فرموده که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث صحیح است
 معاوم این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا سرجل و در نسخ بلوغ المرام همچنین است و لفظ وی در بخاری امین است الا ان یکون رجل
 مصنف گفته یکن تامه است امی یوجد رجل و لفظ مسلم الارجل است نصب در سبیل گفته هر قیاس الغریبه لانه استثناء متصل من مذکور کان
 یصوم صوماً مکررمی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی صوم مثل دو شب یا پنج شب روزه می داشت اتفاقاً
 پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نبی مخصوص است بضعاف و آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان میگوید اینست آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمر بن حصین یا مردی دیگر را
 که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون اظهار کنی بار در روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا بعد
 کرده بود و چون نمی شنید از صوم آن دو یوم بزماند پس آنحضرت فرمود که روزه مندر و معتاد منی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد
 قضا باید کرد و متفق علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت امین حدیث گفته و العمل
 علی هذا عند اهل العلم که هر دو آن بتجمل الرجل لصیام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان است و سبیل گفته قوله بمعنی رمضان تقیید نیست باینکه
 آن مشروط است ببودن روزه احتیاطاً آنکه صوم مطلق باشد همچو نقل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدم رمضان بهر صوم
 که باشد و این خلاف ظاهر نبی است زیرا که نبی عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم سیکه عادت و صوم ایام معلومه دارد و ان ایام موافق
 افتاد با خبر یوم از شعبان اگر مراد آنحضرت صوم مقید می بود چنین می فرمود الا استنقلاً یا مانند این لفظ حال آنکه نبی از تقدم رمضان کرد

زیرا که شارع و حامل را در صوم رمضان مطلق بر ویست هلال می کرده پس مقدم علیه مخالف نص است امر او نیست و در وی ابطال فعل باطنیه است که تقدیم صوم
یک با ویوم می کنند قبل سویت هلال رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا رویت در معنی استقبال است ای مستقبلین اما زیرا که حدیث غیر
عدم صحت حمل لام است برین معنی و اگر چه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعضی علماء بآنکه نمی از صوم بعد نصف اول از شاز در هجرت شعبان
حدیث ابی هریره مرفوعاً که چون بنیمه رسید شعبان پس روزه ندراید و دیگران گفته اند جائز است بعد از انقضا و می حرام است قبل و میگوید
یا در روز اما جواز اول پس بخت آنست که اصل همین است و حدیث ابی هریره ضعیف است احمد و ابن معین گفته منکر است و اما تحریر ثانی بسیر
حدیث کتاب هوقول حسن انتهی کلام اسبل سید علامه عبداللہ بن صاحب اسبل گفته مؤلف شرح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم
بصحت حدیث ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابو هریره را ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره صحیح
و می نموده پس احتجاج بدان درست باشد و به قال الشوکانی روح و گفته درین باب حدیثی است و خلاف طویل است و در سطولات بسوط انتهی
و آنچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی است که قوت ندارد و بر پیای دشتن روز یا انتهی خلاف ظاهر حدیث است **و حسن عماد**
بن یاسر رضی اللہ عنہ قال من صام الیوم الذی یشک فیہ فقد عصى ابا القاسم کسی که روزه دارد روزی را
که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول اللہ و ابو القاسم کنیت آنحضرت است ضلی اللہ علیہ وسلم
و یوم یشک عبارت است از روزی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد پوشیده شدن هلال برابر و مانند آن
و علماء اختلاف است در صوم آن یوم و دلالت حدیث و ما فی معناه و ال است بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و ابو حنیفه
و همین است مختار اکثر ائمه میگویند که روزه ندارد روز شک و مکروه است صوم آن یوم و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه
از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد و مستحب است نزد حنفیه مگر کسی را که موافق اقتدایوم عادت صائم و خواص را و غیر ایشان افطار
کنند بعد از نصف ایام و اما در جماعتی از علماء می گویند که اگر آسمان علی باشد یوم شک نیست و حساب کرده شود روزه وی از رمضان و بسیاری ایجاب این امر چون یکدشت
از شعبان است و ندر وظایف دیگرند هلال اگر رسیدند آنرا ایامی شنیدند خبر آن روزه میدهند و اگر مطلع صامت بی علت میبود افطاری نمودند و اگر علت بودی روزه
می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزه به نیت رمضان در سبل گفته صحابه هم درین مختلف اند بعضی
بجواز رفته و بعضی بمنع و حصیان ابا القاسم و اوله با محرمین است و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی اللہ عنہما آورده که علی کرم اللہ وجہہ
گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان و دسترس بسوی من ازینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع است یا آنکه مجرد باره
روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد مردمی نزد وی بر رویت خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بر روزه و گفت که روزه دارم الخ
و جمله آنکه نص است درین باب حدیث ابن عباس است پس اگر حاصل شود میان شما و میان او او بر کمال کند ششاد بستی روز و استقبال کنید
ماه را از حرج احمد و صاحب سنن و ابن خزیمه و ابویعلی و اخرجه الطیالسی بلفظ و لا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان اخرجہ الدارقطنی و صححه
و ابن خزیمه فی صحیح و ابی داؤد راست از حدیث عایشه کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحفظ من شعبان بالاحتفاظ من غیره یصوم لرویت
هلال رمضان فان غم علیہ عدتلتین یوما ثم صام و ابوداؤد از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا العدة
ثم صوموا حتی تروا الهلال او تکملوا العدة و فی ابواب اربعه و سبعة و اللہ علی صوم یوم شک من کمال حدیث لاتی ذرہ البخاری تعلیقاً ذکر کرده است این اثر را بخاری
در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصلها و وصل کرده اند آنرا بسوی عمار و زباید که مصنف در صحیح

والحاکم وانهم وصلوه من طریق عمرو بن قیس عن ابی سحیح ولفظه عندهم کما عند عمار بن یاسر فاتی بشاة مصلیة فقال کما ائتمنی بعض القوم فقال ابی سحیح
فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابو داود وترندی و نسائی وابن ماجه و نیز حکم و در اقطانی و بیهقی و مدرسی و نیست این حدیث در مسلم و یحیی و
بهر نسبت نمود اثر البسوی می و صححه ابن خزیمه و ابن حبان ابن عبد البر گفته این حدیث مسندست نزد ایشان و مرفوع اختلاف کنند
در این و زعم کرده ابو القاسم جوهری که آن موقوفست و در کرده شد این قول بروسی و گفت مصنف و شرح خجسته الفکر و از آنچه آنرا حکم رفع است حکم کردن
صحابی است بر فعلی که آن طاعتست مرفوع رسول خدا را یا معصیتست همچو قول عمار زید الظاهر آنست که تلقی کرده است این را از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ائتمنی پس مرفوع باشد حکما و معناه موقوف باشد لفظا **ابن** رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم يقول گفت ابن عمر شنیدیم آنحضرت را می فرمود اذ ارا یتیمه فصوموا چون ببینید هلال رمضان را
پس روزه دارید و اذ ارا یتیمه فافطروا و چون ببینید آنرا پس افطار کنید فان غقر علیکم فاقدروا له پس اگر پوشیده
شود ماه بر شما بغام پس اندازه کنید یا راه را یعنی بشمارید روز پس او راستی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده
شده است بر شما اقدر و اصیغه امرست و همزه او همزه وصل است و دال را کسره و ضمه هر دو دهند و گفته اند که ضمه خطاست متفق علیه
حدیث و دلیل است بر وجوب صوم رمضان برویت هلال و افطار آن اول روز از شوال برویت هلال و ظاهرش اشترط رویت جمیع مخاطبین است
لیکن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلکه امر او اخبار عدل است که حکم شرعی بدان ثابت شود خواه یک کس باشد یا دو علی الخلاف فی ذلک پس
معنی اذ ارا یتیمه آنست که چون یافته شود فیما بین شمارویت و این ال است بر یک رویت یک بلد رویت جمیع اهل بلاد است پس لازم باشد
حکم و گفته اند معتبر نیست زیرا که اذ ارا یتیمه خطابست مردم مخصوص را و در مسله اقوالست نیست بر هیچ یکی از آنها دلیل ناهض و اقرب از
رویتست مر اهل بلد را و آنچه متصل است از جهاتی که بر ستم او واقع است در مصغی گفته اگر هلال را در یک شهر دیده شود در شهر دیگر مخصوص
گردند و ندیدند اگر آن شهر قریبست لازمست حکم رویت ایشان و اگر بعیدست لازمست بحدیث ابن عباس و بقیاس و بقیاس مسئله فطر
و حج که در حدیث منصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بقده مسافت قصرست و ایراد کرده نشود که مسافت قصر را با مر هلال هیچ تعلق نیست
زیرا که مشروعیست الکفای بر نهایه برویت خود از جهت حجست و کلین یا بلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع و عادت قاضیه است بلوغ
اخبار در مواضع قریب پس اگر از آخر شهری که در آن رویت متحقق شد بروی حله باشد حکم آن لازم نیست انتهى و در قول می رویت
دلیلست بر آنکه لازمست صوم و افطار منصرف بالرویه را و این قول ایضا مذاهب را بر وجهست در صوم و اختلاف کرده اند در افطار شافعی گفته
افطار کنند و پوشیده دارند و اکثر علما گویند صائم ماندا احتیاطا که اقال فی الشرح و لیکن در اول باب صلوة العیدین انوی گفته است که
قائل نیست بترک یقین نفس خود و اتباع مردم مگر محمد بن حسن شیبانی و جمهور گویند متعینست بروی حکم نفس او در آنچه متیقنست پس اینجا
مناقض آنجا گفته و سبب خلاف قول ابن عباسست مگر کرب را که اعتدال کنند برویت هلال و می در شامست بلکه موافقت اهل مدینه کنند
و روزه دارد روزی و یکم باعتبار رویت وی در شام زیرا که آن روزی است نزد اهل مدینه و این عباس گفته که این از سنتست و گوشت
حدیث نیست نص در آنچه احتیاج کرده اند بدان بنا بر احتمال که تقدم پس حق آنست که عمل کنند بیقین نفس خود صوما و افطار او حسن
تکتم آن برای صوم مردم از اسارت ظن در حق وی کذا فی السبل گویم از احمد بن حنبل و روایتست یکی آنکه روزه گیرد برویت خود دوم آنکه
روزه نگیرد مگر با مردم اگر هلال را ببیند و او آنهم در روایت در کتب حنابل مذکورست و مسلم و مسلم راست از حدیث ابن عمر

فان اشبه حليكم فاقدوا ثلثين پس اگر پوشیده شود ببلال بر شام پس اندازه گنبد ماه را سستی روز و روز سستی نام افطار گنبد و تمام ماه
بشمرد و در سبب گفته و هذا الحسن تفاسير وفيها سيرة اخبر نقلها الشارح خارجة عن قلم المراد من الحديث انتهى و در مذهب لندیه گفته این فریب ما و نه
مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه سستی رویت
یا بست نه روز و این قول غیر سدیدست زیرا که قول سنجین نام مقبول و نام معتبرست حد شرح و اعتماد بیان نمودن کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و اصحاب اتباع و خلف و سلف بیان عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز همان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر است که فرمود ما است
امیه ایم حساب کتاب لندی و اینهم چنین و چنان مست سلبا گرفت و عقد کرد و اهما م را در بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی سستی روز
و گاهی بست نه روز متفق علیه و للبخاری و در روایت بخاری است فاجله العدة ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شام پس تمام
گردانید سستی روز را و این صحیح است در شرح سستی روز روایت نکردن حساب نجوم و منازل قمر و این بطلان گفتند فی الحدیث دفع لمراعاة السنجین
و اما انمول علیه روية الالهة وقد نمننا عن التكلف و قد قال البخاری فی الرد علی من قال انه يجوز للحاسب النجوم و غیرهما الصوم و الا افطار اعتمادا علی
النجوم ان اجماع السلف الماضین حجة علیهم و قال ابن بريرة هو مذنب باطل قد نمت الشرعية عن الخوض فی علم النجوم لانها حدس و تخمین لندیه
تقطع انتهى صاحب سبیل در بعض سائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رویت بلال خوالا و خروج
یا اكمال حدیث سستی روز چنانکه درین روایت است فعل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اكمال کلمه و تکلم
و بودند اهل بیت و اصحاب و بران و نبی شناسانند زیادت و نقصان منازل را و نه آنرا که متاخران میزان معرفت و قتش گردانیده اند و نه این
امور را که تکلیف موقت بران است و توقيت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت است با اتفاق امت انتهى و لکن و بخاری است
فی حدیث در حدیث ابی هریرة سمعی گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبه فاجملوا عدة شعبان پس کمال کنی شمار شعبان را
سستی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تفسیر باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دار سستی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پس آنرا کمال
آن زیرا که وارد است او که صحیح بران که چون پوشیده شود ببلال روزه دار سستی روز مانند حدیث ابی هریره و مثل است حدیث ابن عمر
نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد احمد و ترمذی و نسائی و صحیح و حدیث عایشه نزد احمد و ابوداؤد و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث نقلی
و با کمال این احادیث نصوص است در آنکه نیست صوم و نه افطار مگر رویت بلال با کمال حدت کذا فی سبیل و عن ابن عمر رضی الله

عنه قال تولى الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نورانی یعنی جمع شدند بر دیدن آن و ببلال نام عبده
قرست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و بعضی گفته اند و قیل در دو شب آخر ماه است و مشتم
و بست و بنفتم و در غیر این شبها قرست کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اهل است که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاحدیث
التنبی پس خبر دادم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را فی مرآة من دیده ام ماه را فصار و امر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن رواه ابوداؤد و الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان
و الحاکم و صحیح ابی یوسف و حزم کلمه عن طریق ابی بکر بن نافع عن نافع عن حدیث ابن عمر حدیث دلیل است بر عمل کردن بنجر و احد و صوم
گرفتن و این مذهب گروهی از اهل علم است و مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد نیز همین است و لیکن عدالت شرط
و ظنیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق است بدان موجب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک در قولی هر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شروطت شهادت و کس مثل سایر شهادت و استدلال ایشان
 بخبر نسائی است از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت ششم صحاب نبی راضی علیهم و پس رسیدم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارد بدین وی و افطار کند بدین وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شبان را
 سی روز مگر آنکه گواهی دهند و شاهد پس این حدیث بمفهوم خود اوست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهومیست
 و منطوقی که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی است از آن و لیکن عدالت مخبر شرط است بالاتفاق و طحاوی گنجهت قبول کرده است
 عدل باشد یا غیر عدل مراد غیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث آینه است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول است
 خبر زن و عبد و این در صومست یا غیره در فطر یا غیره شروطت شهادت و عدالت و تحریت و بی علت و در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد کثرت
 عدد و ترست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان اعرابینا
 جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رأیت اهل الالهلال اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدستیکه من دیده ام بلال را
 یعنی ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهمی بصلوات حق قال نعم گفت اعراب
 گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهمی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذا ن فی الناس یہا بلال
 ان یتصوموا پس ندان در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند خدا فراد و درین حدیث دلیل است بر اینکه خبر مردی
 مستور الحال یعنی آنکه منق او معلوم نیست مقبول است در ماه رمضان نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحاوی گفت در رواه الحسنه
 یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و دروسی دلالت است بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اصل
 در مسلمانان عدالت است زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی که شهادت و دروسی این است که امر در بنال طبری مجرای اخبار است نه شهادت
 و اینکه کافی است در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سایر ادیان و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و گفت ترمذی
 روی مرسل و گفت نسائی آنها اولی بالصلوب و سماک که یکی از روایات این حدیث است و راوی است از نمکه بن ابی عیسی چون شنیدند و شد
 باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف و شرح النسائی ارساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط
 از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد ابی مدینه و گواهی داد بدین
 بلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند بجایز از شهادت او را که تحقیق رسول خدا باشد
 شهادت یک کس را بر رویت بلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی دانست شهادت را در افطار مگر از دو کس از قطنی گفته متفرد است
 بان جنح بن عمر الایلی و وضعیف است شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک احمد و شافعی در یک قول قوی گفته صحیح است
 و ریفه اند مالک از داعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت و آنچه احمد ایضا و سیوط امیر که حارث بن حاطب و لفظ وی
 اینست که عدل در بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما گواهی دهند و شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان آنچه ابو داود
 و الدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح است و غایت آنچه درین دو حدیث است آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
 قبول خبر واحد ولیکن اخبار واحد را صحیح است ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط است باتفاق **و عن** حفصه أم المؤمنین
 رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من لم یبیت الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پخت روزه مراد و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سلون بجم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بود
برکاری و در روایتی من لم یمن یعنی هر که نیت نکرد و راه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و غیره در مصنفی گفته یکی از
ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر التفیسی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد تمییز آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد علت غائی است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرته الیه یرث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث صحیح که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی
علیه و سلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جمعی است شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص است
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت اتشال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روز طاعتی جداست
ولمذا گاهی سبوح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعضی آخر پس هر روز واجب است و تبیین نیت در فرض واجب است و متصل است
باول جنبه صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستقره صوم است
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشراط این چیزها حج عظیم است و از صاحب شرع لفظی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفته ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم لشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی است بحديث عمار و علت نهی آنست که این تعمق است دروین و اگر لیلیه نالتین از رمضان نیت کند و میداند که
اگر ثابت شد هلال نالتین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضروره انتهی و مال الترمذی
و النسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقت این حدیث بر حفضه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود و گفت لا یصح فیه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت از خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت
ابن ابی حاتم الوقت اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بهیقی زیوات
ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی سنده عبدالمدین ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول است و در سبب گفته اختلاف کرده اند
ایمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخیر قوه لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابوداود وقت کرده اند مرفوعا بفتح میمن و عین ممله در میان آنها و زبیدی بضم ز و انام او منیه بن صعصع است
و ابن عمیر و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفضه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمه و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در ربیعین صحیح علی شرط اشعین و گفت درست در ک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب است از عائشه اخرج الدارقطنی و در وی عبداللہ بن عباد است و وی مجهول است ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمون بن بنت سعد و رواه
ایضا و در وی صادق است شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتب بسته جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال سند وی همه ثقات اند انتهی و لکن دارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفضه باین لفظ است لا صحیح
لمن لم یرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نکرده اند آنرا از شب این مال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزا از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب است زیرا که صوم عمل است و اعمال نیت اند که مقدم و اجزای شمار

بیمفضل نماز شب بقا صلح تحقق پس صوم محقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علمی به باید که مقدم و این مشهور است از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی است و تقویت کرد این قول را ابن عقیل با آنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لکل امری ما نومی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت است و فطر در شبهای او عبادتی دیگر است که بدان استعانت بر صوم نماز می کنند و در سبیل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یمل علی قوته انتهى و حدیث عام است از اینکه روزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب شرط هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز است نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت از نصف نماز شرعی که قبل زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و در سبیل گفته فی خلاصه و تفصیل و استدلال کرده است قائل عدم و جواب تبیین بحیث بخاری که بر این گفت آنحضرت مروی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد نفته اند که واجب بود پسترسوخ شد و جواب اول صوم رمضان نیست نسخ و جوابی رافع سایر احکام پس رمضان آنچه حکم اوست از نذر معین و تطوع مقین باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عایشه که بیاید و آن دال است بر آنکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تبیین نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص است و کفایت عاشورا بغیر تبیین بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بر و آنچه مساوی اوست مثل کسی که نیت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و واجب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی است و عمر

عایشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندك من شيء قلنا لا قالت عایشة ثم امد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتم نیست قال فاني اذا صاكر فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نماز جائز است و همین است مذهب حنفیه و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغة گفته نیت احتلا در میان قول آنحضرت که هر که نکر نیت روزه از شب روزه اوست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرض است و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال است انتهى ثم انا تا یوما اخری استر آمد آنحضرت نزد ما و نزد دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حییس گفتیم فرستاده شده است برای ما حییس بفتح حای حمله و سکون تختانیه و در آخر حسین حمله طعامی است که ساخته می شود از تر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سبوق اندازند و حییس در اصل بمعنی خلط و مزج است فقال اریتمیه فرمود عایشه بنما را حییس را که چگونه است بسیار و در روایتی قریبه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحنا صائما پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته نیت روزه فاکل پس خود آنحضرت از ان حییس و از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اندا کثر علما و ابو حنیفه و اصحابی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد رضیافت و مانند آن زیرا که این البطل عمل است و البطل عمل منهی عنه است لقوله لا تطعموا النمل و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بترتیب و اگر نقض کند واجب است قضا آن

و در روایتی جاوست مطلقاً زیرا که قضا خلف اوست پس انکی نیست: نقض و در وجوب قضای صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر وی نهد
 نقض کرده است رواه مسلم و ابو داود و ابن حبان و الدارقطني و البیهقی نحوه در سبل گفته اما حدیث غایب است پس جواب از وی آنست که وی
 اعم است از آنکه نیست صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تمییز زیرا که تحمل رو کرده می شود بسوی عام و بخوان با آنکه در بعضی آیات حدیث غایب است
 انکی گفت اصیبت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تمییز و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد و لیلی بر فرم
 این هر دو اصل پس بقای بران هر دو متعین است انتهى **و سخن** سهل بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است
 و آخر کسی است که فرمود در مدینه از اصحاب رسیده بود و یک قیل مشتا دو هشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود

آنحضرت به بل کرده سهل نام کرد و رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر
 برستی که فرمود آنحضرت همیشه اندر مردم ملا بسنجیر ما دام که شتابی استند که شادان روزه و این بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر
 می کنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق
 وقت و تمیق بدن و احتیاط در آن بوده که استعجال با تردد باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف و تشن می کنند تا در شبعی گفته اگر قصد در تاخیر تا
 نفس و دفع سرگشی و توسنی کردن نفس با مواصلاست عشاءین بنواغل باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح
 که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نکسید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گوید وصال کند تا سحر
 و تاخیر افطار بسیار است نفس قطع شهوات امری است که کرده اند از بسیاری ربانین و ارباب احوال معاملات اعاد الله علينا من برکاتهم انما

سحر سطلو گوید بعد و روزه صحیح صحیح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیار است نفس و جز آن خوب نیست زیرا که اصل مقصود و اوقات حرام است
 نه شکست نفس و لا یرسل حتی که در تعجیل در نظر شارع بوده است افضل است از صلوات دید احادیث خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه
 دین غالب است ما و امیکه شتابی که من با مردم افطار را زیرا که می بود و نصاری تاخیر میکند رواه ابو داود و ابن ماجه پس علت منصوص شارع را
 گذاشته اختراع صلوات در خلاف آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر تاخیر افطار است بلکه ترک
 نشی است بعد از افطار پس از زمان غنیمت نباشد و امید عاده برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتلاع متفوق علیه زیاده کرد احمد و آخر
 السحور و زیاده کرد ابو داود لان الیه و والنصاری یؤخرون الافطار الی اشتباک النجوم و شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعار الالین
 و بینه لهم و در سبل گفته حدیث دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس تحقق شود در رویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول و
 و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت می بود و نصاری است مصلح گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز نیز باید و نیز تعجیل از فحی است
 بصائم و اقوی است برای او بر عبادت شافع فرموده تعجیل افطار سحر است و مکره نیست تاخیر مگر کسی که تعهد آن کند و در وی فضیلت بیسند

و الترمذی من حدیث ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال قلت لآنحضرت من فرمود
 الله عز وجل احب عبادي الي اعجلهم فطرًا دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه
 کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکرگزاری ترخیص و اعتراف نعمت اظهار بندگی و احتیاج و عباد عام است از هر کس لیکن او مسلمانان
 زیرا که می بود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عن احمد و حدیث دلیل است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی منی تعالی از تاخیر پس احب
 مواصلا تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار یا بعد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند و سحر مواصلا نمی نمایند و اما آنحضرت پس خارج است

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که آنست که یاقانی پس وی احب صائمین است بسوی خدای تعالی اگر چه تجلیل نظر نفرماید
 چه او را اذن بود در وصال و اگر چه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم تسحر و اقل فی السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است سحر بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است
 اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و اگر بضم است معنی آن طعام سحر خوردن و محفوظ از تزدکثر محمدین بفتح است و اظهر در معنی ضم است زیرا که
 بركت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قبل و اگر در هر دو بركت اعتبار کنند نیز می رسد و در اینجا دلالت است بر سنیت تا
 سحر متفق علیه و زیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلان دعوه و لو ان تجرع احدکم جرعة من بار فان الله و ملائکته یصلون علی السحورین
 و ظاهر امر و وجوب تسحر است لیکن هو اصطلت آنحضرت و هو اصطلت اصحاب وی آنرا بندهب فرود آورده و این مندرج جماع نقل کرده بر آنکه تسحر
 مندوب است و بركت در وی اتباع سنت و مخالفت اهل کتاب است بحدیث مسلم فو عا فصل میان صیام ما و صیام اهل کتاب خوردن
 سحر است و تقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط و تسبیحای صدقه بر کسیکه سوال کند وقت سحر که انی اسئل گویم در وی حدیث ابی بالنسائی
 ابو عوانه فی صحیح من حدیث ابی یسلی الانصاری و روی النسائی و البرزاس حدیث ابن مسعود و النسائی من و جبین عن ابی هریره و اخرجه
 البرزاس حدیث قره بن ایاس الترمذی و روایت کرد این ماجه و حاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهاد
 و یقولون له نمار برقیام لیل و شاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریره و در ابوداود دست بروایت ابن واسه و در ابن جان از ابی هریره
 که نعم سحر المؤمن التمر و در ابن جان است از ابن عمر فو عا بدستیکه خدا و فرشتگان او صلوة میفرستند بر تسحیرین و هم در وی است از ابن عمر
 سحری کنید و اگر چه بجز آن آب باشد و در روایتی از بخاری است که گفت انس سحر کرد و در رسول خدا و زید بن ثابت و هر گاه که فارغ شدند
 از سحر خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحر و دخول در نماز گفت بقدر آنکه در وی
 پنجاه آیت بخواند و اخرجه مسلم ایضا و این حد تاخیر است بنص شارع پس تعیین باشد بران عمل و لا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
 عامر الضبی صحابی است ابن عبد البر و راستیاب گفته در صحاح جزوی کسی ضعیف نیست رضی الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
 علی تمر فموجود چون خواهد که افطار کند یکی از شاپس باید که افطار کند بر خرماز زیرا که سبب کت است چنانکه در روایت ترمذی است فانه بركت حافظ
 ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر امت و نفع ایشان زیرا که دادن شیء لطو طبیعت را باخلو معده داعی ترست
 بسوی قبول او و انتفاع گرفتن قوی بدان خصوصاً قوت باصره که تقویت وی بجلاوت بیشتر است و اما آب پس کبدر از عموم نوعی از بیس حاصل
 میشود و چون آب تر شد استعاب بود غذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در قر و آب است از خاصیت مؤثره و در صلاح قلب که نمی دانند آنرا نزد اطبای
 قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهه و پس اگر نیا بد قر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از لایش
 و صاف کننده است آنرا و موجب اشتهاست و رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی نیز و صححه ابن خزیمة
 و الحاکم و ابوجاهم الرازی ایضا و روی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه و اسناده ضعیف و روی الترمذی و الحاکم و صححه من حدیث انس
 مثل حدیث الباب سواد و رواه احمد الترمذی و النسائی و غیر هم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم و در سندش مقال است و لفظ وی این است کان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی طباط قبل ان یصلی فان لم یکن حساسوات من بار و وارو شده است در عددی که آن سه است در سبب گفته و فی
 البات روایات فی معنی ما ذکره و دل علی ان الافطار بما ذکره است **وعن** ابی هریره رضی الله عنه قال ففی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاد و بی اکل و شرب در میان آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب تصنف در فتح الباری گفته لم افق علی اسمه فانك تو اصل یا رسول الله پس برستی که تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوانی ما را و ائم با تابع خود قال فرمود آنحضرت بجواب آن مرد و اینکه مبتلی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکار است یا تو بخ یعنی ای کرم علی صفتی و منزه لقی من بی و در روایتی که میگویم در روایتی است مشکلم و در روایتی است که حکم ابی ابدیت یطعمنی ربی و یسقینی بدستی که من شب یکم در حالیکه طعام میدهم مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدهم او در روایتی اطل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اطل و در روایتی انی اطعم و اسقی و در لفظی اطعم یطعمنی و اساق یسقینی و حاصل همه یکی است در سفر السعاده گفته علماء درین شراب و طعام چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل حقیقت مستعین بود دوم آنکه مراد غذایی روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه تواج آمنت از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بان چندان قوت و قدرت و وسعت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود و اما احادیث من ذکر الی تشغلها به عن الشراب و تلذیها عن الزاد و اما بوجهک نویسته ضارب به و من حدیثک فی عقابها حادی و اذا اشتکت من کلال السیر و اعدا به روح القلوب فتحی عن سعادته این قول دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود آنته گویم این قول دوم منقول است از ابن رجب در لطائف و از حافظ ابن القیم دیده و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذا لک لم یکن و اصلا و جوابش آنتست که طعام میگذارد بجهت بروجه تکوین آید منافی تکلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیا است و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب قوت است که لازم است گویند فرمود که غذای من مرا قوت اکل و شراب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد و افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب عدم احساس الم جوع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته که معنی اول راجع است چه سیرابی و سیربی منافی حال صائم است و غیوت مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گر سنگی و شکنجی است و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال جوع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قال تصنف فی الفقه شیخ در ترجمه گفته مختار آنتست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای تجازی و مسرتهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت منموی که مر آنحضرت را بود و انتهی و درین جا اقوال دیگر است و احسن آن تسلیم است با تفویض تا این چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوا ان ینتھوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سر باز زدن از آنکه بازمانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز بستر یکروز یعنی تا دو روز تمام او اهللال فقال لو تاخر اهللال لزدکم بستر دیدند بلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد بلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شمارا وصال کامل مشکل لهم حین ابوا ان ینتھوا و این از شاد و همچو عتوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدن از بازماندن تکلیف عتوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن کمال عتوبت و این دل است بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است و مباح است وصال تا سحر بحديث ابی سعید فاکم اراد ان یو اصل فلیو اصل الی السحر رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه اساک بعض لیل مواصلت است این روایت بر کسیکه میگردد شب محل صوم نیست پس مستغنی شود بنیت و اما حدیث ابن عمر صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت داور روز ازینجا و فرودت آفتاب پس تحقیق افطار کرد و صائم نیست منافی وصال زیرا که مراد با فطر و خل فی وقت الافطار است نه آنکه وی حقیقه فطر شد چه اگر حقیقه فطر میشد نه حث بر تمییل وارد میشد

و نهی از وصال و نه روايت وصال تا سحر مستقيم ماند و هم در وی دلالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم شوکانی گفته حرام است وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر تنهی ازان انتهى که قول اقوی است از فعل و خطاب مستقیم است و تا نفس کزده است بر کراهت و کراهت در استعمال سلف در معنی حرمت است و لهذا اصحابی مختلف اند در آنکه این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول اصح است و با حتماً صی رفتن از جمهور در حرمت و شفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای حرمت بود و اول سلوک که موعود اند بر این است و اگر اختلاف بر واح افتاد میبایست گفت آبی تا در حقیقت وصال بر اینند در کفیفه وصال اهل میشنود بیک قطر آب یک کفیفه طعام زیرا که کفیفه بصوم مستفیضه و آنچه بطل صوم مبطل آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب و اصل است پس اگر اتفاق چیزی نخورد و تا شامید و اصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن خود داخل است پس اگر در دن این نیت ترک اکل و شرب کرد و وصل نباشد انتهى مستفق علیه من حدیث ابن عمر و عایشه و ابی هریره و انس و تفر و مسلم بنا بر اجماع عن ابی سعید و قبیل بناری الی قوله یستغنی و اختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی مطلق حرام گفته اند کاشوکانی و غیره و نزد مالک ابو حنیفه نیز جایز نیست و علی الاکثر گفته اند حرام بر کسی است که در شفت شدید افتد و مسباح کسی راست که بروی شاق نیست اول رای اکثر است و هر که قابل تحریم نیست بگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان و مقرر نمیداشت ایشان را بران و این قرینه کراهت است و ابوداود و امرودی از صحابه آورده که نمی کرد و آنحضرت از نجاست و مو اصلت و حرام نکرد این بر دو برابر صحاب خود و اسنادش صحیح است و بزرگوار طبرانی در اوسط از حدیث حمزه آورده نهی کرد رسول خدا از وصال نیت غریت وصال است مر او را موصلت صحاب چون آنکه ابن ابی شیبه با سواد صحیح آورده که ابن الزبیر تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر ازین نهی تحریمی فهمیدند وصال نمیکردند و نیز از ابی سعید بر جواز روایت ابن السکون مرفوعاً که الله تعالی فرض نکرد صیام لیل این پس بر کفو باید بروی من کند و نیست او را چیزی گفته که تعیین نماید که وصال فعل نصابی است مقتضی تحریم نیست اعتدال جمهور از موصلت آنحضرت که این طریق تقریر و تکلیف آنها بود و احتمال جوازش از برای صحت نهی در تاکید زجر ایشان است زیرا که چون آنها مسابشر وصال شدند حکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی تر شد بسوی قبول نهی مذکور بنا بر آنچه مترتب شد بران از اطلاق در عبادت و تقصیر در سحر

ازان یا ارجح تر از وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل است **وعنه** ای ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یدع قول الزور و روزه دار یک ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افند قول وی و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فایس لله حاجه فی ان یدع طعامه و شرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عیاشی و مسالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنیت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب بصوم و شریعت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه گرسنه و عطش و اطفای نائمه نفسانیت است تا نفس از امارگی براید و مطمئن گردد و راه الحزازی و در حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار روزه دار است که نیست او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی و مسابش خیز نماز گذار است که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری روزه الدار می مر او دروغ و غیبت و دیگر مناهای و نماز در زمین منسوب است و اعتنا نکردن بجماعت باز عایت ارکان و آداب آن و ابوحا و در و اصحاب السنن و اللفظ له و لفظه مراد او است حدیث دلیل است بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفر بر صائم و این بر دو وجه است اول آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر است همچنین تحریم زنا از شیخ و ضیاء از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بگوید پس باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام ندهد

تبدیل زجر او **و عن** عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد و حال آنکه روزه دار می بود عمل گفته اند معنی حدیث آنست که شمار نمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از آن و گمان و هم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم هستید در استباحث قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود از اینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا بهیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس است از آن امام محمد در مؤطا گفته باز داشتند خود از آن فضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر عمل که پیش از ما بوده اند و با شتر و هوا صائم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشیره و اندام را بشیره زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار است پس مراد مباشرت ملاست است و گاهی معنی طی فی الفرج و آن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتیم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتیم آیا نیست که آنحضرت مباشرت میشد و وی صائم گفت وی مالک تری بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش باحضرت کرد و قرطبی گفته این اجتهاد است از عایشه و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه نمی بیند نه تحریمی اعتقاد میکرد و کما یدل له قولها الملكم لاربه و در کتاب الصائم قاضی پو از طریق حماد بن سلمه است که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در مؤطا گفته مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در مؤطای مالک است ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت میچسبکی را آنچه بود و آنحضرت را در سبل گفته قول وی هو صائم دلالت نمیکند بر آنکه وی نیز صائم می بود این حبان و صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعضی زنان خود را در فیضه و تطوع بعده با سنا و خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نمیکرد وی را و حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو و تضاد زیرا که وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود لبعمل خود بر جواز آن بر کسی که مثل وی صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرده استعمال آن وقتی که زن صائم باشد بنا بر علم بانچه ترکیب اده شده است و در زمان از ضعف نزد و در برانها انتهی و لکنه کان املكه لاربه و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی بلفظه ارب بفتح همزه و ر یعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز یعنی حاجت است و معنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر اراده عضو و عضو مخصوص خواهد بود و توریثی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل اوست بر حاجت و باقی حال جمع وی را بر است مثل حمل واجمال و در حدیث دلیل بر آنکه ذکر ما لقیع بین الزوجین لا باس به است مگر وقت حاجت و نهی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است مرصائم الدلیل التامی بر صلی علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است باباحت دلیل فعل وی صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این عبارت را در سبل نگرفته و له عندها الفاظ ترمذی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس ابی هریره و حدیث عایشه حسن صحیح است و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم می کفید زبان او را و او ابوداود و ابن بر تقدیری باشد که او را و خلق فرود و گفته که شد این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایت وی محمد بن دینار الطاهری البصری است و دیگر سعید بن ماسن هر دو ضعیف اند و الله اعلم و زاد فی روایة و زیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سله اقوال است اول مالکیه را که مکروه است مطلقا و دوم آنکه محرم است بقوله تعالی فالان باشروهن زیرا که در وی منع مباشرت است در زمانیکه گفته و جواب اده اند که مراد مباشرت درین آیات جماع است و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد صوموم و باطل شد و هم آنکه باج است و بعضی ظاهر بر ما لفته کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل است یعنی جوان را مکروه است و پیر را مباح و این مروی است

از ابن عباس و لیلیش روایت بود او دست که آمد آنحضرت را مروی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید او را پس نهی کرد از آن پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائزست مالک قادر بر نفس خود را و الا فلا و این مروی است از شافعی و دلیلیش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از آن خبر داد او را ما در او ام سلمه که آنحضرت این چنین میکنند پس گفت ای رسول خدا تحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و تا ناخر پس فرمود انی اخشاکم بعد و این دال است بر عدم فرق میان شیخ و شاب الالبان بسکیر آنحضرت آنرا برای عمر لاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبب گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که آیت قوی الاحوال است دال است بر آن وایت احمد و ابو داود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائمم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کرم ام و زکاری پس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده ما را اگر رخصت کنی بآب تو صائم باشی گفت لا باس بذلک پس فرمود فقیتم پس این فکر و حیست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام با ندانم رسانید و انزال کرد یا ندی ریخت شافعی و غیره گویند قضا کند در غیر نظر چون انزال کند و نیست قضا در اندام مالک گویند قضا و کفاره در هر دو است مگر در ندی که صرف قضا است و نتمه خلافت آخره و الاظهر انه لا قضا و لا کفاره

الاعلی من جامع و الحاق غیر المجمع به بعد استی **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احتجم وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجه الوداع پس محرم را جائزست که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی نماند و اگر نماند بود جزای آن بدید و احتجم و هو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صومم بحجامت فاسد نیست مگر دو روز و ابو حنیفه کرده هم نیست و کفارت لازم نیست مگر دو روز و نیز گفته اند از امام احمد که باطل است صوم جمیع و صوم و واجب است که در بوی کفارت قاله الطیبی رواه البخاری و ابو داود و النسائی و الترمذی و این را طریق دیگرست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و در اینجا استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان می صلی الله علیه و سلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافرست و سفر نکرد در رمضان با حرام مگر در غزوه فتح و نبود در آن وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتند در جمله اولی نظرست زیرا که امام مانعست از آن شاید یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و بمثل این اخبار صحیح رویتوان کرد و پست ظاهر شد که بعضی و ات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و و هم کرد آن هر دو معنا و وقوع یافته و اصوب وایت بخاری است احتجم و هو صائم و احتجم و هو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله و لا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافرست و در صحیحین است که نیست در ما صائم مگر آنحضرت و عبدالسبب واحد و قوی اینست و دروغالب حدیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی است اول احتجم و هو محرم دوم احتجم و هو صائم سوم احتجم و هو محرم چهارم احتجم و هو صائم محرم پس اول مروی است بطریق شتی از ابن عباس متفق علیه از حدیث عبدالسبب بن یحیی و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر است و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلولست مسموح نیست از حکم و قدر و راه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کریت الحجامه للصائم و حجاج ضعیفست و قدر و راه البزازی من طریق داؤد بن علی عن ابی عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان هر دو حدیث که ما قد نامه در ابیح النسائی و غیره از طریق سمیون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعلاه احمد و علی بن المدینی و غیره با استی در سبب گفته بحقیق که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیهمه و قرنیه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام است **و عن** شداد بن یساف و تشدید محله بن اویس بفتح همزه و سکون و او الضماری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبتست رضی الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى رجل بالبقيع آتت آنحضرت مردی را ببقیع که تقیه مدینه بمطهره است و هو یحتمل و آن مرد
حجامت میکرد و آنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که پیچیده شب گذشته بودی در رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم و الحجی مفرمود و در
حجامت کننده و حجامت کرده یعنی فاسد شد روز بهر دو مجبور علمای آنکه حجامت نمیشکنند روز را و مکر و نیست صائم را مگر بحجت طریبان
ضعف و این مذہب امام ابوحنیفه و شافعی است و همین است مروی از فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این قائل است جماعتی از صحابه مثل سعد
بن ابی وقاص و عبدالمدین عمرو زید بن ارقم و ام سلمه و گویند حدیث شداد منسوخ است بحديث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متأخر است
چون صاحب آنحضرت بود و سال حجۃ الوداع که سنه دهم است و شداد صاحب عام الفتح بود که ذاعن الشافعی و گفت شافعی قوتی از حجامت احتیاطاً
احب است بسبوی من و مؤید شیخ است حدیث النس در قصه جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید و اخرج الحارثی من حدیث ابی سعید مثله ابو محمد بن خرم
گفته حدیث شداد ثابت است بلاریب لیکن یا قتیق در حدیث که نبی کرد آنحضرت از حجامت مرصائم را و از مواصلا و حرام کرد این بهر دو آنغاب
اصحاب خود و اسنادش صحیح است و روایت کرد ابن ابی شیبہ حدیث ابی سعید که خصمت کرد آنحضرت در حجامت صائم را و خصمت نمی باشد مگر
بنا بر عزیمت پس این دل است بر نسخ بر است که حاجم باشد یا محجوم و گفته اند دلالت حدیث بر کراهت است و بدل له حدیث النس الآتیه
و گفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند غصه صوم یعنی غیبت مردم رواه ابو حاطی
عن زید بن ابی سبیعة عن ابی الاشعث الصغانی ابن خزیمه درین تاویل گفته اند العجوبه زیرا که قائل آن بنیگوید که غیبت مفطر صائم است و گفت
احمد و کلام یک سالم می ماند از غیبت اگر غیبت مفطر صوم است ما را خود صومی نیست و قد وجه الشافعی هذا القول و حمل کرد شافعی افطار
صوم را بغیبت بر سقوط اجزای صائم مثل قول صلی الله علیه و سلم لا تکلم و تخطیب یخطب لاجتمع له اگر چه امر نکرد او را با ماده پس معلوم شد که مراد سقوط اجزاست
و درین وقت صحیح وجه برای آنچه بودن این تاویل نیست لکن قال ابن خزیمه بنعوی گفته مراد با فطار تعرض آن بهر دو است با فطار زیرا که حاجم نامون
از آنکه چیزی از خون بخون وی برسد نزد مکیدن و محجوم که نامون نیست از ضعف قوت بخروج دم و انجام کار افطار باشد و اما الخمسة
الا الترمذی یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و صححه البخاری احمد و ابن خنیمه و ابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
حدیث را با اختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبیل گفته اخرجه الایمة عن سته عشر من الصحابة و حافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر و حدیث
دلیل است بر آنکه حجامت مفطر صائم است چه حاجم و چه محجوم له و باین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و یحیی
و ابی ثور و واجب است قضا و كفارة و به قال بعض الشافعیة مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی است
از آنحضرت که حجامت کرد و وی صائم بود و مروی است افطر الحاجم و المحجوم له و بن هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم محبوب تر باشد نزد من و اگر بکند حجامت بنیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد
تایل کرد بر خصمت انتهى مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتیاط آنحضرت مثل وارجح است من حیث
الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند خوب است احتیاطاً و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی از داخل
بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف است و کسر شهوت و موافق صلحت صیام است و جماع هم اگر چه مجتنب است
و لیکن ثابت شده است از ان اجتناب بعض مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و علمای مذہب
احمد مبالغه کردند و تصحیح حدیث شداد و تأیید مذہب خود و نصرت آن بمقول و منقول و گفته اند که از زده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث

درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام میجامد و محجوم گذشت و این حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان ابو یوسفی خوب بود
که حجامت کرد و دید لیکن باک نیست که وقت شام در سیده است انتهى ذکره الشیخ فی الترحمة و بعضی گویند صرف محجوم له افطار میکنند و اما حاجم پس
افطاری نمیشود عمل برین حدیث در طرف اول در سبیل گفته لا اوری بالذی اوجب العمل بفضله و ان بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته قوله صلی الله
علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم لنفسه و حصول نظر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقای صوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر لاسیما و اقول علی
بدون قرینه و ادله بر آنکه ظاهرش غیر اوست پس اگر جائز باشد اراده مقابله فطره تحقیق وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهى در سبیل
گفته لا یریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث النس الآتی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال اول ما روت الحجة
للصائم گفت النس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه و در چنینست که ان جعفر بن ابی طالب احتجم وهو صائم
جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد و او صائم بود و فریه النبی صلی الله علیه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوسه
آنحضرت و فرمود روزه کشادندان هر دو که حاجم و محجوم اند فطر خص النبی صلی الله علیه وسلم فی الحجة للصائم بستر نخت کرد
و اجازت داد آنحضرت در خون کشیدن هر روزه دار را فکان النس یحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد و او روزه داری بود
رواه الدارقطنی و قویا روایت کرد این اثر را دارقطنی و گفت قویست و لفظ وی اینست ان رجاله ثقات و لا نعلم له علة و این حدیث
از او اشبع حدیث شد اوست و از وی معلوم میشود که آخر امر نختست بر تقدیر ثبوت که اوست نیز در حدیث ابو سعید خدریست که
فرمود آنحضرت نخت نختست که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت و قوی و احتمالست رواه الترمذی و لیکن گفته که این حدیث غیر محفوظست
یعنی شاذست و عبدالرحمن بن یحیی که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و یحیی و
کرده است آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود شبهست بصواب ابو زرعه گفته که صحست
و گفت ثابت نبانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می بیند اشتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیداشدن
ضعف حجامت یعنی نازجت آنکه فاسد میگردد و اند صوم را مکروهست در ان رواه البخاری و هم در بخاریست تعلیقا بود ابن عمر که حجا
میگرد و حال آنکه صائمست بستر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد و شب **و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی**
صلی الله علیه وسلم اکتحل فی رمضان وهو صائم بدستیکه آنحضرت سرش کشید چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار بود
ازینجا معلوم شد که سرش کشیدن نبیان نمیکند بر روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکروه گویند و هو قول سفیان بن المبارک و احمد و سحن
و ذهب ابو حنیفه نختست و ذهب مالک که اوست و نزد ابو داودست از انس که بود رسول خدا که سرش میکرد و در حدیث دیگرست
که فرمود بر پیر کنید از ان و هر دو ضعیفست و ابن شهر آشوب و ابن ابی لیلی گفته اند که کحل فطر صومست لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر ما دخل
و لیس ما خرج و اذا وجد طعمه فقد دخل و جواب داده اند که دخول کحل غیر مسلمست زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسامی رسد زیرا که انسان
کجا بی حنظل را بیای خود می مالند و فطر او در دهن می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر ما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس
و وصلة عنه ابن ابی شیبة و آنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اشهد لیقته الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث
رواه ابن ماجه باسناد ضعیف زیرا که در سندش بقیهست روایت میکند از سعید بن ابی سعید از بشام و سعید ضعیفست و
گفته اتفاق کرده اند حفاظ برینکه روایت بقیه از محبوبین مردودست انتهى و لیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف نام پدرش عبد الجبارست

علی الصحیح و فرقی کرد ابن عدی در سعید بن ابی سعید از زمیدی پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار و لفت وی ضعیف است و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت بهیقی لیس بالقومی در واه البیهقی من طریق محمد بن عبد المذین ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سر بر میگشاید و حال آنکه وی روزه دار است گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر است و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا قال البخاری در واه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام من حدیث ابن عمر ایضا و لفظ وی این است که بیرون آمد بر رسول خدا هر دو چشم او پرازداز شد و این در رمضان بود و وی صائم است و درین باب از بیره مولاة عالیته نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بهیقی در شعب الایمان و قال للترمذی لایصح فیہ شیء گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد روی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کردی من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشمم بدر آورده پس آیا سرگشتم در چشم و حال آنکه من روزه دارم فرمود سر بره بکش ترمذی گفت سندان حدیث فتوی است و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و رواه ابو داؤد من فعل انس و اباس باسناده **و عن ابی هريرة رضي الله**

عنه قال قال رسول الله صل الله عليه وسلم من شرب فقلتم صومه بهر که فراموش کرد روزه را و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد و فائدا اطعمه الله و سقاه زیره که نخورانیده است او را و نوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزدیک همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایله این حدیث را قائل میشدم بقضا و در بدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استواء در کنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعضی اهل علم باکل و شارب ناس و بعضی منع کرده اند و راجع الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزيمة و الحاكم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ وی این است چون بخورد روزه دار بفراموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی و نیست قضا بر وی و للحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضا علیه و لا كفارة بهر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و نكفاره و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان ایضا و سرور معذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیبتی یاد و نهد نیست بجایان صلوٰة و احرام حج که این را بهیات نکرده است از استقبال قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احق است بمعذور داشته شدن در بطلان صوم گفته لفظ من فطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن ذیق العید و حدیث دلیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد و نسیان روزه وی نکشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم است حقیقه و این قول جمهور است و بعضی بافطار رفته اند زیرا که مساک از فطرات رکن صوم است پس حکم وی حکم کسی است که گنی از نماز فراموش کرده و واجب است برومی اعاده و اگر چنانسی است و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را با آنکه مردانان فلیتم مساک عن لفظ است و جواب اده اند که قوله فلا قضا علیه و لا كفارة صریح است و صحت صوم ناسی و عدم قضای او و استخراج کرد در قطنی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع و سعید قبری و ولید بن عبد الرحمن و عطاء بن سيار کلام عن ابی هريرة و فتوی داده است بان جماعتی از صحابه بنهم علی بنی المعینه و زید بن ثابت ابی هريرة و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن جرم و در سقوط قضا احادیث است که بعضی او شده بعضی است و تمام است احتجاج بدان و اما قیاس بر نماز پس قیاستی

فاسد الاعتبار زیرا که در مقابله نفس است با آنکه در اصل منازع است و احمد از ملامه بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصه از ثرید پس خورد از آن سیر یا کرد که وی صائم بود پس گفت او را ذوالنورین کنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت
تمام کن روزه خود را پس نیست آن مگر رزق که را ندانند از خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را
صبح کردم صائمم و خوردم طعامم گفت لا باس گفت پیتر داخل شدم بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله
و سقاک گفت پیتر در آمدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خورد طعامم گفت ابوهریره انت انسان لم تتعبد بالصیام **وعن** ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم من ذرعه القمی فلا قضا علیه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیرا که عدم قضا فرج صحت است و من استقفا فعلیه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بر
قضاست که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت طلق است که قی بر پی دهن باشد یا کمتر ازین اینست نه به بل
و اما نزد حنفیه پس امام محمد و ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگردد آنقدر باطل فحش اگر قلیل باشد
قضا کند چنانکه در حدیث است در هدایه نه به ابو حنیفه ذکر کرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محدود و ایست است از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در لو طای خود نوشته که همینست قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر سیکه تعدی فسد صیام است شوکانی گفته در
نظرست زیرا که ابن مسعود و عکرمه و ربیع گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا استخراج تا وقتی که چیزی را با اختیار خود نه برگرداند و استلال
کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سینه چیزی کی قی دوم حجامت سوم احتلام و این بر اترندی و بهیقی با سنا و ضعیف روایت کرده اند زیرا که
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابوهریره زیرا که
آن بطلق است و این مقید انتهی و در سبیل گفته جواب داده اند بجل وی بر غلبه قی جمعا بین الادلة و عمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص
لهی و سنا پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض اوست بر ارات اصلیه انتهی گویم ترندی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مردمی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشته است بصواب ابو زریقه گفته
صح است پس قی عمد مبطل صوم باشد گو کفار مباحش در مصفی گفته آیفساد استقا صوم را از جهت همین اوست پس فاسد کند اگر چه یقین
که چیزی بوجوب رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود و تحقیق نزدیکی فقیر آنست که
استقراء بمنزله نوم است که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه با اختیار است حکم بفساد صوم
نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج رجوع گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد اثر بر علت خود پس
حق آنست که وی مفسد است از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترقی که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی
و ترندی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن جبار و دارقطنی و حاکم و او را الفاظست از حدیث ابوهریره و اعلاه احمد و اعلال کرده است آنرا امام
با آنکه غلط است و گفت ابو حاتم نکرست زیرا که در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النخوی است و وی را نفسی است اما توثیق کرد او را احمد و غیر
و اخرج له البخاری و مسلم متابعه و در سنا و ترندی گفته این حدیث غریب است نمی شناسم او را اگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد است بدان
عبسی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ است قابل شایسته است و گفت بخاری مروی است

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت داری زعم کرده اند اهل بصره که هشام و هم کرده است در آن و گفت ابوداؤد و بعضی حفاظ که نمی بینم آنرا محفوظ و الحار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود لیس من ذاتی گفت خطابی اراده میکند که آن غیر محفوظ است و نقل کرده منها از احمد که حدیث کرد آن عیسی و نیست در کتاب می غلط کرد در آن و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شرطها و اخیر بر من طریق خص بن غیاث و آخر جابن ماجه ایضا و قوال الدارقطنی ولیکن قومی گفته است آنرا دارقطنی و گفت اسنادش صحیح است **و عن جابر بن عبد الله** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بيرون آمد آنحضرت در سال فتح بسو که در رمضان و رسته هشتم از هجرت و ابن اسحق و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشورا در رمضان فصام حتی بلغ كراع الغمية تا آنکه رسید کراع غمیرا بضم و تخفیف را فتح نین مجمره یعنی است میان کوه مدینه نزدیک بسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثمود عا بقدرح من ماء پستربلید قدحی از آب فروغه پس برداشت قدح راحتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح تشرش آب پستربلید آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد آنحضرت بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه مانند و افطار نکردند این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بفرمانی کنندگان آنکسانند بفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و جزو تشدید زیرا که مخالفت کرد ز فعل رسول اصلي الله عليه وسلم و قبول نکرد حضرت خدای عزوجل را و او روده است که خدا دوست دارد که کرده شود در خصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورد شود عزیمتهای او و نازان جهت که روزه داشتن حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که بیرون آنحضرت از مدینه بکعبه یعنی بسال سح که پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید بسفان پستربلید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به بینند آنرا مردم پس افطار کردند تا آنکه قدم آورد بکعبه و این اقع در رمضان بود و ابو ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته اند هر چه جمهور رخصت صوم است در سفر و روی است از تعقل ظاهر است و محلی است از ابوجهیر که فطر در سفر واجب است در روزه کافی نیست انتهى و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را ان الناس قد شق عليهم الصيام و انما ينتظرون في ما فعلت بدستیک مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جزین نیست که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فدعا بقدرح من ماء بعد العصر تشرش پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر نوشید آب در صحنی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی که در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که مشقت رساند او را اگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را رواه مسلم در سبل گفته حدیث اول است بلکه مسافر است که روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگر چه اکثر روزه صائم بوده باشد و خلاف کرده است در طرف اول او و گفت کافی نیست مسافر صوم لقوله تعالى فعدة من ايام اخر و قوله اولئك العصاة و قوله لیس من البر الصيام فی السفر و خلاف کرده اند او را جابره و گفته اند که مجزی است صوم لعله صلى الله عليه وسلم و بنا بر آنکه نیست در روی دلیل بر عدم اجزاء و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در روی این است که نیست در حدیث که امر کرده باشد ایشان بلکه فعل وی مقتضی وجوب است و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی است که روزه بروی دشوار است آری صائم استدلال تجزیم صوم در سفر کسیکه شاق است بروی روزه زیرا که افطار کرد آنحضرت بهمین جهت است که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار است

پس آنکه زود گفتن بجایان صوم کرده اند ما را بصحبات و اما هو از فطار و اگر چه اکثر روز صائم بوده باشند پس مذموب جمهور جواز است و تعلیق کرده است شافعی قول را بان در بویطی بر نبوت حدیث و گفته هر که صبح کرد در حضر در حالیکه صائم است پسترسفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد روزی که یکدیگر گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کعبه پیداهست روز است نمرد بگذریش آنست که آنحضرت روزه نداشت روزی که سفر پسترا فطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ایامنا من رمضان ثم سافر واحد و اتحق گویند جائز است او را افطار بعد را بدین بسفر و ظاهر حدیث با ایشانست زیرا که وی مسافر است و اما افضل پس من هب ابو حنیفه و شافعی و مالک ثوری و جز ایشان آنست که صوم افضل است مسافر اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل است و او را سعید بن مسیب احمد و اتحق و غیرهما گفته اند فطر افضل است مطلقا و احتیاج کرده اند با حدیثی که احتیاج کرده است بدان قائل عدم اجزائی گویند که این احادیث اگر چه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمر که میاید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه بنی جناح مفید لابلان است نه آنکه محرم است و افضل نیست و حجت قائل فضیلت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اسفار همین صوم بود لیکن لابد است از دلیل بر اکثریت آن تاویل کرده اند احادیث منع را بانکه در حق کسی است که صوم بروی شاق است و بعضی گویند چه آسان است همان فضل است و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر است زیرا که احادیث درین باب متداول آمده و این ظاهر حدیث انس است که سفر کردیم با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر و نه مفطر بر صائم **و عن** حمزة بن عمر الاسبغی کفیت وی ابوصالح یا ابو محمد است سعد است

در اهل حجاز روی عن ابنه محمد وعایشه و غیرهما مات سنه احدی و ستین و له ثمانون سنه رضی الله عنه بحال یا رسول الله اجد فی قوه علی الصیام فی السفر ففضل علی جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یا بم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست بر من گناه قال هی رخصتمن الله فرمود این افطار رخصت است از خلی ع و جل فمن اخذ بها لحسن پس سیکه اخذ کرد و بر رخصت و عمل کرد بران پس نیک است فطر بشه و ذکر م و تیسیر آبی و عجز وضعف خود و من احب ان یصوم **لا جناح** علیه و کسیکه دوست داشت که روزه دار و پس نیست گناه بروی و درین اشارت است با فضیلت افطار و ظاهرش تخیر است میان صوم و فطر و دلیل بر جواز صیام در سفر و راه مسلم با کجلا احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض با فضیلت یکی و بعضی در تخیر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند و اصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است از حدیث عایشه باین لفظ که ان حمزة بن عمر و سال بدرستیکه حمزه بن عمر سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود مضاف در تلخیص گفته ادعا کرده است این حرم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسره الصوم لیکن نقص کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد او بود است در روایت صحیح که وی سوال نکرد مگر از فرض و صحیح الحاکم انتمی و در سبیل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم گناه است صوم در زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بصوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد وقتی که از ادای واجب عاجز گردد و وقتی بسبب آن فوت نشود و بیشتر فطره عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر این عمر و صوم دهر را پس معارض این نیست زیرا که آنحضرت بضعف وی از آن دریافته و در واقع نیز همچنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته و میگفت یا یلتنی

قبلت خصته صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگر چه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بر آن انتهى گویم که سب
مختار تخرییه و امام مالک آنست که چون ایام منهدیه افطار کن در صوم دهر هیچ باک نیست که فانی العالم کبیریه **و عن ابن عباس رضی الله**
عنه قال رخص للشیخ الکبیر ان یفطر رخصت کرده شایر کلان سال او را فطر کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند
هر روز یک مسکین او را قضا علیه و نیست قضا بروی در صغری گفته و حکم کبیر است کسیکه معذرت در جلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست
و قدرت بر صوم بآن ضعف نماید و آیا این فدیة بر سبیل واجب است یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول است اظهر آنست که بر
طریق واجب است زیرا که عوض قضا است و بقیاس طعام از مرده و اگر کسی الطعام نتواند آیا از زنده او مطلقا ساقط میشود تا یافتن
قدرت ظاهر اول است مانند صدقه الفطر انتهى در سبیل گفته در مسئله اختلاف است در میان سلف جمهور گویند الطعام لازم است در حق
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته الطعام منسوخ است و نیست الطعام بر کبیر
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب است او را طعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که عاجز
از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف است و تخمیل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تخریصیغه بجهت حصول علم است بآن زیرا که
تخریص بطریق توقیف می باشد و تخمیل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهى گویم مراد باید که مرید قول وی بقالی است و علی
الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته در صحیحین است از حدیث سلمه بن الاکوع که چون
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد از آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابوداود و متن حد
سعا و بنحو مقدم بر یاد فتن شهر منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات
ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و رخصت کردند بر مسافر و در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهى گویم در او
ابوداود و من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخر جراحا حکم فی المستدرک من طریق عکرمه عن نحوه و زیاد کرد
که نیست قضا بروی و درین باب است از ابن عمر نزدیک ارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را در رمضان نبود که روزه داشته است
در رمضان ایس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین بر یک مد از گندم و نیست بروی قضا و درین باب است از انس بروایت شافعی از مالک
که انس بن مالک چون پیشد قادر نبود بر صیام پس فدیة میداد و رواه البیهقی من حدیث قتاده عن انس موصولا مصنف در تلخیص گفته
و تعلیق کرده است این بخاری و صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره و تعلیق لتعلیق گفت ابن عبدالبر و رواه الحدادان و معمر بن ثابت
چون پیشد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورد و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء
که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی است هر روز را مدی از گندم انتهى و قوی
گفته این آیت غیر منسوخ است منعم ابن عباس کما نما و مروی است از وی که میخواند و علی الذین یطیقونه ای یکلفونه و لا یطیقونه وی گفت
نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر وزن ساخور دست ابن عبدالبر گفته مروی است این قراءت بطرق از ابن عباس و عایشه و مجاهد و جہ
انتهی و در سنن دارقطنی است از ابن عباس و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و احد من تطوع خیرا قال زاد مسکینا فمؤخرا له و قال
بنسوخه الا انه رخص للشیخ الکبیر الذی لا یستطیع الصیام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر بر پیر
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر الطعام نصف صاع از حنظله آمده و هم در آن

از ابن عباس و ابن عمر در حال و موضع آورده که **بدره** از آن است و نیست قضا و اخر جمله عن جماعة من الصحابة و انما يطعمان كل يوم مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفته از ثريد و طلبیدی مسکین را و سیه و خورا نید ایشان گویم از بعض کتب لغت ظاهر است که هزه اطاعت برای سلب است پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ است و در صنفی است بخوبی گفته علماء مختلف اند و شیخ فانی و حامل موضع پس شیخ فانی را غیر از فدیة لازم نیست مخدیه سنت است نزدیک مالک و واجب است نزدیک غیر او و حامل که بترسد بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی بمنزله بیمار است و اسحق بن اهوویه گفته است که حامل و موضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق اوله مناسب ترمی نماید و انما علم مساله آیا حکم وضع مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل اوست و در حکم وضع است کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غرق یا مانند آن

رواه الدارقطني و الحاکم و صحاح روایت کرده اند این را و دارقطنی و حاکم گفته اند که صحیح است و دل له الا حدیث کما تقدم و عن

ابی هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي فقلت له يا رسول الله اني اجد في نفسي داء فاني اذا صومت صليت و سلمت فقال هلكت و كفت هلاك شدم من يعني ببقیتادم در گناه و در روایت دارقطنی در علل بسند جید باین لفظ است که آمد باین نشینی در حالیکه طمانچه زوری خود را و میکند بوی خود و میزد سینه خود را و میگفت هلاک شد بعد و رواه مالک عن سعید بن مسیب و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است که گفت هلاکت و هلاکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم زن خود را با فلان او در گناه و زعم کرد خطابی که گفت بآن علی بن منصور از ابن عمینه و ذکر کرد بهیچیکه حاکم نظر کرد در کتاب علی بن منصور پس نیافت این لفظ را در آن و اخراج کرد آنرا از روایت او را و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض روایت و صحابا آنرا ذکر کرده اند در صنف و در تخیص گفته رواه الدارقطني من روایت سلامتة بن روح

عن عقیل بن ابی شهاب انما علمه يا رسول الله قال وما اهلكك فمر و و چیز هلاک کرد و تر اقال وقت علی امرانی فی رمضان لغت

اقوام بر زن خود و در رمضان فقال ما تجد ما تفتق رقبة فمر و آیامی یا بی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل

تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فمر و پس آیا میتوانی که وزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد ما تطعمه ستین مسکینا فمر و پس آیامی یا بی چیزی که بخورانی شصت مسکین یا جمهور بر آنند که هر مسکین را یک مد طعام است که ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل از آن مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی است صرف آن در یکس در قدوری گفته اگر یک مسکین بر شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدد کافی نشود مگر از یک روز قال لا گفت نمی یابم و این ظاهر است در آنکه مرتب است حساب مگر پس کافی نباشد عدول از آن بسومی ثانی با اسکان اول و نه بسومی ثالث با اسکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از شتی کس یا زیاد و روایت تخمیر مروج است با شوت ترتیب در صحیحین مؤید اوست که وقوع آن در کفاره طهار و این کفاره مشابه اوست کذا فی اسهل ثم جلس بسپرت شت الخ

فاتی النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمی پس آورده شد آنحضرت بزنبیلی یافته شده از برگ خرا که در وی خراب بود و عرق بفتح عین و سبکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل سبطه که در وی یا نروده صاع تا بست صاع گنجد و یا نروده صاع شصت است فقال تصدق بهذا فمر و تصدق کن بر فقرا باین از کفارت خود فقال پس گفت آنرا و اعلى افرق منا آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود و ما باین لایبها اهل بیت احوج الیه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل بیت فقیر تر و محتاج تر بسومی آن

از اهل خانه ما قضاة النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابها پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمدنایبهای آنحضرت و ناب دندان پیشین در سبوع دندان بیشک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در بعضی آیات فواجده آمده عوض انیاب و آن دندانهاست در نهایت دندان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحکم میگویند و وقت بلوغ و کمال عقل بر ایند و پیدا آمدن آنها نیز خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطمه اهلك بستر فرمود برو و بخوران ثم را اهل خانه خود را و در روایت نسائی باین لفظ است اطعمه عیالک و در بنیاد و قول است یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود و نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد او را بدان و در کرده اند که اصل عدم خصوصیت است دوم آنکه کفاره ساقط است از وی بنا بر عسروی و دلیل آن حدیث علی علیه السلام کانت و علیاً فقد كفر الله عنک مگر آنکه این حدیث ضعیف است یا آنکه صدقه باقی است در زومه او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی او بر اهل و بهجت آنکه آنم را در رعایت احتیاج یافت بعبودی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آنرا گردانید کفارات را تا وقت سر و امر کرد او را که آن فرد را حاجت خود صرف نماید انتهی و در مصنفی گفته درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در زومه او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی است انتهی و شیخ در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارات اکثر علماء بر این اند و بعضی بر آنست که مخصوص است با آنم و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قدیم هانست که گفته شد انتهی گویم حدیث مطلق است و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر است ثم االسبعة یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سبیل گفته حدیث دلیل است بر وجوب کفاره بر جماع در نهار رمضان عامداً و کفر کرد و وی که این اجماع است محسب باشد یا موسر پس محسب ثابت است در زومه او بر یکی از دو قول شافعیه دوم آنکه مستقر نیست بر زومه او زیرا که آنحضرت بیان نکرده که کفاره بروی باقی است و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و جهو تقیید کرده اند آنرا بمؤمنه محلا للمطلق منها علی التقیید فی کفارة القتل و گویند کلام الله و حکم خطاب احد است پس مترتب باشد در وی مطلق بر تقیید و حنفیه گویند محل مطلق بر تقیید مطلق نباید کرد پس کافی است رقبه کافره و گفته اند در اینجا تفصیل است یعنی تقیید مطلق جائی است که قیاس مقتضی تقیید است پس این تقیید بقیاس خواهد بود و همچو تخصیص بقیاس و این مذہب جمهور است و علت جامع در اینجا آنست که این کفاره است از گناهی که کفر خطیئه است و الله بسبب و فنی الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر و نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن بر او می مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر نامرض است زیرا که امر ظاهر در وجوب است و اباحت اکل ذال بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات است که گذشت و مهدی در بحار استدلال کرده است بر عدم وجوب آن با آنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله و صم بوا مکران و ذکر نکرد کفاره را و جوابش آنست که روایت امر کفاره ازین حدیث که نزد سبعة است ثابت شده انتهی حافظ شوکانی گفته و همین کفاره چهار گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرده اما بهر سبب که باشد بلکه فقط جماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود مگر همان کفاره که در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال است و حرام نشده مگر بهر موضوع صوم واقع است در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست ذکر جماع کرد او انتهی و لفظ مختصر وی این است و بر کسیکه افطار کند بعد کفارات است همچو کفاره چهار حدیث جماع در رمضان بعبودی گفته و اگر افطار کند باکل شرب پس مانند افطار جماع است در وجوب کفارات نزد ابوحنیفه و مالک کفاره مخصوص است بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و الله اعلم و در مصنفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابوهریره است پس آنچه در حدیث ابن مسیب است از اهدامی بدنه ما خود نیست و آنچه تفسیر است

مثل بیان عرق یا خوردن مسله هر که این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص نمودند بر صوم
که علت این حکم باشد از صنفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها در آن وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که در
مجموع چند چیز است افساد صوم او ای رمضان عماره جماع که آثم شده است بان سبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روز خلا
فاسد نشده و نه بر کسیکه نیست روزه نگرفته است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد اکمل و شرب اشتها و استقار
و نه بر مسافر که جماع کند بینه ترضی سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بان جماع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه بر کسیکه فعلی که مفسد نیست از وی یوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفسد است بعد از آن بنا بر آن فطرا
جماع کرد و نه بر کسیکه زنا کند بنسیان یا در حال صوم زیرا که آثم درین صورت بحجت معنی از ناست نه بحجت تفرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
توان کرد زیرا که جماع انشست و او را در اعتکاف اکل و شرب جایز نداشتند جماع او غیر از ای رمضان ابر او ای رمضان و نه خطا و جعل را بر تفرض صوم
عمدا آنتی در سبیل گفته اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت بود او از حدیث پوهر
این لفظ آمده که انت و اهل بیتک صوم یوما و استغفر الله انهی گویم این جمع اطلاق کرده است این روایت ابی شام بن سعید و قد تلبسوا بهم بن سعد کما رواه ابو عوانه
فی صحیح و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمرو عن الزهیری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریره و هو یوم فی اسناد کذا
فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت
امر نکرد او را اگر بکفاره لا غیر و جواب اده اند که آنحضرت استحکال کرد بر آنچه از آنیکر می معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و اهلانی که جماع
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و بها الاصح من قولی الشافعی
و بقال لا ذاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن کرده باز وجوب است که وی با عتران مکره و اعتران نزوج
موجب کفاره بروی نیست یا با احتمال آنکه زن صائم نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم است در
حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال نزوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی اینست و امره ان تصوم یوما کانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة است و در وی کلامی است
معروف و در صنفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد
و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم است از حکم و چنانکه حدیثی در روایت مشی و غسل هر دو واجب و دو ظاهر آنست که اگر در روز تفرض صوم که جماع
دو کفاره لازم آید و داخل کفارات امری است که از شرع لفظی بران دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست
که لازم است انتی واللفظ مسلم و لفظ حدیث هر مسلم است و اخرجاه ایضا من حدیث عائشه و له الفاظ عندها و سبیل گفته ان هذا
حدیث جلیل کثیر الفوائد و تصنف در فتح الباری گفته اند قد اعتنی بعض المتأخرین ممن اورک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع
فیها الف فائدة و فائدة انتی آنچه یاد کردیم در وی کفایت است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقل از من فتح الباری و عن عائشة
وام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد
در حالیکه جنب است از جماع و در روایتی باین لفظ است که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود
از غیر احتلام و باین رفتند جمهور و گفت نووی اجماع است بر غسل و یصوم و در روایتی بجای ثم فآدمه یعنی پس غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از زوی سنده و گفت ابن عبد البر انصح و تو اتروا بنا
در حدیث ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مذاکره شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب است پس روزه نگیرد آن
رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از آن جمهور که این منسوخ است ابوهریره از آن جمع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوسی سید
و فتوی داد و قبول این هر دو صحابیه و دال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد مودی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از زوی و عایشه
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا درمی یابد نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انما تدرک فی الصلوة و انما جنب
قاصد پس گفت آنمرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و اما تاخر فرمود و الله انی لارجو ان اکون احشاکم بعد و علمکم
ما اتقی و نسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیره و این حدیث و افع قول کسی است که میگوید که این خاص است باحضرت صلی الله علیه و سلم
و زاد مسلم فی حدیث ام سلمه و لا یقضی و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علماء بر این اند و طیبی از نسخ
نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند
آن روزه را و قول اول صحیح تر است و حدیث وارد است برخلاف آنکه علم و عن عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه لیسکمه و بروی صومی است واجب که قضا نکرده است آنرا
روزه دار از جانبی ولی وی این خبر در معنی امر است و اصل در وی وجوب است لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر آنکه در اینجا برای نذبت
و مراد بولی وارث است خاصه یا قریب یا عصبه و در سله خلاف است اصحاب حدیث و ابو ثور و او زاعی و احمد و شافعی در قولی و صحیح النور
بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعی میگویند که مخیر است میان صیام و اطعام و جمهور علماء بر آنند که جائز است اما اطعام مستحب است که
آنرا فدی میگویند و باین قائل است امام ابو حنیفه و مالک شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب می بدلیل حدیث ابن عمر فرمود و لفظ وی این است
که هر که مرد و بروی روزه است خورانیده شود از جانبی بجای هر روز یک سکین یا خرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب است نمی شناسم
او را مرفوع مگر باین وجه صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول او است و گفت در اقطنی محفوظ و وقف او است بر این عمر و تابعه البیهقی
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگر چه
در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی است از وی در سنند تواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس
و عایشه فتوی باطعام مروی است و همین است موافق سایر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص است جواب
داده اند که آثار مروی از فتوای عایشه و عباس هم حدیث صحیح نماندند و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است در حج بنص صحیح پس
در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض است بهمین حدیث باب اعتذار مالکیه بعد عمل اهل مدینه بر آن مبنی است بر آنکه
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است و لیس كذلك كما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بانکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد
عذری غیر مقبول است زیرا که عبرت مبروی است نداری راوی که عرفت فیها ایضا و صنف در تخصیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر با سند صحیح
از ابن عباس که گفت نماز گذاردن و سجده ای از سجده ای و روزه دار در احدی از احدی و روزه ای از روزه ای مثلثه عن ابن عمر من قوله و در بخاری است
در باب گذاردن از ابن عباس ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو حدیث صحیح اولی باتباع است انتهى گویم حدیث ابن عمر را
مالک هم درینوطا آورده و در معنی زیر آن گفته این اعتقبا کرده اند بعد حدیث عایشه فقیر میگوید ممکن است جمع میان حدیث و اثر پس گویم که معنی قول

این عمر آنست که کسی عوض لسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه نگردد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض نمیگیری حج را بجای تو ان آورد و در باب شخصی که بمیرد بروی اجنبی صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه است بنظائر و تفسیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن است چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخمیر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برات و بدیهیت حاصل میشود و یکی باز دو چیز صوم ولی و قد یطعام و جمع کردن میان هر دو مجمل نمیشود زیرا که هر یکی مشعرست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة امده البالغه این است که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائزست که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصنفی گفته تخصیص کرده اند او را کسیکه بعد از تکلیف از قضا تقریر کرده باشد تقریر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تکلیف بلکه عامست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نیز در حنفیه اگر صیوم است پس گرفته میشود و از ثلث مال می و نذر شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال می بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی است یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آورده و گفته اند اجنبی بنیام ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه درین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سده که دیگری را نائب گیرد و در مصنفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بهر قیاسا علی نظائر... که انتهی متفق علیه و صحیح احمد و علق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گوئیم حدیث ثابت شده بهیچ در خلافاست گفته که این سنت ثابت است و منی دانم خلافا در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن قیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در مشهوره و آثار صحیحین ثابت کرده و ذکر کرده و زیاد کرده و نیز از لفظ ان شایع یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخمیرست میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیفست زیرا که از طریق ابن اربعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسنست و در مشهوره مسلمست از بریده که ای رسول خدا بود برادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض میفرچم خود داده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرموده و در از طرف وی بعضی حساب گفته اند جائزست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته و تحقیقا ما فیه من الاختلاف فی جواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن قیین العید بیانا شافیا و بعد الحدیث انتهی

باب صوم تطهیر و ما من عن صوم

باب در میان روزه نافله و آنچه نمی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوعست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توراتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابی قنادة الانصاری رضی الله عنه روایتست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است و در صحیحین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن صوم یوم عرفه بدستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل ترست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتقد بر فضل خدا یکفر السنة الماضیه و الباقیه تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشش گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از دست باین معنی که نگاهدارد گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحبست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز بین است که مستحب است افطار و افغان عرفات را تا قوت یا بند بر قوف و دعا و ثابت است از فعل آنحضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و غسل عن صوم یوم عاشورا و پوسیده شد از روزه یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم است و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم است و این خطاست فقال بیکر السنة الماضية پس فرمود تکفیر میکند گناگان سال گذشته را و در وی دلالت است بر آنکه صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که کفر ذنوب دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض است مستحب گردید این عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان است متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فهم ابن عباس است از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید و در نه یوم عرفه افضل سایر ایام است غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف است و غسل عن صوم یوم الاثنین و پوسیده شد از روزه روز دوشنبه فقال پس گفت ذلك یوم ولدت فيه و بعثت فيه او انزل الی الی این روزی است که زائیده شده ام من در آن روز یا فرستاده شد طام من در آن یا نخست فرستاده شده است و حی بر من در سبیل گفته گویا این شکر از او می است و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتمی گویم چون او چنانکه برای شکر می آید یعنی جمع هم می آید یکا قال الله سیان کسر غیظا و عظمه پس بحقیق که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد و ادعا علم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و در حدیث چنین آمده آن یوم تعرض فی الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله و هو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل که ذاتی اسبیل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان ابن عمر و رواه احمد من حدیث مالک و فی الباب عن انس و غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب وزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استجاب روزه داشتن درین روز و بر تعلیل سبب آن شکرانه نعمت وجود آنحضرت و وجود دین شریعت است انتمی و در سبیل گفته فیہ دلالة علی انه ینفی تعظیم الیه یم الذمی احدی شیخ فی علی عبده نعمه بصومه و التقرب فی انتمی و عن ابی ایوب الا نصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل می بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال صام رمضان ثم اتبعه سنا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان ایسترا تا رابع گرداند آنرا کشتن روزه را از شوال کان کصیام الدهمی باشد همچو روزه روزگار همیشه و وجه آن ظاهر است و این بر تقدیری خواهد بود که بجای عمر بیان و فاکنده الا بر هر سال که دارد برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوابان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان او شش روز دیگر بعد از نماز حاصل شد روز روزه تمام سال که من جبار باحسنة فله عشر مثاله رواه ابن ماجه و شرط نیست که بیایند و بلکه تفریق بهتر است و دور تر از تشبه بنصایه رواه مسلم در سبیل گفته در وی دلیل است بر استجاب صوم شش روزه شوال و این نیز سبب احمد و شافعی است و مالک گفته مکره است زیرا که وی هیچکس را از انزال علم ندیده که این روز را داشته باشد و تا گمان موجب کنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مگر این تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبدالبر که این حدیث با لک نرسیده و اجماع حاصل است خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی است از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که متفرق دارد جاز است تویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهد بر وی صادق است که وی تابع کوشش روزه را از شوال در صغی گفته مستحب است نزد شافعی و پی در پی داشتن آن افضل است و نزد ابو حنیفه مکره است خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

متابع آن مکروه است دون التفرق و فی العالم کثیره و لکن عامه المتأخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا باس من انتمی و نیست در حدیث دلیل بر
 مشروعیت صیام دهر و یاتی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده است دین حدیث آنکه نیست اورا فم معتبر بوده بر قول ترمذی که این
 حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اعتراض آنست که ترمذی آنرا وصفت بصحیح نکرده
 بلکه حسن گفته و گوید که این در سننه از وی است و آنچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب
 حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بن ابی یحیی بن سعید الانصاری وقد حکم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل خطه انتهی گویم صحیح
 گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابو حاتم لایحوز الا اشتغال بحدیث سعد بن سعید
 و ابن السکون گفته قد عتی شیخنا ابو محمد الدمیاطی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرين رجلا ووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظا لثقاتهم السخا
 و تابع سعد اعلی و ابنه اخوه یحیی و عبد ربیه و صفوان بن سلیم و غیرهم و رواه ایضاً عن النبی صلی الله علیه و سلم ثوبان و ابو هریره و جابر و ابن اس
 و البراء بن عازب عایشه و لفظ ثوبان من صام رمضان فشهده بعشرة ايام و من صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صیام السنه رواه احمد
 و النسائی انتهی گویم حدیث ثوبان نزد نسائی و ابن ماجه و احمد و دارمی مست و حدیث ابو هریره نزد ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر از طریق
 شقی بن الصبیح و وی ضعیف است و نزد طبرانی در او سبب بوجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نزد احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث
 ابن عباس نزد طبرانی در او سبب و حدیث بران نزد دارقطنی است **و عن ابی سعید الخدلی رضی الله عنه قال قال**

رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من عبد یصوم یوما فی سبیل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد و دیگر روز در راه خدا
در سبیل گفته لفظ سبیل المخرجون بطلاق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طبعی گفته تواند که مراد بدان
وجه الله باشد الا بعد الله بذلك الیوم عن وجه النار مگر آنکه دور دارد او را الله تعالی بسبب وزه آن روز از روی او
 آتش و روز را سبعین خریفاً هفتاد ساله راه متفق علیه و در حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی دور سیکرد اندا و را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری از عذاب
 در خدایک چیزه است تا آنکه میرد در غایت پیری واه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه عمر زاغ
 و راز است در تمام عمر که بر دویاس باید کرد که چه مقدار سافت قطع خواهد کرد و این حدیث مؤید قول طبعی است و الله اعلم و اللفظ لفظ
 حدیث مسلم راست و در وی دلالت است بر فضیلت صوم در جهاد و اوقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بجهت
 آنست که وی جمع کرد میان جهاد و الله و جهاد و نفس خود در تراکب عام و شریک شهوت و کفی بقوله باعد الله الخ عن سلامة من عذاب النار

عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم حتی نقول لا یفطر و یفطر - **بقوله**
 بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و تقول در هر دو جا
 بتای فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه یگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل و ام و استمرار در حبس
 شهردین شهر نبود گاهی چند آن متصل و روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطار میکرد و گمان می
 که هرگز روزه نخواهد داشت در سبیل گفته و لعله کان یفعل بایقتضیه الحال من تجرده عن الاشتغال فیتابع الصوم و من عکس فکانت صیام افطار
 انتهی و هم عایشه میگوید و روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم است کل صیام شهر قط الا در شهر و نمیدم من

از نزدیک ابوحنیفه روزه گیر و هدی تعیین شد و نزدیک مالک و زهرا گرفتند جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کاملند **عنه** و الاظهر هو الاول
وعن نبیثه بضم نون فتح موحده و سکون تخمائی و شین معجمه الھذلی بضم ہاء و فتح ذال معجمه منسوب بہذیلہ بن مدرکہ بن الیاس
صحابی است اور انبیشہ الخیر کو بید بن عمرو و قیل بن عبدالمدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام التشریح
ایام اکل و شرب روزهای تشریح کہ سہ روز است بعد از روز عید یازدہم و دوازدهم و سیزدہم روزهای خوردن و نوشیدن است
و آنہار ایام ضیافت اند نیز گویند و تشریح در لغت خشک کردن گوشت است در آفتاب کہ در آن ایام میکنند و نیز فرج ہدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند و ذکر اللہ و ایام ذکر خداست عز و جل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکہ در قرآن شریف
فرمودہ نماؤا کذا السن فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کردہ اند تکبیرات بعد از نماز فرض و نزد فرج قربانیا و رمی جمار و جبران چنانکہ
در کتاب الحج بیاید رواہ مسلم و لہ طرق اخری ذکر بالمصنف فی التلخیص و اخر معجم مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک ابن جابر من حدیث ابی بربزہ
و النسائی من حدیث بشر بن شمیم و اصحاب السنن من حدیث عقبہ بن عامر و البراء من حدیث ابن عمر ایام التشریح ایام اکل و شرب و صلوة فلا یصلون
احد و روایت کردہ ابو داؤد از حدیث عمر در قصہ کہ آنحضرت امر میکرد ایشان را با افطار آن و نہی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریح و دارقطنی از
حدیث عبدالمذہب بن حذافہ السہمی آورده ایام التشریح ایام اکل و شرب بعل بعل معنی ہوا قعت نساست این احادیث دال اند بر نہی
از صوم ایام تشریح و اختلاف کرده اند در آنکہ نہی برای تحریم است یا نیز چہ جملعتی از سلف و غیر ہم تحریم رفتہ مطلقا و الیہ ذہب الشافعی فی المشہور
و ایشان میگویند کہ متمتع روزه دارد و نہ غیر او و این تخصیص قول او تعالی گردانیدہ اند لکنہ ایام فی الحج زیرا کہ آیت عام است در ما قبل و بعد
و حدیث خاص است با ایام تشریح و اگر چه در وی ہم عموم است نظر بسبوی حاج و غیرہ پس خصوص فی حج باشد زیرا کہ مقصود است بدلت بر آنکہ
این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ما ہی ہو ول است برای آن گویا این روزها منافی صوم اند بعضی گویند متمتع و کسیکہ بروی بہی متعدد است
مثل محصر و قارن روزه و از بنا بر عموم آیت حدیث آیندہ شوکانی گفتہ حرام است روزه در سہ روز ایام تشریح بنا بر نہی آنحضرت چنانکہ از جماعتی
از صحابہ ثابت شدہ انتہی **وعن** عائشہ و ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لا یصلون فی ایام التشریح الا لمن لم یجد اھل
رخصت کردہ نشد در روزهای تشریح مگر برای کسیکہ نیافت ہدی را برابر است کہ متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا کہ فاعل
تخصیص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آن مرفوع است و در وی مرفوع است قول است قول است کہ اگر مضاف بہ آنحضرت است حجت است
و الا فلا و وارد شدہ است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکہ اسنادش ضعیف است و لفظ وی این است و خص رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم متمتع اذا لم یجد اھلی ان یصوم ایام التشریح و چون متمتع را خاص کردہ است حجت نباشد برای اہل این قول و مروی است از فضل ثمالی
و ابی برفقہ و ابی علی علیہ السلام و جماعتی بآن رفتہ کہ نہی برای تشریح است و صوم وی جائز است مگر برای رادرسبل گفتہ و بہ قول لا ینقض عایدہ دلیل
رواہ البخاری عن عائشہ و دارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف در تخصیص گفتہ این حدیث در حکم
مرفوع است و مثل قول صحابی است امرنا بکذا و نہینا عن کذا و خص زمانہ فی کذا انتہی **وعن** ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تخصوا لیلۃ الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین
الایام الا ان یکون فی صوم یصومہ احدکم مخصوص نگرہ اند شب جمعہ را بشب خمیزی از میان شبہا و مخصوص نگرہ اند
روز جمعہ را بر روزه داشتن از میان روز مگر آنکہ باشد روز جمعہ در روزی کہ روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکہ روز جمعہ

یا یازدهم مثل عادت گردیاند ز کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تهنات روز جمعه روزه داشتن بمنوع نیست و حدیث
دلیل است بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معنای دیگر آنچه بدان نفس وارد شده همچو قرائت سوره کهف که وارد شده است تخصیص
لیله الجمعة بقراءت وی و دیگر سوره که احادیث بدان وارد شده در وی بمقال است و نیز ذال است این حدیث بمجموع خود بر عدم مشروعیت صلوة رفا
در اول شب جمعه از جهت آن ثابت شود مخصوص او باشد از غموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز ذال
بر تحریم نفل صوم یوم وی بالانفراد این مندرگفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته
فرق است در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقد است بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمعه را برفته اند
که نهی از افراد جمعه بصوم تفریبی است بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرّه هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه
اخبره الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینه آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند تخمیل که یکروز قبل یا بعد وی روزه داشته
و مع الاحتمال لایتم الاستدلال بان عبدالبر گفته این حدیث صحیح است و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول است
بر آنکه مسلم میکرد آنرا بر روز خمیس و اما علم را و اما مسلم اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبب گفته اظهر
اقوال آنست که این روز عید است چنانکه روایت از حدیث ابی هریره مرفوعاً یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبہ باسناد حسن از علی علیه السلام
آورده که گفت هر که باشد از شما تطیع کند از ماه پس باید که روزه دارد و روز پنجشنبه و روزه ندارد روز جمعه زیرا که این روز خوردن نوشیدن
و این نیز از اوله تحریم صوم جمعه ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه شل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بر روزه داشتن یکروز قبل
یا بعد از وی زائل میشود انتی گویم اقوال مذکوره را نسخ در لغات استیفا کرده و گفته اقرب وجه آنست که در افراد جمعه بصوم مشابهت است بحدیث
و نصاری که روزی عیدین تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه بیووم بسبت و انقضای یوم الاحد اجزا آنچه در شرح از تنظیم
و تخصیص وی واقع شده آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعد از شیخ در ترجمه گفته گفته بنده ضعیف
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض بنفحات الهی غراسمه بود و وقت را
مخصوص ساختن در اوقات دیگر مطلق بودن چیزی نیست این معنی بر نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست مگر لایحقی علی التفریق انتی
گویم این همه وجه تخمین ظن است دلیل قوی بر آن موجود نیست پس اولی تفویض است بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و اما مالک
نقل کرده اند که در موطا گفته شنیدم بن پیچکی را از اهل علم و فضه از آنها که اقداب ایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم
بعضی از ایشان که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تخری میگرد و نووی گفته اینکه مالک گفته سببی برای اوست و رای غیر وی مخالفت
و سنت مقدم است برای او و رای غیر او تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در این سنین
قول بدان مالک معذور است که او حدیث نرسید و او دی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک او اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد

وعن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم من احدكم يوم الجمعة الا ان يصوم يوما قبله او يوما بعده روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه مگر آنکه روزه دارد در روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه
یعنی تهنات روزه جمعه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهترست متفق علیه
و درین باب حدیثهاست در سبب گفته این ذال است بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تهنات روزه دارد آنروز واجبست

ظن آن چنانکه سفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویری که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائم بود پس گفت تا روز هفتی و بیروز گفت نه فرمود و روز هفتم و روز هجدهم و روز بیستم گفت نه فرمود افطار کن اصل در امر و خوب است انتهى **وعنه** ای ابی هریرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منصف شود ماه شعبان پس روزه ندارد این لیل است بر نبی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن تقدیر است بموافقت صوم معتاد کما تقدم و عمل ارادان خلاف است بسیاری از شافعیه نبی را برای تحریم گفته اند و قبیل کیره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قبیل انه مندوب و حدیث مؤدب است بکسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویند که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان ابرو رمضان لیکن تخفی نیست که چون قول فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و استندرک احمد و گفت احمد که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علا بن عبد الرحمن است گویم وی از رجال مسلم است مصنف در تقریب گفته انه صدوق و باو هم شیخ و صحابن جبان غیره **وعن** الصحاح ففتح صا و جمله و تشدید میم و بد صحابه است و گویند که صحابا لقب است و نام وی بهیته است یعنی موحده و فتح با و تشدید تحتی و قبیل اسمها بهمیه زیاده است میم خود با عبد الله بنت بس الما زینیه یعنی مضموم و سکون جمله رضی الله عنهما

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصوموا يوم السبت الا فيما افترض عليكم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها مگر و چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افترض بنده باشد فان لم یجد احدکم الا سحاء عنبه پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انگور یا آب کسرام و حامی جمله ممدوده و غناب کسره جمله و فتح نون و موحده در سبیل گفته فاکه معرفه و مراد قشر اوست او عوق یعنی پانیا بد مگر خوب و درخت فلیه مضغه پس باید که بناید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است اگر طعام نیاید بماند پوست انگور یا خوب و درخت هم بشکند و سبب نبی از صوم سبب از صوم تقطیر اوست بصوم و در تقطیر وی تشبیه است بیود و اگر چه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان لیکن تقطیر میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن محبت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت واحد را تا تقطیر اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قبل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و در جاکه تنقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب است زیرا که روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسیر از خواهر خود صما و قبیل عن عبد الله بن بسیر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علقی قاصح نیست بلکه وی صحابی است و قبیل عنه عن ابیه بسیر و قبیل عن الصحاح عن عائشه نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته بحتم که از عبد الله بن عرج و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه صحیح اوست و ترجیح بر عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح دار قطنی لیکن ابن ابی عمیر و واحد با سناد واحد با وجود اتحاد مخرج و بی روایت است و منتهی است بقلت ضعیف مگر آنکه از حفاظ نگه بین معروفین و صحیح طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضعیف نخواهد بود ولیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از عبد الله بن بسیر و قد انک ما مالک و تخین انما کرده است آنرا مالک و گفته بود که ب نقتله عنه ابوداود و قال ابو داود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ است گویم او در وی آنست که نسخ است حدیث آینده یعنی و ... ام سلمه رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر ما كان يصوم من الايام يوم السبت ويوم الاحد

برستی که آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول بود که میگفت در سبب روزه
درین روزها نمازها و صلواتها بیشتر است از روزهای دیگر و در روز شنبه و یکشنبه که در روز عید اند و مشرکان را و اناریدان اخالفهم
میخواهم که مخالفت کنم ایشان را و بمشکران کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز ایشان را یافته بود و بت پر
یهود و نصاری خود امری متعلق بود چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد
و تمامه این کلام در حدیث صحیح است بسرگذشت اخوجه النسائی و احمد و البیهقی پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت
موافقت اهل کتاب دوست میداشت و آخر امر استحباب صوم سبب واحد است برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی
الافراد و الاجتماع است و گفته اند که نهی از افراد صوم بود که آنکه قبل یا بعد از روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترندی که بود آنحضرت
که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دو شنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و صحیح ابن حبان و هذا اللفظ
و این لفظ ابن حبان است در حدیث صحیح است که فرمود آنحضرت روزه ندارد در روز شنبه بگردانچه مفترض است بر شما اخوجه احمد و اصحاب السنن
و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صحیح ابن السکن و نقل کرده حاکم از زهری که چون فکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث
حصی است از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که شسته شد و گفت ابو داود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است
و او را معارض است با سند صحیح از حدیث ام سلمه در بدر نسیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول است بر افراد بت
انصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد و اما علم و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
لفي عن صوم يوم عرفه بعينه نهي كرو رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت و بعد از آن شقت و بعد از او
و بطائف آن در سبب گفته حدیث ظاهر است در تحریم صوم و باین رفته است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب است افطار آن بر حاج
و گفته اند لا باس به است اگر از دعای تو ان نگر و دو این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و جمهور بر آنند که افطار مستحب است
و اما آنحضرت پس صحیح این است که روز عرفه بجز مفطر بود و در حج خود و لیکن ال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال است بر اینکه افطار
افضل است زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مغضول هم برای بیان جواز بعمل آرد و مسند ادرحق وی افضل باشد بنا بر
آنچه در دست از تشریح و تبلیغ بفعل لیکن الظاهر تحریم است زیرا که اصل نهی همین است رواه الخمسة غیر البقرمذی یعنی احمد
و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل است راوی از محمدی هجری و وی مجهول است و صحیح
ابن خزیمة و الحاکم و اقره الذهبی فی مختصر المستدرک و لم یعهده من الضعفاء فی المعنی و استنکره العقیلة و گفت عقیلة منکر است
زیرا که در سندش محمدی هجری است و او ضعیف است رواه العقیلة فی الضعفاء من طریقہ و قال لا تابع علیه الراوی عن مختلف
و گفت عقیلة که مروی است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم با سانیه جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه صحیح نیست از آنحضرت
نهی کردن از روزه آن گفت مصنف صحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد محمدی مذکور را ابن حبان انتهى و گفت ابن معین لا اعرفه کذا فی اطلاق
و در تقریب و در حق حوشب بن عقیل گفته اند ثقه و مروی است از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار است بعضی گفتند که روزه دار نیست پس سئویم و نه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در قوف بود بفرقه
سواد بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخوجه النسائی و الترمذی و ابن حبان من حدیث ابن عمر و لفظ وی این است که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و ابابکر همچنین با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از آن و آخر خبر النسائی
من حدیث ابن عباس و یوفی الصبح من صدیقه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبدالعزیز
و عمل سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظواهر مختلف میشود باختلاف احوال در قوت
و ضعف و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صام من صام الا بد
روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این آید و معنی است یکی آنکه عامی بدست
برصائم بطریق زجر بر صبیح وی دوم آنکه اخبار است بانکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست این عربی گفته اگر این نامی بدست پس و
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خیر است پس و ای کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست چون روزه او نشود
ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبب گفته اختلاف کرده اند علماء در صیام ابدگروهی تحریم رفته و بواختیار این بشر
لهذا الحدیث و مافی معناه و گروهی بجاز رفته و بواختیار این المنذر و تاویل کرده اند احادیث نبوی را از صیام دهر آنکه مراد از آن صیام
مع ایام منهی عنده است از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود است بجهت نبی کردن آنحضرت این شهر را از صوم دهر تعلیل فرمود
بانکه نفس او را بروی حق است و اهل او را حق است و نیف او را حق است و لقوله اما انما فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس
تحریم او بدست از روی دلیل و از اول تحریم است حایت ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین قبض کرد
گفت مبارک خود را و در لفظی عقیده اخراج احمد و ابن حبان و ابن خزیمه و البیهقی و ابن ابی شیبه و لفظ ابن حبان این است که تنگ کرده شود
بروی جهنم این چنین عقده کرد تسعین او را بالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب است صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق
و تاویل کرده اند احادیث نبوی را تاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه او شش روزه شوال با رمضان
در روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه می داد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشرعیست
اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی است از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر کسی آنرا واجب آنست بگذارد
مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری این اسنی از حدیث ابوبهریه مرفوعا آورده من صام الدهر فقد هب نفسه من الدلالة اما
اما صحش معلوم نیست و مسلم عن ابی قنادة بلفظ لا صام ولا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قناده باین لفظ که نه روزه است
آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر است اما در توجیه عدم صوم مختلفان کرده اند
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجرا و است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهی بر او
گفته اند از جهت زیان ده شدن شخص بدان بشفقت القای نفس در تملک و عجز از جاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهاست مخصوص میگردد
بحسبیکه افطار نکند در ایام منهی و بسببیکه متضرر گردد و ضعیف شود و مانند جماعتی از ائمه بجز آنان فته اندم کسی را که حالش خلان آن بود
و استدلال کرده اند بانکه محلی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه الضاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت
ایشان بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن اهل میگردد
کلفت و مشقت که مدار اجرا و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیست صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجها اول افاده کرده اند از
وقوع در کلفت و مشقت و احد اعلم که ذاتی اشعه اللغات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیریست تحقق پذیرد که روز

و عید صحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد گراست و صوم دهرنداشته باشد و همچنین مردی است از مالک بن انس و ابن قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنده ظاهر سیاق حدیث نمی آید و در آن است که علت این نهی صوم ایام منہیہ نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد ربانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم است و لهذا احتیاط را بر بعه نهی است از آن و کفایت میکند از آن صوم و او و علیه السلام که صوم بوی و افطار بوی است و سنت مقدم است بر همه توجیہات و تعلیلات احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شئی است و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت بنیت در عینی گفته اند رنگ کردن پس بان خودست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت اقبال عکف و اعتکف ای اقامت و مکث پس مجرم و در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و امانیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیر که لبث در مسجد دو قسم است قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی است که آنرا انتظار نامند و آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد است از کتب طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل کیر و زو و الله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای می از جهت ایمان و حسببند نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بانکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله در آن می آید آنچه در کلام نووی است **عن ابی هریره** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کند در شبهای می از روی ایمان بخدا و استئمال بامروی و تصدیق بوعده و می چشم داشت اجر و ثواب می آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه و نصب ایمان او احتسابا بر مفعول لبودن است و احتساب از حسب است بچو اعتداد از عدد و هر که بعمل خود وجه الله بخوابد او را محاسب از آن جهت گویند که می اعتداد میکنند بعمل خود پس گوید در حال مباشرت آن فعل اعتداد بان کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کتب نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما آخر و اطلاق ذنب شامل است صغائر و کبائر او نووی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به جرم امام الحرمین نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی است بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی می باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و بطریق و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترک یازده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث عایشة و اما تراویح بطریق دیگر الآن معناد است در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداء نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قد بصلوة ابی اختلاف است گفته اند که یازده رکعت میگذازد و گفته اند نسبت و یک گفته اند نسبت و گفته اند نسبت و سه و قبیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر الاخير من رمضان ستم ميزر له بود رسول خدا چون در می آمد دهره اخیر از رمضان این تفسیر درج است از کلام راوی محکم است

از اذخود انکایت است از اجتهاد و در عبادات زیاده بر عبادت یا از گوشه گرفتن از زمان و ظاهر اول است چنانکه در حدیث عایشه است
 میسر که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل و عشر او آخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشر او خود روایت علی است
 شد نیزه و اعتراف النساء و عطف مقتضی مغایرت است و احیای لیل و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
 در شب آجیای لیل که میگویند و معنی دارد یا معنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن است در آن
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است و لیل شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکارگی
 حکم مرده دارد و عشر رهن دیده شب زنده دار و خویشتنم که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را چه در سبب گفته ایقاع آجیای بر لیل مجاز
 عقلی است زیرا که زمانه آجیای نفس خود است و مراد بدان بیداری است و ایقظ اهل و بیدار میگردد انید اهل خانه خود را تا آنها نیز
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمه العمل و الاعمال بخواتیمها ششم را بشیمیم گلی نوازش کن
 نسیم غالیه ساد و وزیدن است محسب متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند یک روز نماز را
 ثم دخل معتکفه یستری در آمد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز
 عشره اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در اید پیش از غروب آفتاب
 چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجدی در آمد و چون نماز صبح میگذازد در حجره که برای او
 میساختند داخل میشد و منقطع میکرد دید از خلق و متفرغ میگشت و مراد بعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذمب
 اول است و لفظ او اراد ان یعتکف صریح در آنست که راه اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتمال
 عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا و باقی صحاب کتب سنی نیز طولاً و در سبب این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذمب حنفیه سنت مؤکده است از جهت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت از این عالم
 چنانکه در صحیحین است از حدیث عایشه که گفت زهری عجب ارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد و بنوا فل گاهی و ترک میکرد
 گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجودیکه کسب سال نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره شبست زیرا که واجب
 آنحضرت در واجب با وجود موافقت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که
 اعتکاف کند باید که بکند کفای صحیحین و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمسک استعداد

بوصول درگاه و عشا و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
 رمضان حتی توفاه الله عزوجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را رضای تعالی و این بعد از آنکه
 در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را ندیافت و نمودند که شب قدر در عشره او اخیر است و این حدیث دلیل است بر موافقت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم با اعتکاف و برینکه اعتکاف سنت است ابو داود و از احمد نقل کرده که گفت من می بینم که از علمای اهل بیت
 و امامان و از وی پس جمع قلب است بر اهل تعالی خلوت با مخلوق و اقبال بر وی تعالی و شکر بکرد وی و اعراض از ماعدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صحواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نذر است که واجب گردانیده است از
بر نفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است انتمی او هم اختلاف است در آنکه سنت مؤکده اعتکاف صحاب
در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکلی منها و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود و مؤکده خارج رمضان زیرا که
مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن طر در رمضان و لیکن چون در بعض وایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من ربه
فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین وایات فقهیه در بکلمه فی که الی است بر مجرد نظریت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول
سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بر آن گزنا استیعاب عشره اخیر چنانکه در جمیع الجوامع است از حدیث ابی که بود
آنحضرت اعتکاف میکرد در دو اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخر جرح
و بود او دو النسائی و ابن خرمیة و ابو عوانه و ابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس
اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد در آن پس عشر درین طر معیار اعتکاف مؤکده واقع شده و این بیان آن طر است که در وی کلام
فی واقع شده و نیز شریعت اعتکاف برای التماس شب قدر است در او تا عشره اخیر پس ملازم آمد استیعاب و عدم ترک و الاشبیه فعل مجانبین باشد
و عبارات کتب فقهیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرجی الشرحیه واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره است که در یک مذهب
بالبعض اصحاب خود کرده و در آن گفته که چون مافقه این امر بجنوب حضرت استاد علامه و حجه فهارمه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم دیدیم
که نفس اعتکاف سنت است علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص است بمواظبت یعنی بر عشره اخیر از رمضان مع الاستیعاب و اهل علم
وعنها قالت ان کان رسول الله صلے الله علیه وسلم لیدخل علی راسه و هو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آورد
سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجدی بود فارجه پس شانه میکردم سر آنحضرت را در حیل شانه کردن بموی فرو بستن و در وی جواز بر آوردن
سنت بر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر تنه است و اینکه جائز است عمل بسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد
و شروع است او با نظافت و غسل و طلق و تزین و جاز است استندام زوج از زوجه و کان که یدخل البیت الا لحاجة و بود که درنی آید
خانه را و بر نمی آید از مسجد مگر برای حاجت النسائی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این بر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از صحاب
بمجاکل و شرب طعمی است ببول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین جائز است خروج برای غسل هابت بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن
و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمیع پس وایتی صریح در آن از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح او را گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد
یا نفل قاله الشیخ گویم در قواوی حجت گفته جائز است معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه
و حاجت سلطان و امری که لابد است از آن و چون فارغ شود از اینها زود برگردد اذ اکان معتکفا چون می بود اعتکاف گفته متفق علیه
در کتب حنفیه مثل تمهید غیره نوشته اند که اگر براید برای جنازه یا نمازی و اگر چه معتین شود بروی یا برای انجامی غریق یا حریق یا جادو اگر چه نفیر عام باشد
یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بجلاف حاجت انسان که آن معلومه الوقوع است پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است
مندم شود و از آنجا مسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نامند و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز میبکانه گذارده باشند
و همچنین اگر عالمی با گراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار ترسکه درین مورد هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد
و مطلقه گردد او را میرسد که بجانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود است و این همه در اعتکاف واجب است که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف نفل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعد از نذر لایس به است در ظاهر روایت واللفظ للبخاری در مصنفی گفته
 در اعتکاف دورای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از
 جهت معنی مرابطت است الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشره اخیره مثلما ساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویشی است
 در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خودست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضرورت
 یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بر آنی که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورت
 در اعتکاف مدت متابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر و اینجا نظرست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عمود دارد و برای حاجت ضروریه براید
 بر اعتکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
 الا خروج ب نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی تعیین متابعت کرده است مثل عشره اخیره رمضان او اسے
 مانوی نمی تواند شد مگر بکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای
 آن کرده است پس جائزست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع
 آنست و صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنای ما خودست از آن را
 که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی است پس آنچه استثنای او صحیح کرده باشد
 اولی است ب عدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثنای فقیر گوید محل اختلاف بین رایین آنست که اگر مطلق اعتکاف
 یعنی کث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود و صورت استثنای غیر آن و نظر در آن ای شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود استثنای و اندان و نظر در آن صورت
 رای مالک ابی حنیفه است و هم روایتست از عائشه رضی الله عنها قالت السنه علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا
 جنازة ولا یمس امرأة ولا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و سانس نکند
 زن را و مباشرت نکند مس بودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد ب مس مباشرت
 و بی بطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند بطل است و بعضی گویند بطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند
 بطل است والا نه و در بیدار گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این
 یعنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در مصنفی گفته حرام است بر معتکف جماع کرد
 در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و اتمم کفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بکفون پس وقتی که معتکف
 اگر چه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام است بجهت
 عموم غلط مباشرت و جعل معتکف بنسیان ناقض نیست مانند جماع صائم بنسیان انتهى و لا ینحج لحاجة الا لهما الا بد منه
 و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در مسله خلاف بسیارست لیکن دلیل قائمست بر مفهوم این حکم
 در مصنفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لایست اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اجتناب فرمودند از آن و اگر مطلق کث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگرست ظاهر این است که خروج برای نماز بجهت حاجت ضروریه

و کاستنی است و مشروع است بجهت عموم قول الله تعالی اذ انودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا لی ذکر الله انتی مصنف گفته خبرم کرده است
 و ارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ است و ماعدای وی از روایت دیگر است که ذافی الفتح و در اینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه باید و کلا
 اعتکاف الا بصوم نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف و به قالت الخنفیه شوکانی گفته وارد نشده است چیزی
 دلالت کند بر شرط بودن بصوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را و او است و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه
 دال باشد بر اینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت است خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود و عایشه
 مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر او این از قول عایشه روایت کرده و همین ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتی گویم مراد بحدیث عایشه همین
 حدیث باب است و روایت کرده است آنرا سنائی و نیست در آن لفظ قالت السنه ابو داود گفته سوامی عبدالرحمن بن اسحق بن عقیل بنی گوید که درین
 حدیث لفظ قالت السنه است و در سبیل گفته در اشتراط صوم خلاف است و این حدیث موقوف دال بر اشتراط او است و در وی حدیثی است بعضی
 در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و اکل نهنیض حجه مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری محروم است و وی اعتکاف نکرد مگر صائم و اعتکاف
 او در عشر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت در آن و اعتکاف نکرد در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسو
 جنبانه است ولیکن بجز فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و کلا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع
 در اینجا مسجد جامع است یا بیان فضل اولی است و اکثر علماء بر شرطیت مسجد اند مگر بعضی علماء و این فتنه است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند
 جائز است در مسجد مگر کسیکه لازم است تا اجماع که مستحب است برای می جامع نزد شافعی و حنفیه زنان او مسجد بیت تجزیه کرده اند و قول قدیم شافعی
 نیز همین است امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین است ولیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود و شوکانی
 گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت و در مسجد یا هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرعاً همین است که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد بنشینند
 معتکف اسیده نمیشود و وارد شده آنچه دال است بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مگر در مسجد جامع بنشینند و سعید بن منصور در حدیث حذیفه
 و اتفاق از علماء بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتی رواه ابو داود و کلاباس بر حاله
 روایت کرد این ابو داود و نیست باک بر حال مندوی الا ان الراجح وقف احسن مگر آنکه راجح وقف آخر او است یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
 مگر بصوم مالک درین گفته جائز است معتکف را که اعتکاف کند در آن مساجد که خوانده نمیشود در آنجا جمعه وقتی که واجب نمیشود برومی که بزیاده
 ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود در آن جمعه بگوی گفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف و غیر مسجد جامع جائز نیست و از آن آن
 و اختلاف کرده اند در طمان اعتکاف او سفیان ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخرجه بر اقصائی حاجت
 انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل نمیشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام است این حدیث **وعن ابن عباس رضي الله**
عنه قال ليس على المعتكف صيام الا ان يجعله على نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
 نذر صوم کند رواه الدارقطنی و الحاکم و الراجح وقفه ایضا و راجح وقف او است نیز بر ابن عباس بهیچ گفته اصحیح از موقوف
 و رفعه و هم گویم جهاد و درین با چه سر می هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالترام آن بند چنانکه در حدیث ابن عمر است
 که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نذر کرده بود و جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
 صوم شرط می بود امر باقیای این نذر نیز فرمود و حنفیه بجا بیان گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب بار و مراد است چنانکه

از روز شب بار و نیر اومی باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر و ال است بر شریعت اعشاک در هر وقت بنا بر ورود او در غیب
 در آن و نیاید چیزی که دلالت کند بر تخصیص **و عن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 اذ واليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته و من
 نشدم من بر نام پیچکی ازین جماعت و باحکام گفته شد ایشان را در خواب که این شب فی السبع الاواخر و بهفت شب اخیر است بحتم که
 مراد بهفت شب اخیر باشد که متصل عشرين اند یا بهفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست و الله اعلم فقال رسول الله فی مورد
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم اری بضم هـ ای اظن رو یا کفر قد تو اطاعت ای تو انفت لفظا و معنی فی السبع الاواخر میم و سید نم
 و گمان میکنم خواب شما را که تحقیق مطابق افتاده است در بهفت شب اخیر من کان متوجها فلیتحن فی السبع الاواخر پس کسیکه بست طلب کند
 شب قدر را پس باید که طلب کند او را در بهفت شب اخیر و در وی دلالت است بر عظم شان رو یا و جواز استناد بسوی وی در امور وجودی بشرطیکه
 مخالف قواعد شرعی نباشد و لیلۃ القدر را لیلۃ القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود در وی از زاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آجیل
 و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریر ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم و در
 و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست شاعر شبی وصل است طی شد نامه سجد سلام فی
 حتی مطلع الفجره متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بگوید او را در ده آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
 مغلوب نشود بر سبع بواتی و در روایت احمد است که دیدند دوم و شب قدر را شب بست چهارم پس فرمود آنحضرت بگوید او را در عشر بواتی در شبها
 و تر از آن و اخرج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شود شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواتی در سبیل گفته صحیح میان آیات
 باین طریق است که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنه آن همین است و هر اقصی ما یظن فیها الا در ال انتمی گویم حافظ ابن تیمیه
 در شرح عمده گفته که اخرج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب صحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
 در شب قدر که طلب کنید او را در عشر او را در و تر پس در کدام و تر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثر کردند قوم در بیان و تر یعنی هر
 و تری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن میکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خوابی سخن کنم از رای خود گفت از رای تومی پرسیدم دیدم خدا را
 که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت چهار و ماشاء الله من لکن پیدا کرد انسان
 از هفت و گردانید رزق او را از هفت و هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان از
 هفت گفت ابن عباس گفت خلق الانسان من سلالة من طین ثم جعله لطفة فی قرار کلین الی قوله خلقا آخر نبت خواندم انما صببنا الماء بها
 الی قوله و ابایس نمی بینم لیلۃ القدر را مگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتمونی علی ان لا تا تون با جابته هذا الغلام الذ
 کم یجمع شون را سه انتمی **و عن** معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فی
 لیلۃ القدر لیلۃ سبع و عشرين شب قدر شب بست و هفتم از رمضان است رواه ابو داود و الراجم و قفه روایت کرد این را
 ابو داود مرفوعا و راجح وقف اوست بر معاویة ولیکن او را حکم رفع است ازین جیش بکسر او تر شد دیدم گفته پرسیدم ابی بن کعب
 که بر او توانی مسعود میگویی بر که قیام کند سال تمام دی و در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا بر مسعود را میخواهد که اعتقاد کنند
 مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان است در ده اخیر در شب بست و هفتم بوده سوگند خورد ابی بن کعب که شب بست

ازین حدیث گویند که در حدیثی که روایت می‌کند از ابی بن کعب است گفت بعد از آنکه خبر داده است ما را آنحضرت که اوقات
 پنج آن شب هر یک در حالیکه نیست او را در شبی از ماه مسلم پس بفرموده این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
 او را در لفظ لیلۃ القدر را در حوره آنا از ما سجد با او این نه حرف است و مجموع آن نیست موقت میشود و اینجاست امثال این همه امارات ظنی است
 نه و الاصل قطعیه است پس ایتمین حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت را بود اذن کرده شد به تعیین مرصحا به او اگر کسی از صحابه باشد که او را
 اعلام کرده باشند وی نیز منوع بود از اظهار آن نسبت حکمتی که در اخفای آنست و اما علم و مروی است از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا
 و سوگند داد پس در غضب آورد آنحضرت را و فرموده و اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شمارا و بعد از آنکه گفت مصنف و قد اختلفه
 فی تعیینها علی اربعین قولا و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته است مجازا و از تعبیر
 و در حقه المطلب گفته لیلۃ القدر و دلیل سنتی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرو آمده است قرآن جمله واحدة بعد
 نازل شد بخانجا و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بوداری و رمضان بر مطنه غالبه است اتفاق افتاد
 که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی است که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
 متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و تحاکس میشود و انوار ایشان در میان یکدیگر نزدیک میشوند با ایشان فرشتگان و دور میشوند از ایشان
 و استجاب میشود و عالم و طاعات ایشان این شب در هر رمضان است در شبهای مطلق و ماخیز میشود و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
 لیلۃ القدر را ولی را را کرده گفت که این در هر سال است و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان است و اختلاف صحابه در تعیین این شب
 بنی است بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گویم امام ابوحنیفه نیز قائل است بقدم و تاخرو نحو آن در تمام قول او در حقیقی فتح الباری
 وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن در اینجا زیرا که بعضی ملذین اقوال در تعیین وی نیست
 چنانکه قول بر رفع آن و قول با بخار از آن و مصنفانین همه را در اربعین شمرده و بعضی از آنها چنان است که نیست دلیل بر آن در سبیل گفته
 و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع او اخر است و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی او را و ترنزد و شافعی شب
 و سی ام و ستم است بموجب حدیث ابی سعید و عبدالمدین بن انیس و ارجانز و جمهور سبت و فتم است انتهی و مصنف در فتح الباری بعد از چهل
 اقوال گفته و ارجها کله انما فی تیرا عشره الا و اخر شیخ الاسلام بن تیمیه گفته و بكل حال فلا یجزم بلیله بعینها انما لیلۃ القدر علی الاطلاق
 بل هی مبعثه فی العشر کمالات علیها لم یصوص انتهی و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تمام مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد
 و اتکا کنند بر آن شک نیست که اکثر احادیث در آن اند که در رمضان است خصوصا در او تا عشره اخیره خصوصا در شب سبت و فتم
 و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام در یاد انشاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن
 آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل است اگر تمام شب احیا کند و بنجر بلال و اختلاف فرانس و سنن مؤکده و مکرر و فصل و اکتل است
 و الا به مقدار که توفیق قیام باید مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعی یوفی و کان سعی مشکورا از قنا الله تعالی و عن
 عایشه رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله ارایت ان علمت ان لیلۃ القدر لیلۃ القدر ما اقول فیها گفت عایشه گفته
 ای رسول خدا خبر دهم که اگر بدانم که شب قدر و در یابم آنرا چگونه از ذکر و عبادت در آن شب قال قولي فرمود بگو این ما را اللهم
 ناک عفو یحب العفو فاعف عنا خداوند ابد استیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شهر گریا بنشیند

رجال ماهه که هستم اسپر کند بخواهد نداریم غیر از توفیر با درس به نوبتی عاصیان اخطا بخش و بس در واه الحسنة غیر ای دوا و
 بنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و الحاکم در سبل السلام گفته قیل علامت دی آنتست که شخص مطلع بران بهر خبر را
 ماجه می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل می شنود سلام با خطاب لازم فرستگان و گفته اند عکالت
 دی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
 اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب مگر کسی را که اتفاق افتاد و او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
 بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من یعم
 لیله القدر فیا اقمه انووی گوید ای یعلم انها لیله القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب لیله القدر است
 و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نکنیم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیله القدر اگر چه موافق نشود او را و نیست

کلام مگر در حصول ثواب بعین موعود بکه آن مغفرت و ذنوب متقدمه است انتهى **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد بضم دال معله بنا بر آنکه نفی است و مرزی است بسکون بنا بر آنکه مثبت است احوال

جمع حل معنی پالان که برای شتر هموزین برای اسپ باشد و شدوی در اینجا کنایه است از سفر زیرا که غالباً برای همین باشد اکلا التلثه
 مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجده یعنی سفر کنعنه بقصد دریافت نفس املکه و بقصد آنکه آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
 در آن فضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
 از آنچه در آن رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی است که در آنجا است مثل این گفته است شیخ نورالحق دهلوی
 در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغة گفته حق نزوم آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست در آن
 نبی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منتهی عنه است و شاید که
 حکمت در آن باز داشتن باشد از آنچه میگردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصنفی گفته تنقیح در اینجا
 آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزرگم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
 غیر این سه مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد و آیاتی بینی که بصرفه غفاری نبی را شامل طور داشت ابوهریره
 را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و مصنف در فتح المبارک گفته مستثنی منه در اینجا محذوف است پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برآ
 هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول سبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
 و صلح و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجد
 برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله
 منتقی المقاتل مذکور است و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوا می این سه مسجد پس شد حال کند
 بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها خواهد کرد تا وقتی که
 نماز در آن خواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برآمد قاله البغوی و ابن بطال و التورنیشی شارح المصابیح و ابن عبد البر و محمود بن حله و غیره
 و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر کنند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعضی مصلحت بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجد مانده دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای است و بعضی میگویند
 مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال نکلند بقصد زیارت قبور صالحین دیگر مواضع فاضله و این منقول است
 از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین گفته اند که این نهی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخطئه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری بیطلان آن
 و نووی حکم بطلان بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال است بر فضیلت این مساجد و دال است بر مفهوم حصر خود بر آنکه شد حال
 بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیاء باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان نماز گذاردن در آن حرام است
 و قد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال است بر آن وایت اصحاب سنن از البخاری
 ابی بصیرة غفاری برای هر بریه در خروج بسوی طور و گفت لو ادر کنتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد به همین حدیث و واقعه ابوهریره
 و رفته اند به بسوی آنکه غیر محرم است و استدلال کرده اند بانچه ما بعض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب راتما ویل بعید و لا ینبغی
 التاویل الابدان ینبغ علی خلاف ما اولوه للدلیل انتهى گوئیم میگویند آنکه ابو بصیرة غفاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده و هبش آن بود که
 ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بودند نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصیرة بر آن دلالت دارد پس فهمیدن نفعی سفر
 برای زیارت صحابه و دیگر حاجات جائز و از آن مسامحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد
 از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعضی غیر متداول
 در عرف تقدیر میکنند رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز است
 در آن پس بس و مقصود این است که شد حال بطرف بیچ مسجدی اگر چه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة در آن نکلند زیرا که این هر سه مسجد
 مخصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت جررگی یا تجارتی ممنوع نیست
 کاتب حرو و گوید عفا المدعنه مسأله سفر برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیه است با اتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه
 سنت است اما شد حل برای آن پس نزد بعضی جائز است اگر بر وجه مسنون باشد یعنی مقصود از آن دعا برای اموات و استغفار بر آن
 شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فرور و ما است
 اخرج مسلم گویند در وی دلالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه
 و صیغه امر بعد خطر برای وجوب است و ضرورت است که جانب فعل در آن راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در صول خفیه است پس لفظ فرور و ما
 عام است خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک است گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون است نه زیارت
 ممنوع که آن در سفر و حضر بدو منعی عنه است و آنانکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت
 وارد است نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید او است ما ثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون
 مشهور و ما باخیر پس اگر دلالت فرور و ما عام می بود از سفر و حضر الاموال بعضی از صحابه و تابعین این معنی از وی فهمیده بعمل می آوردند
 حال آنکه از هیچیک از اینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشند آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم کسب
 یا جز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به است که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریب
 شارع و فعل اصحاب و ثابت شده و لهذا داخل حدیث لا تشد الرجال نباشد و سفر زیارت اگر چه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین باب مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان فتح باب اوست خصوصاً درین ماند و لذا جماعتی کثیر و جمعی غیر مستثنی
 را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مضمون شارع بی برد و هو العباد و تفویضات گفته هر که رفت بسوی بلده اجیر یا بسوی قبر سالار
 مسعود غازی یا آنچه ماناست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آترا پس شیخی آنتم است باشی که اگر هست از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
 می پرستد صنوعات را یا مانند کسی است که میخواهد لذت و عزیزی را مگر آنکه ما تصریح میکنیم بتکفیری و بنا بر عمده افضل شارع و درین امر خاص انتهى پس
 تصویب مانع از غیر زیارت نظر بعد م در و در خصت آن از شارع صراحتاً سد ذرائع مفاصد است و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید است
 المسجد الحرام کی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم است چنانکه ابو داود طیالسی از طریق عطار روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد
 یاد حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هَذَا و م مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه و المسجد الاقصی سوم مسجد اقصی تا سید شمس بدین
 جهت آنکه در ایام مسجدی نبود و قاله الزمخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و بر اینکه فضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم
 ذکر دلیل فریت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال است برین وایت بز از حدیث ابی الدرداء مر فو عا با سنا و حسن الصلوة
 فی المسجد الحرام بایة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بحسب ما یه صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر است
 و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام است از فرض نفل یا خاص است باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه و سلم
 افضل صلوة المرأی فی بیتة الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معروف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
 چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فرضیه پس شامل نافله باشد از علم متفق علیه این حدیث در صورت نفی است مراد بآن نهی است مجازاً گویا فرض و دال
 شرعاً ان بقصد المساجد بالزیارة الالهة البقاع الاختصاصها باختصت به من الزیارة التي شرعها للعالی اهل اصول گفته اند که خبر شارع اگ دست از امر وی

کتاب الحج

بفتح حاء و لسه مهمله هر دو لغت است بمعنی قصد و در شرع قصد بیت المدست بوجه مخصوص فرضیت وی در سال ششم است از هجرت نزد جبهه
 و حافظ ابن القیم در هدی سنده زیاده اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عمری گفته که چون فرض حج در سال نهم اشتغال کرده تهمین اسباب سفر
 فی الفور و اما قوله تعالی و اتوا الحج و العمرة بقدر الایه پس نزول وی در سال ششم است و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
 در وی امر است با تمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهى فی در سبل گفته و فی خلاف و این کن ارفع و اعلا ای ارکان دین نمایان ترین شعائر
 اسلام است و جامع است میان عبادت مالدی و عبادت بدنیه و هر دم میکنند گنا مان صغیره و را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافتی که هست حقوق العباد
 نه حقوق اله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعبود ما و من نظام از امت و استجاب شد و الله علم و دلیل فرضیت وی از قرآن
 این کریمه است بعد علی الناس حج البیت من استطاع الیسبیل او منکر فرضیت وی کافر است لقوله تعالی و من کفر فان العنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است با حدیث صحیح و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی **عنه** ابی هریره رضی
 الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره و عمره دیگر کفارت است مگر گنا مان
 را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در اینجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهراً این است
 که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از گنا مان مخصوص بحج است عمره در لغت بمعنی زیارت است و قیل القصد و در شرع احرام بوسی و طواف

و طلق یا تقصیر نام نخاده شد عمره زیر که زیارت کرده میشود بسبب فی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی هم قرآن العمره
 دلیل است بر تکرار عمره و بر اینکه نیست که است در آن و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند مکره است زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند و آنکه
 نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم
 از احوال آنحضرت که بعضی چیز را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود
 و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند که مستحب است حج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مگر
 اشهر حج برای غیر تمتع و قارن و انظر آنست که مشروع است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج را در قول کبر ایت است در ایام مذکور
 زیرا که نبود هر چهار عمره او مگر در اشهر حج که ما معلوم کردیم عمره را بعد در حجه الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن نموده و کما تظافرت علیه الادلته و الیه
 من الایمة الاجلّه و الحج الملبس من لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جز اگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در روی از سجا
 سناجی نکند و همه در بیان باشد و این صحیح است و در حجه النوی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول
 همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا و اسع است گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور
 آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بسبب راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته
 اندی رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان مستعین گردد

متفق علیه و درین باب حدیثهاست کاتب عرو و درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عائشة رضي الله عنها قالت
 قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم قلت عائشة فقلت اني رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد
 بدان استقامت فرموده آری هست علیهن جهاد بر زنان جهاد است که لا قتال فیہ نیست قتال در آن گویا وی گفت ما هو فرمود
 الحج و العمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز است تشبیه جهاد و اطلاق وی بر آن بجامع مشقت است و در
 قول وی لا قتال فیہ ایضاح مراد است و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن و جواب از اسلوب حکیم است رواه احمد ابن حنبله
 و اللفظ له ای لابن ابته و اسناد صحیح و در حج زن شرط است وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نبی آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در حدیث شریفین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نبی خون فتنه فهمیده است و جامع از نسوة ثقات
 بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان
 بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این است که گفت عائشة بنت طلحة گفت ام المومنین عائشة طلب ستوری کردم آنحضرت را
 در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمایید بجای فرمود جهاد شما ای طایفه زنان حج است یعنی پس است مرزبان که حج میرون آیند و ما نسبت به جهاد بفرمود و در این
 که گفت عائشة ای رسول خدا می بینم جهاد را افضل عمل آری پس جهاد کنیم فرمود نه لیکن فضل جهاد حج مبرور است و اطلاق روایت احمد افاده آن کرد
 که حج و عمره قائم مقام جهاد است در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب است مگر از حدیث جابر که بسبب معلوم میشود که مندوب است **و عن**
 جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اني النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة و اجبت
 هي فقال لا وان نعم خير لك امد باو نیشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب است آن فرمود و اجبت
 و مگر عمره کنی تو بهتر است ترا اعرابی بفتح عهده نسبت است بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان بساطت نیست و کلا اند برابر است که از هر شبانه

یا از موالی ایشان و عربی کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع او اعراب است و جمع اعرابی بر اعراب اعراب هر دو آید و خیریت عمره
وال است بر نذبا و و بر آنکه خیر مستویه الطرفین است تا آنکه باشد از سبح و اتیان باین جمله دفع تو هم ترود اوست میان اباحت و نذب
و قتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت است زیرا که اصل همین است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود و ااحمد الترمذی
مرفوعا و البیهقی و در سندش ججاج بن ارطاة است و او ضعیف است گفت بهیچ محفوظ از جا بر وقوف است و الراجح وقفه علی جا بکذا
رواه ابن جریر و غیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد در وی مسخر نیست و مروی است از جابر فرمود
و در وی ابن امیة ضعیف است و اخرجه ابن عدی من وجه اخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عصمه است و او را کاذب گفته اند و جاج
از ان ایمة که تصنیف کرده اند در احکام حجده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تبنیه کرد مولف امام بر آنکه در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر
بر تضعیف ججاج اند و اتفاق دارند بر آنکه وی مدلس است و گفت از وی لائق نیست که اعتبار کرده شود و کلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند
حفاظ بر تضعیف وی مثل زنده و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم و فرط کرد این جزم گفت
که آن مذبذب باطل است در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که اندلیس فی العمرة شی ثابت انھا
تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کحدیث عائشة الماضي انتهى **وعن** جابر من فوعا و روایت است از جابر بطریق رفع
الحج و العمرة فریضتان حج و عمره و فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف در اینجا ذکر خبر حسین
این حدیث کرده و نه ذکر کرده و ان لیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن امیة عن جابر و ابن امیة ضعیف
و قال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء و اخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزایده و لا یضکر باهما بدات و فی احدی طریق ضعیف
و انقطاع فی الاخری و در البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوف او اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهى و در حدیث ابن مسعود است
مرفوعا که فرمود استحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدستیکه آنها دو و میکنند فقر و گناهان اینچنانکه
دو روز یکدمه آبنگری ریم و چکر آهن رار و راه الترمذی و النسائی و احمد و ابن ماجه و چون اوله ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده
علیهم در وی سلفا و خلفا مختلف اند این عمره بوجوب رفته و راه عنه البخاری تعلیقا و وصله عنه ابن خزیمه و الدارقطنی و علق ایضا عن
ابن عباس انها تقریفتهما فی کتاب العدد و التمولح و العمرة و وصله عنه الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری بوجوب در تویب کرد بر ان بقول خود
باب وجوب العمرة و فضلها تبعه حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بوجوب بی حدیث حج عن ابیک و اعتمر و این
حدیث صحیح است صحیح الترمذی و رواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اوجوه منه و زیاد کرد احمد و الاصح منه بوجوب رفته اند حنفیه مذکور
الاوله و لیکن در عانگیه گفته العمرة عند السنة و لیست باجبه و اما استدلال بقول تعالی و اما الحج و العمرة فی ذلک لیس فیها جواز ان است که آیت مفید
و جوب تمام است و این تنفع علی است بعد احرام عمره اگر چه بطریق تطوع باشد و اظهر روایت از شافعی است که در فرض است در سبل گفته الاله
لائمة فرض عند التعمیر علی الايجاب الذی الاصل عدما انتهى گویم جامعوا از ابل حدیث بوجوب بی رفته منتمم اسحق و الثوری و الزنی و مروی است فعل
بوجوب عمره از علی و عایشه و زین العابدین و طاووس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و عذرا و ابو الراجح **وعن** انس
رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد و الراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد
بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سعیا فرمود و توشه یعنی آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در صفتی گفته معتبر در زاد و راه است که فاضل از حجاج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و بیع مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضروریست و کسیکه در میان می و مکه حد سفر نیست و قوت میشی دارد در راه در حق او شرط نیست زیرا که عرف آنرا استطاعت می شمارد انتهى روایه الدارقطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شرطها و البیهقی ایضا من طریق سعید بن ابی عمرو و یعن ابی قتاده عن النس عن النبی صلی الله علیه و سلم و الراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتاده عن الحسن مرسله مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی و سنده صحیح الی الحسن و الاری الموصول الا و چهار و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث حاد بن سلمه از قتاده از انس نیز مکرر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن اقرح انی است و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث است و روایه الشافعی و اخرجه الترمذی و ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا می که اخرجه غیره من حدیث انس و فی السنده ضعف و اگر چه ترمذی گفته که حسن است زیرا که درونی ابراهیم بن زید الخوزی است احمد و نسائی گفته که وی مشرک الحدیث است و روایه ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف است و روایه ابن المنذر من قول ابن عباس و روایه الدارقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عایشه و من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف است عبدالحی گفته طریقه کلها ضعیف و ابو بکر بن المنذر فرموده لایثبت الحدیث فی ذلک سنده او صحیح من الروایات روایه الحسن المرسله و رفته است باین تفسیر اکثر است پس او شرط است مطلقا و راهل برای کسیکه خانه او بر مسافت است از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد در راه شرط نیست بقوله تعالی یا تو که رجالا و نیز گفته هر که سوال عادت او است لازم است او را حج و اگر چه او داشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل دال است اعتبار زاده و راهل هر دو است شیخ الاسلام بن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاده و راهل گفته که این احادیث مسند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند دلالت میکنند بر اینکه منا و جوب او و راهل است با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی فرموده من استطاع الیسبیل یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق کفایت است یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج بدان قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران است و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی است که افتقار است دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک او و راهل همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی است و لا علی الذین لا یجرون ما ینفقون حجج الی قوله و لا علی الذین اذا ما اتوکف تخلفه الایه انتهى و مذہب ابن زبیر و عطاء و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که استطاعت عبارت از صحت است لا غیر لقوله تعالی و تزود و افان غیر الزاد التقوی زیرا له تقوی دین آیت تفسیر است بزاد و جواب داده اند که این مبرهنه نیست چنانکه سبب نزولش دال است بران و حدیث باب الدالت میکند بر آنکه مراد بزاد و حقیقت او است و این حدیث اگر چه طرق و ضعیف است اکثر وی شده ضعف وی میکند شوکانی و زبیر الیاه طار گفته ان بزاد الطرق بعضها تقوی بعضها استطاعت است و مراد بران کفایت فاضله از کفایت عمل است تا عود بقوله صلی الله علیه و سلم لقی بالمرأه ان یضیع من یعول اخرجه ابو داود و حج مجزی است و اگر چه مال حرام باشد ولیکن آثم میشود و زاده گفته گفت احمد مجزی نیست غزالی در احیاء گفته شرط لازم حج پنج چیز است اسلام و عقل و عریث و استطاعت و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهى گوید و امن طریق نیز داخل است در استطاعت و معتبر دران غالب است و غالب در آنست که در موسم سوار شوند سلامت است و خوف علم و هم دارد عقل و صفتی گفته از آن جمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب و نیز وضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهى و دلیل بر جواز سفر دریا که ب صحابه است

در حجرت مبشه و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر امتنان بپوشید و جویران کشتی همان و در حدیث آمده خیار شهدا آمان ماندگشتی ایشان ابریم زده **و عن ابن عباس** رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي امرأته بالرحاء بدرية
 آنحضرت پیش آمد سواری چند را در رحاء بفتح را و سکون و او وحای مصلح نام جانی است بر سه مرحله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته
 بحتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و تحمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند
 و ركب بفتح را و سکون کاف جمع را کب است فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم
 فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرغت الیه امرأه صبیاً پس برداشت بسوی آنحضرت
 و پیش آورد زنی کو دکئی را فقالت لهذا حج پس گفت آن زن آیا این کو دک را اگر حج کند ثوابی و اجر می هست با وجود آنکه بالغ نیست
 و حج بروی فرض نه قال نعم و لك اجر فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر سیداری و غمخواری می کنی اجر می هست
 یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابوداود و النسائی و ابن حبان و له الفا و عندهم
 و رواه الترمذی من حدیث جابر و استغربه این حدیث دلیل است بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر است که ممیز باشد یا نه و ولی وی از
 طرف وی آنچه حاج میکند بعل آرد و باین فتنه اند جمهور و لیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب است بروی حج چون بالغ گردد
 حدیث ابن عباس ای غلام حج به البته ثم بلغ فعلیه حجه اخری اخرجه الخطیب الضیاء المقدسی من حدیثه و فیه زیاده قاضی عیاض گفته
 اجماع کرده اند بر اینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فرضیه اسلام گرفته شده که با حجه است له قوله نعم چه ظاهرش این است که آن
 حج است و متبادر از حج عند الاطلاق چیز نیست که مستقط واجب باشد ولیکن علماء باختلاف وی رفته اند و در هر یک از بی انظار بیع منع معتبر است
 از حج نو وی گفته و این مرد دست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحاب بی و اجماع است بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی
 غیر ممیز احرام می بندد کسی است که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و منسوب از طرف حکم و اما اتم نیست حج نیست احرام وی از طرف او اگر
 آنکه وصی وی باشد از جانب بی یا منسوب از جهت حکم و قیل صحیح است احرام او و هم احرام حصبه و اگر چه آنرا اولادیت مال نباشد و صفت
 احرام ولی از طرف بی این است که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتی در تمیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علماء گفته فیوخذ من
 مجموع ذره الاحادیث انه یصح حج الصبی و لا یجزیه عن حجة الاسلام اذا بلغ و هذا هو الحق فتعین للصیر الیه جمعا بین الادلته انتی و هم روایت است
 از ابن عباس رضي الله عنه قال كان الفضل بن عباس ردیف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در حجة الوداع و این ردیفی بود و بود و فضل در غایت حسن جمال و جوانی و خوبی فجاءت امرأه من حنتم پس آمد زنی از قبیل
 خنم بفتح مضمه و سکون مثلثه و فتح ممل و اکثر زنان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فجل الفضل ينظر اليها و تنظر اليه پس
 نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دوختند فضل مشاهده
 جمال او و دانه و نگران شده و آن زن نیز دیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد و گفتاوا این القطان با زین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد من از
 فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن زن را حکم بنظریه و بجز کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جائز است سوال نیکرد و اگر با زنی
 آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر نیکرد و او را بران گذاشتی التخصیص وجعل النبي صلى الله عليه وسلم يصرف وجه الفضل الى
 الشق الاخر و شروع کرد رسول خدا که بر میگردد و انید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر چشمان فضل

بن عباس روایت کرده است که او در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر خود را فرمود ای عم شیطان مسلط
بر من آورده است در آینه است در گد و پوست ایشان فقال یا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادركت الي
 شيخا كبيرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بد رستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافت است پدرم را در حالیکه پیر کبریت
 و ضعیف است بعدیکه لایثبت علی الراحلة نمی تواند بر جای ماندن بر شتر سواری و در بعضی الفاظ می آمده که اگر بر بند علوانی ستم
 بزوی یعنی از مرگ در تصنیف گفته و از آنجا قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدید زیرا که چون مسأله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائم بیاید و این فقیر را درین سلسله نظرست زیرا که
 خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الاية و این آیه اگر چه در جهادست در حج نیز متسک بدان میتوان نمود بجا میسر سفر انتهی افا جع
 آیا حج کنتم من از جانب می قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیرد و عجز تا وقت برگ
 و امر گذران بخیر و انفق کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائزست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
 والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت و ذلك في حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبیل گفته در حدیث و دلیل است
 بر آنکه معجزی است حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخ که زوال آن مایوس است و اگر عدم قدرت
 از جهت مرض یا جنون است که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث باز یادت در آنست که لابد است وصحت حج از وجوب
 عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت لیس سیکه شدت مضرا و نیست همچو قادرست بر محض و معجزی نیست حج غیر از طرف می و گفته اند
 ما خود میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر بر عا کند او را حج از طرف آن غیر لازم گرد و اگر چه بروی واجب نیست و چه باشد آنست
 که آن ندن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نده آنحضرت تفصیل آن از وی جست در کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
 اجزانه و وجوب و تعرض نکرد بدان و جائزست که شناخته باشند آن زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال است بر آن قول می ان فريضة الله على
 عباده فی الحج و این عبادت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل و وجوب که آن استطاعت است و اتفاق کرده اند آنرا که قائل اند با جزای حج از طرف
 غیر بر سیکه معجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذہب احمد و ابو حنیفه جواز نیابت است در آن از غیر مطلقا
 بنا بر توسع که در نفل است و مذہب بعضی آنست که حج از فرض غیر معجزی نیست هیچکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگر چه اختصاص نفل
 اصل است ولیکن استدلال کرده اند بز یادت که مروی است درین حدیث بلهفط حجی عنه و لیس لاحد بعدک و در کرده اند این را باینکه این
 زیادت مروی است با سنا و ضعیف و بعضی گفته اند مختص است بولد و جوالش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی است و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تنبیه فرموده است بر علت بقول فی الحدیث فدين المداخ بالقصن كما في ليس آثر ازین فرزد داده روین صحیح است که قصه کند
 آثر غیر ولد بالاتفاق متفق علیه و اللفظ للبغاري و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
 از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من عهنة خاءت
 الی النبي بد رستیکه زنی از قبیلہ بنی مریه بود ثنات سخانیه نام قبیلہ اینست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم صفت
 واقف نشد مبر نام مروی و نام مادر وی فقالت ان امی نذرت ان حج فلم یحج حتى ماتت افا حج عنها بد رستیکه مادر من نذر کرد
 که حج کند پس حج نکرد نا آنکه مرد آیا پس حج کنتم من از جانب می قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب می ارایت لو کان علی امریک

دینا کنت قاضیه آیا دیدی که اگر می بود برادر تو دومی آیامی بودی تو که میگذاردی و ام ویرا اقضوا الله قاله احق بالوفاء بگذارد و ام خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفاء و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این مذہب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گرون وی حق خداست حج یا غیر حج واجبست قضای آن از اس مال و مقدم بر وصایا و میراث انتهى گویم در سبیلست که حدیث دالست بر تخیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجبست قضای دین مطلقا و همچنین سائر حقوق مالیه از کفار و نوحه با و باین بفته اند ابن عباس زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجبست اخراج اجرت از اس مال تز و ایشان و ظاهرش آنست که این مقدمست بر دین آدمی و هو احد اقوال الشافعی نیست این معارض قول وی سبحانه و آن لیس للانسان الا ناسعی زیر که این عامست حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام در آیه بمعنی علیست ای لیس علیش و لام اللعنه ای علیهم و قد ضبطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النمار و اء البخاری حدیث دالست بر آنکه تا فرج چون نمیرد بدن حج و ولد وی از طرفش حج بکنند مجزی باشد از وی و بهما ز نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی نپرسید که توج از طرف خود کرده یا نه و بجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جایزست و در کرده اند بحدیث شبرمه که دالست بر عدم اجزا اگر حج خود نکرده است و اما مسئله دین پس غیر جایزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالبست و در حدیث دلیلست بر شریعت قیاس و ضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سماع و تشبیه مجبول الحکم معلوم زیرا که قضای دین از میت معلوم بود تز و ایشان و لهذا الحاق بدان تسخیر افتاد و ترجمه وایتست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان حج حجة اخوی هر که ام کودک که حج کرد پسترسید بلوغ را پس لازمست بروی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسند و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم بنگارند یعنی بالغ شد آن بطل گفته اجماع کرده اند ایام فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ نشود ولیکن محمد اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابوحنیفه گفت صحیح نیست اجزا او و لازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بطریق تدربست و تقدم الکلام فی ذلک و ایما عبد حج ثم عتق فعلیه حجة اخوی و هر بنده که حج کرد پسترسید آزاد کرده شد پس برویست گذاردن حج دیگر و باین رفته اند حنفیه و اء ابی شیبه و ابن خنجر و الاممعیلی فی مسند الامش و الحاکم و صحیح الخلیب فی التاریخ و البیهقی و رجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه و رجال سند ثقته اند مگر آنکه اختلاف کرده است در رفع آن و المحفوظ انه موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست که موقوفست بر ابن عباس ابن خنجره گفت صحیح موقوفست و محدثین اکلام کنیهست در رفع و وقف وی و اخرجه کذا ک ابن عدی من وایتة عن شعبه بیعی گفته تفرقت رفع آن محمد بن المنهال و رواه الثوری عن شعبه موقوفه تصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حریب بن شریح از زید بن زریجست بطریق متابعت محمد بن منهال و مؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس که گفت احتفظوا عینی و لا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش اینست که اراده رفع کرد و لهذا منی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسبوحی و درین بابست از جابر نزد ابن عدی و سندش ضعیفست و اخرجه ابو داود فی المر اسیل و در وی یک او می متهمست و احتجاج کرد بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی از یدان احد و فی صدور المؤمنین ایما صبی حج به اهل فمات اجزاه فان ادرك فعلیه الحج و مثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس این تمییه گفته مرسل چون عمل کرد

بر آن صحاحیبت است بالاتفاق و آنست که این مجمع علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد مگر مخیری نبود زیرا که قبل از مخاطب به بودن بعقل آورده و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلو رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن بیکانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع است و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین امر می تواند شد باین طور که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت زائلی گردد اندک ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی خواند ایقاع شیطان است فتنه را میان هر دو خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا و معها ذو محم مگر آنکه باشد با وی مخرمی و محرم کسی که کحل با وی جائز نباشد ابا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که برومی و توح و عتقاد و صلاح و عفت است جائز باشد و بعضی گویند زنان پیشند تعدده ثقات و بایک زن و اینست بعضی گویند در هجرت از در عرب محبت شتر است زیرا که اقامت و رانجا حرام است فقال گفته لایدست از محرم عملاً بلفظ الحدیث و لا تسافر المرأة الا مع ذی محم و باید که سفر نکند مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم است و این مطلق است و در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها مختلف است در لفظی لا تسافر المرأة مسیره لیله الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیره یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی برید او و در لفظی ثلثة ایام و تو وی گفته مراد از تحدید ظاهر و نمی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منعی عنه است ازان مگر با محرم و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علمارادرین جا تفصیل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت از در عرب و مخالفت بنفس خود و برای قضای دین و در وود لیت و در جمیع از نشوز و این مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج و جب جهو گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد که ابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق با منون باشد و لیکن دلیل برین قول ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی و سد علی الناس حج البیت عموم است شامل رجال و نسا و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم عموم است برای افرع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح است میان هر دو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر مگر با محرم مخصوص عموم آیت اند پسر حدیث عام است از پیر و جوان جماعتی از ائمه گفته که پیر زال را سفر بی محرم هم جائز است و گویا ایشان نظر بر معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجز و محوشا به است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقات بجای محرم بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بر آن زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بر آن فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خضت حاجتة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی الکتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تالی اول و کسر تالی ثانیه و سکون بانی غر و کذا و کذا و بدرستی که من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگه چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که جنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان نغز ابرایم پس چکار کنم بجهد دروم و زن را تنها بگذارم که حج رود یا همراه زن روم قال انطلق فخرج مع امرأته فرمود برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه و اللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با او غیر این کس همراه نباشد و غیره آنچه لغته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگر چه حمل بر آن بی قرینه نباشد و قرینه در اینجا قاعده دین است که بر چیزی که بدل منافع نفس خود برسد

تخصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مردی را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در محییت خالق برابرست که بغیر قائل شویم یا تراخی اول ظاهرست و بر تانی نیز زیرا که وی را نیز رسد که در برات ذم خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از ان منع نماید و آنکه در قطنی از حدیث ابن عمر فرموده که زنی هست و او را شوهری است و زن را مال است و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست زن که برود و اگر باذن زوج خود پس این محمول است بر حج تطوع جماعین اهل شین با آنکه نیست در حدیث کتاب لالت بر آنکه برآمد آن زن بدون اذن زوج خود این تمییه گفته صحیح است حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و حاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت مثل مرض و فقیر و معضوب و مقطوع الطريق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بکلف حاضر بشاید شوند حج کردن ایشان مجزی باشد لیکن بعضی از ایشان محسن اندران همچو حاج ماشی و بعضی سنی همچو حج بسالتر حج زن بغیر محرم و غیر ذلک است کلهیست تامست و بعضی که واقع شده در طریق واقع شده و نفس مقصود و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول لبسک عن شبره بدرستی که آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و گوید لبیک از طرف شبره بغیر شین حجه و سکون بوحده و ضمیر را نام مردی که این مرد تلبیه را از جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد از وی قال من شبره فرمود آنحضرت کیست شبره قال اخ لی او قریب لی گفت برادر است یا گفت خویش است مرا شک را وی است قال حجت عن نفسک قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسک فرج عن شبره فرمود حج کن از خود بعد از آن حج کن از شبره این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست اگر بعد از ادای حج خود و باین فتنه است جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائزست و مذاهب حنفیه و مذاهب مالک این است و نیز در روایات است بر آنکه چون کسی غیر حج از خود احرام از غیر است آن احرام از طرف وی شده از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم احرام کرد او را با اینکه حج را از طرف خود کرد و اند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبره کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منعقد نشدنیت از طرف غیر و نه واجب میشد از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگر چه مجهول ملحق باشد پس وقوعش از غیر و بودنش از خود جائز است زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل است بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت حرامست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر تا خود حج کرده است مطلقا خواه استطیع باشد یا نه زیرا که ترک استفسال و تفریق در حکایت احوال دال است بر عموم و غیر حج واجبست در اول سال از سنوات هر مکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرضست و تانی نقل همچو کسیکه بروی دین باشد و از وی سطل بطلان کند و نیز زودی در ایام بقدر وفای دین بوده است پس او را نیز رسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند و این گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که استطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد که حج از طرف غیر بکند ولیکن عمل بظاهر حدیث اولی است رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الشافعی و ابوداؤد قطنی و ابن حبان البیہقی صحیحه ابن حبان بهیقه گفته اسنادش صحیحست و درین باب صحیح تر ازین استی و طرق این حدیث سرست از ابن عباس از عایشه و از خطیب و از ابان بطریق عبده بن سلیمان است و عبده ثقه صحیحست و در صحیحین مذکور است علی رفعه محمد بن سیر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن عیین اثبت الناس و سعید عبده است و همچنین ترجمه ابوعبد الحق و ابن القطان رفعه آنرا و گفت طحاوی صحیحست و الراجح عند احمد وقفه و گفت احمد رفعه او خطاست و رواه موقوفه اخذ عن سعید کذا و گفت ابن منداه ثابت نیست رفعه او و گفت دارقطنی مرسل صحیحست گفته بود که قال

لیکن این تقویت رفع میکند زیرا که از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعضی در صحیح آن در حاشیه تلخیص گفته رفع مقدم است بر وقف و دلیل بر ارسال انتهی این جمیع گفته حکم کرده و روایت پس خود صالح که آن مرفوع است پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند اثر اجتماعی بنا بر آنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را رسول خدا پس گفت در آن خطبه که بدستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفدای تمیم در فتح مکه اسلام آورد و او توفقه القلوب بود و در جا بلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال انی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لوقلتها لو جبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حجر را یعنی برای وجودی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد و هر سال و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید که در جهت غایت مشقتی که در دست به بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصاً اهل بلاد بعید و در روایتی بعد قول جبت زیاده کرده و لو جبت لم تقو و اولو لم تقو و ما بهما لکن تم ظاهر این حدیث در آن است که احکام فروع اند باحضرت چنانکه مذکور بعضی است و مانند بعضی آیات آمده که آن مرد فرمود ترا و بار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود و کل مسئله علم اصول است و در وی خلاف بین العلماء است فالجح من پس حج در عمر یکبار فرض است فما زاد فهو تطوع پس سیکه زیاده بر یکبار کند افضل است رواه الحنفیة غیر الترمذی یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و ابن حدیث صحیح مسلم است من از حدیث ابی هریره رضی الله عنه و لفظ وی این است که گفت ابوهریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال هر آینه نمی توانستید کرد پس گفت بگذارید مراد اسکندر که در حج شمارا پس ملاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند که بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان بر غیر این ایشان پس چون امر کنم من شمارا چیزی پس بیارید از آن بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست چون نمی گفتم و باز در شمارا پس بگذارید آنرا ای تمام و کمال و که شاهد من حدیث انس عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی که شاهد من حدیث علی کرم الله وجهه و سندش منقطع

باب المواقیف

جمع میقات است و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجایی احرام گذرند و در مآفاق را موضع سعید ساخته اند که از آنجا احرام ببندند و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المدينة ذاک الحلیفة بدستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذوالحلیفة که نام جای است برده مرحله از مکه و از مدینه بر یک فرسخ و آنجا سجده است که احرام بستن از آنجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی است که سسمی است به بیر علی و این البعد مواقیف است شیخ الاسلام بن تیمیه در مناسک خود گفته که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب المطلق طرق زیرا که از آنجا تا مکه چند راه است و نامیده میشود بود وی حقیق و سجدش سسمی است بمسجد شجره و در وی چاهی که عماره جهال چاه علی گویند بجان آنکه علی در آنجا با جن مقاتله کرد و این دروغ است زیرا که با جن هیچکلی از صواب مقاتله کرده و شان اهل از آن بلند تر است که جن برای قتال وی ثابت مانند نیست هیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت و مستحب نیست سنگ و غیره و انداختن در آن انتهی و حلیفه بضم حاء تغنیه مرفعه است و حلفه واحد حلفاء است تصنف در فتح گفته مکان معروف است

میان وی و مکه دو صد میل است قال ابن حزم و تووی گفته میان وی و مدینه شش میل است و دو هم کرد هر که گفت میان هر دو یک میل
هو این الصباغ انتهى و لاهل الشام المحفظة و داخل شام را محفظة است بضم حیم و سکون حای جمله و فانام موضعی است برت
حله از مکه و آنرا میسره هم گویند قال النوفی فی شرح المذهب و در وی نظر است زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل است از مکه
اجاست غدیر خم کما قال صاحب النهاية و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته این قریه
مدینه معموره است که میسره اش ناسند و ام و زویران است و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل ازوست و آنرا رابع گویند بسبب
افت شدن آب در آنجا برای غسل و این میقات کسی است که حج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر ولیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب است ای ایشان بینت بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا حقیقت
ترتیب است و بفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بکعبه سفره رجوع کنند و بزوال کعبه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابع یا آنکه
از میقات نزد اینه رابعه و هور علمائهم و موجب لزوم دم است بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانی که شامی المذهب اند چون از راه
دریا در محافوی یلم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا حده و از آنجا باطمینان خاطر محرم میشوند مثال آنکه نزد شامی
همچو اوزت از میقات گناه و موجب دم است مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر یکی شامی است که در تحفه المحتاج شرح منهاج نوشته که
سافت یلم تا که برابر سافت جده تا که است پس حاجی را می رسد که احرام از یلم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علمای مذکورند و غیر آن درین کتاب
کرده اند و زیاد است سافت یلم و مکه بر سافت جده تا که باثبات رسانیده ولیکن خاصر جبل و مقصب بسیار است و لاهل نجد قرن المنازل
هبرای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است قرن بفتح قاف و سکون را بلاخلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما
و غیر هم صاحب صحاح آنرا بفتح راضی بکار کرده و صاحب قاموس تغلیطوی نموده و حکایت کرد تووی اتفاق بر خطیه وی و گفته اند که بسکون نام
جبل است و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال لقرن الثعالب موضعی است نزدیک طائف برد و مرحله از مکه و اما قرن که او سبب ابوی نسبت
بفتح راست از بلاد یمن که ذانی القاموس این میقات اقرب مواقیف است بسوی مکه و مسجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که معنی زمین است
و الآن نام بلاد عرب است که از پامه تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلم و برای اهل یمن یلم بفتح تخمائی و فتح لام و سکون سیم هر دو مکرر نام
جبل است از جبال تهامه برد و مرحله از مکه که ذانی القاموس در فتح گفته که ذک و زیاد کرد میان وی و مکه سنی میل است و همین است میقات
اهل یمن و زهن طمن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی
علیهن مکرسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن من غیر اهلین از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آقا
سعید نباشند اما لازم است ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسا که چنانکه اهل مدینه بر شام بر بند
از محفظة احرام بندند و اهل شام که بر بندند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل یمن بر راه یمن برسند از سمت یلم احرام بندند و این واجب
و اگر تاخیر کند تا میقات خود سنی باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و لکن گویند جائز است او را تاخیر تا میقات خود اگر چه افضل است
و در خلاف اوست و حدیث صحیح است بر آنکه توله یمن ظاهرش عموم است برای اهل این اقطار برابر است که بر میقات خود گذرند یا بر
میقات دیگر و او را بر است عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از آنجا بلکه او محفظة بر بندد
و عموم قول وی و لمن اتی علیهم من ال است بر آنکه سعید نیست بر شامی و در شمال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل اوست

این وقت گفته که لایل الشام الحنفیه شامل نسبی است نه از اهل شام هر ذی الحلیفه گذشته و کسیکه گذشته و قوله من اتی علیمن شامل کسی است که از اهل شام نبوی الحلیفه مور کرده و کسیکه نگرده پس درینجا و عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفساک باینطور که قوله من این مفسر قول اوست وقت لایل المدینه ذوالحلیفه جمع ادبایل مدینه سکنه اویند و هر که سالک طریق میقات آنست و برمیقات ایشان گذشته استیم گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توفیت کرد برای اهل مدینه و کسیکه گذشته برایشان ذوالحلیفه را ظاهر شود که حنفیه میقات شامی است چون مدینه نیاید زیرا که این اقیمت محیط بیت اندنجه احاطه جوانب حرم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرم است وی و اگر چه بعضی جوانب وی دورتر از بعضی باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراد حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول که صحیح از مذاهب شافعی همین است و داخل شدن این عمر بغیر احرام و بالاتفاق ثابت است که حج و عمره نزد قائل و جوب وی یکبار واجب است پس اگر بر هر داخل مکج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب است و در حدیث جابر است که در آمد آنحضرت روز فتح مکه و بروی عمامه سیاه بغیر احرام رده مسلم و النسائی و فی الباب عن انس عند احمد و البخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت مکه آمد و شدند میگردند برای حجاج خود و مقول نیست که امر کرده باشد کسی را از اینها با حرام قصه الحجاج بن عطاء و کذا قصه ابی قتاده لما عقر حمار الوحش داخل المیقات و هو حلال و قد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوزه المیقات لا یبئیه الحج و الاعمرة فقره صلی الله علیه و سلم مع یاقضی لعدم الوجوب من تعصای البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل نقل عندها استخفاف و نزوح خفیه روانیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراد حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجاوزه میقات راتج کی لا احرام و این حدیث مطلق است مقید با اراد حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابریست حاج و محترم و جز ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جائز است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حج است پس حکم حکم اهل مکه است که ذانی المدایه در سبیل گفته هر که جائز نمیکوید تجاوزه میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو طالبین بسین لیل او آثار سلف است و لا تقوم بها حج و هر که در ایام مکه باراد خود و نیست هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوزه کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را اراد یکی از دو نسک وی احرام بندد از جایکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی و الله اعلم و من کان دون ذلك فمن حیث الشاک و کسیکه باشد و رای این مواضع پس احرام بندد از جایی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ است پس کسی که باشد و رای این مواضع داخل آن پس احرام وی از جایی اوست که در آنجا ساکن است و همچنین در چنین حق اهل مکه من مکه ما آنکه ساکنان مکه احرام بندد از مکه و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین جل احرام بندد و الا آن ستارن موضعی است که نام او تعظیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است مکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی است که او را مسجد عایشه بگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست و مصنفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل حدیث شریفین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج بتیم فرستاد و تیمم اقر با طراف حل است مکه و در آنحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهی گویم در سبیل گفته اهل مکه غام اندازانکه سکنه مکه باشند یا مجاورین و قریب ترین بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و ازینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن ایشان مکه

ولیکن **بعضی از اصحاب** میگویند که هرگاه کسی را که در ایام میقات عمره گردانیده باشد وجوب اش آنست که آنحضرت میقات عمره همین که گرد آید
 باین حدیث و آنچه از ابن عباس مروی است که گفت ای اهل مکّه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسّر را
 و نیز گفت هر که اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و حجا و کند حرم را پس این آمار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانست
 و اما امر آنحضرت عایشه را بخرج بسوی تنعیم پس برای تطیب قلب او بود بخل در مکّه در حالیکه ممتّمه است همچو دیگر مصوا حبات خود زیرا که وی
 احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حاضر شد و در آمد بکعبه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زمان گردند کمایدل بقولها یا رسول الله یصدر الناس
 بتسکین و اصدربنسک قال انظری فاخرجی الی التنعیم فاحلی منه الحدیث و این مجمل است که اراده او قشابه داخلین از حل بسوی مکّه بجهت بود
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکّه باشد و با احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاوس
 نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یا بنیدیا معذب میشوند گفته شد معذب چه را باشند گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند
 و بیرون می روند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتواند کرد و هر طواف که کند عظیم باشد در اجرا رفتن در غیر شی
 مگر آنکه این کلام وی در تفصیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بکعبه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام طواف را اختیار کرده
 و نزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکّه بند صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبب گفته می آید
 اینکه الزام دم بروی بی دلیل است متفق علیه در مصنفی گفته فائده توقیت باین مواقیف عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر
 پیش از مواقیف احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از فمی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل
 و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از
 تلبس پینک و اگر از عود بانفی است ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شیا او ترکه فلیهرق و ما انتهی گویم و به
 حال نالک و ابوحنیفه و الشافعی و احمد و ابن مهور و عطاء و نخی گفته نیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعیه گفته اند پس
 اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس پینک ساقط شد از وی دم و هم در مصنفی است و اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی نذر و نزد یک محاذ
 میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست
 زیرا که عمل بر صحت شرع نموده است انتهی **و عن عائشه** رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لاهل
 العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسرتین جمله و سکون بر او بعد وی قاف منصبت
 شرقی مکّه بر دو مصلحه موانی قرن عرق بکسرتین کوچه تدریگوتیند و عراق بلاد معروف است بطول آن از عبادان تا موصول و عرض آن از قاف
 اهلوان و تسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد عراق جمله و قرات است و عراق ساحل بحر را گویند و او اهل اود و والنسائی و اهل
 عند مسلم من حدیث جابر و آن اینست که گفت آنحضرت حمل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر جحفه و حمل اهل عراق ذات عرق
 و حمل اهل نجد قرن و حمل اهل یمن طیم که آن راویه شاک فی دفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شاک کرده است در دفع آن زیرا که
 صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از حمل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
 نبی صلی الله علیه و سلم پس خرم نکرد بر رفع و پی صحیح البخاری ان عمر هو الذی وقت ذات عرق و در بخاری است بدرستیکه
 عمر آنکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی اینست که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که به بنید مقابل قره را

از راه خود پیش محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهى و مسلمانان اجماع کردند بر آن ابن تیمیه در منتهی گفته نفس بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بیهوشت رسد بدیع نباشد وقوع اجتماع عمر بر فوق آن زیرا که وی موقوف بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتماع کرد موافق نفس و مروی است رفع آن بلاشک از حدیث ابی الزبیر از جابر بن زید این ماجه و رواه احمد فروعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمر و در اسنادش حجاج بن ارطاة سنت و رواه ابو داود و العسائی و الدارقطنی و غیر هم من حدیث ما شئت از مصلی الله علیه و سلم وقت لایل العراق ذات عرق با سنا و جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنهما و قد ثبت مسلمان من لمحول و عطاء ابن تیمیه گویند به الا نادیت المرفوعة الجیاد و الحسن بحسب العمل بمنها مع تعدد ما و مجئها مسنده و مرسله من وجوه شتی و عند احمد ابی داود و الترمذی عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت بر اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن است نووی گفته لیس كما قال زیرا که در سندش زبیر بن زیاد است که روایت میکند از محمد بن بن عبد الله بن عباس از ابن عباس بن زبیر ضعیف است اتفاق بخندن کلم کرده اند روی غیر واحد از ایمره صنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر است که شناخته میشود از ترجمه وی و او را علتی دیگر است که مسلم در گنتی گفته زید نام او را سماعی از جردوی محمد بن علی انتهى و عقیق نبت عین و کسوفان موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است و عقیق هم نام وادی است بر سه میل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان کرده این شرفا میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر حدیث وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی تعیین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جماعین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر اینکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام است از عقیق عقیق است از ذات عرق گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود پس اهل مدینه و اولاد او را روایت حارث بن عمر سسی که گفت آدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و وی در سنی بود یا عرفات و گرد شده بودند او را مردم گفت پس عقیق و عقیق اعراب وی او را گفته این وی مبارک است گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود و الدارقطنی فاعلم که در حجة الوداع گفته اصل در واقیت این است که چون آمدن بکعبه معطره در حالت ترویجگی موقوفه کنی بدن و ترک غلوائی نفس مطلوب است و در تحلیف مردم پس بن احرام از بلد خود حرجی ظاهر است چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه دو ماه است لهذا واجب شد که آنکه معلومه را حول بکعبه کنند تا از آنجا احرام بسته بمانند و تا خیز نکنند احرام را بعد آن ضرورت است که این موضع ظاهر و مشهور باشد و هیچیک مخفی نبود که از این اتفاق بر اینا باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه بعد واقیت از زیرا که مدینه محیط و حی است و ما را زیما و دارالاجرة و اولاد قریه ایست که ایما آنورد بخدا و رسوله بش پس اهل مدینه احتی آنکه باینکه با نفع کرده شود در اعلام کاتبه الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز بزیاد اقربا قطار است که ایما آنورد در زبان رسول خدا و خالص کرد ایما آن خود را بخلا و حوالی و طائف و یاسمه و هر آن که نیست حرج در آن است

باب وجوه الاحرام و صفة

وجوه جمع وجه است و مراد بدان انواع است که متعلق است بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیز و در حج و عمره چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب است یا احرام معنی در آمدن در حرمت است و چون احرام سبب استباحه و دخول حرمت نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیت است که فاعل آن بسبب می محرم می نمود (۲۰) عاکشة

رضی الله عنہا قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع فقلت عائشة بيرون آيدكم يا ابا انحضرت
از مدینه روز شنبه سبت پنجم ذی قعد بعد نماز ظهر که در مدینه گذار و چهار رکعت و خطبه کرد ایشان را و آنوقت در وی احرام و واجبات
وسنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح واو پدید آورد و تودیع پدید آورد کردن حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند
زیرا که در مدینه بود و آن بعد تعلیم شراعی و وداع کرد و خبر داد بر حلت خود و گواهی گرفت ایشان را بر ادا ای رسالت و تبلیغ احکام و گواهی کرد خدا می تعالی را
بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنات عمر شریف وی صلی الله علیه و سلم است فمنا من اهل بصره پس بعضی
از ماکسانی بودند که بانگ می برآوردند بجزیه آنها و ابلال در صلح یعنی آواز بلند کردن است و اینجا احرام مراد است که در وی تبلیغ آواز بلند میکنند و
است که احرام بند از صل و اگر آفاقی است از سیقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و منا من اهل حج و عمره و بعضی از ماکسانی بودند
که تلبیه میگفتند حج و عمره و یعنی قارن بودند و قران آنست که احرام بند آفاقی برای حج و عمره معا و داخل شود بکدام باقی ماند بر احرام تا آنکه
فارغ گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی است در قوی و دو طواف و دو سعی در قوی بعده فح کذا آنچه میسر آید از هدی و چنانچه
که کوچ کند از مکه طواف کند برای وداع و منا من اهل با الحج و بعضی از ماکسانی بودند که تلبیه میکردند حج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که
احرام بند آفاقی از سیقات پس در آید بکجه و طواف قدم کند و رمل کند در آن سعی نماید میان صفا و مروه و بماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود
در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و از اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم است یکی مفرد یعنی میم و سکون و منا
و کسری یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنهاست دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج و عمره هر دو است
سوم تمتع که اول عمره میکنند و اگر ساق هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می برآید بعد از آن در مکه می نشینند
و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکنند و درین حدیث دلیل است بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
درین حج بودند بوقوع آمده و مفروضی است از عایشه روایات دیگر مخالف این و وجه جمع میان آنها بیاید و اختلاف کرده اند در آنکه فضل ازین
انواع کدام نوع است خفیه قران را ترجیح میدهند و گویند قران فضل است بعد از آن تمتع بعد از آن افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین
و ائمه دیگر و قول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین است در سبب گفته الادله تدل علی ان فضلها القران و قد استوفی ادله ذلك ابن القیم و نزد امام
و مالک تمتع فضل است و جماعتی از صحابه و تابعین من بعد هم و ائمه با ایشان است و به قال الشوکانی و نزاع درین سلسله درازست ذیل الابطال
استیفای آن کرده و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم با الحج و ابلال کرد آنحضرت حج تنها و علمای اختلاف است در آن بنا به
اختلاف اصحاب و درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند تمتع و بعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه است مخرطه
در رحله الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادله این هر سه قول کرده و محصل آن این است که هر که روایت افراد کرد و حلق بر او حال نمود که ابلال
بهمان بود و هر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بان امر فرموده و هر که قران میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر است و شیخ الاسلام
ابن تیمیّه جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه بر ماقول قران است پس محمول باشد بر آن و هر که روایت افراد کرده روایت تمتع و قران هم
پس مستحب شد حلق بر آن و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبب گفته اکثر بر آنست که احرام حج و عمره هر دو کرد پس
قارن باشد و حدیث عایشه دل است بر آنکه مفرد بود لکن الادله الداله علی ان حج قارنا و اسعه جدا انتهى ذیل الاوطار گفته بدان البعثان
اعنی تعیین ما حجه النبی صلی الله علیه و سلم من الانواع و بیان ما هو الافضل منها من المصلوق و موطن البسط و فی ما حرراه مع کونه فی

غایة الایجاز ما یعنی اللیب فاما من اهل بصره فحل پس سیکه اهل لال کرد بصره پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدم که بعد از آد
بقیة اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل حج و الحج و العمرة فلم یحلوا و اما کسانیکه اهل لال کردند حج تنها تا جمع کردند حج و عمره را
حلال نشدند و نه برآمدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل بصره میفرماد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شدند و از عمر یعنی روز عید که وقت تمام شدن
و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و درینجا دلالت است بر آنکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم حج مفروض بود و محرم عمر
متمتع و محرم بهر دو قاص و هم دلالت است بر آنکه محرم حج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از اقا
از چهارده صحابی و صحیحین غیره که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی بدی که نسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه تقیید
بکسیکه با وی بدی بود و احرام حج تنها بسته و وی مانند کسی است که بدی فرستاده و احرام بهر دو معالسته و علما اختلاف کرده اند قد یاد حدیث
و نسخ حج بسوی عمره که آیا خاص است بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا نه در سبل گفته و قد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المعاد
و افرونا بر رساله و لا یجمل هنا نقل الخلاف و الاطالة انتهى گویم جانزست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قال
و مالک الشافعی ابو حنیفه و بسط کلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فلیر حج الیه متفق علیه در مصنفی گفته ارکان حج پنج چیز است
احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفه یکی از
الحج عرفه و شعی بین اصفاء و الحرة بحدیث حسن دارقطنی و بهی یا ایها الناس سعوا فان لیسعی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه بیاید و
بقول خدای تعالی لیتقوا الفشم و تطوا فبقول خدای تعالی و لیتقوا بالبيت المعتیق و ارکان عمره همین چیزهاست
سواى وقوف عرفه از جهت استقراری از آن عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بر
یکی ازین چیزها متباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم و بعضی غیر مجبور است

باب الاحرام وما يتعلق

باب در بیان در آمدن در یکی از دو منسک و چیزی که متعلق است بدان و محرم کسی است که شافل است باعمال حج یا عمره بانیت در مصنفی گفته
و اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و تلبیه گفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه
سنت است و فرضیت او اندیج جا ثابت نشده است و احرام در حج و عمره بجای تلبیه تحریمیه است در نماز چه در آن تصور اخلاص و تعظیم
و ضبط عزیمت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی بترک ملاذ و عادات مالوفه و انواع تحمل تحقیق معانات
تعب و شقت و شعث و تغییرت برای خدای واحد قدیر جل جلاله و عمره نواله عن ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل سوال الله
صلی الله علیه و سلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهل لال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در
رؤیت بر کسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیامه و در روایتی است از نزد شجره چون بر خاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود
و در سلم است که بگذارد و رکعت بزی الحلیفه بستر چون بستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهل لال کرد و در لفظی این است بود رسول خدا چون
می در او رد پای مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را بر پشت خود ناقه اهل لال میکرد از مسجد ذی الحلیفه و ازینجا پیدا شد اختلاف در آنکه
تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استواء بر پشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن او است بعد استواء بر پشت ناقه و باین اخذ کرده است
شافعی و نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است در هر دو گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی است از آنحضرت و اگر

بعد از استوار بپشت راحله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز فصل است و مشهور در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد
 بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتیم با بن عباس عجب از صحابه رسول خدا اصلی است
 علیه و سلم که اختلاف کرده اند در اهل اهل رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بپشت ناقه پس گفت ابن عباس بدستیکه من در آن ترم
 حقیقت حال اهل اهل کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهل اهل کرد
 پس شنیدند آنرا قومی و گفته اهل اهل آنحضرت بعد از آن حال بود و بعد از آن روان شد و در بیدار که موضعی بلند است برآمد و اهل اهل کرد شنیدند
 قومی و کمان بردند که آن ابتدای اهل اهل کرد و ابتدای اهل اهل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنم در مصلا ی با و بود و از اینجا حاصل شد
 توفیق میان و آیات و از امام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس تجاوز نمودند و از هر طرف که چشم
 کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مرد و از مسجد ذی الحلیفه سپری است که بعد از زوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا کرده اند و در زمان این عمر سجد
 و راوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گذارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا بیدار بود
 احرام بست و چون بپشت ناقه برآمد و ایستاد تکبیر گفت مصفق علیه در سبیل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکه فضل احرام بستن است
 از سیقات قبل وی و اگر احرام بست پیش از آن پس گفت این مانند آنکه اجماع کرده اند اهل علم که این احرام است یا کرده زیرا که اول صحابه
 توفیق کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهل اهل از همین موافقت می باید بست و قاضی است منفی نقص مزایات پس اگر
 زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن فضل باشد و اگر نمی بود اجماع بجز از آن قابل همیشه بحجیم بود و توفیق و بنا بر آنکه زیادت بر قدرات شهر و عا
 و بخواهد و صلوات در می جاریه شروع است مانند نقص از آن و ما جز نمیکنیم بحجیم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه می است از چند صحابه تفهیم
 احرام بستن چنانکه احرام بستن ابن عمر از بیت المقدس و انس از حقیق و ابن عباس از شام و اهل اهل کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود
 از قادیسیه و وارد شده است در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دوره اهل خود از علی و ابن مسعود و اگر چه
 تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای غیر از اهل خود کند زیرا که وارد است اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که منشی کنی
 برای آن از بلاد خود یعنی اشاکنی برای آن سفر مغر و از بلده خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه و تفسیه یعنی عمره القضا سفر از
 شهر خود و اهل است برای این تاویل که علی خود آنرا کرده و هیچیک از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از سیقات بلکه خود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نکرد پس چه علم این تمام حج و عمره باشد با آنکه آنحضرت کرده و شاخصی از خلفا و نه جاهل صحابه آری در احرام از بیت المقدس
 بخصوصه حدیث الم سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را اصلی الله علیه و سلم میفرمود من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من
 و نیز رواه احمد و لفظی این است من احرام من بیت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه و رواه ابو داود و لفظ وی این است من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من
 الی مسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه و ما اخر او و حجت له الجنة شکر از راوی است و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من
 که از هر مذاقها من لذتوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام از آنجا بخصوص فضل باشد از احرام از موافقت و دلیل است
 و در احرام ابن عمر از آنجا و ذکر این از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل کرده مراد انشای غیر است از آنجا
 انتی و احد اعلم و عن خلاد بفتح خای عمیه و تشدید لام از ثقات تابعین است بن السائب عن ابیه بسیدین جمله روایتین
 از پدر خود که سائب بن رسول الله علیه و سلم قال ما نانی جبرئیل فأمس نانی ان امر احرامی ان یرفعوا الصوامع بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بند کنند آوازهای خود را با بلال و در روایتی محض اهل لفظ تلبیه گفته
 و مراد یکی است و اگر چه آنها در ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت افضل است و آقا مالک فی الموطا و والده دارمی و الشافعی و ابن حبان
 و الحاکم و البیهقی الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدیم از بعض اهل علم که دوست نیست
 لبیک گفتن را عتب هر نزاری و بالای هر بلندی از زمین و شنید روی از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زمان بلند کردن آواز گفتن
 لبیک باید که بشنوند از نفس خود را از حریفی الموطا و صحیح ابی حسان الحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم کدام اعمال افضل است فرمود عروج و شج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل و گفت باش عجاج شجاع
 عروج رفع صوت است و شج نخریدن و این همه این است بر استجاب رفع صوت بتلبیه اگر چه ظاهر امر وجوب است و بوجوب قسمه است ابن ابی هریر
 و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخطابی عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
 بتلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین قسمه اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع کنند
 آواز بتلبیه مگر نزد سب و حرام و مسجد نبی در مصنفی گفته است لبیک کردن آواز بتلبیه در حق زن و مستحب است اگر آن
 در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیک تقابیر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و وهبوط و اختلاط رنقا انتهى و اختلاف کرده اند در وجوب دم
 به ترک تلبیه ابن شاس از مالک و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق است به حج و توجیه بر طریق
 و حکایت کرده است ابن عبدالبر از ثوری و ابی حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن یکی است در احرام منعقد نمیشود بدون
 احرام و ابن سعد از عطاء بن سنج آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طاوس و عکرمه **ع** زید بن ثابت
 از فقهای صحابه و کبار ایشان است که تلبیه می و جامع قرآن و قائم بفرض بود و رخصی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم یحرم
 لاهلاله و اغتسل بدریستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهل اهل معنی رفع صوت است و مراد بان در اینجا احرام است
 که سبب بلال باشد و در نسخه صحیح لاهرامه واقع شده و این غسل مستحب است و اتمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی است و در مصنفی گفته
 مستحب است غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول که و وقوف عرفه پس اگر حاجز باشد از غسل تیمم کند یا کند و قول آمده
 و ظاهر آنست که غسلی که برای تطهیر و قطع را که کرهیه باشد تیمم عوض اونمی تواند شد انتهى غزالی گفته ان غسلات استحب مسنون در حج غسل
 اول برای احرام از بیقات پستبر برای دخول بکعبه پستبر برای طواف قدوم پستبر برای وقوف عرفه پستبر برای وقوف بزدلفه پستبر برای طواف
 زیارت پستبر غسل برای می هر سه جار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستبر برای طواف وداع و ندید شافعی در قول جدید غسل برای طواف
 زیارت و طواف وداع پس بخت غسل باشد انتهى در انوار گفته مسنون است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بزدی طوک
 و داخل شدن پیاده یا از ثنیه که او خارج شدن از آن و این ثنیه علیاست در بطار و اه الترمذی و والده دارمی و البیهقی و والده ارقطه
 و الطبرانی گویم چنانکه غسل برای احرام مستحب است همچنان مستحب است گرفتن از زمین بروت و غیره جامعی گفته مستحب است تا بسبب برآ
 احرام مخلوق عانه و تطهیر الطوق و شارب و تعلیم انظار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مشکه فی العالمگیریه و زیاده کرد
 در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان و الا تصریح وی و در مصنفی گفته و کسیکه معاد باشد بموی سر از ابتدای شعال
 که اول اشهر حجست موی بجا دارد تا نزدیک محل با احرام شعائر حج ظاهر شود انتهى و در حدیث ابن عباس است مرفوعاً که انفسا و ما نض

غسل کنند و احرام بندند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود و الترمذی و حسنه و غیره وضعه للقیلی روی
و البیهقی عن ابن عباس قال غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لبس ثیابا الحدیث و سندش ضعیف است زیرا که در وی یعقوب بن عطا
بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید و در آمدن که خواهد و می آید
استحباب تطیب قبل از احرام و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم غسل ما یلبس المحرم
من الثیاب بدستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز است که پوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد قال فرمود لا تلبس القمص
نپوشید پیراهنهای قاصص یعنی جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد در مناسک شیخ الاسلام ابن تیمیه است که نیست محرم را پوشیدن
قمیص نه با آستین و نه بی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود در آرد و یا ندر آرد و سلیم باشد یا محروق و همچنین نپوشد جبهه و نه قبا
که در وی دست داخل توان کرد و همچنین در ع که ناستش عرق چین است و امثال ذلک باتفاق آید و اگر بیندازد قبا بر او و سهای خود بغیر
او خال بدین پس در وی نزاع است و این است معنی قول فقها که نپوشد محیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی و لا العاصم
و نپوشد دستار مارا و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق به باشد و لا غیر ذلک نودی گفته تخمیر راس در حق محرم جمع علی تحریمه است
و آثار وی پس مالک ابو حنیفه گفته بود که راسه و شافعی و جهور گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن و جزین نیست که
واجب است کشف وجه در حق زن و حدیث حجت است بر ایشان و همچنین است کلام در محرم است که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی واحد
و اسحق و همچنین جائز نیست لبس محیط و مالک او زاعی و ابو حنیفه گویند جائز است تغطیه راس و لباس او بجز محیط و حدیث وارد است بر ایشان
و اما تغطیه وجه محرم است لبس جائز است نزو قائل تحریم تغطیه راس انتهی و لا السواد و یالات و نپوشد از راس او مراد لبس قمیص و سوادیل
پوشیدن آنهاست بر وجه شعاع چنانکه بر این ادبر بر آنگند و تنبان را در پارهها بکنند و الا اگر بر تن آنگند مثل رد چغیری لازم نمی آید زیرا که در تن
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده و از او پوشیده و دلیل گفته مراد قمیص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و بعاصم آنچه محیط سر باشد پس
طحنی است باین غیر این از آنچه معطلی راس باشد خطابی گفته ذکر عاصم و بر نس معادال است بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعناده و نه بنا در
بموجب آنست و لا البرانس و نپوشد بر نسها و بر نس بضم موحده و سکون را بعده ثوبن تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویل یعنی کلاه دراز و آن
تفسیر قاصص است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد
و موافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته بر نس هر ثوب است که سرش از وی باشد بطریق
بود بدان جبهه باشد یا در عهد یا غیر آن و لا الخفاف و نپوشد موزها را و آنچه در معنی اوست مجموع موافق و جوز ب غیره الا احد لا یجد
تعلیلین مگر یک نیا بد تعلیلین را که فروخته میشود یا باید آنها ولیکن نیست با او سخن فاضل از حواج صلیه خود فیلبس الخفین پس پوشد
موزها و یقطعها اسفل من الکعبین و باید که برود موزه را یا پان تراز هر دو پاشنه تا از حد خوزگی بر آیند بخاری و مسلم از حدیث ابن عباس
آوردند آنکه شنیدیم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیا بد آنرا پس باید که پوشد سر او بل را و هر که نیا بد تعلیلین پس باید که پوشد خفین را و شکله
عند احمد و ظاهر این است که این تا سخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین است زیرا که این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث
ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه فی المنتقی و رجح الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مناسک خود گفته اگر تعلیلین نیا بد خفین پوشد و نیست بر او
قطع آن زیرا تراز لعین زیرا که آنحضرت امر کرد بقطع او لا یستتر بصحت کرد بعد از آن در عرفات و لبس سوادیل برای فاقد از او و لبس خفین

برای فاقد نعلین و اول بار که رخصت بقطع که بجهت آن کرده قطع مانند نعلین می شود و لهذا صحیح جواز لبس بادون النعلین است
مثل خف کعب و ماس و حجم و نخود لک برابر است که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین در آنچه قائم مقام پوست نیاید مثل جسم
و ماس موزه پوشد و قطع نکند آنرا و همچنین چون از انبیا بدسر اوایل می شود و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود که راه ابن عمر و همچنین با کت
هر آنچه از جنس ازار وارد باشد پس محرم راست که ملتحف شود بقبا و جبهه و قمیص و مانند آن و مستغلی شود بلحاظ و غیره و لیکن هر چه پوشد مگر از
برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر تقید و گویند که امام احمد که بعد از قطع نعلین رفته نیز
قائل است باین قاعده و این جوزی گفته اند بقطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط علما با حدیثین شوکانی در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که
این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و تقید بنا بر امکان جن میان هر دو بجز مطلق بر تقید و تا جمع ممکن است جمع کردن
واجب است بترجیح نتوان رفت و اگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس ق جابر
و روایت دو کس ارجح است از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل در اینجا ترجیح
مطلق باشد یعنی عدم قطع بر تقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر تقید و اندر علم و بقیه کلام درین سلسله در افاده الشیوخ بمقدار النسخ و المنسوخ کرده اند
و لا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران و بنوشید از جامه چیزی را که سوده است آنرا زعفران و اختلاف کرده اند در علتی که
بجهت آن نبی کرده اند که آیا زینت است یا را حجه جمهور گویند را حجه است پس اگر باشد جامه استخوان که از رسیدن آب بوی او نماند جائز باشد
احرام در آن وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگر چه در وی مقال است و حرام است لبس حصر و مورس بر مردمان در حال حل
مثل احرام و لا ورس و بنجامه که سوده است آنرا ورس غسیل و او و سکون را گیاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا سپر گویند
در سبیل گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مراد تجریم در اینجا تجریمش بر مردست و لاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیها شیخ الاسلام ابن تیمیه
در مسنک خود گفته جائز است احرام در جامه سفید و جز آن از الوان جائزه و اگر چه طون باشد و سنج است که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس
اگر چه در دو سفید باشد فضل بود و جائز است که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن و کتان و صوف و سنت آنست که احرام کند
در ازار و در برابر است که مخیط باشند یا نه با اتفاق ایبه و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر مست از ان جنس که پوشیدنش
رواست انتهی و اللفظ لمسلم و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة الحیصة و نقاب بر روی نمیکند
زن احرام کننده و اختلاف کرده اند علماء در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و جمهور و ایه عند الشافعیة و المالکیة شوکانی گفته این مردود است
بعض حدیث و در فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها و کفها باسواء النقاب و القفازین انتهی و گفت فاطمة بنت المنذر بودیم
که خاری افکنیم روی خود را و ما محرمانیم همراه اسامه بنت ابی بکر پس انکار نیک کرد بر ما راه مالک فی الموطا و بسوی گفته معنی وی آنست
که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع البصار مردم و برین اندا اهل علم چون متجانی باشد از بشرة وجه و اعتراض کرد صاحب کتاب
در مذهب احمد بر قید تجافی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است
زیرا که ثوب سدول سالم از اصابت بشرة نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرطی بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی بهیچیک از ما از ان علی
نقل کرده که قوله لا تنقب المرأة از قولی ابن عمر است درج در خبر و گفت صاحب ما هم که این محتاج دلیل است و حکایت کرده است ابن منذر
نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر است یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر متوفوا و لور طریق است در بخاری موهولا و
سلفا

ولا تلبس القفازين ونحو شد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگهستان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنجه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها پوشند و در انا احمد و الترمذی و النسائی صححه و ابو داود و الحاکم و البیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر است گویم حدیث وارد است بران در سبیل گفته مصنف حدیث و در بیان آنچه حرام است بر زن محرمه نیارده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب است و مثل او است برقع که مفصل باشد بر قدر ستر و وجه زیر آنکه وارد است بدان نفس و پوشند زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او بجز سر و دست هیچ چیز آنرا نپوشد این نیست دلیل باوی و حرام است بروی لبس قفازین و لبس ثیاب مویس و فرغ و مباح است حلیه و جزآن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم دانند و اما انغاس در آب و مسابضت محل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر نخه و زینوار پس غیر ضررست زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدیة بر لبس خفین لعدم النعلین و خفیه گویند واجب است **وعن عائشة** رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحرامه قبل ان يحرم عايشة بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد و کحله قبل ان يطوف بالبيت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمرة عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زمان پس بگرمی آیند و طواف می کنند بعد از آن بسوی منابر میگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد بحل احلال کامل است که هر محظور بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب و غیره برمی حلال شده بود همین است زنان باقی است و ظاهر این آنست که حلق و رمی کرده طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب یکدم طیبی که در رمی مشک بود گویا من می بینم در خفیدن طیب او در تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام و در سبب باقی میماند و له عندها الفاظ غیره و متفق علیه در حدیث دلیل است بر تجب تطیب و اذاعة احرام و جواز استلام او بعد احرام و بر آنکه بقای اون موجب او بعد از احرام مفسد احرام و ضرر نیست و حرام بتأیام است و حال احرام مفسد استعمال او است بعد از احرام و این رفته اند جاهل را بینه از صحابه و تابعین و مشهور در مذہب خفیه و احادیث مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکره است تطیب بجزی که باقی ماند از تارک بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیة را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه با گفتیم مذکور است در هدایه و تشریح و در تشریح کتاب غرق که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخواست صبح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تروارم که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد و بر این عمر روایت کرد حدیث باب را و این الترمذی را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود و در سبیل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بجزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالید پس غسل کرد پس خوشبو برفت و وی در شرح سلم بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب است تطیب برای احرام لقولها احرام و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل بر خلاف آن قائم است چه از حدیث عائشه ثابت شده که کنا نضح و جوبها بالطيب المسک قبل ان تحرم فیغفر لیسئل علی و جوبها و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلاینها ناهوا به و اورد

واحمد ولفظ احمد این است کما نخرج مع النبي صلى الله عليه وسلم الى مكة ففضمنا جباهنا بالمسك الطيب عند الاحرام فاذا عرفت احدنا
سال علي وجه ما فراه النبي صلى الله عليه وسلم فلالهنا ما و نوان گفت که این خاص است بزبان زیر که زمان و مردان برابرند برین حکم
باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام است نه قبل از آن و اگر چه حال وی دائم باشد همچو کحل زیر که این از دواعی اوست و جزئین
که منع کرده میشود محرم از ابتدای نخاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب است و طیب از لطافت است که مقصود از وی دفع رائحه
که ریه است چنانکه مقصود از لطافت از آله و سحر است که در اشعار و اطراف فرایم میشود و لهذا مستحب شد اخذ شعر و ظرف قبل احرام زیرا که
بعد از آن ممنوع است و اگر چه باقی ماند اثر او بعد و اما حدیث مسلم و بخاری از یعلی بن امیه در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اما خوشبوی که با تست و آوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار حدیث پس جوابش آنست که این سوال و جواب در جبرانه بود و در
سنه هشتم و آنحضرت در سنه شانزدهم حج گذارده و اخذ باخرام اوست زیرا که آخر نماز اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان
حرام است نه بانجست که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصه گفته خوشبوی مانند ابتدا جمعاً بین الادلّه و همینست راجح
و جائز است استمرار طیبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطا گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد
احرام نه آنکه نزد اراده احرام بکار برده و اثر لون و ریج او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائز است استدامت طیب قیاساً بر عدم جواز
استدامت لباس زیرا که استدامت لباس لبس است بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو لیکن این قیاس در

مقابله نص است و هو فاسد الاعتبار انتهى **وعن** عثمان بن عفان رضي الله عنده ان سؤالا لله صلى الله عليه وسلم قال لا ينكح المحرم
ولا ينكح ولا يخطب نكح نكح محرم خود را و نکند کحل دیگری بولایت و و کالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع و جزم
مروی است و خطبه بکس خای زن خواستن و این مذہب جمهور علما و شافعی است و نهی از این هر سه تحریمی است و گفته اند در خطبه تشریحی است
باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همین است که برای تحریم است در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که
خطبه هم حرام است این تمییز گفته زیرا که آنحضرت نمی کرد از همه با یک نمی تفصیل نفرمود و موجب نهی تحریم است و هیچ اثر و نظر معارض او
موجود نیست انتهى و نیز دعوا و عکره و اهل کوفه جائز است محرم را تزویج چنانکه جائز است اشتراکی جاری برای و طوی و تعقب کرده اند بآنکه این
قیاس است در مقابله نص و هو فاسد الاعتبار و ظاهر نهی عدم فرق است در میان کسیکه تزویج کند غیر بولایت خاصه یا عامه کالسطل
و القاضی و بعضی شافعیه گفته اند جائز است محرم را تزویج غیر بولایت عامه و این تخصیص است عموم نص را ببلاتخصیص و نیز حنفیه جائز است
هر سه ام و دلیل ایشان تزویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم است میمونه را و حال آنکه محرم بود کما فی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مردود است
زیرا که روایت ابی رافع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح است چه وی سفیر بود میان هر دو و هم روایت اکثر صحابه همینست
قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزویج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن مسیب که سهو غلط کرد
ابن عباس اگر چه میمونه خالد اوست زیرا که تزویج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از آنکه حلال شد ذکره البخاری انتهى و در نیل الاوطار گفته حدیث
ابن عباس حکایت فعل است پس معارض صریح قول یعنی نهی از آن بشود و لیکن مصیبه میمونه آن نزد تعدد جمع است و جمع مکمل است و اینجا فرض ارجحیت
روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را تخصیص عموم قول او کرده اند کما تقرز لک فی الاصل چون فرض کنیم
تاخیر فعل از قبول و اگر تقدم وی فرض کنند پس در آن خلافی است مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخصوص متقدم کما یوازند

یا گردانیدن عام متأخر نسخ او کما ذهب الیه البعض و چون این مقرر شد پس حق آنست که حرامست محرم را تزویج خود و تزویج دیگر
 کما ذهب الیه الجمهور انتهى رواه مسلم و رواه الجماعة الا البخاری و یحیی بن ممنوع و منی عنہ سنت جماع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر جماع کر قبل
 و قوف حج فاسد شد نزد ابو حنیفه برومی یک گوسفندست و حج کند سال آینده و نیست بر هر دو تفرق و اگر جماع کرد بعد و قوف حج فاسد نیست
 و برومی است بدنه و نزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول است حج فاسدست برابرست که قبل و قوف بعرفه باشد یا بعد آن و برومی است بدنه و روا
 مضی در فاسد و قضا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو متفرق شوند براسے حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر جماع
 کرده است میان هر دو تحلل حج صحیح فاسدست و لیکن برومی فدیة است نه قضا و این فدیة در قولی شاة است و در قولی بدنه ذریل الاوطا
 گفته کفارة و طی شاة است زیرا که اقل صدق بهی است و این مروی است از ابو حنیفه و دال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اهد بهما
 کما فی مرسل ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و بدنه زوجه واجبست بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و محمد گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما بهی واحد و مشروعست تفرق و محکمت
 در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقها و اختلاف کرده اند در آنکه واجبست یا نه مذبح عطا و مالک و شافعی در اعدا قولین وجوبست
 و در قولی مندوب ابو حنیفه گفته نه واجبست و نه مندوب شیوخانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحج و الموقوف
 لیس ممن یقبل المرسل و لا رای حجة اقوال الصحابة فی شئ من التزم هذه الاحکام و له فی ذلک سلف صالح کما رواه الظاهری انتهى **وعن**
 ابی قتادة قال انضاري رضي الله عنه في قصة صيد الاحجار الوحشي وهو غير محرم مروى است از ابی قتاده در قصة كارد
 او حمار وحشي را در عام حدیبیه و می محرم نبود و در نیجا استشکال کرده اند بعد م احرام و می و تجاوز از میقات و از آن جوابها داده اند و از آنچه
 آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه ابل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف در گفته
 اثرم گوید می شنیدم اصحاب حدیث را حجب میکردند ازین حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را تجاوزت میقات بلا احرام و حج
 نمیدانند و چه آن و دیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام تیمم
 پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین و چنان ناگاه ما بانی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چیزی که نام برد آنرا
 پس فرمود حدیث حمار وحشي را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صحابة و كانوا يحسبون انهم
 آنحضرت بسیاران خود و بودند آنها محرم هل منكم احد ام قالوا اشار اليه ايا از شما یکی ام کرد او را البصید کردن این حمار وحشي یا شاة
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بزرگار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکره و قال فكلوا ما بقي من لحمه فرمود پس بخورید
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر اگر صید غیر محرمست یعنی خود صید نکرده
 و دلالت و اشارت و اعانت بران نموده و این ای جا بهرست و حدیث رض است درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگر چه برو
 اعانت بخیزی نکرده و این مروی است از علی و ابن عباس و ابن عمر علیا بطاهر قوله تعالی و حرم علیکم صید البر ما دامتم حراما بنا بر آنکه مراد از صید
 در نیجا مصیبتست و جواب داده اند از آن که مراد در آیه اصطیادست و لفظ صید اگر چه متر و دست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
 بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال الا تصیده
 او یصد لکم اخرجه اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن جبان و الحاکم مگر آنکه در بعض روایات وی مقال است که صنف در تلخیص ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مراد است

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم صطیاد از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص است و در حدیث زیاد است و بی قول صلوات الله علیه و سلم قال بل حکم من لحمه شیء و در روایتی بل حکم منه شیء قالوا معنار جمله فاخذها رسول الله صلی الله علیه و سلم واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آیند شیخ در ترجمه گوید احوادش و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در ذیل الاواطار است که کوفیان و طائفه از سلف بآن رفته اند که جائز است محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذہب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذہب جمهور است جمیع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهد نمودن از آن برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمیع است حدیث جابر که تقدم رواه الخمسة الا این ماجه شافعی گفته هذا حسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح است در تفرقه مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صحب و طلحه و ابی قتاده و مخصوص است برای عموم آیه مقدمه انتهی متفق علیه و له عندهما الفاظ کثیرة **و عن الصعب بفتح صاد و سکون عین جملتین بن جنامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از روی روایت در امدات فی خاناته ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اهدى لرسول الله صلی الله علیه و سلم حمارا و حشیا که ونی بهیہ آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گو خرا که شکار کرده بود در روایتی حمار و حش یقظروا و در روایتی لحم حمار و حش و در روایتی بجز حمار و حش و در روایتی عضد امن لحم صید و این همه روایات در مسلم است و هو با لا بواء و آنحضرت در ابواب بفتح مزه و سکون ه و الف محمود و این در حجة الوداع بود ابو ج ان یاد رود ان بود بفتح و او و تشدید ال محله نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر مدینه و میگویند که قبر عبدالله آنحضرت در ابوابی است و این الصعب بن جنامة در اینجا ساکن بود و در کاه علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد بدید او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن بدینمی قال فرمود بطریق محذرت از رد انا لمرحوم کا بفتح و ال رواه المحدثون و انکره المحققون من اهل العربیة و قالوا صوابه نهمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین است علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه است اضع ضم است و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث خورد ما که آن بفتح است علیک انا انا حرام بضم حا و را جمع حرام است بکسر معنی حرام که ذانی القاموس و در صحیح گفته که جمع حرام است یعنی بدستیکه ما برنگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که الصعب بن جنامة حمار و حشی را زنده بهدیہ آورد و محرم را جائز نیست قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که بهدیہ گوشت حمار و حشی بود یا سرین او که خون میچکد از روی ایشان و شق بکسر نینیه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهرها متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و وجه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که خوردن صید الصعب ابابن جبت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خوردن صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر در آن بران کما تقدم پس اگر صید محرم نیست مذہب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذہب و مذہب ابو حنیفه آنست که حلال است خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فرمایم**

نام شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیہ در سبب گفته مانعین گویند که این حدیث دال است بر آنکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقاً زیرا که در را
 خلیل مجرم بودن خود کرده و استفعال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام است مطلقاً و جواب داده است قائل حجاز
 بلکه این محمول است بر آنکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع است میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و جامع بین الاحادیث می باشد
 اولی است از اطراح بعضی وی و دال است برای این آنچه در حدیث ابی قتاده است نزد احد و این ماجه با سنا و جیداً ناصدته له و انه امر اصحابه باکلون
 ولم یأکل صین اخبرته انی صدته له ابو بکر نیسا بوری گفته قول اصطدته لک و ان لم یأکل منه منیدا تم پیچیدگی را که گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم مرتفع است
 فردا و ضریب و شاهد زیادت است حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل است بر آنکه لائق است قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد
 الفاظ و آیات مختلف است شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس
 محمول است بر آنکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار و ایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن که نزد یهقی است حافظ
 بن القیم تضعیف آن کرده و بخوبی و آیات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیرا که این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جز را با سم کل خوانند
 و این شائع است در لغت و اکثر روایات متفق اند بر آنکه آن بعضی از ابغاض حمار بود و جزین نیست که اختلاف درین بعضی است یعنی بای بود
 اسمرن یا جز آن نیست تناقض میان آن زیرا که محتمل که محمدی شوق باشد که در وی عجز بود که در وی رجب شد **و عن عائشة رضی**
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز است از حیوانات و جنبند
 بر زمین که همه آن فاسق است و دواب بشدید موصوفه جمع داب است و هو داب من حیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بد اب و این
 مطابق قول تعالی است و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و کما ینزل من السماء الا علی الله رزقها و گفته اند که خارج است طائر از لفظ داب لقوله تعالی
 یا من دابة فی الارض و الاطییر بطییر بحیاحیه و نیست حجت درین آیت زیرا که محتمل است که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص است در عرب لفظ
 اب و ذوات توأم اربعة و تسمیة آن بفاسق بحجت آنست که فسق در لغت خروج است و منه فسق عن امر به ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق و ظاهر
 خروج وی از طاعت خدا و صفین هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریر قتل و آفته اند بنا بر خروج
 اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل لغت الله به پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
 یا من لفسق و گفته اند بنا بر خروج اینها از حکم غیر خود باید اوانساد و عدم انتفاع پس این سه علت است که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده
 بقتل فی الحکم گشته میشوند در زمین حل و حرم و میگذرد آنرا محرم و این اخبار است بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الخ
 یعنی بالحریم علی قاتلین این دال است بر حل امر بر اباحت الغراب یکی زراغ و در روایتی غراب البقع بموحده و قاف زراغ همیشه که سیاه و سفید
 می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازین بخارفته اند بعضی اینه بسوی تعقید بطلق البقع و همین است قاعد
 در حل مطلق بر تعقید و قبح درین زیادت بشد و و تدلیس را وی مدفوع است با آنکه را وی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد این باد
 از عدل ثقة حافظ پس شد و نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زراع گویند و قوی
 داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ماعدای البقع از غرابات بلطقی البقع انتهی و الحد اة و در روایتی حدیاً تصغیر حد اة بکسر حا و فتح دال
 و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف است که آنرا علیو از میگویند و در صراحات گفته و هندی حیل است و العقرب و کزوم و الفاراة
 و موش و الکلب الحق و سگ جراحت کننده زنده و تعقید کلب که معروف است بعقور دالات می کند بر آنکه گشته نشود غیر عقور و منقول

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باسد و از زید بن اسلم بحیه و از سفیان که آن گرگ است خاصه و گفت مالک هر جانور که گزوم و م را و تبرساند
ایشان را و جرحت کند مثل اسد و نمرو و فهد و ذئب آن کلب عقور است و منقول است از سفیان و منقول الجهور و استدلال کرده اند بر آن
این تفسیر بقوله صلی الله علیه و سلم اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت او را شیر و هو حدیث حسن اخرجه الحاکم و در روایت بخارے
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس است زیادت ما نزد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم است و روایت کرد آنرا
و این جمله بلفظ است و بیان کرد هر پنج مذکور را با نام و نزد او بود او و زیادت سبع عادی آمده و باین حساب هفت میشوند و نزد ابی هریره
و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شده پس نه باشد مگر آنکه منقول است از ذهل که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده و وقوع
شده است ذکر گرگ در حدیثی مرسل و رجال وی ثقات اند و احمد فرمود عام بقتل ذئب برای محرم روایت کرده و در وی را وی ضعیف است
و این آیات دال اند بر آنکه مفهوم عد و از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کرده اند کلامی اهل فتوی آنرا که قائل اند بطلت اول در وجه تسمیه
بفاسق با آنکه ملحق است بخمس هر آنکه جائز است قتل او برای حلال و هر که قائل ثانی است قائل است با حاکم هر ماکول مگر آنکه قتل وی منهی است
و این با اول شریک است و هر که قائل ثالث است خاص کرده است الحاق را با آنکه حاصل میشود از وی افساد قاله المصنف فی فتح الباری
در سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیل برین علیل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد و الا عدم الحاق محفوظ بود و باین قائل اند خفیه
مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر شبوت خبر و ذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و الحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی است بعد از
و از وی ابن دقیق العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر موزی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر است از جهت ایما بتعلیل
بفسق بر سه قول که معرفت پس تمام نشود تعیین یکی از آنها برای علت با یا پس تمام نشود و الحاق آن و چون کشتن اینها برای محرم جائز است
برای حلال بالاولی جائز باشد و وارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی اهل و المحرم نزد مسلم و در لفظی این است لیس علی المحرم فی قتل من
جناح و این دال است بر آنکه بکشد آنرا محرم در حرم و در حل بالاولی انتهی کلام السبل گویم در حدیث ابوسعید نزد ابی هریره که گفته شد
او را چه گفته شد موش را فویسقه گفت لان النبی صلی الله علیه و سلم استیقط لها و قد اخذت الفتیله لتحرق بها البیت پس در اینجا دلالت است
بر آنکه وجه تسمیه ایندای اوست و فعل او مشابه فعل فساق است و این ناظر است در تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تا مل است
متفق علیه در مصنفی گفته علماء اجماع دارند بر آنکه بقتل این اعیان خمس فدیة بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است
بر این اعیان خمس هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موزیر اذکر کرده اند و بعضی هوام را و بعضی جانوران دیگر را که
داخل اند در سباع و نه در هوام و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک همان میبج قتل است و امام عظیم ذئب را و کلب عقور
داخل ساخته و سباع دیگر امثل فهد و نمرو و خنزیر کشتن آنها پیش او موجب جزا است مگر آنکه ابتدا از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها
بکشد پس در آن صورت فدیة واجب نیست انتهی و در شرح و قای گفته نیست چیزی در کشتن بغوص و بر غوث و قراده انتهی و باجماله اتفاق است
بر جواز قتل محرم این چیزها را و هر موزی را در حل و حرم هر دو و همچنین جائز است قتل جانی خواهد در حرم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی و نزد
اگر در حرم کرده باشد یا پناه محرم بر زده تنگ ساخته شود بروی مجال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حذرده شود
حاجی رفیع الدین مراد ابوی و حالات المحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بلاد مکرر و دیگر بلاد این نواحی مثل جد و جران آنست که اگر
کسی غلظی بر کسی کرده باشد یا دیون است و قدرت بر وفای آن ندارد و بر مزار یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیه ایل بلد باشد رفته اقامه نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی فقیر زیارت شیخ ابوطالب رسید ترضی را درون گنبد شسته دید چون از وی پرسید
گفت بخاطر من قتل و قلع شده و از چهار ماه در اینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر
روزانه گنبد را غلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر مجبوسی که گریخته در اینجا می آید قیود خود را بر او زده فارغ البال می نشیند و از حسن
نجات می یابد انتهی بلفظ گفت محراب مطهر عفا الصدقة این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف انضار صاحب قبرست مرا ایشان را
پس خود شرک جلی است که لا ضار و لا نافع الا الله درین صورت مقابرو و خطا را اولیا را حکم عدم دادن است و اگر ترک خود دهد است بر عایت
ادب صاحب قبر خود را هست مست در دین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این عادت غریب بالفعل در آن دیار نیست
و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اجتمع وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی
خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبدالسد بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود و در
موضع حجی جبل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان هر خود متفق علیه حجی جبل است و میم و موی است نجی به تشبیه بگری و حجیم
خود گفته این بر حج است که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تمیم آمده و غیر وی گفته بی عقبه المحفة علی سبعة امیال من السقیا و با بجله در حدیث
دلیل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کند نشود و اگر کند شود جز
آن بدد و اگر در جانی باشد که آنجا موی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم
بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود و النسائی و با جاس موی نیست غالباً و معهدا درود داشت و قومی گفته مکه است
و واجب است در وی فدیة و حدیث وارد است بر ایشان و اگر حجامت بی عذبت و در سر است حرام است اگر کند شود همراه آن موی بنا بر
حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه است بر قاعده شرعی و آن این است که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح است بجهت حاجت
و بروی است فدیة پس هر که محتاج شود بخلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حرابرد مباح است برای او و لازم است او را زوی فدیة و علی
یدل قوله تعالی فمن كان منكم لم یضأ او یهدی من راسه الا یه متفق علیه و در بیان فدیة در حدیث آمده می آید و عن کعب بن عجرة
بضم عین جمله و سکون جیم و بر اصحابه الضاری جلیل القدر حلیف انصار است نزول کرد و کوفه و مردم مدینه سنه پنجاه و یک از اصحاب شجره است
گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباد بن الصامت یا راه بود روزی بروی درآمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباد در خانه او
درآمد و بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباد را دشنام دهد باز بفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی
می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و القل یتناثر علی
وجهی گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شیشها می افتادند بر روی من فقال ما کنت اری بضم حمزة ای اظن
الوجع بلغ باک ما اری بفتح حمزة از رویت پس فرمود نبوده من که گمان میکردم در دراکه رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی
گمان ندا شتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایای یا یو سفندی که فوج کنی انرا قلت لا گفت نمی یابم قال فصم ثلثة
ایام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم سنه مساکین یا بخور ان شش سکین کل مسکین نصف صاع هر سکین را
نیم صاع جایبیر علی الباطن قدر این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از
بخاری باین لفظ است که گذشت من رسول خدا و حدیثیه و سر من می ریخت شپش پس فرمود ای ایذا میدهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس خلق کن سر خود را الحدیث و در وی این است که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن كان حجكم مريضا او يوادى من اسبه الآية و حدیث مروی
 بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک است بر دو نوع دیگر چون بیابد آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در آنست که محرم مخیرست
 درین هرست و لهذا بخاری در اول باب کفارات گفته خیر البنی صلی الله علیه و سلم لعبانی الفدیة و اخرج کرد او را و از طریق شعبی از ابن ابی
 از لعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی فوج کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخیر اجماع است
 متفق علیه بین شیخین و رواه مالک بالفاظ و عن ابی بصیرة رضي الله عنه قال لما فتح الله تعالى على رسوله مكة
 قام رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس گفت ابو هریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود که معظّم را ایستاد آنحضرت در مردم
 روز دوم از فتح خطبه کمان فحمد الله و اتى عليه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مكة
 الغليل يسترگفت بدستیکه خدای تعالی بازداشت از کفیل را و درینجا تعریف منت خداست که برایشان کرده و قصه آن معروف
 و مذکورست در قرآن و سلط علیه هار سوله و المومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنق
 و انها لم تحل لاحد كان قبلى و بدستیکه که هرگز حلال نشد مریچکی را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن در آن و انما اجلند
 لی ساعة من نهار و حلال نشد مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن مابین طلوع شمس
 و عصر بود و درینجا دلالت است بر آنکه فتح مکه بقره و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنقه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل درین
 جامه غیر غلبه و ابو حنیفه و ذهب شافعی و بر روایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهمی نبودند برای حرب و قوع آن اتفاق بود
 و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غنائین چنانکه خیر را کرد و جالبش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت
 بحالت قتال برای یک ساعت صریح است در وقوع قتال و فتح عنقه و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان منت کرد بر مکه و گردانید
 اهل او را تلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی اسبا و ذریت و اعتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیره خود و ثمره خلافت آنست
 که هرگز سیگه فتح عنقه بود جانز میدارد و فروختن خانه و اجاره زمین خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد
 و اسیده سیگه بد بطریق صلح بود و تجویز نمیکند بیع و اجاره را زیرا که هرگز برین تقدیر مملوک آن کسان است و باقی است بر ملک ایشان و انها لا تحل
 لاحد بعد و بدستیکه آن که حلال نیست برای هیچکسی بعد من بلکه حرام است بجرم گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل است
 بر آنکه حلال نیست قتال هیچکسی را بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکه گفت ماوردی از خصائص حرم است که حمار بکوه نشوند کسان او و اگر چه بناوت
 و رزق بر اهل عدل و گروهی بجز از رفته و در سله خلافت است و ظاهر تحریر قتال است در آن قریبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم بقتال بنا بر اعتداز از اجابت او با آنکه اهل مکه در آن وقت ستمی قتال بودند بنا بر صده مسلمانان از سبب حرام و اخراج اهل مکه
 از وی و کفر خود با او قال بغیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العمید گفته است که قول تجریم زیرا که حدیث دال است بر آنکه ماذون فی صیرون آنحضرت
 بودند و غیر او را در وی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه و سلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقولوا ان الله
 اذن لرسوله ولم ياذن لكم پس این دال است بر آنکه حل قتال در آن از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم فلا یفصح صیدها پس رمانیده
 و رنجانیده نشود شکار او و چون تخفیر حرام شد قتل و اتمام بطریق اولی حرام باشد اگر تخفیر کرده و هم در تخفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد
 و لا یختل شوهک که بریده نشود خارا و تا با شکار چهار رسد و بالا ولی آنچه موزنی نیست در سبب گفته عجب آنست که شافعی بجز از قطع کولی از فرج نبوت

لما قلعه عن ابوتور و اجازة جماعة غيره و تعليل کرده اند بآنکه موزی است پس مشابه فواسق باشد گوئيم اين از باب تقديم قياس است بر اصل آن
باطل است بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دليل اين معنی که علت قتل فواسق اذیت است و اتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجاروی که آدمیان
آنرا نبات نکرده اند و عادت و بر تحریم قطع خلای او گیاه تر را خلا گویند و خشک رخشیش و در انبات کرده آدمیان اختلاف است قریبی گفته
جمهور بر جواز انانتهی گوئيم در هدایه گفته هر که خشیش حرم یا درخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بروست قیمت آن مگر آنچه
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چنانچه نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرواب و یوسف گفته
باکی نیست بچنانچه بجهت وجود ضرورت و تعدد منع دو اب از آن و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از حل ممکن
پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهما تم در کلاهی او و مذنب امام احمد و محمد بن حنفیه است شیخ در ترجمه
گفته شیخ عبدالوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامری بود که او را احمد سقا میگفتند و در
اگلی از حرم آورد بدست ما داد بقدر آبی سهوشد ما آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن المی در بینی ما و دید چنانچه مورچه دو دو بدماغ رسید و از
دماغ بهر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید بجائیکه رسید ما شاء الله بقدره انتهی آری مع نزدیکان را پیش بود حیرانی
و لا تحل ساقطها و حلال نیست بر زمین افتاده حرم که الا لمنشئها مگر منشئ او انشاء تعریف گم شده کردن و در روایتی باین
لفظ است و لا یلتقط لقطه الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتاده او را مگر کسیکه تعریف کند و بشناسد چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف
کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بد با ما اینجا ندیده یعنی در لقطه حرم جز تعریف نیست و این ظاهر قولین شافعی است اکثر
علما فرق نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اماکن و مذنب حنفیه نیز همین است و دلیل بران اطلاق حدیثی است که وارد شده در لقطه و میگویند
که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص با یاموسم نیست و این خلاف
ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای فصل حرم که ذکر خصائص اوست و اگر حکم لقطه وی حکم لقطه سایر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم و من
قتل له قتل فهو بخیر النظرین و کسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر است یا فدیده دهد یا بکشد و در روایتی از حدیث
ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجز احتی پس وی مخیر است میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد
یا دیت ستانند یا بخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندش سفیان بن ابی العوجا است و در وی مقال است
و نیز در وی محمد بن سلحی است و حدیث معنعن است و با جمله در وی دلیل است بر آنکه خیار ولی راست و یاتی الخلاف فی ذلک فی باب البتایا
فقال العباس الا الا ذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خزای رسول خدا که آنرا استثنای کن از
میان خلا از خزر بکسر همزه و سکون ذال عجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانا نجعله فی قیوننا و یقوتنا زیرا که ما میگردانیم آنرا در قبر ما
و خانهای ما چه عرب از خرا در میان گور ما نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که از خزر برای آنکه گران و خانهای مردم است
که بدان سقف خانگی سازند و کلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا گفت
که این چیز است که حاجت بسوی او داعی است و از شریعت عدم حرج معهود است فقال پس گفت آنحضرت و مقر داشت کلام و استثنای
را یا بوی یا اجتهاد خود و فرمود الا الا ذخر مگر گیاه از خزر که رواست قطع کردن آن و رعی آن برای حوائج مذکور و غیره و کلمات نیز مستثنی است زیرا که
از جمیع نباتات است و مذنب بعضی آنست که احکام مفوض بود بولی علی السد علی و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتهاد گفت و اول اصح و اظهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوری در ماشیه شمائل ترمذی گفته از خواص اسم مکه آنست که چون نوشید
بر پیشانی هر عوف بدم رغان مکه وسط البلاد و السدرون بالعباد منقطع شود در دم و در دم **و عن** عبد الله بن زيد بن عاصم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة و دعا لاهلها بدرستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام
حرام گردانید مکه را و دعا کرد برای مکه و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد و در روایتی آمده ان المذبح حرم مکه و نیست منافات چه مراد
آنست که خدا حکم کرد بجزمت می و ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود **اجعل هذا البلد آمنا و ارزق اهلها من الثمرات**
و غیره من الآیات و انی حرمت المدينة و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم است زیاد کرده که حرام گردانیدم چیزی را
که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی خون و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی برگامای خست
مگر برای خورش ستور کما حرم ابراهیم مکه چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را و مدینه علم است بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلده مبارکه و انی دعوت فی صاعها و مدها و بدرستیکه برین دعا کرد
در صاع مدینه و مدینه و صاع و مدبر دود و بکیال معروف اند مکه یک مصل و یک ثلث است نزد اهل حجاز و در مصل است نزد اهل عراق و صاع
چهار دست مراد توسع رزق و برکت در آن است و در حدیث ابوهریره نزد مسلم باین لفظ آمده **بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مذابعنا** ما دعا
ابراهیم و بدو مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را و چندان سخن اوهم آنچه مکه راست لاهل مکه برای اهل مکه در حجة الله البانعة گفته
ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهت مکه و تا که غریمت باشد داخل عظیم است و نزول توفیقات انتهی و مراد از تحریم مکه تا همین
اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل او لقوله تعالی **و من دخله کان امنا** و تحریم صیدا و قطع شجر او و بریدن شوک او و مراد از تحریم مدینه
تحریم صیدا و قطع شجر او است و عدم احداث حدی در آن و در تحدید حرم مدینه خلاف است و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح
روایت مابین لایقهاست بنا بر توارد روایات بران کذا فی السبل و در مصنفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لاخ له
صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر شکار است اگر حرام می بود صید مدینه طلال نبودی شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم این ابرایشان پس مختلف شد مذاقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه
یا بر دروختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد است از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار از جهت حدیث انس و بعضی تحریم شجر مدینه قائل اند سوای همین
بحدیث انس و جماعة دیگر تحریم هر دو گرفته اند و حمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از آن داخل کرده شد بعد مدینه قال المصنف
یضم بسبب الصائد و قاطع الشجر و الخلا انتی متفق علیه گویم درین باب حدیثهاست از جماعة صحابه در سنن مذکور است و در ترتیب حکم تحریم بران
علم است مذهب ابوحنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجزئ تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که چیز ب
از آن کند تا هم میگرد و نیست جزا بران و این است قول مالک روایتی است از احمد و قولی است مرشافی را و قولی گفته مشهور از مذهب مالک و شافعی
و جمهور علم آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توریشتی گفته قائل نشدند تحریم صید مدینه مگر چندی معدود از
صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه و فرسیده است ما را نهی از ان بطریق که اعتماد توان کرد بران و بعضی علم گفته اند
واجب است در وی اجزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص است
و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم کذا فی ترجمه اشکال گفت کاتب جرو و عفی عنه و باین قائل است جماعتی از

حدیث والیه ذہب الشوکالی **باب الاحرام** است حدیث ماخذ سلب نزد حاکم و گفته که صحیح است و نزد ابوداؤد و غیرها و همچنین
 بت است احادیثی که از قطع درخت و قتل صید و حمل سلاح و اهراق مردم در صحاح و سنن و لفظ انی حرمت المدینه تکملاً حرمت ابراهیم مکه و لفظ وانی
 کون بمثلها و عا و مافی معناها اول دلیل است بر تحریم حرم مدینه مطهره مثل تحریم مکه بدون نقص چیزی از آن بلکه بر زیادت بر آن شکست
 سنت مقدم است بر ذہب و تفصیل مقام در سنک است **و عن** علی رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 لمدینۃ حرام ما بین عیرالی توق مدینہ حرام است و حدوی از غیر است تا ثور غیر بفتح عین مملد و سکون تخمانیہ و تور بفتح مثله و سکون
 او نام دو کوه است در مدینہ در قاسوس گفته ثور جبل بلالمدینہ و گفته و فیہ الحدیث الصحیح و این حدیث را ذکر کرده بعد گفته و اما قول ابی عبید قاسم بن سلیمان
 غیره از اکابر اعلام کربین تصحیف است و صواب الی احد است زیرا که ثور یکہ است پس غیر جدید است زیرا که خبر داد مر اشجاع بغلی ز اہار حافظ ابی
 محمد عبدالسلام البصری کہ محاذی احد مثل بسوی و رای کوی است کوچک کہ اورا ثور گویند و نوشت بسوی من شیخ عنیف الدین المطری از والد
 خود حافظ ثقفہ کہ گفت بدرستی کہ خلف احد از جانب شمال وی جبلی است صغیر مدور کہ نامیدہ میشود و ثور می شناسند آنرا اہل مدینہ خلف از
 سلف انتہی در سبیل گفته و این منافی با بین لایبتہا نیست زیرا کہ ہر دو لایبہ دو حرہ اند کہ اکتناف کردہ اند آنرا کما فی القاسوس و غیرہ و ثور
 اند بجز مدینہ پس حدیث غیر و ثور تفسیر لایبتین است و اہل مسلم و بخاری ہم آنرا روایت کردہ و در حدیث ابو ہریرہ است حرم رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم ما بین لایبتی المدینہ و جعل اثنی عشر میل حول المدینہ حتی متفق علیہ و حدیث باب طویل است شیخ ابراہیم باجوری در و اہل مدینہ
 ماشیہ شامل محمدیہ گفته منعقد شدہ است اجماع برینکہ مکہ و مدینہ افضل بقاع اند و ایضاً ثلثہ برانند کہ مکہ افضل است از مدینہ و مالک عکس آن
 و خلاف در غیر بقعہ شریفیہ است زیرا کہ بقعہ شریفیہ افضل است از سموات و ارض ہمہ انتہی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمدہ کہ فرمود آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق شکار و قح و درختان و قح حرام است حرام کردہ شدہ است برای خدا رواہ احمد و ضعفہ کما ذکرہ الخلال ابوداؤد
 و البخاری فی تاریخ و لفظان صید و قح حرام گفت بخاری و لایبتایع علیہ و سکوت کرد از وی ابوداؤد و حسنہ المنذری و سکت عنہ عبد الحق
 ایضا و ذکر الہمی ان الشافعی صحیح و گفت نووی در شرح مہذب اسنادہ ضعیف و گفت ابن حبان متفرد است بدان محمد بن عبداللہ بن انسان
 الطائفی و بود وی کہ خطا سیکرد و گفت حقیقی لایبتایع الامن جبۃ یقار بہ فی الضعیف و وج بفتح واو و تشدید جیم ابن سلطان گفته زمین است در
 طائف نزد اہل لغت و علما گفته اند نام دادی است لطائف و قبیل کل الطائف و حازمی در مولف و مختلف گفته کہ وج نام حصون طائف است
 و گفته اند نام یکی از انهاست و حدیث وال است بر تحریم صید و شجر و ذہب شافعی گراہت است در بحر زار بعد ذکر این حدیث گفته ان
 صح فالقیاس التحریم لکن منع منہ الاجماع انتہی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر است زیرا کہ جمہور اصحاب شافعی جزم کردہ اند تحریم خطاب
 گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی نگرانکہ حرمت وی بر سبیل جمی بود برای نوعی از منافع مسلمین و بحتمیل کہ این تحریم در وقتی معلوم نامہ
 محصور باشد پس منسوخ شدہ ابوداؤد و مدینہ گفته و کان لک یعنی تحریم وج قبیل نزولہ صلی اللہ علیہ وسلم باطائف و حصارہ ثقیفا انتہی در ذیل الطائف
 گفته ظاہر حدیث تا یہ تحریم است ہر کہ دعوی نسخ کند بروی است دلیل زیرا کہ اصل عدم اوست و اما ضمان صید و شجر او بر ضمان حرم کالی تو ح است
 برورد دلیل ال بران چہل برات ذمہ است ثبوت ملازمت میان تحریم ضمان انتہی گویم اکثر علما برانند کہ حرم مدینہ وج ہر دو باعتبار رعایت
 و احترام است باعتبار تحریم جنایت و وجب جزا و شوکانی در مختصر گفته حرام است وج و درخت او و در شرح وی گفته کہ باید بگفتہ است شافعی
 او بہین سخن و تیار و دقاج درین حدیث چیزی کہ صالح قح باشد و مستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتہی و اللہ اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و در آمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و اتمیان بدانست بترتیب و کیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر
ذکر کرده و هو و اوت بجمیع ما ذکر و نکته مشتق است از مک بمعنی بلاک و نقصان و بیت الله را مکه از آن گویند که وی بلاک و نابود می گرداند گنایا
و کسی را که ظلم و الحاد کند در آن و بگه نیز می گویند بموجوده از یک و یک بمعنی کوفتن است زیرا که وی گویند اعناق جباران است یا از دحام
خلائق آنجا موجب بق اعناق میگرد و یا باین جهت که می گویند بقوت و تیزی مردان را بر ریاضت و مجاهدت گذا تا قوا و اگر همه این معنی معاراده
نیز می تواند شد و در کتاب حله الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه و اسما و القاب و حدود و جبال و فضل زائر فضل مجاہد
وی فضل بیت در آن و لزوم ادب بی و آثار وی و فضیلت خطا و شنی در آن و فضل نظر بسوی آن و امانت مستجاب الدعوة آن و بعضی آیات
بینات آن بمنقذ کرده ایم این موضع بسط آن نیست سخن جابر بن عبد الله رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم روایت است از جابر که درنگ کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بپدینه نه سال که حج گذارد پستتره کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج
گذرانده است پس آمدند بپدینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در
غزوة تبوک که آخر غزوات آنحضرت است صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن باشند و در روایتی یک و چهار
هزار بودند و در روایتی یک و ست و چهار هزار و الله اعلم و بهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال و تعبیر بعضی بجهت آنست که روایت
این قصد بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کمانی صحیح مسلم فخر جنامعه پس بیرون آمدیم با از مدینه همراه آنحضرت
و در رکابی حتی اتینا ذاک الحلیفة تا آنکه آمدیم ذوا الحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء
و دختر عمیس بضم طه و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت
سفرین امینا لقب و بعد شامات کفاح کرد و از ابوبکر صدیق بعد از آن علی بن ابی طالب و در وقتی که حضرت حج بر آمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید و پس
فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چکار کنم حکم حیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی استغفر
بتوب و احو می پس گفت آنحضرت غسل کن و بر بند جای خون اجمامه و احرام بند و صورت استغفار بشای شلته و فاق آنست که چیزی را
در کم خود بر بند و خرقة پهن گرفته بر جای خون نهد و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بان کمر بند محکم کن تشبیه و اد آنرا بشرف بفتح ثا و فامبخی باؤ
دم و همین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفا و این صحیح علیه است و صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد و نماز گذار
آنحضرت نماز فجر گذا کرد انووی فی شرح مسلم و در هدی نبوی گفته ظهر بود و هو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیرا که آنحضرت در ذی الحلیفه
بج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود بعد از آن سفر کرد و ثوب القصوی پستتر سوار شد ناچه خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صا و جمله
و تشبیه او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر و غایت جبری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناچه
را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناچه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین جمله و سکون صا و جمعه
و بموجوده و جد عا بجم و دال جمله نام یک ناچه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جداست و اگر ربع است قصوی
و اگر زیاده بر ربع است عضباست و اگر از پنج بریده باشد جداست بصا و جمله در روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش
ناچه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین بود و واقع شده و هر گفته قصوی لقب ناچه شریف است نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استغفر

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را تا تو وی علی البیداء بر پیداکه نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتق حیدرآباد نیز گفته
 بتوحید یعنی افراد تنبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک غی ایستم برای خدمت تو
 و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک متراد استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میگردند اهل جا بلایت در تلبیه الا شریک یا مولک
 تملک و مالک ان الحمد بکسر همزه و یفتح نیز روایتی است و معنی واحد است و هو التعلیل و النعمة بدستیکه ستایش و نکوئی و منست
 لک متراد است و الملک بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریک لک نیست انباز متراد و بعضی الفاظ زیاده برین هم آمده و این هم
 گفته اند چنین شنیدیم همین کلمات است زیاده میگرد و بران یعنی همین مقدار کافی است و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و سلم آمده که بود رسول خدا
 که میگذازد و برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناکه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد و باین کلمات
 لبیک اللهم لبیک و سعیدیک و اخیر فی یدیک لبیک الرغباء الیک العمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعیدیک یاری میدهم ترا یاری داد
 بعد از یاری دادنی یعنی مکر و دائم در نصرت دین و استئصال امر تو ام و یکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز
 بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز غنمی بسوی تست و قوی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و با جمله اهلال کردند مردم
 بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و در نکرد آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت تا بگوید که نیت میکند و یک مگر حج را
 نبودیم بلکه می شناختیم عمره را یعنی در شهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الکرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجره
 را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجره سودم کوزست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آجنا که مطلق واقع شود همین کن مراد گردد
 و اطلاقش بر حجره سودم بجهت آنست که غالب بر یانی همین لفظ است و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال است از سلام
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل من این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد
 سلمه بکسر لام پس استلام از دست چنانکه احتمال از کل استلمت الحجر بمعنی لمسته و سحخته بیدی است و وجه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره
 مذکورند و مسل پس مل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و در مل تقمتمین جبیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دو شهما چنانکه پهلو انان
 و سهار بران در میان دو صف قتال کنند و باید که در مل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریح این فعل آنست که چون آنحضرت در عمره القضا
 بکه آمد مشرکان گفتند که ایشان اتپ یشرب لاغ و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اطهار
 جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجه الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه فی بعضی لفظ القنوب
 اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی از بعد از سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و مل او در اینجا ذکر طواف نکرد
 از جهت ظهور و شهرت و در مل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف و دع
 از قبیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه مل نگردد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث مذکور
 و اضطباع بضاد و بای موحده از ضبع بمعنی باز و دست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلده است چنانکه در مل پس اضطباع انداختن
 چادر است از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین است کیفیت وی شتواتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم و سبتر بعد از طواف آمد
 یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام است و الا آن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
 این آیه را و آنحضرت از این مقام ابراهیم صلی و بکبره بر مقام ابراهیم را اجای نماز و آنحضرت و بفتح خای حجره و کسر آن در قرآن مجید هر دو قرار است در

حدیث روایت بلسر آمده فصلی پس بگذار و آنحضرت دو رکعت نماز طواف و طاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوة بود و در
 این صریح فی روایت ابن جبران و البیهقی و این دو رکعت واجبست نزد خفیه بعد از طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنتست
 پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فضل بنواضعست برای گذاردن این دو رکعت
 و جائزست هر جا که گذارند و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله
 بر قل یا ایها الکافرون واقعست در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحیدست
 و قل یا ایها الکافرون برای تنبیہ از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اہتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
 ظاہرست و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سورہ متاخر بر سورہ مقدم جائزست و این را شواہد بسیارست در احادیث شریع
 الی الرکن فاستلمہ پیستریون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا و بر آمدن ہم از در صفا بود و صفا و رفعت سنگ سبط صلب المس گویند
 و الآن نام کوهیست متصل بابا قیس و طول مسجد حرام از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجد سی صد و چار
 ذراع و مسافت زمین مسجد یک صد و بست و سه ہزار و مقصد و بست و ہشت ذراعست کذا فی منسک محمد یا شرم و منسک محمد بن ابی بکر
 فلما بدأ من الصفا قرأ پس ہنگامیکہ نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمرح تہ من شعائر اللہ ہرستیکہ
 صفا و مرہ از نشاںہا اند کہ ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ اللہ بہ آغاز کنم در سعی بجزیرہ یا آغاز کردہ است
 خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکہ او تعالی در آیت بدان آغاز کرد و نسائی این را بہمین لفظ از حدیث جابر روایت کردہ و صحیح
 ابن جریر و اورا طریقیماست نزد ارقطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ و بصیغہ خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن ماجہ و ابوداؤد
 و ترمذی و ابن ماجہ و ابن جبران و نسائی نیز بلفظ ابدأ بنون ابو الفتح قشیری گفتہ مخرج حدیث نزدیک ایشان واحدست و اجتماع کردہ اند
 مالک و سفیان و یحیی بن سعید قطان بر روایت ابدأ بنون کہ برای جمیعست مصنف در تلخیص گفتہ ایشان حافظ تر اند از باقیین انتہی در معنی لغت
 ہمینست مذہب علما کہ ابتدا بصفا ضرورست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا بروہ کند در آن مختلف شدہ اند صحیح آنست کہ شبوط
 اول اعتدال نماید و اسد علم فرقی بقاف الصفا پس بر آمد کوه صفا احتی را ای البیت تا آنکہ دید خانہ را و در آن زمان کعبہ از صفا نمودار شد
 و حجابی در میان نبود و الآن بنامی حرم پوشیدہ است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درمائی حرم کہ محاذی اوست می افتد فاستقبل
 القبۃ فوجد اللہ و کعبہ پس وی آورد قبلہ را پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بہ بزرگی یاد کرد او را و بیان کرد این توحید و تکبیر بقول خود
 وقال و گفت لا الہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ لہ الملک و لہ الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا الہ الا اللہ ترجمہ وی
 ظاہرست و در باب الذکر والدعا باید انجز و عدہ را کرد و راست گردانید و عدہ خود را کہ بفتح مکہ و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم
 کردہ بود ہمہ بوجود آورد و رضی عبدہ و یاری داد بندہ خود را کہ ذات شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم باشد و ہزم الاحزاب و حدہ
 و شکست داد و گروہای کافران را و دشمنان دین را تنہا روز خندق یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاہری از اسباب انہازمشان گماشت
 الیہ قولہ تعالی فارتسنا علیہم بریاء و یجود لکم ترک و یا مراد آنست کہ ہر حزب کہ برای آنحضرت و قتال وی تخریب گشتہ اورا نہریت داد نمود عابین
 خلت پیسترد و عاکر و میان این اذکار و گفت مانند این ثلث مراتب سے بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز ذکر کرد و دعا کرد تا سکرست ذکر نکرد مگر کرد
 تہ نزل الی المرہ و پیسترد و آمد از صفا و رفت بسوی مرہ کہ کوهی دیگرست طرف دیگر از صفا حتی انصببت قدح ماء فی بطن الوادی

فهرستی تا آنکه به پستی فرو آید هر دو پای او در خاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد بشود و دید و شتاب رفت در صفتی گفته نزدیک است
چون در بطون وادی رسد در میان بیابان خضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط بیابان خضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته برود انتهى انصبا ب در اصل
ریخته شدن آب است و سبب یقین نشیب چون پای از بلندی به پستی نیر آن می آید تعبیر با انصبا ب کرد و در بطون شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد است از آن و آن این لفظ است حتی انصبت قدماه فرمل فی بطون الوادی پس لفظ رل ساقط شده
و گفت ثابت است این لفظ در روایت مسلم و که ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهى گوئیم در سبل لفظ تم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود است پس با وجود آن حاجت تقدیر این باسقاط نیست حتی اذا اصعد مشی و در روایتی اذا اصعد تمشی
بفتح همزه و سکون صا و تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرده آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد است کما قبل و اصل درین باب آنست که باجر بفتح جیم هم ستمعیل علیها السلام در وقتی که استعیل طفل بود روزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی می آمد استعیل از نظروی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصبا ب نموده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المرءة بر مروه که کوهی دیگرست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجود و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفت صد و هفتاد و شش ذراع است از انجمله ما بین بیابان خضرین یکصد و دو و از ده ذراع و مراد بذراع دست است و آن هفتصد
اصبع مضموم باشد سوای ابرام ففعل علی المرءة تا کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا و المروه واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفا است و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهتر است از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث است حدیث را تمامه و اقصا کرد مصنف بر محل حدیث
و تمام وی این است تا آنکه چون یافته شد آخر طواف برده گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر سید الشتم از من خود و حال خود چیزی را که از پیش دادم
نمیراندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح با و سکون دال قربانی که بجزم فرستند و میگردد اندیم حج را عمره و بیرون می آیدم از احرام پس بیکه
هست از شما که نیست بادی هدی پس باید که حلال شود و بر اید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه سعطه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام خمر حج کند نیاید
عمره کند و از احرام براید و فسخ حج بعمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام براید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی ابو جره بر صحابا بگرا ن آمد یکی بجهت آنکه
از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نماند پس این است
که از احرام برائیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ممانی میچکیده باشد و بعد در ایام حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج از شافع
شائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غضب درآمد و فرمود چه کار کنیم حکم الهی چنین است که اگر حرمی پیش ازین میدانستم بر آمدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام نمی برآمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من ننید انستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سرافقه بضم سین صله بن مالک بن جشم بضم جیم و سکون عین و شین بجمع پس گفت ای رسول خدا آیا برای اسسال است این علم
یا برای همیشه است پس در هم آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت در آن وقت
در حج و بارگفت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این علم با مسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج و آمد علی رضی الله عنه از من ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدن بضم با و سکون ال
صحیح بدین فتح با و ال شتر و گاو و قربانی که بجم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص شتر است پس گفت آن حضرت **بیت** و نیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستنی گفت علی این گفت و نیت کردم که خداوند ابد رستیکه من احرام بستم بجزیری که احرام بست با آن
پیغمبر تو گفت آن حضرت بدرستیکه با من هدی است و از احرام نمی بر اییم پس حلال مشو و از احرام بیرون می آگفت جا بر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را اصلی رضی الله عنه از من و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مدینه همراه خود
صد گفت جا بر پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم همه و موسی قصر کردند مردم هم گویا قصر موسی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تفسیر کردند
در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام نه بر آمد و دیگر کسیکه
با وی بود هدی و فیه و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هر گاه که شد روز ترویة و این نام روز هشتم
از ذی الحج است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای حی زد و تفکر میکرد در رویای خود که
در فرج دیده بود کذافی القاموس و توجهوا الی منی و روی آوردند بسوی منا و تمنی را منا از آن میگویند که در وی ریخته میشوند
خونهایا بجهت آنکه چون جبرئیل خود است که مفارقت کند آدم را علیه السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و رفتن
و بیوتت در آن نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت است و منی از کعبه بر سه کرده است و اهل لال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویة و کعب
الذنی پس سوار شد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسوی منا و رسید بناگاه بهما الظهر و العصر و المغرب و العشاء و الحج
پس بگذارد در منا این پنج نماز و شب در منی بیوتت کرد و تم مکتقلیلا بستر و رنگ کرد و اندکی بعد از گذاردن نماز با بادا حتی طلعت
الشمس تا آنکه بر آمد افتاب و امر کرد بجمه از موسی که زده شود برای وی صلی الله علیه و سلم در وادی نمره بفتح نون و کسر میم که قریب وادی
عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بروی مناره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
و عرفات از جلست و نمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را کلتای سیاه و سفید دارد بان تشبیه کردند پس رفت و راند
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش بلکه آنکه آن حضرت وقوف کنند است نزد مشعر حرام که نام کوهی است
بمزدلفه که آنرا فرج میگویند و مزدلفه بر سه کرده است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند آنرا
موقف حسن و اهل حرم الله میگفتند و عرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد و اجازت پس تجاوز کرد و در گذشت آن حضرت صلی الله علیه و سلم از مزدلفه حتی اتی عن قبتا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بان و عرفه بفتح را سفر و معنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص ای مکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید و عرفات بر سمت بائین شرق
و جنوب از کعبه واقع است بفاصله نه کرده فوجدا القبة قد ضربت له بنمنا پس یافت خمیرا که به تحقیق زده شده است برای وی بنمره

نماز ظهر و عصر چیزی را از سندن رواتب و نوافل و درین استعجال و قوف است اینجا می پرسند تیج جانی است که فرض را بجهت نقل ترک دهن
 جواب میگویند در عرفات است که فرض و وقت نماز عصر است بجهت استعجال و قوف که نقل است ترک میدهند شکر رب حتی اتی الموضع پسر سوا
 آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن نافته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکر نافته خود را که تصویبی بود و بسوی
 صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخرات بلفظ تصغیر سنگهای خور و سیاه نزدیک بحبل حمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل
 حبل المشاة بین یدیه و استقبال القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و در
 آور و بجانب قبله حبل بفتح حای همله و سکون بای موحده ریگ که در از افقاده باشد و گفته اند توده ریگ سطر و جمع و می حبال است و بعضی
 گفته اند حبال بجای همله در ریگ مانند حبال بحجم در غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان است
 در وی و قاضی عیاض گفته که مرد بحبل المشاة صفت مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صفت را بحبل رمل و موقوف آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آن
 نزدیک به بنای قدیم که است که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گرد و دو باین نعمت مشرف شود
 فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرودت آفتاب و ذهابت الصفره قلیلا و وقت زرا
 اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تا کید و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب است
 و شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین است و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این است حتی غاب القرص
 و بحتم که قریب حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الزمان زیرا که اطلاق غیبوت مجازا بر غیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
 این احتمال را زایل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و فایز آنست که بجا
 دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر
 بدفع بجهت آن کردند که چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مرد دفع نفس و مرکب است و قد شقی تخفیف لغوی القصص
 الزمان و بتحقق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناظر قصوی زمام راحتی ان را سها کی صیب موردک ففتح میم و کسر را حله
 بجای همله تا آنکه سران ناظمی رسید با شپه پیش پلان او را و يقول بیده الیعنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست رهن خود یا یحیا
 الناس السکینه السکینه ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکینه بتقدیر الزمان است و در
 حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست بتیزراندن یعنی آداب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
 بلکه باجتناب از کرد و اتم نمودن و از رفت و فسق دور بودن است و کلماتی جبالا از حی طاق قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
 از خاک میکرد و تحت آن ناظر اندکی و در حدیث متفق علیه است که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در حجه الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیز تر میرفت و لفظ حبل در اینجا بمعنی
 حبل الرمل است بجای همله یا بحجم است حتی تصعد بفتح تا و ضم بهر دو است تا آنکه بر می آمد ناظر آن کوه را ایقال صعود و احد مدحتی لبانی
 مزدلعه تا آنکه آمد و ناظر را که موضعی است میان عرفات و ثنی و بیوتت در وی نزد حنفیه واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شای
 نزد بعضی از ایشان فرض است و فرود آمد از عرفات بر سه کرد و دست و از آن معنی سه کرده و از اینجا که معظم است کرده و وجه تسمیه بزلفه است

که مشتق است از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب یعنی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جا روب داده است
 زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمیع بفتح جیم و سکون سیم نیز گویند و مردمی است از ابن عباس که میان آدم و حوا درین
 موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود و الله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان و احد اقامتین
 پس گذارد آنحضرت و مزدلفه مغرب و عشاء یک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را عرفات گذارده بود و این نزهت شامی و زفر و بعض
 ایام دیگر است و نزد ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علمای یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء درینجا در وقت خود است پس احتیاج
 باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم است برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
 روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح و لم یسبح بینهما شیئا و نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی سجم بضم سین نماز نفل گویند
 که اصطلح پستریلو بخدا آنحضرت و بخواب رفت حتی طلوع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تعجب برخاست با وجود آنکه سنت
 دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر چنین تبیین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هر گامی که ظاهر شد مراد را فجر و ازین کلام
 مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
 و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوجی یا بجهت کمال علم
 ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود است نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان و اقامت پس گذارد
 نماز فجر را یک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بگذارد اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
 ترک نداد شکر کب پستریلو شد تا آنکه نام وی قصوی بود حتی انی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی است در مزدلفه
 و آنرا قریح گویند بضم قاف و فتح زای و حای محله در آخر که قریش در جاهلیت و قوف در آن میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا
 و کبر و هلل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل یاد کرد و فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
 آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب است نزد حنفیه فدفع قبل ان
 تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه براید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
 بن زید را ردیف ساخته بود حتی انی بطن محمس تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم سیم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و مناسک
 و برزخ است میان هر دو و پاره ازان است و پاره ازین مشتق است از حصور بمعنی مانده شدن و تفسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و گذردگان را
 یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرا کقلیلا پس جنبانید ناقد اندکی و نیز راند در سبل گفته و ذلک مسافه مقدار رسته بجز انتهی و آنرا
 روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است شتاب فتن ازین وادی
 و اگر بیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقدان
 وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد بهم بیت الله آمده بود پس سحاب داشت شتاب فتن و گذشتن
 ازان و ثابت شده است و صحیح امر کردن آنحضرت گذردگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن ازان همچنین
 عادت تشریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیست نقل کرده که سبب می آنست
 که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا شمرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسط گفته پس امر کرده شدیم بجا لفت ایشان

و امام شافعی در املا گفته جائز است که این نیز گذشته از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین است و الله اعلم ثم سلك الطريق الوسطی پست رفت آنحضرت میانه راه را و این غیر راهی است که از آن رفته بود بعرفات و آن راه نخست را طریق ضبب گویند بضاب و مجمه و تشدید موحده و این را طریق مازین که نام دو کوه است بکسر زاون فتح میم و لهذا در وقت نزول بر وادی محضر گذشته بود التي تخرج علی الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرة اولی که در جانب مزدلفه قریب سبسی خیف است معصوم و تعیین طریق است امام و از آن جمرة میگذرند و بجمرة می آیند که در جانب مکه است و اورا جمرة العقبة گویند و عقبة یعنی عین قاف راه دو کوه و این جمرة در ته اوست و بیعة العقبة که انصار کردند نیز مضاف باوست و احکام رحی جار میاید حتی اتی الجمرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمرة را که زیر درخت است مراد همین جمرة عقبة است که مذکور شد و این درخت حد منی است و از منی نیست و جمرة جا فراهم شدن سنگریزه سسی شد آن بسبب اجتماع مردم و آن یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فوماها بسبع حصیات پس انداخت در وی هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با کل حصاة مثل حصی الخذف هر حصی مانند سنگریزه های خذف بفتح خا و سکون ذال مجتنب سنگریزه انداختن با انگشتان نخذفه بکسر سیم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آنست که سنگریزه یاخته در دو انگشت سبابی گیرند تا میان نر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا نخذفه میسازند از چوب و بومی می اندازند و در حدیث از خذف نمی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است در صغرو کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پیشک گو سفند دمی من بطن الوادی انداخت آنحضرت سنگریزه را از میان وادی که جمرة در آنجا است قوا نصرف الی المنحی پست برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در منی بود ففحس پس نخر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نخر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه پست داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار در ابعلی پس نخر کرد علی خیزی را که باقی ماند بعد از نخر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شریک گردانید آنحضرت علی رضی الله عنه در قربانی خود پست امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره را در کبی پسین نخته شد آن گوشت پاره را پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت و علی از گوشت پاره یا یا از گوشت قدر و نوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه سبب است که از قربانی چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند در راه ایتی آمده که نثار کردند و فرمود بهر که خواهد بگیرد و تاراج کند قدر کب پست سوار شد رسول الله صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت پس شتابی را بد بسوی خانه که به و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از توقف برفه و باین تمام میشود و حج و این فصل است روز نحر و بعد از وی نیز جائز است فصلی بکفة الطهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاضه کرد پست نماز ظهر گذارد این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو باین طریق است که اول بکله گذارد و سپس بمنی رسید تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریا بند قال المنذری و این جمع مبنی است بر جواز نماز مفترض خلف تفل و لیکن حافظ ابن القیم حج و اداء است حدیث ابن عمر را و ذکر کرد خلاف علماء درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه ز منم بدست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع

واز دحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما بر این می کشیدم من اب از زمزم از جهت فضل توفیق
 این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر
 بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا بسپارند در محل خود مذکور است و او که مسلم مطوع لا روایت کرد این حدیث را مسلم مطول
 چنانکه در طوافی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا بحد فزیادات آورده و بر محل حاجت اقتصار کرده و این حدیثی است
 عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جعل از نفاس و فراموشی از همت قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است
 از فقه و آثار کرده اند در آن و تصنیف نمود در آن ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد در روی از فقه زیاده بر یک نیم صد فروع
 و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم میفرزاید در سبیل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج و عبادت
 بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی است که امر که رضای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان جواب
 محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه و سلم خذوا عنی مناسککم و ال است بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین
 افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل
 احرام سنت است برای نفسا و حیاض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استنفا حائض و نفسا و بر صحت احرام این هر دو و بر بودن
 احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که صحیح است
 که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در اینجا قصر گذارند و دسترا اهلال کرد و بلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب است اقتصار بر تلبیه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و اگر میفرزاید لا باس به است زیرا که زیاده کرد عمر لبیک و النعماء و الفضل الحسن لبیک هر سه با سنگ مرغوب الیک زیاده کرد
 ابن عمر لبیک و سعدیک و خیر فی یدیک و الرخاء الیک و العمل زیاده کرد انس لبیک حقا قاتع بعد او را قوالائق است حاجی را قدم
 آوردن اول بگردد برای طواف قدم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع مشی است با تقارب
 خطا و هو الخجب و این رمل را در اعدای هر دو رکن یانی کند که قدمها در چهار باقی مشی کند و افاق خود و بعد تمام طواف بمقام
 ابراهیم بیاید و بخواند و اتخذا من مقام ابراهیم صلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر آنکه
 لائق است هر طائف را چون طواف کند بخانه کعبه بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند در آنکه این دو رکعت واجب است یا نه
 بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و روزه سنت است و واجب خلف مقام از حتما یا با زیاد در غیر وی گفته اند واجب در
 پس مقام اند و قبیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکة جائز است اما فضیلت فوت شده
 و وارد شده است قرات کافرون بعد فاتحه در اولی و صد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و در وی دلالت است بر آنکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند
 چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بصفا کند و بالای آن برآمده مقابل قبله ایستاد
 ذکر و دعا کند سه بار با ثور مذکور و در روایت مؤطا است که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف
 ساقط شده که تقدیم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع است در هر بار از
 هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدم به بیت بود و براید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و عاناید و تمام این افعال
 تمام میشود و عمره و پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین اگر کرده بود ندصحابه آنکه امر کرده بود رسول خدا و ایشان از بعضی حج جمعه و هر که قادر باشد

خلق و سوره بقره را در آن روز نیت کند و چون روز ترویج که هشتم و نهم است میاید کسیکه اراده حج دارد و از عمر خود حلال شده است احرام تمام
و همچنین قارن میاید بسوی منی که اقل جا بر فلکان یوم الترویج و توجوه الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بنبی متوجه گشته و توجبه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذار و بچگانه و در وی این است که
رکوب افضل است از مشی درین موطن در طریق نیز در وی خلاف است و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب هفتاد و یک است و سنت آنست که نه براید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آنست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیع بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیت و داخل نشد بنجر
مگر بعد هر دو نماز و گذارد میان هر دو نماز بیچ شمی یعنی باز نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود و دوم خطبه روز هفتم و نهم است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز چهارم روز نفل اول و آن روز دهم
از ایام تشریق و کلام در آن بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقوف سنن و آداب انداز آنجا که رفتن بسوی موقوف نزدیک از هر دو
نماز کند دیگر و قوت سواره افضل است دیگر و قوت ترویج و محرات مقرر شده در سفلی رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات است دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن است در موقوف تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند هر دو دست بردارد و دستها را
تا سینه خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الله و علیه عرفه و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقوف اللهم لك الحمد كالذي نقول وخير مما نقول
اللهم لك صلواتي و تسكيتي و محياي و مماتي و اليك آتبي و لك ثوابي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و سواس الصدر و شتات الامر اللهم اني
اعوذ بك من شر ما يحيي به الروح و ذكره الترمذي دیگر بیرون بر آمدن است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
سطح است و بکشد و خم کند زمام رکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبل ارجال که آنجا انقضاء نما کند انگی تا بر مرکب خود
آسان شود و چون برسد بزلفه فرود آید آنجا بگذارد نماز غروب و عشا جمیع با یک اذان و دو اقامت و این جمیع متفق علیه است و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک است و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و گذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافه و قوله ثم اضطجع حتى
طلع الفجر روی بمنن نبویه است بیتیوتت بجز زلفه و نسک بودن او مجمع علیه است اختلاف در آنست که واجب است یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی واجب است کما عرفت و سنت آنست که صبح بجز زلفه گذارده از آنجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده و قوت کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک است سپس از آنجا روانه شود و از اسفار فخر چون اسفار بلینغ شود و بیاید در بطین ادی محشر و شتابی کند
در سیر از آنجا زیرا که محل غضب خداست بر اصحاب فیل و لاتی نیست انابت در آن و آهسته روی و نه ماندن در آنجا چون برسد جمره را که
جمره عقبه است نزول کند بطین وادی و می کند آنرا بهفت سنگ نریزه هر سنگ نریزه برابر دانه باقلا باشد و کبیره گوید بهر سنگ نریزه پستتر گردد
بعد آن بسوی نخربس قربانی کند آنجا بدناگر باشد نزد او اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و
وی صد بدنه بود علی کریم الله وجهه را هر کرد بدیج باقی آن پستتر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین راه طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود و او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نساء نیز و آما هر که رمی جمره عقبه کرد و این طواف نموده پس
حلال است او را همه جز زنان آیین است جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل است از افعال وی صلی الله علیه و سلم که ظاهر میشود
زنان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از ملولات این حدیث که سوق کردیم خزان است میان علماء در وجوب و عدم وجوب آن در لزوم

وعدم لزوم آن بتل و در صحت حج اگر چیزی از آن ترک کرده و عدم صحت آن و در شرح بذکر آن لطوین ~~برده و ما انحصار کردیم بر مفاد و صفت~~
فالآتی با اشتغال علیه الحدیث هو الممثل لقوله صلى الله عليه وسلم خذوا عني مناسككم و التقدی بی فی افعال و اقواله انتهی کلام اسبیل ~~علا~~
روایت است از عماره بضم عین و تخفیف سیم و تا در آخر این خزیمة بضم خای جمعه و فتح زاین ثابت از ثقات تابعین است روایت
میکند از پدر خود که غزیمه بن ثابت است و او را از الشهداء متین خوانند رضي الله عنه ان ابذ صلى الله عليه وسلم كان
اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه و الجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضا
اورا که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة
و استعانه بر حمته من النار و پناه میجست بر حمت خدای تعالی از آتش و زخ و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکند و رواه
التشافی و این حدیث از نسخه شراح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل است بر استحباب دعا بعد فراغ از تلبیه که محرم میگوید در هر وقت
که باشد باین دعایا دیگر بخوان و کتیل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیت تلبیه باشد و آن نزد می جمعه عقبه است و اول صحیح است
با سناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو اقلیشی مدنی است و او ضعیف است و اما ابراهیم بن ابی تیجه
که راوی است از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبدالمد بن عبدالاموی باخرجه البیهقی و الحدیثی و عن
جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرت ههنا گفت آنحضرت که فخر کرده ام در اینجا اشارت بوضع
سعین میکند از منی که آنحضرت در اینجا قربانی کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منخر النبی نامند و تبرکاد را اینجا عمارتی کرده اند
و منی کلهها صخر و منا بهر محل فخر است در هر موضعی از منا که فخر کنند جائز است فاشخر فی رحالکم پس فخر کنید شما در منرا و جابای فخر
و درین زمان موضعی خاص برای فخر مقرر کرده اند که چنانکه همانجا فخر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند و لیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام و میگویند که از فخر در هر جا و با ستولد میشود و این قیاس است بمقابلت نفس فافهم و باجماع این را در منی گفت و در عرفات گفت و قفت
ههنا و عرفه کلهها موقف است آدم من اینجا عرفات همه محل ایستادن است یعنی هر جزوی موقف است بهر جای که بایستد صحیح
و حد عرفه از عرفه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر است بوده است و در مزدلفه گفت و قفت ههنا و جمع کلهها موقف و قوف
کردم من اینجا و جمع همه موقف است جمع بفتح جیم و سکون سیم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم و حوا در وی و مزدلفه از اولان است یعنی
قرب و در روایت ابوداود و درمی از جابر زیاده کرده که همه راه های که راه و جای فخر است یعنی از هر راهی که بگذرد این در است و هر جا
در که فخر کنند رواست فخر در حرم باید و مکرم است لیکن در منی عادت شده است و روز فخر که در هم فخر است در منی می باشند آنجا قربانی
میکند و در منی دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آن اگر در که کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکور مهمل جواز
و خروج از عمد است و الا فضیلت مواقع آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فخر و طریق وی باقی است لا صارف عنه در سبیل گفته محل آدم
قران و تمتع و احصار و افساد و قطع هدی منی است و در میک لازم میشود معتمر را مهمل و بی گناه است و اما سائر دما که لازم میشود
از جز آت مجلس حرم محترم است و در وی نطاف مشهور است رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده کرده که در منی
بزرگی فخر در منی و نذر و قوف بفرقه در موقع وی و نذر فخر بجای و قوف وی و درین توسع است برایشان تا در هر بقعه که از بقاع
خواهند فخر کنند مجزی است از ایشان و در هر بقعه که از بقاع فخر و جمع و قوف نمایند کافی است و این زیادات است در بیان تخفیف برایشان

و تقریر وی صلی الله علیه وسلم کسی را که حج گذارد همراه وی و نایستاد بجای ایستادن او و نخر نکرده و در جای نخر او نخر نکند
 قدرت احم الاخصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش یگمان نمیدارد و در رؤیاست از عبدالله بن الزبیر که میگفت بدانید که در
 آنست مگر بطن عرنة و مزدلفه همه جای استادن است مگر بطن حجر در مصفی گفته بطن عرنة وادی است جانب غرب از مسجد غزوة
 با برای حضرت اسمعیل متصل شد و موسسه انداخت که حضرت ابراهیم را در ذبح تو دارند و علماء برضمون این حدیث و آثار
 طائف در آنست که اگر شخصی در بطن عرنة وقوف کرد و حج او تباها کرد و چنانچه مذہب شافعی است یا اصل حج صحیح است و در
 آنکه بخرابی منجر تواند شد چنانچه مذہب مالک است انتهى **و عن** عایشة رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
 و آله دخلها من اعلاها گفت عایشة بدرستی که آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می در آمد او را از بالای او که
 بطوی است و مکه که مقبره مکه است همان جانب است و مکه را فتح میس و سکون عین حمله و تخفیف للممت و عامه مکه گویند بضم م
 زیرا که اینجوانند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب المرفقی پس سهل کرد آنرا معاویه پسر عبد الملک بعد از مدتی سپس
 آن سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد و بست و این در آمدن مکه بسال فتح بود و غزالی گفته آنحضرت از وسط راه
 بظرف در آمد پس تا شوی بوی اولی است انتهى و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر شب در آید نیز جائز است
 مغلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است که آنرا ثنیة سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیة علیا و که آنرا نیز گویند بضم کاف و کسر چنان
 اف و مد و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند فتح و داخل مضم و خارج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیة علیا گفته اند که ابو سفیان
 بیارم تا آنکه ببینم سپانرا که طلوع میکنند از کعبه عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیال
 در عباس گفت ذکر کردم و یادادم این را بابی سفیان وقتیکه در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن طرف و نزد بهیستی است
 که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت **ع** عدت ثنیتی ان لم تر و یا بدتیر النقع مطلعها که در
 حضرت و گفت او خلوا با من حیث قال حسان و اختلاف است در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت
 است و هر که بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از آن طرف آمده بجهت آنست که در راه
 شده پس هر که در راه وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیة گفت یشبه ذلك الله ان الثنیة العلیا التي
 یح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والكعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والكعبة فاستحب
 ما مؤخر الثانیة بر وجهها انتهى **و عن** ابن عمر رضی الله عنه انه كان لا یقدم مكة الا بات بدی طوی
 بحر که وی قدم نمی آورد مگر آنکه شب میگرد بدی طوی بفتح طای حمله و بضم کسر نیز آمده و فتح اصح و افسح و اشهر است بر بنویس
 می است قریب که داخل حرم در طرف راه عمود روی استحباب دخول است در که بروز و همین است قول اکثر جماعتی از سلف گفته
 است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد مکه در عمره جبرانه شب حتی یصبح و یفتسل تا آنکه صبح میگرد این عمر و غسل می برد
 آنکه در روایتی است و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای در آمدن این مقام شریف پس می در آمد مکه را روزانه و چون پیش
 بدی طوی و شب پیکر آنجا تا آنکه صبح میگرد و دیگر ذکرات و ذکر نیکو در این عمر این بیتوتت بدی طوی و اغتسال و صلوة را
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میگرد آنرا و در نخلدالات است استحباب غسل در روزی طوی را می در خوا

تا که غسل نکند جائز است و علی بن ابی طالب و در انوار کفیه سنت است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در زمی طوی و در آمدن بیابان
از تیفه که استغف علی بن شیح در ترجمه گفته درین حدیث استجاب در آمدن که در روز است تا به بینه که بر او دعا کند و الآن علوت جاری شده است
در آمدن وقت سحر کسافی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگر چه جلوه جمال سحر ذوقی و حالی دیگری بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
و اہبت و جلالت بیت اللہ زاده اللہ تعالیما و تشریفادری وقت چاشت ظهر و اہرست عرف ذلک بالذوق و الحمد لہ انتہی سحر سطور چون در ستر شمس
و ثمانین و نائین الف توفیق تادیفر فیضه حج و عمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلدی پیاپی گشته و سراز قدم ساخته لبیک گویند و از شرم گنگن
و بریان بچشم محترم که با رسیدگی از غرائب اوقات و حالات آن مقام کریم طواف نیم شبی است که تجلی خاص و عظمتی مخصوص بر در و دیوارش می افتد
که تعمیر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم و کیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگرد و تا کسانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چومی بینند
خدا دادند که در آن دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نموده اند شمس ز فرق تا بقدم هر یکا که می گرم به کشته دامن دل میکشد که جای است
الحمد لہ کہ با آنکه عین موسم بود و زمانه بجوم حجاج عجب علوت و فرصت در آن وقت دست بهم داد که در هر طوفان استلام حجری رحمت منج بشر
میسر آمد و همه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند شمس
شب وصل است ملی شد تا همه بچشم سلام فیه حتی مطلع الفجر و کیف عرفا و ارباب قلوب منزع میشدند نزد در آمدن بیکه و لایح میشدند ایشا
انوار کعبه و ما تم میشدند بمشاهده جمال باجلال او چو رویت منزل یاد از صاحب منزل میداد قطع غریبی گردی بشهر و دیار چو روی در
سجده صفایکن به دوست را گرنمی توانی دید به خانه دوست را تماشا کن به زنی عابد حج که چون بکسید گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کیاست و چون بخانه رسید از دور دیده ددید و جبین را بدیوار خانه چسپانید و از آنجا برداشته نشد مگر موه و جان داد
شهر گزینار قدم یار گرامی نکتم به گوهر جان بچه کار و گرم باز آید **و عن** ابن عباس رضی اللہ عنہ انه کان یقبل الحجر اکبر
و یسجد علیہ بود وی رضی اللہ عنہ بوسه میداد و حجر اسود را بوسه میکرد و بروی در سفر السعاده گفته و گاه بر حجر اسود پیشانی می زنا
و بر آنجا سجده میکرد و انگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده است و در تریل الاوطار است حکایت کرده است ابن منذراز
عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاوس و شافعی و احمد که مستحب است سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن به قال الجمهور و عمرو بن
از مالک که آن بدعت است و اعتراف کرد قاضی عیاض اشند و ذابن روایت از مالک رواه الحاکم و البیهقی من حدیثه من فوق عا
یا الشافعی و البیهقی موقوفاً و حسنہ احمد و رواه ابوداؤد الطیالسی و الدارمی و ابن خزمیہ و ابوبکر البزار و ابوعلی بن اسکن و البیهقی
من حدیث جعفر بن عبد اللہ بن اسکن گفته عمرو بن است از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی و گفت حاکم
بی ابن الحکم است روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر اسود را بوسه کرد بروی پستتر گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید و سجده میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا و سجده میکرد بروی پستتر
گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم که کرد این را این لفظ حاکم است و وہم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد اللہ ابن الحکم است
بحال آنکه نص کرده است عتیبی که وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم وہم و اضطراب است و در سبل گفته رواه الارزقی بسنده الی محمد بن عبان
ال روایت ابن عباس جابووم الترویج علیہ حله جلا راسه فقیل الحج و سجده علیہ ثم قبلہ و سجده علیہ ثلاثاً و حدیث عمر که در صحیح مسلم است از قبل الحج و الترویج
قال روایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یک جنیا مؤیدا و سبیا و در وی شریعت تقبیل حج و سجده بر آن است و ہم روایت است از ابن عباس

رضي الله عنه قال امرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يرمواوا بضم ميم ثلثة المشواط گفتن ابن عباس امر را در اوشان را
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و نیز روند در سه شوط اول و این امر در عمره قضیه بود طواف که سبابت است از هفت بار گشتن گرد خانه
هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی تک و در رسا علی مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعه از فقها این لفظ را مکروه دانسته
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت است چنانکه
در کرامت اطلاق لفظ شرب بر مدینه طیبه گفته اند و عیشوا اربعاً و بر وند بر و ش معناه در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن
که یکی حجر اسود است و دیگر رکن یمنی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدم
سه طواف میکرد یعنی بر رمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریح وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت
و اصحاب و بگو مشرکان گفتند بر شما و فدای می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ شرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط
و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این است که
مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشانرا اند آنا که زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را
ایشان اجله اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهوبر با این است اصل رمل و سهش اغاظه مشرکین و رد
قول آنهاست و این در عمره قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجه الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میا
رکنین از آنجست رمل نمیکند که مشرکان از ناحیه حج نزد قیطان بودند و از آنجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل است بر لا باس به
بودن اغاظه اعدا عبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافه طاعت است بسومی طاعت و قد قال تعالی و لا یزالون
من عابوثیلاً الا کتب لهم عمل صالح متفق علیه و رمل خاص است بگردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد حج و در حدیث
مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم **وعنه** و هم روایت است از ابن عباس قال گفت لموار رسول الله
صلی الله علیه و سلم یستلم من البیت ندیم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه و استلام شامل لمس بید و قبیل هم هر دو
خبر الرکنین الیما نین سوا می دور رکن یمنی که حجر اسود است و رکنی که مقابل اوست رکن یمنی نام همین رکن است و لیکن اینجا
هر دو رکن را یمنی خوانند بطریق تغلیب و یمنی بتخفیف یا است و قد تشدد و بیت را دور رکن دیگر است یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی این
هر دو را شامیین گویند و رکن یمنی را افضل است برین دور رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنامی خلیل علیه السلام بجهت
مخص بوده اند با سلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمنی
را و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسیدن رکن یمنی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است و شیخ آنرا
در شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه مسح کمانه ائاف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجاع کرد
بر عدم استلام این هر دو رسل گفته و علیه آل حدیث الباب دو ای مسلم شوکانی و ذیل الا و طار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از
شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل بهر متقی التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه
و سلم و تقبیل قبر او پس ندید بان باس و بعض صحاب او استعباد کرده اند این روایت را از وی و منقول است از ابن ابی الصیف یمنی می از
علمای مکه از شافعی جواز تقبیل صحف اجزای حدیث و قبو صحابین کذا فی الفتح انشی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعت میکنند

اور ایچ دلیل شرعی چہ قوی و چہ ضعیف و قیاس بر حج اسود و تقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیرا کہ اعمال حج خاص اند حج لایقاس علیہا
 والقصر علی المورد ہوا الاحوط والاولی والاعداء علم **وعن** روایت ست از عباس بن سعید از حسن بن الخطاب رضی اللہ عنہ انہ قبل
 الحجی کہ وی دید اور کہ بوسہ داد حج اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب ست تقبیل حج اسود و باین رفتہ اند جمہور صحابہ و تابعین و سائر علمائے
 وقال وگفت انی اعلم انک حجرا لضر ولا تنفع بدرستی کہ من میدانم کہ تو سنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا زیان نبرسانی و سود نیکنے
 ولو لا انی رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبلک ما قبلتک و اگر نمی بودم من کہ دیدم پیغمبر خدا را کہ بوسہ میداد ترا بوسہ
 نمیدادم من ترا و در حدیث سوید بن غنم است کہ گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را و الترام کرد اورا و گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 بوسہ ہر بان اخر حجہ وسلم و در بخاری ست کہ بر سید مدنی ابن عمر را از استلام حج گرفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم استلام میکرد و ادراعی بوسید
 گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر دہ مرا کہ اگر غلبہ کردہ شوم و نتوانم استلام و تقبیل کردن گفت و غ از آیت بالیمین یعنی این لفظ را در زمین گذار
 و در بخاری گوید رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم استلام میکرد آنرا و تقبیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از زرقی بن زیادت این لفظ کہ عمر چون این
 سخن گفت علی کرم اللہ وجہہ فرمود بازمان ازین سخن ای امیر المؤمنین کہ وی نفع و زیان میکند با وضع این لفظ و چہ عمر این کجاست گفت کہ کتاب خداست
 کتاب خدا کجاست گفت قال اللہ تعالی و اذ اذرتک من ابنی آدم من ثورہم ذریرتہم و اشدہم علی انفسہم الکنت برکاتہم قالوا بلی شہدنا گفت
 علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان کہ وی رب ست
 و ایشان بمبیداند پسترنوشت میثاق ایشان در کاغذی و بود این سنگ را در چشم و یک زبان پس گفت اورا بکشاد ہن خود پس اقر دہ اورا
 این و سق را و بخاد اورا درین موضع و گفت گواہی دہی برای کسی کہ بیاید ترا بایمان در روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعدو باسدان اعیش فی
 تو لم ست فیہم یا ابا الحسن یعنی نپاہہ میجویم بخدا ازینکہ زندہ نامم در قومی کہ نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن و این کنیت حضرت امیر ست طبری گوید
 عمر این قول از جہت آن گفت کہ مردم قریب العمد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر کہ تقبیل حج از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکہ عرب
 در جاہلیت میکردند پس خواست عمر کہ باگاہاندم مردم را کہ استلام وی اتباع فعل رسول خداست صلی اللہ علیہ وسلم نہ آنکہ حج زیادت نافع
 و ضار ست چنانکہ اہل جاہلیت در حق او تان اعتقاد میداشتند انا مصنف و تلخیص گفته کہ در سند حدیث از زرقی از علی رضی اللہ عنہ
 ابو یارون عبیدی ست و ہو ضعیف جدا انتہی ولیکن حدیث ابن عباس کہ نزد ترمذی و ابن ماجہ و دارحی ست مؤید اوست و لفظ
 این ست کہ فرمود و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخدا سوگند کہ برمی انگیزد حج اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکہ اورا در چشم
 کمی بیند بان دو چشم یعنی می شناسد کسی را کہ استلام کردہ است اورا و زبانی ست کہ سخن میگوید بان گواہی میدہد بر کسی کہ استلام کردہ است
 اورا بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبہ شد متفق علیہ و رواہ الحاکم مطولاً شیخ در ترجمہ گفته حدیث ابن عباس نیز محمول ست
 بر ظاہر زیرا کہ حق سبحانہ قادر ست بر ایجاد بصر و نطق در جادات تا ویل میکنند آن کسانیکہ در دل ایشان زینغ و تفلسف ست و میگویند کہ این
 کنایت ست از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب ست از بیضای کہ میگوید غالب برطن آنست کہ مراد ہمین ست اگر چہ
 متنہ نیست حمل او بر ظاہر و ہیچ عجب نیست از بیضای کہ وی مجبول ست نیز بر تفلسف و تاویل و تفسیر قرآن شرح احادیث تجاوزا
 عنہ انتہی **وعن** ابی الطفیل صحابی ست و آخر صحابہ بزرگی زمین ست در موت و از خواص یاران و تابعان علی کرم اللہ وجہہ ست
 رضی اللہ عنہ قال رایت گفت دیدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطوف بالبیت طوافاً میگرد و میگشت گردن باہمہ

ولیس تلمذ آلون من کن کسرم میم و سکون های مصلی و فتح جیم معه و یقبل الحنن و استلام میکند رکن را بچوب سر که مانند چوگان که با او بود
و بوسه میداد آن چوب سر که را در سفر السعاده گفته که آن چوب عصبانی بود کوتاها سر که انتهای شارح وی گفته عصا و عرف عرب چوب خرد را گویند
و در دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوب می بود و درین روز طواف نیز داشت و رای غمره که خادمان برای ستره می داشتند
و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که بران در دست گیرند و با اعتماد آن راه روند میرفت انتهای گویم
و از اینجا معلوم شد که عصای موسی که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود و وقت ضرورت بران تکیه میکردند آنکه با اعتماد آن
راه میرفت و در روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجه الوداع بر شتر در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست
دی بود بان چوب اشارت بکجر میکرد و چوب را بوسه میداد و راه البخاری و مسلم و ترمذی است که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر و هر گاه
کمی آمد بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بجزیری یعنی بچوبی که در دست وی بود و تکیه می بر آورد و راه البخاری و درین حدیث ذکر
یوسیدن آن چیز نیست اما ذکر رکوب در حالت طواف است و در مصنفی گفته بر همین است اتفاق علمای گفته که سنت است طواف پیاده
و گریز و اگر بغیر عذر سواره طواف نمود جائز است بلا کر است حاصل آنکه ازین احادیث هم استلام رکن ثابت شده و هم اشارت بحج و هم
تفصیل آن عرض که بهره استطاعت دارد بکنند در فتح الباری گفته در بوس کردن باید که آواز نکنند چنانکه در بوسه کردن زمان در سفر السعاده
که حجر اسود را بوسه میداد روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که بهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و گاه دست مبارک بران
می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله و الله اکبر و هر گاه که بر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر انتی رفاة سلم
ارزقی با سناد صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این رکن همین خداست در زمین مصافحه میکند بان بندگان خود را مانند مصافحه مرد
برادر خود را و هم احمد از وی آورده که رکن این خدای تعالی است در زمین که مصافحه میکند بان خلق خود را و سوگند کسیکه نفس ابن عباس
در دست اوست نیست هیچ مرد مسلمان که سوال میکند خدا را نزد او چیزی مگر آنکه میدهد آن چیز را بان کس و درینجا صحت اطلاق لفظ
همین و بدست بر خداوند تبارک و تعالی این قسم الفاظ است بر ظاهر و اعتقاد کردن موافق آن بی تاویل و تشبیه و بهو الصواب
در سبیل گفته حدیث ابی الطفیل دال است بر آنکه حج نیست از استلام پیدا استلام باک و تقبیل آله همچو حج و عصا و همچنین تقبیل بی بعد استلام آن
بید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطارد دیدی هیچیکی را از اصحاب سول خدا صلی الله علیه و سلم که چون استلام کردند بوسیدند
دستهای خود را گفت اری دیدم جابر بن عبد الله و ابن عمر و اباسعید و اباهریره را که چون استلام میکردند تقبیل می نمودند ایدی خود را
گفت پس اگر نباشد استلام وی از جهت رحمت بایستد مقابل او و بردارد هر دو دست خود و بگوید تکیه بر آن که مروی است که گفت آنحضرت
عمر را که ای عمر تو مردی قوی بوده رحمت کن بر حج پس ایزادهی ضعیفان پس اگر بانی خلوت استلام کن و الا استقبالش کن و دلیل گو
و تکیه بر راه احمد و الارقی و چون اشاره کند بدست پس بوسد آنرا زیرا که بوسیده نمیشود چیزی جز حج یا چیزی که مس کرده است
حج را انتهی و صحابا که دستها بوسیدند بعد مس حج بوسیدند تصنف در فتح گفته سنت است که استلام کند و دست بوسد و اگر
استلام به دست نتواند چیزی که در دست باشد استلام کرده آن چیز را بوسد و اگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی و بران گفتنا مید
و مالک گفته دست نبوسد و بقال القاسم بن محمد بن ابی بکر و در روایتی از مالکی است که بندگان دست بر دامن نبی تقبیل انتهی میکنند و
عطا و در دست بر مالک و اتباع او و عن علی بن ابي طالب یمن حرمه و فتح میم و تشدید با صحاب است

طيف فريش اسلام آورد روز قح و حاضر شد حنين و طائف و تبوك زمانه مل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا گفت طوان کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطجع است اضطجاع افتعال است
 اضضجع که معنی محض است و نامیده شد بان تا بطن زیر که وسط دراز از زیر بغل کرده ساعدی بین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را
 نمایان دارند و لفظ نمایان است که از آریا بردار از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را برکتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو اندا
 انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت ببرد اخضی بجایکه سبز و اضطجاع قبل ابتدای طوان است بانکه زمان و داخل است
 در تجرد و نشاط و حکم او استحباب است در طوان و الیه ذهب الجمهور سوای مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوانی است که
 در وی رمل نیست در مصنفی گفته اضطجاع و رمل مخصوص است بر حال دون النساء و در اشواط سبعة موالات کند در سبب گفته مضطجاع کند
 در اشواط سبعة و چون تمام کند طوان جاها را برابر نماید و اضطجاع نکند و گفته اند که اضطجاع در سه شوط اول است لا غیر استتبه
 رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن عباس
 نزد ابوداود و طبرانی که عمر کردند آنحضرت و اصحاب او از جمرانه که نام موضعی است پس رمل کردند در طوان بیت بسنه شوط و گردانیدند
 ردای خود را زیر بغلهای خود پیستر انداختند آنها را بر دو شهای چپ خود و این معنی اضطجاع است و هم نزدیک بود او دست از وی رضی الله
 که اضطجاع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پیستر رمل کرد در سه طوان و بودند صحابه چون میرسیدند زنگن بانی را و غایب
 میشدند از قریش مشی میکردند پیستر طالع میشدند بر آنها و رمل میکردند گویا آهوان اندا بن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطجاع که کردند
 در عمرة القضاء بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بینند مشرکان قوت ایشان را پیستر گردید سنت **و عن** انس رضي الله
 عنه قال كان ليل منا الهل فلا ينكر عليه ويكبر المالك فلا ينكر عليه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کنند
 پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند رواست
 ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن خصت است و تلبیه گفتن سنت و تکبیر روز عرفه حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن است تارمی
 جمره العقبة و تکبیر سنت است در پس نماز حاج و غیر حاج هر دو را در سبب گفته حدیث دال است بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت است
 زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه پیش
 واردت در صفت بگناه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی روست بر کسی که قائل است بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه
 اهلال رفع صوت است به تلبیه و اول وقت وی از من احرام است تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن است در رمی جمره عقبة در عرفه
 تا طوان انتهی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمده مرفوعا که وی بازمی ماند از تلبیه در عرفه وقتی که استلام کرد حج را اخرجه الترمذی
 و صحیح و هم از وی است از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتزتا آنکه استلام کند حج را رواه ابوداود گویم ظاهرش در تلبیه گفتن است در حال دخول
 مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند ببول
 این حدیث ابو حنیفه و شافعی در جدید و در قدیم گفته تلبیه گویند ولیکن بخفض صوت و به قول ابن عباس و احمد **و عن** ابن عباس
 رضي الله عنه قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم في التقل او قال في الضعفة من جمع بليل گفت ابن عباس
 فرستاد مرا رسول خدا در باروخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زمان و اطفال از فردی شب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شده سنت این است چلا بدست از بیت جمع و افاضه نماند و روان نشود بی تویت کند دوران مگر بعد نماز فجر که
 همانجا بگذرد و پستتر بمشعر حرام رسیده و قوف کند و روانه نشود از آنجا مگر بعد اسفار طریح اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
 از جمع طلوع آفتاب و میگفتند اشراق بتیر کیمیا تغییر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعت را در شب فرستاد
 و فرمود که رمی حجره العقبة نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب و همین است قول ابوحنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید رمی حجره العقبة کنید و نظر
 باین الطلاق امام شافعی و امام احمد تجویزی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را
 حمل بر مقید میکردند و الله اعلم انتی متفق علیه و روایه الشافعی و النسائی و البیهقی نحوه در حبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
 بر رخصت برای ضعف در عدم استحکال مبعیت و زنان در حکم ضعف اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد
 برای طعن بضم فاء و عین محمد و سکون آن جمع طبعین است بمعنی زن در هر دو جمع بعد اطلاق وی بر زن بلا هو و ج و بر هر دو جمع بلا زن هر آینه
 کمانی الزمیه و عن عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت رسول الله فقلت ما أئذنته؟ قال ما أئذنته من أن يمسك يدي أو يمسك رجلي
 أم المؤمنين إذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ليلة المنى خلفه شب فزلفه ان تدفع قبله که برود قبل آنحضرت و کانت تبتطن
 و بود سوخته فر: شب بفتح مشته و سکون بوجه تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی تقبیل که انبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
 بر رفتن پیش از خود و در اینجا اشارت است باستحجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نماند حجرات را مگر بعد از بر آمدن آفتاب مگر زن
 و کوکان که ایشانرا جائزست قبل از طلوع هم انتی و همین حدیث ابن عباس و عائشة را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست
 متفق علیه در حدیث دلیل است بر جواز دفع از مزلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت تبتطن و جمهور علماء بر آنکه مبعیت
 بزلفه واجب است و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از آنهم دوم هیچ بروی لازم نیامد
 و مبعیت اکثر لیل حتمیست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قبل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس مبعیت تا صلوة فجر بود
 و فرمودند و اعنی منا سلم فافهم **و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم**
لا ترموا الحجر حتى تطلع الشمس رمي كني حيرة عقبة اما آنکه بر آید آفتاب و طلوع کند و اگر رمی بخجده کسیانی باشد که مباح است
 او را تقدیر بسبب منی و ما ذوان است در عدم مبعیت بزلفه و درین سلسله چهار قول است یکی آنکه جائزست رمی بعد از نصف لیل برای قادر
 او عاجز برای اسما و قاله الشافعی و بعد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائزست و لیکن
 اساقی دارد و بوقول ابی حنیفه شوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائزست و قول هدی و این است چهارم آنکه قادر را
 بعد طلوع شمس باینست و این قول صحیح و نودی است در سبل گفته و هذا القوی الاقوال دلیل او از جملة اقوال واه الخمسة الا النسائی
 یعنی احد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و فیه انقطاع و در وی انقطاع است زیرا که در سندش حسن غریب بجلی کوفی است و وی ثقه است
 مسلم برو احتیاج کرده و بخجده من است و ما ذوان و در حدیث وی از ابن عباس منقطع است احمد گفته حسن غریب از ابن عباس سماعت ندارد
و عن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر فقلت عائشة فرستاد
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرستاد الجحمة قبل الفجر پس رمی کرد حجره را پیش از فجر تم مضت فافاضت پستتر گذشت ام سلمه پس
 طواف افاضه کرد و بعد از این در روز یکرمی بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویند این اشارت است بسبب استحجال وی در رمی

وافتخت وابداع علم ودر فرستادن ام جیبیه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این خصتی بود خاص
 بام سلمه در سبیل گفته حدیث دلیل است بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود مع هذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
 معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبدالمعین صاحب
 گفته قاضی است درین جمیع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب زلفه در نهفته اهل خود انتهی رواه ابوداؤد شیخ
 در ترجمه گفته درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث نیز آنرا انتهی و لکن محضت فرموده و اسناده علی بشرط مسلم
 که سندان حدیث بر بشرط مسلم است پس قوی باشد **عرو** و **کابن** مضمون بضم میم و تشدید ای کسور و فتح ضا و حمزه کوفیست حاضر شد
 حجة الوداع را و صدر حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در موقوف امینی جمع و گفته آمد ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقه
 سواری خود را و بچانیدم نفس خود را و در این بجای نفس فرس آوردم و آنرا ششم بیچ کوفی مگر که استادم بران پس هست حج پست بر این
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاةنا هذه گفت عروه فرمود و چون خدا
 بر که حاضر شد نماز ما را که این است یعنی باین دلغته مراد میدارد آنحضرت از نماز زلفه را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود حج مگر با
 مملوۀ فجر زلفه و وقوف در آنجا مانع امام قی قف معناه پس ایستاد باحتی نذفع تا آنکه روان شویم از زلفه و قد وقف بعرفه
 قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش از یوم النحر ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد بعد
 زوال یا در شب ضحی حاجی شد این حرم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنا بله است
 که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر و درین معنا گفته حاصل این است که نیست دلیل بر نیکیه وقوف کنن یا بعد از
 این تمییز در تقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت است و روز عرفه تمام آن وقت است برای وقوف انتهی لیل او نهار است و در
 یاروزه وقوف عرفه یکی از دو رکن حج است بلکه رکن عظیم است تا آنکه وارد شده حج عرفه و در بعضی گفته این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور یعنی است
 از عرفات و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و حج در میان جزو از نماز و از لیل سنت است انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص است
 و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف است بالفتح و سکون را یعنی بوی شخص و چون در نماز بوی بندگان کنین
 ذباج پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از ان روائح و لیکن درین زمان خلاف آن روائح گریه می آید بجهت کثرت غناط
 مردم که در آن وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ما ثور نیست از آفات این زمان است فقد ترجمه پس تحقیق
 تمام شد حج او و قضی نقتضی و تمام کرد گفت خود را گفت در لغت بمعنی از ما به شعث است قاله النضر بن سبیل و قبیل قضا المنذر که رواه
 الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و برواه ابن جبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه با لفاظ مختلفه
 و صحیحه الترمذی و ابن خزیمه و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابوبکر بن العربی علی شرطها و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع عاید است و امام زلفه پس نیز مجموع حج تمام است و اگر چه وقوف در آن و نماز صبح استخافوت شده باشد
 و لیکن دم لازم است و مذهب ابن عباس و جماعه از سلف آنست که وقوفش رکن است مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و مؤید اوست
 روایت نسائی که هر که ندیافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذا فرغوا فادعوا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول می خذوا عنی تسکون
 و جواب داده اند جمهور ازین روایت بآنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که در جمیع مذکور است تمام شد حج او و آمد حج کامل و دال است برین

روایت اهل سنن ابن حبان و حاکم و فطنی و بیهقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استلوه بود بعرفات مردم چند از اهل نجد و گفتند
 کیف الحج فرمود الحج عرفه هر که آمد قبل صدقه فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او در روایتی از ابو داؤد دست هر که دریافت عرفه را قبل از
 طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج او در روایت دارقطنی است ایچ عرفه الحج عرفه گویند این صریح است در مراد و جواب آیه اندازین زیارت
 که هر که نیافت جمع را پس نیست حج برای او با احتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیله است و بانکه این روایت را ابو جعفر عینی اشکار کرده
 و در اشکاش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نیکند بر ذکر زود مشعر حرام مگر بر آنکه رکن است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان واجب
 مستکمل الفضیله است کذا فی لسان و عن عمر رضی الله عنه قال ان المتسکین کانوا لا یغضون حتی تطلع الشمس
 گفت عمر برستیکه بودند مشرکان نمی رانند و روان نمی شد نماز مزدافه تا آنکه طلوع میکرد و آفتاب آفاقت ریختن اشک و آب بکشت و بکلیا
 روان شدن از عرفات و یقولون اشرق شمس و یسکفند تا بان شوی کوه شیب برفتح شکله و کسر موصد و سکون تحتیه کوهی است معروفه
 بر بسیار رفته نمی دوی کلان ترین کوه بای که است و اشرق یعنی هزه فعل امر است از اشرق ای او دخل فی الشروق و ان النبی صلی
 الله علیه و سلم خالفه و بدستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان تا افاض قبل ان تطلع الشمس پتیرانه و سیر کرد و اشتیابی از
 عرفات پیش از آنکه بر آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مغزبه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت بودند ان
 روان میشد نماز عرفه وقتی کمی بود آفتاب گویانه وی دستارهای مردان است در روی ایشان پیش از آنکه فرود آفتاب روان میشد
 از مزدافه بعد از طلوع آفتاب برنگامیکه میشد آفتاب گویانه همان مردان است در روی ایشان و ماروان میشدیم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
 و روان شویم از مزدافه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف وی عبده اوثان و مشرک است رواه ابی یحیی فی شعب الایمان و اخرج
 نحوه من حدیث مسور بن مخزوم و اه البخاری و در روایتی اشرق شمس کما یغیر آمده اخراج الاممیلی و ابن ماجه از انباره معنی امراع
 در دیدن اسپ و در حدیث دلیل است بر شریعت دفع یعنی افاد و قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر بن عبد الله و عن
 ابن عباس و اسامه بن زید رضی الله عنهما و ارحب رسول الله صلی الله علیه و سلم یسکفند قال لا یزال النبی صلی الله
 علیه و سلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود تغییر خدا تکبیر تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را در روز نحر و بعد از
 تکبیر تمام زد و اه البخاری و مسلم در وی دلیل است بر مشروعیست استمرار در تکبیر تا روز نحر تا رمی جمرة عقبه قطع آن نزد رمی اول حصات کند
 یا بعد فراغ از آن جمرة اول رفته اند و احد و بعض اصحاب شافعی بسبب فی انی و وال است او را روایت نسائی فلم یزل یلبی حتی رمی الجمرة فلما
 رجع قطع التلبیه و روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شد م جمرة رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عرفات پس
 همیشه تکبیر میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را و تکبیر میگفت با بر سنگریزه پستری قطع کرد تکبیر را با خر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح است
 و همین مراد است از قول وی حتی رمی جمرة العقبة ای اتم میمانتهی در نیل الاوطار گفته الامر کما قال ابن خزیمه زیرا که این زیادت خارج
 مخرج صحیح است و نیست نانی مزید و قبول آن استفق علیه است کما تقر فی الاصول انهی در سبیل گفته علماء اخلاف است که کی قطع تکبیر
 و این احادیث وقت ترک آنحضرت تکبیر را بیان کرده انتهی گویم مذموب جمرة قطع است نزد رمی جمرة مذکور و گوی گفته قطع کند وقت در آن
 در عزم و چون در بیان اعاده آنرا چون براید از مکه بسوی عرفه و گردوی گفته قطع کند وقت رفتن بسببی وقت رواه ابن المنذر
 او سفید این منعمور با سانه صحیحین جائز است و حدیث بن زید و قاصصی که در آن و وجه و بهر حال مالک و مقیمه کرد مالک آنرا و اول شمس و عرفه

و هو قول اللذانعي والليث وعن الحسن البصري شئله وليكن گفته چون بگذارند نماز صبح روز عرفه و الصواب ما قد سناه **وعن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره و منى عن يمينه برستیکه وی گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود وقت رمی حجره و تعبده کرد و انید منی را بجانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید حجره کبری که در جانب مسجد خیف است رمی الحجره بسبع حصیة و انداخت حجره را هفت سنگ نزه و کبیر میگفت با هر سنگ نزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت سوگند کسیکه جز او خدای نیست که این است جای کسیکه فرود آورده شده است بروی سوره بقره عبارت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تخصیص سوره بقره بهجت آنست که در روی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و مشتمل است بر اکثر امور دانات و محالها چه این سوره الطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوفی است و کوفان قرآن سوره بقره است و در روی حجاز گفتن سوره بقره بخلاف کسیکه مکروه میگردد آنرا در سبیل گفته لادلیل علیه متفق علیه اجماع قائم است برینکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب است و این را ابن مسعود بطور روایت گفته بر کسیکه گفت رمی نکت آنرا از بالای آن و اتفاق کرده اند بر رمی سائر حجاز از فوق آنها و از اینجا معلوم شد که در رمی رعا عد و طاق می باید کرد و در مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگ نزه را در حج طاق است یعنی هفت سنگ نزه می اندازد **و عن** جابر بن عبد الله عنه قال رمی رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحجره يوم الفتح صحی رمی کرد رسول خدا حجره را روز فتح وقت چاشت و اما بعد ذلك فاذا زالت الشمس لیکن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی می گردند بر گشت آفتاب از جانب مشرق بمبوی مغرب رواه مسلم کایم در وقت رمی حجره گذشت و این حدیث دلیل است بر اینکه وقت رمی چهار نکت بعد از زوال شمس است و هو قول جابیر بن عبد الله **و عن** ابن عمر رضي الله عنه انه كان يرمى الحجره الدنيا بود این عمر که رمی میکرد حجره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است و این اول حجرات است که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصیة هفت سنگ نزه یکبار علی التوکل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت بر لبی هر سنگ نزه تقریباً قدم پستری بیشتر بر رفت حتی یسهل بضم ح و مضارع و کسر یا از سهل بسکون و در روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در رمی آمد زمین نرم را و قصد آن می نمود متمثل ضد حزن بفتح ح ای حمل و زای حمزه زمین درشت فیقوم فیستقبل القبلة قیاماً طوی یلا پس می ایستاد و طوی قبله استادانی دراز و تفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبه با سواد صحیح چنین آمده که این عمر می ایستاد نزد زمین آنقدر که کسی در وقت نحر وید و بر فرج دیدیه و دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را این قیام گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی است از مالک که رفع کنند دست را برای دعا و این حدیث حجت است بروی و تقدم الكلام فی ذلک فی کتاب الصلوة شرح رمی الواسطی پستری رمی میکرد حجره و هینه هفت سنگ نزه تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت حصات را هم یا خذ ذات الشمال فیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یذبح و یدفع یدیه و یقوم طوی یلا پستری میگرفت راه و می رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را و می ایستاد مقابل قبله پستری دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را و می ایستاد دراز پستری می حجره ذات العقبه من بطن الوادی پستری رمی کرد حجره عقبه را از مخالف و اد هفت سنگ نزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگ نزه و لا یقف عندها و می ایستاد نزد حجره عقبه ثم یضرب فیقول هكذا را یسترسول الله صلی الله علیه و سلم یفعله پستری میگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میگردد اول و ه البخاری سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی ده حجره اول می باید ایستاد و بسیار ایستاده در دعا بایاید کرد و حجره اخیرا رمی میکنند و برگردند و ایستند و دعا کنند ستم آنرا جز نشان کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبیدی است که تحمل باید یافت آنرا را می نیست و این نیز از این قبیل است

ولهذا گفت ابن عمر که چنين دیدم آنحضرت را که میگردد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در آنجا آن بود که درین روز مشاعر بسیار بود
از بیخ و حلق و افاضه بگردد برای طواف اما این معنی در ایام منی مشقود است و بعضی گویند حجه العقبه در راه واقع است پس قوت نزدیک آن موجب
از دوام و تضییق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو حجه دیگر که بر کراهت راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلوات
عبادت و وسطوی می باشد در نهایت وی و دعا و صلوات افضل است و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود پیش از سلام
و بر آمدن از نماز و دو حجه اولی در وسط اندیش دعا کرد در آنها و بعد از حجه عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این در جنیز خالی از معنی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار
بعد از نماز ما ثور شده و دعا بعد از اظفار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز بامی فرض است و عقیب
تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بنده ضعیف تجاوز از حد غنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و
بی سابقه فکر و تا مل بطریق الهام گفته در عدم قوت نزدیک حجه یعنی حجه العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم قوت
نزد این حجه اشارت است از رب حیم و رسول کریم که بنده چون در دو حجه اولی مجاهده کرد در ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن
و باستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و بی تعالی کار را بروی و مباح گردانید
و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گنایان می بخشد گو یا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهد
کردید یکدیگر آرام گیرید و آسوده باشید که گنایان شماران بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در آنوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جارا و القاضی الخالد می مفضی بدانند الحرام الشهبان بن ظاهر پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و عابجه و برکت کردند و الله اعلم انتهى بعبارة و هم روایت است از ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال بدستیکه آنحضرت گفت در حجه الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواہ النووی و قال هو الصحیح للشعور یا در عمره ثبته
و خبر به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جایب و نووی گفته این هم در تیسرت و بثلثه قال ابن دقیق العید تصنف گفته و نه ما هو المتعین لظافر
الروایات بذلك اللهم ارحم المخلوقین خداوند ارحمت کن موی ستر ترا شنندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از آن و تا کوا
و المقصودین گفتند صحابه و کاتبان گندگان موی ستر نیز دعا بر حمت کن بصف و فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال مجد بحث شد از آن پادشاه رسول الله ای فرستاده خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوند ا
رحمت کن مخلوقان را گفتند و مقصودین را هم قال فی الثلثة گفت آنحضرت در کثرت سوم و المقصودین و مقصودین را هم جمع است کن
و در روایتی چهارم با جمع کرد مقصودین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای مخلوقین و بار کرد و برای مقصودین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای مخلوقین مقصودین را بران تحطف و در متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریره و المسلم من ام الحصین
و لا احمد عن ابی سعید و حدیث دلیل است بر شریعت حلق و تقصیر و حلق افضل است و در حلق استکمال راس باین دو مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی است و قیل الراجح و قیل النصف و گفته افل خیرتی که واجب است حلق آن سه بار موی است و قیل شجرة واحدة
و خلاف و تقصیر فی التفصیل مثل این است و اما مقصد اروی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که بهتر ازین هم کافی است این همه در حق بر این است

بالتفصيل حلق بقصير در حق حاج و عمرت و تمتع را آنحضرت مجزئ گردانیده در حلق را تصحیح کرده و در روایه البخاری بلفظ **شتم** یلقوا و یعصروا
و ظاهرش استوای امرین است در حق تمتع و تصف در فتح تفصیل کرده و گفته ان كان حيث يطلع شعره فالاولى له الحلق والافا لتقصير
ينفع الحلق في الحج ووجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نسا پس شروع در حق ایشان تقصیر است اجماعا بود او و از حدیث ابن عباس آورد
که نیست بز زمان حلق جزین نیست که بر ایشان تقصیر است و ترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از آنکه تبراشد زن سر خود را و نزد شافعی
اگر حلق کند مجزی است با کره است **و عن** عبد الله بن عمر بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقفت في حجة الوداع استاذت حضرت و توقف کرد در جانی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر دم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نژد
جموعا فجمعوا ایسا لواء پس رسیدن گرفته دم و استکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مرد
مصنف گفت لم اقف علی اسم بعد البحث الشدید لهما اشعر فخلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم و تراشیدم موسی سر پیش از آنکه
ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح و لا حرج فرمود ذبح کن بعدی را نیست هیچ تنگی و باک و ذبح آنست که در حلق باشد
و جاء اخر فقال لهما اشعر فخرت قبل ان اذبح و لا حرج و آدم مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس سر خود تراشیدم پیش از آنکه می نهم
جمعه تعب را فرمود بینداز و نیست حرج و درین حدیث حلق قبل رمی آمده و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی افاضه قبل حلق و در روایتی ذبح
قبل رمی و در روایتی حلق قبل ذبح و در روایتی زیارت قبل رمی در نیل الماوطا گفته و الاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض
وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع كما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الما دم فی
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم و لا اخر الا قال افضل و لا حرج پس پیسیده نشد آنحضرت آنروز از هیچ چیز که تقدیم
کرده شد و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهارست یکی رمی جمعه عقبه دوم نحر بعدی یا ذبح او سوم
حلق یا تقصیر چهارم طواف افاضه و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما که شافعی و احمد از ایشان ماند بر آنست که
سنت است تمسک بهمین حدیث و گویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین سنت اتی منی فاتی بالجمرة فرما تا تم اتی منزله منی فخر و قال
للحاق خذیس همین ترتیب شروع و سنون باشد در تصنیف گفته ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحدیث اللاحج
انتهی و جماعتی که ابوحنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است هم را و بنفی حرج رفع اثم است از جهت جبل و بنسیان و طبری گفته که روایت کرد ابن
شبل این حدیث و واجب گردانیدم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر میکرد بجلوات آن گویم این تاویل ضعیف است و فهم صحابی معارض نص
صحیح صریح نمیتواند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس و لم یشب عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقها نزاع کرده اند در حق
قارن و گفته اند که حلق نكند تا آنکه طواف کند و رد عذیر النوی بالاجماع و حدیث صریح است در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیا بر بعض و بر آنکه نیست
ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و نه مسبب شافعی و جمهور سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز است با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله
علیه وسلم للسائل لا حرج زیر که این ظاهر است در رفع اثم و فدیة معاجیه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را مگر آنکه کافعی آنست
فعل را و اگر کافعی نبی بود امر میکرد او را با عاده زیرا که جبل بنسیان وضع نمیکند از سگلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی مانند آن
را اثم نمیشود تبرک وی بنسیان یا جهل لیکن واجب است بروی اعاده و اما فدیة پس اظهر سقوط است از جاهل و ناسی و عدم سقوط از عالم الذبح و بنی
گفته قول سقوط دم از جاهل و ناسی نه از عاقد قوی است از جهت دلیل و ال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه و سلم در حج بقوله فخذوا منهن ما کم

و سوال سائل محزون است بلم شعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لا حرج محمول باشد بر نفی دم و اتم هر دو مسأله را میسور است
و باقی ماند عابد بر محل و وجوب اتباع رسول در حج و قائل بفرقه میان عامه و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور و وصف مناسب عدم تکلیف و مواخذه است و حکم سعلق است بدان پس حکم نیست
اطراح آن با محاق عابد بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فاسل عن شیء الزکة مشعر بعدم مراعات ترتیب سعلق
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی سعلق بسؤال عنه است و آن مطلق است نسبت بحال سائل و مطلق دلالت نمیکند بر یکی از وجهها
پس حجت نباشد در حال عمدانتهی متفق علیه من حدیثه و من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثهاست و رفته است شکر کلمه
بمفهوم حدیث و در نیل الاوطار اطالت بسیار کرده و ران و ترجیح داد آنرا و در حجه الوداع البانگه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در باره یک حلق که رو قبل زنج یا نحو قبل رمی یا رمی بعد ساء یا اضافت قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفار و سکوت نزدیک
حاجت بیان است و کاش آگاه میشدم که آیا کم صیغه صریح ترست در بیان استحباب از اینکه نیست حرج **و عن المسواک بسیریم**
و سکون سین مهله و فتح و او بن محرمه بفتح میم و سکون خانهرس قرشی است در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما سماع
از آنحضرت و یاد دار و از وی صلی الله علیه و سلم بعد انتقال عثمان از مدینه بکه نقل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر زید پدید
پس کشته شد بسنگ از سنگهای بنحینق در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع و ستین بود از اهل فضل و دین رضی الله عندهم رسول الله
صلی الله علیه و سلم حرق قبل ان یحلق و امر اصحابه بذلك بدستیکه آنحضرت نخر کرد پیش از آنکه بر او سر را و امر کرد
یا ران خود را به نخر کردن قبل حلق و آینه الی است بر تقدیم نخر قبل حلق و این اخبار است از فعل آنحضرت در عمره حدیثیه وقت حصر پس
بر آمد از احرام پنج و تبویب کرد بخاری و گفت باب النحر قبل الحلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص است بجمهر جمیع
و وجوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه و قد اخرج بطوله فی کتاب الشروط و در وی این است که فرمود اصحاب ابرخیزید و زنج کنید
پس رموی سر بر شید و در وی قول ام سلمه است مرا آنحضرت را که بیرون رو سخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نخر کنی بدن خود را
پس بیرون آمد و نخر کرد بدن پسترن خود حلق را و تراشید رموی سر را حدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تا خیر میکرد
تا باب الاحصان انتهی یعنی روی می آوردند در بنجار و اها البخاری و نیز درین حدیث دلیل است بر افضلیت حلق و وجه افضلیت
آنست که مقصود باقی دارنده است بفضیله خود زینت را از رموی و حاج و محترم ناموراند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر
اقرابت بسنت اگر چه درین هم نزد حنفیه کافی است و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
حلق راس چهار نوع است یکی شروع و جو با یا استحباباً و آن عبادت خداست در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل با و سه بار استغفار کرد
دوم شرک محرم است چنانکه جا بلان برای مخلوق می یابست سر خود می تراشیدند و این نوعی از عبادت برای مخلوق است چه حلق و چه تذلل و تعبد
و عادت عرب بود که چون اسیری را میسکردند ناصیه او می بریدند و رموی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عیوبیت و اذلال
و تواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جزوی کسی استحق عبادت نیست و تشریح آن در اعظم عبادات برای انکسار
و تذلل مقرر شد که آن حج است پس هر که رموی سر برای خیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده تراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده و در غیر موضع
سوم حلق برای حاجت است از مرض و قتل و حکم و جزآن و این جائزست بحدیث کعب بن عجره که در صحیح است چهارم حلق برای راحت و ترفند است

و در باب استحباب و نول است از احمد و احتیاج کرده است بر جواز و بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم صبیا قد خلق بعض شعره
 و ترک بعضه فنها هم عن ذلك و قال حلقوه كلها و اتركوه كلها و رواه ابو داود باسناد صحیح و اسناده علی شرطها و بحدیث عبد الله بن جعفر
 ان النبي صلی الله علیه و سلم حمل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبكوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد اخی فحی بینا کانتنا افراخ
 فقال ادعوا لی الحلاق فامرهم یحلق رؤسنا و اسناده علی شرط الشیخین و لیکن در استبدال باین هر دو حدیث نظرست زیرا که این
 حکایت دو واقعه و فعل است که نیست عموم برای آن چه خلق در آن هر دو برای کودکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب تسخیر رؤس
 آنها و عدم التفات شان بجانهای خود بانگسال و ادا مان و ترجیح پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز الی
 هر برای ولی صبی و صغیر میکند و احتیاج بینماید بغير مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم خلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلف است
 و الا فرق چه باشد و قد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق و المنع منه حتی قال عمر صبیغ لو وجد تک محلو قالا اخذت الذی فیہ عینا کذا فی الصحاح
 فی صفة الخواج سیما هم التحلیق و کان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعره اذنه بالجمل و لم یحلقه و فعله الامام احمد رحمه الله صلی الله علیه و سلم
 و در خلق سائر شعور بدن کلام است و نیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال**

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتهم و حلقتمهم فقد حل لكم الطیب و کل شیء الا
 النساء چون رمی کردید شما جمعه عقبه را و موی ستر تراشیدید پس تحقیق براید از احرام و حلال شد شمار طیب و همه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنا
 که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زانان هم حلال شوند و از اینجا معلوم شد که بحد این دو کار که رمی و حلق باشد حلال میشود
 بر محرم هر محرم مگر زانان و ظاهر آنست که حل طیب و غیره مجمع علیه است نه وطی بعد رمی اگر چه خلق نکرده باشد و مؤید اوست حدیث شیخین
 و احمد از عایشه که گفت بودم من که مطیب میکردم آنحضرت را قبل از آنکه احرام بندد و روز نحر قبل از آنکه طواف کند ببيت الطیبی که دروشی است
 و نسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست و برای حل بعد از آنکه رمی کرد جمعه عقبه را قبل از آنکه طواف کند ببيت
 که ذافی المنتقی لابن تیمیة و این را شواهد است نزد ابوداؤد و حاکم و بیهقی از حدیث ام سلمه و قصه که در وی این است که فرمود آنحضرت این
 روزی است که خصت کرده شد شمار ادران چون رمی کردید شما جمعه را و نحر کردید بدی را بدستیکه حلال شدید شما از بیتی که حرام بود بر شما
 از ان مگر زانان تا آنکه طواف کنید ببيت را و چون شام کردید شما و طواف نکرید کردید شما محرم چنانکه بودید را اول امر تا آنکه افاضه کنید ببيت
 ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده که ذافی ضوء النهار و شاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محسن بنی هاشمی گفته رجالش ثقات اند
 گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محسن و نفری از بنی اسد قعیص پوشیده عیشیزیم نحر بستر رجوع کردند بسوی من وقت عشا و ترصیع
 بروستهای ایشان است بر میدارند آنرا گفتیم ای عکاشه چه بیت شمار که بیرون رفتی تقصیر بر کردید و پیرزده نهامی شمار برایدی شمارت بر میدار آنرا
 گفت خیر است ای ام قیس این روزی است که خصت کرده شد ما ادران که چون رمی کنیم هر چه را حلال شویم از هر چیز که حرامیم از ان مگر زانان پس چون
 شام کردیم و طواف نمودیم کردیدیم حرام همچو بیت ما قبل از رمی جمعه پیشی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم و اخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ
 و ذکر زید بن عمار فرمود لم یطعن فیہ کذافی منحه الغفاد و الا احمد و ابوداؤد و الدارقطنی و البیهقی و فی اسناد ه ضعف و در سندش ضعفی
 زیرا که با روی بر احتیاج بن ارطاة است و وی ضعیف و مدلس است بیهقی گفته این حدیث از تخالیفات اوست و این طریق دیگر نیز هست که
 شیخ بروست **و عن ابن عباس رضی الله عنه** ان النبي صلی الله علیه و سلم قال لیس علی النساء حلق و انما تقصیر

نیست بر زمان حلق یعنی موی ستردن و جزین نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در صحنی گفته و طیفه بزمان قصرست بهمین حدیث
و این حلق یا قصر رکن است و اقل او ما یطلق علیه الحلقی است تنقیح حلق و قصر از آن شعور است بهر صفت که باشد نقت یا حلق یا قصر با سنان
و بمقراض بهتر است و کسیکه موی سر ندارد او را استحباب است زانند استبره بر سر آنتی رواه ابو داود و الدارقطنی و الطبرانی و الدارمی
با سناد حسن و قواءه ابو حاتم فی العلل و البخاری فی التاریخ و اعلمه ابن القطان و رد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی
و عایشه است نزد ترفندی که منی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اینکه حلق کند زن سرش را پیش حلق بر زمان حرام است و نزد شافعی
اگر کند مجزی باشد بکراهت **و عن ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استأذن رسول الله**
صلی الله علیه و سلم ان یبیت بمكة لیالی منی من اجل سقايتها فاذا ن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد و عباس عمر آنحضرت
که شب باش کند بکه در شبهای منی از هر منصب سقایی ز زمزم که حواله بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را بیهیئت مکه و سقایی بجای آنجا اذن مراد بسقایی آب ز زمزم است که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل میرسانند
و بسبب منی واجب است نزد جمیع علماء و سنت است نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی واحد و معتبر در بسبب اکثر لیل است و همچنین
حکم و مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سنیت وی همین حدیث است
سیکونید که اگر واجب می بود عباس آنچه قسم اذن میکرد بیهیئت مکه و جواب سیکونید که بجهت عذر ضرورت بود و بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت لعمریه بود
مزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک
سنت آتمام است و استیذان بلای اسقاط آن اشارت بود و در هر دو گفته بیوتت منی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است لکن
بلای بیوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین
او ب میکرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص است بعباس نه غیر وی و گفته اند و کسیکه محتاج است بسوی آن در سقایی خود در سبیل
بوده الا نظرها بر آنکه تمام نمیشود برای تمام عباس اعدا و اما برای سایرین و آیا مختص باب است یا ملحق است بآن هر چه در معنی آنست از اکل و غیره
و همچنین حفظ مال و علاج مریض این الحاق را می شافعی است حدیث عاصم که می آید اذ است بران انتهی متفق علیه در شرح السنه گفته هر که ترک
بسبب این لیالی در منی از غیر مختص له پس بروی دم است نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اساءه و لاشی علیه انتهی **و عن عاصم بن عدا**
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمر و است حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بدر او مشاهد با بعد او را
و گفت اندک نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از آنها بگوش و صلی الله علیه و سلم
رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود مات سنه خمس و اربعین و گفته اند شهید شد روز یامه و عمر وی یکصد
و سبست سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم رخص لوجاء الابل فی البیتقا عن منی بدرستیکه آنحضرت
رخصت کرد بلی غیر آنندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیوتت نکنند رخصت است یومون یوم الهمرمی کنند روز
جمعه و عتبد استر کوچ کنند و شب منی نمانند ثم یومون الغد من بعد الغد لیومین ثم یومون یوم النفر پسر رمی کنند فردا
و بعد از فردا و روز پسر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و در پنج دلیل است بر جواز عدم بسبب منی بغد و برینکه

خاصیت بعباس و نه بسقای یومی بلکه کثرتی احداث سقایی کند جائز باشد و آنچه جائز است اهل سقایی زفرم را و راه الخمسة یعنی احمد
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و مالک نیز و صححه الترمذی و ابن حبان و له الفاظ و فی الباب عن عمرو بن شعيب
 عن ابيه عن جده رواد الدارقطني و اسناد ضعيف و عن ابن عمه و رواد البزار باسناد حسن و الحاکم و البیهقی در نمیل الاوطار گفته استدلال
 کرده اند جموریان این احادیث بر آنکه معیت مناسخ و مناسک حج است و اختلاف کرده اند و در وجوب بتکرر آن گفته اند و واجب است از هر شب
 یکم روی ذلک عن المالک و گفته اند صدقه کردن یک در هر وقتیل الطحانم و از هر سه یکم بگذاروی عن الشافعی و بهور و ایه عن احمد و مشهور
 از وی و از حنفیه آنست که نیست هیچ شیئی انتهى **و عن ابی بکر** بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است رضی الله عنه قال
 خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم النحر گفت خطبه کرد ما را آنحضرت روز نحر و این خطبه عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود تهنات
 گذارد و نه خطبه عید خواند و از اینجا شریعت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث و آن اینست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت محجوب
 هدیت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها و زمینها را بود و در او دهها از آنجمله چهار ماه حرام است سه ماه پریم آئینده اند و ذوالقعدة و ذوالحجه و رجب
 که میان جمادی الاخره و شعبان است و فرمود که ماه است این گفتیم الله و رسول او و انا تراند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم که نزدیک
 که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهر است این گفتیم الله و رسول او و انا تراند پس
 خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور و گفت آیا نیست این بده گفتیم آری هست گفت کدام روز است این روز
 گفتیم خدا و رسول او و انا تراند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه
 خونهای شما و ماههای شما و آب و راهی شما حرام است بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روز است در ماه شما که
 این ماه است در شهر شما که این شهر است و نزدیک است که ملاقاتی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شمار از اعمال شما آگاه باشید پس نگردد بعد
 رفتن من از دنیا که گمان که بزنند بعضی از شما که در نهامی بعض آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را و حکم شریعت را گفتند
 آری فرمود خدا و ندانوا و باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوید و عدل نیا نیند پس باید که برساند حاضر من غائب را پس رسانند
 یاد دانه تراند از کسی که شنیده است از من متفق علیهم در حج سه خطبه مسنون است نزد مالکی و حنفیه یکی در روز تروی که سابع و بیچ
 دوم روز عرفة سوم روز نحر و یاده کرد شافعی خطبه چهارم که در روز نحر باشد و خطبه سوم را در ثالث نحر گفته اند ثانی بسبب آنکه اول روز
 نفرست و حنفیه و مالکیه گویند که خطبه یوم نحر حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد و حج و در کرده اند بر ایشان باینکه
 صحابه آنرا خطبه نامیده اند و نیز آنرا مستعمل است بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افاده آن میکنند و قد تقدم و این حدیث مستعمل است بر تعظیم بلعمر
 و یوم نحر و شهر ذی حج و ذی الزم و ذم و ما و ذم از کافر کردن و ذم از قتال بعض بعض را و امر بایلاغ مسموع و این همه مقاصد خطبه است **و عن**
 سترأ بفتح م و ط و تشدید رای محدود بنت نبهان بفتح نون و سکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يوم النحر گفت ستر خطبه کرد ما را رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحر است بالاتفاق و این خطبه چهارم است فقال الییس هذا
 اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد با اوسط یا افضل است یا اوسط بین الطرفين الحدیث تا آخر
 حدیث و آن اینست که گفت ستر شنیدم آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روز است گفت و این سیمان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند
 آنقدر صحابه خدا و رسول او را تراند فرمود این اوسط ایام تشریق است میدانید این کدام مرده است گفتند الله و رسول او را تراند این اوسط ایام تشریق است

بعده گفت نمیدانم من شاید ملاقات کنم شمار بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آب و روی شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بر شما از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بود و تر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کرد پس چون قدم آوردیم با هم بیند درنگ کرد آنحضرت گویند که تا آنکه مرد صلی الله علیه و آله وسلم رواه ابوداود با سند حسن

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بذي الصفا والمروة يكفيك حجك وعمرك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه و سعی تو میان صفا و مره و کافیه است ترا برای حج و عمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر اینکه کفایت میکند قارن را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفته است بما عتی را بحاجه و شافعی و غیره و حنفیه گویند لابد است از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عایشه از عمره و حاجه و غیره و دلیل حنفیه قول تعالی است **واكتموا الحج والعمرة لله** ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه چون یک طواف کرده و اگر چه که آنحضرت بر یک طواف سعی و بود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و نیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود و حجت نیست و بخاری گفته لا تعرف له سماعا من عبدالله وعنه روی حدیث القارن بطوافین و سعی سبعین انتهى در نیل الاوطار گفته قول یک طواف و سعی قول مالک و اسحق و داود و ابن عمر است و در طواف و دو سعی قول زید بن علی و ابن مسعود و شعبی و نخعی است و اجابوا عن احادیث الباب باجوبة مستشفة بعدة ادلة فریقین ذکر کرده و گفته ابو ثور احتیاج کرده است بر التفتا بطواف واحد و حجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد با همگنان را برای حج و عمره یک سفر و یک احرام و یک تلبیه همچنین یک طواف و یک سعی هم کفایت میکند یکی بدعا بن المنذر و بخاری حج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة است و بوجه صحیح زیرا که بعد دخول عمره در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست و السنة الصریحة الصحیحة اتمق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهى در سبل گفته عایشه اهل حال عمره کرده بود چون حالف شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف و سعی و تقصیر شعر اس پس امر کرد او را آنحضرت با عرض از افعال عمره و احرام بستن حج پس قارن شود و وقوف کند بعرفات و بجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کن آنرا تا تطهیر و تمجید او بود و فی قارنه حدیث باب است که طوافک بالبيت الحرام صحیح است در آنکه وی استلبس بود و حج و عمره و تاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان است که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج و عمره بعد احرام بستن نیست خروج بلکه تحمل ازان هر دو بعد مشرغ از آنها است **وعن ابن عباس رضي الله عنه** ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ير مل في السبع الذي افاض فيه رمل نكرو آنحضرت در طواف افاضه و آرنجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف و دعای هم نیست بلکه شریعت آن در طواف قدم است و علیه الجهور رواه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و صحیحه الحاکم در صنفی گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی رمل اسراع است در شئی با تقارب خطی و اضطباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافی که در آن رمل باشد و رمل مخصوص است بر حال دون نساء انتهى **وعن انس رضي الله عنه** ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء تمرقدا بالحصب بگذار آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز حفتن بپسته خواب کردیگان حوله بصحیف جمع صفا و مشدود هر موضعی که بسیار باشد سنگزیره در وی و الا آن نام موضعی است همین بیرون مکه در جانب منی متصل بمنى آنرا بطرف چهار

بزرگویند و خیف بنی نمانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم از یوم حجة و در آن شب از بیابان فطانت به بستر سوار شد بعد خواب بسوی خانه که کعبه و طواف کرد بیت را طواف وداع و این روز نفر آخر بود که در روز سوم ایام تشریف است تریا آن حضرت می چهار روز نفر بعد نظر کرده و نماز ظهر را تا خیر غنوده محصب پسند و آنجا همه نمازها گذارد و او را البخاری در وی عن ابن عمر بعثت

وعن عائشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالا بطح وتقول انما نزل به رسول الله صلى الله عليه

وسلم لا يه كان منذ الا سمع لخروج وجه مروى است از عائشه كه وى نيكو و اين را يعنى فرود آمدن در ابطح و ميگفت كه نيست نزول ابطح سنت يعنى از مناسك حج و ميگفت فرود نيامد رسول خدا در وى بگره كويت آنكه نزول در آن موضع سهلتر و آسان تر بود براى بيرون آمدن آنحضرت زيرا كه چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و ستلج دورا نگاه داشته بگذاشت و طواف كرده از همان راه پياده جمع نمودن آسان باشد گويم و همين است آن كه سوگند خوردند قريش بر قطيبت بنى ماشم و حقيقت قطيبت نوشته و قصه معروف است در سبيل گشته چون حكمت نزول اين باشد پس اين نهيست بر امت مى بايد كه تا قيامت هر كه حج كند از امت فرود آيد در آنجا انتهى رواه مسلم و بخارى هم روايت كرده مگر تفاوت لفظ و فى الباب عن ابى رافع اخبر جبهه مسلم و علما اختلاف كرده اند در آنكه تحصيب يعنى نزول بمحصب سنت است يا نه بعضى ميگويند و اين قول ابن عمر است كه آن از من حج و تيمم مناسك اوست زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در منى گفت ما فرود آينده ايم انشاء الله تعالى فرود اخيبت بنى كنانه كه آنجا مشركان بيگانه هم كه رده بودند و سوگند خورده كه با بنى ماشم و بنى عبد المطلب نكاحت و صبايت نكنند و مواصليت ننمايند تا آنكه آنحضرت را تسليم نكنند و با نسيان نمانند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم خواست كه ظاهر گرداند شعائر اسلام را در سر كانيه نگاه داشته بودند شعائر كفر را و شكر نعمت خدا و فضل و مى جان و علا او انجايد و طبراني در او سطر از عمر بن الخطاب آورده كه وى رضى الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول با ابطح در ليل يوم النفر و امير مكيه مردم را بد اين و در پداي گفته اصح آنست كه نزول آنحضرت بمحصب بقصد اراات مشركان بود صنيع باري تعالى را پس سنت باشد چنانكه رمل در طواف در سبيل الاوطار گفته شك نيست كه نزول بمحصب مستحب است بنا بر تقرير آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر آن و كردن صحابه آنرا بعد وى كمار و او سلم و اوال است بر استحباب تحصيب حديث اساميه بن زيدان النبى صلى الله عليه وسلم قال نحن نازلون بخيف بنى كنانه حيث قاسمت قريش على الكفر يعنى المحصب اخبر جبهه مسلم و البخارى و ابو داود و النسائى و ابن ماجه زهري گفته اخيبت الوادى و در حديث ابى هريره است ان النبى صلى الله عليه وسلم حين اراد ان يفر من منى قال نحن نازلون خدا فذكر نحوه و حكايه كرد نووى از قاضى عياض استحباب آن نزول جميع علما مصنف در فتح البارى گفته هر كه نفي سنت كرد همچو عائشه و ابن عباس مراد وى آنست كه از مناسك نيست پس لازم نياد بترك وى چيز و هر كه شائبه اش نموده همچو ابن عمر اراده كرد دخول را در عموم ناسى با فعال نبى صلى الله عليه وسلم نه التزام آن و مستحب آنست كه بگذارد آنجا ظهر و عصر و خرب و عشا و شب باشى كند اگر چه بعضى شب باشد كما دل عليه حديث انس و ابن عمر انتهى و بعضى گفته اند كه سنت نيست بلكه امر اتفاقى بود و ابو رافع مولى آنحضرت كه گاشته و عهده دار بار خانه وى بود آنجا فرود آمد و خيمه آنحضرت استجازه بر حسب اتفاق و راى خود نه بر مقتضاي امر آنحضرت چنانكه مسلم از وى روايت كرده و اين قول ابن عباس است چنانكه بخارى از وى آورده و عائشه نيز بعين جانب است چنانكه در حديث متفق عليه است و تطبيق آن از كلام مصنف گذشته شيخ در ترجمه گفته هر گاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نيا آمده و نزول فرموده اگر چه بطريق اتفاق بود اتباع وى احب است باشد و صحابه و خلفاى راشدين نيز آنرا كرده اند و امام محمد در موطاى خود گفته نزول در محصب احسن است و اگر نكند چيزى لازم نمى آيد و اين قول ابى صيفيه است و بنده چون در خدمت شيخ عبدالوهاب حج گذارد و نفر نمود با وى از منى و رسيد بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذار و نماز ظهر و نجواب رفت و گذارد هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی
 و فرمود یعنی بزرگواران قول شیخ سببی است بر آنچه گفته اند که نزول محصب سبب است ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره عالیته بود
 و اما علم انتمی گویم اگر چه توقف تا عشا برای عمره عالیته باشد تمام اتباع در توقف در آن تا نماز عشا است زیرا که گذاردن این هر چهار نماز در آن
 بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا سبب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجای نمی آرد **و عن ابن عباس رضی الله عنه**
قال گفت ابن عباس اصل الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم است که جزوی صلی الله علیه و سلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم که
 فی السبل و درین صورت همزه امر مضموم باشد و ناس نائب فاعل آن یکون آخر عهد هم بالبیته که باشد آخر زمان حیان و اما این ایشان
 بخانه که بکنایت است از طواف و داع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد
 از وی طواف و داع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بودند مردم که برسید دیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
 نیز بر گرد و هیچکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانه خدا و این دلیل است بر وجوب طواف و داع و به قال جاهل السلف و اختلف و این است مذکور
 و احمد و صحیح از مذہب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و جواب
 داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چرا که واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی الطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب او است
 بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در صحل از وی ساقط بوده است متفق علیہ و له الفاظ و وقت این طواف
 از ثالث نحر است و مجزی است اجماعا و آیا مجزی است پیش ازین وقت یا نه پس نظر عدم اجزاء است زیرا که آخر مناسک است و اختلاف کرده اند که
 اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعلاه کند یا نگفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و او چنین
 گفته گرد و ما و اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع است در حق محترم یا نگفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و تودی گفته بجز عمره
 واجب است ورنه لازم آید او را دم **و عن ابن النبی** زود اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله **صلی**
الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
 که این است فاضل تر است از هزار نماز در مسجدی که سوا می او است مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل است ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
 مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند در وی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای فضل لفظ خیر
 و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بما اتمه صلوة و نماز در مسجد حرام
 فاضل تر است از نماز در مسجد من که این است بعد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن نجويه و ابن عساکر از حدیث انس چنین است صلوة فی
 مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
 از جابر این است افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 الصلوة فی المسجد الحرام مائة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس خمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
 من طریق البزار و گفته که گفت بزرگواران اسناد حسن و سبب گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر مائة صلوة
 ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حاتم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کاشف
 فی الصحة و الا مخالف لها من الصحابة فصار كالاجماع و قد روی بالفاظ كثيرة عن جماعة من الصحابة و عدد هم فیما اطلعت خمسة عشر صحابا یلتزم

و نام این صحابه بر شمرده و این حدیث و آنچه در معنی اوست دال است بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
فاضل این هر دو میان خود نامختلف شده اند اعداء مضاعفت که اعرفت و اکثر دال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن صحیح است
و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در سیدوی صلی الله علیه و سلم خاص است بوجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای حدیث است
گویم و لقوله هذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است صنف از ابن عقیل جنبل و دیگران گویند نیست اختصاص بوجود
هنگام حکم وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام مزید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احترام است از مزید فیه گویم بلکه فائده اضافت هر دو امرند معا و گفت قائل عموم فضیلت که شایدهاوست روایت
ابن ابی شیبہ و ثعلبی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لود هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد ثعلبی مرفوعا هذا المسجد
و ما زید فیه فهو منه و در سندش عبد الله بن سعید قعیری است و هو و او و نیز ثعلبی حدیثی دیگر معنی او روایت کرده مگر آنکه حدیثیست و ابن ابی شیبہ از
ابن عمر آورده که گفت زیاد کرد عمر در مسجدی از شامیست گفتند صحابه اگر زیاد کنیم در آن تا آنکه برسد بجنانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و در سندش عبد الغزیز بن عمران مدنی متروک است و نیست مخفی عدم نبوض این آثار زیرا که مرفوع محض است و آنچه جزاوست کلام صحابی است
پس تمام است این مضاعفت فرض و نقل رایا مختص است باول نووی گفته عام است و خالفه الطحاوی و المالک و استلال کرده اند اینها بر حدیث
افضل صلوة المر فی بیتة الامم لکن یوگفت صنف لکن است بقای حدیث افضل صلوة المر بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جا است و همچنین در مسجد اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد
نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو زکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
و گذاردن آن در بیوت فضا است گویم دال است بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محاطت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صلوة نافله در خانه خود
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجدین بعد از این تضعیف مخفی نیست به نماز بلکه نزد
گفته هر عمل در مدینه یا نهار برابر است و بیعتی از جا بر مرفوعا آورده که نماز مسجد من که این است افضل است از هزار نماز در ما سوا می او مگر مسجد حرام
و جمعه در مسجد من که این است افضل است از هزار جمعه در ما سوا می او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این است افضل است از هزار
ماه رمضان در ما سوا می او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قرب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن ابحارث انتی کلام السبل و بالذات التوفیق رواه احمد
نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علی اختلاف کرده اند در مجاورت بکده ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکره است
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکره میگویی بجهت خوف ملل و قلت حرمت از آنس و ملاست ذنوب میگویی زیرا که گناه
در اینجا قبح است از غیر او چنانکه حسن در آن عظم است از غیر وی انتی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در اینجا قبح است بنا بر قول
عمر و مجاهد و جماعتی است که گفته اند سید مضاعف میشود در اینجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سید زیاد
بریک گناه گفت نه مگر بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه معارض است من جابا بالسیدة فاکثر الخیر الی الامثالها و حدیث فان علمها ای السیدة قال الله تعالی
الکتوب بالسیدة واحدة پس صحیح آنست که آن سینه یک سینه است اگر چه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بر آن زکشی در احکام المناسک
انتی گویم مراد بقول عمر این قول است بخطیته اصیبهما بلکه اعتر علی من سبعین خطیته بغیر او نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعفت میشود
اجزای است و مکه و همچنین ابرس از انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما تضاعف سنیات در آن نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل است

شراح او این علان گفته قول او و من قال ذلك مجاهد واحمى تبع الا بن عباس بن ابن مسعود رضی الله عنهم و بعض متأخرین گفته اند مرادضا عفت مقدارست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بر سباط ملک او چو غیر وی نیست و درین نظرست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین بران اگر گوئی که ثمره تغلیظ سیئات بالانکه سینه واحد است و بودن او برابر صد هزار سینه چیست گویم در روایت آمده من اوت سیاتة علی حسنة فی العود و دخل النار و من سهوت حسنة و سیئاته عدد اکان من اهل الاعراف انتهى و الله اعلم و صححه ابن حبان گویم عبد الله بن عبد شنیده که آنحضرت میفرمود و السلامک بخیر ارض الله و احب ارض الله لانی اخرجت ما خرجت رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه و باین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکة افضل است از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی الله علیه و سلم افضل بقاع ارض است و مکة و مدینه افضل بقاع روی زمین است و اختلاف کرده اند و فضل این هردو و معادای موضع قبر شریف پس قول اهل مکة و کوفه و شافعی و ابن سب و ابن حبیب مالکی آنست که مکة افضل است و الیه مال الجمهور و مذهب عمر و بعض صحاب دیگر و مالک و اکثر مدینین آنست که مدینه افضل است و استدلال کرده اول بحدیث مذکورست و قد اخرج البضا ابن خزيمة و ابن حبان و غیرهما و گفت ابن عبد البر این نص است در محل خلاف پس لا ینقض عدول ازان و ادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعة قبر که در وی رسول خداست و بر آنکه بقعة مذکور افضل بقاع است و کسانی که قائل اند بفضلیت مدینه استدلال کرده اند بحدیث ما بین قبری و منبری روضه من یا ضا لجنه کما فی البخاری و غیره و حدیث اللهم انهم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجها الحاکم فی المستدرک و نیز دعا کرده آنحضرت برای مدینه برابر و مثل مکة پس فضل ازان شوکافی در نیل الاوطار بعد ذکر استدلال فریقین بسبب تمام گفته اعلم ان الاستیعاب بیان الفاضل من هذین الموضعین لشریفین کما لا یشک بیان الافضل من القران النبوی صلی الله علیه و سلم و الکلم من فضول الکلام الذی لا یتعلق بغير الجبال و النخمام و قد افضى النزاع فی ذلک و اشباهه الی حق و تلیق حج و اهریة کاستدلال المذهب علی فضلیتة المدینة بانها هی التي ادخلت مکة و غیرها من القری فی الاسلام فصار الجميع فی صحائف اهلها و بانها منفی انجیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح و اجیب عن الاول بان اهل المدینة الذین فتحو مکة معظمهم من اهل مکة فالفضل ثابت للفریقین و لا یزیم ذلك تفضیل احد لبعثتین و عن الثانی بان ذلک ناهو فی خاص من الناس و من الزمان بدلیل قوله تعالی و من اهل المدینة قدودوا علی النفاق و المنافیخ نیست بلاشک قدر خرج من المدینة بعد النبوی صلی الله علیه و سلم معاذ و ابو صبیدة و ابن مسعود و طائفة ثم علی کرم الله وجهه و طلحة و الزبیر و عمار و آخرون و هم من اهل مکة فدل علی ان المراد بالحديث تخصیص ناس و ون ناس و ون وقت علی انه انما یدل علی انک علی انها فضیلة لانها فاضلة انتهى کلاماً

باب الفوات والاحصاء

باب در بیان فوت شدن حج و منع ازان حصر بعضی منع است قاله الشریفة اللفظة و احصاء حسب و بازو آشتن کسی را از سفر و کاری و تنگ شدن بر کسی در سبب گفته احصاء آنست که بمرض و عجز و خوف و نحو آن باشد و چون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند و قبیل جماعی است و ایة ثلثة گویند که احصاء نبی باشد مگر بجز چنانکه در واقعه حدیبیه شده و مرخص نزد ایشان باقی میماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد برای او و اگر بعمل عمره و نیز حقیقه احصاء بمرض نیز می باشد علی ابن عباس رضی الله عنه قال قل احصر رسول الله صلی الله علیه و سلم فحلق رأسه و جامع لساءه و ظهر هدیه گفت ابن عباس احصاء کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکة او را از درآمدن بکرة و عمره گذاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد و سر مبارک خود را و جامع کرد زان خود را و نحر کرد و شتران خود را که همراه داشت و این نحر و ز حدیبیه در صل بود و احرام اختلاف است و طاهر قوله تعالی و اهدی سبکة فان یبلغ محله در آنست که نحر در صل بود و در صل نحر

هدی برای محصر اقول است جمهور گویند فوج کند جانی که حلال شود در حل یا حرم و حنفیه گویند فوج کند مگر در حرم ابن عباس و جماعتی گفته اگر قدرت
 رسانید نش بجرم دارد بجرم فوج کند ورنه در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در نحر آنحضرت در حدیثیکه در محل
 یا حرم عطا گفته فوج کند مگر در حرم و واقعه ابن اسحق و اهل مغازی و غیره علما گفته اند در حل کرد و به قال الشافعی و گفته حدیبیه از زمین حل است
 و حنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بجرم پس حکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص
 و بعضی گویند حدیبیه پاره از حل و پاره از حرم است و شاید که فوج در حرم وی کرده باشند و در هوا هب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه
 اکثرش از حرم است و نظر اول است یعنی از حل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علما در آنکه احصار آنچه چیز میشود و اکثر آنرا آنکه محبس جالبین
 از حد و مرض و غیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن سعود و دیگران شده را که وی محصر است و باین گفته اند که روی از علما و منهم حنفیه و گفته اند
 که میشود مرض و کسر و خوف و این مخصوص علیهاست و سایر اعدا را نفقه مقیس اند بران و عموم قوله تعالی فان احصرتم الایه دال است بران اگر چه
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعد و زیرا که عام بر سبب خود مقصور نمی باشد و در نجاسه قول است یکی آنکه خاص است با آنحضرت و نیست
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است بمثل آنچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس طحی نشود بدان مگر سیکه احصار کرد او را عدو و کافر
 سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعد و کافر یا باغی در سبب گفته و القول المصدّر هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انار و فتاوی الصیحا
 حتی اعتمی عاماً قابلاً تا آنکه عمر کرد سال آئینه بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دال است بر ایجاب قضا بجرم و کسی است که محصر باشد
 از نفل و اما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب تیان بان در صورت منع از او و حق این است که نیست دلالت در کلام
 ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار است از اعمار عام قابل نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه و لیکن آن عمره دیگر است
 قضای عمره حدیبیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب و در حدیبیه و فوج کردند هدی را و حلق کردند سر بار او حلال شدند
 از هر شیئی قبل از آنکه طواف کند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا هدی بستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد
 احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه عاده چیزی بکنند و گفت شافعی که فوج کند همانجا که محصر شود
 و حلال گردد و نیست قضا بروی بسال آئینه زیرا که او تعالی ذکر قضا کرده و از مواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند
 و اینها عمره قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشانرا
 بعد تخلف از خود و عمره قضا و قضیه از آن گویند که میان آنحضرت و قریش مقاضات صلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب است در نفل الا و اما
 گفته و هذا هو الدلیل الذی ینفی التعویل علیه و لکن یعارضه روایة الواقدی انتهى در بجز خا گفته بر محصر قضا است بالاجماع در فرض و به قال ابو حنیفه
 و اصحابه و کذا فی النفل انتهى و عن احمد و ایتان و الصواب ما قدمناه و رواه البخاری و اختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر
 جمهور بر آنند که واجب است و به و ظاهر الا حادیه الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الحدیبیه و دال است بران قوله تعالی فان احصرتم
 فما استیسر من الهمدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت و مخالف است در آن مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر
 و عول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعدو شوکانی در نفل الا و طار گفته و التمسک بمثل هذا القیاس فی مقابله ما یجاء
 من القوم السنن الغرائب التي تعجب من وقوع مثلها من اهل العلم انتهى و لیکن در سبب گفته که حق با مالک است زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این
 هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور نفل آورده بود و همین است مراد بقوله تعالی و الهمدی سئلوا فان یبلغ محار و آیه دلالت نمی کند

برایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیتسروا من الذمی وحقناه فی نسخة الغفار حواشی ضوء النهار و عایشه رضی الله
 عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم ضباعه بنت الزید گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاء و بحرفه و تخفیف
 موحده و بعین جمله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد من
 تزوج کرد او را مقدار بن عمر و پس از او عبد الله و کریمه را روی عنما ابن عباس و عایشه و غیرها قال ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
 و ضباعه صحابیة مهاجرة است و و هم کر و غزالی و گفت ضباعه سلمیه است و تعقب کرد او را زوی و گفت صواب هاشمیه است و باجملا
 آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج و اناسا کیه من باراهه میکنم حج را و من پیام فقال اللب
 پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند و استرطی و شرط کن و بگو ان محلی حیث حبستنی
 خدا یا مکان بر آمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی و باز داری تو مراد از اینجا محل بفتح میم و کسر حاء مکان یا زمان حل متفق علیا
 و مسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامه میگوید که نیست احصار بمرض
 و میگوید که اگر مرض بیج تحلل می بود احتیاج با اشتراط چه بود و جواب میگوید که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
 تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از نذر هدی تحلل میتوان کرد همچنین است مذهب ابو حنیفه و هر که موافق است
 در تحقق احصار بمرض و بعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضعاعه و اسلام و بجهت رسیده است
 از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره بر آید
 و از احرام بر آید و بعد از آن حج را تصد کند بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است با حصار از جهت مرض و مصنف در تلخیص
 گفته مروی است از ابن عمر که اشتراط و تمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنا بر مخالفت احادیث ثابتة و او را
 کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و مروی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و زعم کردی که
 ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این لیل است از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنای تجاوز تکلم از آن
 بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بهیچ گفته ثابت شده است این
 حدیث با وجود گفت عقیلی مروی است از ابن عباس قصه ضباعه با ساند ثابتة بسیار و او را خبر ابن خزیمه من حدیث ضباعه ففسها و من پیش
 السنن جابر و ابی البیهقی و اخرج ایضاً عن ابن سعید و عایشه و ام سلیم الا اشتراط و گفت بهیچ اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت
 بسوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهى و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه محرم چون اشتراط کرد در
 احرام خود پستتر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود و باین فته است گروهی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمد و اسحاق
 و ابو اسحاق من مذهب الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصار داخل است گفته که مریض احکم محصر است و ظاهر حدیث آنست که وی محصر است
 بلکه حلال شود جانی که حصر کند او را مرض لازم نمی آید او را آنچه لازم است محصر را از هدی و غیره و گروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط نیست
 و احکم و حدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف به نسخ یا حدیث ضعیف است و این همه تا ویلات مردود است زیرا که اصل عدم خصوصیت
 عدم نسخ است و حدیث ثابت است در صحیحین و سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی و سایر کتب حدیث معتبره و بطرق متعدده با ساند که شیرواز
 باه از صحابه و مفهوم حدیث دال است بر اینکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست و در تحلل بلکه محصر میشود و او را حکم محصر است علی ما هو الصواب

زیر آنکه احصاء بجزیره و هم میشود چنانکه بیاید و سخن عکرمه کثرت او ابو عبد الله است مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست
 سماعت دارد از ابن عباس عایشه و ابی هریره و ابی سعید و غیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمه وی در مقدمه فتح البکر
 و ذمیه در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراف و عدم قبول وی اند عمن احتجاج بن عمرو بن ابی غزیه بفتح غین حمزه و کسر زوات شدید
 یامی تحتانیه الا تصداری المازنی منسوب است بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی است معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و حدیث یکی از آن دو همین حدیث است که مکرر و جزوی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پایی او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام براید کسر بلفظ
 مجبول و عرج کسرا بصیغه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظواهر حدیث ابو ثور و او دو گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر عرج
 و بقیه علما اجماع کرده اند بر تحلل و لیکن صحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم است
 دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه چیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و نیت و نیت و در سبب گفته شد
 دل است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره پس فی بجز حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط کرده است و نمیشود
 محصر و ما بقوله فقد حل آنست که ایچ که ذاک صراحتا لایس این هر سه حدیث افاده کردند که می براید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصاء بهر مانع
 که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصاء فوت شده علماء در روی
 اختلاف است بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت بعضی گویند اهل کعبه و استیناف نماید
 احرام را و نیست واجب بروی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شریعت دم برای تحلل است و وی تحلل شد بجمعه و همین است ظاهر بجهت عدم حل
 برای حاجت دم و الله تعالی اعلم و علیه الحج من قابل و بروست حج از سال آینده این حدیث لالت دارد بر آنکه احصاء بجزیره و همین است
 چنانکه مذکور است و گویند تقدیر با اشتراط تکلف است قال عکرمه فسالت ابن عباس باهاهیرة عن ذلك فقال صدق گفت عکرمه
 پس پرسیدم ابن عباس ابو هریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الاضاری رواه الخمسة یعنی احمد
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود و المنذری و حسنه الترمذی و در نسخه حسن صحیح و در
 مصابیح گفته این حدیث ضعیف است و توشقی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است انتهى و اخرجه ایضا ابن غزیه و الحاكم و البیهقی و ابو عمر بن الخطاب
 و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض و سبیل لاوطا گفته احصاء شخص نیست با عذار مذکور بلکه هر عذر را همین حکم است چو
 اعواز نفقه و ضلال در طریق و نفی سفینه و زجر و باین قابل اند بسیاری از صحابه و نخی و اهل کوفه گویند حصر کسره و مرض و خون است دیگران که مالک
 و شافعی و احمد از ایشان اند سیکویند نیست حصر مگر بعد و این جریر قولی حکایت کرده که لاضر بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبب این اختلاف
 آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصاء شهور از اکثر اهل لغت که خفش و کسائی و فرء و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
 از ایشان اند آنست که نمی باشد احصاء مگر مرض اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند حصر و حصر بیک معنی است و احصاء یکی که در حدیث

صلی الله علیه و سلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علماء حج را بر آن مومن الاحاق نفی الفارق و الله اعلم

خاتمه

منتهی

بہترین کلام کہ بدان شاہراہ بلوغ المرام تواند دید، حمد ملک علامت است کہ از فرستادن تہمتش برین ہزاران دلائل
 کیتائیش پیدا است، و از سبک تا سماک فراوان علاماتی ہمتائیش ہویدا و خوشترین مرام کہ بآن ذائقہ حقیق
 مسک الختام تواند چشید، نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب الفسحت کہ جز استشمام روح خلق معظمتش براہ بسر منزل
 مقصود و تہذیب اندوز و در نشیب فراز نشاتین غیر وسیعہ عظیم و واسطہ مستقیمش سلمی برای ارتقای مدارج نجات حاصل
 نکرده، صلی اللہ علیہ و علی آلہ الاطہار و اصحابہ الکبار الی یوم القرار بعد ازین برضائرا باب حدیث مستتر سباد کہ درین
 ایام برکت انصاف توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول و عبادات از مجلدین کاہلین کتاب مستطاب فوائد انساب سفینہ بحر
 احادیث نبوی، صحیفہ شرح اخبار مصطفوی، و مرآت حقیقت نمای آثار جناب سالت پناہی، مطلع انوار تجلیات معانی
 حضرت آلی، احکام شرائع راجلہ نگاہی آراستہ، ارکان دین اسلام را خلوتکندہ پیراستہ، فتاوی مستند محدثین
 کرام، دستیر العمل معتمد علمای اعلام، یعنی مسک الختام شرح بلوغ المرام کہ قلمی است مشخون بجاہر
 آبدار معانی لطیفہ، و صدیقہ ایست معلو با بار و اثمار مبانی شریفہ، و دقائق حکاش چون باطن ارباب معانی بانوار
 بلاغت آراستہ، و حقائق الفاظش چون ظاہر اصحاب صورت با زہار فصاحت پیراستہ، از تصنیفات قدی
 صفات کشف معارف علوم، نقاد جوہر فہوم، پیر و سنت مصطفوی، و متادب آداب نبوی، و بحر الفائق تدقیق
 بحر الدائق تحقیق، و مقدم المفسرین، امام المحدثین، مستند آرای ایوان فضل و کمال، جناب مولانا مولوی
 سید محمد صدیق حسن خان بہادر المخاطب بنواب والا جاہ امیر الملک سلمہ اللہ بالفیض والاقبال، کہ در توضیح
 مطالب و تنقیح آداب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فہیم بکار برده، و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را علی مایلینق بر
 روی کار آورده، غیر ازین تاب بیان ندارم کہ نغمی از اوصافش بنوک زبان خامہ سپارم، باہتمام عابد
 جہچہ ان راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم

محمد مصطفی خان افیض علیہما سجال الرحمۃ والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل
 محرم الحرام سنہ ۱۲۹۰ ہجری بآئین بہین و عنوان متین دست داو، انتشار اللہ تعالی
 جلالتانی ہم عنفترب قدم فراغ از مشکین سواد
 استتباب ارتسام در بیاض دیدہ مطالعہ
 خواہد ہنس او فقط و آخر دعوانا ان
 الحمد للہ رب
 العالمین
 و بعد از در مطبع نظامی کانپور
 مطبع نظامی است در کراچی
 مطبع در آتش نشانی
 نمونہ فقط



حاجی محمد روشن خان
 صاحب
 کتاب

فهرس مجلد اول بلوغ المرام

حارة

كنا

٣٠	الانية	باب	المياه	باب	١٥
٣٢	الوضوء	باب	ازالة النجاسة	باب	٣٥
٤٤	توافق الوضوء	باب	المسح على الخفين	باب	٤٢
٩٥	الغسل وعدم الجنب	باب	اذاب قضاء الحاجة	باب	٨٢
١١٨	الحيض والنقاس	باب	التيمم	باب	١٠٦

لوة

كنا

١٣٣	١. ذان	باب	المواقيت	باب	١٢٦
١٥٤	ستر المصل	باب	شروط الصلوة	باب	١٥٩
١٨٥	المساجد	باب	اكت على خشوع في الصلوة	باب	١٨٠
٢٥٩	تجود السهو وغيره	باب	صفة الصلوة	باب	١٩٢
٢٢٢	صلوة الجماعة	باب	صلوة التطوع	باب	٢٤٥
٣٣٢	صلوة الجمعة	باب	صلوة المسافر والمريض	باب	٣٣٦
٣٤٥	صلوة العيدين	باب	صلوة الخوف	باب	٣٦٨
٣٩٥	صلوة الاستسقاء	باب	صلوة الكسوف	باب	٣٨٨

من

اليس

كنا

٢٨٨	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر	باب	٢٨٢
			فتم الصلوات	باب	٢٩٥

م

كنا

٥٣٥	الاختراق وفيما رمضان	باب	صوم التطوع وما كان من صومه	باب	٥٢٥
-----	----------------------	-----	----------------------------	-----	-----

م

كنا

٥٥٣	المواقيت	باب	فضا وبيان من صوم	باب	٥٣٣
٥٥٩	الاحرام وما يتعلق به	باب	وجوب احرام	باب	٥٥٤
٦٠٤	الضوات والاحصار	باب	صفة	باب	٥٤٥

صحت نامہ مسک الختم مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب وادہ بحجاب مصنف علامہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۲	تایید رسالت	تایید رسالت	۵۵	۵۵	تعمیل این	تعمیل این	۱۳	۱۹	ظہور	ظہور	۱۹	۲۰	شرح	شرح
۴	۳	الحجر	الحجر	۵۶	۹	آرج	آرج	۱۹	۲۰	مادام	مادام	۲۳	۲۳	سبحر	سبحر
۵	۵	دمجموع	دمجموع	۵۸	۱	سیرہ	سیرہ	۲۴	۲۵	لاقیوم	لاقیوم	۲۴	۲۵	مجمع	مجمع
۶	۲۱	والجواهر	والجواهر	۵۹	۱۳	بینی	بینی	۲۴	۲۴	لزوال	لزوال	۲۴	۲۴	بازاب	بازاب
۷	۴	دیاقطع	دیاقطع	۶۳	۲۱	کافی	کافی	۲۴	۲۸	بازاب	بازاب	۲۴	۲۸	دردکے	دردکے
۸	۱۴	وردکے	وردکے	۶۹	۱۴	سفری	سفری	۲۹	۲۹	بینجا	بینجا	۲۹	۲۹	پس باین	پس باین
۹	۲۰	باین	باین	۷۴	۱۹	فضل	فضل	۳۱	۳۱	سیب	سیب	۳۱	۳۱	سلام	سلام
۱۰	۲۲	مردم	مردم	۷۹	۲۴	مبتدات	مبتدات	۳۳	۳۳	پاک	پاک	۳۳	۳۳	مردم	مردم
۱۱	۲۴	لے	لے	۸۱	۱۶	ازت	ازت	۳۷	۳۷	ابن و	ابن و	۳۷	۳۷	بے	بے
۱۲	۱۰	راجی	راجی	۸۲	۲۰	مر	مر	۳۷	۳۷	وان	وان	۳۷	۳۷	می	می
۱۳	۶	ادعیہ	ادعیہ	۸۳	۲۵	کرده اند	کرده اند	۳۷	۳۷	نوشی	نوشی	۳۷	۳۷	ادعیہ	ادعیہ
۱۴	۴	مزی	مزی	۸۴	۱۸	بناکند	بایدک بناکند	۳۷	۳۷	موت	موت	۳۷	۳۷	مزی	مزی
۱۵	۱۰	نرمیہ	نرمیہ	۸۴	۴	بنای	بنای	۳۷	۳۷	شریعت	شریعت	۳۷	۳۷	نرمیہ	نرمیہ
۱۶	۲۳	ان	ان	۸۵	۱۲	ضعف	ضعف	۳۷	۳۷	نمی بودم	نمی بودم	۳۷	۳۷	ان	ان
۱۷	۱۱	درالانتقاد	درالانتقاد	۸۱	۱۶	عابد	عابد	۳۷	۳۷	بایشان	بایشان	۳۷	۳۷	درالانتقاد	درالانتقاد
۱۸	۱۹	قول	قول	۸۲	۱۳	پہ	پہ	۳۷	۳۷	صنع	صنع	۳۷	۳۷	قول	قول
۱۹	۱	حکم	حکم	۸۳	۲۳	است	است	۳۷	۳۷	استخوانی	استخوانی	۳۷	۳۷	حکم	حکم
۲۰	۶	جیب	جیب	۸۵	۲۳	درتقیان النبل	درتقیان النبل	۳۷	۳۷	ضره	ضره	۳۷	۳۷	جیب	جیب
۲۱	۱۴	معتبرین	معتبرین	۸۶	۹	لمقت	لمقت	۳۷	۳۷	اور باز	اور باز	۳۷	۳۷	معتبرین	معتبرین
۲۲	۲۳	مادردی	مادردی	۸۸	۱۶	مرخص	مرخص	۳۷	۳۷	آغاز	آغاز	۳۷	۳۷	مادردی	مادردی
۲۳	۲۵	خندق	خندق	۸۹	۱۴	لمقت	لمقت	۳۷	۳۷	صفت	صفت	۳۷	۳۷	خندق	خندق
۲۴	۱۴	بجنبند	بجنبند	۹۰	۱۸	مدینہ	مدینہ	۳۷	۳۷	درترست	درترست	۳۷	۳۷	بجنبند	بجنبند
۲۵	۲۰	کھینی	کھینی	۹۰	۹	نیابد	نیابد	۳۷	۳۷	اسبغ	اسبغ	۳۷	۳۷	کھینی	کھینی
۲۶	۱۴	سنتہ	سنتہ	۹۳	۱۰	فقات	فقات	۳۷	۳۷	بطرق	بطرق	۳۷	۳۷	سنتہ	سنتہ
۲۷	۲۲	اقوی	اقوی	۹۳	۱۱	قبر	قبر	۳۷	۳۷	تساخین	تساخین	۳۷	۳۷	اقوی	اقوی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فخر نیربال	فخر نیربال	۲۲۰	۵	ی او	اوست	۲۹۱	۱۱	بقوتہ	بقوتہ	۳۶۵	۲۶	حسی	حسی
۱۳۷	۷	سیگورد و بطوع	سیگورد و بطوع	۱۶	۱۶	روز	از	۲۹۵	۱۹	بالمندرد	بالمندرد	۳۶۸	۲	المخزمی	المخزمی
۱۳۸	۱۶	یا آنکه	یا آنکه	۲۲۳	۲۵	باوجود	باوجود آن	۳۰۷	۲۳	بگذارن	بگذارن	۳۷۹	۱۳	عدد	عدد
۱۳۹	۱۰	موقوف علیہ	موقوف علیہ	۲۲۹	۱۷	میخواند	میخواند	۳۰۷	۱۵	وایشان	وایشان	۳۸۰	۱۸	بگذارند	بگذارند
۱۴۰	۸	مستافل	مستافل	۲۳۱	۱۹	شوی	شوی	۳۰۸	۱۱	جماعت منفردا	جماعت منفردا	۳۸۱	۲۵	بار	بار
۱۴۱	۲۷	اعاز	اعاز	۲۳۲	۱۳	یقوم	یقوم	۳۱۰	۱۶	روایت	روایت	۳۸۲	۱۹	زک	ترک
۱۴۲	۷	نفس از آن	نفس از آن	۲۳۳	۱۶	کیفت	کیفت	۳۱۶	۲۵	بابچہ	بابچہ	۳۸۳	۶	جبر جعفی	جبر جعفی
۱۴۳	۱۲	و جامع الاصول	و جامع الاصول	۲۳۴	۱۷	تفسر	الشعر	۳۱۷	۲	تعلیظ	تعلیظ	۳۸۴	۷	اونید	اونید
۱۴۴	۵	بسته	بسته	۲۳۵	۲۵	اده	اده	۳۱۸	۱۳	دال است	دال است	۳۸۵	۱۲	اجتهاد	اجتهاد
۱۴۵	۱۷	جیش	جیش	۲۳۶	۲۲	آنها	آنها	۳۱۹	۲۷	وهمین	وهمین	۳۸۶	۲۷	بالفرد	افراد
۱۴۶	۹	فلیصیق	فلیصیق	۲۳۷	۵	اوست	بعض است	۳۲۰	۱۲	بر شامت	بر شامت	۳۸۷	۱۳	ممازق	ممازق
۱۴۷	۲۶	بر فوق	بر فوق	۲۳۸	۱۱	مر	مراد از همین کسانی که دوست دارند ایشان را	۳۲۱	۱۴	وای	وای	۳۸۸	۱	صبری	طبری
۱۴۸	۲۰	خبر	خبر	۲۳۹	۲۵	از روی	از روی	۳۲۲	۱	نار	نار	۳۸۹	۲	خطب	خطیب
۱۴۹	۲۲	حصاة	حصاة	۲۴۰	۷	از روی	از روی	۳۲۳	۵	اربعه برد	اربعه برد	۳۹۰	۲	درار	درار
۱۵۰	۲۰	قذات	قذات	۲۴۱	۷	از روی	از روی	۳۲۴	۲	مستقبله	مستقبله	۳۹۱	۲۷	فرج	فرج
۱۵۱	۱۷	متوسط	متوسط	۲۴۲	۱۹	بینا معلوم	بینا معلوم	۳۲۵	۲	مستقبله	مستقبله	۳۹۲	۱۲	نمازرا	نمازرا
۱۵۲	۶	کسیجده	کسیجده	۲۴۳	۱	موقفه	موقفه	۳۲۶	۱۸	اگر چند	اگر چه	۳۹۳	۳	زانرا	آزرا
۱۵۳	۲۰	تسلیش	تسلیش	۲۴۴	۶	خبر	جز	۳۲۷	۷	نیت	نیت	۳۹۴	۸	البجلی	البجلی
۱۵۴	۸	عصبی	عصبی	۲۴۵	۱	دلک	دلک	۳۲۸	۷	و	و	۳۹۵	۶	نمودی	نمودی
۱۵۵	۱۹	حی	حی	۲۴۶	۲۵	تخصیص	تخصیص	۳۲۹	۲۷	و	و	۳۹۶	۲۱	مکایت	مکایت
۱۵۶	۱۵	ماروردی	ماروردی	۲۴۷	۷	هفت او	هفتاد	۳۳۰	۶	روایت	روایت	۳۹۷	۲۷	قالا	قالا
۱۵۷	۱۸	بیستی	بیستی	۲۴۸	۲۶	خیز	تخصیص	۳۳۱	۱۶	تبوک	تبوک	۳۹۸	۱۵	الشعشاه	الشعشاه
۱۵۸	۱۸	ابن عمرو	ابن عمرو	۲۴۹	۲۴	بعضی از	بعضی از	۳۳۲	۲۰	البجلی	البجلی	۳۹۹	۱۹	ابدان	ابدان
۱۵۹	۱۹	نسبت	نسبت	۲۵۰	۷	بدست و	بدست	۳۳۳	۲۱	خبر	خبر	۴۰۰	۲۷	اجعلن	اجعلن
۱۶۰	۲۲	عن	عن	۲۵۱	۸	تشریح الایات	تشریح الایات	۳۳۴	۲۲	شام	شام	۴۰۱	۱	سیئی	سیئی
۱۶۱	۲۳	حبال	حبال	۲۵۲	۱۳	قبل	قبل	۳۳۵	۱۳	قدرد	قدرد	۴۰۲	۱۶	جعفر	جابر
۱۶۲	۷	می بیند	می بیند	۲۵۳	۲۶	بدی	من بعدی	۳۳۶	۱۷	ودلیل	ودلیل	۴۰۳	۱۳	ادتمونی	ادتمونی
۱۶۳	۱۳	الانام	الانام	۲۵۴	۳	ابن	ابن	۳۳۷	۹	حاجران	حاجران	۴۰۴	۲۷	حاصلن	حاصلن

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	در آنا	ور آنا	۴۲۹	۱۸	اجره	اجره	۴۲۹	۱۸	اجره	اجره	۴۲۹	۱۶	در آنا	ور آنا
۴۳۰	۳	بصیرت	بصیرت	۴۳۰	۲۴	برای	برای	۴۳۰	۲۴	برای	برای	۴۳۰	۳	بصیرت	بصیرت
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر	۴۳۱	۹	المغیره	المغیره	۴۳۱	۹	المغیره	المغیره	۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه	۴۳۲	۸	القضیب	القضیب	۴۳۲	۸	القضیب	القضیب	۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه
۴۳۹	۱	تقوم	تقوم	۴۳۹	۱۵	لازم کیست	لازم کیست	۴۳۹	۱۵	لازم کیست	لازم کیست	۴۳۹	۱	تقوم	تقوم
۴۴۰	۳	غیرا	غیرا	۴۴۰	۵	بست	نیست	۴۴۰	۵	بست	نیست	۴۴۰	۳	غیرا	غیرا
۴۴۱	۱۰	اللخلج	اللخلج	۴۴۱	۲۶	سنبی	سنبی	۴۴۱	۲۶	سنبی	سنبی	۴۴۱	۱۰	اللخلج	اللخلج
۴۴۲	۱۶	یعبه	یعبه	۴۴۲	۲۵	شباتی	شباتی	۴۴۲	۲۵	شباتی	شباتی	۴۴۲	۱۶	یعبه	یعبه
۴۴۳	۱۰	سختینه	سختینه	۴۴۳	۱	الغناء	الغناء	۴۴۳	۱	الغناء	الغناء	۴۴۳	۱۰	سختینه	سختینه
۴۴۵	۱۹	الشمعی	الشمعی	۴۴۵	۱۶	یتساء	یتساء	۴۴۵	۱۶	یتساء	یتساء	۴۴۵	۱۹	الشمعی	الشمعی
۴۴۸	۱۲	مصنف	مصنف	۴۴۸	۱۴	تولون	تولون	۴۴۸	۱۴	تولون	تولون	۴۴۸	۱۲	مصنف	مصنف
۴۵۱	۷	تغییر	تغییر	۴۵۱	۱۳	باید	باید	۴۵۱	۱۳	باید	باید	۴۵۱	۷	تغییر	تغییر
۴۵۲	۱۹	بذر	بذر	۴۵۲	۱	برای آن	برای آن	۴۵۲	۱	برای آن	برای آن	۴۵۲	۱۹	بذر	بذر
۴۵۳	۴	صحنه	صحنه	۴۵۳	۱	المسئلة	المسئلة	۴۵۳	۱	المسئلة	المسئلة	۴۵۳	۴	صحنه	صحنه
۴۵۵	۴	وت	وقت	۴۵۵	۶	معنی	معنی	۴۵۵	۶	معنی	معنی	۴۵۵	۴	وت	وقت
۴۵۶	۱	آاتم	آاتم	۴۵۶	۲	روز	روز	۴۵۶	۲	روز	روز	۴۵۶	۱	آاتم	آاتم
۴۵۷	۱۲	قد قضاوا	قد قضاوا	۴۵۷	۳	تسجروا	تسجروا	۴۵۷	۳	تسجروا	تسجروا	۴۵۷	۱۲	قد قضاوا	قد قضاوا
۴۵۸	۱۳	بغیر بال	بغیر بال	۴۵۸	۱۱	ابن	ابن	۴۵۸	۱۱	ابن	ابن	۴۵۸	۱۳	بغیر بال	بغیر بال
۴۵۹	۲۵	ابن اللبینه	ابن اللبینه	۴۵۹	۱	رایب	رایب	۴۵۹	۱	رایب	رایب	۴۵۹	۲۵	ابن اللبینه	ابن اللبینه
۴۵۹	۴	زا	زا	۴۵۹	۲	مصنعه	مصنعه	۴۵۹	۲	مصنعه	مصنعه	۴۵۹	۴	زا	زا
۴۶۰	۴	شات	شات	۴۶۰	۱۲	مرفوعا	مرفوعا	۴۶۰	۱۲	مرفوعا	مرفوعا	۴۶۰	۴	شات	شات
۴۶۱	۲۱	نشده	نشده	۴۶۱	۶	مکره	مکره	۴۶۱	۶	مکره	مکره	۴۶۱	۲۱	نشده	نشده
۴۶۲	۱۴	شات	شات	۴۶۲	۲۳	شده	شده	۴۶۲	۲۳	شده	شده	۴۶۲	۱۴	شات	شات
۴۶۳	۱۹	صاعم	صاعم	۴۶۳	۴	صاعم	صاعم	۴۶۳	۴	صاعم	صاعم	۴۶۳	۱۹	صاعم	صاعم
۴۶۴	۲۳	سنا مئتا	سنا مئتا	۴۶۴	۹	نمته	نمته	۴۶۴	۹	نمته	نمته	۴۶۴	۲۳	سنا مئتا	سنا مئتا
۴۶۵	۶	شیاه	شیاه	۴۶۵	۲۰	ورود	ورود	۴۶۵	۲۰	ورود	ورود	۴۶۵	۶	شیاه	شیاه
۴۶۶	۵	مجزی	مجزی	۴۶۶	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنه	۴۶۶	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنه	۴۶۶	۵	مجزی	مجزی
۴۶۷	۲۳	فراز	فراز	۴۶۷	۲۵	لیفته	لیفته	۴۶۷	۲۵	لیفته	لیفته	۴۶۷	۲۳	فراز	فراز
۴۶۸	۱۹	تنقب	تنقب	۴۶۸	۱۹	تنقب	تنقب	۴۶۸	۱۹	تنقب	تنقب	۴۶۸	۱۹	تنقب	تنقب
۴۶۹	۲۴	فیفرق	فیفرق	۴۶۹	۲۴	فیفرق	فیفرق	۴۶۹	۲۴	فیفرق	فیفرق	۴۶۹	۲۴	فیفرق	فیفرق